

اسرار يهود و اخر الزمان

اسرار يهود
و
اخر الزمان



اميررضا رجايي

ZIONISM

هجرة یهود به جزیره العرب

در باره پیشینه و علت کوچ یهودیان به مناطقی از جزیره العرب نظرات گوناگونی وجود دارد. ابوالفرج اصفهانی که صفحاتی از کتاب الأغانی خود را به یهودیان و اشعار آنان اختصاص داده، معتقد است حضور یهود در حجاز به دوران حضرت موسی (ع) مربوط است. وی تفصیل این مطلب را این گونه آورده است که:

ساکنان اولیه حجاز گروهی به نام عمالیق بودند که به مردم ستم می کردند. موسی (ع) لشکری از بنی اسرائیل را به جنگ آنان فرستاد و فرمود کسی از آنان را زنده نگذارد. لشکر بنی اسرائیل به حجاز آمده با کشتن همه آنان به پیروزی رسیدند. در این میان تنها فرزند حاکم را به جهت زیبایی اش نکشتند و با خود بردند. چون به شام بازگشتند، موسی (ع) وفات کرده بود و بنی اسرائیل به این لشکریان اعتراض کردند که چرا یک نفر را زنده آورده و از فرمان سربچی کرده اید. لذا از ورود آنان به وطنشان جلوگیری کردند. لشکریان که چنین دیدند گفتند به حجاز برمی گردیم و در محل گروهی که با ایشان جنگیدیم سکونت می کنیم. پس به اطراف یثرب آمدند و در آنجا مسکن گزیدند. آن گاه که رومیان بر شام غلبه کرده، بنی اسرائیل را قلع و قمع کردند، بنی نضیر و بنی قریظه و بنی بهدل از شام گریخته، نزد دوستان هم کیش خود در حجاز آمدند و در آنجا ساکن شدند.¹

با آن که این داستان در منابع تا حدودی شهرت یافته² سهیلی آن را پذیرفته و آن را با عمر حضرت موسی (ع) نامتناسب می داند.³ یکی از نویسندگان معاصر نیز با اشاره به این گزارش می نویسد: تاریخ ورود اولین گروه از یهودیان به حجاز آمیخته با افسانه است.⁴ البته در این گزارش مطالبی هست که می تواند تردیدی ایجاد کند؛ این که پیامبر خدا بر کشتن همه افراد تأکید کند یا وقتی یک نفر زنده می ماند مؤمنان بنی اسرائیل اعتراض می کنند؛ بی شباهت به افسانه نیست. عامل دیگری که برای مهاجرت یهودیان به جزیره عربی ذکر شده، غلبه رومیان به شام و ویرانی معبد و کشتار آنان است. این موضوع در بخش دوم گزارش ابوالفرج آمده ولی به زمان آن اشاره

اسرار یهود و آخرالزمان

نشده است. بلاذری و طبری می گویند وقتی بختنصر به بیت المقدس حمله کرد بنی اسرائیل به حجاز کوچ کرد برخی هم زمان حمله رومیان را سال هفتاد میلادی ذکر کرده اند. در منابع اسلامی علت دیگری برای کوچ یهودیان ذکر شده و آن، آگاهی یهود از ظهور پیامبر آخرالزمان در این نقطه است. ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت می کند: یهود در کتاب های خود خوانده بودند که محل هجرت محمد (ص) میان دو کوه عیر و احد است. پس در جست و جوی این دو کوه راه افتادند تا این که آن ها را یافته در کنارش ساکن شدند. 5 این روایت با توجه به آیه 89 سوره بقره که می فرماید: یهودیان هنگام درگیری با عرب وعده پیروزی خود به همراه پیامبر موعود را می دادند. می تواند دلیل قابل توجهی برای کوچ یهود به این منطقه باشد. علاوه بر این، آیات زیادی از قرآن به شناخت یهود نسبت به پیامبر اشاره دارد. 6

انکار پس از انتظار

یکی از اقدام های یهود پس از بعثت رسول خدا (ص)، انکار گفته های پیشین خود مبنی بر پیشگویی ظهور پیامبر آخرالزمان بود. در این مطلب جای تردید نیست که قوم یهود، مدتی طولانی پیش از ظهور اسلام، منتظر پیامبری بودند که نشانه های آن مطابق فردی بود که در میان قریش به رسالت مبعوث شد لیکن جهودان به دلایلی او را پیامبر موعود خود ندانستند و گفتند کسی که ما می گفتیم، محمد (ص) نیست. دلیل اصلی انکار، اسماعیلی بودن حضرت محمد (ص) بود در حالی که یهودیان انتظار پیامبر از نسل اسحاق را داشتند. به دیگر سخن، آنان بر این گمان بودند که پیامبر موعود از بنی اسرائیل خواهد بود در حالی که رسول گرامی اسلام (ص) از قوم عرب ظاهر شد. حسادت یهود – که در برخی آیات قرآن هم به آن اشاره شده – ناشی از همین موضوع و اصل نژادپرستی آنان است. مورخان هم گفته اند: وقتی بحیرا، راهب مسیحی، رسول خدا (ص) را در کودکی شناخت، ابوطالب را از ادامه سفر به شام منع کرد و گفت: او را از یهود بر حذر دار چون او عرب است و یهود می خواهد پیامبر موعود از بنی اسرائیل باشد و به او حسادت می کند. 7

گزارش های دیگری از نقشه ترور پیامبر در کودکی یا نوجوانی به دست یهودیان هست که چندان

نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد، چون در این روایت‌ها مطالبی هست که به افسانه بیشتر شباهت دارد.⁸

از انکار و مقابله یهودیان نسبت به پیامبر خدا(ص)، پیش از هجرت گزارشی در دست نیست. به نظر می‌رسد تا زمانی که آن حضرت در مکه بوده و یهود مدینه رقیبی نداشتند رد و اثباتی از سوی آنان نسبت به رسالت ایشان وجود نداشته است. اما هنگامی که اسلام به مدینه آمد و یهودیان موقعیت خود را در خطر دیدند و از طرفی بنای پیروی از پیامبر خدا را نداشتند، دست به اقدام‌های تخریبی و سپس نظامی زدند. ابن اسحاق آغاز دشمنی اسلام از قبایل یهودی و یهودیان انصار را نام برده است.⁹

با آن که قوم یهود به خصوص علمای آنان، پیامبر آخرالزمان را همچون فرزندان خود می‌شناختند.¹⁰ و از صفات و نشانه‌های او آگاه بودند، آن حضرت را انکار کردند و گفتند او کسی نیست که ما در انتظارش بوده‌ایم. گزارش‌های زیر که در منابع تاریخی و تفسیری آمده است نشان این مطلب است که جهودان تصمیم داشتند از پیروی رسول خدا(ص) سر باز زنند و از طرفی گفته‌های قبلی خود را به گونه‌ای توجیه کنند:

1. ابن اسحاق از صفیه دختر حیی بن اخطب که پس از نبرد خیبر به اسارت در آمد و با پیامبر ازدواج کرد، روایت کرده است که:

وقتی رسول خدا به مدینه هجرت کرد و در قبا مسکن گزید پدر و عمویم سپیده‌دم یک روز نزد آن حضرت رفتند و غروب روز بعد، با خستگی زیادی برگشتند. طبق معمول به سوی آنان دویدم ولی به من، که از فرزندان دیگر خود بیشتر دوستم می‌داشتند، توجهی نکردند، چون در اندوه بزرگی فرو رفته بودند. عمویم ابویاسر به پدرم گفت: آیا او (رسول خدا) همان است (که ما انتظارش را می‌کشیدیم)؟ پدرم گفت: آری، به خدا قسم. عمویم گفت آیا او را شناختی و تطبیق کردی؟ گفت: آری، ابویاسر گفت پس چه خواهی کرد و در دلت چه می‌گذرد؟ پدرم گفت: به خدا قسم تا زنده باشم با او دشمنی خواهم کرد.¹¹

ابن اسحاق در جای دیگری گفته است:

حیی و برادرش ابویاسر حسودترین یهودیان نسبت به عرب بودند، چون خداوند پیامبر را از میان این گروه برگزید. این دو نفر تا آنجا که می‌توانستند برای دور کردن مردم از اسلام تلاش می‌کردند. آیه 109 سوره بقره 12 هم درباره آنان نازل شد.¹³

2. مورخان و مفسران به نقل از ابن عباس آورده‌اند که یهود، پیش از اسلام به اوس و خزرج می‌گفتند به واسطه پیامبر بر شما غلبه خواهیم کرد. 14 اما پس از مبعوث شدن آن حضرت سخن خود را انکار کردند. معاذ بن جبل و بشر بن براء به آنان گفتند تقوا پیشه کنید و اسلام آورید چون خود شما در زمانی که ما مشرک بودیم محمد(ص) را برای ما وصف می‌کردید و می‌گفتید مبعوث خواهد شد و به واسطه او بر ما پیروز خواهید شد. سلام بن مشکم یهودی گفت: کسی که از او سخن می‌گفتیم محمد(ص) نیست و چیزی که برای ما شناخته شده باشد، نیاورده است. 15 در اینجا آیه 89 سوره بقره نازل شد که می‌فرماید:

هنگامی که برای یهودیان کتابی از سوی خدا آمد، آنچه را نزد ایشان بود (پیشگویی‌های تورات) تصدیق کرد. و خود آنان هم به واسطه پیامبر، بر کافران (اوس و خزرج) طلب پیروزی می‌کردند. اما به آنچه می‌شناختند کفر ورزیدند. پس لعنت خدا بر کافران باد. 16

3. در گزارش دیگری از برخی انصار نقل شده است که:

آنچه باعث اسلام آوردن ما شد - علاوه بر هدایت و رحمت الهی - این بود که پیوسته میان ما که مشرک بودیم با یهود اهل کتاب نزاع وجود داشت. وقتی آنان از ما ناراحت می‌شدند می‌گفتند: به زودی پیامبری مبعوث خواهد شد و ما همراه او با شما خواهیم جنگید و شما را چون قوم عاد و ارم خواهیم کشت. ما این سخن را فراوان از یهودیان می‌شنیدیم؛ اما همین که رسول خدا(ص) برانگیخته شد و ما به او ایمان آوردیم، آنان کافر شدند. پس درباره ما و آنان آیه 89 سوره بقره نازل شد. 17

4. سلمه بن سلامه انصاری گوید:

پیش از اسلام، در همسایگی ما، یکی از یهودیان زندگی می‌کرد. روزی در مقابل افراد قبیله ما ایستاد و از قیامت و برانگیخته شدن و محاسبه الهی و بهشت و جهنم سخن گفت. مخاطبان او که مشرک و بت پرست بودند و زندگی پس از مرگ را قبول نداشتند از گفته او تعجب کردند و پس از پرسش و پاسخ از او، گفتند نشانه حرف تو چیست؟ یهودی گفت: پیامبری که در این سرزمین مبعوث می‌شود (و به سمت مکه اشاره کرد). گفتند کی می‌آید؟ او به من که کوچک‌تر از بقیه بودم اشاره کرد و گفت: اگر این زنده بماند او را درک خواهد کرد. سلمه گوید آن گاه که رسول خدا(ص) مبعوث شد ما به او ایمان آوردیم و آن یهودی که هنوز زنده بود از روی کینه و حسد ایمان نیاورد. گفتیم وای بر تو! آیا تو نبودی که آن سخنان را می‌گفتی؟ گفت بله ولی این، کسی نیست که من

می گفتم. 18.

5. درباره اسلام آوردن برخی از بنی قریظه گفته شده است:

اندکی پیش از اسلام، شخصی به نام ابن هیبان از شام نزد این قبیله آمد. مقام او به اندازه‌ای بود که به واسطه او استقسا می کردند و باران می بارید. وی پیش از مرگ خود به یهودیان گفت: «آیا می دانید چرا از سرزمین حاصل خیز، به زمین خشک آمدم؟» گفتند خود آگاه تری. گفت: «به این جا آمدم تا ظهور پیامبری را ببینم که زمانش نزدیک است و به این آبادی هجرت می کند. امید داشتم مبعوث شود و از او پیروی کنم. اکنون زمان او نزدیک است، مبادا دیگران در ایمان آوردن بر شما سبقت جویند...» هنگام نبرد بنی قریظه، سه نفر از خاندان سعه که کم سن بودند به دوستان خود گفتند: «به خدا قسم این همان پیامبر است که ابن هیبان می گفت.» یهودیان گفتند او نیست. این سه نفر گفتند: «چرا به خدا قسم هموست، با همان نشانه ها و صفات.» آن گاه از قلعه ها پایین آمده اسلام آوردند. 19.

علامه جعفر مرتضی با تردید در این خبر می نویسد:

«ابن هیبان پیش از بعثت رسول اکرم یعنی حدود هجده سال پیش از نبرد بنی قریظه برده است و اگر این روایت درست باشد، باید فرزندان سعه در آن زمان دست کم ده سال داشته باشند تا به اهمیت کلام او پی ببرند. پس سن آنان در هنگام نبرد بنی قریظه نزدیک سی سال خواهد شد و حال آن که در روایت، نوجوان یاد شده اند.»
از اشکالی که این محقق کرده گریزی نیست مگر این که تعبیرهای «فتیه، شباب و احداث» در این گزارش را بر سنین سی تا چهل درست بدانیم.
ادامه دارد...

پی نوشت‌ها:

1. الأغانی، ج 22، ص. 343

2. سفر خروج، 9/17؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 100؛ الأعلاق النفسیه، ص 64؛ وفاء الوفا، ج 1، ص. 159

3. الروض الأنف، ج 4، ص. 290

4. محمد (ص) و اليهود، ص. 60

5. الروضة من الكافي، ص 309؛ مجمع البيان، ج 1، ص 310؛ در وفاء الوفا، ج 1، ص 157 و 160 نیز گزارشی در این باره آمده است.
6. برای نمونه ر.ک: بقره (2) آیه 146، انعام (6) آیه 20 و اعراف (7) آیه 157.
7. الطبقات الكبرى، ج 1، ص 123. البته این در صورتی است که اصل داستان بحیرا را بپذیریم اما برخی از محققان، این داستان را نادرست می‌دانند. «نقد و بررسی منابع سیره نبوی، ص 313».
8. الطبقات الكبرى، ج 1، ص 91 و 123.
9. سیره ابن هشام، ج 1، ص 513.
10. در دو آیه از قرآن این جمله تکرار شده است که «اهل کتاب، پیامبر را همچون فرزندان خود می‌شناسند» یعنی با توجه به پیشگویی‌های کتب پیشین، خصوصیات آن حضرت برای آنان به خوبی روشن است «آیه 146 بقره و 20 انعام».
11. سیره ابن هشام، ج 1، ص 519.
12. ود كثير من أهل الكتب لو يردونكم من بعد إيمانكم كفّاراً حسداً من عند أنفسهم من بعد ما تبين لهم الحق؛ بسیاری از اهل کتاب از روی حسادتی که دارند دوست دارند شما را از ایمان به کفر بازگردانند با آنکه حق برایشان روشن است.
13. سیره ابن هشام، ج 1، ص 548؛ مجمع البيان، ص 353؛ التفسير الكبير، ج 1، ص 646.
14. سیوطی نقل کرده که یهودیان این گونه دعا می‌کردند: خدایا تو را به حق محمد (ص) بری که به ما وعده داده‌ای در آخرالزمان برای ما بفرستی ما را بر این گروه پیروز کن «درالمنثور، ج 1، ص 196».
15. همین شخص، بارها به رسالت پیامبر اکرم (ص) اعتراف کرده است، برای نمونه به المغازی، ج 1، ص 368 مراجعه شود.
16. و لما جاء هم كتب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنوا الله على الكافرين. «سیره ابن هشام، ج 1، ص 547؛ التبيان، ج 1، ص 365؛ درالمنثور، ج 1، ص 196».
17. سیره ابن هشام، ج 1، ص 211؛ جامع البيان، ج 1، ص 578.
18. سیره ابن هشام، ج 1، ص 212؛ مسند احمد ج 3، ص 467؛ درالمنثور، ج 1، ص 197.
19. سیره ابن هشام، ج 1، ص 213.

عنوان: فلسفه فراماسونری

تاکنون دریافتیم که خاستگاه فراماسونری اصول اعتقادی الحادی است. مفاهیم و علائم پنهان آن، این موضوع را مورد تأیید قرار می‌دهند. به همین سبب اصول آن با مذاهب توحیدی در تعارض است. «مایکل هاوارد»، مورخ آمریکایی در نوشته محرمانه‌ای که مخصوص ماسون‌های عالی‌رتبه است می‌نویسد:

چرا مسیحیت منتقد فراماسونری است؟ پاسخ این سؤال در «رموز» فراماسونری نهفته است. اگر این رموز در دسترس عموم قرار گیرد برای کسانی که از فلسفه آن مطلع نیستند قابل درک نخواهد بود. در حقیقت احتمال اینکه بسیاری از اعضای لژها نیز معنای رموز را درک کنند، پایین است. در محفل درونی فراماسونری، در میان کسانی که به درجات بالای سازمان رسیده‌اند، ماسون‌هایی وجود دارند که خود را وارثان سنت کهن و متعلق به دوران پیش از میلاد می‌دانند که از اعصار پیشین به تواتر به آنها منتقل شده است. 1.

ماسون‌های عالی‌رتبه دانش خاص خود را از سایر اعضا مخفی نگه می‌دارند. ماسون اعظم، «نکدت اجران» در این باره می‌نویسد:

بعضی ماسون‌ها گمان می‌کنند فراماسونری نوعی سازمان نیمه‌مذهبی – نیمه‌خیریه است که در آن می‌توانند ارتباطات اجتماعی پسندیده داشته باشند و لذت ببرند. عده‌ای دیگر فکر می‌کنند هدف فراماسونری این است که انسان‌های خوب را خوب‌تر کند. باز عده‌ای گمان می‌کنند فراماسونری محل شخصیت‌سازی است. به طور خلاصه کسانی که با نحوه خواندن و نوشتن زبان خاص ما آشنا نیستند، معنای نمادها و تمایل را به این شکل درک می‌کنند.

فراماسونری و اهداف آن برای آن عده اندکی از ماسون‌ها که قادرند عمیقاً در آن وارد شوند کاملاً متفاوت است. فراماسونری یعنی دانش فاش شده، آغاز و تولد دوباره؛ یعنی واگذار کردن راه و رسم زندگی کهنه و ورود به یک زندگی جدید باشکوه‌تر و اصیل‌تر ... در پس رمزگرایی ساده و ابتدایی فراماسونری، دسته‌ای مکاشفات قرار دارند که به ما کمک می‌کنند به زندگی روحانی و

عالی دست یابیم و به رموز هستی خود پی ببریم. بنابراین در این زندگی روحانی، دستیابی به روشنگری ماسونی امکان پذیر می شود. تنها در این صورت است که می توان به طبیعت و شرایط رشد و تکامل در آن پی برد. 2

به تأکید این عبارات برخلاف آنچه ماسون های پایین رتبه گمان می کنند و فراماسونری را سازمانی اجتماعی و مرتبط با امور خیریه می پندارند، حقیقت به گونه دیگری است. بر مبنای نوشته «پایک»، فراماسونری یعنی کشف رموز هستی بشر. به عبارت دیگر چهره صوری فراماسونری در لباس مبدل یک سازمان اجتماعی و خیریه و برای پنهان ساختن فلسفه این سازمان ظاهر می شود. در حقیقت هدف آن تحمیل نظام مند فلسفه خاص خود بر اعضا و همچنین جامعه است.

ماده انگاری در منابع ماسونی

الف) باور به ماهیت مطلق ماده: ماسون های امروز همچون نیاکان خویش به جاودانگی ماده و غیر مخلوق بودن آن و اینکه موجودات زنده بر حسب تصادف از ماده بی جان به وجود آمده اند، ایمان دارند. در نوشته های ماسونی می توانیم دلایل تفصیلی بنیادهای فلسفی ماده گرا را بیابیم. «سلامی ایشینداغ» در کتاب خود با عنوان الهاماتی از فراماسونری می نویسد:

کل فضا، اتمسفر، ستارگان، همه موجودات زنده و غیر زنده از اتم ساخته شده اند. بشر جز اجتماع اتفاقی اتم ها نیست. موازنه جریان الکتریسیته میان اتم ها، بقای موجودات زنده را تضمین می کند. با از میان رفتن این توازن می میریم، به خاک بازمی گردیم و به اتم ها تبدیل می شویم. یعنی ما همه از ماده و انرژی ساخته شده ایم و به ماده و انرژی بازمی گردیم. گیاهان از اتم های ما استفاده می کنند و همه موجودات، از جمله ما انسان ها از گیاهان استفاده می کنیم. همه چیز یک ماهیت دارد، اما چون مغز ما از سایر موجودات تکامل یافته تر است، صاحب هوشیاری و شعور است. اگر به نتیجه روان شناسی تجربی نظر کنیم در می یابیم آزمایش سه گانه احساسات، ذهن و قوه اراده نتیجه کارکرد متوازن سلول های قشایی مغز و هورمون هاست.

... علم اثبات گرا پذیرفته است که هیچ چیز از هیچ به وجود نیامده و هیچ چیز نابود نمی شود. در نتیجه می توان گفت نیازی نیست بشر نسبت به هیچ نوع قدرتی احساس قدر شناسی و تعهد کند. جهان مجموعه انرژی است که نه آغازی دارد و نه پایانی. در این مجموعه همه چیز متولد می شود، نمو می کند و می میرد، اما مجموعه هیچ گاه نابود نمی شود. تنها اشیا تغییر می کنند و تبدیل می

اسرار یهود و اخرالزمان

شوند. حقیقتاً چیزی به نام مرگ و زوال وجود ندارد؛ فقط تغییر و تبدیل دائمی حاکم است. نمی توان چنین سؤال بزرگ و راز جهانی را به کمک قوانین علمی تشریح کرد. توضیحات غیرعلمی نیز چیزی جز توصیفات خیالی، تعصبات و عقاید باطل نیستند. بر مبنای منطق و علم اثبات گرا، صرف نظر از جسم مادی، روحی وجود ندارد.³

نظریات بالا را می توانید در کتب متفکران ماده گرایی چون مارکس، انگلس، لنین، پولیتزر، ساگان و ماند بیابید.

در جواب ادعای ایشینداغ باید گفت همه این نظریات به کمک کشف های علمی صورت گرفته در نیمه دوم قرن بیستم باطل شدند. به عنوان نمونه «نظریه انفجار بزرگ» که در محافل علمی به اثبات رسیده نشان می دهد جهان میلیون ها سال قبل از عدم به وجود آمد. بر اساس «قوانین ترمودینامیک» ماده قابلیت سازماندهی خود را ندارد و نظم و توازن موجود در عالم بر آیند یک آفرینش هوشیار و هوشمند است. علم زیست شناسی با نشان دادن نمونه های شگفت آور از موجودات زنده، وجود خالق که همه را خلق نموده اثبات می کند.

ایشینداغ چنین ادامه می دهد:

می خواهم بعضی اصول و حقایق مورد تأیید فراماسون ها را به اختصار بیان کنم: بر اساس اصول ما حیات از یک سلول آغاز می شود و در نتیجه تغییر شکل و نمو سلول انسان به وجود می آید. ماهیت و هدف این وجود را نمی توان درک کرد. زندگی از آمیزش ماده و انرژی آغاز می شود و به آن خاتمه می یابد. اگر معمار بزرگ کائنات را به عنوان حقیقتی والا، افق بی پایان خوبی و زیبایی، اوج تکامل و عالی ترین مقام و کمال مطلوب انسان بپذیریم و اگر آن را مجسم نکنیم، شاید خود را از تعصب در امان نگه داشته باشیم.⁴

ایشینداغ ادامه می دهد:

ماسونی که تحت تعلیم این اصول و عقاید قرار گرفته وظیفه دارد مردم را تربیت کند ... و به نیابت از مردم و حتی بدون تمایل آنها کار خود را انجام دهد.⁵

(ب) انکار روح و جهان آخرت: ماسون ها در نتیجه عقاید ماتریالیستی خود، وجود روح و جهان آخرت را به شدت انکار می کنند. با این حال گاهی در نوشته هایشان به واژگان و اصطلاحات معنوی همچون مرده ای که «به ابدیت سپرده شد» بر می خوریم که ممکن است متناقض به نظر

برسد، ولی در واقع چنین نیست. چون این گونه اشارات به جاودانگی روح همه نمادین هستند. «میمار سنیان» این موضوع را در مقاله‌ای با عنوان «عالم پس از مرگ در فراماسونری» چنین بیان می‌کند:

ماسون‌ها رستاخیز پس از مرگ را در افسانه‌ی استاد حیرام به صورت نمادین می‌پذیرند. این رستاخیز نشان می‌دهد حقیقت همیشه بر تاریکی و مرگ غلبه دارد. فراماسونری به مسئله‌ی روح اهمیتی نمی‌دهد. در فراماسونری، رستاخیز پس از مرگ یعنی به میراث گذاردن بعضی امور مادی و معنوی به انسان‌ها. کسانی که توانسته‌اند در این زندگی کوتاه و فریبنده نام خود را جاودانه کنند، موفق شده‌اند و با ماندگار ساختن نام خود به دنبال شادمان کردن انسان‌ها و تضمین دنیایی مادی‌تر بودند. هدف آنان بالا بردن انگیزه‌های انسانی بوده است که بر زندگی انسان‌های زنده مؤثرند... انسان‌هایی که طی قرن‌ها ابدیت را می‌طلبند، با اعمال، خدمات و اندیشه‌های خود به آن می‌رسند و... این به زندگی آنان معنا می‌بخشد. چنانچه تولستوی گفت: «در آن هنگام، بهشت همین جا بر روی زمین برپا می‌شود و مردم به بهترین صورت ممکن کامیاب می‌شوند.»⁶

ایشینداغ در مقاله‌ی پیشین چنین نوشت:

باوری وجود دارد بر این مبنا که از دو نیروی سازنده‌ی انسان: جسم و روح جسم می‌میرد اما روح باقی می‌ماند و به جهان ارواح می‌رود، در آنجا به حیات خود ادامه می‌دهد و به فرمان خداوند در جسم دیگری حلول می‌کند. این باور با مفاهیم تغییر و تبدیل مورد قبول ما سازگار نیست. نظرات فراماسونری را می‌توان چنین تشریح کرد: پس از مرگ تنها خاطرات و دست‌یافت‌های شما به جای می‌ماند. این نظریه‌ی فیلسوفانه و مبتنی بر اصول منطق است. باورهای مذهبی درباره‌ی جاودانگی روح و رستاخیز با اصول منطق سازگار نیستند. ما اصول فکری خود را از نظام‌های فلسفی عقل‌گرا گرفته‌ایم، در نتیجه پاسخ این سؤال را با مفاهیمی متفاوت و نه با مفاهیم مذهبی می‌دهیم.⁷

انکار رستاخیز و جستجوی جاودانگی اسطوره‌ای است که مشرکان از دیرباز به آن باور داشته‌اند. به گفته‌ی قرآن کریم مشرکان به گمان اینکه جاودانه زندگی خواهند کرد برای خود قصرهای باشکوه و محکم بنا می‌کنند. حضرت هود(ع) به قوم عاد هشدار داد و فرمود:

آیا از خدا نمی‌ترسید و پرهیزکاری پیشه نمی‌کنید؟ من (از جانب خداوند) پیامبری امین برای شما هستم. از عدم اطاعت اوامر خداوند پرهیزید و از من پیروی کنید. من هیچ مزدی در برابر این

مأموریت الهی از شما طلب نمی‌کنم، اجر و پاداش من تنها با آفریدگار جهان‌ها و جهانیان است. آیا شما صرفاً از سر هوس و خودنمایی در نقاط مرتفع بناهای یادبود می‌سازید؟ آیا به گمان اینکه جاودانه زندگی خواهید کرد برای خود قصرهای باشکوه و محکم بنا می‌کنید؟ و آیا به روی زيرستان به شیوهٔ ستمگران بی‌رحمانه دست می‌کشاید؟ پس از سرپیچی از اوامر خداوند پرهیزید و از من پیروی کنید. 8

اشتباه آن مردم ملحد ساختن ساختمان‌های فاخر نبود. مسلمانان نیز برای هنر اهمیت قائلند و تلاش می‌کنند دنیا را زیبا کنند. تفاوت در مقصود دو گروه است. مسلمانان تا حدی به هنر علاقه مندند که مفاهیم زیبایی و زیبایی‌شناختی را که خداوند به انسان‌ها بخشیده القا کند.

تناقض علمی انکار روح

انکار وجود روح و این ادعا که هوشمندی و شعور از جنس ماده است با علم نیز سازگاری ندارد. برعکس اکتشافات جدید علمی نشان می‌دهند نمی‌توان شعور را تا درجه ماده نزول داد و آن را بر حسب کارکردهای مغزی تشریح کرد. امروزه بسیاری از محققان متفق‌النظرند که هوشیاری و شعور انسان از منبعی ناشناخته و فراتر از اعصاب مغزی و مولکول‌ها و اتم‌های سازنده آن به دست می‌آید.

محققی به نام «وایلدر پنفیلد» پس از سال‌ها تحقیق به این نتیجه رسید که وجود روح حقیقی انکارناپذیر است:

پس از سال‌ها تلاش برای توضیح عملکرد ذهن تنها براساس کنش‌های مغزی، به نتیجه‌ای رسیدم که ساده‌تر (و منطقی‌تر) است. با در نظر گرفتن مغز و ذهن (جسم و روح) و اینکه همیشه نمی‌توان ذهن را براساس فعالیت‌های اعصاب مغز توجیه کرد... باید بپذیرم که وجود ما از این دو عنصر اساسی ساخته شده است. 9

مغز انسان مانند کامپیوتر فوق‌العاده‌ای است که اطلاعات را از حواس پنجگانه دریافت و مورد پردازش قرار می‌دهد، اما فاقد ادراک و شعور و دانش به «خود» است؛ یعنی نمی‌تواند درک کند، احساس کند یا به حواس دریافتی خود بیندیشد. «راجر پن‌رز»، فیزیک‌دان برجستهٔ انگلیسی در کتاب خود با عنوان ذهن جدید امپراتور می‌نویسد:

چه چیز به انسان هویت فردی می‌بخشد؟ همان اتم‌هایی که بدنش را می‌سازند؟ آیا هویت او به

انتخاب خاص الکترون‌ها، پروتون‌ها و دیگر ذرات تشکیل دهنده اتم‌ها بستگی دارد؟ حداقل دو دلیل برای رد این موضوع وجود دارد. در درجه اول در جسم مادی هر موجود زنده تغییر و تبدیل دائمی وجود دارد. بخش وسیعی از سلول‌های زنده (از جمله سلول‌های مغز) و در واقع تمام بدن از آغاز تولد بارها و بارها جایگزین شده‌اند. دلیل دوم را از فیزیک کوانتوم می‌آورم: ... اگر یک الکترون از جسم انسان را جایگزین الکترونی از آجر کنیم باید کیفیت الکترون جایگزین شده ثابت بماند و تفاوت دو الکترون قابل تشخیص باشد. همین موضوع باید در مورد پروتون‌ها و انواع ذرات اتم‌ها و مولکول‌ها صدق کند. با این حال اگر کل وجود مادی فردی را با ذرات نظیر در آجرخانه اش جابه‌جا کنند، ابدأ هیچ اتفاقی نمی‌افتد. 10

پن‌رز به طور واضح بیان می‌کند اگر همه اتم‌های بدن انسان را با اتم‌های آجر عوض کنند، خصوصیتی که انسان را زنده نگه می‌دارد باقی نمی‌ماند. آجر جان نمی‌گیرد. به طور خلاصه آنچه انسان را انسان می‌کند خصوصیات مادی نیست؛ بلکه ویژگی‌های روحانی و نهادی مستقل از ماده این منبع را می‌سازد. پن‌رز در پایان کتاب خود توضیح می‌دهد:

به نظر من شعور چنان بااهمیت است که نمی‌توانم به سادگی باور کنم «تصادفی» و با محاسبات پیچیده ظاهر شده باشد. هوشیاری پدیده‌ای است که وجود عینی جهان با آن شناخته می‌شود. 11
جواب ماده‌گرایان به این یافته‌ها چیست؟ چگونه می‌توان ادعا کرد انسان با ویژگی‌هایی چون بینش، احساس، افکار، حافظه و حواس، تنها با ترکیب اتفاقی اتم‌های بی‌جان به وجود آمده باشد.

ماتریالیسم ماسونی: خدا انگاری ماده

خدا انگاری ماده و انتساب نقش آفرینش به اتم‌های بی‌جان ماده، فلسفه جدیدی نیست. بت‌پرستی از آغازین اعصار تاریخ وجود داشته و ماده‌گرایان، نمونه نوین بت‌پرستان کهن هستند. نوشته‌های ماسونی آشکارا به این امر اعتراف می‌کنند:

برای تولید یک شیء مادی اتم‌ها ترکیب خاصی به خود می‌گیرند. روح هر اتم نیروی تولیدکننده این نظام است. چون روح عامل هوشیاری است، هر شیء هوشمند بوده و به نسبتی از هوشمندی برخوردار است. انسان، حیوان، باکتری و مولکول هر یک به نسبتی هوشمندند. 12

این نویسنده همه چیز را هوشمند می‌داند چون از اتم ساخته شده و چون منکر وجود روح انسانی است، انسان را توده‌ای از اتم‌ها می‌داند؛ درست همچون یک حیوان یا مولکول‌های بی‌جان. لکن

حقیقت این است: ماده بی جان (اتم‌ها) عاری از روح، هوشیاری و هوشمندی است. تنها موجودات زنده هوشیارند، زیرا خداوند به آنها روح عطا نموده است. در میان همه موجودات زنده انسان‌ها از عالی‌ترین درجه شعور بهره‌مندند چون صاحب روحی منحصر به فرد از جانب خداوندند. این باور ماتریالیستی فراماسون‌ها نمود عقیده‌ای به نام «جاندار پنداری» است که هر شیء را در طبیعت (کوه، آب، باد و غیره) صاحب روح خاص و هوشیاری می‌پندارد. ارسطو، فیلسوف یونانی این نوع باور را با ماده‌انگاری (عقیده به اینکه ماده خلق نشده و مطلق است) ترکیب نمود. این باور به الحاد معاصر مبدل شده است. به عقیده ماسون‌ها توازن و نظم موجود در نظام عالم نتیجه ماده است. در مقاله‌ای با موضوع «تکامل زمین» می‌خوانیم:

فرسودگی چنان ضعیف صورت می‌گیرد که می‌توان گفت حالت کنونی زمین در نتیجه هوشمندی پنهان ماگما (مایع درون هسته زمین) پدید آمده است. اگر این گونه نبود آب در گودال‌ها انباشته نمی‌شد و تمام زمین را آب فرا می‌گرفت.¹³ همچنین در مقاله دیگری چنین ادعا شده است:

آغاز حیات بر روی کره زمین هنگامی بود که یک سلول به وجود آمد. این سلول بلافاصله به حرکت درآمد و بر اثر انگیزشی مؤثر و متمرذانه به دو بخش تقسیم شد و این راه را تا بی‌نهایت ادامه داد. اما سلول‌های تقسیم شده قادر به ادراک هدفی برای سرگردانی خود نبودند و گویی به دلیل ترس از این سرگردانی و تحت تسلط نیروی غریزی حفظ بقا، با یکدیگر به فعالیت پرداختند، به هم پیوستند و به صورت هماهنگ، دموکراتیک و فداکارانه به خلق اندام‌های حساس و حیاتی اقدام نمودند.

باور به این عقاید چیزی جز خرافات نیست. مشاهده می‌کنید که ایشان برای انکار وجود خداوند و نقش او در خلق عالم، خواص مضحکی به اتم‌ها، مولکول‌ها و سلول‌ها نسبت می‌دهند؛ مانند هوش، قوه برنامه‌ریزی، فداکاری و حتی هماهنگی و رفتار دموکراتیک (!).

مفهوم دیگری که در اصول خرافی و ماتریالیستی فراماسون‌ها مطرح است، اصطلاح «طبیعت مادر» است که در فیلم‌های مستند، کتاب‌ها، مجلات و حتی آگهی‌های بازرگانی بارها به آن برمی‌خوریم. کاربرد آن برای بیان این عقیده است که ماده سازنده طبیعت (نیترژن، اکسیژن، هیدروژن، کربن، ...) با هوشمندی و به صورت خودبه‌خود انسان‌ها و همه موجودات زنده را خلق نموده. این افسانه نه بر مشاهده استوار است و نه بر منطق. بلکه قصد دارد به کمک تلقین افکار، بر

اسرار یهود و اخرالزمان

ذهن انسان غلبه یابد و هدف آن به فراموشی سپردن خداوند، خالق حقیقی هستی و بازگشت به الحاد است. فراماسونری تلاش می کند این باور را تقویت و منتشر نماید. به همین منظور از قوای اجتماعی همپیمان خود حمایت می کند. در مقاله ای با عنوان «تفکراتی پیرامون تکامل همبستگی از دیدگاه علمی» می خوانیم:

از دیدگاه مادی و تعامل ماده موجودات زنده، همه گیاهان، حیوانات، میکروب های مفیدی که در زمین زندگی می کنند و انسان ها، هماهنگی اسرار آمیزی دارند. این هماهنگی از سوی طبیعت مادر ترتیب داده شده. آنها پیوسته درگیر نوعی همکاری و انسجام مؤثر هستند. بار دیگر تصریح می کنم فراماسونری هر نوع جنبش روان شناسی - اجتماعی را که به رفاه، صلح، امنیت و شادی و به طور خلاصه هر نوع جنبشی که در طریق اومانسیم و اتحاد جهانی بشر گام بردارد، عامل پیش برد آرمان های خود می داند و از آن حمایت می کند. 15

مهم ترین نیروی پیش برنده آرمان های فراماسونری نظریه تکامل است که حامی نوین ماتریالیسم و اومانسیم به شمار می رود. در قسمت آینده نگاه دقیق تری به نظریه تکامل از زمان داروین تا عصر حاضر می اندازیم و به ارتباط پنهان فراماسونری و این بزرگترین اشتباه علمی، پی می بریم.

پی نوشت ها:

1. Michel Howard, The Occult Conspiracy: The Secret History of Mystics, Tecplars, Masons and Occult Societies, 1st ed., London, Rider, 1989, pp.2-3.
2. Previous Master Mason Enver Necdet Egeran, Gercek Yuzuyle Masonluk (Freemasonry Unveiled), Basnur Press, Ankara, 1972, pp. 8-9.
3. Dr. Selami Isindag, Masonluktan Esinsenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 189.
4. Dr. Selami Isindag, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 190.
5. Dr. Selami Isindag, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, pp. 189-190.

اسرار يهود و آخر الزمان

- Hasan Erman, "Masonlukta Olum Sonrasi" (Atrer Death in Freemasonry), .6
.Mimar Sinan, 1977, No. 24, p. 57
- Dr. Selami Isindag, Masonlugun Kendine Ozgu bir Felsefesi Var Midir, .7
Yok Mudur? (Does Freemasonry Have an Original Philosophy or Not?),
Masonluktan Esinlanmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977,
.p.97
8. سورة شعراء (26)، آيات 124 تا 131.
- Wilder Penfidld, The Mystery of the Mind: A Critical Study of .9
Consciousness and the Human Brain, Princeton, New jersey, Princeton
.University Press, 1975, p. 80
- Roger Penrose, The Emperor's New Mind, Penguin Books, 1989, pp. 24- .10
.25
- .Roger Penrose, The Emperor's New Mind, Penguin Books, 1989, p. 448 .11
- Onur Ayangil, "yeni Gonse" (New Gnosis), Mimar Sinan, 1977, No. 25, .12
.p. 20
- Faruk Erengul, "Evrende Zeka" (Intelligence in the Universe), Mimar .13
.Sinan, 1982, No. 46, p. 27
- Albert Arditti, "Hurriyet-Disiplin-Dynamizm-Statizm" (Freekom- .14
.Discipline-Dynamism-Statism), Mimar Sinan, 1974, No. 15, p. 23
- Naki Cevad Akkerman, "Bilimel Acian Dayanisma Kavrami ve Evrimi .15
Uzerine Dusunceler II" (Thoughts About The Concept and the Evolution of
Solidarity from the Scientific Point of View II), Mimar Sinan, 1976, No. 20,
.p. 49

اعلامیه انحطاط

در میان «منتقدان» غرب، فیلسوفان تاریخ به ویژه در قرن نوزدهم بیش از سایرین درباره «بحران و انحطاط» و سرانجام فلاکت بار غرب سخن گفته‌اند و آثار بسیاری نیز تألیف و ارائه کرده‌اند. مردانی چون «هگل، مارکس، اشپنگلر، سورکین، توین‌بی، یاسپرس و...» را نمی‌توان نادیده گرفت.

هر کدام به نحوی با مشاهده قراین و ذکر شواهد و استدلال، فرهنگ غربی را نقد و نشانه‌های بحران و انحطاط در آن را متذکر شده و گاه طریق بیرون جستن غرب از این واقعه را نیز یادآور شده‌اند. لیکن، متذکر این معنا باید بود که این «نقد» از درون حوزه فرهنگی صورت می‌گیرد. اسوالد اشپنگلر 1، (1880-1936م)، فیلسوف تاریخ است و چون دیگر فلاسفه تاریخ در پی کشف قانونمندی حاکم بر سیر و سفر تاریخ و آمد و شد انسان‌ها در گستره زمین. از نظر او، تاریخ همچون موجودی زنده است و تفسیری ادواری از آن ارائه می‌کند. وی هر دوره تاریخی را یک هزار سال می‌شناسد که پس از این مدت با مرگ محتوم از بین می‌رود و هر یک از ادوار را نیز به دو مرحله «فرهنگ و تمدن» تقسیم می‌نماید و از آنجا که «تمدن» را در مرحله دوم از حیات یک دوره می‌شناسد، ظهور تمام قد تمدن را زنگ مرگ هر دوره به حساب می‌آورد. چنان که درباره تاریخ غرب می‌نویسد:

ملل مغرب زمین که فرهنگ مخصوص آن‌ها از قرن دهم میلادی شروع گشته و از قرن نوزدهم وارد مرحله تمدن شده هم‌اکنون از بعضی جهات به اوج خود رسیده و در بعضی نقاط آن سرزمین آثار فرسودگی نمایان شده و تقریباً در سایر نقاط (اروپا و امریکا) و در جمیع رشته‌های حیاتی آن دوره انحطاط آغاز شده و ملل مغرب زمین هم با همه عظمت و جلال و ابهتی که چشم جهانیان را خیره ساخته به دنبال رومیان و چینیان خواهد رفت. 2.

از نظر اشپنگلر، فرهنگ‌ها چون گل می‌رویند و می‌بالند لیکن در زمانه معینی به پیری و انحطاط می‌رسند.

ابتدا و انتهای این آمد و شدهای فرهنگی و تمدنی معلوم نیست.

اشپنگلر، مانند سایر فلاسفه و ایدئولوگ‌های غربی، خود جلوه‌ای از تفکر غرب را به نمایش می‌گذارد. وی تاریخ جهان را تصویری از تکوین و تطور پایان‌ناپذیر ساختار فرهنگ‌ها می‌شناسد که بی‌آنکه هیچ هدف متعالی و مشخصی داشته باشد، به تبع همین نگرش، فراز و فرود را ذاتی

فرهنگ معرفی می‌کند و به «فرهنگ و تمدن» غربی به عنوان یک موج از میان هزاران موج «فرهنگی و تمدنی» می‌نگرد که متولد شده و سپس بالاجبار می‌میرند.

اشپنگلر، متذکر دوران کهولت و انحطاط تمدن غرب حسب دور شدن از عناصر زنده فرهنگی هست اما، بعد با تفسیری خاص، روند تاریخ را غیر هدفمند و مبتنی بر فلسفه کثرت در دوری تمام نشدنی می‌داند. از این رو، نگرش وی با «مهدویت» در نگره اسلامی در تباین قرار می‌گیرد. در جلوی دیدگان اشپنگلر، آینده‌ای یأس آلود قرار دارد این آینده از آن غرب نخواهد بود.

زمان مصائب

آرنولد توین‌بی³ (1889-1975) نیز مانند اشپنگلر از بازگشت ادوار سخن می‌گوید و همه نشانه‌های شکستگی تمدن غربی را از آخرین سال‌های قرن 17 میلادی مشاهده می‌کند. وی، از جامعه کنونی غربی با صفت «سابقاً مسیحی» یا مردمی که زمانی مسیحی بودند و از انسان غربی با عنوان «انسان بعد از مسیحیت» یاد می‌کند. 4 توین‌بی با گفت‌وگو از «بحران عمیق» و از دست رفتن اصول اخلاقی در غرب از «زمان مصائب» یاد می‌کند و می‌گوید:

این بحران را می‌توان با یک رنسانس دینی مواجه نمود... ما می‌توانیم و باید دعا کنیم که خداوند مهلتی را که برای اجرای حکم مرگ جامعه به ما داده تمدید نماید و چنان که با روحی نائب و دلی شکسته به درگاه او روی آوریم اجابت می‌کند. 5

توین‌بی، مشیت و الهام ربانی را در سیر تاریخ جاری می‌داند و از آن به عنوان «نقشه الهی» یاد می‌کند که در آن بشر تنها در محدوده‌ای از آزادی و اختیار عمل برخوردار است. و این اختیار عمل هم شامل جمله انسان‌ها نمی‌شود بلکه، سازندگان تاریخ، «شخصیت‌های خلاق» یا نوابغ و ابرمردهای ممتازند.

نگرش او تا حدودی با بینش مذهبی نزدیک است با این تفاوت که توین‌بی، قصد خداوند را مجهول می‌شناسد و از بیان نقشه آن عاجز است.

جمله مردم به مثابه ماهی‌های جاری در بستر یک رودخانه‌اند؛ بی‌آنکه هیچ آگاهی از آغاز و انجام این رودخانه، فراز و فرودهای آن و مسیری که طی می‌کند داشته باشند. آنان، با اختیاری محدود و در فضایی تعریف شده به عقب و جلو می‌روند بی‌آنکه از سرانجام این سفر و سیر خبر داشته باشند.

توین بی قابل به ادوار تاریخ شد. و از اعتلا و سپس انحطاط آن سخن گفت اما، متذکر این معنا نیز بود که می شود جلوی انحطاط را گرفت. یعنی جامعه را می شود نو به نو کرد و نگذاشت به انحطاط کشیده شود. 6

به همین جهت، پس از مشاهده سیر رو به انحطاط و سقوط غرب، راه نجات و اصلاح مسیر را در عروج به سوی خدا و رنسانس دینی معرفی کرد و در پایان، چون یکی از پیروان ادیان الهی بر این باور اصرار ورزید که:

معجزه‌ای که باعث وحدت و رستگاری بشر شود این است که مسیحا و منجی دیگری ظهور کند که پایه گذار دینی نو باشد. 7

گرچه توین بی راه خلاصی غرب را در رجعت به دینداری می داند اما همانند عموم فلاسفه و اندیشمندان غربی (طی 400 سال اخیر) در اندیشه اش جای خدای حقیقی خالی است. این رساله قصد طرح و نقد آرای فلاسفه تاریخ را ندارد بلکه، متذکر این نکته است که «گفت و گو از پایان» و بالاخره «انحطاط و سقوط غرب» گفت و گویی است سابقه دار. چنان که بسیاری از اندیشمندان غربی درباره اش سخن گفته اند.

توین بی معتقد است لازم نیست تمدن غرب مسیحیت را احیا کند تا از تهدیدات خلاص گردد بلکه او می تواند با پیوستن به «ادیان والا» چون مسیحیت، اسلام، هندوئیسم و بودیسم و حذف عناصر فانی آن ها و مهم تر از همه، حذف نابرداری درباره سایر ادیان و خلاص شدن از چنگ این ادعا که تمام حقیقت تنها در تصرف ایشان است با هم متحد شوند و آنگاه حاکمیت مجدد معنویت و دین را به وجود آورند و خود را نجات بخشند.

در واقع توین بی، فراهم آمدن امکان ترکیب چهار مذهب «اسلام، مسیحیت، یهودیت و بودا» با مساعدت «آفرینش گران مدافع و ابر مردان مهیای هجوم و هجرت» را طریق تحقق مشیت خدا و جلوگیری از افول و سقوط تمدن ها می داند. با این همه، مقصد غایی برای او مجهول می نماید و سرانجامی روشن را باز نمی نماید و اگرچه تجلی عروج به سوی خدا را از طریق یک «کلیسای جدید و حقیقی» - حاکمیت اراده خداوند از طریق کلیسا - ممکن می شناسد اما، تنها در میان بیم و امید تفسیری خوش بینانه از تاریخ به دست می دهد.

نباید از یاد برد که فیلسوف تاریخ، نگرانی بزرگ را که حاصل ذات و تذکر روحی آدمی است با مشاهدات محسوس و مطالعات تاریخی درهم آمیزد و از آنجا برای کشف قانونمندی تاریخ و آمد

و شد و فراز و نشیب‌های فرا روی آدمی در گستره تاریخ سعی می‌کند. از این رو، تردید و پندار جزء لاینفک این آرا است.

در طلب وحدت بشریت

«کارل یاسپرس»، در نیمه اول قرن بیستم، (1949م.) کتاب آغاز و انجام تاریخ را به رشته تحریر آورد و با گفت‌وگو از تاریخ به منزله «سفر انسان به دیار کمال و دستیابی به عالی‌ترین امکان بشری»، از «وحدت بشریت» به عنوان عالی‌ترین مقصد امکانی یاد کرد که انسان با تجربه یکی از دو طریق می‌تواند آن را فراهم آورد:

1. تشکیل امپراتوری جهانی از طریق زور و ترس و وحشت؛

2. ایجاد نظم جهانی از طریق گفت‌وگو و تصمیم مشترک.

از آنجا که یاسپرس دسترسی به این نظم جهانی را دور از دسترس می‌دید شرط دستیابی به آن را «تساهل» اعلام می‌کرد. از همین رو او در «فلسفه تاریخ» موردنظر خود معتقد بود که: اکنون غروب فلسفه غرب رسیده و به سوی طلوع فلسفه جهانی پیش می‌رود. برای کارل یاسپرس، تاریخ در پی هدفی و مقصدی پیش می‌رود که آن را در «معنویت» و «روحانیت» می‌توان یافت. امری که غرب واسپس تاریخ خود و تجربه سکولاریزم از آن دور مانده است.

نگاه یاسپرس تا حدی با دریافت و بینش مذهبی از تاریخ نزدیک است.

در دور دست نگاه او، «خدا بر ابلیس» تقوق می‌یابد و آینده بشر در وحدت ارواح انسانی قرین با نوعی کمال و تجربه معنوی است. شاید همین نگاه بود که از یاسپرس اندیشمندی مبلغ سجایای انسانی می‌ساخت. از نظر او فیلسوفانی که در راستای تحول معنوی و روحی انسان گام نهاده‌اند انسان‌های بزرگی بودند که تاریخ بشر را دگرگون ساختند. او با ستایش آنان، سقراط، بودا، کنفوسیوس، عیسی و افلاطون را در زمره مردان مؤثر در رشد و اعتلای معنوی انسان در طول حیات معرفی می‌کند. توجه یاسپرس به معنا و معنویت او را متذکر این امر می‌سازد تا اعلام کند: نه دولت‌ها و حکومت‌ها و پیشرفت‌های فنی و نه حتی تمدن‌های جهانی، بلکه ظهور فیلسوفان پیامبران است که تاریخ را به سوی معنویت و روحانیت سوق داده است. از همین رو، ظهور این مردان را به عنوان نقطه عطف‌های مهم تاریخ می‌شناسد.

یاسپرس، به بحران معنویت در انسان غربی اشاره دارد و این بحران را ناشی از تبدیل شدن انسان به «ابزار دست ماشین» می‌داند و آن را باعث از خودبیگانگی و اینکه شدن معرفی می‌کند. وجه مهم انتقاد یاسپرس به دلیل گرایش فکری و اندیشه‌ای به فیلسوفان اگزیستانس، متوجه «تکنولوژی» و صنعت است. و این واقعه – ماشین – را به عنوان یک نقطه عطف می‌شناسد. چنان که، با ذکر وقایع پیشین، از دستیابی انسان به ماشین بخار در سال 1776م. و دستیابی به الکتروموتور در سال 1867 به عنوان دو نقطه عطف تجربه شده یاد می‌کند.

انتقاد یاسپرس از غرب، ناظر بر نفی «خودبنیادی» و «نیست‌انگاری» تاریخ غربی نیست از این رو گلايه‌ها و شکوائیه‌هایش «تفکری جدی» را بر نمی‌انگیزد و چراغی فراروی انسان غربی برای خروج از بحران تفکر روشن نمی‌کند. اما، به هر صورت، اعتراف او درباره «غروب فلسفه غرب» قابل تأمل است.

چنان که وقتی درباره راه‌هایی می‌اندیشد، به سان شوبارت و توین‌بی، آن را در بازتاب مذهب در زندگی روزانه مردم، نهادها و فرهنگ‌ها جست‌وجو می‌کند.

«پیزیم سورکین»⁸، جامعه‌شناس روسی‌الاصول، به سان مردانی چون توین‌بی و «بردیایف»، عصر کنونی را به دلیل رسیدن به «انسان‌گرایی مادی» منحط و زمان اضمحلال آن را نزدیک می‌داند و می‌نویسد:

هنگامی که تمدنی زوایای اخلاقی و معنوی خود را از دست داد و منحصر به بینشی سطحی و ظاهری و حسی شد، از آنجا که سیراب‌کننده نیازهای معنوی و روحی جامعه نمی‌باشد به ناچار و دگر بار ضرورت مذهب و شهود احساس می‌شود و آن تمدن حسی محو و تمدنی مبتنی بر نیاز اساسی بشر؛ یعنی نیاز شهودی و مذهبی جایگزین می‌شود.

در جای دیگر اشاره می‌کند که:

«رئسانس اخلاقی» مانند گردش خون برای تجدید حیات تمدن‌ها ضروری است.

به هر روی، چنان که ملاحظه می‌شود، عموم فلاسفه تاریخ، تمدن غربی را مستعد فروپاشی می‌شناسند و با نگرانی، از آینده غرب که چیزی جز سقوط در انحطاط نیست یاد می‌کنند.

از آنجا که غرض این رساله کندوکاو در آرای فلاسفه تاریخ از ابتدا تا به امروز نبود از ذکر نام و اثر و آرای بسیاری از دیگر آنان از جمله «هگل، مارکس و دیگران خودداری شد.

سوروکین با پذیرش حرکت دوری تاریخ، نادیده گرفتن اندیشه جامعه‌های کهن – چون جامعه‌های

مشرق زمین - را کوتاه‌بینی و کوردلی می‌داند. 9

تذکر این نکته لازم است که از عصر «هگل» (1831-1770 م.)، فیلسوف آلمانی که با سیستم فلسفی خود بنیاد تازه‌ای را در فلسفه غرب گذارد، مابعدالطبیعه غربی به کمال و تمامیت خود رسید و شاید بتوان گفت حوزه‌های فلسفی غرب پس از هگل، غالباً شرح و تکرار فلسفه او و پیش از اویند. واسپس اوست که «مارکس» و پیروان و تابعانش به تمامی مشغول عمل (تغییر عالم) و کناره‌گیری از نظر (تفسیر و پرسش از عالم) می‌شوند.

در این وضع، «عمل» از یک سو ناظر به «عمل سیاسی» است؛ چنانکه مارکس رنجبران جهان را دعوت به مبارزه سیاسی برای تحقق انقلاب علیه سرمایه‌داری می‌کرد و از دیگر سو ناظر به «عمل علمی» به معنی کندوکاو در دنیا و تصرف زمین چنانکه «اگوست کنت» مبلغ آن بود. هر دو گونه عمل، ناظر به تفسیر و تفکر فلسفی در عالم نیست بلکه، ناظر بر بی‌نیاز دانستن انسان از «تفکر» اصیل است. عمل به معنی «دخل و تصرف» در عالم منجر به «تکنولوژی» در غرب می‌شود و به معنی مارکس منجر به «مبارزه».

در اروپای غربی، عمل به معنی اول قوی‌تر از اروپای شرقی شد. چنانکه در چین شاهد آن بودیم اما، با بسط تکنولوژی و غلبه لیبرالیسم و تزلزل در ایدئولوژی مارکسیسم، سوگیری عملی سیاسی ضعیف و تلاش برای دستیابی به تکنولوژی بیشتر شد. آرای فلسفی قرن نوزدهم عموماً سطحی است و در چارچوب «نظریه عمل» قابل بررسی است. مذهب «اصالت ماده» و طرح آن توسط مارکس، ناظر بر همین شرایط فکری در غرب است. در این وضع، اگر چه علم و صنعت ترقی کرد لیکن، انسان چنان در برابر صنعت مسکین و خوار شد که کمال خود را تشبه به ماشین می‌پندارد. به هر روی، «پرسشگران» غرب، به دلیل شراکت در «مذهب امانیسم» (اصالت بشر) به نوعی در زمره «مظاهر غرب» به حساب می‌آیند و هر یک وجهی از تفکر و فرهنگ غرب را در خود متجلی ساخته‌اند و لذا انکارشان جز به اثبات ماهیت غرب نمی‌انجامد. شاید از همین روست که به هیچ روی «ستیز با غرب» در آن‌ها جای ندارد و انتظار انقلاب بزرگی را نمی‌کشند. با این همه در نسبت با کسانی که «طرح ماهیت» و «سرانجام» تاریخ غربی را خوش نمی‌دارند قابل احترامند. دست‌کم، متوجه تزلزل و فروپاشی ناگزیر آن می‌شوند. هر چند خود و آرائشان جلوه‌ای از جلوات فلسفی و سیاسی و ایدئولوژیک تفکر غربی است و جز به نزاع‌ها و دعوای عارضی درون غرب نمی‌انجامد. نزاع «ایدئولوژی‌ها» که تنها در یک مورد باعث هفتاد سال درگیری میان دو اردوگاه شرق و غرب و

حادثه «جنگ سرد» شد، نمونه‌ای از این نوع دعوای عارضی است. دو جریان ایدئولوژیک با مبنا و مبدأ نظری ثابت (غربی) که باعث نابودی هزاران انسان و انهدام بخش غیرقابل شماری از سرمایه‌های مادی شد.

فروپاشی اردوگاه شرق، در خود و با خود، اثبات اصالت و حقانیت و ماهیت تفکر جاری در اردوگاه غرب را نداشت بلکه، به منزله فروپاشی دیوار شرقی عمارتی بود که پوسیدگی از تمامی کنگره‌ها و برج و باروی آن فریاد می‌کشید: نشانه‌ای برای پایان.

به قول استاد رضا داوری، «وقتی می‌گوییم تاریخ غرب به سر آمده، یعنی عمر تفکر و عمل تاریخ غربی با همه جلوات فلسفی، سیاسی و ایدئولوژیک آن سر آمده چون جملگی جلوات غرب‌اند. ضرورتاً بدان وابسته‌اند و تالی آنند.»

اعلام این «پایان» با طرح «ماهیت» این تاریخ و «انکار» آن همراه است چون، این «پایان» به منزله «پایان صورت» وجهی از مناسبات و پوست انداختن غرب نیست. به قول شاعر، خانه از پای بست ویران است و نقش‌بندی ایوان و صورت بیرونی هم کارسازی نمی‌کند. «ماهیت خودبنیادی» غرب مورد انکار واقع شده و به «پایان» رسیدن عمر آن اعلام می‌گردد، حتی اگر صورت بیرونی – غوغای تکنولوژی

ماشین – کسان زیادی را فریب بدهد و عاشقان مدرنیته را خوش نیاید. تداوم صورت سازمان‌های اجتماعی و صنعتی و حتی سیاسی به مثابه رشد ناخن و موی و پیکر مرده ای است که زنده می‌نماید. مفارقت روح، دیر یا زود فروپاشی و گسست جمله اعضا را سبب خواهد شد. به این دلیل در ابتدای رساله متذکر «بحران در تاریخ غرب» شدیم. روزگاری «نیچه»، گفته بود:

اگر خدایی وجود می‌داشت، چگونه برای من قابل تحمل می‌بود که خدا نباشم بنابراین خدایان وجود ندارند... هر آنچه باعث تحقیر غرور من شود، باید به باطل بودنش حکم کرد.¹⁰ در این قول نیچه همه تاریخ غرب و باطن آن جلوه می‌کند. تاریخی که در آن، انسان «منصب خدایی» گرفته و از روی حسد و غرور، بطلان آنچه را که باعث نادیده گرفتنش می‌شود اعلام می‌کند. «پایان این تاریخ» به منزله پایین کشیده شدن انسان از مقامی است که غصب کرده؛ ظهور تحقیر و حقارت تام او. و این امری ناگزیر بود که دیر یا زود حادث می‌شد.

انقلاب و ضد انقلاب

در این پایان، آغازی نیز نهفته بود. تولدی ناگزیر و تاریخی جدید که به نام «خدای حقیقی» چون خورشید سر بر آورد. «ولو کره المشرکون». البته قبول و پذیرش آن برای غرب، دست کم مستکبرین مست و بی خود از باده قدرت – اولاد یهود – ممکن نبود. از این رو، به مدد نظریه سازان حامی «قدرت» سعی در «تحریف این پایان و تعبیر آن به نفع خود» کردند. در حقیقت، در آستانه «انقلابی بزرگ» ضد انقلاب، لشکر سیاست‌بازان و ایدئولوژی‌پردازان عصر پایان را پیشاپیش سربازان و اراکه‌های جنگی برای متوقف کردن این انقلاب و کند کردن روند آن روانه کرد.

شاید این قشون‌کشی در درک این سخن «برنارد لویس» اندیشمند غربی و نویسنده کتاب:

خاورمیانه دوهزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز 11 بود که گفته بود:

اروپا در پایان قرن میلادی جاری اسلامی خواهد بود. 12

برنارد لویس، خود متوجه این «انقلاب» نیست و شاید بیش از آن که متذکر سر آمدن این تاریخ – غرب – باشد متوجه بیداری اسلامی در شرق و رشد آن در خاورمیانه باشد. چنان که «توماس فردمن» تحلیل‌گر سیاسی آمریکا نیز چون برنارد لویس گفته بود:

اسلام بزرگ‌ترین دشمن غرب است و جنگ با این دشمن تنها با ارتش ممکن نیست. بلکه باید در مدارس، کلیساها، مساجد و معابد به رویارویی با آن پرداخت.

دست کم دو دسته متوجه این انقلاب شده بودند؛ دسته اول، جماعتی که به صرافت طبع و از روی سلامت، فرا رسیدن «فصل انقلاب» و «پایان تاریخ» را متذکر بودند و از همین رو در بین خود از نزدیکی فصل ظهور منجی موعود در آخرالزمان گفت‌وگو می‌کردند و می‌کنند، و دسته دوم، جماعتی که لרزش کرسی‌های قدرت را در زیر پای خود احساس می‌کردند. از این رو، جماعت اول بنای «همدلی و همراهی» گذاشته‌اند و جماعت دوم بنا را بر «معارضه و سرکشی». و از آنجا که همه اسباب «تبلیغاتی، اقتصادی و نظامی» را فراهم آورده‌اند با همه قوا خود را مهیای مقابله – به امید به عقب راندن این تاریخ – با قبیله انقلابیون ساختند.

پی‌نوشت‌ها:

1. O. Spengler آلمانی، متولد بادکنبرگ، نویسنده کتاب انحطاط غرب.

اسرار یهود و اواخرالزمان

2. مورخ و تاریخ، ترجمه حسن کامشاد، تهران، خوارزمی، 1370، ص.44
3. Arnold Joseph Toybee.
4. همان، ص.322
5. نقد فلسفه تاریخ آرنولد توین بی، ترجمه علی گشتگر، تبریز، نشر احیا، ص38؛ مورخ و تاریخ، ص.323
6. مطهری، مرتضی، فلسفه تاریخ، صص 230—139
7. همان، ص.354
8. P. A. Sorokin.
9. بارنز و بکر، تاریخ اندیشه اجتماعی، ص 57 و 249
10. برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ص 1022، ج.2
11. ترجمه حسن کامشاد، نشر نی.
12. مجله بازتاب اندیشه، خرداد 80، ص193.

عنوان: دل در گرو جنگ‌های صلیبی

بر خلاف اصرار بسیاری از مورخان غربی، جنگ‌های صلیبی با هدف گسترش مسیحیت انجام نکرده و این جنگ‌ها تنها هدف مادی داشته است. رفاه و شرایط بسیار خوب اقتصادی در شرق توجه اروپاییان را که در آن مقطع از زمان در فقر شدید به سر می‌بردند، به خود جلب کرد. این خواسته‌ها و مطالبات که تنها هدف مادی داشت، بلافاصله رونمایی از مذهب به خود گرفت و به شعار و نمادهای مسیحی مزین شد.

بنیان‌گذار جنگ‌های صلیبی «پاپ اربن دوم» بود. وی در سال 1095 میلادی شورای مجلس کلرمونت - مجلسی که از تمامی اصول و مبادی صلح‌طلبانه مسیحیت عدول کرده بود - را به جنگ فراخواند. هدف جنگ به دست آوردن سرزمین مقدس (بیت‌المقدس) از دست مسلمانان اعلام

اسرار یهود و اخرالزمان

شد. به دنبال آن سپاه بزرگی از صلیبیان تشکیل شد. این ارتش از ده‌ها هزار تن از مردم به همراه سربازان تشکیل شد. بسیاری از مورخان بر این اعتقادند که اربن دوم برای خنثی ساختن یک انقلاب داخلی که در صدد کنار گذاشتن وی از سمت پاپی بود، به این جنگ اقدام کرد تا این انقلاب داخلی را خنثی سازد. به هر حال استقبال بسیاری از شاهدان اروپا، اشراف و شاهزادگان از درخواست اربن دوم تنها در چارچوب تحقق برخی اهداف مادی و سیاسی انجام گرفت. «دونالد کوئلر»، یکی از اساتید دانشگاه ایلینویز در این زمینه می‌نویسد: «در آن زمان شوالیه‌های فرانسوی بیشتر به دنبال زمین بودند و تاجران ایتالیایی در صدد گسترش تجارت خود در بنادر خاورمیانه و بسیاری از مردم عادی شرکت کننده در این جنگ‌ها نیز تنها برای فرار از سختی‌های زندگی روزمره خود به سپاه صلیبی‌ها برای شرکت در این جنگ پیوستند.»

سربازان این ارتش حریص در راه خود به شوق بسیاری از مسلمان و حتی یهودیان را به امید یافتن طلا و جواهرات به قتل رساندند. صلیبیان که گمان می‌بردند مردم مشرق‌زمین پیش از مرگ جواهرات و طلای خود را می‌بلعند تا با خود به آن دنیا ببرند، برای دستیابی به این جواهرات شکم قربانیان خود را می‌دریدند.

سپاه مختلط صلیبیان پس از یک سفر طولانی و سخت و پس از غارت و قتل عام وسیع مسلمانان سرانجام در سال 1099 به بیت‌المقدس (اورشلیم) رسید. بیت‌المقدس پس از پنج هفته محاصره سقوط کرد و صلیبیان وارد آن شدند و مرتکب جنایت‌هایی در این شهر شدند که تاریخ کمتر به خود دیده است.

سپاه صلیبیان تنها طی دو روز چهل هزار مسلمان را با وحشی‌گری به قتل رساند. برای آن که به جنایت‌های وحشیانه این جنگ نگاهی داشته باشیم، مروری به خاطرات یکی از سربازان صلیبی شرکت کننده در این جنگ به نام «ریموند» می‌اندازیم. وی در زمینه دستاوردهای این جنگ به خصوص تصرف بیت‌المقدس توسط سپاه صلیبیان به خود می‌بالد و این چنین یادداشت‌های خود را آغاز می‌کند:

«مناظر شگفت‌انگیزی بود، بعضی از مردان سر دشمنان را قطع می‌کردند، برخی دیگر دشمنان را که بر روی برج بودند، هدف تیر قرار می‌دادند و برخی دیگر را شکنجه می‌کردند و در آتش می‌انداختند. در کومه‌های شهر پشته‌هایی از سر و دست و پا دیده می‌شد به طوری که برای حرکت باید با احتیاط از میان اجساد انسان‌ها، و اسب‌ها عبور می‌کردیم. اما این پیروزی‌ها در مقایسه با آنچه که در معبد سلیمان انجام می‌گرفت، قابل مقایسه نبود. در معبد سلیمان مردان صلیبی در حالی که خون به زانوهای و افسار اسب‌هایشان رسیده بود، عبور کردند. اورشلیم توسط سپاه صلیبیان تصرف شد و به عنوان پایتخت آنها اعلام گردید.

گسترش قلمروی حکومت صلیبیان و حفظ این قلمروی تازه توسط آن‌ها نیازمند سازماندهی و رهبری بود. صلیبیان برای آن که موقعیت خود را در خاورمیانه حفظ کنند، نیازمند ادامه این جنگ بودند بنابراین بنای ثبات خود در این منطقه را بر رهبری جنگ و ستیزهای تازه و گسترش دامنه این جنگ‌ها قرار دارند. برای تحقیق این هدف گروه‌های نظامی ویژه از اروپا به فلسطین اعزام می‌شدند و در مکان‌هایی شبیه به صومعه مستقر می‌شدند.

این افراد برای جنگ با مسلمانان آموزش نظامی می‌دیدند و بالاخره عامل بسیاری از کشتارهای مشرق زمین که به عنوان یک حربه دینی توسط بسیاری از اروپاییان استفاده می‌شد، از میان این گروه نظامی سر در بر آورد. این گروه جز شوالیه‌های معبد نبود.

شوالیه‌های معبد که نام دیگرشان «هم‌زمان مسکین عیسی مسیح و معبد سلیمان» است در سال 1118 میلادی یعنی بیست سال پس از اشغال اورشلیم، توسط صلیبیان تأسیس شد. مؤسسان این طبقه دو شوالیه فرانسوی به نام‌های «هیودی پیترو» و «گادفری دو سنت امر» بودند. این انجمن یا گروه در ابتدا با استقبال کمی برای عضویت افراد مواجه شد اما با مرور زمان بسیاری از افراد در این انجمن عضو نشدند. اعضای این انجمن ابتدا در منطقه یک معبد ویران شده مستقر شدند و در همین محل بود که «قبه الصخره» توسط اعضای این انجمن ساخته شد. افراد این انجمن خود را به عنوان سربازان مسکین میان مردم مطرح ساختند اما طولی نکشید که این سربازان مسکین به ثروت هنگفتی دست یافتند. زائران مسیحی که از اروپا قصد فلسطین را می‌کردند کاملاً توسط

اسرار یهود و اواخرالزمان

شوالیه‌های معبد اداره می‌شدند و در نتیجه این شوالیه‌ها توسط این زائران به ثروت بسیاری دست یافتند. نگهبانان معبد یا شوالیه‌های معبد عامل اصلی حملات بعدی صلیبیان به مسلمانان هستند و بسیاری از کشت و کشتارهای جنگ‌های صلیبی در تاریخ به نام این گروه به ثبت رسیده است.

«صلاح‌الدین ایوبی» یکی از فرماندهان ارتش اسلام در جنگ‌های صلیبی سرانجام توانست این دایره ظلم و ستم را بشکند و در سال 1178 در «جنگ هیتن» سپاه صلیبیان را در هم شکند و بیت المقدس را از دست آنها برهاند. صلاح‌الدین ایوبی به رغم آن که بسیاری از مسیحیان را در طول جنگ‌های مختلف مورد عفو قرار داد اما به دلیل جنایت‌های متعددی که شوالیه‌های معبد در حق مسلمانان مرتکب شده بودند، آنها را محکوم به مرگ کرد. شوالیه‌های معبد به رغم آن که بیت المقدس را از دست داده و متحمل تلفات سنگین شده بودند و نیز با خطر کاهش روز افزون مسیحیان در فلسطین مواجه بودند، به گونه‌های مختلف ادامه حیات دادند و به مرور زمان در اروپا به قدرت دست یافتند و پس از اروپا در بسیاری از دیگر کشورها نفوذ کردند و حتی بخشی از حکومت‌ها را نیز در دست گرفتند.

قدرت گرفتن مجدد شوالیه‌های معبد و به دست گرفتن قدرت‌های سیاسی در اروپا از سوی اعضای این گروه پادشاهان اروپا را نگران کرد و از سوی دیگر معتقدات شوالیه‌ها، رهبران روحانی کلیساها را نیز آشفته ساخته بود به طوری که شوالیه‌های معبد تعالیم دینی و آداب دینی خاصی را به طور مخفیانه ترویج می‌کردند. بالاخره در سال 1307 «فیلیپ لوبل»، پادشاه فرانسه مصمم برای نابودی شوالیه‌ها شد و دستور دستگیری بسیاری از اعضای این گروه را صادر کرد. به رغم آن بخشی از اعضای گروه شوالیه‌های معبد توانستند از این حکم‌های اعدام جان سالم به در برند و فرار کنند اما بسیاری از آنها پس از یک دوره محاکمه به اعدام محکوم شدند. بسیاری از اعضای این گروه در بازجویی‌های انجام شده اعتراف کردند که بر خلاف آنچه که شان می‌دادند تعهد اخلاقی به دین مسیحیت نداشتند و بعضاً در نشست‌های خود به عیسی مسیح (ع) توهین می‌کردند. به دنبال این سلسله دستگیری‌های رهبران شوالیه‌ها، بسیاری از آنها اعدام شدند از جمله «ژاک دومالی»، سر کرده بزرگ گروه شوالیه‌های معبد در سال 1314 میلادی به دستور کلیسا و پادشاه اعدام شد. به رغم آن که محاکمه شوالیه‌ها به پایان رسید و دیگر فرقه وجود خارجی نداشت اما

بازماندگان این فرقه همچنان برای ادامه حیات جنگیدند و بالاخره در همان سال یعنی 1307 برخی از افراد این گروه به صورت مخفیانه راهی اسکاتلند شدند. اسکاتلند تنها کشور اروپایی بود که کلیسای کاتولیک را به رسمیت نمی‌شناخت. این افراد تحت حمایت «رابوت بروس»، پادشاه اسکاتلند توانستند بار دیگر تشکیلات خود را احیا کنند. شوالیه‌های معبد برای ادامه حیات سیاسی و دینی خود به راه‌های متعددی متوسل شدند. افراد این فرقه سرانجام توانستند در مهم‌ترین منطقه جزایر بریتانیا در قرون وسطی معروف به «لژوال بیلدرز» نفوذ کنند و پس از اندکی کنترل کامل این منطقه استراتژیک را به دست گیرند.

این لژ در اوایل عصر مدرن خود را به «لژ فراماسون» تغییر داد. در واقع لژ اسکاتلند قدیمی‌ترین شاخه فراماسونری محسوب می‌شود و تاریخ این لژ به اوایل قرن چهاردهم زمانی که شوالیه‌های معبد به اسکاتلند پناه بردند، باز می‌گردد.

القابی که به افراد عالی‌رتبه این لژ داده می‌شد، قرن‌ها پیش به شوالیه‌های معبد داده می‌شد. این عناوین تا به امروز به کار می‌رود. به طور کلی شوالیه‌های معبد ناپدید نشده و هنوز فلسفه، عقاید و تشریفاتشان در لباس مبدل فراماسونری پابرجاست. شواهد بی‌شمار تاریخی این موضوع را تأیید می‌کند و امروز شمار وسیعی از تاریخ‌دانان و تاریخ‌نویسان غربی - چه فراماسونر و چه غیر فراماسونر - این امر را پذیرفته‌اند. به رغم آنکه مکتب شوالیه‌های معبد به عنوان یک مکتب پایان یافته محسوب می‌شود اما هنوز هم تعلیمات این گروه تا به امروز در نزد بسیاری از اصول‌گرایان مسیحی محفوظ باقی مانده است و بسیاری از این سیاستمداران اصول‌گرا و محافظه‌کار غربی به بحران‌های کنونی غرب و خاورمیانه یا مشرق‌زمین با دید یک جنگ صلیبی نگاه می‌کنند و این بحران‌ها را در چارچوب این دیدگاه تعریف می‌کنند.

پی‌نوشت:

برای نگارش این مطلب از: پایگاه تاریخ الاسلام، پایگاه اینترنتی المحقق و روزنامه النور چاپ یمن استفاده شده است.

عنوان: «لؤلای سه قاره»، استکبار جهانی و ما...

اگرچه طی دو بیست سال گذشته غریبان به صورت مستمر به مناطق مختلف دنیا لشکر کشی کرده و وارد جنگ‌های کوتاه مدت و بلند مدت شده‌اند، چنان‌که؛ امریکا در کره و ویتنام جنگیده و دخالت‌های بسیار زیادی نیز در عموم مجادلات و جنگ‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای داشته، لیکن نگاه غرب به منطقه خاورمیانه و حضورش در این منطقه منحصر به فرد است و قابل مقایسه با هیچ کدام از عرصه‌های تجربه شده نیست.

از نظر ژئوپولیتیکی این منطقه یکی از مناطق بسیار حساس جهان است. تعبیر بسیار زیبایی آقای «شمس‌الدین رحمانی» برای این منطقه به کار برده‌اند که عنوان یکی از کتاب‌هایشان نیز هست: «لؤلای سه قاره». یعنی منطقه‌ی خاورمیانه مانند یک لؤلؤ، سه قاره را به هم پیوند زده. قاره‌ی آسیا، اروپا و آفریقا.

نقطه خاورمیانه پل ارتباطی این سه قاره، است. به همین دلیل این منطقه نقش بسیار مهمی در معادلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهان در طول سالیان طولانی ایفا کرده است.

این وضعیت ژئوپولیتیک و حساس منطقه خاورمیانه تازگی ندارد چنانچه هر چه به عقب برگردیم نیز از این حساسیت کاسته نمی‌شود، بلکه در گذشته‌های دور هم این منطقه، همین طور حساس و مهم بوده است.

نکته قابل توجه این است که این لؤلؤ قابل گفت‌وگو باعث و مهد و بانی و مجرای تمدن‌های بسیار زیادی بوده است. یعنی تمدن‌هایی ماندگار و موثر از هزاران سال پیش تا به امروز در این منطقه به وجود آمده‌اند.

شاید تمرکز این همه واقعه در طول تاریخ در این منطقه به دلیل وضعیت جغرافیایی، خاستگاه ویژه

فرهنگی و اقلیمی، ویژگی اقوام و ملل ساکن در این منطقه و یا از همه مهم‌تر به علت عنایت خاص آسمانی باشد و از حقیقت آن تنها خداوند آگاه است.

وقتی ریشه ارتباطات معنوی انسان در میانه هستی را می‌خواهند بررسی کنند، باز به این منطقه می‌رسند. وقتی مهد سلحشوری و بروز مردانگی بزرگ در عرصه زمین را بررسی می‌کنند – که منجر به ظهور امپراتوری‌های بزرگ شده – باز هم به منطقه خاورمیانه می‌رسند. چنان که در هزاره‌های قبل، امپراطوری‌های بزرگی در این منطقه حاکم بوده‌اند. همان‌طور که تمامی ادیان در این منطقه ظهور پیدا کردند و همه انبیا نیز در این منطقه حاضر بودند.

ما سراغ نداریم، که از پیامبری بزرگ در منطقه دور دست سخن بگویند – چنان که نبوده‌اند – در حالی که محل تجمع انبیا و ظهور انبیای بزرگ الهی و دایره عملکرد آن‌ها در این منطقه بوده. انزال کتب الهی نیز در این منطقه اتفاق افتاده. و کتب آسمانی نیز به زبان مردم همین منطقه نازل شده.

با ذکر این نکات قصد داریم حساسیت این منطقه را خاطر نشان کنیم و اعلام کنیم که این منطقه، محل ویژه‌ای است.

آگاهی ساکنان خاورمیانه درباره اهمیت این منطقه نسبت به کسانی که در خارج از این منطقه زندگی می‌کنند بسیار اندک است. مخصوصاً در دو‌یست سال گذشته منطقه خاورمیانه مورد مطالعه جدی مراکز امنیتی، اطلاعاتی و مطالعاتی غرب بوده؛ چه مراکز شرق‌شناسی و چه مراکزی که مطالعات مذهبی انجام داده‌اند. به همین دلیل شاید بشود گفت که منطقه خاورمیانه پیش از آن که توسط مسلمانان شناسایی و معرفی بشود توسط غربی‌ها شناسایی شده است. بخش عمده‌ای از مطالعات درباره ویژگی‌های خاورمیانه هم قبل از این که توسط مسلمانان انجام بشود توسط آن‌ها انجام شده‌است.

بد نیست که عرض کنم بنده با مسامحه از عنوان «خاورمیانه» نام می‌برم. معادل دیگری ندارم.

اسرار یهود و اعرالزمان

گاهی هم در نوشته‌هایم «شرق اسلامی» را به جای آن به کار برده‌ام. فکر می‌کنم مراکزی چون مرکز مطالعات وابسته به وزارت امور خارجه می‌بایست این موضوع را در دستور کار مطالعات خود بگذارند. شاید هم گذاشته باشند و بنده بی‌اطلاع باشم. فعلاً این موضوع برای ما مهم نیست.

این منطقه مرکزی، به سان چهارراهی، اروپا، آسیا، آفریقا و روسیه را از هم جدا می‌کند. از غرب منطقه بیابانی صحرا و دریای مدیترانه، از شمال دریای سیاه و کوه‌های قفقاز و رشته‌کوه‌های البرز و هندوکش، از شرق به جلگه‌های هندوستان و از جنوب به اقیانوس هند محدود می‌شود.

نکته قابل توجه این است که اتفاق و اتحاد کاملی درباره محدودۀ جغرافیایی خاورمیانه وجود ندارد.

فهرست سنتی وزارت خارجه آمریکا، کشورهای مراکش، الجزایر، تونس، لیبی، مصر، اسرائیل (فلسطین اشغالی)، سوریه، لبنان، اردن، ایران، عراق، یمن، و کشورهای عضو شورای همکاری را در این محدوده جای می‌دهد.

نویسندگان کتاب جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، به طور کلی، کلیه کشورهای را که به طور مستقیم درگیر مناقشات مهم منطقه هستند یعنی مناقشه اعراب و اسرائیل، مناقشه خلیج فارس، حوزه دریای خزر و جنوب آسیا جزء خاورمیانه به حساب می‌آورند.

نویسندگان کتاب «جغرافیای استراتژیک خاورمیانه»، جفری کمپ و رابرت هارکاوی، ضمن بیان موقعیت خاورمیانه می‌نویسند:

به لحاظ تاریخی خاورمیانه چهارراه پیوند دهنده امپراتوری‌ها، دودمان‌ها، فرهنگ‌ها و ارتش‌ها در زمان صلح و جنگ کسانی بوده‌است که راه‌های دسترسی به سرزمین‌های حیاتی و راه‌های آبی تجاری را در اختیار داشته و این نیروی قدرتمند را به کار برده و فرصت‌های چشمگیری را تصاحب می‌کرده‌اند، و این در حالی است که حدود 70 درصد ذخائر ثابت شده جهانی نفت و بیش از 40

اسرار یهود و اعرالزمان

در صد از منابع گاز طبیعی آن در داخل این منطقه محصور شده است.

اگرچه فهرست کشورهای که در منطقه خاورمیانه جای داده شده‌اند متفاوت است اما، پوشیده نیست که تمامی کشورهای اسلامی در این منطقه مهم واقع شده‌اند.

نویسنده کتابی که از آن نام بردم ضمن بیان حد و مرز این منطقه و ذکر اهمیت طبیعی هر یک از اضلاع شمالی و جنوبی و غربی و شرقی خاورمیانه می‌نویسد:

«بازرگانان، مسافران، جنگجویان و پادشاهان و تمامی آن‌هایی که در پی دستیابی قدرت و ثروت در خاورمیانه هستند به ناچار باید در جستجوی راه‌هایی برای غلبه بر موانع بی‌مانند جغرافیایی منطقه باشند. وضع ظاهری خاورمیانه یک عامل مهم تأثیرگذار بر طرح‌های دستیابی به قدرت است. حتی در عصر حاضر که عصر موشک‌ها و جنگ‌افزارهای جمعی است»

از نظر کسانی که خاورمیانه را مورد مطالعه استراتژیک قرار می‌دهند، این منطقه دارای مرزهای زمینی و دریایی مستحکمی است که راه‌های غلبه بر تمامی جغرافیای منطقه را سخت و مسدود می‌کند. منطقه «صحرا» با بزرگترین بیابان‌های جهان – بیش از 3/5 میلیون کیلومتر مربع – از سوی غرب به همان اندازه راه دستیابی و تسلط کامل بر خاورمیانه را سخت کرده که موانع طبیعی ارتفاعات البرز در شمال. چنان که رشته کوه‌های هندوکش قرن‌ها همچون سدی در برابر آسیای مرکزی عمل کرده است.

به جز موانع طبیعی مهمی که منطقه خاورمیانه را در خود گرفته، راه‌های دریانوردی منطقه با دروازه‌های مهم و استراتژیک خود بر اهمیت آن افزوده است.

این تنگه‌های مهم عبارتند از:

• تنگه جبل الطارق که تمامی راه‌های دریایی بین اقیانوس اطلس تا مدیترانه غربی را در کنترل دارد.

• کانال سوئز و کل شبه جزیره سینا در شرق مدیترانه در کنار خلیج سوئز و عقبه که اهمیت بسیار جدی استراتژیک دارند و بخش عمده‌ای از آب‌های استراتژیک را در خود گرفته‌اند. این کانال، دروازه اصلی اروپا و شبه‌قاره هند است.

• تنگه باب المندب، در محل تلاقی دریای سرخ و خلیج عدن واقع شده که باریکترین قسمت آن 15 مایل طول دارد و از شاخ آفریقا تا بخش شبه جزیره عربستان امتداد دارد. با کنترل این تنگه می‌توان راه‌های دسترسی به دریای سرخ و کانال سوئز را بست، این تنگه دومین دروازه بزرگ دریایی است.

• تنگه هرمز، ایران را از شبه جزیره عربستان جدا می‌کند. این تنگه معبر اصلی خروج نفت خلیج فارس و دسترسی آزاد به دریای آزاد است.

هر یک از مناطق و عوامل جغرافیایی نقش عمده‌ای را در تحولات سیاسی، اقتصادی و نظامی منطقه ایفا می‌کند و و محل درگیری‌های بزرگی در طول تاریخ بوده است.

اجازه می‌خواهم عرض کنم کمتر کسی در شرق اسلامی متوجه جایگاه و اهمیت این منطقه مهم در جغرافیای زمین است. و تا به طور کامل و همه جانبه این منطقه شناخته نشود نمی‌توان درباره دیروز و امروز و فردای آن سخن گفت و راز بسیاری از حوادث سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی را کشف کرد. فراموش نکنید که غرب به هیچ وجه مایل به افشا و عمومی کردن آگاهی‌ها درباره این منطقه میان مسلمانان نیست. به همان سان که مایل نیست مسلمان متوجه قوانین و احکام جاری در میان شریعت محمد (ص) شوند.

از اولین سال‌های ظهور اسلام و تشکیل دولت اسلامی تا استقرار امپراتوری اسلامی یعنی طی

1200 سال، اسلام دین اصلی و تأثیرگذار خاورمیانه بوده است. و در حال حاضر نیز جمعیت حداکثری ساکنان این منطقه مسلمانند.

سایر فرهنگ‌های ملی و قومی نیز با رشد و گسترش اسلام تحت تأثیر حوزه فرهنگی و تمدنی آن قرار گرفتند. این حوزه فرهنگی چونان حریمی امن و محکم جغرافیای انسانی را در این منطقه حراست نموده است و با پیوندی که میان جغرافیای خاکی و فرهنگی به وجود آمده و از طریق فرهنگ مذهبی جاری و اماکن مذهبی و مساجد و زیارت‌گاه‌های مستقر در پهنه خاورمیانه، این دو مجموعه در هم تنیده شده و انفکاک ناپذیرند چنان که تعرض به یکی، تعرض به دیگری به حساب آمده و عکس‌العمل‌های عمومی را در بین مسلمانان بر خواهد انگیخت. چنان که امروز هر یک از وجوه و عناصر این دو گستره (فرهنگی و خاکی) توسط بیگانگان مورد تعرض واقع شود، شوری کنترل ناشدنی را در میان مسلمانان باعث خواهد شد.

چه کسی می‌تواند اثرات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی «حج» را که همه ساله چند میلیون مسلمان را مستقیم و غیر مستقیم به هم می‌پیوندد نادیده بگیرد؟

راز کنترل آهنین مراسم حج و جلوگیری از انتشار مباحث سیاسی میان حجاج نیز به همین موضوع برمی‌گردد.

طی سال‌های اخیر، جدا از سنت‌های جاری میان مسلمانان و اعیاد و جشن‌ها، مراسمی چون روز قدس در آخرین جمعه از ماه مبارک رمضان باعث بروز موضع‌گیری‌های مشترک میان عموم مسلمانان درباره مسایل سیاسی و اجتماعی مبتلا به شده است. میزان تأثیرگذاری این موضع‌گیری‌های مشترک را در برخورد مسلمانان منطقه خاورمیانه و فراتر از آن درباره اهانت به ساحت مقدس پیامبر اعظم (ص) می‌توان دید.

بی‌گمان، چنان که مجموعه انگیزه‌های مذهبی در گذشته باعث شکل‌گیری دوپست سال جنگ صلیبی میان مسلمانان و مسیحیان شد، وقایعی از این نوع دیگر بار می‌تواند بزرگترین درگیری و

اسرار یهود و اخرالزمان

چالش درازمدت را در خاورمیانه باعث شود. درگیری بزرگی که می‌تواند باعث اضمحلال و سقوط همه جانبه غرب در آستانه شرق اسلامی شود.

غرب از این امکان و قوه نهفته در خاورمیانه آگاهی دارد و بر آن است تا از سهل‌ترین و کم‌هزینه ترین طریق، ضمن کنترل شرایط، امکان تضعیف مسلمان و سرکوب نهضت‌های اسلامی را پیدا کند.

برای سرزمینی که این همه اتفاقات مهم در آن حادث شده همیشه این احتمال وجود دارد که دوباره چنین وقایعی در آن اتفاق بیفتد. و این منطقه همیشه مستعد وقوع چنین وقایعی هست. گویی که حرکت‌های بزرگ و حضور در میادین مهم، ذاتی این منطقه، خاک و مردم این منطقه است. یعنی اگر در شرایطی خاص – در اثر فشار سیاسی و نظامی – این توان و استعداد چون آتشی زیر خاکستر برود، باز هم در اولین فرصت سر بر می‌کند و خود را نشان می‌دهد و اتفاقات بعدی را باعث می‌شود. بنابراین بر اساس سیاست و آیین ملک داری و زیرکی و تدبیر، کسی که می‌خواهد قدرت برتر جهان باشد. باید این منطقه را زیر نظر داشته باشد. استعدادهای این منطقه را بشناسد و به محض این که احساس کرد احتمال دارد استعدادهای از قوه به فعلیت برسند، دربارهاش بیندیشد. حتی برای جلوگیری از وقوع ماجرا اقدام بازدارنده کند.

این اطلاعات کافی است تا بدانیم منطقه خاورمیانه به دلیل حساسیت‌هایش همواره مورد توجه و مطالعه غرب بوده است.

استقرار کشورهای اسلامی با همه توش و توان فکری و مذهبی در این منطقه بر حساسیت موضوع می‌افزاید چه تجمع دو استعداد جغرافیایی و فرهنگی از هر بمبی کارا تر است.

آیا این امر کار کافی نیست تا بپذیریم غرب هیچ‌گاه از این منطقه، مسلمانان و عملکرد آنها دست برنمی‌دارد؟

بخش عمده ذخایر نفتی جهان یا در واقع ثروت دنیا در این منطقه جاری است. به عبارتی، هم

اسرار یهود و اواخرالزمان

سابقه تاریخی و فرهنگی و هم ثروت و سرمایه کلان جهان در این منطقه مجتمع شده است.

سابقه تاریخی منطقه خاورمیانه خود را به رخ می کشد، در برابر غرب تمام قد می ایستد و دائم خود را نشان می دهد. به عبارتی شرق اسلامی خود را مقابل جریانی استکباری و خودخواه به مقایسه می کشد.

علاوه بر سابقه تاریخی، سابقه فرهنگی منطقه نیز خود را می نماید. از نظر فرهنگی هم، شرق خود را به رخ غرب می کشد. علاوه بر این سوابق، امروزه صاحب بزرگترین منبع ثروت جهان نیز هست و غرب به این ثروت احتیاج دارد و فعلاً پیش بینی نمی شود که غرب چه زمانی از ثروت و منابع این منطقه بی نیاز می شود. حداقل تا یک صد سال آینده غرب نمی تواند از منابع این منطقه بی نیاز باشد. ضمن این که از عصر انقلاب صنعتی در انگلستان و پس از آن اروپا شدیداً به منابع این منطقه وابسته شده است. حال تصور کنید منطقه ای که صنعت غرب را به خود وابسته کرده، غرب به آن بسته است، حامل بزرگترین پیام فرهنگی در قرن بیست و یکم نیز باشد.

شاید این عبارات «هانری برانژ» که در دسامبر 1919 میلادی – قبل از تشکیل کنفرانس صلح – به کلمانسو نوشته شده پرده از درجه اهمیت نفت و انرژی نهفته در لایه های زیرین خاورمیانه و خلیج فارس نزد غربیان بردارد. او متذکر می شود:

« مملکتی که نفت دارد امپراتوری را دارا خواهد بود. امپراتوری دریاها به وسیله مواد سنگین نفت، امپراطوری آسمان ها به وسیله کسب مواد نفتی، امپراتوری خشکی ها به وسیله بنزین و نفت، امپراتوری دنیا به وسیله قدرت مالی که به ماده حیاتی نفت بستگی دارد، به مراتب قیمتی تر و احاطه کننده تر و مسلط کننده تر از طلا در درون زمین است.

نباید فراموش کرد که تنها کمتر از 5% از ذخایر نفت جهان متعلق به آمریکاست. در حالی که هر روز بر میزان احتیاج امریکا به نفت افزوده می شود. و وابستگی اش به نفت خاورمیانه نیز بیشتر.

اسرار یهود و آخرالزمان

حتی «دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور آمریکا در گزارشی به جرج بوش هشدار داد که آمریکا هم اکنون 65٪، در سال 2020 هشتاد درصد و در سال 2030 نود و پنج درصد به نفت خاورمیانه وابسته است».

وضع اروپای غربی بهتر از آمریکا نیست. واردات نفت اروپای غربی در سال 1969 ده میلیارد دلار بود که در سال 1974 به 60 – 50 میلیارد دلار بالغ شد.

در حالی که ذخایر نفت بسیاری از کشورهای جهان طی چند سال آینده تمام می‌شود پیش‌بینی می‌شود که عمر ذخایر نفتی خلیج فارس تا 112 سال آینده ادامه خواهد داشت.

آمار زیر به خوبی اهمیت اقتصادی منطقه خلیج فارس را نشان می‌دهد.

نسبت ذخایر به تولید با در نظر گرفتن سال‌های باقی‌مانده تا تخلیه مخازن زیرزمینی نفت و با توجه به میزان استخراج فعلی به قرار زیر است آمریکا و نروژ: 10 سال، کانادا: 8 سال، ایران: 53 سال، امارات: 75 سال، عربستان: 55 سال، کویت: 116 سال و عراق: 526 سال.

این اعداد نشان می‌دهد در حالی که طی 10 سال آینده تمامی ذخایر نفتی آمریکا به اتمام می‌رسد، ذخایر منطقه خاورمیانه تا 526 سال دوام می‌آورد.

متأسفانه میزان اطلاعات ما و جوانان از ذخایر و ثروت‌های مادی و فرهنگی شرق اسلامی کم است و بر مبنای اطلاعات ناقص، به قضاوت می‌نشینیم و حوادث را تحلیل می‌کنیم.

ذخایر نفتی، جغرافیای خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس را به «جغرافیای استراتژیک» تبدیل کرده است. جغرافیای استراتژیک به کنترل و یا دسترسی به مناطقی چون سرزمین، آب، انرژی و فضا اشاره دارد که بر امنیت و پیشرفت اقتصادی ملت‌ها تأثیر می‌گذارد.

اسرار یهود و اعرالزمان

در حال حاضر این «جغرافیای استراتژیک» در دست مسلمانان و در اختیار آنان است.

در عین حال، این منطقه استعدادهای شگرفی برای تمدن سازی دارد و تحولات این منطقه آسیا و اروپا و افریقا را نیز متأثر می کند، در چنین شرایطی طبیعی می نماید که غرب مدام این منطقه را زیر نظر داشته باشد و در صدد سلطه بر آن باشد.

در شرایطی که مهم ترین «جغرافیای استراتژیک» جهان در اختیار مسلمانان است، موج بیداری مذهبی و گرایش به معنویت و به ویژه اسلام همه مرزها را در می نوردد چنانکه پیش بینی می شود طی دو دهه آینده جمعیت حداکثری اروپا را مسلمانان تشکیل خواهند داد. در این باره نیز غرب اطلاع کافی و جامع دارد. حال باید پرسید در چنین موقعیتی:

1. غرب چه موضعی در برابر شرق اسلامی، مسلمانان و شیعیان خواهد داشت؟
2. ساکنان این منطقه یعنی مسلمانان از کدام موضع باید به غرب و تشکیل دهندگان دلتای شوم (امریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی) بنگرند؟
3. برای مقابله با تهدیدها و ایجاد مصونیت فرهنگی و سیاسی و نظامی ساکنان کشورهای اسلامی چه باید کرد؟
4. استراتژی های حاکمان برای اداره سرزمین های اسلامی از چه ویژگی هایی باید برخوردار باشد؟
5. نسل جوان را چگونه می توان برای آینده آموزش داد و تربیت نمود؟
6. چگونه می توان پاسخگوی نیازهای فرهنگی جمعیت بزرگی در جهان بود که به اسلام و معنویت گرایش پیدا می کنند؟

7. با چه رویکردی می‌توان فرهنگ و تمدن غرب را نگرینست و درباره‌اش پرسش کرد؟

8. فرهنگ مهدوی از چه جایگاهی در میان عموم مناسبات و معاملات مادی و فرهنگی برخوردار است؟

و کلام آخر آن که چگونه می‌توان از گفت‌وگوهای کلیشه‌ای «روز جهانی مبارزه با استکبار» خلاصی حاصل کرد؟

عنوان: نقش دین در سیاست حاکمه آمریکا

چندی پیش شبکه العالم میزگردی با موضوع نقش دین در سیاست حاکمه آمریکا را به حضور دکتر کامل وزنه استاد دانشگاه و منتقد و دکتر محمدالسماک نویسنده کتاب الدین فی القرار الامریکی (نقش دین در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های آمریکا) ترتیب داد. :

علی‌رغم تسلط مسیحیان صهیونیست بر دولت، حکومت و مراجع تصمیم‌گیر آمریکا و به ویژه در دوره ریاست جمهوری جورج بوش برخی عمومیت دادن این حضور و نفوذ بر عموم تصمیم‌گیری‌های دولت آمریکا نمی‌پذیرند و حتی از آن کمتر سخن به میان آورده‌اند می‌خواهیم بدانیم نظر آقای دکتر کامل وزنه در این باره چیست؟

کامل وزنه: یهودیان در ایالات متحده آمریکا حضوری پررنگ دارند و وجود آن‌ها در این کشور بسیار ریشه‌دار است. این مسئله منحصر به دوران ریاست جمهوری جورج بوش نیست بلکه این امر پیش از زمان جورج بوش هم وجود داشته است. این مسئله از زمان حضور یهودیان یعنی زمان آغاز حضور یهودیان در آمریکا بوده است. یعنی از آغاز سال 1913 میلادی حضور آن‌ها را در

اسرار یهود و اخرالزمان

میان اعضای کنگره آمریکا هم می‌بینیم. آن‌ها در مجلس نمایندگان و مجلس سنای آمریکا حضوری پررنگ دارند، در حالی که یهودیان تنها دو درصد جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند. مشاهده می‌کنیم که در مجلس سنای آمریکا از هر سیزده نفر عضو یک نفر یهودی هستند و 64 نفر یهودی در مجلس نمایندگان آمریکا هستند. در این کشور مراکز مهمی است که یهودیان در همه آن‌ها حضور فعال دارند.

آیا جنبش مسیحیت صهیونیستی و یهودی وارد این مراکز شده است؟

وزنه: آن‌ها در تمامی مراکز مهم حضور دارند، و هر جایی که به نحوی با خاورمیانه در ارتباط باشد، عده‌ای از آن‌ها در آن حضور دارند، یعنی یا عضوی از مجلس سنا یا مجلس نمایندگان در رأس این کمیته‌ها هستند.

شما چند لحظه پیش در مورد حضور و نفوذ یهودیان در شریان‌های حیاتی و ادارجات آمریکا و مؤسسات آمریکایی صحبت کردید و گفتید که یهودیان یا مسیحیان صهیونیست تقریباً بر تمامی آن‌ها تسلط دارند، لطفاً توضیح دهید.

وزنه: به عنوان مثال در مجلس نمایندگان کمیته‌ای وجود دارد که تمامی مسائل مربوط به خاورمیانه را بررسی می‌کند. رئیس این کمیته شخصی است به نام «تام لانکس» که دشمنی او با اعراب زبانزد همه است. تمام تصمیم‌گیری‌های مربوط به خاورمیانه تحت اشراف و نظر او انجام می‌شود و تمامی اعضای این کمیته با موافقت یا تأیید لانکس تعیین می‌شوند. لانکس اخیراً دیداری سرزده و کوتاه‌مدت از بیروت داشته و با برخی از سیاستمداران لبنانی دیدار کرده است. او از اشخاص صاحب نفوذ و تأثیرگذار و از اصحاب رأی در آمریکا است، در دیوان عالی کشور آمریکا از نه نفر عضو آن دو یا سه نفر آنها یهودی هستند. یعنی در آمریکا ممکن است حدود 50 میلیون نفر یک نماینده در دیوان عالی کشور نداشته باشند. در حای که یهودیان این کشور شش میلیون نفر بیشتر نیستند و سه نفر نماینده در این دیوان دارند.

آن نمایندگان از میان یهودیان انتخاب شده‌اند یا این که تنها یهودی هستند، این مسئله نیازمند توضیح بیشتر است؟

وزنه: در این دیوان سه نفر یهودی هستند که در درجه اول نماینده مردم آمریکا و در پی منافع و مصالح آنها هستند و در مرتبه بعد در پی منابع اسرائیل و یهودیان نیز هستند و این‌ها هم برای آنها اهمیت دارند. یهودیان ایالات متحده و یهودیان تمام جهان و بر مراکز مالی ایالات متحده یعنی مراکز مالی، دانشگاهی و مؤسسات... تسلط و نفوذ دارند.

اجازه بدهید بخشی از کتاب «الدین فی القرار الامریکی» را در این جا بخوانیم: «جنبش مسیحیت صهیونیستی مالک صد ایستگاه تلویزیونی و هزار ایستگاه رادیویی است و بر همه آن‌ها نظارت و اشراف دارد. این جنبش، به صورت بسیار گسترده در سطح جهان فعالیت می‌کند و کلیسای آن‌ها گسترده‌ترین و بزرگ‌ترین کلیسای آمریکا از نظر گسترش دامنه فعالیت‌ها است، به گونه‌ای که 80 هزار کیش این جنبش در میدان تبلیغ عقائدشان فعالیت می‌کنند و تنها در دهه هشتاد میلادی 250 مؤسسه و انجمن و سازمان دینی آمریکایی حامی و پشتیبان اسرائیل در آمریکا به وجود آمده است»¹.

البته آقای دکتر وزنه، به آن اشاره کردند. آقای دکتر سماک! سؤالی در این جا هست که خواننده را به خود مشغول می‌دارد و آن این که، همان گونه که آقای دکتر وزنه فرمودند، آیا مسیحیت صهیونیستی و یهودیان به طور کامل بر دولت و حکومت آمریکا یا بهتر بگوییم بر تمامی ایالات متحده تسلط دارند؟

دکتر محمد سماک: عناصر زیادی با هم جمع شده و دست به دست هم داده و در امر تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های آمریکا در زمان ریاست جمهوری جورج بوش نقش دارند. برخی از آن‌ها عبارتند از:

1. لابی کلاسیک یهودی موجود در ایالات متحده آمریکا؛
2. نو محافظه‌کاران که در دولت، وزارت دفاع و وزارت امور خارجه آمریکا حضور فعال دارند و سوم، این مسیحیان صهیونیست که ما در موردشان صحبت می‌کنیم، در بعد دینی تأثیر و نفوذ زیادی

اسرار یهود و اواخرالزمان

دارند. آنان با یهودیان و لابی یهودی در سازمان «ایپاک» یهودیان آمریکا هم سو و هم عقیده هستند.

این سه گروه می توان گفت تقریباً به طور کامل بر تصمیم گیری های دولت آمریکا تسلط و نفوذ دارند و به همین جهت بازتاب آن نه تنها در موضع گیری های دولت، بلکه در سخنانی های رئیس جمهور آمریکا، نیز قابل مشاهده است.

شما منظورتان سخنانی های جورج بوش است؟

سماک:بله. اگر اجازه بدهید، در این جا به یک موضوع سرنوشته ساز و بسیار مهم که به این امر مربوط است، بپردازیم. در حال حاضر نه تنها نفوذ بلکه استیلای مطلق نیروهای صهیونیستی مسیحی یا یهودی در تصمیم گیری های آمریکا روشن است. اما پس از جنگ (اخیر لبنان)، جنبش صهیونیسم جهانی تصمیم گرفته «لابی» مشابهی در اروپا مانند لابی موجود در آمریکا، تأسیس کند. زیرا در حال حاضر تصمیم گیری ها در اروپا پس از اتحادیه اروپا اهمیت زیادی پیدا کرده و محوریت دارد. علاوه بر این بازتابها و عکس العمل های اروپایی ها برای اسرائیل رضایت بخش نبوده است. در اروپا احساسات دشمنانه و مخالفت با اسرائیل به خاطر قطع ارتباط اسرائیل با مردمان غیر سامی، وجود دارد. لذا این جنبش تصمیم به تأسیس یک لابی یهودی صهیونیستی مشابه آنچه در آمریکا وجود دارد، گرفته است. در این جا هوشیاری عرب ها بسیار اهمیت دارد و آنها باید با آگاهی و هوشیاری در مقابل این امر ایستادگی کرده و در مقابل دست به انجام یک ضد حمله بزنند (تأسیس لابی عربی، پیش از آنکه فرصت از دست برود و تا اینکه اروپا هم آمریکای دومی (تحت تأثیر یهودی ها) نشود.

آقای دکتر وزنه، باز هم از شما سؤال می کنیم. شما در ابتدای جلسه گفتید که احتمالاً ملاحظات و نظرانی در مورد این کتاب آقای سماک دارید، شاید شما تمایل داشتید، آقای سماک در بخشی از فصول کتاب به تفصیل بیشتری سخن می گفت و یا به نظر شما باید در مورد مسائل دیگری صحبت می شد که در کتاب نیامده است، لطفاً توضیح دهید؟

وزنه: خیر، دستاوردها و مطالب و نتایج این کتاب بسیار کامل است. این کتاب با وجود آنکه 100 صفحه بیشتر نیست اما اطلاعات مفید زیادی به خواننده می‌دهد. اما مطالبی در آن آمده که جای سؤال دارد. به عنوان مثال، آقای سماک در بخشی از کتاب در مورد برخی مطالب و برخی اصلاحات سخن گفته، به ویژه در مورد تأسیس یک لابی عربی، بنده می‌گویم اگر به نفع ماست، با توجه به دو بعد اسلامی و عربی، یک لابی عربی (در آمریکا) تأسیس شود و به اسرائیل فرصت داده شود تا حسن نیت خود را ثابت کند، این امر چگونه خواهد بود. چه پیشنهاداتی برای گفتگو و مذاکره با آمریکا در این مورد وجود دارد. البته من فکر می‌کنم که وجود یک لابی عربی که حامی فکر و اندیشه و تاریخ ما باشد و ما از طریق آن بتوانیم با جهات دیگر به خصوص لابی صهیونیستی مقابله کنیم، خوب است. لابی صهیونیستی مسائل ما را بهتر از خود می‌شناسد اما آیا ایالات متحده اجازه تأسیس چنین لابی را به ما می‌دهد و با آن موافق است؟ به ویژه با وجود فشار لابی اسرائیلی در آمریکا، علاوه بر این برای موفقیت این طرح، میان کشورهای عربی و اسلامی همکاری وجود ندارد.

پس شما با این طرح مخالفید.

وزنه: خیر من با آن مخالف نیستم.

پس شما تحقق و اجرای این طرح را دشوار می‌بینید؟

انسان می‌تواند در جمع کسانی که با نظریات او مخالفند و یا نظریات دیگری دارند، اجازه طرح چنین مسائلی را بدهد. آیا کشورهای عربی برای تأمین نیازها و توانایی‌ها و امکانات با هم همکاری می‌کنند؟ به خصوص این که لابی صهیونیستی از پشتیبانی‌های مالی... و پوشش تبلیغاتی وسیعی برخوردار است و این چیزی است که در جهان عرب وجود ندارد و نکته اصلی بحث ما هم در این است.

یک نوع حالت ناامیدی در این امر می‌بینید؟

حالت ناامیدی خاصی در این موضوع وجود دارد و آن در برخورد با آمریکا است، در اینجا این سؤال وجود دارد که آیا باید این طرح را متوقف کنیم و یا اینکه آن را کامل کنیم و اگر می‌خواهیم آن را کامل کنیم، چگونه باید این کار انجام شود؟

اگر اجازه دهید، پاسخ آن را از آقای سماک بشنویم و ببینیم نظر ایشان در این مورد چیست؟

آقای دکتر سماک! سؤال‌های زیادی از شما داریم، از میزان تأثیر و نفوذ یهودیان بر رئیس‌جمهوری‌های آمریکا از «لینکلن» و «جانسون» گرفته تا به جورج بوش، عنصر دین چه تأثیری در تصمیم‌گیری‌های اینها داشته است؟

در ابتدا باید گفت که ایالات متحده قدرت بزرگی در جهان است و به نفع ما نیست که وضعیت و حالات آن را در هاله‌ای از ابهام قرار دهیم و به طور کلی از آن قطع امید کنیم. در آمریکا مؤسساتی وجود دارد، به طور مشخص‌تر کلیساهای آمریکایی؛ پیش از آن که در مورد مسلمانان صحبت کنیم، مسلمانان آمریکا پنج میلیون نفر جمعیت دارند، در اینجا کاری به مسلمانان نداریم. شورای ملی کلیساهای آمریکایی، این مجلس شورا مخالف سیاست کنونی آمریکا است. این مجلس مخالف جنبش صهیونیسم در ایالات متحده آمریکا است. این مجلس شامل کاتولیک‌هایی است که نسبت بسیار بالایی از جمعیت ایالات متحده را تشکیل می‌دهند. به خصوص پس از مهاجرت گسترده کاتولیک‌ها از آمریکای جنوبی و مکزیک.

مهاجرت آمریکای لاتین؟

بله، همه آن‌ها کاتولیک هستند و کلیسای کاتولیک در ایالات متحده اثرگذار و دارای نقش است. جنبش مسیحیت صهیونیستی با این کلیسا مخالف است و راه آن‌ها را نادرست و منحرف می‌شمارد و جنگ‌هایی بر ضد آنها (کاتولیک‌های آمریکای جنوبی) به راه انداخته است. آنها دست به انجام یک مجموعه کارها در این جهت داده‌اند که به آن پیروزی دوباره یا تصحیح مسیحیت می‌گویند. بله آنها ضد کلیسای کاتولیکی هستند. کلیسای ارتدوکس آمریکایی هم که گسترش یافته و پیوسته

اسرار یهود و احرالزمان

در حال گسترش است نیز مخالف و ضد جنبش مسیحیت صهیونیستی و مخالف سیاست آمریکا است. در این کشور کلیساهای انجیلی متعددی نیز وجود دارد و همان گونه که اشاره شد، کلیسای مشیخیه در رأس آنها است. این کلیسا موضعی اتخاذ کرده که بسیار فراتر از موضع بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی است. برای انجام این طرح (لابی عربی) در آمریکا پایگاه‌هایی وجود دارد، کلیساهایی که مخالف با صهیونیست‌ها و سیاستمداران آمریکایی، با ما همسو است. در آمریکا مؤسساتی در جامعه مدنی وجود دارد که می‌توان با آنها ارتباط برقرار کرد، اما مشکل اصلی همان گونه که دکتر کامل وزنه فرمودند، وجود نداشتن همکاری و همیاری میان کشورهای عربی و اسلامی برای بهره‌گیری و استفاده از امکانات موجود در ایالات متحده آمریکا است. البته این امر هم همیشگی و دائمی نیست.

به نظر شما آیا این امکان وجود دارد که با برخی از مؤسسات مدنی و کلیساهای آمریکایی تعامل داشت و روی آنها حسابی باز کرد.

اساساً نمی‌شود به آمریکا با دیدی مأیوسانه نگاه کرد، جامعه آمریکایی جامعه‌ای باز و آزاد است.

اجازه بدهید بخشی از کتاب را در مورد موضوعی که شما به آن اشاره کردید، قرائت کنیم: «با این وجود در ایالات متحده عقلا و اندیشمندان و متفکران و ادیبان و شاعران زیادی وجود دارد که عقیده «کیلینگ» - شاعر انگلیسی که صد سال پیش زندگی می‌کرد - دارند، آن‌ها هم مانند این شاعر در مورد درسی هشدار می‌دهند که پایان ندارد.»² درسی که پایان ندارد، چیست؟

شبهت و نزدیکی اتفاقی که برای امپراطوری انگلستان اتفاق افتاد و دچار آن شد با اتفاق و سرنوشتی که ممکن است برای ایالات متحده پیش بیاید. آمریکا با دیدگاه امپراطوری نوین به جهان نگاه می‌کند، یعنی دشمنی و مبارزه و سرکوب دیگران. زیرا ایالات متحده از اوایل قرن نوزدهم طرحی برای امپراطوری جهان مطرح ساخت، یعنی زمانی که هاوایی و فیلیپین را اشغال کرد. بنده در این کتاب یادآور شده‌ام که ایالات متحده و مردم آمریکا بر اساس طرح امپراطوری

صاحب یک پیام و رسالت هستند که باید آن را منتشر سازند و نمود آن در نقشه اشغال هاوایی و فیلیپین بود. در حال حاضر آمریکایی‌ها نیز با همین دید امپراطوری به خاورمیانه چشم دوخته‌اند و این دیدگاه آن‌ها در حقیقت ادامه همان نگرش امپراطوریشان به جهان است. به خاطر این ما باید دوباره تاریخ آمریکا را در منطقه مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم تا بدانیم چه رفتاری با این کشور داشته باشیم.

آقای دکتر وزنه، باز هم از شما سؤال می‌کنیم، نویسنده این کتاب در مورد رابطه جورج بوش رئیس‌جمهور آمریکا و جنبش مسیحیت صهیونیستی صحبت کرده، نظر شما در این مورد چیست؟

دکتر وزنه: بی‌شک جورج بوش رئیس‌جمهور در تماس با آنان است. فرهنگ و اعتقاد و نگرش او نیز با عقاید مسیحیان صهیونیست در ارتباط بوده و با آن همسو است. صهیونیست‌ها در مناطق ما باعث ویرانی و خرابی و... می‌شوند. زیرا جرج بوش عقیده دارد که دوباره باید به فلسطین بازگشت و معبد (سلیمان) را بازسازی کرد و یهودیان باید در فلسطین جمع شوند تا مسیح بازگردد و تمامی حرکات و تصمیم‌گیری‌های جورج بوش از اعتقاد به این عقیده سیاسی و فکری نشأت می‌گیرد. به همین جهت است که می‌بینیم با وجود اندیشمندان و مشاوران و حتی تمام کلیساهایی که معترض سیاست‌های بوش هستند، اما او توجهی به آنها نشان نمی‌دهد. او به طور کلی خصوصیات یک رئیس‌جمهور را دارا است. یعنی زمانی که در مورد مسئله‌ای قانع شد، دیگر نظرش در مورد آن عوض نمی‌شود.

یعنی اجازه نمی‌دهد کسی نظر او را برگرداند و عوض کند.

بله، اجازه نمی‌دهد. آخرین باری که او به معترضان و مخالفانش اجازه دیدار در کاخ سفید را داد، در زمان تبلیغات انتخاباتی‌اش بود. اما معروف است که جورج بوش کسی است که زود قانع می‌شود و وقتی نسبت به موضوعی قانع شد، تغییر دادن نظر و عقیده او بسیار دشوار است. حال به تحرکات و اعمال کلیساها در این مورد باز می‌گردیم. این تحرکات و اعتراضات به حدی جدی و بزرگ نبود که مانعی در راه سیاست‌های بوش قلمداد شود. بلکه آن‌ها به نوعی فرمالیته و

اسرار یهود و احرالزمان

تشریفاتی بود، یعنی خبرهایی که از واتیکان و کلیساهای آنجا و ایالات متحده شنیدیم این گونه نبود که از جرج بوش خواسته شود که دست از سیاست‌های کنونی‌اش بکشد، بلکه بیشتر تشریفاتی بود و بسیار جدی نبود.

اما در مورد عراق تظاهرات بزرگی برگزار شد و میلیون‌ها نفر در آن شرکت کردند.

بله، درست است.

اگر درست به آن نگاه شود، آن تظاهرات در حقیقت به مثابه جنگی داخلی علیه سیاست دولت آمریکا بود.

بله، من خود در زمان تظاهرات در نیویورک بودم، همان تظاهرات میلیونی، اما زمانی که رأی گیری برای ریاست جمهوری به پایان رسید و جورج بوش پیروز شد و به کاخ سفید بازگشت، پس از آن دیگر شاهد تحرکاتی نبودیم.

اگر هم بعضی تحرکات انجام شد، بدون برنامه‌ریزی منظم و سازمان نیافته بود، حتی در مورد انتفاضه فلسطین.

حتی میان یهودیان موجود در نیویورک، مخالفانی در مورد عقاید و سیاست‌های بوش وجود دارد و این مخالفت‌ها به دلایل مختلف سیاسی، دینی، اجتماعی و... است. به طور کلی تمامی مردم آمریکا موافق سیاست‌های او نیستند.

اجازه بدهید دوباره وقت را به دکتر سماک بدهیم تا ایشان در مورد برخی مطالب که در کتاب آورده‌اند، توضیح دهند. در این کتاب از صفحه 59 تا صفحه 92 که تقریباً نصف حجم کتاب است، در مورد رابطه رئیس جمهور آمریکا - جورج بوش - و مسیحیان صهیونیست و به صورت دقیق‌تر بعد دینی جنگ، جنگ علیه عراق و انتفاضه فلسطین صحبت شده است. دین در این جا چه نقشی دارد؟

لطفاً به اختصار در مورد جنگ عراق و سیاست آمریکا در قبال انتفاضه فلسطین، البته منظور هر دو انتفاضه است، صحبت کنید؟

سماک: اولاً در مورد جنگ علیه عراق، من در این کتاب به سخنانی از کشیشان استناد کرده‌ام. کشیشان جنبش صهیونیستی در ایالات متحده آمریکا، سخنانی در مورد توجیه جنگ ضد عراق، البته توجیه دینی و یهودی آن، نموده‌اند. لازم به ذکر است که جورج بوش هم در این مورد با آن‌ها هم عقیده است و با عقاید آن‌ها آشنایی دارد. کار کشیشان این حرکت به جایی می‌رسد که اعلام می‌کنند جنگ ضد عراق، در حقیقت انتقام الهی در عراق است، زیرا عراق در زمان‌های دور در به اسارت گرفتن یهودیان نقش داشته است، پس این جنگ یک انتقام الهی از مردم عراق است و به طور کلی از کل عراق. این کشیشان در حال حاضر از طریق کمک‌های انسان‌دوستانه، به تبلیغ عقاید خود در عراق می‌پردازند.

این‌ها همه در مورد انتقام‌گیری از عراق به خاطر اسارت یهودیان بود، در مورد فلسطین چطور؟

فلسطین سرزمینی است که مسیح به آن بازمی‌گردد و مسیح به آنجا برنخواهد گشت، مگر آنکه معبد (سلیمان) برپا شود، معبد هم ساخته و برپا نمی‌شود مگر بر خرابه‌های مسجدالاقصی و به خاطر این مسجدالاقصی باید خراب شود تا به جای آن معبد ساخته شود و شرایط بازگشت مسیح فراهم و کامل شود.

آقای دکتر وزنه، در پایان و در یک دقیقه بفرمایید، نظر شما در مورد نقاط ضعف و قوت این کتاب چیست؟

دکتر وزنه: (نقطه قوت آن که) این کتاب در مرحله خاصی به بازار عرضه شده و در مورد مسائل مهمی هم صحبت کرده است. در مورد نشانه‌های آخرالزمان و نزدیکی یهودیان به خاطر مسیح و بر ضرورت دفاع از محکومیت اسرائیل متمرکز شده است. به خصوص این که بوش در سخنانی که اخیراً «واشنگتن پست» آنها را چاپ کرده، گفته است: «او حتی 6 ماه پیش از حوادث 11 سپتامبر به

اسرار یهود و اخرالزمان

شارون اعلام کرده بود که او مصمم به دفاع از حکومت اسرائیل است.»

این‌ها نقاط مثبت و قوت کتاب بود. در مورد نقاط ضعف کتاب چگونه؟

این کتاب نقطه‌ضعفی ندارد.

به عنوان سخن آخر، آقای دکتر محمد سماک پس از انتشار این کتاب چه صحبتی دارید، ظاهراً این کتاب جزئی از یک مجموعه کتاب‌ها است؟

سماک: این کتاب در سال 2005 میلادی به چاپ رسیده است. دقیقاً ابتدای سال 2005. از زمان چاپ کتاب تا کنون عناصر جدیدی به دست آمده که آن‌ها نیز میزان تأثیر دین در سیاست آمریکا را در قبال خاورمیانه روشن‌تر می‌سازند.

یعنی اتفاقاتی روی داده که مطالب شما را تأیید می‌کند؟

در این مورد مطالبی برای افزودن به مطالبی که در این کتاب آمده وجود دارد و این امر خود خواهان کتابی جدید یا پژوهشگر دیگری است و یا لازم است محقق دیگری بیشتر به این مطالب بپردازد و آن را روشن‌تر سازد.

در پایان از جناب دکتر وزنه و دکتر سماک به خاطر حضور در این برنامه تشکر می‌کنیم و به آقای سماک به خاطر این کتاب تبریک می‌گوییم و امیدواریم که کتاب مبارکی باشد. تا برنامه دیگر و کتاب جدید دیگر، شما را به خدا می‌سپاریم.

پی‌نوشت‌ها:

1. السماک، محمد، الدین فی القرار الامریکی، ص.19

2. همان، ص 100.

الدین فی القرار الامریکی

تألیف: محمد السماک

بیروت: دار النفائس، 2003م

عنوان: مدعیان ارتباط در عصر ارتباطات

در ایام اخیر برخی ادعاها در میان اشخاص عامی شیعه و همچنین محافل عامی اهل سنت برخی کشورهای اسلامی پا به عرصه وجود گذاشته است و برخی ادعای ارتباط با امام مهدی (ع) دارند و برای ایشان تبلیغ می کنند، برخی دیگر از عامه مردم پا را فراتر نهاده و ادعا می کنند که آنها خود امام مهدی (ع) هستند و در کنار این برخی دیگر از تمامی مرزها و خطوط قرمز فراتر رفته و ادعای نبوت کرده اند.

با نگاهی گذرا بر این آمارها 1 به این نتیجه می رسیم که مصر در پنج سال اخیر شاهد بیش از 55 مدعی نبوت بوده است و از این تعداد 30 نفر آنها از شهرهای قاهره و اسکندریه بوده اند. عراق نیز شاهد 23 مدعی نبوت و امام غائب در طول 10 سال اخیر بوده است. در میان طایفه دروزی ها نیز 6 نفر ادعای نبوت کرده اند... برخی از نمونه های آن مدعیان عبارتند از:

1. منال وحید مناع (42 ساله) در مصر - ادعای نبوت

2. ثریا نقاشی (منقوش) (52 ساله) در یمن - ادعای مهدویت

3. بشیل اکبر (48 ساله) در طائف، عربستان سعودی – ادعای مهدویت

4. محمود بن عبدالله المفلحی (36 ساله) در یمن – ادعای مهدویت

این پدیده در تاریخ بشریت چیز جدیدی نیست بلکه در طول زمان‌های مختلف و به ویژه در تاریخ اسلامی بارها تکرار شده است... رفتار و کردار مدعیان جدید کنونی، مشهور و ناشناخته شده و شبیه به رفتارهای مدعیان قدیمی است. اما دلالت‌ها و نشانه‌های آن در حال حاضر، بسیار با اهمیت‌تر و شدیدتر است و آن هم به دلیل این است که ما در دوره گشودن درهای باز در مقابل عقل به سر می‌بریم و این دوره، حد و مرزها و مسافت‌ها را با پیشرفت و گسترش از میان برده است.

انگیزه‌ها و علت‌های این پدیده در سال‌های اخیر، در شرایط سیاسی و دینی و اجتماعی نهفته است. با وجود این شرایط، جو و محیطی به وجود آمده است و حالت‌های روانی و فرهنگی و رسانه‌ای پشتیبان این یاوه‌گویی‌ها شده است. علاوه بر این فراغ دینی و خالی بودن فضای عقلی و فرهنگی نیز در این امر سهیم بوده است. از علل دیگر آن وجود تناقض در شرایط و اوضاع تربیتی و دینی که منجر به گسترش این گونه یاوه‌ها و سخنان خنده‌دار می‌شود، است. پیش از آنکه بر ادعاهای آنها تمرکز کنیم باید توضیح دهیم که: پا به عرصه وجود گذاشتن این مدعیان (نایب امام بودن یا مهدویت یا نبوت) یکی از نشانه‌های پیش از ظهور ولی عصر و امام زمان (عج) است. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که ایشان فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود مگر آنکه مهدی (ع) که از فرزندان من است خروج کند و مهدی (ع) خروج نمی‌کند مگر آنکه شصت دروغگو خروج کنند و همگی می‌گویند من پیامبر هستم»²

اما کسانی که این مدعیان دروغین را می‌شناسند یا با آنها در ارتباطند و یا مطلبی در مورد آنها مطالعه می‌کنند، میزان دوری آنها از اخلاقیات اسلامی و رفتارها و کردارهای معصومین از جهت راه و ویژگی‌ها و صفات و هدف آنان، برای ایشان آشکار و روشن است. در اینجا باید به برخی مطالب برای رسیدن به حقیقت و برملا ساختن و آشکار کردن دروغ این افراد و اهل باطل، اشاره شود:

اول: تناقض میان هویت این مدعیان با آنچه در میراث و فرهنگ اسلامی آمده یعنی آیه‌ها، احادیث و روایات، اینها پایان نبوت با خاتم‌الانبیاء، محمد(ص) و بقای معجزه جاودانگی ایشان (قرآن کریم) تا روز قیامت را تشریح می‌کنند و بر آن صحه می‌گذارند. این موارد خود مانع سخت و محکمی در برابر کسانی به وجود آورده که به خیال خود می‌خواهند، ادعای چیزی را کنند که در وجودشان نیست. دوم: نشانه‌های حتمی ظهور یا نشانه‌ها و ویژگی‌هایی که مربوط به امام مهدی(ع) است، از جمله مخفیانه بودن ولادت، غیبت صغری، غیبت کبری، و ظهور، برخی از این موارد هنوز پدیدار نشده است. و اینها همگی مجالی برای ادعا باقی نمی‌گذارند و بدون آن که آن نشانه‌ها محقق شود و اتفاق بیفتند (سفیانی: یمنی، صحیه، نفس زکیه، خسف در بیداء) نمی‌توان چنین ادعایی در این مورد داشت.

سوم: امامت با تمامی معانی خود بر این مدعیان منطبق نیست و با آنها سازگاری ندارد چه از جهت اخلاق و رفتار چه از نظر علم و تدین یا توانایی‌ها و کرامات، و اینها همگی، آنها را در بر آورده ساختن نیازهای جامعه اسلامی ناتوان نشان می‌دهد و آنها از قرار گرفتن در جایگاه امامت و فرماندهی و راهبری مردم ناتوانند.

چهارم: وعده الهی که شامل گسترش عدالت و داد در جای جای زمین و برتری اسلام بر تمامی ادیان دیگر و این بندگان صالح خدا زمین را به ارث می‌برند و محقق شدن رؤیا و آرزوی پیامبران مبنی بر گسترش یکتاپرستی در تمامی جهان، با وجود این مدعیان هنوز تحقق نیافته است.

دروغ و یاوه‌گویی‌های این مدعیان مانند خورشید در نیمروز روشن و آشکار است و این نیاز به دلیل‌ها و برهان‌های زیادی ندارد و به همین جهت است که تنها اشخاص ساده لوح آنها را تصدیق کرده و فریب آنها را خورده‌اند و دروغشان در پایان، آنها را به سوی زباله‌دان تاریخ کشانده است.

پی‌نوشت‌ها:

1. مجلسه زهره الخلیج – شماره (1100) کشور امارات متحده عربی.

2. أعلام الوری ص 426.

عنوان: منتظران دروغین – 2

اشاره:

تحلیل و بررسی برخورد یهودیان با پیامبر اکرم(ص) که در قرآن کریم نیز بسیار مورد توجه قرار گرفته است، بسیار درس آموز بوده و می‌تواند ما را با شیوه‌های تبلیغاتی آن‌ها که حتی امروز هم در بسیاری از رسانه‌های نوشتاری، دیداری و شنیداری وابسته به یهود، در برخورد با جهان اسلام مورد استفاده قرار می‌گیرد آشنا سازد. با توجه به آنچه گفته شد، در این مقاله پس از بررسی علت هجرت یهود به جزیره‌العرب و تحلیل این موضوع که یهودیان چگونه پس از سال‌ها انتظار بعثت پیامبر اکرم(ص) به انکار او پرداختند، شیوه‌های برخورد یهودیان جزیره‌العرب با پیامبر اکرم(ص) و مسلمانان تبیین شده است.

حمله تبلیغاتی یهود علیه پیامبر اکرم(ص)

این بخش از برخوردهای مخالفان یهودی رسول خدا(ص) را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: تأیید و پشتیبانی تبلیغاتی از قریش، ایجاد تردید و تفرقه میان مسلمانان، تبلیغات وسیع علیه پیامبر و یاران او، تبلیغ علیه اعتقادات مسلمانان، تحریف حقایق و پیشگویی‌های تورات، تبلیغ علیه ایمان آورندگان از یهود و... که به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌شود.

الف) حمایت از مشرکان

زمانی که کافران قریش از عالمان یهود یثرب درباره رسول خدا(ص) پرسیدند، آنان، فرستادگان قریش را به سؤال‌هایی رهنمون شدند که از پیامبر(ص) بپرسند و درستی و نادرستی ادعای او را بفهمند. اما وقتی رسول خدا(ص) هجرت کرد و به مناسبتی، گروهی از بزرگان یهود به مکه رفتند،

اسرار یهود و آخرالزمان

مشرکان از آنان پرسیدند: «دین شما (یهود) بهتر است یا دین محمد(ص)؟» عالمان جهود گفتند بلکه دین شما (بتپرستان) از آیین او برتر است و شما راه یافته‌تر از او و پیروانش هستید. 1 حتی بیشتر مفسران که سبب نزول آیه 51 سوره نساء² را همین واقعه می‌دانند، گفته‌اند: یهودیان به بت‌های قریش سجده کردند تا به آنان اطمینان دهند. 3

(ب) تفرقه افکنی

ابن اسحاق گوید: شأس بن قیس یهودی که پیرمردی کینه‌جو و حسود نسبت به مسلمانان بود بر جمعی از یاران اوسی و خزرجی پیامبر عبور کرد و از این‌که آنان دوستانه در کنار هم نشسته و به واسطه اسلام، دشمنی‌های جاهلی را به فراموشی سپرده‌اند خشمگین شده با خود گفت: اگر اینان متحد باشند جایی برای ما در این سرزمین نخواهد بود. از این رو جوانی یهودی را گفت تا با جماعت انصار بنشیند و خاطره روز «بُعات»⁴ و دیگر جنگ‌هایی را که بین اوس و خزرج رخ داده زنده کند و اشعاری را که دو طرف در این باره گفته‌اند برایشان بخواند. جوان چنین کرد و جمع انصار را به تفاخر و منازعه کشاند. یکی از اوس و یکی از خزرج برخاسته و مجادله کردند و یکی از آنان گفت: اگر می‌خواهید دوباره می‌جنگیم. دو گروه، خشمگین شده و گفتند چنین می‌کنیم و برای جنگ، به سوی حره رهسپار شدند. موضوع به اطلاع رسول خدا(ص) رسید و با گروهی از مهاجران، پیش آنان رفت و فرمود:

ای گروه مسلمانان، خدا را در نظر گیرید. آیا به یاد جاهلیت افتاده‌اید در صورتی که من میان شمایم؟

رسول خدا(ص) با یادآوری هدایت الهی و نجات آنان از کفر و ایجاد الفت بین دل‌ها به وسیله اسلام، آنان را متوجه خودشان کرد به گونه‌ای که فهمیدند تسلیم و سوسه‌های شیطانی شده‌اند و نقشه دشمن در کمین آنان بوده است. پس به گریه افتادند و با یکدیگر معانقه کردند و همراه رسول خدا(ص) بازگشتند. 5 خدای متعال در آیاتی از قرآن، یهودیان و همچنین مسلمانانی را که فریب آنان را خورده‌اند، سرزنش کرده است. 6

(ج) تحریف

نقشه‌های تبلیغی و دشمنی‌های قوم یهود از این راه فراوان است. مهم‌ترین آن‌ها تحریفاتی است که آنان نسبت به کلام الهی انجام داده و پیشگویی‌های تورات و انبیای الهی درباره رسول خاتم(ص)

را به گونه‌ای که خواسته‌اند تغییر داده‌اند. البته گونه‌ای دیگر از تحریف (تحریف لفظی) از سوی یهود صورت گرفته که برخی مربوط به تاریخ بنی اسرائیل 7 و برخی مربوط به تاریخ اسلام است که پس از این اشاره خواهد شد. 8 از مواردی که قرآن کریم به تحریف از سوی یهود اشاره کرده، آیات 75 تا 79 سوره بقره است. از امام باقر (ع) در تفسیر این آیات نقل شده است که علمای یهود صفات پیامبر را که در تورات آمده بود تغییر دادند و از عوام قوم خود، که این نشانه‌ها را بیان می‌کردند می‌خواستند که چنین نکنند. 9

د) ایجاد تردید

1. یکی از حرکات تبلیغی یهود برای بازداشتن مردم از روی آوردن به اسلام و ایجاد شک در عقیده مسلمانان، این بود که تعدادی از آنان با هم چنین قرار گذاشتند که: اول روز به آنچه بر محمد (ص) نازل شده، به زبان ایمان می‌آوریم و آخر روز به آن کافر می‌شویم و می‌گوییم ما کتاب‌های خود را بررسی و با دانشمندانمان مشورت کردیم و دیدیم محمد (ص) کسی نیست که ما گمان می‌کردیم و دروغ او و نادرستی آئینش بر ما آشکار شد. این کار باعث خواهد شد مسلمانان شک کنند، چون ما را اهل کتاب و عالم‌تر از خود می‌دانند. آن‌گاه از دین خود به آیین یهود باز خواهند گشت. به همین مناسبت آیه 72 سوره آل عمران 10 نازل شد که می‌فرماید: گروهی از اهل کتاب گفتند به آنچه بر مسلمانان نازل شد در ابتدای روز ایمان آورید و در انتهای روز کافر شوید شاید از آیین خود باز گردند. 11 البته به نظر می‌رسد کلمه «إلی دینکم» 12 در برخی روایات درست نباشد و به این دلیل که «یهودیت تبلیغ ندارد، زیرا یهودیان دین خود را نعمتی الهی می‌دانند که مخصوص نژاد بنی اسرائیل است. با این وصف اگر کسی یهودی شود، او را می‌پذیرند. در قلمود توصیه شده است که هرگاه کسی بخواهد یهودی شود باید ذلت‌های این قوم را به او تفهیم کرد تا اگر مرد میدان نیست، پا در آن نگذارد.» 13 در آیه مورد بحث نیز کلمه «یرجعون» مطلق آمده است، یعنی نقشه یهود این بود که فقط مسلمانان را از آیین خود برگردانند نه این که به یهودیت بگردند. در برخی منابع، وجه دیگری برای این آیه آمده و آن را مربوط به داستان قبله دانسته‌اند؛ یعنی یهودیان گفتند صبح به قبله تازه مسلمانان بخوانید و شب به قبله خود. 14 علامه طباطبایی نیز با

انتخاب این قول، به روایتی از امام باقر(ع) اشاره کرده که در تفسیر قمی آمده و مقصود از اول روز را زمان گردیدن قبله دانسته است. 15 در هر صورت، آیه اشاره به توطئه‌ای از اهل کتاب، که مراد از آن در بیشتر آیات قرآن یهودیانند، دارد که در نظر داشتند با شیوه‌ای تبلیغی، مسلمانان را به تردید اندازند.

2. حرکت دیگری که در ادامه تبلیغات آنان به شمار می‌رود این است که پس از اسلام آوردن برخی از هم‌کیشان خود گفتند:

ایمان آوردندگان به محمد(ص) اشرار ما هستند و اگر از خوبان ما بودند آیین پدران خود را رها نمی‌کردند. 16

ابن اسحاق و به تبع او طبری، فرود آمدن آیه 113 سوره آل عمران 17 را به سبب این گفته یهود دانسته‌اند. 18 اما به نظر می‌رسد این از موارد تطبیق و تعیین مصداق باشد نه سبب نزول. چون کسانی که در این داستان نامشان آمده عبارتند از: عبدالله بن سلام، ثعلبه بن سعیه، اسید بن سعیه و اسد بن عبید؛ و فاصله اسلام آوردن اینان با یکدیگر بسیار است؛ عبدالله — بنا به قول مشهور — در ابتدای هجرت ایمان آورده 19 و سه نفر دیگر هنگام نبرد بنی قریظه (سال پنجم) به اسلام گرویده‌اند؛ 20 مگر این که اسلام آوردن عبدالله بن سلام را سال هشتم بدانیم 21 گذشته از این، طبرسی به نقل از عطاء، سبب نزول آیه را گروهی از مسیحیان دانسته است. 23

3. مورخان نوشته‌اند وقتی اسعد بن زراره که جزء اولین مسلمانان اهل یثرب بود، در ماه‌های اول هجرت به سبب بیماری از دنیا رفت، یهودیان گفتند «اگر محمد(ص)، پیامبر بود یار او نمی‌مرد!» رسول خدا(ص) فرمود: من در برابر تقدیر الهی نه برای خود و نه یارانم مقاومتی ندارم. 23 شبیه این مطلب را ابن سعد از حیی بن اخطب گزارش کرده که گفت: اگر او پیامبر بود نسبت به زنان رغبتی نداشت. 24

4. در آیه 181 سوره آل عمران آمده است:

به تحقیق خداوند سخن کسانی را که گفتند خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم، شنید. ما گفته آنان را و کشتن بی‌دلیل پیامبران از سوی ایشان را ثبت می‌کنیم.

کنایه از این که این سخنان، ادامه همان جنایت‌های قدیمی — مانند کشتن پیامبران — است. علامه طبرسی درباره این آیه دو شأن نزول ذکر کرده است: نخست این که وقتی آیه قرص نازل شد، 25 یهودیانی چون حیی بن اخطب گفتند خداوند فقیر است که از ما وام می‌خواهد و ما ثروتمندیم.

شأن نزول دیگر این که رسول خدا نامه‌ای به بنی قینقاع نوشت و آنان را به نماز و زکات و قرض دادن دعوت کرد. حامل نامه که ابوبکر بود در جمع یهود حاضر شد و پیام رسول الله (ص) را رساند. بزرگ آنان فنحاصی گفت: اگر این مطلب درست باشد خدا فقیر و ما بی‌نیاز خواهیم بود، چون اگر غنی بود از ما وام نمی‌خواست. در اینجا ابوبکر خشمگین شد و به صورت فنحاص زد. آن گاه این آیه فرود آمد. 26

5. ابن اسحاق نام تعدادی از دشمنان یهودی پیامبر (ص) را ذکر کرده که نزد انصار می‌آمدند و آنان را از دادن صدقه نهی می‌کردند و می‌گفتند: «می‌ترسیم به فقر دچار شوید. در انفاق کردن شتاب نکنید، چون نمی‌دانید آینده چه پیش خواهد آمد.» وی گفته است آیه:
الَّذِينَ يَخْلُونُ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا. 27

(متکبران کسانی‌اند که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل کردن و می‌دارند و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده پنهان می‌کنند. ما برای کافران عذاب پستی آماده کرده‌ایم. در این باره نازل شده است. 28 علامه طباطبایی می‌نویسد:
اخبار فراوانی از طرق اهل سنت رسیده که فرمود آمدن این آیات را درباره یهود می‌داند. گرچه دنباله آیات که از اهل کتاب و یهود سخن گفته... این روایات را تأیید می‌کند، لیکن این اخبار به تطبیق، بیشتر شباهت دارد تا به سبب نزول. 29
این که سخن یهود درباره انفاق، سبب نزول این آیه شده یا آنان مصداقی برای آیه به شمار می‌روند، دو نظری است که هر کدام مؤیدات و مبعّداتی به همراه دارد. آنچه می‌تواند مؤید قول دوم باشد این است که:

الف) آیه‌های قبل و بعد، ارتباطی به موضوع یهود ندارد؛

ب) بسیاری از مفسران هنگام تفسیر این آیه، اشاره‌ای به این داستان نکرده‌اند؛

ج) کلمه «یکتُمون» که غالباً در آیات قرآن برای حق‌پوشی یهود به کار رفته است در اینجا همراه «ما آتاهم الله من فضله» آمده و مفسران می‌گویند مقصود «پنهان کردن و انفاق نکردن اموالی است که خداوند عطا کرده است؛» 30

د) در آخر آیه تعبیر «کافرین» آمده که می‌تواند قرینه‌ای بر عدم ظهور آیه نسبت به یهود باشد.

ه) در آیه 25 سوره حدید، بخش اول همین آیه تکرار شده ولی مفسران سخنی از یهود به میان

نیاورده‌اند.

اما آنچه قول اول را تقویت می‌کند، امور زیر است:

1. سوره نساء و با فاصله هفت آیه از آیه مورد نظر، بسیاری از مطالب درباره اهل کتاب و یهود است.
2. کلمه «یکتمون» در آیه‌های قرآن به معنی حق‌پوشی و به خصوص درباره یهودیانی که کار رفته که پیش‌گویی تورات درباره پیامبر اکرم (ص) را کتمان کردند. از این رو قرینه‌ای بر اراده حق تعالی از این قوم خواهد بود. ابن اسحاق هم «آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده» را به تورات تفسیر نموده و طبرسی گفته است:
بهر است آیه را اعم از بخل ورزیدن به ادای واجبات و پنهان کردن فضیلتی که خدا داده – چه عالم و چه غیر عالم – بگیریم. 31
3. شیخ طوسی و فخر رازی گرچه به این داستان اشاره‌ای نکرده‌اند اما از ابن عباس نقل کرده‌اند که مراد از اینان یهودند که از اعتراف به آنچه از نشانه‌های رسول خدا (ص) در تورات می‌دانستند، بخل ورزیدند و قوم خویش را هم به کتمان (و بخل به این موضوع) سفارش کردند. 32
رازی حتی آیه 24 حدید را هم این‌گونه معنا کرده است. 33
4. شهرت یهود به حرص و مال‌اندوزی و رباخواری می‌تواند قرینه‌ای دیگر بر شأن نزول آیه 37 نساء درباره آنان باشد.
5. کافر در این آیه به معنای پوشاننده حق است و ورود آن در آیه منافاتی با یهود ندارد.

ه) تمسخر

یکی از آیات قرآن که درباره روابط یهود با پیامبر (ص) نازل شده، آیه 46 سوره نساء است. در این آیه کریمه که به برخی از رفتارهای نادرست و تمسخر آمیز این گروه اشاره شده، می‌خوانیم: برخی از یهودیان، کلمات را از محل خود تحریف می‌کنند و می‌گویند شنیدیم و مخالفت کردیم، و با گرداندن زبان خود و مسخره کردن دین می‌گویند «راعنا» ولی اگر بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و به جای راعنا «أنظرنا» بگویند برایشان بهتر و عادلانه‌تر است. اما خدا آنان را به سبب کفرشان از رحمت خود دور ساخته و از این رو جز عده اندکی، ایمان نمی‌آورند. 34
در این آیه به چهار مطلب اشاره شده است:

1. تحریف، که در آیات فراوان دیگر نیز بدان پرداخته شده است. اما تحریفی که در اینجا سخن از آن است به قرینه ادامه آیه، لفظی است نه معنوی. 35

2. یهودیان به جای آن که در برابر دستورهای الهی و گفتار پیامبر اکرم (ص) بگویند: «شنیدیم و عمل می‌کنیم» می‌گفتند: «شنیدیم و مخالفت می‌کنیم» که نشانه بی‌ادبی و گستاخی آنان است.
3. عرب هنگام گفت‌وگو به مخاطب خود می‌گوید: «إِسمعَ أسمعَكَ اللهُ»؛ یعنی بشنو که خدا تو را شنوا قرار دهد. اما یهودیان معاصر پیامبر (ص) به آن حضرت می‌گفتند: «إِسمعَ غَیرَ مَسمعَ» یعنی «بشنو که ناشنوا باشی.»

4. یاران پیامبر (ص) هنگام گفت‌وگو با آن حضرت با شنیدن سخنان او می‌گفتند: «راعنا» یعنی ما را رعایت کن و تأمل نما تا سخنانت را به دل بسپاریم یا بنویسیم یا... لیکن جهودان، این واژه را دستاویزی برای تمسخر قرار داده و «راعنا» را به معنای «ما را تحمیق کن» استفاده می‌کردند؛ یعنی مصدر آن را «رعونت» در نظر می‌گرفتند که به معنای کودنی است. شیخ طوسی از امام باقر (ع) روایت کرده که این کلمه در زبان عبری دشنام و ناسزا است. 36 برخی از مفسران هم گفته‌اند یهود به جای «راعنا»، «راعینا» می‌گفت که به معنای چوپان است. 37 خدای متعال همان گونه که به مسلمانان فرمود: این کلمه را به کار نبرند و به جای آن «انظرننا» که همان مفهوم (مهلت بده) را دارد، 38 استفاده کنند؛ به یهودیان هم می‌فرماید اگر این واژه را به کار برید به نفع شماست. ابن اسحاق، گوینده این واژه تمسخر آمیز را یکی از بزرگان یهود به نام رفاعه بن زید ذکر کرده است. 39

مورد دیگری که با موضوع استهزا تناسب دارد گفتن کلمه «سام» 40 به جای کلمه «سلام» است. مفسران مراد از کسانی را که در آیه هشتم سوره مجادله 41 به آنان اشاره شده، جهودان دانسته و گفته‌اند:

آنان به جای سلام که تحیت مورد نظر خداست، به پیامبر (ص) «سام» می‌گفتند به طوری که دیگران تصور کنند که سلام می‌دهند اما آن حضرت متوجه این مطلب بود و پاسخ آنان را فقط با «علیکم» می‌گفت 42

با آن که مفسران، شأن نزول این بخش از آیه را یهود دانسته‌اند؛ علامه طباطبایی شمول آن درباره این گروه را دارای خفا دانسته و سیاق آیات را منطبق با منافقان و بیمار دلان دانسته است. 43

حقیقت این است که آیه چندان تناسبی با یهود ندارد و با منافقان بیشتر تطبیق می‌کند؛ به خصوص که در روایات، واژه «سام» از قول آنان نیز نقل شده است. 44 در عین حال به نظر می‌رسد یهودیان نیز چنین برخوردی با رسول خدا(ص) داشته‌اند، گرچه این آیه آنان را در نظر نداشته باشد. بخاری و مسلم بابی را درباره سلام کردن اهل کتاب گشوده و در آن احادیثی را آورده‌اند که پیامبر(ص) فرموده است به یهود سلام نکنید و جواب سلام آن‌ها را با «علیکم» بدهید، چون از واژه «سام» استفاده می‌کنند. 45 به همین جهت است که طبرسی، شأن نزول آیه را، هر دو گروه (یهود و منافقان) دانسته است. 46 یهودی بودن برخی از منافقان که قبلاً توضیح داده شد، نیز می‌تواند این نظریه را تأیید کند. این احتمال هم هست که واژه «سام» را یهودیان گفته‌اند و منافقان از کلمه دیگری برای تحیت استفاده می‌کرده‌اند. چنان که در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم آمده است که منافقان می‌گفتند: «أَنعم صَاحاً» (صبح به خیر) که سلام اهل جاهلیت به شمار می‌رفت. 47 به طور کلی، اهل کتاب و به خصوص یهودیان، رفتارهای تمسخر آمیز زیادی نسبت به مسلمانان داشته‌اند. در آیه 57 سوره مائده به این موضوع اشاره شده و فرموده است:

با اهل کتاب و کافرانی که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند، دوستی نکنید.

سپس در آیه بعدی، نمونه‌ای از استهزای آنان به هنگام اذان را، بیان کرده است. مصداق آیه نخست، رفاعه بن زید و سويد بن حارث، دو تن از یهودیان دانسته شده و آیه دوم را هم مربوط به اهل کتاب دانسته‌اند. 48 روشن است که مراد از اهل کتاب در قرآن، به خصوص آیاتی از این قبیل که مسلمانان را از دوستی با آنان نهی کرده، جز یهودیان نخواهند بود، زیرا مسیحیان ارتباطی با مسلمانان نداشته‌اند و در مدینه از آنان اثری نیست.

(و) فریب

یکی از حرکات یهود، توطئه برای شخص پیامبر(ص) و خدشه در دین و ایمان آن حضرت بود و گمان می‌کردند می‌توانند او را هم فریب داده یا تطمیع کنند. از این رو جمعی از بزرگان آنان گفتند بیایید پیش او برویم شاید بتوانیم او را بفریبیم و از دینش منحرف سازیم چون او هم بشری بیش نیست. پس حضور آن حضرت آمده گفتند ما بزرگان و علمای یهود هستیم و اگر از تو پیروی کنیم همه یهود به تو می‌گروند و با ما مخالفتی نخواهند کرد تنها شرط آن، این است که میان ما و گروهی دیگر که نزاعی وجود دارد، داوری کنی و به سود ما حکم دهی. آن‌گاه به تو ایمان

خواهیم آورد و تصدیقت خواهیم کرد. اما پیامبر (ص) از این کار روی گرداند. گفته شده آیه 49 سوره مائده درباره این توطئه سخن گفته و پیامبر (ص) را از پیروی فتنه‌جویان بر حذر داشته است. 49

پی‌نوشت‌ها:

1. سیره ابن هشام، ج 1، ص. 562
2. الم تر إلى الذين أتوا نصيباً من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت و يقولون للذين كفروا هولاء أهدي من الذين آمنوا سيلاً؛ آیا ندیدی کسانی که بهره‌ای از کتاب (مقدس) دارند به بت و بت پرستان اعتقاد پیدا می‌کنند و به کافران می‌گویند از مؤمنان هدایت یافته‌ترید.»
3. التبیان، ج 3، ص 223؛ مجمع البیان، ج 2، ص 92؛ درالمنثور، ج 2، ص 525؛ البته مورخان، نزول آیه را درباره ابورافع و دیگر یهودیانی می‌دانند که به منظور دعوت از قریش برای جنگ احزاب به مکه رفتند، ولی مفسران می‌گویند کعب بن اشرف و جمعی از یهودیان پس از نبرد احد به مکه رفتند تا برای دشمنی با رسول خدا با مکیان پیمان ببندند. پس از این خواهیم گفت که حضور کعب میان کفار و پیمان‌شکنی‌اش باعث قتل او از سوی مسلمانان شد.
4. روز بعثت یادآور جنگ جاهلی میان اوس و خزرج است که در آن اوسیان پیروز شدند.
5. سیره ابن هشام، ج 1، ص. 556
6. تفسیر آیات 99 آل عمران به بعد.
7. مانند تغییر لفظ «حطه»، به تفسیر آیات 59 بقره و 164 اعراف مراجعه کنید.
8. سوءاستفاده از کلمه «راعنا» و تغییر کلمه سلام.
9. مجمع البیان، ج 1، ص 286 و 292.
10. «وقالت طائفة من أهل الكتاب أنزل على الذين آمنوا بالذی آمنوا وجه النهار و آکفروا آخره لعلهم يرجعون».
11. مجمع البیان، ج 1، ص 774؛ درالمنثور، ج 2، ص 228؛ سیره ابن هشام، ج 1، ص. 553
12. یعنی یهودیان به کمک یکدیگر می‌گفتند: چنین کنید تا مسلمانان از دین خود برگردند و به آیین شما بگردند.
13. آشنایی با ادیان بزرگ، ص. 108

اسرار یهود و آخرالزمان

14. انساب الأشراف، ج 1، ص 319؛ التفسیر الکبیر، ج 2، ص 258؛ مجمع البیان، ج 1، ص 774.
15. المیزان، ج 3، ص 296 و 313.
16. سیره ابن هشام، ج 1، ص 557؛ جامع البیان، ج 3، ص 71.
17. ليسوا سواء من أهل الكتاب أمة قائمة يتلون آيات الله أناء الليل وهم يسجدون؛ اهل كتاب یکسان نیستند، در میان آنان افرادی هستند که حق را به پا می‌دارند و آیات الهی را در دل شب می‌خوانند و سجده می‌کنند.
18. همان.
19. تاریخ خلیفه، ص 19؛ دلائل النبوه، ج 2، ص 526.
20. المغازی، ج 1، ص 503.
21. الاصابه، ج 4، ص 118.
22. مجمع البیان، ج 1، ص 815.
23. سیره ابن هشام، ج 1، ص 507؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 117.
24. الطبقات الکبری، ج 8، ص 163.
25. من ذا الذي يقرض الله قرصاً حسناً فيضاعفه له أضعافاً كثيرة...؛ کیست که به خدا وام نیکو دهد تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند. «آیات 245 بقره و 11 حدید.»
26. مجمع البیان، ج 1، ص 898؛ التبیان، ج 3، ص 65 و التفسیر الکبیر، ج 3، ص 446. ابن اسحاق روایت دوم را با تفصیل بیشتری نقل کرده ولی حرفی از نامه پیامبر (ص) نزده است (سیره ابن هشام، ج 1، ص 559).
27. سورة نساء (4)، آیه 37.
28. سیره ابن هشام، ج 1، ص 560.
29. المیزان، ج 4، ص 366.
30. راغب «کتمان» را پنهان کردن سخن معنا کرده و در عین حال با اشاره به آیه مورد بحث می‌گوید «کتمان الفضل هو كفران النعمة و لذلك قال بعده اعتدنا للكافرين عذاباً الیماً» (مفردات، ص 443).
31. مجمع البیان، ج 2، ص 73.
32. التبیان، ج 3، ص 196؛ التفسیر الکبیر، ج 4، ص 78؛ دیگر مفسران هم روایات متعددی درباره

این داستان و نزول آیه درباره آن نقل کرده‌اند. (جامع البیان، ج 4، ص 121؛ درالمنثور، ج 2، ص 504).

33. التفسیر الکبیر، ج 10، ص 469.

34. من الذین هادوا یحرقون الکلم عن مواضعه و یقولون سمعنا و عصینا و اسمع غیر مسمع و راعنا لیا بالسنتهم و طعنا فی الدین ولو أنهم قالوا سمعنا و أطعنا و أسمع و أنظرنا لکان خیرا لهم و أقوم ولكن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون إلا قليلاً.

35. تفسیر نمونه، ج 4، ص 313.

36. التبیان، ج 1، ص 389؛ مجمع البیان، ج 1، ص 434.

37. التفسیر الکبیر، ج 1، ص 635؛ تفسیر نمونه، ج 1، ص 384 به نقل از دیگر تفاسیر.

38. بقره (2) آیه 104.

39. سیره ابن هشام، ج 1، ص 560.

40. «سام» خستگی و مرگ معنا شده است.

42. و إذا جاءوک بما لم یحیک به الله؛ وقتی نزد تو می آیند آن گونه سلام می کنند که خداوند نگفته است.

42. مجمع البیان، ج 5، ص 376؛ جامع البیان، ج 14، ص 19.

43. المیزان، ج 19، ص 192، 194 و 198.

44. در المنثور، ج 8، ص 77.

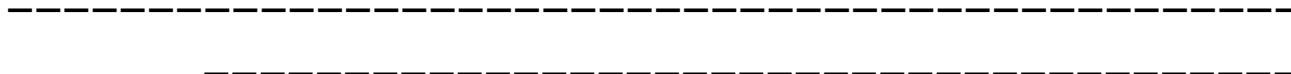
45. صحیح مسلم، ج 2، ص 344؛ صحیح بخاری، ج 7، ص 133.

46. مجمع البیان، ج 5، ص 375.

47. تفسیر القمی، ج 2، ص 355.

48. سیره ابن هشام، ج 1، ص 568؛ مجمع البیان، ج 2، ص 328.

49. سیره ابن هشام، ج 1، ص 567؛ جامع البیان، ج 4، ص 370؛ درالمنثور، ج 3، ص 91؛ این آیه در میان مجموعه آیاتی است که گفته می شود درباره یهود نازل شده و پیش تر به برخی از آن ها اشاره شد.



عنوان: اتحاد دلتا و بحران خاورمیانه

نباید از یاد برد که گشودن جبهه جنگ گسترده - به بهانه‌های مختلف و از جمله آرماگدون - جزء خواسته‌های جدی اتحاد دلتاست. چنانکه طی سه دهه اخیر، از زمان ریاست رونالد ریگان تا جورج بوش بر کاخ سفید، گردانندگان ماجرا درباره آن گفت‌وگو کرده‌اند و حتی وقوع آن را جزء آرزوهای خود به شمار آورده‌اند.

این جنگ تحمیلی احتمالی به عبارتی ظهور «استراتژی ویژه اشراک یهود» است که اتحاد دلتا وظیفه محقق ساختن آن را عهده‌دار شده است.

اتحاد دلتا بر آن است تا پیش از ظهور آمادگی تام و قدرت گرفتن مسلمین در دروازه تاریخ جدید، و قبل از فروپاشی کامل ارکان سیاسی و اقتصادی غرب، در جنگی هولناک همه امکان مادی و فرهنگی شرق اسلامی را منهدم کند و نه تنها برای همیشه امکان ظهور تمام قد «قدرت دوم» در جهان (بیم قریب) را از بین ببرد بلکه، با حضور کامل و تسلط تمام در خاورمیانه، مانع از ظهور و توفیق منجی موعودی شود که برای همیشه ماجرای استکبارورزی را ختم می‌نماید علی‌رغم انتظار ساکنان ربع مسکون، دامنه بحران‌های سیاسی، اجتماعی و نظامی جاری در گوشه گوشه جهان هر روز گسترده‌تر می‌شود. این وضع، بر حساسیت شرایط تاریخی موجود افزوده است و در این میان، جهان اسلام بیش از دیگران خود را مواجه با بحران می‌بیند. این شرایط، قابل مقایسه با مهم‌ترین نقطه عطف‌های تاریخی گذشته بر اقوام و ملل نیست چه، در شرایط حاضر؛

1. تاریخ بحران زده غربی، چون محتضری، در جدال با مرگ محتوم، خود را بر در و دیوار می‌کوبد.

2. طلایه تاریخ آینده، که به نام دین و نام مقدس موعود آخرالزمان آغاز شده، تمامی ماهیت و صورت‌های لرزان تاریخ منسوخ غربی را به چالش فرا می‌خواند تا آنکه در سیر اکمالی تحول فرهنگی بزرگ را سبب شود.

اسرار یهود و آخرالزمان

3. اسرار یهود (صهیونیسم جهانی) در آرزوی دراز سیطره و سلطنت جهانی، خود را مهبیای رویارویی بزرگ و نهایی می‌کند و حفظ دقایق و لحظات را نیز برای این منظور مغتنم می‌شناسد.

4. غفلت جاری در میان سران عموم کشورهای اسلامی، نوعی غفلت از این شرایط تاریخی را سبب شده و سودای دستیابی به مدرنیته و آرامش مادی، آنان را با نوعی خوش خیالی به حفظ وضع موجود و ادار نموده است.

5. بحران فراگیر، عموم مستضعفان را به صرافت طبع متوجه و متذکر التهاب و اضطراب عصر پایانی ساخته، نوعی بی‌قراری، و انتظار و گوش به زنگ بودن را بر آنان مستولی ساخته است.

در چنین وضعی، «مسیحیت پروتستانی»، بیش از سایرین از میان ملل و نحل، بر موج شرایط سوار شده و مجال را برای حضور همه جانبه در صحنه مناسب یافته است. چنانکه، همه امکان بالقوه و بالفعل را وقف اسرار یهود ساخته و با به مخاطره افکندن عموم مسلمین و مسیحیان (کاتولیک و ارتدوکس و سایرین) و حتی یهودیان غیر صهیونیست، شرایط کاملاً جنگی را بر جهان و بویژه خاورمیانه تحمیل کرده است.

ذکر این نکته لازم است که جریان «مسیحیت پروتستانی» یا همان مسیحیت صهیونیستی؛

1. با رویکردی بنیادگرایانه خود را منتقد شرایط فرهنگی و اخلاقی عصر مدرن معرفی می‌کند. چنانکه طی دهه‌های هفتاد و هشتاد میلادی با انتقاد شدید از ناهنجاری‌های اخلاقی امریکا میدان حضوری اجتماعی خود را گسترده ساخت.

2. با رویکردی آخرالزمانی به آینده – اما فریبکارانه – بر طبل زمینه‌سازی ظهور دوم حضرت مسیح (ع) می‌کوبد و خود را پاسخگوی عصری پسامدرن و موجد تاریخ آینده معرفی می‌کند.

3. از تمامی امکان و ابزار سیاسی و نظامی قوی‌ترین کشور جهان یعنی امریکا برای نیل به مقاصدش بهره می‌برد.

4. تمام‌قد در خدمت اشراَر یهود (صهیونیسم جهانی) است.

خوی تند، عجله و لجاجت توصیف‌ناپذیر جاری در میان گردانندگان این نحلهٔ شبه مذهبی، و شرایط سابق‌الذکر، باعث شده تا آنان با سوءاستفاده از خلأ «قدرت دوم» در جهان سیاسی پس از فروپاشی شوروی، همهٔ هم‌خود را مصروف، مبارزه و سرکوب همه‌جانبهٔ مخالفین و تحکیم پایه‌های حکومت جهانی نمایند.

از آنجا که این جریان، میدان عمل خود را خاورمیانه با محوریت فلسطین و بیت‌المقدس قرار داده، شرق اسلامی، از قبل این جریان، متحمل بیشترین آسیب و خسارت شده است.

عواملی چون:

فقدان آگاهی دربارهٔ استراتژی این جریان در میان سران دول اسلامی
فقدان اتفاق و همدلی میان ملل اسلامی
فقدان پیوستگی و ارتباط صمیمانه میان پیروان صدیق ادیان بزرگ ابراهیمی (اسلام، مسیحیت و یهودیت) باعث بوده تا این جریان هر روز بیش از پیش میدان عمل را بر دیگران تنگ و آنها را مواجه با خسارت، قتل و غارت و جنگ ناخواسته کند.

در میان عموم جنگ‌ها و مناقشات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بی‌اطلاعی از «استراتژی خصم» و غفلت از ضرورت طراحی و تدوین «استراتژی مقابله» چهار خسارت عمده را باعث می‌شود:

از دست رفتن مواضع و موقعیت‌ها
سوخت شدن فرصت‌ها و تبدیل شدن آنها به تهدید.

کشته و مجروح شدن انسان‌ها
انهدام سرمایه‌ها و امکانات.

در شرایطی که ذکر آن رفت یعنی فقدان سه عنصر «آگاهی، اتفاق و ارتباط» در ارتباطات و مناسبات مسلمانان هر لحظه بر حجم گسترده خسارات چهارگانه افزوده است. و این در حالی است که همواره مسلمین ناگزیر به اخذ موضع مناسب در برابر تاکتیک و استراتژی سیاسی، اقتصادی و نظامی خصم و تهدیدات آن بوده‌اند.

طی دو سه سال اخیر، کراراً از «ایدئولوژی آرماگدون» و اهداف و مقاصد «مسیحیت پروتستانی» که امروزه موجب شکل‌گیری «اتحاد دلتا» یعنی اتحاد استراتژیک «امریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی» شده سخن به میان آمده و «نشریه موعود» نیز به استناد بسیاری آثار مسیحیان پروتستانی و صهیونیستی، به آنها پرداخته است.

طی ربع قرن اخیر ترس از دو موضوع این جریان و عوامل طراح و هدایتگر پشت پرده آن را وادار به اخذ موضع سریع و گسترده میدان عملیات سیاسی و نظامی در جهان کرده است. ترس قریب و نزدیک، از احتمال شکل‌گیری قدرت دوم و رقیب آمریکا در خاورمیانه از میان مسلمانان

ترس بعید، از احتمال ظهور منجی موعود

— حسب اخبار آخرالزمانی — مسلمانان از شرق اسلامی و عربی.

ترس قریب و نزدیک، محصول خلأ قدرت و اسپس فروپاشی کمونیسم و شوروی است. اگر چه خلأ قدرت رقیب، سودای اداره جهان با محوریت لیبرال سرمایه‌داری آمریکا را در سر سودای اشار یهود که در حقیقت گرداننده و سیاست‌گذار اصلی اند انداخت اما، رشد تدریجی و پیش‌رونده «بنیادگرایی اسلامی» و قدرت یافتن انقلابیون مسلمان در ایران، احتمال شکل‌گیری «قدرت جایگزین» را متبادر اذهان ساخت. ضمن آنکه احتمال اتحاد و اتفاق این جریان با سایر دول توانمند شرقی، مثل روسیه و چین، بر این فرض دامن زد که «قدرت دوم» در راه است. قدرتی که «ثروت، بنیادگرایی و مدرنیته» را یکجا جمع نموده و باعث سرعت گرفتن سیر انحطاط و پس‌رفت غرب — و به ویژه آمریکا — از صحنه حیات سیاسی و فرهنگی جهان مبتلا به سکولاریزم می‌شود.

همان که ناگزیر به فروپاشی تام و تمام غرب منحط در برابر شرق می‌انجامد. در فرض نظریه پردازان اتحاد دلتا رویکرد بنیادگرایانه و مذهبی مسلمانان، با انتقاد همه‌جانبه از مدرنیته، می‌تواند جایگزین پر قدرت لیبرال سرمایه‌داری شود. واقعه‌ای که ساموئل هانتینگتون از آن با عنوان «جنگ تمدن‌ها» یاد کرد. این پیش‌بینی که لرش‌ها و ترک‌های پیش‌رونده‌اش بر دیوارهای تاریخ و فرهنگ غربی هویداست، باعث بود تا «اتحاد دلتا» احساس کند از کمترین فرصت برای:

جبران مافات

احیاءگری بر مبنای سنت سکولاریزم و لیبرالیسم

جلوگیری از رشد و نضج بنیادگرایی اسلامی

و بالاخره وارد کردن ضربه و باز دارندگی برخوردار است.

اما ترس و بیم بعید و دورتر؛

بیم دوم ناشی از آگاهی سران پشت پرده «اتحاد دلتا» - حسب اخبار و پیشگویی‌ها و... - از قریب الوقوع بودن حادثه شریف ظهور مقدس منجی موعود از میان سرزمین‌های اسلامی و عربی است. همان که نوستر آداموس در پیشگویی‌های خود بارها آن را متذکر شده است. جریانی که به دلیل ریشه داشتن در بنیادگرایی حقیقی و به مدد منجی آسمانی، طومار تاریخ آکنده از خودبنیادی، کفر و شرک را در هم می‌پیچد.

شایان ذکر است که بیش از دو دهه از ساخت نسخه اولیه فیلم «مردی که آینده را می‌دانست» یا همان پیشگویی‌های نوستر آداموس می‌گذرد. در این فیلم به صراحت از ظهور مردی پر قدرت از شرق اسلامی در «عربستان» سخن به میان آمده و درباره‌اش تصویرسازی شده است.

این آگاهی، «اتحاد دلتا» را به میدان اخذ «استراتژی بازدارندگی» قبل از وقوع ماجرا کشید. میدان عمل برای تحقق این استراتژی از نظر مسیحیان صهیونیست خاورمیانه است. میدانی که تمامی جغرافیای خاکی پاکستان، ایران، عراق، سوریه، لبنان و حتی کشورهای عربی و ترکیه را در بر می‌گیرد. راز چنگ انداختن «اتحاد دلتا» به موضوعاتی از قبیل؛ جنگ صلیبی، ظهور مسیح موعود و بالاخره ضرورت راه انداختن «جنگ مجهول و مجعول آرماگدون، به این موضوع برمی

گردد.

وزیر امور خارجه امریکا - خانم کاندولیزا رایس - بارها از این استراتژی - بازدارندگی - یاد کرده است.

باید اذعان داشت هر دو بیم قریب و بعید، اتحاد دلتا را نیازمند راه انداختن «جنگ جعلی ارماگدون» کرده است.

از این جنگ با عنوان «جنگ آخرالزمان» در ادبیات مسیحیان صهیونیست یاد می شود. محل وقوع آن صحرای هارمجدون - آرماگدون - در جنوب حیفا و نزدیک کرانه باختری رود اردن در فلسطین اشغالی است. جنگی فراگیر و اتمی که بنا به طرح ابداع کنندگانش، جمع کثیری از مسلمانان، اعراب، مسیحیان کاتولیک و حتی یهودیان کشته می شوند و پس از آن برای یک هزار سال حکومت مسیح بر جهان محقق می شود.

وقوع این جنگ مجعول که هم اینک اتحاد دلتا در شیپور «آماده باش و حمله» آن می دمند:

برای همیشه امکان ظهور قدرت دوم و رقیب - از میان مسلمانان و شرق اسلامی - را از بین می برد.

صورت بندی و نقشه سیاسی خاورمیانه را دیگرگون می سازد.

استقرار حکومت جهانی اشرا یهود - مندرج و مستتر در اتحاد دلتا - را موجب می شود.

نیل به این مقاصد تا محقق شدن آرماگدون نیازمند حرکت اتحاد دلتا در پوشش «جنگ مقدس و ضرورت زمینه سازی برای ظهور» است و البته جز این، دام های دیگری نیز برای گشودن جبهه وسیع جنگ میان «شرق اسلامی و اتحاد دلتا» گسترده شده است و از جمله حمله گسترده به لبنان. نباید از یاد برد که گفت و گوی مستمر مبلغان انجیلی صاحب نفوذ از ظهور دوم مسیح و زمینه سازی ظهور آن حضرت و تأسیس پایگاه حکومتی اش در بیت المقدس با خود چند امکان را دارد:

1. برانگیختن جمعیت کثیر مسیحیان پروتستان ساکن در انگلستان و امریکا برای حمایت از

استراتژی و اقدامات اتحاد دلتا علیه شرق اسلامی.

شایان ذکر است که جمعیت حداکثری این دو کشور از نظر مذهبی متمایل به کلیسای پروتستان و انجیلی هستند.

2. بدل سازی از موضوع «آخرالزمان، منجی موعود و دجال». و ایجاد مصنوعی شرایط وقوع آن برای مشروع جلوه دادن طرح‌ها و برنامه‌ها.

3. محتوم جلوه دادن همه اعمال و حرکات خشن و سرکوب‌گرایی اتحاد دلتا علیه مسلمین و جمله مخالفان صهیونیسم در غرب و سایر نقاط جهان. (به اتکاء پیشگویی‌ها و اخبار مجعول).

4. مشروع جلوه دادن حضور نیروهای دلتا در خاورمیانه و حمایت همه‌جانبه از صهیونیست‌ها و حضور دائمی و مسلحانه در منطقه برای استفاده از فرصت‌ها، کنترل شرایط و پیشبرد اهداف مطابق استراتژی سابق‌الذکر.

نباید از یاد برد که گشودن جبهه جنگ گسترده - به بهانه‌های مختلف و از جمله آرماگدون - جزء خواسته‌های جدی اتحاد دلتاست. چنانکه طی سه دهه اخیر، از زمان ریاست رونالد ریگان تا جورج بوش بر کاخ سفید، گردانندگان ماجرا درباره آن گفت‌وگو کرده‌اند و حتی وقوع آن را جزء آرزوهای خود به شمار آورده‌اند.

این جنگ تحمیلی احتمالی به عبارتی ظهور «استراتژی ویژه اشراار یهود» است که اتحاد دلتا وظیفه محقق ساختن آن را عهده‌دار شده است.

اتحاد دلتا بر آن است تا پیش از ظهور آمادگی تام و قدرت گرفتن مسلمین در دروازه تاریخ جدید، و قبل از فروپاشی کامل ارکان سیاسی و اقتصادی غرب، در جنگی هولناک همه امکان مادی و فرهنگی شرق اسلامی را منهدم کند و نه تنها برای همیشه امکان ظهور تمام قد «قدرت دوم» در جهان (بیم قریب) را از بین ببرد بلکه، با حضور کامل و تسلط تمام در خاورمیانه، مانع از ظهور و توفیق منجی موعودی شود که برای همیشه ماجرای استکبارورزی را ختم می‌نماید. به عبارت دیگر بر آنند تا تاریخ آینده را مطابق هواجی خود بسازند.

اسرار یهود و آخرالزمان

بی گمان این «اتحاد شوم» و نامقدس، در سر خیال خام می‌پزد. به عبارتی غافل از آن است که: «سحر با معجزه پهلو نزند» اما، نباید فراموش کرد که این غول وحشی، تا تجربه کامل شکست و سقوط با گام‌های خود بسیاری از بوستان‌ها و گل‌ها را نابود خواهد کرد. در چنین موقعیتی توجه به موارد زیر ضروری به نظر می‌رسد:

لازم است با بررسی همه‌جانبه و جدی علل و انگیزه شکل‌گیری این اتحاد نامقدس، خاستگاه ایدئولوژیک و فرهنگی آن مورد مطالعه قرار گیرد و حسب شرایط ویژه، آگاهی لازم به عموم مسلمانان صمیمی و منتشر در شرق اسلامی منتقل شود. لازم است با شناسایی جامع استراتژی «اتحاد شوم»، با استفاده از همه اسباب این استراتژی افشا و بدان حمله شود. افشای استراتژی، مقدمه خلع سلاح فرهنگی خصم است.

با ایجاد زمینه‌های همه‌جانبه اما سریع و آگاهانه، میدان گفت‌وگو با زعما و پیروان صمیمی ادیان توحیدی با محوریت موضوع موعودگرایی، منجی‌گرایی و آخرالزمان باز و امکان ایجاد «اتحادیه ای» علیه جبهه فرهنگی و اعتقادی گروه دلتا فراهم آید. نباید از نظر دور داشت که این جریان با تبلیغات گسترده در اقصا نقاط شرق اسلامی، سعی در ایجاد جبهه‌ای جدید از درون سرزمین‌های اسلامی و احتمالاً با عنوان «مسلمانان صهیونیست» دارد. در این میان بازبینی رابطه فرهنگی با مسیحیان کاتولیک – به ویژه ساکنان امریکای لاتین – و یهودیان ارتدکس و پیروان سایر کلیساهای غیر پروتستان و ایجاد جبهه‌های جدید مشارکت و همراهی با آنها حول موضوع موعود ادیان ضروری است.

...

در این میان رسانه‌های فراگیر بیش از سایرین مسئولیت دارند چه، طی سه دهه اخیر رسانه‌های غربی و

به ویژه شبکه‌های ماهواره‌ای نقش عمده‌ای در ترویج این اندیشه در غرب و جهان داشته‌اند. به راستی تا کی می‌توان مباحث مهدوی و موعودگرایانه را در گستره شاعرانه‌ها به بند کشید و

مجال طرح همه‌جانبه موضوع – را حسب شرایط ویژه جهان معاصر – از آن اخذ کرد؟

تا کجا می‌توان تبلیغات تجاری را فصل الخطاب جمله برنامه‌های رسانه‌ای قرار داد و از تأثیر برنامه‌های جدی کاست؟

تا کی می‌توان به اتکاء اطلاعات و تحلیل‌های نخ‌نما در سطوح مختلف سیاسی، اقتصادی و... اتخاذ موضع کرد؟

هر یک از مناصب و صندلی‌ها در رده‌های مختلف فرصتی جدی را برای خدمت تمام به اسلام و مسلمین و در امان نگه داشتن آنها از آسیب و تهدید فراهم می‌آورد که غفلت از آن مواخذة جدی حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی(ص) و خاتم اوصیا، حضرت صاحب‌الزمان(ع) را در پی خواهد داشت.

والسلام

عنوان: هالیوود و فرجام جهان – 1

فرجام جهان از دیدگاه هالیوود اصولاً بر اساس دو اصل دنبال شده است: یکی آنکه بشر به دلیل پرداختن به انرژی هسته‌ای و در نهایت بمب اتمی باعث نابودی حیات در کره زمین خواهد شد، و دیگر آنکه یک برخورد نهایی بین نیروهای شرّ و کافر (اعراب و مسلمانان) علیه مسیح موعود و کشور بزرگ اسرائیل به نابودی و تخریب اکثر شهرهای جهان می‌انجامد و این همان جنگ «آرمگدون» است که حاوی بخشی از اعتقادات بنیادگرایان انجیلی آمریکا است که یک پنجم آمریکا را تشکیل می‌دهند. آنها ضمن در آمیختن مسیحیت با صهیونیسم، منتظر آن واقعه – حضور مسیح(ع) –، برپایی مملکت بزرگ اسرائیل و ساخت معبد «هیکل سلیمان» بر خرابه‌های مسجدالاقصی هستند.

فیلم‌سازی در سینمای هالیوود یکی از مهم‌ترین روش‌های ممکن است که توسط دنیای غرب برای

به اصطلاح جا انداختن فرهنگ و ایدئولوژی غربی در زمینه پایان دنیا با وسعت و با کلیه امکانات مورد استفاده قرار گرفته است. در این نوع فیلم‌سازی با استفاده از «ژانر» یا گونه علمی - تخیلی همواره تصویری از آینده به شکلی داستانی و گفتمان‌گرایی و سعی شده تا با استفاده از عناصر تحلیل و هیجان و شگفتی به بیننده این گونه فیلم‌ها بقبولاند که آینده جهان آن گونه خواهد بود که آنها تصویر می‌کنند. این مسئله تصویری ریشه در ادبیات دارد و کتب علمی - افسانه‌ای نویسندگانی چون «ژول ورن»، «ری برادبری»، «هربرت جرج ولز» «آرتور سی کلارک» و تعدادی از نویسندگان رمان‌های علمی - تخیلی را در بر می‌گیرد.

در تمام این آثار تنها به این نکته اشاره شده که غرب سفیدپوست با دسترسی به علم و فن آوری به پیشرفت‌های حیرت‌انگیز بر همه چیز مسلط شده و بر همه ارکان عالم هستی، چنگ بیندازد. در واقع در اندیشه سلطه‌جوی غربی و به ویژه در آینده‌نگری آنها به خوبی می‌توان ندای فرعونیت و «انا ربکم الاعلی» را شنید. از دیدگاه آنها معارضه و مبارزه با انسان‌ها در آینده همواره مسئله‌ای حل شده است.

غربی‌ها جهان را همواره شامل دو قطب پیشرفته و عقب‌افتاده دانسته‌اند. معیار چنین پیشرفت و پس‌رفت، ترقی علمی و صنعتی و انباشت ثروت و قدرت‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی است، در حالی که دیگر برای همگان این حقیقت افشا گردیده که اختلاف شرق و غرب از ابتدا به ویژه در سال‌های جنگ سرد (1946-1991) یک بازی سیاسی بود برای تحمیل مردم تا آنان را با انتخاب یکی از دو بر قدرت به عنوان قیم و سرپرست و پشتیبان داشته باشند؛ حال آنکه حقیقت ماجرا چیز دیگری بود. هر دو ابر قدرت یک ماهیت داشتند که آن هم استکبار و سلطه‌جویی بود. حتی بعداً افشا شد که شرق مارکسیست خود زاینده و آلت فعل غرب مال‌اندوز بوده است.

هالیوود همواره درباره جنگ جهانی آینده، خطر بمباران هسته‌ای، انفجار جمعیت و فاجعه گرسنگی، آلودگی محیط‌زیست و بیماری‌های همه‌گیر و مهلک و غیره تبلیغات فراوانی از طریق فیلم، نوار ویدیویی و سی‌دی و دی‌وی‌دی به سرتاسر جهان داشته است. هدف اصلی و پشت پرده سیاست‌گزاران سینمایی آمریکا ترساندن مردم دنیا، تحمیل راه‌حل‌های از پیش ساخته شده و محکم کردن بندهای بردگی و اسارت آنها است، نه آنکه بخواهند توجه انسان‌ها را به خطراتی که بشر در پیش رو دارد، جلب کنند. باید توجه کرد که در واقع تصویر حقیقی جهان، تصویر یک جنگ و مبارزه اساسی بین دو نیرو است: یکی قدرت‌های استکباری با همه ترفندهای اقتصادی و سیاسی

اسرار یهود و اواخرالزمان

و فرهنگی و مجهز به یک شبکه تبلیغاتی وسیع شامل وسائل ارتباط جمعی و دوم توده‌های عظیم و بیکاران چندمیلیاردی انسان‌ها که در سرتاسر جهان، حتی در همان کشورهای به اصطلاح متمدن و ابرقدرت و قلدر حضور دارند.

فرجام جهان از دیدگاه هالیوود اصولاً بر اساس دو اصل دنبال شده است: یکی آنکه بشر به دلیل پرداختن به انرژی هسته‌ای و در نهایت بمب اتمی باعث نابودی حیات در کره زمین خواهد شد، و دیگر آنکه یک برخورد نهایی بین نیروهای شرّ و کافر (اعراب و مسلمانان) علیه مسیح موعود و کشور بزرگ اسرائیل به نابودی و تخریب اکثر شهرهای جهان می‌انجامد و این همان جنگ «آرمگدون» است که حاوی بخشی از اعتقادات بنیادگرایان انجیلی امریکا است که یک پنجم آمریکا را تشکیل می‌دهند. آنها ضمن در آمیختن مسیحیت با صهیونیسم، منتظر آن واقعه – حضور مسیح (ع) –، برپایی مملکت بزرگ اسرائیل و ساخت معبد «هیکل سلیمان» بر خرابه‌های مسجدالاقصی هستند. در اینجا نگاهی به تاریخ استفاده از انرژی هسته‌ای به عنوان یک سلاح کشتار جمعی خواهیم داشت.

کشف بمب اتم و نقش دانشمندان یهودی

در سال 1939م. «لئوسیلارد» فیزیکدان یهودی اهل مجارستان، از جمله افرادی بود که خبر شکستن هسته اورانیوم را دنبال می‌کرد. وی می‌دانست که اگر مقداری اورانیوم شکسته شود، انرژی حاصل از آن بسیار زیاد و انفجاری خواهد بود. به علاوه نیروی انفجاری مقدار خیلی کمی از اورانیوم با هزاران تن از مواد منفجره معمولی برابر است. او به دلیل توسعه‌طلبی و محدودیت‌هایی که «هیتلر» برای یهودیان ایجاد کرده بود، اروپا را ترک گفته و به امریکا مهاجرت کرد و در آنجا با «آلبرت اینشتین» دانشمند یهودی که وی نیز از آلمان فرار کرده بود، ملاقات کرد. چندی بعد بزرگان قوم یهود در امریکا اینشتین را واداشتند که نامه‌ای به «فرانکلین روزولت» – رئیس جمهور وقت امریکا – نوشته و وضعیت این اختراع جدید و امکان دستیابی هیتلر به آن را شرح دهد. البته لازم به ذکر است که آلمان نازی در دوران جنگ جهانی دوم بمب اتمی نساخت، گرچه تعداد زیادی از فیزیکدانان آلمانی که از کشورشان فرار کرده بودند، مسلماً برنامۀ تحقیقات هسته

اسرار یهود و اواخرالزمان

ای داشتند. اما در سال 1942 مخازن اساسی آنها در کشور نروژ منفجر شد و برنامه تحقیقاتی نظامی آنها دچار رکود گردید. از آن تاریخ به بعد آلمان تحقیقات نظامی خود را در ساختن بمب های راکت دار خودکار متمرکز ساخت و باید اضافه کرد که تا سال 1945 آلمان نازی راه درازی در ساختن سلاح هسته‌ای در پیش داشت. به هر حال انیشتین نامه‌ای به روزولت نوشت و طرح ساخت و تولید بمب اتمی را به وی توصیه کرد. در اینجا نکته‌ای تاریخی وجود دارد. در سال 1947 به آلبرت انیشتین معروف پیشنهاد شد که اولین رئیس‌جمهور اسرائیل باشد. او تقریباً این پیشنهاد را پذیرفته بود ولی در نهایت منصرف گردید.

تاریخ نامه مذکور به رئیس‌جمهور آمریکا، دوم ماه آگوست 1939 بود و یک ماه بعد، جنگ جهانی دوم در اروپا آغاز گردید. در تاریخ هشتم دسامبر سال 1941 بالاخره روزولت دستور تولید بمب هسته‌ای را صادر کرد. درست روز بعد، ارتش ژاپن به «پرل‌هاربور» حمله کرد و ایالات متحده خود را درگیر جنگ جهانی دوم یافت. دانشمندان مقیم آمریکا و انگلستان که بعضی از آنها نیز یهودیان فراری از کشور آلمان و کشور ایتالیا بودند، علناً اعلام کردند، از اینکه هیتلر به اسرار ساختن بمب اتمی پی برده و آن را تولید کند وحشت دارند و حتی پیش‌بینی می‌شد که در این صورت هیتلر فاتح جنگ و آلمان قدرتمندترین دولت جهان خواهد شد. در سال 1941 نیز یک کمیته

علمی - سیاسی به نام «ماد» (MAAD) طی گزارشی محرمانه به دولت انگلستان خواستار تولید بمب اتمی شد و تأکید کرد که بدون تردید انجام این امر نتایج قاطعی در جنگ خواهد داشت.

پروژه مانهاتان و آغاز عصر اتم

در سال 1942 یک پروژه نظامی تحقیقات اتمی در آمریکا تأسیس شد. این پروژه بسیار سری بود و میلیون‌ها دلار برای ساختمان ایستگاه‌های تحقیقاتی آن خرج شد. طولی نکشید که هزاران دانشمند، تکنسین و مهندس در آن استخدام شدند. «انریکو فرمی» دانشمند ایتالیایی که قبلاً در سال‌های دهه 1930 در مورد سرعت نوترون‌ها و برخورد آنها با هسته اتم پژوهش‌های مفیدی انجام داده بود نیز به آمریکا پناهنده شد و رهبری گروه تحقیق در زمینه واکنش‌های زنجیره‌ای

حاصل از شکستن هسته اتم را بر عهده گرفت. پروژه مانهاتان تحت کنترل یک ژنرال ارتش آمریکا به نام «لسلی گرووز» بود و یک فیزیکدان آمریکایی به نام «جی.رابرت اوپنهایمر» سرپرستی تیم تحقیقاتی را که شامل برخی از درخشان‌ترین فیزیکدانان جهان مانند «فرمی» بودند بر عهده داشت.

البته نخستین راکتور هسته‌ای در سال 1942 در شیکاگو زیر نظر فرمی ساخته شده بود. در این راکتور تجزیه هسته یا تولید نیرو از اتم به طور مداوم صورت می‌گرفت و واکنش زنجیره‌ای کنترل شده هم به دست آمده بود. این تجارب موفقیت‌آمیز نشان می‌داد که ساختن بمب اتمی و همچنین استفاده از نیروی اتمی برای مقاصد صلح‌جویانه امکان‌پذیر است. این رویداد را آغاز «عصر اتم» می‌نامند.

پس از آن با استفاده از روش‌های گوناگون اورانیوم و پلوتونیوم کافی برای استفاده در چند بمب تولید شد. مهندسان بمب را طرح‌ریزی کردند و بررسی نمودند که چگونه می‌توان به وسیله بار «تی.ان.تی» آن را منفجر کرد و این تجربه‌ها تا اواسط سال 1945 تکمیل شد. ادامه دارد...

عنوان: هالیوود و فرجام جهان – 2

... گفتیم که فرجام جهان از دیدگاه هالیوود اصولاً بر اساس دو موضوع مطرح گردیده است: یکی آنکه بشر به دلیل پرداختن به انرژی هسته‌ای و در نهایت بمب اتمی، باعث نابودی حیات در کره زمین خواهد شد و دیگر آنکه سینمای آمریکا این عقیده را در فیلم‌هایش دنبال می‌کند که یک برخورد نهایی بین نیروهای شر و کافر – یعنی اعراب و مسلمین – علیه مسیح موعود و کشور بزرگ اسرائیل به نابودی و تخریب اکثر شهرهای جهان منجر خواهد شد. که همان مسئله «آرمگدون» مورد نظر بنیادگرایان انجیلی آمریکا است.

به دنبال این بحث نگاهی داشتیم به کشف بمب اتم، نقش دانشمندان یهودی که در نهایت به دوران جنگ جهانی دوم رسیدیم. در سال 1945 م. آزمایش انفجاری نخستین بمب اتمی در ایالات

اسرار یهود و اواخرالزمان

نیومکزیکو انجام شد و در ماه آگوست همان سال شهرهای هیروشیما و ناگازاکی توسط بمب اتمی بمباران شدند و جنگ جهانی دوم خاتمه یافت و امریکا در واقع قدرت خود را به شوروی سابق هم نشان داد. بعدها بحث بر سر خطر استفاده از دانش هسته‌ای در مجامع بین‌المللی مطرح گردید ولی سایر کشورها نیز به چنین آزمایشاتی دست زدند.

سینمای هالیوود بین سال‌های 1930 تا 1949

کشور ایالات متحده در فاصله سال‌های 1930 و 1945 ابتدا یک رکود اقتصادی حاد و سپس در سال‌های جنگ جهانی دوم بهبود اقتصادی درخشانی را از سر گذراند که به همان اندازه بزرگ بود. در سال‌های اولیه دهه 1930 در آمد اکثریت مردم به حدی بود که تنها به هزینه ضروری‌ترین مایحتاج زندگی‌شان می‌رسید. قیمت‌ها در بورس سهام به پایین‌ترین سطح خود رسیدند. «فرانکلین روزولت» در انتخابات ریاست جمهوری فاجعه بحران اقتصادی را به گردن رئیس‌جمهور قبلی یعنی «هربرت هوور» انداخت و پیروز شد. دولت روزولت گام‌هایی برای رونق دادن به اقتصاد کشور برداشت «دولت بهبودی ملی» که در سال 1933 تشکیل شد به فعالیت‌های شرکت‌های بزرگ مانند تشکیل تراست‌ها و الیگوپولی که هر دو در اختیار یهودیان بودند به دیده اغماض نگریسته و در عین حال با اتحادیه‌های کارگری هم با مدارای بیشتری رفتار کرد. هر دو سیاست بر هالیوود تأثیر جدی داشت. این بهبود اقتصادی ناموزون بود و بحران دیگری را در سال‌های 38-1937 به وجود آورد. با دخالت دولت در امور اقتصادی رکود اقتصادی پایان یافت جنگ جهانی دوم در اروپا آغاز شد ولی امریکا تا حمله ژاپن به پرل‌هاربر در تاریخ 7 دسامبر 1941 بی طرف ماند. از نوامبر 1939 شرکت‌های تسلیحاتی اجازه یافتند که محصولات خود را در خارج از کشور بفروشند. امریکا در سال 1941 وارد جنگ شد ولی در آن زمان 3 میلیون بیکار در کشور وجود داشت.

جنگ باعث توسعه اقتصاد در ایالات متحده گردید. قدرت خرید و سطح زندگی به ظاهر بالا رفت. کمبود کالا وجود داشت ولی بیشتر صنایع، فروش خود را غالباً به میزان 50 درصد یا بیشتر افزایش دادند. با افزایش بی‌نظیر میزان حضور مردم در سینماها، صنعت سینما هم از رونق زمان جنگ بهره‌مند شد.

منتقدان سینمایی در دوران پس از پایان جنگ جهانی دوم در پی یافتن نشانه‌هایی از بلوغ و کمال

اسرار یهود و اواخرالزمان

هنری و اجتماعی در هالیوود بودند. بعضی از آنها به این نتیجه رسیدند که طی سال‌های 1946 و 1947 تولید فیلم‌های ژورنالیستی نیمه مستند و اجتماعی در هالیوود افزایش چشمگیری یافته بود. واردات غله از کشورهای اروپایی به ویژه آثار نئورئالیسم ایتالیا تأثیری بسیار داشت. استفاده از بازیگران آماتور که کارشان را به اندازه حرفه‌ای‌ها خوب ارائه کردند و در لوکیشن‌های واقعی و نه در مکان‌های مصنوعی ساخته شده بودند در سینمای امریکا که تا آن زمان تابع سیستم استودیویی بود، بسیار تأثیر گذاشت. در غالب فیلم‌های داستانی از تمهیدات مستند، مانند فیلمبرداری در لوکیشن (مکان واقعی وقوع داستان) و ارجاعات به گنجینه غنی موضوعات واقعی، استفاده می‌شد.

هالیوود در همین دوران یعنی بین سال‌های 1945 تا 1949 اقدام به تولید مجموعه‌ای از فیلم‌های مسئله‌دار موفقیت‌آمیز از حیث تجاری نمود که با مسائل حساسی چون تبعیض نژادی و اجتماعی علیه سیاهان و یهودیان سروکار داشتند. البته انتظار نبود که این گرایش‌ها و سمت‌گیری‌ها به حد کمال رسیده و در نهایت قادر به تأثیرگذاری بر فرهنگ سینمایی امریکایی باشند. در سال 1945 نشانه‌های فراوانی که از تغییرات سیاسی حکایت می‌کردند، مشاهده شده بود. دو سال پیش از این تاریخ هنگامی که اتحادیه‌های هالیوود برای برگزاری کنگره نویسندگان به منظور کمک به امور جنگی به دانشگاه کالیفرنیا ملحق شدند، تماس‌های آنها از جانب مطبوعات و از جانب یکی از کمیته‌های کنگره به عنوان «یک توطئه کمونیستی» مورد حمله قرار گرفت و هنگامی که چارلی چاپلین در یک سخنرانی در نیویورک خواستار گشایش جبهه دوم در اروپا شد، از طریق هالیوود و در سراسر کشور مورد نکوهش قرار گرفت.

از سال 1944 تا آخر دهه 1940 بیش از نیمی از کل محصولات هالیوود مستقیماً با جنگ ارتباط نداشت. با ادامه جنگ در تولید فیلم‌های جنایی که به نمایش جنایت، سکس و نوشخواری می‌پرداختند، نوعی افزایش پدید آمد. ساخت فیلم‌های مذهبی نیز رو به گسترش بود. در سال 1946 هر هفته در امریکا حدود نود میلیون بلیط سینما فروخته می‌شد، به طوری که هالیوود موفق‌ترین سال خود را سپری کرد. در سال 1947 نیز «کمیته فعالیت‌های غیر امریکایی» برای بررسی نفوذ کمونیست‌ها در هالیوود تشکیل شد و فهرست سیاهی از افراد مظنون تهیه گردید. و بالاخره در سال 1948 تلویزیون به عنوان یک تهدید جدی برای صنعت سینما رو به گسترش نهاده بود.

هالیوود و مسئله انرژی هسته‌ای

چنانچه اشاره شد هالیوود در این سال‌ها به مضامین مسئله‌دار و از جهت تجاری موفقیت آمیز می‌پرداخت. سینمای علمی - تخیلی یکی از گونه‌های معروف آن زمان بود که با صرف هزینه اندک می‌توانست محمل مناسبی برای تبیین مسئله انرژی هسته‌ای باشد. سوژه‌ای که در عصر اتم مطرح بود جنبه‌های منفی استفاده از انرژی اتمی یعنی بمب اتم بود. هالیوود از همان آغاز قصد داشت به همه بگوید که وارد این گونه آزمایشات نشوند زیرا در نهایت موجب نابودی خود و کره زمین خواهند شد. به این ترتیب تخریب و نابودی به واسطه انرژی اتمی و بمب اتم در رأس برنامه‌های تولیدی هالیوود قرار گرفت و از طریق درون‌مایه‌های مناسب با فیلم‌های علمی - تخیلی به تماشاگران ارائه شد. کار به نحوی ارائه می‌شد که تماشاگر از طریق فیلم تهدید بزرگ و خطرناکی را از سوی دانش و دانشمندان احساس کند.

در میان فیلم‌هایی که از سال 1945 به بعد در این مورد تولید شد کمتر فیلمی در خصوص جنبه‌های صلح آمیز انرژی هسته‌ای و بمب اتم، ساخته شد. سینمای علمی - تخیلی طبق دیدگاه و نظریه اندیشه‌پردازان سیاسی هالیوود که غالباً یهودی بودند و با برنامه‌ریزی‌های درازمدت مسائل سیاسی - اجتماعی را تحت نظر داشتند، عمل می‌کرد. در غالب این گونه فیلم‌ها همواره خطر نابودی ناشی از پرداختن به این دانش و فناوری مطرح می‌شد.

از طرفی دیگر سوژه بمب اتمی و عواقب انسانی آن برای فیلمسازان هالیوود همواره هم جذاب و افسون‌کننده و هم تحریک‌کننده بوده است و البته پرداختن به چنین سوژه‌ای نیز همواره با اصول شادی‌برانگیز و ملودرام‌های خوش‌فرجام سینمای هالیوود تضاد کامل داشته است. علاوه بر این اینکه طی سه دهه بعد از آن و حتی تا سال‌های اخیر فیلم‌های بسیار کمی در خصوص موارد نابودکننده بمب اتم ساخته شده است، ممکن است به این سبب باشد که نویسندگان، کارگردانان و تهیه‌کنندگان هالیوود، شخصاً همچون تماشاگران سینما نسبت به پرداختن به مفاهیم بمب اتم تمایلی از خود نشان نداده‌اند.

فیلم «آغاز یا پایان» (1946) به کارگردانی نورمن تاروگ نخستین تلاشی است که از سوی هالیوود در این مورد به عمل آمد. «نورمن تاروگ» (1899-1981) کارگردان مشهور و درجه دوم امریکایی است که بیشتر برای کمپانی‌های متد و گلدوین‌مایر و پارامونت کار می‌کرد. فیلم‌های معروف او «ماجراهای تام سائر»، «شهر پسرها»، (هر دو 1938)، «تام ادیسون جوان» (1940) می

باشد. او همچنین فیلم‌های کم‌دی «برادران استوج» معروف به «سه کله‌پوک» و فیلم‌های موزیکال الویس پرپسلی خواننده معروف جاز را در سال‌های دهه 60 کارگردانی کرده است. فیلم آغاز یا پایان، تحت نظارت دقیق دولت امریکا ساخته شد و هدف از آن این بود که اصل و اساس بمب اتمی و اینکه چرا تصمیم گرفته شده بود که آن را بر شهرهای هیروشیما و ناکازاکی فرو بریزند را نشان دهد. چهارچوب داستان فیلم، تخیلی بود هرچند براساس یک ماجرای واقعی ساخته شده بود. در کنار داستان اصلی یک روایت عاشقانه بین یک دانشمند فیزیک و همسر جوانش نیز مطرح بود.

این فیلم بازسازی ماجرای «پروژه مانهاتان» بود. در این فیلم «جوزف کالیا» به نقش «فرمی» دانشمند و فیزیکدان ایتالیایی ظاهر می‌شد و سایر شخصیت‌های فیلم بازیگران معروفی بودند که نقش فیزیکدان‌ها و سیاستمداران درگیر در ماجرا را ایفا می‌کردند. این فیلم اطلاعات اندکی در خصوص بمب اتمی و یا افرادی که آن را ساخته بودند به تماشاگر می‌داد. «براین دانلوی» در این فیلم، ضمن اشاره به تأسیسات ناشناخته و نیز نقش نمادین افسران ارشدی که پروژه منطقه مانهاتان را سازماندهی کرده بودند، می‌گوید: «دستگاه اتم‌شکن سیکلوترون را در آنجا قرار دهید» ولی این صحنه بعدها به دلایل امنیتی سانسور شد. «تام درک» در نقش یک نابغه جوان که دچار شک و تردید شده است، ظاهر می‌گردد. او به استفاده از اتم برای صلح می‌اندیشد ولی دیگران نسبت به وی بی‌توجه هستند.

این فیلم در نگاهی کلی به صورت اثری ضعیف و تا اندازه‌ای مضحک جلوه می‌کند. یکی از صحنه‌های خنده‌دار آن شاید آن فیلم خبری مستند است که به طور قلبی ساخته شده و در آغاز فیلم به نمایش در می‌آید، و ما در آنجا می‌بینیم که گروهی از دانشمندان اتمی فیلم یک کپسول زمان را دفن می‌کنند. نخستین آزمایش بمب در لوس‌آلاموس مکزیک صورت می‌گیرد و در نهایت بر روی دو شهر ژاپن انجام می‌شود.

فیلم آغاز یا پایان از جهت جنجال و بحثی که در مورد انداختن بمب اتمی به دنبال دارد، موضع خاصی را انتخاب نمی‌کند. و پیام فیلم برگرفته از عنوان آن است، یعنی بشر باید به خاطر بهتر شدن و پیشرفت زندگی انسانی انرژی هسته‌ای را مهار کرده و تحت کنترل در آورد و یا در غیر این صورت امکان نابودی کامل کره زمین در پیش خواهد بود. البته منظور آن است که این مهار کردن و تحت نظر گرفتن انرژی تنها از عهده ما امریکاییان برمی‌آید. وگرنه چنانچه در فیلم‌های دیگر

هالیوود دیده‌ایم افراد قدرتمند شده و همواره با در دست داشتن اسلحه اتمی جهان را در معرض خطر قرار داده‌اند و قهرمان امریکایی یا انگلیسی در نهایت شر آنها را پس از طی ماجراهایی کم کرده و جهان را نجات داده‌اند و البته بهترین نمونه آن فیلم‌ها، فیلم‌های جیمز باند مأمور دو صفر هفت می‌باشد.

پرداختن به بمب اتم در مجموعه‌های سینمایی آن زمان که با عنوان سریال سینمایی معروف بود نیز دیده می‌شود در این فیلم‌ها که نخستین سریال‌های سینمایی عصر اتم محسوب می‌شوند دستگاه‌های ضد اتم مورد استفاده قرار می‌گیرند. مثلاً در فیلم «شهر گمشده جنگل» (1946) هنرپیشه معروف آن زمان «لایونل اتویل» را می‌بینیم که از بالای کوه‌های هیمالیا جنگ سوم جهانی را به راه انداخته است. او با ارائه عنصر متوریوم 245 به عنوان تنها عنصری که قادر است بمب‌های اتمی را نابود سازد فعالیت می‌کند.

در فیلم شب «سرخ‌پوش» (1944) از همین سریال‌ها، ماده سیکلوترو دایکس کشف می‌شود که تشعشعات قدرتمند ناشی از آن یک مدار کوتاه ایجاد می‌کند که قادر است سلاح‌های اتمی را ناکار سازد. و بالاخره آنکه افراد شرور در فیلم‌های «بیوه سیاه‌پوش» (1947) و «مرد اتمی بر علیه سوپرمن» (1950) که هر دو سریال هستند، از نیروی اتمی برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند، تولید این نوع فیلم‌های دنباله‌دار از سال 1912 آغاز و تا سال 1956 ادامه داشت. اینها غالباً فیلم‌های پر حادثه، سراسر هیجان و زد و خوردی بودند که بیشتر مخصوص تماشاگران نوجوان و جوان ساخته می‌شدند. در این فیلم‌ها به نحو مبالغه آمیزی به شرح قهرمانی‌های یک شخصیت زورمند و افسانه‌ای که ضمناً مدافع عدالت و خوبی نیز بود و در ماجراهای خطرناک به مبارزه با دشمنان متعدد و زورمند مشغول بود، پرداخته می‌شد که در واقع تصویری از اهداف سیاسی هالیوود را در قالب یک کار صرفاً سرگرم‌کننده و سطحی به تماشاگر ارائه می‌کرد و با فریبکاری در رؤیای تماشاگر، جهانی تخیلی و دور از واقعیت را ایجاد می‌کرد که تأثیرات سوء سیاسی و اجتماعی آن تا سال‌ها در ذهن و فکر او باقی می‌ماند.

ادامه دارد...

مسئله پایان کار دنیا بر اثر نابودی کره زمین و از میان رفتن حیات از همان دوران در فیلم‌های سینمایی و در گونه علمی - تخیلی مطرح بود و تا اواخر سال‌های دهه 1970 این مسئله ناشی از پرداختن به دانش و فناوری انرژی هسته‌ای و استفاده از بمب اتم بود که در نهایت امری خطرناک و نابودکننده محسوب می‌شد و به جز کشورهای بسیار پیشرفته و شاخص (منظور آمریکا و تاحدی هم انگلستان و فرانسه) ، هیچ کشوری را برای پیگیری این مسائل مجاز نمی‌دانست.

پایان دنیا یا تهدید به این رویداد برای بشر همواره مسئله‌ای هولناک به صورت تصویری یا مکتوب مطرح شده است. و برای فیلم‌سازان تا سال‌های اواخر دهه 1970 مسئله‌ای پیچیده و با نگرش‌های متفاوت بوده است. بعضی‌ها آن را به خاطر دخالت یک پیشوا یا برگزیده دینی برای نجات بشر یا نفوذ بر انسان‌ها نگریسته‌اند که در داستان جنبه نشانه‌ها و علایم الهی بوده است، و گروهی از فیلم‌سازان نیز این رویداد را امری محتمل دانسته‌اند و با کمک تمهیدات ویژه و فیلم‌های مستندی که از مصائب طبیعی گرفته شده بود فیلمی را با درون‌مایه‌ای جذاب ارائه کرده‌اند. از همان سال‌ها سینمای علمی - تخیلی به مسائل مذهبی و الهی نیز نگاهی ویژه داشت. پایان دنیا در این فیلم‌ها گاهی به واسطه وجود هیولاهای ساخته دست بشر، در افتادن انسان با طبیعت، انفجارهای اتمی شدید، کشف مناطق ناشناخته و مسائل نظیر آن بود. گاهی ریشه مصیبت پایان یافتن دنیا به خارج از زمین مربوط می‌شد ولی چنانچه اشاره شد در بعضی فیلم‌ها گاهی مشیت الهی بر آن قرار می‌گرفت که کره زمین به طور کامل در معرض نابودی قرار گرفته و گاهی هم در لحظه آخر نجات می‌یافت. در اکثر فیلم‌های علمی - تخیلی، پایان دنیا و داوری نهایی یا روز قیامت عباراتی مترادف یکدیگر بودند.

نخستین استفاده از این درون‌مایه در فیلم تجربی «مرگ خورشید» (ژرمن دولاک - 1920) دیده می‌شود. فیلم‌های مذهبی مانند «کشتی نوح» (مایکل کورتیز - 1929) و فیلم‌های مذهبی بعدی به صورت مستقیم و غیرمستقیم حضور خداوند را در زندگی بشر ارائه دادند.

در سال‌های دهه‌های 1930 و 1940 در سینمای آمریکا گاهی حضور پیدا و ناپیدای ذات الهی را شاهد هستیم که مثلاً در فیلم «جبریل بر فراز کاخ سفید» (1933) جبرئیل به کمک رئیس‌جمهور آمریکا می‌شابد و مسائل مملکت را حل و فصل می‌کند و در فیلم «صدای بعدی که می‌شنوید»

(1949) خداوند به کمک انسان آمده و زندگی‌اش را تغییر می‌دهد.

دهه پنجاه

دهه 1950 با نوعی تضاد در مسائل اجتماعی ایالات متحده آغاز شد. در حالی که همه کشورهای غربی صلح را مطرح می‌کردند جنگ کره آغاز شد و به مدت 3 سال ادامه یافت. از یک طرف برای ابقاری از اجتماع ثروت و امکانات فراوانی وجود داشت و از سوی دیگر فقر و محرومیت بی‌داد می‌کرد.

همه به بیان آزادی می‌پرداختند در حالی که تبعیض نژادی عده‌ای زیاد را به ستوه آورده بود و در حالی که آرامش نسبی بر همه جا حاکم بود ولی ترس از جنگ اتمی، آن هم از سوی شوروی سابق مردم را به شدت تحت تأثیر قرار داده بود. در دبستان‌ها یا دبیرستان‌ها در ساعاتی معین کودکان و نوجوانان مقابله با بمباران اتمی را تمرین می‌کردند. آن‌ها به زیر میز یا نیمکت پناه می‌بردند و در فضای باز از کف زمین و کنار ساختمان‌ها استفاده می‌کردند. در آن سال‌ها که در واقع آغاز جنگ سرد بین دو ابر قدرت شرق و غرب به شمار می‌رفت، جامعه آمریکا و اروپا دست‌خوش مسائل جدیدی مانند جنبش حقوق شهروندان، زندگی در اطراف شهرها، نسل جدید جوانان سرکش و موسیقی پاپ ویژه آن‌ها، فرهنگ اشتراکی، رقص راک اندرول و ظهور تلویزیون شده بود و این‌ها همه علائم دهه پنجاه بودند. پس از پایان جنگ جهانی دوم آمریکا و شوروی نسبت به هم مظنون شدند و در واقع از هم می‌ترسیدند. هر یک از آن‌ها درباره پیشرفت آینده دنیا عقاید مخصوصی داشتند. رهبران کمونیست ظاهراً مبارزات طبقاتی و اصل برابری تمام انسان‌ها سهیم بودن در مالکیت و عدم تمرکز قدرت در حکومت مرکزی را دنبال می‌کردند و می‌خواستند که انقلاب و نظام کمونیستی همه‌جاگیر شود. در حالی که آمریکاییان که پیرو نظام سرمایه‌داری بودند، کشورهای کمونیستی را زندان بزرگی می‌دانستند و هدف آن‌ها جلوگیری از گسترش کمونیسم بود. آن‌ها از حمله دیگری واهمه داشتند و همین، طرز تفکر جنگ سرد را به وجود آورد. ارتش آمریکا به بهانه جلوگیری از پیشروی‌های روسیه در اروپای غربی ماندگار شد. آمریکا ثروتمندترین قدرت جهانی بود و می‌توانست سلاح و لشکر برای دفاع از کشورهای اروپای غربی در اختیار آن‌ها بگذارد و مهم‌تر از همه آن‌ها تنها کشوری بود که قوی‌ترین سلاح شناخته شده یعنی بمب اتم را در اختیار داشت. گرچه روسیه شوروی سربازان بیشتری در اختیار داشت ولی

هیچ گاه جرأت حمله به خود نمی داد چون آمریکا مدعی بود که می تواند تمام شهرهای روسیه را به وسیله این بمب با خاک یکسان کند.

«هاری ترومن» رئیس جمهور آمریکا نیز کمونیسم را نیروی اهریمنی می دانست که قادر بود آزادی فردی را سرکوب کند. او در سخنرانی هایش به مردم قول می داد که در همه جا از «مردم آزاد جهان» حمایت کند و این خود یک شگرد سیاسی آمریکا به شمار می رفت. طرح مارشال نیز که توسط وزیر خارجه آمریکا اعلام شد، نیز همچون کمربندی تعدادی کشور غیر کمونیستی را که جزء پرده آهنین کمونیسم نبودند، در برگرفت بعد هم ناتو یا پیمان آتلانتیک شمالی را تشکیل دادند که مرکز آن فرانسه بود. قبل از سال 1951 جنگ کره پیش آمد که آمریکا به نفع کره جنوبی در برابر کره شمالی ظاهراً برای جلوگیری از تسلط کامل کمونیست ها بر تمام خاک کره به عنوان نیروهای سازمان ملل وارد جنگ شد و حتی تا مرز چین پیش رفت. فرمانده آمریکایی نیروهای سازمان ملل که ژنرال مک آرتور قهرمان جنگ جهانی دوم بود قصد داشت پایگاه های جنگی چین را در منچوری بمباران کند. اوضاع بسیار بحرانی شد و مجدداً بحث درگیری با شوروی و استفاده از بمب اتم مطرح شد اما به دستور «ترومن» ژنرال مک آرتور را اخراج کردند و مذاکرات صلح در سال 1952 آغاز شد.

آمریکایی ها توانستند از جنگ سرد آسیا، برای خود کشورهای دوست به دست آورند و در برابر گسترش کمونیسم از منطقه دفاع کنند به این اتحاد عنوان سازمان پیمان جنوب شرقی آسیا یا «سیتو» اطلاق شد و آمریکایی ها با کشورهای خاورمیانه در این مورد متحد شدند. منظور اصلی آن بود که دور مرزهای جنوبی شوروی یک سلسله پایگاه های نظامی ساخته شود تا از گسترش کمونیسم به جنوب جلوگیری کنند و از مخازن نفت که مورد نیاز کشورهای غربی بود، حفاظت کنند.

سینمای علمی - تخیلی در دهه 1950

سینمای علمی - تخیلی در دهه 1950 از رونق خاصی برخوردار بود. این گونه سینمایی که از ابتدای پیدایش سینما ساخته می شد به دلیل هزینه اندک و تمهیدات سینمایی ارزان تا سال های 1970 فیلم های درجه دوم سینما یا فیلم های رتبه (ب) محسوب می شد و تهیه کنندگان برای تولید آن ها بر یکدیگر پیش دستی می کردند. این فیلم ها در سال های دهه 1950 چند مضمون ثابت را

دنبال می‌کرد: یکی مسافرت فضایی بود که در دنیای واقعی با موشک ساخته شده توسط «ورنر فن براون» در جنگ جهانی دوم، امکان آن ایجاد گردید.

دومین مضمون به رسمیت شناختن اهمیت انسان در جهان، و بالاخره پایان کار دنیا و نابودی دنیا در صورتی که بشر به طریقی از جمله آزمایش‌های اتمی، در تخریب آن بکوشد. البته قضیه مک کارتیسم و جنگ سرد بین شرق و غرب هم در این گونه سینمایی تأثیر خود را باقی گذاشته بود. ترس از بمباران به وسیله شوروی‌ها دائماً به عنوان یک اهرم تهدیدکننده از طریق مطبوعات، رادیو و اختراع جدید آن سال‌ها یعنی تلویزیون تکرار می‌شد. فیلم‌های علمی - تخیلی نیز با داستان‌هایی از حمله بیگانگانی فضایی به کره زمین فضای جامعه را دچار وحشت می‌کردند. در فیلمی به نام «مریخ، سیاره سرخ» (1952) یک دانشمند با تحقیقات خود به کشف جامعه متمدن و پیشرفته‌ای بر روی کره مریخ نائل می‌شود. و پی می‌برد این سیاره به وسیله شخص خداوند اداره می‌شود. ضمناً در این فیلم می‌بینیم که کره زمین به خاطر نوعی تجدید حیات مذهبی از میان رفته است و مردم شوروی دولت کمونیست و ملحد خود را سرنگون ساخته‌اند. ولی چنانچه اشاره شد درون‌مایه اصلی فیلم‌های

علمی - تخیلی در آن دوره یکی پایان کار دنیا و دیگری فاجعه انفجار بمب اتم بود. ارائه تصویری از آینده با شکلی داستانی و جذاب از آینده یکی از شگردهای غرب به ویژه آمریکا است. آن‌ها با استفاده از عناصر تخیل و هیجان و شگفتی می‌خواهند به خواننده و تماشاگر بقبولانند که آینده آن‌گونه که آن‌ها ترسیم می‌کنند، خواهد بود. در کلیه آثار مکتوب یا تصویری علمی - تخیلی همواره گفته می‌شود که علم و فن آوری در آینده به چنان پیشرفت‌های حیرت‌انگیزی می‌رسد که می‌تواند به همه چیز مسلط شود. در این راه معارضه و مبارزه با انسان‌ها مسئله‌ای حل شده است. آن‌ها همواره گفته‌اند که بشر غربی سفید پوست در آینده یکی با عوامل طبیعی و دیگری با مواد و ماشین‌هایی که خود ساخته است مبارزه کرده و درگیر خواهد شد.

طرح و تبلیغات فراوان درباره جنگ جهانی آینده، خطر بمباران هسته‌ای، انفجار جمعیت، فاجعه گرسنگی، آلودگی محیط زیست و بیماری‌های همه‌گیر و مهلک، در واقع صرفاً برای ترساندن بشر و تحمیل راه‌حل‌های از پیش ساخته و محکم کردن بندهای بندگی و اسارت است. یکی از بحث‌های فرآیند ساختن دنیای جدید از نظر نویسندگان علمی - تخیلی، آن بوده که ابتدا باید از شر دنیای قدیم خلاص شد و سپس دنیای جدید را به وجود آورد. بنابراین از ابتدا تلاش می‌شد تا از طریق

داستان پردازی به خلق فاجعه‌های مختلف در ناپایداری منظومه شمسی، لکه‌های سرخ بر روی سیاره مشتری، بازگشت کره زمین به عصر یخبندان (مانند کتاب دنیا در زمستان، اثر جان کریستوفر) گازهای سمی در فضا، و پرتاب سنگ‌های آسمانی رادیواکتیویته از نقطه نامعلوم به سوی زمین با هدف ایجاد بلاهای زمینی، آزمایش‌های مخرب، ناهنجاری‌های زیست‌محیطی و بالاخره جنگ‌های هسته‌ای ایجاد گردد و بعد تنها اندیشه و فن آروی نجات‌دهنده از سوی انسان سفیدپوست غربی ارائه گردد.

پرداختن به نابودی دنیا و بازسازی آن ریشه در سال‌های قبل دارد. یکی از باشکوه‌ترین فیلم‌های علمی - تخیلی در دهه 1930 فیلم «چیزهای آینده» به تهیه‌کنندگی الکساندر کوردا است که در سال 1936 با اقتباس از کتابی به همین نام نوشته «هربرت جرج ولز» نویسنده معروف رمان‌های علمی - تخیلی توسط «ویلیام کامرون منزیز» در انگلستان ساخته شده است. این فیلم در واقع نوعی پیش‌بینی آینده محسوب می‌شود. هزینه این فیلم اروپایی یک و نیم میلیون دلار بود که در آن زمان رقم بسیار بالایی محسوب می‌شد. داستان فیلم از این قرار است که در ایام کریسمس سال 1940 جنگ جهانی دیگری آغاز می‌شود و به زودی هواپیماها شهر «اوری تاون» را بمباران و ویران می‌کنند. خلبان به نام «جان» نیز به خدمت احضار می‌شود. جنگ سال‌ها ادامه می‌یابد. از سال 1966 بیماری مهلکی شیوع پیدا می‌کند و چهار سال بعد نیمی از سکنه زمین تلف می‌شوند. سپس ویرانه‌های شهر زیر سلطه مرد خبیثی معروف به رئیس قرار می‌گیرد که گاه مردان تحت فرمانش را برای شکار محدود بازماندگان به تپه‌های اطراف شهر می‌فرستد و امیدوار است که روزی ناوگان هواپیماهای از کار افتاده در اختیارش را به پرواز در آورد و به سرزمین‌های نفت‌خیز دست پیدا کند. روزی هواپیمای عجیبی فرود می‌آید و نماینده تشکیلاتی از دانشمندان و مهندسان از آن پیاده می‌شود. آن‌ها در نظر دارند جنگ را پایان داده و تمدنی نوین بر پایه فن آروی برپا کنند اما رئیس دستور می‌دهد آن را زندانی کنند و بلافاصله نیروی هوایی تشکیلات با بمب‌های گاز صلح سر می‌رسند و ماجرا همچنان ادامه می‌یابد. در این فیلم که حدوداً دو دهه قبل از دهه 1950 ساخته شده فروپاشی جامعه و نتایج حاصله از آن تعریف می‌شود. رئیس بر اثر استعمال زیاد گاز صلح کشته می‌شود و فرد جدیدی که نماینده دانشمندان است جای او را می‌گیرد و پس از او نیز دیکتاتور دیگری معرفی می‌شود.

در فیلم «پنج» (1951) به کارگردانی «آرک اوبولر» یک بمب اتمی در سال‌های آینده دنیا را به

نابودی می‌کشاند. در این میان تنها پنج نفر از ساکنان کره زمین زنده مانده و تمامی موجودات دنیا سوخته و نابود می‌شوند ولی می‌بینیم که حتی این جامعه کوچک انسانی به خاطر حفظ بقای خود و دیگران نمی‌تواند پایدار بماند. در میان افراد بی‌اعتمادی، تعصب نژادی، حسادت و ویژگی‌های ناشایست دیگری وجود دارد. در پایان داستان تنها یک زن و مرد زنده می‌مانند. این فیلم در آن زمان تأثیر ناراحتی‌های روانی ناشی از نابودی محیط زیست به دلیل بروز یک فاجعه اتمی و ایجاد زندگی دوباره را از بعد روان‌شناسی بررسی می‌کند ولی ضمناً می‌خواهد بگوید که دست به کار شدن کشورهای مختلف در تولید سلاح‌های هسته‌ای موجب بروز چنین فجایعی شده است.

در فیلم «وقتی دنیاها با هم تصادف می‌کنند» (1951 - رودولف ماته) که از رمانی علمی - تخیلی به همین نام نوشته «فیلیپ وایلی» و «ادوین پالمر» اقتباس شده است، داستان فیلم از آنجا آغاز می‌شود که ستاره‌شناسان کشورهای مختلف حرکات مشکوک و اسرار آمیزی را در میان ستارگان آسمان مشاهده می‌کنند. به خلبان جوانی مأموریت داده می‌شود که تعدادی عکس از پایگاهی در آفریقای جنوبی تا مرکز ستاره‌شناسی آمریکا حمل کند. وی طی این پرواز متوجه می‌شود که یک ستاره سرگردان به زودی با کره زمین برخورد کرده و آن را نابود خواهد ساخت. تنها امید افراد بشر آن است که گروهی از دانشمندان بتوانند در یک ماهواره مربوط به آن سیاره که بی‌خطر بوده و شرایط زیست‌محیطی مانند کره زمین را داراست، فرود بیابند. انتخاب افراد و آماده شدن هواپیمای مخصوص بیشتر زمان فیلم را در بر می‌گیرد. در این جا نیز تبعیض نژادی، فرماندهی سفیدپوست غربی، و رهبری قهرمان آمریکایی به شدت بر داستان فیلم حاکم است، در حالی که تقریباً نیمی از نمایندگان کشورها و نژادهای مختلف جزء مسافران هواپیما هستند. این هواپیما در واقع حکم کشتی نوح را دارد و از هر موجود زنده‌ای یک زوج انتخاب می‌شود تا با آن همسفر باشد. ولی در هر حال همه باید بپذیرند که تحت سرپرستی یک فرمانده آمریکایی هستند.

فیلم معروف دیگری در سال 1951 به کارگردانی رابرت وایز ساخته می‌شود که در حال حاضر جزو کلاسیک‌های سینمای علمی - تخیلی محسوب می‌گردد. این فیلم با عنوان «روزی که زمین از حرکت ایستاد» در تاریخ سینما به دلیل مضامین صلح‌طلب و ضد آزمایش‌های هسته‌ای اش شهرت زیادی یافت. بر اساس داستان فیلم یک فدراسیون سیاره‌ای، نماینده‌ای را به همراه روبات بزرگی به زمین می‌فرستد تا به مردم زمین درباره آزمایش‌های هسته‌ای ویرانگرشان هشدار دهند. سرباز آمریکایی به وحشت می‌افتد و به طرف نماینده مذکور شلیک می‌کند. روبات تعدادی از سربازان

را می‌کشد ولی نماینده فدراسیون مانع از آن می‌شود که وی، زمین را نابود کند. نماینده که زخمی شده است از بیمارستان نظامی گریخته و در خانه اجاره‌ای زنی پناه می‌گیرد. در آن جا به تدریج متوجه می‌شود که تمام مردم زمین بدکردار نیستند. به هر حال چون نمی‌تواند با دولت‌های زمینی ارتباط برقرار کند با متوقف کردن گردش زمین، قدرتش را به آن‌ها ثابت می‌کند. قهرمان داستان در واقع یک موجود برتر فضایی با هوش فوق‌العاده است او مأموریت دارد اهالی کره زمین را به اخلاق سیاسی و همزیستی مسالمت آمیز دعوت کند. او از قدرت فوق‌العاده‌ای نیز برخوردار است مثلاً نیروی برق را در کره زمین می‌تواند متوقف کند. ولی قدرت اصلی او آن است که سبب شود سیاستمداران و قدرتمندان از درگیری هسته‌ای پرهیزند و موجب نابودی مردم و کره زمین نشوند و حتی در صحنه‌ای از فیلم اشاره به مشورت با بزرگ‌ترها دارد و در این جا مردی موسفید را که آمریکایی است، نشان می‌دهد و او را مظهر اندیشه و درایت می‌داند.

فیلم «حمله به ایالات متحده آمریکا» (1952)

— آلفرد ئی. گرین) از جمله فیلم‌هایی است که مانند فیلم «پنج» در خصوص بازماندگان فاجعه‌ای اتمی صحبت می‌کند. این اثر، فیلمی است سیاسی و هدفمند که آغاز داستان آن از گفت‌وگوی میان گروهی از اقشار مختلف در خصوص جنگ سرد آغاز می‌شود. بحث آن‌ها به آنجا می‌کشد که اگر قرار باشد یک حمله اتمی از سوی اتحاد جماهیر شوروی سابق به ایالات متحده صورت پذیرد چه باید کرد. هر یک از آن‌ها طرح و برنامه‌ای دارند و تصمیم می‌گیرند تا با یکدیگر حرکت کنند و متحد باشند. ولی جاسوسان شوروی همه‌چیز را متوجه شده و برای نابودی آن‌ها توطئه‌ای طراحی می‌کنند. هر یک از این افرادی حادثه‌ای در معرض خطر قرار گرفته و بعضی از آن‌ها کشته می‌شوند ولی بعد آشکار می‌شود که همه این‌ها به واسطه تأثیرات هیپنوتیزم بوده و قرار نیست حمله‌ای صورت بگیرد ولی مردم، با هم متحد شده، سعی می‌کنند برای هر جنگی در آینده آماده شوند. آن‌ها با به کار انداختن کارخانجات اسلحه و مهمات‌سازی، جمع‌آوری امکانات و مراجعه به مراکز انتقال خون برای نبرد با دشمن آماده می‌شوند.

این فیلم به وضوح می‌خواهد وحشتی فراگیر را از احتمال حمله اتمی شوروی (سابق) به آمریکا، ایجاد کند. هرچند هدف اصلی آن است که یک زمینه داخلی را برای افزایش بودجه‌های نظامی، بالابردن توان ارتش و انبار کردن اسلحه و مهمات و مهم‌تر از همه آمادگی برای استفاده از سلاح هسته‌ای برای دولت آمریکا هموار گرداند. وگرنه در آن سال‌ها، شوروی سابق حتی اندیشه حمله

اتمی به ایالات متحده را نیز در سر نداشت.

در فیلم دیگری به نام «زنان اسیر» (1952) که داستان آن در شهر نیویورک در سال 3000 میلادی اتفاق می افتد، ملاحظه می کنیم که فاجعه اتمی موجب تغییر شکل موجودات زنده و تبدیل آن ها به هیولاهایی دهشتناک شده و آن ها به زنان جوان و دختران حمله می کنند. این فیلم در واقع نوعی سرگرمی هیجان آور ویژه جوانان محسوب می شود و قالب طنز آمیزش آن را فیلمی سطحی و غیر جدی نشان می دهد.

عنوان: هالیوود و فرجام جهان -4

هالیوود دهه 1990 و بعد از آن

از اوایل دهه 1990 تنوع عرصه های کارگردانی همراه با برجسته تر شدن نقش فیلم آمریکایی در زندگی معاصر وضعیت جدیدی به وجود آورد. شبکه های تلویزیونی سریال هایی بر اساس فیلم های موفق می ساختند و به طور کلی هیجان مولد فیلم های آمریکایی بر فرهنگ عامه پسند جهان چیره شد. «مراسم اعطای جایزه آکادمی علوم و هنرهای سینمایی آمریکا» یا همان «اسکار» به مناسکی جهانی بدل شد و مجلات سینمایی عامه پسند با بهره برداری از عطش سیری ناپذیری که در زمینه شایعات دنیای فیلم سازی به وجود آمده بود، به موفقیت هایی دست یافتند. در اوایل دهه 1990 در سراسر جهان نزدیک به 4000 فیلم بلند سینمایی ساخته شد که تنها 300 الی 400 فیلم محصول شرکت های بزرگ آمریکایی یا همان هالیوود بود. اما همین تعداد 70 درصد در آمد گیشه دنیا را به خود اختصاص داد و به طور خلاصه سینمای آمریکا در سال 1994 در صد سالگی خود، همچنان از نظر اقتصادی و فرهنگی نیرومندترین صنعت سینمای جهان بود.

عصر جدیدی آغاز شده بود که دنیای تصویر نام داشت. به دلیل آنکه سینمای آمریکا که در ذات تکنولوژیک خود تفوق طلب بود و هدف نهایی علم را قدرت می دانست، از تصویر بهترین استفاده را کرد. تولید سالیانه هالیوود در اوایل قرن بیست و یکم حتی به رقم 700 فیلم در سال و با یک سود

خالص بالغ بر 15 میلیارد دلار رسید. در همان زمان طبق یک برآورد دقیق مشخص گردید که 78 درصد سینماها و تلویزیون‌های جهان از آن تغذیه می‌شوند.

نکته مهم آن است که اصولاً هالیوود فیلم بدون هدف و خنثی نساخته است. سینمای آمریکا همواره مبانی نظری خودش را که محصول ایده‌ها و اهدافش است به زبان تصویر ترجمه کرده و به این نکته روان‌شناسانه نیز واقف است که هر تصویر معادل هزار کلمه است.

در سال‌های دهه 1990 دو نظریه جدی پیرامون مدینه فاضله یا آرمان شهر، مطرح شده؛ یکی «نظم نوین جهانی» که از طرف جرج بوش پدر مطرح گردید و دیگری «پایان تاریخ» فوکویاما دانشمند ژاپنی که این دو مسئله به نحوی نیت سیاست غرب در جهانی شدن و ایجاد یک فرهنگ جهانی و تحمیل آن را بر جهان نشان می‌داد.

سینمای یهودی‌زده و صهیونیستی هالیوود در این دوره بیش از گذشته بر آورنده خواسته و نمایانگر سیاست جهانی صهیونیسم بود. مثلاً یکی از خرافه‌های صهیونیستی در قالب سینمایی ظهور منجی و سفر به سرزمین موعود مطرح است. از نظر مسیحیان صهیونیست، همان پیروان کلیسای پروتستانیسم یا به عبارتی اوانجلیست‌ها، یهودیان تنها پیروان یک آیین الهی نیستند، بلکه یک ابر نژادند و به همین دلیل نیز در مواقع عسرت و سختی، منجی دیگری از میان آن‌ها ظهور کرده و ایشان را به سرزمین موعود می‌برد. ولی باید توجه کرد که این منجی نه آن منجی است که بشریت در انتظار اوست.

از آنجا که فرزند اولین منجی قوم یهود یعنی سلیمان فرزند داوود نبی، تمام دنیا را به تسخیر خود در آورد، صهیونیسم بین الملل نیز فرمانروایی بر ملک سلیمان را حق طبیعی خود می‌داند و به همین دلیل هم داعیه سلطنت بر تمامی دنیا را دارد. و آن افسانه «نیل تا فرات» تنها مقدمه‌ای برای نقشه‌های جهانی صهیونیسم و قوم یهود است. حضرت موسی (ع) دومین منجی است. زیرا قوم بنی اسرائیل را از ستم فرعون رهایی بخشید و از دریا عبور داد و سرانجام ایشان را با خود به سرزمین موعود برد و از آن تاریخ به بعد، قوم یهود در انتظار سومین منجی خویش است.

ولی از آن تاریخ به بعد منجیان کوچک‌تری نیز ظهور کرده‌اند؛ مثلاً «ویل دورانت» در مجموعه تاریخ تمدن، «کریستف کلمب» را یک یهودی پرتغالی‌الاصل می‌داند که به منظور کاستی از مصائب یهودیان در اروپای قرن 15 سفری مقدس را در جستجوی ارض موعود آغاز کرد و در نهایت به آمریکا رسید. به همین دلیل صهیونیست‌ها آمریکا را سرزمین موعود خود می‌دانند و شهر نیویورک

نیز از دیرباز به عنوان پایتخت صهیونیسم بین الملل شناخته شده است. بر مبنای همین الگوی اساطیری، هالیوود تا کنون سفرهای اسطوره‌ای بسیاری را به تصویر کشیده و سینمای اروپا نیز به رقیب آمریکایی خود تاسی کرده است. جالب این که فیلم‌ها نظیر مجموعه «ایندیانا جونز» «دنیای آب» (کوین رنولدز - 1995) و حتی «خوشه‌های خشم» (جان فورد) بر مبنای همین الگوی روانی ساخته شده‌اند. بنابراین مجموعاً چهار الگوی روانی هالیوودی مطرح است:

1. ظهور منجی و بردن امت خود به سرزمین موعود؛
 2. حفظ جهان از خطراتی که آینده آن را تهدید می‌کند؛ تنها توسط غرب و به ویژه در آمریکا؛
 3. خلیج فارس مرکز حرکت‌های تروریستی جهان است؛
 4. جنگ بعدی، نبردی نهایی بین دنیای کفر و جهان آزاد و معتقد خواهد بود و نتیجه آن ظهور مجدد حضرت عیسی به عنوان پادشاه جهان است.
- «اوانجلیست‌ها» معتقدند که دولت ایالات متحده این جنگ نهایی و مقدس را راهبری خواهد کرد و مخالفان مسیح در سراسر جهان را که قبل از آغاز جنگ نهایی مقدس باعث ایجاد رعب و وحشت در جهان شده‌اند، شکست خواهد داد. آنها موشک‌های هسته‌ای قاره‌پیمای آمریکا و اسرائیل را شمشیرهای جنگ مقدس می‌نامند و عملیات «توفان صحرا» علیه عراق در سال 1991م. را فراهم آورنده مقدمه‌ای برای جنگ جهانی مقدس می‌دانند.
- آنها همچنین معتقدند که مسیح همیشه در امور خاورمیانه به سود دولت اسرائیل مداخله می‌کند و خواسته‌های دولت اسرائیل و تأسیس کشور اسرائیل بزرگ از رودخانه نیل تا رودخانه فرات، در واقع خواست مسیح است و لذا تخریب مسجدالاقصی و مسجد صخره در بیت المقدس و بنای معبد سلیمان نیز مقدمه‌ای است برای همین هدف؛ زیرا این محل، محل ظهور مسیح موعود و در واقع محل حکومت جهانی مسیح خواهد بود.
- آنها بر این باورند که این حادثه پس از سال 2000 میلادی حتماً اتفاق خواهد افتاد و قبل از آغاز جنگ نهایی مقدس، رعب و وحشت جامعه آمریکا و اروپا را فرا خواهد گرفت و نکته مهم آن که قبل از ظهور دوباره مسیح، صلح در جهان هیچ معنایی نداشته و مسیحیان برای تسریع در ظهور بایستی مقدمات جنگ نهایی مقدس و نابودی جهان را فراهم سازند.
- این اعتقادات در سال‌های دهه 1990 میلادی توسط رهبران مذهبی این فرقه در ایالات متحده و انگلستان به شدت تبلیغ شد و در آمریکا ده‌ها کتاب نوشته و از همه مهم‌تر فیلم‌های سینمایی

بسیاری ساخته و به نمایش در آمد.

مضامین فیلم‌های سینمایی

از سال‌های دهه 1990 تاکنون مضامین فیلم‌های سینمایی ساخته شده در غرب به ویژه هالیوود به جز مضامین موجود در فیلم‌های سال‌های قبل در زمینه ژانر افسانه‌ای علمی بر اساس همان چهار الگوی روایی که به آن اشاره شد، ادامه یافته است. البته در خصوص خطرات بمب اتمی و پایان کار دنیا مضامین فیلم‌ها تا حدی تکراری بوده و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دشمن مهاجم یا از سوی سیاره‌های دیگر، از سرزمین ناشناس و یا از شرق و به ویژه خاورمیانه در فیلم‌ها مطرح شده است.

در فیلم «با اولین نور سپیده‌دم» (1990) به کارگردانی «جک شولدر» و با شرکت: «پاورز بوت»، «ربکار دومارنی»، «جیمز ارل جونز» و «مارتین لندو» می‌بینیم که خدمه یک بمب افکن اتمی به جماهیر شوروی حمله می‌کنند، در حالی که رئیس‌جمهور آمریکا سعی دارد نومیدانه کنترل ارتش خود را به دست بگیرد آن هم پس از آن که هلیکوپتر او طی یک حادثه و در یک تبادل هسته‌ای محدود سقوط می‌کند. فیلم‌نامه این فیلم شباهت زیادی به فیلم «امنیت شکست خورده» و «دکتر استرنج لاو» دارد که قبلاً به آنها اشاره شد. فیلم ضمناً ارتباط بین خلبان و کمک خلبان زن و تلاش شخص رئیس‌جمهور را برای کنترل یک جنگ بزرگ جهانی نشان می‌دهد.

فیلم تلویزیونی «قطار اتمی» (1990) به کارگردانی «دیوید جکسون» و «دیک لروی» نیز مجدداً به اتحاد جماهیر شوروی می‌پردازد. بر اساس داستان، فیلم یک شرکت زباله‌های اتمی می‌خواهد یک بمب هسته‌ای روسی را حمل کند و یکی از کارمندان شرکت تصمیم می‌گیرد تا با پنهان کردن آن در یک قطار باری هزینه آن را به سود خود حیف و میل کند. این قطار همچنین حاوی مواد شیمیایی خطرناک و آتش‌زایی نیز هست که ناگهان در میان راه دچار خرابی ترمز شده و بدون کنترل به سوی شهر «دنور» حرکت می‌کند. اگر بمب منفجر شود نتیجه‌اش بیش از یک خرابی معمولی است. یک بازرس راه آهن و تمام خدمه قطار سعی می‌کنند که قطار را متوقف کنند که بی‌فایده است. شهروندان دنور نیز در همین حال سعی دارند تا خانواده خود را جمع آوری و شهر را ترک گویند. گروهی راهزن و شورشی نیز در کمین‌اند. یک پیشنهاد چنین است که قطار را باید از خط خارج ساخت تا متوقف شود ولی انجام این پیشنهاد نیز معبر انفجاری عظیم خواهد شد ولی در

نهایت با سعی و درایت افراد، کارها ختم به خیر می‌شود.
در این فیلم «راب لوو» و «کریستین دیویس» ایفای نقش می‌کنند.
در سینمای هالیوود معمولاً آنچه به اصطلاح به دل تماشاگر می‌نشیند و او را به سمت تماشای فیلم جذب می‌کند فضای پلیسی، اضطراب آور، تعقیب همراه با چاشنی عشق و عاطفه است. این دو فیلم نیز ضمن در برداشتن مراتب سیاسی خود که خطرات مجهز شدن شوروی سابق به بمب اتمی یا داشتن زباله‌های اتمی و مسئله دفع آنها را مطرح می‌سازد، از فضای فوق‌الذکر نیز عاری نیست.
این گونه فیلم‌ها که در تاریخ سینما به وفور ساخته شده‌اند می‌خواهند علاوه بر سرگرم سازی تماشاگران به اهداف سیاسی این چنینی نیز توجه شود.
به جز هالیوود کشورهای اروپایی نیز گاهی در زمینه فاجعه جهانی تلاش‌های تصویری داشته‌اند؛ از آن جمله کشورهای آلمان، فرانسه و استرالیا مشترکاً فیلمی را در سال 1991 به نام «قا پایان جهان» به کارگردانی «ویم وندرس» کارگردان معروف آلمانی سرمایه‌گذاری و تهیه کردند.
داستان فیلم سال 1999 را زمان وقوع ماجرا قرار داده است. یک ماهواره اتمی که از کنترل خارج شده است، آینده کره زمین را تهدید می‌کند، در این میان یک داستان تعقیب و گریز پلیسی نیز جریان دارد.
دولت آمریکا ماهواره از کنترل خارج شده را منفجر می‌کند و تمام ابزار کامپیوتری از کار می‌افتد و عده‌ای آن را نشانه پایان کار جهان تلقی می‌کنند ولی بعداً معلوم می‌شود که چنین نیست و قرار است سال 2000 آغاز گردد. این فیلم به نحو غیر مستقیم و به عنوان موضوع فرعی به این مورد اشاره دارد ولی داستان پلیسی اصلی آن یک درام عاطفی است که از نظر تأثیرگذاری بر تماشاگر مسلماً بیشتر به دل می‌نشیند تا آنکه صرفاً فیلمی علمی - تخیلی باشد.
فیلم «نابودگر 2: روز داوری» به کارگردانی «جیمز کامرون» که در سال 1991 ساخته شد. دو روبات با ظاهری انسانی را نشان می‌دهد که از زمان آینده می‌آیند. یکی از آنها برای مراقبت از پسر بچه‌ای آمده که قرار است در آینده رهبری مبارزه انسان علیه کامپیوتر را بر عهده گیرد و دیگری «نابودگر تی هزار» نام دارد که بسیار پیش رفته‌تر است و می‌تواند به هر شکلی درمی‌آید. تعقیب و گریز در فیلم به صورت دیوانه‌وار آغاز می‌شود و در رویارویی نهایی روبات مهاجم از بین می‌رود.
فیلم به ما می‌گوید که قهرمان فیلم یک منجی است و می‌خواهد رستگاری نسل بشر از دوزخی که

خود آفریده، تنها با دست ماشینی مخلوق خودش میسر سازد که این مطلب اشاراتی عمیق و ریشه دار انحرافی به منجی آخرالزمان و رستگاری انسان‌ها از این طریق دارد و یک دنیای ماشینی و رایانه‌ای بسیار در هم پیچیده را برای آئینه بشر پیش‌بینی می‌کند و فاجعه جهانی را در غفلت بشر از کنترل نکردن ماشین‌ها و کامپیوترها می‌داند.

عنوان: ساکنان عالم غیب

دایره حضور موجودات برزخی بسیار وسیع است و به قول بعضی از حکما، اطراف هر انسانی بی حد و حصر ملائکه و قوای نامرئی ملکوت در حال رفت و آمد هستند و گاهی در خواب برای بعضی از اهل مراقبه نقطه شروعی ایجاد می‌شود و بابتی از فضل الهی مفتوح می‌گردد. اما همین جور که عرض کردم اینها بسیار متعدد و متنوع هستند. غیر از اینکه موجودات عالم ملکوت انواع دارند، هر نوعی هم دارای مسئولیتی خاص هستند و این بحث جای کار بسیار دارد و اگر انسان در آیات و روایاتی که در این زمینه آمده، تدبر داشته باشد برکات زیادی برای او خواهد داشت. ظهور قوای عالم ملکوت از یک نظر و به یک اعتبار همه جا را گرفته است. هر برگی ظهور در توحید دارد و دفتری است از توحید الهی.

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ جعفر ناصری

اشاره:

حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ جعفر ناصری از جمله محققان و مبلغان معارف اخلاقی و مهدوی و از جمله شاگردان اخلاقی آیت‌الله سید عبدالکریم کشمیری (ره) و همچنین پدر گرامی‌شان آیت‌الله ناصری دولت‌آبادی می‌باشند. ایشان در حال حاضر مسئولیت مدرسه علمیه صاحب‌الزمان (ع) اصفهان و نیز مؤسسه فرهنگی دارالهدی (در زمینه مباحث اخلاقی و مهدوی) را به عهده دارند. با توجه به اهمیت موضوع ارتباط با عالم غیب، رؤیت و مشاهده امام غایب (ع) در عصر غیبت کبری، با ایشان به گفت‌وگویی صمیمانه پرداختیم که آن را به حضور خوانندگان موعود تقدیم می‌

کنیم؛ باشد که راهنمای صادقی برای محک مدعیان این امر باشد.

با تشکر از قبول زحمت این گفتگو لطفاً بفرمایید ساکنان عالم غیبی چه موجوداتی را شامل می شوند؟

باید توجه داشته باشیم که عالم سیر خودش را دارد؛ چه در ملک و چه در ملکوت. و خدای متعال انسان را مأمور به ایمان و عمل صالح کرده برای اینکه به شهود حقایق برسد و ساکنان عوالم غیبی منحصر به ملائکه نیستند. موجودات برزخی موجوداتی هستند که عالم جداگانه‌ای دارند، ارواح هم موجودات لطیفی هستند که عالم جداگانه‌ای دارند. روح مؤمن در عالم برزخ در قالبی است که آن قالب به ایام حیات و زندگانی او بسیار شبیه است اما مجرد و لطیف است. ملائکه اجسام لطیفی هستند اما ارواح قالب دیگری دارند. اصلاً بخشی از ملکوت، اعمال مجسم انسان‌ها را صورت می دهد؛ یعنی نماز مؤمن، روزه مؤمن، حج مؤمن به صورت فردی درمی آید که تا مقام قرب الهی عروج پیدا می کند¹.

این قالب‌های عبادی که صور مملئه عبادات و اعتقادات هستند عالم جداگانه‌ای دارند. در اینجا باید متذکر این مطلب هم بشویم که شیاطین هم جنس لطیفی از آتش دارند و آنها عمل انسان‌ها را می بینند و به همین خاطر اخلاص مؤمن همیشه در خطر است. چون خود مؤمن هنوز به شهود نرسیده است، نمی داند نمازی را که می خواند به چه صورت در آمد و کجای آن نقص داشت ولی شیاطین بلافاصله حاضر می شوند. وقتی عبد صالحی نماز شبی می خواند همان موقع این نماز صورت ملکوتی پیدا می کند و ممثل به صورتی می شود. ملائکه آن را برمی دارند و تا مقام قرب الهی بالا می برند ولی شیطان بلافاصله خودش را می رساند ببیند آیا می تواند عمل مؤمن را مخدوش کند و به اخلاص مؤمن آسیب بزند و عملش را از بین ببرد؟ آیا می تواند مؤمن را به عجب و ریا مبتلا کند؟ وقتی مؤمن دچار عجب و ریا شد آن صورت ممثل مخدوش می شود و قدرت ارتقا و طی طریق تا مقام قرب را نخواهد داشت. شیطان این مسئولیت را به عهده خودش و ابنائش گذاشته است. شیطان همانند خون در رگ و ریشه بنی آدم در سریان و جریان است. اصلاً دیدن شیطان کار هر کسی نیست. دیدن شیطان که از اجسام مجرد به شمار می آید، کار اولیای شیطان است. چنانکه فرعون شیطان را می دید و شیطان سراغ او می آمد و یا کار انبیا و کسانی است که

اهل شهود باشند. آنها هستند که می‌توانند او را و خراب‌کاری او را ببینند. 2

شیاطین خوب می‌دانند که چگونه عمل مؤمن را خراب کنند. بالاخره شیطان مسیری را طی کرده و به فرمایش امیرالمؤمنین سجدده‌های شش هزارساله داشته است. شما ببینید که در ابتدای خلقت وقتی شیطان وقت و فرصت از خداوند خواست، خدای متعال فرمود تو را تا «روز وقت معلوم» فرصت خواهیم داد در حالی که او تا قیامت فرصت خواسته بود ولی خدای متعال تا زمان ظهور حضرت بقیه‌الله - روحی‌له‌الفداء - به او فرصت داد و او قسم یاد کرد که «فبعزّک لأغویبهم أجمعین إلیّ عبادک منهم المخلّصین؛ خدایا من به عزت و جلال تو اینها را گمراه خواهیم کرد مگر بندگان مخلصت را»³ آن زمان که هنوز بندگان مخلص به دنیا نیامده بودند. ابتدای خلقت حضرت آدم بود ولی او به کار خودش و کیفیت کارش احاطه داشت. او می‌داند هر عمل صالحی وقتی از مؤمن صادر می‌شود قابل خدشه‌است مگر عملی که از روی اخلاص صادر شود. که آن عمل در زاویه‌ای صادر خواهد شد و ارتقا پیدا خواهد کرد که شیطان نمی‌تواند آن عمل را ببیند لذا از همان اول آن عمل خالص و عمل مخلصین را استثنا کرد. به دلیل اینکه آن عمل برای او نامرئی خواهد بود و او نمی‌تواند بر آن احاطه داشته باشد. شیاطین احاطه زیادی به کار دارند و کیفیت خراب کردن را خوب بلد هستند. آنها جنس و مواد کارشان مواد دیگری است. 4

شیطان مواد کار خودش یعنی حلم، ایمان، نماز و ... را می‌تواند ببیند و به آنها آسیب وارد کند از آن طرف کسی که اهل شهود شده و چشمان او آن قدر لایق و پاک شده است که موجودات مجرد ملکوت را می‌تواند درک کند، یا به فضل خدا می‌تواند اعمال خود را از آفت نگه دارد.

آیا عوالم غیبی و ساکنان آنها قابل دسته‌بندی هستند یا خیر؟ و در صورتی که قابل دسته‌بندی هستند، به چه صورت دسته‌بندی می‌شوند؟

به هر حال عوالم غیب و ساکنان آنها دارای مراتب هستند و از نظر قرآن و روایات این موضوع امری بدیهی است. یکی از ساکنان غیب حضرت جبرئیل (ع) است که به تعبیری ایشان را باید سلطان ملکوت بخوانیم و طبیعی است که ایشان زیرمجموعه‌های متعددی داشته باشد. روایاتی که ملائکه را معرفی می‌کنند در ضمن این روایات درجات و مقام آنها را می‌توان فهمید. طبیعی است

که ملائکه‌ای که موکل

فرود آوردن قطره‌های باران هستند درجه و مقامشان با حضرت جبرئیل (ع) که همیشه در محضر انبیای عظام و استادش امیرالمؤمنین (ع) بوده است، فرق می‌کند.

دسته‌بندی ساکنان ملکوت کار آسانی نیست و یک تحقیق وسیع و رجوع به آیات و روایات می‌طلبد. به طور کلی باید بگوییم که دسته‌بندی ساکنان عوالم غیب به حسب مراتب آنهاست و مراتب آنها هم به حسب معرفت آنها و مسئولیت آنها. ملائکه‌ای که به شیعیان اهل بیت (ع) خدمت می‌کنند و سلام شیعیان را به حضرت اباعبدالله (ع) می‌رسانند. ملائکه‌ای که نماز را ارتقا می‌دهند و به مرتبه قرب الهی می‌رسانند. اینها در جای خودش دسته‌بندی و درجه‌بندی شده هستند و مهم آن است که انسان قوه بصیرتی پیدا کند و بتواند ببیند که در آیات بسیاری به این معنا اشاره شده و مردم و مؤمنین را به این ترغیب کرده‌اند که دارای بصیرت باشند و یکی از مراتب بصیرت، شهود ساکنان ملکوت است.

برای حضرت ابراهیم (ع) این شهود در حد بسیار وسیعش پیدا شد. امیرالمؤمنین (ع) نیز می‌فرماید: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقیناً؛ اگر پرده‌ها کنار بروند برای من یقینی بیش از آنکه دارم پیدا نخواهد شد.» برای اینکه آن بزرگوار دائم پشت پرده را می‌بیند. پرده برای ما پرده است و الاً برای آن بزرگوار که تا منتهای

معراج پیامبر اکرم (ص) را دیده و در شب معراج به سبب داشتن بصیرت آن حضرت را همراهی کرده و آزادی روح، روح آن بزرگوار به همراه جسم رسول خدا مشرف به نزدیک‌ترین قرب ربوبی شده است، هیچ پرده و غطائی نخواهد بود.

ارتباط و اتصال انسان با موجودات عالم غیب چگونه حاصل می‌شود؟ آیا این ارتباط در اختیار انسان هست؟

در مورد نحوه ارتباط و اتصال با این موجودات بود، باید گفت که فقط با ایمان، عمل صالح و رسیدن به شهود می‌توان به این مقام رسید.

ما همان‌طور که دو چشم ظاهر داریم، دو چشم باطن هم داریم و این دو چشم باطن باید باز و

روشن شوند برای درک حقائق باطنیه برزخیه ممثله. باید چشم باز شود تا بتواند ارتباط و اتصال برقرار کند. برخی اولیای خدا بوده‌اند که به این شهود رسیده‌اند. گاهی در شب قدر برای بعضی از اولیای خدا (پرده‌ها) کنار می‌رفته و مشاهده می‌کرده‌اند. گاهی به دلایلی نصیب یکی از اولیای خدا شهود زیاد بوده و مشاهده می‌کرده‌اند.⁵

بعضی از اولیا نقل می‌کنند که در بیابان می‌گفته‌اند اذان صبح شد و وقتی از آنها می‌پرسیدند آقا شما از کجا فهمیدید؟ می‌فرمودند که ملائکه شب رفتند و ملائکه روز آمدند. وقتی انسان به شهود رسید برکات بی‌حد و حصری خواهد داشت.

خلاصه اینکه ارتباط انسان با موجودات غیبی (البته با آن دسته از موجودات که امکان دارد در قلمرو حس انسان قرار بگیرند) به دوگونه تصور می‌شود:

اول، گاهی با موجودات مجرد همچون ملائکه است که این اختیاری نیست، به این معنا که هر وقت انسان اراده کند بتواند با آنها رابطه برقرار کند، بلکه علاوه بر فراهم آمدن مقدمات اذن خداوند متعال هم باید به آن تعلق گیرد. در صورت مشاهده چه بسا به صورت انسان ظاهر می‌شوند همچون ظهور ملک روح که برای حضرت مریم (س) به صورت بشر متمثل شد: «فتمثل لها بشراً سوياً»⁶.

دوم، برخی هم ممکن است در تسخیر انسان قرار گیرند چه بسا احتمال اختیاری بودن ارتباط با آنها مطرح باشد، همچون تسخیر جن.

دایره حضور این موجودات در حیات انسان‌ها، چه در خواب و چه در بیداری، چگونه است؟ دایره حضور موجودات برزخی بسیار وسیع است و به قول بعضی از حکما، اطراف هر انسانی بی‌حد و حصر ملائکه و قوای نامرئی ملکوت در حال رفت و آمد هستند و گاهی در خواب برای بعضی از اهل مراقبه نقطه شروعی ایجاد می‌شود و بابتی از فضل الهی مفتوح می‌گردد. اما همین جور که عرض کردم اینها بسیار متعدد و متنوع هستند. غیر از اینکه موجودات عالم ملکوت انواع دارند، هر نوعی هم دارای مسئولیتی خاص هستند و این بحث جای کار بسیار دارد و اگر انسان در آیات و روایاتی که در این زمینه آمده، تدبر داشته باشد برکات زیادی برای او خواهد داشت. ظهور قوای عالم ملکوت از یک نظر و به یک اعتبار همه جا را گرفته است. هر برگی ظهور در توحید دارد و دفتری است از توحید الهی.

هر گیاهی که از زمین شعر روید
وحده لاشریک له گوید

طبیعی است گیاهی که از زمین می‌روید قوای ملکوتی برای تربیت همراه او هستند و این ما هستیم که باید چشم و دل باز کنیم و ببینیم که در عالم چه اتفاقاتی دارد می‌افتد. و این بخش اگر برای انسان باز شود راهی به سمت امام‌شناسی خواهد بود، راهی متقن و محکم. بخشی از مقام امام بعد از این جریان برای انسان روشن می‌شود. انسان یک مقدار پیش برود، قوای ملکوتی را بشناسد، عظمت آنها را درک کند، انواع و مراتب آنها را احساس کند، با چشم باطن بعضی از این مسائل را ببیند و بعد ببیند که همه اینها مأمورند و به امر و فرمان امام هستند. وقتی که توانست دلی زلال و چشمی باز داشته باشد آن وقت می‌توان بخشی از مقام امام را بشناسد. و گرنه حرکت های اولیه هم نمی‌تواند دور باشد از ارتباط اولیه با امام (ع). این حرکت، حرکتی است که با امام (ع) شروع می‌شود و با امام پایان می‌یابد. آن بزرگواران که فرمودند: «نحن حجاب الله الاکبر» یعنی ای انسان پایان راه تو، امام‌شناسی خواهد بود. تو خداشناسی را بیرون از امام‌شناسی نمی‌توانی بیابی. «نحن حجاب الله الاکبر» یعنی پرده‌داری خداشناسی ما هستیم. نمی‌توانی دور بزنی و به سمت خداشناسی از غیر طریق امام‌شناسی بروی. تمام اینها در امام‌شناسی است.

به روایتی بسیار زیبا برخورد کردم که از

محضر امام صادق (ع) سؤال شد که «یابن رسول الله! آیا این روایت صحیح است که امیر المؤمنین (ع) فرمودند: رسول خدا (ص) به من هزار باب از ابواب را تعلیم دادند که از هر بابی هزار باب مفتوح می‌شد؟» حضرت فرمودند: «آری صحیح است، این چنین بوده است.» راوی گویا تعجب کرده و خواست در یک مقایسه به یک نتیجه‌گیری برسد. عرض کرد: «یابن رسول الله شیعیان و محبان شما چه مقدار از این باب‌ها را دارند؟» حضرت فرمودند: «یک باب یا دو باب» شاید هم لف و نشر مرتب باشد؛ یعنی شیعیان خالص دو باب از این باب‌ها را دارند و محبین یک باب. یعنی حتی شیعیان کاملی که خودشان دریای بی‌پایان بوده‌اند، از این یک میلیون باب دو باب را دارند. بقیه مخصوص به امام است و اینجاست که تا حدودی تکلیف ما روشن می‌شود که آنچه از معارف که بزرگان ما به آن رسیده‌اند قطره‌ای ناچیزی از این دریای بی‌پایان است. دریای بی

پایان امامت، بی حد و حصر در و گوهرهایی دارد که به شیعیان خالص قطره‌ای از آن دریا رسیده ولو آن قطره نسبتاً دریای بی‌پایان باشد.

چگونه امر بر انسان مشتبه می‌شود و این اشخاص را با اشخاص دیگر مثل ائمه معصومین (ع) اشتباه می‌گیرد؟

این موضوع، موضوع مبتلا به و لازمی است. تأثیر قوه خیال در قضایایی که انسان در خواب می‌بیند فراوان است و اصولاً موجودات مجرد چه شیاطین چه ملائکه برای مردم تجلی و ظهور زیاد دارند. شما نگاه بکنید خواب عزیز مصر در قرآن بیان شده. او فردی کافر بود اما تکلیف چهارده سال آینده را در خواب دید. رؤیای او صادق و صحیح بود. پس ممکن است فردی کافر باشد و قضایای برزخی صحیح و اتفاقات آینده را بتواند ببیند. یا آن دو نفر زندانی که هم‌سلولی حضرت یوسف بودند، هر دو خوابشان صحیح بود. یکی گفت: «إني أراني أعصرُ خمرًا؛ من دیدم انگور می‌فشردم برای درست کردن شراب.» حضرت گفتند: تو ساقی شراب پادشاه خواهی شد و به همین سمت هم رفت. دیگری گفت: «إني أراني أحمل فوق رأسي خبزاً تأكل الطير منه؛ من دیدم روی سرم نان حمل می‌کردم و پرنده‌ها می‌آمدند و می‌خوردند» حضرت فرمودند: تو را اعدام می‌کنند. این دو نفر با اینکه هر دو کافر بودند ولی باز خواب‌هایشان خواب‌های صحیحی بود.

چه مؤمن و چه کافر هر دو خواب صحیح و سقیم می‌بینند. مؤمنین زیادی هم داریم که تحت تأثیر قوه خیال، صحنه‌هایی را که در روز یا روزهای گذشته دیده‌اند و حتی گاهی قضایایی را که می‌خواهند ببینند به صورتی در خواب می‌بینند ولی این امتیازی نیست. مؤمن و کافر مساوی هستند. سه نمونه را عرض کردم که مسلمان هم نبودند و خواب صحیح دیده بودند. آن طرف هم فراوان است، کسانی که مسلمان‌اند ولی خواب غیر صحیح می‌بینند. به سختی می‌توان اعتماد کرد مخصوصاً قضایایی که خارج از قاعده باشد. دیدن حضرت بقیه‌الله و دیدن ائمه معصومین (ع) در باید در کمال خواب بیننده خوابش را نقل می‌کند، معلوم می‌شود این خواب مشکل دارد و صحیح نیست. تأثیر قوه خیال در این خواب زیاد است. مشکلی که الان مردم ما زیاد دچار آن می‌شوند این است که گاهی امر مشتبه می‌شود، فردی را می‌بیند، و آن فرد فرمایشی می‌کند. وقتی طرف بیدار می‌شود، یا حتی در خواب به این نتیجه می‌رسد که آن فرد یکی از ائمه معصومین (ع) بود.

اسرار یهود و اخرالزمان

اگر مسئله شخصی باشد امری است و یک برخورد باید با آن بشود و اگر مسئله عمومی باشد به نحو دیگری باید با آن برخورد کرد. کمال احتیاط را باید در این مسائل انجام داد. مبادا ما پیغام حضرت بقیه‌الله - روحی له الفداء - را مستند به یک خواب کنیم. مسئله تشریف در خواب و بیداری کار بسیار حساب شده و سنگینی است و متأسفانه الان این قضیه دارد لوث می‌شود. به این معنا که هر کسی مدعی شهود امام در خواب و حتی در بیداری می‌شود. در یکی از توقیعاتی که امام زمان برای جناب شیخ مفید صادر فرموده‌اند، شیخ مفیدی که به بالاترین درجه علم حقیقی و خدمات اجتماعی به شیعیان اهل بیت (ع) و به درجه اخلاص رسیده بود. حضرت ضمن این توقیع به او می‌فرمایند: «ما عبادات شما را دیدیم و اجازه یافتیم که شما را به مکاتبه‌ای مشرف کنیم.» جناب شیخ مفید بعد از آن همه سعی و تلاش، مشرف به یک مکاتبه می‌شود. بعضی از داستان‌ها و جریان‌هایی که اخیراً گفته می‌شود که شما در جریان هستید و شنیده‌اید، چه عوارضی پیدا می‌کند، خیلی زود مستند به امام می‌شود در حالی که در بین اقیای، صلحا، اولیای خدا و در بین علمای راه‌یافته از این حرف‌ها نبوده است.

خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله کشمیری را. یک وقتی در محضرشان از شخصی که تشریفی پیدا کرده بود و یک داستان بسیار طولانی را در آن تشریف گنجانده بودند، صحبت شد. مرحوم آیت‌الله کشمیری فرمودند که من به نظر می‌رسد که این مکاشفه باشد نه تشریف در عالم بیداری. اکثر قضایایی که اتفاق می‌افتاده صحنه‌هایی بوده از مکاشفات قوی و مکاشفات گاهی آن قدر ظهور و تجلی دارند که برای خود طرف قابل تشخیص نیستند. آیا این قضیه در عالم خارج اتفاق افتاد یا قضیه‌ای بود که من به صورت مکاشفه دیده‌ام؟ وقتی این تشریف را که داستان طولانی‌ای داشت در محضر ایشان گفتند، ایشان فرمودند: به نظر من کشفی بود که برای او حاصل شده و شبیه به خواب است. اما این جمله را هم فرمودند که زیبا بود، فرمودند: «این نوع قضایا از فردی مثل آیت‌الله بهجت شنیده می‌شود که اینها هم مدعی این قضایا نیستند» و بزرگان از علمای ما پرهیز داشته‌اند که این مسئله تشریف لوث شود. الان هر فردی از کوچه و بازار می‌رسد مدعی تشریف و مدعی نیابت می‌شود که حضرت مسائل اجتماع را به من می‌گویند و به من پیغام می‌دهند که به دیگران بگویم. خوشبختانه در چند مورد با آنها برخورد شده بود و بلافاصله اظهار ندامت کرده بودند و اظهار کرده بودند که شیطان بر ما مسلط شد و ما این نسبت‌های ناروا را دادیم. لذا از گسترش و توسعه

این مطلب باید پرهیز کرد. گاهی این قضیه واقعاً مشتبه می‌شود و گاهی هم افراد خطرناکی این قضایا را به بازی می‌گیرند. فردی مثل «سیدمحمدعلی باب» شیطان در خوابش نفوذ می‌کرد. در تاریخ هست که چگونه شیطان بر او چیره می‌شد و دستور و پیغام داد تا بالاخره او را به دام انداخت و شیطان بیکار ننشسته است. منتها ما علمایی داریم که سبک و روش و منش آنها برای ما حجت هست. این جور بیان‌ها از بزرگانی شنیده می‌شد که این ادعاهای مکرر و اضافی را نداشتند ولی از مرحوم قاضی شنیده نشد. از خود مرحوم آیت‌الله کشمیری شنیده نشده. از مرحوم آیت‌الله بهجت شنیده نشده است. اینها اگر هم بوده است در دل خودشان است. و جمله دیگری مرحوم آیت‌الله کشمیری داشتند که خالی از لطف نیست فرمودند: اگر در عالم خواب یک بابی برای یک سالکی باز شود (فرض کنید که یک آیه‌ای را می‌خواند و سحر بیدار می‌شود و یا مورد عنایتی خاص قرار می‌گیرد که هر وقتی خواست یک ذکر یا توسلی پیدا می‌کند و یک ارتباطی پیدا می‌کند که یک چیزی را در خواب به او می‌گویند و او را راهنمایی می‌کنند) اگر دو جا نقل کند آن حال از او گرفته می‌شود و آن را از دست می‌دهد. چگونه است که بعضی‌ها هر چند وقت یک بار یک تشریفی را نقل می‌کنند و با آن کرّ و فرّی را انجام می‌دهند، پیغام می‌آورند و می‌برند و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد. شاید مشکلی در گوشه و کنار قضیه بوده باشد. البته نفی نمی‌توان کرد تشرفات بوده و هست، در بین علمای خالص بوده اما کمال دقت و احتیاط برای این قضیه لازم است.

فرق میان رؤیت، مکاشفه و رؤیا چیست؟ حد و مرز آنها چیست و با چه مقدمات و تمهیداتی می‌توان به مراتب عالیّه از رؤیای صادق تا دیدار رسید؟
خدای متعال نصیب انسان از خزانه غیب خودش را فراوان کند. از این جهت که گویا این قضیه نصیبی خاص است. اما عمل صالح و نیت خالص بی‌تأثیر نیست و خواست فراوان و عشق بی‌حد و مرز انسان را نزدیک می‌کند و ابوابی را از ناحیه خداوند باز می‌کند و طبیعی است برای مؤمن از رؤیا شروع می‌شود. آرام آرام ایمان و عمل صالح در درون انسان تأثیری خاص می‌گذارد و مؤمن وقتی به خواب می‌رود، روح او امکان صعود و عروج به عوالم لطیف را پیدا می‌کند «لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة»⁸، بشارت‌هایی به مؤمن می‌رسد که از عالم خواب و رؤیا شروع می‌شود. به خاطر اینکه در عالم خواب و رؤیا بخش زیادی از تعلقات انسانی حذف می‌شود. اشتغالات

اسرار یهود و اخرالزمان

نفسانی کم می‌شود. طبیعی است که در عالم بیداری، روح به بدن تعلق دارد و در شئون مختلف و ابعاد متفاوت و زوایای بسیار زیادی مشغول ساماندهی است. اما در عالم خواب برای مؤمنی که در مسیر تهذیب و طریق تقوا گام برمی‌دارد، خیلی از آن اشغالات نفسانی می‌رود یا کم‌رنگ یا محذوف است و این باعث می‌شود که روح مؤمن در عالم خواب برای نیل به مقاصد عالی سبک باشد تا حقایق برزخی را درک کند و بزرگان عالم معنا را مشهود کند و خدمت اولیای خدا و ائمه اطهار (ع) شرفیاب شود. اینها دست به دست هم می‌دهند، روح مؤمن هم که در عالم خواب سبک‌بال تر است آماده عروج و تشریف به محضر اولیا می‌شود. خلاصه امکان تشریف در خواب مخصوصاً برای نفوس صادق و مخلص که سعی و اهتمام روزانه‌شان در طریق تهذیب و تبلیغ است بیشتر است. مخصوصاً تبلیغ ولایت امیرالمؤمنین و به ویژه در مسیر حضرت بقیه‌الله، روحی له‌الفداء.

به هر حال این امر خطیر و بزرگی است که در این زمان انسان طریق مستقیم را انتخاب نکند. انگیزه‌های نفسانی را کنار بگذارد و هدفش فقط تبلیغ و ترویج حضرت بقیه‌الله (ع) باشد و این را هم عرض کنم که این کار سخت خواهد بود اما ارزش دارد که فعالیت‌های مهدوی به گونه‌ای پی‌گیری شود که برای آیندگان از برکات و توجهات به حضرت بقیه‌الله (ع) فراوان میوه به بار بیاورد. این وظیفه همه ماست.

اصولاً در رؤیا برای بعضی از مؤمنین تشریف به محضر اولیای خدا، انبیا و دیدن حقائق برزخی که عوالم مختلف و متفاوتی دارند شروع می‌شود. بخش بعدی رسیدن به حالت مکاشفه است. برای کسانی که ابتدا در رؤیا به حقایقی می‌رسند مرحله بعد این است که آن قطع تعلقی را که ابتدا در خواب باید حاصل می‌شد، آرام آرام در اثر کثرت اشتغال به ذکر خدا و کثرت یاد محبوب و توجه دل به حضرت بقیه‌الله و ائمه اطهار (ع) و پیامبر اکرم (ص) این حال عدم تعلق در بیداری حاصل می‌شود و نفس به گونه‌ای مشغول به محبوب می‌شود که در عالم بیداری هم می‌تواند فارغ بنشیند و صور برزخی را با چشم دل ببیند و خواب نباشد و صحنه‌ها و اتفاقات برزخی را درک کند و خواب نباشد.

بخش مکاشفات از اینجا برای اولیا و برای کسانی که در این مسیر زحمت کشیده‌اند شروع می‌شود. علی‌رغم سختی‌های فراوانی که دارد تا مؤمنی صور برزخی را در خواب یا در بیداری به

اسرار یهود و احرالزمان

صورت مکاشفه ببیند ولی تا اینجا نسبتاً آسان پیش می‌رود. بعضی چیزها هست که آثار وضعیتشان این است که چشم دل را بینا می‌کنند و قوت و قدرت درک معانی لطیف را به انسان می‌دهند. بعضی اعمال زودتر انسان را به این مرتبه می‌رساند یکی از آن اعمالی که زودتر انسان را به مرحله مشاهده می‌رساند، گریه زیاد است یا از خوف و محبت خدا و یا به عشق اهل بیت و مخصوصاً گریه برای حضرت سیدالشهداء. گریه برای حضرت سیدالشهدا چشم دل را باز می‌کند. چشم را زلال و درک را لطیف می‌کند و به روح انسانی قدرت می‌دهد تا بتواند قضایای لطیف و صور برزخی را حتی صورت‌های ارواح اولیا و ائمه درک و دریافت. گریه برای حضرت سیدالشهدا خیلی مؤثر است و به فرمایش بعضی از اساتید، بیداری شب هم خیلی مؤثر است، حداقل بیداری بخشی از شب که همان سحر باشد و خواندن قرآن در نیمه شب هم خیلی مؤثر است. زود انسان را به درک بعضی از حقایق موفق می‌کند تا مرتبه بعدی که رسیدن خدمت حضرت و رؤیت است و این کار آسانی نیست.

شما در جریان تشریف علی بن مهزیار نکات و لطائف زیادی می‌بینید. این بزرگوار حدود بیست سفر به حج رفت یک سفر واجب، بقیه فقط به عشق حضرت بقیه‌الله (ع). ما یک چیزی می‌شنویم اما قضیه بسیار سخت بوده است. از اهواز به عشق حضرت بقیه‌الله (ع) و زیارت ایشان راه می‌افتاد. دیدم بعضی جاها نقل می‌کند که من از اهواز که حرکت می‌کردم می‌رسیدم نجف، در حرم ائمه اطهار، وادی السلام، مسجد کوفه، مسجد سهله، مانند مجنونی می‌گشتم و گریه می‌کردم و عبادت می‌کردم و توسل پیدا می‌کردم تا حضرت بقیه‌الله (ع) را ببینم. به مدینه که می‌رفتیم حرم رسول خدا (ص) و ائمه بقیع (ع) را زیارت می‌کردم، التماس می‌کردم ولی توفیق حاصل نمی‌شد. می‌آمدم مکه، اعمال حج، قسمت به قسمت، منا، مشعر، مسجدالحرام، سعی، مطاف، باز هم نمی‌شد. اعمال حج تمام می‌شد و باز هم نمی‌شد. برمی‌گشتم اما با چه غم و اندوهی! تا دوباره سال دیگر به همین منوال، نوزده سفر این گونه رفتن و سختی‌ها و آمد و شد را تحمل کردن برای زیارت حضرت بقیه‌الله (ع) بود تا اینکه بالاخره حضرت بقیه‌الله (ع) را زیارت کردند. تازه وقتی آن واسطه را در مسجدالحرام می‌بیند، ابتدا گمان می‌کند آن واسطه خود حضرت بقیه‌الله – روحی له الفداء – هستند ولی ایشان جواب می‌دهد نه من واسطه‌ای هستم که آمده‌ام شما را به محضر حضرت ببرم. وقتی ایشان علی بن مهزیار را برد، پشت در خیمه او را نگاه داشت که باید باز اجازه بگیریم. شخص

اسرار یهود و اخرالزمان

واسطه داخل خیمه رفت و اندکی بعد بیرون آمد، به او گفت خوشحال باش که اجازه تشریف و ملاقات یافتی. وقتی علی بن مهزیار وارد شد شما گمان می کنید کار آسانی است، بعد از بیست سفر شخص عاشق حالی دارد که در ابتدا گمان می کند که معشوق به او جفا کرده است. وقتی وارد خیمه شد طبیعی است که یک عاشق حال طلبکاری عجیبی داشته باشد که یکی از نکات و دقائق بسیاری این تشریف همین بخش ملاقات اولیه است. امام زمان (ع) با یک جمله صحنه را تغییر دادند. حال علی بن مهزیار حال عشق است، حال کسی است که هر زحمتی می باید بکشد، کشیده و معشوق به او جفا کرده ولی حضرت با یک جمله فرمودند:

»

کنا نتوقعک لیلاً و نهاراً یا ابالحسن!؟ 9؛ پسر مهزیار! ما شبانه روز منتظر آمدن تو بودیم چه امری موجب دیر آمدن تو شد، چرا دیر آمدی؟» پسر مهزیار متحیر شد. عجیب که من که نوزده سفر به عشق حضرت آمدم، حالا حضرت می فرمایند شبانه روز منتظر تو بودیم؟ چطور اینها را جمع بکند؟ یک جوابی داد که شاید شما هم بودید همین جواب را می دادید، عرض کرد: «یا بن رسول الله، آقا من کسی را نیافتم که مرا به وجود شما دلالت کند.» می گوید حضرت چهار زانو نشسته بودند و با انگشت سبابه به سمت زمین اشاره ای می کردند این جمله را که عرض کردم سرشان را بلند کرد فرمودند: یا ابالحسن. دلیلش این نیست. نه، آن کسی که الان کسی را به دنبال تو فرستاد بیست سال پیش هم می توانست بفرستد و من متحیر بودم پس چه دلیلی دارد که حضرت شروع کردند سه دلیل برای این قضیه آن هم خطاب به علی مهزیار، کسی که عاشق است، کسی که نوزده سفر حج کرده به خاطر زیارت آقا. سفر اولش سفر واجب بوده و نوزده سفر دیگر فقط به خاطر آقا. آقا نخواستند که تکدر خاطر برای او حاصل شود و خطاب را تمام کردند نسبت به همه شیعه. فرمودند: «ولکنکم کثرتم الأموال.» ای پسر مهزیار شماها در صدد زیاد کردن اموال بوده اید یعنی اگر کسی بخواهد تشریف محضر امام زمان (ع) پیدا کند باید تمام وجودش و تمام دلش امام زمانی باشد. ببینید حضرت کجا را دست می گذارند. «و لکنکم کثرتم الأموال و قطعتم الرّحم.» شما مراعات رحم و سفارشاتى که برای حق و حقوق بین شما شده است را نکردید. حق و حقوق دینی و عاطفی بین خودتان را مراعات نکردید. این مسئله دومی بود که حضرت سفارش کردند که اگر تشریف برای تو حاصل نشد دلیلش یکی زیاده خواهی بود که نسبت به اموال داشتی. نه زیاده خواهی حرام، آنکه خارج است و بلکه حلال. یعنی باید امام زمانی خالص بود و حتی این مسئله را هم کنترل کرد و

زاهد شد و بعد هم مسئله صلہ رحم و رسیدگی به ارتباط‌های عاطفی بین کسانی که حقی بر گردن انسان دارند. «و قطعتم الرحم و تجبرتم علی فقراء المؤمنین.» اگر یک وقت نسبت به فقرای مؤمنین بی‌توجهی‌هایی صورت گرفت. شما آنها را به استخدام گرفتید، یا به گونه‌ای نسبت به آنها ظلم روا داشتید که آنها را متحیر کردید در بعضی از تعابیر دارد که (تجیرتم)، شما حق و حقوق فقرا را خلط کردید. این هم باز به مسئله اول برمی‌گردد یعنی شما وقتی فقر را در مؤمن حس کردید باید به ایمان او نگاه می‌کردید و همه ارزش‌های انسانی را طبق ایمان او باید قائل می‌بودید و توجه شما به این مسئله نبود و اگر پای خود را بر پای فردی ضعیف گذاردید و دیدید که مشکلی نیست فشار می‌دادید. حضرت این را خطاب به همه مؤمنین بیان می‌کنند که علی بن مهزیار روی زمین نشست و شروع کرد به گریه کردن که «التوبه التوبه سیدی الإقاله الإقاله» حضرت فرمودند «لابأس علیک» اینجا بود که دلگرمی‌ای شد برای علی بن مهزیار.

جریان‌های تشرفات کار خیلی مشکلی است. یا رزقی خاص است که نصیب بعضی افراد می‌شود و یا افرادی که می‌خواهند در مراتب عالی ایمان سیر کنند و بر اثر خواست فراوان، خدای متعال رزق آنها می‌کند که در همین زمان هم بوده است که بعضی این رزق را داشته‌اند و این عنایات به آنها شده و این مسئله را انکار نمی‌توان کرد که اکنون هم تشریف محضر حضرت بقیه‌الله ممکن است. و بزرگانی بوده‌اند از علما و بزرگان دلسوخته که نصیبی از این معنا داشته‌اند و رزقی از این سفره برداشته‌اند. مقدمات و تمهیداتی که انسان را ارتقا می‌دهد نهایتاً بازگشتن به تقوا و رسیدن به مراتب عالی‌تری از تقوا و حضور در محضر حق تعالی و حضرت بقیه‌الله (ع) است.

آیا اساساً مسئله تشریف در عصر غیبت وجود دارد یا خیر؟ اگر این جواب مثبت است آیا این امکان برای عموم است یا خصوص؟

بله تشریف در زمان غیبت امکان دارد، اولاً بهترین دلیل بر امکان آن وقوعش است و ثانیاً در برخی از دعاها که در خواست دیدار شده، عبارت مطلق است. نظیر عبارتی که در دعای عهد عرضه می‌داریم: «اللهم أرني الطلعة الرشيدة» امکان تشریف به نظر بزرگان هم وجود دارد اما خواص این مسئله، خواصی که رزق تشریف دارند، افراد دلسوخته هستند پیرمرد دل شکسته‌ای ممکن است نصیبش شود، دلسوخته زحمت‌کشیده‌ای که تمام هم و غمش عشق به حضرت بقیه‌الله - روحی له الفداء - است

و در عین حال ممکن است شخصی که به صورت ظاهری دارای موقعیتی اجتماعی است نصیب پیدا

نکند. این رزق برای افراد ممکن است گرچه به ندرت اتفاق می‌افتد اما بوده‌اند افرادی که درک محضر آن بزرگوار را کرده‌اند و بهره برده‌اند.

آیا شرط یا شرایطی خاص برای نیل به تشریف ذکر شده است؟ این شرائط کدامند؟ البته مسئله تشریف به گونه‌ای پیچیده است که در زمان خود امام عسکری که حضرت چندساله بودند حضرت احياناً حضرت بقیه‌الله (ع) را به بعضی از خواص شیعه نشان می‌دادند برای اتمام حجت و شرطی که از مجموع قضایای تشرفات در چند جمله به نظر می‌آید شرائط اولیه را باید دارا بود به اضافه ایمان و تقوا و عمل صالح.

برای ارتباط با معصوم باید سنخیت وجود داشته باشد. یعنی عصمت نسبی برای شخصی حاصل شده و با گناه بیگانه باشد. در توفیق آن حضرت (ع) به شیخ مفید آمده است:

ولو أن أشاعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم لما تأخر عنهم
اليمن بلقائنا و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة

و صدقها منهم فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا ما نكرهه و لانوثره منهم 10.»

غیر از این یک دل‌شکستگی و دل‌سوختگی فراوان و اشک فراوان می‌خواهد. باید یک عمر در این مسیر سعی کرده باشد. این تاجی است که به طور طبیعی سر هر کسی نمی‌گذارند. اینکه کلاسی بگذارند، کما اینکه شنیدم که در بعضی از شهرستان‌ها گذاشته‌اند تا در بعد از چند ترم حضرت را نشان بدهند، اصلاً در بین بزرگان شنیده نشده است. این یک ارتباطی است که برای افراد دل‌سوخته به حسب موقعیتی خاص و ارتباطی خاص، خدای متعال نصیب می‌کند و تصور این است که افرادی که رزق خاص دارند به نحوی مورد توجه هستند و از ابتدای زندگی شان مورد توجه بوده‌اند. اینها محفوظ می‌مانند و یک دل‌شکستگی خاصی دارند. اینها مورد توجه هستند تا به محبوب خودشان برسند. حتی برای تشرفاتی که غیر از اصحاب حضرت و خواص حضرت دارند. نه، تشرفاتی که عموماً گاهی پیش آمده در یک نوع عصمت و حفظ الهی بوده‌اند، یک سری گناهان سنگین دوش اینها را سنگین نکرده و این دل‌سوختگی در آنها بوده و این عشق در جانشان موج می‌زده است.

اساساً دامنه اختیار غیر معصوم برای امر تشریف چقدر است؟ اگر دیداری در بیداری حاصل شود

چگونه می‌توان مطمئن شد که آن شخص امام است؟

البته مجموع تشرفات خدمت حضرت بقیه‌الله (ع) را نمی‌توان برایش تضمینی قائل شد که حتماً خود حضرت بوده‌اند مگر در مواردی که شواهد صدقی بر قضیه بوده است و این کار متخصصین از علمای راه رفته ما بوده است. جریان حاج‌علی بغدادی را نگاه کنید، مرحوم حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح‌الجنان نقل می‌کنند. ولی حاصل این تشریف سفارش‌هایی است که همین سفارش‌ها را ائمه دیگر به زبان‌های مختلف داشته‌اند، نتیجه این تشریف سوق دادن مردم است به نافله، عاشورا و زیارت جامعه، امور شخصی و امور مالی حاصل آن نبوده است که الان جامعه را دچار مشکل بکند. اگر نتیجه‌ای و حاصلی در تشریف می‌بود همان نتیجه را ائمه دیگر به زبان دیگر بیان می‌کرده‌اند و بعید به نظر می‌آید که در این قضیه بتوان اختیاری برای غیر معصوم تلقی کرد مگر حضرت خضر که باب حضرت بقیه‌الله (ع) و مورد توجه ایشان و انیس و مونس حضرت بقیه‌الله – روحی له الفدا – هستند و چه بسیار مناسب است کسانی که توسل به حضرت بقیه‌الله (ع) دارند و عشق آن بزرگوار در دلشان موج می‌زند توجهی هم به حضرت خضر داشته باشند چرا که آن بزرگوار فعلاً باب حضرت بقیه‌الله (ع) هستند و حضرت با ایشان مأنوسند.

به هر حال دامنه تشرفات به گونه‌ای نیست که اختیاری باشد و محدودیت‌هایی در این قضیه هست، برای اینکه قضیه تشرفات لوث نشود و هر کسی مدعی نشود و هر کاری را خواستند بکنند از این کانال وارد نشوند. بالاخره این هست ولی محدود به خواص از اهل ایمان و تقوا و مراقبه‌های بالا.

راجع به حلقه‌های گرد حضرت نظیر: اوتاد، ابدال و رجال الغیب؛ ضمن معرفی این حلقه‌ها دائره وظائف، اختیارات این افراد چگونه است؟ آیا جز اینها هم ممکن است عده‌ای از طرف امام مأوریت داده شوند؟

این سؤال احتیاج به فرصت دیگری دارد که جدا مورد صحبت قرار بگیرد. اما آنچه که از روایات به دست می‌آید این است که بله، افرادی در اطراف آن جناب هستند و اسامی یا مراتب مختلفی دارند. «ابدال» کسانی هستند که در جامعه هم هستند و با مردم زندگی می‌کند. خدا رحمت کند مرحوم آقای مولوی قندهاری نقل می‌کردند که در نجف که بوده‌اند با بعضی از ابدال برخورد می‌کنند. ایشان نقل می‌کردند: من جای دیگر نشینده‌ام کسی را که می‌خواهند به مقام ابدالی برسانند حضرت بقیه‌الله (ع) برای او پیغامی و ذکری و دستوری را می‌فرستند که او مشغول شود و

اسرار یهود و اعرالزمان

ممکن است حضوری یا با پیغام برنامه‌ای را برای او می‌فرستند و کم‌کم ارتقا پیدا می‌کند تا خود بتواند محضر حضرت را درک کند و این تعبیر از ایشان بود که برای یکی از بزرگانی که ایشان می‌شناختند که پیغامی از طرف حضرت بقیه‌الله - روحی له‌الفداء - رسیده بود و حضرت اسمی از اسماء حق تعالی را بر برگی از زیتون نوشته و برای او فرستاده بودند که این ذکر و دستور را انجام بدهد تا ابواب رحمت الهی بر او مفتوح شود و بیشتر بتواند در این مسیر موفق باشد. به هر حال جریان اوتاد، ابدال و رجال‌الغیب، جریان مفصلی است که اگر ما فقط به بعضی از آنها بتوانیم اشاره کنیم با این ضیق‌وقت مناسب است.

جناب ملافتح‌الله شوشتری که از شعرای بزرگ بوده‌اند و خودشان هم آدم راه‌رفته‌ای بوده‌اند، در یکی از کتاب‌هایشان ذکر می‌کنند که مرحوم آقا سیدعلی شوشتری (استاد اخلاق و عرفان مرحوم ملاحسینقلی همدانی) از ابدال بودند و خدمت حضرت بقیه‌الله (ع) می‌رسیده‌اند. برنامه‌هایی به عهده ایشان بود و به محضر حضرت تشریف داشتند. در بین علمای شیعه بوده‌اند کسانی که به این مرحله رسیده و خدمت حضرت را درک کرده بودند. من جمله از افرادی که گاهی از ناحیه مقدسه حضرت مأموریتی به عهده ایشان بوده است در اصفهان یک زمانی درباره‌ی حاج حسین کشیکچی این ماجرا مشهور شد که جریان مفصلی دارد و شخصی از تجار اصفهان عازم بیت‌الله‌الحرام می‌شود. به عراق می‌رسد از قافله عقب می‌افتد و مدت‌ها گریه و زاری می‌کرده که من خدا حافظی کرده‌ام و می‌خواهم بروم به مکه و روی برگشت به ایران را ندارم. در خواب می‌بیند که حضرت علی به او می‌فرمایند: برو مسجد سهله فرزندم تو را می‌فرستند. این تاجر اصفهانی به مسجد سهله می‌آید و ناگهان با شخص اسب‌سواری برخورد می‌کنند. آن بزرگوار می‌فرمایند: فلان بن فلان شما هستید؟ می‌گوید بله آقا! می‌فرمایند می‌خواستی بروی مکه و از قافله عقب افتادی؟ حضرت اشاره‌ای می‌کنند و صدا می‌زنند. حاج حسین! می‌گوید پیرمردی ظاهر شد. می‌گوید دیدم همان حاج حسین کشیکچی خودمان است. فرمودند این پیرمرد را به مکه برسان و بعد از اعمال هم او را به اصفهان برگردان که این جریان خود مفصل است خلاصه اینکه بوده‌اند کسانی که مأمورتی از ناحیه مقدسه به آنها واگذار می‌شده است.

إن شاء الله تعالی ما را از یاران و خاصان و شیعیان خالص آن حضرت قرار دهد و رزق ما را هم قرار بدهد که محضر آن بزرگوار را درک کنیم و جمال نورانی‌اش را مشاهده کنیم و به فضل الهی در دنیا و آخرت از او جدا نشویم.

پی نوشت‌ها:

1. در روایات متعدد اشاره به این مضمون شده که مؤمن در وقت احتضار می‌بیند که بالای سرش افراد بسیار زیبایی نشسته‌اند می‌پرسد تو که هستی؟ یکی می‌گوید من نماز توام. یکی می‌گوید من روزه توام. یکی می‌گوید من قرآنی هستم که می‌خوانده‌ای و معتقد بوده‌ای و یکی از آنها که از همه زیباتر است می‌گوید من ولایت تو به امیرالمؤمنین (ع) هستم.
2. در حدیثی است که حضرت عیسی (ع) به داخل یک چهار دیواری بین راهی رفت تا استراحت کند. این بزرگوار بسیار زاهدانه زندگی می‌کرد. زاهد حقیقی بود و هیچ جایی حتی برای استراحت نداشت. نه خانه‌ای و نه اثاث البیتی، در آنجا نیمه خستی را دید آن را به زیر سر کشید. بلافاصله شیطان حاضر شد. خطاب به شیطان فرمود: «ای ملعون کجا آمدی؟ چرا دفعتاً حاضر شدی؟ مگر من چه کردم که تو خودت را رساندی». شیطان گفت: «ای پیغمبر خدا! دیدم نیمه‌خستی را به زیر سر کشیدی گفتیم می‌روم و به او القا می‌کنم که می‌توان بهتر از این زندگی کرد و یک خشت را تبدیل به متکا کرد» و دنبال قضیه القائاتی است که شیطان دارد. حضرت عیسی روح‌الله فرمودند: «نیمه‌خستی را هم به ما نمی‌توانی ببینی؟» نیمه خشت را کنار زدند و خوابیدند، او هم رفت.
3. سوره حجر (15)، آیه 40.
4. شما ببینید در شب عاشورا حضرت سیدالشهداء (ع) نزدیک خیمه‌ها نشسته و به شمشیر تکیه داده بودند یا سر مبارکشان را روی دسته شمشیر گذاشته بودند و گویا مقداری خواب بر چشمان مبارک حضرت غلبه کرد. لشکر دشمن حمله کردند. حضرت زینب (س) هجوم دشمن را حس کردند، آمدند خدمت برادر و عرضه داشتند: «أخی أباعبدالله یا ابن امی» حضرت چشم گشودند و فرمودند چه شده خواهرم؟ حضرت زینب عرض کردند: «قد قُرب منّا العدو» دشمن نزدیک شده است. چه می‌خواهند؟ حضرت اباعبدالله (ع) وقتی که دیدند اضطراب اهل بیت و حضرت زینب (س) را فرا گرفته فرمودند: خواهرم! «لا یذهبن بحلمک الشیطان».
5. مرحوم حاج‌هادی ابهری که از دوستان و یا به تعبیری از اساتید بعضی بزرگان است. ایشان خیلی بگآء بود. شاید خود من در سن کودکی خدمت ایشان رسیده بودم نجف می‌آمدند منزل ما و

با پدرم دوست بودند. بعدها ما شنیدیم که چقدر این بزرگوار اهل شهود و مشاهده بوده و چشمانش باز بود. از ایشان نقل کرده‌اند که گاهی بعضی شب‌ها می‌خواستند بخوابند، پدرش که از دنیا رفته بود، روح او می‌آمده و می‌گفته پسر من دو رکعت نماز برای من بخوان و استراحت کن. بلند می‌شد. دو رکعت نماز برای روح پدرش می‌خواند، مادر، اقوام و همه اموات می‌آمده‌اند و می‌گفته‌اند دو رکعت نماز برای ما بخوان. شاید این اتفاق برای ما بیفتد ولی درک نکنیم، چون چشم باطن ما نمی‌تواند قالب لطیف آنها را درک کند. یا چشم ما نابیناست و یا مشکل دیگری در کار است که عمدتاً مربوط به خود انسان است.

6. سوره مریم (19)، آیه 67.

7. سوره یوسف (12)، آیه 36.

8. سوره یونس (10)، آیه 64.

9. (ابالحسن کینه پسر مهزیار است)

10. احتجاج طبرسی، ج 2، ص 499.

عنوان: دجال از نگاهی دیگر

فتنه «دجال» در روایات ما به عنوان یکی از فتنه‌های قبل از ظهور حضرت امام مهدی (ع) شمرده شده است. هرچند در پی پرسش‌های گوناگونی که درباره مشخصات امامان معصوم (ع) پرسیده شده، ایشان به بیان ویژگی‌هایی از دجال پرداخته‌اند. اما این موضوع هم چنان در دوران ما، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

گروهی دجال را با وجود ویژگی‌های عجیب و غریبی که در روایات برای آن برشمرده شده است، موجودی واقعی می‌دانند که در آخرالزمان ظاهر شده و به فریبکاری می‌پردازد و گروهی به دلیل همین ویژگی‌ها دجال را موجودی نمادین دانسته و معتقدند روایات در مورد او بیشتر به زبان استعاره سخن گفته‌اند.

اسرار یهود و اعرالزمان

در روایات اهل بیت (ع) آمده است که در آخر زمان انسانی می آید با مشخصات زیر:

1. یک چشم دارد.
2. یک چشم او در وسط پیشانی اوست.
3. یک چشم او که در وسط پیشانی اوست مثل ستاره می درخشد.
4. این انسان به نام «دجال» مشخص شده است. این انسان سوار بر خری است که چنین توصیف شده است:

بین دو گوش او یک میل راه است.

داخل دریاها می شود.

زمین زیر پای او در هم نور دیده می شود.

جلوی او دود و آتش است.

پشت سرش چیزی است که مردم آن را نان می بینند.

از سر هر موی او سازی بلند است.

خرما دفع می کند.

اغلب طرفدارانش از یهودیان و زنازادگان هستند.

مردم در زمان او به دو دسته تقسیم می شوند: عده ای برای دین خود عزادارند و عده ای برای دنیای خود.

نظریه

به عنوان یک نظریه که احتمال صحت و یا رد آن وجود دارد، می توانیم حدس بزنیم که شاید معصومین (ع) خواسته اند با زبان اشاره از فاصله ای که حدود هزار و چهار صد سال حقایق را با ما در میان بگذارند و توجه ما را به عمق واقعیاتی که در زمان ما رخ داده است جلب کنند. بر اساس این احتمال می توان تعابیر زیر را در نظر داشت:

1. انسان یک چشم

انسان در تاریخ همیشه دو چشم داشته است: چشم طبیعت‌بین و چشم حقیقت‌بین؛ یک چشمی که با آن دنیا را می‌دیده و دیگری چشمی که با آن خدا را می‌دیده است. تعبیر «انسان یک چشم» اشاره به پیدایش انسان مادی و ماتریالیست است که تنها یک چشم دارد: چشم طبیعت‌بین او تصور می‌کند که جز طبیعت هیچ چیز حقیقت و واقعیت ندارد.

2. یک چشم در وسط پیشانی اوست

صورت انسان متقارن خلق شده است و انسان، عیب و نقص صورت خود را از لحاظ قانون تقارن ارزیابی می‌کند: یک دهان روی خط تقارن ولی دو گوش در دو سوی خط تقارن با فاصله مساوی. می‌فرمایند این چشم انسان یک‌چشمی و یک بعدی در وسط پیشانی اوست. یعنی روی خط تقارن صورت اوست و تقارن صورت او با یک چشم به هم نخورده است. در نتیجه، احساس نیاز به چشم دوم نمی‌کند. و این واقعیتی است که با آن روبه‌رو بوده‌ایم. ماتریالیست‌ها و مخصوصاً کمونیست‌ها فلسفه خود را فلسفه علمی می‌نامیدند و آن را علم محض می‌دانستند و کسانی که به ماوراءالطبیعه معتقد بودند را عقب مانده و مرتجع و واپسگرا می‌نامند و هیچ‌گونه احساس نقص در سیمای شخصیت خود نمی‌کردند.

3. یک چشم او مثل ستاره می‌درخشد

از زمان بطلمیوس تا زمان انتشار کتاب مرایا توسط ابن هیثم، تصور عمومی بر این بود که نور از چشم انسان بر اشیا می‌تابد و در پرتو نور چشم، اشیا دیده می‌شوند. ابن هیثم برای اولین بار طرز کار چشم را کشف کرد و قوانین تابش و بازتاب نور را مطرح نمود و اتاق تاریک و عدسی را اختراع کرد. ولی از همان زمان اصطلاح «نور چشم» در ادبیات باقی ماند و اصطلاحاً به چشم قوی، «چشم پرنور» گفته شد و این اصطلاح هنوز هم وجود دارد و کسی که چشم او ضعیف شده اصطلاحاً می‌گویند نور چشم او کم شده است. تعبیر درخشش چشم انسان یک چشمی مثل ستاره اشاره به قوت چشم طبیعت‌بین این انسان است و ما امروز شاهد آن نیز هستیم. چشم طبیعت‌بین انسان ماتریالیست تا اندازه‌ای قوی شده که می‌تواند از اتم تا سوپر کهکشان‌ها را ببیند و توصیف کند.

4. سوار بر خری است که...

اسرار یهود و اعرالزمان

خر، مرکب و وسیله رسیدن از مبدأ به مقصد است. از بین همه مرکب‌های جاندار آن که به «ماشین» شبیه‌تر است خر است، زیرا خر از برقرار کردن یک رابطه عاطفی با راکب خود عاجز است و ماشین نیز دقیقاً همین‌طور است.

5. بین دو گوش خر او یک میل راه است
گوش، مرکز شنوایی است و یک میل در این جایک عدد کامل است و اشاره به فاصله زیاد دارد.
امروز ماشین امکان ایجاد شنوایی با فواصل طولانی را فراهم آورده است.

6،7. داخل دریاها می‌شود و زمین زیر پای او درهم نور دیده می‌شود
این امر، اشاره به امکاناتی است که ماشین امروز برای بشر فراهم آورده است.

8. جلوی او دود و آتش است
انسان ماتریالیست سوار بر خر تکنولوژی با اسلحه آتشین وارد جهان اسلام و سایر نقاط جهان شد و بدین وسیله سلطه خود را گسترش داد. به همین دلیل می‌فرمایند در پیش روی او دود و آتش است.

9. پشت سرش چیزی است که مردم آن را نان می‌بینند
نفرموده‌اند پشت سرش نان است بلکه فرموده‌اند پشت سرش چیزی است که مردم آن را نان می‌بینند. اشاره به مدرنیزاسیون، وعده زندگی بهتر و رفاه بیشتر است که در همه کشورهای استعمارزده داده شد، ولی هیچ‌کس از میان استعمارزده‌ها به زندگی بهتر و رفاه بیشتر به‌طور واقعی نرسید.

10. از سر هر موی او سازی بلند است
بهترین تعبیر برای تشریح ارتباطات بین‌المللی در جهان امروز همین تعبیر است. هر موی یک جانور، یک سیستم مستقل است. می‌توان یک موی را کند در حالی که بقیه آن‌ها بر سر جای خود باقی بمانند ولی همه «مو»ها از یک خون تغذیه و از آن طریق رشد و نمو پیدا می‌کنند.

هر یک از وسایل ارتباطی در جهان امروز از نظر حقوقی یک سیستم مستقل هستند؛ نظیر روزنامه جنگ پاکستان و یا خبرگزاری سودان و... ولی همه آنها از یک خون که همان جریان انحصاری خبررسانی بین‌المللی است تغذیه می‌شوند و این جریان به وسیله چهار خبرگزاری سه کشور غربی از جناح پروتستان – یهودی – انگلوساکسون دنیای مسیحیت که فاتح جنگ جهانی دومند اداره می‌شود. این چهار خبرگزاری روزانه چهل میلیون کلمه خبر به سراسر جهان مخابره می‌کنند.

11. خرما دفع می‌کند

دفع خرما اشاره به تولیدات ماشینی است. از میان همه میوه‌ها خرما شبیه‌تر به کالای بسته‌بندی شده است یک زورق بر رو و در داخل آن مواد غذایی و همه تقریباً اندازه هم.

12. اغلب طرفدارانش یهودیان و زنازادگانند

ظاهراً روشن است و اشاره به مسئله صهیونیسم و فروپاشی خانواده در غرب و افزایش زنازادگانی دارد که عملاً گردانندگان چرخ‌های تکنوکراسی جهانی‌اند. شگفت‌انگیز است در صدر اسلام نیز زنازادگان در پیشبرد اهداف ارتجاع عرب نقش مهمی داشته‌اند، نظیر عمروعاص و زیاد ابن ابیه...

13. مردم در زمان او به دو دسته تقسیم می‌شوند عده‌ای برای دین و عده‌ای برای دنیای خود عزا دارند

این امر، اشاره به نهضت‌های ضداستعماری است که با شعارهای دینی و یا بعضاً شعارهای مادی (نظیر نان، مسکن و...) به وجود آمدند.

14. دجال در لغت به معنی بسیار فریبنده است.

پی‌نوشت:

* برگرفته از کتاب: آیین برنامه‌سازی رادیویی، انتشارات سروش.

عنوان: نبرد آخرالزمان

بررسی تطبیقی نبرد «قرسیا» و واقعه «آرماگدون»

صد هزار نفر: (سفیانی) سپاهیان را به قرسیا می‌رساند و در آنجا هم به جنگ کردن می‌پردازد. در این جنگ صد هزار نفر از جباران و ستمکاران کشته می‌شوند. پس از آن سفیانی سپاهی را به کوفه گسیل می‌دارد. 14

— چهار صد هزار نفر: شهری در طرف شرق ساخته می‌شود که در آن حوادثی روی می‌دهد که هرگز مردم آن زمان نظیرش را ندیده باشند. ... و یک حادثه دیگر در شام روی می‌دهد که مجموعاً چهار صد هزار کشته بر جای می‌گذارد. ...

بررسی تطبیقی نبرد «قرسیا» و واقعه «آرماگدون»

قرسیا

1. موقعیت جغرافیایی قرسیا

قرسیا، شهرکی است که در شمال کشور سوریه، در استان «الجزیره» و در شش کیلومتری شهر «رقه» در محل التقای دو رود فرات و خابور قرار دارد. 1 این شهر پیش از اسلام «کیرکسیون» نام داشت و در سال 19 ق. به دست مسلمانان فتح و قرسیا نامیده شد.

خرابه‌هایی از قرسیا نزدیک «دیرالزور» از شهرهای سوریه کنونی و نزدیک به مرزهای عراق باقی‌مانده که فاصله آن تا ترکیه نیز نسبتاً نزدیک است. 2 قرسیا حدود 100 کیلومتر با عراق و 200 کیلومتر با ترکیه فاصله دارد. 3

2. پیشگویی روایات درباره قرسیا

اسرار یهود و اعرالزمان

روایات متعددی درباره این منطقه و حادثه بزرگی که در آن رخ خواهد داد، نقل شده است که تنها به نقل یک مورد از آن‌ها به ذیل این عنوان اکتفا می‌کنیم؛ حضرت امام محمدباقر (ع) از «مسیر»، فاصله تا قرقیسا (قرقیسیا) را می‌پرسند و او پاسخ می‌دهد که همین نزدیکی‌ها در ساحل فرات قرار دارد. آن حضرت (ع) صحبت خود را چنین ادامه می‌دهند:

اما در این ناحیه واقعه‌ای رخ خواهد داد که مانند آن از زمانی که خداوند تبارک و تعالی، آسمان‌ها و زمین را آفرید، اتفاقی نیفتاده و تا زمانی که آسمان‌ها و زمین برپا هستند مانند آن اتفاق نخواهد افتاد. سفره‌ای است که درندگان زمین و پرندگان آسمان از آن سیر می‌شوند.⁴

3. نبرد بزرگ قرقیسیا

اصلی‌ترین حادثه‌ای که در قرقیسیا رخ می‌دهد، جنگ و آشوبی است که «سفیانی» شاخص‌ترین طرف درگیر آن است: سفیانی... در طول مسیر عراق سپاهیان او وارد قرقیسیا می‌شوند و جنگی سخت به راه می‌اندازند که صد هزار نفر در آن گشته می‌شوند.⁵

4. انگیزه رویارویی و درگیری

مطلبی که به طور اتفاق در روایات ذکر شده، این است که علت وقوع جنگ قرقیسیا، گنجی است که فرات آن را نمایان می‌کند و این گنج ممکن است همان طور که در روایات تصریح شده از جنس طلا و نقره باشد و نیز احتمال دارد که از جنس دیگری (مانند نفت یا غیر آن) باشد.⁶

5. زمان جنگ

سفیانی در ماه رجب سر به شورش برمی‌دارد و نبرد قرقیسیا در زمره فعالیت‌های وی بر شمرده شده است، اما از آنجا که سفیانی ابتدا بر شام مسلط می‌شود و آخرین متحدانش در این منطقه – یعنی قوم بنی کلب – در ماه رمضان با او بیعت می‌کنند،⁷ و نیز روایاتی که حاکی از آغاز جنبش‌ها، نمایان شدن جمعیت‌ها و ابتدای جنگ‌ها در ماه شوال هستند، به احتمال بسیار قوی، معرکه قرقیسیا در ماه شوال پیش از ظهور برپا خواهد گردید.⁸

6. طرفین درگیر در قرقیسیا

با توجه به انگیزه جنگ در قرقیسیا که صرفاً تصاحب ثروتی هنگفت می‌باشد، فرض این که در این میدان بیش از دو طرف درگیر خواهیم داشت، مطلب دور از ذهنی نیست، کما این که در روایات نیز چنین مطلبی را می‌توان مشاهده کرد؛ به طور خلاصه می‌توان گفت که حاضران در این میدان نبرد عبارتند از:

– ترک‌ها (که احتمالاً منظور روس‌ها باشد): که در جزیره (بین‌النهرین) نیرو پیاده کرده‌اند.

– رومیان: یهودیان و دولت‌های غربی که وارد فلسطین شده‌اند. 9

– سفیانی که در آن هنگام بر شام کاملاً مسلط شده است. 10

– دو نفر به نام «عبدالله» که در روایات ما توضیح خاصی درباره آن‌ها اشاره نشده و احتمالاً هم پیمان غربی‌ها باشند.

– «قیس» که مرکز فرماندهی‌اش در مصر است.

– یکی از بازماندگان عباسیان. 11

نکته قابل توجه و حائز اهمیت این است که روایات تأکید دارند که در این جنگ و به خصوص در میان کشته‌های آن شیعیان دیده نمی‌شوند؛

آیا نمی‌بینید که دشمنان شما در معاصی خداوند کشته می‌شوند، بدون آن که شما حضور داشته باشید در حالی که شما با آرامش و امنیت در گوشه خانه‌هایتان نشسته‌اید، برخی از آن‌ها، برخی دیگر را بر روی زمین می‌کشند. سفیانی عذاب مناسبی برای دشمنان شما و نشانه‌ای برای خودتان است.

وقتی آن فاسق سر به شورش برداشت، شما (شیعیان) اگر یک یا دو ماه پس از شورش او از خود حرکتی نشان ندهید، به مشکلی بر نخواهید خورد تا این که بسیاری از خلق، منهای شما کشته شوند. 12

7. پیروز میدان قرقیسیا

با در نظر گرفتن این که سفیانی پس از این جنگ آنقدر قوی و توانمند است که در ابتدا به طور همزمان به ایران و عراق به خصوص شهرهای شیعه نشین حمله می‌کند و اندکی بعد در چهار

منطقه شام، عراق، ایران و حجاز سپاهیانش حضور جدی و فعال دارند، می‌توان وی را پیروز میدان قرقیسیا بدانیم. 13

8. تعداد کشته‌ها و سرانجام آن‌ها

روایات تعداد مختلفی را برای کشتگان این نبرد ذکر می‌کنند:

— صد هزار نفر: (سفیانی) سپاهیان را به قرقیسیا می‌رساند و در آنجا هم به جنگ کردن می‌پردازد. در این جنگ صد هزار نفر از جباران و ستمکاران کشته می‌شوند. پس از آن سفیانی سپاهی را به کوفه گسیل می‌دارد. 14

— چهار صد هزار نفر: شهری در طرف شرق ساخته می‌شود که در آن حوادثی روی می‌دهد که هرگز مردم آن زمان نظیرش را ندیده باشند. ... و یک حادثه دیگر در شام روی می‌دهد که مجموعاً چهار صد هزار کشته بر جای می‌گذارد... 15

— از هر نه نفر، هفت نفر: قطعاً نهر فرات از کوهی از طلا پرده برمی‌دارد که مردم برای رسیدن به آن به جان یکدیگر می‌افتند و از هر نه تن، هفت تن کشته می‌شود. 16

— نود درصد یا (نه‌دهم) مردم: فرات از کوهی از طلا پرده برمی‌دارد... و از هر صد نفر، نود نفر در این نبرد کشته می‌شود 17 و قیامت برپا نمی‌شود مگر این که ... نه دهم آن‌ها کشته می‌شود. 18

— نود و نه درصد مردم: قیامت برپا نمی‌شود تا این که ... از هر صد نفر، نود و نه نفر کشته

می‌شود. هر یک از آن مردمان می‌گوید، شاید من همان باشم که نجات می‌یابد. 19

ولی آنچه مسلم است این کشته‌ها به هر تعداد که باشند، دفن نشده و خوراک حیوانات می‌گردند: همانا خداوند در قرقیسیا سفره‌ پر از طعامی دارد که سروش آسمانی از آن خبر می‌دهد و ندا می‌کند که ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین برای سیر شدن از گوشت تن ستمگران بشتابید. 20

حجت‌الاسلام علی کورانی در کتاب خویش با عنوان عصر ظهور، چنین می‌نویسد:

چنان که روایت اشاره می‌کند، عرصه نبرد، بیابان خشک و بی‌آب و گیاه است و آن‌ها اجساد کشتگان خود را دفن نمی‌کنند و یا قادر به دفن آن‌ها نیستند. 21

9. نحوه جنگیدن در قرقیسیا

همان گونه که در روایات متعدد و مختلفی که درباره قرقیسیا ذکر شد، دیدیم، هیچ اشاره‌ای وجود ندارد که این جنگ صورت خاصی داشته و یا در آن از ابزار خاصی برای کشتن افراد استفاده بشود.

10. زمینه‌سازی برای قرقیسیا

همان طور که دیدیم آنچه در روایات اسلامی آمده این است که در ابتدای شورش سفیانی، شیعیان باید هیچ حرکتی از خود نشان ندهند و از تمام حوادث آن صحنه و فعالیت‌های او خود را بر کنار بدارند.

11. میزان احتمال وقوع نبرد قرقیسیا

بنابر روایات متعدد پنج حادثه حتمی پیش از ظهور حضرت مهدی (ع) اتفاق می‌افتند: شورش سفیانی، قیام یمانی، ندای آسمانی در بیست و سوم ماه رمضان، شهادت نفس زکیه و فرو رفتن سپاه سفیانی در (سرزمین) بیداء در بیابانی میان مکه و مدینه.22
بقیه حوادث نیز در عین آن که احتمال وقوعشان بسیار زیاد است، از احتمال بروز «بداء» در مورد آن‌ها نیز نمی‌توان چشم‌پوشی کرد²³ یعنی احتمال واقع نشدن آن‌ها باید به طور جدی مورد نظر قرار گیرد؛ جریان قرقیسیا نیز از این قاعده مستثنی نیست.

نکته‌ای که ذکر آن در این جا خالی از لطف نمی‌باشد، این است که بیان فرو رفتن سپاه سفیانی (خسف) در سرزمین بیداء در میان علائم حتمی ظهور و در حالی که خود سفیانی هم یکی از افرادی که نابود می‌شوند شمرده شده، بیانگر عدم قطعیت دیگر اخباری است که پس از وقوع آن حادثه به نحوی با سفیانی مرتبط می‌شود. البته فراموش نکنیم که با استناد به حتمی بودن شورش سفیانی و جایگاه ویژه نبرد قرقیسیا در مین روایات، می‌توان ادعا کرد که احتمال وقوع این وقایع از بقیه حوادث مطرح شده در روایات بیشتر است.

12. آثار پیشینی قرقیسیا

همان طور که دیدیم قبول کردن یا قبول نکردن و عدم اعتقاد به وقوع جنگ قرقیسیا اثر خاصی را ایجاد نمی‌نماید.

آرماگدون

اکنون ویژگی‌هایی را که درباره جنگ آرماگدون گفته می‌شود مورد بررسی قرار می‌دهیم.

1. موقعیت جغرافیایی آرماگدون

خانم گریس هالسل در کتاب تدارک جنگ بزرگ می‌نویسد:

برای این که به تپه «مجدو» برویم، از «تل آویو» حدود 55 مایل به طرف شمال سفر می‌کنیم، و به محلی می‌رسیم که در 20 مایلی جنوب - جنوب شرقی «حیفا» قرار دارد و فاصله آن از دریای مدیترانه حدود 15 مایل است. 24

که البته وی مطالب دیگری را هم درباره این شهر به نقل از همراه خود نقل می‌کند ولی وقتی درباره تطبیق آن مکان با محل موعود جنگ آرماگدون می‌پرسد، جواب می‌شود:

شما همین اسم - یعنی مجدو - را بگیرید. کلمه «هار» (که در زبان عبری به معنی کوه می‌باشد) را به آن اضافه کنید؛ این دو کلمه به شما «هارمجدو» را می‌دهد که ما آنرا «هارمجدون» (= آرماگدون) ترجمه می‌کنیم.

هالسل خود می‌گوید:

در حالی که او صحبت می‌کند، من می‌کوشم استدلال او را با جستجوی کوه دنبال کنم، اما کوهی پیدا نمی‌کنم. اما با همه این‌ها آیا هارمجدو (کوه مجدو) بر یک محل دلالت می‌کند یا یک رویداد. 25

به عبارت دیگر اگر واقع‌گرایانه بخواهیم نگاه کنیم:

1. ابدأ معلوم نیست که منظور از آرماگدون مورد بحث یک محل است یا اتفاق!

2. به فرض که آنرا بدون دلیل به نام محل تفسیر کنیم، باز هم قابل تطبیق بر محل مورد ادعا نیست و اعتقاد مبلغان انجیلی مسیحی را اثبات نمی‌نماید زیرا اساساً در آن منطقه چنین کوهی وجود ندارد بلکه دشت مجدو (مگدو) وجود دارد، نه کوه مجدو. 26

3. از همه مهم‌تر این که حتی اگر با تسامح بگوییم هارمجدون این جا است مسئله تحریف کتاب مقدس پیش خواهد آمد و آن موضوعی نیست که بتوان به راحتی از آن چشم‌پوشی کرد و با در

نظر گرفتن آن بنای تمام تسامح‌هایی را هم که به کار برده بودیم فرو می‌ریزد و دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که بخواهیم درباره‌اش اغماض به خرج دهیم.

پس:

اصلاً مشخص نیست که آنچه آرماگدون (هارمجدون) خوانده می‌شود، چیست یا در کجا قرار دارد.

2. پیشگویی‌ها درباره آرماگدون

جریان «مسیحیان صهیونیست» که همان مبدعان و مبلغان وقوع آرماگدون می‌باشند، تمام رفتارهای خود را منسوب به مشیت (تقدیر) الهی کرده و در مسیر تحقق خواسته‌هایشان اقدامات خشونت باری را تدارک نموده‌اند و آنان پیشگویی‌های کتاب مقدس را بهانه این اعمال خود قرار داده‌اند تا آنجا که با استفاده از قدرت رسانه‌ای فوق‌العاده‌ای مدام که تبلیغ می‌کنند خداوند مقرر کرده است، بشر هفت دوران از مشیت الهی را از سر بگذارند که یکی از آن‌ها «جنگ هسته‌ای آرماگدون» است.

اما جالب آن است بدانیم که واژه هارمجدون تنها یکبار در انجیل آمده است؛

و ایشان را (نیروهای اهریمنی) به موضعی که آن را «هارمجدون» می‌خوانند، فراهم آورند. 27
آشکار است که این عبارت اساساً مدعای آنان را اثبات نمی‌کند، بلکه ریشه‌های آنرا باید در اهداف خارج از کتاب مقدس آنان دنبال نمود.

و لذا اگر بگوییم که آرماگدون حتی در میان پیشگویی‌های تورات و انجیل تحریف نشده نیز وجود ندارد، سخنی گزاف نگفته‌ایم. 28

3. نبرد بزرگ آرماگدون

مسیحیان صهیونیست می‌گویند که پیش از ظهور (مجدد) مسیح و برپایی قیامت و پس از یک دوره فلاکت 7 ساله که منجر به نبرد با دجال می‌شود، جنگ آرماگدون اتفاق می‌افتد. 29 آنان برای این درگیری ویژگی‌های منحصر به فردی بیان می‌کنند که پس از این خواهیم دید که حتی معتقدند وقوع این جنگ بزرگ جهانی بسیار نزدیک است و نسل فعلی بشریت قطعاً شاهد وقوع آن خواهد بود. 30

اعتقاد به این امر موهوم چنان در میان سیاست‌گزاران آمریکایی نفوذ کرده است که بسیاری از سیاست‌های ریسی جمهورهای گذشته و کنونی آمریکا در راستای عملی شدن این جنگ مقدس بوده تا آنجا که آنان حتی در سیاست اقتصاد نیز تلاش می‌کردند میزان کمک‌های دولت آیالات متحده به اسرائیل، افزایش یابد.³¹

4. انگیزه درگیری و رویارویی

مسیحیان اصولگرا جنگ آرماگدون را با پسوند مقدس توصیف می‌کنند³² و نوع بیان دسته‌بندی طرفین درگیر در میدان جنگ با استفاده از الفاظ مذهبی و با عنوان «مؤمن»، «کافر» و «مشرک» است که به خوبی نشان دهنده دینی جلوه دادن این جنگ است. خلاصه این که همه آن‌ها که ادعا می‌شود در آرماگدون مقابل همدیگر می‌ایستند برای دفاع از دین و آیین و مرام خودشان خواهد بود.

5. زمان وقوع نبرد آرماگدون

همان‌طور که پیش از این متذکر شدیم مسیحیان صهیونیست عنوان می‌کنند این اتفاق در آینده‌ای بسیار نزدیک و طی چند سال آینده به وقوع خواهد پیوست و اندکی پس از آن مسیح (ع) ظهور خواهد کرد و بر دجال فائق خواهد آمد.

جالب است بدانیم که پیروان این جریان وقوع دو نشانه را پیش از رخ دادن آرماگدون ذکر می‌کنند و برای این دو نشانه هم ترتیب و توالی زمانی قائلند:

1. تجدید بنای هیکل (معبد) سلیمان: معبد سلیمان که نماد حکومت جهانی دولت یهود است پیش از برقراری حکومت جهانی مطلوب آن‌ها می‌باید برپا شود، و به منظور وقوع این امر بر وجوب و لزوم قطعی حیات و کمک به اسرائیل و مهاجرت تمام یهودیان دنیا به فلسطین اشغالی تأکید شدیدی می‌کنند. راه وصول به این مقصود نیز تخریب مسجدالاقصی است و می‌گویند باید معبد به جای مسجد ساخته شود؛³³ حتی اگر به قیمت آغاز جنگ جهانی سوم باشد.³⁴
2. تولد گوساله سرخ موی: یهودیان ادعا می‌کنند که در هنگام بنای معبد و پیش از شروع عملیات ساخت لازم است مراسم «تطهیر» انجام شود و برای انجام آن می‌بایست گوساله‌ای سرخ موی که ویژگی‌های خاصی دارد، با آداب مخصوص به خود قربانی گردد.³⁵

در چند دهه اخیر یهودیانی با استفاده از دانش ژنتیک اقدام به اصلاح نژادی گاو برای تولید این گوساله کرده‌اند و چندی پیش ادعای موفقیت در این راستا را نمودند که این ادعا مورد تأیید مؤسسه معبد واقع در اورشلیم قرار گرفت و اکنون این حیوان سه ساله است. 36

یهودیان برای نیل به تخریب مسجدالاقصی با قاطعیت تصمیم دارند که حداقل در ابتدای هر ماه به طور جدی برای تحقق این تصمیم شوم اقدام کنند که تنها در سال جاری شاهد چند مورد تقابل بسیار جدی میان یهودیان با مسلمانان در اطراف قدس بوده‌ایم. 37

6. طرفین درگیر در آرماگدون

ادعا می‌شود در میدان آرماگدون دو سپاه رودرروی همدیگر قرار می‌گیرند:

1. مؤمنان: یهودیان و هم پیمایان آن‌ها (مسیحیان صهیونیست)
2. کفار و مشرکان: کمونیست‌ها (شوروی (روسیه)، چین، کوبا و کره شمالی) و مسلمانان، 38 که عمدتاً شیعیان مد نظر قرار گرفته‌اند. در این میان جایگاه ویژه ایران، سوریه، لبنان و عراق 39 را نمی‌توان نادیده گرفت. 40

نکته قابل توجه این جاست که تا قبل از فروپاشی شوروی، عنوان «امپراتوری شیطان» به آنجا اطلاق می‌شد و منظور از آن در تبلیغات مسیحیان صهیونیست، رهبری سپاه «شر» در جنگ آرماگدون بود 41 و پس از آن، به خصوص بعد از حمله آمریکا به عراق، بارها از سوی آن‌ها ایران «محور شرارت» خوانده شده و هدف بعدی حمله آنان اعلام شده است. 42

7. پیروز میدان آرماگدون

بنابر آنچه مدعیان آرماگدون ادعا می‌کنند مسیح مورد نظر آنان پس از کشتار بسیاری از حاضران در میدان نبرد، پیروزمندان از این معرکه بیرون خواهد آمد و مسیحیان صهیونیست هزار سال در خوشبختی بر جهان حکومت خواهند کرد. 43

8. تعداد کشته‌ها و سرانجام آن‌ها

مدعیان می‌گویند در این جنگ بزرگ میلیون‌ها نفر کشته خواهند شد 44 که 2/3 از یهودیان (غیر صهیونیست) بخشی از آن‌ها خواهند بود و طی مدت هفت ماه این کشته‌ها دفن می‌شوند. 45 که البته گاه تا سه میلیارد نفر هم ذکر شده است. 46

9. شیوه جنگیدن در آرماگدون

تمام متون مسیحیان صهیونیست جدید با توجه به برخی از عبارات کتاب مقدس به آرماگدون که در جاهای مختلفی ذکر شده و شاید هیچ کدام ارتباطی نیز با یکدیگر نداشته باشند - بیان می کنند که این جنگ بزرگ، هسته‌ای خواهد بود و به عنوان مثال از چرخه‌ای که از عقب آن گازی کشنده منتشر می شود و نظایر آن سلاح‌های کشتار جمعی سخن گفته اند. 47

10. زمینه سازی برای آرماگدون

از جمله اساسی ترین مسائلی که میان همه مسیحیان صهیونیست مشترک است و جملگی بر آن اتفاق دارند، این است که ما هم اکنون در آخرالزمان زندگی می کنیم و زمینه سازی برای وقوع آرماگدون به عنوان مقدمه ظهور مسیح، وظیفه ماست. 48

در هم تنیدگی عقاید مسیحیان صهیونیست و سیاستمداران آمریکایی به حدی است در حال حاضر «کلید فهم سیاست آمریکا» 49 چیزی جز شناخت کامل و دقیق این جریان نیست. در راستای تبلیغ این جریان امروزه بیش از 1550 شبکه رادیویی و تلویزیونی، 80,000 کشتی سخنان و مبلغ، 200 مؤسسه و کالج علمی، 100,000 و دانشجوی پروتستان به طور شبانه روزی مشغول فعالیت هستند و تنها در آمریکا مخاطبانشان در حدود جمعیت کل ایران است 51 و در سطح کلان حتی رؤسای جمهور گذشته و حال این کشور آرزو دارند آغازگر این جنگ بزرگ جهانی باشند. 52

11. عوارض اعتقاد به آرماگدون

مشکلاتی که برای سوریه، عراق و ایران در خارج از آمریکا پیش آمده و حتی مشکلاتی که گاه برای کل ساکنان زمین رخ می نماید، از همین روست.

جیمز وات، وزیر کشور اسبق آمریکا در جمع کمیته مجلس نمایندگان اعلام کرد:

به علت ظهور دوباره و قریب الوقوع مسیح نمی توانیم خیلی دربند نابودی منابع طبیعی خودمان (و صد البته دیگر کشورهای جهان) باشیم. 53

12. میزان احتمال وقوع آرماگدون

برخی از اشکالاتی که می توان به رؤیای غیر قابل تعبیر آرماگدون وارد کرد، از این قرارند:

اسرار یهود و اواخرالزمان

1. انتساب به کتاب مقدس که آکنده از تحریفات است و حتی نسخه‌هایی که در صد ساله اخیر منتشر شده‌اند، بنا به صلاحدید آن‌ها برای تحریف تاریخی قومی غیر یهودی به طور جدی ویراستاری شده و مطالبی خاص را به عمد حذف کرده‌اند. 54
 2. انتساب رفتارهایی ناشایست و دور از مروت و جوانمردی به پیامبر اولوالعزم الهی حضرت مسیح علی نبینا و آله و (ع). به عبارت دیگر حضرت عیسی (ع) هیچ‌گاه با آنچه می‌گویند سنخیتی نداشته و نخواهد داشت.
 3. ویژگی‌های غیرقابل باور تصویف شده برای آن. 55
 4. هسته‌ای بودن جنگ. 56
- که البته این‌ها غیر از آن اشکالاتی است که ذیل هر عنوان به مناسبت از آن سخن گفتیم و در عین حال باز هم می‌توان موارد دیگری را برشمرد که همگی حاکی از این هستند که ادعای وقوع این جنگ جز توهمی بیش نیست و احتمال وقوع چنین حادثه و پدیده‌ای در حد صفر است و صیفی بعید می‌نماید که روزی شاهد چنین حماقتی از سردمداران خون آشام آمریکا و رژیم صهیونیستی باشیم.

پی‌نوشت‌ها:

1. کامل، سلیمان، روزگار رهایی، ترجمه علی اکبر مهدی پور، ج 2، ص 852.
2. کورانی، علی، عصر ظهور، ص 130.
3. ساده، مجتبی، شش ماه پایانی، ترجمه محمود مطهری نیا، ص 127.
4. مجلسی، بحار الانوار، ج 52، ص 291؛ نعمانی، الغیبه، ص 303.
5. مجلسی، همان، ج 52؛ نعمانی، همان، ص 279.
6. عصر ظهور، ص 131، به نقل از نسخه خطی ابن حماد، ص 92.
7. ر.ک: شش ماه پایانی، ص 123.
8. همان، ص 127.
9. مجلسی، همان، ج 52، ص 207؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص 462.
10. ر.ک: شش ماه پایانی، ص 127؛ الفتن، ص 195.
11. کلینی، همان، ج 8، ص 295؛ مجلسی، همان، ص 246؛ نعمانی، همان، ص 278.

اسرار یهود و آخر الزمان

12. الفتن، ص. 212.
13. مجلسی، همان، ج 52، صص 212 و 237؛ طوسی، همان، ص 441؛ نعمانی، همان، ص 279؛ الاختصاص، ص 255.
14. بشاره الاسلام، ص. 56.
15. الفتن، ص 92 به نقل از عصر ظهور، ص. 131.
16. الفتن، ص. 418.
17. البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ص 111 به نقل از ماهنامه موعود، ش 31، ص 52.
18. ابن طاووس، الفتن و الملاحم، ص 58.
19. مجلسی، همان، ج 52، ص. 246.
20. کورانی، همان، ص. 130.
21. کلینی، همان، ج 8، ص 295؛ مجلسی، همان، ص 246؛ نعمانی، همان، ص 278.
22. ر.ک: شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 650؛ شیخ طوسی، همان، ص 267؛ نعمانی، همان، صص 169 و 172؛ مجلسی، همان، ج 52، ص 204؛ طبرسی، اعلام الوری، ص 426؛ صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، صص 439 و 455.
23. تفصیل مطالب را درباره بداء در بخش دوم از فصل چهارم کتاب شش ماه پایانی مطالعه نمایید.
24. هالسل، گریس، تدارک جنگ بزرگ، ترجمه خسرو اسدی، ص. 37.
25. همان، صص 40-38.
26. هالسل، گریس، ید الله، ترجمه قبی زعفرانی، ص. 35.
27. جمعی از نویسندگان، پیشگوییها و آخر الزمان، ج 2، ص. 43.
27. مکاشفه یوحنا، 16:16.
28. ر.ک: هالسل، تدارک جنگ بزرگ، ص 40 به بعد و یدالله، ص 35 به بعد.
29. صاحب خلق، نصیر، پروتستانیزم، پیوریتانیزم و مسیحیت صهیونیستی، ص. 91.
30. صاحب خلق، نصیر، تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، ص. 177.
31. همان، ص. 181.
32. ر.ک: تدارک جنگ بزرگ، صص 155 - 189) بر افروختن آتش یک جنگ مقدس)

اسرار یهود و آخرالزمان

33. ر. ک: هالسل، یدالله، بخش دهم (حصار مسجد)؛ صاحب خلق، پروتستانیزم، پیوریتانیزم و مسیحیت صهیونیستی، ص 118؛ جمعی از نویسندگان، همان، مقالات سوم تا پنجم و میزگرد دوم؛ النجیری، محمود، هرمجدون، ص 90 به بعد؛ هلال، رضا، مسیح یهودی و فرجام جهان، ص 161.
34. هالسل، همان، ص 95.
35. جمعی از نویسندگان، همان، ج 2، ص 81.
36. همان، ص 83.
37. ر. ک: ماهنامه موعود، سال نهم، ش 50، ص 42 و ش 52، ص 17 و جمعی از نویسندگان، همان، ج 2، صص 149-141.
38. آن‌ها از هیچ فرصتی برای متهم کردن مسلمانان به روحيات و رفتارهای غیر انسانی دریغ نمی‌کنند (ر. ک: جمعی از نویسندگان، همان، ج 1) به خصوص از جریان دست ساخته 11 سپتامبر حداکثر استفاده را بردند. همان، ج 2، صص 52-49.
39. در مورد عراق مطالب مفصلی با این نگاه گفته شده که به عنوان نمونه ر. ک: جمعی از نویسندگان، همان، ج 2، صص 115-123.
39. ر. ک: صقر، الشربینی، الحركة المسيحية الاصولية الامريكية و علاقتها بالصهيونية، ص 144؛ جمعی از نویسندگان، همان، ج 2، ص 197.
40. صقر، الشربینی، همان، ص 144؛ جمعی از نویسندگان، همان، ج 2، ص 48، هلال، رضا، همان، ص 147.
41. ر. ک: جمعی از نویسندگان، همان، ج 2، صص 130-122) اهداف بعدی حمله آمریکا؛ صاحب خلق، تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، صص 178-177؛ هالسل، تدارک جنگ بزرگ، صص 101-99.
42. نکته حاشیه‌ای که در این جا می‌توان متذکر شد، اصرار هم‌زمان کشورهای آمریکا، انگیس و فرانسه و آلمان بر خلع سلاح هسته‌ای ایران و در عین حال کمک‌های فراوان هسته‌ای به رژیم اشغالگر اسرائیل است، که با این نگاه به راحتی می‌توان به انگیزه بروز چنین تناقض فاحشی و رفتار این دولت‌ها پی برد.
43. صاحب خلق، پروتستانیزم، پیوریتانیزم و مسیحیت صهیونیستی، ص 91؛ هالسل، یدالله، ص 39.

اسرار یهود و اخرالزمان

44. هالسل، یدالله، ص 37 و تدارک جنگ بزرگ، ص 46.
45. هالسل، تدارک جنگ بزرگ، ص 46.
59. جمعی از نویسندگان، همان، ج 2، ص 196.
46. برای نمونه ر. ک: جمعی از نویسندگان، همان، ج 2، ص 46؛ هالسل، همان، صص 46 و 72؛ یدالله، صص 39-38.
47. صاحب خلق، پروتستانتیزم، پیوریتانیزم و مسیحیت صهیونیستی، ص 91؛ هالسل، یدالله، ص 37 و تدارک جنگ بزرگ، ص 105 به بعد و صاحب خلق، تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، صص 178-177؛ جمعی از نویسندگان، همان، ج 2، ص 194.
48. ر. ک: جمعی از نویسندگان، همان، ج 2، صص 41-19.
49. همان، ص 11.
50. برای نمونه ر. ک: هلال، همان، ص 320.
51. برای نمونه ر. ک: جمعی از نویسندگان، همان، ج 2، صص 17-9 و 123-115.
52. همان، ص 10.
53. همان.
54. برای مطالعه تفصیلی به عنوان نمونه ر. ک: پورپیرار، دوازده قرن سکوت؛ همو، ساسانیان، ج 2، صص 57-76، ذیل عنوان در آرامیان و تورات.
55. به عنوان نمونه اصلاً جمعیت مورد ادعا در منطقه «مجدو» جا نمی گیرند که بخواهند با هم در گیر شده و فلان مقدارشان کشته و دفن شوند. خانم هالسل در دو کتاب خود تدارک جنگ بزرگ و یدالله مفصلاً به این مطلب و باقی مسائل مربوط به آن پرداخته است.
56. اگر جنگی به عظمت مورد ادعای آرماگدون، هسته‌ای باشد، نه منطقه و جمعیتی خاص که کل مردم جهان از آثار و تبعات سوء آن متضرر خواهند شد.

عنوان: شرحی بر تصویر منتشر شده منسوب به صاحب‌الزمان (ع)

در روزهای اخیر قطعه فیلمی ویدئویی حاوی تصویر شخصی عادی که در مراسم عزاداری در کربلا شرکت کرده است، از طریق پست الکترونیکی (ایمیل)، بلوتوث و سایت‌های اینترنتی در میان محافل شیعیان منطقه خلیج فارس منتشر شده و گفته شد. که تصویر امام مهدی (ع) است. این مسئله شبهات و تردیدهایی را در مورد درستی یا نادرستی آن باعث شده است. از این جاست که ما ناگزیریم از برخی از حقیقت‌ها در مورد مسئله مهدویت آگاهی داشته باشیم و پس از آن می‌توانیم بر درستی یا نادرستی این تصویر حکم دهیم.

1. روایت‌های زیادی وجود دارد که بر زبان آوردن نام واقعی امام مهدی (ع) را حرام دانسته و این خود به خاطر ترس از به (خطر افتادن جان) ایشان است. حال اگر نام بردن ایشان آن قدر حرمت دارد، پس پخش تصویر ایشان چگونه است و چه حکمی خواهد داشت؟

2. روایت‌های زیادی وجود دارد که مشخص کردن وقت و زمان ظهور امام مهدی (عج) را حرام دانسته و این هم به خاطر پیروزی و موفقیت انقلاب و یا جنبش مبارک ایشان در ابتدای ظهور است. زیرا در صورت آگاهی دشمنان از زمان ظهور امام (ع)، آنان برای از میان بردن ایشان در آغاز حرکتشان و پیش از آن که همراه یاران و اصحابشان قدرت لازم را به دست آوردند، آماده خواهند شد.

3. توانایی‌ها و امکاناتی که در اختیار امام است، قدرت پنهان و غائب بودن را بدون هیچ گونه نقطه ضعفی به ایشان می‌دهد و حکایت‌های دیدار با ایشان بزرگ‌ترین دلیل بر این مسئله است.

4. روایت‌هایی که دیدن و مشاهده ایشان را در زمان غیبت، تحریم و تکذیب می‌کنند، بزرگ‌تر می‌کنند، بزرگ‌ترین دلیل بر این مسئله است و بهترین مصداق برای این که کسی بگوید ایشان را دیده است... و اگر معنی روایت‌ها، ادعای نائب یا سفیر بودن از جانب ایشان باشد... از این باب مشاهده امام تطابق می‌یابد.

5. فراموش نکنیم که در زمان و پیش از ظهور پاک امام (ع) اشخاص زیادی وجود داشته و یا وجود خواهند داشت که ادعای مهدویت و مهدی بودن می‌کنند و روایت‌ها نیز در مورد این مسئله صراحتاً سخن گفته‌اند، سخن گفته‌اند، پس در این جا لازم است که از این مسئله هم غافل نباشیم.

باید دانست که عشق و اشتیاق ما نسبت به صاحب‌الزمان - جان‌های ما فدای او باد - ما را و ما می‌دارد که ایشان را در معرض خطر قرار ندهیم؛ و این مسئله چگونه خواهد بود زمانی که دشمنان به

دنبال آن هستند که ایشان را از بین ببرند و ما با ساده لوحی خود آن‌ها را در این امر یاری دهیم. «شیخ علی کورانی» در کتاب عصر ظهور گفته است که سازمان اطلاعات امریکا پرونده‌ای کامل در مورد صاحب‌الزمان (عج) دارد و این پرونده تنها چیزی که از امام کم دارد، عکس ایشان است. در این حال و به فرض این که این تصویر واقعی و درست باشد، آیا ما باید مانند کسانی که اخیراً، این تصاویر را منتشر کرده‌اند با سادگی تمام تصویر امام را به دشمنان ایشان بدهیم، یا آن را نزد خود نگهداریم؟ این مسئله چگونه خواهد بود اگر ما بدانیم که به دست آوردن تصویر و عکس ایشان غیر ممکن است، زیرا خداوند پاک و بلندمرتبه حفاظت و نگهداری از ایشان را در زمان غیبت به عهده گرفته است. در اینجا باید این سؤال را مطرح کرد که آیا این امکان وجود دارد که تصویر و عکس واقعی امام بدون رضایت ایشان به جایی نفوذ کند و رسیده شود؟ اگر پاسخ «خیر» باشد پس چرا این تصاویر منتشر شده و تحت چه عنوانی؟ و چرا این تصاویر در میان شیعیان اهل بیت (ع) گسترش یافته است؟!

ما باید برای دریافتن حقیقت امور آگاهی و ادراک داشته باشیم و با عقل حوادث را بسنجیم نه با احساسات، پس واقعیت به دست آوردن تصویر امام (ع) امری سهل و آسان نیست، در غیر این صورت ما در مورد امکان واقعی یا غیر واقعی بودن این تصویر به شک می‌افتادیم. حال شما حکم کنید که آیا این تصاویر مربوط به ولی عصر (ع)، و امام زمان (عج) – که جان‌ها فدای او باد – است یا داستانی غیر واقعی و نادرست است؟ ما بیچارگانی هستیم که وقتمان را در جستجوی امام (ع) در خارج به هدر می‌دهیم در حالی که ایشان در دل هر انسان مؤمنی جای دارند.

عنوان: استراتژی برگشت لوله اسلحه

السلام علی المهدی (عج)

اسرار یهود و اواخرالزمان

این روزها به هر مجلس، محفل، سایت و روزنامه سرک بکشی، به نوعی از احتمال تحریم بزرگ و حمله متحدین غربی به ایران و نتایج و پیامدهای آن سخن می‌شنوی.

رفت و آمدهای پی‌درپی سیاستمداران به اقصا نقاط عالم، مانورهای نظامی و آزمایش سلاح‌های موشکی و غیره نیز از احتمال حمله خبر می‌دهند. حمله به ایران به خاطر مقاومت در برابر تمامیت خواهی دلتای شوم آمریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی. حمله به خاطر رویکرد به نیروی زاینده و حیات‌بخش دین و دینداری و بالاخره حمله به ایران به خاطر تلاش و مجاهده، در طریق علم و دانش.

بی‌پرده از آن‌جا که مسلمانان تحت هدایت و عنایت آسمانی، سه عنصر اصلی تشکیل دهنده «مثلث کمال» یعنی: دینداری، علم‌ورزی، و مقاومت و پایداری را در جغرافیای شیعه خانه حضرت صاحب الزمان (عج) شناسایی و در مسیر کسب مدارج و مراتب آن سیر و سفر می‌کنند، مستحق هجوم فرض شده‌اند.

سیر در مراتب این مثلث، در خود و با خود «انکار غرب» و «احیای شرق» را داراست؛ همان‌که از قرن‌ها پیش، مردان صاحب‌نام، نظریه‌پرداز و معماران اصلی تمدن غربی آن را شناسایی کرده بودند و با آگاهی تمام از رشد و نضج آن در شرق اسلامی جلوگیری می‌کردند.

نمی‌بایست از نظر دور داشت که به آن قول استاد مرحوم، حقیقت شرق «وحی آسمانی» است.

این سه عنصر در سیر اکمالی و به شرط مراقبت، «موجد» تمدن جدید است.

در همین جا متذکر این معنا می‌شوم که دست‌یابی به آگاهی همه جانبه و پیراسته از شائبه‌ها درباره هر یک از سه عنصر ذکر شده و پیوند بنیادین و همه جانبه آن‌ها در قالب یک استراتژی نیازمند صبوری است.

اسرار یهود و اعرالزمان

غریبان در خاطره خود سابقه شکل گیری و نتایج «مثلت کمال» در سرزمین های اسلامی و از جمله «شکوفایی اندلس» را دارند و به خوبی پیامدهای احیای آن را می شناسند و از همین رو با تمام قوا در برابر رشد و ارتقای تدریجی آن در ایران ایستادگی می کنند و از آن در هراسند.

شاید بتوان «نشانه رفتن جوانان» به قصد تصرف جان آنان را اساس و روح دو حادثه و ماجرا شناسایی کرد. ماجرای اول تصرف اندلس و دومی رویارویی در عصر حاضر است. در هر دو ماجرا، غرب مسیحی با حيله‌ای و حربه‌ای ثابت وارد کارزار شده است.

«بسط فساد و انحراف» در میان جامعه جوان مسلمان به منزله مقدمه تصرف قلعه و برج و باروی سرزمین های اسلامی است.

تنها در این ماجرا و به شرط کارگر افتادن حيله خصم است که جماعتی جوان از میان سرزمین های مسلمان نشین در وضعی میان خواب و بیداری درهای قلعه ها را بر روی خصم می گشایند و آن ها را تسلیم خصم می سازند.

«مفاسد اخلاقی و انحراف مذهبی» با سرعت هر چه تمام تر چنان جان ها را متصرف می شوند که دیگر هیچ دستی یارای فشار آوردن بر ماشه اسلحه را نخواهد داشت.

«مفاسد اخلاقی و انحراف مذهبی» لوله هر سلاحی را به سوی صفوف سپاهیان خودی برمی گرداند.

اگر چه طی دهه اول و دوم انقلاب اسلامی به انحاء مختلف شاهد جریان های مهاجم فرهنگی بوده ایم و صورت های مختلف عملی آن را مشاهده کرده ایم، اما، در دهه سوم واقعه ای جدید سر بر آورده است.

اسرار یهود و احرالزمان

در آن دو دهه، مهاجمان، استراتژی «ناتوان ساختن دست های» جوانان مسلمان را دنبال می کردند اما، در دهه سوم که اینک بیش از هفت سال از آن می گذرد، «برگرداندن لوله اسلحه» جوانان مسلمان به سوی مسلمانان به عنوان «استراتژی مهاجمان» قابل شناسایی است.

در این مرحله هدف دشمن اجرای چهار طرح:

1. رویارو ساختن جوانان شیعه و سنی
2. احیاء فرقه‌ها و نحله‌های مسکوت و نیمه‌جان.
3. ایجاد فرقه‌های جدید و مدرن
4. کشاندن جوانان مسلمان به دام کلیساهای تبشیری و بالاخره تضعیف و به خواری کشاندن جوامع مسلمین است.

حذف هر یک از اضلاع مثلث کمال یعنی: دینداری،

علم ورزی و مقاومت، به منزله قبول نقصان و در نتیجه بی اثر و یا کم اثر شدن تلاش امتی است که سیر و سفر در مسیر کمال را آغاز کرده است.

نمی‌بایست فراموش کرد که در تمامیت جغرافیای شرق از حاشیه دریای مدیترانه تا منتهالیه شرق چین تنها ایران است که به دلیل باور ولایی، از ایجاد سازمان «اجتماعی سیاسی» برای محقق ساختن وجوه آفاقی و انفسی دین سخن می‌گوید و آن را لازمه دینداری می‌شناسد و درست به همین خاطر هم در ذات خود نوعی رویارویی با عناصر و عوامل کفر و شرک و نفاق در نظر و عمل را می‌پرورد.

آگاهی غرب از:

1. سابقه شکل‌گیری و اتحاد این سه عنصر (دین و علم و عمل مجاهدانه) در میان سرزمین اسلامی؛

اسرار یهود و اعرالزمان

2. لزوم پیوستگی این عناصر برای وقوع یک اتفاق متفاوت و اثرگذار؛

3. استعداد موجود در شیعه خانه اهل بیت (ع)، ایران با جمعیتی جوان.

باعث بوده تا همواره با طراحی و برنامه‌ریزی جدی و همه‌جانبه در صدد جلوگیری از به ثمر رسیدن نهال «دین‌داری و علم‌ورزی و عمل‌مجاهدانه» در این سرزمین باشند چنان‌که قرن‌هاست که درباره آن هزینه می‌کنند. بی‌شک خشکاندن ریشه این نهال و بی‌ثمر ساختن آن متضمن نشانه رفتن «جوانان سرزمین اسلامی» به قصد گرفتن «جان آن‌ها» است.

این، «استراتژی» اصلی غرب مهاجم و طاغی است. همان‌که همواره درباره‌اش غفلت شده است.

شاید لازم باشد بار دیگر آنچه در «اندلس» در جریان مبارزه غرب مسیحی با مسلمانان برای تصرف اندلس گذشت بازخوانی شود.

در دوره جدید دیگر بار ماجرای حيله و حمله غرب برای تصرف اندلس تکرار می‌شود.

متأسفانه تاکنون به خاطر غفلت دستگاه‌های فرهنگی مسئول:

1. وجوه این استراتژی شناسایی نشده است؛

2. «طرح و برنامه‌های اجرایی» کشف و تشریح و تبیین نگردیده؛

3. ابزار و آلات و عوامل مجری طرح در میان سرزمین‌های مسلمان‌نشین و از جمله ایران شناسایی نشده؛

4. بر آورد دقیقی از نحوه عمل و نتایج عملکردهای آن عوامل وجود ندارد؛

5. راه‌های مقابله، خنثی‌سازی، ترمیم ضایعات، و مسدود ساختن مجاری و منافذ و جبران خسارات جست‌وجو نشده است

اجازه می‌خواهم عرض کنم، «حمله آغاز شده و دامن گسترده» است. پیش از آن که حتی یک گلوله شلیک شود.

چنان که ذکر شد در «استراتژی برگرداندن لوله تفنگ» حداقل چهار طرح نهفته است که هم زمان با هم این طرح‌ها به اجرا در آمده و هر کدام جریانی وسیع را ایجاد کرده‌اند.

گفت‌وگو از هر یک از این چهار طرح فرصتی مبسوط را می‌طلبد.

طی دهه سوم انقلاب مجریان طرح چهارم در اقصا نقاط کشورهای اسلامی و از جمله ایران فعالیت‌های گسترده‌ای را آغاز کرده‌اند. مجموعه آثار و منشورات مبلغان تبشیری انجیلی در قالب لوح‌های فشرده، کتب و جزوات به زبان‌ها و لهجه‌های مختلف کردی، عربی، لری، مازندرانی، گیلکی در تیراژی وسیع در میان جوانان منتشر و توزیع شده است. اقداماتی نظیر:

1. سر دادن شعار: «پس از مسیحی کردن قاره آفریقا اینک نوبت آسیاست» که از سوی واتیکان به عنوان طرح و برنامه قرن 21 شناسایی شده؛

2. اهتمام کلیسای انجیلی برای گسترش فعالیت‌های تبشیری از طریق کلیساهای تلویزیونی و ماهواره‌ای؛

3. گسیل مبلغان انجیلی به سرزمین‌های اسلامی و شبه قاره هند؛

4. ورود آقای کسینجر، استراتژیست صهیونیستی به جمع مشاوران پاپ بندیکت شانزدهم؛

5. رخنه مبلغان صاحب نام انجیلی در کاخ سفید تا مرز رهبری سیاسی و نظامی هیأت حاکمه امریکا و آبیاری دانه جنگ اعرالزمانی آرمگدون در جان و قلب رئیس جمهور امریکا و ... پرده از سناریو و طرحی شیطانی برمی دارد. آن هم در آستانه فروپاشی تمام عیار تمدن الحادی غربی در مقابل «فرهنگ دینی و اسلامی».

جای تعجب ندارد اگر در سایه امنیت و حسن ظن جاری در ایران، مبلغان تبشیری آثار و محصولات فرهنگی خود را رایگان چون نقل و نبات در سطح شهر پیراکنند و در شهرهای تهران، شیراز، کرج، قم و ... جوانان مسلمان را شمع مجلس تبشیری خود بسازند و از اشعار «محبت و عشق» گلوله‌ای برای جان‌های جوان بسازند.

به زعم آنان، نتیجه اجرای این طرح، شکل‌گیری جریان «مقاومت از درون» یا همان «برگشت لوله اسلحه» به سوی خود است.

در این باره وظیفه‌ای سترگ به دوش حوزه‌های علمیه است. برای پاسخگویی به شبهات، تربیت خطبا و مبلغینی مسلح به دانش روز و آگاه از منابع و اهواء فرقه‌ها و نحله‌ها؛

وظیفه‌ای مهم بر دوش دستگاه‌های رسمی و سازمان‌های فرهنگی و تبلیغی است؛ برای جذب جوانان، تشکیل مجامع و جلسات نقد و گفت‌وگو، نشر آموزه‌های حقیقی با ادوات و ادبیات روز، حمایت از خطبا، محققان، مؤسسات فعال مردمی و شناسایی شبهات؛

وظیفه‌ای بر دوش خانواده‌هاست تا در کنار همتی که مصروف نان و خورش جوانان خود می‌سازند جایی برای دینداری، صلاح و فساد خلقی و خلقی و حراست آنان باز کنند..

وظیفه‌ای بر دوش تک‌تک مردان و زنانی است که در موقعیت‌ها صاحب مسؤولیتند و مایل نیستند سرزمین اسلامی، جوانان و شیعه‌خانه اهل بیت نشان تیر مرگ‌بار «احیاگران جنگ‌های صلیبی»

شوند.

بی گمان بررسی عملکرد سازمان های فرهنگی رسمی کشور و تعریف وظایف جدید برای آن ها مقدمه ای است برای ورود در این عرصه جدید که جان جوانان را نشانه گرفته است.

والسلام علی من اتبع الهدی

عنوان: واشنگتن چگونه اسرائیل را به اشغال لبنان ترغیب نمود؟

شواهد متعدد افشا شده نشان می دهد که جنگ اسرائیل علیه لبنان، با پشتیبانی و حمایت های گسترده دولت آمریکا انجام گرفت. با خروج نیروهای سوریه از خاک لبنان و تغییر اوضاع سیاسی، دولت آمریکا تصمیم گرفت تا آرزوی دیرپای خود در مورد نابود جنبش حزب الله را جامه عمل بپوشاند. حمایت های گسترده دولت مردان کاخ سفید از این حمله از یک سو و تدارکات گسترده نظامی ارتش اسرائیل از سوی دیگر، باعث شده بود که این دو کشور به نتایج یورش خود، امید زیادی داشته باشند؛ هر چند با مقاومت غافلگیرانه نیروهای حزب الله، دولت های اسرائیل و آمریکا شکست سنگینی را متحمل شدند.

روز به روز دلایل و شواهد بیشتری آشکار می شود که نشان می دهد، جنگ فاجعه آمیز تحمیل شده از سوی اسرائیل بر لبنان، با پشتیبانی ایالات متحده روی داده. دولت بوش از مدت ها پیش تصمیم گرفته بود که جنبش حزب الله را که یک حرکت رادیکال سیاسی شیعی در لبنان بوده و کرسی های قابل ملاحظه ای نیز در پارلمان این کشور به دست آورده است – سرنگون نماید. آمریکا در نظر داشت که با استفاده از فضای باز دموکراتیک به دست آمده در لبنان، به دنبال خروج اجباری

نیروهای نظامی سوری از این کشور در سال گذشته (2005)، به اهداف خود دست یابد؛ اما حزب الله این اقدامات را زمینه چینی دولت واشنگتن در جهت دموکراتیزه نمودن منطقه در چارچوب طرح‌های بزرگ آمریکا دانست. عدم تمایل این حزب به خلع سلاح نیروهایش در چارچوب قطعنامه سازمان ملل متحد از یک سو و ناتوانی دولت کنونی لبنان در الزام آنان به خلق سلاح، باعث شد که دولت بوش اسرائیل را به انجام عملیات نظامی، وادار نماید.

در نشست 23 مه بین‌پرزیدنت جورج دبلیو بوش و نخست‌وزیر دولت اسرائیل ایهود اولمرت، حمایت کامل ایالات متحده از حمله هر چه سریع‌تر ارتش اسرائیل به خاک لبنان اعلام شد. سیمور هرش در مقاله‌ای که در 21 آگوست در روزنامه «نیویورکر» به چاپ رسید، از آرزوی دیرپای مشاوران عالی رتبه پنتاگون در مورد انجام یک حمله غافلگیرانه به حزب‌الله خبر داده بود. وی که خود جزو مشاوران دولت بوش محسوب می‌گردد، اضافه کرده بود که «ما تمایل داشتیم که حزب‌الله را نابود کنیم، اما امروز شخصی دیگر (اسرائیل) می‌تواند این وظیفه را انجام دهد.»

البته دولت اسرائیل نیز خواهان انجام این کار بود. اگرچه چندین گزارش منتشر شده از سوی مطبوعات اسرائیلی وجود دارد که نشان می‌دهد، تعدادی از مسؤولان اسرائیلی به ویژه فرماندهان عالی رتبه نظامی این کشور، از فشارهای بوش بر دولت اولمرت مبنی بر شروع جنگ ناخشنود بوده‌اند، اما باید دانست که دولت اسرائیل نقشه حمله به خاک لبنان را از سال 2004 میلادی طراحی کرده بود.

همچنین در 21 جولای، مقاله‌ای در نشریه «سافرانسیسکو کرونیکل» منتشر شد که نشان می‌داد اسرائیل مقامات آمریکایی را با استفاده از اسلایدهای پاورپوینت رایانه‌ای در مورد ابعاد و جزئیات کامل این حمله، کاملاً توجیه نموده بود. دکتر جerald اشتینبرگ، استاد علوم سیاسی دانشگاه بارلان، به این روزنامه گفته بود که «در میان همه جنگ‌های دولت اسرائیل از سال 1948 میلادی تاکنون، در این جنگ، ارتش این کشور، بیشترین آمادگی را تدارک دیده بود. در حقیقت، آماده سازی مقدمات و تجهیزات این جنگ، به ماه می سال 2000 میلادی باز می‌گشت که اسرائیل در آن

اسرار یهود و اعرالزمان

زمان، نیروهای خود را از خاک لبنان فرا خوانده بود...»

علی‌رغم همه این مقدمه‌چینی‌ها، دولت بوش و رهبران کنگره (از هر دو جناح سیاسی) تلاش نمودند که این حملات ویرانگر را که به قتل عام 800 لبنانی انجامید، تنها عکس‌العملی به اسارت 2 سرباز اسرائیلی گروگان گرفته شده در یک پست مرزبانی این کشور توسط نیروهای حزب‌الله ارزیابی نمایند.

پاره‌ای از گزارش‌ها نیز حکایت از آن دارد که وزیر دفاع ایالات متحده، دونالد رامسفلد، خوشبینی کمتری در مورد نتایج حمله نظامی مورد نظر اسرائیل به لبنان، در مقایسه با معاون رئیس‌جمهور دیک چنی، وزیر امور خارجه کاندولیزا رایس و یا پرزیدنت جورج بوش داشته است. رامسفلد از قرار معلوم معتقد بود بوده است که اسرائیل باید تمرکز کمتری بر بمباران‌های هوایی داشته و در عوض، عملیات‌های زمینی خود را با قدرت بیشتری پی‌گیری نماید، هر چند که این تغییر می‌تواند تلفات نیروهای انسانی ارتش این کشور را به گونه فزاینده‌ای افزایش دهد.

البته به یاد داشته باشید که چندی پیش، یکی از مأموران سرشناس سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، از قول رامسفلد، دولت اسرائیل را «عروسک خیمه شب بازی آمریکا» خوانده بود.

معاهده صلح اخیر ممکن است تنها یک سرعت‌گیر کوچک در مسر اجرای نقشه‌های ایالات متحده، ارزیابی گردد. علاوه بر این، حمله به حزب‌الله، اولین مرحله از اقداماتی بود که دولت بوش در نظر دارد تا در راستای تغییرات اساسی در نقشه خاورمیانه، محقق سازد.

به سوی ایران و یا سوریه؟

در 30 جولای، روزنامه «دارالسلام پست» چاپ اسرائیل گزارش داد که پرزیدنت بوش، اسرائیل را نسبت به گسترش دامنه جنگ به فراسوی خاک لبنان و حمله نظامی به سوریه، ترغیب نموده است. البته مسؤلان اسرائیلی این اقدام را «دیوانگی» خواندند.

اسرار یهود و احرالزمان

در راستای حمایت از حملات اسرائیل، بخش رسانه‌ای کاخ سفید، لیستی شامل نکات کلیدی مورد نظر خود را منتشر کرد که در آن، به مقاله‌ای از سوی ماکس بوت که در روزنامه «لوس آنجلس تایمز» چاپ گردیده، اشاره شده است. ماکس بوت که یک عضو بلندپایه مرکز مطالعات امنیت ملی در شورای روابط خارجی آمریکاست، در مقاله خود می‌نویسد: «امروز زمانی است که اسرائیل باید دستکش‌هایش را از دست‌ها خارج نماید.» این جمله عملاً اسرائیل را نسبت به حمله به خاک سوریه تشویق می‌کند. وی می‌افزاید: «اسرائیل نیازمند سرنگونی دولت (بشار) اسد است. هر چند ممکن است این کار کمی سخت باشد، اما با این کار، اسرائیل کار کثیف مورد نظر واشنگتن را انجام داده است.»

از سوی دیگر، ایران نیز در برابر دید دو لئوردان آمریکایی بوده است. حمله اسرائیل به خاک لبنان را باید بنا به گفته سیمور هرش، پیش در آمدی بر «حمله اسرائیل به خاک لبنان را باید بنا به گفته سیمور هرش، پیش در آمدی بر «حمله پیش‌گیرانه احتمالی آمریکا در جهت نابودی تأسیسات هسته‌ای ایران دانست.»

در گام اول، دولت بوش نیازمند آن است که توانایی‌هایی بالقوه حزب‌الله را در جهت حمله به اسرائیل، در صورت حمله احتمالی آمریکا به خاک ایران، از بین ببرد، چرا که در صورت یورش ارتش ایالات متحده به خاک ایران، بی‌تردید اسرائیل با موشک‌های ساخت ایران توسط جنبش حزب‌الله، آسیب‌های فراوانی خواهد دید.

در روزهای آغازین بهار سال جاری، بر اساس گفته هرش، کاخ سفید به برنامه‌ریزان بلندپایه خویش در نیروی هوایی ایالات متحده دستور داده بود که ضمن مشورت با هم‌تایان اسرائیلی خود، طرحی آماده کنند که بر اساس آن، ضمن یک حمله گسترده به خاک ایران، هم‌زمان نیز حمله‌ای پیش‌گیرانه به نیروهای حزب‌الله لبنان صورت گیرد. به علاوه، ژنرال دال هالوتز رئیس ستاد مشترک ارتش اسرائیل و معمار اصلی حمله به لبنان، از مدت‌ها پیش ضمن همکاری با رهبران آمریکا، در طراحی یک برنامه اقتضایی در مورد حمله هوایی به خاک ایران، مشارکت داشته است.

روشن است که هدف بزرگ‌تر دولت بوش در خاورمیانه، تشکیل اتحادیه‌ای از کشورهای دیکتاتوری و عرب تبار طرفدار آمریکا، به ویژه کشورهای مصر، عربستان سعودی و اردن در برابر یک جبهه ستیزه جوی شیعه در حال رشد شامل حزب‌الله لبنان، ایران و در مرحله‌ای محدودتر عراق پس از سرنگونی صدام می‌باشد. همان طور که این دولت‌ها، به سرعت و به دنبال به اسارت گرفته شدن دو سرباز اسرائیلی توسط چریک‌های حزب‌الله، مخالفت خود را با این کار که موجب حمله اسرائیل به خاک لبنان نیز شد، اعلام نمودند، هر چند این مخالفت، عملاً باعث گردید که این کشور، همسو با آمریکا در ردیف حامیان جنگ لبنان قرار گیرند.

آیا این جنگ، منافع اسرائیل را تأمین نمود؟

در چند سال اخیر، تا آغاز حمله اسرائیل در 12 جولای به خاک لبنان، تهدیدات جنبش حزب‌الله علیه اسرائیل روندی نزولی داشت. برای بیش از یک دهه، حزب الله هیچ شهروند غیر نظامی اسرائیلی را به قتل نرسانده بود. (البته به جز یک حادثه اتفاقی در سال 2003 میلادی که در آن یک موشک ضد هواپیمای حزب‌الله، به سوی یک هواپیمای اسرائیلی متجاوز به حریم هوایی لبنان شلیک شده بود.)

همچنین بررسی‌های صورت گرفته توسط مرکز پژوهش‌های کنکره و وزارت خارجه ایالات متحده و اتاق‌های فکری مستقل نشان می‌دهد که در 12 سال اخیر، نیروی حزب‌الله لبنان به هیچ عملیات قابل توجهی دست نزده‌اند.

پیش از آغاز حمله، تعداد شبه نظامیان حزب‌الله به حدود یک هزار نفر کاهش یافته بود (البته با آغاز حمله اسرائیل و فراخوان نیروهای احتیاط، تعداد آنان به حدود 3000 نفر افزایش یافت) و گفت‌وگوی ملی بین حزب‌الله و دولت غرب‌گرای لبنان به نخست‌وزیری فؤاد سینیوره در خصوص خلع سلاح در جریان بود. گفته می‌شود که اکثریت مردم لبنان از دو جنبه خاستگاه بنادگرانه و همچنین پافشاری بر باقی ماندن یک گروه چریکی نظامی مستقل از دولت منتخب کشور، از مخالفان حزب‌الله به شمار می‌روند، اما پس از حملات اسرائیل به زیر ساخت‌های ملی لبنان که با

اسرار یهود و اواخرالزمان

حمایت ایالات متحده نیز همراه بود، بر اساس نظر سنجی‌ها، حمایت مردم این کشور از حزب‌الله به بیش از 80٪ حتی در میان مسلمان سنی و جوامع مسیحی، افزایش یافته است.

حتی ریچارد آمریتاژ که یکی از جنگ طلبان و معاون وزیر خارجه آمریکا می‌باشد، در اولین اظهار نظر خود چنین اعلام نمود: «تنها نتیجه‌ای که از این بمباران‌ها به دست آمد، اتحاد و همبستگی مردم در برابر اسرائیلی‌ها بود.»

در طول این جنگ 23 روزه، علی‌رغم تشویق آمریکا به تداوم حملات، نخست‌وزیر راست‌گرای دولت اسرائیل به دلیل اعلام نتایج نظر سنجی روزنامه «هاآرتز» که نشان می‌داد، تنها 39٪ مردم اسرائیل از حملات زمینی ارتش کشورشان حمایت می‌کنند، از سوی مردم مورد انتقادات شدیدی قرار داشت. حتی یکی از روزنامه‌نگاران اسرائیلی در روزنامه «دارالسلام پست»، هر گونه اقدام به حمله زمینی را «تصمیمی مصیبت بار» خوانده بود.

البته در سال‌های اخیر، علاوه بر منتقدان سیاسی، مردم اسرائیل نیز در اعتراضات و راه‌پیمایی‌های خود، از نقش آمریکا در اقدامات دولتمردان‌شان انتقاد می‌نمایند. آنان معتقدند که دولت ایالات متحده، آن‌ها را در گردابی سیاسی گرفتار نموده است. به عنوان مثال، در یکی از راه‌پیمایی‌های اخیر مردم اسرائیل در تل‌آویو، این جمله بر روی یکی از پلاکاردها به چشم می‌خورد: «ما نمی‌خواهیم به خاطر کمک به ایالات متحده بمیریم.» از سوی دیگر، تظاهرکنندگان در شعارهای خود، اقدامات و سیاست‌های جورج دبلیو بوش را محکوم نمودند.

البته باید به خاطر داشت که نمایندگان کنگره آمریکا نیز به دلیل پذیرش و حمایت بی‌چون و چرا از سیاست‌های دولت بوش، در مشکلات و مسایل سیاسی به وجود آمده برای مردم اسرائیل، مسئولند.

چه کسی یهودی ستیز است؟

اسرار یهود و اواخرالزمان

یکی از جوانب پنهان در مورد حمایت همه جانبه دولت ایالات متحده از قرار گرفتن اسرائیل به عنوان نماینده آمریکا در خاورمیانه، تلاش این کشور در جهت زدودن کلیشه یهودی ستیزی دولت آمریکاست. در قرن گذشته، نخبگان و سردمداران کشورهای اروپایی، به دلیل پرهیز از تبعیض، تعدادی از یهودیان را در مشاغل نظیر مدیریت امور بانکی و جمع آوری مالیات منصوب نمودند، اما با قدرت گرفتن آنان و شائبه تهدید حکام اروپایی از سوی این یهودیان، اروپاییان تصمیم گرفتند تا از طرق مختلف آنان را محدود سازند. این دوره تاریخی به عنوان عصر «یهودی ستیزی» خوانده می‌شود.

بعدها صهیونیست‌ها تصمیم گرفتند تا برای شکستن این دایره بسته، یک دولت یهودی جدید را بنیان گذارند که در آن، دیگر مجبور نباشند به حاکمان کشورهای دیگر اتکا نمایند. بدین ترتیب، همسو با این خواست و در جهت گسترش سلطه جویی جهانی دولت آمریکا، دولت اسرائیل در خاورمیانه شکل گرفت. البته آغاز این فعالیت‌ها که با خشونت نیز همراه بود، موج گسترده‌ای از یهودی ستیزی را در خاورمیانه و سراسر دنیا به راه انداخت. در خاک ایالات متحده، بسیاری از منتقدان سیاست‌های دولت آمریکا، ضمن سرزنش «لابی صهیونیستی»، از سیاست‌های جنگ طلبانه دولت آمریکا و سایر متحدانش در جنگ افروزی در لبنان و سلطه خاورمیانه، انتقاد نمودند.

اما نکته قابل توجه این که، در اکثر راه‌پیمایی‌های اخیر ضد جنگ، تظاهرکنندگان با تجمع در برابر کنسولگری‌های اسرائیل و سفارت خانه‌های آمریکا، اعتراض خود به اقدامات دولت اسرائیل را ابراز می‌نمودند. اما از سوی دیگر، در سال‌های دهه هشتاد میلادی که بحران السالوادور به اوج خود رسیده بود، اکثر اعتراضات در برابر ساختمان دولتی آمریکا و نه کنسولگری‌های دولت السالوادور، برگزار می‌شد. چرا که اکثریت مردم آمریکا معتقد بودند ریشه اصلی جنگ و زد و خوردهای این کشور را باید در سیاست‌های جنگ افروزانه و تجهیزات و سلاح‌ها و مهمات ارسالی از سوی دولت ایالات متحده به این کشور، جست و جو نمود.

البته دولت اسرائیل یک جمهوری بی همه چیز و پا بسته نیست. حتی آنانی که ویلیام هرش را عامل کلیدی دولت بوش در تشویق اسرائیل در حمله به خاک لبنان می‌دانند، معتقدند که

احزاب راست‌گرای حاکم اسرائیل، دلایل و سیاست‌های خاص خود را – که از راهبردهای واشنگتن کاملاً مستقل است – در خصوص برخوردها و جنگ در خاورمیانه دارند.

اما با این همه شواهد و وابستگی فوق‌العاده سیاسی و اقتصادی و نظامی دولت اسرائیل به ایالات متحده، جنگ اخیر لبنان هرگز نمی‌توانست بدون چراغ سبز واشنگتن روی دهد. به عنوان مثال، پرزیدنت جیمی کارتر توانست در جریان اشغال نظامی خاک لبنان در سال 1978 میلادی، در همان روزهای اول، ارتش اسرائیل را از این کار باز دارد و آن‌ها را وادار به خروج از کرانه غربی رود لیتانی و استقرار در حاشیه نوار باریکی در شمال مرزهای اسرائیل نماید. اما در مقابل، دولت جورج بوش همراه با اکثریت راست‌گرای نمایندگان کنگره، معتقد بودند که دولت اسرائیل با پی‌گیری «نقشه کثیف» دولت آمریکا در منطقه خاورمیانه در دوره‌ای نامحدود – صرف نظر از تأثیرات منفی این اقدامات بر مشروعیت سیاسی و پایه‌های امنیتی اسرائیل – عملاً در جهت تأمین منافع ایالات متحده گام خواهد نهاد.

تأثیرات سیاست‌های داخلی

با توجه به عدم موفقیت ارتش اسرائیلی در جنگ اخیر، برنامه ریزان راهبردهای سیاسی و نظامی ایالات متحده، در مورد موفقیت‌های احتمالی طرح حمله هوایی به ایران یا تریدهای زیادی روبرو شده‌اند. به هر حال، نمی‌توان احتمال عدم درس‌گیری دولت بوش از وقایع تاریخی گذشته را نیز نادیده گرفت. یکی از مدیران سابق بخش اطلاعات آمریکا به هرش چنین گفته بود: «هیچ راهی وجود ندارد که رامسفلد و چنی بتوانند در مورد این مسأله، تصمیمی درست اتخاذ نمایند. با فروکش کردن گرد و خاک و حوادث، آن‌ها اعلام می‌کنند که موفق شده‌اند و همچنان بر برنامه حمله به خاک ایران پافشاری خواهند نمود.»

بدین ترتیب در 14 آگوست، پرزیدنت بوش اعلام کرد که اسرائیل در جنگ علیه حزب‌الله به پیروزی دست یافته است.

اسرار یهود و اخرالزمان

حمایت نمایندگان دموکرات کنگره از سیاست‌های دولت بوش و جنگ اسرائیل علیه لبنان، نشانگر آن است که بار دیگر ایالات متحده، تاریخ و عقل سلیم را نادیده خواهد گرفت. هر دو مجلس سنا و پارلمان با جانبداری از سیاست‌های دولت بوش، معتقدند که حملات نظامی ارتش اسرائیل، بر قوانین بین‌المللی و منشور سازمان‌های ملل انطباق داشته است. با این منطق، نابودی وحشیانه زیرساخت‌های شهری غیر نظامی یک کشور کوچک دموکرات، به دلیل یک حادثه کوچک مرزی توسط یک گروه شبه نظامی 3000 نفره، می‌تواند یک اقدام قانونی در جهت دفاع از خود به شمار رود، لذا بی‌تردید حمله ایالات متحده به خاک ایران نیز کشوری بزرگ‌تر و با نیروهای نظامی بیشتر و قابل توجه‌تر – می‌تواند همچون حمله اسرائیل، به عنوان یک اقدام قانونی در دفاع از خود به شمار رود.

شگفت این که، کمیته‌های اقدامات سیاسی‌ای که از سوی چنین گروه‌های لیبرالی حمایت می‌شوند، نظیر moveon.org، «اقدام صلح» و «اقدام برای تغییر»، هم‌چنان که طرفداری خویش از انتخاب و یا حتی انتخاب مجدد این نامزدهای انتخاب کنگره که جانبداری خویش را از جنگ آمریکایی ارتش اسرائیل علیه لبنان با وجود تقض همه قوانین بین‌المللی اعلام نموده‌اند، ادامه می‌دهند. به علاوه، آنان جنگ اخیر را آزمونی برای جنگ ایالات متحده علیه ایران و در جهت تأمین منافع قانونی اسرائیل ارزیابی می‌نمایند.

از سوی دیگر، متأسفانه حتی کسانی که هم‌زمان با وقایع اخیر، با جنگ آمریکایی دولت اسرائیل در لبنان مخالفت نموده‌اند، در مورد حفظ منافع اسرائیل تردیدی ندارند.

و به عنوان نتیجه باید اذعان نمود که علی‌رغم افزایش فوق‌العاده دامنه اعتراضات از سوی کسانی که استفاده مضحک از اسرائیل را توسط واشنگتن در هر زمینه‌ای امری ناپسند می‌دانند، بخت اندکی وجود دارد که این سیاست غیر اخلاقی و خطرناک از بین برود.

پی‌نوشت‌ها:

1. Stephen Zones، استاد رشته علوم سیاسی و صاحب کرسی برنامه‌های مطالعات صلح و

عدالت در دانشگاه سان فرانسیسکو و سردبیر بخش خاورمیانه نشریه «سیاست خارجی»

منبع: www.Commondreams.org

عنوان: پاپ جدید و روابط میان ادیان

رادیو رسمی شیکاگو در حال انجام گفت‌وگویی زنده در یکی از استودیوهایش که مشرف بر دریاچه میشیگان پیرامون برخی از مسائل در میان روابط اسلامی – مسیحی با من بود، وقتی یکی از کارمندان از پس شیشه اتاق استودیو، در حالی که برگه‌ای به دست داشت، وارد شد و بر روی آن با خطی درشت فقط یک کلمه را نوشته بود: «رایتسنگر». در آن لحظه دریافتم، کاردینال آلمانی به عنوان جانشین یوحنا پولس دوم انتخاب شده است که جهان او را به عنوان مردی روشنفکر و مدعی گفت‌وگو و تفاهم میان پیروان ادیان و عقاید مختلف از دست داد. مجری آمریکایی از گفت‌وگوی خویش پیرامون مسائل خاورمیانه باز ماند و فوراً به ایراد سؤالاتی پیرامون پاپ جدید روی آورد...

دکتر محمد سماک، نویسنده و تحلیلگر معروف لبنانی، در مقاله‌ای در نشریه «الحوار بین الأديان» نوشت، رادیو رسمی شیکاگو در حال انجام گفت‌وگویی زنده در یکی از استودیوهایش که مشرف بر دریاچه میشیگان پیرامون برخی از مسائل در میان روابط اسلامی – مسیحی با من بود، وقتی یکی از کارمندان از پس شیشه اتاق استودیو، در حالی که برگه‌ای به دست داشت، وارد شد و بر روی آن با خطی درشت فقط یک کلمه را نوشته بود: «رایتسنگر». در آن لحظه دریافتم، کاردینال آلمانی به عنوان جانشین یوحنا پولس دوم انتخاب شده است که جهان او را به عنوان مردی روشنفکر و مدعی گفت‌وگو و تفاهم میان پیروان ادیان و عقاید مختلف از دست داد. مجری آمریکایی از گفت‌وگوی خویش پیرامون مسائل خاورمیانه باز ماند و فوراً به ایراد سؤالاتی

پیرامون پاپ جدید روی آورد:

چگونه از وی در جهان استقبال می‌شود، به ویژه در جهان اسلام؟
آیا او پیشینه‌ی برقراری روابط با مراجع مذهبی خاورمیانه را داشته است؟
دیدگاه و موضع کلیساهای عربی پیرامون امور و مسائل مربوط به مسیحیت چیست؟

طبیعی بود که دستگاه‌های تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی آمریکا توجه بسیار زیادی جهت پوشش دادن وقایع و حوادث انتخاب پاپ چه از بُعد تلویزیونی و یا رادیویی و یا مطبوعاتی نمایند و در زندگی پاپ جدید به دنبال هر چیزی باشند که بتوانند از آن به عنوان اهرم فشار جهت بهره‌برداری سیاسی یا مذهبی استفاده نمایند. هم‌چنین طبیعی بود که دست‌اندرکاران این امر بر صفحه‌ای از ایام جنگ جهانی دوم دست یابند، هنگامی که ژوزف رایتسنگر در آن زمان جوان بالغ و برنای بود. در آن هنگام او به همراه برادرش به سازمان جوانان هیتلری در سال 1941 پیوست، که پیوستن به آن امری لازم و اجباری برای هر جوان آلمانی بود. هم‌چنین پدرش در دوره‌ی نازیسم به عنوان پلیس مشغول به کار بود.

با اینکه رایتسنگر در خاطرات شخصی و خصوصی‌اش که آن را در سال 1987 منتشر کرد، نوشت که او در آن زمان همگام و همراه نازیسم نبوده و پیوستنش به سازمان چندان دوام نیاورده، چون برای تحصیل لاهوت از این سازمان خارج شد، اما مقامات نازی از او دست برداشتند و او را ملزم به پیوستن به نیروهای نظامی در اواخر جنگ نمودند. به همین دلیل او وارد خدمت در یگان پدافند هوایی شد که موظف به مراقبت از کارخانه‌ی بی.ام.دبلیو بود و از کارخانه‌ی سازنده و تولیدکننده‌ی ماشین به کارخانه تولید موتورهای هواپیماهای جنگی تبدیل شد. هم‌چنین از وی در حفر کانال‌های نظامی استفاده شده.

هنگامی که آلمان هیتلری شکست خورد، رایتسنگر یکی از نظامیان آلمانی بود که نیروهای آمریکایی از آنها عکس‌هایی «سمبلیک» گرفت تا انتقال دهنده وقایع و حوادث شکست آلمان نازی و پیروزی آمریکایی‌ها به ایالات متحده باشد! اما رایتسنگر در خاطرات خویش تأکید می‌

اسرار یهود و اواخرالزمان

کندف او از ارتش آلمان فرار کرد و در زندگی خویش از این اقوام خود در هراس بود. ولی چه بسا نکته قابل توجه‌تر این که نیروهای نظامی آمریکا، پایگاهی نظامی در مزرعه پدرش دایر کردند و هنگامی که سربازان آمریکایی با او آشنا شدند و دریافتند، او یکی از سربازان ارتش آلمان بوده است، او را بازداشت کرده و برای چند هفته زندانی و سپس آزاد کردند. از زندان موقت آمریکایی‌ها رایتسنگر به مونیخ منتقل شد تا تحصیل لاهوت خویش را دنبال نماید و پس از آن توانست، مدرک دکترای خویش را در رشته لاهوت از روم به دست آورد، موضوع تز او: کلیسا و ملت و خانه خدا در عقیده‌ی سنت و گوستین بود.

چه بسا فرهنگ آدمی در لاهوت کاتولیکی ریشه دارد، در پس افراط و تعصب معروفش در قبال اجتهادها و تلاش‌های لاهوتی که کلیساهای دیگر بیانگر آن هستند، باعث شود تا برخی از این کلیساها را از خصوصیت و ویژگی کلیساییشان تجرید نمایند و آنها را صرفاً حرکت‌ها و جنبش‌های غیر کلیسایی قلمداد کند، چنانکه پیشین نیز کرده بود، به ویژه در وثیقه‌ی معروفش که آن را به پاپ راحل یوحنا پولس دوم در سال 1992 ارائه و تقدیم کرد و در آن زمان به شدت در جهان طنین افکن شد. اما نکته قابل توجه اینکه وی در جشن انتصاب خویش به این سمت در واتیکان از تعدادی از رهبران کلیساهای انجیلی آمریکا از جمله کشیش رابرت شولر، رئیس «کریستال کاتیدرال» لس آنجلس دعوت کرد که یکی از کلیساهای سیار معروف انجیلی و آمریکایی در جهان است و به وسیله ماهواره برنامه‌هایی تلویزیونی برای سراسر جهان پخش می‌کند. وی دلیل این دعوت را اینگونه عنوان می‌کند، چون رهبران کلیساهای انجیلی آمریکا به دیدگاه‌ها و مواضع پاپ جدید در قبال امور و مسائلی چون سقط جنین کنترل و محدودیت زاد و ولد، از مواج هم‌جنس‌بازان و انتخاب کاهنان زن برای کلیساها توجه دارند و با آن همراه و همگام هستند و این‌ها از جمله

مسائل و اموری بود که پاپ راحل در رود آنها را تأکید بسیار داشت و شک نیست که پاپ جدید در این زمینه متعصب‌تر باشد.

در سال گذشته کاردینال رایتسنگر نامه‌ای برای اسقف‌های کاتولیک سراسر جهان نوشت و در آن از ایشان خواست از حمایت و پشتیبانی از سیاست‌مدارانی که حامی سقط جنین و هم‌جنس‌بازی

اسرار یهود و احرالزمان

هستند، دست بکشند و این اعمال را اعمالی شیطانی به شمار آورد. هم‌چنین در نامه‌ی خویش در خواست انتصاب زنان در مجالس کاهنانه را توطئه‌ای علیه کلیسا تلقی کرد و کاتولیک‌ها را از آنچه آن را «رادیکالیسم زنانه» نامیده بود، بر حذر داشت، چرا که باعث ایجاد اختلاف میان زنان و مردان شده و به ستون و پایه و اساس خانواده به عنوان واحدی استوار بر تکامل و تعالی زن و مرد ضربه وارد کرد. غیر از آن از جمله مسائل اخلاقی دیگر، دیدگاه او در قبال تحقیقات علمی – پزشکی بود که با سلول‌های بنیادی و کاشت اعضا و غیره ارتباط پیدا کرد.

اما موضوع مهم‌تر و حساس‌تر که مورد توجه کاردینال بود، مسئله تبلیغ و تبشیر مذهبی بود. کلیساهای انجیلی به سرعت در کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی در حال گسترش هستند و این‌ها کشورهایی به شمار می‌آیند که گنجینه بشری کاتولیک در جهان تلقی می‌شوند. آمارها نشان می‌دهد، روزانه هشت هزار کاتولیک به تنهایی در آمریکای جنوبی انجیلی می‌شوند و کاتولیک‌ها با رقابت شدید و فشرده انجیلی‌ها در آسیا و آفریقا مواجه هستند. این در حالی است که اسلام نی‌زدر کنار مسیحیت در این دو قاره در حال انتشار و پراکندگی است. از این بعد علامت سؤالی در قبال مواضع و دیدگاه‌های پاپ جدید، بندیکت شانزدهم در قبال اسلام و روابط با مسلمانان به وجود می‌آید. وی در سخنرانی انتصاب خویش با محبت و مهر از یهود و از مسیحیان کلیساهای دیگر با گشاده‌رویی سخن گفت. اما اشاره‌ای به اسلام یا مسلمانان نکرد، برخلاف پاپ راحل و فقط به عبارت کلی مؤمنان به عقاید دیگر، بدون مشخص کردن این عقاید، اکتفا کرد.

پاپ راحل، یوحنا پولس دوم، جایگاه مهمی در سر دادن شعاری داشت که پس از یازده سپتامبر 2001 و در نتیجه جنایت تجاوز به نیویورک و واشنگتن سر داده شد و اسلام و تروریسم را دو روی یک سکه به شمار آورد. وی با این اقوام خویش خدمت گرانقدری به روابط اسلامی – مسیحی نه فقط در جهان اسلام، بلکه در اروپا نیز نمود. که واتیکان آن‌ها را در شهر اسیزی، شمال روم، دایر کرد. اما آیا پاپ جدید، بندیکت شانزدهم این را اسلت را ادامه می‌دهد؟

رایتسنگر نام پاپی خویش را بندیکت (به زبان لاتین قدیس) انتخاب کرد تا نام پاپ بندیکت شانزدهم را زنده نگه دارد که بین سال‌های 1914 تا 1922 تلاش کرد، به هر قیمت شده مانع وقوع

اسرار یهود و اخرالزمان

جنگ جهانی اول شود. اما آنچه مورد توجه پاپ جدید است احیای هویت مسیحی اروپاست که برخلاف میل پاپ راحل بود و در مثل قانون اساسی اروپای یکپارچه مخالف ذکر هویت مسیحی برای اتحادیه اروپا بود. با انتشار و گسترش لامذهبی در اروپا و کاهش رفتن به کلیساها پاپ جدید تلاش بسیاری دارد که روح مسیحیت را در جوامع اروپایی بدمد. در حالی که این مانعی است که آن را در مقابل جنبش‌های لیبرالی – کاتولیکی نه تنها در اروپا که در ایالات متحده می‌سازد. کاتولیک‌های آمریکا منبع اصلی حمایت مالی واتیکان را تشکیل می‌دهند و پس از رسوایی تجاوزهای جنسی که برخی از کاهنان آنجا به آن متهم شدند، صداهایی به گوش رسید که خواهان رسمیت بخشیدن به ازدواج کاهنان بود. اما آن صداها گوش شنوایی در واتیکان یوحنا پولس دوم نیافتند و انتظار می‌رود، در واتیکان بندیکت شانزدهم نیز نیابند. این مرد با توجه به فرهنگ لاهوتی و التزام و تعهد مذهبی‌اش به نظر نمی‌رسد از اصول ثابت و اعتقادی خویش عقب‌نشینی کند یا در آنها تجدید نظر نماید و چه بسا از جمله این اصول ثابت و غیرقابل تجدید نظر اعتقادات و ادیان دیگر باشد.

جهان با توجه بسیار پاپ را زیر نظر دارد و از او انتظارات بسیاری دارد، با این که یک تیر هم در ترکش ندارد.

عنوان: کلیساهای مخالف مسیحیت صهیونیستی

به رغم قدرت و اثرگذاری بیش از حد مسیحیان صهیونیست در ایالات متحده، آن‌ها مخالفانی نیز در آمریکا دارند. کلیساهای مسیحی بسیاری در آمریکا وجود دارند که موضع‌گیری‌های ضد این جریان دارند و نسبت به خطر آن در داخل ایالات متحده و خارج از آن هشدار می‌دهند. در سال 1917 پاپ بندیکت پانزدهم در شرحی بر بیانیه بالفور گفت: «یهودیان هیچ حاکمیت و

مالکیتی بر سرزمین مقدس (فلسطین) ندارند.

به رغم قدرت و اثرگذاری بیش از حد مسیحیان صهیونیست در ایالات متحده، آن‌ها مخالفانی نیز در آمریکا دارند. کلیساهای مسیحی بسیاری در آمریکا وجود دارند که موضع‌گیری‌های ضد این جریان دارند و نسبت به خطر آن در داخل ایالات متحده و خارج از آن هشدار می‌دهند.

موضع کلیسای انجیلی در برابر مسیحیت صهیونیستی

کلیسای انجیلی در ایالات متحده آمریکا، مسیحیت صهیونیستی را مردود و نادرست شمرده و از راه‌های گوناگون و مخالفت خود را با این جریان به اطلاع شورای ملی کلیساهای مسیحی که 34 گروه و حدود 40 میلیون عضو دارد، رسانده است.

استراتژی این شورا برای برخورد با مسیحیت صهیونیستی بر این اساس است که انجیلی‌های لیبرال که مخالف تفسیر تحت‌اللفظی کتاب مقدس‌اند و صهیونیسم لاهوتی را در کلیسا رد می‌کنند، جذب خود کند و آرای خود را به آن‌ها بقبولاند این شورا توانسته است از طریق مجله‌های خود به نام «قرن مسیحی»، «مسیحیت و بحران‌ها»، «قیمان» و «مصلح» با شمار زیادی از آن‌ها ارتباط برقرار کند. البته این شورا از هماهنگ کردن موضع‌گیری‌های مخالفش با مسیحیت صهیونیستی با کلیساهای دیگر که در این مسئله با آن هم‌رأی‌اند، غافل نبوده است. مانند کلیسای شیخیه، کلیسای روش‌مند، معمدانی و کلیسای اسقفی.

موضع کلیسای کاتولیکی در برابر مسیحیت صهیونیستی

کلیسای کاتولیک در ایالات متحده نه تنها از جریان مخالفت با مسیحیت صهیونیستی دور نبوده، بلکه بسیار زود، یعنی از حدود 100 سال پیش با آن اعلام مخالفت کرده است. در ماه می 1897 این کلیسا متوجه شد که این جریان به دنبال بهانه‌ها و مجوزهای دینی مسیحی برای سیطره بر فلسطین، بنابراین، این کلیسا بیانیه‌ای صادر و در آن بیان کرد:

اسرار یهود و اواخر الزمان

بی شک بازسازی قدس برای این که مرکز حکومت اسرائیل باشد و از این طریق دوباره معبد سلیمان ساخته شود، با پیش‌بینی‌های خود مسیح در تناقض است. مسیح فرموده است، عامه مردمان (غیر یهودیان و غیر مسیحیان) تا اواخر الزمان یعنی تا پایان دوران آن مردمان، در قدس خواهند بود.

واتیکان نیز موضع‌گیری مشابه با موضع‌گیری کلیسای کاتولیک در ایالات متحده داشت. واتیکان اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مسیحیت صهیونیستی را رد کرد و به مخالفت با تلاش‌های سیاسی آن‌ها و هم‌پیمانی آن‌ها با صهیونیسم یهودی برای برپایی یک وطن قومی و ملی برای یهودیان پرداخت و آن را نادرست دانست. واتیکان علت مخالفت خود را این دانست که، دعای مسیحیت صهیونیستی با کتاب مقدس و روح مسیحیت در تضاد است و این باعث زیان رساندن به مسیحیان شرقی می‌شود، به ویژه اگر آن‌ها موفق شوند دولتی (یهودی) در فلسطین به وجود آورند.

در سال 1917 پاپ پندیکت پانزدهم در شرحی بر بیانیه بالفور گفت: «یهودیان هیچ حاکمیت و مالکیتی بر سرزمین مقدس (فلسطین) ندارند. در پانزدهم ماه می 1922، واتیکان، یادداشتی رسمی به سازمان ملل متحد فرستاد و در آن برپایی یک وطن قومی و ملی برای یهودیان در فلسطین انتقاد کرد و اظهار داشت: غیر ممکن است پاپ در این مورد امتیازهایی بدهد یا حتی برای آنان قائل شود. پاپ پیوس دوازدهم نیز که جانشین پندیکت پانزدهم شد، در این مورد موضع‌گیری مشابهی داشت.

این مخالفت تا زمان برپایی حکومت اسرائیل در سال 1948 ادامه داشت. پس از آن، تغییری لاهوتی در موضع‌گیری کلیسای کاتولیکی به وجود آمد و آن زمانی بود که یهودیان، توانستند مردان دینی بزرگ «کلیسای کاتولیک» را قانع کنند که وجودشان در خاورمیانه به خاطر مبارزه با کمونیسم الحادی و جلوگیری از گسترش آن است.

این موضع‌گیری در زمان زمامداری جان کندی اولین رئیس‌جمهور کاتولیک آمریکا نیز ادامه داشت. اسقف کاشنگ که شدیداً مخالف و دشمن کمونیسم بود، او را در این راه همراهی می‌کرد.

اسرار یهود و اواخرالزمان

او دریافت که یهودیان می‌توانند هم‌پیمان واقعی ایالات متحده ضد کمونیسم باشند، نه جهان اسلام.

پس از این شکستگی در سد موضع‌گیری‌های کلیساها و اختلاف میان آن‌ها، سازمان‌های کاتولیکی بسیاری خواهان تغییر موضع‌گیری‌های لاهوتی واتیکان در مورد برپایی یک کشور یهودی و بازگشت یهودیان به فلسطین شدند.

در کنار این، سازمان‌های کاتولیکی دیگری که مخالف برپایی یک حکومت اسرائیلی نبوده، و خواهان آن بودند که در کنار آن حقوق فلسطینی‌ها نیز حفظ و رعایت شود.

موضع‌گیری کلیسای ارتدوکس در قبال مسیحیت صهیونیستی کلیسای ارتدوکس در ایالات متحده مخالفت خود را با مسیحیت صهیونیستی اعلام کرد. این کلیسا بر این باور بود که جریان مسیحیت صهیونیستی به دنبال القای یک دیدگاه لاهوتی بیگانه از مسیحیت در ذهن مسیحیان است. این کلیسا بر این باور بود که اهداف این جریان، سیاسی است نه دینی و در نتیجه همه این‌ها در جهت خدمت به منافع حکومت خاصی است.

شورای کلیساهای خاورمیانه

اما در مورد موضع‌گیری کلیساهای خاورمیانه در مقابل این جریان، باید گفت: آن شورا به دلایل دینی، سیاسی و انسانی مخالف مسیحیت صهیونیستی بود.

شورای کلیساهای خاورمیانه، مسیحیت صهیونیستی را متهم به استفاده ابزاری و سوءاستفاده از کتاب مقدس و بازی با احساسات مسیحیان در جهت تلاش برای مقدس دانستن تأسیس یک کشور و قانونی و مشروع جلوه دادن سیاست‌های آن، دانست و این را در بیانیه‌ای که در ماه آوریل 1986 صادر نمود، بیان کرد.

کشیش ریاض گریگور، دبیر کل این شورا علت مخالفت با این جریان را این‌گونه بیان کرد:
? مسیحیت صهیونیستی، هیچ ارتباطی به مسیحیت ندارد زیرا آن در تحریف برخی نوشته‌ها و اسفار

کتاب مقدس است.

؟ مسیحیت صهیونیستی، توطئه‌ای است که بر ضد عموم مسیحیان به ویژه مسیحیان عرب بر نامه ریزی شده است تا باعث شکست طرح گفت‌وگوی مسیحیت و اسلام شود و طرح‌های درگیری و جنگ تمدن‌ها و جنگ ادیان به ویژه اسلام و مسیحیت توجیه شود. این طرح در واقع به دنبال مانع تراشی برای همزیستی مسلمانان و مسیحیان در جهان عرب است و می‌خواهد میان آن‌ها تفرقه افکنی کند و باعث جنگ شود.

موضع کلیسای روم ارتدوکس

کلیسای روم ارتدوکس نیز از این قاعده مستثنی نبود. این کلیسا نیز با مسیحیت صهیونیستی به مخالفت پرداخت و حتی به نام‌گذاری آن نیز اعتراض کرد. پدر عطاءالله حنا، بطریک روم ارتدوکس در قدس اصرار می‌کرد که باید آنان را «گروه‌های صهیونیست شده مدعی مسیحیت» نامید.

او به این دلیل با این جریان مخالفت می‌کرد که اعتقاد داشت، تناقضات بسیاری میان بسیاری از مفاهیم اساسی مسیحیت مانند: صلح، آرامش، دوستی و یکدلی با اصول صهیونیسم وجود دارد؛ زیرا صهیونیسم بر پایه اندیشه‌های نژادپرستانه و قوم‌گرایی و دست زدن به کارهای پلید شیطانی برای پیشبرد طرح‌های نادرست استوار است. بنابراین مسیحیت صهیونیستی جریانی است که بیشتر از هر چیزی به یهودیت صهیونیستی نزدیک است.

چیزی که باعث افزایش ترس و هراس روم ارتدوکس از مسیحیت صهیونیستی شد، اهدافی است که عبارتند از، جذب مسیحیان شرقی به خود و تلاش برای جدا ساختن آن‌ها از هویت، ریشه‌های شرقی و مسائل ملی‌شان با استفاده از شعار تبلیغ برای مسیحیت.

همچنین روم ارتدوکس تأکید می‌کند، آن‌چه باعث می‌شود آن‌ها در مخالفت خود با مسیحیت صهیونیستی ثابت‌قدم‌تر باشند و به مخالفت خود با آن ادامه دهند، این است که آن‌ها اعتقاد

دارند؛ صهیونیست‌ها از بعد سیاسی و غیر دینی کتاب مقدس را تأویل و تفسیر می‌کنند. تا بدین وسیله اشغال، جنگ و حمله به اطرافیان را توجیه کنند و به مردم بقبولانند که فلسطین از آن آنان است و دیگران در آن حقی ندارند.

منابع:

1. المسيحية الصهيونية، صهيونية أم صهيوأميريكية؟ مأساة في استعمال الكتاب المقدس، استغلال

المشاعر الدينية في انشاء دولة صهيونية؛ الدكتور القس رياض جرجور.

<http://www.asharqalarabi.org.uk/m-w/b-waha-44.htm>

2. في مواجهة الصهيونية المسيحية، الصهيونية المسيحية، محمد السماك، ص 149-166

دارالنفائس، ط 4، عام 2004.

عنوان: شرق شناسی و شرق شناسان -1

گفت‌وگو با: حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محسن الویری

اشاره:

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محسن الویری دارای مدرک دکتری در رشته تاریخ تمدن ایران و اسلام، عضو هیأت علمی دانشگاه، از پایه‌گذاران و اساتید رشته تاریخ تشیع در کشور و از صاحب نظران و پژوهشگران حوزه تاریخ و تمدن اسلامی است. از ایشان تا کنون آثار پژوهشی متعددی در زمینه‌های یادشده تدوین و منتشر شده است که آخرین آن‌ها کتابی است با عنوان مطالعات اسلامی در غرب.

در یک نگاه غیر تاریخی که همان نگاه معاصر ماست، می‌توان گفت، مبنای تقسیم‌بندی شرق و غرب، یک مبنای سیاسی یا حداکثر جغرافیایی - سیاسی است. این یک تقسیم‌بندی پذیرفته شده است و خیلی محل بحث و تردید نیست. ولی در یک نگاه تاریخی می‌بینیم که این واژه یک تحول معنایی داشته و تلقی ما از شرق و غرب در گذشته غیر از این بوده است. قدیمی‌ترین تفکیک برای تقسیم غرب و شرق به دوران بسیار کهن برمی‌گردد و در دوره‌های بعد هم نمونه‌هایی را می‌توانیم ببینیم. در آن گذشته‌های دور به شکلی مبهم هر آنچه که در جانب طلوع خورشید بود شرق نامیده می‌شد و هر آنچه در جانب غروب آن، غرب. البته در گذشته‌های تاریخی افزون بر نگاه جغرافیایی یک نگاه فرهنگی هم قابل جستجو است که در فرصت دیگری درباره‌اش صحبت خواهیم کرد. اما در مصادیق این نگاه جغرافیایی که به راستی مرز کجاست، همان‌طور که ذکر کردم معیار مشخصی وجود نداشته است. با این وجود برخی از مورخان کوشیده‌اند یک معیار مشخص عرضه کنند؛ مثلاً در برخی نوشته‌ها رودی به نام رود «دِن» به عنوان حد فاصل بین شرق و غرب نامیده شده است. در نظر دیگر سمت راست دریای مدیترانه، شرق و سمت چپ آن غرب خوانده می‌شد. ولی این قاعده عام و کلی نیست. همواره درباره مسئله شرق و غرب اختلاف بر سر همان مناطق مرزی بوده که قرار بوده شرق را از غرب جدا کند. در عین حال کسی تردید نداشته که سرزمین‌هایی مثل هند و چین و ژاپن در شرق قرار دارند و سرزمین‌های اروپایی در غرب. اختلاف بر سر مرز شرق و غرب است. الآن در حوالی دریای مدیترانه را که نگاه کنید کشورهای را مثل مراکش می‌بینید که در جنوب دریای مدیترانه و تقریباً در منتهی الیه غربی دریای مدیترانه قرار گرفته و کشور شرقی به حساب می‌آیند و در مقابل برخی کشورهای حوزه «بالکان» را می‌بینید که در شمال دریای مدیترانه قرار گرفته و نسبت به کشور «مراکش» خیلی شرقی‌تراند ولی، جزء کشورهای غربی خوانده می‌شوند. لذا آن مرزبندی مشخصی که با دقت ریاضی انجام بشود هنوز وجود ندارد. به طور خلاصه در قدیم ملاک تقسیم‌بندی، اقلیمی و جغرافیایی بوده و الآن عمدتاً سیاسی است. علت این که مبنای امروز یک مبنای جغرافیایی - سیاسی است این است که بشر امروز نیازمند اتخاذ یک مبنای روشن برای خروج از مشکلاتی است که بعداً خواهد داشت. این ابهام که بالاخره شرق کجاست و غرب کجا، ابهامی است که می‌تواند مشکل‌آفرین باشد. تقسیم‌بندی دولت‌ها و در روابط تجاری و سیاسی و مانند آن نیازمند یک تقسیم‌بندی مشخص است. با این همه در

همین تقسیم‌بندی جغرافیای کنونی که با رویکرد خروج از مشکلات و اتخاذ یک مبنای روشن برای تنظیم روابط اتخاذ شده، نگاه تاریخی کاملاً کنار نرفته و ما رد پای دیدگاه سنتی تعریف شرق و غرب را حتی در تقسیم‌بندی‌های خودمان هم می‌توانیم ببینیم.

تفاوت‌های فرهنگی شرق و غرب در چیست؟

تفاوت شرق و غرب هم از جمله مباحثی است که همواره مورد عنایت و توجه بوده است. سیاحت نامه‌ای را به «فیثاغورث» نسبت داده‌اند که او سفری به شرق داشته و سیاحت‌نامه او هم سیاحت‌نامه شرقی است که به فارسی هم ترجمه شده است. در آن جا که من گفت‌وگویی با زرتشت داشتم که بعد از گفت‌وگو به یک نقطه روشن و به وفاق با هم نرسیدیم. چون آن‌ها به نقطه وفاق نمی‌رسند، بر اساس آن گفت‌وگوهایی که با هم داشته‌اند زرتشت خطاب به فیثاغورث جمله‌ای را بر زبان می‌آورد که می‌تواند نشان دهنده دوگانگی شرق و غرب از دوران قدیم به حساب بیاید و نشانه‌ای برای این بحث باشد. می‌گوید: «تو به آموزش باختر مشغول باش، من تعلیم خاور را قبول دارم، ما را آیندگان محاکمه خواهند کرد». و این نماد یک دوگانگی بین دو فرهنگ، دو تمدن، در حوزه جغرافیایی و حتی می‌توانیم بگوییم دو حوزه معرفتی است. همین بحث تمایز و تفاوت را حتی در آثار ارسطو هم می‌بینیم. ارسطو علت این تمایز و تفاوت را به مسائل محیطی و اقلیمی و جغرافیایی پیوند می‌زند و می‌گوید چون در مناطق شرقی عمدتاً هوا گرم و آفتاب درخشان است، موجب رشد وسایل زندگی و خود زندگی شده است. و در عین حال صفات جنگی در شرقی‌ها رشد نکرده است ولی در غرب، چون هوا عمدتاً ابری است و آفتاب درخشان نیست، زندگی رشد زیادی نکرده اما خصلت‌های جنگ‌آوری در غربی‌ها و عمدتاً یونانی‌ها رشد داشته است. او عامل تمایز را به تفاوت‌های اقلیمی برمی‌گرداند و مصادیق این تمایزها و تفاوت‌ها را در رسیدن به روحیه جنگاوری محدود کرده است.

هر یک از این داوری‌ها حتماً نیازمند به تأمل و درنگ است. من این جا در مقام داوری نیستم و فقط می‌خواهم اشاره کنم که تفاوت این دو حوزه را در کجاها می‌شود جستجو کرد. حتی جلوتر که

اسرار یهود و اواخرالزمان

بیاییم در دوران معاصر هم، دو دیدگاه نسبت به این موضوع وجود دارد: برخی این طور دلیل آورده‌اند که علت تمایز و ناسازگاری بین شرق و غرب و اختلاف‌های آستی‌ناپذیر آن‌ها همان رفتار آدمی و مأموریتی است که آدمی در این جهان دارد و کمال مطلوبی که در زندگی می‌جوید؛ یعنی اصولاً نگاه انسان به خودش، نگاه او به رابطه خود و خدای خودش و محیط پیرامون خودش موجب می‌شود که چیزی به عنوان شرق شکل بگیرد و چیزی به عنوان غرب. در واقع اختلاف در «جهان‌بینی»، عاملی اصلی بروز اختلاف بین شرق و غرب است. برخی دیگر این تمایز و قضاوت را در «شیوه اندیشه» می‌دانند که شیوه تفکر در غرب، عقلی و فلسفی است و نظام اندیشه در شرق به طور عمده عرفانی. یعنی این تمایل شرقی‌ها به اشراق و تمایل غربی‌ها به عقل‌گرایی محض منهای دل صیقل یافته که بتواند کانون معرفت هم باشد، وجه تمایز بین شرق و غرب است. این دو دیدگاه واقعاً وجود دارد. هر چند در تمایز بین شرق و غرب به هیچ روی نمی‌توانیم عامل جغرافیایی را نادیده بگیریم اما عوامل دیگر را هم باید مورد نظر قرار داد.

یکی دیگر از وجوه تمایز شرق و غرب مسئله بعثت انبیاست. تقریباً بعثت تمام انبیای بزرگ در منطقه شرق بوده و غرب خاستگاه بعثت انبیا نبوده است.

موضوع دیگر هم بحث کانون‌های تمدنی است. می‌توان گفت این کانون‌ها یکسره شرقی هستند و اقوام تمدن ساز هم یکسره شرقی بوده‌اند. جز دوران معاصر و دوران رنسانس که یک تمدن خاص شکل گرفت که اسمش تمدن معاصر غربی است.

از دیگر تفاوت‌های شرق و غرب، نوعی قدسی‌گرایی شرق است که در شکل‌های مختلف بروز کرده است که در غرب مانند آن وجود ندارد. البته تا پیش از رنسانس هم در غرب این قدسی‌گری به شکل‌های مختلفی حضور داشت ولی باز هم نه به آن انسجام و یکپارچگی و معنا داری و گستردگی که در منطقه شرق دیده می‌شود. این‌ها تفاوت‌هایی است که می‌توان برای شرق و غرب ذکر کرد ولی در مقدمه عرایض اشاره کردم که دیگران هم از دیرباز تاکنون به این تفاوت‌ها توجه داشته‌اند.

غرب از شناسایی شرق در پی چیست و چه اغراضی را دنبال می‌کند؟
در این جا باز هم به ناچار باید از یک دیدگاه تاریخی به موضوع نگاه کنیم. به این معنا که اگر ما در هر دوره یک غرضی را به عنوان غرض حاکم و پارادایم و گفتمان مسلط، در نظر بگیریم یک نوع توالی تاریخی و ترتب با همدیگر دارند. البته بخشی از پاسخ پرسش شما به تبیین مفهوم شرق شناسی و نه «استشراق» برمی‌گردد که من از آن صرف نظر می‌کنم و فقط از باب تذکر عرض می‌کنم که «الاستشراق»، «شرق‌شناسی» و «Orientalism» نزد خود مستشرقان دو معنای متفاوت دارد، یک مفهوم، مفهوم استشراق به معنای عام آن است یعنی هر آن چه را به شرق برگردد شامل می‌شود؛ بنابراین چین‌شناسی، ژاپن‌شناسی، ایران‌شناسی، و تمام این‌ها در قلمروی شرق‌شناسی قرار می‌گیرد. شرق‌شناسی یک مفهوم اخص هم دارد که تقریباً مترادف با «اسلام‌شناسی» است. مثلاً در ویرایش دوم دائرةالمعارف اسلام معروف به لیدن، در آن جا مدخل «مستشرقون» یعنی شرق‌شناسان را می‌بینیم. این مدخل ظاهراً ربط چندانی با دائرةالمعارف اسلام ندارد ولی آن‌ها در اولین جمله این تذکر را می‌دهند که مستشرقون به معنی اسلام‌شناسان در غرب است. اگر ما از استشراق به معنی عام آن بخواهیم صحبت کنیم، باید یک تاریخچه‌ای را ورق بزنیم و بیان کنیم و اگر استشراق به معنای خاص مورد نظر باشد، پرونده دیگری را باید باز کنیم. استشراق به مفهوم عامش یک دوره قدیم دارد که شما حتی در آثار «هرودوت» هم، آن وقتی که در باره شرق صحبت می‌کند بحث‌هایی را درباره شرق قدیم می‌بینید.

در آثار «توسیریت» و «گزنفون» هم می‌توان آن را مشاهده کرد. حتی آثار «هومر» هم که درباره شرق صحبت می‌شود می‌تواند یک نوع شرق‌شناسی به حساب بیاید.

شرق‌شناسی با ظهور اسلام تحت‌الشعاع قرار گرفت و تقریباً به کناری رفت تا دوران معاصر که پس از جنگ جهانی دوم بار دیگر مفهوم شرق‌شناسی به میان آمد و جای خاص خودش را پیدا کرد این بار شرق‌شناسی اعم از اسلام‌شناسی شد و اسلام‌شناسی یکی از شاخه‌های آن.

شرق‌شناسی به طور عمده پس از جنگ جهانی دوم شاخه‌های مختلفی را در بر می‌گرفت که عبارتند از ایران‌شناسی، ژاپن‌شناسی، عرب‌شناسی و ... این مفهوم عام شرق‌شناسی یک دوره اولیه دارد و یک دوره به محاق رفتن و تحت‌الشعاع مطالعات اسلامی قرار گرفتن و یک دوره جنگ. اما شرق‌شناسی به مفهوم عام چون معطوف به اهداف افراد بود، در دوره‌های اولیه شاید خیلی نتوانیم اغراض سیاسی برای آن قائل شویم. شرق‌شناسی بیشتر تابع کنجکاوی افراد بود. البته در آن دوران به واسطه جنگ‌های شرق و غرب یک شیوه نگاه خاص داشت اما این گونه نبوده که واقعاً به مفهوم امروزی اراده‌ای برای شناخت شرق و سیطره بر آن وجود داشته باشد، البته این شناخت یک نوع شناخت ناخواسته و هدایت نشده و بدون طراحی و برنامه‌ریزی بود. اما شرق‌شناسی به مفهوم دومش که پس از جنگ جهانی دوم دو مرتبه رونق گرفته است یک نوع شرق‌شناسی برنامه‌ریزی شده و سنجیده است.

شناختی که از شرق حاصل می‌شود اغراض مختلفی دارد، گاهی بر پایه کنجکاوی دانشمندان غربی رونق می‌گیرد، گاهی اغراض سیاسی دارد که به قصد شناخت کشوری برای رخنه در ارکان آن کشور و سیطره بر آن مطالعات ساماندهی می‌شوند، گاهی این مطالعات اغراض تجاری دارد، نرخ بازار آن کشور و تولید محصول متناسب بازار آن کشور... خلاصه اغراض مختلفی در شرق‌شناسی وجود دارد. اما اسلام‌شناسی که یک تقریر و قرائت دیگر از شرق‌شناسی به حساب می‌آید و شرق‌شناسی به معنی الاخص است، واقعاً یک تاریخ پر فراز و نشیب را طی کرده است. اجمالاً به شما می‌گویم که شرق‌شناسی در نخستین مراحل خود تابع اغراض دینی بود و متأثر از اندیشه مسیحیت افراطی کاتولیکی که نگاه ناهمدلانه‌ای نسبت به مسلمانان داشت. یعنی نگاه سخت آمیخته با جهل و خرافه.

این انگیزه شرق‌شناسی، انگیزه‌ای دینی بود، به قصد ضربه‌زدن به اسلام و به سخره گرفتن پیامبر (ص)، کاهش مدح و منزلت اسلام و مسلمانان. اما جلوتر که می‌آییم انگیزه‌های دیگر رفته رفته در کنار این انگیزه رخ می‌نمایاند. باز هم در این جا من انگیزه علمی به منظور کشف حقیقت را انکار نمی‌کنم. گاهی استشراق به مفهوم اسلام‌شناسی تابع این انگیزه صورت گرفته است.

استشراق به مفهوم اسلام‌شناسی گاهی تحت تأثیر انگیزه سیاسی بوده است. یعنی با مدیریت و هدایت وزارت خارجه کشورهای غربی یا نهادهای دولتی آنها انجام می‌شد به قصد این که داده‌های سیاسی در اختیار آن طراحان و شخصیت‌های سیاسی باشد که در این جا اغراض استعماری را هم باید بر اغراض سیاسی اضافه کنیم؛ یعنی فراتر از منافع ملی کشورهای خود، آنها به فکر سیطره بر کشورهای دیگر افتادند. به بیان دیگر یک گستره‌ای را برخی از کشورها برای منافع ملی شان قائل بودند که از طریق سیطره بر کشورهای دیگر تحقق پیدا می‌کرد که ما آن را «استعمار» می‌خوانیم. بنابراین انگیزه‌های خصمانه دینی در مرحله اول و در مرحله بعد انگیزه‌های سیاسی و استعماری و در نهایت انگیزه‌های علمی از جمله انگیزه‌هایی هستند که در شرق‌شناسی، به معنی الاخص قابل جستجو هستند. این کلیاتی که عرض کردم در لایه‌های ریز و جزئی‌اش مجموعه‌ای بحث‌های تفصیلی وجود دارد که ان شاء الله در فرصت دیگر باید گفته شود.

عمده‌ترین اشکال مطالعه شرق و اسلام توسط غربیان و شرق‌شناسان متوجه چیست؟ محتوا، مستندات، متدولوژی یا ...

البته شخصاً با این نگاه که از ابتدا به دنبال اشکال بگردیم موافق نیستیم و شاید این جور نباید ارزیابی شود بلکه باید گفت فعالیت‌های شرق‌شناسان را چه جور می‌شود ارزیابی کرد و چه نقدی نسبت به آنها وجود دارد؟ تا جنبه‌های مثبت و منفی هر دو را با هم ببینیم. ما از طریق آموزه‌های دینی مان مجاز نیستیم که به فرآورده‌های دیگر تمدن‌ها نگاهی یکسره و از قبل تعیین شده و سلبی داشته باشیم. درباره شرق‌شناسی که از این به بعد منظورم معنی اخص آن و اسلام‌شناسی است، از جنبه مثبت برخوردارها و قواعدی داشته که موضوع سؤال شما نیست و بعداً اگر لازم بود اشاره می‌کنم. اما در قسمت دوم که مورد پرسش شما بوده یعنی جنبه‌های سلبی آن، هم برای شما و هم برای خوانندگان عزیز مجله تأکید می‌کنم که در مقام استقصای کامل بحث نیستیم و آن را باید در فضای درسی و کلاسی مطرح کرد. ولی اجمالاً عرض می‌کنم یکی از کاستی‌های این نوع نگاه‌ها این است که چون این‌ها یک درک درست و درونی از مفهوم اسلام، اندیشه‌های اسلامی، باورهای اصلی مسلمان‌ها، گرایش‌های فکری متفاوت مسلمان‌ها با همدیگر و مرز دقیق آنها با هم ندارند

گاهی دچار اشتباهات فاحشی می‌شوند؛ مثلاً بی‌توجهی به این که ما پیامبر (ص) را معصوم می‌دانیم و قائل به عصمت ایشان هستیم. لذا در تحقیق و تبیین اسلام حرف‌هایی می‌زنند که با معتقدات اسلامی سازگار نیست و بر مبنای خودشان بر مطالبی تأکید می‌کنند. یا مثلاً برخی تصمیم‌های پیامبر اکرم (ص) را به خلاف معتقدات ما تحلیل می‌کنند و می‌گویند اگر ایشان این تصمیم را نمی‌گرفتند و مصمم به مورد دیگر می‌شدند بهتر بود و این اصلاً با مبنای اسلامی سازگاری ندارد. یا مثلاً وقتی پیامبر بودن پیامبر (ص) را قبول نداشته باشند در تبیین زندگی پیامبر (ص) به دنبال سرچشمه‌های زمینی برای آموزه‌های نبوی می‌گردند و آن را در قالب محیط اطراف پیامبر (ص) و آن جاهایی که ایشان (ص) مراد داشته‌اند جستجو می‌کنند. بعد یک مرتبه می‌بینیم ملاقاتی که حضرت در خردسالی با «بحیرای نصرانی» داشتند یک جایگاه بلندی را برای این ملاقات و آن چه که از ایشان به یک عالم مسیحی منتقل شد قائل می‌شوند و به همین ترتیب ملاقات‌هایی که پیامبر (ص) با یهود مدینه و اطراف آن داشتند به عنوان سرچشمه‌های وحی پیامبر تلقی می‌شود. ببینید چقدر این نگاه با نگاهی که یک مسلمان به آن باور دارد متفاوت است البته نمی‌خواهم بگویم کسی که مسلمان نیست، حق زمینی تحقیق کردن پیامبر (ص) را ندارد ولی از آن جایی که در مقام داوری این سخن هستیم احساس می‌کنیم آن‌ها در این راه به خطا رفته‌اند منبع و منشأ این حرف، نبود درک درونی آن‌ها نسبت به اسلام است.

کاستی دومی که در مطالعات غربی می‌توان جستجو کرد، موضوع خالی نماندن برخی از این مطالعات از آن انگیزه‌هایی است که در سؤال قبلی به آن اشاره شد. مواردی که در یک نگاه تنگ و کوتاه (به اصطلاح دقیق‌تر) با اندیشه‌های اسلامی و وجوه مختلف جامعه اسلامی و تمدن اسلامی وجود دارد.

کاستی سومی که در مطالعات شرق شناسی قابل جستجوست نوعی نگاه محدود به پدیده‌ها یا به اصطلاح نگاه پدیدارشناسانه آن‌هاست که از سطح عبور نمی‌کند و به لایه‌های زیرین راه نمی‌یابد. این آفت بزرگی است. به عنوان نمونه در تحلیل تمدن اسلامی مظاهر تمدن به دلیل نگاه پدیدارشناسانه، دستاوردهای مادی تمدن اسلامی، یعنی ساختمان‌ها و بناها را تحلیل می‌کنند. ما هم الان اگر از یکدیگر در مورد مظاهر اسلامی سؤال کنیم، ذهنمان سراغ همین جور چیزها می‌

رود. این‌ها از دستاوردهای تمدن اسلامی است ولی اسلام را نمی‌شود محدود به این جور چیزها کرد. این نگاهی سطحی است که ما را روی لایه سطحی و بیرونی نگه می‌دارد.

کاستی دیگر نوع تلاش هر چند ناخواسته برای القای نوعی غرب محوری در همه جنبه‌هاست که هر چند برخی از مستشرقان را نمی‌توان به این متهم کرد که با یک برنامه‌ریزی قبلی این رویکرد را مبنای کار خودشان قرار داده‌اند ولی چون این مطالعات در دوران استعماری غرب رونق بیشتری گرفت و شاخ و برگ پیدا کرد و نگاه در آن دوره، یک نگاه استعمارگر به کشور تحت استعمار بود، یک نوع خود بزرگ‌بینی و غرب محوری در این مطالعات دیده می‌شود که لازمه‌اش تحقیر و کوچک شمردن دیگران است.

نکته دیگر این که تلاش برخی از مستشرقان در بعضی جاها مدیریت شده است ولی در برخی موارد خود مستشرقان نمی‌دانند در چه فضایی حرف می‌زنند. در آن جا این تلاش برای یافتن و بررسی مسائل و جریان‌های درونی جامعه اسلامی، برجسته ساختن و بزرگ‌نمایی آن و حتی گاهی این تلاش برای بررسی عوامل درونی جامعه اسلامی، یک نوع آسیب‌پذیری دیگری به حساب می‌آید.

چطور می‌توان یک ارزیابی کلی از آثار و همچنین کشف جنبه‌های مثبت فعالیت‌های مستشرقان داشت؟

اولاً من فکر می‌کنم همین مقدار که کسی که در مدار حرکت ما حرکت نمی‌کند و مشی او خلاف مشی ماست، به اسلام و جنبه‌های مختلف اسلامی نگاه می‌کند، خود این نگاه ذاتاً ارزشمند است. صرف نظر از همه جنبه‌های سلبی، خود این که ما ببینیم دیگران درباره ما چه می‌اندیشند موضوعی است که اهمیت دارد و شایسته عنایت و توجه است.

چندین جنبه مثبت دیگر هم وجود دارد. گاهی نگاه درونی آفت زاست و موجب نوعی کژتابی در

فهم می‌شود. نگاه بیرونی داشتن به یک پدیده ابعادی را برای انسان روشن می‌سازد و کسی که تنها و تنها خود را در نگاه بیرونی محصور کرده، آن‌ها را نمی‌تواند پیدا کند. باز هم تأکید می‌کنم در آن جنبه‌های درونی و در واقع جنبه‌های سلبی که اول گفتم به جهت نداشتن نگاه درونی و سخن گفتن، نگاهشان کامل نخواهد بود. خوب مسلمان‌ها فقط و فقط یک نگاه درونی به اسلام دارند در این جا هم این نوع نگاه می‌تواند آفت‌هایی داشته باشد چون مانع از یک درک همه جانبه و کل‌گرا بشود. یکی از جنبه‌های مثبت نگاه مستشرقان ترویج نگاه بیرونی به اسلام و دستاوردهای مختلف اسلامی است که اگر من از بیرون بایستم و نگاه کنم چه تحلیلی دارم؟ اگر ساختمانی را در نظر بگیریم، ما در درون آن ساختمان زندگی می‌کنیم، اطلاعات درست و دقیقی در مورد اجزای درونی ساختمان داریم، اتاق‌ها چگونه است؟ راهروها چگونه است؟ انتقال از یک اتاق به اتاق دیگر چگونه صورت می‌گیرد؟ و قسمت‌های مختلف ساختمان هر کدام کجا قرار گرفته‌اند؟ اما کسی که از بیرون نگاه می‌کند، نمای کلی ساختمان و جایگاه کلی ساختمان در بافت محلی را می‌تواند پیدا کند. این قسم دوم از مواریت مستشرقان است که به ما آموزش می‌دهد یک نگاه بیرونی هم داشته باشیم. این امر امروزه موجی از اطلاعات را برای ما ایجاد کرده است و یکی دیگر از جنبه‌های مثبت روش کار آن‌ها است. کسی انکار نمی‌کند که اصولاً برخی از شاخه‌های علمی از اساس و همچنین برخی از فنون و روش‌ها به واسطه آن‌ها ابداع شد، اکنون هم در بین مسلمانان در یک گستره وسیعی رواج یافته است؛ مثلاً تصحیح نسخ خطی را که ما امروزه به این صورت درگیر آن هستیم و به عنوان یک رشته علمی شناخته شده و پر رونق و بسیار ارزشمند هم مطرح است و قبلاً در حوزه علمی خودمان آن را نداشتیم. البته من نمی‌گویم اصلاً چنین کاری تا پیش از آن صورت نگرفته بود و شاید همان استنساخی که از نسخه‌ها مختلف می‌کردند که گاهی خود مستسخان عالمان بزرگ بودند و دقت می‌کردند که آن اصول را درست به کار ببرند، که این‌ها شاید نوعی تصحیح متن به حساب بیاید اما به صورت گسترده امروزی قطعاً از مواریت مستشرقان است که شاخه‌های علمی جدیدی را درست کردند. از نظر فنون و روش‌ها هم مثلاً استفاده از نمایه برای تألیف کتاب‌ها یا شیوه ارجاعات و مانند آن چیزهایی هستند که از ابتکارات مستشرقان است. مثلاً نخستین فهرست قرآن را «فلوگل آلمانی» عرضه کرد و بعداً افرادی در بین مسلمان‌ها این فهرست را تهیه کردند. در واقع این کارهایی که تقویت‌کننده فضای پژوهشی است و شاید خودش کار پژوهشی به حساب نیاید و در عین حال کار پژوهشی را آسان می‌کند همه از تبعات مثبت کار

مستشرقان است.

ادامه دارد

عنوان: کاربرد روایات آخرالزمان

اشاره:

بهره‌گیری از روایات فراوانی که در موضوع آخرالزمان و نشانه‌های ظهور وارد شده‌اند، برای برنامه‌ریزی‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و حتی تدوین استراتژی‌های عصر غیبت، موضوع مهمی است که در سال‌های اخیر مورد توجه برخی از نویسندگان و پژوهشگران حوزه مهدویت قرار گرفته است. در مقاله حاضر تلاش شده است که با تبیین کاربری‌های روایات آخرالزمان، به ویژه کاربری‌های استراتژیک، افق تازه‌ای در این زمینه گشوده شود.

جهت صدور اخبار آخرالزمان

قریب به دوهزار روایت پیرامون مهدویت و آخرالزمان از زبان معصومین (ع) در موسوعه‌ها جمع آوری شده است.¹ با تورقی ساده، سهم بزرگی از این مجموعه‌ها را درباره مشخصات و مختصات آخرالزمان، ظهور و پس از ظهور می‌یابیم.

سؤال اساسی این است که این همه اخبار برای چیست؟ ترسیم دوران پیش از ظهور از جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...، موقعیت جبهه حق و باطل در هنگام ظهور، و مختصات ظهور و تصویر پس از ظهور با این بسط و گسترش به چه منظور است؟ اگر فقط برای «دادن امید» یا «باوراندن قطعیت آن» و مانند این‌ها بود با جملاتی کوتاه اما مکرر مثل «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛ زمین را پر از قسط و عدل می‌سازد آن چنان که پر از ظلم و جور شده است.» نیز به دست می‌آمد و این همه بازکاوی در زوایای زندگی بشر را نمی‌خواست. به علاوه، چه بسا این همه تنوع در عبارات و حوادث متفاوت و... مغل به آن منظور هم جلوه نماید! سؤال وقتی جدی‌تر می‌شود که می‌بینیم نحوی دیگر از استفاده از روایات «به نام توقیت» را خود

اسرار یهود و آخرالزمان

معصومین(ع) در ضمن همین روایات به طور حتمی و قطعی و محکم سد کرده‌اند. دسته‌ای از روایات با مضمون مشترک «کذب الوقاتون، وقت گذران دروغ می‌گویند» در این مجموعه بزرگ روایی قرار گرفته است. اگر از این پیش‌گویی‌ها و اخبار و اوصاف نمی‌توان «وقت ظهور» را به دست آورد و صرفاً هم برای امید و قطعیت صادر نشده‌اند؛ به خصوص که به ادله متفاوت معتقدیم که از ناحیه معصوم(ع)، فعل لغو هم سر نمی‌زند، این سؤال بیشتر آشکار می‌شود که پس جهت صدور این روایات چیست؟

هر شیعه‌ای باید به فکر فرو رود که امام خویش با این تراکم حدیثی خواسته است چه مطلبی را به او بگوید و چه تکلیفی را از او طلب نموده است؟ این اولین نکته‌ای است که توجه به آن قبل از مطالعه و دسته‌بندی این روایات لازم است. در یک تقسیم اولی این بخش از روایات مهدویت (یعنی اخبار آخرالزمان) را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: اخبار نشانه‌گذار و اخبار استراتژیک.

الف) اخبار نشانه‌گذار: اخبار نشانه‌گذار که اغلب سیاق پیشگویی دارند روایاتی هستند که برای نشانه‌گذاری مسیر حق و باطل صادر شده است. این مطلب در گذشته سابقه نداشته است. مثلاً وقتی عمار در ساخت مسجد پیامبر(ص) جد و جهد می‌ورزید و برخی راحت‌طلبان بر او سنگ بیشتر بار می‌کردند، در جواب کسی که گفت: این گونه عمار را می‌کشید! پیامبر(ص) فرمودند: «عمار را قوم طاغی می‌کشند!» و از آن پس عمار پرچم شد و نشانه. هر جا عمار شمشیر می‌زد مقابل او طاغی قلمداد می‌شد. یا وقتی که پیامبر(ص) عایشه را از «سگ‌های حوآب» بیم داد سگ‌ها نشانه‌ای شدند برای جریان باطلی که عایشه در آن بود.

جالب این که علامه طباطبایی برخی از خطاب‌های شرعی و غیراخباری قرآن را نیز دارای این کاربری می‌داند. برای نمونه آیه «و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولى؛ و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار مکنید.»² غیر از این که بیانگر یک حکم تکلیفی است دارای این کاربری نیز هست، و گویا می‌خواهد خبر دهد که تبرج جاهلی در پیش است و برخی زنان پیامبر(ص) در آن سهیم‌اند.

در اخبار آخرالزمان نیز این اخبار نشانه‌گذار را می‌شود یافت. از باب نمونه برخی از اخبار که نشانه‌های حتمی ظهور را می‌شمارد دارای این کاربری‌اند. برای مثال ادعای مهدویت قبل از

صیحه آسمانی محکوم به کذب است چون موعود واقعی نشانه گذاری شده است. 3.

ب) اخبار استراتژیک: بخش قابل توجهی از این اخبار، کاربری بالاتری دارند و آن استراتژی سازی است. استراتژی بدین معنا که همه امکانات و دارایی‌ها و استعدادها در مسیری خاص و برای هدفی خاص مدیریت شود. قرآن از سیره استراتژی سازی پیامبران با توجه به اخبار استراتژیک نمونه‌ها دارد. از جمله می‌توان از سیره یوسف (ع) مثال زد. رؤیای شاه وقتی نزد او صادق جلوه می‌کند و می‌فهمد هفت سال پس از این قحطی در پیش است از این خبر استراتژی می‌سازد، و از شاه می‌خواهد او را خزانه‌دار نماید و هفت سال بکارند و سیلو کنند. 4.

استراتژی یعنی این که با توجه به هدفی خاص که از سوی خبر غیبی به دست آمده بود امکانات را بسیج کردن، چنانچه یوسف انجام داد. این مسئله در خرد و کلان مطرح است برای نمونه به حسب روایات پس از ظهور، امام عصر (ع) گنبد و مناره مساجد را ویران کرده مساجد را مثل زمان نبوی بنا می‌کند. به فرض صحت صدور و دلالت این روایات، انسان خیری را فرض کنید که می‌خواهد مساجد برای مسلمین وقف نموده و علی‌القاعده آرزویش این است که تا ظهور امام عصر (ع) بلکه تا قیامت مسجد او برپا باشد و یاران حضرت در آن نماز بگزارند؛ آیا اگر این خبر را شنید، هزینه خود را خرج چیزی می‌کند که به دست امام عصر (ع) ویران شود؟! این کاربری استراتژیک از اخبار آینده است.

فرق عمده اخبار نشانه‌گذار با استراتژیک این است که در اخبار نشانه‌گذار، نشانه که رخ داد باید عمل مقتضی آنرا انجام دهی مثلاً امام باقر (ع) فرمود: «نشانه حوادث ماه رمضان (در آخرالزمان) علامتی در آسمان است که پس از آن مردم دچار اختلاف می‌شوند. وقتی که آنرا درک کردی زیاد دنبال ذخیره غذا باش» 5. نشانه آسمانی علامت است برای ذخیره غذا و عمل، متأخر از نشانه است. اما در اخبار استراتژیک برعکس؛ با توجه به خبر قبل از بروز آن باید خود را برای آن به شکلی خاص مهیا کنی که گاه این تمهید باید به شکل اجتماعی و جمعی باشد که استراتژی در آن صورت کلان می‌سازد.

ضرورت کشف مختصات ظهور

داشتن مختصات ظهور پیامبر آخرالزمان محمد (ص)، دو دسته را به مکه کشانده بود: یکی

اسرار یهود و آخرالزمان

مشتاقانی چون سلمان فارسی و برخی رهبانان مسیحی را، و یکی هم دشمنانی را، که به قصد جلوگیری یا تأویل آن آمده بودند، مانند اغلب احبار یهودی. داشتن مختصات ظهور موعود آخرالزمان نیز می‌تواند در فعل و عمل منتظران از انتخاب شغل و محل سکونت گرفته تا عرصه‌های بالاتر سیاسی و اقتصادی تأثیر بنهد. برای نمونه فرض کنید «مختصات جغرافیایی» ظهور را آن گونه که برخی از محققان جمع‌بندی کرده‌اند بدین گونه یافته‌ایم که ظهور از مدینه به مکه و از مکه - از طریق جنوب ایران به عراق و کوفه و سپس به بیت‌المقدس کشیده می‌شود، در حالی که پایگاه‌های لشکر دشمن نیز در شامات، عراق و حجاز و... مستقرند. 6 یا از میان «مختصات سیاسی» جبهه حق پیش از ظهور، جنبشی شیعی را در ایران و جنبشی دیگر را در یمن یافتیم که اولی با فاصله بیشتر و دومی نزدیک به ظهور اتفاق می‌افتد. 7

این گونه مختصات کاربری استراتژیک دارد ابتدا حساسیت منتظران را نسبت به آن موقعیت‌ها و مناطق افزایش می‌دهد. کوچک‌ترین حرکات دشمن، به خصوص دشمنان معروف اسلام مانند یهود نیز که قرآن درباره آن‌ها فرمود:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ؛

مسلمانان یهودیان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت... 8، هوشمندانه بررسی می‌شود.

به تحقیق این حساسیت اگر عمومیت یابد، دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی ویژه‌ای نهادینه می‌شود که بسیاری از اختلافات قومی و قبیله‌ای را زایل و زمینه‌هایی را که باعث فتنه‌ها و بهره‌وری‌های دشمن می‌شود، از بین می‌برد. سریان این حساسیت وقتی به رجال سیاسی، مذهبی و دولتمردان مذهبی جهان اسلام می‌رسد، به طور مستقیم در سیاست‌های خارجی و بین‌المللی آن‌ها و استراتژی‌های سیاسی کشورهای اسلامی راه می‌یابد و منشأ تحولات عظیم می‌شود. در دنیای غرب قرائتی بنیادگرایانه از عهد عتیق توسط مسیحیان پروتستان موجب شد به این باور برسند که مسیح ظهور نمی‌کند مگر وقتی که «یهودیه» (سرزمین فلسطین) به دست یهود بیفتد و حکومت یهودی در اورشلیم برپا شود. این پیش‌بینی استراتژیک، جریان مسیحیت صهیونیست را پدید آورد که زمینه را برای صهیونیست یهودی و تشکیل دولت اسرائیل در قلب جهان اسلام مهیا کرد. امروزه با چندین سازمان بین‌المللی و لابی‌هایی در کنگره‌های کشورهای ثروتمند افکار

اسرار یهود و اواخر الزمان

عمومی به خصوص مسیحیان را به این سمت سوق می‌دهند و هزینه‌های بسیاری از دولت‌مردان مسیحی برای «استراتژی حکومت اسرائیل جهت ظهور مسیح» اخذ می‌کنند.

آیا این امر بر مسلمین گران نیست که دشمن امام عصر (عج)، با تکیه بر پیشگویی‌ها و اخبار خود استراتژی‌سازی کرده و این همه قدرتمندانه و جسورانه وارد عرصه شود اما مسلمین و حتی شیعیان به اخبار صادق خود هرگز به این زاویه ننگرند، و کاری استراتژیک در این راستا انجام ندهند؟ ادله برهانی و قرآنی بر ایمان ثابت می‌کند که تقدیم و تأخیر در تقدیر الهی راه دارد، چنانچه ظهور موسی (ع) در میان بنی اسرائیل با رویکرد درست بنی اسرائیل، چهار صد سال مقدم شد. اما برداشت‌های جبرگرایانه به جا مانده از عهد امویان و عباسیان در خاطر مسلمین موجب شده تا دست بر دست نهند تا خود خداوند، خود این اتفاق را به وجود آورد. در مقابل این برداشت‌ها شاهدیم که یهود با وجود دیدگاه تفویضی خود که دست خدا را بسته می‌دانند، با درک مختصات آخر الزمان به تکاپو و تحرک افتاده شده به امیدی که بتوانند آن موعود را زایل یا برای خود به تأویل برند.

در حالی که خبر از «حضور» موردی امام عصر (ع) در مسجد مقدس جمکران، هزاران مشتاق را هر هفته عازم آن جا می‌کند تا قدمگاه او را زیارت و از فیض حضور یا توجه او بهره برند؛ اما چرا مختصات «ظهور» دائمی و مستمر امام عصر (ع) در کانون این توجه نیست و این اخبار منشأ اثری (در سطح اجتماعی) نمی‌شوند؟

یا در حالی که تنها آگاهی از خبر صادق حضور امام عصر (ع) در موسم حج مشتاقان را برمی‌انگیزد تا به امید تشریف با احتمال اندک چنان اجتماعی را در صحرای عرفات با آن ازدحام ترتیب اثر دهند، حال چرا وجود روایات قطعی و قوی و اطمینان‌بخش در زمینه‌سازی ظهور دائمی او منشأ تکاپو نمی‌گردد؟! اگر ایرانیان به این احتمال اطمینان‌بخش که انقلاب اسلامی همان جنبش شیعی ایرانی پیش از ظهور است، توجه عمومی نمایند و به باور برسند، در تقویت بنیان‌ها و آرمان‌های شیعی آن و حفظ و حراست از آن دوچندان می‌کوشند تا روند را تسریع کرده این حلقه از مختصات ظهور زودتر محقق شود. و به عنوان نمونه دیگر، مختصات آخر الزمانی کشور یمن نیز می‌تواند موجب خلق استراتژی‌هایی هم برای ام‌القرای تشیع - یعنی حوزه علمیه قم - و هم مردم یمن و هم سیاست‌های خارجی کشورهای شیعی در قبال یمن و... گردد. 9 در این جاست که دو کار مهم زمین مانده جلوه می‌نماید: نخست تعیین دقیق و مجتهدانه مختصات همه جانبه ظهور و وقایع

پیش از ظهور از سوی محققان حوزوی، و دیگر تعیین استراتژی‌های کلان و خرد در همه زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی با توجه به آن مختصات از سوی استراتژیست‌های منتظر ظهور امام عصر (ع)؛ یعنی تدارک اتاق‌های فکر حوزوی و دانشگاهی برای این مهم.

توقیت، کاربری ممنوع

«توقیت» که عبارت از تعیین مختصات زمانی ظهور است، یک مانع اصلی برای کاربری‌های ضروری به شمار می‌آید. متأسفانه در طول تاریخ تألیف و تبلیغ برای مهدویت، یا از این روایات استفاده نشده و یا اگر شده برای مختصات زمانی و توقیت بوده است که صراحتاً از سوی معصومان (ع) نفی شده است. از قضا چنین کاری فتنه‌هایی را نیز در تاریخ شیعیان پدید آورده است. ثمره این کاربری مذموم آن شده که با شکست توقیت‌ها، سرخوردگی‌ها رخ داده و متعاقباً هیچ استفاده درستی به جای آن نشده است و همه کاربری‌های مفید و ضروری به همین چوب رانده شده است. در حالی که توقیت نه «مدلول مطابقی» این پیش‌گویی‌هاست و نه «مدلول التزامی» آن‌ها، یعنی در روایات نه سال و ماه مشخصی برای ظهور معین شده است 10 و نه از اوصاف کلی و مختصات متفاوت ظهور می‌توان به دلالت التزامی به طور محکم و قطعی، سال و ماهی را مشخص کرد. از این رو کاربری توقیت، تخصصاً از دلالت اخبار آخرالزمان خارج است.

تطبیق و توقیت

توقیت، به معنای وقت مشخص کردن است و وقت مشخص نمی‌شود مگر به تعیین ابتدا و منتهای آن. مثلاً «تا بیست سال دیگر»، «تا پایان امسال» توقیت است. اما این که «دوره ظهور شروع شده است»، «این انقلاب به امام زمان (ع) می‌رسد»، «بین قتل نفس زکیه و قیام قائم یش از 15 شب فاصله نیست» 11 و مانند این‌ها توقیت نیست. چون یا ابتدای وقت مشخص نیست (مثل مورد قتل نفس زکیه) یا انتهای آن (در دو مثال اول).

این را از معنای عرفی توقیت می‌توان فهمید، به علاوه، روایاتی که درباره علت منع توقیت رسیده هم مؤید همین معنا از توقیت است. 12

اما تطبیق، به معنای مشخص کردن موقعیات و مصادیق روایات است، مثل این که بگوید «نفس زکیه» فلانی است. یا «رجل من اهل قم»؛ را امام خمینی (ره) معرفی کند و یا منطقه قرقیسا را

مشخص کند و... .

واضح است اگر تطبیق به توقیت نیانجامد منعی ندارد، لکن جواز استناد به معصوم ندارد. بیان این که منظور امام(ع) همین بوده است، نیاز به دلیل شرعی معتبر دارد از این رو تطبیق در حد ظن و گمان می ماند.

نکته قابل تأمل این است که یافتن مختصات همه جانبه ظهور بدون داشتن تطبیق ممکن نیست، و از سوی دیگر تطبیق نیز حدسی است و قطعی نمی باشد پس منشأ استراتژی ها لغزان و در نوسان می افتد! این مشکل چگونه قابل حل است؟

پاسخ این است که آنچه برای کشف مختصات همه جانبه ظهور لازم است جمله اش متفرع بر تطبیق های استحسانی نیست. برخی تطبیق قطعی دارند و برخی احتمالی اطمینان بخش. و مقدار اندکی که دخل تام در استراتژی ها ندارند - بلکه بیشتر برای توقیت نافع اند - تطبیق استحسانی و ذوقی بر می دارند.

برای مثال واژه هایی مثل کوفه، بیت المقدس، شامات، قم، طالقان، یمن و... دلالت قطعی بر همین مناطق دارند و حداکثر، با توجه به عصر صدور می توان جغرافیای آن مناطق را یافت.

برخی دیگر مثل جنبش شیعی ایران، برخاسته از قم با ویژگی های مبسوطی که در روایات بیان شده و با دسته بندی و جمع بندی واضح می شود گرچه از قطعیت بالا برخوردار نیست اما احتمالی اطمینان بخش و کافی برای انشای استراتژی است. اما نفس زکیه بودن فلان شهید، جز استحسان نیست و هیچ قرینه لفظی و لبی مؤید آن نمی باشد. 13

دامنه اخبار استراتژیک

از آنچه گفته شد روشن گردید که هر خبری از آینده خصوصیت استراتژیک ندارد و برخی برای کاربری نشانه گذاری صادر شده اند. بر این مطلب افزوده، می گوئیم الزاماً اخبار استراتژیک سیاق پیشگویی ندارند و گاه اخبار توصیفی یا انشایی نیز می تواند این کاربری را داشته باشد. برای نمونه فقره دعای افتتاح «اللهم انا نرغب إليك في دولة كريمه» در مقام تمنی و انشا است لکن می تواند در کاربری استراتژیک نافع افتد. تحلیل دولت کریمه و تفسیر آن با توجه کلمات معصومین و نتایج آن (از جمله: تعزبها الإسلام و أهله) سیمایی کلی از آخرین دولت روی زمین می دهد که فرق آن با رقبایش (مثل دولت مدرن) مشخص است از این به بعد ما می دانیم چه عناصری از

دولت‌ها جاویدان است و چه عناصر و صوری در حال انقراض و این دستاورد کمی نیست چون موجب خلق این استراتژی می‌شود که جز آنچه ناچاریم و گریزی از آن نیست از عناصر سخت افزاری و نرم‌افزاری دشمن استفاده نکنیم و با توجه به آن نمای کلی، دولت خویش باشیم. 14. شما امروز ناسیونالیسم، فاشیسم و کمونیسم و... را در حافظه تاریخی خود منقرض دانسته در حوزه های سیاست و اقتصاد و... از عناصر مقوم آن‌ها دوری کرده طرح‌ها و حرف‌هایی که تداعی آن‌ها را بکند محکوم کرده دور می‌ریزید. داشتن مختصات توصیفی حکومت نهایی نیز همین کارکرد را نسبت به ایدئولوژی‌ها و فرم‌های موجود می‌تواند ایفا کند و این استراتژی رو به جلو داشتن و مترقی بودن است.

پی‌نوشت‌ها:

1. ر.ک: معجم أحادیث الامام المهدي (ع)؛ مؤسسه المعارف الاسلامیه در 5 جلد مجموعاً 1941 حدیث و منتخب‌الآثر فی الامام الثانی عشر (ع) اثر آیت‌الله صافی گلپایگانی در 3 جلد 1287 حدیث را جمع‌آوری و دسته‌بندی کرده‌اند.
2. سورة احزاب (33)، آیه 33.
3. در این جا در مقام شمارش و احصای اخبار نشانه‌گذار در آخرالزمان نیستیم و فقط به همین نمونه اکتفا می‌کنیم.
4. قرآن کریم در سورة یوسف آیات 23 تا 49 این قصه را بازگفته است.
5. سلیمان، کامل، یوم الخلاص، ص 513.
- 6 و 7. برای تفصیل رجوع کنید به علی کورانی، عصر ظهور.
8. سورة مائده (5)، آیه 82.
9. در این جا به دنبال میان استراتژی‌ها و حتی تعیین مختصات قطعی و اطمینان‌بخش نیستیم و به عنوان مثال نمونه‌های موجود در روایات را نقل کرده‌ایم.
10. این که از صیحه تا ظهور مدت‌گذاری شده باشد یا حتی ظهور را روزی خاص (مثل عاشورا) و... شمرده باشد را نمی‌توان توقیت خواند.
11. صافی گلپایگانی، همان، ج 3 ص 96.
12. فضیل بن یسار از امام باقر (ع) نقل کرده که آن حضرت در پاسخ این پرسش که آیا برای این

امر (قیام قائم) وقت مشخص وجود دارد؟ فرمود: کسانی که برای این امر وقت تعیین می کنند دروغ می گویند (و سه بار تکرار کرد) زمانی که موسی (ع) قومش را برای رفتن به قراری که با پروردگارش داشت ترک کرد به آن‌ها وعده داد که تا سی روز دیگر برمی گردد اما زمانی که خداوند ده روز دیگر بر آن سی روز افزود قومش گفتند موسی خلاف وعده کرد پس آن کردند که کردند... (کلینی، الکافی، ج 1، ص 368)

13. امید است در مقاله‌ای مستقل به این فرقاها و اسلوب درست تطبیق و... پردازم.

14. تحلیل دولت کریمه و رئیس کلی برنامه‌های دولت کریمه و تمایز آن با دولت مدرن و... مجالس واسع برای بررسی می خواهد.

عنوان: گروه‌های مذهبی انحرافی

بررسی ارتباط گروه‌های مذهبی انحرافی نوظهور در جهان غرب با فراماسونری

اشاره:

جهان غرب از قرن 17 میلادی و حتی پیش از آن، از دوره «رنسانس» به این سو، در جهت غیردینی کردن نگاه و نگرش مردم و سست کردن علایق دینی در زندگی روزمره آنان تلاش کرده است. غرب در این دوران به نام «اومانیزم» و «فردگرایی» به طور کامل در صدد مخالفت با استیلاي دين برآمد. پس از جنگ جهانی دوم و خصوصاً از دهه 1960 به این سو، گروه‌های مذهبی غیرمتداول بسیاری، خارج از چهارچوب ادیان رایج، در غرب، ایجاد شده است که هدف آن‌ها سکولاریزه کردن دین می باشد؛ هر چند پایه گذاران این جنبش‌ها خود را به عنوان معلمان روحانی و دینی معرفی کرده‌اند. در این جا، ارتباط این گروه‌ها با فراماسونری بررسی شده است، که آن را با هم می خوانیم.

یکی از ویژگی‌های گروه‌های مذهبی انحرافی در غرب، برقراری رابطه نزدیک با «فراماسون»ها

می‌باشد. در دوران جنگ‌های صلیبی و بعد از فتح بیت المقدس، یک گروه مذهبی و نظامی برای حفاظت از زائران مسیحی به بیت المقدس در سال 1118 تشکیل گردید که به «نات تیمپلر» (The Knighe Templar) شهرت یافت. این گروه در دوران جنگ‌های صلیبی ثروت زیادی به دست آورد و در دوران اقامت خود در بیت المقدس با گروه یهودی به نام «کابالا» ارتباط برقرار کرده. مردم مصر اعتقادات مذهبی دوران فرعونیان را جزء باورهای دینی خود قرار دادند. آن‌ها را می‌توان از بنیان‌گذاران نظام سرمایه‌داری در دوران قرون وسطی در اروپا نامید که نظام بانکداری جدید را که بر مبنای معاملات ربایی استوار است طراحی کردند. 1.

آن‌ها مراسمی را که با دین مسیحیت کاملاً بیگانه بود انجام می‌دادند ولی بعد از پایان جنگ‌های صلیبی، این گروه در کشورهای اروپا - مخصوصاً در فرانسه - با ثروت خود قدرت سیاسی را به دست آوردند. این گروه به دستور پاپ کلیمنت پنجم توسط امپراتور فرانسه در سال 1312م. سرکوب شدند. تعدادی از آن‌ها از فرانسه گریختند و در منطقه اسکاتلند بریتانیا پناهنده شدند. آن‌ها در اسکاتلند عقاید و مراسم دینی مصر باستان دوران فرعونیان را با عقاید مذهبی کاهنان جادوگر اقوام «سلتی» (celtec) ادغام نموده، به عنوان فراماسون‌ها ظاهر شدند. 2.

فراماسون‌ها خدا را به عنوان خالق کائنات انکار می‌کنند و اعتقاد دارند کائنات به خودی خود به وجود آمده‌اند. آن‌ها در اعتقادات خود ادعای «انسان‌مداری» و انسان‌محوری دارند. این گروه با تشکیلات مرموز خود تاکنون با خداپرستی مبارزه شدید نموده‌اند. از قرن هیجدهم میلادی آن‌ها حضور خود را از بریتانیا به ایالات متحده آمریکا گسترش دادند و فعلاً نیمی از مراکز آن‌ها در این کشور وجود دارد. 3.

فراماسون‌ها فقط به سرمایه‌داران و سیاستمداران برجسته حق عضویت در گروه خود را می‌دهند. در بریتانیا و ایالات متحده آمریکا توسط فراماسون‌ها گروه‌هایی با عقاید معروف به «بوسی کروسین» (Bosicrucian) وجود آمده است و فقط اعضای برجسته فراماسون‌ها حق عضویت در این گروه‌ها را دارند. این گروه‌ها ادعا می‌کنند که از بعد عرفانی موجود در تمامی ادیان پیروی می‌نمایند، ولی مراسم عبادی آن‌ها را جادوگری تشکیل می‌دهد. 4.

در قرن بیستم در انگلستان گروه‌های دیگری به نام «جامعه روشنایی درون» (The society of inner Light) به وجود آمدند که عرفان واقعی را حداکثر بهره‌مند شدن از لذات جنسی و مادی می‌دانستند و اعتقاد داشتند در بهره‌مندی از هر گونه لذت جنسی و مادی هیچ گونه ملامت روحی

و ندامت نباید در شخص به وجود آید. 5

در ایالات متحده آمریکا با حمایت فراماسون‌ها گروه‌های جدیدی با عنوان «مشركان جديد» (Neo-Pagans) به وجود آمده است که اعتقادات و سنت‌های بومیان قاره آمریکا را با اعتقادات و مراسم عبادی کاهنان جادوگر اقوام سلتی تلفیق نموده‌اند. این گروه‌ها در ایالات متحده آمریکا در سال 1991 «فدراسیون جهانی مشركان» را به وجود آورده‌اند و مراسم عبادی آن‌ها شامل پرستش خدایان زن است که ابتذال جنسی را در پی دارد. 6

گروه‌های مذهبی و شیء پرواز کننده ناشناخته (یوفو) 7

بعد از دهه 1950 با تألیف رمان و تولید فیلم درباره بشقاب پرنده‌های افسانه‌ای در ایالات متحده و انگلستان، چند گروه غیرمتداول مذهبی که این افسانه را به شکل مذهب ترویج می‌کردند، در این کشورها به وجود آمدند. اعضای این گروه‌ها را سفیدپوستان تشکیل می‌دهند و خود را «اخوت بزرگ سفیدپوستان» 8 می‌نامند. رهبران این گروه‌ها ادعا می‌کنند که با افراد ماورای زمین در ارتباط می‌باشند و اعتقاد دارند انسان‌های ماورای زمین از انسان موجود در زمین برتر می‌باشند و انسان روی زمین توسط نژاد برتر ماورای زمین به نام «الوهیم» (Elohim) خلق شده‌اند. این گروه‌ها این موضوع را ترویج می‌کنند که انسان به سبب کنار گذاشتن تمامی اعتقادات دینی و بهره‌وری از لذات جنسی می‌تواند به کمال برسد. 9. و از این رو آن‌ها به شدت طرفدار «شبه‌سازی انسان» 10 می‌باشند، موضوعی که توسط تمام ادیان و سازمان‌های بین‌المللی شدیداً محکوم شده است.

گفتنی است «الوهیم» یکی از نام‌های خداوند سامی در Real می‌باشد و مرکز فعال‌ترین گروه یوفو معروف به رایل فلسطین اشغالی واقع شده است، این گروه معتقد است 144000 عضو تکامل یافته آن‌ها بر دنیا حکومت خواهند نمود 11.

در سال 1994، 1995 و 1997 در کشورهای کانادا و سوئیس تعدادی از پیروان گروه «معبد خورشید» (Solar Temple) برای انتقال به سیاره خیالی خود دست به خودکشی دسته‌جمعی زدند. اعضای این گروه خود را «نات تیمپلر» در عصر حاضر می‌دانند 12. در روز 22 مارس 1997، 39 نفر از اعضای یکی دیگر از گروه‌های یوفو به نام «باب بهشت» در کالیفرنیا دست به خودکشی زدند تا به کمک بشقاب پرنده به جهان دیگر منتقل شوند 13. در سال‌های اخیر نیز تولید

اسرار یهود و آخرالزمان

کنندگان اصلی فیلم در هالیوود - که یهودی و طرفدار رژیم صهیونیستی هستند - چند فیلم و مجموعه تلویزیونی را درباره «جنگ دنیاها» و «جنگ ستارگان» تولید کردند که در آن‌ها علاوه بر ترویج اعتقادات افسانه‌ای یوفو، برتری سفیدپوستان و قدرت نظامی ایالات متحده آمریکا را به نمایش گذاشتند.

گروه شیطان‌پرستان

فراماسون‌ها احیاکننده جادوگری و شیطان‌پرستی در قاره اروپا در قرن شانزدهم میلادی می‌باشند. گسترش سریع جادوگری و شیطان‌پرستی در اروپا در آن دوران مخصوصاً در بین زنان سبب شد تا در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی در اروپا در جنبش پاک‌سازی جادوگری و شیطان‌پرستی، بیش از شصت هزار نفر از جادوگران که اکثر آن‌ها زن بودند، اعدام شوند¹⁴.

در اوایل قرن نوزدهم بعضی از اشراف انگلستان که عضو گروه فراماسونری به رهبری «سر فرانسیس داشو» بودند، گروه شیطان‌پرستان به نام «باشگاه آتش جهنم» را در شهر لندن تاسیس نمودند و از اوائل قرن نوزدهم شهر لندن مرکز شیطان‌پرستان در اروپا گردید. استفاده از مواد مخدر و انجام مراسم مبتذل جنسی، فعالیت اصلی این گروه‌های شیطان‌پرست را تشکیل می‌داد¹⁵.

در دهه 1960 شیطان‌پرستی توسط سرمایه‌داران یهود مورد حمایت قرار گرفت و چند گروه شیطان‌پرست در انگلستان و ایالات متحده آمریکا به وجود آمد که معروف‌ترین آن‌ها تشکیل «کلیسای شیطان»¹⁶ در شهر سان فرانسیسکو می‌باشد. یکی از ویژگی‌های این گروه اعضای جوان آن‌هاست که سن بیشتر آن‌ها کمتر از بیست سال می‌باشد و مراسم مبتذل جنسی، استفاده از مواد مخدر و موسیقی «هاوی متال» (Heavy Metal) از عمده فعالیت‌های آن‌ها می‌باشد. در این گروه‌ها دختران جوان بیشترین نقش را ایفا می‌کنند. گروه‌های یاد شده علاوه بر فعالیت‌های خود در انگلستان و ایالات متحده آمریکا، در سال‌های اخیر با حمایت سرمایه‌داران در کشور ایتالیا نفوذ زیادی پیدا کرده‌اند. موارد زیادی از قتل، شکنجه، تجاوز به عنف و آزار کودکان از سوی اعضای این گروه‌ها گزارش شده است و فقط در یک مورد در سال 1983، 360 کودک مدرسه مالک مارتین واقع در مانهاتان بیچ، کالیفرنیا مورد آزار و شکنجه قرار گرفته بودند. یکی از مراسم شیطان‌پرستان که بین مردم ایالات متحده و انگلستان رایج شده است، مراسم «هاوین» می‌باشد.

همه ساله در شب 31 اکتبر، کودکان و جوانان لباس‌های ترسناک شیاطین و جادوگران را به تن می‌کنند و در طول شب مردم را می‌ترسانند. هالیوود نیز یک سره «فیلم‌های ترسناک» را تولید می‌کند که هدف از آن‌ها جذب جوانان می‌باشد.

اقدامات کشورهای اروپایی علیه این گروه‌ها

بیشتر گروه‌های غیرمتداول مذهبی در دهه 1970 در ایالات متحده آمریکا و انگلستان ظهور و پیشرفت کرده و نزدیک به دویست گروه در ژاپن ظهور نموده، فعالیت می‌نمایند. 17 مرکز تمامی این گروه‌ها در ایالات متحده آمریکا و انگلستان می‌باشد. اکثر کشورهای اروپایی مخصوصاً فرانسه، آلمان، روسیه و بلژیک این گروه‌ها را امتداد توسعه نفوذ فرهنگی آمریکا در این کشورها قلمداد می‌کنند و برای جلوگیری از نفوذ آن‌ها در کشورشان اقداماتی ویژه اعمال می‌کنند. دولت فرانسه در سال 1998 برای بررسی آثار مخرب گروه‌های غیرمتداول مذهبی که ریشه و مرکز آن‌ها در ایالت متحده آمریکا و انگلستان می‌باشد، کمیسیون تفحص تشکیل داد و پس از بررسی‌های گسترده کمیسیون مزبور، فعالیت‌های تبلیغاتی 173 گروه از این گروه‌ها را برخلاف مصالح ملی فرانسه تشخیص داد و تمامی فعالیت‌های آن‌ها را کاملاً تحت کنترل دولت در آورد. مطابق قانون مصوب پارلمان فرانسه این گروه‌ها حق ندارند در مدارس، بیمارستان‌ها و خانه‌های بزرگ سالان تبلیغات خود را انجام دهند. آن‌ها حتی اجازه ندارند در نزدیک مراکز یاد شده دفاتر خود را دایر نمایند و نیروهای اطلاعاتی فرانسه فعالیت‌های این گروه‌ها را کاملاً تحت نظارت دارند و متخلفان از مقررات مورد پیگرد قانونی قرار می‌گیرند. 18.

پارلمان فرانسه در سال 1996، پارلمان بلژیک در سال 1997 و پارلمان آلمان در سال 1998 قوانینی برای جلوگیری و محدود نمودن فعالیت‌های این گروه‌ها تصویب کردند. در این لایحه‌ها آمده است که گروه‌های غیرمتداول مذهبی ظاهراً رنگ دینی دارند ولی در حقیقت دینی نمی‌باشند و نمی‌توانند حقوق پیروان ادیان سنتی را تأمین کنند، زیرا که این گروه‌ها با روش‌های شست و شوی مغزی و کنترل اعتقادات اعضای خود، آن‌ها را در گروه‌های خود حفظ می‌کند. 19.

در اروپای شرقی نیز فعالیت این گروه‌ها شدیداً تحت کنترل می‌باشد. بعد از فروپاشی نظام کمونیستی در شوروی سابق، کلیسای ارتدوکس که کلیسای رسمی مسیحیان در طول تاریخ در این مناطق بوده است، تا حدود زیادی در امور سیاسی و اجتماعی نفوذ یافته است و دولت فدراسیون

روسیه نیز در سال 1997 قوانینی را در پارلمان تصویب نمود تا رسماً از فعالیت‌های این گروه‌ها جلوگیری نماید²⁰. دولت فدراسیون روسیه این گروه‌های غیرمتداول مذهبی را عوامل دولت ایالات متحده آمریکا می‌داند که تمامیت و هویت فرهنگی و سیاسی این کشورها را تهدید می‌کند²¹.

جمع‌بندی

چنان که گذشت، در جهان غرب مخصوصاً بعد از دهه 1960، تعداد زیادی از گروه‌های مذهبی غیرمتداول خارج از چارچوب ادیان سنتی و قدیمی به وجود آمده است که هدف آن‌ها فقط دنیوی و سکولار نمودن دین است. این گروه‌ها با تضعیف ادیان سنتی در دیگر کشورها نفوذ می‌کنند. قدرت‌های سکولار در جهان غرب به نام رنسانس و تجدد با دین مبارزه نمودند و به همین منظور مکاتب «اومانیسزم»، «لیبرالیسم»، «پلورالیسم» و «فردگرایی» را به وجود آوردند. بعد از جنگ جهانی دوم – خصوصاً در ربع قرن گذشته – جنبشی در آمریکا و اروپا برای کسب تجارت روحانی و معرفت دینی به وجود آمده است و مسیحیت در مقابل یورش گرایش‌های دنیاگرایانه سکولار عقب نشینی کرده و حتی کلام مسیحیت که اساس اندیشه دینی آن را تشکیل می‌دهد، با اصلاحات و نوسازی به وجود آمده، به تدریج غیردینی شده است. برای جلوگیری از گرایش مردم غرب به دین اسلام در ربع قرن گذشته نزدیک به 2500 گروه غیرمتداول به نام گروه‌های مذهبی در آمریکا و اروپا به وجود آمده است بیشتر این گروه‌ها به نام مصونیت و رستگاری، کارهای مبتذل و غیراخلاقی انجام می‌دهند که در حقیقت آن‌ها امتداد سکولاریسم و اباحی‌گری در جهان غرب می‌باشند و بیانگر ظهور ضد سنت و دین‌اند که دست در دست گرایش‌ها و مکاتب سکولار دارند. این گروه‌ها که مراکز آن‌ها در ایالات متحده آمریکا و انگلستان می‌باشد در کشورهای مختلف جهان فعالیت‌های گسترده و مرموزی انجام می‌دهند و بهترین مثال آن، گروهی در کشورهای جمهوری خلق چین «فالون گونگ» است که فعالیت‌های مذهبی خود را مستقیماً با حمایت دولت ایالات متحده آمریکا انجام می‌دهد. حزب جمهوری خواه آمریکا به رهبری جرج دبلیو بوش مجدداً در انتخابات سراسری ایالات متحده آمریکا پیروز شد و سیاست خارجی دولت آمریکا نیز بر «حمله پیشگیرانه» علیه کشورهایی که

مخالف سیاست‌های آمریکا می‌باشند استوار است. رئیس‌جمهور آمریکا و اکثر دولتمردان این کشور از «ایوانجلیست‌های جنگ طلب»²² می‌باشند و با هدف عملی نمودن خواسته‌های دینی خود در آغاز هزاره سوم میلادی جنگ صلیبی اعلام نشده را علیه اسلام آغاز کرده و اعلام نموده‌اند که این جنگ تا سلطه مطلق بر جهان اسلام توفیق یابد. استعمار پیر و جوان دقیقاً تشخیص داده و تجربه کرده است فرهنگی که مردم مسلمان بر آن تکیه می‌کنند و ایدئولوژی که به آن می‌بالند فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی است. دشمنان اسلام در تهاجم گسترده فرهنگی علیه جهان اسلام علاوه بر استفاده از تمام امکانات مدرن و پیشرفته چند رسانه‌ای، از وجود این گروه‌های غیرمتداول مذهبی حمایت می‌کنند تا از این راه آن‌ها بتوانند به اهداف استعماری خود دست پیدا کنند.

دولتمردان آمریکایی قرن بیست و یک را «قرن آمریکا» قلمداد می‌کنند. در این رابطه «مرکز هسته مشاوران» در آمریکا مطالعات و پژوهش‌های گسترده‌ای را درباره سلطه کامل بر جهان اسلام انجام می‌دهند و شعار آن‌ها «از جمهوری تا امپرتوری» است²³.

در وضعیت فعلی که دولت آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل با تحمیل ارزش‌های ضد اسلامی بر مسلمانان جهان می‌خواهند بر جهان اسلام تسلط کامل پیدا کنند، وظیفه دانشمندان مسلمان است که با صراحت و شجاعت از اصول و مبانی و ارزش‌های اسلامی دفاع نموده، تحرکات دشمنان اسلام را در زمینه‌های فرهنگی، اعتقادی، سیاسی و اجتماعی برای جوانان مسلمان سراسر جهان افشا نمایند تا آن‌ها بتوانند با تهدیدهای فزاینده نظامی آمریکا در خاورمیانه و جهان اسلام مقابله نمایند.

پی‌نوشت‌ها:

1. Lodge, London, Corgi Michael Baigint Leigh, The Temple and the Books, pp. 18-87.
2. Global freemasonry, pp. 41-81.
3. Alternative Religions, p 61.
4. Ibid, pp 160-161.
5. Ibid, pp 161-361.

- .6. Ibid, pp 741-941.
- .7. UFO; Unintified Flying Objects.
- .8. The Great White Brothrehood.
- .9. Alternative Religions, pp. 22-822.
- .10. Human Cloning.
- .11. Religious Movemets in the 12st Century, p 652.
- .12. New Millennialism, p. 693.
- .13. Encyclopedia of Millenialism, pp. 771-871, Apocalypse Oberved, pp 94-281.
- .14. Ibid, p 340.
- .15. Alternative Religions, p. 151.
- .16. The charge of satan.
- .17. Worlds Religions, p. 151.
- .18. The new Religous Movements in the 21st century, pp. 643-743.
- .19. Ibid, pp 85-90.
- .20. Ibid, p. 201.
- .21. Ibid, p. 153.
- .22. بنگرید به: «تبلیغات دینی و سیاسی ایوانجلیست‌های جنگ طلب در ایالات متحده آمریکا»، مشکوه، ش 79 تابستان 1382، ص 89-67.
- .23. رجوع کنید به مقاله «مطالعات اسلام در ایالات متحده آمریکا از جمهوری تا امپراتوری» مشکوه، ش 78، بهار 1382 ش. ص 77-58.

عنوان: اسلام شناسی اروپایی

مطلب حول این سؤال دور می‌زد که چرا اسلام‌شناسان غربی برای دریافت اسلام تنها به کتب و

متون مکتب خلفا مراجعه می‌کنند، و معمولاً از متون مکتب امامت بهره‌ای نمی‌گیرند؟ من در گذشته فکر می‌کردم علت این است که اروپا اولین بار با اسلام مکتب خلفا آشنا شده، و اصولاً ارتباط و اتصالش با آنهاست، و به علت دوری از ما، از متون ما بی‌خبر مانده است.

در تاریخ می‌خوانیم که ناپلئون بناپارت در بهار سال 1798 میلادی با 300 کشتی و در حدود 40000 سپاهی به سوی مصر حرکت کرد، تا پس از تسخیر مصر راه را به سوی تصرف هندوستان و خارج کردن آن از چنگال انگلیسی‌ها هموار نماید. او در اوایل تابستان پس از نبرد کوتاهی پیروزمندانه به قاهره وارد شد. ناپلئون تا سال 1801 در مصر ماند، و در سپتامبر این سال با فشار نیروهای انگلستان و عثمانی آنجا را تخلیه کرد.

ناپلئون به همراه خود یک هیئت علمی به مصر برده بود. این دانشمندان در تمام مدت توقف ارتش فرانسه در آن سرزمین به کار تحقیق و تفحص اشتغال داشتند. یک ثمره کارهای علمی این دانشمندان، آشنایی علمای اروپایی با مشرق‌زمین، فرهنگ، آداب و مذاهب این سرزمین بود. علوم خاورشناسی و باستان‌شناسی و زبان‌شناسی و مطالعه ادیان و مذاهب و تاریخ مشرق‌زمین در همین نقطه عطف تاریخی تا حدود زیادی پایه‌گذاری شده و رشد یافتند.¹

و نیز می‌دانیم که مسیحیان لبنانی که در شمار نخستین منادیان تجدّد فکری و ارتباط فرهنگی با غرب هستند، و سائطی فرهنگی میان عرب‌زبانان و اروپاییان بوده‌اند، به ویژه که در سال 1860 م. سپاه فرانسه با موافقت دول بزرگ در لبنان پیاده شد، و سالیان دراز در این کشور باقی ماند.² این جانب در گذشته ارتباط فرانسویان و انگلیسیان با مصر، و ارتباط مسیحیان لبنانی را با اروپا، مهم‌ترین عامل در چگونگی اسلام‌شناسی اروپاییان می‌دانستم. در هر دوی از این ارتباط و اتصال ها، غرب با اسلام مکتب خلفا، و با کتب و دانشمندان این مکتب برخورد کرده بودند؛ لذا طبیعی می‌دانستم که اسلامی جز اسلام این مکتب نشناسند، و رسمی ندانند. این تفکر و شناخت گذشته من بود. در واقع من کار ایشان را «حمل به صحت» می‌کردم!

اما پس از آمدن به ایران راز اصلی این دوری را شناختم، و چون یک برق یک‌باره این مشکل برای من حل شد.

حقیقت مطلب این بود که این‌ها که می‌خواهند اسلام را بشناسند، در صدد جستجو از حقیقت نیستند، و نمی‌خواهند یک دین الهی و آسمانی را پی‌جویی کنند، و ابعاد مختلف آن را بیابند، و بشناسند. نه، این‌ها در صدد پی‌جویی و کشف نقاط ضعفی از اسلام و تاریخ شخصیت‌های آن‌ها

هستند.

در احادیث مکتب ما، پیامبر (ص) معصوم است، و رحمه للعالمین است، اشرف مخلوقات می باشد، دارنده برترین صفات و اخلاقیات است و...

البته روشن است چنین بینشی هدف آن ها را بر نمی آورد؛ اما متأسفانه آنچه می خواهند به اسلام و پیامبر آن نسبت بدهند، در احادیث مکتب خلفا می یابند. احادیثی که به گفته صاحبان همان مکتب، در نهایت اعتبار نیز هست! بنابراین اکثریت قریب به اتفاق اسلام شناسی های غربی از مدارک و متون مکتب خلفا انجام می شود.

مجموعه کارهای خاورشناسان، آن ها که در اسلام شناسی تخصص داشته اند، خواه در فرانسه یا خواه در هلند و بلژیک و روسیه تزاری و انگلستان و اخیراً در آمریکا، همه و همه در همین خط بوده است. این ها زحمت زیاد کشیده اند، و تحقیقات وسیع کرده اند، و تمام اسلام را خوانده اند؛ از حدیث و قرآن و تاریخ و فقه و کلام و... که نشان بدهند اسلام حقیقت نداشته، اصالت نداشته، و الهی و آسمانی نبوده است، و مدارک سخنان خود را در کتب مکتب امامت نیافته اند، تنها در مکتب خلافت مقصد و مقصود خویش را یافته اند.

اسلام شناسی که خود یهودی است - چون «گناس گلدزیهر» - و یا آن که مسیحی متعصبی است - چون «ماسی نیون» - و جوانب مختلف را نیز می دانسته، البته تعهد داشته است که کجا برود و از چه بگیرد، و چه بگوید. نوشته هایی که از اینان به فارسی در آمده، امثال: محمد پیامبری که از نو باید شناخت نوشته «ویرژیل گیورگیو»، و محمد پیامبر و سیاستمدار نوشته پروفیسور «مونتگمری وات»، و جهان اسلام «پروفیسور بوتولد اشپولر»، و اسلام در ایران «پروفیسور پطروشفسکی»، و امثال آن، و از همه مهم تر دائره المعارف اسلامی برای تخریب اسلام در همه جوانب آن است، و این ها مایه سخنان خود را در احادیث و تاریخ و تفسیر مکتب خلفا یافته اند و بس.

این ها که می خواهند در شناخت اسلام به اروپا رفتگان و اروپاییان روی بیاورند، مثل این است که از ابوجهل یا ابوسفیان بخواهند که پیامبر و شخصیت والای او را توصیف و معرفی نماید. کتاب هایی که از زبان های اروپایی ترجمه می شود و در مسائل اسلام شناسی تحقیق کرده است در واقع سم هایی هستند که در پوششی از عسل پوشیده شده اند...

آخر شما چرا امام باقر و امام صادق (ع) را گذاشته، و به اسلام «ابوهریره» و «انس بن مالک» و امثال ایشان رو می آورید؟ مگر پیامبر نفرمود: «دو چیز گرانقدر در میان شما به جای گذاردم:

قرآن و عترتم، خاندانم را؟

با توجه به تمام بررسی‌هایی که انجام دادیم، حال « مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ». دردهای جان‌گناه علی و فاطمه این است. درد امام مجتبی و درد حضرت حسین نیز از همین جاست.

روی آوردن به اسلام‌شناسی اروپایی بر باد دادن خون شهیدان جاودانه کربلاست. این جا زحمات امام باقر و امام صادق (ع) بر باد می‌رود. ما در این جا چه وظیفه داریم و چه اندیشه و احساس؟

پی‌نوشت‌ها:

1. فرمانفرمائیان، حافظ، تاریخ قرون معاصر؛ اروپا در عصر انقلاب، صص 160 – 159.
2. حتی، فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 2، ص 939.

عنوان: مسلمانان صهیونیست

از میان چهار جریان اصلی کلیسای مسیحی یعنی: کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها، ارتدکس و ارامنه، پروتستان‌ها به عنوان جریان تلفیقی و دورگه «مسیحی، یهودی»، بیش از سه جریان دیگر بر تبلیغ و تبشیر مسیحیت پای می‌فشارد و با رویکردی متعصبانه به موضوع «آخرالزمان» و برگزیدگی بنی اسرائیل سعی در جلب و جذب پیروان پیروان سایر فرق مسیحی و حتی سایر ادیان و مذاهب دارد. تا جایی که نه تنها این «تبلیغ و تبشیر» را پیش شرط ظهور مسیح می‌شناسد بلکه زمینه‌سازی، تدارک مقدمات و تسهیل شرایط ظهور را در تکلیف خویش وارد می‌آورد.

از آن جا که مبلغان این جریان که بیش از چهارصد از عمرش نمی‌گذرد به تبع بنیانگذارانش یعنی «مارتین لوتر» و دیگران، شیفتگی و دل‌بستگی زایدالوصفی به بنی اسرائیل دارند نه تنها ظهور دوم حضرت مسیح را لطف آسمانی در حق بنی اسرائیل می‌دانند بلکه برپایی «روز داوری» و عده

اسرار یهود و اواخرالزمان

داده شده در انجیل را هم به معنی «قضاوت و محاکمه جمله اقوام توسط حضرت مسیح و پرش وی از سنجش میزان خدمتگزاری و اکرام آنان به «بنی اسرائیل» تفسیر می کنند.

مشروط دانستن امر ظهور به «تبلیغ و تبشیر» گسترده مسیحیت یهودی، این جریان را تبدیل به بازوی پر قدرت فرهنگی و رسانه‌ای «دلنای شوم» یعنی امریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی ساخته است که با در اختیار داشتن هزاران شبکه رادیویی، تلویزیونی، ماهواره‌ای، اینترنتی و کمپانی های فیلم سازی به صورت شبانه روزی میلیون ها ساعت برنامه را تولید و برای جلب و جذب اذهان خام به زبان های گوناگون و رایج پخش می کنند.

امروزه بخش عمده‌ای از شبه قاره هند، جنوب شرقی آسیا، خاورمیانه و حتی اروپای غربی و امریکا تحت پوشش رسانه‌ای مبلغان انجیلی یا همان اوانجلیست‌های وابسته به کلیسای پروتستان قرار دارد.

استفاده از وسایل مدرن، دوری گزیدن از شیوه‌های تبلیغی محصور در کلیسا و صومعه‌ها، ترک پوشش مرسوم اربابان کلیسا، ظاهر شدن در هیأت مردان و زنان شیک‌پوش در صحن استادیوم‌های بزرگ و حتی استفاده از شعبده‌انرژی درمانی و امثال این‌ها جمع‌گیری از مردم مغلوب افریقایی، آسیایی و امریکایی را مجذوب و شیفته ساخته است.

در سال‌های اولیه حرکت‌های استعماری، مسیونرهای مذهبی، فراماسونرها و پس از آن‌ها مستشرقین، زمینه‌ساز حضور مردان سیاسی و نظامی اروپایی در شرق اسلامی و سایر ممالک بودند. اما، دوران جدید، ما را شاهد حضور مردان سیاسی و نظامی اروپایی و امریکایی ساخته است که جاده صاف‌کن و زمینه‌ساز حضور مبلغان انجیلی در صحن و سرای ساکنان شرق اسلامی اند. اینان، با تصرف در جان و ذهن و روان ساکنان کشورهای اسلامی، آن‌ها را تابع اغراض و اهداف مردان سیاسی و نظامی می‌سازند.

شایان ذکر است که طی سه دهه اخیر این جماعت گرداننده و سیاست‌گذار اصلی امریکا بوده‌اند. آمار حکایت از آن دارد که پس از اشغال عراق بیش از یک میلیون کتاب مقدس این جریان در میان مردم عراق، و قریب به یک میلیون و سیصد هزار نسخه از همین اثر نیز در میان عموم مردم و جوانان ساکن مناطق کردنشین و جنوب ترکیه، توزیع شده است.

طی سال جاری نسخه‌های بی‌شماری از کتب و آثار این جماعت به زبان فارسی منتشر شده و رایگان در میدین شهر و ایستگاه‌های مترو و دانشگاه‌ها در اختیار مردم نهاده شده است.

این همه در حالی است که شبکه‌های ماهواره‌ای کلیساهای انجیلی و تلویزیونی برنامه‌های خود را به زبان‌های عربی و فارسی نیز پخش می‌کنند و به صورت گسترده مبلغان مذهبی پروتستان سعی در جذب جوانان مسلمان و شیعه نموده و برای تغییر مذهب و دین آن‌ها را تشویق می‌کنند. رویکرد اصلی این جریان در مرحله نخست تبدیل «مسیحیت» به «مسیحیت صهیونیستی» بود در حالی که امروزه تنها در ایالات متحده آمریکا بیش از 70 میلیون نفر از این جریان پیروی نموده و تمام امکان وعده و وعده خود را مصروف حمایت از رژیم صهیونیستی می‌کنند. در مرحله جدید، همه همت این جریان مصروف ایجاد جریان «مسلمانان صهیونیست» در دل سرزمین‌های اسلامی است.

بر بسیاری از اهل خرد و بینش سیاسی پوشیده نیست که زمینه پذیرش و بسط این آموزه در میان برخی از فرق و جریانات مذهبی التقاتی که در دل سرزمین‌های اسلامی کاشته و پرورده شده وجود دارد.

شاید بتوان مهم‌ترین اهداف این جریان شبه مذهبی را جعل گروه مسلمانان صهیونیست دانست و سایر اهداف عبارتند از:

1. محتوم جلوه دادن پیش‌گویی‌های مجعول و محرف درباره آینده خاورمیانه و به ویژه سرنوشت فلسطین اشغالی چنان که می‌دانید در ادبیات این جماعت، طرفداران جبهه مسیحی یهودی در جنگی هسته‌ای کلیه مسلمانان، اعراب و حتی کاتولیک‌ها را در آرماگدون نابود می‌کنند و حکومتی هزارساله را در زیر پرچمی در بیت المقدس به وجود می‌آورند.
2. زمینه‌سازی برای کاهش توان فرهنگی و دفاعی شرق اسلامی در وقت مقابله با تهدیدات دلتای شوم (امریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی).
3. دستیابی به جمع کثیری از جوایس مجانی و مطیع از میان ساکنان کشورهای شرقی و اسلامی که همه همت خود را مصروف خدمت به غرب می‌کنند.
4. دستیابی به پشتیبانی جمعیت کثیر و میلیونی ساکنان آمریکا و اروپا برای اجرای برنامه‌های نظامی دلتای شوم در خاورمیانه و به نفع رژیم صهیونیستی.
5. ایجاد انحراف در جریان «فرهنگ مهدوی حقیقی» و کاهش نیروی برانگیزاننده مهدویت به نفع گرایش کاذب و محرف مبلغان انجیلی.
6. ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین و کاهش توان آنان در وقت حمایت از موعود مقدس و منجی

کل، حضرت صاحب الزمان (ع).

بسیاری از شواهد و مدارک حاکی از آن است که آنان این ظهور را قریب الوقوع می‌شناسند و بازدارندگی و مقابله پیش‌دستانه را به عنوان «استراتژی سیاسی و نظامی» دلتای شوم قلمداد می‌کنند.

7. ایجاد رخنه در میان صفوف ملل مسلمان و به ویژه اغفال جوانان.

8. جلوگیری از رشد روز افزون گرایش به اسلام در جهان.

9. دستیابی به جبهه‌ای گسترده از درون ممالک اسلامی برای حمایت از اسرائیل و یهود.

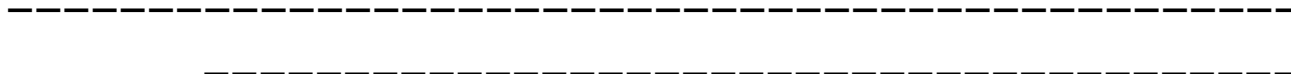
10. ایجاد جریانی قوی و متشکل از جوانان برای رویارویی با تصمیمات دول اسلامی و انتشار فرهنگ دینی اسلامی.

11. کاهش نفرت و انزجار موجود میان ملل جهان درباره اخلاق و عمل یهودیت صهیونیستی و تبدیل آن به انس و علاقه و دوستی.

12. گسترش فساد و تباهی در میان جوانان مسلمان از طریق برگزاری مجالس و محافل به ظاهر مذهبی.

این همه در حالی است که علی‌رغم طرح مسمتر این موضوع از سوی «موعود» و ابلاغ آن با شیوه‌های مختلف نه تنها گام جدی و مؤثری از سوی دستگاه‌های فرهنگی مسئول کشور برای «شناسایی» این جریان برداشته نشده بلکه برای تقویت و حمایت از مراکزی که خودجوش و با احساس مسئولیت به آسیب‌شناسی، دشمن‌شناسی و پاسخ‌گویی به شبهات و نشر معارف حقیقی مشغولند نیز اقدامی صورت نگرفته است.

تجربه نشان می‌دهد که بسیاری از سازمان‌های مسئول فرهنگی در برهه‌های مختلف و در وقت طرح همه‌گیر یک موضوع، هنر خود را در صدور بیانیه و برگزاری چند همایش رسمی، چاپ چند بولتن نمایان می‌سازند و دیگر بار همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارند. اما چه باید کرد؟ اگر چه از لابه‌لای موارد ذکر شده پاسخ این پرسش را می‌توان یافت؛ اما در حال حاضر تنها باید به شناسایی همه وجوه موضوع و گستره آن پرداخت و پس از آن درباره چه باید کرد؟ به گفت‌وگو نشست.



ابزارهای تبشیر (تبلیغ مسیحیت) و خطرات آن

خطرناک‌ترین پدیده‌ای که مسلمانان مقیم اروپا با آن روبه‌رو هستند، تبشیر (تبلیغ مسیحیت و فراخوانی به دین مسیح) است که توانسته در بسیاری از آنان کارگر افتد. این سخن نه به گزاف که با چشمان خویش آن را دیده و تجربه کرده‌ام. من بارها به فرانسه سفر کرده و جوانان مسلمان بسیاری را دیده‌ام که مسیحی شده و حتی بیشتر از خود مسیحیان، مسیحی گشته‌اند! و نکته خطرناک این که آن‌ها از مخاطب تبشیر، تبدیل به عامل آن (یعنی مبلغ مسیحیت) گشته‌اند. مسیحیان در کشورهای مغرب عربی برای رسیدن به اهداف خود، روی این دسته از جوانان مسلمان تازه مسیحی شده حساب می‌کنند چون در این کار، از مسیحیان غربی، توانایی بیشتری دارند. نامه‌نگاری‌های عربی آنان (مسیحیان) با شهروندان این کشورها، به وسیله مغربی‌های مقیم اروپاست که معمولاً نیز دارای امضاهایی با نام اسلامی و مغربی هستند. ما نباید به این ادعا که می‌گویند مسیحیت در مسیحی کردن مسلمان‌ها با ناکامی مواجه شده است، توجه کنیم. این ادعا یا دروغی است که عمداً علم شده تا مسلمان‌ها را در خواب خرگوشی نگاه دارد و آن‌ها را متوجه این خطر جدی نسازد و یا برخاسته از توهمات است که افراد بی‌خبر از همه جا، آن را تکرار می‌کنند و متوجه توطئه‌های خطرناکی که هم اینک در آفریقا به طور کلی و شمال آن به طور اخص، تدارک می‌شود - و آن چنان آشکار و رسواست که جز بر آدم‌های ساده لوح یا احمق بر کسی پوشیده نمانده - نیستند. تاریخ، حکایت از آن دارد که بسیاری از کشورهای اسلامی، با تبشیر و تبلیغات مسیحیت تبدیل به کشورهای مسیحی شده و هویت اسلامی خود را گم کرده‌اند و مسلمانان باقی مانده در آن‌ها گرفتار پتک تبشیر داخل از یک سو و سندان توطئه‌های خارجی از سوی دیگر گشته‌اند. به عنوان مثال می‌توان از فیلیپین نام برد که در آغاز، عبارت از مجموعه مملکت‌های اسلامی بود و مسیحیان تنها اقلیتی را در آن تشکیل می‌دادند، ولی اکنون کشوری مسیحی است که اکثریت شهروندان آن مسیحی هستند و مسلمانان تبدیل به اقلیتی با چنان بدبختی‌هایی شده‌اند که نیاز به

تکرار بیان آن‌ها و سیاه کردن کاغذ نیست و به اصطلاح آنچه عیان است، چه حاجت به بیان است! و در مورد بسیاری از قبایل آفریقایی که ابتدا مسلمان بوده و سپس مسیحی گشته‌اند، هر چه بگوییم کم است.

به علت وجود مسلمانان مغربی مقیم اروپا، کار تبشیر و تبلیغ مسیحیت در مغرب عربی (شامل کشورهای چون الجزایر، مراکش، تونس، لیبی و موریتانی)، روال خطرناکی به خود گرفته و پیروزی‌های چشم‌گیری به دست آورده است و کار به جایی رسیده که آن‌ها در پی ایجاد اقلیتی مسیحی در این منطقه هستند. معلوم است که چنین اقلیتی در صورت تحقق این هدف، چه خواست‌هایی را مطرح خواهند کرد و این خواست‌ها مسلماً دارای چه پیامدهای وخیمی است. بنابراین، ما وظیفه داریم این مسئله را در چارچوب توجه هر چه جدی‌تر به شیوه‌های جدید تبشیر (مسیحی کردن دیگران) که از سوی اعراب مسیحی شده مقیم اروپا و فعالان در شمال آفریقا در حال اجراست، مورد بحث و مطالعه قرار دهیم. در بررسی پیش رو، به برخی از راه‌های خطرناکی اشاره خواهیم کرد که از طریق آن‌ها حرکت تبلیغی مسیحیت، تلاش پی‌گیری را در شمال آفریقا در پیش گرفته و متأسفانه حکایت از ناکامی طرح‌های اسلامی در رویارویی با این یورش ددمنشانه دارد. مسلمانان در این گیرودار بیشتر به درگیری‌های یهوده میان یکدیگر، تلاش‌های بی‌ثمر و پخش اندیشه‌ها و افکاری می‌پردازند که به جای خدمت به امت و وحدت و تحکیم و تقویت آن، جز تفرقه مسلمانان و پراکندگی هر چه بیشتر آن‌ها، حاصلی ندارد. راه‌های پیش‌گفته از این قرارند:

- بهره‌گیری از اصول اسلامی در «تبشیر»؛
- استدلال مبلغان «تبشیری» به قرآن کریم؛
- پنهان شدن با نام‌های اسلامی در این رویکرد؛
- ایجاد شک و تردید در آیات قرآن کریم؛
- بهره‌گیری از ارسال کتاب و اعطای جایزه؛
- دعوت به بازدید و دیدارهای حضوری؛
- پافشاری در نامه‌نگاری.

بهره‌گیری از اصول اسلامی در «تبشیر»

از جمله برنامه‌های بر ملا شده «تبشیر مسیحی»، آن است که مبلغان تبشیری، از کاستی‌های تمدنی و ضعف‌های فرهنگی مسلمانان سوء استفاده کرده، از اصول اساسی اعتقادات مسلمانان به منظور ورود به عرصه باورهای اسلامی، بهره‌گیری می‌کنند تا پایه‌های آن را متزلزل و اساسش را ویران سازند و کفالی برای نفوذ عقاید مسیحی – که منطق سلیم، آن را رد می‌کند و خردمندان آن را نمی‌پذیرند – با پوشش‌های آشنا برای مخاطب عرب و مسلمان، فراهم آورند.

چند مثال، موضوع را روشن‌تر می‌کند؛ یک مرکز تبلیغی – تبشیری مسیحی وجود دارد که خود را «انستیتو بین‌المللی پژوهش و تبلیغ» می‌نامد و انجیل مرقس را بدون کمترین اشاره به این که انجیل است و تنها به عنوان «داستان حضرت عیسی» به صورت جزوه کوچکی منتشر و از راه نامه نگاری به ویژه مقصد شمال آفریقا و آدرس مغربی‌های مقیم کشورهای اروپایی، به طور رایگان، پخش می‌کند. در پیش‌گفتار این جزوه با عبارت‌های جذابی چون «ای برادر عرب!» و «برادران عرب!» برخورد می‌کنیم. ولی از همه خطرناک‌تر این که این پیش‌گفتار با عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع می‌شود و با دعایی که برای مسلمانان آشناست و در نماز و ادعیه خود آن را تکرار می‌کنند یعنی: «لا إله إلا الله له الحمد و منه الإنعام و الجود و الهدایه» همراه می‌شود و با عبارت مألوف اسلامی یعنی: «آمین یا رب العالمین»، ختم می‌گردد.

از آن جا که نام «یسوع» بیان‌گر محتوای مسیحی آن است، در تمام صفحات انجیل گمراه‌کننده مزبور، نام «یسوع» با نامی که از نظر مسلمانان هیچ شک و شبهه‌ای بر نمی‌انگیزد و کاملاً برای او عادی است، یعنی «عیسی» تعویض می‌گردد!!

از دیگر نمودهای گمراه‌سازی در این تبلیغات، ارائه عهد جدید نه با نام مشهور و معروف خود انجیل، بلکه با معنی و مدلول لغوی آن است. نامی که در اصل یونانی است. آن‌ها انجیل لوقا را با عنوان «الأخبار السارة» (خبرهای خوش) بدون هیچ پیش‌گفتار یا دیباچه‌ای حاوی اشاره‌ای به این جایگزین اسمی یا علت عدول از نام مشهور و آشنا برای همگان و چسبیدن به مفهوم لغوی یونانی آن که تنها برای متخصصان بررسی کتاب مقدس آشناست، منتشر کردند.

مبلغان مسیحی از شهر «لیون» (Luynes) فرانسه، نامه‌ای برای یک دختر چهارده ساله مراکشی، ساکن شهر «سلا» فرستادند: این نامه، دارای پیوستی چاپ شده با عنوان «الله اکبر» و این عبارت‌ها بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، خالق كل الأشياء بكلمة، و صلاة و تسيحاً و

شکراً و سجوداً، لمن صنعنا من تراب و خلقنا علی صورته، فأبدع تصویراً إن فی ذلک لآیات لقوم یعقلون، و أشهد أن لا إله إلا هو، الواحد الأحد، الفرد الصمد، لا شریک له، هو ینقذ من الضلال و یوفق للصواب و یهدی الی الصراط المستقیم».

از شهر «مالاگا» در اسپانیا، مجله‌ای با عنوان «الأشبال» (بچه شیران) منتشر می‌شود که مخاطب آن کودکان مغرب عربی و هدف آن مسیحی کردن آن‌هاست. این مجله با «بسم‌الله» قرآنی آغاز می‌شود و برای اثبات صحت باورها و آموزه‌های مسیحیت، به گونه‌ای فریب‌کارانه به آیات قرآنی استناد می‌کند. قصد این مجله، کشاندن کودکان مسلمان به مسیحیت به شیوه‌ای است که گمان کنند اسلام چنین آموزه‌هایی داشته و در راه این دین گام برمی‌دارند.

استدلال «مبلغان تبشیری» به قرآن کریم

همچنان که ممکن است این فریب‌کاری، شکل دیگری به خود گیرد و مثلاً اظهاراتی دروغ و نسبت‌های ناروایی به قرآن باشد، مثل ادعای این که قرآن در مورد حضرت مسیح با آنچه که در کتاب مقدس آمده، کاملاً هم‌خوانی دارد؛ در کتاب صلب‌المسیح و قیامته (به صلیب کشیدن مسیح و رستاخیز او)، نوشته «ژان جلکرایست» آمده است:

کتاب مقدس و قرآن می‌گویند: حضرت مسیح طی حضور سه ساله در فلسطین، معجزه‌های بزرگ و فراوانی داشته است.¹

حال اگر بپذیریم که قرآن و کتاب مقدس متفق‌القولند که حضرت مسیح معجزه‌های بزرگی داشته است²، در کجای قرآن اشاره شده که حضور او در فلسطین به مدت سه سال بوده است؟! در همین کتاب، در خصوص داستان حضرت یونس (ع) نیز به قرآن کریم³ استناد شده تا مقایسه‌ای با آیه یونان⁴ پیامبر — مورد استدلال حضرت مسیح در اثبات رستاخیز وی⁵ صورت داده باشد، آن‌گاه می‌نویسد:

طبق آنچه که در قرآن و در کتاب مقدس آمده است، مسیح معجزه‌ها و شگفتی‌های متعددی در میان ملت اسرائیل داشته است.⁶

و در پاسخ به جزوه «احمد دیدات» با عنوان «قیامه أم انعاش» که در آن سعی کرده ثابت کند حضرت مسیح، زنده از بالای صلیب فرود آمد، ژان جلکرایست این نظریه را رد کرده، می‌گوید: این نظریه فاقد هر گونه پایه و اساس درست نه در کتاب مقدس و نه در قرآن است و مسیحیان و

اسرار یهود و اواخرالزمان

مسلمانان هر دو، از آن تبری جسته‌اند و تنها فرقه‌ای که این نظریه را پذیرفته، فرقه «احمدیه» است که در پاکستان تهمت غیرمسلمان بودن به آن وارد شده است. 7
و ادامه می‌دهد:

من مطمئن هستم که مسلمانان هوشیار اینک متوجه شده‌اند که «احد دیدات» با کتاب‌های مقدس مسیحی آشنایی حقیقی ندارد. 8.

وی در پاسخ به پرسش که: «چه کسی سنگ را غلتاند؟» (سنگ روی قبر یسوع پس از به صلیب کشاندن ادعایی)، می‌گوید:

همه مسلمانان به خداوند و فرشتگان ایمان دارند 9 و قرآن می‌پذیرد که فرشتگان بودند که برای ویران ساختن شهری که «لوط» در آن ساکن بود، اقدام کردند. 10 و این شهر همان «سدوم» است که در کتاب مقدس از آن یاد شده است. 11

آن‌گاه نتیجه‌گیری غلطی می‌کند به این مضمون که:

قرآن، نه تنها ایمان به وجود ملائکه، بلکه ایمان به قدرت و تحکم آنان بر امور مردم و زمین را برای مسلمانان مسلم می‌داند و بنابراین هیچ مسلمانی وجود ندارد که به این سخن انجیل معترض باشد: یکی از فرشتگان بود که سنگ را غلتاند. 12

و در کتاب: درباره مسیح چه فکر می‌کنید؟، 13 آمده است:

داود پیامبر با گریه و زاری آمرزش خواست، ابراهیم خلیل نیز از درگاه خداوند مغفرت طلبید، ولی اگر در کتاب مقدس یا قرآن جست‌وجو کنید هرگز دلیل یا آیه‌ای مبنی بر مغفرت‌طلبی از سوی حضرت مسیح حتی برای یک بار، نخواهید یافت. 14.

هرچند قرآن مجید خود می‌گوید:

لن یتنکف المسیح أن یكون عبداً لله و لا الملائكة المقربون، و من یتنکف عن عبادته و یتکبر فسیحشر هم إلیه جميعاً. 15

مسیح از این که بنده خداوند باشد، هرگز سرباز نمی‌زند و فرشتگان مقرب نیز و هر که از بندگی او سرباز زند و سرکشی کند، زودا که آنان همه را (روز رستخیز) نزد خویش گرد آورد.
عدم استنکاف حضرت مسیح (ع) دلیل بر خضوع کامل و نهایت بندگی خداوند متعال است که خود مستلزم فراوانی آمرزش‌طلبی و طلب توبه دایمی است. مسیحیت بر آن است که آمرزش‌طلبی از نعمت‌های خداوندی است و به بیان کشیش «اسکندر جدید»:

«... آموزش طلبی، با نعمت به دست می آید»¹⁶ و مفاد آیه کریمه درباره حضرت عیسی (ع) نیز همین است:

إِن هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ¹⁷

او جز بنده‌ای نبود که به او نعمت دادیم و او را برای بنی اسرائیل، نمونه‌ای قرار دادیم. آن‌ها (مبلغان مسیحی و تبشیری) حتی عقاید و آموزه‌های مسیحیت را نیز با استفاده از قرآن کریم ثابت می‌کنند که تناقض آشکاری است و استدلالشان را از هر گونه صداقت و اخلاصی، تهی می‌سازد.

پرسشی که در این جا مطرح می‌شود، این است: چه هنگام مسیحی‌ها، در اثبات عقاید خویش، به قرآن کریم استناد می‌کردند؟

و این، پرسش شبهه‌انگیز دیگری را در پی دارد: چه زمان مبلغان مسیحی در راه اثبات ادعاهای خود، در پی دل‌جویی از مسلمانان بوده‌اند؟

مسلمانان چگونه می‌توانند این رفتار را هضم کنند، حال آن که مسیحی‌ها، اصولاً اعتقادی به

عصمت قرآن کریم نداشته و عقاید و شعایر مسلمانان را به باد مسخره می‌گیرند؟!

ولی این شیوه جدید فریب‌کاری و گمراه‌سازی، پرده از راز چنین پرسش‌هایی برمی‌گیرد. این در حالی است که مسیحیان، اعتراف دارند قرآن کریم، ادعای تثلیث و به صلیب کشیدن مسیح، الوهیت وی و دیگر عقاید آنان را، رد می‌کند. آن‌ها در بسیاری از کتاب‌هایشان به این مسئله اذعان دارند.

به عنوان مثال، تنها به نقل قول زیر می‌پردازیم:

ولی آن‌ها معتقدند¹⁸ که این کتاب‌ها¹⁹، پس از آن که خداوند، کتاب کامل خود را بر محمد (ص) فرو فرستاد، ضرورت وجود خود را از دست داده‌اند، قرآن، تولد مسیح از مریم باکره را می‌پذیرد، ولی در همان حال منکر فرزندگی و خدایی اوست و به معجزه‌های مسیح در شفا، اشاره می‌کند و همه مسلمانان قبول دارند که خداوند به مسیح نیرویی موهبت کرده که بدان مردگان را زنده می‌کند، ولی قرآن، مرگ مسیح بر فراز صلیب را منکر می‌شود و مدعی است که یکی از دشمنان یا از یاران او به قدرت خداوند، به شکل مسیح در آمد و آن‌ها گمان بردند (که مسیح است) و او به خطا به جای وی، به صلیب کشانده شد و می‌گوید که مسیح زنده به سوی آسمان – جایی که اکنون در آن جاست – شتافت.²⁰

پنهان شدن با نام‌های اسلامی در این رویکرد

«مبلغان تبشیری» در نامه‌نگاری‌های تبشیری با اعراب و مسلمانان، از امضاهایی با نام‌ها و القاب اسلامی استفاده می‌کنند. در نامه‌نگاری با دخترک مغربی که اندکی پیش از آن یاد کردیم، امضای نامه، «شیخ عبدالله» بوده است. سر دبیر مجله تبشیری «کتابی» (کتاب من) نیز «محسن الشماع» نام دارد. در مجله «مفتاح المعرفة» نیز شاهد امضای نویسندگانی چون «عبدالقادر»، «مسلم» و... هستیم. در مجله «المنار» افرادی با نام‌هایی چون «عبدالرحیم» قلم می‌زنند. نامه نگاری‌های شخصی با نام‌ها و امضاهایی انجام می‌شود که هیچ ربطی به عرف اجتماعی مسیحی ندارند و جملگی به لحاظ شکل و مضمون اسلامی هستند: «محمد»، «علی»، «خالد»، «العلوی» و از این قبیل.

روشن است که این شگرد، دو هدف را دنبال می‌کند:

اول دشواری جدا شدن کامل از جامعه، چه مسیحی شدن با احساس غربت و حشتناکی همراه است و مسلماً باعث تعطیلی حرکت تبشیری می‌گردد؛ دلیل ما در این تعلیل و استدلال نیز این سخن آن هاست:

... حتی هنگامی که فرد مسلمان می‌پذیرد که مسیح، تنها نجات‌دهنده است، برای او دشوار است

که آشکارا ایمان خود را بر ملا سازد و روابطش را با جامعه قبلی بگسلد. 21

و بدین ترتیب، پنهان شدن با نام‌های اسلامی از سوی مبلغان تبشیری و حفظ نام‌های اسلامی از سوی مسیحی‌شدگان، ضامن برداشتن این مشکل از سر راه است.

در عین حال، این شگرد، در آمیختگی آنان با جامعه اسلامی را تشویق می‌کند و از آن جا فعالیت‌های تبلیغی و روضه‌خوانی‌های مسیحی را روان‌تر و آسان‌تر می‌سازد. دلیل ما، در این خصوص نیز این سخن آن هاست:

... اسقف کلیسای انجیلی، نام اسلامی خود را حفظ می‌کند تا ثابت کند که در ایران می‌شود یک

مسلمان علناً از ایمان خود به مسیح سخن به میان آورد و با شجاعت و شهامت، (به مسیح) خدمت

کند. 22

و این همان هدف دومی است که آن‌ها در چنین اقدامی دنبال می‌کنند.

آن‌ها از عرف اجتماعی اعراب و مسلمانان و ویژگی‌های آن، به منظور اعمال گفتمان مسیحی خود

بهره‌گیری می‌کنند و البته برجسته‌های منفی این عرف و زشتی‌های تحقیر آمیزی که در نظر هر مسلمان عاقلی نفرت‌انگیز است، انگشت می‌گذارند؛ زیرا گفتمان مستقیم و انتساب همه زشتی‌ها به اسلام و نه به مسلمانان نادان که اسلام از آن‌ها بری است، مسلماً منجر به برخوردی بی‌حاصل می‌گردد. مثال این برخورد، زمانی به زبان فرانسه است که از سوی مبشران مسیحی در مغرب عربی و میان مغربی‌های مقیم فرانسه، پخش می‌شود؛ عنوان «یوقان» (Ourane) نوشته «ساموئل گرانجین»؛ یک درام حقیقی و بیان‌گر زندگی کودک نایب‌نای رانده و بیچاره‌ای به نام یوقان در جامعه الجزایر است که به دلیل نایب‌نایی و فقر شدید، به شدت مورد آزار و ستم جامعه و تحقیر مردم قرار گرفته تا این که بشارت مبلغان تبشیری به دادش می‌رسد و با پذیرش دین آنان (مسیحیت)، از این بدبختی نجات می‌یابد و در شمار مبلغان مخلص آن در می‌آید.

ایجاد شک و تردید در آیات قرآنی

گام‌های پیش گفته مبلغان تبشیری مسیحی، آنان را به ایجاد شک و شبهه خطرناکی رهنمون می‌سازد. چه در مهم‌ترین کتاب مقدس مسلمانان یعنی قرآن کریم البته به شیوه بسیار هوشمندانه و زیرکانه و با اجتناب از روش‌های مستقیمی که ممکن است منجر به برخوردهای بی‌حاصل شود، ایجاد شک و شبهه می‌کنند.

برای ایراد مثالی در این خصوص، به آنچه که در کتاب ایشان *إخوان من کردستان* (برادرانی از کردستان) نوشته کشیشی انگلیسی اشاره می‌کنیم که در آن، به اصطلاح اقتباس‌های اسلام از تورات و نوشته‌های بدعت‌آمیز مسیحی و کتاب زرتشتیان و... توضیح داده شده است. 23 با این حال می‌بینیم آن‌ها در کتاب‌های تبشیری خود (با ریاکاری) در سخن از قرآن، آن را قرآن کریم توصیف می‌کنند و آنچه را که خود مایلند و آموزه‌هایشان می‌طلبند، متکلفانه از آن استنباط و برداشت می‌نمایند. ولی ما در رد این ادعاها، آنان را به نوشته‌های پژوهشگران جدی کتاب‌های آسمانی حواله می‌دهیم که با دلایل علمی، عدم امکان بشری بودن قرآن را ثابت کرده و در برابر، – و باز با دلایل علمی – از خطاهای فراوان وارده در کتاب مقدس، پرده بر گرفته‌اند. به طوری که می‌توان از وقوع تحریف در آن‌ها سخن به میان آورد؛ زیرا صدور خطا از سوی خداوند متعال، محال عقلی است. 24

بهره‌گیری از ارسال کتاب و اعطای جایزه

مبشران مسیحی در تأسیس کتاب‌فروشی‌های تبشیری در کشورهای مغرب عربی به منظور پخش و فروش کتاب‌های خود با ناکامی مواجه شدند، زیرا دولت‌های این کشورها، با برنامه‌های تبشیری، مخالفت می‌کنند. به همین دلیل آن‌ها اقدام به تأسیس کتاب‌خانه یا کتاب‌فروشی‌هایی به ظاهر با رویکرد فرهنگی – فکری و در واقع با اهداف تبشیری، کرده‌اند. به عنوان مثال در کشورم (مراکش)، کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» در خیابان «محمد پنجم» در شهر رباط از همین قماش است. این کتاب‌فروشی را به دلیل موقعیت شاخص آن در خیابان یاد شده، همگان از کوچک و بزرگ می‌شناسند، زیرا برای انبوه عابران روزمره این خیابان، کاملاً چشم‌گیر است. دلایل من در چنین نگاهی به این کتاب‌فروشی عبارتند از:

1. در گزارش ارائه شده به کنفرانسی که «کمیته تبشیری لوزان» با همکاری «سازمان تبشیری بین‌المللی» در پاییز سال 1978م در شهر «گلین آیری» در ایالات کولورادوی ایالت متحده آمریکا برگزار کرد، آمده است:

طی اندک سال‌های گذشته، پخش کتاب مقدس و مطبوعات مسیحی بسیار کم و تنها به نسخه‌های اعطایی مبشران مسیحی به دست دیگران، محدود بوده است و کتاب‌فروشی‌های «انجمن کتاب مقدس»، یا بسته بوده یا در صورت دایر بودن، شمار کمی از مردم از آن‌ها بازدید می‌کردند و تنها کتاب‌فروشی موجود در مراکش و دیگری در تونس، حاوی کتاب‌های بسیار کمی، آن هم در کنار مجموعه بسیار بزرگی از کتاب‌های لائیک به منظور امکان تداوم فعالیت به صورت قانونی است. 25

2. نامه‌ای به یک مرکز تبشیری به نام «Service Biblique au Maroc» در شهر کازابلانکا نوشته بودم و یک سری توضیحاتی در خصوص برخی کتاب‌ها و مسایل مسیحی مطرح کرده و از آن‌ها خواسته بودم نسخه‌ای از کتاب مقدس با ترجمه عربی کاتولیکی برایم ارسال دارند. در نامه جوابیه مرکز به من، در تاریخ 10 نوامبر 1995 آمده است:

آقای خالد زهری!

با مسرت تمام نامه مورخ 1995/11/1 شما را دریافت کردیم؛ از ما خواسته بودید درباره مسیحیت، کتاب‌هایی در اختیار شما قرار دهیم. به اطلاع شما می‌رسانیم که ما تمام تلاش خود را به عمل می‌آوریم که خوانندگان مراکشی هم‌چون دیگر خوانندگان عرب زبان از اطلاع از هر آنچه که به کتاب مقدس مربوط می‌شود به زبان مادری خود محروم نمانند، ولی با کمال تأسف، دولت

مراکش اجازه این کار را به ما نمی‌دهد و به همین دلیل ما همه کتاب‌ها را تنها به زبان بیگانه در معرض فروش گذاشته‌ایم؛ زیرا اجازه فروش نسخه‌های عربی را نداریم و از عدم ارسال نسخه در خواستی متأسفیم ولی خاطر نشان می‌سازیم که کتاب مقدس به زبان فرانسه در تمامی کتاب‌فروشی‌های مراکش از جمله کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» در رباط، وجود دارد...»

3. در پی مکاتبه با یک مبشر مسیحی آمریکای لاتین مقیم مراکش، دیداری با او داشتم و از وی درباره نحوه دریافت کتاب‌های عهد قدیم (تورات) و قاموس الکتاب المقدس جويا شدم؛ راهنمایی کرد که آن‌ها را از کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» خریداری کنم.

4. هر کسی که گشتی در این کتاب‌فروشی بزند، متوجه می‌شود که در قفسه‌های آن بسیاری از کتاب‌های تبشیری، جای گرفته است.

همه این داده‌ها، ما را بر آن می‌دارد که قاطعانه نتیجه‌گیری کنیم: کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» – و بسیاری دیگر امثال آن – دارای هدف‌های تبشیری است. و از آن جا که این روزنه، بسیار تنگ است و کار آمدی کمی دارد، روش ارسال رایگان کتاب‌های تبشیری شیوه مؤثر و نتیجه‌بخشی در جلب نظر خوانندگان جدید، در سطحی گسترده خواهد بود.

دعوت به بازدید و دیدارهای حضوری

پس از ایجاد شک و تردید در مخاطب عرب و مسلمان و اعطای اطلاعات اندکی از مسیحیت به وی، گام عملی با سخن گفتن از مشارکت و در واقع «مشارکت معنوی» شکل گرفته و دیدارهای «مؤمنان مسیحی» با یکدیگر، شروع می‌شود. چندین آیه انجیل، توجیه‌گر چنین مشارکتی است، از جمله:

و همه ایمان‌داران با هم می‌زیستند و در همه چیز شریک می‌بودند و املاک و اموال خود را فروخته، آن‌ها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می‌کردند و هر روزه در هیکل به یک دل پیوسته می‌بودند و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند و خدا را حمد می‌گفتند و نزد تمامی خلق، عزیز می‌گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود. 26

کشیش «اسکندر جدید» خاطر نشان می‌سازد که نشست‌های معنوی، از جمله نعمت‌ها و راه‌های چیرگی بر گناه است او می‌گوید:

مسلم است که نشست‌ها و دیدارهای معنوی از نیرومندترین ابزارهایی است که خداوند برای رشد

مؤمنان و پیشرفت‌شان در زندگی مسیحیت، به وجود آورده است. 27. پیش از پیشنهاد ورود به چنین مشارکتی به مخاطب، جزوه‌هایی برای او ارسال می‌شود که اهمیت این پیوند معنوی و محبت برادرانه را توضیح می‌دهند که به دو عنوان از آن‌ها اشاره می‌کنیم: یکی با عنوان «محبت برادرانه» در بردارنده موضوع‌هایی چون: «اهمیت محبت»، «ایده جسم واحد»، «موانع پیوستگی جسم واحد»، «محبت عملی»، و دیگری با عنوان «پیوند معنوی» است که موضوع‌های زیر را در بر گرفته است: «آشنایی»، «اعتماد دو جانبه»، «دیدارها و ضیافت‌ها و بازدیدها»، «بررسی کلمه الله»، «نماز جماعت»، «تعمید»، «اجتماعات عبادتی» و «تسامح و هشدار».

عناوین محتوایی این دو جزوه، آشکارا محتوای واقعی آن‌ها را نشان می‌دهد. هر دوی این جزوه‌ها از انتشارات «مدرسه کلمه الحیاء» پروتستانی در «مالاگای اسپانیا» است. فراخوان به مشارکت معنوی، از طریق دعوت مستقیم برای ورود به یک انجمن مسیحی صورت می‌گیرد که معمولاً نیز همراه با اعطای جایزه‌های قابل توجهی است.

پافشاری در نامه‌نگاری

قطع مکاتبه زمانی صورت می‌گیرد که از تن دادن به برنامه‌های مسیحی آن‌ها از سوی طرفی که با وی نامه‌نگاری کرده‌اند، مأیوس شده باشند. ولی در ابتدای نامه‌نگاری‌ها و زمانی که قربانی و طعمه مورد نظر در اوج هیجان اطلاع هرچه بیشتر و به دنبال یافتن پاسخ به کنجکاوی‌های غریزی خویش است و پاسخ به پرسش‌های درس‌ها و جزوات ارسالی کاملاً مشخص و آسان است، پافشاری آن‌ها کاملاً چشم‌گیر است و آن‌ها با نامه‌نگاری‌های پیاپی، علت تأخیر در پاسخ را جویا می‌شوند و دم به دم، خواهان توضیح می‌گردند.

پی‌نوشت‌ها:

? محقق و پژوهشگر از کشور مغرب.

1. به صلیب کشیدن مسیح و رستاخیز او (که پاسخی است به سه جزوه «احمد دیدات»). نوشته: جان جلکرایست، از انتشارات (Light of life)، اتریش د.ت؛ صفحه 4.
2. به عنوان مثال، نگاه کنید به معجزه نزول خون آسمانی در سوره مائده آیات 115-112 و

اسرار یهود و آخرالزمان

معجزات آفرینش پرنده از گل، شفای نابینای مادرزاد و پیس و زنده کردن مردگان و پیشگویی اندوخته‌ها و سخن گفتن در گهواره و پشتیبانی روح القدس و... (سوره آل عمران، آیه 49 و سوره مائده، آیه 110).

3. سوره صافات (37)، آیات 148-139.
4. «یونان» نزد مسیحیان، همان «یونس» نزد مسلمانان است.
5. انجیل متی، 39: 40-12، و سفر یونان، 68-4.
6. همان منبع، صفحه 20، سوره مائده (5)، آیه 110، امال رسولان 22:2.
7. «به صلیب کشیدن مسیح و رستاخیز او»، صفحه 32.
8. همان منبع، صفحه 33.
9. سوره بقره (2)، آیه 285.
10. سوره عنکبوت (29)، آیات 34-31.
11. همان منبع، صفحه 43.
12. همان منبع، صفحه 44.
13. مرکز «ندای امید» در آلمان آن را منتشر می‌سازد؛ این مرکز وابسته به «مدرسه مکاتبه‌ای کتاب مقدس» است.
14. «درباره مسیح چه فکر می‌کنید؟» «دارالهدایه»، ریکون (RIKON)، د.ت، صفحه 5.
15. سوره النساء (4)، آیه 172.
16. چه کنم تا نجات یابم؟ از انتشارات ندای امید، اشتوتگارت - ط.د.ت، صفحه 31.
17. سوره زخرف (29)، آیه 59.
18. ضمیر جمع مربوط به مسلمانان است.
19. یعنی: تورات، زبور و انجیل.
20. «برادرانی از کردستان» چاپ آلمان، چاپ اول 1993، صفحه 43.
21. همان منبع، صفحه 5.
22. همان.
23. همان، صفحه 47.
24. این کتاب را آقای فوزی شعبان با عنوان «اصل الانسان بين العلم و الكتب السماوية» به عربی

ترجمه کرده است.

25. نگاه کنید به کتاب «التنصیر: خطه لغزو العالم الاسلامی»، صفحه 381. که خود ترجمه کامل مقالات کنفرانس تبشیری یاد شده است؛ این کتاب از سوی انتشارات (Maric) با عنوان The Gospel and Islam در سال 1978 در کالیفرنیا، چاپ و منتشر شده است.
26. انجیل، «اعمال رسولان» 2: 47-44، و نیز نگاه کنید به انجیل متی 20-19، انجیل یوحنا 13: 34-35، اول قرنتیان 12: 27-13، غلاطیان 2: 6-1
27. «چه کنم تا نجات یابم؟»، صفحه 21.
-
-

عنوان: نظریه پردازان عصر انحطاط

ساموئل هانتینگتون (... - 1927 م.)

ساموئل هانتینگتون، دومین عضو گروه نظریه پردازان عصر پایان است که پس از فروپاشی شوروی و پایان یافتن جنگ سرد، نظریه «جنگ تمدن‌ها» را ارائه کرد.

هانتینگتون، مهاجری انگلیسی بود که در «دانشگاه هاروارد» تدریس می‌کرد. در سال 1989 به ریاست «مرکز مطالعات استراتژیک هاروارد» انتخاب شد و طی سال‌های 1978-1977 به عنوان تحلیل‌گر امور دفاعی و استراتژیک در وزارت دفاع و وزارت امور خارجه رهنمودهای استراتژیک و اجرایی خود را به دولتمردان آمریکا ارائه می‌کرد.

در سال 1993م؛ نظریه برخورد تمدن‌ها را در «مجله فارین افرز»، سال 72، شماره 3، مطرح نمود. 1 و در همان سال نیز در «فصل‌نامه نیوپرسپکتیوز کوارترلی» مقاله «ارتباط تمدن‌های اسلامی - کنفوسیوس» را ارائه کرد. 2

قبل از نقد و بررسی آرای جناب هانتینگتون دریافت‌های او در عناوین زیر قابل ارائه است:

1. جریان‌ات مشخص، تمامیت هویت آمریکا را تهدید می‌نماید.

اسرار یهود و اخرالزمان

2. موانعی مشخص، امکان رهبری جهانی را از آمریکا سلب می‌کند.
 3. تمدن غربی در رویارویی جدی با دشمنانش قرار خواهد گرفت.
 4. جهان اسلام و تمدن اسلامی دشمن مشخص و نشان‌دار غرب و تمدن آمریکایی است.
 5. پیروزی قطعی از آن‌ها غرب مسیحی است.
- هانتینگتون، از مسیحیت به عنوان «عنصر زنده‌هویت آمریکایی» یاد می‌کند و متذکر این معنی می‌شود که مجموعه‌ای از وقایع و تحولات، هویت ملی آمریکا را تهدید کرده و برای مقابله با آن باید به پاخاست. مهم‌ترین این تهدیدها از نظر وی عبارت است از:
1. پیشرفت ابزارهای ارتباطی و حمل و نقل.
با توجه به رشد سریع ابزارهای مدرن ارتباطی و از جمله کامپیوتر و رسانه‌ها و همچنین و سایل سریع رفت و آمد، هانتینگتون نتیجه می‌گیرد که این رشد و توسعه بوده تا مهاجران غیر غربی و غیر آمریکایی، امکان بازگشت و مراجعه به جوامع قدیمی را که از آن‌ها گسسته‌اند پیدا کنند و در صدد احیای همه آن‌چه که درباره‌ی اثر تعلق خاطر دارند بر آیند.
 2. نفوذ لیبرال‌های آمریکا و فرهنگ پلورالیستی در سطوح مختلف حیات فردی و اجتماعی آمریکا.
هانتینگتون، این نفوذ را که باعث بسط نگاه و نگرش غیردینی و غیربنیادگرا می‌شود، تهدیدکننده‌ی هویت مسیحی آمریکایی شناسایی می‌کند. در واقع او متذکر پیشینه‌ی سنتی و بنیادگرایانه‌ی امریکاییان (مهاجران اولیه) است که در صورت گرایش پروتستانی صورت ماندگاری یافته است.
 3. سیاست‌های جدید دولت آمریکا در ایجاد تسهیلات مهاجرت.
از نظر وی از دهه‌ی 1960 م. به بعد، سیاست‌های دولت آمریکا، زمینه ورود مهاجران فراوانی را فراهم نموده است.
 4. فروپاشی اتحاد شوروی و عدم شکل‌گیری دشمن جدید.
هانتینگتون، شوروی را به عنوان دشمن نشان‌دار، باعث و عامل بروز نوعی اتحاد در میان مردم آمریکا و اقبال آنان به هویتشان (مسیحیت) می‌داند که در نتیجه‌ی این فروپاشی، عامل متحد‌کننده‌ی یعنی دشمن مشترک از بین رفته و از این طریق هویت و اتحاد عمومی مردم آمریکا به مخاطره افتاده است.³
- به اعتقاد وی، به عنوان استاد علوم سیاسی هاروارد، با پایان یافتن جنگ سرد، دوران رقابت

اسرار یهود و اواخرالزمان

ایدئولوژیک به سر رسیده است و جهان وارد عصر جدیدی شده که «برخورد تمدن‌ها» مشخص کننده وضعیت آن است. بر اساس نظریه وی؛ بازیگران اصلی صحنه بین‌المللی دیگر دولت‌ها نیستند، بلکه تمدن‌هایی هستند که بر اساس امپراتوری‌های مذهبی ادوار گذشته بنا شده‌اند.⁴ وی، در این قول با جناب فرانسیس فوکویاما، ارائه کننده نظریه «پایان تاریخ» هم عقیده می‌شود که:

نبرد ایدئولوژیک که اصل و اساس و سازنده دید و عملکرد سیاسی در چند دهه گذشته بوده به پایان رسیده. با از هم پاشیده شدن شوروی این وضع از بین رفته و لذا دیگر ایدئولوژی نمی‌تواند تعیین کننده نظام بین‌المللی باشد.⁵

هانتینگتون، تمدن‌های زنده دنیا را به هفت تمدن مشخص تقسیم می‌کند از نظر وی، این هفت تمدن جاری عبارتند از:

تمدن غربی، کنفوسیوس، ژاپنی، اسلامی، هندی، اسلاو – ارتدکس، آمریکای لاتین⁶ و با احتیاط تمدن افریقایی را نیز کنار آن هفت تمدن جای می‌دهد.

و نتیجه می‌گیرد که وجود اختلاف تمدن‌ها کاملاً واقعی است و نمی‌توان بر آن سرپوش گذارد و این اختلاف ناگزیر برخوردساز نیز خواهد بود.

هانتینگتون، با ملاحظه آن چه پیرامون فرهنگ و تمدن آمریکایی و غربی می‌گذرد در یک جمع بندی به این نتیجه می‌رسد که:

1. اختلاف تمدنی، اختلافی اساسی است (بر خلاف سایر اختلافات که بین دولت‌ها و ملت‌ها بروز می‌کند).
2. خود آگاهی تمدنی (در جهان و میان عموم ملل) در حال افزایش است و برخورد منافقانه غرب به رشد این خود آگاهی تمدنی دامن زده است.
3. تجدید حیات مذهبی، وسیله‌ای برای پرکردن خلأ هویت در حال رشد است.
4. منطقه‌گرایی اقتصادی و ایفای نقش مشترکات فرهنگی (در میان اقدام و تمدن‌ها) در حال رشد است.
5. خطوط گسل بین تمدن‌ها، در واقع جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است.

6. خصومت هزار و چهار صد ساله غرب و اسلام در حال افزایش است. 7. نتیجه‌ای که از طرح این عناوین می‌گیرد باعث شده تا وی، با هشدار و تذکر تمدن غربی و رهبران آن را متوجه قریب‌الوقوع بودن رویارویی کند و حتی برای کنترل این شرایط پیشنهاد خود را اعلام می‌دارد. از نظر وی تمدن غربی در وقت رویارویی می‌بایست:

1. از طریق تهاجمات همه‌جانبه اتحاد احتمالی تمدن‌های رقیب را مختل کند.
 2. تمدن‌های منزوی و خودباخته را در خود مستحیل نماید.
 3. بحران‌های درونی خود را به تمدن‌های رقیب منتقل کند. 8.
- در واقع، هانتینگتون، تلاش می‌کند با تشریح برخی از عناصر مؤثر در جهان امروز – پس از جنگ سرد – تحلیلی ارائه دهد که باعث شکل گرفتن تصویری از وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جهان در نزد گردانندگان سیاسی غربی – و به ویژه آمریکایی – شود و آنان را از گنجی و ابهام خارج سازد، هرچند دریافت و آرای او قابل نقد جدی است و اشکالات بسیاری بر آن وارد است. دستورالعمل سه‌گانه دیکته شده هانتینگتون، در واقع ارائه استراتژی سیاسی به آمریکا برای حضور در صحنه سیاست جهانی پس از جنگ سرد است.

رویکرد فوکویاما و هانتینگتون به آمریکا، از سویی به دلیل تعلق خاطر این دو به آمریکا و دستگاه سیاسی و امنیتی آن است و از سوی دیگر به دلیل ظهور و بروز تمام‌عیار تمدن غربی در آمریکای قرن 20 است. از همین رو، جمله تهدیدها را متوجه آمریکا به عنوان نماینده تمدن غربی به طور خاص و تمامیت تمدن جدید غربی به طور عام می‌شناسند.

البته به طور مشخص هانتینگتون نتیجه می‌گیرد که جمله تهدیدها باعث بروز یکی از گزینه‌های چهار گانه در آمریکا می‌شود:

1. از بین رفتن هویت آمریکایی و تبدیل آن به جامعه‌ای متشکل از فرهنگ و ادیان مختلف در کنار حفاظت از ارزش‌های بنیادین جامعه.
 2. تبدیل آمریکا به کشوری با هویت دوگانه انگلیسی – اسپانیایی
 3. انقلاب آمریکایی‌های سفیدپوست جهت قلع و قمع هویت‌های دیگر.
 4. تأکید مجدد بر هویت آمریکایی از جانب همه آمریکایی‌ها (یعنی رجعت) و اتخاذ این دیدگاه مبنی بر آن که آمریکا سرزمینی مسیحی است که سایر اقلیت‌ها در آن زندگی می‌کنند. 9.
- شاید نگرانی‌های این نظریه‌پرداز از آینده محتوم و قریب‌الوقوع آمریکا – بخوانید غرب – است

که گزینه سوم - یا احتمال سوم را تبدیل به استراتژی نموده و احتمال برخورد تمدن‌ها را مبدل به «حرکت برای برخورد تمدن‌ها» می‌نماید و در قالب دستورالعمل سه‌گانه سابق‌الذکر را سردمداران غربی پیشنهاد می‌کند.

از این پیشنهاد به عنوان «استراتژی جنگ بازدارنده» می‌توان یاد کرد. واقعه‌ای که رهبران کاخ سفید و به ویژه وزیر امور خارجه آن، همین خانم «رایس» بارها از آن سخن به میان آورده‌اند. نکته جالب توجه این است که هانتینگتون پیشاپیش نتیجه اجرای این استراتژی را اعلام می‌کند. «پیروزی قاطع از آن مسیحیت است.»¹⁰ و... حتی آینده رهبری جهان را نیز پیش‌بینی می‌کند. وی مشعل رهبری جهان از نظر سیاسی را در دست آمریکا و اروپا می‌بیند و احتمال می‌دهد که مرکز قدرت به فدراسیون اروپا برسد و پس از آن، ژاپن، چین و روسیه قرار می‌گیرند.¹¹ وقتی آرای ارائه شده توسط هانتینگتن را بررسی می‌کنیم متوجه این نکته می‌شویم که جان‌مایه همه سخنان او بر محور «رویارویی تمدن اسلام و غرب» قرار می‌گیرد. تنها بهانه‌ایست تا وی رهنمودهای استراتژیک خود را ارائه کند. و بر آن مبنا، غرب را به مقابله‌ای فراخواند که در آن، کشورها و گروه‌های احیاکننده و گسترش‌دهنده تمدن اسلامی در برابر صف‌آرایی غربیان قرار می‌گیرند. چنان‌که وی در کالبدشکافی موانع موجود در مسیر «رهبری جهانی آمریکا»، آشتی‌ناپذیری جهان اسلام و غرب را یک اصل مسلم و بدیهی در روابط اسلام و غرب فرض کرده می‌کوشد تا سیاست‌های توسعه‌طلبانه دولت‌های غربی را از فرهنگ غربی متمایز سازد ولی در عین حال رفتار کشورهای مختلف اسلامی را عین تمدن اسلامی قلمداد کند.¹² از آنجا که او از منظر یک نظریه‌ساز سیاسی به جهان پیرامون خود می‌نگرد، بروز واکنش‌های بنیادگرایانه اسلامی را نتیجه «تبلیغ ارزش‌های غربی» می‌شناسد و می‌نویسد:

تبلیغ ارزش‌های غربی به عنوان ارزش‌های جهان شمول، به تهییج واکنش‌هایی از نوع بنیادگرایی اسلامی کمک می‌کند که نقاط بسیاری از جوامع اسلامی را فراگرفته است.¹³

و در ادامه می‌نویسد:

عدم موفقیت ناسیونالیسم و سوسیالیسم غربی، زمینه جنبش و اسلامی کردن مجدد در خاورمیانه را فراهم آورده است.¹⁴

هانتینگتون به طور مشخص، برای جلوگیری از جنبش‌های اسلامی و تمایلات بنیادگرایانه مسلمین، غرب را مخاطب خود ساخته پیشنهاد می‌کند:

1. غرب باید دامنه قدرت نظامی کشورهای کنفوسیوسی، اسلامی را محدود کند.
 2. از اختلافات و درگیری‌های موجود بین کشورهای اسلامی و کنفوسیوس بهره‌برداری کند.
 3. گروه‌هایی را که درون تمدن‌های دیگر به ارزش‌ها و منابع غربی گرایش دارند، مورد پشتیبانی قرار دهد. 15
- از دیدگاه او، ... غرب و به ویژه آمریکا، برای حفظ برتری خود در سده 21، باید کاربرد قهر را ادامه دهد. غرب نه به دلیل برتری در ایده‌ها، ارزش‌ها و دین خود – چیزی که چند عضو تمدن‌های دیگر آن را پذیرفته‌اند – بلکه به دلیل برتری در کاربرد خشونت سازمان‌یافته بر جهان پیروز شده است. 16
- جمله پیش‌بینی‌ها، استراتژی‌های پیشنهادی و چارچوب نظریه بر خورد تمدن‌های هانتینگتون روی سه دریافت پایه‌ریزی شده است:
1. نظریه اول این است که بین اسلام و غرب یک کشمکش پنهانی و مخفی همیشگی وجود دارد که ناشی از تفاوت و ارزش‌هاست.
 2. بین دنیای غرب و دنیای عرب یک موقعیت غیر قابل اصلاح وجود دارد، یعنی اختلاف منابع ...
 3. محور جدیدی به نام محور اسلام و محور کنفوسیوس می‌باشد؛ این همان محوری است که باید اسلام و غرب را در نقطه مقابل یکدیگر قرار دهد. 17
- چنان‌که ملاحظه می‌شود؛ موضوع «اسلام، به عنوان عامل تهدید کننده»، «تمدن غربی» به عنوان تمدن آسیب‌پذیر و مورد تهاجم و تهدید و بالاخره «ضرورت آمادگی برای سرکوب»، سه زاویه تشکیل‌دهنده «مثلث آرای ساموئل هانتینگتون هستند.
- در این نگرش سه وجهی، هیچ جایی برای وجوه متعالی فرهنگ اسلامی، وجوه پست و مبتذل فرهنگ و تمدن غربی، و عملکرد غرب در برابر مسلمین لحاظ نشده است و حتی، منحنی از فرارسیدن فصل پایانی دوره «فاعلیت تمدن خودبنیاد غربی» و فقدان عنصر زندگی در دوره کهنولت و پیری این تمدن به میان نیامده است در حالی که، اساساً در دوره «فاعلیت و سرزندگی» فکری و فرهنگی یک تمدن، عناصر سیاسی، اقتصادی و نظامی (که ذیل فرهنگ قابل مطالعه‌اند) قادر به منسوخ کردن یک تمدن و جایگزین ساختن تمدنی جدید به جای آن نیستند.
- نگاه ظاهریین و یک‌سویه‌نگر هانتینگتون و تکیه او بر عناصر دست دوم و سوم در حوزه سیاست و اقتصاد و حتی نظامی‌گری مجال کشف حقایق و درک جایگاه حوزه تمدنی غرب در قرن 20 و 21

را از وی اخذ کرده است.

در سال 1381 (اگوست 2002) «مجله نیوزویک» آمریکا، آخرین دیدگاه ضد تمدنی ساموئل هانتینگتون را به چاپ رساند. روزنامه مصری «الاهرام» و «الرایه» قطر نیز ترجمه عربی آن مطلب را ارائه کردند.

وی با ارائه اطلاعات و آماری از درگیری‌ها و حوادث تروریستی دهه 80 و 90 مسلمانان را به عنوان عامل بیش از یک سوم این حوادث معرفی می‌کند و بلافاصله نتیجه می‌گیرد که:

1. در بین اعراب جهان اسلام احساس اندوه و ناامیدی و رشک نسبت به غرب، ثروت و قدرت و فرهنگ آن وجود دارد.

2. گروه‌بندی‌های قبیله‌ای، دینی، مذهبی، سیاسی، نژادی و فرهنگی موجود در جهان غرب باعث ایجاد خشونت و درگیری‌های مسلمانان با غیرمسلمانان و با یکدیگر است.

3. بیداری اسلامی هم‌زمان با افزایش جمعیت کشورهای مسلمان رخ داده به طوری که تعداد جوانان 16 تا 30 ساله به شکل چشم‌گیری افزایش یافته و جوانان پسر در چین سن و سالی (الزاماً) تروریست هستند.

بیان این سه مقدمه به خواننده القا می‌کند که این موارد، خشونت در بین مسلمانان را افزایش داده و باعث برخورد تمدنی سخت بین اسلام و غرب و یا اسلام با دیگر تمدن‌ها می‌شود. وی در پایان نیز نوید می‌دهد که عصر جنگ‌های اسلامی با تغییر علل و یا چارچوب‌های آن به پایان خواهد رسید و شدت بیداری اسلامی همان‌گونه که در ایران محدود شده است، محدود خواهد شد.¹⁸

با این همه، اعتراف هانتینگتون درباره رجعت بشر به دین و معنویت، احیای اسلامی متذکر این معناست که از یک سو، فصل رکود و افول حوزه فرهنگی غربی که متکی به سکولاریسم و ماتریالیسم است فرار سیده و از دیگر سو، حوزه تمدنی متکی به دین و معنویت در حال اعتلا و صعود است؛ در حالی که نقد جامع تمدنی غربی را با خود دارد، جایگزین ویژه‌ای با عنوان تمدن اسلامی را نیز پیشنهاد می‌نماید.

بزرگ‌ترین ضعف هانتینگتون این است که با غفلت از عوامل ریزش، رکود و سقوط در حوزه فرهنگ و تمدن غربی، جمله عوامل تهدیدکننده را متوجه جغرافیایی خارج از حوزه تمدن غربی و به ویژه حوزه تمدنی اسلامی می‌داند. ضمن آن که با غفلت از بنیاد نظری و مبانی فرهنگی تمدن غربی

(امانیسم، سکولاریسم و لیبرالیسم) تمدن غربی را به مثابه «تمدن مسیحی» معرفی و پیروزی حتمی را از آن مسیحیت می‌داند. در حالی که، تاریخ چهارصد سال اخیر غربی، واپس رویگردانی از دین، سلب حیثیت معنوی از عالم و آدم و اعراض از بنیادگرایی آغاز شد. چنان‌که عموم اندیشمندان غربی عصر امانیسم و رنسانس با گذار از قرون وسطی و پذیرش سکولاریسم (دنیوی‌گری) برکشیدن فرهنگ و تمدن انسان‌مدار و سکولاریستی را چشم می‌داشتند و تبلیغ می‌نمودند.

می‌توان متذکر شد که آقای هانتینگتون، ضمن برشمردن جمله تهدیدهایی که هویت ملی آمریکا را به مخاطره افکند، بر این نکته نیز اشاره داشت که فروپاشی شوروی، پایان جنگ سرد و عدم شکل‌گیری دشمن جدید، هویت آمریکایی را به خطر افکنده است. به عبارت دیگر در نزد او اسلام به عنوان «تهدید جایگزین» می‌تواند باعث اتحاد دوباره و اقبال آمریکایی‌ها به حوزه تمدن غربی شود. از این روست که با بزرگ‌نمایی برخی از حوادث و متهم کردن مسلمین در برخی از اتفاقات، از مسلمین و اسلام به عنوان یک تهدید همه‌جانبه می‌سازد و چارچوب استراتژی خود را بر آن بنا می‌کند.

هانتینگتون نظریه‌پرداز نیست چنان‌که متفکر هم نیست. بلکه صرفاً نظریه‌سازی است که جهت‌گیری سیاسی خود را در «عصر پایان» تبدیل به استراتژی نموده و آن را به مردان سیاسی حاکم در آمریکا دیکته می‌کند. در حقیقت، هانتینگتون با آگاهی از شالوده‌های سست تمدن غربی و لغزندگی آن در قرن بیستم، متوسل به دست‌آویزی است که شاید برای مدتی کوتاه بتواند به عنوان جایگزین کمونیسم، جلوی فروپاشی تمام‌عیار غرب و تجربه «عصر پایان» را بگیرد. و این دست‌آویز را «اسلام»، رویکرد عمومی مردم به معنویت و احیاگری اسلامی در اختیار او نهاده است. جریانی که به هیچ‌کس وابسته نیست بلکه نتیجه محتوم ظلمی است که طی قرن‌های متمادی و به ویژه طی چهارصد سال اخیر به دین و حقیقت دینداری یعنی اسلام رواداشته شده است. در «عصر بازگشت دین‌مداری»، اسلام، و مسلمانان و از جمله عمومی مستضعفان تجربه تاریخی را چشم می‌دارند که به نام خدا آغاز شده و با استحاله تمام‌عیار تمدن از هم گسیخته غربی، مجال برکشیده‌شدن تمدن اسلامی را فراهم می‌آورد.

عبارت «یا با ما باشید یا در جنگ با تروریسم در جمع دشمنان ما قرار خواهید گرفت»، برخاسته از این نگرش امثال هانتینگتون است که «اسلام» را جایگزین کمونیسم اتحادیه جماهیر شوروی می‌

شناسد.

چنان که وی در جایگاه نظریه پرداز و متفکر قرار می گرفت و از منظری متعالی جهان پیرامون خود و موقعیت تاریخی غرب را می شناخت. قبل از آن که اعلام کند:

«زمان به سود دموکراسی به پیش می رود... دموکراسی سراسر جهان را فرا خواهد گرفت»¹⁹ متذکر «عصر پایان» و «بحران فراگیر این عصر» که تمامیت تاریخ و تمدن غربی را در خود پیچیده می شد و به تأسی از جمله اندیشمندان «انحطاط و سقوط» ناگزیر این تمدن را در می یافت و غرب را از رویارویی باز می داشت و به استقبال از تاریخ جدید فرامی خواند.

پی نوشت ها:

- 1 و 2. مجتبی امیری، وحید، نظریه برخورد تمدن ها، هانتینگتون و منتقدانش، ص. 19.
3. جام جم، 26 شهریور 1383، آگوست 2004 Alfazeere.net
- 4 و 5. رویارویی تمدن ها، ترجمه سیمین موجد، مجله سروش، سال 19، شماره 832، ص 6 و 7، مجتبی امیری، همان، 122-124.
6. مجتبی امیری، «نظریه برخورد تمدن ها، هانتینگتون و منتقدانش»، تمدن، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، 1375، ص. 122.
7. همان، 124.
8. همان.
9. اگوست 2004، شبکه الجزیره، جام جم 26 شهریور 83.
10. مجتبی امیری، نظریه برخورد تمدن ها...، هانتینگتون و منتقدانش، صص 124-122.
11. همان.
14. مجتبی امیری، همان، ص 32-31
- 15 و 16. لامان، عوامل ارتباط اسلام و غرب، دیدگاه ها و تحلیل ها، بولتن دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، سال دهم، شماره 103، مهر 75، ص. 38.
- 17.
18. ساموئل هانتینگتون، عصر جنگ های مسلمانان، ترجمه اسراء عسکری، ماهنامه گزارش گفت

عنوان: نبرد یهود علیه امت اسلامی

1. دشمنی با دین اسلام

از هنگام باز شدن پای یهود به سرزمین اسلامی فلسطین، آنان تمامی تلاش خود را برای فائق آمدن بر دین اسلام به کار بسته‌اند. خداوند متعال را مقدس نمی‌شمارند و او را سب می‌کنند، کتاب‌های آسمانی را تحریف و دستورات آن‌ها را زیر پا می‌گذارند، شعائر دینی را به استهزا گرفته و اماکن مقدس و مساجد را تخریب می‌کنند.

یهودیان در سال 1969 م. «عمر عبدالغنی سلامه» را به اتهام آن که عضو چریک‌های مبارز است، دستگیر، و به زندان انداختند. وی بیش از یک سال و نیم در حبس و تحت شکنجه آنان قرار داشت. اما وقتی که برای بار دوم دستگیر شد، شکنجه‌هایی را دید که اصلاً مانند آن را قبلاً ندیده بود. (شکنجه‌هایی نظیر: ضربات الکتریکی، آویزان کردن از سقف به وسیله زنجیر، وادار کردن به پاک کردن زمین آلوده به کثافات، نجاست و ذره‌های شیشه به وسیله زبان و سپس وادار ساختن وی به بلعیدن آن کثافات. و هنگامی که او از شکنجه‌کنندگان می‌خواهد که به (خاطر) نام خدا بر او رحم کنند، به او گفتند: «خدای تو زیر لگدهای ماست»¹.

تحریف قرآن: «روزنامه الاتحاد» – چاپ امارات عربی – خبری را منتشر ساخت که بنابر آن، رئیس اوقاف قدس اشغالی، نسبت به استفاده از برخی قرآن‌های توزیع شده در کرانه اشغالی باختری (رود اردن) هشدار داده است، و خبرهای رسیده از سرزمین‌های اشغالی حاکی از آن

اسرار یهود و اواخرالزمان

است که نیروهای اشغالگر، تعدادی قرآن تحریف شده توزیع کرده‌اند تا از طریق دستبرد، جابجایی یا حذف بعضی از آیات قرآن کریم به ترویج افکار صهیونیستی‌شان پردازند. 2
چند سال پیش در نخستین ساعات صبح روز جمعه، گروهی از یهودیان «شهرک کریات اربع»
– مستعمره‌ای که یهود آن را در «الخلیل» ایجاد کرده است – در غیاب مسلمانان به حرم حضرت
ابراهیم (ع) هجوم بردند و به هتک حرمت و تخریب آن پرداختند. (از جمله این که) آنان یک جلد
از قرآن کریم را برداشتند و آن را پاره پاره کردند و مانند خوک‌ها با لگدهای خود بر روی آن
راه رفتند. 3

در سال 1924 هنگام اشغال شهر «یافا» توسط یهود، ناآرامی‌هایی در آن شهر رخ داد که علت آن
این بود که تعدادی از یهودیان خود را به ظاهر علمای دین اسلام در آورده و از طریق تحریک
احساسات و عواطف مسلمانان، عزت آنان را جریحه‌دار ساخته بودند. 4
در سال 1929 یهودیان همراه با سربازان پست خود به مصاف مسلمانان آمدند، در حالی که شعار
و جوب باز پس گرفتن «مسجدالاقصی» و تخلیه کامل آن از مسلمانان را فریاد می‌زدند. 5
پیامبر اکرم – حضرت محمد(ص) – نیز از تیرهای زهر آگین یهود ایمن نبود. آنان آن حضرت را
متهم به دروغ‌گویی کردند و علیه ایشان اعلان جنگ نمودند. در تلمود 6 آمده است:
از آن رو که مسیح دروغ‌گوست و بدان سبب که محمد(ص) به (حقانیت) او (مسیح) اعتراف کرد، و
اعتراف کننده به (حقانیت) دروغگو، دروغ‌گویی مانند اوست، واجب است که با دروغگوی دوم به
جنگ برخیزیم هم‌چنان که با دروغگوی اول جنگ کردیم. 7

روش‌های جنگ یهود با عقاید اسلامی

رژیم (نامشروع) اسرائیل پس از سال 1967 به شکل آشکار و واضح، در کرانه باختری و نوار غزه
به جنگ با عقاید اسلامی پرداخته است. از جمله این روش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: 8

الف) حمایت از فعالیت‌های مبلغان مسیحیت در بین مسلمانان: ترویج مسیحیت در فلسطین
اشغالی، روش‌های مختلفی دارد. از آن جمله ارسال دسته‌هایی است که توسط جمعیت‌های
تبشیری مسیحی ارسال می‌شوند و رژیم صهیونیستی از آن‌ها به وسیله اعلام در روزنامه‌های
محلی، توزیع کتاب‌هایشان با قیمت‌های ناچیز و احیاناً رایگان، ایجاد بیمارستان‌های مسیحی

(مانند «بیمارستان عروب» در الخلیل؛ به نحوی که یکی از مسلمانان در آن مسیحی شد و اسم خود را به «فیلیپ» تغییر داد) تأسیس مدارس و خانه‌های تبلیغی که بچه‌های مسلمانان را پذیرش می‌کند و آنان را بر اساس اعتقادات مغایر با اسلام آموزش می‌دهند.

ب) حمایت از الحاد: رژیم صهیونیستی به حزب کمونیستی «راکاح» اجازه فعالیت داده و به انتشار نشریات، روزنامه‌ها و کتاب‌های کمونیستی نیز مجوز می‌دهد، و نسبت به توزیع آن‌ها در میان جوانان مسلمان در باشگاه‌های ورزشی و هم‌چنین زندان‌های اسرائیل کمک و مساعدت می‌کند.

ج) حمایت از جنبش‌های مخرب (بهایت و قادیانی): رژیم صهیونیستی اجازه نشر افکار و عقاید بهایت را در فلسطین اشغالی صادر، و راه را برای عرضه جهانی (افکار و عقاید) آن، از طریق ایجاد کنگره جهانی آن در شهر حیفا، تحت حمایت این رژیم هموار کرده. این رژیم، به افکار و عقاید منحرف این گروه‌ها در رسانه‌های عمومی مختلف خود حق انتشار داده است.

گروه دوم؛ قادیانی که جهاد را ملغی دانسته و قرآن را مطابق رأی خود تفسیر می‌کند. و خطر آن از گروه قبل بیشتر است. اعضای این گروه در فلسطین اشغالی حضور دارند. آنان به خود عنوان «احمدیه» داده و مبلغان آن اقدام به انتشار مجلاتی مانند: «بشری» می‌کنند که به دوایر حکومتی اسرائیل و میان مردم بدون دریافت وجه ارسال می‌شود.

2. دشمنی با بشر

یهودیان «یهوه» را پروردگار سربازان می‌پندارند، که همان خدای قوم ظالم و قسی‌القلب بنی اسرائیل است. و او (روح) درگیری، تهدید و قساوت را در درون سربازان نهاد. در کدام عقیده تعدی و کشتار انسان‌ها، مانند یهودیت اجرای اراده و مشیت خدا شمرده می‌شود. از فجایع ضد بشری یهود، قتلگاه «دیر یاسین» و «قبیه»، در سال 1948 به فرماندهی ژنرال «بگین» است که روستای دیر یاسین را در هم کوبید و 250 تن از اهالی آن - اعم از زن و مرد و کودک و پیر - را به خاک و خون کشید و از هیچ جنایتی حتی دریدن شکم، بریدن دست و پا، در آوردن چشم، بریدن بینی، کندن گوش و منهدم ساختن مجموعه‌ها فروگذار نکرد. 9.

همچنین در سال 1954 ژنرال شارون با سربازانش به روستای «قبیه» حمله کرد و شصت و شش تن

اسرار یهود و احوال زمان

از اهالی آن را کشت و تعداد زیادی از خانه‌ها را ویران کرد. 10 در سال 1956 یهودیان عصرگاه، هنگام بازگشت مردان به خانه‌هایشان به روستای «کفر قاسم» هجوم بردند و همه اهالی آن را پیش از رسیدن به روستا (در راه بازگشت) به قتل رساندند. در فلسطین ده‌ها بلکه صدها روستا، مانند این وجود دارد که ساکنانش آواره و منازلشان تخریب و ویرانه شده تا بر خرابه‌های آن‌ها شهرک‌های صهیونیست‌نشین بنا شود. از آن جمله است: روستاهای نحالین در سال 1954، غزه در 1955، قلقلیه در 1956، توافیق در 1962 و سموع در 1966.

3. تعدی به آبرو و نسل

(ریختن) آبروی انسان‌ها از دیدگاه یهود مباح است، و آنان آبرو را مورد هتک و اهانت قرار می‌دهند تا مهم‌ترین نقطه‌ای که حیات انسانی بر آن استوار است را نابود کرده، و به علاوه سیطره یهود را بر غیر یهودیان تسهیل نمایند. در پروتکل‌های صهیونیست‌ها آمده است: باید برای محو اخلاق در هر جایی اقدام کنیم تا تسلطمان را آسان سازد. همچنین در آن بیان شده است:

«لازم است که توجه ویژه‌ای به نظر ما درباره اخلاق (به خصوص در مورد آن ملتی که شما در بین آنان قرار گرفته‌اید و در میانشان اقدام می‌کنید) بکنید. و نباید در لحظه پیاده نمودن مبانی‌مان، توقع برتری و پیروزی داشته باشید؛ تا زمانی که (نظام) آموزش و تعلیم بر مبنای نظرات ما قرار گیرد. وقتی که پیاده کردن مبانی‌مان به طور موفق به پایان رسید، در خواهید یافت که پیش از ده سال، مستحکم‌ترین پایه‌های اخلاق، واژگون شده است. 12 به همین علت، یهودیان سعی خود را در راه فرستادن دختران جوان به میهمانی‌ها و مجالس لهو و لعب شبانه، تحت مدیریت گروه‌های یهودی سازمان یافته به کار گرفته‌اند.

خطرناک‌ترین این گروه‌ها تحت نظر «شلومو بیلرشتاین» – یکی از اعضای سرشناس «حزب ما بام» اسرائیل – قرار دارد که سه هزار دختر جوان را در سال 1960 به خارج فرستاد و اسرائیل تنها از این طریق،

18 میلیون مارک سود برد. 13

یهودیان تنها به دختران جوان یهودی اکتفا نمی‌کنند، بلکه دختران پاک‌دامن مسلمان را نیز هدف

گرفته و آنان را به مکان‌های پست و مراسم شهوت‌رانی می‌کشاند.

«شیخ محمد نمر خطیب» در کتاب خود به نام وقایع نکبت‌بار، داستانی دردآور را از دختری مسلمان در فلسطین نقل می‌کند که یکی از شخصیت‌های فلسطینی آن را برای او باز گفته است. او می‌گوید:

«با یکی از اعضای یک سازمان بین‌المللی آشنا شدم که دائماً از پایتخت‌های کشورهای عربی به «تل آویو» و بالعکس در حال مسافرت بود. من از او خواستم که همراه او به تل آویو بروم تا از اماکن و مناظر کشورم بهره بگیرم. در خواستم را پذیرفت، و من لباس‌های سازمان را پوشیدم و به شکل آنان در آمدم. ما به جمع یهودیان در هتل بزرگی وارد شدیم، و آنان با انواع احترام‌ها و خوش آمدگویی‌ها از ما استقبال کردند. شب هنگام به هر یک از اتاق‌ها دختری زیباروی فرستاده شد تا پذیرایی را به اکمال برسانند. یکی از آن‌ها وارد اتاق من شد. در پشت چهره شاد وی، چهره‌ای گرفته و تاریک را دیدم. با وی به صحبت پرداختم و بر تردیدم افزوده شد... وقتی که از من اطمینان حاصل کرد، گفت: من یهودی نیستم بلکه یک مسلمان عرب هستم، اهل خانواده «د» از کشور «ف»... و همراه من 150 دختر از اسیران فلسطینی این‌جا هستند. وظیفه ما – همان‌طور که دیدی – تعظیم و احترام به میهمانان یهودی است. من این‌ها را به تو گفتم نه این‌که فقط تو بشنوی بلکه برای آن‌که همه مسلمانان و عرب‌ها بشنوند... پس آن دختر فریاد زد: «وا اسلاما، وا عربا...» 14.

این اشاعه فاحشه فقط محدود به غربی‌ها و یهودی‌ها نمی‌شود بلکه به جوامع مسلمان در فلسطین اشغالی نیز سرایت کرده است.

اسرائیل پس از «جنگ حزیران» در سال 1967 حدود دویست دختر یهودی را با لباس‌های بدن‌نما و لخت به سراسر قدس و الخلیل روانه کرد تا جوان‌ها را به فساد بکشاند و آن‌ها را از زندگی جدی همراه با تلاش منصرف و نسبت به دین و مقدساتشان لابلایی نمایند. آن‌ها علاوه بر این، گسترش خانه‌های فحشا، باشگاه‌های شبانه و رقص خانه در شهرهای فلسطینی، و انباشت از تصاویر فیلم‌های مستهجن را مورد اقدام خود قرار داده‌اند.

یهودیان هتک آبرو را به عنوان وسیله‌ای برای شکنجه مسلمانان – اعم از زن و مرد – زندانی به کار می‌گیرند. آنان خانم «عبله طه» را با تعدادی از زنان فاحشه در یک زندان انفرادی قرار دادند و سپس در مقابل یکی از افراد پلیس مرد، لباس‌هایش را از تنش در آوردند و بعد از این‌که

وی را کتک زدند، او را یازده روز، به صورت عریان رها کردند. 15

یکی از زن‌های جوان زندانی در زندان‌های رژیم صهیونیستی به نام «رسمیه عوده» تحت انواع شکنجه‌ها و هتک حرمت‌ها قرار گرفت، دو دستش را پشت سرش بستند و بعد از این که او را عریان کردند با دست و لگد مورد ضرب و شتم قرار دادند، و... 16

در تحقیقی میدانی که برای کنفرانس منطقه‌ای عربی، انجام شد مدارکی به دست آمد، مبنی بر این که نیروهای اشغالگر در تجاوز به زنان و دختران به صورتی است که شرف و حیثیت آن‌ها را از بین می‌برد. در این گزارش بعضی از حوادث مبنی بر هتک آبروی زنان شهر خان یونس ذکر شده بود، از جمله معلمان زن و همسران کارکنان. در جاهایی از غزه دیده شده که نیروهای اشغالگر رژیم صهیونیستی در «پادگان الشاطی» ضمن توسل به زور، وارد بعضی از خانه‌ها می‌شوند، و مدعی هستند که مردان جنبش مقاومت فلسطین را در خودشان پناه می‌دهند. تا کنون بسیار اتفاق افتاده که به این دلیل که افراد آن خانه از افراد جنبش مقاومت فلسطین هستند داخل خانه‌ای شدند و وقتی که (کسی از جنبش مقاومت فلسطین) را نیافتند. خواستند که همسرش را ببرند ولی آن زن مقاومت کرده و از دست آن‌ها گریخته است و آنان زن و فرزندانش را به وسیله گلوله به قتل رسانده‌اند. 17

وقتی که «عمر عبدالغنی سلامه» در زندان «مجمع الروس» در بیت المقدس زندانی بود، از طرف یهودیان مورد تهدید واقع شد که اگر اعتراف نکند که چریک است، به همسرش تجاوز خواهند کرد. 18

این‌ها غیر از تلاش‌های یهودی برای قطع نسل و عقیم کردن دختران جوان است، زیرا کثرت نسل در ملت مسلمان فلسطینی موجب نگرانی یهود شده و خواب آن‌ها را پریشان کرده است. چنان که «گولدامایر» تصریح کرد:

وقتی که در مورد تعداد اطفال عربی که هر لحظه متولد می‌شوند فکر می‌کنم، خواب از چشمم می‌پرد.

به همین علت، یهودیان به قرار دادن مواد شیمیایی در مخازن آب چادرنشینان فلسطین اشغالی، اقدام کردند تا از تولید مثل دختران جوان جلوگیری کنند.

عقل، نعمتی از نعمت‌های خداوند متعال برای انسان است که به واسطه آن می‌تواند روش صحیح را در زندگی‌اش اختیار کند، همان‌طور که می‌تواند از توانایی‌های این مخلوق تحت امر خداوند، استفاده ببرد. یهودیان نیز همانند استعمارگران در از بین بردن عقل مسلمانان بسیار حریص‌اند تا ملت عرب و مسلمان را تضعیف کنند تا نتوانند دشمنان دین از جمله صهیونیسم و مسیحیت (صهیونیستی) را از بین ببرند. بنابراین از زمانی که انگلیس، فلسطین را اشغال نمود، شروع به کشت حشیش و تریاک و صدور آن به جهان عربی و اسلامی کرد و بعد از این که انگلیس از فلسطین بیرون رفت، رژیم صهیونیستی جای انگلیس را گرفت و آن‌ها را به کشورهای عربی - خصوصاً مصر - صادر می‌کرد، تا امت اسلامی را از لحاظ جسمی و روحی در هم بکوبد. در آمد یهود از قاچاق مواد مخدر به کشورهای اسلامی حدود 46 میلیون لیره مصر است. 19

از جمله موارد آشکار این است که یهود برای سلطه بر جهان به تجارت مشروبات الکلی پرداخته و برای رونق آن فعالیت می‌کند. در بدو اشغال فلسطین، تجارت مسکرات و مواد مخدر از طریق یهود بین اعراب و مسلمانان به صورت فراوان توزیع می‌شد.

آنان برای از بین بردن عقل، فقط به وسائلی مادی، - نظیر مسکرات و مواد مخدر - اکتفا نکرده بلکه این مسئله را به وسایل معنوی نیز کشیده‌اند، و نظریات و افکار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شان موجب بروز تصورات، مفاهیم خطا و متناقض با فطرت انسانی در عقل می‌شود.

بدین ترتیب یهود در پشت هر نظریه، به دنبال افساد عقل می‌باشد، مانند «دموکراسی»، که دین و اخلاق را از بین می‌برد، «جامعه‌شناسی» که نظام خانواده را به نقشی مصنوعی مبدل ساخته و سعی می‌کند که آثار آن را در پیشرفت فضائل و آداب از بین ببرد، «نظریه فروید» در علم «روان‌شناسی» که همه فعالیت‌های صادره از انسان را به غریزه جنسی وابسته می‌داند، «نظریه داروین»؛ «سارتر» و... در کتاب پروتکل‌های صهیونیسم آمده است:

تصور نکنید که این چیزهایی که می‌گوییم حرف است. ملاحظه کنید که ما موفقیت داروین، مارکس و نیچه را از قبل ترتیب داده‌ایم و آثار غیراخلاقی این علوم در فکر انسان‌های غیریهودی کاملاً برای ما روشن خواهد شد. 20

همچنین در این کتاب آمده که:

سعی خواهیم کرد که توجه عقل عمومی را به سوی نظریات باطل و بی‌فایده که ممکن است به صورت پیشرفت یا آزادی خواهی آشکار شود، جلب کنیم. به واسطه نظریاتمان در مورد پیشرفت

اسرار یهود و اواخرالزمان

توانستیم در برگرداندن نظر غیریهودیان فارغ از عقل، به سمت کمونیسم، موفقیت کاملی را کسب کنیم. یک اندیشه واحد در بین غیریهودیان وجود ندارد که تشخیص دهد، که در هر حالی در ورای کلمه «پیشرفت»، گمراهی و انحراف از حق، مخفی می‌باشد. 21

از دیگر وسایل افساد عقل مسلمانان عرب، تحریف روش‌های آموزش در کرانه باختری و غزه می‌باشد، که قبل حمله 1967 انجام شد.

یهود در روش‌های آموزشی مسلمانان، به حذف آیات و احادیثی که به جهاد در راه خدا تشویق می‌کند، روی آورد.

آنان نسبت به حذف موضوعاتی مانند: سیره نبوی (ص)، تلاوت قرآن، فرهنگ جهاد در اسلام، بخش‌هایی از تاریخ اسلام – به ویژه مسائل مربوط به روابط سیاسی و اجتماعی بین مسلمانان مدینه و یهودیان اطراف آن – از برنامه آموزشی کلاس‌های اول و دوم مدارس مسلمانان اقدام کردند.

یهود به افزایش در مورد تاریخ دوران‌های گذشته اسرائیل و تحریف تاریخ اسلامی در ذهن دانشجویان روی آورد. موضوع آموزش کلاس پنجم ابتدایی، بحث در مورد یهودیان می‌باشد و به خاطر آن است که به غلط در اذهان دانشجویان وارد کند که فلسطین از قدیم‌الایام سرزمینی یهودی بوده است. در کتاب جغرافیای کلاس پنجم ابتدایی، «فتوحات اسلامی» را به «تجاوزات اسلامی» توصیف می‌کنند.

موضوع آموزش تاریخ کلاس هشتم، بحث در مورد رژیم اسرائیل می‌باشد. و در کتاب اسرائیل، جغرافیا و موطن، حدود طبیعی اسرائیل در شمال از مدیترانه تا صحرای غور اردن در شرق امتداد دارد.

یهود در آموزش ادبیات عربی، متون ادبی و ابیات شعری را که حماسه را در ذهن مسلمانان برمی‌انگیزد، حذف کرده است. از آن جمله شعر «ابن الرومی» است که می‌گوید:

... و من سرزمینی دارم،

و قسم خوردم که آن را نفروشم،

در روزگار، غیر از خودم، مالکی برای آن نمی‌بینم، سرزمین‌های مردان، خواسته‌ها و آرزوهای را که جوانان در آن جا برآورده کرده‌اند، به سوی آنان جذب می‌کنند. 22

اسرار يهود و آخر الزمان

پی نوشت ها:

1. المسیری، عبدالوهاب، الايديولوجيه الصهيونيه، ج 2، ص 123.
 2. روزنامه الإتحاد (ابوظبی)، تاریخ 29 ماه رمضان / 1406 ق. مطابق: 1986/6/6 م.
 3. ابوحمده، محمدعلی، الهجه اليهوديه، ص 127.
 4. الخطيب، محمد نمر، احداث النكبه، ص 159.
 5. همان.
 6. تلمود، همان تورات تحريف يافته به دست كافران بنی اسرائیل است.
 7. الزعبي، محمدعلی، دفائن النفس اليهوديه، ص 128.
 8. ن. ک. به: وزارت اوقاف اردن، دايره جستجو درباره: روش های اشغالگران صهيونيست، عمان (1978/5/5 – 178/5/1) صص 6-1.
 9. دروزه، محمد غره، القضيہ الفسطينيه، ج 2، ص 129.
 10. جارودی، روجيه، ملف إسرائيل، ص 182.
 11. بروتوكولات حکماء صهيون، ص 155.
 12. التل، عبدالله، جذور البلاء، ص 173.
 13. الخطيب، محمدنمر، احداث النكبه، صص 121 – 122.
 14. المسیری، عبدالوهاب، الأيد بولوجيه الصهيونيه، ج 2، ص 122.
 15. حلمی الزواتی، حقوق الفلستين بين الواقع النظري و التطبيق العملي في الأرض المحتلة، ص 87.
 16. همان، ص 86.
 17. المسیری، همان، ج 2، ص 128.
 18. آل بوطامي، احمد بن حجر و حجر بن احمد، الخمر و سائر المسكرات و المخدرات، ص 152.
 19. بروتوكولات حکماء صهيون، ص 132.
 20. همان، ص 183. 22.
 21. نك. غازي رابعه، الاستراتيجيه الاسرائيليه، ج 2، صص 213 – 207.
-
-

عنوان: تولی، تبری و احیاگری

سیر در زمین و مشی در عرصه مناسبات و معاملات عالم ملکی هر فرهنگ و تمدنی را با هر رتبه از توانایی و ارجمندی، مستعد تأثیرپذیری، اختلاط، امتزاج و بالاخره و التقاط می‌کند؛ چنان‌که، عموم فرهنگ‌ها و تمدن‌ها با فاصله گرفتن از کانون اصلی و منشأ و مبدأ، پذیرای دگرگونی شدند. پیام و آیین عموم انبیای عظام الهی (ع) نیز از این قاعده مستثنی نبوده تا آن‌جا که گستردگی و ژرفای اختلاط حق و باطل و نفوذ عوامل برخاسته از گونه‌های مختلف شرک و کفر و نفاق، دفتر عهد آن برگزیدگان خداوند را بست تا آن‌که عهد پیامبر آخرالزمان (ص) رسید.

اعلام جریان امامت و انتصاب آسمانی علی و اولاد علی (ع) به عنوان شارح، مفسر، مبین و مجری احکام الهی و شریعت محمدی (ص)، اگر چه موجب نومیدی کفار شد و امید کسانی را که منتظر رحلت نبی اکرم (ص) بودند، بدل به یأس ساخت لیکن، رخنه نفاق و شرک با دلالتی ابلیس، بروز گونه‌ای اختلاط و امتزاج حق و باطل را - خارج از مسیر امامت - سبب شد چنان‌که مسلمانان نیز - چونان امم پیشین - مبتلای فرقه‌ها شدند و ظهور مذاهب گوناگون را به تجربه نشستند.

بیم اختلاط و امتزاج که لاجرم دور شدن و انحراف از کانون اصلی را سبب می‌شود در خود امکان التقاط فرهنگی و مادی را دارد از همین‌رو عموم فرهنگ‌ها و تمدن‌ها - از جمله مسلمانان - همواره نیازمند انجام اصلاحات و در مقاطعی مهم و حساس، محتاج احیاگری‌اند. اصلاح‌گری، باعث حذف شاخ و برگ‌های اضافی و پیراستن پیکره و اندام حیات فرهنگی و مدنی مسلمانان از گیاهان هرز و اعوجاج‌هاست البته، مشروط به آن‌که در سوگیری اصلی و سیر در جاده مستقیم خدشه وارد نشده باشد. حیات و حضور امامان معصوم (ع) در میان مردم به عنوان مبین و مجری احکام - به شرط مبسوط الید بودن امام - همه امور و معاملات مردم را در مسیر مستقیم و حق سوق می‌دهد و همواره سبب اصلاح امور به نحو شایسته می‌شود.

انحراف مسیر خلافت و جانشینی پیامبر (ص) و پس از آن شهادت امام علی (ع)، چنان وضعی را در دهه‌های اول پس از بعثت به وجود آورد که بزرگ‌مردی چون حضرت امام حسین (ع)، ناگزیر به

اسرار یهود و احرارالزمان

قیام و برافراشتن پرچم احیای دین و بازگرداندن قافله امت به مسیر اصلی و حقیقی شد و برای نیل به این مقصد، هزینه سنگینی را نیز پذیرا گشت. و اگر چنین نشده بود، اسلام برای همیشه در جاده شرک و نفاق می‌رفت تا در برهوت کفر برای همیشه مستحیل و مضمحل شود. از این‌جا، محرم و عاشورا، همواره یادآور احیای دین توسط امام حسین (ع) و ضرورت اصلاحات مبتنی بر شریعت محمدی و سنت ائمه دین (ص) و اصل امامت است. مراجعه به آموزه‌های دینی و روایات ما را متذکر این معنا می‌شود که: «اصلاح‌گری»، مشروط و منوط به:

1. پیراستن ساحت‌های اعتقادی، فرهنگی و عملی مسلمین از شائبه‌ها، با تمسک به منابع دینی از مجرای اجتهاد و فقهای عالی‌مقام و محققان تابع اهل‌بیت (ع)؛
2. تمسک به فروع دین و به ویژه دو سنت امر به معروف و نهی از منکر، و حج؛
3. پاسداشت ایامی ویژه چون محرم و عاشورا؛
4. احیای فرهنگ انتظار در میان عموم مسلمین؛ است.

تا در این صورت دین و شریعت اسلام:

1. از فرو غلتیدن در انحراف، اعوجاج و التقاط در امان بماند؛
 2. مسلمانان و مؤمنان تکلیف خویش را در همه وجوه به جا آورده باشند؛
 3. زمینه و بستر ظهور احیاگر بزرگ و مصلح کل فراهم شود.
- مراجعه به همه آنچه که از مجرای پاسداشت «فرهنگ عاشورا» و «فرهنگ مهدوی» سبب اصلاح‌گری و احیاگری می‌شود، این معنی را متبادر به ذهن می‌کند که انجام این امر مهم، بستگی تام به حیات اصل «توئی و تبری» دارد.

از گذشته تا به امروز؛ غفلت از این اصل، بدفهمی معانی حقیقی آن، و تفسیر خودساخته و خودکامانه از آن باعث شده تا زمینه‌های انحراف فراهم آید؛ چنان‌که در نقطه عطفی خاص، برای بازگرداندن کاروان دین و دینداران از جاده انحرافی، مردانی چون حضرت حسین بن علی (ع)، تمام قد و با شمشیر آخته در ظهری داغ ایستادند و جان خود و بهترین و برگزیده‌ترین افرادشان را فدا کردند.

در هنگام نزول آیات «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم»، امروز کافران از دین شما نومید شدند...»¹

و در هنگامه غدیر جز پیامبر اکرم(ص)، هیچ کس متوجه این معنا نبود که چرا اعلام منصب امامت و خلافت علی(ع) باعث نومید شدن مشرکین می شد تا آنکه مراتبی از آن در شرایط مختلف آشکار شد:

- ظهور کارکرد امامت در حوزه خلافت کوتاه مدت حضرت علی(ع) و اثبات ضرورت حضور مجری معصوم در عرصه حکومتی؛
- انعکاس نقش آن در احیاءگری بی نظیر حسین بن علی(ع)؛
- بروز جایگاه آن منصب در تفسیر و تبیین مراتب مختلف دین به وسیله سایر حضرات معصومین(ع)

این همه، تنها وجه مختصری از نقش این منصب الهی را نمودار می ساخت که هیچ یک از آن حضرات در زمان حیات، خود مبسوط الید و در مسند خلافت و امامت تام و تمام نبودند. در عصر حضرت حسین بن علی(ع) هم، همه همت مسلمانان و تولای آنان معطوف به «شجره خبیثه بنی امیه» و تبرای آنان متوجه «شجره آل الله» بود. گستره و ژرفای این انحراف از حقیقت دین باعث بود تا امام حسین(ع)، برای اعلام معروفترین معروف و منکرترین منکر ناگزیر به پاره کردن همه رشته‌ها و پرده‌هایی شود که موجب غفلت از تبرا و تولای حقیقی، بدفهمی آن و تفسیر شیطانی و نفسانی شده بود. و این مهم جز با حضور در میدان عاشورا ممکن نبود.

به همین سبب است که می توان گفت: ورود به عرصه اصلاح‌گری و احیاءگری، و حراست از کیان فرهنگی و جغرافیای خاکی مسلمین در هر عصر و زمان، در گرو بازشناسی اصل تولی و تبری است. این شناسایی ضرورتاً می بایست ناظر بر وجوه اعتقادی، فرهنگی و عملی شرک و نفاق در هر عصر باشد؛ آن هم درباره هر یک از اشخاص، جریانات و حتی تمدن‌ها که حاوی و حامل وجوه شرک و نفاق‌اند.

جمله معنای تولی و تبری، مصداق خارجی آنچه که باید بدان تولی جست و یا از آن بری بود، نحوه تولی جستن و بری گشتن و بالاخره گستره آن که در هر زمان مسلمانان برای دور شدن از «شجره خبیثه» و نسبت یافتن با «شجره طیبه» بدان احتیاج دارند، در زیارت عاشورا مندرج است. شاید بتوان گفت که جان مایه فرهنگ عاشورا و مهدویت، در تمامی فرازهای این زیارت مقدس جلوه گر است.

بن و ریشه گونه‌های مختلف التقاط و نفاق، و شرک و کفر در طول تاریخ، و نحوه ظهور آن در اشخاص و جریانات از مجرای مطالعه تولی و تبری اقوام قابل بررسی و تحلیل است. شناخت درجه دوری و نزدیکی آنان نسبت به حقیقت هستی نیز در برخورد آنان با مصادیق گوناگون حق و باطل قابل شناسایی است.

چه نادانند آنان که خود و دیگران را در «صورت تاریخی» کهنه و نخ‌نما گرفتار آورده و از ظهور و بروز «مصادیق جدید» و صورت‌های نو که در معنی و مقصد با مصادیق کهن شریک‌اند غفلت کرده اند. ذکر بن‌مایه فکری آنان که گرداگرد بنی‌امیه مجتمع بودند و بیان نحوه عمل آنان چنانکه منجر به شناسایی بن‌مایه فکری و مصادیق و نحوه عمل هواداران کفر و شرک و نفاق در عصر حاضر نشود، ره به بی‌راهه بردن است و ناثواب را ثواب پنداشتن. بدون این شناسایی، گفت‌وگو از هرگونه اصلاح‌گری، ره به بی‌راهه بردن است.

این زیارت سترگ – زیارت عاشورا – تعلیم می‌دهد که: به همان سان که اظهار محبت، با صراحت و آشکاری تمام، همراه با معرفی واضح محبوب مطلوب اتفاق می‌افتد، تبری جستن از غیر محبوب، نیز می‌بایست با صراحت، به دور از اجمال و کلی‌گویی و در آشکاری تام اتفاق افتد و تمامی مظاهر، شرکا، وابستگان، صورت‌های عملی نیز بیان شود تا تمامی مجاری و منافذ رخنه باطل مسدود شود. شاید راز دستور و توصیه بزرگان دین در «مداومت ذکر این زیارت» به همین موضوع برمی‌گردد. تنها از این مجراست که امکان اتصال و اتصاف به اهل ایمان، و لاجرم رستگاری فراهم می‌شود. بیان قلبی و زبانی محبت و اعلام آمادگی برای

اسرار یهود و اعرالزمان

مجاهدت، مبین ضرورت «آماده شدن» جسم و جان، برای مجاهدت است؛ و نه وردی مانده در زبان ظاهر. آمادگی برای بذل مال و جان، ظهور «هم‌عهدی» و مقدمه ورود به آستان مردان منتظر است. مردانی که در صف خونخواهان حسین (ع) و امام منتظر منتقم خون حسین قرار دارند. آنان که در روز و ظهور عاشورا با حسین و در کنار حسین ماندند، منتظران حقیقی بودند که خداوند مجال پیوستن به امام حسین (ع) را تا ابدالآباد برایشان میسر ساخت. چنان که در روایات مذکور است، منتظر امام زمان (ع)، چونان کسی است که در لشکرگاه امام و در کنار اوست. هر کس از شما بمیرد، در حالی که منتظر این امر باشد، همانند کسی است که با حضرت قائم در خیمه‌اش بوده باشد. آنگاه فرمود: نه، بلکه مانند کسی است که در خدمت آن حضرت شمشیر بزند. و سپس فرمود: نه، به خدا همچون کسی است که در پیشگاه رسول خدا شهید شده باشد. 2

فرهنگ عاشورا و مهدویت، از یک جنس‌اند: در هم تنیده‌اند. از امری واحد سخن می‌گویند و سیری واحد را فراروی سالکان قرار می‌دهند تا جملگی به مقصدی واحد نایل شوند. مردان عاشورایی، مردانی مهدوی‌اند، در جستجوی حسین زمان، مهدی دوران.

پی‌نوشت‌ها:

1. سوره مائده (5)، آیه 3: **اليوم يسئ الذین كفروا من دينکم فلا تخشوهم و اخشون اليوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دینا...**
2. (بحارالانوار مجلسی، ج 18، ص 126).

عنوان: یهود دشمن دیرینه اسلام

گفت و گو با حجت الاسلام مهدی طائب

انجیل در زمان حیات حضرت عیسی (ع) نازل شده است و عیسی بشارت به ظهور می دهد؛ آیا او بشارت به ظهور خودش می دهد. حال انجیل تحریف شده و بشارت به خود عیسی (ع) است. قرآن این مطلب را به یهودیان نسبت می دهد. و اگر قرار بود تحریف راجع به تورات باشد دیگر قرآن نمی گفت «یحرفون» به معنای تحریف می کنند، یعنی این صفت این قوم است و لذا یکی از مسائلی که بسیار باید آنرا مورد توجه قرار داد، صفت تحریف گری قوم صهیونیست است

اشاره:

حجت الاسلام والمسلمین «مهدی طائب» محقق، مدرس و پژوهشگر درد آشنایی است که پس از تحصیلات و مطالعات گسترده در حوزه های مختلف علوم حوزوی، جمع کثیری از طلاب و دانشجویان این دیار را از شرب علم و آگاهی خود سیراب می سازد. «مطالعات ژرف ایشان درباره تاریخ و پیشینه یهود و بنی اسرائیل» موجب بود تا گفت و گوی صمیمانه در این باب گشوده شود. در این بخش نگاهی به رویارویی دیرینه و ریشه دار یهود با اسلام و معصومین (ع) می اندازیم امید که مقبول طبع لطیفشان گردد. ان شاء الله

درباره قوم یهود و امکاناتی که خداوند به واسطه حضرت موسی (ع) به این قوم عطا کرده است، آیا با این کار، به قول معروف، تیغ به دست زنگی مست داده نشده است؟ این قوم، در آغاز، زنگی مست نبوده اند، بلکه در آغاز قوم متدینی هستند که طی 400 سال فشار فرعون برای بی دین سازیشان در مجموع خود را حفظ کرده اند و دیندار مانده اند و به ندای خروج حضرت موسی (ع) نیز پاسخ مثبت داده اند. نارسایی هایی که در میان ایشان هنگام خروج رخ می دهد، به خاطر وجود شیطان در این دنیا طبیعی است. فشار فرعون برای بی دین کردن اینها در آن زمان بر این قوم بسیار سخت و سنگین بوده است و در این شرایط اینها مقاومت کرده اند. حتی نارسایی هایی که در دوران آموزش پیش می آید طبیعی است و ارتدادی که رخ می دهد نیز ارتدادی طبیعی به واسطه سنگینی مأموریت و برابری نیروهاست. در واقع ورود اینها به قدس

ایمان بسیاری قوی و مستحکمی می‌طلبید.

و علی الله فلیتوکل المؤمنون. 1.

پس مؤمنان باید که بر خدای توکل کنند.

مانند این اتفاق در میان مسلمان‌ها هنگام جنگ احد نیز مشاهده می‌شود، در جنگ احد وقتی بحث شهادت پیامبر اکرم (ص) مطرح می‌شود، بعضی از مسلمانان که ضعیف‌الایمان هستند فرار می‌کنند. در مجموع، تلاش بنی اسرائیل برای دینشان تلاش ممدوحی است. جریان یهود انحرافی است که در این مجموعه رخ می‌دهد و این قبیل انحرافات در طول تاریخ ناگریز است. آیا بر روی زمین نباید چاقو ساخت، چون امکان دارد عده‌ای استفاده نادرست از چاقو کنند و اگر چاقو ساخته شد مطمئناً انسان‌هایی که صالح نیستند نیز از آن استفاده خواهند کرد. خداوند متعال تیغ را به دست زنگی مست نداده است. بلکه به دستان انسان خوب هم داده است ولی انسان بد از این تیغ استفاده کرده است. کسانی که سرکشی می‌کنند از بنی آدم هستند و بنی آدم قرار نبوده است سرکش باشند. بلکه بعداً بد شده‌اند و راه کج را انتخاب کرده‌اند. ما چون به دنبال بیان سازمان یهود هستیم، بیشتر نقاط منفی این مجموعه را ذکر می‌کنیم و اگر بخواهیم نقاط مثبتشان را ذکر کنیم در قالب انبیاء و کارهای مثبتی که همراهان ایشان انجام داده‌اند این کار را انجام می‌دهیم. خداوند متعال وقتی از حضرت داوود (ع) بحث می‌کند، حرکت ایشان به سمت دشمن را به عنوان نقاط مثبت ذکر می‌کند و نقاط منفی که رخ داده است را نیز ذکر می‌کند؛

و ما آمن معه إلاّ قلیل. 2.

جز اندکی، به او ایمان نیاوردند.

ولی نقاط مثبت نیز ذکر شده است.

کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله. 3.

چه بسا، گروه اندکی، به خواست خدا، بر گروه بسیاری غلبه کنند.

ما در اینجا به دنبال انحرافی هستیم که میان اینها رخ داده و این نتیجه تاریخی را به بار آورده است. در حقیقت، خداوند متعال وقتی به حضرت آدم (ع) فرزند عطا می‌کند، هر دو فرزندانشان، هابیل و قابیل، تحت تعلیم حضرت آدم بودند. حضرت آدم به قابل تعلیم نداده است تا منحرف شود ولی قابیل منحرف می‌شود. قابیل از تعلیمات پدر خود بهره می‌جست، ولی آنها را در قالب منفی استفاده می‌کرد.

رویکرد و عملکرد قوم یهود در رابطه با ظهور اسلام چگونه است در آن دوران چه نظراتی داشتند و چه فعالیت‌هایی انجام می‌دادند؟

بیان حالت یهود در هنگام ظهور اسلام، مستلزم این بررسی است که اسلام با امیال و اهداف آنها چقدر در تعارض است و آنها چقدر این تعارض را درک می‌کردند. طبیعتاً اگر بپذیریم که یهود در قالب نژاد خود به دنبال حاکمیت جهانی بوده و اگر بپذیریم گسترش و سیطره حق بر جهان، آرزو و هدف تمامی انبیاء الهی بوده است و ادیان الهی بشارت این سیطره حق را بر روی زمین داده‌اند و در تورات نیز بیان شده است که سلطه نهایی به دست پیامبر آخرالزمان و جانشینان او انجام می‌پذیرد، نتیجه می‌گیریم که یهود، اسلام را منهدم کننده ذات خود می‌داند و اسلام را بر چینه‌ده بساط خودشان می‌دیده‌اند و این مطلب در بیان بعضی از اینها به طور آشکار آمده است و نشان می‌دهد، این تصویر در میان اینها وجود داشته است. از جمله در بیان یکی از بزرگان یهود هست که روز میلاد پیامبر اکرم(ص) تقاضا کرد که او را ببرند تا کودک تازه متولد شده را ببیند و وقتی او کودک را دید، به حالت غش افتاد وقتی به هوش آمد از او سؤال کردند، دلیل رخ دادن این حالت برای تو چه بود؟ پاسخ داد این کودک همان کسی است که می‌خواهد سفره ما را از روی زمین برچیند و در جاهای دیگری نیز شبیه این مطلب آمده است.

وقتی اینها اسلام را منهدم کننده خودشان می‌بینند و نفی کننده ذات خود و اهدافشان به حساب می‌آورند، می‌توانیم نتیجه بگیریم که تمام دغدغه و تشویش خاطر یهود از ظهور و بروز اسلام بوده است. یعنی سایر تهدیدها برای یهود فرعی به شمار می‌آید و ظهور اسلام تهدید اصلی ایشان است. بر این اساس اگر اینها را در امر مبارزه و مقابله، با تجربه بدانیم و اگر اینها را در رابطه با دین اسلام صاحب اطلاعات بدانیم و آیه:

الذین آتیناهم الكتاب، يعرفونه كما يعرفون أبناءهم؛⁴

اهل کتاب، همچنان که فرزندان خود را می‌شناسند، او (پیامبر گرامی) را می‌شناسند.

که در دو مورد آمده است یک جا در مورد قبله و تغییر آن و جای دیگر در مورد وجود مبارک پیامبر اکرم(ص) که یکی در فروع است و دیگری در مورد خود پیامبر، حاکی از این مطلب است که اینها تمام مطالب را در مورد اسلام می‌دانند.

فرض کنید کسی می‌داند در نقطه‌ای دشمنی دارد و می‌داند او چگونه است و برای مقابله با او هم

تجربه کافی دارد، یهود اینچنین است.

بنابراین اصلی‌ترین عملیات یهود در جهت مقابله با اسلام است. پس یهود در آستانه ظهور اسلام عملیاتش به اوج خود می‌رسد، و بهره‌گیری از برنامه‌ریزی‌های قبلی یهود به حداکثر خود می‌رسد؛ نه اینکه آغاز کار یهود مقابله با اسلام باشد بلکه آغاز مقابله یهود حداقل به 300 – 200 سال قبل از ظهور پیامبر اکرم (ص) برمی‌گردد. اساساً حضور یهود در مدینه براساس این عداوت تعریف می‌شود و نه براساس یافتن پیامبر اکرم (ص) و ایمان به ایشان، گرچه ظاهراً این ادعا را داشتند. و دلیلش این است که قرآن می‌فرماید:

و ما آمن معه إلاّ قليلٌ.

وقتی پیامبر اکرم (ص) آمدند، تنها تعداد کمی از اینها ایمان آوردند.

امکان ندارد گروهی به جایی بروند و بدون اینکه تغییر محتوا بدهند، تغییر نظر بدهند. یهود در مدینه تحت تأثیر اعراب آن منطقه نبود، بلکه اعراب آنجا تحت تأثیر یهود بودند. در مدینه گروه‌های فکری اثر گذار بر قبایل یهودی وجود ندارد. یعنی یهود مدینه از 300 سال قبل که به آنجا آمده بود تا آن زمان تفاوتی نکرده بودند. سازمان اثرگذاری داشت که تأثیرپذیر نبود. پس چرا عمل آنها با حرفشان تفاوت دارد. از اینجا معلوم می‌شود که حرفشان دروغی برای پوشش راز عملیاتیشان بوده است. بنابراین یهود در آستانه ظهور به بهره گرفتن از ابزاری پرداخت که از سالیان قبل مهیا کرده بود.

آیا تحریف تورات در پیش‌بینی‌های یهود اثرگذار بوده است یا نه، آیا می‌توان گفت مطالب تحریف شده را به بعضی عرضه می‌کردند و مطالب تحریف نشده را به بعضی دیگر. در این مورد کلاً دو بحث وجود دارد؛ یکی فعالیت‌هایی که اینها از نظر میدانی انجام داده‌اند، و دیگر بحث خاص تحریف. فعالیت اینها از نظر میدانی مستلزم این مطلب است که آیا در مورد تهدیدی که علیه‌شان بوده است تقسیم‌بندی خاصی کرده‌اند یا خیر. اصولاً وقتی موضوعی را به عنوان تهدید علیه خودمان بررسی می‌کنیم، به تقسیم‌بندی آن تهدید می‌پردازیم و سپس خطوط دفاعی خود را در برابر نقاط تقسیم‌بندی شده ایجاد می‌کنیم. مثلاً اگر می‌گوییم چیزی برای ما تهدید است، یعنی قرار است به ما ضربه بزند، باید نقاط ضربه‌پذیر خود را شناسایی کنیم و در برابر آن ابزار دفاعی ایجاد کنیم و در تعیین این نقاط ضربه‌پذیر الویت‌بندی نیز انجام می‌دهیم. برای

مثال اگر در جایی دیواری خراب شود. به طور ناخودآگاه انسان از سر خود حفاظت می کند در حالی که ممکن است این خرابی برای کل بدن ضرر داشته باشد. چون حساس ترین نقطه سر انسان است.

یهود در مقابل اسلام احساس خطر می کند، بنابراین با توجه به آموزش ها و تجربه هایی که دارد، نقاط ضربه پذیر خود را مسدود می کند و بر این اساس حساس ترین نقاط را مسدود می کند. برای یهود اولین تهدید، خود اسلام است و اسلام توسط پیامبر اکرم (ص) می آید. پس در ابتدا باید کاری کنند که پیامبر اسلام نیاید. چون اگر پیامبری نیاید، اینها تمام راه های تهدید را بسته اند. بر همین اساس، آن خط ترور را دنبال می کنند. که در تاریخ بعضی از نقاط این خط ترور افشا شده است. گرچه ویژگی ترور افشا شدن آن است. ترور یعنی قتل سیاسی هدفمند مخفی که ترور کننده و مبدأ آن افشا نشود. اگر علناً کسی کشته شود دیگر اسمش قتل سیاسی است. اگر این امور در جایی افشا شده توسط عالمین بالغیب (آگاهان از غیب) افشا شده است و یا اینکه شواهد باقیمانده حاکی از این امور است و اصلش باقی نمانده است.

بنابراین می دانیم اینها ترور انجام داده اند ولی دلایلمان بر اساس شواهد ترور است. مسئله بعدی و نقطه بعدی که باید مسدود می شد، مسئله «بیت المقدس» بود که برای اینها بسیار حساس است. بنابراین باید تلاش کنند که پیامبر اکرم (ص) به آنجا دست نیابد. بر همین اساس موانعی را سد راه پیامبر اکرم (ص) به بیت المقدس درست کردند و ظاهراً موانعشان تا حدی موفقیت آمیز بود. چون آخرین نبرد پیامبر «موت» بود. یعنی سپاه اسامه برای موت آماده می شد و موت مرز قدس است. هر چند در تاریخ سعی کرده اند هدف این عملیات ها را به گونه ای دیگر جلوه دهند، ولی جغرافیا دیگر قابل تغییر نیست. و آخرین نبرد پیامبر، نه در مرز ایران است، و نه در مرز یمن و هند، بلکه در مرز شام است و دقیقاً در مرز بیت المقدس و فلسطین.

این چه پیامی دارد؟ چرا روم به آنجا آمده است؟ و چرا روم از آن نقطه تصمیم به جنگ گرفته است؟ پیامبر اکرم (ص) در همان زمان از دنیا رفتند و نتوانستند آن عملیات را فرماندهی کنند. مرحله بعد، تأثیرگذاری در روند این حرکت است و کاستن از حدت و شدت اسلام در پیشرفت حق و به تعبیر دیگر ناتوان سازی این حرکت در ارتباط با مردم و بیان حقایق با مردم، که بهترین راه برای ناتوان سازی در ارتباط با مردم این است که در فرماندهی حرکت اثرگذاری شود و حوادثی که در مدینه رخ داد بسیار پیچیده بود. شاید سری است که در زمان ظهور امام زمان (عج) یا بعد

از آن علم بشر آتقدر پیشرفت بکند که از تعصبات قبیله‌ای بیرون بیاید تا بتواند بفهمد که بعد از پیامبر اکرم(ص) در مدینه چه اتفاقاتی افتاد و این مسئله، مسئله‌ای نیست که آن را به راحتی، بتوان در مجله یا جاهای دیگر، بیان کرد.

و اما در مورد تحریفات انجام شده باید بررسی کنیم ببینیم، ما چرا داستان تحریف را در تورات، به عنوان یک کتاب داخلی ایشان بررسی می‌کنیم. قرآن در هیچ جا عبارت «یحرفون التورات» (تورات را تحریف می‌کنند.) یا «یحرفون الكتاب» (کتاب را تحریف می‌کنند.) ندارد؛ بلکه می‌فرماید:

یحرفون الکلم عن مواضعه.5

بعضی از یهود، کلمات خدا را به معنی دگرگون می‌کنند.

«کلم» معنای عام دارد. تحریف یعنی قلب واقعیت در ذهن مردم؛ یعنی نگذاری آن چیزی که واقعیت دارد، به مردم برسد. آن چیزی که مردم می‌فهمند، چیزی غیر از واقعیت است. قرآن این مطلب را صفت یهود قرار می‌دهد و این مطلب بالاترین خطری است که بشر را تهدید می‌کند؛ به عبارت دیگر قطع ارتباط ذهنی مردم با واقعیت‌های جاری. درد فرهنگ بشریت این است که این واقعیت‌ها را نفهمد. این واقعیت‌ها در دو مورد بسیار اثرگذار است. یکی اینکه خوب را بد جلوه دهند و دیگر اینکه بد را خوب جلوه دهند. «یحرفون الکلم عن مواضعه» یعنی اینکه کلمات را از جای خودش به صورت دیگری نشان می‌دهند. اگر «کلم» را اشاره بگیریم از هر شیء خوبی همانطور که حضرت(ع) می‌فرماید:

نحن کلمات الله التامات.

ما کلمات تامه الهی هستیم.

وقتی می‌فرماید «یحرفون الکلم عن مواضعه» یعنی جای کلمات دال بر مسلمیات را تغییر می‌دهند. یعنی جای آدم‌های خوب را عوض می‌کنند و بد را به جای خوب می‌نشانند و در برابر آن انسان خوب را بد جلوه می‌دهند. این هم نوعی تحریف است. اگر اخبار دروغ به مردم داده شود، تحریف است. و قرآن اینها را متخصص تحریف نشان می‌دهد. در مسیحیت نیز تحریف انجیل هست. ولی چند بار مسیحیت در قرآن به تحریف متهم شده است؟ و قرآن روی این صفت مسیحی‌ها تأکید نکرده است، ولی روی تحریف قوم یهود کار کرده است و نامی هم از تورات نمی‌برد و ما معتقدیم انجیل تحریف شده است. نتیجه می‌گیریم تحریف انجیل هم کار اینهاست. آنچه در انجیل هم

تحریف شده به دست اینها انجام شده است و مسیحی‌ها نمی‌دانند چگونه از اینها بازی خورده‌اند و نمی‌دانند چه بلایی به سرشان آمده است. بحث دعوی انجیل‌های متعدد و از میدان بدر کردن حواریون حضرت عیسی (ع) توسط جناب «پولوس» داستان پیچیده‌ای است و خدا می‌داند آن روزی که مسیحیت متوجه این مطالب شود چه انتقامی از یهود خواهد گرفت. کتاب انجیل یعنی کتاب بشارت؛ انجیل به چه موضوعی بشارت دارد. بشارت به ظهور یک منجی داده است و انجیل که به معنای اصلی است یعنی بشارت را تحریف کردند و در انجیل موجود از عیسی (ع) به «کلمه خدا» تعبیر می‌کنند.

اما آیا خود انجیل بشارت به حضرت عیسی (ع) است. انجیل در زمان حیات حضرت عیسی (ع) نازل شده است و عیسی بشارت به ظهور می‌دهد؛ آیا او بشارت به ظهور خودش می‌دهد. حال انجیل تحریف شده و بشارت به خود عیسی (ع) است. قرآن این مطلب را به یهودیان نسبت می‌دهد. و اگر قرار بود تحریف راجع به تورات باشد دیگر قرآن نمی‌گفت «یحرفون» به معنای تحریف می‌کنند، یعنی این صفت این قوم است و لذا یکی از مسائلی که بسیار باید آنرا مورد متوجه قرار داد، صفت تحریف‌گری قوم صهیونیست است. آن وقت که می‌گوییم صهیونیست‌ها بر رسانه‌های خبری و بر منابع اطلاع‌رسانی در دنیا سلطه دارند وقتی در کنار صفت تحریف اینها را بررسی می‌کنیم نتیجه می‌گیریم امروز دنیا در اطلاع گرفتن تحت تحریف یهود قرار دارد. یعنی هر خبری که در رسانه‌های دنیا پخش می‌شود تحریف شده است چون آنها سلطه بر ابزار اطلاع‌رسانی دارند و قرآن آنها را به «یحرفون الکلم عن مواضعه» معرفی می‌کند. من قاطعانه می‌گویم، سیاستمدار و تحلیل‌گری که منبع تحلیلش اطلاعاتی است که از رسانه‌های بین‌المللی می‌گیرد، باید بداند که بازنده است و به بیراهه می‌رود؛ چون هر خبری که می‌دهند تحریف شده است و به همین دلیل ما باید یک جریان خبررسانی مستقلی راه بیندازیم. حتی خبرگزاری‌های باقیمانده از رژیم سابق باید از تار و پود عوض بشود و از ریشه باید بازسازی شود و تا زمانی که ما اینکار را نکنیم جریان خبری خاصی نخواهیم داشت.

یهود به شکل سازمانی و مدبرانه وارد مقابله با پیامبر اکرم (ص) شد و برخورد اینها با پیامبر اکرم (ص) برخورد فردی و قبیله‌ای نیست، بلکه برخورد با یک نظام شناخته شده توسط اینها است. یهود به پیامبر به عنوان یک فرد نمی‌نگریستند بلکه پیامبر را نظام می‌دانستند. چون پیامبر برای آنان فردی بود که جریان جدیدی ایجاد می‌کرد که این جریان آنقدر قابل گسترش بود که نفسی

اسرار یهود و اخرالزمان

برای صهیونیست باقی نمی‌ماند. یعنی اگر با پیامبر اکرم (ص) مقابله‌ای می‌کنند انتقامی فردی نیست، بلکه با توجه به جریان است. بنابراین هر جا پیامبر اسلام (ص) موفق شود این نظام را ایجاد کند، برنامهٔ مقابلهٔ یهود با ایشان باز شده و به سطح رویی کار می‌آید تا بتواند راه آنرا مسدود کند.

اگر بعد از پیامبر اکرم (ص) این نظام باقی مانده است، این‌ها روی سطح و لبهٔ نظام قابل مشاهده هستند و فعالیتشان با چند هدف صورت می‌گیرد؛ 1. این نظام به گونه‌ای گسترش پیدا نکند که جلو راه یهود را مسدود سازد. 2. در درون این حرکت به گونه‌ای عمل نشود که این حرکت بتواند با جذب و هضم یهود، اینها را از بین ببرد. بنابراین در مجموع تاریخ اینها در لبهٔ نظام و درون آن ایستاده‌اند. مسلماً پیامبر اکرم (ص) برای ادامهٔ این حرکت تدبیر کرده‌اند و آن امامت است که در حال تدبیر این جریان می‌باشد. پس یهود که در حال فعالیت برای از بین بردن این نظام است با مقابلهٔ او روبه‌رو می‌شود در نتیجه دائماً اینها در حال تدبیرند تا مقابله‌های او را بر هم زنند. در مجموع اتفاقاتی که رخ می‌دهد باید دست آنها را مشاهده کنیم. برای مثال در برهه‌ای از زمان شاهد نهضت ترجمهٔ کتاب‌های یونانی به عربی هستیم. باید بررسی کنیم. مترجمین آن زمان چه نگرشی داشته‌اند و از کدام ادیان بوده‌اند؛ قوی‌ترین مترجمین کتب یونانی به عربی یهودی بوده‌اند. در مورد تعلیمات ائمه (ع) ما دارای بهترین طب بوده‌ایم در طول تاریخ با توجه به اینکه پیامبر در مدینه حکومت داشته‌اند هیچ کجا معضل بهداشت وجود ندارد. در حقیقت ما نسبت به این نکته غافل هستیم که پیامبر اکرم (ص) دستورات فراوانی در مورد مداوای بیماری‌ها توسط میوه‌ها داشته‌اند. پس چه دلیلی دارد طب یونانی ترجمه شود. در بحث فلسفه هم با توجه به اینکه قرآن می‌فرماید:

و نزلنا علیک الكتاب تبیانا لکل شیءٍ ۶۰

و ما قرآن را که بیان‌کنندهٔ هرچیزی است بر تو نازل کرده‌ایم.

پیامبر در این مورد، بالاتر از اوج ادراک بشری و دریافت انسان سخن گفته است. پیامبر فرمود:

نحن معاشر الانبیاء نکلّم الناس علی قدر عقولهم.

ما جمعیت انبیاء همیشه بالاتر از فکر مردم سخن می‌گوییم.

بعضی این جمله را اشتباه ترجمه کرده‌اند، چون فرموده است «علی قدر عقولهم» یعنی بالاتر از

عقل مردم، و اگر فرموده بود «بقدر عقولهم» معنی به اندازه عقل مردم، را می‌داد. یعنی ما به

اسرار یهود و اواخرالزمان

گونه‌ای سخن می‌گوییم که مردم می‌فهمند، ولی هر چه بالاتر می‌آیند، متوجه می‌شوند هر سخن ما بالاتر از فهم آنها است. سخن انبیاء برای بشر کمال بخش است و نه متوقف کننده، انبیا اگر به اندازه فهم مردم سخن بگویند، مردم جلو نمی‌روند. با توجه به این حدیث و این موضوع که پیامبر اکرم (ص) آخرین پیامبر است، نتیجه می‌گیریم؛ بشر هر چه بفهمد آن حضرت (ص) بالاتر از آن را فرموده است. در این صورت این جامعه چه نیازی به مطالب و علوم موجود در یونان دارد. این حرکت‌ها که در زمان مأمون به راه افتاد به جهت تخریب شخصیت امام رضا (ع) بود. همچنین پیدایش بعضی گروه‌ها مانند گروه «حسن صباح» در جهت همین هدف‌ها بوده است. چرا این گروه‌ها دست به چنین روش‌هایی زده‌اند. در اسلام چنین روش‌هایی مانند ترور مخفی وجود نداشته است. ولی پیدا کردن رد پای اینها (یهود) به طور جزئی به علم معصوم و عالم بالغیب نیاز دارد. چون اساس کارشان سری است. اگر بخواهیم سابقه ایشان را در جهان اسلام درک کنیم باید بیاییم بررسی کنیم اینها در حال حاضر چه می‌کنند، درست مانند این فعالیت‌ها را در 100 سال، 200 سال پیش هم داشته‌اند. نباید فکر کنیم تأثیرات اینها به خاطر تشکیل «اسرائیل» است. بلکه حالا این فعالیت‌ها تا حدودی علنی شده است. در گذشته مخفی بود، ولی در این زمان، برای مردم ملموس شده است.

آیا اساس غیبت حضرت مهدی (عج) با جریان یهود رابطه‌ای دارد؟
اجمالاً وقتی بحث امامت در جامعه اسلامی از مسیر خود منحرف می‌شود؛ بحث امامتی که قابل تردید نیست با توجه به اینکه پیامبر (ص) در غدیر خم فرمود:
من کنت مولاه فهذا علی مولاه.

و می‌فرماید:

علی أفضاکم.

یعنی بهترین کسی که قضاوت می‌کند حضرت علی (ع) است.

مبنای قضاوت، علم است؛ یعنی حضرت علی (ع) از همه عالم‌تر است. اولین موردی که برای حکومت اسلامی لازم است علم مطلق است؛ که ابتدا نزد پیغمبر اکرم (ص) بود. و بعد فرمود که نزد علی (ع) است. اینچنین حضرت علی (ع) کنار گذاشته می‌شود و به دنبال ایشان، امام حسن (ع) نیز کنار گذاشته می‌شوند. یهود در این مسائل بی‌تأثیر نبوده‌اند چون دشمنی دیگران با امامت و

اسرار یهود و آخرالزمان

امامان دشمنی قبیله‌ای و فردی است ولی دشمنی یهود، دشمنی نظام‌مند است. چون امامان (ع) داعیه دار توسعه نظام پیامبر (ص) هستند. بنابراین اگر دیگران با امامان دشمنی دارند، دشمنی درجه دو و سه است. دشمن درجه یک ایشان که نظام‌مند و هوشمند است و با هدف کار می‌کند یهود هستند. ما باید بعد از پیامبر اکرم (ص) دست پنهان یهود را در کنار زده شدن امامان (ع) دنبال کنیم. خداوند متعال می‌فرماید:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ. 7

قطعاً، به تأکید دشمن‌ترین مردمان را نسبت به مؤمنین، یهود می‌یابی.

ولی بعد از پیامبر (ص) یهود کاملاً مخفی شده‌اند. نکته قابل توجهی در ائمه وجود دارد؛ ظاهراً بعد از امام صادق (ع) هیچ کدام از ایشان پدربزرگ خود را ندیده‌اند و دلیل این امر، سرعت به شهادت رساندن ایشان است در عمر کوتاه. باید بررسی کنیم چرا تهاجم دشمن به ایشان اینقدر سریع می‌شود. باید دست پنهان یهود را مشاهده کنیم که موجب می‌شود امامان را شهید کنند. یهود در تاریخ ائمه (ع) حرکت علنی ندارد. با توجه به شناختی که از خلفا داریم، آنها در پی حکومت خودشان بوده‌اند. پس چه دلیلی دارد خلفا از جانب امامان (ع) تا این اندازه احساس تهدید کنند. برای مثال، چه کسی غربی‌ها را نسبت به ما حساس می‌کند. غربی‌ها در پی حکومت خود هستند. حال، حکومتی نیز با نام «جمهوری اسلامی» تشکیل شده است که می‌خواهد راه خود را طی کند. در واقع این یهود هستند که باتحریک غربی‌ها باعث می‌شوند غربی‌ها از جانب ما احساس خطر کنند. ما جایی اعلام نکرده‌ایم که در پی نابود ساختن آنها هستیم. حضرت امام خمینی (ره) فرمودند: «ما صدور انقلاب داریم ولی صدور فرهنگی.» اما امروزه آنها در هر صورتی ما را دشمن خود می‌دانند. وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم لابی صهیونیست‌ها این افکار را در آنها القا می‌کنند؛ که همان جریان یهود است. چون یهود ذاتاً از طرف ما احساس خطر می‌کند. در مورد امام زمان (عج) نیز همین یهود جامع‌ترین اطلاعات را در اختیار دارند همان طور که قرآن می‌فرماید:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ.

اطلاعات در مورد امام زمان (عج) به حضرت موسی (ع) و دانیال (ع) داده شده است، و یهود همه این اطلاعات را در اختیار دارند. یهود از پشت پرده در حال مبارزه با امامان (ع) است و عوامل خود را بسیج کرده است تا آخرین امام را نیز نابود کند. یهود از تجربه از دست دادن پیامبر (ص)

برای ترور خوب استفاده کرده است. در زمان پیامبر عبدالمطلب دارای قدرت قبیله‌ای بود و توانست پیامبر را پنهان سازد ولی در زمان امام حسن عسکری (ع) ایشان در میان سپاه و لشکری بودند و ظاهراً راهی برای پنهان کردن امام زمان (عج) وجود نداشت. دلیلی نداشته است که خلفا در پی کشتن امام زمان (عج) باشند. این کودک تا وقتی بزرگ شود و قدرت نابود کردن آنها را پیدا کند مدت زیادی به طول می‌انجامد. این یهود هستند که خلفا را توجیه می‌کنند تا به دنبال امام زمان باشند چون یهود اطلاعات دارد و یهود دشمن نظام‌مند ایشان است.

لازم نیست به بررسی تاریخ بپردازیم، کافی است وضعیت فعلی دنیا را مورد بررسی قرار دهیم. منشأ وضعیت بحرانی فعلی دنیا یهود هستند. همه بحث‌ها و جنگ‌ها بر سر اسرائیل است. حرف آمریکا با ما نیز بر سر اسرائیل است. آمریکا می‌گوید ما با صلح اعراب و اسرائیل مخالف هستیم. لبنان، سوریه و اردن نیز با اسرائیل جنگ دارند. در اروپا نیز وقتی از مردم نظر سنجی می‌شود، عامل بحران در دنیا را اسرائیل معرفی می‌کنند. بیایید اخبار را بررسی کنید، ببیند چند بار کلمه اسرائیل در اخبار ذکر می‌شود و مقایسه کنید با تعداد اسرائیلی‌های موجود در کل دنیا. 16 میلیون در مقابل 6 میلیارد نفر، چگونه است که 16 میلیون نفر بیشترین اخبار را به خود اختصاص می‌دهند. در مسایل اقتصادی نیز در هر کجا رد پای یهود قابل رؤیت می‌باشد. در کشور خود ما ایران اقلیت بسیار محدودی یهودی هستند ولی در زمان شاه بسیاری از ثروت‌های عظیم در دست یهودیان بوده است. اگر ثروت یهود را هم در نظر بگیریم، باز دلیلی برای توجیه قدرت نظامی این 16 میلیون یهودی نخواهیم داشت. یعنی اگر در دنیای موجود یهود به این صورت نیستند ما می‌توانیم قبول کنیم در مورد اینها بزرگنمایی شده است. اما اگر در دنیای موجود به همین صورتند پس تفاوت چندانی بین امسال و صد، دویست و پانصد سال قبل وجود ندارد.

بحث بزرگنمایی نیست. یهود مانند سرطان هستند. تعداد سلول‌های سرطان و حجم اشغال شده توسط اینها در مقابل تعداد سلول‌های سالم بدن بسیار اندک است. اما همین سلول‌های اندک انسان را از پای در خواهند آورد و این مسئله به هیچ وجه بزرگنمایی نیست. درست است که یهود جمعیت کمی هستند ولی چون وسیله اینها مردم است به راحتی کار خود را انجام می‌دهند. مگر شیطان چند نفر است، یک نفر، در حالی که هزاران نفر را به فساد کشیده است. خرابکاری بسیار آسان است و سازندگی است که مشکل است.

یسعون فی الأرض فساداً. 8

آنان در روی زمین به فساد می کوشند.

کار اینها ایجاد جنگ است.

كَلِّمُوا قَوْمَهُمْ لَعَلَّ يَذَّكَّرُونَ 9

هرگاه که آتش جنگ را برافروختند، خداوند آنها خاموش ساخت.

قدرت در ایجاد جنگ اهمیتی ندارد. در اطفاء آن مهم است. یهود استاد در ایجاد جنگ هستند، نه جنگیدن، اینها تفرقه می اندازند و حکومت می کنند. این قدرت یهود نیست بلکه شیطنت اینها است.

یهود در واقع شاگرد اول های شیطان هستند، شیطانی که هر چه از شیطنتش بگوییم کم گفته ایم. اما

قدرت حقیقی ندارند. اگر بخواهیم قدرت حقیقی را بررسی کنیم در می یابیم که اینها قدرتی

ندارند. این مسئله را جمهوری اسلامی ثابت کرد.

لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ 10

سستی نکنید و اندوهگین مباشید، زیرا اگر ایمان آورده باشید، شما برتری خواهید جست.

چون ظاهراً قدرت کل دنیا در دستشان بود و ظاهراً هم ما هیچ قدرتی نداشتیم ولی تا الان که ما

باقی مانده ایم. به کوری چشم رضاخان، مدرس هنوز هم زنده است، و همین مسئله جمهوری

اسلامی نشان می دهد اینها در فساد کردن استاد هستند و نه در قدرت حقیقی، مانند بیماری و

ویروس هستند که اگر رها شوند انسان را می کشند ولی قرص کوچکی می تواند اینها را از پای در

آورد و این قرص کوچک و ساده، مقاومت و بصیرت است.

كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ.

بنابر این خداوند نمی گوید اینها عده زیادی نیستند، بلکه می گوید: عده زیادی هستند، راز و رمز

هم دارند ولی شما اینها را از بین می برید.

مگر مدت کمی است که شیطان بر روی زمین می باشد. اسلام 1400 سال سابقه دارد. دین حضرت

ابراهیم (ع) هم مدت زیادی است که وجود دارد، باید گفت.

كَلَّا نُمَدِّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ. 11

همه را، چه آن گروه، و چه این گروه را، از عطای پروردگارت پی در پی خواهیم داد.

مسیحیت هم سابقه زیادی دارد ولی بحث این است که اسلام می گوید: مسیحی ها انحراف و

اعوجاج دارند، ولی استکبار ندارند؛ یعنی به دنبال حاکمیت جهانی نیستند بلکه دنبال موعودی

هستند که تحریف شده است. زرتشتی ها هم ادعا می کنند مدت زیادی است که حضور دارند گرچه

اسرار یهود و اواخرالزمان

سند محکمی برای اثبات ندارند. اصل بقاء اینها دلیل نمی‌شود. چون دیگران هم مدت زیادی است که هستند. اما اینکه بگوییم اینها بوده‌اند و مفسد هم بوده‌اند درست است. قرآن هم همین مطلب را بیان می‌فرماید. علیه عیسی (ع) فساد کردند، علیه پیامبر اکرم (ص) فساد کردند و این جریان باقی است. در قرآن می‌فرماید:

ذَلِكْ بَأْنٍ مِنْهُمْ قَسِيْسِيْنَ وَ رَهْبَانًا وَ اَنْهَمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ. 12.

زیرا بعضی از آنان، کشیشان و راهبان هستند و آنان سروری (استکبار) نمی‌ورزند. در ذات مسیحی‌ها استکباری، که در یهود وجود دارد، نیست و این استکبار همان حکومت جهانی است که اینها به دنبال آن هستند و می‌گویند ما برتریم و این نژاد ماست که لیاقت حاکمیت دارد.

با توجه به اینکه صحبت‌های شما به نوعی نامتعارف است و چه در کتاب‌ها و مقالات و چه در سخنرانی‌ها چنین صحبت‌هایی متداول نیست، لطفاً در مورد منبع صحبت‌های خودتان راهنمایی بفرمایید؟

منبع تمام حرف‌های بنده قرآن است. ولی باید به سمت قرآن برویم تا این مطالب را از قرآن بگیریم. باید روی آیه

لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِلَيْهٖد.

کار شود. چرا قرآن می‌فرماید، اینها شدیدترین دشمنان هستند. شدت دشمنی علت دارد و باید این دشمن در آموزش، امکانات، انگیزه و اهداف، درجه یک باشد تا دشمن درجه یک به حساب بیاید. باید این چهار مورد را، یعنی: آموزش، امکانات، انگیزه و اهداف را در قرآن بررسی کنیم. قرآن تلاش بسیاری برای معرفی یهود داشته است و بسیار در مورد اینها سخن گفته است. به طور کلی اگر بخواهیم اهمیت مطلبی را در ذهن نویسنده‌ای که کتابی نوشته است بررسی کنیم، باید ببینیم در کتابش چقدر به این مطلب پرداخته است. در قرآن به قومی بیش از قوم یهود پرداخته است و قرآن می‌خواهد توجه ما را به این مطلب جلب کند.

قرآن 1400 سال در اختیار مبتکران و اندیشمندان مختلف قرار داشته است. پس چرا بقیه افراد به اینچنین مطالبی پرداخته‌اند؟

این مطالب، در گذشته هم بوده است، ولی شرایط علنی شدنش وجود نداشته است. هر گاه در

اسرار یهود و اواخرالزمان

طول تاریخ کسی خواسته است علیه یهود حرفی بزند، مورد تهاجم قرار گرفته است. بالاترین موضوعی که در قرآن است در مورد یهود است؛ طبیعتاً در کتاب‌هایی که در مورد قرآن نوشته می‌شود باید این موضوع نمود پیدا کند؛ ولی در میان کتاب‌هایی که در مورد قرآن نوشته شده است، کتابی در مورد یهود پیدا نمی‌کنیم. نه اینکه این کتاب‌ها را ننوشته باشند. بلکه اگر این موضوع از اهمیت نمی‌افتاد که کشور اسرائیل به وجود نمی‌آمد و مسلمان‌ها اجازه نمی‌دادند اینچنین غده‌ای در میانشان به وجود آید. اینها قبل از اینکه از غلتک نظامی برای اسرائیل استفاده کنند از غلتک فرهنگی استفاده کردند. اگر هم در منطقه ما نتوانستند اینگونه عمل کنند چون در منطقه ما به طور ذاتی و درونی حساسیت نسبت به اینها زیاد بوده است اگر چه گاهی به شکل غلط رشد می‌کرد. بدترین صفت برای یک فرد متهم کردن او به «یهودی بودن» بوده است. سخنرانی که شهید مطهری (ره) در ایران انجام داد علیه اسرائیل باعث شد او را دستگیر کنند. در کشوری شیعه بر ضد اسرائیل کسی سخنرانی می‌کند و دستگیر می‌شود. در گذشته، سخنرانی علیه اسرائیل ممنوع بود ولی در این زمان، با لطف خدا چنین موقعیتی ایجاد شده است.

آیا یهود، پس از هجرت، استراتژی خاصی را برگزیده است؟

یهود بسیار پنهانی عمل می‌کرده و اگر بخواهیم حرکت خاصی را دنبال کنیم، باید تاریخ هزار و چند ساله را دقیق و جزء به جزء بررسی کنیم مانند نقطه‌های جغرافیایی مختلف، تحرکاتی که در نقاط مختلف به وجود آمده، حاکمیت‌های منطقه‌ای و...؛ حرکت مقابله با اینها هم به صورت پنهانی بوده است بنابراین شناخت مقابله با اینها بسیار سخت است. ولی به طور کلی، اینها یک جریان آماده سازی را برای ظهور خودشان دنبال می‌کرده‌اند. یعنی از یک طرف ضعیف کردن طرف مقابل و از طرف دیگر آماده سازی خود برای ظهور. چون ظهور اینها باید در منطقه بیت المقدس باشد. اما اگر بخواهیم به طور خاص به بررسی قضایا پردازیم نیاز به کار تحقیقی بسیار وسیعی داریم. و محققین باید با این دید مسایل را یک بازنگری کنند، مسلماً به راحتی نتایج خود را به دست خواهند آورد؛ فقط نیاز به بازنگری دارد، ولی هنوز ما زمینه نرم‌افزاری اینگونه تحقیق‌ها را نداریم. ما عادت کرده‌ایم تاریخ نوشته شده‌ای را مطالعه کنیم و گاهی در سطح بالا خوب حفظ کنیم. بازنگری جدیدی انجام نمی‌شود تا ترکیب‌های تاریخ را مجدداً به دست بیاوریم. ان شاء... در حرکت نرم‌افزاری جدید ما باید تاریخ را مجدداً شخم بزنیم و بعد از غیبت مسایل منطقه‌ای را

بررسی کنیم تا بسیاری از مطالب به دست بیاید.

آیا بیت الحکمه هم نسبتی با مسائل پیدا می کند یا خیر؟

در واقع در آن زمان هم فعالیت داشتند ولی هنوز زمینه برای اینگونه فعالیت ها نداشتند چون حاکمیت بنی عباس هنوز ادامه داشت.

تفکری در انتقال قدرت بوده اند در دوران امام صادق (ع) مقابله فرهنگی اینها تا زمانی بود که جای نگرفته بودند. دوران شکوفایی، مربوط به قبل از منصور دوانیقی و قدرت گرفتن اوست. در اواخر امامت امام صادق (ع) که همزمان با حکومت منصور بود، امام حتی اجازه بیان مسایل شرعی را نداشتند. افرادی در ظاهر خیار فروش و میوه فروش خدمت آن حضرت می رسیدند و از ایشان سؤال هایشان را می پرسیدند. گرچه در همین دوران ابن ابوالاوجاع ها ظهور می کنند و شبهه افکنی می کنند، ولی به طور منظم جامعه هنوز در آن حد و اندازه وارد نشده است و یا قدرت انتقالشان به آن حد نرسیده است، در زمان مأمون این زمینه را پیدا می کنند در حقیقت، مأمون با تغییر تاکتیک این زمینه را مهیا می کند چون کلاً تاکتیک مأمون عوض شده و مبنای تخریب شخصیتی امام (ع) و در قالب مفاهیم مناظرات و مباحثات گذاشته شده بود.

آیا این صحبت با جریان ثابت مخالفت یهود در تعارض نیست؟

خیر. در دوران امام باقر و امام صادق (ع) هم بنی امیه توان داخلی شان را از دست داده بودند یعنی بر اثر اشتباهاتی که انجام داده بودند، و یهود در قالب حکومت ها کار می کرده اند. امروز هم اگر آمریکا سقوط کند، یهود سقوط کرده است. اسرائیل حرف اول یهود را در دنیا می زند ولی قدرتش در آمریکاست. آمریکایی ها هم یهودی نیستند. مانند بنی امیه، که بنی امیه قدرت را در دست داشت و آنها هم بنی امیه را در دست داشتند همانطور که اینها کار می کردند، ائمه (ع) نیز به فعالیت می پرداختند. وقتی امام حسین (ع) اینها را به چالش می کشاند بمبی بین اینها منفجر می شود که این انفجار اینها را از هم متلاشی می کند. دیگر شمع وجود بنی امیه بعد از واقعه کربلا در حال سوسو زدن است. ادعای خدایی بنی امیه به جایی می رسد که ادامه حیات برایشان ممکن نیست، اگر بنی عباس ظهور نکرده بودند، امام صادق (ع) بر جامعه مسلط می شدند. یعنی ظهور بنی عباس به اشتباه انداختن مردم بود. بنی عباس، بنی امیه را به طور فجیعی از بین بردند، مردم

اسرار یهود و اخرالزمان

هم راضی بودند چون فکر می کردند حق خودشان گرفته می شود ولی بعد فهمیدند فریب خورده اند. عامل اشتباه در آنجا بی بصیرتی مردم بود چون آنها دقیقاً از عناوین اهل بیت (ع) استفاده کردند. (بحر فون الکلم عن مواضعه) کلمه اهل بیت که در حادثه عاشورا احیا شده بود را منطبق بر بنی عباس کردند. مردم هم به دنبال بنی عباس رفتند.

چطور این فرصت برای امام رضا (ع) پیش آمد و برای امام کاظم (ع) اینگونه نشد؟ اینها فکر نمی کردند نیاز به این قضیه باشد و گمان می کردند با حبس و محدودیت بتوانند جلوی فعالیت امام را بگیرند. زندان های متعددی که امام کاظم (ع) رفتند به اینها فهماند که نفوذ اهل بیت (ع) بیشتر از تصورشان است. بنابراین تصمیم گرفتند، با علنی کردن امام و تهاجم به ایشان به تخریب زیر ساخت ها بپردازند. یکی از ظرفیت هایی که اینها به کار بردند، همین شیوه اینها بعد از مأمون است که جای زیادی برای بحث دارد. (ادامه دارد).

پی نوشت ها:

1. سوره آل عمران (3)، آیه 122 و آیات دیگر.

2. سوره هود (11)، آیه 40.

3. سوره بقره (2)، آیه 249.

4. سوره بقره (2)، آیه 146 و سوره انعام (6)، آیه 20.

5. سوره نساء (4)، آیه 46؛ و سوره مائده (5)، آیه 13.

6. سوره نحل (16)، آیه 89.

7. سوره مائده (5)، آیه 82.

8. سوره مائده (5)، آیه 64.

9. همان.

10. سوره آل عمران (3)، آیه 139.

11. سوره اسراء (17)، آیه 20.

12. سوره مائده (5)، آیه 82.

عنوان: بررسی گروه‌های مذهبی غیرمتداول و نوظهور در جهان غرب-1

برای جلوگیری از گرایش مردم تشنه حقیقت و معنویت در غرب، به دین اسلام، پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه در ربع قرن گذشته، نزدیک به 2500 گروه غیراصیل با عنوان گروه‌های مذهبی در آمریکا و اروپا به وجود آمده است. 5 بیشتر این گروه‌ها تحت عنوان معنویت و رستگاری، پیروان خود را به انجام کارهای مبتذل و غیراخلاقی، وادار ساخته‌اند و در حقیقت، در مسیر حفظ و امتداد اباحه‌گری و سکولاریسم، گام برداشته

اشاره:

جهان غرب از قرن 17 میلادی و حتی پیش از آن، از دوره «رنسانس» به این سو، در جهت غیردینی کردن نگاه و نگرش مردم و سست کردن علایق دینی در زندگی روزمره آنان تلاش کرده است. غرب در این دوران به نام «اومانیزم» و «فردگرایی» (Individualism) به طور کامل در صدد مخالفت با استیلای دین برآمد. پس از جنگ جهانی دوم و خصوصاً از دهه 1960 به این سو، گروه‌های مذهبی غیرمتداول بسیاری، خارج از چهارچوب ادیان رایج، در غرب، ایجاد شده است که هدف آنها سکولاریزه کردن دین می‌باشد؛ هرچند پایه‌گذاران این جنبش‌ها خود را به عنوان معلمان روحانی و دینی معرفی کرده‌اند. این گروه‌ها را گاه، کشیش‌هایی که از یک کلیسای سنتی، گسسته و به دنبال ایجاد و راه‌اندازی «ادیان» خاصی برای خودشان بوده‌اند، تأسیس نموده‌اند. بروز این پدیده در غرب، تا حد زیادی، برخاسته از ترویج مرموزات و کارهایی غریبه، همچون سحر و جادو بوده که از سوی کلیساهای قدیمی نیز تحریم شده است و طی دهه‌های اخیر مجدداً رشد یافته است. طرفداران سحر و جادو در آمریکا و اروپا، ادیان پیش از مسیحیت اروپا، همچون «سلت‌ها» (Celts) و «درویدها» (Druids) را ترویج می‌کنند. مروجان این آیین‌ها، که به عنوان «جنبش‌های جدید دینی» (New Religious Movements) به خصوص در آمریکا، کانادا و اروپای شمالی معروف شده‌اند، با تضعیف ادیان سنتی در این کشورها نفوذ می‌کنند. 1 در

آمریکا و اروپا از این آیین‌های جدید با عنوان گروه‌های مذهبی بیگانه و غیررایج یاد می‌کنند. تنها در انگلستان، بعد از جنگ جهانی دوم تا سال 1987 بیش از 400 گروه از این نوع گروه‌ها به وجود آمده است که تعداد آنها در ایالات متحده، بیش از انگلستان می‌باشد. 2

رهبران این گروه‌ها ترویج می‌کنند که هیچ کتاب مقدسی، در جهان، ابدی نیست، و انسان این شایستگی را دارد که دین جدیدی را خلق نماید. از نگاه آنها، روش‌های عقلی، مانع کشف و حصول حقایق دینی می‌باشد و رستگاری بشر، با کنارگذاردن روش‌های عقلی و پیروی مطلق از پایه‌گذاران این فرقه‌ها حاصل خواهد گردید. این فرقه‌های مذهبی بر محور شخصیت رهبران و مؤسسان خود استوارند و از این رو بیشتر آنها با مرگ بنیانگذارانشان، محو و نابود می‌گردند. 3

اکثر بنیانگذاران این گروه‌ها ترویج می‌کنند که انسان با پیروی مطلق از آنان، می‌تواند «خدا» شود. بیشتر بنیانگذاران این گروه‌ها از ایجاد تحولات نهایی در هزاره سوم سخن می‌گویند و اینچنین تبلیغ می‌کنند که دنیا به پایان خود رسیده است و آنان منجی جامعه بشری در آخرالزمان هستند و انسانیت با پیروی از آنها به رستگاری خواهد رسید. 4

علل پیدایش این گروه‌ها

امروزه، در غرب، نسبت به گذشته، رویکرد به دین، رشد قابل توجهی یافته است و این اتفاق عمدتاً برخاسته از درهم شکستن و فرو ریختن بسیاری از ایدئولوژی‌های ذهنی جهان غرب است که متأثر از تفکرات قرون 18 و 19 در اروپا، سربرداشته و جایگاه دین را در تمدن مدرن غرب، گرفته بود. آن ایدئولوژی‌ها به تدریج، رنگ باخت و خطر و قدرت تخریبشان، به طرز بی‌سابقه‌ای هویدا گشت.

امروزه در جهان غرب، با برچیده شدن بساط مکاتب فلسفی مدرن (Philosophical Modern Schools) که تحت شالوده‌شکنی و پست مدرنیسم (Post-Modernism) و منهدم ساختن همه ساختارهای معنایی موجود از پیش، مکتب‌های فلسفی جدید غرب را به پایان خود رسانده است. بیشتر فلاسفه معاصر غربی، معتقدند که دوران مشغله فلسفی، به آن معنایی که تاکنون در غرب، فهمیده می‌شد، پایان یافته و دیگر مکاتب فلسفه جدید نمی‌توانند گرهی از کار غرب و انسان‌های تشنه و نیازمند هدایت معنوی در آن سامان بکشایند.

اسرار یهود و اواخرالزمان

تمدن غرب، برای مردم جهان، تناقضات بی شماری را پدید آورده است که ایجاد انواع بی عدالتی ها در جوامع و تخریب محیط زیست از آن جمله است. زندگی، برای جوانان، در غرب، معنای خود را از دست داده است و آنان را به بیراهه لذت های آنی جسمانی از طریق روابط غیر انسانی و یا استفاده مدام از مواد مخدر و یا خشونت و جنایت کشانده است.

از این رو، پس از جنگ جهانی دوم، به ویژه، در ربع قرن گذشته، جنبشی آمریکایی و اروپایی، با هدف کسب تجارت روحانی و معرفت دینی به وجود آمده است. قدرت های سکولار در جهان غرب که تاکنون، با عنوان «تجدد» و رنسانس، با دین مبارزه می کردند و در همین راستا به ایجاد اومانیزم، لیبرالیسم و فردگرایی دست زدند، احساس خطر کردند که ساکنان غرب برای رهایی خود به دین مبین اسلام گرایش پیدا می کنند، چرا که درون مسیحیت معنویتی وجود ندارد و مسیحیت در مقابل هجوم گرایش های دنیاگرایانه سکولار عقب نشینی کرد. و حتی آموزه های مسیحیت که اساس تلقی دینی آن را تشکیل می دهد، بر اثر اصلاحات و نوسازی به وجود آمده در آن، به تدریج به آموزه هایی غیر دینی تبدیل شده است.

برای جلوگیری از گرایش مردم تشنه حقیقت و معنویت در غرب، به دین اسلام، پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه در ربع قرن گذشته، نزدیک به 2500 گروه غیر اصیل با عنوان گروه های مذهبی در آمریکا و اروپا به وجود آمده است. 5 بیشتر این گروه ها تحت عنوان معنویت و رستگاری، پیروان خود را به انجام کارهای مبتذل و غیر اخلاقی، وادار ساخته اند و در حقیقت، در مسیر حفظ و امتداد اباحه گری و سکولاریسم، گام برداشته اند.

در همین راستا، در ربع قرن گذشته، افرادی از هند، به نام «گورو» (Guru) تبلیغاتی گسترده را در آمریکا و اروپا انجام داده اند و تحت عنوان ترویج عرفان «هندویسم» پیروانی را به سوی خود جذب کرده اند. همچنین تعدادی از مرشدهای «صوفیه» نیز از کشورهای اسلامی، به ترویج تعالیم افراطی صوفیانه در غرب پرداخته اند، که آنان نیز از سوی دولت ها و رسانه های گروهی آن مورد حمایت قرار گرفته اند. قدرت های استعماری و استعمارگران جدید برای جلوگیری از نفوذ اسلام در جهان غرب، از این گروه ها بهره گرفته اند، زیرا اسلام، امروز، سریع ترین رشد را در میان سایر ادیان در جهان غرب، آفریقا و دیگر نقاط شناخته شده جهان دارد.

همان طور که بیان شد، گروه های مذهبی مذکور بنیان های اعتقادی و رفتاری خود را، به اشکال گوناگون از ادیان بزرگ اقتباس کرده اند و آنرا به شکل تحریف شده ای، عرضه می دارند. به این

اسرار یهود و اواخرالزمان

گروه‌ها در انگلیس «میکس پیک» (Mixpick) یا مختلط گفته می‌شود، که ویژگی‌های نسبی‌گرایی، هیچ‌انگاری، شالوده‌شکنی، فردگرایی، سکولاریسم و اباحی‌گری را، که حاکم بر جوامع مدرن غرب می‌باشد، با پوششی از مسائل معنوی و عرفانی معرفی کرده و آنرا به عنوان معنویت فردگرا و یک مذهب خصوصی، عرضه می‌کنند. 6

طالع‌بینی، جادوگری، غیب‌گویی، ورزش‌هایی معنوی ارتباط با ارواح و موجودات سایر سیارات، روش‌های درمانی و معالجه بیماری‌ها با داروهای طبیعی یا اعمال با مواد بلورین، کارکردهای این گروه‌های غیرمتداول مذهبی را شکل می‌دهد. 7

این گروه‌ها شماری از مؤسسات فرهنگی و تجاری را در جهان غرب تأسیس کرده، کتب و مجلات متعددی را منتشر می‌کنند. بیشتر این گروه‌ها با مرگ بنیانگذاران آنها منقرض می‌گردند و با گذشت زمان تضعیف و محو می‌شوند. تمامی افعال و مناسک ظاهراً مذهبی آنها در جهان غرب توسط روان‌شناسان و جامعه‌شناسان برجسته و علمای مسیحیت شدیداً تکذیب و ابطال گردیده است. بیشتر رهبران این گروه‌ها وابسته به تشکیلات فراماسون‌ها «لژهای فراماسونری» 8 (Fereemasons) هستند.

برطبق آمار، در جهان 33700 فراماسون وجود دارد. پیش از دهه 1980 فراماسون‌ها این ایده را ترویج می‌کردند که: «خدا مرده است.» اما در ربع قرن گذشته و با آغاز جنبش احیای دینی در سراسر جهان، فراماسون‌ها، که با صهیونیست‌ها و به خصوص با گروهی مرموز از آنها با نام «قباله» (Kabbalah) (یا کابالا) رابطه‌ای نزدیک دارند، در راستای اهداف گروه‌های مذهبی مذکور، این ایده را تبلیغ می‌کنند که: پیروان این گروه‌ها با اطاعت از رهبران می‌توانند خدا شوند. 9 عقاید این گروه‌ها، درون خود، دارای رموز و اسراری است، و آنان جوانان 18 تا 25 ساله را هدف تبلیغات سازمان یافته خود قرار می‌دهند.

ویژگی‌های برجسته این گروه‌ها

چنان‌که یاد شد، در یک ربع قرن گذشته، نزدیک به 2500 گروه از این گروه‌های غیرمتداول به نام دین در ایالات متحده آمریکا و اروپا به سرعت به وجود آمدند. این گروه‌ها تغییراتی اساسی در اعتقاداتشان به وجود آوردند تا خود را با فرهنگ حاکم بر جامعه غربی کاملاً تطبیق نمایند. روش این گروه‌ها آن است که اعضای خود را - که بیشتر از جوانان جذب می‌نمایند - زیر نفوذ روانی

رهبر و شست‌وشوی مغزی (Brain-Washing) گروه قرار می‌دهند. پس از جذب کامل اعضا، از آنان خواستار پول می‌شوند و حتی آنان را به منظور جمع‌آوری اعانه (کمک) به استخدام خود درمی‌آورند. از آنجا که شمار اعضای این گروه‌ها خیلی محدود است، میان آنها روابط و تعامل عاطفی به وجود می‌آید، و اکثراً وجود روابط نامشروع در بین اعضای این گروه‌ها گزارش شده است.

این گروه‌ها با توزیع مجلات، کتب، نوارهای سمعی و بصری و ایراد سخنرانی در هتل‌ها و مراکز شهری از ایده خود - که مسائل مادی و روانی را تشکیل می‌دهد - با روش‌های متعدد درمانی ترویج می‌کنند.¹⁰ گفتنی است این گروه‌ها مسائل روانی و درمانی را که با واقعیت قطعی علوم پزشکی و روان‌شناسی ناسازگار است، به عنوان حقیقت علمی القا می‌کنند، که نتایج زیانبار و معکوسی برای اعضای آنها در پی داشته است.¹¹

بیشتر این گروه‌ها به باورهای مذهبی تمدن‌های قدیم جهان، به ویژه دوران فراغت مصر توجه خاص دارند و در کشورهای اروپا و آمریکا که کلیسا و مسیحیت در آنها تضعیف شده است، نفوذ می‌کنند.¹² این گروه‌های بیگانه فرهنگ حاکم بر جوامع غربی را منعکس می‌نمایند و بدین سبب نتوانسته‌اند حتی با تبلیغات گسترده خود، تأثیری در جوامع غربی داشته باشند.¹³ گروه‌های مزبور به دلیل در اختیار نداشتن معیارهای معین و به خاطر ویژگی‌های التقاطی آن همواره از درون خود تجزیه و شاخه شاخه می‌گردند. این گروه‌ها فقط به خواش‌های فردی توجه دارند و مسائل و تحولات اجتماعی را کاملاً نفی می‌کنند.¹⁴ پروفیسور بریاین ویلسون، استاد برجسته جامعه‌شناسی دانشگاه آکسفورد انگلستان، که مطالعاتی گسترده درباره گروه‌های بیگانه دینی انجام داده است، این گروه‌ها را مظهر فردگرایی، اصالت‌فایده و تضادهای درونی می‌داند.¹⁵

پروفیسور استیو بروس، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه ابردین اسکاتلند بریتانیا، که آثاری درباره سکولاریسم در جهان غرب نوشته است، اظهار می‌دارد که این گروه‌ها اعتقاداتی روشن و مشخص ندارند و در حاشیه جوامع غربی قرار گرفته، ابعاد جوامع سکولار معاصر غربی را تأویل معنوی می‌نمایند.¹⁶

بیشتر رهبران این گروه‌ها قبلاً عضو یکی از این گروه‌ها بودند.¹⁷ بنیانگذاران و رهبران این گروه‌ها بر پیروان خود تسلط و کنترل مطلق دارند و خود و پیروانشان را خیر مطلق و دیگران را گمراه و شر مطلق معرفی می‌کنند.¹⁸

دهه 1960 در جوامع غربی را دهه اباحی‌گری و «هیپی» (Hippie) می‌نامند و از اوایل دهه 1970 اکثر اعضای سابق هیپی‌ها، که به دلیل اباحی‌گری و تضعیف روابط خانوادگی در جوامع غربی، از جامعه گسسته بودند، عضو این گروه‌های نوظهور دینی شدند و با عضویت در این گروه‌ها احساس عضویت در یک خانواده مصنوعی را پیدا کردند. علاوه بر اینها افرادی که مبتلا به شرابخواری و استفاده از مواد مخدر و سرخورده از زندگی خانوادگی و محصول خانواده‌های متلاشی شده طلاق هستند، نیز عضویت در این گروه‌های غیرمتداول دینی را می‌پذیرند. 19 از ویژگی‌های این گروه‌ها آن است که رهبران این عقیده را ترویج می‌نمایند که پیروان آنها از ارتکاب گناه و خلاف نباید در خود هیچ‌گونه احساس حقارت و ندامت کنند و برای جذب جوانان در رده‌بندی تشکیلاتی گروه‌هایشان از زنان بهره‌می‌گیرند.

در جوامع غربی، زن در رسانه‌های عمومی برای فروش کالا به عنوان یک ابزار استفاده می‌شود و گروه‌های غیرمتداول دینی هم برای جذب جوانان از وجود زن استفاده می‌نمایند. بعضی از این گروه‌ها – که فقط جادوگری را ترویج می‌کنند – اکثر زنانی را که طرفدارا نظریه «فمینیسم» می‌باشند، جذب می‌کنند. و پیروان این گروه‌ها را «زنان جادوگر» (witchcraft) می‌نامند. آنان عمل جادوگری را برای زنان «فمینیسم معنوی» (Spiritual Feminism) می‌خوانند، 20 و این عقیده توسط یک نویسنده انگلیسی به نام جerald گارنر (1964 – 1884 م) در اواخر دهه 1940 ترویج گردید؛ وی یک فراماسون بود و در موضوع جادوگری دو کتاب با عنوان جادوگری امروز 21 و سایه‌ها 22 را تألیف نمود. فراماسون‌ها برای مبارزه با دین همیشه از خرافات به عنوان جنبه‌های معنوی ترویج نموده‌اند و در این زمینه «باشگاه آتش جهنم» را در قرن هیجدهم میلادی در سراسر انگلستان تاسیس کرده بودند که در آن، اعمال منافی عفت توسط اعضای آن صورت می‌گرفت. 23

پی‌نوشت:

?برگرفته از سایت نویسنده.

اسرار يهود و اخر الزمان

- 809—Suthertand. Stewart and others, the world's Religion, pp.709 .2
832 —Alternative Religions, pp.732 .3
41 —Hal. John, Apocalypse Observed, pp.31 .4
Cresswell. J, Wilson. B, New Religious Movements: Challenge and .5
Response, p.61
104—First Century, pp.93—Wuthnow. R, Christianity in the twenty .6
.Alternative Religions, pp.2,4,6,41,331 .7
8. **لڑ به محل تشكيل جلسات فرما سونري گفته مي شود.**
.Schuster. Simon, Malachi. Martin, the keys of this Blood, p.915 .9
.Alternative Religions, p.531 .10
.Bruce.s, Cathedral to Cult, p.522 .11
.Bainbridge. w, the sociology of Religious Movements, p.193 .12
.Barker. Eileen, New Religious Movements, p.51 .13
.Alternative Religions, p.41 .14
.Wilson. Brayan, Contemporary Transformations of Religion, p.69 .15
.Catedral to Cults, p.54 .16
.Alternative Religions, p.22 .17
.Jbid, p.42 .18
.Christianity in the twenty-First Century, pp.93-104 .19
.Alternative Religions, p.99 .20
.Witchcraft to day .21
.551—Harun. Yahya, Global Freemasonry, pp. 161 .22
-
-

اشاره:

عنوان این مطلب، برگرفته از مقاله جنجال برانگیز نشریه «کریستین ساینس مانیتور» است، که بیانگر گوشه‌ای از نفوذ یهود در هیأت حاکمه آمریکا می‌باشد. این نشریه در مقاله‌ای کوتاه به معرفی دوازده شخصیت تأثیرگذار در هیأت حاکمه ایالات متحده پرداخت که در اغلب انجمن‌های مشورتی، مقاصد خود را به دولتمردان این کشور تحمیل می‌کنند. نکته قابل توجه در این مقاله آن که هر دوازده نفر مذکور یهودی بوده و به اشکال مختلف در تقویت صهیونیسم و حفظ منافع رژیم اسرائیل در منطقه و جهان گام برمی‌دارند.

1. ایروینگ کریستول

وی که به عنوان «پدر خوانده» جریان نو محافظه کار (مسیحیت صهیونیستی) شناخته می‌شود، عضوی از گروه «روشنفکران نیویورک» یعنی گروهی که تقریباً همه آنها را یهودیان اروپای شرقی تشکیل می‌دهد، می‌باشد. کریستول در اواخر دهه 1930، در دانشکده سیتی نیویورک به تحصیل پرداخت و از پیروان تروتسکی محسوب می‌شد. از سال 1947 تا 1952 به مدیر مسئولی نشریه «کانتری» منصوب شد. در سال‌های بعد بود که چارچوب روشنفکران جریان نو محافظه کار توسط وی و همفکرانش شکل گرفت، و امروزه به عنوان یکی از اصلی‌ترین چهره‌های جریان نو محافظه کار حاکم بر ایالات متحده شناخته می‌شود.

2. نورمن پودهرتز

وی که از بنیانگذاران جریان نو محافظه کار شناخته می‌شود، از جمله صاحب‌نظران برجسته در مسایل اجتماعی، فرهنگی و بین‌المللی می‌باشد. وی نیز از سال 1990 تا 1995 به عنوان سردبیر مجله کانتری یعنی مجله‌ای که توسط کمیته یهودیان آمریکا منتشر می‌شد، به فعالیت مشغول بود. وی نویسنده نه کتاب و از جمله «1997» است که در آن بقای اسرائیل را برای منافع آمریکا حیاتی می‌داند.

3. پل ولفویترز

اسرار یهود و اواخرالزمان

پس از سه سال معاونت وزیر دفاع آمریکا، وی به یکی از معماران اصلی جنگ عراق تبدیل شد. پس از جنگ عراق و در مارس 2005 توسط بوش به ریاست بانک جهانی هم انتخاب شد. وی از سال 1989 تا 1993 تحت نظر وزیر دفاع آمریکا به همراه یک تیم 700 نفری تحت نظارت وی، به تبیین سیاست‌های نظامی و استراتژیک ایالات متحده در دوران جنگ سرد پرداخت. پس از حادثه 11 سپتامبر، بسیاری از اصول و دیدگاه‌های وی، استراتژی امنیت ملی ایالات متحده را تشکیل داد. در خلال جنگ خلیج فارس در سال 1991 بود که وی خواستار گسترش بیش از پیش جنگ و سرنگونی صدام در همان دوره بود.

4. ریچارد پرل

وی که در مسایل امنیت ملی به عنوان «ملکه تاریکی» نامیده می‌شود، از جمله مشهورترین نو محافظه‌کاران ایالات متحده شناخته می‌شود. وی از جمله معماران اصلی بیانیه «تخریب خلاقانه» که هدف آن تغییر چهره خاورمیانه است، می‌باشد. همچنین وی را می‌توان از حامیان و طراحان اصلی حمله به عراق معرفی نمود. بخشی از نظرات وی در این بیانیه، پیش‌تر در سال 1996، توسط حزب اسرائیلی «لیکود» منتشر شده بود. وی از طراحان دو انجمن مشورتی برجسته در آمریکا یعنی مرکز سیاست امنیتی و انجمن یهودیان حافظ امنیت ملی آمریکا محسوب می‌شود. به علاوه، وی از مدیران نشریه یهودی «اورشلیم پست» می‌باشد.

5. داگلاس فیث

وی که از ژولای 2001 مرد شماره سه پنتاگون محسوب می‌شد، بالاخره در ژانویه 2005 از مقام خود کناره گرفت. فیث در دولت ریگان، مشوروی بود و پیش از آن به عنوان کارشناس مسایل خاورمیانه به فعالیت مشغول بود. وی که از مشهورترین حامیان حزب لیکود محسوب می‌شود، در سال 1997 به همراه پدرش و به واسطه حمایت از «جنبش جوانان صهیونیست» مورد تمجید این حزب قرار گرفت. فیث در سال 1992 به معاونت انجمن مشورتی مؤسسه یهودیان حافظ امنیت ملی آمریکا منصوب شد.

6. لوئیس لبی

وی که هم‌اکنون از مشاورین اصلی دیک چنی محسوب می‌شود، تاکنون در منصب‌های متعددی به فعالیت مشغول بوده است. لبی در دولت اول بوش به عنوان یکی از معاونین اصلی دولت وی محسوب می‌شد. وی که از طراحان اصلی پروژه قرن آمریکای نوین می‌باشد، این پروژه را به همراه پل ولفویتز، ویلیام کریستول و روبرت کاگان در سال 2000 یعنی در آستانه قرن جدید منتشر نمودند.

7. جان بولتون

وی در فوریه 2005 توسط بوش به نمایندگی ایالات متحده در سازمان ملل متحد، منصوب شد. او از جمله برجسته‌ترین نظریه‌پردازان نو محافظه‌کار است که هم دولت بوش و هم در دولت ریگان، مناصبی داشته‌است.

وی در سال 2002 در سخنرانی با عنوان فراتر از محور شرارت، سوریه، لیبی و کوبا را در کنار سه کشور دیگر جزو دولت‌های یاغی دانست که در پی دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی‌اند.

8. الیوت آبرامز

وی در فوریه 2005 به مشاورت بوش در مسایل امنیت ملی آمریکا منصوب شد. پیش‌تر، یعنی از دسامبر 2002 تا فوریه 2005 به عنوان مشاور مخصوص رئیس‌جمهور در امور خاورمیانه و آفریقا به فعالیت مشغول بود. وی که متهم به افشای اطلاعات پرونده «ایران کنتر» بود، در سال 1992 توسط بوش پدر بخشیده شد و امروزه از چهره‌های اصلی جریان نو محافظه‌کار است.

9. روبرت کاگان

وی که عمده فعالیت‌هایش به تبیین استراتژی و دیپلماسی آمریکا اختصاص یافته، با همکاری دیگر نو محافظه‌کارانی چون ویلیام کریستول، پروژه قرن آمریکای نوین را در سال 1998 طراحی نمودند. کاگان در سال 1998 طی نامه‌ای که به امضای برخی از همفکرانش نیز رسیده بود، به دولت کلینتون فشار آوردند تا دولت عراق را سرنگون کند. او هم‌اکنون از نویسندگان شاخص روزنامه «واشنگتن پست» و از جمله دبیران نشریات «ویکلی استاندارد» و «نیو ریپابلیک» است.

همسر وی نیز از طرف دیک چنی به سمت مشاورت در مسایل امنیت ملی منصوب شد.

10. مایکل لدین

وی که به عنوان یکی از تندروترین افراد جریان نو محافظه کار شناخته می‌شود، از جمله مهم‌ترین مشاورین «کارل رو» یعنی مشاور ارشد بوش در سیاست خارجی محسوب می‌شود. لدین از جمله برجسته‌ترین حامیان و طراحان تغییر حکومت ایران محسوب می‌شود. وی در سال 2001 ائتلاف دموکراسی در ایران را شکل داد. همچنین وی نویسنده کتاب «جنگ علیه اربابان ترور» است که در آن خواستار تغییر رژیم‌های عراق، سوریه و عربستان سعودی است.

11. ویلیام کریستول

ویلیام پسر پدر خوانده جریان نو محافظه کار یعنی «ارونیک کریستول» هم‌اکنون مدیر طرح قرن آمریکای نوین است. هم‌چنین وی از برجسته‌ترین دبیران نشریه صاحب نفوذ «ویکلی استاندارد» است. کریستول نیز از جمله چهره‌های جنگ طلب آمریکاست که در دولت‌های ریگان و بوش سخت فعال بوده است و از سال 1991 به بعد دائماً خواستار ساقط ساختن رژیم صدام بوده است. وی همراه «لورنس کاپلان» نویسنده اثر برجسته و تأثیرگذار «جنگ علیه عراق، طاغوت صدام و مأموریت آمریکا» است. وی از جمله اعضای گروه «مشاورین بنیاد دفاع از دموکراسی» است که انجمن مشورتی ضد تروریست را پس از حادثه 11 سپتامبر بنیان نهادند.

12. فرانک گافنی

گافنی بنیانگذار و مدیر انجمن مشاوره‌ای واشنگتن، از جمله صاحب نفوذترین انجمن‌ها و مراکز سیاست امنیتی آمریکاست که مأموریت آن ارتقاء صلح جهانی با توسل به قدرت آمریکاست. وی که در سال 1998 توسط ریگان به مشاوره در حوزه سیاست امنیت بین‌الملل منصوب شد، پیش‌تر مسؤولیت‌های مختلفی در امور سیاست‌های هسته‌ای و کنترل تسلیحات داشت. وی نیز از جمله حامیان پروژه قرن آمریکای نوین محسوب می‌شود و از نویسندگان و تحلیل‌گران شاخص نشریه «واشنگتن تایمز» می‌باشد.

پی‌نوشت:

?سیاحت غرب، ش 26؛ به نقل از:

www.csmonitor.com

عنوان: حاکمیت اصول گرایی پروتستانیستی

اشاره:

با رسیدن جورج بوش به قدرت و ریاست جمهوری آمریکا، در حالی که جناح راست پروتستان را در کنار خود داشت و حامل دیدگاه‌ها و نظرات خاص خویش در قبال مسائل فرد و جامعه و اسرائیل و جنگ اعراب – اسرائیل بود، تحقیقات و پژوهش‌های متعددی در زمینه تأثیر بسیار زیاد دیدگاه‌های مسیحی – صهیونیستی بر مواضع دولت آمریکا در قبال حوادث خاورمیانه صورت گرفت و چاپ و منتشر شد.

امروزه با افزایش فشار رژیم صهیونیستی بر ملت مظلوم فلسطین، سمیر مرقص، محقق و پژوهشگر مصری تلاش نموده، در تحقیق و پژوهش خویش به پیشینه مذهبی عمیق گرایش مطلق آمریکا به رژیم صهیونیستی پردازد.

لازم به تذکر نیست که دیدگاه‌ها و مواضع کلیساهای انجیلی لبنان و سوریه و فلسطین و سایر کشورهای مشرق عربی با مواضع و دیدگاه‌های پروتستان‌های یهودیزه شده آمریکا تفاوت بسیار دارد و حتی برخی از این کلیساهای انجیلی، به‌ویژه در فلسطین، نقشی مهم و حساس در مبارزه و رویارویی ملت فلسطین با دستگاه مرگ اسرائیل ایفا می‌نمایند.

1. کسی که به مطالعه تاریخ ایالات متحده از زمان تأسیس و برپایی‌اش پرداخته باشد، می‌تواند ملاحظه کند که دین تا چه اندازه در شکل‌گیری دنیای جدید (آمریکا) تأثیرگذار بوده است. در سال 1620 میلادی، مهاجران جدید یا به اصطلاح «پیورتانی‌ها»¹ عقیده پروتستانیسم (که در اصل کالونیسیم می‌باشد) را همراه خود به دنیای جدید آوردند، در حالی که سعی داشتند، بدون هیچ مانعی زمینه تطبیق و اجرای آن اصول را در انگلستان فراهم آورند. اما چون مورد آزار و اذیت و

ظلم و ستم قرار گرفتند و از انگلستان بیرون رانده شدند، امید خود را به دنیای جدید بستند تا شاید بتوانند در آنجا مطابق اصول و مبادی کالوینی به حیات خویش ادامه دهند. با این که «کالونیسم» دیدگاه خاص خویش را نسبت به جهان، زندگی و انسان و نجات وی داشت، با این حال این دیدگاه جدا، و دور از واقعیت‌های اجتماعی محیطی که در آن شکل گرفته، نبود. این مکتب و دیدگاه دارای ریشه‌های تاریخی و علمی و شناختی خاصی بود و در راستای همان جامعه و لحظه خاصی که در آن متولد شده و پای به عرصه وجود گذاشته بود قرار داشت که عبارت از؛ چارچوب و سیاق اروپایی با تعاملات تاریخی خاص خودش در آن دوره بود. به همین دلیل انتقال این دیدگاه به دنیای جدید نیاز به مقداری سازگاری و مدارا داشت.

در این زمینه اگر علمای جامعه‌شناسی (به‌ویژه علمای مذهب) قابل باشند که اعتقادات مذهبی و کلیساها منعکس کننده جوامعی هستند که بر آن حاکمیت دارند، بی شک جامعه آمریکا نمونه بی مثال گفته این دانشمندان است. لذا ملاحظه می‌کنیم که کالونیسیم متحول شد و تغییراتی را در خود به وجود آورد تا خود را با اوضاع و احوال دنیای جدید منطبق سازد.

به تأکید، سرزمین جدید، انگلستان نبود، آمریکا بود، هر چند آن را انگلستان جدید 2 نامیدند، با این حال آمریکا خود را بر عقیده مهاجر تحمیل کرد و خود را متحول نمود تا پاسخگوی نیاز دنیای جدید به مرجعیت مورد نیازش باشد و بر تحرک فزاینده‌اش استیلا یابد. بنابراین، به گفته «جان پیاروچو»، عجیب نبود اگر «جامعه در آن واحد از دو مادرزاده شود». و از آنجا که مهاجران جدید پروتستانی بودند و در اکثریت قرار داشتند، کلیسای آنها حاکم گردید و مذهب ایشان در آن جامعه استیلا یافت. بسیاری از محققان به این سمت رفته‌اند که مهاجران نوین، پروتستان‌ها، تأثیر لاهوتی، تاریخی، کتابی، و سیاسی مرکبی از یهودیت پذیرفته بودند، به گونه‌ای که این تأثیر آنها را واداشت تا میان پروتستانتیسیم و یهودیت «سازگاری» برقرار نمایند که تا حال حاضر نیز وجود دارد و عملاً در گرایشات و جریانات اصول‌گرا ملاحظه می‌شود. این تأثیر از دیدگاه شهرک نشینان جدید پروتستانی به دنیای جدید باز می‌گردد که آن را «قدس جدید» به شمار آوردند. به گونه‌ای که احساس کردند، تجربه بدست آمده در انگلستان آنها را به سان تبعیدشدگان عبرانی نموده که احوال‌شان در تورات آمده است، به همین دلیل آمریکا از نظر آنان «کنعان جدید» گردید، و آنها خود را به سان عبرانی‌هایی می‌پنداشتند که از بندگی «فرعون» (جیمز اول، پادشاه انگلستان) و از «سرزمین مصر» (انگلیس) فرار کرده‌اند تا از ظلم و ستم و آزار و اذیت مذهبی رها

گشته و به دنبال مأمّن و پناهگاهی برای خویش هستند.

این احساس در واقعیت نیز خود را نشان داد و در شیوه همزیستی شهرک‌نشینان جدید با جا و مکان جدید نمود پیدا کرد، چرا که آنها بر اماکنی که اسکان گزیدند، و فرزندان که به دنیا آوردند، نام‌های عبرانی نهادند. افزون بر آن یادگیری و آموزش زبان عبری در مدارس و دانشگاه‌هایشان الزامی گردید. لازم به ذکر است، اولین مدرک دکترایی که دانشگاه «هاروارد» در سال 1642 اعطا کرد، به موضوع «زبان عبری، زبان مادری» اختصاص داشت و اولین کتابی که در آمریکا منتشر شد، سفر مزامیر و اولین مجله‌ای که صادر گردید، عنوان «یهودی» را بر خود داشت. به این ترتیب آمریکا در دید شهرک‌نشینان نوین «نمونه روحی و معنوی عهد قدیم عبری» باقی ماند و حتی آنان کودکان خویش را «فرزندان و کودکان اسرائیل»³ نامیدند.

این سازگاری و عشق و علاقه – میان پروتستانیسم و یهودیت – زمانی فزونی یافت که ایالات متحده شاهد امواج گسترده‌ای از مهاجرت یهودیان و کاتولیک‌ها گردید. به این ترتیب رابطه پروتستانیسم و یهود بیش از پیش گرم و صمیمانه شد، در حالی که رابطه‌ای کاملاً معکوس میان پروتستانیسم و کاتولیسیسم قابل ملاحظه بود. زمینه‌های مشترکی میان پروتستانیسم و یهودیت یافته شد، در حالی که این زمینه‌ها در میان پروتستانیسم و کاتولیسیسم محقق نگردید و به سرعت، این رابطه گرم و صمیمانه به منصفه ظهور و عمل رسید.

با آغاز قرن هجدهم، فلسطین به عنوان «وطنی برای یهود» جایگاه خاصی در میان پروتستان‌ها باز کرد. این موضوع، بعدها این اعتقاد را سخ را در لاهوت پروتستانیسمی آمریکا به لزوم «برانگیختگی یهود» به وجود آورد. این رابطه گرم و صمیمانه همچنین به میدان فرهنگ و بُعد اصولی آن نیز کشیده شد و بسیاری از آموزه‌های روحی و اعتقادی یهود و سپس یهودیت صهیونیستی وارد این عرصه شد، تا اندازه‌ای که این گرایش قدرتمند در میان پروتستان‌ها به وجود آمد که معتقد شدند، مسیح موعود جز در صورت بازگشت حکومت یهود ظهور نخواهد کرد. این گرایش پروتستانی آنقدر قوی بود که می‌توان گفت، پروتستان‌ها نه تنها با آغوش باز آنرا پذیرفتند، بلکه تمام تلاش خویش را بر لزوم احیای ملت یهود متمرکز نمودند و در این زمینه با اصول و مبادی جنبش صهیونیسم در یک نقطه تلاقی نمودند.

کشیش ژوزف اسمیت، بنیان‌گذار کلیسای «مورمون‌ها»، نظریه برانگیختگی یهود در فلسطین را پذیرفته، گروهی از ستارگان نابناک لاهوتی‌های انجیلی مانند: سیروس اسکوفیلد، و کشیش دیلیلم

بلاکستون، که شهرک‌هایی برای یهود ایجاد کردند، را به دنبال خود کشاند. به طور مثال: و. گریسون، شهرکی زراعی - یهودی ساخت تا در آنجا به مهاجران یهود مسائل و امور زراعی و تولید زراعی را آموزش دهد. پس از آن مورخان از تحول مهم دیگری سخن می‌گویند که عبارت از: گذشتن از مرحله عشق و علاقه وجدانی و روحی و توجیه لاهوتی و پای گذاشتن به مرحله فشار سیاسی برای تحقق این هدف روحی - سیاسی است که در برپایی وطنی یهودی نمود پیدا می‌کند. به همین دلیل ملاحظه می‌کنیم، کشیش بلاکستون سازمانی به نام «هیئت عبری برای اسرائیل»⁴ را تأسیس می‌کند که همچنان به فعالیت خویش با نامی جدید ادامه می‌دهد و این بار با نام «انجمن آمریکایی در انتظار مسیح»⁵ که قلب تپنده دستگاه فشار صهیونیستی در ایالات متحده به شمار می‌آید. اولین اقدام به ثبت رسیده در این سازمان، اقدام بلاکستون در جمع‌آوری امضا در تأیید تأسیس وطنی صهیونیستی در فلسطین و ارسال درخواست آن به رئیس جمهور وقت آمریکا بود. مدت کوتاهی پس از این اقدام، کنگره آمریکا (هم مجلس سنا و هم نمایندگان) با «قرارداد بالفور» موافقت کرد و حمایت‌های رسمی سیاسی و ملی با شکل‌گیری و تشکیل سازمان‌ها و انجمن‌های مختلف دوام یافت و تمام این سازمان‌ها و انجمن‌ها به عنوان اهرم فشار علیه دولت آمریکا عمل می‌کردند.

به این ترتیب مذهب با سیاست و لاهوت با تاریخ در آمیخت و رابطه‌ای بی‌همتا میان پروتستانیسیم و یهودیت به طور عام و میان اصولگرایی پروتستانیستی و صهیونیسم یهودی، به طور خاص، ایجاد گردید و آنقدر گسترش یافت که «صهیونیسم مسیحی» پای به عرصه وجود گذاشت. «صهیونیسم مسیحی» پیش از تأسیس اسرائیل به بازگشت یهود به عنوان یک ملت به سرزمین موعودش در فلسطین و تأسیس مملکت هزار ساله آن در جهان بود. پس از برپایی اسرائیل «صهیونیسم مسیحی» به اسرائیل به عنوان حادثه‌ای می‌نگریست که بر درستی اعتقاداتش تأکید داشت.

از جهت دیگر، پروتستان‌ها از مهاجرت کاتولیک‌های جدید به آمریکا نگران بودند، چون اگر ایشان نیز مانند پروتستان‌ها خواهان تحقق اهداف و خواسته‌های خویش و گرفتن امتیازات و حضور در دستگاه‌های مذهبی و دولت بودند، رو در روی پروتستان‌ها قرار می‌گرفتند، این باعث شد تا پروتستان‌ها خواهان تطبیق اصل تئوریک جدایی دین از حکومت شدند. این خواسته پروتستان‌ها نیز برآورده و مقرر گردید، اصل جدایی دین از سیاست در قانون اساسی آمریکا، که برای اولین اصلاحات قانونی در سال 1789 آماده می‌شد، گنجانده شد. در این ماده قانونی می‌خوانیم:

کنگره آمریکا هیچ قانونی در زمینه حاکمیت یک مذهب یا جلوگیری از درآمدن به آن آیین وضع نمی‌کند.

و جفرسون، رئیس جمهور وقت آمریکا، با ارسال نامه‌ای به جمعیت مردان مذهبی یکی از کلیساها ی ایالت کانیتکت در سال 1802 ضمن تفسیر این ماده قانونی، در نامه خویش تاکید کرد: هدف از اولین اصلاح در قانون اساسی ایجاد دیواری حایل میان کلیسا و دولت است. این بدان معنا بود که کنگره از وضع قوانینی که مذهبی را بر کشور حاکم می‌گرداند یا مانع آزادی بیان مذهبی یا واداشتن پیروان آیینی خاص به انجام کاری یا منع از انجام کاری به هر طریقه و وسیله، یا کمک به دولت در این زمینه، چه در بعد مادی و چه بعد معنوی، منع می‌گردید. به همان اندازه که این ماده قانونی دولت را از حمایت از آیینی خاص منع می‌کرد، به همان اندازه ماده قانونی دیگری به آن منضم شد که حق آزادی بیان مذهبی به تمام ادیان کشور را می‌داد.

به نظر می‌رسد، این ماده قانونی چندان مورد توجه نیروهای جامعه واقع نشده و اهمیتی به اجرا یا عدم اجرای آن ندارند. پروتستان‌ها از زمانی که پای به ایالات متحده گذاشتند، «اولین وثیقه قانونی» را امضاء کردند که بر تأسیس کشوری اصولی تاکید می‌کرد که در «عنایت خداوند» قرار داشت. آنها به این دنیای جدید آمدند تا با اعتقاد خویش به سر برند و زندگی کنند، به همین دلیل عقب‌نشینی و سکوت موقتشان، عقب‌نشینی و سکوتی تاکتیکی بود که شرایط موجود آن را برایشان فرض می‌کرد. زندگی در سایه نفوذ و شهرت مذاهب این موضوع را برایشان تحمیل کرد تا اوضاع و احوال تغییر کند. اینجاست که متن قانون اساسی در تفسیر خویش و به واقعیت درآمدن مقابل نیروهای جامعه سر فرود می‌آورد.

و در تاریخ ثابت شده است که در بسیاری از مواقع متون قانونی که بوسیله جریانات و گرایشات مذهبی به تصویب می‌رسند، فقط مسائل روزمره و عادی مردم را در بر نمی‌گیرند، بلکه موج این فشار آنقدر گسترده و وسیع است که مسائل سیاست خارجی و از جمله، خود سیاست خارجی را نیز شامل می‌گردد.

استیلای جناح یهودیزه شده

روند تاریخی حیات پروتستانتیسیم، در ایالات متحده، به دو نکته اشاره می‌کند:

1. یهودیزه شدن، تمام جریانات و گرایشات اصول‌گرا را در بر می‌گیرد، به گونه‌ای که به همین دلیل شاهد «عبریزه» شدن آمریکا هستیم و این پدیده، آشکارا در فرهنگ حاکم بر جامعه قابل ملاحظه است تا اندازه‌ای که جفرسون، رئیس جمهور وقت آمریکا، را واداشت تا طرحی به کنگره ارائه دهد و خواهان حذف علامت عقاب از پرچم آمریکا و طراحی تصویری به جای آن شود که نشان دهد، خداوند فرزندان اسرائیل را در روز به سوی مه و ابر، و در شب به سوی ستون آتش هدایت می‌کند. این پیشنهاد با این متن وارده در «سفر خروج» مطابقت داشت که می‌گفت:

و خداوند پیشاپیش ایشان، وقت روز در ستون ابر، تا آنکه ایشان را رهبری نماید، و وقت شب در ستون آتش، تا آنکه ایشان را منور سازد، می‌رفت تا که روز و شب راهی باشند.⁶

این گرایشات و جریانات یهودیزه شده به ساخت قالبی مذهبی پروتستانی یهودی منجر شد که پایه و اساس آن را تورات تشکیل می‌داد و اثر آن ترویج و گسترش اصطلاحاتی هم چون، میراث مشترک مسیحی - یهودی، اخلاق مسیحی - یهودی و تعهد و التزام ادبی - اخلاقی جهت حمایت از اسرائیل بود.

بی‌شک، این گرایشات و جریانات یهودیزه شده زمانی خطرآشان فزونی می‌یابد که بفهمیم آنها سازمان یافته و ساختاری در تعدادی از فرقه‌ها و طوایف پروتستانیستی منتشر می‌شوند و گسترش می‌یابند و اینها همان کلیسای طبقه حاکمه و بالای جامعه هستند. در طول بیش از دو‌یست سالی که از عمر آمریکا می‌گذرد، این کلیساها همیشه حضور و وجود داشته‌اند و به کلیساهای «واسپ»⁷ معروف هستند (مخفف انگلیسی: پروتستان سفید انگلو_ساکسونی) و تأثیر زیادی بر ساخت و شکل دهی سیاست آمریکا می‌گذارند.

2. حاکمیت جریان اصول‌گرایی بر پروتستانیسم آمریکایی، با اینکه جریان‌های لیبرالیستی و چپ درون آن ملاحظه می‌شود، با این حال جریان اصول‌گرایی اثرگذارتر و سازمان یافته‌تر از سایر جریانات و گرایشات است و جریان صهیونیسم را در خود جای می‌دهد.

این جریان توان در حصار گرفتن جریانات و گرایشات لیبرالیستی یا جریانات و گرایشات معروف به «مسیحیت نوین»⁸ را داشت که تلاش نمود، با نتایج و آثار حاصله از پیشرفت در زمینه‌های صنعتی و مدرنیزه شدن جامعه آمریکا همراه گردد و به مقابله با مشکلات مدرنیزاسیون و پیامدهای اجتماعی و فرهنگی آن برود. یاران و پیروان این جریان خواستار پذیرفتن تغییرات حاصله و ایجاد تغییر و تحول در کلیساهای خویش در مسیر لیبرالی آن شدند تا با دیدگاه‌های عملی و واقعی

همگام و سازگار باشد. اما اصول گرایی پروتستانی که از همان ابتدا وزنه‌ای سنگین در آمریکا به شمار می‌آمد و با آغاز قرن بیستم راست نوین مسیحی، شکل تحول یافته آن به شمار می‌آید، به شدت با تلاش‌های بذل شده از سوی مسیحیت نوین در استناد به عقل در زندگی مدرن مخالفت کرد.

رهبران اصول‌گرا، مانند آرنو گیبلن و بیلی ساندای در مقابله با گرایش و جریان‌هایی که از نجات استوار بر مشارکت جمعی حمایت می‌کرد و «انجیل اجتماعی»⁹ نامیده می‌شد، منادی نجات و رهایی فردی و شخصی جدا از واقعیت‌ها شدند و مهم‌تر از آن مقابل گفت‌وگوی ادیان و هم‌زیستی آنها با یکدیگر قد علم کردند و بر تمام مسیحیان تبلیغ اعتقاد خود را بر تمام مسیحیان فرض نمودند، چون آیین خویش را با ادیان و فرهنگ‌های دیگر در جنگ و نزاع می‌دیدند.

«راست مسیحی» در چهره و ماهیت جدید خود، ادامه اصول گرایی پروتستانیسم به شمار می‌آید که در آغاز قرن بیستم پای به عرصه وجود گذاشت و با یکدیگر در اصول تئوریک از حیث نگاه به جهان و جامعه و انسان، مشترک هستند. اصول گرایی مسیحی، از آغاز قرن بیست شروع به شکل‌گیری نمود و در پی انتشار مجموعه‌ای 12 جلدی به نام «اصول» که نود مقاله را در برمی‌گرفت و نویسندگان آن لاهوتی‌های پروتستانی مخالف هر نوع تسویه یا راه حل میانه با نوگرایی بودند، از لحاظ فکری و عقلی متبلور شد. بنابراین می‌توان گفت، این اصول گرایی مسیحی بود که پایه‌های تئوریک نقش خداوند در تطهیر و پاک‌سازی فرهنگ حاکم و آغاز جنگی مقدس علیه شیطان که در قلب وطن لانه گزیده است را وضع نمود، چون فقط آنها بودند که وسیله تعبیر و بیان «خواست و اراده الهی» به شمار می‌آمدند. پس از آن، راست مسیحی آمد تا هویت و سرشتی سیاسی، که حاصل ارزش‌های تغییر نیافته و اولیه اصول گرایی باشد، به خود بگیرد. به همین منظور تلاش کرد تا این ارزش‌ها را به ظهور و اجرا برساند.

دیدگاه اصول‌گرایانه‌ای که یکی از مهم‌ترین مبلغان و مبشران معاصر، پت رابرتسون، آن را بیان می‌کند، ملاحظه می‌نماید که آمریکا در زمان خیزش و رستاخیز چگونه است و هنگام باز پس گرفتن «میراث یهودی - مسیحی»¹⁰ اش نقشی اساسی و مرکزی خواهد داشت. بسیاری از رهبران بزرگ اصول گرایی پروتستانی با رابرتسون در این دیدگاه شریک هستند و نقش فرهنگ پروتستانی - اصول گرایی را در این پروسه اساسی می‌بینند و اعتقاد دارند، خانواده مهم‌ترین جا برای انتشار افکارشان به شمار می‌آید، چون قلب و هسته جامعه است.

تصورات و برداشت‌های نظری که اصول‌گرایان در آغاز قرن بیستم آن را ترویج نمودند، می‌بایست موجودیتی سازمان یافته و ساختاری می‌داشت تا آن را به عمل درآورد. لذا سال 1942 نقطه تحول مهمی در تاریخ اصول‌گرایی پروتستانیستی به شمار می‌آید. در این سال «سازمان ملی انجیلی‌ها»¹¹ تأسیس شد، و این سازمان موجودیت سازمان یافته و ساختاری به شمار می‌آید که هزاران کلیسای اصول‌گرای آمریکا تحت لوای آن قرار دارند. بنابراین بسیاری از محققان و اندیشمندان این سازمان را «انتقالی ماهوی» در تاریخ اصول‌گرایی پروتستانیسم به شمار می‌آورند، آن‌هم به دو دلیل:

1. انتقال تحرکات اصول‌گرایان پروتستانی از جنبش به سازمان؛
 2. انتقال از تحرکات طبیعی معمول مذهبی – اخلاقی به سازمان یافته که به ایشان اجازه می‌دهد، نقشی سیاسی نیز ایفا نمایند.
- به‌ویژه عامل دوم به اصول‌گرایان پروتستانی اجازه تأسیس سازمان و شکل‌گیری سازمان یافته اصول‌گرایی پروتستانیستی و «سیاسی شدن» سه مسئله ذیل را داد:
1. قدرت تأثیر و فشار، به‌ویژه بر دو قوه مقننه و مجریه.
 2. جذب شدن در شبکه‌ای از روابط با اقتصاددانان و سیاستمداران بزرگ که نتایج آن از دهه 70 آشکارا قابل ملاحظه بود.
 3. یافتن فرصت لازم جهت ساخت و شکل‌دهی سازمان‌هایی مشابه.
- از آنچه گذشت می‌توان گفت از سال 1970 میلادی، جنبش اصول‌گرایی پروتستانیستی توانست نقش تأثیرگذاری در عرصه سیاست آمریکا و بازگرداندن مفاهیم و برداشت‌های تئوریک بکر و دست‌نخورده ایفا نماید که جنبش آن در آغاز قرن بیستم مطرح ساخته بود و اکنون می‌توانست به آن رنگی و لعابی سیاسی بزند و در میدان واقعیت‌های سیاسی به کار گیرد، بلکه حتی آنقدر ادامه یابد که خود سیاست خارجی آمریکا را نیز در برگیرد.

پی‌نوشت‌ها:

1. Puritans.

2. New England.

3. Childrensrael.
 4. Hebrew Mission on Behalf of Israel.
 5. American Messianic Fellowship.
 6. سفر خروج، 13:21.
 7. (WASP: (White Anglo-Saxon Protestant).
 8. New Christianity.
 9. Social Gospel.
 10. Judeo-Christion Heritage.
 11. National Association of Evangelicals.
-
-

عنوان: آخرالزمان در یهود و مسیحیت

در تعالیم بسیاری از ادیان خبر از وقوع آخرالزمان و پایان دنیا در زمان نامشخصی در آینده آمده است. در حالی که چنین حادثه‌ای با نابودی تمدن بشری یا پاکسازی زمین از زندگی انسان، در اذهان تجلی می‌یابد، مذاهب آزاداندیش معمولاً با نگاه تشبیهی به آن نگریسته و آن را نمادی از مرگ می‌دانند.

اغلب مذاهب در تعالیم خود ادعا می‌کنند «برگزیدگان» یا «شایستگان» مذهب حقیقی واحد، از حوادث آینده در امان خواهند ماند و به پاس کشمکش‌ها و رنج‌هایی که در این میان تحمل کرده‌اند به سوی بهشت رهنمون می‌شوند. هم‌چنین گفته شده ناشایستگان (بی‌ایمانان یا پیروان دیگر ادیان) با زندگی ابدی در دوزخ، سرگردانی معنوی یا نابودی روبرو می‌شوند. از منظر دیدگاه‌های میانه‌روتر بهشت و جهنم واقعی نبوده، تشبیهی از حالات روحانی و معنوی در زندگی و یا بعد از آن به حساب می‌آیند.

این موضوع در کتب مذهبی با واژه «آخرت‌شناسی»¹ شناخته شده و می‌توان ردپای آن را در

اسرار یهود و آخرالزمان

ابتدایی‌ترین اعصار تمدن یافت. افسانه‌های مشهوری در ارتباط با پایان جهان وجود دارد. از جمله داستان «رگناروک»² و کتاب مکاشفه. کتاب مکاشفه توصیف‌گر جنگ پایانی میان خیر و شر و «آرماگدون» پیشگویی شده از منظر مسیحیت می‌باشد.

آخرالزمان یهودی

در کتاب تلمود در رساله آودا زراه 3 در صفحه A9 آمده است جهان ما تنها شش هزار سال عمر خواهد نمود:

... تنها دبی ایلینا هو 4 آموخت: جهان مقدر است شش هزار سال عمر کند. دو هزار سال اول «پوچ» است؛ دو هزار سال بعد عصر تورات است. (از ابراهیم تا کامل شدن میشنا، قسمت اول تلمود)؛ و دو هزار سال بعد (آخر) دوره ماشیح است؛ یعنی عصر مسیحایی ممکن است در این دوره آغاز شود. به خاطر گناهان ما (یهودیان) بسیاری از (فرصت‌های آمدن ماشیح) سپری شده (و ماشیح هنوز نیامده است).

در آیین یهودیان پایان دنیا «آچاریت هیامیم»⁵ (به معنی آخرالزمان) نام دارد که طی آن هزاران حادثه برای واژگونی جهان کهنه و آغاز مرحله جدیدی که در آن همه انسان‌ها خداوند را — به عنوان کسی که بر همه کس و همه چیز حکمرانی می‌کند — می‌شناسند، رخ می‌دهد. یکی از حکیمان تلمود می‌گوید: «پایان دوران را برسان، اما اجازه بده من آن زمان را نبینم.» چون این دوره با کشمکش‌ها و رنج‌های فراوانی همراه خواهد بود.

تقویم یهودی (لاچ)⁶ کاملاً براساس زمان فرض شده خلقت جهان در کتاب پیدایش تنظیم شده است. بسیاری (به‌طور برجسته محافظه‌کاران، یهودیان اصلاح‌طلب و بعضی مسیحیان) معتقدند عصر تورات نمادین است. بر مبنای تعالیم یهودیان دیرین و یهودیان ارتودوکس عصر حاضر، این دسته‌بندی دقیق و واقعی است و همیشه استوار بوده و خواهد بود. تنظیم‌های دقیق با سال‌های کیسه، به منظور در نظر گرفتن تفاوت میان تقویم قمری و تقویم شمسی به عمل آمده است؛ زیرا تقویم یهودیان براساس هر دو می‌باشد. بنابراین سال 2000 میلادی برابر است با سال 5760 تقویم

یهودی، از زمان آفرینش جهان؛ براساس این محاسبات پایان جهان در سال 2240 روی خواهد داد.

بر مبنای عقاید رایج یهودی، پایان جهان با حوادث زیر همراه است.

1. تجمع یهودیان پراکنده و تبعید شده در اسرائیل؛
2. شکست همه دشمنان اسرائیل؛
3. ساخت معبد سوم در اورشلیم (قدس) و از سرگیری آیین قربانی و امور معبد؛
4. تجدید حیات مردگان یا جذب؛
5. و ظهور مسیحای یهودیان که پادشاه اسرائیل خواهد بود. او یهودیان اسرائیل را به اسباط اولیه شان تقسیم خواهد کرد. در این زمان یاجوج پادشاه مأجوج به اسرائیل حمله می‌کند. یاجوج کیست و ملت مأجوج کدام ملت است هنوز مشخص نیست. مأجوج وارد جنگ بزرگی می‌شود که در آن بسیاری از نیروهای هر دو طرف کشته می‌شوند و خداوند در آن مداخله نموده و یهودیان را نجات می‌دهد. این جنگ «آرماگدون» نام گرفته است. خداوند پس از اینکه این دشمن را برای همیشه نابود کرد، همه نیروهای اهریمنی را از بین می‌برد. بعد از سال 6000، (هزاره هفتم) عصر قدوسیت، آسودگی، زندگی روحانی و صلح فراگیر آغاز می‌شود که «الام هابا» 7 نام دارد.

گروهی از یهودیان «هسیریک» 8 معتقدند «ماشیح» احتمالاً آمده و مأموریت خود را آغاز نموده است. شکست عراق توسط ارتش ایالات متحده در جنگ خلیج در سال 1991 و اینکه اسرائیل صدمات جدی در آن جنگ ندید، به عنوان نشانه‌ای از حضور ماشیح در سرزمین به شمار رفته است. این عقیده از سوی تمام گروه‌های دیگر یهودی که هنوز منتظر «آخرالزمان» سنتی نوشته های انبیا و کتاب مقدس یهودیان می‌باشند مردود اعلام گردید.

آخرالزمان مسیحی

مسیحیان اولیه در قرن اول میلاد نگرانی‌هایی از زمان وقوع آخرالزمان داشتند. آنها معتقد بودند آخرالزمان در زمان حیاتشان روی خواهد داد. «پل» (حواری) پایان جهان را با درد زایمان

مقایسه کرد و این مقایسه، چنین می‌نمود که جهان در حال حاضر آبتن نابودی خود است. اما هیچ‌کس نمی‌دانست کی اتفاق خواهد افتاد. زمانی که پیروان پل در «تسالونیکا» توسط رومی‌ها مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند، بسیاری گمان می‌کردند این نشانه‌ی نزدیکی آخرالزمان است. با این وجود شک و تردید گسترش می‌یافت. در دهه‌ی 90 مسیحیان می‌گفتند: «ما این چیزها را در زمان پدرانمان هم شنیده‌ایم (پایان جهان). اما بین ما پیر شده‌ایم و هیچ‌کدام اتفاق نیافتاد.»

در دهه‌ی 130 «سنت ژاستین مارتیر» ادعا کرد خدا به این دلیل پایان جهان را به تأخیر انداخته که می‌خواهد گسترش مسیحیت را در سراسر جهان مشاهده کند. در دهه‌ی 250 میلادی، «سنت سپریان» 10 نوشت که گناهان مسیحیان در آن زمان مقدمه و گواه نزدیکی پایان بوده است. با این حال تا قرن سوم بیشتر مردم معتقد بودند زمان پایان بسیار فراتر از زمان حیاتشان است.

این عقیده وجود داشت که مسیح غیب‌گویی درباره‌ی آینده را تقبیح نموده و به این سبب این تلاش‌ها برای پیشگویی آخرالزمان بی‌ثمر می‌ماند. با این وجود به کمک عقاید یهودی پیشگویی‌ها ادامه می‌یافت. با استفاده از این سیستم، تاریخ پایان در 202 میلادی ثبت شد. اما وقتی این تاریخ سپری شد همه‌ی امیدها روی سال 500 میلادی تمرکز یافت. با گذشت این تاریخ، زمان پایان در افق محو شد و به‌طور فزاینده‌ای دور شمرده شد.

در حال حاضر بسیاری از مسیحیان معتقدند آخرالزمان نزدیک است. بعضی فرقه‌ها آن را در زمان حیات خود یا اندکی بعد از آن می‌پندارند.

منبع: دایرة المعارف ویکی‌پدیا

29 ژوئن 2005

اسرار یهود و آخرالزمان

پی‌نوشت‌ها:

1. Eschatology.
 2. «Ragnarok» یا نابودی خدایان، اسطوره‌ی اسکاندیناویایی که درباره‌ی پایان عمر انسان و خدایان می‌باشد.
 3. Arodah Zarah.
 4. Tanna Debey Eliyahu.
 5. Acharit Hayamim.
 6. Luach.
 7. Olam Haba.
 8. فرقه یهودیان باطنی‌گرا که در قرن 18 در لهستان پایه‌ریزی شد.
 9. Saint Justin Martyr.
 10. Saint Cyprian.
-
-

عنوان: در هر گوشه‌ی جهان کسانی ...

پیشگویی‌های آینده نزدیک

جنبش کشیش‌های وابسته به ماری¹ اعلامیه‌ای با این عنوان صادر نمود: «چرا من هنوز می‌گیریم؟»
این اعلامیه ظاهراً به نقل از مریم مقدس می‌گوید:
انسان بیش از همیشه فاسد، ملحد، شرور و ظالم می‌شود. تنبیهی سخت‌تر از طوفان نصیب این بشر

بیچاره و گمراه خواهد شد. آتش از آسمان زبانه می‌کشد و این نشانه این است که «عدالت خدا» زمان ظهور خود را قطعی نموده است.

متأسفانه در این اعلامیه زمان شروع این همه سوزی مشخص نشده است.

«دنیل دل مایو»² عقیده دارد بشقاب پرنده‌ها در طول تاریخ به زمین سرکشی کرده‌اند. هدایت این سفینه‌ها را موجودات هوشمندی در دست دارند که کره خاکی را آفریده‌اند. او معتقد است در زمین نیروهایی وجود دارند که سعی می‌کنند به ما بگویند به زودی مورد هجوم بیگانگان قرار خواهیم گرفت. سپس کل بشریت متوجه آماده‌سازی خود و طغیان علیه چنین حمله‌ای خواهد شد. اما، در واقع، «تهاجم» توسط عیسی مسیح و سربازانش که برای نجات زمین بازمی‌گردند صورت می‌گیرد.

گروه ناشران «تیندل هاوس»³، «باشگاه غیب‌گویی متروک»⁴ را ایجاد نموده‌اند. آنها در ژانویه سال 2004 به پنج حادثه در سال 2003 اشاره کرده و معتقدند این حوادث علائم حتمی پایان زمان در آینده‌ای نزدیک هستند:

1. اسرائیل در حال ساختن دیوار 320 مایلی حائل است تا خود را از سرزمین فلسطینیان جدا کند.
2. سقوط صدام حسین که احتمالاً موجب بازسازی شهر بابل خواهد شد.
3. ژاک شیراک، رئیس‌جمهور فرانسه پیشنهاد ایجاد یک «گروه پیشگام» در اتحادیه اروپا، به صورت مجزا از گروه اصلی، را ارائه کرد. این حرکت می‌تواند همان پیشگویی ده پادشاه که در کتاب دانیال نبی به آن اشاره شده است، باشد.
4. این گروه احساس می‌کند کلیسای اسقفی آمریکا، با حرکت به سمت حقوق مساوی برای همه، بخش‌هایی از کتاب مقدس را نادیده می‌گیرد. بر اساس کتاب مقدس، ارتداد یکی از علائم آخرالزمان است.

5. آنها فکر می‌کنند روی کار آمدن «ولادمیر پوتین» و حزبش، ممکن است به بازسازی روسیه و تبدیل شدن آن به بازیگر برجسته‌ای در صحنه جهان منجر شود. همانگونه که در کتاب «حزقیال نبی» پیشگویی شده است.

کلیسای سنتی کاتولیک آمریکا پیشگویی می‌کند «سه روز ظلمت» در اندک زمانی زمین را فرا می‌گیرد. علامت هشداردهنده این واقعه، صلیبی است که در آسمان نقش می‌بندد و همه آن‌را می‌بینند:

اسرار یهود و اخرالزمان

... دروازه‌های آسمان باز خواهد شد و شیطان و ارواح اهریمنی آزاد گشته و اجازه می‌یابند محدودیت در زمین سیر کنند. سه روز تاریکی مطلق حکمفرما خواهد بود. گویی زمان متوقف شده است. تنها منابع روشنایی، شمع‌هایی خواهند بود که با تشریفات سنتی کلیسای کاتولیک تقدیس شده‌اند

• «آگپ پرس» 5 گزارش داد اسقف «هوای هریس» 6 73 ساله، از اولین پرستشگاه موقت وابسته به عید پنجاهه در شهر «الکتون» ایالت مریلند می‌گوید:
آنچه من می‌بینم واقعیت یافتن کتاب مقدس در برابر دیدگانم است.
بر اساس این گزارش آنچه او بعد از این منتظر آن است بازگشت مسیح به عنوان منجی یهودیان می‌باشد

• سایت «Prophecykeepers.com» بیان کرد در پی حقیقت یافتن پیشگویی‌ها، در 31 ماه می سال 2003، خورشید در حالی که حلقه‌ای نادر از نور یا حلقه‌ای از کسوف آتش تشکیل داده بود، به صورت یک پارچه خاکستر بر فراز اروپا و خاورمیانه ظاهر گشت. آنها پیشگویی کرده‌اند که سیکل ویرانگر پیشگویی‌های کتاب مقدس آغاز شده است.

• 2012-1998: «گوردن میشل اسکالیون» 7 حوادث و فجایع عمده را اینگونه پیشگویی می‌کند:
گرم شدن کره زمین، آب شدن توده‌های یخ قطب، زلزله، فوران آتشفشان و غیره

• 2009-1999: «جری فالول» در ژانویه سال 1999 پیشگویی کرد عیسی مسیح تا ده سال دیگر ظهور می‌کند، اما قبل از آن ضد مسیح می‌آید. فالول با اشاره به ضد مسیح گفت:

اسرار یهود و آخرالزمان

آیا او زنده است؟ احتمالاً. چون در دوران محنت و رنج ظاهر گشته و خود را مسیح معرفی می نماید. او مطمئناً یک یهودی است و مطمئناً خود را مسیح معرفی می کند. و چون عیسی مسیح به زودی خواهد آمد و او در آن زمان انسان بالغی است، پس باید الان جایی در این زمین زنده باشد.

در پی این سخنان، خاخام جیمز رایین اظهار داشت، مسیحیان باید نسبت به چنین اظهارنظرهایی محتاط باشند. وی گفت سخن فالول نمایشگر بعضی مخالفت‌های تاریخی و پنهان با یهودیان است. فالول بعداً به خاطر گفته‌هایش عذرخواهی کرد.

قرن بیست و یکم: «توماس چیس» 8 پیشگویی کرد زمانی که جمعیت زمین به 6/66 میلیارد نفر برسد، جنگ آرماگدون رخ می‌دهد. در سال 1999 جمعیت کره زمین به 6 میلیارد نفر رسید. 6 آوریل 2005: «وارن جف» 10، پیشگوی کلیسای بنیادگرای مسیح، در سال‌های اخیر حداقل سه بار به پیشگویی آخرالزمان پرداخته است. او پیروانش را جمع کرده تا همگی به سوی آسمان بالا روند. پیشگویی‌های او تاکنون واقعیت نیافته است. جف دلیل آن را برعهده اعضا می‌داند. گفته می‌شود او منتظر حادثه‌ای مهیج در ششم آوریل سال 2005 است. این تاریخ یکصد و هفتاد و پنجمین سالگرد تأسیس این کلیسا توسط جوزف «اسمیت» است. 10

سال 2006

«میشل دروزین» در کتاب خود با عنوان: کد کتاب مقدس می‌نویسد:
کدهای کتاب مقدس حوادث آینده را به خوبی مشخص کرده‌اند. در کتاب مقدس به صورت رمز به «قتل عام جهانی» و «جنگ جهانی» اشاره شده است و براساس کدها هر دو این حوادث در سال 2006 رخ خواهند داد.
«آنی استانتون» بر خورد یک شهاب سنگ را به زمین پیشگویی کرده که در پی آن عیسی (ع) باز می‌گردد و دوره هزار ساله صلح آغاز می‌شود.
براساس نوشته «ساندی تایمز»، یک گروه مذهبی با نام «خانواده» پایان جهان را در سال 2006

اسرار یهود و اواخرالزمان

انتظار می‌کشند. گفته می‌شود اعضای این گروه مشغول ذخیره غذا هستند و می‌خواهند در غاری در هند مخفی شوند.

به پیش‌بینی «ویکلی ورلد نیوز» در سال 2006 بمب‌های هیدروژنی در لندن، واشنگتن و تالابو منفجر خواهند شد و این شروع جنگ آرماگدون خواهد بود.

2007: باز به پیش‌بینی «ویکلی ورلد نیوز»، در ساعت 7 روز هفتم از هفتمین ماه تقویم عبری که برابر است با سال 2007 میلادی مسیح همزمان در اورشلیم، بغداد، واشنگتن، مسکو و همه پایتخت‌های جهان ظاهر می‌شود.

سال 2008

21 مارس 2008: گروه انگلیسی «شاهدان لرد» 11 بعد از محاسبات طولانی به این نتیجه رسیدند که شروع آرماگدون در این تاریخ خواهد بود و در این نبرد سه چهارم جمعیت جهان از بین می‌روند. این اتفاق درست 666 ماه عبری پس از تأسیس سازمان ملل در سال 1945 است.

6 آوریل 2008: «فیلیپ بی. براون» 12 پیشگویی کرده بود که دوران محنت بزرگ با ظاهر شدن دو نمونه از شواهد کتاب مکاشفه در هفتم آوریل سال 2001 آغاز می‌شود. او همچنین پیشگویی کرد شروع سلطنت هزار ساله عیسی (ع) از ششم آوریل سال 2008 خواهد بود.

29 آگوست سال 2009: «جان داچمن» 13 ادعا می‌کند اخترشناس رصدخانه «مونت ویلسون» است. او ظاهراً معتقد است که ستاره کوچکی در حال عبور از ابر ارت، یعنی جایی مجاور منظومه شمسی که ستاره‌های دنباله‌دار از آن جا سرچشمه می‌گیرند، است. داچمن می‌گوید: نیروی گرانش این ستاره یک سوم ستاره‌های دنباله‌دار را – بیش از یک میلیون ستاره – به سمت خورشید می‌کشاند. او پیشگویی می‌کند زمین مورد اصابت صدها ستاره دنباله‌دار قرار می‌گیرد که قطرشان 100 تا 900 متر می‌باشد. او انتظار دارد برخوردها در 29 آگوست سال 2009 صورت پذیرد.

اسرار یهود و احرالزمان

2010: فیل استون از مؤسسه « Bible Time » بازگشت مسیح را 2000 سال بعد از زیارت او از معبد در سن 12 سالگی در سال 12 میلادی تخمین می‌زند و چون تقویم کتاب مقدس تقریباً کوتاه‌تر از تقویم شمسی است، وی سال 2010 را مشخص نموده است. احتمالاً وضعیت وخیم‌تر از پیش‌بینی استون است. چون بیشتر دین‌پژوهان معتقدند عیسی (ع) 4 تا 7 سال قبل از میلاد متولد شده است. یعنی پیشگویی این فرد باید زودتر به حقیقت برسد.

پی‌نوشت:

منبع: www.religioustolerance.org

1. The Marian Movement Priests.

2. Daniel Di Maio.

3. Tyndale House Publishers.

4. Left Behind Prophecy Club.

5. Agape Press.

6. Haey Harris.

7. Gorden Michael Scallion.

8. Thomas Chase.

9. Warren Jeff.

10. این تاریخ نیز سپری شد و ظاهراً اتفاقی رخ نداده است.

11. Lord's Withesses.

12. Philip B. Brown.

13. John Dutchman.

عنوان: دجال، شیطان پرستان و شمارش معکوس برای پایان جهان

کمی بیش از یک قرن پیش سائری اسکوفیلد آمریکایی تحت تأثیر نظرات «جان داربی» انگلیسی انجیلی نوشت که اکنون به «انجیل پایان جهان» مشهور است. این انجیل مبنای تئوری پردازان صهیونیسم مسیحی در باب آخرالزمان قرار گرفت. بعضی از مطالبی که در سایت «شیطان پرستی» با استفاده از پیشگویی های انجیل پایان جهان آمده، به شرح زیر است:

ضد مسیح (Anti Christ)

او فرزند شیطان است، اما تا ظهور مسیح به صورت عادی در میان مردم زندگی می کند. فردی متمول با ظاهری آراسته، و اهل سوریه است. بین 30 تا 50 سال سن دارد. نماد او عدد 666 – سمبل شیطان – است. عضو برجسته اتحادیه اقتصادی اروپا، ای.ای.سی (EEC)، است و در اقتصاد و سیاست جهانی نقش مؤثری به دست می آورد.

پیش از فاش کردن چهره واقعی اش مدتی در یکی از کشورهای مصر، سوریه، عراق، ایران یا یونان حکومت خواهد کرد. اقتصاد جهانی را به انحصار خویش در می آورد، و به قدری محبوب می شود که بعضی او را مسیح خواهند پنداشت.

ضد مسیح (دجال) برای مخالفت با مسیح آماده می شود. و در آینده ای نزدیک خروج می کند. زمان خروج او دقیق و مشخص است. با ظاهری شیطانی (دیو صورت یا اژدها مانند) از میان دریاها بیرون می آید، بر اسرائیل (فلسطین) مسلط می شود. و در اورشلیم ادعای خدایی خواهد کرد. او شیطان را می پرستد. و جواهرات گران قیمت نثارش می کند. پذیرش حکومت ضد مسیح از

اسرار یهود و اواخرالزمان

طرف اسرائیل و دیگر ملت‌ها که ترس از عاقبت خود در کنار گذاشته و به دنبال خوشی و شادی هستند، برابر است با شروع مصائب مردم زمین. مردم در عذاب خواهند بود، زیرا حکومت او را پذیرفته و بت‌ها و شیطان را می‌پرستند.

دو نماینده از سوی خداوند

گواهانی بر ظهور مسیح که آمدنش را نوید می‌دهند و آغاز جنگی بزرگ را به مردم اخطار می‌کنند از مال‌اندوزی، بت و شیطان‌پرستی بر حذر می‌دارند و به پرستش خدای یکتا دعوت می‌کنند تا عقل و خرد را جای عصیان و سرکشی بنشانند.

آنها قلب پدران را بر روی فرزندان و قلب فرزندان را بر روی پدرانشان می‌گشایند. و مردم را برای ظهور مسیح آماده می‌کنند. آنها ثابت می‌کنند که ضد مسیح هیچ قدرتی ندارد. و خدای دروغین است.

و عاقبت پس از 1260 روز کشته می‌شوند. آنها باز از مرگ متولد می‌شوند. و به سوی بهشت پرواز می‌کنند.

دوران بدبختی‌های بزرگ

حکومت ضد مسیح 7 سال به طول می‌انجامد نیمه دوم این هفت سال «دوران بدبختی‌های بزرگ» نام گرفته است.

و فقرت و فلاکت جهان را پر می‌کند. در این دوران ایران، روسیه و سایر کشورها به اسرائیل حمله می‌کنند.

در این جنگ یک چهارم مردم جهان نابود می‌شوند. و سپس مسیح ظهور می‌کند. نشانه‌های ظهورش همچون صاعقه، طوفان، زلزله و آشفشان در زمین و آسمان آشکار می‌شود. وقتی زمین می‌لرزد، آسمان می‌غرد، و کوه‌ها از هم می‌گسلند، مردم مایملک خود را ترک کرده با وحشت در پی مأمونی خواهند بود.

جنگ نهایی آرمگدون و پایان بدبختی

مسیح و قدیسانش با نیروی شگرف از آسمان فرود می‌آیند. و ضد مسیح و پیامبر دروغین را در

اسرار یهود و آخرالزمان

دریایی از آتش نابود می‌کنند. دشمنان خدا تسلیم می‌شوند. بسیاری از جمعیت جهان کشته می‌شوند و عدهٔ خیلی باقی می‌مانند. پرنندگان اجساد مردگان را می‌خورند آسمان می‌بارد، و زمین از بدی‌ها پاک می‌شود.

فرشته‌ای از بهشت به زمین می‌آید تا شیطان را به زنجیر کشد و شیطان به مدت هزار سال اسیر خواهد بود. و این هزارهٔ صلح است که قانون خداوند اجرا می‌شود. و پادشاهی‌های زمین در اختیار مسیح قرار می‌گیرد.

شمارش معکوس برای آخرالزمان (آپوکالیپسی)

بر اساس زمان‌بندی پروژه «پایان جهان» که از سال 2000 آغاز گشته و ما در میانهٔ آن قرار داریم صهیونیست‌ها تلاش می‌کنند تا پیش از سال 2007 سرزمین‌های دیگر میان «بابل» و اسرائیل یعنی «سوریهٔ کنونی» را تسخیر کنند. آنها باید بتوانند در سال 2007 مسجدالاقصی و «قبه الصخره» را تخریب و «معبد بزرگ یهود» را در محل آن بنا کنند. تا جنگ آرمگدون وارد مرحلهٔ پایانی شود. آنچنان که در سایت‌هایشان اعلام کرده‌اند، قطعات پیش ساختهٔ معبد بزرگ مدت‌هاست آماده شده تا در سریع‌ترین زمان به جای مسجدالاقصی نصب شود.

صهیونیست‌ها همچنین موفق شده‌اند گوسالهٔ سرخ‌مویی را به عنوان سمبل قوم یهود پرورش دهند که قرار است در معبد بزرگ قربانی کنند تا ظهور دولت بزرگ یهود در جهان رسمیت پیدا کند. اکنون زمان چنان فشرده است که هیچ‌کس اجازه ندارد فرصت‌های خود را برای یکسره شدن کار جهان از دست دهد.

بیش از هر جا دولت بوش محلی است که همهٔ صیونیزم مسیحی با همهٔ صهیونیزم یهودی دست داده است تا آپوکالیپسی یا پروژهٔ آخرالزمان به سرانجام رسد: در نبرد خونین اهل جمعه (امت محمد(ص)) و اهل شبه (امت موسی(ع)) یکدیگر را نابود کنند تا جهان به دست اهل یکشنبه (امت عیسی(ع)) که به زعم صهیونیزم مسیحی مؤمنان اهل نجات محسوب می‌شوند، افتد.

نکتهٔ پایانی

در پیشگویی‌های صهیونیزم مسیحی حقیقت به ظرافت تحریف شده است. خاصه وقتی با ادبیات آخرالزمانی اسلامی و شیعی مقایسه شود، آشکارتر می‌شود. از این‌رو مطالعهٔ تطبیقی آموزه‌های

پایان جهان در حوزه ادیان و فرق مذهبی و نقد و تحلیل هریک ضروری می‌نماید. که ورود به آن فرصتی دیگر می‌طلبد.

اما آنچه در این مختصر قابل ذکر است اینکه دوست و دشمن تقریباً به یک اندازه از منجی سخن می‌گویند. و حرف «موعود» کاملاً بر سر زبان‌ها افتاده است. و آنچه به تازگی گفته می‌شود، نزدیکی ظهور است. زمانی بسیار نزدیک. توجه به وضع جهان علاوه بر علایم سنتی ظهور منجی که در متون دینی آمده، نشانه‌های مدرن ظهور را مشخص می‌کند که بزرگ‌ترین آنها «امکان جهانی شدن» اقوام و ملل و کم رنگ شدن مرزهای سیاسی کشورها به لحاظ رواج تکنولوژی ارتباطات در کل عالم است که به عنوان بستر حکومت جهانی منجی ارزیابی می‌شود.

دیگری «سازماندهی جهانی ظلم» و تک قطبی شدن جهان به دست اسرار عالم است که در زمانه ما اتفاق افتاده و بدیهی است «عدلی جهانی» باید تا آن را جبران نماید. و این بار صهیونیم مسیحی در جاری شدن امر خداوندی اصرار و تعجیل دارد شاید با مسامحه بتوان گفت:

اگر دعای مظلومین تاکنون سبب ظهور منجی نشده است، باشد که از این پس زیاده‌خواهی‌های ظالمان ظهور موعود را جلو اندازد.

پس شایسته است منتظران به هوش باشند حداقل به هوشیاری دشمن. چه، صهیونیست‌های مسیحی می‌دانند که متقین وارث جهان خواهند بود. از این رو تمام امت‌ها به ویژه امت محمد(ص) را به انواع فسادها و رذایل مبتلی کرده‌اند. و خود ظاهراً راه تهذیب و تنزیه پیش گرفته‌اند تا در کار عاقبت جهان جزو برگزیدگان باشند.

جدیت آنها در دشمنی همان قدر عجیب و عبرت‌آموز است که غفلت بزرگ امت‌های پیامبران و حتی شیعیان که از این بی‌خبری و ناهوشیاری بی‌نصیب نیستند.

این اشعار در کتاب تباشیر المحرورین از محی‌الدین ابن عبری (قرن هفتم) نقل شده است:

إذ اتحد اليهود مع النصارى

هنگامی که یهود و نصارا متحد شدند

و طاروا بالحديد على البروج

بر بالا پرواز کردند با آهن‌ها (هوایماها)؛

اسرار یهود و آخرالزمان

و الضحی المسجد الاقصى اسیرا
و مسجدا الاقصى گرفتار شد؛

و صارا الحکم مع ذات الفروج
و زن ها حاکم شدند؛

و نار فی الخلیج لها سعیر
آتشی در خلیج شعله ور می شود؛

و حکم بالحجاز مع العلوج
و پادشاهی در حجاز با مردان پست می شود؛

و فی الحرب الکواکب سوف تفتی
در جنگ ستارگان زود فانی می شوند

عوا صمهم مع زیت الخلیج
پایتخت آنها با روغن خلیج (نفت) فانی می شود؛

و یاجوج و ماجوج تقاتلوا
یاجوج و مأجوج فنا (کشته) می شوند؛

و صاحبوا یا بحار الدم هیجی
فریاد می زنند ای دریا های خون به هیجان در آید؛

و قل لاعور الدجال هیاء

بگو ای دجال لوچ آماده باش؛

فقدان الاوان الی الخروج

وقت خروج نزدیک شده

عنوان: قیام آخر و پایان طغیان یهود

اشاره:

همواره بیمار دلان و باطل جویان در پی تأویل آیات متشابه قرآن حکیم بوده‌اند تا آنها را به دلخواه خود برای توجیه آراء فاسد و عقاید نادرستشان به کار برند، اما خداوند در هر زمان حجت معصومی دارد که تأویل درست آیات را بیان نموده، و از گمراهی مردم جلوگیری می‌کند. آیات قرآن را باطنی است و بطن آن را بطنی دیگر و آنرا ظاهری است و ظاهرش را ظاهری دیگر؛ همانا آیه‌ای اولش درباره چیزی خواهد بود و آخرش مربوط به چیزی دیگر. در عین حالی که سخن متصل و پیوسته‌ای است که بر چند وجه می‌گذرد. مطابق فرموده خداوند تبارک و تعالی، تأویل آنرا جز خداوند و راسخان در علم، هیچ کس نمی‌داند؛ و امامان امت (ع) که همان راسخان حقیقی علم می‌باشند فرموده‌اند: ما آنرا می‌دانیم. بر آن شده‌ایم تا از این شماره مجله، آیات قرآنی را که مرتبط با وجود شریف امام عصر (عج) می‌باشند، به حضور خوانندگان محترم ارائه کنیم باشد که در زمره ایمان آوردندگان و تصدیق کنندگان آیات حق بوده باشیم.

خداوند متعال می‌فرماید:

و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الأرض مرتین و لتعلن علواً کبیراً؟ فإذا جاء وعد أولیہما بعثنا علیکم عباداً لنا أولى بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعداً مفغولاً؟ ثم ردنا لکم الکره علیہم و آمددنا کم بأموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیراً. 1

اسرار یهود و احرارالزمان

و به بنی اسرائیل در کتاب خبر دادیم که البته شما دو بار در زمین فساد بزرگی خواهید کرد و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه‌ای خواهید داشت؟ پس هرگاه نوبت نخستین انتقام فرا رسد بندگان سخت جنگجوی خویش را بر شما خواهیم برانگیخت تا آنجا که درون خانه‌هایتان را نیز جستجو کنند و این وعده حتمی خواهد بود؟ سپس بار دیگر شما را بر آنان سلطه دهیم و به وسیلهٔ اموال و فرزندان مدد نمائیم و تعداد (افراد) تان را بیشتر سازیم.

از حضرت امام صادق (ع) روایت است که دربارهٔ این قول خدای تعالی به بنی اسرائیل در کتاب خبر دادیم که البته شما دو بار در زمین فساد بزرگی خواهید کرد. فرمودند: یکی کشتن علی بن ابی طالب (ع) و دوم ضربت زدن به امام حسن (ع)، (و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه‌ای خواهید داشت) فرمود: کشته شدن امام حسین (ع) است (پس هرگاه نوبت نخستین انتقام فرارسد) پس چون موعد یاری گرفتن و خونخواهی برای حسین (ع) فرارسد (بندگان سخت جنگجوی خویش را بر شما خواهیم برانگیخت تا آنجا که درون خانه‌هایتان را نیز جستجو کنند) قومی هستند که خداوند آنان را پیش از قیام حضرت قائم (ع) برمی‌انگیزد، که هیچ (مسئول) خونی از آل محمد (ص) باقی نگذارند جز اینکه او را بکشند، (و این وعده حتمی خواهد بود) یعنی: آمدن حضرت قائم (ع) (وعده‌ای حتمی است)، (سپس بار دیگر شما را بر آنان سلطه دهیم) خروج امام حسین (ع) با هفتاد تن از اصحابش (در زمان رجعت) در حالیکه کلاه‌خودهای زرینی که دو رو دارد بر سر دارند و اعلام کنندگانی بمردم برسانند: این حسین است که خارج شده، تا آنجا که مؤمنان هیچ شک و تردید دربارهٔ او نکنند و بدانند که او دجال و شیطان نیست، و اوست حجت قائم (به حق) در میان شما و چون معرفت به اینکه آن حضرت همان حسین (ع) است در لدهای شیعیان استقرار یافت، حضرت حجت را مرگ فرا می‌رسد، و کسی که آن جناب را غسل می‌دهد و کفن و حنوط می‌کند و به خاک می‌سپارد همان حسین (بن علی (ع)) خواهد بود، و جز وصی و امام هیچکس متصدی (کار کفن و دفن) وصی نشود.²

عیاشی، به نقل از یکی از راویان حدیث، می‌گوید: سپس امام حسین (ع) زمام امورشان را به دست می‌گیرد تا آنجا که ابروهایش بر روی چشم‌هایش می‌افتد.³

پی‌نوشت‌ها:

? بر گرفته از: سیمای حضرت مهدی (عج) در قرآن، سید هاشم حسینی بحرانی، ترجمهٔ سید مهدی

حائری قزوینی.

1. سوره اسراء (17)، آیه‌های 6-4

2. الکنینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق، روضه کافی، ص 250. همچنین بخش‌هایی از این روایت در این منابع نیز آمده است: قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ص 62 و 64؛ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 281.

عنوان: تاریخ پنهان و ناگفته آمریکا

«بنیانگذاران امریکا و جاسوسی گری»

اشاره:

جهان امروز، با برتری طلبی کانون شیطانی تکاثر قدرت، یعنی آمریکا، در روند ناامنی، هرج و مرج و بی‌قانونی قرار گرفته و در حال تبدیل شدن به یک جنگل است. این کانون، هر روز بیش از پیش خواستار توضیح جایگاه خود و به همان نسبت، اطاعت و تمکین جامعه جهانی از خود و قرار گرفتن آنها در مدار چرخه خود محور خویش می‌باشد. دکترین این قوم نظم نوین جهانی است، که نشأت گرفته از کتاب مقدس می‌باشد، و هدف نهایی حاکمیت بر کل جهان را تعقیب می‌کند، بدین جهت که اداره جهان را حق «ملت برگزیده» می‌داند.

آمریکا در حال حاضر، بزرگ‌ترین قدرت شیطانی است که عبودیت و ربوبیت الله را به چالش کشیده است، و مردم را به «اطاعت از خود» می‌خواند. هیأت حاکمه فعلی آمریکا، به دنبال پروژه زمین‌سازی جهان برای بازگشت و فرود مسیح است. مسیحی که به هیچ وجه چهره‌ای الهی نداشته و صرفاً برای آقایی و سروری قوم یهود خواهد آمد! قومی که کینه و نفرت تاریخی آن نسبت به مسیحیت و اسلام هرگز پایان نیافته است.

اسرار یهود و اواخرالزمان

این سلسله مطالب، در اصل بخشی از اثر مهم یهود شناختی نویسنده ترک، عدنان اکتار، معروف به «هارون یحیی» است. نویسنده آن بر این باور است که انتشار دیگر بخش‌های این مجموعه، تحولی جدی و اصلاحگر را در فهم و تلقی از تاریخ غرب و امواج ایجاد شده توسط آن در دیگر نقاط جهان، در پی خواهد داشت. اکنون قسمت اول آنرا می‌خوانیم.

ورود ماسومانی‌گری توسط یهودیان به آمریکا

اساس آمریکای امروز را همان پیوریتان‌هایی بنا نهادند که اولین کلنی‌ها را در آمریکا به وجود آوردند. پیوریتان‌ها از این راه هم، شیفتگی خود را به یهودی‌گری در مرکز ثقل فرهنگ آمریکا به نمایش در آوردند.

بدون شک چنین جریانی برای سردمداران یهودی که از دیرباز در پی یافتن راهی برای حاکمیت بر دنیا بودند فرصت بسیار مغتنمی به شمار می‌آمد و از حیث جامعه شناختی، آمریکا به عنوان یک جامعه متحد از یهودیان، با سرعت تمام، در حال توسعه بود. اما در عین حال، یهودیان به شرایط جامعه شناختی بسنده نکرده و به منظور نظارت دایم بر آمریکا، برخی از ابزارهای هم‌راستا با اهداف خود را از «دنیای قدیم» به «دنیای جدید» منتقل کردند. در رأس این ابزارها، تشکل‌های ماسونی‌گری قرار داشت که در اروپا علیه کلیسای کاتولیک، با یهودیان اتحادی تاریخی را رقم زده بودند.

یهودیان، ماسونی‌گری را به طور کامل به «دنیای جدید» منتقل کردند. در دائرةالمعارف یهودی ذیل عنوان «فراماسونری»¹ آمده است:

در کلنی آمریکا، نام بسیاری از یهودیان در میان بنیانگذاران ماسونی‌گری نیز دیده می‌شود. در حقیقت، اولین بار، ماسونی‌گری توسط یهودیان وارد آمریکا شد.

برای اولین بار در سال 1658 لژ ماسونی «نیوپورت»² در راود آیلند³ توسط فردی یهودی به نام «مرداخای کامپانال»⁴ تأسیس شد. چهار نفر از بنیانگذاران لژ ماسونی «ساوانا»⁵ که در سال 1734

بنیان گذاشته شد، یهودی بودند. یهودی دیگری به نام «موسی مایکل هایس»⁶ کسی بود که

«اسکاج ریتینی» را برای آمریکا به ارمغان آورد. وی در سال 1768 به عنوان ناظر ارشد ماسونی

گری در شمال آمریکا انتخاب شد. هایس در سال 1780 در «نیوپورت» لژ «کینگ دیوید»⁷ را

تأسیس کرد. او این لژ را در سال 1780 به نیوپورت منتقل کرد و طی سال‌های 1788 تا 1792 مقام

اسرار یهود و اخرالزمان

استاد اعظمی لژ بزرگ «ماساچوست» را بر عهده گرفت. در رأس بنیانگذاران لژ بزرگ «دیوید آیلند» یهودی دیگری به نام «موسس سیکساس» 8 دیده می‌شود که از سال 1802 تا 1809 سمت استادی این لژ را بر عهده داشت. هم‌زمان با او، یهودی دیگری به نام «سولومون بوش» به سمت ناظر ارشد لژ «پنسیلوانیا» منصوب شد. یهودیان همچنین در لژ «سوپلایم» 9 که در سال 1871 در شهر پنسیلوانیا تأسیس شد، و از جایگاه مهمی در تاریخ آمریکا برخوردار است، نفوذ بسیار قابل توجهی داشتند.

دیگر یهودیانی که نام آنها در سیاهه چهره‌های شاخص تاریخ ماسونی‌گری آمریکا به چشم می‌خورد، عبارتند از:

? ایزاک داکوستا 10: یکی از بنیانگذاران لژ «کینگ سولومون» 11.

? آبراهام فورست 12: در سال 1781 به عنوان ناظر ارشد منطقه ویرجینیا انتخاب شد.

? ژوزف مایرز 13: ناظر ارشد لژهای «مریلند» و سپس «چارلستون».

مراسم اختتامیه کنیسه بزرگ کارولینای جنوبی در چارلستون نیز متناسب با شعایر و آیین لژهای ماسونی‌گری برگزار شده بود. نام‌های یهودی مورد استفاده در لژهای آمریکایی در سال‌های بعد هم جلب توجه می‌کند. «بنایی بریت» 14 (یکی از لابی‌های قدرتمند یهودیان در آمریکا) و ویژگی‌هایش و نهانداری و بسیاری دیگر از شعائر آن بدون شک از تجربیات ماسونی برگرفته شده است. بنایی بریت در داخل جامعه یهودی، اهدافی به سان اهداف جمعیت ماسونی را تعقیب می‌کرد. ورود ماسونی‌گری توسط یهودیان به آمریکا، اقدامی کاملاً با معنی و مغرضانه بود؛ پیش‌کسوتان یهودی، همان عقد اتحادی را که با ماسونی‌گری در اروپا بسته بودند، به دنیای جدید منتقل کردند، ولی با این تفاوت که اتحاد یهودیان و ماسون‌ها در اروپا، در راستای ورود به جنگی درازمدت، علیه دشمنان مشترکی بود که در رأس آنها کلیسای کاتولیک قرار داشت، حال آنکه در آمریکا چنین دشمنی، وجود خارجی نداشت. و تنها دشمن احتمالی، سرخ‌پوستان بودند، که آنها نیز قتل عام شده بودند. به همین دلیل بود که نه تنها اتحاد یهودیان با ماسون‌ها در آمریکا همانند اروپا، منجر به براندازی نظام حاکم نشد، بلکه به ایجاد نظامی نوین، توسط یهودیان و متحدان تاریخی آنها یعنی ماسون‌ها منجر شد.

آمریکا، جمهوری ماسونی و کابالایی دنیا

پیش‌گامی یهودیان در حمایت از گسترش ماسونی‌گری در آمریکا، ایالات متحده را به سمتی سوق داد که اولین کشور ماسون دنیا شود. «رابرت هیرونیاموس»¹⁵ مورخ آمریکایی در کتاب خود، مقدرات پنهان آمریکا¹⁶، درباره نقش پنهان ماسون‌ها برای ایجاد آمریکا، اطلاعات جالب توجهی را ارائه می‌کند:

تاریخ‌نگاران معاصر ما، از قرن‌های 17 و 18 به عنوان عصر خرد (گرایی) و روشنگری نام می‌برند و اذعان می‌کنند که در این دوره، تمام فعالیت‌های تئوریک و ذهنی در راستای اثبات «قانون‌مندی علمی جهان» به کار گرفته شده است. حال آنکه کمی آن طرف‌تر و در همسایگی آنها بنیانگذاران آمریکا بیشتر گرایش‌های باطنی‌گرایانه و اشراقی‌وار داشتند و به کابالا، سیمیاگری¹⁷ و طالع‌بینی¹⁸ اظهار علاقه شدیدی می‌کردند. آیا این علاقه‌مندی بنیانگذاران آمریکا به منبع و خاستگاه پنهان‌گرایی یهودی، جالب توجه نیست؟

بنیانگذاران آمریکا، با کابالا چه ارتباطی داشتند؟ آیا این افراد، خود، کابالائیسیت نبودند؟ خوب است بدانیم برای الهام گرفتن از کابالا لازم نیست شخص الهام‌گیرنده خود یک یهودی باشد. بعضی از تشکل‌ها را می‌توان دید که به کابالا و یهودیان مرتبط با کابالا وابسته نیستند و در رأس این تشکل‌ها می‌توان از ماسون‌ها نام برد. از همین جا می‌توان به نحوه ارتباط بنیانگذاران آمریکا با کابالا پی برد. تمام بنیانگذاران آمریکا همگی ماسون بوده و بیشتر آنها مقام «استادی» داشتند و به طور هم‌زمان عضو «سازمان گل – صلیب» هم بودند که خود نسخه دیگری از ماسونی‌گری بود؛ در میان آنها کسانی هم دیده می‌شوند که به تشکیلات ماسونی دیگری به نام «ایلو میناتی»¹⁹ (اشراقی‌گری) وابسته بودند. در نوشته‌های رابرت هیرونیاموس، از قریب به پنجاه نفر مورخ باطن‌گرای که با بنیانگذاران آمریکا مرتبط بوده‌اند، نام برده می‌شود که همگی ماسون بوده‌اند.

چهار بنیانگذار آمریکا «واشینگتن»²⁰ «جفرسون»²¹ «فرانکلین»²² و «آدامز»²³ عضو سازمان گل – صلیب، بودند. و سه تن از آنها یعنی جفرسون، فرانکلین و آدامز هم‌زمان عضو سازمان ماسونی ایلومیناتی نیز بودند.

رابطه جرج واشینگتن و مدافع فرانسوی جنگ استقلال آمریکا، ژنرال «لافایت»²⁴ صرفاً یک رابطه دوستی نزدیک نبود، بلکه هر دو هم‌زمان در یک لژ عضویت داشتند. جرج واشینگتن در عین حال که رهبری جنگ استقلال را بر عهده داشت، به طور منظم در همایش‌های منعقد شده در لژهای نظامی شرکت می‌کرد. وی به عنوان استاد اعظم لژ بزرگ «استقلال»²⁵ برگزیده شده بود و

اسرار یهود و اواخرالزمان

به همین سبب، این لژ در سال 1805. به یادبود او به لژ الکساندر واشینگتن تغییر نام داده شد. در آثار مورخان جریان‌های درون‌گرا تصریح شده 50 نفر از 56 امضاکننده اعلامیه استقلال آمریکا و بسیاری از افسران ارتش آمریکا ماسون بوده‌اند و در لژهای نظامی گرد هم می‌آمدند. ژنرال لافایت، که خود نیز یک ماسون است، در این باره می‌نویسد:

جورج واشینگتن، هیچ‌گاه از صمیم دل و با رضایت قلبی به افسران غیر ماسون وظیفه‌ای محول نکرد و اصولاً افسران اطراف و نزدیک به او، برادرانی بودند که یک ارتباط پنهانی با هم داشتند. بنیامین فرانکلین، به عنوان یکی دیگر از بنیانگذاران آمریکا، وضع مشابهی با واشینگتن داشت. مورخان ماسونی‌گری، او را بزرگ‌ترین ماسون آمریکایی زمان خودش می‌دانند که برای خود یک انجمن ماسونی مخفی به نام «باشگاه پیش‌بند چرمی»²⁶ تشکیل داده بوده و به این علت چنین نامی را انتخاب کرده بود که در آن دوره، ماسون‌ها از پیش‌بندهای چرمی استفاده می‌کردند. فرانکلین در سال 1776 به منظور تحقق یک اتحاد سیاسی، بلافاصله پس از سفر به فرانسه به سراغ لژهای فراموسونری آنجا رفت. در سال 1778 هم در مراسم عضوپذیری «لژ 9 خواهر»²⁷ و «ولتایر»²⁸ حضور داشت و در سال بعد نیز به عنوان استاد این لژ انتخاب شد. وی علاوه بر این لژ با هر لژ فرانسوی دیگر مانند «سنت جان» اورشلیم (بیت المقدس)²⁹ و «دوستان صمیمی»³⁰ نیز رابطه برقرار کرد. او از روابط برقرار شده با فرانسویان در بنای اتحاد آمریکا - فرانسه استفاده فراوان برد و اصول و قواعد ماسونی را مبنای پیشبرد روابط دیپلماتیک و مذاکرات دوجانبه قرار داده بود. توماس جفرسون یکی دیگر از کسانی بود که سند پایه‌گذاری آمریکا را امضا کرد. در کتاب مقدس ماسونی‌گری³¹ که در سال 1960 منتشر شده، آمده است که جفرسون بدون شک یک ماسون فعال بوده است. «اسپنسر لیوز»³² کارشناس سازمان گل - صلیب هم دلایل مهمی را درباره عضویت جفرسون در این سازمان ارایه کرده و به بعضی اشارات عجیب که در نامه جفرسون دیده می‌شود، توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد. در این اشارات از نوعی رمز و کنایه استفاده شده که در نوشته‌های سازمان گل - صلیب دیده می‌شود.

روابط میان بنیانگذاران آمریکا و یهودیان، بسیار چشمگیر و صمیمانه بوده است. در جنگ استقلال آمریکا، یهودیان زیادی جرج واشینگتن را همراهی کردند و با توجه به اینکه آمریکا را «سرزمین موعود» خود می‌خواندند، از استقلال آن حمایت‌های مالی قابل توجهی به عمل آوردند. «حییم سولومون»³³ اولین بانکدار بزرگ که یک ماسون بزرگ بود و رابرت موریس³⁴ اردوی نظامی

اسرار یهود و اخرالزمان

واشینگتن را غرق حمایت‌های مالی خود نمودند. این روابط صمیمانه و تفقدهای ویژه یهودیان را پس از جنگ هم می‌توان به وفور مشاهده کرد. در سال 1781 هنگامی که واشینگتن از نیوپورت 35 بازدید می‌کرد، یهودیان در «لژ شاه داود» و مطابق با آیین ماسونی از وی استقبال شایانی به عمل آوردند. و بدین شکل بود که اولین جمهوری ماسونی و کابالایی با همکاری یهودیان و ماسون‌ها بر شالوده‌هایی از فرهنگ پیوریتانی که طبیعی‌ترین دستاورد آن به شمار می‌آمد، بنا نهاده شد. پیوند ماسونی - یهودی مورد بحثمان با استقلال آمریکا، موفقیت بزرگ خود را به تمام دنیا اعلام کرد.

رموز کابالایی روی اسکناس‌های آمریکا: نظام نوین سکولار قوم برگزیده بر روی اسکناس‌های یک دلاری آمریکا، تصاویر بسیار تأمل برانگیزی دیده می‌شود. در دو طرف این اسکناس‌ها دو دایره جداگانه به چشم می‌خورد که در هر کدام از آنها تصویری رسم شده است. یکی از این تصاویر، نماد عقابی است که با یک پنجه خود چند تیر و با پنجه دیگرش یک شاخه زیتون را گرفته است و چند ستاره در بالای سر این عقاب کشیده شده است. درون دایره دوم تصویر هرمی مخروطی شکل در زیر چشمی مشاهده می‌شود. هرگز نمی‌توان قبول کرد این تصاویر و نمادها به طور اتفاقی در کنار هم قرار گرفته باشند. مضاف بر اینکه تصاویر یاد شده تنها بر روی اسکناس‌ها ترسیم نشده‌اند و در همه جا این علائم به عنوان نشان بزرگ ایالات متحده و سمبل رسمی آمریکا شناخته می‌شوند.

همان‌طور که دیدیم آمریکا، اولین جمهوری کابالایی و ماسونی دنیا است. و این دو ویژگی، به خوبی در نشان بزرگ آمریکا انعکاس یافته است. رابرت هیرونیמוس 36 که در رساله دکتری خود که با عنوان: «تحلیل تاریخی نقاط اسرار آمیز نشان بزرگ آمریکا و ارتباط آن با روانشناسی اومانستی» درباره این نشان، ذیل عنوان: «تقدیر رموز آمریکا» 37 موارد مهمی را متذکر می‌شود.

این نشان داستان قابل تأمل و جالب توجهی دارد: در چهارم ژوئیه سال 1776 سنا کمیته‌ای مرکب از بنیامین فرانکلین، توماس جفرسون و جان آدامز را مأمور طراحی نشان آمریکا می‌کند. این کمیته نقاشی به نام پیره ایوژنه دو سیمیتز 38 را به کار می‌گیرد تا اولین نشان آمریکا را ترسیم کنند. نشانی که فرانکلین در طراحی آن نقش عمده‌ای را ایفا می‌کرد در یک رویش تصویر

حضرت موسی (ع) به همراه بنی اسرائیل پس از نجات از دریا و گام نهادن بر خاکی مطمئن، دیده می‌شود. حضرت موسی (ع) در حالی که لشکریان فرعون در آن غرق می‌شوند، با دست خود به آنها اشاره می‌کند. روشنایی آتش مقدسی که از ابرها ساطع شده، به حضرت موسی (ع) می‌تابد. طرح طراحی شده توسط جفرسون نیز بسیار جالب بود. در یک طرف آن، قوم بنی اسرائیل دیده می‌شود که در روز با یک پاره ابر بالای سرشان، و در شبانگاه با ستونی از آتش همراهی می‌شوند. این هر دو، طرح عرضه شده ماسون‌های ایالات متحده درباره «قوم بنی اسرائیل» بود؛ و صد البته که این امر اتفاقی و تصادفی نبوده است. انتخاب چنین سمبلی بیانگر هویت و رسالتی است که برای آمریکا تعیین گردیده بودند و پیش از آن توسط کریستف کلمب آغاز شده و پیوریتان‌های هواخواه یهود ادامه‌اش دادند، و در نهایت با ماسونی‌گری تثبیت و تحکیم شد. پیام هر دو طرح این بود که «فرزندان اسرائیل به سرزمین مطمئنی قدم گذاشته‌اند». سرزمین کشف شده، متعلق به آنهاست و برای آنها پیشرفت و توسعه یافتگی را به ارمغان خواهد آورد.

کنگره به دلیل صراحت بیش از حد هر دو طرح این کمیته، پذیرفتن آنها را در ژانویه سال 1777 به طور رسمی اعلام کرد و سه سال بعد کمیته دیگری مأمور انجام این کار شد که باز هم نتیجه مطلوبی به دست نیامد و لذا مأموریت تعیین نشان را به کمیته سوم در مه 1782 واگذار کردند، که نشان فعلی آمریکا محصول کار همین کمیته است که با وضوح کمتری از نمادهای یهودی بهره برده است. بدین ترتیب که در بالای سر عقاب به جای ستاره شش پر صهیون، ستاره‌های کوچک‌تر پنج پر (در قالب ستاره شش پر) کشیده شده است. در روی دیگر یک دلاری آمریکا نیز، نشان یهودی – ماسونی «چشم تعبیه شده در مثلث» را منقش کرده‌اند.

آثار ماسونی – کابالایی موجود در نشان آمریکا بعدها توسط کارشناسان متعددی تأیید شد. پروفیسور «نورتون»³⁹ می‌گوید:

در پشت نشان، یک اشاره فراماسونی بسیار واضحی وجود دارد.

این نظر از سوی چهره‌های مطرح دانشگاهی و محققانی نظیر: «پاول فاستر»⁴⁰ تأیید شد. بسیاری از نویسندگان وابسته به باطنی‌گری اذعان می‌کنند که طرف دیگر نشان از علایم سازمان ماسونی گل – صلیب و ایلومیناتی (اشراقی‌گری) نشأت گرفته است. یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های این مجموعه، «ویکوف»⁴¹ می‌گوید:

نشان آمریکا بازتابی از ماسونی‌گری است. نشانی مرکب از ماسونی‌گری و نهان‌گرایی⁴².

در سال 1934 «هنری آ.والیس»⁴³ معاون سابق رییس جمهور، طی پیشنهادی درخواست ضرب هر دو نشان را بر روی سکه‌های آمریکایی می‌کند و رئیس جمهور وقت «روزولت» پیشنهاد وی را می‌پذیرد و از آن پس، این نمادها بر روی سکه‌های آمریکا ضرب می‌شود. جالب اینجاست که هم والیس و هم روزولت هر دو ماسون بوده‌اند.

عبارت‌های لاتین نوشته شده بر روی نشان آمریکا هم بسیار با اهمیت هستند. در طرف روین نشان، عبارت «بی‌نظیر در میان همه»⁴⁴ را در دهان عقاب گنجانده‌اند که یادآور لقبی است که عهد عتیق (تورات) با استفاده از تعبیر «قوم برگزیده» به یهودیان داده است.

عبارت‌هایی که در پایین و بالای چشم درون مثلث بیشتر جلب توجه می‌کند، عبارتند از: «پایان آنچه آغاز شده است»⁴⁵ و «نظام جدید قرن».⁴⁶ اگر معنی دوم کلمه لاتین «سکلورم» (Seclorum) را که همان سکولار (غیر دینی) می‌باشد، به جای مفهوم «قرن» بگذاریم مفهوم عبارت جالب‌تر هم می‌شود: «پایان آنچه آغاز شده... نظام جدید سکولار».

گویا همان کسانی که نظام جدید سکولار را بنا نهاده‌اند، و این عبارات نوید آن را می‌دهد، وظیفه تهیه این نشان را به کمیته سوم واگذار نمودند، تا با صراحت بیان کمتری در مقایسه با دو کمیته پیشین، حقایق را در قالب نمادها به تصویر بکشند.

پی‌نوشت‌ها:

1. Free,aspmay.
2. New port.
3. Rhode Island.
4. Mordecai campanall.
5. Savannah.
6. Moses Michael Hays.
7. King David Loge.
8. Moses Sexias.
9. Sublime.
10. Isaac da costa.

اسرار يهود و اخر الزمان

- .King Solomon .11
- .Abraham forst .12
- .Joseph Mayers .13
- .Binai Brith .14
- .Robert Hieronimus .15
- .America's secret Destiny .16
- .Mistisizm .17
- .Astrology .18
- .Illuminati .19
- .Washington .20
- .Jeferson .21
- .Franklin .22
- .Adams .23
- .General Lafayette .24
- .Independent Grand Loge .25
- .Leathe Apron club .26
- .Nine sisters .27
- .Voltaire 28
- .Saint Jean de Jersalem .29
- .Loge des Amis .30
- .Masonic Bible .31
- .Dr. Spencer Lewis .32
- .Hayim Solomon .33
- .Robert Morris .34
- .New port .35
- .Robert Hieoonimus .36

اسرار یهود و اخرالزمان

.America's Secret Destiny .37

.Pierre Eugene Du Simitiere .38

.Prof. Norton .39

.Paul foster .40

.Wyckoff .41

.Occultism .42

.Henry A. Wallace .43

.E. Pluribus Unum .44

.Annuity Coeptis .45

.Novus ordo Seclorum .46

عنوان: دست شیطان

دست شیطان (یا کرنوتی در ایتالیایی) به معنی حکومت شیطان است. این علامت جهانی از سوی سیاستمداران، افراد مشهور و گروه‌های «هوی متال» برای اظهار وفاداری به نیروهای شیطانی به کار می‌رود و علامت بصری به معنای «سلام شیطان» است. دست شیطان برای بوش و کلینتون بسیار آشنا است. گواه این موضوع عکس‌های زیر است.

اسرار یهود و اواخرالزمان

لورا بوش و جرج بوش هر دو در هنگام آغاز دورهٔ دوم ریاست جمهوری در 20 ژوئیهٔ سال 2005 این علامت را به کار بردند.

صاحبان رسانه‌ها، بیهوده، تلاش می‌کنند این علامت عجیب و سری را نشان هواداران تیم فوتبال «لانگهورن تگزاس» جلوه دهند.

خیر، اینگونه نیست. دست شیطان در سراسر جهان مشاهده و عکس برداری شده است. این علامت را «جرج بوش»، «بیل کلینتون»، «سیلویو برلوسکونی»، «الیزابت تیلور»، «پرنس ویلیام»، «پل مکارتنی»، «متالیکا»، «ازی»، «آوریل لوائین»، «استفان دروف»، «دیو ناوارو» و بسیاری دیگران به کار برده‌اند.

آنها به هیچ وجه هواداران تیم فوتبال تگزاس نیستند.

عکس فرماندار سابق نیویورک، ماریو کومو، در حالی که این ژست را گرفته بود بر روی جلد

عنوان «انجمن‌های سری و جنگ روانی» نوشتهٔ «مایکل هافمن» نمایش داده شده است.

دست شیطان، نشان خدای شاخدار و یک علامت سری جهانی می‌باشد.

این علامت مانند نشان «ماسون»ی (گرفتن دست به سمت آسمان) یا دست دادن ماسونی، قرن

هاست که به کار می‌رود.

ممکن است جرج بوش مروج علامت و مفاهیمش در ایالات متحده باشد.

عنوان: رژیم اسرائیل داد کلیساهای آمریکایی را هم در آورد!

اشاره:

برخی از کلیساهای آمریکا 4 شرکت آمریکایی با نام‌های کاتربیلار، موتورولا، صنایع آی‌تی‌تی و یونایتد تکنانوجیز را تهدید کرده‌اند که در صورت عدم توقف تأمین تکنولوژی و تجهیزات نظامی برای اسرائیل سرمایه خود را از این شرکت‌ها خارج خواهند کرد تا در اشغال اراضی فلسطین و تخریب خانه‌های آنها شریک نباشند. این ابداع توسط کلیسای «پرس بترین» (Persbyterian)

اسرار یهود و احرالزمان

«یو، اس، ای چرچ» (Church U.S.A) آغاز شد و کلیسای «متدیست» کلیسای اسقفی آمریکا، شورای جهانی کلیساها و شورای مشورتی کلیسای انجیلی آنها را همراهی کردند و تهدید مشابهی را علیه این 4 شرکت ارائه دادند که این اقدام با واکنش منفی گروه‌های یهودی و لابی‌های طرفدار اسرائیل مواجه شد.

رادیو انگلیسی برون مرزی در این خصوص با «باب ادگار» دبیر کل شورای ملی کلیساها در نیویورک گفت و گو کرده است که مشروح آنرا می‌خوانید.

چرا کلیساهای آمریکایی تصمیم گرفتند سرمایه خود را از 4 شرکتی که تکنولوژی و تجهیزات نظامی در اختیار اسرائیل قرار می‌دهند، خارج کنند؟ آنها با کدام سیاست‌های اسرائیل مخالف هستند؟

چندین کلیسای آمریکایی، من جمله کلیسای پرس بترین از مدت‌ها پیش نگرانی خود را از حمایت برخی از شرکت‌های آمریکایی از اسرائیل ابراز کرده بودند.

این کلیساها معتقدند 4 شرکت آمریکایی، تکنولوژی و تجهیزات نظامی را در اختیار اسرائیل قرار می‌دهند که برای تخریب خانه‌ها و کشتن شهروندان بی‌گناه فلسطینی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

این مسئله از یک سال گذشته در کلیساها توسط مقامات ارشد در حال بررسی بود و راه کارهای مختلف را بررسی می‌کردند تا اینکه تصمیم گرفتند سرمایه خود را از این شرکت‌ها خارج کنند تا زمانی که خشونت در فلسطین اشغالی خاتمه پیدا کند و به جای اینکه سرمایه خود را از تمامی شرکت‌هایی که با اسرائیل رابطه دارند، خارج کنند تصمیم گرفتند تنها 4 شرکت را در حال حاضر در لیست خود قرار بدهند.

آیا کلیساها از ابزارهای فشار دیگری هم استفاده خواهند کرد تا از تأمین تکنولوژی و تجهیزات نظامی به اسرائیل توسط این 4 شرکت جلوگیری کنند؟

البته راهکارهای زیادی مورد بررسی قرار گرفت که خروج سرمایه به عنوان راهکار نهایی مورد تأیید قرار گرفت و فعلاً کلیساها قصد دارند با اعمال این راهکار پیش بروند. علاوه بر این مذاکراتی نیز با برخی از این شرکت‌ها برگزار شده است و ما خواستیم آنها را متوجه کنیم که

اسرار یهود و احرالزمان

جوامع مختلف مذهبی، از یهودیان و مسیحی‌ها گرفته تا مسلمانان، همگی نگران ادامهٔ خشونت در مناطق اشغالی فلسطین هستند. و امیدواریم که با رهبری جدید فلسطین و با پی‌گیری مقامات آمریکایی عقب‌نشینی از مناطق اشغالی هرچه سریع‌تر آغاز شود و به جای افزایش خشونت‌ها شاهد آرام شدن منطقه باشیم و کشور مستقل فلسطین ایجاد شود. البته این اقدام در واقع هشداری هم هست به دولت بوش برای اینکه نگرانی خود را از ادامهٔ خشونت‌ها در فلسطین ابراز کنیم.

؟ عکس‌العمل گروه‌های یهودی و لابی‌های طرفدار اسرائیل نسبت به اقدام کلیساهای آمریکا چگونه بوده است؟

؟ ما شاهد دو نوع واکنش بوده‌ایم، آن دسته از یهودیانی که خواستار توقف خشونت و درگیری در مناطق اشغالی هستند، از این اقدام به عنوان راهکاری برای صلح و امنیت در منطقهٔ خاورمیانه استقبال کردند و با مذاکراتی که بین یهودیان میانه‌رو و مسیحیان برگزار شد، قرار شد که هیأتی مرکب از دو گروه در ماه سپتامبر به منطقهٔ خاورمیانه سفر کنند و با سیاستمداران یهودی و مؤسسات مذهبی در اسرائیل و همچنین مقامات مذهبی و سیاسی فلسطین دیدار و مذاکره کنند و این جای خوشحالی است که برخی از رهبران یهودی حاضر هستند به منطقه سفر کنند و از وقایع منطقه مطلع شوند و برای ایجاد صلح و امنیت به طور مستقیم با رهبران دو طرف درگیری مذاکره کنند.

ولی برخی از یهودیان نیز واکنش تندی نسبت به اقدام کلیساهای آمریکایی داشتند و حتی تعدادی از آنها این اقدام را یک اقدام یهودی ستیزی قلمداد کردند. ما امیدواریم که این یهودیان متوجه شوند که اقدام کلیساهای آمریکایی برای توقف خشونت در منطقهٔ خاورمیانه یهودی ستیزی نیست.

؟ جامعهٔ یهودیان و کلیسای پروتستان در آمریکا از مدت‌ها قبل به‌طور سنتی روابط نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند. آیا این اقدام کلیساهای آمریکا می‌تواند خلأی را در روابط بین این دو گروه بوجود آورد؟

؟ جامعهٔ یهودیان و کلیساهای پروتستان در دههٔ 1960، جنگ سرد، دو متحد نزدیک بودند و برای

اسرار یهود و اواخرالزمان

ریشه کن کردن فقر، همکاری‌های بسیار نزدیکی در دهه 1970 و 1980 با یکدیگر داشتند. در اواخر دهه 1990 و به خصوص در دهه جدید یعنی پس از سال 2000 همکاری‌های بین این دو گروه کمتر شد و روابط آنها به سردی گرایید. البته سردی رابطه فقط بین این دو گروه خاص مذهبی نبود، بلکه به طور کلی بین مسیحی‌ها و یهودیان تنش‌هایی به وجود آمد و روابط بین آنها کمتر شد و یکی از دلایل آن افزایش خشونت در منطقه خاورمیانه است. چرا که بسیاری از یهودیان از اسرائیل حمایت می‌کردند. ولی جای خوشحالی است که از شش ماه گذشته به این طرف دو گروه سعی کرده‌اند که پل‌های ارتباطی بین خودشان را تقویت کنند و مذاکرات مثمر‌تر در خصوص مسائلی داشته باشند که با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

عنوان: بررسی تأثیر لابی صهیونیستی در انتخابات آمریکا

تقریباً بر سر قدرت لابی یهودی صهیونیستی در ایالات متحده و قدرتش در تأثیرگذاری بر ساخت ثبات و امنیت و اتخاذ تصمیمات میان محققان و پژوهشگران اتفاق نظر وجود دارد، با اینکه تحقیقاتی نیز وجود دارد که این زمینه گزافه‌گویی‌های بسیار نیز کرده‌اند. به هر روی تخمین زده می‌شود، یهودیان در آمریکا حدود 5/5 تا 8/5 میلیون نفر باشند. به عبارت دیگر 2 درصد از جمعیت ایالات متحده را یهودیان تشکیل می‌دهند و اکثر آنها در اواخر قرن 19 و اوایل قرن 20 به ایالات متحده مهاجرت کرده و از یهودیان اشکنازی اروپایی هستند. یهود خود به گروه‌های لاییک، اصلاح طلب، محافظه کار و اصولگرا تقسیم می‌شوند که در مورد بسیاری از مسائل و قضایای داخلی آمریکا دیدگاه‌های متفاوتی با یکدیگر دارند. همچنین از میانگین بالای حل و جذب در جامعه آمریکا برخوردار می‌باشند و پدیده از دواج مختلط با غیر یهود در میان ایشان به سرعت در حال گسترش است؛ به گونه‌ای که بیش از 50 درصد از دواج‌های یهودیان را از دواج‌های مختلط تشکیل می‌دهد. به علاوه، ارزش‌هایی چون منفعت و سودجویی و لذت‌طلبی و افزایش تعداد همجنس‌بازان در میان ایشان به شدت در میان ایشان دیده می‌شود، با این حال مهم‌ترین لابی تأثیر گذار بر

اسرار یهود و اواخرالزمان

سیاست آمریکا و در انتخابات ریاست جمهوری هستند.

کارشناسان و صاحب نظران به خوبی می دانند، وقتی سخن از اسرائیل و سیاست آمریکا در خاورمیانه پیش می آید، اکثر گروه های یهودی اختلافات خویش را فراموش می کنند و در قبال ایندو موضوع با یکدیگر متحد می شوند.

قدرت یهودیان آمریکا از آنجا نشأت می گیرد که توانستند، صاحب درجات بالای تأثیر گذاری شوند که چندین برابر جمعیت ایشان است. می توان چگونگی تحقق و به دست آمدن این موفقیت را در موارد ذیل خلاصه کرد:

الف) یهود ثروتمندترین اقلیت جهان

یهود از جمله ثروتمندترین اقلیت های جهان هستند، با این حال فقط بر 10 تا 13 درصد اقتصاد آمریکا حاکم هستند و نفوذ آنها به ویژه در صنایع سبک و مواد مصرفی متمرکز است. به همین دلیل قدرت آنها در اقتصاد نهفته نیست، بلکه در سیاست و تبلیغات سرمایه گذاری شده است. آنها تأمین کننده بزرگترین حملات انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به شمار می آیند. به گونه ای که 60 درصد هزینه های این انتخابات را به ویژه در حزب دمکرات تأمین می کنند و این قدرتی مساوی 30 برابر جمعیت ایشان است و از آنجا که حملات انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بسیار سنگین و هزینه بردار است (صدها میلیون دلار) به همین دلیل هر کاندیدایی که خواهان بدست آوردن حمایت ایشان باشد، باید بتواند رضایت آنها را نیز جلب نماید. این موضوع بر کاندیداهای مجلس سنا و نمایندگان نیز منطبق است، اگرچه هزینه کمتری را در بردارد.

به عنوان مثال در حزب دمکرات، بیش از 60 درصد از اموالی که «کارتر» و «کلینتون» برای حملات و تبلیغات ریاست جمهوری شان صرف نمودند، از آن یهود بود، همچنین از 125 عضو مجلس ملی مالی حزب دمکرات در زمان ریاست جمهوری کارتر (81-1977) 70 تن یهودی بودند و بیش از 60 درصد اموالی که «نیکسون» (از حزب جمهوری خواه) خرج تبلیغات انتخاباتی خویش نمود تا در سال 1972 برنده انتخابات باشد را یهودیان پرداخت کرده بودند.

تنها طی مراسمی که بازیگر معروف یهودی «باربارا استراسیند» در نیمه سپتامبر 1996 برگزار نمود، موفق شد، 3/5 میلیون دلار برای تبلیغات انتخاباتی کلینتون جمع آوری کند. در این جشن 700 نفر شرکت کرده بودند که به این ترتیب سهم هریک 500 تا 12 هزار دلار تخمین زده می شود.

ب) یهود قدرت انتخاباتی سازمان یافته

یهود از شیوه رأی دادن در انتخابات آمریکا استفاده می‌کنند تا قدرت و تأثیر انتخاباتی خویش را افزایش دهند و از آنجا که سطوح سواد و تحصیل در میان آنان بالاست، بنابراین میزان مشارکت در انتخابات آنها نیز بالاست و به 92 درصد می‌رسد، در حالی که میان عامه آمریکایی‌ها 52 درصد است و این نسبت، میانگین انتخاباتیشان را دو چندان می‌کند.

یهود بیش از هر اقلیت دیگری در شهرها تمرکز یافته‌اند، به گونه‌ای که این عامل باعث افزایش قدرت انتخاباتی آنان می‌شود. به عنوان مثال آنها 16 درصد جمعیت شهر نیویورک و 31 درصد کل جمعیت سفیدپوست آمریکا را تشکیل می‌دهند.

در سیستم انتخابات ریاست جمهوری آمریکا هر کس در ایالت خود به پیروزی برسد، حتی اگر این نسبت پایین باشد، بر تمام آرای انتخاباتی ایالت دست می‌یابد. چون هر ایالت دارای کرسی‌هایی است که با توجه به جمعیت آن ایالت تعداد آن در مجلس مشخص و تعیین می‌شود. در این میان یهودیان در ایالت‌هایی تمرکز یافته‌اند که پر جمعیت‌تر و مهم‌تر است؛ مثل نیویورک، فلوریدا و کالیفرنیا و کافی است آنها به کاندیدای خویش رأی دهند یا تضمین کننده پیروزی کاندیدای خاصی در انتخابات ایالتی باشند تا وی تمام کرسی‌های ایالت را از آن خویش نماید. به همین دلیل آرای یهود برای هر کاندیدایی حساس و مهم می‌شود.

در بُعد عملی اکثر یهود (70 درصد) آرای خویش را به صندوق‌های حزب دمکرات می‌ریزند، چون بیش از حزب جمهوری خواه به منافع اقلیت‌ها اهمیت می‌دهد. با این حال یهود در هر دو حزب جمهوری خواه و دمکرات از طریق عضویت فعال و کمک مالی به آنها و شبکه گسترده ارتباطی که با دوایر نفوذ و فشار دارند، دارای نفوذ و تأثیرند.

در نبرد کاندیداها برای تضمین پیروزی کاندیدای حزبشان از همان ابتدا عملیات تصفیه و رد شدن از «فیلتر» برای هر کاندیدا درون هر حزب صورت می‌گیرد. به گونه‌ای که کسی در اولویت قرار می‌گیرد که هنگام رد شدن از این فیلترها به یهودیان آمریکا تعهدات بهتر و بیشتری را دهد و منافع صهیونیست‌های اسرائیلی را بیش از پیش مورد توجه قرار دهد. در آن زمان دیگر برای یهود چندان اهمیت ندارد که کدام کاندیدا در انتخابات پیروز شود یا به ریاست جمهوری دست یابد. چون تمام آنها از ابتدا از «فیلتر» رد شده‌اند.

ج) توان یهود در سازماندهی و شکل گیری

یهودیان آمریکا از قدرت بسیار بالایی در سازمان دهی و شکل گیری گروه‌های فشار برخوردار هستند. به طور کلی یهود در سازمان‌ها و هیئت‌های فعال و مؤسسات مختلفی سازمان یافته‌اند و با هم جهت خدمت به مسائل بزرگ و مهم همکاری می‌کنند. به‌ویژه در مسائل مربوط به حمایت از رژیم صهیونیستی، این عمل از طریق بهره‌گیری از وسایل ارتباطی و فشار و قانع‌سازی و نفوذ و جذب کامل ذهنیت آمریکایی صورت می‌گیرد. یکی از دانشمندان مهم علوم جامعه‌شناسی می‌گوید: «محال است یهودی باشی و به یک جمعیت یهودی منتسب نبوده و یا در آن عضویت نداشته باشی».

از جمله مهم‌ترین گروه‌های فشار یهودی «کمیسیون امور عمومی آمریکا - اسرائیل» (ایپاک AIPAC) است که در سال 1954 تاسیس شد و حدود 4500 تن از شخصیت‌های بزرگ یهودی جامعه آمریکا را در بر دارد. غیر از آن بیش از 50 هزار نفر عضو دارد که سالانه و به‌طور منظم مبالغی را به عنوان کمک پرداخت می‌کنند و تخمین زده می‌شود، میانگین این کمک‌ها برای هر فرد سالانه بین 25 تا 5000 دلار باشد.

این سازمان هفته‌نامه «نیرایست ریپورتس» (Reports Near East) یا گزارشات خاور دور را منتشر می‌کند که دارای ضمیمه‌ای با عنوان «حقایق و دروغ‌ها» نیز می‌باشد و در آن به پیگیری مختصر جنگ اعراب و اسرائیل می‌پردازد و اکثراً منبع اصلی اطلاعاتی اعضای کنگره آمریکا را تشکیل می‌دهد. کمیسیون هزینه ارسال 400 نسخه رایگان هفته‌نامه را به اعضای کنگره و مسئولان بلندپایه کشوری و فرستادگان کشورها به ایالات متحده، برعهده می‌گیرد و دارای ساختار سازمانی بسیار فعال و قدرتمندی است. مشارکت مسئولان بلندپایه آمریکایی و دولتمردان و رهبران احزاب در گردهمایی سالانه ایپاک به امری معمول و پیش پا افتاده تبدیل شده است، به گونه‌ای که سعی می‌کنند، در دیدار با اعضای این کمیسیون و دریافت حمایت و تأیید از اسرائیل و جلب حمایت این لابی یهودی بر یکدیگر پیشی بگیرند.

غیر از سازمان‌های مذهبی و فرهنگی و اجتماعی و سایر سازمان‌های مردمی، حدود 350 سازمان در آمریکا فعالیت می‌کند که با جنبش صهیونیسم در ارتباط بوده یا حامی و پشتیبان آن می‌باشند. از میان این سازمان‌ها حدود 67 سازمان صهیونیستی سیاسی وجود دارد که عملاً و مستقیماً برای

منافع رژیم صهیونیستی فعالیت می کنند.

(د) حضور اطلاعاتی - تبلیغاتی و علمی قدرتمند

لابی یهودی - صهیونیستی حضور اطلاعاتی و تبلیغاتی بسیار قدرتمندی بر بسیاری از دستگاه‌های اطلاعاتی و تبلیغاتی آمریکا دارد. این حضور یا به صورت تملک یا اداری یا نفوذ بسیار بالا در آنهاست. این موضوع عملاً در سه شبکه تلویزیونی «ای، بی، سی» (ABC)، «ان، بی، سی» (NBC) و «سی، بی، سی» (CBC) و مهم‌ترین شبکه‌های سینمایی آمریکا مانند: «فوکس»، «پارامونت» و «یونیورسال» قابل ملاحظه است.

بجز آن، در ایالات متحده حدود 750 روزنامه و 670 هفته نامه چاپ می شود که لابی یهودی صهیونیستی در مهم‌ترین آنها نفوذ و یا تملک آنها را در دست دارد. از جمله این روزنامه‌ها می توان به «وال استریت ژورنال»، «دیلی نیوز»، «نیویورک تایمز» و «واشنگتن پست» اشاره کرد. افزون بر اینکه در دو هفته نامه مهم و معتبر آمریکا و جهان یعنی «تایم» و «نیوزویک» نیز نفوذ دارند. بی شک این دستگاه‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی نفوذ بسیاری به ویژه در سیستم‌های حکومتی لیبرالی و دمکراتیک غرب دارند و از آزادی‌های بسیار موجود برای توجیه افکار عمومی و ادامه فشار و رسواسازی و انتشار فضاحت‌های کسانی که منافعشان را بر آورده نمی کنند، استفاده می کنند و دارای تأثیری بسزا و وحشتناک بر دولتمردان و سیاستمدارانی هستند که همیشه خواهان جلب رضایت آنان می باشند.

غیر از این، یهود حضور علمی و فرهنگی گسترده‌ای دارند که بسیار بیشتر از جمعیت ایشان است. عامه یهودیان آمریکا دارای تحصیلات دانشگاهی می باشند و در تحقیقی که پرفسور «روبن اشتاین» انجام داد، مشخص گردید، از میان هر 500 ریسی و مدیر آمریکایی 75 نفر آنها یهودی هستند و بالاترین میزان این میانگین در میان مدیران و رؤسای مراکز و سازمان‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی مشاهده می شود. به گونه‌ای که حضور یهود در رده‌های بالای این سازمان‌ها به 25/8 درصد می رسد.

افزون بر اینکه از میان 172 تن از چهره‌های بارز فرهنگی جامعه آمریکا 77 تن یهودی هستند، (45 درصد) این سنت در میان اندیشمندان علوم اجتماعی بیشتر بوده و به 56 درصد و در میان دانشمندان علوم انسانی به 61 درصد می رسد و تمام این چهره‌ها حضوری فعال در توجیه فرهنگ

و افکار عمومی و شیوه‌های تدریس و آموزش دارند.

هـ) اتحاد مسیحیت صهیونیستی

یهود از وجود 70 درصد از مسیحیان آمریکایی که بر آیین پروتستان بوده، و به عهد قدیم یا تورات ایمان دارند و بسیاری از آنها از تأسیس رژیم صهیونیستی مطابق پیشینه‌های مذهبی حمایت نموده، و اکثراً با ظهور مسیح و وقوع نبرد آرمگدون و آغاز هزارهٔ خوشبختی مرتبط‌اند، استفاده می‌کنند و تخمین زده می‌شود، جمعیت آنها به بیش از ده‌ها میلیون نفر برسد.

قدرت راست مسیحی و «صهیونیسم غیریهودی» در میدان و عرصهٔ سیاست و آمریکا در سال‌های اخیر به شدت افزایش پیدا کرده است؛ و پیروان آن حمایت از اسرائیل را فریضه‌ای مذهبی و اخلاقی برای خویش تلقی می‌کنند که بهای آن هر قدر هم سنگین باشد، باید پرداخت شود. از جمله چهره‌های بارز این جریان می‌توان به کشیش «پت رابرتسون» اشاره کرد که چندین سازمان تبلیغاتی تلویزیونی و رادیویی را در اختیار دارد و از تمام آنها برای تبلیغات صهیونیستی استفاده می‌کند. وی از جمله مهم‌ترین رهبران گروه‌های فشار به سود اسرائیل است. غیر از آن می‌توان از کشیش «جری فالول»، «فرانکلین گراهام» و پدرش «بیلی گراهام» نیز یاد کرد. بیلی گراهام کشیش رؤسای جمهور آمریکا از زمان ریچارد نیکسون در دههٔ شصت تا زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون بوده است. اما فرانکلین پسر او، وظیفهٔ پدرش را در قبال رییس جمهور کنونی آمریکا «جورج بوش» ادا می‌نماید.

پت رابرتسون سازمان «اتحاد مسیحی» را تأسیس کرد و توانست از طریق این سازمان موفقیت‌ها و پیروزی‌های گسترده‌ای را درون حزب جمهوری خواه آمریکا محقق نماید. او و پیروانش در نیمهٔ دههٔ 90 در 17 ایالت به پیروزی رسیدند و در 24 ایالت دیگر بر انتخابات ویژهٔ این حزب تأثیر به سزایی گذاشتند.

از جهت دیگر، به قدرت رسیدن راست مسیحی با به قدرت رسیدن محافظه‌کاران نوین درون حزب جمهوری خواه از اواخر دههٔ 80 همراه گردید و هر دو طرف در ساخت و شکل‌دهی مواضع و دیدگاه‌هایشان بر پایه‌های ایدئولوژیک و میل به رودررویی و عدم سازش و مدارا و نگاه سیاه و سفید به امور و به شمار آوردن خویش (آمریکا و اسرائیل) به عنوان «نیروهای خیر» در جهان اتفاق نظر دارند، که می‌بایست به رویارویی با «محور شر» بروند که قبلاً در اتحاد شوروی سابق

اسرار یهود و اخرالزمان

نمود پیدا می کرد، در حالی که امروزه در «تروریسم» جهان اسلام قابل ملاحظه است. رهبران محافظه کاران نوین موفق شدند، جایگاه های مهمی را در ساخت و شکل دهی سیاست آمریکا به دست آورند. افرادی چون «پل ولفوویتز» و «ریچارد پیرل» و «جان بولتون» از جمله این افراد هستند. دولت آمریکا به رهبری بوش نیز آرا و نظرات دو جریان محافظه کاران نوین و راست مذهبی را با جان و دل می پذیرد.

بی شک با حضور این دو جریان دیگر لابی یهودی صهیونیستی نیاز چندانی به توجیه جهت تحقق اهداف و برنامه هایش ندارد، چون مواضع و دیدگاه های خود را با این دو جریان هماهنگ می سازد، به ویژه اگر این مواضع و دیدگاه ها در ارتباط با اسرائیل و یا سیاست آمریکا و خاورمیانه باشد.

این نشان می دهد که چرا دولت جمهوری خواه بوش بر حمایت از اسرائیل تاکید می کند، با اینکه بوش در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال 2000 فقط بر 20 درصد آرای یهودیان آمریکا دست یافته، در حالی که آنگور بر 80 درصد آرای آنان دست پیدا کرده بود.

عنوان: توطئه های صهیونیست ها برای تخریب مسجدالاقصی به زبان خود آن ها

رام الله – مرکز اطلاع رسانی فلسطین

با شدت گرفتن بحث و مناقشه درباره اجرای طرح عقب نشینی یک جانبه «اسرائیل» از نوار غزه که آریل شارون نخست وزیر رژیم صهیونیستی آن را مطرح ساخت، تلاش های راست گرایان افراطی یهود برای مقابله و مخالفت با این طرح، به اوج خود رسید. مخالفت ها آنقدر زیاد بود که سازمان های امنیتی «تل آویو» به ویژه بخش امنیت داخلی این رژیم را مجبور ساخت تا تخریب مسجدالاقصی را امری حتمی و اجتناب ناپذیر اعلام کنند!!!

یک روزنامه عبری زبان اخیرا در گزارش خود نوشت که مسجدالاقصی در آستانه نابودی قرار دارد. از سوی دیگر، «نوعم لیفونات» برادر خانم «لیمور لیفونات» وزیر آموزش و پرورش رژیم

اسرار یهود و احرالزمان

صهیونیستی اظهار داشت که وی کاملاً مایل به تخریب مسجدالاقصی و تأسیس معبد موهوم به جای آن است. وی تأکید کرد که صهیونیست‌ها سه هزار سال است که در رؤیای تخریب این مسجد به سر می‌برند. از سوی دیگر وزارت امور خارجه آمریکا از آغاز هفته جاری به اتباع خود هشدار داد که به زیارت مسجدالاقصی نروند. در این میان «کمال خطیب» نایب رئیس جنبش اسلامی فلسطین، «تل آویو» را مسئول هرگونه تجاوز به حریم این مسجد دانسته و تأکید کرد که تنها دانستن تصمیمات اتخاذ شده در سازمان‌های رسمی «اسرائیل» این مسئولیت را از گردن آنان ساقط نمی‌کند.

تخریب مسجدالاقصی به زمان بستگی دارد

«آلکس فیلمان» از نویسندگان روزنامه «یدیعوت آهارانوت» در گزارش سیاسی خود مخالفت محافظه‌کاران یهودی با طرح خروج «اسرائیل» از غزه و ارتباط آن با افزایش احتمال تخریب به مسجدالاقصی را شرح می‌دهد. این نویسنده به نقل از مقامات امنیتی رژیم صهیونیستی می‌گوید:

تجاوز به بیت‌المقدس مرحله تئوری خود را پشت سر گذاشته است و اکنون مهم آن است که بدانیم این اقدام چه وقت و چگونه عملی خواهد شد. سازمان‌های امنیتی رژیم صهیونیستی به ویژه «شاباک» که وابسته به احزاب و گروه‌های افراطی و سری یهودیان هستند، اخیراً با نگرانی اظهار داشته‌اند: دیگر تهدیدات لفظی برای تخریب مسجدالاقصی پایان یافته است و این تهدیدات می‌رود که جنبه عملی پیدا کند.

تخریب مسجدالاقصی با وجود هشدارها و تهدیدهای گوناگون هنوز به مرحله اجرا نرسیده است و این تهدیدات توجیهی برای بازداشت افراد باقی‌نگذاشته است. زمان به سرعت می‌گذرد و هر لحظه که به پایان مرحله جداسازی نزدیک می‌شویم بالا رفتن از دیوار خطر، تند و سریعتر می‌شود. برخی یهودیان به جد درباره پاکسازی معبد و تبدیل جهان اسلام به یک ویرانه و جلوگیری از اجرای طرح عقب‌نشینی یک جانبه از غزه و سازش بر سر زمین‌های اسرائیلی تلاش و برنامه‌ریزی می‌کنند.

اسرار یهود و آخرالزمان

از تصمیم تا اجرا راهی نمانده است. آنها وقت زیادی ندارند. طرح جداسازی تصمیمی بسیار حساس برای دستگاه‌های امنیتی است. به زودی از سوی گروه‌های توطئه‌گر تصمیمی برای حمله اتخاذ خواهد شد. این آخرین فرصت تغییر وضعیت برای آنها است. شمارش معکوس برای دستگاه‌های خنثی‌کننده آغاز شده است. بمب ساعتی در آستانه انفجار قرار دارد.

عملیات در بیت‌المقدس حتماً جالب خواهد بود، این عملیات همه معادلات را اساساً تغییر می‌دهد. این گزارش همچنین می‌افزاید:

تهدید دیگری که سازمان‌های امنیتی با آن روبرو هستند عملیاتی مشابه عملیات باروخ گلدشتاین یعنی تخریب یک پایگاه اسلامی به واسطه بمب یا عملیات انتحاری یک یهودی است. این گونه عملیات احتمالاً وضعیت را تغییر خواهد داد. با این وجود سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی دو هدف اصلی را دنبال می‌کنند: 1. ایجاد معبد موهوم؛ 2. حفظ قدرت شارون.

فیسمان در ادامه گزارش خود اظهار داشت:

برای درک بهتر آنچه گفته می‌شود باید به بیانیه خاخام «یهودا کرویزر» رئیس مکتب فکری یهود که در ماه مه 2003 منتشر شد خوب دقت کنیم. وی می‌گوید: «بدون کمترین شک و تردید دولت حقیقی یهود وابسته به جنبش «کاخ» به اذن خداوند ریشه‌های شرارت را نابود کرده و غربا و مساجد را از معبد سلیمان بیرون خواهد کرد». فرماندهان شاپاک بر این باورند که چنین اظهاراتی بسیار خطرناک است. یکی از این فرماندهان می‌گوید: «هرچند که خاخام‌ها و گروه‌های افراطی یهود دارای یک فرماندهی عملیاتی مانند سازمان سری یهود در دهه هشتاد میلادی نیستند، اما میان آنان ائتلاف و همبستگی موقت، نامعلوم و غیرقانونی وجود دارد. موضع آنان در برابر فلسطینیان این است که آنان زمین‌هایشان را به یغما برده‌اند.»

دستگاه‌های امنیتی تل‌آویو معتقدند که تهدید از ناحیه اجرای برنامه‌ها و عملیات سازمان‌های مخفی سرمی‌زند و آنان با کار خود تمامی ارتش این رژیم و فلسطینیان و حتی جهانیان را به خود مشغول کرده‌اند. در این میان تخریب مسجدالاقصی واکنش‌های شدیدتری را در پی خواهد داشت. دستگاه‌های امنیتی نیز فعالیت‌های «گروه جوانان کوهستان» را که از گروه‌های بسیار

اسرار یهود و آخرالزمان

مشکل ساز بوده و در سال های اخیر بسیار پیشرفت کرده و به عامل اصلی تهدید تبدیل شده است، انکار نمی کنند. اعضای این گروه تقریباً هزار نفر است و در مناطق دور افتاده کرانه باختری زندگی می کنند. آنها تمامی طرح های ضد فلسطینی را از آن منطقه به اجرا می رسانند.»

آلیکس فیسمان در این گزارش سیاسی خود می نویسد:

«مشهورترین عملیات تروریستی این مجموعه توسط یک تیم سری موسوم به «بات عین» در آوریل 2002 انجام گرفت. در این عملیات یک خودروی بمب گذاری شده در نزدیکی یک مدرسه فلسطینی در محله «طور» در بیت المقدس منفجر شد. تیم سری مذکور در یک اقدام خونین به سوی مردم از جمله بسیاری از کودکان تیراندازی کردن آنان در حمله خود هیچ چراغ قرمزی را لحاظ نمی کردند. تنها هدف آنان تغییر وضعیت سیاسی موجود بود.»

وی در ادامه افزوده است:

گروه «جوانان کوهستان» و خاخام های یهودی که در دو طرف «کمر بند سبز» سکنی گزیده اند عامل تهدید اصلی وقوع عملیات تروریستی یهود هستند. با این وجود بیشتر اعضای این سازمان های تروریستی تاکنون به بازداشتگاه تروریستی یهود در «یهودا» و «سامره» که متهم به عضو شدن در سازمان تروریستی مشهور «شاحر زلیغر» شده است، نرفته اند. تعداد کمی از آنان محکوم شدند و دو تن به نام های «ایتسیک باس» و «ماتی شافو» در سال 2003 به همراه هشت بسته انفجاری دستگیر شدند. سازمان های امنیتی تنها به این اکتفا کردند که این دو نفر از اعضای «کوه یخی» بوده اند.

تخریب الاقصی یک دستور توراتی است

یکی از دلایل آشکار افزایش خطر تخریب مسجد الاقصی و نیز ارتباط آن با مسئله عقب نشینی یک جانبه از نوار غزه افزایش اظهارات علنی اعضای سازمان های شهرک نشینان یهودی است. سازمان هایی که اگرچه بسیار افراطی هستند، اما هرگز از ابراز مواضع یا اهداف شوم خود یعنی تخریب مسجد الاقصی و احداث معبد کذایی سوم ابایی ندارد. در این میان ارتباط مستقیم و قوی میان فعالان یهودی در دو مسئله کاملاً مشهود است:

1. مخالفت با عقب‌نشینی از غزه؛

2. تجاوز به حریم مسجدالاقصی.

«نوعم لیفئات» برادر «لیمور لیفئات» از محافظه‌کاران تندروی یهودی است که با طرح عقب‌نشینی شارون مخالفت کرد. «یوفان قرنی» از روزنامه‌نگران صهیونیستی درباره وی می‌گوید:
نوعم لیفئات رؤیای تخریب بیت‌المقدس را در سر می‌پروراند.

قرنی در مصاحبه‌ای طولانی با لیفئات به شرح موضع او در برابر مسجدالاقصی پرداخته و از قول وی نقل می‌کند که:

لیفئات تخریب این مسجد مقدس و ساخت معبد موقوم را امری واجب می‌داند. نوعم لیفئات می‌گوید: چه خوب بود اگر شرایط برای تخریب «قبه الصخره» مسجدالاقصی فراهم می‌شد، اما نه از ناحیه فنی و نه سیاسی آمادگی چنین کاری را نداریم. وی در ادامه سخنان خود می‌افزاید: اگر روزی در ملت یهود یک تحول فکری رخ دهد، آنان به سرعت به سوی قبه الصخره رفته و آن را در آسمان منفجر خواهند کرد.

قرنی همچنین به نقل از لیفئات خاطر نشان ساخت که وی مدعی شد که در هیچ سازمان سری که برای تخریب مسجدالاقصی تلاش می‌کنید عضو نشده است. از منظر لیفئات تخریب این مسجد اساساً هیچ مانعی ندارد. وی در این باره می‌گوید:
تخریب مسجدالاقصی در وضعیت سیاسی کنونی عملی نخواهد شد. اگر پرسیده شود که آیا «قبه الصخره» باید آنجا قرار بگیرد؟ پاسخ می‌دهم هرگز، بلکه معبد کذایی باید در آن مکان قرار بگیرد؛ زیرا این مسئله آرمان و آرزوی ملت یهود و دستور تورات است. یهودیان از سه هزار سال پیش در اندیشه بازسازی معبد سلیمان به سر می‌بردند.

لیفئات همچنین اظهار داشت:

در آن مکان معبدی وجود داشت و اینک در همان مکان معبد سوم نیز قرار خواهد گرفت و بدون شک «قبه الصخره» نابود شدنی است و نباید در آنجا قرار بگیرد.

اسرار یهود و اواخرالزمان

این شخصیت تروریستی در پایان سخنان خود چنین می گوید:

مسلم است که روزی فرا می رسد که ملت یهود از خواب خود بیدار شده و خواهند گفت که چرا مسجدالاقصی در این مکان ساخته شده است. ای یهودیان! برخیزید و معبد سلیمان را بسازید در این لحظه است که تمامی بولدوزرها برای تخریب این مسجد به حرکت درمی آیند. اگر بولدوزرها نتوانند این کار را انجام دهند تجهیزات پیشرفته جنگی این کار را خواهد کرد.

گویا مقصود این تروریست از تجهیزات پیشرفته جنگی همان حمله هوایی، موشکی و یا تخریب به وسیله بمبها است.

مسجدالاقصی در خطر است

در این راستا کمال خطیب در تشریح این گزارش اعلام کرد که بدیهی است که اظهارات مقامات بلند پایه رژیم صهیونیستی و گزارشهای مطبوعات مبنی بر احتمال وقوع تجاوز و بی حرمتی به مسجدالاقصی همگی نشانگر این هستند که فاجعه ای در راه بوده و این جنایت به زودی به واقعیت خواهد پیوست.

خطیب در ادامه افزود:

ما مسلمانان از این اظهارات شگفت زده نیستیم، چرا که در گذشته پیوسته نسبت به وقوع این حادثه هشدار داده ایم و اینک باید پرسیده شود آیا مسجدالاقصی تخریب خواهد شد یا خیر؟ باید گفت که آری این امر حتمی و غیر قابل تردید است. باید پرسید که این امر چه وقت به وقوع می پیوندد؟ اظهارات و تهدیدات مقامات صهیونیستی مسئولیت را از گردن آنان ساقط نمی کند و هر سازمان یا نهادی که به نحوی در این مورد سخن گفته، اما برای جلوگیری از تجاوز به مسجدالاقصی اقدامی نکرده اند در واقع خود شریک جرم محسوب می شوند.

از سوی دیگر، «شیخ خطیب» در خصوص اظهارات نوعم لیفئات گفت:

گوینده این مطالب خواه برادر لیمور لیفئات باشد یا تساحی هنگبی یا آفی دیختر همگی بیانگر این واقعیت است که ساخت معبد کذایی در دستور کار یهودیان قرار دارد؛ بنابراین باید خود را در

برابر چنین چالشی بس خطرناک آماده کنیم. سال 2005 سالی است که در اندیشه مذهبی و عقیدتی یهود مفاهیم ویژه‌ای دارد.

عنوان: تاریخ یهود با تأکید بر قرآن و روایات - 1

قسمت اول

گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین مهدی طائب

بسم الله الرحمن الرحيم. درباره قوم یهود چند نکته مطرح است: نکته اول شناخت نژاد این قوم؛ نکته دوم: شناخت مذهب و نکته سوم: شناخت هدف این قوم است. نژاد این قوم به حضرت ابراهیم (ع) باز می‌گردد. وقتی حضرت ابراهیم (ع) با نمرود درگیر می‌شوند و ایشان را به «بابل» یعنی غرب دجله، تبعید می‌کنند آن حضرت در یک فعالیت تبلیغی سیار ابتدا به شمال عراق به سمت ترکیه می‌روند و بعد از آن به سمت فلسطین حرکت کرده و در ادامه راه به مصر و حجاز می‌روند و مجدداً به منطقه فلسطین باز می‌گردند و در همان جا مستقر می‌شوند.

در اینجا ایشان از خداوند متعال درخواست فرزند می‌کنند و خداوند به ایشان «اسماعیل» و «اسحاق» را عنایت می‌فرماید. آن حضرت، اسماعیل (ع) را به فرمان خدا به مکه، در کنار خانه خدا، منتقل می‌کنند. اما فرزند دیگرشان، اسحاق، در فلسطین باقی می‌ماند و خداوند متعال فرزندی به نام «یعقوب» به او عطا می‌کند.

اسرار یهود و اواخرالزمان

نام دیگر حضرت یعقوب (ع) «اسرائیل» است. در مورد معنای اسرائیل به زبان عبری و سریانی اختلاف است، ولی در روایات ما این کلمه «عبدالله» معنا شده است.

خداوند به حضرت یعقوب (ع) دوازده پسر عطا می‌فرماید و این دوازده پسر همان ابنای اسرائیل یا «بنی اسرائیل» هستند که یکی از ایشان یوسف است و دیگران، برادران او یعنی بنیامین، یهودا و ... که در طول تاریخ فرزندان و نوه‌های این بنی اسرائیل نژاد «یهود» را تشکیل می‌دهند. بنابراین نژاد یهود به حضرت یعقوب (ع) و ابراهیم (ع) باز می‌گردد و بنی اسرائیل پسر عموهای بنی‌هاشم و اجداد اولیه‌شان هستند و به همین دلیل در دین اسلام از اسحاق به عنوان آبای پیامبر یاد می‌شود؛ چون حضرت اسحاق (ع) عموی اجداد پیامبر است و در عربی از عمو هم به عنوان «أب» یاد می‌شود.

اما مذهب یهود طبق ادعای خودشان، دین حضرت موسی (ع) است. ما وقتی نژاد این قوم را بررسی می‌کنیم باید نظری بر گردش مکانی نژاد این قوم نیز داشته باشیم؛ این قوم ابتدا در فلسطین بودند، در زمان حکومت حضرت یوسف (ع) در مصر، این خانواده یا مجموعه‌ای که برای گرفتن گندم به مصر آمده بودند توسط حضرت یوسف (ع) شناسایی می‌شوند و همه ایشان به مصر می‌آیند و در مصر می‌مانند. در مصر، ایشان، تبدیل به خاندان حکومتی می‌گردند؛ چون در مصر حضرت یوسف (ع) به حکومت می‌رسند و فرعون مصر می‌شوند. بنابراین جایگاهی در آن منطقه پیدا می‌کنند که بعد از حضرت یوسف (ع) این جایگاه را از دست می‌دهند ولی تا زمان حضرت موسی (ع) آنها همچنان ساکن در مصر باقی می‌مانند. حضرت موسی (ع) این مجموعه را که در آن زمان گسترش پیدا کرده بودند، به صحرای سینا منتقل می‌کنند و وقتی از صحرای سینا باز می‌گردند تا وارد فلسطین شوند، وارد فلسطین نمی‌شوند.

پایه دین یهود همان دین حضرت ابراهیم (ع) و بعد حضرت اسحاق (ع) و یعقوب (ع) است. وقتی هم به مصر می‌آیند تا زمان حضرت موسی (ع) نیز همان دین را حفظ می‌کنند. حضرت موسی (ع) تعالیمی با بیان جدید، که کاملاً نسبت به قبل متفاوت بوده، به ایشان آموزش می‌دهد و تعالیم آن حضرت پایه مکتب ایشان می‌شود ولی این پایه بر اساس اعتنا و توجه به بنی اسرائیل نهاده شده

بوده است. مثلاً خطاب «قوم برگزیده» در بیانات حضرت موسی(ع) فراوان دیده می‌شود.

خطاب قوم برگزیده در آن زمان مانند خطابی است که یک فرمانده لشکر به نیروهای خود که برای انجام یک عملیات انتخاب شده‌اند، می‌کند، مثلاً در تعابیر این فرمانده می‌آید که شما برای انجام این عملیات انتخاب شده‌اید، شما انتخاب شده‌اید برای فداکاری و ... در نتیجه، این مجموعه سپاه و لشکر به دلیل آرمانی که در مقابل ایشان ترسیم شده است و سختی‌ای که برای رسیدن به این آرمان وجود دارد دائماً مورد تعریف و تمجید قرار می‌گیرند. چون به تحمل این سختی‌ها برای رسیدن به آن آرمان تن داده‌اند. در نتیجه، وقتی از این لشکر یا مجموعه تعریف می‌شود در حقیقت از آن آرمان تمجید می‌شود؛ چرا که این ایده متمثل در این لشکر است. بنابراین اگر این لشکر از تلاش برای تحقق این آرمان خودداری کنند تمام آن تمجیدها به سرزنش تبدیل می‌شود. حضرت موسی(ع) نیز از سوی خداوند متعال برای رسیدن به آرمانی که سختی‌های زیادی در راه خود دارد مأموریت پیدا کردند و آن حضرت این آرمان را با این قوم باید به دست بیاورند. از این مجموعه می‌توان به عنوان لشکری تعبیر کرد که حضرت موسی باید آن‌ها را به یک پادگان آموزشی وسیع ببرد تا برای رسیدن به آن آرمان و انجام عملیات، آموزش ببینند. در نتیجه دائماً به ایشان گفته می‌شود که شما برگزیده شده‌اید و شما از بین ملت‌ها انتخاب شده‌اید. مسلماً این قوم هم که یک قوم دیندار و منسجم بوده‌اند، از بین مردم آن روزگار برای رسیدن به یک آرمان انتخاب شده بودند و چون انجام این آرمان را عهده‌دار شدند دائماً مورد تعریف قرار می‌گیرند که خداوند متعال از انتخاب ایشان در آن زمان به عنوان یک نعمت یاد می‌کند:

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم و انّی فضلتکم علی العالمین.1

ای بنی اسرائیل، نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر جهانیان برتری دادم، به یاد بیاورید.

یعنی برتری دادم برای انجام آن آرمانی که در دنیا انتخاب کردم شما را. مانند فرمانده لشکری که می‌گوید انجام این مأموریت را از مرکز فرماندهی به لشکر ما ابلاغ کرده‌اند؛ چون ما را لایق و مناسب برای این کار دانسته‌اند، یعنی فرمانده لشکر، منتی را بر لشکر خود می‌گذارد که ما توسط

اسرار یهود و اواخرالزمان

قرارگاه ... انتخاب شده‌ایم. بر بنی اسرائیل هم منتی گذاشته می‌شود که در بین همه مردم برای انجام مأموریت الهی انتخاب شده‌اند. بنابراین چون آن آرمان و هدف، مقدس است و بنی اسرائیل پذیرفته‌اند که آن مأموریت را انجام دهند، بنی اسرائیل به وسیله آن تقدس یافته‌اند و بر همین اساس هم خداوند مانند آن قرارگاه مرکزی که وقتی مأموریت بسیار سختی را به لشکری می‌دهد، می‌گوید تمام امکانات آموزشی ما را در اختیار ایشان قرار دهید، گران‌بهاترین آموزش‌های طول تاریخ را توسط حضرت موسی (ع) در اختیار آنها قرار می‌دهد و امکانات نیز کم‌کم برایشان آماده می‌شود. قومی که به هنگام خروج از مصر هیچ امکاناتی نداشتند - چون در حال فرار بودند و نه می‌توانستند خیمه و ظروف و وسایلی همراه خود بیاورند و نه می‌توانستند معاشی همراه خود بیاورند - وقتی از آب عبور می‌کنند و در صحرای سینا ساکن می‌شوند، صنعت آنها چنان پیشرفت می‌کند که می‌توانند چیزی مثل آن گوساله طلایی معروف را ریخته‌گری کنند. این قضیه اگرچه داستان ناهنجاری موجود در آن اجتماع است، اما نفس ساختن این گوساله نشان می‌دهد که در این مجموعه، صنعت تا کجا پیشرفت کرده بود. این صنعت که مولود حضور این قوم در مصر نبوده است. این صنعت، مولود آموزش‌هایی است که در این اردوگاه به این قوم داده شده است. در حقیقت گران‌بهاترین آموزش‌ها را در اختیار این قوم قرار داده‌اند؛ چون آن آرمان بسیار مقدس است. ولی مکتب حضرت موسی (ع) در حالی بین ایشان باقی می‌ماند که در اوج تعالیم است ولی ایشان مأموریتشان را پس از 40 سال انجام می‌دهند.

حال ببینیم آن آرمان، که این قوم برایش انتخاب شده‌اند، چیست. ما می‌دانیم هر قدر هدف عملیاتی، بزرگ‌تر باشد، منت قرارگاه بر لشکری که انتخاب شده بیشتر است. خداوند وقتی می‌گوید: «فَضَّلْتُمْ عَلَي الْعَالَمِينَ» نشان می‌دهد آن هدف بسیار بزرگ است. ظاهراً آرمانی که خداوند متعال برای ایشان قرار داده است، جهانی‌سازی دین، یعنی گسترش مفاهیم دینی در سراسر دنیا، ولی در این زمان بندی معین، بوده است. وقتی به تورات مراجعه می‌کنیم می‌بینیم به آنها گفته می‌شود، مأموریت این است که از نیل تا فرات عبور کنید و هر کجا کف پای شما رسید، از برای شماست. در این بیان مشاهده، خداوند متعال، می‌کنیم جهانی شدن دین را بر عهده ایشان گذاشته است. پس هدف در اردوگاه و پس از آن جهانی شدن است ولی جهانی شدن به عنوان یک آرمان الهی و دین خدا که به معنای عدالت الهی است.

اما به تدریج در هدفشان تغییر رخ داده است. هدف، توسعه دین خدا به عنوان «عدالت» بود ولی هدف را از جهانی شدن به «توسعه قدرت» بنی اسرائیل تغییر دادند آن هم به عنوان یک نژاد که همین تغییر کوچک، این فساد را در جهان به وجود آورد.

آیا انتخاب بنی اسرائیل به عنوان قوم برتر برای انجام مأموریت الهی با توجه به وقایع تاریخی؛ مثلاً ایرادهای فراوان بنی اسرائیل انتخاب مناسبی بوده است؟

به طور کلی خداوند متعال از زمان حضرت آدم تاکنون انتخاب کرده است و انتخاب‌های خداوند بر اساس قابلیت‌ها است نه بر اساس فاعلیت‌ها، قابلیت‌ها به معنای این است که این پدیده یا موجود اگر به آنچه خداوند فرموده عمل کند می‌تواند این کار را انجام دهد، اما چون خداوند متعال تشریح می‌کند، یعنی می‌فرماید من دستورات را می‌دهم، آن‌ها دیگر خودشان تصمیم می‌گیرند هم می‌توانند انجام دهند و هم می‌توانند انجام ندهند. درست مانند لشکری که برای انجام عملیات انتخاب شده‌اند. این لشکر، ربات و آدم آهنی نیستند که حتماً دستورات را انجام دهند بلکه انسان‌ها مختار هستند که قابلیت و توان انجام این کار را دارند ولی مجبور، به این معنا که اختیار از ایشان گرفته شود، نیستند.

خداوند، انبیا را نیز بر اساس قابلیت‌ها انتخاب کرده است و چون در این عالم شیطان وجود دارد بنابراین هر جا قابلیت باشد امکان انحراف هم وجود دارد. در همان ابتدا وقتی خداوند آدم را به بهشت فرستاد، اگرچه آدم انتخاب شده بود، ولی در همان جا نشان می‌دهد که همین آدم فریب می‌خورد. بنی اسرائیل هم مجموعه‌ای هستند که قابلیت دارند و در بین مجموعه بشر آن روز، قومی که بالاترین قابلیت را داشتند همین قوم بنی اسرائیل بودند. یعنی اگر بخواهیم به بنی اسرائیل نمره‌ای بدهیم، بنی اسرائیل قومی پیوسته و دارای فهم و شعور و دارای سابقه دین و آموزش و تعهد به دین هستند. و تفضیل خداوند متعال، یک تفضیل بدون ملاک نیست. یعنی این قوم ملاک‌های بیشتری برای انجام این کار داشته‌اند، ولی شیطان را که نمی‌شود از روی زمین برداشت، وقتی قومی انتخاب می‌شود مطمئناً شیطان بیش‌ترین سرمایه‌گذاری را روی همین قوم

می‌کند.

با توجه به آن آموزش‌ها، آرمان‌ها و امکانات اگر قرار بود این بار بر دوش دیگران باشد، این‌ها خیلی زودتر از بین می‌رفتند و از هم می‌پاشیدند، یعنی این برترین انتخاب بوده؛ چون ما دیگر قومی این چنین منسجم و متفکر در آن زمان نمی‌بینیم.

ناهنجاری‌هایی که بین این مردم رخ داده است، نشان می‌دهد این‌ها انسان‌هایی با استعدادی بوده‌اند اما وقتی فریب شیطان در میان می‌آید، این استعداد در کژی‌ها به کار می‌رود مثلاً کاری که سامری انجام می‌دهد، کار بزرگی است. سامری گوساله‌ای را قالب‌ریزی می‌کند که در عین حال که گوساله‌ای طلایی است صدای گاو از او خارج می‌شود و این مسائل نشان می‌دهد این قوم با استعداد بوده‌اند. و وقتی فکرش به اینجا و اینجا می‌رسد نشان می‌دهد او با استعداد است ولی وقتی شیطان می‌تواند در او نفوذ کند و آن خواسته‌ها را کشف می‌کند دیگر به بیراهه می‌روند. سامری در انحصارطلبی این کار را انجام می‌دهد و بروز این انحصارطلبی و قدرت‌طلبی در این حد نشان می‌دهد که بنی‌اسرائیل قوم با استعدادی هستند.

آیا نمی‌توان گفت برای همه اقوام این مأموریت بوده ولی چون بنی‌اسرائیل آن‌را به بیراهه کشانده‌اند این قضیه قابل پیگیری و درس گرفتن است؟

خداوند متعال مأموریتی را روی زمین تعریف کرده است. یعنی برای انسان قلّه خیری را پیش‌بینی کرده و فرموده است آن چیزی که روی زمین آرمان است، همان قلّه خیر است. تمام انسان‌ها هم مأمور هستند که این قلّه خیر را فتح کنند و برای انجام این کار روی زمین نیروهای انسانی لازم است. مسلماً در بین انسان‌ها هر مجموعه‌ای که قابلیت بیشتری را داشته باشد این مأموریت را از سوی خداوند دریافت می‌کند. منظور این نیست که خداوند این مأموریت را به دیگران نمی‌دهد، بلکه این‌ها خودشان حاضر به قبول مأموریت شده‌اند. انحراف از مسیر اصلی انجام این مأموریت هم تا حدی قابل پیش‌بینی است. تا وقتی که انحراف به حدی نرسیده باشد که شر این گروه بیشتر از خیرشان شود، خداوند همچنان این مأموریت را برعهده ایشان قرار می‌دهد. هرگاه انحرافات

اسرار یهود و اخراالزمان

این قوم به اندازه‌ای شد که شرّ و خیرش برابر گردید و یا شرّ ایشان از خیرشان پیشی گرفت، این مأموریت از ایشان گرفته می‌شود و به کسانی داده می‌شود که قابلیتش را داشته باشند. بنی اسرائیل هم انحراف پیدا کردند ولی این انحراف به این معنا نیست که در بین ایشان هیچ چیزی باقی نماند. در بین بنی اسرائیل، جریان یهود، جریان شر است ولی جریان انبیا و عاملین به خیرشان، جریان خیر است. یعنی هم یهود و هم مؤمنین ایشان از بنی اسرائیل هستند و بین ایشان مبارزه‌ای رخ می‌دهد که خود این مبارزه مجموعاً برای کل جهان یک پیام خیر دارد؛ یعنی زمینه را برای ایجاد آن قله خیر بر روی زمین آماده می‌سازد. بسیاری از خوبی‌ها از مبارزه همین بنی اسرائیل خوب با بنی اسرائیل بد به وجود می‌آید. مثلاً زمینه پذیرش حضرت عیسی (ع) از همراهی بنی اسرائیل خوب با ایشان به وجود می‌آید. بنابراین اگرچه پیدایش یهود در بنی اسرائیل یک ناهنجاری در این قوم به شمار می‌رود ولی خطی از مبارزه و ظهور و بروز استعدادها هم در بین خوب‌ها و هم بد‌ها ایجاد می‌کند که همه این‌ها مجموعه‌ای از تجربیات می‌شود که در اختیار قومی قرار می‌گیرد که خداوند، ایجاد قله خیر را برعهده آنها گذاشته است که این مجموعه همان «قرآن» است. بسیاری از مطالب قرآن تجربیاتی است که بد‌ها و خوب‌های ایشان را برای قوم جدید بیان می‌کند تا بفهماند شما هم ممکن است به همین صورت درگیر شوید، خوبی‌های ایشان را هم نقل می‌کند و می‌فرماید شما هم می‌توانید به همین صورت پیروز باشید. در عین حال که بقایای همین قوم گذشته که مأموریت از ایشان گرفته شده است تلاش می‌کنند مأموریت در دست ایشان باقی بماند. بنابراین بنی اسرائیل در مجموع برای عالم خیرند حتی آن بد‌هایشان وقتی بد‌ها یک ناهنجاری روی زمین به وجود می‌آورند آن ناهنجاری برای متصدی آن ناهنجاری و کسانی که آن ناهنجاری را پذیرفته‌اند شر است ولی برای مجموعه خوب‌ها خیر است. مثلاً یزید برای خودش شر است، برای یزیدها هم شر است ولی برای امام حسین (ع) و مجموعه حسینی‌ها خیر محسوب می‌شود. چون اولاً حرکت یزید، بدی‌ها را به نمایش گذاشت و ثانیاً اگر شهادت خوب است، این یزید بود که موجب شهادت امام حسین (ع) گردید. این عمل یزید دارای دو لایه است. یک لایه برای خودش و یک لایه برای دیگران. دقیقاً مانند آخرت، آخرت دو لایه دارد: یک لایه جهنم و یک لایه بهشت؛ که این بهشت از همان شهادت شهدا برایشان به وجود آمده است.

امنظور از سبی بابلی چیست. و در سوره اسراء صحبت از دو بار ابتلا و پیش‌بینی سقوط است، این

مسائل را توضیح دهید.

آنچه آن‌ها به عنوان «سبی بابل» می‌دانند اشاره دارد به اسارتی که توسط «بخت‌النصر» انجام شد که به او «بنوکت نصر» می‌گویند ولی همان بخت‌النصر تاریخ ماست؛ یعنی تعبیری که در تورات مترجم می‌نویسد «بنوکت نصر» است. که من تعبیر عبری آن را نمی‌دانم بنوکت نصر پادشاه منطقه ایران بزرگ آن روز بوده است. منطقه «شوش» و بابل تا شمال عراق امروزی را «بابل بزرگ» می‌گفتند که همان ایران بزرگ آن روز است. بنوکت نصر پادشاه این منطقه بوده است. شامات از توابع ایران بزرگ محسوب می‌شدند و حکومت‌های دست‌نشانده ایران آنجا حکومت می‌کردند. بنابراین وقتی در آن مناطق سرکشی و طغیان می‌شده از حکومت مرکزی ایران به آنجا می‌رفتند تا آن مناطق را آرام کنند. ظاهراً افساد بنی‌اسرائیل در آنجا زیاد شده بود و تمردهایی از حاکمیت آنجا داشته‌اند. او برای سرکوب این تمردها به نظر خودش به آنجا رفت.

در حقیقت اینجا یک حرکت دوطرفه است. بنی‌اسرائیل که در آن زمان دو گروه‌اند؛ یک گروه منحرف و یک گروه متدین درون خودشان فسادهایی دارند. آن گروه که آنجا فعالیت و تبلیغ می‌کند برای بخت‌النصر، که مشرک است، قابل پذیرش نیست و مسلماً این رفتار را نمی‌پسندد و می‌خواهد این فعالیت‌ها را در آن منطقه متوقف کند. در حقیقت وقتی بخت‌النصر به آنجا می‌رود هدفش سرکوب دین است، ولی وقتی ما داخل همین مجموعه دینی را بررسی می‌کنیم می‌بینیم این مجموعه در داخل خودش به شدت دارای فساد است. تحریف‌ها، رعایت نکردن‌ها، عدم انجام وظایف؛ وظایفی که انبیای بنی‌اسرائیل دائماً بر عهده آن‌ها می‌گذارند ولی آن‌ها انجام نمی‌دهند. و همین انجام ندادن وظایف است که موجب می‌شود تعارض‌ها در بین ایشان شکل بگیرد.

بخت‌النصر برای حل مشکل خودش می‌آید ولی در اینجا آن قوم دینی که باید به وظایفش عمل کند و عمل نمی‌کند ضربه می‌خورد. مثلاً امام حسین (ع) محور دین هستند. ایشان حرکت می‌کنند و به سمت کوفه به راه می‌افتند. یزید به ایشان لطمه می‌زند اما مجموعه حرکت یزید بعد از آن زمان پیامدهایی دارد؛ مثلاً مسلط شدن عبیدالله بن زیاد در کوفه و حاکم شدن اختناق شدید در کوفه و سخت‌گیری بر کسانی که به یاری امام حسین (ع) رفتند. حرکت او برای سرکوب امام حسین (ع) بود ولی نتیجه‌اش لطمه خوردن کسانی بود که به وظیفه‌شان عمل نکردند. در بین بنی

اسرار یهود و اواخرالزمان

اسرائیل هم همین طور بود، بخت‌النصر آمد تا لایه‌های دینی را تخریب کند ولی مجموعه‌ای که به وظایف خود عمل نکرده بودند، ضربه خوردند. بخت‌النصر ایشان را قلع و قمع کرد و خداوند در این مورد می‌فرماید: این عذاب من بود و در کلامی، که توسط دانیال و دیگران با بنی‌اسرائیل دارد، می‌فرماید: می‌خواستم شما ادب بشوید و این ضربه‌ای که خوردید به خاطر عمل نکردن به وظایفی است که بر شما مقرر شده بود. بخت‌النصر نیامده است که بگوید چرا به دینتان عمل نکردید، او آمده است تا انبیای ایشان را از بین ببرد، تورات را آتش بزند اما اینکه این‌ها این‌گونه دچار سرکوب می‌شوند، علتش این است که این‌ها قومی بودند که با توجه به آزمایش‌هایی که دیده بودند، باید افرادی مثل بخت‌النصر را بر روی زمین نابود می‌کردند، باید خودشان حکومت می‌کردند و او را رد می‌کردند، اما چون حرف انبیای خود را قبول نمی‌کردند، دچار فساد و زیاده‌خواهی از نوع دنیایی آن شده بودند، دچار این حالت شدند. و خداوند حمله بخت‌النصر به ایشان را انتقام خود از ایشان قرار داد.

ایشان را به عنوان اسیر به منطقه بابل می‌آوردند و چون بخت‌النصر احساس می‌کند هنوز نتوانسته است ریشه دین را در آن منطقه از بین ببرد دوباره حمله می‌کند و کشتار وسیعی در منطقه فلسطین انجام می‌دهد و باقیمانده آنها را به منطقه بابل می‌آورد که همان منطقه شوش دانیال ماست و بر اثر این ضربه، متدینین این قوم دچار حالت یأس می‌شوند که در این زمان خداوند متعال انبیایشان را مأمور به پیشگویی و امید دادن و احیای ایشان می‌کند. ایشان از این دوران که دوران سخت اما با تجربه‌ای بود به عنوان «سبی بابلی» یاد می‌کنند که هم به معنی «دوران بابلی» و هم به معنی «اسارت بابلی» است. در این برهه ایشان تلاش فراوانی برای حفظ انسجام در بین خودشان کردند، مدارس مخصوص تأسیس کردند و حتی توانستند در دربارها نفوذ بکنند. که از آن جمله می‌توان به نفوذ «استر» به دربار «خشایار» شاه اشاره کرد. او همسر شاه ایران در آن زمان شد و توانست از کشتار وسیع یهودی‌ها توسط آن حکومت جلوگیری کند. بالاخره آنها در زمان کورش به بابل باز می‌گردند.

امنظور از بحث دوبار افساد و سرکشی یهود که در قرآن مطرح شده است چیست؟
در باب سوره «اسراء» و انطباق آن با تاریخ باید بگویم: چون بنی‌اسرائیل در طول تاریخ بارها

در گیر شدند؛ یعنی بیش از یک اسارت و رفت و آمد داشته‌اند، نمی‌توانیم پیشگویی‌های قرآن را با وقایع تاریخی دقیقاً تطبیق بدهیم؛ یعنی پیشگویی‌هایی که قرآن کرده است مانند پیشگویی‌هایی است که راجع به زمان ظهور حضرت حجت (ع) شده است. مثلاً امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

خرابی بصره را می‌بینم، می‌بینم مناره‌های مسجد بصره مانند این دکل کشتی در آب پیدا است. این موقعیت چندین بار برای بصره اتفاق افتاده است و ما نمی‌توانیم بگوییم کدام یک از این‌ها متعلق به زمان مشهور است. بنی‌اسرائیل درگیری‌ها و اسارت‌های متعددی داشته‌اند؛ در منطقه بابل اسیر شدند، پس از آن به اسپانیا کوچ کردند و زمانی در لهستان مستقر شدند بعد از آن اعلام کردند، آلمان‌ها با ما درگیر شده‌اند و کوچ کردند. ایشان در حقیقت حضورشان در فلسطین را قدرتمندانه نمی‌دانند و می‌گویند ما دچار کوچ اجباری شدیم و این به خاطر آزار آلمان‌ها و آدمسوزی آنها بوده است. نمی‌توان دقیقاً دومی را تعیین کرد. درباره مورد اول همه اجماع دارند که اولی همان بخت‌النصر است اما در مورد دومی نمی‌شود دقیقاً گفت که چه زمانی بوده است؛ چون خود بخت‌النصر دو بار آمده است. مرتبه اول که به فلسطین حمله کرد کشتار محدودی انجام داد و در مرتبه دوم بود که کشتار فراوانی کرد، نمی‌توان گفت دومی همان «فجاسوا خلال الدیار»³ است یا دومی هنوز نیامده است. یعنی معتقدند که وعده دومی، در این زمان است، که یهود یک حضور مقتدرانه در فلسطین دارند، و در «بعثنا علیکم عباداً لنا اولی باس شدید» این «عباد» غیر از عباد اول است.

«عباد» اول، هیچ دلالتی ندارد انسان‌های خوب

پی‌نوشت‌ها:

1. سوره بقره (2) آیه 40.

2. در آیات 4 تا 6 سوره اسراء در این زمینه چنین آمده است: «و در کتاب (آسمانی‌شان) به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: «قطعاً دوبار در زمین فساد خواهید کرد، و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخورد خواهید داشت». پس آنجا که وعده (تحقق) نخستین آن دو فرارسد، بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم، تا در میان خانه‌ها (یتان برای قتل و غارت شما) به جستجو آیند، و این تهدید تحیقی یافتنی است. پس (از چندی) دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و (تعداد) نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم.

3. سوره اسراء (17) آیه 5.

4. همان.

5. سوره زمر (39) آیه 3.

6. سوره مائده (5) آیه 118.

عنوان: قدیسان اشغالگر!

پیش از این، به ویژه در سرمقاله‌های «موعود»، متذکر این موضوع بوده‌ایم که غرب استکباری به دلایل زیر، گفت‌وگو از موضوع قریب‌الوقوع بودن ظهور حضرت مسیح (ع)، و ضرورت ایجاد بستر مناسب برای این امر را در استراتژی ویژه فرهنگی خود وارد ساخته است:

1. مبارزه با زیرساخت فرهنگی شرق اسلامی که به دلیل تعلق خاطر ویژه به مفهوم، موضوع و مصداق موعود آخرالزمان، از پذیرش تام و بی‌چون و چرای استراتژی سیاسی و فرهنگی غرب و قبول مدرنیته و نظام سرمایه‌داری، به‌عنوان کامل‌ترین و آخرین منزلگاه انسان در گستره تاریخ، سر باز می‌زند.

2. ایجاد آمادگی و القای انگیزه مقابله با مسلمین در میان بافت عمومی جامعه غربی، در شرایطی که در سراسر جهان و از جمله سرزمین‌های غربی، بروز نوعی رجعت به معنا و معنویت، و میل به قبول اسلام به عنوان «آیین‌رهای بخش» دیده می‌شود. آن هم در عصری که «بحران بن‌بست ایدئولوژیک» عموم جوامع را در شرایطی انفعالی فرو برده است.

3. جلوگیری از فروپاشی بافت عمومی و درونی جوامع غربی که در اثر بسط فساد اخلاقی، بحران هویت و از هم پاشیدگی خانواده‌ها، تمامی امکان فروپاشی از درون و سقوط را در آستانه «طلوع تاریخ جدید» حاصل آورده است.

4. برقراری سلطه بلامنازع بنی اسرائیل بر «سیاست، اقتصاد و فرهنگ جهان» و تفوق بر تمامی امکان‌های موجود در شرق بزرگ اسلامی از طریق محتوم جلوه دادن پاره‌ای پیشگویی‌های مجهول و مجعول.

جریانی که امروز با عنوان «اصول‌گرایی» یا «بنیادگرایی مسیحی» مطرح شده و بر همه ارکان سیاسی، نظامی و اقتصادی امریکا تسلط یافته است، دقیقاً مبتنی بر همین مبانی شکل گرفته است.

اصطلاح «اصول‌گرایی» بر جریانی اطلاق می‌شود که دارای گرایش‌های مذهبی افراطی در مسایل اعتقادی و اخلاقی و مؤمن به عصمت کامل کتاب مقدس، چه عهد قدیم (تورات) و چه عهد جدید (انجیل) هستند. آنها اعتقاد دارند، کتاب مقدس برای تمامی مسایل زندگی، از جمله امور سیاسی، به ویژه پیشگویی‌هایی که به حوادث آینده مربوط می‌شود و آنها را به سوی برانگیختگی اسرائیل و دومین ظهور حضرت مسیح راهنمایی می‌کند، دستوراتی داده است و «بشارت دادن» را در میان کسانی که این اعتقادات را نپذیرفته‌اند، وظیفه خود می‌دانند.¹

چنانکه ملاحظه می‌شود، این جنبش که امروزه به‌عنوان جریان غالب و حاکم بر سیاست‌های فرهنگی، سیاسی و نظامی امریکا قابل شناسایی است، بر چند امر پای می‌فشارد:

1. عصمت «کتاب مقدس» (تقید به ظاهر عبارات کتاب مقدس و تحریم هرگونه تأویل و تفسیر مفهومی)؛

2. کافی بودن این کتاب برای هدایت همه امور و مناسبات؛

3. تکیه بر پیشگویی‌های ارائه شده برای برنامه‌ریزی و طراحی عمومی سیاست‌های آینده (به‌ویژه برگزیده شناختن اسرائیل و منحصر شناختن آن در واقعه دومین ظهور حضرت مسیح در بیت

المقدس)؛

4. قبول مسؤلیت و تعهد برای نشر و تبلیغ این آموزه میان کسانی که این باور را منکر می‌شوند و یا از آن بی‌اطلاعتند.

این موارد، «ایوانجلیست»های اصول‌گرا را بر این می‌دارد که تا همه همت خود را صرف خدمت به اسرائیل، تدارک مقدمات ظهور حضرت مسیح در بیت‌المقدس و نشر این آئین در میان عموم مردم جهان و بالاخره مبارزه با مخالفان این آموزه محرف و مجعول نمایند. در واقع، تبلیغ این آموزه، تکلیف شرعی پیروان این جنبش به حساب می‌آید.

تأسیس شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و به عبارت دیگر «کلیساهای دیداری و شنیداری» برای ابلاغ سریع و همه‌گیر از سال 1960 در دستور کار جنبش «مسیحیان صهیونیست» و اصول‌گرا وارد شد.

در سال 1960، «پت رابرتسون» کشیش پروتستان و مبلغ این جنبش، اولین ایستگاه تلویزیونی را در «ویرجینیا» راه‌اندازی کرد و طی کمتر از سی سال به تعداد 500 تلی‌ایوانجلیست و 750 رادیوایوانجلیست رسید.

شایان ذکر است که تا سال 1989 میلادی، جمعاً 984 مؤسسه پژوهشی و سازمان دینی و وظیفه تدارک و تولید مواد و برنامه‌های این شبکه گسترده را عهده‌دار بودند. 3 با آغاز دهه هشتاد، «پرستش اسرائیل»، در محور توجهات رهبران کلیسای پروتستانی اوآنجیلی ایالات متحده قرار گرفت و باعث شد تا شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی مذهبی یا «کلیساهای دیداری و شنیداری»، اسرائیل را به‌عنوان مهم‌ترین موضوع و مسئله روز در برنامه‌های خود مطرح کنند.

«همچنین بنا بر اعتقادات رهبران و روحانیون پروتستانی، شکوفایی ملت یهود در وطن قومی‌اش و پیروزی‌های نظامی معجزه‌آسایش به نزدیک شدن آخرالزمان و دومین ظهور مسیح و آغاز پیروزی نهایی بر نیروهای شر اشاره دارد.»⁴

این موضوع را نباید از نظر دور داشت که حسب نظر سنجی گالوپ، 60 تا 62 درصد جمعیت ایالات

متحدۀ امریکا را پروتستان‌ها تشکیل می‌دهند. در حالی که کاتولیک‌ها تنها از جمعیتی بین 25 تا 27 درصد برخوردارند. 5 این جنبش، در اقدامی جدی و برون‌مرزی، و به قصد انجام تکلیف مذهبی، نشست‌ها و برنامه‌های تبلیغی خود را از آمریکا و اروپا به آمریکای لاتین، شبه‌قارۀ هند، آفریقا و برخی کشورهای عربی گشانده و برنامه‌های گسترده‌ای را برای مخاطبان خود در هندوستان، لبنان، ترکیه و ... تدارک دیده تا آنجا که برنامه‌های کشیشان با نفوذ کلیساهای تلویزیونی، عیناً به زبان عربی، دوبله و پخش شده‌اند و اخیراً نیز همین برنامه‌ها به زبان فارسی دوبله و از طریق یکی از شبکه‌های ماهواره‌ای پخش می‌شوند.

اجازه می‌خواهم عرض کنم:

اگر در قرن سیزدهم هجری قمری، «مسیونرهای مذهبی و فراماسونرها» دوش به‌دوش شرق شناسان، جاده صاف‌کن سیاستمداران و مردان نظامی غرب استعماری (انگلیسی، هلند و ...) در سرزمین‌های شرقی و اسلامی بودند، در دوره جدید مبارزه، «مردان سیاسی و نظامی» جاده صاف‌کن «مبلغان مذهبی»‌اند.

اینان در سایه ماشین نظامی امریکایی و انگلیسی، سفره تبلیغات مذهبی خود را چنان می‌گسترند که مسلمانان ترک، عرب، فارس و هندو، خود برای بقای اسرائیل و استقرار حکومت یهود، دست به دعا بردارند، از مال خویش بیخشند، و علیه فرهنگ و حکومت ملی و مذهبی خویش قد علم کنند. و این همان «جنگ سرد فرهنگی» اما اصلی، در اولین دهه از هزاره جدید، علیه مسلمین است. اینانۀ شوالیه‌های این جنگ کثیف و نفرت برانگیزند.

این‌همه، مقدمه‌ای بود تا ضمن بیان اهمیت این واقعه شوم، نمونه‌ای از این «شوالیه‌ها» و نقش آفرینی‌اش در یکی از کشورهای اسلامی معرفی شود.

در اولین هفته از فروردین سال جدید، «بنی‌هین»، که به‌عنوان یک کشیش ایوانجلیست، همه هفته بر صحنه حاضر شده و به تبشیر و وعظ و اندرز مشغول می‌شود و با شعبده کلام، هزاران مرد و زن را به گریه و خنده وامی‌دارد، در یک برنامه تلویزیونی، یکی از شوالیه‌های شاغل در عراق را معرفی کرد.

اسرار یهود و اواخرالزمان

در این برنامه، بنی هین ابتدا از کشیش «اندروویت»، رئیس دانشگاه آموزش مبلغان کلیسای انگلستان دعوت کرد تا بر سن و فراروی مردم قرار گیرد و در معرفی او عنوان کرد که او به ملکه انگلیس بسیار نزدیک است.

اندروویت به صحنه آمد و به شرح خدماتش پرداخت. آنچه از این پس می آید، گزارشی است از این برنامه تلویزیونی و توضیحاتی افزون تر که در قلاب () آمده است:

اندروویت: کارهایی که خداوند در کلیسای انجیلی انجام می دهد، شگفت آور است. کلیسای انجیلی به سرعت در حال رشد و نمو است به ویژه در آفریقا، در آفریقا امروزه پیروان انجیلی بیش تر از پیروان انجیلی در آمریکا و انگلستان و تمام غرب هستند. (این عبارت، نگارنده را به یاد جمله زیبای جناب آقای خاتمی، رئیس جمهور، می اندازد که در آخرین ماه های ریاست خود وقتی که از سفر به کشورهای آفریقایی باز می گشتند فرمودند: در این سفر بود که متوجه شدم که چقدر دیر به آفریقا رفته ام. شاید ایشان هم اطلاع نداشتند که مبلغان انجیل و هوادار اسرائیل خیلی پیش از ما، فضای فرهنگی آفریقا را اشغال کرده اند.)

بنی هین: آقای اندروویت آیا در کنار شما کسانی هم هستند که از عراق آمده باشند؟

اندروویت: بله، من در شش سال گذشته در عراق خدمت می کردم و دوست نزدیکم در تمام این مدت، معاون سابق نیروی هوایی عراق بود، او «جورجیس سعاد» نام دارد و اکنون در کنار من قرار دارد.

به این مرد، به نام خداوند، خوش آمد می گویم. اما این مرد که دستیار من بود، اکنون رئیس ستاد نیروهای مسلح، سخنگوی رسمی نخست وزیر عراق است. خاصیت او شبیه «دانیال» است که در خدمت پادشاه بود، چون این مرد که سرپرستی کلیساهای انجیلی را برای چندین سال در عراق برعهده داشت، اکنون قدرتمندترین مرد در عراق است. اگر در تلویزیون به «ایاد علاوی» نخست وزیر عراق نگاه کنید، پشت سر او همیشه این مرد را خواهید دید که در گوش نخست وزیر نجوا می

اسرار یهود و اواخرالزمان

کند، به او آنچه را که باید می‌گوید. بنابراین او صاحب قدرت واقعی است. او دانیال امروز است.

(اندرروایت، رئیس دانشگاه آموزش مبلغان کلیسای انگلستان، پیرو مذهب مسیحیان صهیونیست، سخنگو، رئیس ستاد نیروی مسلح کشوری مسلمان را دستیار، دوست و گمارده خویش می‌خواند در معرفی‌اش در برابر دوربین، او را دانیال نبی می‌خواند که در خدمت پادشاه طاغی خدمتگزار بود. مردی که نجواکنان فرامین ارباب خود را در گوش نخست‌وزیر به ظاهر شیعی عراق می‌خواند.)

اندرروایت ادامه می‌دهد:

من رابطه کاری نزدیکی با «پل برایمر»، فرمانده غیرنظامی آمریکا در عراق، داشتم «اما اکنون از طریق «جورجیسی» در اوج قدرت در عراق جدید به سر می‌بریم.» (جمله را دوباره بخوانید.) جورجیسی پس از انتصاب در این پست، مستقیماً نزد «کولین پاول» رفت و به او گفت: «این یسوع (مسیح) بود که مرا در این پست مشغول به کار کرده است و به یسوع خدمت خواهد کرد...»

... وقتی در یک نیم‌روز به خود گفتم باید به دیدار قبر «حزقیال» نبی بروم، چون حزقیال در عراق دفن شده است، به سمت نجف حرکت کردیم که یکی از خطرناک‌ترین مناطق به شمار می‌آید. مزار حزقیال در آنجا قرار داشت، پشت مسجدی بسیار قدیمی. روی مزار او بخشی از سفر چهل و سوم حزقیال نوشته شده بود.

(قبر حزقیال نبی در وادی‌السلام نجف قرار دارد. «کشیش اندرووایت» با شیطنت، منطقه نجف را بسیار خطرناک جلوه می‌دهد. منطقه‌ای شیعه‌نشین که علی‌رغم شرایط بحرانی بغداد، نسبت به بسیاری شهرها از وضع بهتری برخوردار است. اما نکته مهم و قابل توجه اینجاست که این کشیش او انجلیست با زیرکی، دامنه و گستره حضور بنی‌اسرائیل را تا «وادی‌السلام» پیش می‌آورد تا به مخاطبان مسیحی و یهودی اعلام کرده باشد که جغرافیای اسرائیل و مرز امنیتی آن به وادی‌السلام نجف نیز می‌رسد چنانکه بهانه‌هایی از این نوع تمامی فلسطین را اشغال نموده و حاضر به عقب‌نشینی از نوار غزه نیز نیستند. در واقع بنی‌اسرائیل کلیه نقاطی از عالم را که نامی و نشانی از

آن در تورات محرف آمده، جزء ملک خود می‌شناسد.)

در حالیکه نجف به دو دلیل مهم قابل توجه و تاکید شیعیان است. یکی وجود قبر حضرت امیرالمؤمنین (ع)، و دیگری به عنوان یکی از مراکز مراجع عالیقدر جهان تشیع.

ادامه می‌دهد:

مسلمانی شیعی، نگهبان قبر حزقیال نبی بود، او به مانند یک دوست به ما خوش آمد گفت. در این مکان، حضور خدای قادر و توانا را به خوبی احساس می‌کردیم. پیرامون قبر، جاهای کوچکی (غرفه) برای خواندن نماز بود. به نگهبان گفتیم این اتاق‌های کوچک چیست؟ گفت: مردم، هر شب، در اینجا و پیرامون قبر حزقیال برای خواندن نماز می‌آمدند. چون می‌دانستند او پیامبر بزرگی بود که از سوی خداوند برگزیده شده بود. (زیرکانه از مخاطبان انجیلی خود می‌خواهد که شما به این منطقه و مزار بروید. شما در این غرفه‌ها به عبادت مشغول شوید و در واقع چهره‌ی اسلامی وادی‌السلام را مبدل به چهره‌ای یهودی و مسیحی کنید.)

در راه بازگشت از این سفر دل‌انگیز بودیم. از بابل عبور کردیم. هنگامی که کاخ صدام، رئیس جمهور پیشین عراق را دیدیم که اینک کاملاً غارت شده، آشکارا شنیدیم که خداوند به من می‌گوید: «بابل سقوط کرد». و هنگامی که بابل سقوط کند شکوه و عظمت خداوند، ظهور خواهد کرد.

و این در حالیست که اولاً بابل از گذشته‌های دور تاکنون چندین مرتبه سقوط نموده است. چنانکه در زمان بخت‌النصر ویران شد و چگونه است ویرانی امروز و سقوط دولت صدام به عنوان مصداق مذکور در کتاب مقدس بحساب آمده است؟ ضمناً، امروزه دیگر سرزمین عراق با نام بابل شناخته نمی‌شود و این خود برخلاف تفسیر و تأویل صحت حرفی کتاب مقدس مورد ادعای مسیحیان صهیونیست است.

(اندر روایت با جایگزین کردن نام «بابل» به جای «حله»، دیگر بار مخاطبان خود را متوجه و

اسرار یهود و اواخرالزمان

متذکر مباحث تورات، نقش و جایگاه بابل در تاریخ گذشته یهود و موضوع سقوط بابل به عنوان حادثه‌ای ماقبل از ظهور می‌کند. چنانکه سلطه بر بابل را مسیحیان صهیونیست جزء لاینفک مجموعه پیشگویی‌ها و تحقق مشیت و تدبیر خداوند می‌شناسند.)

سپس اندرووایت خطاب به «جورجیس» می‌گوید:
جای دارد که با او نماز بخوانیم. برای مرد بزرگی که در اینجا قرار دارد. او مرد بسیار بزرگی است همسر او نیز در اینجا است. او واقعاً یکی از مردان خداست.

بنی‌هین، روی به جمعیت که متعجب و شوق‌زده این داستان را گوش می‌دهند کرده می‌گوید:
بنابراین باید برای این دو مرد خدا، نماز خواند. (اندرووایت و جورجیس)، باید در کنار آنها باشیم. عزیزانم، آنچه امروز، در جهان، به وقوع می‌پیوندد به یک دلیل است. و آن اینکه، انجیل در سراسر جهان منتشر شود و جان‌ها مبارک گردند. ملت عراق، تشنه است. تشنه محبت خدا و این امری مقبول است. جهان عرب اکنون چون غنچه‌ای زیبا در حال شکوفایی است و این مردان از جمله اندروواید به همین منظور اینجا هستند. می‌دانید او در مورد خطرهای بسیاری که با آن مواجه است اصلاً صحبت نمی‌کند...

اکنون وقت آن رسیده که ما و روح‌القدس و یسوع برای این دو مرد نماز بخوانیم. برای خانواده هایشان.

خداوندا! از تو می‌خواهیم آنها را مبارک گردانی. خدایا! توکل به بشریت اشتباه است. تو تنها کسی هستی که از ما حمایت می‌کنی، امروز برای این نماز می‌خوانیم که این دو مرد را چون نوردیدگان خویش حفظ کنی و زیر بال حمایت خویش بگیری، آنها را در امنیت و سایه حمایت خویش حفظ کن، خدایا خواسته‌های خویش را از طریق آنها به انجام برسان، تا نام پسر تیسوع، شکوه و عظمت یابد، از طریق تمام این مردان خدایی که برای تو کار می‌کنند، خانواده و فرزندان و نوادگان آنها را حفظ کن به نام یسوع، خدایا! آنها را سلامت نگهدار، و به نام یسوع مسیح سلامتی همیشه همراه و همگام آنها باشد، آمین

اسرار یهود و احرالزمان

خدا می‌داند که برای چه آمین می‌گویند. برای ویران ساختن وحشیانه شهرها و محله‌های عراق و پایمال کردن خون هزاران زن و مرد که از آن به‌عنوان شکوفایی عراق یاد می‌کنند؟ و یا چیز دیگری

سپس اندرووایت می‌گوید:

— دوستت دارم، من نیز تو را چون فرزندم دوست دارم. زمانی دوست داشتیم به عراق بیاییم. می‌دانی، اکنون به خواسته‌ام رسیده‌ام، همه در عراق می‌گویند این دو اینجا چه کار می‌کنند، چون ما را بر صفحه تلویزیون دیده‌اند. مردم سؤال می‌کنند، آنها اینجا چه می‌خواهند، اما ما به کمک نخست‌وزیر آمده‌ایم.

— یک‌بار که با هم صحبت کردیم، سؤالی از شما کردم، اکنون همین سؤال را می‌کنم، می‌خواهم بدانم آیا جواب شما تغییر کرده است؟

— بدون اینکه سؤال را بررسی به تو خواهم گفت: نه، هیچ تغییری نکرده است، در اینجا بسیاری از فرشتگان به ما کمک می‌کنند، بسیار خوب، برای من نماز بخوانید.

این گفت‌وگو همراه با صحنه‌سازی زیر کانه‌ای، اشغالگران و متجاوزان به عراق را فرستادگان خداوند و مأموران او معرفی می‌کند. اینان به امر خدا و به‌خاطر عیسی مسیح (ع) به عراق آمده‌اند و به استقبال خطر رفته‌اند. به‌همین منظور چونان قدیسان باید ثناگوی آنان شد.

موفقیت در گماردن مردانی صاحب نفوذ و مؤثر اما مأمور در دستگاه سیاسی کشورهای اسلامی البته که برای کشیشان اوانجلیست و پیروان آنها جای شکر و سپاس و دعا دارد. در مقابل برای ساکنان سرزمین‌های اسلامی جای گریه و زاری و انابه دارد.

تلاش بیگانگان مبتکر برای سلطه و چپاول، تنها یک طرف ماجراست. طرف دوم ماجرا، غفلت، ندانم کاری و ناسپاسی مسلمین است که حسب سنت لایتغیر، آنان را مستعد سلطه اجانب می‌سازد.

جای آن است تا دربارهٔ سد کردن طریق نفوذ عمل‌های استکبار و صهیونیسم و بستن رخنه‌ها موارد زیر را متذکر شویم:

1. مراکز علمی و فرهنگی و مخصوصاً حوزه‌های علمی برای شناسایی لاهوت و نظام اعتقادی و فرهنگی ملل غیرمسلمان، اقدام عاجل به عمل آورند و با بررسی آراء و احوای فرق شبه مسلمان که در خود استعداد و زمینه مبدل شدن به عامل بیگانگان از (یهود و نصارا) را دارند امکان نقد، رد و جوابگویی به شبهات احتمالی را فراهم آورند.
2. سازمان‌های مسئول فرهنگی، ضمن شناسایی کلیه فرقه‌های مذهبی موجود در کشورهای همسایه، تجهیز کتابخانه‌ها، امکانات خود را برای شناسایی شبهات و تربیت مبلغان مذهبی و گسیل آنها در اماکنی که امکان بهره‌جستن از طبع لطیف و تأثیرپذیر جوانان می‌رود، امکان سوء استفاده را از بین ببرند.
3. مراکز و مؤسسات مذهبی با تجدیدنظر در شیوه تبلیغات دینی و استفاده از افراد صاحب‌نظر، عالم و درد آگاه، امکان برقراری ارتباط صریح و سریع و هم‌زبانی با جوانان و نوجوانان اولین دهه از هزارهٔ جدید را فراهم سازند. (این همه تنها به شرط دوری از التقاط فرهنگی و شائبه‌های غریب‌دگی جاری و ساری، ممکن است).
4. سازمان‌ها و مؤسسات مسئول با درک شرایط و موقعیت حاضر و مترصد بودن خصم در جبههٔ جنگ سرد فرهنگی، با هوشیاری، امکان نشر احتمالی کتب مشکوک و شبهه افکن را سد نمایند. موضوع فضای باز فرهنگی، توسعهٔ بی‌حد و حصر، و آزادی نشر هرگونه شبهه در میان مسلمین، خلاف قاعدهٔ حضور هوشمندانه در میدان مبارزه و خلاف نص صریح کتاب‌الله و کلمات ائمه معصومین (ع) است.
5. اشتغال مردان و زنان فرهیخته، اهل قلم و تحقیق و دین‌شناس در مناصب اجتماعی، سیاسی و

اجرایی در شرایطی که امکان جای‌گزینی آنان با مردان و زنان مؤمن و دلسوز و کارشناس وجود دارد ظلم به نسل جوان و جامعه فرهنگی، در عصر حاضر است.

6. لازم است دستگاه‌های مسئول با ترک پیست‌وپنج‌ساله کاهلی امکان فراغ بال اهل قلم و تحقیق را چنان فراهم آورند تا اینان به‌دور از دغدغه معاش، و نیاز لیل و نهار، امکان حراست جدی از جغرافیای فرهنگی این سرزمین اسلامی را حاصل کنند. و البته این سخن به معنای ایجاد فضای بازتر از این برای شعبده‌بازان عرصه قلم و ادب که بی‌محابا به تمامی جغرافیای فرهنگی مسلمین و شیعیان یورش می‌آورند نیست. چنانکه طی سال‌های اخیر و پس از سال 1368 تاکنون، از هر سو، ساحت مقدس اسلام و فرهنگ اسلامی، مورد هجمه حساب شده و روشنفکران ملحد و در واقع «شوالیه‌های جنگ سرد» واقع شده است.

پی‌نوشت‌ها:

1. رضا هلال، مسیح یهودی و فرجام جهان، ص. 224.
2. همان، ص. 124.
3. همان، ص. 124.
4. همان، ص. 127.
5. Rama Research Groop Princeton Research Gallouup.

عنوان: تبلیغات دینی و سیاسی ایوانجلیست‌های جنگ طلب در ایالات متحده آمریکا

تحول و پیشرفت سریع در مخابرات در دگرگونی زندگی اجتماعی جوامع در قرن بیستم نقش به

سزایی داشته است و در این عرصه، رادیو و تلویزیون بیشترین نقش را ایفا نموده‌اند. در ایالات متحده آمریکا، از آغاز پخش برنامه‌های رادیویی، اجرای برنامه‌های دینی جزء لاینفک فرهنگ این کشور گردید. بعد از توسعه تلویزیون در این کشور در دهه 1960م، مبلغان مسیحی به رادیو و تلویزیون رو آوردند و هم‌اکنون بیش از صد برنامه دینی مسیحی را به شکل سندیکا در این کشور پخش می‌کنند و جامعه آمریکا را از این جهت بی‌نیاز کرده‌اند. در دهه 1980م با توسعه ایستگاه‌های یو.اچ.اف.1 و ماهواره آنها توانستند برنامه‌های تبلیغی مسیحی را از رادیو و تلویزیون در مناطق مختلف جهان پخش نمایند؛ بن آرمسترانگ، رئیس «انجمن ملی سخن پراکنی دینی»² اظهار می‌دارد: «تلویزیون وسیله‌ای اعجاز آمیز از جانب خداست که با آن باید انجیل را در سراسر جهان تبلیغ نمود».³

تلی‌وانجیلیست (مبلغ انجیل از تلویزیون)

به مبلغان انجیل ایوانجیلیست⁴ می‌گویند. قبل از جنگ جهانی دوم ایوانجیلیست‌ها به عنوان بنیادگرا⁵ معروف بودند، لیکن بعد از جنگ جهانی دوم آنها خود را به عنوان «ایوانجیلیست» معرفی کردند. شعار آنها بازگشت به انجیل و تغییر جامعه با تحول فرهنگی است، تا از این راه در آمریکا حکومتی بر مبنای بنیادهای انجیل به وجود آورند. آن دسته از ایوانجیلیست‌ها را که از راه تلویزیون برنامه‌های تبلیغی پخش می‌کنند «تلی‌وانجیلیست»⁶ می‌نامند. آنها در اوایل قرن بیستم اصول مسیحیت را با عنوان «بنیادها»⁷ تبیین نمودند که تا سال 1915م دوره دوازده جلدی را در آمریکا منتشر کردند و به سبب همین مواضع برای اولین بار اصطلاح «بنیادگرا» بر آنها اطلاق گردید.

از جانب بنیادگرایان مسیحی در آمریکا در سال 1919م مؤسسه‌ای با عنوان «انجمن جهانی بنیادهای مسیحی»⁸ تأسیس گردید و ویلیام بل ریلی⁹ بنیان‌گذار آن بود. 10 بعد از جنگ جهانی دوم آنها خود را به عنوان مبلغان انجیل (ایوانجیلیست) معرفی کردند و مؤسسه‌ای به نام «اعضای جهانی ایوانجیلی»¹¹ را در سال 1951م به وجود آوردند و خود را به جای بنیادگرایان به عنوان محافظه‌کاران مسیحی معرفی کردند.

آنها با جدیت درباره عملی نمودن خواسته‌های مسیح¹² و تحقق پیش‌گویی‌های انجیل¹³ تبلیغ می‌کنند و اعلام می‌دارند «ظهور دوباره مسیح»¹⁴ بسیار نزدیک است و مسیحیان برای ظهور دوباره

اسرار یهود و اخرالزمان

مسیح وظیفه دارند انجیل را در سراسر جهان تبلیغ نمایند. از این رو، ایوانجلیست‌ها علاوه بر راه اندازی تعدادی ایستگاه رادیویی برای تبلیغات دینی در آمریکا، اولین ایستگاه رادیویی برای پخش برنامه‌های دینی در سطح جهان را در شهر کیوتو، اکوادور در روز 25 دسامبر 1931 م با عنوان «منادی دعای خیر عیسی مسیح» 15 افتتاح نمودند و این ایستگاه رادیویی تا سال 1985 م برنامه‌های خود را برای 22 کشور آمریکایی لاتین و کارائیب پخش می‌کرد. تا سال 1932 م بیش از 400 برنامه دینی از 80 ایستگاه رادیویی پخش می‌گردید، که در سال 1939 م شمار آنها به 152 ایستگاه و در سال 1942 م به 456 ایستگاه رسید. کلیه ایستگاه‌های رادیویی که برنامه‌های دینی را در آمریکا تا این سال پخش می‌کردند بزرگ‌ترین شبکه رادیویی در این کشور شدند. 16 در سال 1955 م، کارل ماک اینتایر 17 از مبلغان معروف انجیل، برنامه‌های تبلیغی خود را از بیش از 600 ایستگاه رادیویی در آمریکا پخش می‌نمود و بیلی جیمز هارگیس 18 تا سال 1961 م برنامه تبلیغی دینی را در بیش از 200 ایستگاه رادیویی و دوازده ایستگاه تلویزیونی منتشر می‌نمود.

یکی دیگر از مبلغان انجیل در رادیو قبل از جنگ جهانی دوم در آمریکا، هربرت دبلیو آرمسترانگ 19 بود که فرقه جدیدی را با عنوان «کلیسای جهانی خدا» 20 به وجود آورد و برنامه‌های دینی وی در آمریکا شهرت یافت. 21 امروز در آمریکا بیش از 300 ایستگاه رادیویی وجود دارند که برنامه‌های دینی را در شبانه‌روز پخش می‌کنند. 22 در آمریکا 750 تن از «مبلغان رادیویی انجیل» 23 فعالیت دارند و 1550 ایستگاه رادیویی در این کشور عضو انجمن ملی سخن پراکنی دینی می‌باشند که برنامه‌های رادیویی پخش می‌کنند.

ایوانجلیست‌ها رادیو را برای تبلیغ انجیل وسیله‌ای شگفت‌انگیز و تلویزیون را ابزاری معجزه‌آسا می‌دانند که در تحقق اهداف دینی دستاوردهای شگفت‌انگیزی داشته است. از این رو با توسعه تلویزیون در آمریکا، آنها برنامه‌های دینی را در شبکه‌های مختلف تلویزیونی پخش کردند. اولین برنامه دینی در تلویزیون آمریکا در سال 1940 پخش شد و سخنران این برنامه کشیش کاتولیک فولتن ج. شین 24 بود.

شبکه تبلیغات دینی ایوانجلیست‌ها

دهه 1960 م که در آمریکا و جهان غرب به عنوان دهه ضد ارزش‌های دینی معرفی می‌شود، باعث

افزایش سریع فرهنگ اعتیاد به مواد مخدر و جنایت و ابتذال فرهنگی در جامعه آمریکا شد. از این دهه به بعد، همه ساله، شمار جوانان معتاد افزایش می‌یابد و فقط در سال 2002 م در آمریکا 25 میلیارد دلار برای مصرف مواد مخدر هزینه شده است. ترویج فرهنگ خشونت و ابتذال در فیلم‌های آمریکایی باعث افزایش جنایت در این کشور گردیده است که این مسئله به افزایش تعداد بارداری در میان دختران کمتر از 19 سال، افزایش بیماری‌های مقاربتی و ایدز، خشونت علیه کودکان و زنان، رشد آمار طلاق و سرپرستی خانواده توسط زنان، افزایش هم‌جنس‌بازان و بیش از حد شدن جمعیت زندانیان انجامیده است. در آمریکا از هر دو ازدواج یکی از آنها در کمتر از یک سال منجر به طلاق می‌شود و 45 درصد کودکان توسط پدر یا مادر تحت کفالت می‌باشند. ایوانجلسیست‌ها با انتقاد شدید به مظاهر فساد فرهنگ سکولار در جامعه آمریکا نفوذی فوق‌العاده پیدا کرده‌اند. 25 آنها در برنامه‌های تلویزیونی در آمریکا فساد اخلاقی در جامعه را معلول دوری از تعلیمات دینی می‌دانند و به شدت با ابتذال در رسانه‌های عمومی مانند رادیو، تلویزیون، اینترنت، مجلات و روزنامه‌ها مخالف‌اند. مبلغان انجیل از پیوندهای محکم خانوادگی طرفداری می‌کنند و روابط غیرمشروع قبل از ازدواج را باعث افزایش سقط جنین در کشور و سست شدن روابط خانوادگی می‌دانند. 26 آنها در تبلیغات دینی در تلویزیون کوشش می‌کنند مراسم عبادی مسیحی در مدارس دولتی و خصوصی الزامی گردد و آموزش مسائل جنسی در مدارس را ابتذال شمرده، با آن به شدت مخالفت می‌کنند و مدارس دولتی را مراکز ترویج ارزش‌های ضد دینی در آمریکا می‌دانند. 27

شعار مبلغان انجیل در تلویزیون «شکل دادن افکار نوجوانان» 28 می‌باشد. آنها در تبلیغات خود اظهار می‌کنند که می‌خواهند اخلاق و معنویت را به کشور آمریکا و عزت را به خانواده‌های از هم پاشیده این کشور بازگردانند. آنها در تبلیغات خود مردم را از دوران «عذاب شدید»

(Tribulation) به دست دجال (Anti-Christ) می‌ترسانند و اظهار می‌دارند دجال به زودی ظهور خواهد نمود و دنیا به عذابی سخت دچار خواهد شد و فقط «مسیحیان دوباره تولد یافته» 29 نجات خواهند یافت.

ایوانجلسیست‌ها اعلام می‌دارند که آنها می‌خواهند آمریکا را از اومانیسم سکولار 30 نجات دهند و می‌کوشند با کنار گذاشتن افراد سکولار از مسئولیت‌های حساس دولتی، اداری، نظامی و قضایی، مسیحیان طرفدار اعتقادات افراطی دینی را جایگزین آنها کنند. 31

برای تحقق این هدف، تلی ایوانجلیست‌های معروف آمریکا مؤسسات آموزش عالی زیر را برای تربیت متخصصان با اعتقادات دینی برای احراز پست‌های کلیدی در کشور به وجود آورده‌اند:

1. دانشگاه ریجنت: 32 این دانشگاه در ویرجینیایچ واقع شده که توسط کشیش پت رابرتسون 33 تأسیس گردیده است و در آن بیش از سه هزار دانشجو تحصیل می‌کنند. شعار این دانشگاه «رهبری مسیحیان برای تغییر جهان» 34 می‌باشد. این دانشگاه برای شبکه تلویزیونی دینی «شبکه سخن‌پراکنی مسیحیت» سی.بی.ان 35 کارشناس تربیت می‌کند.

2. دانشگاه لیبرتی 36: این دانشگاه را تلی ایوانجلیست معروف کشیش جری فالول 37 در لینچ برگ، ویرجینیا تأسیس کرده است. در این دانشگاه 6500 دانشجو تحصیل می‌کنند.

3. دانشگاه اورل رابرتز: 38 این دانشگاه در شهر تلسا، اکلاهاما در سال 1963م تأسیس گردید و بنیانگذار آن کشیش اورل رابرتز از تلی ایوانجلیست‌های معروف آمریکا می‌باشد.

4. دانشکده انجیل جیمی سواگارت: 39 این دانشکده توسط جیمی سواگارت در شهر لویسیانا تأسیس گردیده است.

در این مؤسسات آموزش عالی، علاوه بر تربیت کادر اداری دولتی، متخصصان را برای اداره و تولید برنامه‌های تبلیغی مسیحی در ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی آموزش می‌دهند. براساس آمار ارائه شده در کتاب راهنمای سخن‌پراکنی دینی در آمریکا 40 تا پایان سال 1985م در آمریکا 1043 ایستگاه رادیویی و 96 ایستگاه تلویزیونی دینی وجود داشته و در سال 1989م تعداد ایستگاه‌های رادیویی به 1485 و ایستگاه‌های تلویزیونی دینی به 336 عدد افزایش یافته است. تا سال 1989م، 648 سازمان دینی برنامه‌های رادیویی دینی مسیحی تولید می‌کردند و 476 سازمان دینی در این کشور مسئولیت تولید برنامه‌های دینی را در تلویزیون بر عهده داشتند. تا سال 1989م از آمریکا، 301 برنامه رادیویی و تلویزیونی و تبلیغی برون‌مرزی پخش می‌گردید. 41 به گفته «انجمن ملی سخن‌پراکنی دینی» اکنون در آمریکا 1550 ایستگاه رادیویی و 350 ایستگاه تلویزیونی دینی در این کشور فعالیت دارند و در این ایستگاه‌ها بیش از 500 تلی ایوانجلیست و 750 رادیو ایوانجلیست برنامه‌های دینی و تبلیغی مسیحی اجرا می‌کنند و هر هفته بیش از 14 میلیون نفر، این برنامه‌های تلویزیون را تماشا می‌کنند. 42 بودجه سالیانه مؤسسات دینی مسیحی که این برنامه‌ها را از شبکه‌های رادیو و تلویزیونی دینی پخش می‌کنند همه ساله 20 تا 25 درصد افزایش پیدا می‌کند. این مؤسسات، شبکه‌های تلویزیون دینی محلی را در شهرهای آمریکا

گسترش داده‌اند. برنامه‌های تبلیغی مسیحی از جانب کلی ایوانجلیست‌های معروف؛ مانند جری فالول، پت رابرتسون، جیمز رابیسون،⁴³ جیمی سواگارت و رابرت شولر⁴⁴ دائماً در حال توسعه است.⁴⁵

اهداف محافظه‌کاران سیاسی

ایوانجلیست‌ها در آمریکا عضو فرقه‌های مختلفی از پروتستان‌ها می‌باشند. در آمریکا تاکنون بیش از 1500 فرقه در میان پروتستان‌ها به وجود آمده و این تعداد مرتب رو به افزایش است. ایوانجلیست‌ها با آنکه از فرقه‌های مختلف می‌باشند، با یک هدف، تبلیغات دینی را انجام می‌دهند. از این رو پروتستان‌ها آنها را «مافوق کلیسا»⁴⁶ می‌نامند و افرادی مانند چارلز گراندیسون فینی⁴⁷ (1875-1876م)، دیوایت ال مودی⁴⁸ (1899-1837م) و بیلی سندی⁴⁹ (1935-1862م) را رهبران «جنبش تبلیغ انجیل»⁵⁰ و «مافوق کلیسا» می‌دانند.⁵¹

ایوانجلیست‌ها خود را به عنوان اثرگذاران مشروع در تغییر فرهنگ آمریکایی و رسانه‌های عمومی و نیز پیشگامان مبارزه علیه لیبرالیسم سکولار در جامعه آمریکا در طول قرن بیستم معرفی می‌کنند.⁵² آنها از مناظرات کلامی با دانشمندان ادیان دیگر به شدت پرهیز می‌کنند و از احساسات و وابستگی‌های محلی برای تبلیغات دینی در رادیو، تلویزیون، مجلات و اینترنت به خوبی بهره می‌برند. در آمریکا ارتباط نزدیک میان دیدگاه‌های محافظه‌کاران ایوانجلیست با ایدئولوژی محافظه‌کار سیاسی کاملاً مشهود است.

انگیزه مهم و برجسته ایوانجلیست‌های آمریکایی بسیج مسیحیان جامعه این کشور در راستای اهداف محافظه‌کاران سیاسی می‌باشد. در آمریکا مطابق آمارهای مختلف 80 تا 100 میلیون مسیحی در این کشور طرفدار ایوانجلیست‌ها می‌باشند و اکثریت مطلق آنها از حزب محافظه‌کار جمهوری خواه حمایت سیاسی همه جانبه انجام می‌دهند.

ایوانجلیست‌ها با حضور گسترده در برنامه‌های رادیویی قبل از جنگ جهانی دوم در میان رؤسای جمهوری آمریکا اعمال نفوذ می‌کردند. هری اس. ترومن رئیس جمهوری آمریکا در سال‌های 1953-1945 که از حزب دموکرات بود اعلان می‌دارد: «اگر بیداری اخلاقی و روحانی در آمریکا به وجود نیاید این کشور نابود خواهد شد». ژنرال دوایت دیوید آیزنهاور، از حزب

جمهوری خواه و رئیس جمهوری آمریکا در سال های 1953 – 1961 اظهار می دارد برای جلوگیری از فاجعه ملی در آمریکا باید حیات نو روحانی به وجود آید». بعد از فتح ژاپن در جنگ جهانی دوم، ژنرال داگلاس مک آرتور، حاکم نظامی آمریکا، رسماً از مبلغان مسیحی دعوت به عمل می آورد که در ژاپن تبلیغات دینی گسترده انجام دهند. با حمایت دولت آمریکا ایوانجلیست ها بعد از جنگ کره (1950 – 1953) تبلیغات وسیع دینی را در کره جنوبی و کشورهای خاور دور و جنوب شرقی آسیا انجام داده اند.

در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال 1976 ایوانجلیست ها از کاندیدای حزب دموکرات، جیمی کارتر که عضو کلیسای بنیادگرایان مسیحی به نام «کنوانسیون بابتیست های جنوبی»⁵³ بود و ادعا می کرد «مسیحی دوباره تولد یافته» است، حمایت نمودند و کارتر با حمایت همه جانبه ایوانجلیست ها به قدرت رسید. مجله «نیوزویک» سال 1976 را «سال ایوانجلیست ها» نامید. در این انتخابات، ایوانجلیست ها رسماً وارد حوزه سیاسی شدند و جامعه آمریکا و جهان در سطحی گسترده متوجه این جریان جدید شدند.⁵⁴

از آغاز سال 1979م شعار آنها این بوده است که هنگام آن فرا رسیده که برای تغییر مسیر آمریکا و نجات این کشور، مسیحیان متدین از کلیسا وارد کنگره (پارلمان آمریکا) شوند. مطابق یک نظر سنجی که در سال 1980 انجام شد 90 درصد کشیشان آمریکا اظهار نمودند کلیسا مناسب ترین محل برای بیان مسائل اجتماعی و سیاسی می باشد. این امر برای تمامی کشیشان ضروری است.⁵⁵ در آمریکا بیش از 400 هزار کلیسا وجود دارد که 110 هزار کلیسا در اختیار ایوانجلیست ها قرار دارد.

با نفوذ ایوانجلیست ها در دولت جیمی کارتر (1976 – 1980) مسئله حفظ ارزش های سنتی خانواده مورد توجه دولت قرار گرفت.

در انتخابات ریاست جمهوری سال 1980 ایوانجلیست ها از رونالد ریگان حمایت کردند، چرا که وی نیز خود را «مسیحی دوباره تولد یافته» نامیده و وعده داده بود خواسته های آنها را عملی سازد.⁵⁶

در روزهای 28 و 29 آوریل 1980 ایوانجلیست ها در واشنگتن، پایتخت آمریکا اجتماعی بزرگ را با عنوان «واشنگتن برای عیسی مسیح»⁵⁷ به وجود آوردند که در آن نیم میلیون ایوانجلیست از سراسر آمریکا شرکت نمودند. در این اجتماع دو روزه، رهبران ارشد دینی ایوانجلیست ها در

سخنرانی‌های خود از دولت‌مردان خواستند که در مسائل سیاسی و اجتماعی مطابق تعلیمات انجیل عمل نمایند تا مورد تایید آنها قرار گیرند و در پایان، خواسته‌های سیاسی و اجتماعی خود را در یک اعلامیه بیان نمودند. شعار آنها در این اجتماع این بود: «نه من گناهکارم، نه تو گناهکاری، بلکه آمریکا گناهکار است و برای نجات آمریکا باید فداکاری نمود». 58

رونالد ریگان اولین برنامه تبلیغات انتخاباتی برای ریاست جمهوری را در روزهای 21 و 22 اوت 1980 در ری یونیون آرنا، دالاس در میان ایوانجلیست‌ها برگزار نمود. در این اجتماع، پانزده هزار تن از نمایندگان ایوانجلیست‌ها از سراسر آمریکا شرکت داشتند و تعهد نمودند که ریگان را در این انتخابات به پیروزی برسانند. 59 بعد از پیروزی قاطع ریگان در این انتخابات، ایوانجلیست‌ها به عنوان یک قدرت فرهنگی و اجتماعی در جامعه آمریکا ظهور نمودند. 60

رونالد ریگان اولین برنامه تبلیغات انتخاباتی دومین دوره ریاست جمهوری خود را در سال 1984 از محل یاد شده در حضور هفده هزار ایوانجلیست از سراسر آمریکا برگزار نمود. در این جلسه تبلیغاتی، ایوانجلیست معروف آمریکا جری فالول که در دوره اول ریاست جمهوری ریگان کشیش رسمی کاخ سفید شده بود اعلان می‌کند که «دیانت و اخلاق از سیاست جدا نیست». 61

در سال 1983 ریگان طرح «ابتکار دفاع استراتژیک» 62 را در یک جلسه دینی در میان ایوانجلیست‌ها اعلام می‌کند و از شوروی سابق به عنوان «امپراتوری شیطانی» 63 نام می‌برد؛ چرا که ایوانجلیست‌ها شوروی سابق را امپراتوری شیطانی معرفی می‌کردند.

در انتخابات سال 2000 ایوانجلیست‌ها رسماً از جورج دبلیو بوش حمایت کردند و از طرفداران خود خواستند که الگور، کاندیدای حزب دموکرات را شکست دهند. الگور نیز در جلسات سخنرانی انتخاباتی‌اش از شعار ایوانجلیست‌ها «عیسی مسیح چه خواهد کرد» 64 بهره گرفته، اعلام می‌نمود که وی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی این شعار را مدنظر داشته است. 65

سازمان‌های سیاسی ایوانجلیست‌ها

ایوانجلیست‌ها برای پیشبرد اهداف سیاسی و اجتماعی خود تعدادی مؤسسه را در آمریکا تأسیس کرده‌اند که در سطح کشور فعالیت می‌کنند:

1) ائتلاف مسیحیان برای آمریکا: 66 این مؤسسه که در سال 1989 تأسیس گردید یکی از سازمان‌های فعال سیاسی ایوانجلیست‌ها می‌باشد که در همه ایالات پنجاه گانه آمریکا بیش از 1700 دفتر

اسرار یهود و اواخرالزمان

دارد و دو میلیون نفر عضو فعال این سازمان می‌باشند. در این سازمان بیش از 50000 فعال سیاسی و 25000 کثیش عضویت دارند. بودجه سالانه آن بیش از 25 میلیون دلار می‌باشد و از سال 1991م همه ساله اجتماع سالانه سراسری را با عنوان «جاده‌ای به سوی پیروزی»⁶⁷ برگزار می‌کنند که در آن به اعضای فعال آن برای کاندیدا شدن در انتخابات، تبلیغات انتخاباتی و اداره رسانه‌های عمومی آموزش ویژه داده می‌شود. این مؤسسه از مسیحیان متعصب می‌خواهد که در تمامی انتخابات از شورای محلی گرفته تا ریاست جمهوری شرکت فعال داشته باشند و به کاندیدای مورد تأیید مؤسسه رأی دهند.⁶⁸

(2) میزگرد دینی: 69 این مؤسسه در سال 1979 تأسیس گردید که در آن فرماندهان ارشد ارتش، سیاستمداران و رهبران برجسته ایوانجلیست عضویت دارند و مسئولیت آنها تأیید سیاستمدارانی است که از ارزشهای دینی و سنتی مسیحی پیروی می‌کنند، تا در انتخابات مختلف به پیروزی برسند.

(3) ائتلاف آمریکایی برای ارزش‌های سنتی: 70 این مؤسسه در سال 1983 تأسیس گردید و 43000 کلیسا عضو این مؤسسه می‌باشند. اعضای آن برای حفظ ارزش‌های سنتی و دینی مسیحی، کوشش می‌کنند کنگره آمریکا قوانین مورد نیاز را به تصویب برساند و در انتخابات، کاندیدایی را که طرفدار ارزش‌های سنتی و دینی باشد معرفی و تأیید می‌کنند. ایوانجلیست‌های معروف عضو این ائتلاف می‌باشند.

(4) جنگ صلیبی علمی بین‌المللی برای مسیح: 71 این مؤسسه برای تبلیغات دینی و سنتی در دانشگاه‌های آمریکا در سال 1951 در دانشگاه لس آنجلس تأسیس گردید. این مؤسسه علاوه بر تبلیغات دینی در دانشگاه‌های آمریکا مبلغان را برای تبلیغات مسیحی به کشورهای مختلف اعزام می‌کند و 16000 مبلغ مسیحی در سراسر جهان دارد و بودجه سال 2000 این مؤسسه، 300 میلیون دلار بود.⁷²

(5) زنان علاقه‌مند به آمریکا: 73 این مؤسسه در سال 1979 تأسیس گردید و فعال‌ترین مؤسسه فعالیت‌های دینی و سیاسی زنان طرفدار اعتقادات ایوانجلیست‌ها در آمریکا می‌باشد. در این مؤسسه بیش از 600000 زن عضو می‌باشند و 800 دفتر در سراسر کشور دارد و بودجه سالانه آن بیش از 10 میلیون دلار می‌باشد. این مؤسسه برای دفاع از ارزش‌های دینی و سنتی و حفظ خانواده فعالیت گسترده دارد.

- 6) انجمن خانواده آمریکایی: 74 این انجمن که در سال 1977 تأسیس گردید و برای ترویج اخلاق و آداب دینی و سنتی در رسانه‌های عمومی آمریکا فعالیت می‌کند و علیه ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی که برنامه‌های ضد اخلاقی، خشونت آمیز و مبتذل پخش می‌کنند تبلیغات کرده، از مردم می‌خواهند این برنامه‌ها را تحریم نمایند.
- 7) انجمن ملی ایوانجلیست‌ها: 75 این مؤسسه در سال 1942 تأسیس گردید و از منافع ایوانجلیست‌ها در مسائل دینی، اجتماعی و سیاسی دفاع می‌کند.
- 8) بنیاد آزادی مسیحیت: 76 این مؤسسه، به ایوانجلیست‌ها، برای به دست آوردن مقام و پست‌های دولتی، آموزش می‌دهد.
- 9) بنیاد میراث: 77 این یکی از فعال‌ترین مؤسسه‌های «هسته مشاوران» 78 متعلق به ایوانجلیست‌ها می‌باشد که در شکل‌دهی سیاست‌های دولت‌های حزب جمهوری خواه نقش حیاتی ایفا می‌کند. «پروژه‌ای برای قرن جدید آمریکایی» 79 و «انستیتو واشنگتن برای سیاست‌گذاری در خاور نزدیک» 80 و «چالسیدون» 81 از دیگر مؤسسات هسته مشاوران می‌باشند که تحت نفوذ ایوانجلیست‌ها فعالیت می‌نمایند.
- 10) مرکز آمریکایی برای حقوق و عدالت: 82 این مؤسسه برای حفظ منافع بنگاه‌های سخن‌پراکنی دینی که توسط ایوانجلیست‌ها اداره می‌شود تأسیس شده است.
- 11) انجمن اخبارنویسان دینی: 83 در این انجمن اخبارنویسان وابسته به ایوانجلیست‌ها که اخبار روزانه دینی برای رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها تهیه می‌کنند عضویت دارند و این انجمن از منافع آنها دفاع می‌کند.
- 12) بنیاد کنگره آزاد: 84 این مؤسسه برای اعمال نفوذ در کنگره فعالیت دارد و ایوانجلیست‌های برجسته عضو این بنیاد می‌باشند.
- 13) انجمن حزبی محافظه‌کاران: 85 این مؤسسه سیاسی نیز تحت نفوذ ایوانجلیست‌ها می‌باشد.
- 14) روزنامه «صدای مسیحیت»: 86 مقر این روزنامه در کالیفرنیاست و مواضع ایوانجلیست‌ها را بیان می‌کند. این روزنامه به طور منظم «کارت گزارش» 87 درباره نمایندگان کنگره پخش می‌کند. در این کارت، به نمایندگان کنگره برای دادن رأی به لوایح در کنگره نمره داده می‌شود و به نمایندگان که از لوایح مربوط به مسائل دینی، سیاسی و اجتماعی مورد تأیید ایوانجلیست‌ها حمایت نمایند بیشترین نمره داده می‌شود و آنان به هواداران ایوانجلیست‌ها در سراسر آمریکا

معرفی می‌شوند تا مورد تأیید آنها نیز قرار گیرند. این کارت، در حقیقت یک اسلحه سیاسی است که علیه نمایندگان کنگره که مخالف افکار ایوانجلیست‌ها می‌باشند به کار گرفته می‌شود.

ایوانجلیست‌های معروف آمریکا

1) جری فالول: او یکی از معروف‌ترین ایوانجلیست‌های آمریکا می‌باشد. وی فرزند کری فالول است که از شدت شراب‌خواری در 55 سالگی در گذشت. جری فالول در سال 1956 از «دانشکده انجیل بابتیست» 89 واقع در اسرینگ فیلد میسوری 90 فارغ التحصیل شد و سپس کشیش گردید و به لینیچ برگ ویرجینیا 91 بازگشت. وی یک کارخانه متروکه مشروبات غیرالکلی را خرید و در آن محل کلیسای بزرگ با ظرفیت هفده هزار نفر احداث کرد که یکی از بزرگ‌ترین اجتماعات عبادی روز یکشنبه آمریکا در این کلیسا برگزار می‌شود.

گری فالول با زنی که در «کلیسای بابتیست» شهر لینیچ برگ پیانو می‌نواخت ازدواج نمود. وی اولین برنامه دینی در رادیو را در سال 1956 از ویرجینیا پخش کرد و آن را «وقت قدیمی ساعت انجیل» 92 نامید که تا امروز هم به‌طور منظم پخش می‌گردد. فالول اکنون سخنانی‌های تبلیغی خود را از 260 ایستگاه رادیویی در آمریکا پخش می‌کند. وی در سال 1973 در شهر لینیچ برگ ویرجینیا دانشکده‌ای برای تربیت مبلغان مسیحی با عنوان «دانشکده لیبرتی» تأسیس نمود که در حال حاضر به دانشگاه تبدیل شده است.

فالول عضو رسمی کلیسای «کنوانسیون بابتیست‌های جنوبی» است که با نفوذترین و بزرگ‌ترین کلیسای ایوانجلیست‌ها در آمریکا می‌باشد. وی در سال 1979 یک مؤسسه سیاسی و اجتماعی با عنوان «اکثریت برای اخلاق» 93 به وجود آورد که یکی از مؤسسات فعال سیاسی اجتماعی ایوانجلیست‌ها می‌باشد. 94 این مؤسسه طرفدار حفظ ارزش‌های سنتی خانواده است و با طلاق، هم‌جنس‌بازی، ازدواج در دادگاه و ابتذال در رسانه‌های عمومی به شدت مخالفت می‌کند و برای الزامی کردن مراسم عبادی در مدارس دولتی فعالیت می‌نماید. فالول در انتخابات ریاست جمهوری سال‌های 1984 و 1989 از رونالد ریگان آشکارا حمایت کرد و در تبلیغات انتخاباتی شرکت فعال داشت و حمایت ایوانجلیست‌ها در این انتخابات باعث پیروزی ریگان گردید. شعار انتخاباتی وی در انتخابات سال 1980 این بود: «نه من گناهکارم، نه تو گناهکاری، بلکه آمریکا

گناهکار است و برای نجات آمریکا همه باید فداکاری کنند»⁹⁵

در ژوئن 1980 تظاهراتی را در پایتخت‌های ایالات پنجاه‌گانه آمریکا با عنوان «من عاشق آمریکایم»⁹⁶ برگزار نمود و شعار این راهپیمایی چنین بود: «آمریکا تو خیلی جوان هستی که بمیری». ⁹⁷ این مراسم از 215 ایستگاه تلویزیونی آمریکا پخش گردید. در این برنامه، سخنرانی‌ها و پیام‌های نمایندگان کنگره و استانداران ایالت‌هایی که طرفدار اعتقادات ایوانجلیست‌ها بودند پخش می‌گردید. فالول در دوران ریاست جمهوری ریگان به مدت هشت سال کشیش رسمی کاخ سفید گردید.

فالول مانند سایر ایوانجلیست‌ها آمریکا طرفدار و حامی اسرائیل است. وی در سخنان خود اظهار می‌دارد عیسی مسیح دعای یهودیان را اجابت نمی‌کند، ولی از وجود اسرائیل حمایت می‌کند؛ چرا که مطابق اعتقادات ایوانجلیست‌ها در آخرالزمان یهودیان از سراسر جهان باید به سرزمین فلسطین مهاجرت نمایند و هم‌زمان با ظاهر شدن دجال، 144000 نفر از یهودیان به مسیح اعتقاد پیدا خواهند نمود و همراه «مسیحیان دوباره تولد یافته» و مسیح به بهشت خواهند رفت و آنگاه تمامی یهودیان جهان به دست دجال کشته خواهند شد. ⁹⁸ هفت سال بعد از ظاهر شدن دجال، مسیح همراه مسیحیان دوباره تولد یافته به زمین فرود خواهند آمد و دجال را در محل فلسطین در جنگ نهایی مقدس (آرمگدون) شکست خواهند داد و مسیح پس از آن برای مدت هزار سال ⁹⁹ حکومت جهانی را به پایتختی بیت‌المقدس رهبری خواهد کرد. ¹⁰⁰

فالول مانند دیگر رهبران برجسته ایوانجلیست در آمریکا دشمنی علنی علیه، اسلام و رسول اکرم (ص) دارند. در اکتبر 2002، فالول در یک سخنرانی که از شبکه‌های تلویزیونی در آمریکا پخش گردید آشکارا به حضرت رسول اکرم (ص) اهانت نمود که بعد از این سخنرانی، مسلمانان سراسر جهان علیه وی اعتراض شدید نمودند.

2) پت رابرتسون: وی یکی از رهبران با نفوذ ایوانجلیست‌ها در آمریکا و صاحب شرکت تلویزیونی دینی «شبکه سخن‌پراکنی مسیحیان»¹⁰¹ می‌باشد که در سال 1961م در شهر ویرجینیا تأسیس نمود. ارزش فعلی این شرکت تلویزیونی 230 میلیون دلار می‌باشد و بعد از شبکه تلویزیونی سی.ان.ان (CNN) و ESPN Sports بزرگ‌ترین شبکه تلویزیونی در آمریکاست.

رابرتسون در سال 1989 یک سازمان فعال سیاسی را با عنوان «ائتلاف مسیحیان برای آمریکا» تأسیس نمود که وظیفه آن جلب آرای مردم در انتخابات برای حزب جمهوری خواه می‌باشد. وی

در انتخابات ریاست جمهوری سال 1988 یکی از کاندیداهای حزب جمهوری خواه بود و سه میلیون نفر از اعضای حزب یاد شده از کاندیدا شدن وی حمایت کرده بودند.

در آمریکا 556 میلیون نفر از سیاست‌های «ائتلاف مسیحیان برای آمریکا» حمایت می‌کنند و رأی آنها برای پیروزی کاندیدهای حزب جمهوری خواه نقش حیاتی دارد. اعضای شورای مرکزی این ائتلاف 40 درصد اعضای «شورای ملی حزب جمهوری خواه»¹⁰² را تشکیل می‌دهند.

رابرتسون برای تربیت مبلغان مسیحی، دانشگاهی در ویرجینیایچ به نام «دانشگاه ریجنت» تأسیس کرده است که در آن بیش از سه هزار دانشجو تحصیل می‌کنند. شبکه «سخن‌پراکنی مسیحیان» متعلق به وی از چهار ایستگاه تلویزیونی و پنج ایستگاه رادیویی، برنامه‌های دینی خود را در شبانه روز پخش می‌کنند. برنامه‌های این شبکه از ماهواره و کابل منتشر می‌گردد. رابرتسون در برنامه های دینی در این شبکه، از مسیحیان تقاضای اعانه و کمک مالی می‌نماید. بودجه سالانه این شبکه 55 میلیون دلار می‌باشد.¹⁰³ این شبکه از تمامی امکانات و تکنولوژی جدید به‌طور گسترده بهره می‌گیرد و 1500 کارشناس کارمند این شبکه می‌باشند.

رابرتسون در معادن طلا در لیبیا و معادن الماس کنگو کینشاسا سرمایه‌گذاری وسیع کرده است.¹⁰⁴ تنها در سال 2000، 60 میلیون دلار در آمد شخصی داشته و اکنون ثروتمندترین کشیش در جهان شناخته می‌شود.

رابرتسون بعد از حادثه 11 سپتامبر 2001 اظهار داشت که مسیح، آمریکا را به سبب افزایش گناه در جامعه عذاب نموده است. وی به شدت مخالف جنبش فمینیسم می‌باشد و آن را باعث افزایش سقط جنین و روی آوردن زنان به جادوگری و خرافات و هم‌جنس‌بازی می‌داند. بعد از این که سه تن از قضات دیوان عالی آمریکا به طرفداری و حمایت از هم‌جنس‌بازی در ماه می سال 2000 رأی صادر کرده بودند او برای عزل این سه قاضی تبلیغاتی گسترده را با عنوان «عملیات برای آزادسازی دیوان عالی»¹⁰⁵ آغاز نموده است. وی در کتاب معروف سلطنت سری¹⁰⁶ اعلام می‌کند که رأی دیوان عالی کشور که مخالف قوانین و ارزش‌های مسیحیت باشد واجب الإطاعة نیست.¹⁰⁷

رابرتسون نیز مانند سایر ایوانجلیست‌ها طرفدار سرسخت اسرائیل و صهیونیسم می‌باشد و مطابق اعتقادات جدید پروتستان‌ها درباره «عملی نمودن خواسته‌های مسیح»¹⁰⁸ و «تحقق پیش‌گویی های انجیل»¹⁰⁹ تأیید همه جانبه از دولت غاصب فلسطین اشغالی را یک وظیفه دینی برای خود

می‌دانند. رابرتسون مانند دیگر ایوانجلیست‌ها به‌طور گسترده چنین تبلیغ می‌کند که مسیح تا سال 2007 حتماً ظهور خواهد نمود و کتابی را با عنوان پایان عصر 110 تألیف نموده و در آن تأکید می‌نماید که جنگ نهایی مقدس (آرمگدون) بعد از سال 2000 و قبل از سال 2007 آغاز شده، در این جنگ سراسر جهان نابود خواهد شد و فقط ایوانجلیست‌ها که خود را «مسیحیان دوباره تولد یافته» معرفی می‌کنند نجات خواهند یافت. وی در کتاب دیگر خود نظام نوین جهانی،¹¹¹ «جهانی شدن»¹¹² اقتصاد و تقویت سازمان‌های بین‌المللی را موانع اصلی در تحقق یافتن اهداف دینی ایوانجلیست‌ها قلمداد می‌کند و تهدید می‌نماید که در آغاز هزاره سوم، ایوانجلیست‌ها این وضعیت جهان را تحمل نخواهند کرد و دنیا در آغاز هزاره جدید باید منتظر اقدامات عملی جنگ جویان مسیحی باشد.

(3) **هال لیندسی:**¹¹³ وی یکی از رهبران معروف دینی پروتستان‌ها و مبلغ برجسته انجیل در ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شود. وی در آمریکا به عنوان «پدر مکتب اعتقاد به تحقق پیش‌گویی‌های انجیل»¹¹⁴ معروف است. لیندسی صاحب «شبکه سخن‌پراکنی تثلیث»¹¹⁵ و ماهنامه «شرح وقایع آخرالزمان»¹¹⁶ و فصلنامه «شماره معکوس»¹¹⁷ است. لیندسی بیش از بیست کتاب در تفسیر پیش‌گویی‌های انجیل تألیف کرده است و محور این کتاب‌ها آغاز جنگ نهایی آرمگدون در فلسطین و ظهور دوباره مسیح در آغاز هزاره سوم می‌باشد. کتاب‌های معروف وی در این موضوعات به قرار زیر می‌باشد:

(1) شماره معکوس جنگ نهایی آرمگدون، 118 چاپ سال 1983؛

(2) زمین؛ سیاره بزرگ گذشته، 119 چاپ 1970؛

(3) جنگ برای بیت المقدس، 120 چاپ 2001.

هال لیندسی یک ماه بعد از حادثه 11 سپتامبر 2001 کتابی را با عنوان آمریکا بر سر دو راهی¹²¹

تألیف نموده در آن تبلیغ می‌کند که حادثه 11 سپتامبر 2001 زمینه‌ساز آغاز جنگ نهایی

آرمگدون می‌باشد. قبل از این حادثه همین نویسنده در آغاز سال 2001 کتابی را با عنوان در

پیشگویی‌های انجیل، جای آمریکا کجاست؟¹²² تألیف کرده بود. در این کتاب، نقش دولت ایالات

متحده آمریکا در جنگ نهایی آرمگدون بیان شده است. در این کتاب، نقش دولت ایالات متحده

آمریکا در جنگ نهایی آرمگدون بیان شده است. نویسنده در این کتاب تلقین می‌نماید که دولت

ایالات متحده آمریکا جنگ آرمگدون را رهبری خواهد نمود و انگلستان نیز متحد و همکار آمریکا

خواهد بود.

4) بیلی گراهام: 123 وی معروفترین ایوانجلیست در ایالات متحده آمریکا است و در میان پروتستان‌های سراسر جهان شهرت فراوانی دارد. وی ارتباط بسیار نزدیکی با تمامی رؤسای جمهوری ایالات متحده آمریکا داشته است و تا اواخر دوره ریاست جمهوری جیمی کارتر، کشیش رسمی کاخ سفید بود. اکنون فرزند وی فرانکلین گراهام 124 کشیش رسمی کاخ سفید می‌باشد. بیلی گراهام و فرزندش طرفدار جدی اسرائیل و صهیونیسم می‌باشند و در سخنرانی‌های خود علیه اسلام و مسلمانان مطالب زیادی ایراد می‌کنند. بیلی گراهام در سال 1983 کتابی را با عنوان نزدیک شدن صدای سم اسب‌ها 125 تألیف نمود و در آن کتاب تبلیغ کرد که در آغاز هزاره سوم در پایان جنگ آرمگدون، مسیح، سوار بر اسبی سفید رنگ و با شمشیری دو لبه در دست ظهور خواهد نمود و در این جنگ ضد مسیح (دجال) را هلاک نموده، حکومت یک هزار ساله‌اش را به پایتختی بیت‌المقدس تأسیس خواهد نمود. کتاب معروف دیگر وی تا جنگ آرمگدون، 126 چاپ 1981 است که در آن از پروتستان‌های سراسر جهان می‌خواهد برای حضور در جنگ نهایی مقدس آرمگدون در آغاز هزاره سوم آماده باشند.

شایان ذکر است که بیشتر کشیش‌های ارتش اشغال‌گر آمریکا در عراق را ایوانجلیست‌های متعصب از «کنواسیون بابتیست‌های جنوبی» تشکیل می‌دهند و مبلغان مسیحی وابسته به این کلیسا زیر سرپرستی کشیش فرانکلین گراهام که اکنون کشیش رسمی کاخ سفید می‌باشد تحت عنوان کارهای امدادی مشغول تبلیغات مسیحی در عراق می‌باشد و بودجه ویژه‌ای در این رابطه با عنوان «کیسه سامری» 127 اختصاص داده‌اند.

از دیگر ایوانجلیست‌های معروف که صاحب شبکه‌های رادیو و تلویزیون تبلیغات مسیحی در ایالات متحده آمریکا می‌باشند، از افراد زیر می‌توان نام برد:

1) جیمی سواگارت: 128 وی صاحب هشت ایستگاه رادیویی می‌باشد و برنامه‌های دینی وی از 222 ایستگاه دیگر پخش می‌شود.

2) جیمز رایسون: 129 سخنرانی‌های تبلیغی وی از 64 ایستگاه تلویزیونی پخش می‌شود. وی در کشورهای مختلف جهان سوم تبلیغات مسیحی را با عنوان «مؤسسه بین‌المللی توسعه زندگی» 130 انجام می‌دهد.

3) رِکس هامبارد: 131 مقرر وی در «کلیسای جامع آینده» 132 در اکرون اوهایو می‌باشد و برنامه

های دینی وی توسط 650 ایستگاه رادیویی و تلویزیونی به هفت زبان برای 18 کشور آمریکای لاتین و آفریقا پخش می‌گردد.

- (4) پل گراویچ: 133 وی مدیر کنونی «شبکه سخن‌پراکنی تثلیث» می‌باشد که مقر آن در لس آنجلس است. برنامه‌های دینی این شبکه بعد از شبکه‌های دینی سی.بی.ان (CBN) و پی.تی.ال (PTL) 134 پر بیننده‌ترین شبکه دینی در آمریکا می‌باشد.
- (5) اول رابرتز: 135 وی از سال 1954 در تلویزیون سخنرانی‌هایی در قالب تبلیغات دینی ایراد می‌کند و در شهر تولسا دانشگاهی به نام خود تأسیس کرده است.
- (6) رابرت شولز: 136 مقر وی در «کلیسای جامع بلور» 137 در گاردن گرو کالیفرنیا می‌باشد و از سال 1970 م برنامه‌های تبلیغی دینی را با عنوان «ساعت قدرت» 138 تهیه می‌کند که از 149 ایستگاه رادیویی و تلویزیونی در آمریکا پخش می‌شود. این برنامه دینی به ویژه برای تربیت دینی سربازان و افسران ارتش آمریکا در پادگان‌ها و مراکز نظامی این کشور پخش می‌گردد. 139
- (7) کنیت کوپ لند: سخنرانی‌های تبلیغی دینی وی با عنوان «صدای پیروزی» 140 از 600 ایستگاه رادیویی و تلویزیونی در آمریکا و 135 ایستگاه رادیویی در کشورهای مختلف آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین پخش می‌گردد.
- (8) جاک وان ایمپ: 141 وی یکی دیگر از ایوانجلیست‌های معروف آمریکاست که ظهور مسیح در آغاز هزاره سوم را به شدت تبلیغ و اعلام می‌کند که «مسیحیان دوباره تولد یافته» برای جنگ نهایی مقدس آرمگدون آماده باشند. وی چند فیلم سینمایی درباره حوادث آخرالزمان و جنگ آرمگدون تولید کرده است.
- راس باگلی، رایچارد دی هان، پول وان گورد، فرانک پولارد، چارلز ستانلی، رابرت تیلستون، جیمز کندی و لیستر سام رال، از دیگر ایوانجلیست‌های معروف در آمریکا می‌باشند که در شبکه‌های مختلف رادیویی و تلویزیونی آمریکا سخنرانی‌های تبلیغی ایراد می‌کنند.
- شایان ذکر است که بیشتر این رهبران ایوانجلیست در آمریکا به فساد و رسوایی مالی، اخلاقی و جنسی دچار شده‌اند که شرح آنها تألیف مقاله‌ای مستقل را می‌طلبد، ولی آنها با در دست داشتن شبکه‌های متعدد رادیویی و تلویزیونی بر کارهای خود سرپوش می‌گذارند.

یکی از ویژگی‌های برجسته ایوانجلیست‌ها که در رادیو و تلویزیون برنامه‌های دینی پخش می‌کنند گردآوری کمک و اعانه مالی برای امور تبلیغات دینی و اداره ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون خود می‌باشد. ایستگاه‌های تجاری رادیو و تلویزیون با پخش آگهی‌های تجاری در آمد مالی به دست می‌آورند، ولی ایوانجلیست‌ها به نام مسیح از مردم تقاضای کمک مالی می‌نمایند و بیشترین انتقادات به همین روش آنها وارد شده است.

آنها چنین تبلیغ می‌کنند که مسیح خواسته است پیروان وی از لحاظ مالی قدرتمند باشند و هرچه بیشتر به مسیح کمک مالی نمایند، مسیح هم ثروت آنها را چند برابر افزایش خواهد داد. آنها با ارسال نامه‌های مستقیم و ایمیل به هواداران خود تقاضای کمک مالی می‌نمایند. فقط در سال 1980، 9 برنامه دینی که از شبکه‌های تلویزیون آمریکا پخش می‌گردید موفق شد 350 میلیون دلار کمک مالی از هواداران خود دریافت نماید. 142 فروش کتاب‌های دینی، نوارهای ویدیویی و صوتی و کالای هنری، دینی، انجام دعا و مشاوره از مهم‌ترین منابع درآمدزایی می‌باشد. همچنین لباس مخصوص برای مراسم عبادی، برچسب‌ها، فروش خاک و آب از فلسطین به عنوان خاک و آب مقدس، دکمه، گردنبند و زیورآلات زنان، البسه و مدال‌ها با پیام‌های مخصوص، تمبرهای یادبود، کارت پستال، آلبوم عکس، تقویم سالیانه، کتب حاوی سرودهای دینی و جعبه خودنویس برای فروش به بازار ارائه می‌گردد و تهیه این کالاها را به هواداران خود تبلیغ می‌نمایند.

به میزان کمک‌های مالی مردم به ایوانجلیست‌ها، از مالیاتی که باید به دولت بپردازند کم می‌گردد و این باعث افزایش کمک‌های مالی مردم به مؤسسات ایوانجلیست‌ها شده است. بیش‌تر مؤسسات دینی ایوانجلیست‌ها، از پرداخت مالیات به دولت معاف می‌باشند، ولی اکثر آنها حساب خود را به دیوان محاسبات دولتی ارائه نمی‌کنند و ارائه حساب از جانب آنها به دولت اختیاری می‌باشد، چرا که رهبران ارشد ایوانجلیست‌ها؛ مانند جری فالول و پت رابرتسون اعلام می‌کنند هرگونه مداخله در مؤسسه‌های وابسته به آنها مداخله در امور خدا می‌باشد. 143

«بنیاد تثلیث» 144 که در سال 1973 در آمریکا تأسیس گردید، اعلام داشته که ایوانجلیست‌ها توسط شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی دینی متعلق به آنها در سال 2002، 20 1/2 میلیارد دلار در آمد کسب نموده‌اند. در آمریکا بیش از 1300 ایستگاه دینی رادیویی و تلویزیونی و 600 ایستگاه تجاری روزانه برنامه تبلیغی مسیحی پخش می‌کنند و در این کشور بیش از یک هزار ایستگاه رادیویی و تلویزیونی وجود دارند که در هفته به طور متوسط 14 ساعت برنامه دینی پخش

تأثیر برنامه‌های دینی ایوانجلیست‌ها

ایوانجلیست‌ها در برنامه دینی خود از موسیقی بیش‌ترین استفاده را می‌کنند و غیر از برنامه‌های موسیقی، اخبار، تئاتر، میزگردها، نمایش‌ها، برنامه‌های دینی برای کودکان، خیمه‌شب‌بازی، و مسابقات علمی همراه با جوایز، دیگر برنامه‌های آنها را تشکیل می‌دهد. با افزایش نفوذ ایوانجلیست‌ها در برنامه‌های دینی در رادیو و تلویزیون، حضور مردم در کلیسا رو به کاهش است و این کاهش در «نوار انجیل»¹⁴⁵ که ایالت‌های جنوبی و غربی میانه آمریکا را تشکیل می‌دهند محسوس‌تر است. در آمریکا کلیساهایی را که در طول هفته بیش از دو هزار نفر در مراسم عبادی در کلیسا حضور یابند «کلیسای عظیم»¹⁴⁶ می‌نامند. در این کلیساها علاوه بر مراسم عبادی، خدمات مشاوره‌ای و تفریحی نیز ارائه می‌گردد. این نوع کلیساها علاوه بر ایالت‌های «نوار انجیل» در ایالت‌های شرقی و شمالی این کشور دایر شده است. این کلیساها مهد کودک‌ها و مدارس جدیدی را که در آنها به دانش‌آموزان آموزش ویژه دینی ارائه می‌گردد اداره می‌کنند. کلیساهای یاد شده برای جذب مردم به ویژه جوانان، برنامه‌های تفریحی را به اجرا می‌گذارند.

«انستیتو هارت‌فورد برای تحقیقات دینی»¹⁴⁷ اعلام نموده است که در ایالات متحده آمریکا نزدیک به نیم میلیون کلیسا وجود دارد و فقط در 2 درصد کلیساها، هر هفته بیش از دو هزار نفر در مراسم عبادی شرکت می‌نمایند و در 75 درصد کلیساهای آمریکا هر هفته تنها 50 تا 75 نفر در مراسم عبادی حضور می‌یابند. مطابق گزارش «مرکز تحقیقات دینی پرینستون»¹⁴⁸ در آمریکا از نیم میلیون کلیسا فقط در 600 کلیسا هر هفته بیش از دو هزار نفر در مراسم عبادی شرکت می‌کنند و اکثر این کلیساها در ایالت‌های جنوبی مانند کالیفرنیا، تگزاس، جورجیا و فلوریدا وجود دارد و وابسته به کلیساهای «کنوانسیون بابتیست‌های جنوبی» و «اجتماعات خدا»¹⁴⁹ می‌باشند. در آمریکا 20 تا 25 درصد جمعیت را مسیحیان ایوانجلیست تشکیل می‌دهند و تعداد آنها بیش از 80 میلیون نفر می‌باشد.¹⁵⁰

بیشترین بینندگان برنامه‌های دینی تلویزیون در آمریکا از ایالت‌هایی در منطقه «نوار انجیل» می‌

اسرار یهود و اخرالزمان

باشند. 151 در ایالت‌های شرقی آمریکا که جمعیت آن 23 درصد کل جمعیت کشور را فقط 11 درصد جمعیت آن، این برنامه‌های دینی تلویزیون را تماشا می‌کنند. 152 ایالت‌های جنوبی که 1/3 کل جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند بیش از 50 درصد آنها این برنامه‌های تلویزیونی دینی ایوانجلیست‌ها را مشاهده می‌کنند. 153 در ایالت‌های غربی آمریکا بینندگان این برنامه از 10 درصد هم کمتر می‌باشد، لیکن با افزایش مهاجرت‌ها از جنوب به ایالت‌های غربی و غرب میانه، تعداد بینندگان این برنامه‌ها رو به افزایش است. 154 سن 2/3 تا 3/4 بینندگان این برنامه‌ها بیش از پنجاه سال می‌باشد و 60 تا 70 درصد آنها را زنان تشکیل می‌دهند. 155 اکنون تعداد مردم آمریکا که سن آنها بیش از 65 سال باشد 29 میلیون نفر می‌باشد و جمعیت بزرگ سالان این کشور تا سال 2030 دو برابر خواهد شد و تعداد آنها از 65 میلیون نفر خواهد گذشت.

45 درصد ایوانجلیست‌ها در ایالت‌های جنوبی این کشور سکونت دارند و سن 54 درصد از آنها بین 18 تا 50 سال می‌باشد. جمعیت ایوانجلیست‌ها مرتب رو به افزایش است، چرا که آنها طرفدار تشکیل خانواده با فرزندان بیشتر هستند و با طلاق و سقط جنین به شدت مخالفت می‌کنند. 156

ایوانجلیست‌های شبه نظامی

در میان ایوانجلیست‌ها، گروه‌های شبه نظامی مسیحی به وجود آمده است و هفت گروه مسلح از آنها در آمریکا یک اتحادیه نظامی تشکیل داده‌اند. این اتحادیه نظامی مسیحیان با عنوان «جنبش هویت مسیحی» 157 معروف می‌باشد که تنها شاخه «قدیسان میهن پرست مسیحی» 158 در تمامی پنجاه ایالات متحده آمریکا 60000 عضو مسلح دارد و قدرتمندترین گروه شبه نظامی این کشور محسوب می‌شود. شبه نظامیان «جنبش هویت مسیحی» خود را «ایوانجلیست‌های جنگجو» 159 می‌نامند و اعتقاد دارند که تا تمامی دنیا را مسیحی نکنند مسیح ظهور نخواهد کرد. 160 در ایالات متحده آمریکا خرید و فروش اسلحه کاملاً آزاد است و در این کشور با 280 میلیون نفر جمعیت، بیش از 250 میلیون قبضه اسلحه در دست مردم می‌باشد و بیش‌تر صاحبان و فروشندگان اسلحه در آمریکا از ایوانجلیست‌ها می‌باشند و آنها یک اتحادیه ملی را به نام «انجمن ملی تفنگ داران» 161 به وجود آورده‌اند.

ایوانجلیست‌های جنگ‌جو که در این کشور 5 میلیون هوادار و عضو دارند در تبلیغات خود اعلام

می‌دارند که ایالات متحده آمریکا باید به یک «جمهوری مسیحی» تبدیل گردد و اگر این خواسته آنها پذیرفته نشود آنها انقلاب خشونت آمیز را آغاز خواهند نمود. 162 آنها خود را «بازماندگان» 163 می‌نامند و مطابق اعتقادات آنها در جنگ آرمگدون آنها تنها «بازماندگان این جنگ نهایی خواهند بود.» تمامی اعضای ایوانجلیست‌های جنگ جو را فقط سفیدپوستان مهاجر از اروپای شمالی تشکیل می‌دهند و آنها خود را از نژاد اصلح و برتر تصور می‌کنند و مطابق اعتقاد آنها در پایان جنگ نهایی آنها حاکمان جهان برای مدت یک هزار سال به رهبری مسیح خواهند بود. آنها برای روزهای جنگ آرمگدون در حال ذخیره‌سازی غذا، دارو، طلا، نقره و اسلحه می‌باشند که با عنوان «توشه بقا» 164 صورت می‌گیرد و این مطالب را در تبلیغات خود در سطح گسترده تبلیغ می‌کنند. 165

تروریسم مقدس ایوانجلیست‌ها

اصول و مبانی جریان ایوانجلیست‌ها در ایالات متحده آمریکا حمایت همه جانبه عقیدتی و سیاسی از صهیونیسم می‌باشد و آنها اعتقاد دارند که به وسیله آنها حوادثی باید به وقوع بپیوندد تا مسیح دوباره ظهور نماید و پیروان این مکتب وظیفه دینی دارند برای تسریع در عملی شدن این حوادث کوشش نمایند؛ و این جریان نوظهور در پروتستانیسم با عنوان «صهیونیسم مسیحی» 166 شهرت دارد. ایوانجلیست‌ها تبلیغ می‌کنند که مسیح همیشه در امور خاورمیانه به سود دولت اسرائیل مداخله کرده است و اعلام می‌دارند که خواست دولت اسرائیل در حقیقت خواست مسیح می‌باشد و مذاکرات صلح در خاورمیانه بیهوده است و تأسیس کشور اسرائیل بزرگ از رودخانه نیل تا رودخانه فرات، خواست مسیح می‌باشد که به زودی عملی خواهد شد. آنها هم‌چنین تبلیغ می‌کنند که آمریکا را مسیح به وجود آورده است تا در آخرالزمان علیه ضد مسیح (دجال) در جنگ نهایی مقدس آرمگدون جنگ نماید. از این رو آنها همواره خواستار یک آمریکای قدرتمند و مقتدر می‌باشند و از افزایش بودجه نظامی حمایت می‌کنند. آنها حضور نظامی آمریکا در مناطق مختلف جهان را ضروری می‌دانند. آنها در سخنرانی‌های دینی خود ترویج می‌کنند که قدرت‌های شیطانی می‌کوشند آمریکا را نابود نمایند. 167

ایوانجلیست‌ها با تبلیغات گسترده در دهه اخیر، احساسات عمیق را برای جنگ آرمگدون به وجود آورده‌اند. آنها هر کسی را که با آنها موافق نباشد ضد دین، ضد مسیح و ضد اخلاق معرفی می‌کنند

و به هواداران خود آموزش می‌دهند که از مخالفان خود تنفر شدید داشته باشند. 168 آنها اعتقاد دارند که صهیونیست‌های یهودی فلسطین اشغالی، در آغاز هزاره سوم میلادی، مسجد اقصی و صخره در بیت‌المقدس را منهدم خواهند نمود و به جای آن معبد بزرگ را بنا خواهند کرد. روزی که یهودیان، مسجد الاقصی و مسجد صخره در بیت‌المقدس را منهدم کنند جنگ نهایی آرمگدون به رهبری آمریکا و انگلستان آغاز خواهد شد. در این زمینه رهبران دینی ایوانجلیست‌ها کتاب‌های متعددی را در ده سال گذشته در آمریکا به چاپ رسانده و نام آنها را «کتاب‌های آرمگدون» گذاشته‌اند. آنها هم‌چنین با فروش کتاب، نوار ویدیو و وسایل نجات در جنگ آرمگدون، بازاری یک میلیارد دلاری در آمریکا به وجود آورده‌اند. در این کشور هشت «حوزه علوم دینی» بزرگ متعلق به ایوانجلیست‌ها فعالیت دارند که مسائل مربوط به آغاز جنگ آرمگدون و حوادث آخرالزمان را به دانشجویان علوم دینی آموزش می‌دهند.

ایوانجلیست‌های متعصب در آمریکا 100 میلیون پیرو دارند و آنها در هر دو حزب بزرگ آمریکا یعنی جمهوری خواه و دموکرات صاحب نفوذ می‌باشند و همراه صهیونیست‌های یهودی، دولت ایالات متحده آمریکا را کاملاً در اختیار دارند. در ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای پروتستان جریان 1500 فرقه مسیحی دارای این اعتقاد در سطح جهان برای جنگ آرمگدون، تبلیغات گسترده‌ای انجام می‌دهند و برای تسریع در ظهور مسیح، کوشش می‌نمایند وضعیتی را پیش آورند که سراسر جهان نابود شود، چرا که مطابق اعتقادات آنها مسیح فقط بعد از نابودی کامل جهان ظهور خواهد نمود. نویسندگان غربی این اعتقادات را به عنوان «تروریسم مقدس» 169 معرفی می‌کنند.

در آخرین انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، لابی صهیونیسم بین‌الملل، جورج دبلیو بوش کاندیدای حزب جمهوری خواه را که یک ایوانجلیست جنگ‌جو و طرفدار معتصب صهیونیسم می‌باشد با رأی دیوان عالی آمریکا به قدرت رساندند. اصول سیاست خارجی آمریکا اکنون بر «حملة پیش‌گیرانه» 170 علیه کشورهایی که مخالف سیاست‌های آمریکا می‌باشند استوار است. بعد از به وجود آوردن حادثه 11 سپتامبر 2001، دولت آمریکا جنگ علیه اسلام و مسلمانان جهان را به بهانه جنگ علیه تروریسم آغاز کرده است. اکثر دولتمردان آمریکا که از ایوانجلیست‌های جنگ‌جو می‌باشند با هدف عملی نمودن خواسته‌های مسیح و پیش‌گویی‌های انجیل در آغاز هزاره سوم میلادی و به بهانه جنگ علیه تروریسم، جنگ صلیبی را علیه اسلام آغاز کرده و اعلام نموده‌اند که

این جنگ تا سلطه مطلق بر جهان اسلام ادامه خواهد یافت. دولتمردان آمریکایی قرن بیست و یک را «قرن آمریکا»¹⁷¹ قلمداد می کنند. در این رابطه «مرکز هسته مشاوران»¹⁷² در آمریکا مطالعات و پژوهش های هماهنگی درباره سلطه کامل بر جهان اسلام انجام می دهند و شعار آنها «از جمهوری تا امپراتوری»¹⁷³ می باشد.¹⁷⁴ هدف اصلی دولت آمریکا و صهیونیسم بین المللی نابودی کامل اسلام و مسلمانان می باشد و آنها با تسلط کامل بر جهان اسلام می خواهند ارزش های ضد اسلامی خود را بر مسلمانان جهان تحمیل نمایند. برای مقابله با تهدیدهای فزاینده نظامی آمریکا در خاورمیانه و جهان اسلام، دانشمندان مسلمان به جای خودباختگی در مقابل آمریکا می باید با صراحت و شجاعت از اصول، مبانی و ارزش های اسلامی دفاع نمایند. امروز آمریکا به خاطر سیاست های سلطه جویانه خود به منفورترین کشور در جهان تبدیل شده است. علاوه بر این، آمریکا با رکورد بی سابقه اقتصادی روبه روست و با وجود فساد و ناهنجاری های گسترده اخلاقی و اجتماعی در جامعه امروز ایالات متحده آمریکا این کشور به سوی مرگ طبیعی و تدریجی و حتمی خود گام برمی دارد و در آینده ای نزدیک، جهان، فروپاشی کامل ایالات متحده آمریکا را نظاره خواهد نمود؛ ان شاء الله.

پی نوشت ها:

به علت طولانی بودن مدارک از درج آنها خودداری شده است.

عنوان: یهودیان ارتدکس

گفت و گو با «آرنولد کوهن» سخنگوی رسمی ناتوری کارتا

مترجم: زعفرانی

اشاره:

خاخام آرنولد کوهن، سخنگوی سازمان یهودی ناتوری؟ کارتا (پاسداران شریعت) است. مقر این سازمان یهودی «اما ضدصهیونیستی» ناتوری؟ کارتا در لندن است و جز این شعبات بسیاری در سراسر اروپا دارد. آرمان نهایی این سازمان حسب - معتقدات ویژه اعضایش - نابودی دولت اسرائیل است چه، اینان معتقدند که: «تشکیل دولت اسرائیل برخلاف آموزه‌های تورات و غیر شرعی است زیرا، خداوند بعد از معصیت بزرگ بنی؟ اسرائیل (مصلوب ساختن حضرت عیسی (ع) 1) حق برگزیدگی را از آنان سلب نمود و دیگر برای بنی؟ اسرائیل چاره؟ ای جز تسلیم در برابر قضا و قدر و انتظار ظهور مسیحا نیست. در آن زمان این حضرت مسیح (ع) است که قضاوت نهایی می؟ کند».

آرنولد کوهن، در زمره یهودیان افرتدکس است که حمایت از آرمان فلسطین را وظیفه خویش می؟ شناسند و بر این باورند که قدس شریف و فلسطین باید به صاحبان اصلیش یعنی مسلمانان عرب بازگردانده شود. حضور جناب خاخام کوهن در بیروت که به قصد شرکت در «کنفرانس آزادسازی قدس» اتفاق افتاده بود فرصت مغتنمی برای تدارک یک گفتگو توسط شبکه العربیه بود.

سردمداران اسرائیل تاکنون چندین مرتبه قصد ترور خاخام آرنولد و سایر اعضاء این سازمان را کرده؟ اند. سخنان آرنولد کوهن، خط بطلان بر آموزه‌های جعلی مسیحیان صهیونیست می؟ کشد چه آنان، با تاکید بر تئوری «ضرورت تأسیس اسرائیل بزرگ قبل از ظهور مسیح و ایجاد مقدمات جنگ خانمانسوز آرماگدون» سعی در ایجاد بحران بزرگ در خاورمیانه و گشتار بلا وقفه مسلمین را دارند. علی؟ رغم اینکه این تئوری جعلی نه تنها مورد اتفاق جمله یهودیان نیست بلکه سازمان؟ هایی معتقد چون ناتوری؟ کارتا نیز به استناد منابع و معتقدات یهودیت تمامی مفروضات جعلی مسیحیان صهیونیست را مردود و باطل اعلام می؟ کنند.

آقای کوهن شما در مملکت متحده که همان انگلستان است زندگی می‌کنید و می‌دانید که صهیونیست‌ها در کسب تأیید و حمایت برای خویش به خوبی عمل می‌کنند، آیا می‌توان به این مسئله اعتراف کرد و گفت که آنها مناصب حساس و مهمی را در بسیاری از مناطق و مراکز جهان اشغال می‌نمایند، آیا شما این موفقیت یا این حمایت جهانی به عمل آمده از سوی کشورهای جهان در قبال صهیونیسم را که باعث شدند تا این اندازه در جهان تأثیرگذار باشند، ناراحت کننده تلقی نمی‌کنید، یا اینکه اصلاً در این حمایت‌ها نقشی نمی‌بینید و بیشتر به حملات تبلیغاتی اعتقاد دارید؟

من این موفقیت را مربوط به تبلیغات صهیونیستی می‌بینم، اما باید بفهمیم که این تبلیغات چگونه نشو و نما یافت و چگونه به موفقیت رسید. عوامل بسیاری در این موفقیت دخیل بوده‌اند؛ از جمله زور و فشار، که بازتاب مستقیم جنگ جهانی دوم به شمار می‌آید، اما پیش از آن می‌توان به وعده «بالفور» اشاره کرد. البته من با کسانی که می‌گویند این شرایط در روی آوری صهیونیسم به زور و خشونت دخیل بوده‌اند، موافق نیستم، اما چیزی که می‌دانم، این است که این اوضاع سیاسی حاکم پس از جنگ جهانی اول بود و در این میان برخی از یهودیان با نفوذ که در روی کار آمدن ایالات متحده در میدان و عرصه جهانی دخیل بودند تا این کشور را وادار به مشارکت در جنگ جهانی اول نمایند، توانستند بر دولت بریتانیا نیز تأثیر بگذارند و در آن نفوذ کنند، تا زمینه ساز وعده «بالفور» شوند. آنها همیشه از احوال سیاسی سوء استفاده می‌کردند تا از مسئله خویش حمایت و پشتیبانی نمایند. این، شرایط را فراهم ساخت تا وعده بالفور صادر شود. پس از جنگ جهانی دوم صهیونیست‌ها از موضوع نازی‌ها استفاده کردند تا از مسئله خویش حمایت نمایند و پشتیبانانی هم برای خویش به دست آوردند. چون «هیتلر» می‌خواست، آلمان را از دست یهود نجات دهد، صهیونیست‌ها نیز همین را می‌خواستند.

چرا؟

چون این مطابق خواسته‌های ایشان بود که خواهان تأسیس دولتی برای خویش بودند، آنها به عنوان مثال هیتلر را تشویق می‌کردند تا یهود را تحت فشار و آزار و اذیت و شکنجه قرار دهد.

آیا آنها این کار را می‌کردند تا یهود از آلمان مهاجرت کنند؟
بله کاملاً درست است و این مکان فلسطین بود. این ثابت شده است که صهیونیست‌ها با هیتلر در دهه سی، بده بستان‌هایی داشته‌اند تا هیتلر امکان انتقال یهودیان را از آلمان به فلسطین به گونه‌ای ترتیب دهد.

در مورد مسئله آدم‌سوزی چطور؟ منظورم این است که نظر شما در این باره چیست؟ برخی می‌گویند این مسئله وجود داشته است، برخی دیگر می‌گویند، اصلاً چنین چیزی نبوده است، در حالیکه برخی دیگر می‌گویند، اتفاق افتاده است، اما نه در حجم و میزانی که اسرائیلی‌ها از آن سخن می‌گویند، منظور این است که آنها از چهار تا شش میلیون قربانی در آدم‌سوزی سخن می‌گویند، در حالی که برخی می‌گویند، جمعیت یهودیان اروپا در آن زمان بیش از دو میلیون نفر نبوده است، نظر شما در این باره چیست؟

بسیاری از این سخنان برای ما بیهوده و یاوه‌سرایایی به شمار می‌آید، چون ما اسناد و مدارک و شاهدانی داریم که نشان می‌دهد، واقعاً چه اتفاقی افتاده است. آدم‌سوزی عملاً و به شکل فجیع به وقوع پیوسته است، چه این عدد شش میلیون یا پنج میلیون یا نیم میلیون بوده باشد. این مهم نیست، مهم این است که این واقعه وحشتناک اتفاق افتاده است. چرا این اتفاق به وقوع پیوست؟ این مهم است. ما به عنوان یک اصولگرا اعتقاد داریم، خداوند به همه چیز حاکم است. این یک مفهوم مذهبی نزد ماست. در این میان برخی از افراد یا گروه‌های نافرمان و متخلف می‌خواهند از این مفهوم سوء استفاده کنند و دست به کاری بزنند. آنها باید به خاطر کاری که می‌خواهند، انجام دهند، مجازات شوند. اما چرا در این راه موفق شدند؟ این دیگر چیزی است که فقط خداوند از آن مطلع است و اینکه چگونه هیتلر موفق شد، پنج یا شش میلیون - فرقی نمی‌کند - یهودی را به قتل برساند، چون حتی کشتن یک نفر هم برای ما مهم است، منظور من وقوع فاجعه است نه تعداد، این موضوع قابل بحث نیست، چون خداوند از هزاران سال پیش همواره مراقب و ناظر ما بوده است و اگر مقرر کرده است چنین اتفاقی به وقوع بپیوندد، در آن جای هیچ بحث و جدلی نیست و باید به وقوع بپیوندد و در آن حکمتی وجود دارد که ما از آن بی‌اطلاع هستیم، اما آنچه

اسرار یهود و احرالزمان

پس از آن از سوی کشورهای جهان به وقوع پیوست، این است که آنها پس از جنگ جهانی دوم احساس کردند، که وجدانشان آنها را آزار می‌دهد، چون کاری برای متوقف نمودن آدم؟ سوزیها انجام ندادند، صهیونیست؟ها از این موضوع استفاده کردند و آنها را واداشتند از تأسیس و برپایی دولت اسرائیل حمایت کنند. اما با ایستادگی و مقاومت ملت فلسطین مواجه شدند. انگلیسی؟ها در این؟باره می؟گویند، اگر «لانگ شایر» بخشی از انگلستان نبود، هیچ؟گاه وارد این معرکه نمی؟شدند، این سخنان در ایالات متحده نیز به گوش می؟رسد. «لانگ شایر» به ملت یهود اختصاص یافته است و ساکنان کنونی آن می؟بایست این منطقه را تخلیه کنند و آن را به یهودیان بدهند، آیا می؟توانید چنین چیزی را تصور کنید؟ اما ملت بریتانیا مانند ملت فلسطین و اعراب برخورد نکرد و این مفهوم کلی دولت اسرائیل است؛ خدعه و نیرنگ، استوار برپایه؟های غیر مذهبی و متزلزل کننده امنیت ما و جداکننده و فروپاشنده تمام ارکان کشور فلسطین و ما اکنون نماز می؟خوانیم تا خداوند این دولت را منقرض کند، ما سیاستمدار نیستیم، ما فقط دیدگاه خویش را عنوان می؟کنیم، که یهودیت و صهیونیسم دو چیز از یکدیگر جدا هستند، و نماز می؟خوانیم تا حکومت صهیونیسم زایل و محو شود.

؟ آیا در نمازهای خویش توانسته؟اید، برخی از مردم را قانع سازید؟ مثلاً برخی از یهودیان با نفوذ را؟

؟ اگر منظورت وارد شدن در سیاست است که این از اصول و مبادی «ناتوری کارتا» جداست، اما اگر می؟خواهید که من همان لباس مخصوص کنونی را به تن داشته باشم، و همان «آرنولد کوهن» باشم، باید بگویم که من سیاستمدار نیستم، فقط دیدگاه؟های شخصی خویش را بیان می؟کنم.

؟ بله، من می؟دانم که شما سیاستمدار نیستید، اما آیا فکر نمی؟کنید که موضوعی که به آن می؟پردازید و خواهان تحقق آن هستید، بسیار مهم است و نیاز به بذل تلاش؟های بیشتر دارد یا اینکه نیاز به ورود به عرصه و میدان سیاست دارد؟ آیا این برخلاف اعتقادات شماست؟

؟ بله، هم چنین است و هم نه، ما اجازه نداریم دست به این کار بزنیم، چون تبعیدشدگانی هستیم

اسرار یهود و اواخرالزمان

که در واقعیت به سر می‌بریم و نمی‌توانیم به کشورهای دیگر بگوییم، چه سیاستی در پیش‌گیرند و یا چه برخوردی داشته باشند.

این بدان معناست که شما افراد شرور را به حال خود رها می‌کنید تا هر آنچه از شرارت بخواهند، مرتکب شوند، به نظر شما آیا این شیوه مناسبی برای فهم و تحلیل مسائل است؟

اجازه دهید چیزی به شما بگویم، من بسیار کم و اندک و پراکنده وارد سیاست می‌شوم، اما به عنوان یکی از اعضای «ناتوری کارتا»، من اکنون از آرنولد کوهن صحبت می‌کنم و می‌گویم نزد مردم می‌روم تا از اوضاع و احوال اسفبار آفریقای جنوبی سخن بگویم، چون اوضاع و احوال آنجا بسیار وحشتناک است. روابط اسرائیل با آفریقای جنوبی بسیار خوب است، چون اوضاع و احوال آنها شبیه یکدیگر است. وقتی جوان بودم، دیدگاه حاکم این بود که رژیم نژادپرست سفیدپوست آفریقای جنوبی از بین نخواهد رفت مگر آنکه حمام خونی به راه بیفتد، اما بی‌آنکه این حمام به راه افتد زایل شد، چرا؟ چون کشورهای جهان پذیرفتند و درک کردند، مفهوم درست نژادپرست سفید پوست، مفهومی نامطلوب و شرور است، این باعث شد تا فشارهای سیاسی، اقتصادی و معنوی بر این کشور وارد کنند و این دولت از صفحه روزگار محو شود. من به عنوان یک فرد تأکید می‌کنم این شیوه در آینده نیز باید در مورد دولت اسرائیل مورد استفاده قرار گیرد.

فکر می‌کنید این چه وقت به وقوع خواهد پیوست؟

نمی‌دانم.

نمی‌دانید؟

اما اگر من فلسطینی بودم یا اگر مدافع فلسطینی‌ها بودم، بر تبلیغات تمرکز می‌کردم تا شرارت دولت صهیونیستی را برملا سازم و تلاش می‌کردم، تصاویر شرارت آنها را به دید تمام جهانیان برسانم.

؟ به چه طریق؟

؟ به تمام طرق یا هر وسیله ممکن. از طریق برملا ساختن اعمالی که انجام می‌دهند و پایه‌هایی که دولت بر آن استوار است.

؟ شما می‌دانید که اکنون جهان بسیار مجهز و پیشرفته شده و همه مردم جهان کانال‌های تلویزیونی را مشاهده می‌کنند و همه از جنایتی که در حق «محمد دوره» شده مطلع هستند، کودکی که در سن دوازده سالگی کشته شد، هم چنین همه از قتل‌ها و کشتارهای صهیونیست‌ها آگاه هستند، اما در همان زمان شارون را مرد صلح می‌نامند، این چیزی است که شارون در مورد بوش گفته است، نظر شما در این باره چیست؟

؟ این تبعیض نژادی است و من چیزی از آن سر در نمی‌آورم، چون زیر سلطه و حاکمیت دستان قدرتمندی است و این بخشی از آزمایشات این زمانه است. اینجاست که نقش نماز نمود پیدا می‌کند، چون نمی‌توانیم بفهمیم چرا اوضاع و احوال باید به این شکل طی طرق کنند، فهم این موضوع سخت است.

؟ آیا نمی‌توانید دولت اسرائیل را به عقب‌نشینی از مواضعش وارد سازید؟

؟ دوست دارم، دوباره به اوضاع و احوال حاکم در آفریقای جنوبی بازگردم، هنوز چند سالی از آن اوضاع و احوال بیشتر نگذشته است، به یاد می‌آورم که اوضاع و احوال چهل سال پیش آفریقای جنوبی چگونه بود، هیچ کس باور نمی‌کرد که رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی، که رژیم بسیار قدرتمندی بود، بدون حمام خون فرو پاشد. اما این اتفاق به وقوع پیوست و این مشیت و دخالتی الهی است. این به وقوع پیوست تا به ما یاد دهد، دخالت و مشیت الهی همیشه موجود است. لازم می‌دانم به مثال دیگری از تاریخ نوین اشاره کنم. عظمت و قدرت اتحاد شوروی را به یاد آورید، چه کسی باور می‌کرد در عرض یک شبانه‌روز بدون ریختن یک قطره خون این ابرقدرت متلاشی شود؟ این حوادث به وقوع پیوست تا نشان دهد که وقوع آنها ممکن است و این رژیم‌های قدرتمند که بسیار قدرتمندتر از اسرائیل هستند، از بین رفتند، البته قدرت آنها از لحاظ

اسرار یهود و احرالزمان

هسته؟ ای به پای اسرائیل نمی؟ رسد و شما به خوبی از این موضوع مطلع هستید. البته قدرت هسته؟ ای چندان مدنظر نیست، به یک دلیل ساده و آن عدم توان استفاده از آن است. باید بتوانی از آن استفاده کنی تا قوی و قدرتمند باشی، البته بدون آن هم می؟ توانی قدرتمند باشی، هر چه هست این است که باید قدرتی وجود داشته باشد.

؟ اما جنوب لبنان چه؟

؟ اگر پایه؟ های دولت صهیونیستی بخواد فروپاشد، بمب؟ های هسته؟ ای در انبارها موجود است.

؟ شما از شیوه؟ های خشونت و زورگویی صحبت می؟ کنید، اما به عنوان مثال در جنوب لبنان ارتش اسرائیل به دلیل مقاومت و ایستادگی مردم عقب؟ نشینی کرد و به؟ وسیله مقاومت و خون این امر محقق شد. نمونه؟ های بسیاری در مورد ارائه راه؟ حل؟ های مسالمت؟ آمیز وجود دارد، شما از دولت صحبت می؟ کنید، در حالی؟ که ملل، دست به این مقاومت؟ ها می؟ زنند. شما هنگامی که از طرف؟ های خصم و درگیر صحبت می؟ کنید، نیازمند صحبت از مقاومت نیز هستید؟ آیا شما به این اعتقاد دارید؟

؟ من باز هم می؟ گویم من سیاستمدار نیستم و هنگامی که بخواهم از سیاست صحبت کنم به لکنت زبان دچار می؟ شوم، اما می؟ گویم، اینکه دولت اسرائیل را وادار سازیم از برخی از مناطق لبنان عقب؟ نشینی کند با اینکه رژیم را با تمام ارکان و پایه؟ های آن فروپاشانیم، و کاری کنیم که رژیم از لحاظ نظامی فرو بیاشد تفاوت دارد. این تصور بسیار مشکلی است، نمی؟ دانم. دوباره می؟ گویم، این ما نیستیم که به فلسطینی؟ ها بگوییم، چگونه مشکل خود را حل کنند، ما از آنها حمایت می؟ کنیم، اما نمی؟ توانیم به آنها بگوییم چگونه مشکل خود را حل کنند. اما اگر فلسطینی بودم، ایمان می؟ آوردم که راه مطمئن و کفند تبلیغات است. کشورهای جهان بسیار قدرتمند هستند و اگر هیچ یک از آنها از دولت صهیونیستی حمایت نکنند، این کشور نخواهد توانست به بقای خویش ادامه دهد و این چندان مشکل نیست، شما می؟ دانید که سیاست، بسیار متقلب است و چندین چهره دارد، اگر جلوی ایالات متحده با قدرت گرفته شود، اوضاع و احوال همه خوب

اسرار یهود و احرالزمان

می؟ شود که چندان هم مشکل نیست، چون مخالفت؟ های بسیاری با صهیونیسم در ایالات متحده وجود دارد، بنابراین سخت نیست، اگرچه باید خواست خداوند نیز در آن دخیل باشد، چون آنچه در آفریقای جنوبی و اتحاد شوروی سابق به وقوع پیوست، ممکن است در آنجا نیز حادث شود و این بهترین و موفق؟ ترین راه است. من می؟ گویم بهترین راه، واداشتن جهان به اعتراف به شرارت رژیم صهیونیستی، تبلیغات است، البته من بعد سیاسی آن را نمی؟ گویم، چون من سیاستمدار نیستم.

? شما سیاستمدار نیستید، من این را می؟ فهمم، اما دید خاص خود را نسبت به مسائل دارید، اما شما در این جهان به؟ سر می؟ برید و می؟ بینید، در آن چه اتفاقاتی می؟ افتد، از جمله مهم؟ ترین مشکلات موجود در جهان، تبعیض سیاست؟ هاست که به؟ ویژه از سوی ابرقدرت؟ ها و کشورهای قدرتمند اعمال می؟ شود، مانند ایالات متحده و حتی خود انگلستان، هم چنین با مشکل معیارهای مزدوج نیز برخورد داریم، دولت اسرائیل میان یا در آغوش دو قدرت بزرگ قرار گرفته است و ما از دولت آن به عنوان یک دولت غاصب و اشغالگر سخن می؟ گوئیم، آنها روزانه قتل؟ ها و کشتارهای بسیاری مرتکب می؟ شوند، کودکان را می؟ کشند و شهرها را محاصره می؟ کنند، زمین؟ های زراعی را به آتش می؟ کشند و بسیاری دیگر یا زنان حامله و باردار در ایست؟ های بازرسی جان خود را از دست می؟ دهند آنها تمام این بلاها را بر سر ملت می؟ آورند با این حال هیچ کس از آنها به خاطر این کارهایشان بازخواست نمی؟ کند و با این حال اسرائیل یک کشور دمکرات و متمدن در خاورمیانه تلقی می؟ شود. در حالی که از تمام حمایت؟ های جهانی بهره؟ مند است، اما اعراب با فشارها، تنگناها و تجاوزات بسیاری مواجه هستند، نظر شما در این؟ باره چیست؟

? این اوضاع و احوال بسیار مشکل است و باید ایمان داشت. اینجاست که نقش مذهب ظاهر می؟ شود، ما اعتقاد داریم، دین و نماز در این اوضاع و احوال مؤثر است، چون سرانجام این سیاستمداران، که اعتقاد دارند بر جهان حاکم هستند، در واقع وسایل و ادواتی به؟ دست خداوند هستند. ما می؟ گوئیم برای خداوند نماز می؟ خوانیم تا اوضاع و احوال تغییر کند. من از این جهت به آفریقای جنوبی و اتحاد شوروی اشاره نکردم که بگویم پیروزی به این شیوه است، بلکه فقط می؟ خواهم به این نکته اشاره کنم که تحقق آن امکان؟ پذیر است. هیچ کس این موضوع را باور

اسرار یهود و احرالزمان

نمی‌کرد و همانگونه که گفته می‌شود یا در حال بیان است، امکان ندارد، نظر مردم را نسبت به دولت اسرائیل تغییر داد، اما نظر مردم در آن کشورها عملاً تغییر کرده؟ است و ما دلیل آن را نمی‌دانیم. اما اوضاع و احوال تغییر کرده است، این تغییر یکباره به وقوع پیوسته و ممکن است در عرض یک شبانه روز همه چیز تغییر کند. اما فهم و درک کلی که در مورد دولت صهیونیستی وجود دارد، این است که این تغییر چندان سخت نیست و همین که اوضاع و احوال تغییر یافت، اسرائیلی‌ها از کرده‌های خویش باز می‌مانند، چون دادن کمک‌ها قطع می‌شود.

؟ به نظر شما چه اتفاقی باید بیفتد، منظورم این است که در انگلستان نظر سنجی انجام شد و در این نظر سنجی مردم عنوان کردند، اعتقاد دارند، اسرائیل اولین تهدید کننده صلح جهانی است. این نظر سنجی یک سال پیش تقریباً انجام شد و اسرائیلی‌ها گفتند، می‌خواهند آغاز کننده روابط ویژه‌ای باشند تا تصویر و چهره خود را در اروپا بهتر جلوه نمایند، با این حال باز بر تغییر افکار عمومی تأکید دارید و به این حرف خود مطمئن هستید یا اعتقاد دارید. این تحرکات در ایالات متحده چه آثاری از خود برجای می‌نهد، چه کاری باید انجام داد تا به این تغییر و تحول کمک کند تا با سرعت بیشتری صورت گیرد؟

؟ فقط از طریق انتشار حقایق و تبلیغات می‌توان این کار را انجام داد، این تنها راه حل است، اما راه ما خواندن نماز و سخن گفتن برای مردم است، اما تغییر فهم و درک عمومی باید از طریق تبلیغات صورت گیرد، چرچیل می‌گفت: گاو، گاو، گاو، می‌دانی گاو چیست؟ منظور فک است که بخشی از صورت را تشکیل می‌دهد، اما به زبان انگلیسی به معنای پر حرفی است، تو اگر پر حرف باشی، پس تو گاو هستی. او می‌گفت صحبت زیاد بهتر از جنگ است و بالطبع در مورد چرچیل در جنگ جهانی دوم که می‌خواست رژیم نازی را تغییر دهد، می‌بایست به جنگ روی آورد او می‌بایست بجنگد. او اگر می‌توانست این کار را با صحبت و سخن گفتن انجام دهد، بی‌شک راه برگزیده نزد او همان بود.

؟ اجازه دهید به ناتوری کارتا در اروپا و مشخصاً در بریتانیا بپردازیم، جمعیت شما در آنجا چقدر است؟

اسرار یهود و اواخرالزمان

؟ اجازه دهید توضیح دهم، ناتوری کارتا یک جنبش نیست، بلکه نام «فلسفه یهودیان ارتدوکس» است.

؟ جمعیت کسانی که این فلسفه را دارند، چقدر است؟

؟ با اطمینان می‌گوییم اکثر یهودیان اروپا؛ اجازه دهید، ابتدا یهودیت ارتدوکسی را معرفی کنم که به معنای ملت یهود است که مجری و تطبیق کننده دین یهودی هستند.

؟ اما تفسیر خاصی از دین یهود دارید؟

؟ اجازه دهید به آن هم می‌رسیم. متأسفانه ما در جهان مذهب و دین چندان قوی و قدرتمند نیستیم. این بر دین یهود نیز منطبق است. هنگامی که از یهودیت ارتدوکس سخن می‌گوییم، ما از اقلیتی از ملت یهود صحبت می‌کنیم.

؟ تعداد این اقلیت چقدر است؟

؟ فکر می‌کنم، در میان ما انقلابی به وقوع پیوسته است، که این باعث می‌شود، به سختی بتوان جمعیت آنها را مشخص کرد. می‌توان گفت 10٪ ملت یهود به این آیین اعتقاد دارند شاید هم بیشتر 15 یا 20٪، چون در یهودیت ارتدوکس نیز درجات متفاوتی وجود دارد، هنگامی که من صحبت می‌کنم یا سخنرانی می‌نمایم، می‌خواهید بدانید نوع ارتدوکس بودن من چیست، کسانی را که شبیه خود به شمار می‌آورم.

؟ منظورتان ظاهر و لباسان است.

؟ خیر، چون بسیاری از افراد هستند که لباس‌های مدرن و مد روز را به تن می‌کنند، اما آنها نیز

ارتدوکس هستند و برای تعریف این گروه خاص باید گفت آنها کسانی هستند که شبیه من می‌باشند.

آیا رنگ سیاه بخشی از آن است.

لباس سیاه و ریش که مشخصه «اشکنازی»هاست. شما می‌دانید که میان یهود چه کسی «اشکنازی» و چه کسی «سفاردیم» است. یهودیان اشکنازی تمایل دارند لباس‌های سیاه به تن کنند و از غرب آمده‌اند، در حالی که سفاردیم‌ها از سنت‌های گذشته پیروی می‌کنند و لباس سفید به تن می‌کنند. اما حق با شماست. لباس‌های روز نیز به تن یهودیان دیده می‌شود، اما به طوری که یهودیان ارتدوکس اشکنازی لباس سیاه به تن می‌کنند، ما از یهودیانی صحبت می‌کنیم که تا حدود زیادی شبیه ما هستند و سپس به اقلیت خواهیم پرداخت. اکثریت موافق دولت صهیونیستی نیستند، به این معنی که اگر دولت صهیونیسم از صفحه روزگار محو شود آنها یک قطره اشک هم برای آن نخواهند ریخت. اما در میان این اکثریت یک سؤال مطرح است، اینکه چگونه باید با دولت کنونی صهیونیستی برخورد کرد. با توجه به اینکه آنها در صورت محو آن خوشحال خواهند بود. اما برخورد با آن در حال حاضر باید چگونه باشد، که در این میان نظرات و دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد از جمله «یاگودا» که این نام را بر خود نهاده‌اند یا «شاس».

منظور شما از «یاگودا» چیست؟

آنها گروه سیاسی یهودی هستند که پیش از جنگ جهانی دوم شکل گرفتند و عملاً فعالیت آنها برای جنگ با صهیونیسم تمرکز یافت، اما هنگامی که جنبش صهیونیسم رشد و نمو کرد و قدرت یافت، نظر خویش را تغییر دادند و با وجود اینکه موافق دولت صهیونیستی نیستند اما از بعد پراگماتیک با آن مقرر کردند، همکاری کنند، البته در میان آنها برخی؟

پی‌نوشت:

1. حسب معتقدات مسیحیان

عنوان: اعتراف صهیونیست‌ها به توطئه برای تخریب مسجدالاقصی

رام‌الله – مرکز اطلاع‌رسانی فلسطین

با شدت گرفتن بحث و مناقشه دربارهٔ اجرای طرح عقب‌نشینی یک جانبه «اسرائیل» از نوار غزه که آریل شارون نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی آن را مطرح ساخت، تلاش‌های راست‌گرایان افراطی یهود برای مقابله و مخالفت با این طرح، به اوج خود رسید. مخالفت‌ها آنقدر زیاد بود که سازمان‌های امنیتی «تل‌آویو» به ویژه بخش امنیت داخلی این رژیم را مجبور ساخت تا تخریب مسجدالاقصی را امری حتمی و اجتناب‌ناپذیر اعلام کنند!!!

یک روزنامه عبری زبان اخیراً در گزارش خود نوشت که مسجدالاقصی در آستانه نابودی قرار دارد. از سوی دیگر، «نوعم لیفئات» برادر خانم «لیمور لیفئات» وزیر آموزش و پرورش رژیم صهیونیستی اظهار داشت که وی کاملاً مایل به تخریب مسجدالاقصی و تأسیس معبد موهوم به جای آن است. وی تأکید کرد که صهیونیست‌ها سه هزار سال است که در رؤیای تخریب این مسجد به سر می‌برند. از سوی دیگر وزارت امور خارجه آمریکا از آغاز هفته جاری به اتباع خود هشدار داد که به زیارت مسجدالاقصی نروند. در این میان «کمال خطیب» نایب رئیس جنبش اسلامی فلسطین، «تل‌آویو» را مسئول هرگونه تجاوز به حریم این مسجد دانسته و تأکید کرد که تنها دانستن تصمیمات اتخاذ شده در سازمان‌های رسمی «اسرائیل» این مسئولیت را از گردن آنان ساقط نمی‌کند.

تخریب مسجدالاقصی به‌زمان بستگی دارد

«آلکس فیشمان» از نویسندگان روزنامه «یدیعوت آهارانوت» در گزارش سیاسی خود مخالفت محافظه‌کاران یهودی با طرح خروج «اسرائیل» از غزه و ارتباط آن با افزایش احتمال تخریب به مسجدالاقصی را شرح می‌دهد. این نویسنده به نقل از مقامات امنیتی رژیم صهیونیستی می‌گوید: تجاوز به بیت‌المقدس مرحله ثنوری خود را پشت سر گذاشته است و اکنون مهم آن است که بدانیم این اقدام چه وقت و چگونه عملی خواهد شد. سازمان‌های امنیتی رژیم صهیونیستی به ویژه

اسرار یهود و آخرالزمان

«شاباک» که وابسته به احزاب و گروه‌های افراطی و سری یهودیان هستند، اخیراً با نگرانی اظهار داشته‌اند: دیگر تهدیدات لفظی برای تخریب مسجدالاقصی پایان یافته است و این تهدیدات می‌رود که جنبه عملی پیدا کند.

تخریب مسجدالاقصی با وجود هشدارها و تهدیدهای گوناگون هنوز به مرحله اجرا نرسیده است و این تهدیدات توجیهی برای بازداشت افراد باقی‌نگذاشته است. زمان به سرعت می‌گذرد و هر لحظه که به پایان مرحله جداسازی نزدیک می‌شویم بالا رفتن از دیوار خطر، تند و سریعتر می‌شود. برخی یهودیان به جد درباره پاکسازی معبد و تبدیل جهان اسلام به یک ویرانه و جلوگیری از اجرای طرح عقب‌نشینی یک جانبه از غزه و سازش بر سر زمین‌های اسرائیلی تلاش و برنامه‌ریزی می‌کنند.

از تصمیم تا اجرا راهی نمانده است. آنها وقت زیادی ندارند. طرح جداسازی، تصمیمی بسیار حساس برای دستگاه‌های امنیتی است. به زودی از سوی گروه‌های توطئه‌گر تصمیمی برای حمله اتخاذ خواهد شد. این آخرین فرصت تغییر وضعیت برای آنها است. شمارش معکوس برای دستگاه‌های خنثی‌کننده آغاز شده است. بمب ساعتی در آستانه انفجار قرار دارد. عملیات در بیت‌المقدس حتماً جالب خواهد بود، این عملیات همه معادلات را اساساً تغییر می‌دهد. این گزارش همچنین می‌افزاید:

تهدید دیگری که سازمان‌های امنیتی با آن روبرو هستند عملیاتی مشابه عملیات باروخ گلدشتاین یعنی تخریب یک پایگاه اسلامی به واسطه بمب یا عملیات انتحاری یک یهودی است. این گونه عملیات احتمالاً وضعیت را تغییر خواهد داد. با این وجود سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی دو هدف اصلی را دنبال می‌کنند: 1. ایجاد معبد موهوم؛ 2. حفظ قدرت شارون.

فیسمان در ادامه گزارش خود اظهار داشت:

برای درک بهتر آنچه گفته می‌شود باید به بیانیه خاخام «یهودا کرویزر» رئیس مکتب فکری یهود که در ماه مه 2003 منتشر شد خوب دقت کنیم. وی می‌گوید: «بدون کمترین شک و تردید دولت حقیقی یهود وابسته به جنبش «کاخ» به اذن خداوند ریشه‌های شرارت را نابود کرده و غربا و مساجد را از معبد سلیمان بیرون خواهد کرد». فرماندهان شاباک بر این باورند که چنین اظهاراتی بسیار خطرناک است. یکی از این فرماندهان می‌گوید: «هرچند که خاخام‌ها و گروه‌های افراطی یهود دارای یک فرماندهی عملیاتی مانند سازمان سری یهود در دهه هشتاد میلادی

اسرار یهود و اواخرالزمان

نیستند، اما میان ائتلاف و همبستگی موقت، نامعلوم و غیرقانونی وجود دارد. موضع آنان در برابر فلسطینیان این است که آنان زمین‌هایشان را به یغما برده‌اند.»

دستگاه‌های امنیتی تل‌آویو معتقدند که تهدید از ناحیه اجرای برنامه‌ها و عملیات سازمان‌های مخفی سرمی‌زند و آنان با کار خود تمامی ارتش این رژیم و فلسطینیان و حتی جهانیان را به خود مشغول کرده‌اند. در این میان تخریب مسجدالاقصی و اکنش‌های شدیدتری را در پی خواهد داشت. دستگاه‌های امنیتی نیز فعالیت‌های «گروه جوانان کوهستان» را که از گروه‌های بسیار مشکل‌ساز بوده و در سال‌های اخیر بسیار پیشرفت کرده و به عامل اصلی تهدید تبدیل شده است، انکار نمی‌کنند. اعضای این گروه تقریباً هزار نفر است و در مناطق دور افتاده کرانه باختری زندگی می‌کنند. آنها تمامی طرح‌های ضد فلسطینی را از آن منطقه به اجرا می‌رسانند.»

آلیکس فیشرمان در این گزارش سیاسی خود می‌نویسد:

«مشهورترین عملیات تروریستی این مجموعه توسط یک تیم سری موسوم به «بات عاین» در آوریل 2002 انجام گرفت. در این عملیات یک خودروی بمب‌گذاری شده در نزدیکی یک مدرسه فلسطینی در محله «طور» در بیت‌المقدس منفجر شد. تیم سری مذکور در یک اقدام خونین به سوی مردم از جمله بسیاری از کودکان تیراندازی کردن آنان در حمله خود هیچ چراغ قرمزی را لحاظ نمی‌کردند. تنها هدف آنان تغییر وضعیت سیاسی موجود بود.»

وی در ادامه افزوده است:

گروه «جوانان کوهستان» و خاخام‌های یهودی که در دو طرف «کمر بند سبز» سگنی گزیده‌اند عامل تهدید اصلی وقوع عملیات تروریستی یهود هستند. با این وجود بیشتر اعضای این سازمان‌های تروریستی تاکنون به بازداشتگاه تروریستی یهود در «یهودا» و «سامره» که متهم به عضو شدن در سازمان تروریستی مشهور «شاحر زلیغر» شده است، نرفته‌اند. تعداد کمی از آنان محکوم شدند و دو تن به نام‌های «ایتسیک باس» و «ماتی شافو» در سال 2003 به همراه هشت بسته انفجاری دستگیر شدند. سازمان‌های امنیتی تنها به این اکتفا کردند که این دو نفر از اعضای «کوه یخی» بوده‌اند.

تخریب الاقصی یک دستور توراتی است

یکی از دلایل آشکار افزایش خطر تخریب مسجدالاقصی و نیز ارتباط آن با مسأله عقب‌نشینی یک

اسرار یهود و آخرالزمان

جانبه از نوار غزه افزایش اظهارات علنی اعضای سازمان‌های شهرک‌نشینان یهودی است. سازمان‌هایی که اگرچه بسیار افراطی هستند، اما هرگز از ابراز مواضع یا اهداف شوم خود یعنی تخریب مسجدالاقصی و احداث معبد کذایی سوم ابایی ندارد. در این میان ارتباط مستقیم و قوی میان فعالان یهودی در دو مسأله کاملاً مشهود است:

1. مخالفت با عقب‌نشینی از غزه؛

2. تجاوز به حریم مسجدالاقصی.

«نوعم لیفئات» برادر «لیمور لیفئات» از محافظه‌کاران تندروی یهودی است که با طرح عقب‌نشینی شارون مخالفت کرد. «یوفان قرنی» از روزنامه‌نگاران صهیونیستی درباره وی می‌گوید:

نوعم لیفئات رؤیای تخریب بیت‌المقدس را در سر می‌پروراند.

قرنی در مصاحبه‌ای طولانی با لیفئات به شرح موضع او در برابر مسجدالاقصی پرداخته و از قول وی نقل می‌کند که:

لیفئات تخریب این مسجد مقدس و ساخت معبد موهوم را امری واجب می‌داند. نوعم لیفئات می‌گوید: چه خوب بود اگر شرایط برای تخریب «قبه الصخره» مسجدالاقصی فراهم می‌شد، اما نه از ناحیه فنی و نه سیاسی آمادگی چنین کاری را نداریم. وی در ادامه سخنان خود می‌افزاید: اگر روزی در ملت یهود یک تحول فکری رخ دهد، آنان به سرعت به سوی قبه الصخره رفته و آن را در آسمان منفجر خواهند کرد.

قرنی همچنین به نقل از لیفئات خاطر نشان ساخت که وی مدعی شد که در هیچ سازمان سری که برای تخریب مسجدالاقصی تلاش می‌کنید عضو نشده است. از منظر لیفئات تخریب این مسجد اساساً هیچ مانعی ندارد. وی در این باره می‌گوید:

تخریب مسجدالاقصی در وضعیت سیاسی کنونی عملی نخواهد شد. اگر پرسیده شود که آیا «قبه الصخره» باید آنجا قرار بگیرد؟ پاسخ می‌دهم هرگز، بلکه معبد کذایی باید در آن مکان قرار بگیرد؛ زیرا این مسأله آرمان و آرزوی ملت یهود و دستور تورات است. یهودیان از سه هزار سال پیش در اندیشه بازسازی معبد سلیمان به سر می‌بردند.

لیفئات همچنین اظهار داشت:

در آن مکان معبدی وجود داشت و اینک در همان مکان معبد سوم نیز قرار خواهد گرفت و بدون شک «قبه الصخره» نابود شدنی است و نباید در آنجا قرار بگیرد.

اسرار یهود و اواخرالزمان

این شخصیت تروریستی در پایان سخنان خود چنین می گوید:

مسلم است که روزی فرا می رسد که ملت یهود از خواب خود بیدار شده و خواهند گفت که چرا مسجدالاقصی در این مکان ساخته شده است. ای یهودیان! برخیزید و معبد سلیمان را بسازید در این لحظه است که تمامی بولدوزرها برای تخریب این مسجد به حرکت درمی آیند. اگر بولدوزرها نتوانند این کار را انجام دهند تجهیزات پیشرفته جنگی این کار را خواهد کرد. گویا مقصود این تروریست از تجهیزات پیشرفته جنگی همان حمله هوایی، موشکی و یا تخریب به وسیله بمبها است.

مسجدالاقصی در خطر است

در این راستا کمال خطیب در تشریح این گزارش اعلام کرد که بدیهی است که اظهارات مقامات بلند پایه رژیم صهیونیستی و گزارش های مطبوعات مبنی بر احتمال وقوع تجاوز و بی حرمتی به مسجدالاقصی همگی نشانگر این هستند که فاجعه ای در راه بوده و این جنایت به زودی به واقعیت خواهد پیوست.

خطیب در ادامه افزود:

ما مسلمانان از این اظهارات شگفت زده نیستیم، چرا که در گذشته پیوسته نسبت به وقوع این حادثه هشدار داده ایم و اینک باید پرسیده شود آیا مسجدالاقصی تخریب خواهد شد یا خیر؟ باید گفت که آری این امر حتمی و غیر قابل تردید است. باید پرسید که این امر چه وقت به وقوع می پیوندد؟ اظهارات و تهدیدات مقامات صهیونیستی مسئولیت را از گردن آنان ساقط نمی کند و هر سازمان یا نهادی که به نحوی در این مورد سخن گفته، اما برای جلوگیری از تجاوز به مسجدالاقصی اقدامی نکرده اند در واقع خود شریک جرم محسوب می شوند.

از سوی دیگر، «شیخ خطیب» در خصوص اظهارات نوعم لیفئات گفت:

گوینده این مطالب خواه برادر لیمور لیفئات باشد یا تساحی هنگبی یا آفی دیختر همگی بیانگر این واقعیت است که ساخت معبد کذایی در دستور کار یهودیان قرار دارد؛ بنابراین باید خود را در برابر چنین چالشی بس خطرناک آماده کنیم. سال 2005 سالی است که در اندیشه مذهبی و عقیدتی یهود مفاهیم ویژه ای دارد.

عنوان: عصمت کتاب مقدس - 1

یکی از مهم‌ترین مبانی عقیدتی بنیادگرایان مسیحی، عصمت یا خطاناپذیری کتاب مقدس است، و بر همین اساس معتقدند، همه آنچه در کتاب مقدس آمده است، کلمه به کلمه، به همان صورتی که در این کتاب آمده و بدون هیچ تأویلی محقق خواهد شد.

«عصمت حرف به حرف متون کتاب مقدس» از جمله اعتقادات مهم و اساسی جنبش مسیحیان بنیادگرای آمریکایی است. آنها معتقدند: کتاب مقدس (عهد قدیم و عهد جدید) کلام خداوند است که از هر عیب و نقصی به‌دور است و به هیچ‌وجه تحریف یا نقد نشده است. این کتاب یکی از منابع عظیمی است که فرد را در تمام جنبه‌های زندگی‌اش یاری می‌کند. به این دلیل است که تفسیر حرف به حرف متون کتاب مقدس را بر خود لازم دانسته و اجازه نمی‌دهند کسی آنها را تأویل کند.

دکتر محمد عماره در کتاب خود به نام الأصولیة بین الغرب و الإسلام می‌نویسد: نگرش فکری تفسیر حرف به حرف انجیل و هر متن دینی به ارث گذاشته شده، عامل تشخیص این جنبش بنیادگرا از دیگر جنبشها است. عدم پذیرش تأویلات گوناگون برای هر قسمتی از متون - اگر چه همانگونه که اکنون مرسوم است، آنان به عنوان موسیقیهای روحانی و اسرار صوفی‌گری تعبیر شده باشند - و از سرگیری بررسیها و مطالعات نقادانه‌ای که بر انجیل و کتاب مقدس نگاشته شده است از دیگر مشخصه‌های این جنبش است.¹

اسرار یهود و احرالزمان

مسیحیان بنیادگرا این متون را مقدس دانسته و آنها را دارای قدرت برتر می‌دانند، مطلبی را که به آن یقین داشته اما مخالف متون کتاب مقدس است، نپذیرفته و ردّ می‌کنند. در این رابطه دکتر عبدالله برکات در کتاب خود به نام مفهوم الأصولیة الإسلامیة عند الغریبین می‌نویسد:

مسیحیان بنیادگرا متون انجیل را دارای قدرتی برتر می‌دانند و به عصمت حرف به حرف کتاب مقدس معتقدند... هر آنچه را که مخالف این متون باشد - اگر چه که واقعیت داشته باشد و برای آنها ایجاد علم و یقین کند - ردّ می‌کنند. 2

این اعتقادات با ظهور مذهب کاتولیک و سطره‌اش بر عقل اروپایی - که به تبع آن حق فهم، تفسیر و تأویل کتاب مقدس منحصر به کشیهای کلیسا شد - به وجود آمد. در این زمان است که جنبش اصلاحی پروتستان با این حرکت به مقابله برمی‌خیزد. ایجاد حق قرائت و تفسیر کتاب مقدس برای هر مؤمنی از مهم‌ترین اصول آنان در این تقابل بود. به این معنی که:

حق هر فردی است که متون کتاب مقدس را بدون هیچ وسیله‌ای یا حتی وساطت کشیهای بخواند و بفهمد. از لحاظ دینی و اخلاقی قرائت، تفسیر و تأویل کتاب مقدس به هر صورتی که باشد جایز است. اگر چه که عقلا به حسب درجه فهم متون و درک آنها مختلف باشند، پس هیچ قید و بندی بر آزادی فرد در قرائت و فهم کتاب مقدس نیست و هر فردی دنبال چیزی است که عقلش به او دستور می‌دهد. 3

این بدان معناست که جنبش اصلاح انجیلی پروتستان و چیزی که «مارتین لوتر» و پیروانش به آن پرداخته بودند، کشیهای مخصوصی را که واسطه عبادت هر فرد با خدا می‌شدند انکار کرد و این امر منجر به امکان اتصال و ایجاد ارتباط با خداوند بدون هیچ واسطه‌ای گردید. به همین دلیل بنیادگرایانی همچون دکتر عماره می‌گویند:

ادعا می‌کنند به‌طور مستقیم از خداوند باخبر می‌شوند. 4

اسرار یهود و اواخرالزمان

دکتر فایز فارس در کتابش به نام أضواء علی الإصلاح الإنجیلی، این نگرش را چنین تبیین می‌کند. این مطلب از میان اصول والایی بود که مارتین لوتر و پس از آن، رهبران جنبش اصلاح انجیلی به آن معتقد بودند: حق هر مؤمنی است که بدون واسطه با خدایش ارتباط برقرار کند، مسیح(ع) تمام مؤمنان را پادشاه و کشیشی برای خداوند قرار داد، هر کسی که توبه صادقانه‌ای کند و در درگاه خداوندی به گناهایش اعتراف کند، خداوند او را خواهد بخشید بدون اینکه نیازی به واسطه‌ای از جنس بشر داشته باشد، برای هر انسانی دستیابی به رحمت خداوندی توسط تنها واسطه و شفیع یعنی یسوع مسیح امکان خواهد داشت... و برترین راه برای اتصال به خدا نماز و رسیدن شخصی به اوست. 5

این آزادی در فهم متون منجر به ترک و انکار روشهای تفسیری سنتی که مذهب کاتولیک به آنها معتقد بود گردید.

فهم شخصی متون و تفسیر معانی آن به صورت روان و بدون واسطه، بی هیچ قید و بندی و یا تأویلی از طرف کشیشها در مذهب پروتستان شایع شد، «فهری فنش» در کتاب خود به نام البعث العالمی العظیم در سال 1621 میلادی تفسیرهای دروغین قدیس آگوستین را به شکل قاطعانه‌ای رد کرد، وی بر فهم ظاهری متون اصرار داشت، به همین دلیل است که به نظر او اسرائیل جدید به معنای «کنیسه خداوند» نیست، بلکه همان اسرائیلی است که از صلب یعقوب به وجود آمده است. وی می‌گوید: واژه‌های «اسرائیل» و «یهود»، «صهیون» و «قدس» در کتاب مقدس به معنای اسرائیل روحانی یا کنیسه خداوندی نیست که مسیحیان یا یهود و یا هر دو، آن را پدید آورده باشند. بلکه این همان اسرائیلی است که از صلب یعقوب تشکیل شده است، و این خود دلیل بازگشت قبیله‌ای و اجتماعی آنها به سرزمینهای قدیمی‌شان و پیروزی آنها بر دشمنانشان است. تفسیرهایی شبیه به این جایز نیست. 6

از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که:

1. مسیحیان بنیادگرا معتقد به عصمت خطاناپذیری کتاب مقدس هستند و به این اعتبار، آن را تنها منبعی می‌دانند که می‌توان در امور زندگی به آن مراجعه کرد. همچنین آن را مقدس شمرده و به هیچ کس اجازه نمی‌دهند که آن را تحریف و یا نقد کند.

2. مسیحیان بنیادگرا معتقدند به ناچار باید حرف به حرف کتاب مقدس تفسیر شده و از هر گونه تأویل اجتناب شود. این نقطه را، نقطه آغاز پیدایش آرزوهای بزرگ صهیونیست در بازگشت به فلسطین و تملک آن سرزمین می‌دانم. به این دلیل که عصمت حرف به حرف – در اعتقادات بنیادگرایان – به معنای تأویل متون کتاب مقدس است و این مطلب منجر به قبول و پذیرش معانی ساده و ظاهری کتاب مقدس – که خواننده با آنها مواجه می‌گردد – می‌شود. برای مثال منظور از واژه «اسرائیل» که در کتاب مقدس آمده است در یک تفسیر حرف به حرف، ساده و ظاهری، همان «اسرائیلی» است که از صلب یعقوب تشکیل شد. در نتیجه این معنا به ذهن خواننده متبادر می‌شود که اسرائیل جدید کنونی همان اسرائیل قدیمی در کتاب مقدس است و این مطلب دلالت بر حق امت اسرائیل برای بازگشت به سرزمین مقدس از نیل تا فرات و پیروزی بر دشمنانشان – آنگونه که در کتاب مقدس آمده است – می‌کند. اما تفسیر دروغین، چیزی است که مذهب کاتولیک بسیار به آن پرداخته است. به عنوان مثال، آنها می‌گویند که اسرائیل در کتاب مقدس به معنای اسرائیل روحانی و معنوی یا کنیسه خداوند است که مسیحیان یا یهود و یا هر دو با هم آن را تأسیس کرده‌اند.

از اینجاست که برای ما آشکار می‌شود که اعتقاد عصمت حرف به حرف به کتاب مقدس، شیرینی های زیادی را برای صهیونیسم پدید می‌آورد.

3. مسیحیان بنیادگرا قدرت برتر و تقدسی را که برای متون انجیلی قائلند به اشخاص نیز سرایت می‌دهند. آنها ادعا می‌کنند که به‌طور مستقیم از خداوند آگاه می‌شوند. معنای آن این است که حتی به عصمت اشخاص نیز معتقدند.

دیدگاه اسلام درباره عصمت کتاب مقدس

کتاب‌هایی که از طرف خداوند و به وسیله وحی به انبیا(ع) نازل شده است از خطا و اشتباه به دور است؛ چرا که کلام، کلام خداوند است و در کلام خداوندی خطا، اشتباه و یا تناقضی وجود ندارد، این کلام انسان‌هاست که در آن خطا و تناقض دیده می‌شود.

کتاب‌هایی که خداوند بزرگ بر رسولانش نازل کرد و محمد(ص) امین مردم را به آن آگاهی داد. قرآن کریم، انجیل، تورات و زبور است، قرآن کریم خبر از تحریف کتاب‌های ادیان پیشین داده، می‌فرماید:

فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظاً مما ذكروا به و لاتزال تطلع على خائنه منهم الا قليلاً منهم فاعف عنهم و اصفح ان الله يحب المحسنين. 7

پس به سزای پیمان شکستشان لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گرداندیم، به طوری که کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند و بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی، مگر شماری اندک از ایشان که خیانت‌کار نیستند پس از آنان در گذر و چشم‌پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. برخی از آیات قرآن کریم اهل کتاب را در تمسک به کتاب مقدس مورد نکوهش قرار می‌دهد: يا اهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تكتُمون الحق و أنتم تعلمون. 8

ای اهل کتاب چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید با اینکه خود می‌دانید. اما چنانکه گفته شد، مسیحیان بنیادگرا معتقد به عصمت کتاب مقدس از خطا و اشتباه‌اند و به هیچ کس اجازه نقد یا تحریف آن را نمی‌دهند.

در مقام رد این نظریه می‌گوییم: کتابی که به طریق وحی نازل می‌شود و ادعای عصمت آن از خطا و اشتباه می‌رود باید دارای دو شرط باشد. دلایل صحت سند کتاب و دلایل صحت متن آن، این دو شرط هم، جز در قرآن در کتاب دیگری وجود ندارد. پس عصمت کتاب مقدس امری بی‌دلیل است. برای اثبات این ادعا هر کدام از این دو دلیل را به صورت مشروح بیان می‌کنیم.

1. دلایل صحت سند

این اولین امری است که عدم عصمت کتاب مقدس را از خطا و اشتباه ثابت می‌کند. دکتر عبدالله

برکات دلایل صحت سند کتابی که از طرف خداوند وحی شده است را به طور اجمال اینگونه بیان می‌کند:

1. یقین به انتساب کتاب به رسول و دریافت آن از ناحیه خداوند متعال به وسیله وحی؛
2. پذیرش آن توسط همه مردم؛
3. وجود عوامل فراوانی بر حفظ آن؛
4. وجود شروط فراوان نقل و تواتر در آن.

به ترتیب به شرح دلایل بالا می‌پردازیم:

دلیل اول: کتابی که به رسول خدا نازل می‌شود ناگزیر باید از ناحیه خداوند به وسیله وحی باشد: اصل در سند کتابی که از طریق وحی نازل می‌شود این است که رسول خدا آنچه را که به او وحی می‌شود به مردمان ابلاغ کند. یعنی حضرت موسی (ع) تورات، حضرت عیسی (ع) انجیل و حضرت محمد (ص) قرآن کریم را به مردم ابلاغ کند. این بدان معنی است که کتاب به یقین باید از ناحیه خداوند بر رسولش نازل شده باشد. وظیفه رسول هم رساندن پیام خدا است، بدون اینکه چیزی از آن را کم کرده و یا به آن بیفزاید. پس کتاب، تنها وحی صادق از طرف خداست نه الهام و یا رؤیا و یا هر چیز دیگر.

خداوند می‌فرماید:

قل إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا. 10

بگو: من هم مثل شما بشری هستم ولی به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.

و نیز می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ

اللّٰه لا يهدى القوم الكافرين. 11

ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نگفتی، پیامش را نرساندی و خدا تو را از گزند مردم نگاه دارد، آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند. و تنها وظیفه رسول رساندن پیام خداوند است.

ما على الرسول إلاّ البلاغ والله يعلم ما تبذون و ما تكتمون. 12

بر پیامبر وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت نیست و خداوند آنچه را آشکار و پوشیده می‌دارید می‌داند. اما یهود و نصارا بنا را بر الهام و رؤیا و سوگندهای دروغین گذاشته و ادعا می‌کنند به‌طور مستقیم و بدون واسطه با خدای متعال در ارتباطند. و این خود یک ادعای باطل است. حتی برخی از متونشان نیز تحریف، بطلان و دروغین بودن این ادعا را تأیید می‌کنند. برای مثال در «سفر ارمیا» آمده است:

یهوه چنین می‌گوید: سخنان پیامبرانی را که برای شما نبوت می‌کنند گوش ندهید؛ چرا که شما را به بطلالت تعلیم می‌دهند. آنها از زبان خدا سخن نمی‌گویند، بلکه رؤیای دل خود را بیان می‌کنند. 13

در همین قسمت آمده است:

به همین دلیل است که خداوند می‌گوید من مخالف پیامبرانی هستم که کلام مرا از یکدیگر می‌دزدند، خداوند می‌گوید: اینک مخالف پیامبرانی هستم که کلام خود را به کار برده می‌گویند: او گفته است. خداوند می‌گوید: هم اکنون من مخالف پیامبرانی هستم که به وسیله خوابهای دروغین نبوت می‌کنند، آنها را برای قوم من بیان کرده و باعث گمراهی قوم من می‌شوند، من آنها را نفر ستاده و مأمور نکرده‌ام. سپس خداوند می‌گوید که به این قوم هیچ نفعی نخواهد رسید. 14

«ابو عبید خزرجی» برخی از تحریفات اناجیل را بیان می‌کند. وی می‌گوید:

با اینکه افراد بسیاری بعد از حضرت مسیح(ع) به مدت سیصد سال به گمراهی کشیده شدند اما در درک و فهم این متون دروغین مهارت پیدا کرده بودند و همچنان به انجیل متمسک می‌شدند، ادعا می‌کردند که حضرت مسیح(ع) در ابرهای آسمان و خوابهای پریشان، آنها را مورد خطاب قرار

می‌داده و با ایشان صحبت می‌کرده است. آنها به این جمله در انجیل استدلال می‌کنند: «ایمان به عیسی، بعد از او کامل می‌شود». اما اصل این جمله چنین است که حضرت عیسی (ع) به پیروانش می‌فرماید: «ایمان به عیسی جز به کسی که بعد از عیسی خواهد آمد کامل نمی‌شود»، و در دیگر جاهای بسیاری به سرور پیامبران و رسولان، حضرت محمد (ص) اشاره فرموده‌اند.

تحریفات اناجیل مدتی پس از وفات حواریین (پیروان حضرت مسیح (ع)) آغاز شد. تحریفاتی که ناشی از تأویلات متون کتاب مقدس و احکامی بود که خود وضع می‌کردند. 15

نویسنده کتاب الإعلام بما فی دین النصارى من الفساد و الأوهام چنین می‌نویسد:
ای عاقل! بدان که نصارا ... چیزهایی را که نسبت به خدا محال است قبول می‌کنند و ضروریات دین را منکر می‌شوند، احکامشان خرافاتی بیش نیست. گاهی اوقات ادعاهایشان را به خوابهایی که دیده و خرافاتی که شنیده‌اند مستند می‌کنند و گاهی افراد بی‌خبر را مورد تحکم قرار می‌دهند. بدون اینکه برای انجام کارهای خود از تورات و انجیل دلیلی داشته باشند، به آن دو رجوع کرده و معانی متون را به نفع خویش تأویل می‌کنند. هنگامی که حوادث ناگواری به آنها روی می‌آورد از روی هوای نفس برای آنها دلایلی می‌چینند، حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کنند. «إفترء علی الله قد ضلوا و ما کانوا مهتدین»¹⁶ و برای تأثیرگذاری بر عامه مردم بی‌سوادی که از کتاب مقدس چیزی نمی‌دانند لطائف الحیلی به کار می‌برند که برخی از آنها در اندلس مشهور است. برای مثال می‌گویند: دست خداوند - مسیح - در یک روز از سال از پشت پرده‌های غیبت ظاهر می‌شود و صلیب را بین آسمان و زمین در دست می‌گیرد. 17

از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که:

تحریف کتاب مقدس امری است حقیقی و ادعای اهل کتاب دروغی بیش نیست. آیا هنوز مسیحیان بنیادگرا بر عصمت حرف به حرف کتاب مقدس معتقدند. این عصمت فقط و فقط در کتاب قرآن ثابت می‌شود، قرآنی که خداوند خود محافظت از آن را تا روز قیامت به عهده گرفته است. دلیل دوم: پذیرش کتاب توسط مردم: یکی از دلایل عصمت کتاب وحیانی از خطا و اشتباه این است که از طرف تمام انسانها مورد پذیرش واقع شده و اختلافی بین ایشان نباشد؛ چرا که این

اختلاف منجر به تعارض در متن کتاب شده و در نتیجه، گروهی آن را تصدیق و برخی آن را تکذیب می‌کنند، در این صورت دیگر عصمتی در کار نخواهد بود.

امام ابن حزم معتقد است آنچه که در داستان یهود است نمی‌تواند یک کتاب و حیانی باشد؛ چرا که در آن تعارضهای زیادی مشاهده می‌شود. در حالی که در وحی خداوند تعارضی وجود ندارد. وی می‌گوید:

توراتی که در دست سامریه وجود دارد چیزی غیر از توراتی است که نزد یهود است، سامریه گمان می‌کند کتابی که پیش آنهاست همان است که از طرف خداوند نازل شده است و نیز به تحریف تورات یهود یقین دارند. یهود نیز توراتی را که نزد سامریه است، تحریف شده می‌دانند. 18

دکتر عبدالله برکات در این رابطه می‌نویسد:

هر دو اشتباه می‌کنند. آپوکریفا - اسفار دروغین و تحریف شده - نزد یهود و نصارا و تصمیماتی که درباره آنها گرفته شده است چیزی جز دلیل عدم صحت آنها نیست. گروهی حکم به تقدس آن داده و برخی تقدس آن را انکار کرده‌اند.

این دلیل تنها برای قرآن کریم ثابت شده است. قرآنی که معجزه رسول و حفظ شده از طرف خداوند بزرگ مرتبه است. قرآنی که مخالفانش را در آوردن یک سوره کوچک آن به تحدی خوانده است. قرآنی که اولین سوره آن «فاتحه» و آخرین آن «ناس» است. اینگونه است که اصحاب عادل از زمان رسول الله (ص) تا امروز بر صدق قرآن کریم توافق کرده‌اند و ان شاء الله تا روز قیامت اینگونه خواهد بود. این یک قاعده کلی است که هر کتابی که مردم در زمان ابلاغ آن توسط رسول، بر سر آن توافق نکرده و آن را نپذیرفته‌اند بعد از آن دیگر مورد اتفاق و اجماع همه نخواهد شد. سندی بر عدم و حیانت قرآن کریم وجود ندارد. 19

علاوه بر آن به عنوان مثال امروزه انجیل‌های مختلفی را در دست اهل کتاب مشاهده می‌کنیم: انجیل روم کاتولیک، انجیل سکوفیلد مقدس، انجیل ملک جیمس و انجیل دیگری که اصلاح شده انجیل سکوفیلد هستند که هشتاد تن از علمای مسیحی آن را به رشته تحریر در آورده‌اند و دیگر

اناجیل معتبری که نزد آنها یافت می‌شود. حال کدامیک از این انجیلها را می‌توان کلام خدا دانست که از خطا و اشتباه به دور است؟
علامه احمد دیدات در یکی از مناظراتش با «استانلی شویرج» - که یکی از کشیشهای معروف سوئدی است - این مسئله را به روشنی بیان کرده است، موضوع این مناظره این سؤال بود که آیا انجیل کلام خداست؟

شیخ دیدات می‌گوید:

آن هنگام که در مورد موضوعی در زمینه علم حقوق و یا زمین‌شناسی به وسیله مطالعات و بررسیهای علمی به نتیجه‌ای می‌رسیم اولین کاری که می‌کنیم این است که صحت مقدمات موضوع بحثمان را آزمایش می‌کنیم و همچنین نظریات دیگران در مورد هر آنچه که ما را به هدف می‌رساند و اعتماد به آنها می‌رود را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهیم.
هم‌اکنون که در مورد موضوع مهمی چون انجیل صحبت می‌کنیم باید عرض کنم که نسخه‌های مختلفی از انجیل را به همراه خود آورده‌ام (علامه پنج جلد از نسخه‌های مختلف انجیل را که در دستايش است نشان می‌دهد و سپس با صدای بلند می‌گوید): درباره کدامیک از این انجیلها بحث کنیم؟

عامه مردم معتقدند که یک انجیل وجود دارد. اما با چشمان خودتان ببینید و با دستانتان لمس کنید که بیش از یک انجیل موجود است. این انجیل را ببینید، این انجیل روم کاتولیک است. برادر (استانلی)! آیا این انجیل را به عنوان کلام حقیقی خداوند می‌پذیری. این نکته اول.

اما نکته دوم: یکی از انجیلهای دیگری که با خود دارم، انجیل سکوفیلد مقدس است. علامت سکوفیلد مقدس آن است که هشتاد تن از علمای مسیحی آن را تقریر و تصحیح کرده‌اند. وقتی که از انجیل صحبت می‌کنیم، از شما می‌پرسم از این انجیل صحبت می‌کنیم (یکی از انجیلها را بلند می‌کند) انجیل روم کاتولیک؟ یا از این انجیل پروتستان یا از ملک جیمس یا از انجیلی صحبت می‌کنیم که اصلاح شده انجیل ملک جیمس است؟

سپس علامه دیدات نکته سوم را بیان می‌کند. وی می‌گوید:

اما نکته سوم: دو نسخه از انجیل را با خود آورده‌ام که در نام، شکل و نوع جلد متحدالشکل هستند. نام هر دو نسخه «نوع اصلاح شده انجیل»²⁰ است. ولی محتوای هر یک از دو نسخه در مسائل مهم و بدیهی با دیگری کاملاً متفاوت است. کدام یک از این دو کلام خداست. دوست دارم به من بگویید: من نسخه اصلاح شده انجیل را می‌پذیرم. یا بگویید: من نسخه ملک جیمس را می‌پذیرم، یا بگویید من نسخه روم کاتولیک را می‌پذیرم. دوست دارم بدانم کدام یک را قبول دارید تا بتوانیم در مورد آن بحث کنیم. مطالب این انجیلها با هم متفاوتند، به خدا قسم آنها محتوای واحدی ندارند.²¹

بعد از اینکه مقداری از این مناظره را آوردیم، حال می‌پرسیم: آیا واقعاً انجیل کلام خداست؟

می‌گویم: اگر پروتستان معتقد به عصمت انجیل ملک جیمس از خطا و اشتباه هستند پس به چه دلیل بنیادگرایان، سکوفیلد را – که اصلاح شده انجیل ملک جیمس است – نوشتند و انجیل دیگری از درون انجیل ملک جیمس در آوردند و نام آن را انجیل سکوفیلد مقدس نامیدند. آیا اصلاح کلام خداوند توسط بشر امری عقلانی است؟. این کلام بشر است که جای اصلاح دارد. اگر انجیل ملک جیمس کلام خداوند است، دیگر اصلاح آن چه معنایی می‌تواند داشته باشد.

از آنچه که گفتیم نتیجه می‌گیریم که:

کتاب مقدسی که در دست اهل کتاب است مورد پذیرش همه آنان نیست. بلکه اختلافات زیادی در پذیرش آن وجود دارد. پس چگونه معتقد به عصمت کتاب مقدس هستند.

دلیل سوم: وجود عوامل حفظ کتاب: اگر کتابی از خطا و اشتباه به دور باشد ناگزیر باید عوامل حفظ یک کتاب را دارا باشد.

1. قطعی الصدور باشد؛

2. قطعی الدلاله باشد.

و این دو عامل در کتاب مقدس وجود ندارد. سموئیل می‌گوید:

حتی یکی از علما و بزرگان یهود معتقد به وحیانی بودن توراتشان و نازل شدن آن بر حضرت

اسرار یهود و اواخرالزمان

موسی(ع) نیستند، به این دلیل که حضرت موسی(ع) تورات را در میان بنی اسرائیل گسترش نداد بلکه آن را از دستبرد آنها در امان نگه داشت. او تورات را در میان خویشاوندان خویش گستراند، حضرت موسی(ع) فقط یک سوره از تورات را برای بنی اسرائیل تلاوت کرد. در نتیجه بسیاری از کسانی که تورات را با خود داشتند در روز فتح بیت المقدس توسط بخت النصر کشته شدند. 22

به همین خاطر سندهای اناجیل اربعه صحیح و معتبر نیست. این چیزی است که لوقا در ابتدای انجیلش به آن تصریح کرده است:

از آنجایی که کنترل کنندگان و خادمان کلام ما به ما رسانیده‌اند افراد بسیاری تلاش کرده‌اند تا آن اموری را که نزد ما به یقین رسیده است، تألیف و تصحیح کنند، من نیز این چنین مصلحت دی

پی‌نوشت‌ها:

1. محمد عماره، الأصولیة بین الغرب و الاسلام، ص 6.
2. عبدالله برکات، مفهوم الاصولیة اسلامیة عندالغربیین، بی‌نا، ص 51.
3. الأصولیة المسیحیة، ص 36.
4. الأصولیة بین الغرب و الاسلام، ص 7.
5. فایز فارس، أضواء علی الإصلاح الإنجیلی، دارالثقافه، قاهره، بدون تاریخ، ص 56.
6. الأصولیة المسیحیة، ص 36.
7. سوره مائده(5)، آیه 13.
8. سوره آل عمران(3)، آیه 71.
9. عبدالله برکات، مدخل لدراسة الادیان، ریاض، دار عالم الکتب، 1421ق، 2000م، ص 97.
10. سوره کهف(18)، آیه 110.
11. سوره مائده(5)، آیه 67.
12. همان، آیه 99.
13. ارمیا (23/16).
14. همان (32-30-23).
15. ابو عبیدالخرزجی، بین الإسلام و المسیحیة، به تحقیق، محمد شامه، قاهره، کتابخانه وهبه،

ص 173 و 174.

16. سورة انعام(6)، آيه. 140.

17. امام قرطبي، الإعلام بما في دين النصارى من الفساد و الأوهام، تحقيق احمد حجازى السقا،

قاهره، دار التراث العربى، ص 393 و 394.

18. امام ابن حزم اندلسى، الفصل فى الملل و الأهواء و النحل، بيروت، دار الكتب العلميه، 1420ق،

1999م، ص. 139.

19. مدخل لدراسة الاديان، ص. 102.

20. Revised Standard Version. R.S.V.

21. شيخ احمد ديدات، مناظرتان فى استكھولم، ترجمه على جوهرى، دار الفضيله، قاهره، ص 18 و

19.

22. سموئيل بن يحيى بن عباس مغربى، بذل المهجود فى افهام اليهود، دمشق، دار القلم، 1410ق،

1989م، ص 129. 125.

23. لوقا (4-1/1).

24. متى 14./15.

25. متى 16-13./23.

26. مقدمه ابن الصلاح فى علوم الحديث، تحقيق نور الدين عتر، بيروت، مكتبه العلميه، 1401ق،

ص. 241.

27. جلال الدين سيوطى، تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى، دار الكتب العلميه، بيروت

1399ه، ص. 146.

28. محمد جمال الدين قاسمى، قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث، بيروت، دار الكتب

العلميه، 1399ق، ص. 146.

29. ابوالفيض محمد مرتضى الزبيدى، لفظ الآلى المتناثره فى الأحاديث المتواتره، تحقيق محمد

عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، 1405ق، ص. 20.

30. ابن حزم، الفصل، ص. 346.

31. قرطبي، الإعلام بما فى دين النصارى من الفساد و الأوهام، ص. 94.

عنوان: عصمت کتاب مقدس – 2

اشاره:

یکی از مهم‌ترین مبانی عقیدتی بنیادگرایان مسیحی، عصمت یا خطاناپذیری کتاب مقدس است، و بر همین اساس معتقدند، همه آنچه در کتاب مقدس آمده است، کلمه به کلمه، به همان صورتی که در این کتاب آمده و بدون هیچ تأویلی محقق خواهد شد.

در قسمت پس از بررسی اصلی ادعای مسیحیان صهیونیست در مورد عصمت کتاب مقدس به نقد این ادعا پرداخته و گفته شد که کتابی که به طریق وحی نازل می‌شود و ادعای عصمت آن از خطا و اشتباه می‌رود باید دارای دو شرط باشد. دلایل صحت سند کتاب و دلایل صحت متن آن و این دو شرط هم، جز در قرآن در کتاب دیگری وجود ندارد. پس عصمت کتاب مقدس امری بی‌دلیل است.

دلایل صحت سند در قسمت پیشین بررسی شد و در این قسمت به بررسی دلایل صحت متن می‌پردازیم.

2. دلایل صحت متن

مهم‌ترین دلایل صحت و سلامت متن عبارتند از:

1. سلامت متن از افتراء و تهمت‌هایی که بر خدا و رسول خدا بسته شده است؛
2. سلامت متون کتاب از تناقض (اختلاف‌ها و اشتباه‌ها)؛
3. در برداشتن موارد غیبی.

هر کدام از این موارد را به‌طور مفصل تبیین می‌کنیم:

1-2. سلامت متن از افتراء و تهمت بر خدا و رسول: کتاب مقدس پر از تهمت‌هایی است که بر خدا و رسول او زده شده است. این خود می‌تواند دلیل تحریف آن باشد، بعضی از متونی که در عهد قدیم و جدید آمده، خداوند و انبیای او را به صفاتی که در شأن آنها نیست توصیف می‌کنند. آنچه که در سفر پیدایش آمده است می‌تواند مؤید حرف ما در آنچه که به خدا نسبت داده‌اند و البته لایق شأن خداوندی نیست، باشد:

خداوند در روز هفتم از آنچه ساخته بود فارغ شد و آرام گرفت. پس خداوند روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود؛ زیرا که در آن روز بعد از اتمام کارش استراحت نموده و آرام گرفت. 1.

چگونه می‌توان خستگی را به خداوند نسبت داد؟! آیا کسی که خسته شود می‌تواند استحقاق مقام خدایی را داشته باشد؟ اما آنچه حقیقت است در «قرآن کریم» آمده است.

و لقد خلقنا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مِنَّا مِنْ لُغُوبٍ. 2
و در حقیقت، آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش هنگام آفریدیم و احساس خستگی نکردیم.

در همین سفر پیدایش نسبت به انبیا نیز تهمت‌هایی روا داشته‌اند:
و لوط از صوغر خارج شد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد؛ زیرا ترسید که در صوغر بماند پس با دو دختر خود در غاری ساکن شد. دختر بزرگ به دختر کوچک گفت: پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کلی جهان بتواند با ما نزدیکی کند. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهیم پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده و با پدر خویش هم خواب شد و او از خوابیدن و برخواستن وی آگاه نشد. 3.

این چنین کتاب مقدس لوط نبی را به زنا با دختران خود محکوم می‌کند. اینها دروغی بیش نیست.

آیا با وجود این مطالب خرافی و دروغین باز هم کتاب مقدس معصوم از خطا و اشتباه است.
2-2. سلامت کتاب از تناقض (اختلافها و اشتباهها): کتابی که ادعای عصمت آن می‌رود ممکن نیست که احکامش با هم تناقض داشته باشند، مطالبش با هم اختلاف ندارند و اشتباهی در آن مشاهده نمی‌شود. کتابی که در دست اهل کتاب است پر است از این اشتباهها، اختلافها و... .

در کتاب إظهار الحق آمده است:

نویسنده می‌گوید: هر کدام از اختلافات و اشتباهات به مواردی تقسیم می‌شوند. اختلافاتی که بین دو سفر است یا دو صحاح در یک سفر، و گاهی این اختلافات میان دو فقره در یک صحاح است یا در یک فقره میان دو نسخه، یا بین دو ترجمه با دو زبان مختلف و... و طریق شناخت اختلافات، مقابله بین اسفار و صحاحها و میان ترجمه‌های مختلف و نسخه‌های متفاوت است. اغلب اختلافات به الفاظ برمی‌گردد و اما اشتباهات، آنچه که اشتباهی در آن رخ می‌دهد به خود فقره و معنای آن برمی‌گردد، شناخت اشتباهات به وسیله تناقض آنها با واقعیت یا عرف یا تاریخ یا عقل یا اقوال محققین یا با آنچه که در دین بدیهی است امکان می‌یابد.4

در اینجا به برخی از اختلافاتی که در کتاب مقدس وجود دارد اشاره می‌کنیم. آنها بر سه نوعند:
الف) تناقض در یک خبر و موضوع آن؛
ب) تناقض در یک خبر و در دو موضوع؛
ج) تناقض در حکم تکلیفی.

الف) تناقض در یک خبر و موضوع آن: برای مثال در انجیل متی آمده است:
این دوازده نفر را عیسی (ع) فرستاده و به آنها وصیت کرده و گفت: از راه امت‌ها نروید و در شهری از سامریان داخل مشوید. بلکه نزد گوسفندان گم شده اسراییل بروید.5

و در پایان انجیل متی آمده است:

پس عیسی پیش آمده به ایشان خطاب کرده و گفت: تمامی قدرت آسمان و زمین به من داده شده است، پس بروید و همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را با اسم رب و ابن و روح القدس تعمید

دکتر عبدالله در توضیح این دو متن می‌نویسد:

متن اول به دعوتی خصوصی تصریح می‌کند – که صحیح همان است – اما در متن دوم دعوتی عمومی دارد. این دو متن در یک انجیل آمده‌اند.7

این است تناقض در یک خبر و موضوع آن. چگونه این کتاب را متصف به عصمت می‌کنند در حالی که چنین تناقضاتی در آن وجود دارد.

ب) تناقض در یک خبر و در دو موضوع: آنچه که در انجیل متی و لوقا در مورد نسب نامه حضرت مسیح آمده است با هم تناقض دارند. در انجیل متی در صحاح اول آمده است: کتاب نسب‌نامه عیسی مسیح بن داوود بن ابراهیم.8

و اما در انجیل لوقا آمده است:

عیسی آن هنگام که شروع کرد قریب به سی ساله بود و حسب گمان مردم پسر یوسف بن هالی بن متاثیا بن لاوی بن ملکی بن ینا بن یوسف بن متاثیا بن عاموس بن ناحوم بن حسلی بن نجای بن مآث بن متاثیا بن شمعی بن یوسف بن یهودا بن یوحنا بن ریسا بن زربابل بن شالتیئیل بن نیری بن ملکی بن آدی بن قضم... بن یهودا بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم.9

اختلاف دو انجیل در نسب نامه حضرت عیسی کاملاً واضح و روشن است.

در عهد قدیم نیز تناقض‌های زیادی مشاهده می‌شود برای مثال در «سفر لاویان» آمده است: اگر برادرت نزد تو فقیر شده و خود را به تو بفروشد او را مثل غلام خود مدار. مثل مزدور و مهمان نزد تو باشد و تا سال یوییل نزد تو خدمت نماید.10

و در همین سفر آمده است:

ایشان را تا ابد مملوک سازید.11

اسرار یهود و اعرالزمان

و در سفر تثبیه آمده است:

اگر مرد یا زن عبرانی از برادرانت به تو فروخته شود. او تو را شش سال خدمت نماید. پس در سال هفتم او را نزد خود آزاد کرده، رها کن. 12.

اینها تناقضاتی است که در عهد قدیم مشاهده می شود. اگر کتاب مقدس کتابی از طرف خداوند بود، اخبار آن با هم تناقضی نداشت.

ج) تناقض در حکم تکلیفی: در احکام تکلیفی نیز تناقض هایی در کتاب مقدس دیده می شود. برای مثال برخی از متون کتاب مقدس به حرمت خمر و اجتناب از نوشیدن آن امر کرده و برخی دیگر آن را نعمت خدا و متی از طرف او می دانند. از متونی که در مورد تحریم خمر آمده است: شراب مسخره کننده است و مسکرات عربده می آورد و هر که با آن فریفته شود حکیم نیست. 13.

همچنین آمده است:

زنا، شراب و شیره دل ایشان را می رباید. 14.

و متونی که آن را حلال می شمارد:

تو را دوست داشته برکت خواهد داد و خواهد افزود و میوه بطن تو و میوه زمین تو را و شراب و روغن تو را و... دوست دارد. 15.

در سفر جامعه آمده است:

شرابت را با قلبی پاک بنوش. 16.

و در متی:

پسر انسان که می خورد و می نوشد می آید و می گویند اینک مردی پر خور و میگسار آمد. 17.

این هم تناقض در حکم تکلیفی، آیا کتاب مقدس معصوم از خطا و اشتباه است؟

اشتباهات

در کتاب مقدس اشتباهات بسیاری وجود دارد. علامه رحمه الله هندی برخی از آنها را در کتابش آورده است.

در آیه هفده از باب دوم سفر پیدایش آمده است: «اما از درخت معرفت نیک و بد زهار نخوری؛ زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد». و این اشتباه است، چرا که حضرت آدم (ع) از آن خورد و نه تنها در آن روز نمرد بلکه بیش از نود سال زندگی کرد. 18.

و از جمله اشتباهات در عهد جدید:

در باب بیست و شش از انجیل متی که عیسی (ع) به یهود می گوید: بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته بر ابرهای آسمان می آید. 19.

و این یک اشتباه است چرا که یهود هنوز ننشسته است و بر ابرهای آسمان نیامده است. 20.

کتاب مقدسی که بنیادگرایان ادعای عصمت آن را دارند پر است از اختلافات و اشتباهاتی که نمونه هایی از آن ذکر شد، چگونه کتاب مقدس را کتابی بدون اشتباه و خطا می دانند؟!

اما تنها کتابی که در آن اشتباه و یا اختلافی وجود ندارد کتاب «قرآن کریم» است. خداوند بزرگ می فرماید:

أفلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً. 21.

آیا در معانی قرآن نمی اندیشید؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلافات بسیاری می یافتند.

3. دربرداشتن موارد غیبی

مطالب مشتمل بر موارد غیبی یک کتاب نشان از سلامت متن آن است. اگر کتابی معصوم از خطا و اشتباه باشد به ناچار باید محتوی موارد غیبی باشد. مانند ایمان به روز جزا و ایمان به صفات و اسماء خداوندی، عقل به تنهایی قادر به درک همه یا برخی از آنها نیست، پس هر کتابی که شامل اینگونه مباحث شد (مثل قرآن کریم) صادق و حقیقی است. البته منظور ما کتابی است که شامل متونی مشتمل بر صفات و اسماء خداوندی بوده یا هر چیزی که از ملائکه، بهشت و جهنم، روز حساب و... بحث کرده باشد نه همه کتاب‌ها.

باید بدانید که عقل از درک مغیبات عاجز است و هیچ راهی برای درک آنها جز طریق وحی صادق از خداوندی آگاه نیست. پس آمدن برخی از مغیبات همچنانکه در قرآن نیز آمده است دلیلی است بر اینکه این متن وحی صادقی است که امکان دستیابی به آن از غیر طریق وحی وجود ندارد. خداوند می‌فرماید:

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحد إلا من ارتضى من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه
رصداً لیعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم و أحاط بما لدیهم و أحصى کل شیء عدداً. 22

دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که در این صورت برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند و خدا بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شمار کرده است.

خلاصه کلام:

هر دو شرطی که درباره آنها به‌طور مفصل بحث کردیم یعنی دلایل صحت سند و دلایل سلامت متن فقط و فقط در قرآن کریم وجود دارد و کتاب مقدس فاقد آن است. پس چگونه این بنیادگرایان مدعی عصمت حرف به حرف کتاب مقدس هستند؟

تفسیر حرف به حرف کتاب مقدس

بنیادگرایان بر این باورند که باید حرف به حرف کتاب مقدس را تفسیر کرد و از هر نوع تأویل به رأیی اجتناب نمود.

برای رد این نظریه می‌گوییم: ای مسیحیان بنیادگرا! شما که همیشه دم از تفسیر حرف به حرف کتاب مقدس می‌زنید پس به چه دلیل کتاب مقدس را تأویل و تفسیر می‌کنید و آنهم تأویلات و تفسیراتی که مبنایش امیال و گرایش‌های نفسانیتان است و با این عمل سخن خود را نقض می‌کنید، برای مثال در سفر حزقیال تفسیر واژه «یأجوج و مأجوج» را «روسیه» می‌دانید که خداوند در نبرد «آرماگدون» آن را نابود خواهد کرد، و از طرفی همین واژه را در سفر رؤیا به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌نمایید:

... تا بیرون رود و امت‌هایی را که در چهار زاویه جهانند یعنی یأجوج و مأجوج را گمراه کند و ایشان را به خاطر جنگ گردهم آورد و مقدار ایشان چون ریگ دریاست. 23

شما در این آیه یأجوج و مأجوج را کشور روسیه نمی‌دانید بلکه آن را استعاره‌ای از توصیف جنگ آخرالزمان به‌شمار می‌آورید که در حقیقت وجود خارجی ندارد.

ای پیروان مذهب عصمت حرف به حرف کتاب مقدس چرا به این استعارات و تأویلات پناه می‌برید! نمونه‌ای دیگر اینکه شما آرماگدون را نبردی در پایان تاریخ جهان می‌دانید اما در تفسیرات خود آن را اسم مکانی به‌شمار می‌آورید.

مؤید حرف ما جمله‌ای است که در سفر رؤیا آمده است:

پس آنها را در مکانی به نام آرماگدون جمع کرد. 24

بالاخره آیا آرماگدون نام مکانی است و یا نام نبردی، شما در عمل حرف‌هایتان را زیر پا می‌گذارید، این دلیل بی‌پایه بودن تفسیرها و پیروی از هوا و هوسهاست.

اعتقاد بنیادگرایان به تقدس شخص

بنیادگرایان مسیحی علاوه بر اینکه معتقد به تقدیس متون هستند اشخاص را نیز مقدس می‌دارند، دلیل تقدیس متون، عصمت حرف به حرف آنها از هر گونه اشتباه، خطا، نقص و عیب است. پس آنها حق هستند و هر چه مخالف آنهاست باطل. قبلاً در این مورد مباحثی داشته‌ایم و بر ما لازم است تا در مورد دوم (تقدیس اشخاص) بحث کنیم چرا که این بنیادگرایان جایگاه افراد را جایگاه رفیعی می‌دانند و معتقدند که کلام آنها از متون کتاب مقدس هم برتر است.

اما آنچه که از آنها صادر می‌شود مبتنی بر امیال و گرایش‌های نفسانی است. به این بنیادگرایان می‌گوییم: اگر ادعای عصمت بزرگانان را می‌کنید و معتقد به مقام والای آنها هستید بلکه گفتار آنها را بر متون کتاب مقدس ترجیح می‌دهید، پس به چه دلیل در یک مسئله اقوال آنها مختلف است و در کلامشان تناقض و تفسیرات مختلفی مشاهده می‌شود.

اگر کلام آنها را معصوم از خطا و اشتباه می‌دانید ممکن نیست که در گفتار یکی از آنها تناقض وجود داشته باشد؛ چرا که در هنگام تناقض دو قول، باید صحت یکی را قبول کرد و به بطلان دیگری حکم داد. در اینصورت هیچکدام از آن دو قول، معصوم نخواهد بود.

به بنیادگرایانی که معتقد به عصمت کتاب و بزرگانان هستند می‌گوییم: چرا در مهم‌ترین عقیده‌تان یعنی عقیده هزاره اختلاف نظرات زیادی وجود دارد.

مگر برخی از شما نمی‌گویید که مسیح (ع) پس از اینکه به حساب مؤمنان جهان رسید به مدت هزار سال به زمین باز خواهد گشت پس به ناگزیر باید زمینه اجتماعی و سیاسی را برای بازگشت مسیح آماده کنیم.

و مگر عده‌ای دیگر از شما نمی‌گویید که مسیح (ع) به زمین باز خواهد گشت تا به تنهایی به مدت هزار سال بر اهل زمین حکمرانی کند.

در مقام مقایسه، سخن کدامیک از علمای شما را بپذیریم. آیا هنوز معتقد به عصمت کتاب و گفتار

اسرار یهود و اخرالزمان

علمای تان هستند. قرآن کریم کتابی است که به حضرت محمد(ص) وحی شده و از هرگونه خطا و اشتباهی به دور است. تحریف نشده است و در آن اختلافات و یا اشتباهاتی وجود ندارد. تنها رسول الله(ص) است که فرد معصومی به شمار می رود، 25 وی کلام خداوند را به مردم ابلاغ می کرد و در کارش از هوی و هوس پیروی نکرد:

و ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى. 26

و از سر هوس سخن نمی گوید این سخن چیزی جز وحی که وحی می شود نیست.

امام ابن کثیر (م 774 ق.) در تفسیر این دو آیه می نویسد:

کلامی مغرضانه و از روی هوا و هوس نگفت و کلام خداوند را بی کم و کاست به مردم ابلاغ کرد. 27

به همین دلیل اطاعت و پیروی از او لازم است. خداوند می فرماید:

و ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و اتقوا الله إن الله شديد العقاب. 28

و آنچه را به شما داد، بگیرید و از آنچه شما را بازداشت باز ایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است.

کلام رسول الله(ص) از طرف خداوند بزرگ مرتبه است. می فرماید:

يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس إن الله لا يهدي القوم الكافرين. 29

ای پیامبر! آنچه از پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد، آری خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

و می فرماید:

و أنزلنا إليك الذكر تبين للناس ما نزل إليهم و لعلهم يتفكرون. 30

و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را که برای ایشان نازل شده است

توضیح دهی و امید که آنها بیاندیشند.

و رسول الله داناترین مردم به منظور خداوند است، خداوند مراد خود را به رسول الله می فهماند و

بیان می کند:

ثم إن علينا بيانه. 31

و سپس تبیین آن بر ما لازم است.

نتیجه گیری:

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که:

1. ادعای عصمت کتاب مقدس از خطا و اشتباه توسط مسیحیان بنیادگرا یک ادعای بی پایه است که سندی بر صحت آن وجود ندارد، کتاب مقدس دارای دو شرط دلایل صحت سند و دلایل سلامت متن نیست. در نتیجه عصمت آن ثابت نشده و قداستش از بین می رود.

2. ادعای تفسیر حرف به حرف کتاب مقدس نیز ادعای دروغینی است. این امر با آنچه که ذکر کردیم واضح می شود. آنها رو به تفسیر کتاب مقدس آورده اند و در تفسیرات خود تأویلات و استعاره های بسیاری را به کار برده اند که باعث تناقض در کلامشان شده است.

3. ادعای تقدیس اشخاص و اینکه کلامشان از خطا و اشتباه به دور است نیز باطل است. بزرگترین دلیل بر بطلان ادعای آنها این است که بر یک نظر یا یک متن اتفاق نظر پیدا نکرده اند.

پس با مباحثی که به طور مشروح آورده شد نتیجه آن است که کتاب مقدس تحریف شده و نمی توان عصمت از خطا و اشتباه را به آن نسبت داد.

پی نوشت ها:

اسرار یهود و آخرالزمان

1. سفر پیدایش 3-2/2
2. سوره ق (50) آیه 38.
3. سفر پیدایش 34-30/19.
4. اظهار الحق، رحمه الله هندی، تحقیق دکتر محمد احمد ملکاوی، دارالحرمین، قاهره، 1413 هـ، ص. 168
5. متی 6-5/10
6. متی 17/28
7. مدخل لدراسة الاديان، ص. 114
8. متی 1/1
9. لوقا 25-23-3
10. لاویان 40-39/25
11. لاویان 46/25
12. تثنيه 12/15
13. امثال سلیمان نبی 1/20
14. هوشع 11/4
15. تثنيه 13/7
16. جامعه 7/6
17. متی 19/11
18. اظهار الحق، ص. 226
19. پیدایش 64/26
20. اظهار الحق، ص. 346
21. سوره نسا (4)، آیه 82.
22. سوره جن (72)، آیات 26 تا 28.
23. سفر رؤیا 8/20
24. همان، 16/16
25. این مطلب بر اساس اعتقاد اهل سنت که تنها پیامبر اکرم (ص) را معصوم می دانند بیان شده

است و گرنه به اعتقاد شیعه افزون بر پیامبر (ص)، حضرت زهرا(س) و دوازده امام نیز از مقام عصمت برخوردارند.

26. سوره نجم (53)، آیات 3 و 4.

27. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، مکتبۃ التوفیقیه، قاهره، ص 339 و 340.

28. سوره حشر (59)، آیه 7.

29. سوره مائده (5)، آیه 67.

30. سوره نحل (16)، آیه 44.

31. سوره قیامت (75)، آیه 19.

عنوان: اشغال عراق در ایمان مسیحیان صهیونیست

تحلیل گران و نویسندگان در مسئله اشغال عراق به وسیله ایالات متحده بر جوانب استراتژیک و سیاسی تمرکز نموده‌اند. در حالی که جنبه دیگری نیز وجود دارد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است که همان جنبه مذهبی موضوع می‌باشد. چون دعوت‌ها و خواسته‌هایی که پیرامون آغاز جنگ علیه عراق و اشغال این کشور می‌شد، همه از تصورات، برداشتها و اعتقادات مجموعه‌ای نشأت می‌گرفت که به «مسیحیان صهیونیست» معروف هستند. آنها علاوه بر این که هم‌گام و هم‌خوان بر نامه‌ها و سیاست‌های آمریکا بودند، برای این اشغال تفسیری مذهبی و دینی قائل بودند. به عبارت دیگر آنها اعتقاد داشتند، اشغال عراق تأکیدی است بر پیش‌گویی‌های ذکر شده در کتاب مقدس و این یکی از سلسله حوادثی است که قبل از بازگشت دوم مسیح موعود به وقوع می‌پیوندد. مسیحیان صهیونیست، پیرو مکتبی در اندیشه و ایدئولوژی آیین مسیحیت هستند که بر تفسیر ظاهری و «حرفی» کتاب مقدس تکیه می‌کند، همچنین بر پیش‌گویی‌ها برای فهم حوادث تاریخی و تفسیر آنها تکیه دارد، به همین دلیل در میان سایر فرقه‌ها و شعبه‌های آیین مسیحیت، بی‌همتا و یکتایند. پایه اصول و مبادی این مکتب در قرن نهم ریخته شد و در راستای مطالعه ویژه کتاب مقدس (هر دو عهد جدید و قدیم) و برداشت مفاد آن عنوان کردند، جهان می‌بایست هفت دوره 1 را طی کند و

به همین دلیل این مکتب «تقدیریسیم»² نامیده شد. بر حسب اعتقادات پیروان این مکتب، جهان اکنون در مرحله ششم خود قرار دارد که زمینه‌ساز دومین ظهور مسیح است. طبق پیش‌گویی‌ها می‌بایست حوادث بزرگ و فجایع و مصایب و بلایایی که مشابه آن تاکنون دیده نشده است، در این دوره به‌وقوع بپیوندد که به نبرد سرنوشت‌ساز «آرمگدون» ختم خواهد شد. در این نبرد، مسیح بر دشمن خویش پیروز شده و حکومت عادلانه و عدالت گستر خویش را بر روی جهان برای هزار سال آغاز خواهد کرد، به همین دلیل اینان «هزاره‌گرایان» هم نامیده می‌شوند.

اکثر کسانی که به افکار و اندیشه‌های این مکتب ایمان دارند، در ایالات متحده به‌سر می‌برند و ده‌ها میلیون نفر تخمین‌زده می‌شوند، که تعدادی از آنها به‌کنگره راه پیدا کرده‌اند و برخی دیگر نیز در مراکز حساس دولت آمریکا مشغول به کار هستند. این اعتقاد وجود دارد که جورج بوش، رئیس‌جمهور کنونی آمریکا، از پیروان این مکتب است و در گردهمایی‌ها و نشست‌های تحقیق و بررسی در کتاب مقدس، که یاران و پیروان این مکتب به‌عنوان بخشی از آداب و رسوم و سنن مذهبی خویش بر آن تأکید بسیار دارند، حضور داشته است. در دولت کنونی آمریکا دوستان و حاضران در این مراسم مذهبی حضور دارند، از جمله وزیر بازرگانی آمریکا، «دان ایوانز» معروف است که وی از واعظ معروف و مشهور مسیحی صهیونیست، «بیلی گراهام»، تأثیر می‌پذیرد. گراهام از پسر خویش «فرانکلین گراهام» خواست در مراسم تحلیف و جشنف به ریاست جمهوری رسیدن بوش، سنت ایراد موعظه مذهبی را به‌جا آورد. مسیحیان صهیونیست اعتقاد دارند، پیش‌گویی‌ها، به اشغال عراق به‌عنوان زمینه ظهور مجدد مسیح اشاره دارند و در این زمینه به پیش‌گویی‌های وارده در سفر «رؤیای یوحنا» در عهد جدید استناد می‌جویند. آنها می‌گویند، با اینکه اکثر این پیش‌گویی‌ها مبهم و سمبلیک هستند، اما متون مربوط به عراق واضح و آشکارند و در آنها از عراق به نام «بابل» یاد شده است و در کتاب مقدس برای اشاره به این کشور از این نام بسیار برده شده است. در آیه 8/14 می‌خوانیم:

پس فرشته دوم، در پی او آمد و گفت، بابل عظیم که از جام ظلم و ستم وجود خود، سایر ملل را سیراب نموده بود، سقوط نمود.

و در 8/16 می‌خوانیم:

رعد و برق و صدهای وحشتناکی به گوش رسید و زلزله بزرگی به وقوع پیوست، زلزله‌ای که به سان آن در تاریخ به وقوع نپیوسته بود. شهر بزرگ به سه بخش تقسیم شد و شهرهای ملل از هم

اسرار یهود و اخرالزمان

فروپاشید و خداوند نام بابل بزرگ را برد تا خشم و غضبش آن را در برگیرد.

و در 5/17 می خوانیم:

بر پیشانی آن نامی نوشته شده بود که راز در آن وجود داشت و آن نام بابل بزرگ با ظلم و ستم و زشتی‌ها و پلیدی‌های زمین بود.

و در 1/18 این سفر نیز آمده است:

پس از آن فرشته دیگری را دیدم که از آسمان به سوی زمین فرود می آمد و جایگاه عظیم و بزرگی داشت تا به گونه‌ای که زمین از عظمت و قدرتش نورانی گردید. پس با صدایی بلند فریاد زد، بابل سقوط نمود، بابل بزرگ سقوط کرد.

«نام مہی»، مسیحی صهیونیست که به روایاتش درباره این پیش‌گویی‌ها معروف و مشهور است، می‌گوید:

بابل سرمنشأ تمام ادیان دروغین و اورشلیم سرمنشأ عقیده درست و برحق است.

همان‌گونه که این افراد اعتقاد دارند، جنگ‌ها و درگیری‌هایی که در نزدیکی فرات طی حمله آمریکا به عراق به وقوع پیوست، تأکیدی است بر آنچه در این سفر آمده است و در 14/9 می‌خوانیم:

سپس به فرشته ششم که شیپور را حمل می‌کرد، گفت: چهار فرشته در بند بر روی رود بزرگ فرات را آزاد کن، پس چهار فرشته آزاد شدند و برای ساعت، روز، ماه و سال آماده گشتند تا یک سوم مردم را بکشند.

با این‌که عراق پیش‌نیز اشغال شده بود، اما مسیحیان صهیونیست اعتقاد دارند، اشغال عراق توسط آمریکا با دومین ظهور مسیح مرتبط است و چه بسا درخواست این افراد جهت تقسیم عراق به سه بخش در واقع تحقق آیه فوق‌الذکر بود که می‌گفت: «شهر بزرگ به سه بخش تقسیم شد».

این فرقه، لشکری از مبشرین و مبلغین خویش را به عراق فرستاد تا عراقی‌ها را قانع نمایند، اشغال کشورشان «تدبیر و خواست الهی» بوده است که می‌بایست به آن تن در دهند. «فرانکلین گراهام» درباره این مأموریت و وظیفه تبشیری و تبلیغی می‌گوید:

ما در آنجا (در عراق) بیانگر احساسات و علاقه خود به ایشان هستیم و من به عنوان یک مسیحی و به نام مسیح دست به این کار می‌زنم.

مطابق اعتقادات این افراد، بسیاری از متون کتاب مقدس بویژه مطالبی که در سفر حزقیال آمده

اسرار یهود و اواخرالزمان

است، بر لزوم گرد آمدن یهود در فلسطین تأکید می‌نماید تا دولت خویش را برپا دارند و نقش خود را ایفا نمایند. مسیحیان صهیونیست با تمام وجود، حتی قبل از جنبش صهیونیسم برای تحقق این پیش‌گویی تلاش می‌کنند و پس از تأسیس دولت اسرائیل، هم‌چنان یهودیان را از سراسر جهان گرد می‌آورند و هر کس را که میل به مهاجرت دارد با پول و کمک‌های دیگر یاری و فریب می‌دهند تا به اسرائیل مهاجرت کند. آنها دارای ده‌ها سازمان و جمعیت هستند که به همین منظور تأسیس شده‌اند و مهم‌ترین این سازمان‌ها در قدس به نام «سفارت بین‌المللی مسیحیت» است. آنها مطابق آنچه در 18/15 سفر تکوین آمده است، می‌خواهند دولت اسرائیل از نیل تا فرات کشیده شود:

به نسل و فرزندان تو این سرزمین را خواهیم داد که از نیل تا رود بزرگ فرات است. به همین دلیل، مخالف ایده زمین در مقابل صلح هستند و از اسرائیل می‌خواهند، سرزمین‌های اشغالی را به خود ملحق نماید. هم‌چنین خواهان تخریب حرم شریف قدس هستند تا به جای آن هیکل سوم ساخته شود. مسیح هنگام ظهور به این هیکل آمده و در آن شعائر و آداب و رسوم قربانی کردن را مطابق شریعت موسی به جا می‌آورد. آنها این خواسته خویش را علناً بیان می‌کنند، حتی اگر این موضوع به جنگ ایشان با مسلمانان بیانجامد، اگرچه آنها انتظار چنین جنگی را دارند.

از جمله اعتقادات آنها، دید ایشان به یهود است که آنها را ملت برگزیده به شمار می‌آورند، برعکس اعتقاد سایر و اکثر کلیساهای دیگر، آنها با هر که با یهود به دشمنی برخیزد، دشمن هستند. از دید این افراد فلسطینی‌ها، اعراب و مسلمانان دشمنان یهود هستند که می‌بایست با ایشان جنگید. آنها آشکار و علناً به این موضوع در گردهمایی‌ها و نشست‌هایشان اشاره و آن را در ادبیاتشان منتشر می‌کنند. به همین دلیل متهم ساختن اعراب و مسلمانان به تروریسم امری عادی و معمول است، تا اندازه‌ای که «گراهام» پسر در یکی از کتاب‌هایش «اسلام را دین شرارت و قرآن را تحریک کننده و برانگیزاننده خشونت و عنف» به شمار می‌آورد.

آنها ایالات متحده را تشویق و ترغیب می‌کنند، دست به دست اسرائیل داده و در جنگ علیه «تروریسم» مشارکت نماید و از این دولت می‌خواهند به مقابله با هر قدرتی در جهان اسلام برود که خطری علیه دولت عبری به شمار می‌آید. آنها اعتقاد دارند، جهان به سوی بدی و ناپاکی و پلیدی پیش می‌رود، چون پیش‌گویی‌های کتاب مقدس به نظر ایشان بر چنین نکته‌ای تأکید می‌کند.

«پت رابرتسون» از جمله واعظان معروف این مکتب، در این باره می‌گوید:

امور و مسائل جامعه باید به سوی بدی و پلیدی و نه به سوی خوبی و نیکی پیش رود. مسیحیان می‌بایست تلاش نمایند، بازگشت مسیح به تعویق نیفتد.

به همین دلیل اهمیتی نمی‌دهند که چه ضررها و زیان‌های محیط زیستی به جهان وارد می‌شود. همچنین نسبت به بسیاری از مردم بی‌توجه هستند. جنگ‌ها در نظر ایشان باعث ظهور مسیح خواهد شد، به همین دلیل تلاشی جهت توقف آنها تا تشویق مردم به صلاح و آرامش نمی‌نمایند، چون صلح از دید ایشان پیش از بازگشت مسیح محقق خواهد شد. به این نکته «جیم رایسون»، واعظ تلویزیونی، این‌گونه اشاره می‌کند و می‌گوید:

تا پیش از ظهور مسیح، منجی صلحی وجود نخواهد داشت و هر دعوت به صلحی که پیش از ظهور و بازگشت او صورت گیرد، بدعت، نوآوری، کفر و مخالفت با خواست و سخن خدا و علیه مسیح است. به‌گونه‌ای که «قد استراتبرگ» یکی از ناظران بر پایگاه‌های اینترنتی عنوان می‌کند، حوادث یازده سپتامبر زمینه‌ساز ظهور مسیح است و در این باره می‌گوید:

برخی از کسانی که به پیش‌گویی‌ها اعتقاد دارند، اندوهی دروغین از خود نشان می‌دهند، چون می‌بینند که جان خود و آنها برخلاف میلشان برای ظهور مسیح در حال قربانی شدن است.

پی‌نوشت‌ها:

1. Dispensations.

2. Dispensationalism.

عنوان: غرب و آخرالزمان - 2

گفت‌وگو از پایان

گرچه بسیاری از ادبا، فلاسفه و نظریه‌پردازان پیش از ظهور وجوه مختلف بحران و مشاهده طلایه داران انحطاط، این خودبنیادی غرب را مقدمه سقوط در مفاک بحران و انحطاط شناخته و درباره اش تذکر داده بودند، اما انسان غربی پای در سرایشی تندی گذارده بود که دیگر به راحتی قادر به بازگشت نبود.

«فردریش نیچه»، «اسوالد اسپنگلر»، «گوته»، «آرنولد توینبی» و بسیاری دیگر از جمع فلاسفه و اندیشمندان انحای مختلف بروز انحطاط و بحران را سرانجام تاریخ غربی می‌شناختند و آن را اعلام می‌داشتند. 1

طی قرون بعد، به ویژه قرن 19 و 20 میلادی، پیشرفت مادی و تغییر صورت مادی حیات، عامل مهمی در فریفته شدن انسان و دل بستن او به مجموعه دستاوردهای مادی بود و از همین رو، با «مطلق انگاری» علم جدید، بر این پندار پای فشرده شد که: فن آوری آدمی را در دستیابی به آرامش جان و امنیت جسم یاری خواهد داد. همین شیفتگی مانع از آن شد تا دریافته شود علت اصلی همه رنج‌ها، افسردگی، فساد و بحران در اقاصا نقاط عالم حاصل و محصول ناگزیر «خودبنیادی» و دور ماندن از «رهبری الهی» است. این غرور با دلالتی شیطان، دنیا و دنیامداری را در چشم انسان جلوه داد تا در پس تجربه ناکامی هر ایدئولوژی، به جای تجدید نظر در اساس این «رویگرد» خود را دلخوش به «ایدئولوژی» دیگر کند. گویا تجربه چاله‌های و چاه‌ها روزی مقدر او بود. به عبارت زیبا و ذکر بلند کلام آسمانی قرآن:

آیا نگشتند در زمین تا بنگرند چگونه بوده است فرجام آنان که پیش از اینان بودند در شماری بیشتر و آثاری افزون‌تر در زمین. پس آنچه به دست آوردند سودی برایشان نداشت. آنگاه که پیامبران با دلایلی روشن به سویشان آمدند به دانش خود دلخوش گشتند تا آنکه فرود آمد آنچه را مسخره می‌کردند. 2

انسان به جای خدا قانون به جای دین

اصالت سود و ترقی به جای ارزش‌های دینی اخلاق هدونیسم به جای مذهب

گرچه این مقاله گفت‌وگو از «فلسفه تاریخ» و نقد آن را عهده‌دار نیست لیکن برای تبیین و تشریح برخی اصطلاحات از جمله «تاریخی‌گری» و فلسفه تاریخ ناگزیر به ارائه توضیح مختصر است. کلمه «تاریخ» و موضوع متعلق به آن را نمی‌توان با تعریف و تعبیری ثابت و قابل درک و قبول همگان در حوزه‌های مختلف بیان کرد. آنچه مشهور است این است که لفظ تاریخ مجموعه‌ای از حوادث گذشته در حیات اجتماعی انسان را متبادر به ذهن می‌سازد که کمتر دخلی به امروز و ترتیب مناسبات در زمان حال دارد. در واقع همان مجموعه‌ای که با عنوان کتاب تاریخ (History) در مدارس تدریس می‌شود، و به دفتر ثبت گورستان بیشتر شبیه است تا حقیقت تاریخ. مؤلفین کتاب فلسفه تاریخ در تعریف از تاریخ قول پیرنه (Pirenne) را بیان کرده‌اند که در تعریف تاریخ گفته است:

تاریخ داستان رفتار و کردار و دستاوردهای انسان‌هاست که در جوامع زندگی می‌کنند.³ چنانکه پیداست هر دو تعریف از تاریخ، صورت حوادث و بیان رخدادها را مراد کرده‌اند. ارزیابی و بیان نقطه‌نظرهای مورخان دربارهٔ حوادث، رفتارها و آنچه در گذشته بر اقوام یا رفته، تنها وجهی از تاریخ است. از این نحوه تعریف با عنوان: «تاریخ به مثابه ارزیابی» یاد شده است. در واقع، «تاریخ به مثابه ارزیابی»، بیان نقطه‌نظرها، دیدگاه‌ها و اعتقادات بیان شده دربارهٔ حوادث و وقایع⁴ است. و مورخی که از این حیث به حوادث می‌نگرد، تاریخ را به مثابه ارزیابی فرض کرده است.

تعریف دیگری هم به موازات این تعریف ارائه شده و آن، «تاریخ به مثابه واقعه»⁵ است. در این وجه مورخ تنها به روند حوادث و وقایع یعنی آنچه عملاً اتفاق افتاده نظر دارد صرف‌نظر از هر گونه بیان معتقدات و دیدگاه خود.

در مجال دیگری درباره معنی و مفهوم تاریخ و دریافت بزرگان اهل معرفت قلبی از تاریخ سخن به میان می‌آید. در این میان جماعتی با مطالعه و پژوهش در میان سلسله حوادث وقایع گذشته، سعی خویش را مصروف کشف قانونمندی‌های حاکم بر جریانات، حوادث و تحولات اجتماعی کرده‌اند. این جماعت که با عنوان «فلاسفه تاریخ» شناخته می‌شوند، بر آنند تا با کشف شواهد و ارائه مدارک اثبات کنند فراز و فرودهای گذشته و همه آنچه بر اقوام و ملل رفته از قاعده و قانونی ویژه

تبعیت می کند که قابل شناسایی و تعمیم است و حسب آن قاعده می توان دریافت هر قومی در چه مرحله ای و مداری سیر می کند و در آینده به کدام منزل و یا مرحله فرود می آید.

فلاسفه تاریخ قبل از آنکه ذهن خود را متوجه صورت حوادث کنند، سعی در درک قانون جاری و حاکم بر حوادث داشتند. این گروه با رویکردی ویژه به علوم اجتماعی و حوادث عقیده دارند. پیش‌بینی تاریخی هدف اصلی فیلسوف تاریخ است. «کارل پوپر» و بسیاری دیگر از منتقدان این گروه، ضمن بیان رویکرد فیلسوف تاریخ و اشاره به آنها می گویند:

تاریخی‌گری، رویکردی به علوم اجتماعی است که عقیده دارد پیش‌بینی تاریخی هدف اصلی این علوم است و هدف مذکور تنها از طریق کشف ضرب‌آهنگ‌هایی که فرایند تکامل تاریخ را مشخص می‌سازند قابل تحقیق و دست‌یافتنی است. 6.

هنگامی که از تاریخی‌گری صحبت می‌کنیم، منظورمان اشاره به تلاش‌ها و اقداماتی است که به منظور نشان دادن قانون‌مندی‌های حاکم بر جریان‌ها و تحولات اجتماعی صورت می‌گیرند. 7. مبتنی بر تعاریف دوگانه ارائه شده، یعنی «تاریخ به مثابه واقع» و «تاریخ به مثابه ارزیابی» فلاسفه تاریخ یعنی جویندگان قانونمندی حاکم بر روند تحولات و حوادث تاریخی را به دو گروه تقسیم نموده‌اند:

1. گروه اول، طرفدار «فلسفه نظری یا جوهری تاریخ» اند. جریانی که تاریخ را به «مثابه واقع» می‌نگرد و آن را به معنای «گذشته» مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌دهد. «فیلسوف تاریخ» در این گروه، سعی در ارائه «سیستم» ویژه‌ای دارد که نظام حاکم بر حوادث و فراز و فرودها و آمد و شدها را معلوم و بیان می‌کند. مهم‌ترین اعضای این گروه که تا قبل از قرن بیستم در موضوع «فلسفه تاریخ» میدان‌دار بودند عبارتند از:

هگل، مارکس، کنت، اسپنکر، توین بی، شلینگ و...

2. گروه دوم، طرفداران فلسفه «تاریخ تحلیلی و انتقادی» اند. جریانی که تاریخ را به مثابه ارزیابی می‌نگرد و آن را به معنای «مطالعه گذشته» مطالعه می‌کند، و به عنوان منتقد گروه اول، در برابر هر نوع «سیستم‌سازی» و بیان قانونمندی کلی می‌ایستد. اینان در خلال قرن بیستم از میان «تجربه‌گرایان» و طرفداران فلسفه مدرن انگلیسی سر بر آوردند. که مهم‌ترین اشخاص این جریان «بندتوکروچه» و کارل پوپر هستند. از آنجا که گروه اول از فلاسفه تاریخ چون مارکس، با

ترسیم مراحل و مراتب در سیر حوادث تاریخی، برای سیر در عرصه تاریخ و تنظیم مناسبات سیاسی اجتماعی، اقدام به ارائه ایدئولوژی (مبتنی بر دریافت و جهان بینی مخصوص خود کردند، منتقدین آنها با طرد و نفی هر نوع گرایش ایدئولوژیک و تاریخی گری، جمله مخاطبین را در مسیری سوق دادند که از آن با عنوان «تجربه گرایی» یاد می کنیم.

تجربه گرایی

تحولات فرهنگی غرب طی قرون 16، 17 و 18 میلادی، موجد شکل گیری جریان های گوناگونی در حوزه های مختلف معارف گردید، که در مجموع جملگی «سلب حیثیت معنوی از عالم و آدم» و رویکردی صرفاً خاکی و مادی درباره هستی را امام خویش ساخته بودند.

«علوم جدید» و «متدولوژی» حاکم بر آن خود را مروهون «رنه دکارت» فرانسوی (1650 –

1596 م.) می شناسد که به عنوان یکی از پایه گزاران «فلسفه مدرن» بنیاد نظری و معرفتی غرب را در عصر جدید دچار دگرگونی و تحولی شگرف ساخت. در عبارتی بسیار ساده، دکارت اعلام داشت:

هرگاه شناخت قطعی دال بر صدق چیزی نداشته باشیم هرگز آن را به عنوان امر حقیقی (حقیقت) نپذیریم. 9

این عبارت مقدمه پذیرش تجربه و اصالت تجربه گرایی (empiricism) در شناسایی و نظر به هستی بود. «قطعیت» مورد نظر دکارت پذیرش عینی و تجربی همه چیز در محضر «عقل کمی» و «آزمایشگاه حواس ظاهری» بود که با رد و طرد هر گونه شناخت و معرفت متافیزیکی و دینی، «انسان و دریافت های» او را ملاک و سنگ محک معرفی و جز آن را مورد تردید قرار می داد. در پی رنه دکارت، «جان لاک» انگلیسی (1704-1632 م.) به عنوان پدر مشرب تجربه گرایی اعلام داشت، هر گونه شناختی اساساً مبتنی بر تجربه 10 است.

حسب همین رویکرد تجربه گرایانه، دانشمندان علوم طبیعی به عنوان تجربه گرایان حقیقی معرفی شدند. از همین رو، مطالعات علوم اجتماعی و انسانی نیز تنها زمانی به عنوان «علم» شناسایی و پذیرفته شدند که با رویه ها، معیارها و شیوه کار علوم طبیعی انطباق پیدا می کردند.

علوم اجتماعی در عصر روشنگری (قرن 18) با تکیه بر «مبادی مفروض و ثابت در علوم تجربی» پای به عرصه نهاد و با استفاده از «متدولوژی» علوم طبیعی مدعی شد که در زمره علوم قابل شناسایی و اثبات است و از قوانین ثابت و لایتغیر پیروی می کند. شاخص ترین فرد این گروه

«اگوست کنت» جامعه‌شناس پوزیتیویست و تجربه‌گراست که با مفاهیم ابداعی «آمار اجتماعی»، «پویایی اجتماعی» و ... سعی در اثبات علمی بودن جامعه‌شناسی داشت. 11. خلاصه آنکه تجربه‌گرایی اساس و بنیاد نظام معرفتی پوزیتیویست‌ها و لیبرالیست‌های انگلیسی و پس از آن امریکایی شد تا با نقد و ابطال آرای فلاسفه تاریخ و هر گونه گرایش ایدئولوژیک در سازماندهی مناسبات سیاسی اجتماعی، «لیبرالیسم» و «تجربه‌گرایی» را کامل‌ترین شیوه در مطالعات و تحلیل حوادث و وقایع معرفی کنند. از همین جهت گروه دوم را تابع «تاریخ تحلیلی و انتقادی» معرفی می‌کنند.

«روشنفکران لیبرال» و به ویژه «تجربه‌گرایان»، با اشاره به برخی فاکتورهای مشترک، ایدئولوژی را زائیده اندیشه «تاریخ پردازانی چون مارکس، می‌دانستند و به دلیل وجود «آرمان و ایده ثابت» و برخی «تمایلات هزاره‌گرایانه» در ایدئولوژی کمونیسم و یا نازیسم، ایدئولوژی را مخصوص «نظام‌های سیستماتیک فلسفی» معرفی می‌کردند و تشکیل نظام‌های سیاسی، اجتماعی متکی به ایدئولوژی را ناشر و مبشر «انحصارطلبی» و «نظامی‌گری» می‌شناختند و آنها را «ضد آزادی» معرفی می‌کردند و برای نمونه، نظام‌های سیاسی اجتماعی کمونیستی را نشانه می‌رفتند.

این جماعت یعنی، تجربه‌گرایان لیبرالیست، با تأکید بر مبنای لیبرالیسم تجربه‌گرا (پوزیتیویسم)، ارائه هرگونه ایدئولوژی را غیرممکن و علم تجربی را فاقد شأن تجویز نسخه کلی می‌دانستند. به قول «ماکس وبر»، علم نمی‌توانست به تولید ایدئولوژی بپردازد. 12. میان کلام «ماکس وبر» که علم را اساساً فاقد شأن ارائه نسخه برای تأسیس سازمان سیاسی اجتماعی می‌شناخت و «ارسطو» که شأن حکمت را اشرف و اجل از آن می‌دانست که به تولید ایدئولوژی 13 بپردازد فاصله شگرفی است. ارسطو شأن حکمت را اجل می‌دانست اما تجربه‌گرایان، علم را فاقد توانایی و شأن تولید ایدئولوژی می‌دانستند.

بی‌گمان خواننده در این موضوع تأمل دارد که علی‌رغم اصرار لیبرالیسم بر «غیر ایدئولوژیک» خواندن خود بر «ایدئولوژی» ویژه‌ای پای می‌فشرد و با جزمیت تام بر محقق بودن آن اصرار می‌ورزید.

اصرار و ابرام لیبرالیسم بر «اصالت فردیت» بروز نوعی تکثرگرایی (پلورالیسم) را به جای پذیرش یک ایدئولوژی واحد باعث بود تا آنان همواره در پی راه حل خاص برای مشکلات خاص هنگام

وقوع باشند. این «پلورالیسم» مورد اتفاق لیبرالیست‌ها، آنان را از پذیرش «حقیقت ثابت» منع می‌کرد و این عدم ثبوت را در تدبیر مناسبات اجتماعی سیاسی تسری داده و بنای سیاست را هم بر نوعی کثرت‌گرایی و واقعیت بی‌نظم و متکثر می‌دانستند و با تکیه بر این دریافت، ارائه هر ایدئولوژی را عملی غیرعلمی معرفی می‌کردند و ارائه دهندگان ایدئولوژی‌ها را به اتهام عدول از تجربه‌های علمی، از خود می‌رانند و منتقدانه به سرکوب ایدئولوژی‌ها می‌پرداختند. درست در زمانی که خود بر اصالت، ثبوت و کامل بودن «لیبرالیسم» پای می‌فشرده‌اند.

«آنتونی آربلاستر»، در تحلیل و بررسی خاستگاه و منظر لیبرالیسم و حمله تند لیبرالیست‌ها به ایدئولوژی، عوامل مشترک در ایدئولوژی‌ها را مطرح می‌نماید و تأکید می‌کند که لیبرالیست‌ها، هر ایدئولوژی را ناظر بر مجموعه‌ای از ارزش‌ها و یا نوعی جهان‌بینی می‌شناختند¹⁴ که در تدبیر نظام اجتماعی، سیاسی مبتنی بر آن جهان‌بینی، به سازمان اجتماعی می‌انجامد که مشخصه‌های زیر را (به عنوان وجوه ثابت و مشترک ایدئولوژی) در خود و با خود دارد:

1. تأکیدکننده بر نوعی کمال و جامعه‌ای نهایی برای بشر

2. ایجادکننده حزبی توده‌ای و منحصر به فرد

3. وضع‌کننده نوعی انحصار کامل در قدرت و از جمله رسانه‌های عمومی

4. ایجادکننده نظامی پلیسی و کنترل‌کننده

5. ایجادکننده کنترل مرکزی برای اقتصاد

و از آنجا که ابداع چنین نظامی را به منزله اعلام نوعی انسجام، پایداری و ثبوت در مناسبات اجتماعی می‌شناختند و این انسجام و ثبوت را با باور روشنفکران لیبرال که همواره بر «واقعیت متکثر و بی‌نظم و سیاست کثرت‌گرا» تأکید دارد، در تقابل می‌شناختند آن را مردود و مقابله با آن را لازم می‌دانستند.¹⁵

گریز و امتناع لیبرالیسم از طرح هر نوع «مدینه مطلوب و مفروض» و به قول خودشان «ناکجا آباد» با تکیه بر «اصل تجربه‌گرایی سیاست لیبرالی» موجب بود تا پیروان این مکتب همواره با شکل‌گیری هر نوع نظام سیاسی و اجتماعی مبتنی بر ایده‌های فلسفی یا مذهبی به مخالفت برخیزند. شعار دائمی لیبرالیست‌ها و اعلام مستمر «غیرایدئولوژیک و ضد ایدئولوژیک بودن لیبرالیسم» به این امر برمی‌گردد.¹⁶ حال باید دید «لیبرالیسم» و «لیبرال‌ها» تا چه حد به این شعارها وفادار ماندند.

1. باید متذکر این معنا شد که، اساساً تفکر ایدئولوژیک در هر صورت و عنوان، به دلیل دارا بودن «خاستگاه فلسفی ویژه، تلاش برای تغییر جهان (به جای تفسیر آن) و اتکا به دریافت‌های صرفاً انسانی متعلق به تاریخ جدید غرب است. در حقیقت، مخالف و موافق، جملگی سوار بر یک کشتی بودند و در سیر و سفر ره به دیاری واحد می‌پیمودند و تعارض آنها ذاتی نبود بلکه، جدال بر سر نوعی صورت‌بندی صرف بود. ضمن آنکه، اصرار لیبرالیست‌ها بر حذف سایر گرایش‌ها و تأکید بر اصالت مشی بر مدار لیبرالیسم خود، بیانگر اصرار آنها بر نوعی «ایدئولوژی» است.
 2. لیبرالیست‌ها در حالی هواداران تفکر «ایدئولوژیک» را به جرم تلاش برای ایجاد نظم سیاسی، اجتماعی ثابت محکوم می‌کردند که خود ارتقای نظام اجتماعی سیاسی مبتنی بر لیبرالیسم را ناگزیر و غیرقابل گفت‌وگو می‌شناختند.
 3. در حالی که لیبرالیست‌ها به قول نویسنده کتاب: ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب انسجام، پایداری و نظام‌دار بودن را در یک مرام سیاسی عیب به شمار می‌آوردند و انسجام آگاهانه و نظام‌مندی¹⁷ ایدئولوژی را به عنوان یک عیب به رخ می‌کشیدند با اغواگری و هوچی‌گری، با تأکید بر ضرورت حفظ «سازمان در سیستم سیاسی اجتماعی متکی بر لیبرالیسم» علیه عموم نظام‌ها اقدام به براندازی می‌کردند.
 4. تجربه‌گرایان لیبرال، طی همه سال‌های قرن 19 و 20 میلادی، مردم را از شکل‌گیری نظامی‌گری متکی بر یک ایدئولوژی در سال‌های جنگ سرد بیم می‌دادند و تفکر ایدئولوژیک را زایشگاه نوعی «توتالیتاریسم» (نظامی‌گری) معرفی می‌کردند در همان حال، با چنگ انداختن در شبکه‌های «ایدئولوژی لیبرالی» به اقصا نقاط جهان لشکر می‌کشیدند و حتی ورود به عرصه جنگی فراگیر را برای استقرار این ایدئولوژی لیبرالی لازم اعلام می‌کردند تاریخچه لشکرکشی امریکا در طول سال‌های جنگ سرد به ویتنام، کره و سایر نقاط و حمایت از دولت‌های مستبد و انجام پروژه‌های براندازی کتابی است قطور.
- این مقاله، وظیفه دفاع از ایدئولوژی و یارد آن را ندارد بلکه، در پی آنست که این موضوع را تبیین کند که طی 400 سال اخیر غرب، علی‌رغم همه مجادلات در ساخت و پرداخت نظام‌های اجتماعی سیاسی، مبتلا به انواع ایدئولوژی‌ها بوده و جمله این ایدئولوژی‌ها نیز از خاستگاه صرفاً نفسانی برخوردار و بر آن پای می‌فشرده‌اند. «تزلزل و تغییر و لغزندگی» ذاتی جمله ایدئولوژی‌های خودبنیاد است و حسب سنت لایتغیر، انسان غربی و به تبع آن، سایر اقوام، مبتلا به تزلزل، بی‌ثباتی

و بالاخره بحران بوده است. چنانکه «آلن دونبوا» با ذکر ارکان ایدئولوژیک جهان مدرن (یعنی: دمکراسی لیبرال بازار کاپیتالیستی و دولت ملی)، جمله این ارکان را مواجه با بحران اعلام می کند.¹⁸

«آلن دونبوا» ضمن آنکه لیبرالیسم را به مثابه یک ایدئولوژی در کنار «سوسیالیسم» قرار می دهد با طرد و نفی هر دو ایدئولوژی، بازگشت تاریخ و طلوع آفتاب شرقی را نوید می دهد. نباید از نظر دور داشت که اساساً ایدئولوژی و مکتبها به عنوان «نحله‌ها» ربطی به ملت و دین ندارند¹⁹ علت آن هم آمیخته بودن نحله‌ها به شرک و اغراض بشری‌اند.

در دوران جدید – تاریخ 400 ساله غرب – بشر مواجه با انواع نحله‌هایی است که با فلسفه‌های یونانی التقاط دارند. جناب استاد سید احمد فرید، عصر حاضر را عصر پایان و تمامیت مکتبها و نحله‌ها می‌شناسد و این «پایان» را راز خستگی و ازدحام و درگیر شدن نحله‌ها با هم می‌شناسد.²⁰ همچنین، قرن هجدهم را، قرن «پایان تاریخ غرب» معرفی می‌کند و این تاریخ را به دلیل آنکه طی 400 سال حق‌الله را کنار زده و تمامی توجه را بریده از حق معطوف «ناس» نموده محکوم به تجربه بحران و بن‌بست می‌شناسد.²¹

متذکر می‌شوم که مهم‌ترین مشخصه اهل ایدئولوژی، «عمل‌زدگی بریده از تفکر» است. همین امر شخص مبتلا به ایدئولوژی را عجول، متغیر، متلون، اهل مجادله، عاری از تفکر و بنیاد نظری استوار، عمل‌زده، (عمل‌زدگی بریده از حکمت، دین و حتی فلسفه به معنی اصیل کلمه) و همواره در پی تغییر جهان مطابق هواجس و اهواء نفسانی و بالاخره سطحی‌نگر معرفی می‌کند. همه آنچه که روشنفکری طی قرون 18 و 19 بدان مبتلا بود و غرب زدگان روشنفکر نمای شرقی نیز بدان آلوده‌اند.

از سال‌های اولیه بروز روشنفکری ناقص در ایران (پس از مشروطیت)، مناسبات سیاسی و اجتماعی ایران آلوده به «نحله‌ها» است که روشنفکران به دلیل تقلید از غریبان آنها را وارد این سرزمین ساختند. حتی روشنفکران به ظاهر مسلمان هم با تاسی به صورت‌هایی از رسم مسلمانی، از اسلام نحله‌هایی خود بنیاد ساختند. در حالی که التقاط و امتزاج آموزه‌های اسلامی و ایدئولوژی‌های فرنگی جز به بحران نمی‌انجامید. مجال بررسی همه جانبه این موضوع در این مقاله نیست اما در صدر مشروطیت، خستگی جوانان از استبداد و ناتوانی برخی از اولیای دین از برپایی حکومت دینی و جذابیت نفسانی این نحله‌ها باعث جلب بسیاری از جوانان و گرد آمدنشان حول

گردانندگان و ابداع کنندگان نحله‌ها بوده است. طی همه سال‌های گذشته (150 سال اخیر)، نحله‌ها دانسته و ندانسته جنبش‌ها را به سوی استعمار هدایت کردند و جهان را به کام یهود نشانند. در حقیقت در زمانه‌ای که ایدئولوژی جای دین و حکمت را غصب می‌کند، شأن نظم‌دهنده، معمار، معنی‌دهنده، جهت‌دهنده و استوارکننده جمله اعمال و احوال مردم را ایدئولوژی‌ها عهده‌دار می‌شوند. در حالی که خود ایدئولوژی بر نقطه محکم، استوار و قابل دفاعی اتکا ندارد و به دلیل درگیری با هواجس انسانی و نگرش تک‌ساحتی به انسان متزلزل است و قادر به درک رابطه و نسبت همه امور جزئی و کلی حیات در بافتی یکدست و محکم و یقین‌آور با هم نیست. این همه، راز تغییر و بی‌ثباتی و تلون است.

فروپاشی شوروی و درهم ریختگی اردوگاه شرق اگر چه ناظر بر پایان ایدئولوژی‌های «فاشیسم، نازیسم و کمونیسم» بود و هواداران «لیبرالیسم» از این واقعه با عنوان «عصر پایان ایدئولوژی» یاد کردند لیکن به معنی:

1. غیر ایدئولوژیک بودن لیبرالیسم و نگرش تجربه‌گرایان (پوزیتونیسم)
2. تفوق و برتری لیبرالیسم نسبت به سایر ایدئولوژی‌های تجربه شده
3. محتوم بودن تفوق لیبرالیسم
4. اصالت و حقانیت لیبرالیسم
5. و کامل بودن آن که به منزله یک الگو برای تنظیم و ترتیب جمله مناسبات سیاسی اجتماعی و نسخه کامل نبود. لیکن، این فروپاشی مجال ایجاد کرد تا لیبرالیست‌ها گمان کنند «کامل‌ترین و آخرین تجربه فراروی بشر» اند و پذیرش آن برای عموم خلق عالم محتوم و ناگزیر است. در حالی که این سقوط چونان بازی «دومینو» به سقوط ناگزیر لیبرال دمکراسی می‌انجامید و تلاش نظریه‌سازانی چون «کارل پوپر، هانتینگتون و فوکویاما»، جز تلاشی مذبحخانه و انفعال در برابر این وضع نبود. ایشان مغرضانه و با فرصت‌طلبی در این فضا سعی در قالب زدن لیبرالیست‌های تجربه‌گرا کردند تا شاید جلوی سیر ریزش و سقوط حتمی «تاریخ خودبنیادی غربی» را سد کنند و آب رفته را به جوی بازگردانند.

با توجه ساده به فهرست اتهاماتی که لیبرالیست‌ها به ایدئولوژی‌های کمونیستی، فاشیسم و نازیسم وارد و آنها را منکوب می‌کردند می‌توان به خوبی دریافت که لیبرالیسم خود به مثابه یک ایدئولوژی مبتلای تمامی انتقادات، لرزان و به پایان رسیده است: 22

1. ارائه نقشه و طرحی برای آینده
 2. عدول از پلورالیسم (کثرت‌گرایی در اعتقادات و سیاست)
 3. وجود ایده‌های ثابت
 4. مستقل بودن از واقعیت جاری
 5. توتالیترالیسم و نظامی‌گرایی
 6. ضروری دانستن زور و اجبار در شکل و معنا
 7. ادعای دانش تام (درباره گذشته و حال)
 8. سیستم‌سازی
 9. تأکید بر ایده‌های مطلق
 10. پیش‌بینی آینده
 11. تأکید بر مجموعه‌ای از ارزش‌های ثابت
 12. انحصارطلبی در قدرت و رسانه‌ها
 13. تأکید کننده بر کمال جامعه بشری در خود
- «لیبرال سرمایه‌داری» که امروز به صورت تام در آخرین منزل یعنی «امریکا» ظهور یافته در حالی که جهان را مستعد یکه‌تازی و بی‌رقیب می‌شناسد، تمامی ماهیت خود را آشکار ساخته و به مدد جمعی نظریه ساز چون هانتینگتون و امثال او، سعی در دستیابی به تفوق کامل در ساحت‌های مختلف فرهنگی و مادی دارد. چنانکه برای تحقق این ایده، استفاده از تمامی ابزارهای نامشروع سیاسی و نظامی را برای خود مشروع می‌شناسد. تمامی آینده را در خود متجلی می‌شناسد و همه را به سوی آن آینده فرا می‌خواند، هر نوع گرایش سیاسی اجتماعی مذهبی و غیرمذهبی مخالف خود را سرکوب می‌کند، بر اصالت لیبرال سرمایه‌داری به عنوان کامل‌ترین و آخرین تجربه پای می‌فشارد و با نظامی‌گری تند به شرق و غرب عالم لشکر می‌کشد و با زور و اجبار بر کلیه آمد و شدها و حتی مکالمات تلفنی شهروندان خود نظارت می‌کند و برای نیل به اهداف متوسل به هر تجربه‌ای و از جمله تأسیس هر زندان و دستگیری هر مظنون می‌شود و لیبرالیسم را به عنوان ایده ای مطلق اعلام و از نیل حتمی کلیه اقوام و ملل به منزل لیبرال سرمایه‌داری دم می‌زند و ارزش های آمریکایی را با انواع حیل و استفاده از همه رسانه‌ها به خورد میلیاردها انسان می‌دهد و با انحصارطلبی تام و تمام و اتخاذ سیاست یک جانبه‌گرایانه تمامی سازمان‌های جهانی را در می

نوردد و از لیبرال سرمایه‌داری به سبک آمریکاییش به عنوان یک «ناکجا آباد» مطلق یاد می‌کند و آن را به عنوان «نسخه ثابت و نهایی» معرفی و خود را به عنوان حامی آن محق می‌شناسد تا با هر ترفند و حيله نسخه را جاری سازد.

چنانکه در کتاب اراده معطوف به حق 23 اشاره شد، از ابتدای تاریخ جدید، انسان با جرئت پای در سیری نمود که از او موجودی می‌ساخت که مظهر تام و اتم «اراده معطوف به قدرت» بود؛ ما به ازای خارجی تام این اراده. با همین عبارت می‌توان این انسان را تعریف کرد. او تبدیل به «اراده معطوف به قدرت» شده است. در برابر «اراده تام و تمام معطوف به حق که حضرت ولی‌الله اعظم (ع)، انسان کامل دینی» است.

غرب در سیر اگمالی به صورت تام و تمام در «امریکا ظاهر شده» و بقیه اقوام در همان مسیر و به تبع او در حرکتند. از این رو تمامیت تکنولوژی، تمامیت نظام لیبرال سرمایه‌داری، تمامیت استکبارورزی در آنجا ظاهر گشته و خود را مختار، بلامنازعه، یک جانبه‌گرا و فراتر از هر قانون می‌شناسد. ایده خود را مطلق می‌پندارد و حق سروری بر کل بشر و صاحب اختیار همگان می‌شناسد و این ظهور تام خودبنیادی و اراده معطوف به قدرت است و ناگزیر و حسب سنت لایتغیر در مستعدترین نقطه برای سقوط.

نیچه در مقدمه کتاب اراده معطوف به قدرت سقوط نیست انگاری را پیش‌بینی کرده بود، 24 جز او نیز بسیاری از جمله «ادوار شیلر» در سال 1955 میلادی خبر از پایان ایدئولوژی داده بودند. 25 جملات «آنتونی آربلاستر» برای بیان این معنا کافی است.

لیبرال‌های جنگ سرد قویاً استدلال می‌کردند که ما باید گونگونی ارزش‌ها (پلورالیسم)، هدف و آمالی را که احتمالاً برای انسان‌ها گرامی است درک کنیم. و بنابراین در پس تحمیل انگارهای واحد بر جامعه نباشیم اما هنگامی که زمان داوری درباره سیاست‌های واقعی فرا رسید، نشان دادند که برای آزادی‌های لیبرالی نسبت به کلیه ملاحظات دیگر (به ویژه مذهب و دین) اولویتی مطلق قائل‌اند.

دست آوردهای اجتماعی و اقتصادی از قبیل از میان بردن بردگی، بیماری، بی‌سوادی، و استثمار هیچ‌گاه چنین وزن و اهمیتی پیدا نکرد. بدین ترتیب، لیبرال‌های جنگ سرد در تحلیل نهایی به مخالفان انقلاب اجتماعی و اقتصادی و حتی تساوی بیشتر – اگر تهدیدی برای آزادی فردی به شمار می‌آمد – تبدیل شدند. همه این مطالب، علت بی‌اعتباری لیبرالیسم را در جهان سوم، که در

آغاز این کتاب به آن اشاره شد، تبیین می‌کنند. مرامی که روزگاری الهام‌بخش بعضی از بزرگ‌ترین خیزش‌های تاریخ جهان بود - انقلاب فرانسه، مبارزه‌رهای بخش ملی در آمریکای لاتین، لهستان، یونان و ایتالیا، و مبارزه برای دموکراسی در سراسر اروپا - و مرامی که برخی از متعالی‌ترین - تخیل‌هایی را که فرهنگ اروپا به خود دیده است - بتهون، وردی، گویا، شلی: پوشکین و بایرون - شعله‌ور ساخت، به آموزه‌های چنان رام و محافظه‌کار بدل شد که هزینه و تدارک تبلیغاتی آن را سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا برعهده گرفت. 26

چنانچه آنتونی بلاستر در سال‌های اولیه قرن 21 به بررسی وضع و موقعیت لیبرالیسم می‌پرداخت قطعاً بر نکات مذکور و سابق‌الذکر بروز انحصارطلبی، نظامی‌گری و حرکت‌های فاشیستی مدعیان لیبرالیسم امریکایی را با انعکاس اخبار و اسناد مربوط به کنترل تلفن عموم شهروندان امریکایی، زندانی کردن بی‌جرم و جنایت هر مظنون برای مدتی نامحدود در زندان‌های امریکایی و انگلیسی، منع استفاده از نمادهای مذهبی در فرانسه و آلمان و شکنجه زندانیان در زندان‌های گوانتانامو و ابوغریب و ... را بر این مجموعه می‌افزود.

به قول همین نویسنده، آیا به واقع ما با لاشه‌ی مرام و جنبشی مترقی روبرو هستیم که چیز قابل ملاحظه یا شایسته‌ای از آن باقی نمانده است که بتوان نجاتش داد؟ 27

جواب کاملاً مثبت است.

این عبارت آنتونی بلاستر بازخوانی پیش‌بینی اسوالد اسپنگر است که پیش از نیچه با روشن‌بینی درباره‌ی سرانجام تمدن غربی گفته بود: «تمدن غربی و ارزش‌های مسلط بر آن به پایان خود نزدیک می‌شود. قیود و سنت‌هایی که جامعه را بر پا داشته در حال تلاشی و رشته‌های پیوند دهنده زندگی و همراه با آن یگانگی تفکر و فرهنگ در حال گسستن است. غرب نیز همچون هر تمدن دیگری که از چرخه طبیعی می‌گذرد، ناگزیر از خزان «روشن‌گری» یا «روشن‌اندیشی» به زمستان فردگرایی و پوچ‌باوری گذر کرده است. بحران ایدئولوژیک 28 یا بن‌بست در «رهبری» که در خود اغتشاش و پراکندگی مناسبات را داشت، لیبرال سرمایه‌داری را بر سر سه‌راهی «تسلیم در برابر تاریخ جدید»، «بازگشت به بنیادهای متافیزیکی» به و «مقابله مذبح‌خانه و اقدام بازدارنده» به اتخاذ روش سوم کشید. راه‌اندازی ماشین جنگی، شدیدتر از آنچه که درباره‌ی فاشیسم، مارکسیسم و نازیسم از آن انتقاد می‌کردند، پرده از واقعیتی بر می‌داشت که وجهه «یکجانبه‌گرایی» و «توتالیتار» مآبی ایدئولوژی‌های تاریخ غربی را نمودار می‌ساخت و وجود هر نوع استثنا را منکر

می‌شناخت.

این سرانجام محتوم و آخرین منزل از تاریخ غرب بود. سر و صدای ماشین جنگی و تکنولوژی به هیچ وجه نشانه حیات فرهنگی نیست بلکه، خلجان و دست‌وپا زدن محتضری را می‌ماند که آخرین لحظه‌های حیات را تجربه می‌کند. «بحران ایدئولوژیک» تنها یک وجه از زنجیره بحران‌هاست که از آخرین دهه‌های قرن بیستم «تاریخ سرآمده» را در خود پیچیده است. همین بحران و بن‌بست، عموم ساکنان غرب را با آگاهی و گاه از روی صرافت طبع متوجه چند نکته ساخته است:

1. ضرورت تجدید نظر در آنچه که طی 400 سال گذشته رخ داده

2. بازگشت به مبانی و مبادی دینی

3. انتظار تجربه منجی آسمانی و ظهور دوم مسیح (ع)

در چنین موقعیت و شرایطی از تاریخ، در حالی که غرب عاری از بنیه نظری، فلسفی برای تجدید حیات در خود در میانه انحطاط و بحران فرهنگی دست‌وپا می‌زند، برای خود راهی جز به راه انداختن ماشین جنگی به عنوان «ابزاری بازدارنده» در برابر «تاریخ جدید» نداشت. پر واضح است که عناصر مادی و تکنولوژیک به دلیل جایگاه و شأن پست و تعلقشان به ساحت صرفاً مادی – که تنها صورت بیرونی فرهنگ است – قادر به تجدید حیات فرهنگی نیست به این می‌ماند که جسم فرسوده انسانی پیر، بخواهد حافظ و نگهدار نفس و روح در کالبد انسانی باشد. این معنا را پیش و بیش از آنکه مردانی در جهان به اصطلاح توسعه نیافته درک کنند، مردانی در غرب درک کردند و متذکر آن شدند.

در میان این وضع، لیبرالیست‌ها و نظریه‌سازان پشت‌پرده دستگاه‌های سیاسی غرب (امریکا و انگلیس)، ابزار کشنده «لیبرال سرمایه‌داری» را به مثابه یک ایدئولوژی در اختیار مردانی چون هانتینگتون و کارل پوپر گذراندند تا با اغراض و فرصت‌طلبی، لیبرال سرمایه‌داری را ایدئولوژی غالب²⁹، و ناگزیر مطرح و از آن دفاع کنند و مردان جنگی را برای استقرار و بسط آن در میان سایر ملل به میدان بفرستند. در واقع؛ به مدد همه آنچه که در سال‌های جنگ سرد به بهانه مقابله با تاریخ‌پردازی و ایدئولوژی علیه کمونیسم به کار می‌بردند وارد میدان شدند و پرده از این واقعیت برداشتند که «لیبرال سرمایه‌داری» خود به مثابه یک ایدئولوژی والبنه آخرین ایدئولوژی، عمل می‌نماید. آن هم در شرایطی که در میانه «بحران» دست‌وپا می‌زند.

گرچه پیش از این، (تاریخ‌پردازان) مارکس، نیچه، اسپنکسر و دیگران سقوط غرب را در سرمایه

داری نیست‌انکاری و انحطاط پیش‌بینی کرده بودند.³⁰
تلاش مخالفان ایدئولوژی همانقدر مذبح‌خانه بود که دکترین مارکس برای اثبات قانونمندی سیر تاریخ مبتنی بر «تبیین اقتصادی تاریخ».³¹
حمایت همه‌جانبه تجربه‌گرایانی چون پوپر وهانتینگتون، از لیبرال سرمایه‌داری و مقابله با منتقدان تنها حاصل انفعال و وضع‌گیری آنان در برابر سقوط ناگزیر، پیش‌بینی شده و حتمی‌الوقوع غرب، پایان تاریخ غربی و بالاخره پایان عصر ایدئولوژی‌ها بود.³²
دیگر برای همگان اثبات شده بود که «ایده و عمل» – لیبرال‌ها به همان اندازه غیرواقعی است که فاشیسم و کمونیسم.³³ به قول استاد سید احمد فرید، در این 400 سال نخله‌ها به جان هم افتادند تا این که خسته و تمام شده‌اند.³⁴
تجربه‌همگانی این پایان (هرکس مطابق درک و شأن خود) از آخرین دهه‌های قرن بیستم، زمزمه‌گفت‌وگو از «آخرالزمان» و قریب‌الوقوع بودن فصل ظهور منجی موعود را در میان عموم مردم شایع ساخت. چه، دیگر هیچ ایدئولوژی و نظام اجتماعی، سیاسی قادر به پاسخ‌گویی به نیاز ناگزیر انسان و حمایت از او برای دستیابی به حداقل بهره‌مندی از «آرامش جهان»، «عدالت» و «آزادی» به معنی حقیقی لفظ نبود. این خلاصه بحثی است که از آن با عنوان بحران و بن‌بست ایدئولوژی‌ها در آخرین دهه‌های قرن بیستم میلادی یاد می‌کنیم.

پی‌نوشت‌ها:

1. در بخش‌های آینده به ارائه این مردان پرداخته می‌شود.
2. سوره غافر (40)، آیه 83: أفلم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم
3. فلسفه تاریخ، ترجمه حسینعلی نودری، ص. 109
4. همان، ص. 82
5. همان، ص. 82
6. پوپر، کارل، فقر تاریخی‌گری، ص 3؛ فلسفه تاریخ، ص. 282
7. میچل، جی. د، نشریه جامعه‌شناسی، ش 1، ص 5؛ فلسفه تاریخ، ص. 283
8. چنانکه خواننده محترم می‌داند، مارکس و تابعان او، برای سیر و سفر بلند انسان از ابتدا تا به انتها در عرصه زمین، مراحل را ذکر و سعی در جلوه دادن دریافت‌های خود داشتند. ادوار و

اسرار یهود و آخرالزمان

مراحل: کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیت، سرمایه‌داری، سوسیالیسم و بالاخره کمونیسم مراحل بودند که از نظر مارکس به عنوان یکی از فلاسفه تاریخ در گستره تاریخ جاری بوده و هستند و به عنوان قاعده و قانونی ثابت همه اقوام با گذار از این مراتب با نیروی محرکه «ابزار تولید» رو به سوی تجربه سوسیالیسم و بالاخره «کمونیسم» به عنوان «اتوپیا و شهر امن» در حال حرکتند. مارکس طی این مراتب را ناگزیر و تجربه آن را حتمی الوقوع اعلام می‌کرد از همین رو مبتنی بر این دریافت «ایدئولوژی» ویژه خود را طراحی و پیشنهاد کرد.

9. فلسفه تاریخ، ترجمه حسینعلی نودری، ص. 84.

10. همان، ص. 82.

11. همان، ص. 110. ریشه یونانی empiricism

peria به معنی: آزمایش، محاکمه، آزمون می باشد.

12. فوکویاما، فرانسیس، پایان تاریخ، ص. 119.

13. همان، ص. 120.

14. بلاستر، آر، آنتونی، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ص. 497.

15. همان، ص. 497.

16. فوکویاما، همان، ص. 120.

17. بلاستر، همان.

18. مجله سیاسی، اقتصادی، ترجمه شهروز رستگار.

19. از گذشته‌های دور، علمای مسلمان «ملل» را در مقابل «نحل» تعریف می‌کردند. معتقدات

دینی منبعث و منتسب به دین را به عنوان «ملت» و غیر آن را که جز «اهوا» و منبعث از هواجسند «نحله» می‌شناختند.

20. مددپور، محمد، دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان، ص. 354.

21. همان، ص. 358 و 360 و 376.

22. بلاستر، همان.

23. جلد سوم از مجموعه استراتژی انتظار، تألیف نگارنده.

24. نیچه، فردریک، اراده معطوف به قدرت، ص. 65.

25. بلاستر، همان، ص. 498.

26. همان، ص 511 و 512.

27. همان، ص 536.

28. فوکویاما، همان، ص 23.

29. همان، ص 136.

30. همان، ص 123.

31. وبکر، بارنر، تاریخ اندیشه اجتماعی، ج 2، ص 171.

32. فوکویاما، همان، ص 126.

33. همان، ص 133.

34. مددپور، همان، ص 354.

عنوان: یهود و جعل نلم فلسطین

این سرزمین و مردم این خطه را تا سده نوزدهم میلادی «فلسطین» و «فلسطینی» نمی خوانند. در متون کهن عهد عتیق، «فلسطینی» به یکی از اقوام مهاجر جزایر دریای اژه اطلاق می شد که در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد به سرزمین کنعان حمله کردند و شهر – دولت های غزه و اشکلون و اشدود را پدید آوردند. آنان در ستیز با کنعانی ها و بنی اسرائیل بودند. سردار نامدارشان همان «جالوت» است که با داوود جنگید و سرانجام داوود تمامی سرزمین اسرائیل را فتح کرد. فلسطین یک واژه آشوری است و با واژه فارسی «پلشت» یکی است به معنی مردم پست و فرومایه. در اسناد رامسی سوم از ایشان با نام «مردم دریاها» یاد شده است به دلیل تعلق شان به جزایر دریای اژه. از این قوم، به جز چند نام و واژه، هیچ نشانی بر جای نمانده است. مردم کنونی سرزمین فلسطین از نظر نژادی به طور عمده آمیزه های از کنعانی ها و بنی اسرائیل با فرهنگ اسلامی و عربی هستند. از سده نوزدهم، الیکارشی «یهودی» غرب واژه «فلسطین» را به تدریج به فرهنگ جدید وارد کرد، برای اطلاق بر مردم بومی این منطقه. در اوایل سده نوزدهم در آلمان

واژه «فیلیستر» رواج یافت به معنی انسان بی فرهنگ، وحشی و نافرهمیخته. واژه‌های philistinus لاتین و philistin فرانسه و philistine انگلیسی به همین معناست. در اواخر سده نوزدهم واژه «فیلیستین»، به معنی وحشی، در زبان انگلیسی رواج یافت به ویژه توسط ماتیو آرنولد در کتاب فرهنگ و آثارش. در سال 1922 دولت دیوید لویدجرج، که به شدت در زیر نفوذ یهودیان صهیونیست قرار داشت، نام «فلسطین» را به نام رسمی سرزمین قدس بدل کرد و سر هربرت ساموئل را به عنوان کمیسر عالی «فلسطین» منصوب نمود. به این ترتیب، مردم مسلمان و بومی منطقه با مهاجران غاصب عهد عتیق، که در فرهنگ یهودی و مسیحی و اسلامی وجهه‌ای منفی دارند، یکی معرفی شدند. این نام نیز اکنون چنان رواج یافته که با آن نمی‌توان کاری کرد.

عنوان: بازخوانی اومانیسیم

بیشتر افراد نظر مثبتی نسبت به «اومانیسیم» یا بشرانگاری دارند. این انگاره مفاهیمی چون نوع دوستی، صلح و برادری را به ذهن بسیاری متبادر می‌کند. اما معنای فلسفی اومانیسیم فراتر از این است.

اومانیسیم طرز تفکری است که مفاهیم بشری را در مرکز توجه و تنها هدف خود قرار می‌دهد. به عبارت دیگر بشر را به رویگردانی از خالق خویش و اهمیت دادن به خود وجودی و هویتی فرا می‌خواند. لغت اومانیسیم را در یک فرهنگ لغت ساده چنین می‌یابید: «نظام فکری مبتنی بر ارزش‌ها، خصایص و اخلاقیاتی که پنداشته می‌شود فارق از هر گونه قدرت ماوراء الطبیعی، درون انسان وجود داشته باشند.»¹

روشن‌ترین تعریف را از اومانیسیم حامیان آن ارائه داده‌اند. «گرلیس لامنت» از سخن‌پردازان برجسته اومانیسیم می‌باشد. وی در کتاب فلسفه اومانیسیم می‌نویسد:

(به طور خلاصه) اومانیسیم معتقد است که طبیعت سراسر از حقیقت ساخته شده، که ماده و انرژی اساس جهان است و ماوراء الطبیعه وجود ندارد. غیرواقعی بودن ماوراء الطبیعه به این معناست که اولاً در سطح بشری، انسان‌ها دارای روح غیرمادی و جاودان نیستند، و ثانیاً در سطح جهانی، عالم صاحب خدای غیرمادی و فناپذیر نیست.²

چنانچه مشاهده می‌کنیم اومانیسیم با الحاد برابر است و اومانیسیت‌ها خود این حقیقت را پذیرفته‌اند. در قرن گذشته، دو اعلامیه توسط این گروه منتشر شد. اولین آن در سال 1933 که به امضای مهم‌ترین شخصیت‌های آن دوره رسید و دومی چهل سال بعد در 1973 که علاوه بر تأیید اولین بیانیه به پیشرفت‌های صورت گرفته در این مدت زمان اشاره داشت. هزاران نفر از متفکران، دانشمندان، نویسندگان و اعضای رسانه بیانیه دوم را امضا نمودند. این بیانیه مورد حمایت «انجمن اومانیسیم آمریکا» که بسیار فعال می‌باشد قرار دارد.

با بررسی بیانیه‌ها به نکات اساسی برمی‌خوریم؛ از جمله عقاید الحادی مبنی بر اینکه جهان و انسان خلق نشده‌اند و مستقلاً به وجود آمده‌اند؛ انسان‌ها نسبت به هیچ قدرتی غیر از خود مسئولیتی ندارند؛ و عقیده به خداوند موجب عدم پیشرفت افراد و جوامع شده است. به عنوان نمونه به شش ماده اول اولین بیانیه توجه کنید:

اول: اومانیسیت‌های مذهبی جهان را وجودی خود به خود می‌پندارند و به آفرینش ایمان ندارند.
دوم: اومانیسیم معتقد است انسان جزئی از طبیعت می‌باشد و در نتیجه فرایندی ممتد پدیدار شده است.

سوم: اومانیسیت‌ها با داشتن عقیده زیستی نسبت به حیات، دوگانگی ذهن و جسم را رد می‌کنند.
چهارم: اومانیسیم معتقد است تمدن و فرهنگ مذهبی بشر که به طور واضح در علوم انسان‌شناسی تاریخ ترسیم گردیده‌اند محصول تدریجی کنش و واکنش‌های انسان با محیط طبیعی و میراث اجتماعی او بوده‌اند. فردی که در محیط فرهنگی خاصی متولد می‌شود تا حدود بسیاری از آن الگو می‌پذیرد.

پنجم: اومانیسیم ادعا می‌کند آنچه توسط دانشمندان نوین به عنوان ماهیت جهان ترسیم شده هرگونه ضمانت ماوراءالطبیعی بودن ارزش‌های انسانی را غیر قابل قبول می‌کند....
ششم: ما مجاب شده‌ایم که جهان، اعصار توحید، خداپرستی، مدرنیسم و انواع اندیشه‌های جدید را پشت سرگذارده و می‌گذارد.³

در موارد بالا تجلی فلسفه مشترکی که خود را با نام‌هایی چون ماتریالیسم، داروینیسم و الحاد آشکار می‌سازد مشهود است. در ماده اول اصول مادی‌گرا درباره وجود ابدی جهان مطرح شده است. ماده دوم، چنانچه نظریه تکامل مطرح می‌کند، مخلوق نبودن بشر را بیان می‌کند. ماده سوم با انکار وجود روح مدعی است انسان‌ها فقط از ماده ساخته شده‌اند. ماده چهارم به تکامل

فرهنگی اشاره دارد و منکر طبیعت الهی انسان است (طبیعت خاصی که از طریق آفرینش به او عطا شده است.) ماده پنجم قدرت و حاکمیت خداوند بر عالم و انسان را انکار می کند و ماده ششم ادعا می کند زمان آن فرا رسیده که توحید را انکار کنیم.

اشاره خواهد شد که این ادعاها عقاید متداول کسانی است که با مذهب حقیقی دشمنی دارند. دلیل این سخن این است که اومانیسیم پایه اصلی تمایلات ضد مذهبی است. زیرا اومانیسیم تجلی این تفکر می باشد که: «انسان گمان می کند بدون آزمون و مکافات به خود واگذارده می شود.» این طرز تفکر در طول تاریخ اساس انکار خداوند بوده است. خداوند در آیات قرآن می فرماید: آیا انسان گمان می کند که (خلقت و مرگ او تصادفی و بدون هدف بوده و) بدون آزمون و مکافات به خود واگذارده می شود؟ آیا او از نطفه ای که (در رحم مادر) ریخته شده به وجود نیامده؟ سپس نطفه به صورت خون بسته در آمد و آنگاه خداوند به او شکل و تناسب اندام بخشید و از او، زوج مذکر و مؤنث خلق فرمود: آیا چنین آفریدگاری قادر نیست که مردگان را زندگی دوباره بخشد؟⁴

خداوند می فرماید انسان ها بدون بازخواست رها نمی شوند و بلافاصله یادآوری می کند که آنان مخلوقات او هستند. زیرا هنگامی که فرد مخلوق خداوند است، می فهمد که در مقابل او مسئولیت دارد و بدون حساب رها نمی شود.

این ادعا که انسان ها خلق نشده اند اصل اول فلسفه اومانستی است. دو ماده نخست بیانیه اول بیانگر این اصل می باشد. به علاوه، اومانست ها اظهار می دارند که علم این ادعاها را تأیید می کند. آنها در اشتباهند. از زمانی که اولین بیانیه اومانست ها منتشر شد، اشتباه بودن دو فرضی که به عنوان حقایق علمی مطرح کردند - جاودانگی جهان و نظریه تکامل - به اثبات رسید.

1. اندیشه فناپذیری جهان همان زمان به کمک کشفیات نجومی باطل گردید. کشفیاتی چون انبساط عالم و تشعشعات محیطی آن و همچنین محاسبه نسبت هیدروژن به هلیوم نشان دادند جهان آغازی داشته و حدود 15 تا 17 میلیارد سال پیش در نتیجه انفجار بزرگ، از هیچ به وجود آمده است. حامیان فلسفه اومانیسیم و ماتریالیسم با وجود آنکه نسبت به قبول نظریه انفجار بزرگ بی تمایل بودند، بالاخره مغلوب آن گشتند. در نهایت جوامع، نظریه انفجار بزرگ را که به معنی آغازمندی جهان است پذیرفتند. چنین شد که «آنتونی فلو»⁵ از متفکران منکر خدا مجبور به اعتراف گردید:

بنابر این اعتراف می‌کنم که اجماع معاصر کیهان‌شناسان موجب شرمساری منکران خدا می‌شود، چون به نظر می‌رسد کیهان‌شناسان به دلایل علمی دست یافته‌اند که پیش‌تر با اثبات فلسفی آن مخالفت می‌شد. یعنی جهان آغازی داشته است... 6.

2. نظریه تکامل نیز که با اهمیت‌ترین توجیه علمی اولین بیانیه اومانیزم به شمار می‌رود، طی دهه های بعد مجبور به عقب‌نشینی شد. امروز آشکار گردیده است که سناریوی نوشته شده دربارهٔ مبدأ آفرینش توسط تکامل‌گرایان ملحد (و بی‌شک اومانیزست)ی چون ای. آی. آپراین 7 و جی. بی. اس. هالدین 8 در دهه 1930 فاقد اعتبار علمی است. بنابر این نظریه، موجودات زنده به طور خود به خود از ماده‌ای که خود وجود نداشته به وجود آمده‌اند. این موضوع امکان ندارد. چنانچه سنگواره‌ها نشان می‌دهند موجودات نه طی روندی از تغییرات کوچک، بلکه یکباره و با همان ویژگی‌های خاص خود به وجود آمده‌اند. دیرین‌شناسان تکامل‌گرا از دهه 1970 خود این حقیقت را پذیرفتند. زیست‌شناسی مدرن نشان داده است موجودات بر آیند تصادف و قوانین طبیعت نیستند بلکه در هر ترکیب از موجودات زنده، نظام پیچیده‌ای وجود دارد که از هدفی هوشمند حکایت می‌کند و این گواه آفرینش است.

به علاوه تجربیات تاریخی این ادعا را که عقاید مذهبی عاملی ممانعت‌کننده در راه پیشرفت بشر بوده و او را به تهاجم و ادا داشته‌اند، باطل می‌کند. اومانیزست‌ها ادعا می‌کنند جدایی از عقاید مذهبی باعث شادی مردم و آسایش آنان می‌شود، اما خلاف این ثابت شده است. شش سال پس از انتشار بیانیه اول، جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست؛ فاجعه‌ای که به موجب ایدئولوژی فاشیستی ماده‌گرا بر جهان تحمیل شد. ایدئولوژی اومانیزستی کمونیسم، خشونت و بی‌رحمی بی‌مانند خود را ابتدا برای مردم شوروی، بعد چین، کامبوج، ویتنام، کوبا و کشورهای مختلف آفریقا و آمریکای لاتین به ارمغان آورد. در مجموع 120 میلیون نفر زیر سلطه رژیم‌ها و سازمان‌های کمونیستی جان خود را از دست دادند. مشهود است که نوع غربی اومانیزم (نظام سرمایه‌داری) نیز در به بار نشاندن صلح و خوشنودی برای جوامع خود آنها و دیگر مناطق جهان ناموفق بوده است. شکست استدلال‌های اومانیزستی در رابطه با مذهب در زمینه روانشناسی نیز به اثبات رسیده است. افسانه «فروید» که از اوایل قرن بیستم سنگ بنای عقاید انکار خداوند را ساخت به کمک حقایق تجربی باطل اعلام شد. پاتریک گلین از دانشگاه جرج واشنگتون در کتاب خود با عنوان خداوند: گواه، مصالحه ایمان و عقل در دنیای پست سکولار 9 چنین می‌نویسد:

اسرار یهود و اخرالزمان

ربع آخر قرن بیستم با روانشناسی نامهربان بود. بخش عمده‌ای از آن را ظهور نظرات فروید درباره مذهب (به سبیل موضوعات دیگر اشاره نمی‌کنم) تشکیل می‌داد که کاملاً غلط می‌باشد. جالب است که برخلاف ادعاهای فروید و مریدانش مبنی بر اینکه مذهب ناشی از اختلالات روانی یا موجب اختلالات روانی است، چنین ثابت شده که عقاید مذهبی از مهم‌ترین عوامل سلامت ذهن و خشنودی آن می‌باشد. مطالعات پیاپی، ارتباط استوار میان عقاید مذهبی و ممارست در آنها را با رفتارهای سالم مسائلی چون خودکشی، استفاده از الکل و مواد مخدر، طلاق و افسردگی نشان داده است.

به طور خلاصه باید گفت توجیه علمی تصور شده برای اومانسیم و وعده‌های آن باطل اعلام شده است. با این حال هواداران این نظام فکری فلسفه خود را رها نکرده‌اند و هر چه بیشتر در تلاشند به کمک تبلیغات انبوه آن را گسترش دهند. مخصوصاً در دوران بعد از جنگ (جهانی) تبلیغات اومانستی شدیدی در زمینه علوم، فلسفه، موسیقی، ادبیات، هنر و سینما صورت پذیرفت. شعر «تصور کن» از جان لنن، تکخوان مشهورترین گروه موسیقی به نام بیتلز، نمونه‌ای از این دست می‌باشد:

تصور کن بهشتی نباشد
اگر سعی کنی آسان است
زیر پایمان جهنمی نباشد
و بالای سرمان فقط آسمان باشد
تصور کن همه فقط برای امروز زندگی کنند
تصور کن هیچ کشوری نباشد
سخت نیست!
چیزی برای کشتن یا کشته شدن وجود نداشته باشد
مذهبی هم نباشد...
ممکن است بگویی خیالبافم
اما من تنها نیستم
امیدوارم روزی تو هم به ما پیوندی
اینطور جهان دنیای واحد می‌شود.

در نظر خواهی‌های متعدد صورت گرفته در سال 1999، این آهنگ به عنوان «آهنگ قرن» شناخته شد. این نمونه، از حربه عاطفی اومانیسیم که عاری از هرگونه اساس علمی و عقلی است حکایت می‌کند و تحمیل آن بر توده مردم را نشان می‌دهد. اومانیسیم در مخالفت با مذهب و حقایق آن قادر به ارائه استدلال‌های عقلی نیست، اما تلاش می‌کند از روش‌های این‌چینی بهره ببرد. با به اثبات رسیدن پوچی وعده‌های اعلامیه اول، چهل سال سپری شد تا اومانیسیت‌ها پیش‌نویس دومین اعلامیه را ارائه کردند. اول تلاش شده بود برای شکست وعده‌ها دلیل آورده شود. این دلایل با وجود ضعیف بودن، نشان‌دهنده پیوستگی دائم آنان با فلسفه کفر آمیزشان بود. مهم‌ترین مشخصه اعلامیه پافشاری آن بر حفظ بخش‌های ضد مذهب اعلامیه اول بود. چنانچه می‌گوید: اومانیسیت‌ها هنوز همانند سال 1933 معتقدند، توحید سنتی، مخصوصاً ایمان به اینکه خدا دعا را می‌شنود، زنده است، مراقب انسان‌هاست، دعا‌هایشان را درک می‌کند و برایشان کاری انجام می‌دهد، هنوز به اثبات نرسیده و منسوخ شده است. ما معتقدیم مذاهب متعصب سنتی و خودکامه که وحی، خدا، تشریفات مذهبی و دین را مافوق نیازها و تجربیات انسانی می‌پندارند موجب بدبختی نوع بشر گشته‌اند. ما به عنوان کسانی که به توحید ایمان نداریم به انسان و طبیعت — نه به خدا — توجه می‌کنیم. 11

این تعریف بسیار سطحی است. انسان برای درک مذهب، اول به هوش و فهم نیازمند است تا مفاهیم عمیق را دریابد. او باید با خلوص نیت به این امر تمایل داشته باشد و از تعصب دوری گزیند. اومانیسیم چیزی نیست جز تلاش کسانی که از ابتدا ملحد آتشی مزاج و ضد مذهب بوده و تعصب خود را مستدل و مدلل جلوه می‌دهند. تلاش‌های اومانیسیتی برای بی‌اساس خواندن و منسوخ تلقی کردن ایمان به خداوند و مذاهب توحیدی عمل تازه‌ای نیست. این کار تقلیدی از اعمال هزاران ساله کسانی است که خداوند را انکار می‌کنند. خداوند در قرآن مجید مباحث مطرح شده توسط کافران را اینگونه شرح می‌دهد:

خدای شما آن خالق یگانه و یکتاست و آنانکه به آخرت ایمان نمی‌آورند دل‌هاشان منکر توحید است و آنها مردمانی عصیانگر و متکبرند. به طور قطع خداوند به آنچه که مشرکان آشکار می‌کنند و آنچه که پنهان می‌دارند دانایی کامل دارد و بدون تردید خداوند متکبران عصیانگر را دوست نمی‌دارد. و چون از آنان پرسیده شود: «پروردگارتان چه چیز بر شما نازل کرد؟» پاسخ می‌دهند:

«همان افسانه‌ها و داستان‌های قدیمی و تکراری!»

این آیه دلیل حقیقی انکار مذهب را تکبر نهفته در قلب‌های کافران می‌داند. اومانیسیم برخلاف آنچه حامیان آن مدعی‌اند طرز فکر جدیدی نیست، بلکه یک جهانی‌بینی قدیمی و متروک به شمار می‌رود که در میان همه کسانی که از روی غرور خداوند را انکار می‌کنند مشترک می‌باشد. با نگاهی به پیشرفت اومانیسیم در تاریخ اروپا به دلایل متقنی در تأیید این ادعا دست می‌یابیم.

ریشه‌یابی اومانیسیم در کابالا

دیدیم که «کابالا» اصولی متعلق به مصر باستان است که پس از مدتی به یهودیت – دین بنی اسرائیل – وارد شد و آن را آلوده ساخت. همچنین دیدیم که بنیان آن ریشه در دیدگاهی فاسد دارد که انسان را غیر مخلوق و ابدی می‌پندارد.

اومانیسیم با این منشأ در اروپا گسترش یافت. مسیحیت بر ایمان به وجود خداوند و این که بشر، بندگان وابسته به او و مخلوق او هستند بنا نهاده شده بود. اما با گسترش عقاید شوالیه‌های معبد در اروپا، توجه بسیاری از فلاسفه به کابالا جلب شد. بنابراین در قرن پانزدهم جریانی از اومانیسیم آغاز شد و بر انگاره‌های اروپا نشان ماندگاری از خود برجای گذارد.

در منابع متعدد به ارتباط میان اومانیسیم و کابالا تأکید شده است. یکی از این منابع کتابی با عنوان راهنمای این نژاد اثر نویسنده معروف ملاکای مارتین می‌باشد. مارتین استاد «تاریخ مؤسسه مطالعات کتاب مقدس» وابسته به «جامعه اسقفی واتیکان» است. او می‌گوید تأثیر و نفوذ کابالا در میان اومانیسیت‌ها مشهود است:

در جو غیرعادی و ابهام آلود اوایل رنسانس در ایتالیا، شبکه‌ای از انجمن‌های اومانستی برای فرار از کنترل سراسری نظام حاکم به وجود آمد. این انجمن‌ها که چنین اهدافی را دنبال می‌کردند، مجبور بودند در خفا فعالیت کنند و حداقل در شروع کار این امر ضروری بود. اما گروه‌های اومانستی جدای از پنهان‌کاری دو مشخصه دیگر نیز داشتند. اول اینکه با تفاسیر موجود از کتاب مقدس که مورد حمایت کلیسا و اولیای امور قرار داشت، سر ناسازگاری داشتند و با زیر ساخت‌های فلسفی و خداشناسی کلیسا که برای مردم و امور سیاسی در نظر گرفته شده بود، مخالف بودند....

تعجب برانگیز نبود که انجمن‌های مذکور با چنین عنادی در رابطه با پیام اصلی کتاب مقدس و

وحی خداوند، مفاهیم خاص خود را دنبال کنند. ایشان آنچه را که دانش کاملاً محرمانه و عرفان می‌نامیدند تا حدی از نژادهای فرقه‌ای و رمزی‌گرای آفریقای شمالی، مصر و تا اندازه‌ای از کابالای سنتی یهود به دست آوردند. اومانیت‌های ایتالیایی اندیشه کابالا را تصفیه کردند. آنها مفاهیم رازهای روحانی و عرفان را احیا نمودند و آن را به سطحی کاملاً دنیایی آوردند. عرفان خاصی که آنان جست‌وجو می‌کردند، دانش محرمانه‌ای بود برای چیرگی بر نیروهای مخفی طبیعت جهت رسیدن به اهداف اجتماعی و سیاسی.¹³

به طور خلاصه انجمن‌های اومانیت آن دوره در پی جایگزینی فرهنگ کاتولیک اروپا با فرهنگ جدیدی که در کابالا ریشه داشت بودند و بدین منظور ایجاد تغییرات اجتماعی و سیاسی را هدف گیری نمودند. جالب است که اصول و مفاهیم مصر باستان نیز علاوه بر کابالا از جمله منابع این فرهنگ جدید به شمار می‌رفت. «پروفسور مارتین» می‌نویسد:

بانیان انجمن‌های جدید اومانیتی هواخواه نیروی بزرگ – معمار بزرگ کائنات – که آن را با عنوان یهود مقدس بیان می‌کردند، بودند... (اومانیت‌ها) نشان‌های دیگر را – هرم و چشم – اساساً از منابع مصری اقتباس کردند.¹⁴

جالب توجه است که آنها مفهوم «معمار بزرگ کائنات» را به کار می‌برند؛ واژه‌ای که امروزه ماسون‌ها هنوز از آن استفاده می‌کنند. این موضوع نشان می‌دهد باید ارتباطی میان اومانیسیم و فراماسونری وجود داشته باشد. پروفسور مارتین می‌نویسد:

در ضمن در مناطق شمالی اتحاد مهمی با اومانیت‌ها به وقوع پیوست که هیچ‌کس تصورش را نمی‌کرد. در دهه 1300، زمانی که انجمن‌های اومانیتی – کابالایی سمت و سو می‌یافتند، در کشورهای چون انگلستان، اسکاتلند و فرانسه اتحادیه‌های قرون وسطایی به جا مانده از قبل وجود داشت. هیچ‌کس در دهه 1300 پیش‌بینی نمی‌کرد میان افکار دسته فراماسون‌ها و اومانیت‌های ایتالیا اتحاد صورت پذیرد....

فراماسونری نوین از تابعیت مسیحیت رم خارج شد و بار دیگر با توجه به اوضاع تمایل به پنهان کاری ضروری به نظر می‌رسید.

اما دو گروه علاوه بر فعالیت محرمانه، اشتراکات بیشتری با هم داشتند. از نوشته‌ها و سوابق اندیشه فراماسونری بر می‌آید که عقیده به معمار بزرگ کائنات، به عقیده اصلی و مذهبی آنان مبدل شده بود. اکنون بر اثر تأثیرات اومانیسیم ایتالیا این اصطلاح برای ما آشنا است... معمار بزرگ کائنات

محصول ذهن روشن فکر است که در عالم مادی نفوذ گسترده دارد و ضرورتاً جزئی از آن به شمار می‌رود.

هیچ مدرکی وجود نداشت تا با آن بتوان میان مسیحیت و چنین عقایدی ارتباط برقرار کرد. چون این نوع افکار در آیین مسیحیت گناه تلقی می‌شدند و جهنم، جزا و بهشت، پاداش پنداشته می‌شد. 15.

به طور خلاصه باید گفت در قرن چهاردهم در اروپا سازمانی ماسونی و اومانیستی متولد شد که ریشه در کابالا داشت و تلقی آن نسبت به خداوند همانند مفاهیم یهودیان، مسیحیان و مسلمانان نبود. آنها به جای خالق و فرمانروای کل عالم و تنها صاحب و خدای بشر، به «معمار بزرگ کائنات» اعتقاد داشتند و وی را «جزئی از دنیای مادی» به حساب می‌آوردند. به عبارت دیگر، این سازمان مخفی که در قرن چهاردهم در اروپا ظاهر شد خدا را انکار کرد، اما تحت عنوان معمار بزرگ کائنات، دنیای مادی را هم طراز با خداوند به شمار آورد.

برای یافتن تعریف روشن تری از این طرز تفکر می‌توانیم به قرن بیستم بیایم و به ادبیات ماسونی نگاهی بیندازیم. به عنوان نمونه یکی از ماسون‌های ارشد ترکیه به نام «سلامی ایشینداغ» کتابی دارد با عنوان الهاماتی از فراماسونری. این کتاب برای آموزش ماسون‌های جوان نوشته شده است. او در ارتباط با عقیده ماسون‌ها به معمار بزرگ کائنات می‌گوید:

فراماسونری بی‌خدا نیست، اما مفهومی که به عنوان خدا پذیرفته با آنچه در مذاهب وجود دارد متفاوت است. خدای ماسونری یک کمال اعلی است که در اوج تکامل است. ما با نگوشتی وجود درونی خود، هوشمندی و تقوا می‌توانیم از فاصله میان خود و او بکاهیم. این خدا از خصایص خوب و بد انسان‌ها برخوردار نیست، به آن شخصیت داده نمی‌شود و راهنمای طبیعت یا انسان به حساب نمی‌آید. آن معمار کائنات بزرگ و یگانگی و تناسب خود است. آن کلیت همه مخلوقات جهان است؛ یعنی قدرت کلی و انرژی که همه چیز را در بر می‌گیرد. با این حال نمی‌توان پذیرفت که نقطه شروع بوده باشد... این موضوع یک معمای بزرگ است. 16.

با نظر به همان کتاب روشن می‌شود که زمانی که فراماسون‌ها از معمار بزرگ کائنات سخن می‌گویند مقصودشان طبیعت است. آنها طبیعت را می‌پرستند:

جز طبیعت هیچ قدرت دیگری عامل افکار و فعالیت‌های ما نیست... اصول و عقاید فراماسونری حقایق علمی هستند که بر پایه‌های علمی استوارند و قدرت طبیعت جزئی از آن است. بنابراین،

حقیقت کامل خود تکامل و انرژی است که طبیعت را فرا می‌گیرد. 17

مجله فراماسونری ترکیه با نام «معمار سنان» به بیان همین فلسفه می‌پردازد:

معمار بزرگ کائئات، تمایلی به ابدیت و دخول به ابدیت و جاودانگی می‌باشد و برای ما یک راه است و ما را مستلزم جست‌وجوی کمال مطلق در ابدیت می‌کند. آن میان زمان حاضر و هوشیاری فاصله ایجاد می‌کند. 18

ماسون‌ها خداپرست نیستند اما به مفاهیمی چون طبیعت، تکامل و بشریت ایمان دارند و به کمک فلسفه خود آن را خدا ساخته‌اند. با نگاهی اجمالی به ادبیات ماسونی در می‌یابیم که این سازمان چیزی جز اومانیسم سازمان یافته نیست. همین‌طور می‌فهمیم که هدف آن ایجاد نظامی سکولار و اومانیست در سراسر جهان است. این اندیشه‌ها در میان اومانیست‌های قرن چهاردهم اروپا شکل گرفت و ماسون‌های امروز هنوز همین اهداف را دنبال می‌کنند.

پرستی انسان

نشریات داخلی ماسون‌ها به تفصیل به تشریح فلسفه سازمان و دشمنی‌شان با یکتاپرستی می‌پردازند. در این نشریات توضیحات، تفاسیر، نقل قول‌ها و حکایات بی‌شماری درباره‌ی این موضوع وجود دارد.

از مشهورترین اومانیست‌های قرن چهاردهم فردی بود با نام «پیکودلا میراندولا»¹⁹ پاپ اینوسنت هشتم در سال 1489 کتاب او را به دلیل داشتن عقاید بدعت‌آمیز محکوم کرد. میراندولا نوشت، در دنیا چیزی بالاتر از شکوه انسان وجود ندارد. کلیسا این عقیده را بدعت‌آمیز و به معنای پرستی انسان یافت. در حقیقت نیز چنین است. چون هیچ موجودی شایسته تکریم نیست. بشریت تنها آفریده خداوند به شمار می‌رود.

امروزه ماسون‌ها عقیده بدعت‌آمیز میراندولا را هر چه آزادانه‌تر اعلام می‌کنند. به عنوان نمونه در یک کتابچه ماسونی آمده است:

جوامع اولیه ضعیف بودند و به دلیل این ضعف، قدرت‌ها و پدیده‌های اطراف خود را خدا قلمداد می‌کردند اما فراماسونری تنها انسان را خدا می‌داند. 20

بر مبنای عقاید غلط ماسونری، انسان‌ها خدایان می‌باشند ولی تنها استاد اعظم در مقام خدایی کامل می‌شود. راه رسیدن به این مقام انکار خداوند و رد بندگی اوست. نویسنده‌ای به نام

«جی.دی.باک» در کتاب خود با عنوان فراماسونری رمزی این حقیقت را چنین بیان می‌کند:

فراماسونری تنها بشر را به عنوان خدا می‌پذیرد... بنابراین بشر تنها خدای ماست. 21.
به نوشته یک نشریه ترکی، اومانسیم فراتر از موعظه‌های خشک عقاید مذهبی، بلکه مذهبی واقعی است و اومانسیم ما که معنای حیات در آن ریشه می‌یابد، امیالی را که جوانان از آنها آگاه نیستند، ارضا خواهد نمود. 22.

ماسون‌ها چگونه به این مذهب می‌پردازند؟ برای پاسخ باید نگاه بیشتری به پیام‌های آنان بیندازیم.

نظریه اومانستی اخلاق

امروزه در بسیاری از کشورها ماسون‌ها در تلاشند تا خود را به جامعه معرفی کنند و با استفاده از کنفرانس‌های مطبوعاتی، پایگاه‌های اینترنتی، تبلیغات روزنامه‌ای و بیانیه‌ها، خود را به عنوان سازمانی معرفی می‌کنند که تنها در جهت مصلحت جامعه فعالیت می‌کند. حتی در برخی کشورها سازمان‌های خیریه‌ای وجود دارند که از حمایت ماسون‌ها برخوردارند. مطمئناً نمی‌توان جلوی فعالیت‌هایی را که به مصلحت جامعه صورت می‌پذیرد، گرفت. ما نیز مخالفتی با آنها نداریم. اما در پس ادعای آنان پیام فریبنده‌ای نهفته است. ماسون‌ها مدعی اخلاق بدون مذهب هستند و ادعا می‌کنند می‌توان بدون مذهب دنیایی اخلاقی ایجاد کرد. هدف آنان از فعالیت‌های خیریه نیز گسترش این پیام در جامعه می‌باشد.

مختصراً خواهیم دید چرا این ادعا فریبنده است، اما قبل از آن بهتر است نظرات ماسون‌ها را در این باره بررسی کنیم. در «پایگاه اینترنتی ماسون‌ها» امکان «اخلاق بدون مذهب» چنین تشریح شده است:

انسان چیست؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود؟... آدمی چگونه زندگی می‌کند؟ چگونه باید زندگی کند؟ مذاهب سعی می‌کنند به کمک اصول اخلاقی که برقرار کرده‌اند به این سؤالات پاسخ دهند. با این حال اصول خود را با مفاهیم لاهوتی چون خدا، بهشت، جهنم و عبادت تشریح می‌کنند. مردم نیز باید اصول آنها را بدون وارد شدن به مسائل ماوراء الطبیعی که باید بدون درک به آنها ایمان آورند، دریابند. فراماسونری قرن‌هاست به اعلام این اصول از جمله آزادی، برابری، برادری، صلح، دموکراسی و غیره پرداخته است. اینها فرد را کاملاً از عقاید مذهبی آزاد می‌کنند

در حالی که اصول زندگی را همچنان آموزش می‌دهند. مبنای آنها نه در مفاهیم لاهوتی، بلکه درون هر فرد بالغی که بر این کره خاکی زندگی می‌کند، وجود دارد²³.

ماسون‌ها با این طرز تفکر با مؤمنان به خدا و اعمال نیکو برای کسب رضایت او کاملاً مخالفند. به نظر ایشان همه چیز باید محض خاطر بشریت صورت گیرد. این طرز تفکر را می‌توان در کتابی که از سوی لژهای ترکیه به چاپ رسیده به روشنی تشخیص داد:

اصول اخلاقی ماسونی بر اساس عشق به انسان بنا نهاده شده‌اند و خوب بودن را که از طریق امید به آینده، منفعت، پاداش و بهشتی را که در نتیجه ترس از یک انسان، مذهب یا نهاد سیاسی و یا نیروهای ناشناخته فوق‌العاده ممکن است به دست آید، به کلی مردود می‌داند. این نظام اخلاقی خاص، خوب بودن را تأیید می‌کند که با عشق به خانواده، کشور، انسان‌ها و بشریت ارتباط داشته باشد. این جنبه از پراهمیت‌ترین اهداف تکامل فراماسونی است. دوست داشتن انسان و خوب بودن بدون چشمداشت و رسیدن به این سطح، تکامل بزرگ است.²⁴

ادعاهای بالا بسیار گمراه‌کننده هستند. بدون تأدیب اخلاقی مذهب هیچ نوع حس فداکاری برای جامعه به وجود نمی‌آید و در جایی که چنین چیزی به انجام برسد، همه چیز ظاهری است. کسانی که عاری از اصول اخلاقی مذهب می‌باشند، نسبت به خداوند احساس خشوع و احترام ندارند و در جایی که خشوع خداوند در میان نباشد انسان‌ها فقط به دنبال منافع خود می‌گردند. وقتی انسان‌ها احساس کنند منافع شخصی‌شان در خطر است نمی‌توانند به اظهار عشق حقیقی، وفاداری و شفقت پیردازند و فقط نسبت به کسانی احساس عشق و احترام دارند که برایشان سودی به ارمغان آورد. دلیل آن نیز این است که طبق تصور غلطشان فقط یکبار در این جهان زندگی می‌کنند، پس باید به هر میزان که می‌توانند از آن برگیرند. علاوه بر این بر مبنای این عقیده غلط هیچ نوع مجازاتی در مقابل نادرستی عمل زشتی که در جهان انجام می‌دهند وجود نخواهد داشت.

ادبیات ماسونی مملو از خطابه‌های اخلاقی است که سعی می‌کنند این حقیقت را مبهم جلوه دهند. اما در واقع چنین اخلاق بدون مذهبی چیزی نیست جز لفاظی‌های دروغین. تاریخ پر است از نمونه‌هایی که نشان می‌دهند اخلاق، بدون تأدیب نفسی که مذهب به روح انسان عطا می‌کند و بدون قانون الهی محقق نمی‌شود. برجسته‌ترین نمونه از این دست انقلاب کبیر فرانسه در سال 1789 بود. ماسون‌های محرک انقلاب با شعارهایی که دم از آرمان‌های اخلاقی چون «آزادی، مساوات و برادری» می‌زدند، قیام کردند. با این حال ده‌ها هزار انسان بی‌گناه به گیوتین سپرده

شدند و کشور غرق در خون شد. حتی رهبران انقلاب خود نتوانستند از چنین وحشی‌گری بگریزند و یکی پس از دیگری قربانی گیوتین شدند.

در قرن نوزدهم «سوسیالیزم» از تصورات امکان‌ایجاد اخلاق بدون وجود مذهب متولد شد و نتایج فجیع‌تری به بار آورد. سوسیالیزم به طور فرضی طالب جامعه‌ای عادل و برابر بود که در آن استثمار وجود نداشته باشد و بدین منظور پیشنهاد داد مذهب را از بین ببرند. با این حال در قرن بیستم در کشورهای چون شوروی، بلوک شرق، چین، هندوچین، کشورهای مختلف آفریقا و آمریکای مرکزی مردم را در معرض بیچارگی و مصیبت وحشتناکی قرار داد. نظام‌های کمونیستی شمار باورنکردنی را به قتل رساندند. رقم کلی به حدود 120 میلیون نفر می‌رسد. علاوه بر این برخلاف آنچه ادعا می‌شد عدالت و برابری هیچ‌گاه در هیچ کشور کمونیستی برقرار نشد. رهبران کمونیست حاکم شامل طبقه‌ای از برگزیدگان بودند. (میلووان دجیلاس، متفکر اهل یوگوسلاوی در کتاب خود با عنوان طبقه جدید 25 تشریح می‌کند که رهبران کمونیسم برخلاف ادعاهای سوسیالیسم دست به ایجاد «طبقه ممتاز» زدند.)

امروز نیز با نگاه به فراماسونری که دائماً به بیان رسمی نظریات خود مبنی بر «خدمت به جامعه» و «فداکاری در راه بشریت» می‌پردازد، به پیشینه درستی دست نمی‌یابیم. ماسونری در بسیاری کشورها کانون ارتباطات جهت رسیدن به منابع مادی نامشروع بوده است. در رسوایی لژ ماسونی ایتالیا در دهه 1980، ارتباط نزدیک میان ماسون‌ها و مافیا افشا شد و آشکار گردید که مدیران لژ به فعالیت‌هایی چون قاچاق اسلحه، تجارت مواد مخدر و پولشویی مشغول بودند. در رسوایی بزرگ لژ شرقی فرانسه در سال 1992 و در «عملیات پاک» در انگلستان، فعالیت‌های لژهای ماسونی در کسب منافع نامشروع افشا شد.

این حوادث اجتناب‌ناپذیرند چون همان‌گونه که ذکر کردیم، اخلاق تنها در جامعه‌ای محقق می‌شود که تأدیب اخلاقی مذهبی وجود داشته باشد. بنیاد اخلاق از غرور و خودپسندی عاری است و کسانی به آن دست می‌یابند که به مسئولیت خود در برابر خداوند پی برده‌اند. خداوند در سوره حشر، پس از صحبت از فداکاری مؤمنان می‌فرماید:

مسئلاً کسانی که از بخل و طمع نفس خود در امان بمانند به رستگاری واصل می‌شوند.

این است اساس حقیقی اخلاق. در سوره فرقان ذات واقعی مؤمنان حقیقی چنین تشریح شده

است:

بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که بدون تکبر و خودنمایی در زمین راه می‌روند و در برخورد با جاهلان به گفتن سلام و خداحافظی قناعت می‌کنند. و بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که شب را در محضر آفریدگارشان در حال سجده و نماز می‌گذارند. و بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که به استغاثه عرض می‌کنند: «خدایا به لطف و کرمت ما را از عذاب جهنم مصون بفرما که شکنجه‌ای سخت و طولانی و دائمی است. و بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که انفاق و بخشش نه اسراف می‌کند و نه خست می‌ورزند بلکه میانه‌رو هستند... و برای آفریدگار خود شریکی قائل نمی‌شوند... و چون ذکر آیات و معجزات الهی به میان آید بی‌تفاوت و بی‌اعتنا و کور و کر نسبت به آن حقایق الهی نمی‌مانند. 26

وظیفه اصلی مؤمنان این است که با خضوع در برابر خداوند سر تسلیم فرود آورند؛ نه اینکه با مشاهده آیات او روی برگردانند، گویی نه می‌شنوند و نه می‌بینند. چنین وظیفه‌ای فرد را از خودخواهی نفس، هوس‌های دنیایی و جاه‌طلبی‌ها در امان می‌دارد. این نوع اخلاق تنها به این وسیله حاصل می‌شود. به همین سبب در جامعه‌ای که عشق و خشوع الهی و ایمان به خداوند وجود ندارد، اصول اخلاقی برپا نمی‌شوند و چون هیچ چیز به طور کامل تعیین نمی‌شوند هر کس بر مبنای خواسته خود خوب و بد را تعیین می‌کند.

تأسیس دنیای اومانیستی

فلسفه اومانیستی که ماسون‌ها به آن مباهات می‌کنند، بر انکار ایمان به خداوند و پرستش انسان و ستایش او به جای خداوند بنا نهاده شده است. در اینجا سؤال مهمی مطرح است: آیا این عقیده مختص ماسون‌هاست یا اینکه آنها می‌خواهند دیگران نیز آن را بپذیرند؟ با نگاه به نوشته‌های ماسونی به آسانی به جواب سؤال می‌رسیم. هدف این سازمان گسترش فلسفه اومانیستی در سراسر جهان و ریشه‌کنی مذاهب توحیدی (اسلام، مسیحیت و یهودیت) است. به عنوان نمونه در مقاله‌ای که در نشریه معمار سینان به چاپ رسیده آمده است: ماسون‌ها در پی مبدأ مفاهیم شرارت، عدالت و درست‌کاری، در آن سوی دنیای مادی نیستند. ایشان معتقدند اینها بر آیند موقعیت اجتماعی فرد، ارتباطات اجتماعی او و آنچه در حیات خود در کوشش رسیدن به آن است می‌باشد و می‌افزاید: ماسونری تلاش می‌کند این اندیشه را در سراسر جهان منتشر کند. 27

سلامی ایشینداغ که یک ماسون ارشد ترک می باشد می نویسد:
بر مبنای ماسونری، برای رهایی بشریت از اصول اخلاقی مبتنی بر منابع مذهبی لازم است اصول اخلاقی را برپا کرد که مبتنی بر دوست داشتن غیرنسبی انسان باشد. ماسونری با توجه به اصول اخلاقی کهن خود تمایلات اندام انسان، نیازها و ارضاهای آن، قوانین زندگی اجتماعی و سازماندهی آنها، وجدان، آزادی اندیشه و بیان و بالاخره همه آنچه به ایجاد یک زندگی طبیعی و سرشتی کمک می کند را مورد توجه قرار داده است. به این سبب هدف آن برپایی و تقویت اخلاقیات انسانی در همه جوامع می باشد. 28

مقصود این ماسون ارشد از «نجات بشریت از اصول اخلاقی مبتنی بر منابع مذهبی» ییگانه سازی همه انسان ها از مذهب است. ایشینداغ در تشریح این هدف و اصول آن جهت محقق ساختن تمدن پیشرفته چنین می نویسد:

اصول مثبت ماسونری برای تحقق یک تمدن پیشرفته لازم و ضروری اند و چنین می باشند:
- پذیرش اینکه خدای غیرمجسم (معمار بزرگ کائنات) خود سیر تکاملی دارد.

- انکار ایمان به وحی، عرفان و عقاید توخالی

- برتری اومانیسیم عقلانی و کار و تلاش

اولین مورد از موارد بالا مستلزم انکار وجود خداوند است. ماده دوم منکر وحی الهی و تعالیم مذهبی می باشد. (ایشینداغ این عقاید را توخالی می داند) و ماده سوم به تمجید از اومانیسیم و تصور کلی آن از کار می پردازد (همان طور که در کمونیسیم وجود دارد).

اگر به میزان تحقق این مفاهیم در جهان امروز توجه کنیم، می توانیم به نفوذ فراماسونری پی ببریم. نکته مهم دیگری نیز وجود دارد که باید به آن توجه کرد. فراماسونری چگونه به مأموریت خود علیه مذهب عمل کرده است؟ با نظر به نوشته های ماسونی در می یابیم که هدف آنان نابودی مذهب است؛ به خصوص در سطح عامه مردم و به کمک تبلیغات انبوه. ایشینداغ در بخشی از کتاب خود این موضوع را کاملاً روشن می کند:

... حتی رژیم های سرکوبگر افراطی نیز در تلاش خود برای نابودسازی نهاد مذهب ناموفق بوده اند. در واقع افراط در روش های تند سیاسی، در تلاش خود برای روشن کردن جامعه و نجات آن از عقاید توخالی و تعصب آمیز مذهبی، عکس العمل معکوس ایجاد نمود. مکان های مذهبی امروزه شلوغ تر از گذشته است و عقاید و تعصباتی که سعی می شد ممنوع شود طرفداران بیشتری یافته

است. در سخنرانی دیگری اشاره کردیم که در چنین مواردی که با قلب و احساسات مردم ارتباط دارد، تحریم و زور اثری ندارد. تنها راه انتقال مردم از تاریکی به روشنایی، دانش مثبت و اصول عقلی و منطقی است. اگر مردم از این راه تحصیل علم کنند به جوانب اومانیستی و مثبت مذهب احترام می‌گذارند و در آن حال خود را در برابر عقاید عبث و تعصب آمیزش حفظ کنند.²⁹ تحلیل دقیق این بخش بسیار اهمیت دارد. ایشینداغ می‌گوید سرکوبی مذهب باعث تحریک بیشتر مردم و تقویت مذهب می‌شود. بنابراین فکر می‌کند برای جلوگیری از تقویت مذهب باید آن را در سطح روشنفکران نابود ساخت. مقصود از «دانش مثبت و اصول عقلی و منطقی» واقعاً دانش و عقل و منطق نیست. منظور او چیزی نیست جز فلسفه اومانیستی و ماتریالیستی که در پس این عبارات و واژه‌ها پنهان است؛ درست مانند داروینیسیم.

ایشینداغ ادعا می‌کند با انتشار این عقاید در جامعه، تنها جوانب اومانیستی در خور احترام می‌شوند یعنی تنها بخشی از مذهب باقی می‌ماند که به تأیید فلسفه اومانیستی رسیده باشد. به عبارت دیگر آنها در پی انکار حقایق پایه‌ای هستند که شالوده مذهب توحیدی را به وجود آورده‌اند (وی آنها را عقاید پوچ می‌نامد). این حقایق اصولی چون آفرینش انسان توسط خداوند و مسئولیت بشر در مقابل او را در بر می‌گیرد.

به طور خلاصه باید گفت ماسون‌ها نابودی عناصری از ایمان را هدف گرفته‌اند که ماهیت مذهب را تشکیل می‌دهند و با این روش در پی تنزل نقش مذهب به عنصری فرهنگی هستند که تنها به بیان عقیده درباره سؤالات عمومی اخلاق می‌پردازد. راه تحقق این امر نیز، به عقیده ماسون‌ها، تحمیل الحاد در ظاهر مبدل علم و عقل به جامعه است. سرانجام هدفشان بیرون راندن مذهب از جایگاه آن حتی به صورت عنصری فرهنگی و ایجاد دنیایی کاملاً سکولار می‌باشد.

ایشینداغ در مجله‌ای به نام ماسون، در مقاله‌ای با عنوان «دانش مثبت، موانع ذهن و ماسونری» می‌گوید: به همین دلایل می‌خواهم بگویم که مهم‌ترین وظیفه اومانیستی و ماسونی همه ما این است که از علم و عقل فاصله نگیریم، که تأیید کنم براساس تکامل، این بهترین و تنها راه رواج عقاید ما در میان مردم و تعلیم دانش مثبت به آنهاست. سخنان ارنست رنن³⁰ بسیار مهم است: «اگر مردم به کمک علم مثبت و عقل تعلیم داده شوند و روشنفکر شوند، عقاید پوچ مذهب خود به خود از بین می‌روند.» سخنان لیسنگ³¹ نیز این عقیده را تأیید می‌کند: «اگر انسان‌ها به وسیله دانش مثبت و عقل تعلیم داده شوند و روشنفکر شوند، روزی می‌رسد که دیگر نیازی به مذهب وجود نخواهد

در یک مجله ماسونی به نام آینه این هدف «معبد اندیشه‌ها» نامیده شده است: ماسون‌های جدید هدف ماسون‌های قدیم را از ساخت یک معبد فیزیکی به ساخت «معبد اندیشه‌ها» تغییر داده‌اند. ساخت این معبد زمانی امکان‌پذیر است که اصول و موازین ماسونی برقرار شوند و مردمی که به این روش عاقل شده‌اند روی زمین افزایش یابند. 33

ماسون‌ها جهت پیشبرد این هدف در بسیاری از کشورهای جهان سخت فعالیت کرده‌اند. سازمان ماسونی در دانشگاه‌ها، مؤسسات آموزشی، رسانه‌ها و دنیای هنر و اندیشه دارای نفوذ و قدرت می‌باشد و هیچ‌گاه در جهت انتشار فلسفه اومانیستی خود در جامعه و بی‌اعتبار ساختن حقایق ایمان مذهبی دست از تلاش نمی‌کشد. خواهیم دید که نظریه تکامل از وسایل عمده تبلیغات است. به علاوه مقصود آنها ساختن جامعه‌ای است که حتی نام خداوند نیز در آن برده نشود و تنها لذایذ انسان، امیال و جاه‌طلبی دنیایی فراهم شود. در چنین جوی دیگر جایی برای ترس از خداوند و عشق به او، عمل به رضای او، عبادت و فکر به جهان آینده باقی نمی‌ماند. امروزه این پیام بارها و بارها در فیلم‌ها، کارتون‌ها و رمان‌ها تکرار می‌شود.

در این تشکیلات فریب‌آمیز، ماسون‌ها همیشه نقش رهبر را بازی می‌کنند. اما گروه‌ها و افراد بسیار دیگری نیز وجود دارند که به همین کار مشغولند. ماسون‌ها آنان را به عنوان «ماسون‌های افتخاری» می‌پذیرند و از متحدان خود به شمار می‌آورند، زیرا همگی فلسفه مشترکی دارند. سلامی ایشینداغ می‌نویسد:

در دنیای خارج انسان‌های خردمندی وجود دارند که با آنکه ماسون نیستند از ایدئولوژی ماسونی حمایت می‌کنند. چون این طرز تفکر کلاً ایدئولوژی انسان‌ها و بشریت است. 34

این جنگ پایدار علیه مذهب بر دو استدلال یا توجیه اصلی استوار است: فلسفه ماده‌گرا (ماتریالیستی) و نظریه تکامل داروین.

در دو فصل آینده به بررسی این دو توجیه، مبدأ آنها و ارتباطشان با فراماسونری خواهیم پرداخت. سپس قادر خواهیم بود پشت پرده این اندیشه‌ها را که از قرن نوزدهم تا کنون دنیا را تحت تأثیر قرار داده‌اند به صورت روشن‌تر درک کنیم.

1. Encarta World English Dictionary, 1999 Microsoft Corporation.
2. Lamont, The Philosophy of Humanism, 1977, p. 116.
3. <http://www.jjnet.com/archives/documents/humanist.htm>.
4. **سوره انسان (76)، آيات 40-36.**
5. Anthony Flew.
6. Henry Margenau, Roy Abraham Vargesse, Cosmos, Open Court Publishing, 1992, p. 241
7. A. I. Oparin.
8. J. B. S. Haldane.
9. Patrick Glynn, God: The Evidence, The Reconciliation of Faith and Reason in a Postsecular World, Prima Publishing, California, 1997, p. 61
10. The Beatles.
11. <http://www.garymcleod.org/2/johnd/humanist.htm>.
12. **سوره نحل (16)، آيات 24-22.**

اسرار يهود و اخر الزمان

Malachi Martin, The Keys of This Blood: The Struggle for World Dominion Between Pope John Paul II, Mikhail Gorbachev, and the Capitalist West, New York, Simon & Schuster, 1990, pp. 519-520 .13

.Malachi Martin, The Keys of This Blood, p. 520.14

.Malachi Martin, The Keys of This Blood, pp. 521-522.15

Dr.Selami Isindag, Sezerman Kardes V, Masonluktan Esinlenmeler .16
(Inspirations from Freemasonry), Istanbul1977, p. 73

Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes VI, Masonluktan Esinlenmeler .17
(Inspirations from Freemasonry), Istanbul1977, p. 79

.Mimar Sinan, 1989, No. 72, p. 45.18

.Pico della Mirandola.19

Selamet Mahfilinde Uc Konferans (Three Confrences in Safety Society), .20
.p. 51

J. D. Buck, Mystic Masonry, Kessinger Publishing Company, September .21
.1990, p. 216

Franz Simecek, Turkiye Fikir ve Kultur Dernegi E. ve K. S. R. Sonuncu ve .22
33. Derecesi Turkiye Yuksek Surasi, 24. Konferans, (Turkish Society of Idea and Culture, 33rd degree, Turkey Supreme Meeting, 24th conference),

اسرار يهود و اخر الزمان

.Istanbul, 1973, p. 46

.<http://www.mason.org.tr/uzerine.html>.23

Dr. Selami Isindag, Ucuncu Derece Rituelinin Incelenmesi (The .24
Examination of the Third Degree Ritual), Mason Derneği (Masonic Society)
.Publications: 4, Istanbul, 1978, p. 15

.Milovan Djilas, The New Class.25

.26.سوره فرقان(25)، آیات 63–73.

Moiz Berker, "Gerçek Masonluk" (Real Freemasonry), Mimar Sinan, .27
.1990, No. 77, p. 23

Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes IV, Masonluktan Esinlenmeler .28
(Inspirations from Freemasonry), Istanbul1977, p. 62

Dr. Selami Isindag, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from .29
Freemasonry), Istanbul 1977, pp. 145-146

.Ernest renan.30

. Lessing.31

Dr. Selami Isindag, "Olumlu Bilim-Aklin Engelleri ve Masonluk" (Positive .32

Science-The Obstacles of Mind and Freemasonry), Mason Dergisi, year 24,
(No. 25-26 (December 76-March 77).

.Ibrahim Baytekin, Ayna (Mirror), Ocak 1999, No: 19, p.4.33

Dr. Selami Isindag, Masonluk Ustune (On Freemasonry), Masonluktan .34
.Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul1977, p. 32

عنوان: سقوط غرب

تحلیل استاد دانشگاه آکسفورد از نقش غرب در روابط بین الملل
پروفسور «تیموتی گارتیناش» استاد دانشگاه آکسفورد که اخیراً میهمان مرکز گفت و گوی تمدن ها
و سازمان فرهنگ و ارتباطات بود، در مرکز مطالعات فرهنگی، بین المللی سازمان فرهنگ و
ارتباطات، سخنانی با عنوان «آیا غرب هنوز زنده است؟ ایراد کرد. وی در این سخنرانی، نخست به
ضرورت بازشناسی غرب اشاره کرد و گفت: در همه جهان تصویری غیرواقعی از قدرت غرب وجود
دارد. اساساً غرب به اسطوره‌ای غیرواقعی برای جهان شرق تبدیل شده است.

گارتیناش سه سطح متفاوت از غرب را از هم تفکیک کرد:

1. جهان غرب به عنوان یک بازیگر ژئوپولیتیک در دنیا؛

2. تمدن غرب؛

3. ارزش‌های غربی.

وی جهان غرب را تنها بازیگر ژئوپولیتیک دنیا در قرن بیستم و آن هم در سه دوره مشخص؛ یک. از
سال 1917 تا سال 1918؛ دو. از سال 1941 تا 1945؛ سه. در زمان جنگ سرد، معرفی کرد و گفت:
در جنگ جهانی اول اتحادی میان امریکا، انگلستان فرانسه در مقابل آلمان، اتریش و مجارستان

اسرار یهود و اواخرالزمان

شکل گرفت که در حقیقت جنگی داخلی میان تمدن غرب بود. در جنگ دوم جهانی نیز داستان همین بود؛ یعنی آمریکا، فرانسه و انگلستان، در مقابل آلمان و ایتالیا قرار داشتند که آن هم جنگی در دوران تمدن غرب به شمار می‌آید. از سال 1941 تا 1978 یعنی زمان جنگ سرد، تنها زمانی است که می‌توان از غرب به عنوان یک بازیگر ژئوپلیتیک در جهان نام برد. اتحاد عجیبی بود، زیرا در مقابل شوروی، به عنوان شرق شکل گرفته بود.

در سال 1993 مقاله‌ای به قلم «اون هریس» با نام «سقوط غرب» منتشر شد که در آن نویسنده بقای موقعیت ژئوپولیتیک غرب را مدیون مقابله با کمونیسم دانسته و مدعی شده بود، با از بین رفتن کمونیسم، غرب هم قطعاً (به عنوان یک بازیگر ژئوپولیتیک) سقوط خواهد کرد. اگر به تضادهایی که میان کشورهای غربی در زمان جنگ عراق وجود داشت و هنوز هم وجود دارد، توجه کنید، به سختی می‌توان نتیجه گرفت که اتحادی عملی میان این کشورها وجود دارد.

یکی از وزرای خارجه انگلستان آرزو کرده که ای کاش در زمان کنونی، «برژنف» وجود داشت؛ در آن صورت کارها خیلی راحت‌تر به پیش می‌رفت.

برخی تصور می‌کنند که اسلام اکنون به جای اتحاد جماهیر شوروی، در جایگاه دشمن و بیگانه، و عامل اتحاد جهان غرب نشسته است، اما من این تصور را غلط می‌دانم، زیرا اولاً تعداد کسانی که این صدا را در جهان غرب بلند کرده‌اند تا جهان غرب یا تمدن مسیحی را در مقابل جهان اسلام قرار دهند، بسیار اندک است، کسانی چون برلوسکونی فالاچی و برامانوس در ایتالیا این مسئله را مطرح کرده‌اند و بی‌دلیل نیست که این صداها از ایتالیا بلند می‌شود، زیرا مرکز آن شهر رم است و کسی مانند جرج بوش هم که یک بار از اصطلاح «جنگ صلیبی» استفاده کرد، آن قدر مورد انتقاد واقع شد که دیگر تکرارش نکرد.

دلایل بسیار زیادی وجود دارد که چرا جهان غرب تعریفی از خود ارائه نمی‌کند تا خود را در مقابل جهان اسلام قرار دهد. دلیل نخست این است که اکنون بخش اعظم غرب، دیگر جهان مسیحی تلقی نمی‌شود، بلکه باید آن را جهان سکولار یا تمدن سکولار نام نهاد. دوم اینکه در میان قومیت‌هایی که در غرب وجود دارد، یک جامعه بیست میلیونی فعال قرار دارد؛ برای مثال در برلن، شمار فعالان اسلامی؛ بیشتر از فعالان کاتولیک است. بنابراین احمقانه خواهد بود که در چنین شرایطی، غرب بخواهد خود را نقطه مقابل اسلام معرفی کند.

اروپایی‌ها تعریفی از خود ارائه می‌دهند که آنان را در مقابل آمریکا قرار می‌دهد؛ نه در مقابل

اسلام. بنابراین غرب در سطح نخست، یعنی به عنوان یک بازیگر ژئوپلتیک، دیگر وجود ندارد. در سطح دوم، یعنی غرب به عنوان تمدن، باید گفت این تمدن یک واقعیت انکارناپذیر است که با میراث اورشلیم، آتن و رم آغاز می‌شود. امروزه مجموعه‌ای از جوامع وجود دارند که بنیان خانوادگی مشابه و نظام حقوقی و نظام سیاسی مشابه مانند نظام تفکیک قوا دارند و بحث برابری شهروندان در برابر قانون و فی‌الجمله عناصر جامعه مدنی بر آن حاکم است. این امر قابل انکار نیست.

در سطح سوم، یعنی مسئله ارزش‌های غربی که از آن در مقابل ارزش‌های سیاسی و اسلامی و کنفوسیوسی استفاده می‌شود، باید گفت این ادعا که تمدن غرب بر پایه‌ای ارزش‌های غربی مبتنی است که فقط در غرب یافت می‌شود، ادعایی نادرست است، زیرا ارزش‌های بنیادین، مانند احترام به کرامت انسانی یا حقوق و وظایف متقابل حکومتگران و شهروندان، در تمام تمدن‌های بزرگ و در تمام کتب مقدس یافت می‌شود؛ برای مثال اصل طلایی «آن چیزی را که برای خود می‌خواهی، برای دیگران هم بخواه»، اصلی جهانی است که در همه ادیان وجود دارد. پروفیسور تیموتی گارتن‌اش در پایان نتیجه گرفت که غرب به عنوان یک بازیگر فعال در عرصه روابط بین‌الملل، دیگر وجود ندارد، ولی به عنوان یک واقعیت تاریخی و یک تمدن تاریخی، همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد، ولی به عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها، اساساً حقیقت ندارد؛ یعنی مجموعه‌ای از ارزش‌ها که مختص غرب باشد، وجود خارجی ندارد.

1. شرایط تاریخی و موقعیتی که قوم در آن سیر می‌کند.
 2. تصویری از نقطه عطف‌ها، سوگیری‌ها و دریافت‌های کلی دربارهٔ هستی،
 3. تصویری از آینده و فراز و نشیب‌های پیش‌روی،
 4. تذکار و توصیه برای چگونگی و نحوهٔ بودن در عرصهٔ تاریخ.
- آثار فرهنگی و هنری فاخر مردان فرهیخته غربی نیز خواننده را متذکر موارد سابق‌الذکر می‌سازد و پرده از بسیاری مراتب برمی‌دارد. حتی اگر در تأیید و یا رد وضعی و عملی نگاشته شده باشند. نقش «تمجیدی و توییخی» شاعران و معلمان و اهل فرهنگ، و میزان اعتنا و یا غفلت مردم از کلام و ذکر آنان قابل تأمل است. در میان آثار و متون فرهنگی غربی – طی قرون پانزدهم تا بیستم میلادی – آثار بسیاری را می‌توان برشمرد که در میان آنها از آینده و پایان تاریخ غرب و وضع انسان غربی سخن به میان آمده و از روی اشاره و یا به صراحت دربارهٔ آن سخن گفته اند. در میان آن نامداران، درام نویسانی چون «کریستوفر مارلو و گوته»، مورخین و فلاسفه تاریخ چون «اشپنگلر و توین‌بی»، شاعرانی چون «هولدورلین آلمانی» و نظریه‌پردازانی چون «فوکویاما، هانتینگتون» و دیگران را می‌توان برشمرد که هر یک از «پایان و سرانجام سیر و سلوک» در جاده خودبنیادی، فردگرایی و سکولاریزم سخن رانده‌اند و یا وجهی و وضعی را مورد پرسش قرار داده‌اند.
- اساساً عنوان «پایان تاریخ» که امروزه در حوزه مطالعات اجتماعی – سیاسی بر سر زبان‌ها افتاده و در کشور خودمان هم در محافل مختلف دانشگاهی درباره‌اش نشست و کلاس برپا می‌کنند، متعلق به غرب است و توسط هم‌آنان مطرح شده است. ضمن آنکه از طرح موضوع و محتوا و عنوان آن سال‌ها می‌گذرد.
- گفت‌وگو از منتقدان غرب، دفتر بزرگی فرا روی ما قرار می‌دهد و در اینجا به اجمال به برخی آثار اشاره می‌شود.

کرویتسوفر مارلو و «فاستوس» (قرن 16 م.)

در نیمه دوم قرن شانزدهم، همزمان با سال‌های حیات و حضور «شکسپیر» در صحنه ادبیات و فرهنگ انگلیسی، «کریستوفر مارلو» – درام‌نویس معروف انگلیسی – سه درام به رشتهٔ تحریر کشید. «تیمور لنگ»، «یهودی مالت» و بالاخره «فاستوس» سه اثر مهم مارلو بودند که در هر سه به

نحوی حرص و آز و طمع بی اندازه بشر برای کسب مال و ثروت مجسم شده و عاقبت شوم این آزمندی بیان شده است.

در «دکتر فاستوس» که نسخه‌ای از آن با همین عنوان در سال 1340 شمسی به وسیله مرحوم دکتر «لطفعلی صورتگر» ترجمه و توسط «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» منتشر شد، «برخی از بارزترین تجلیات انسان‌گرایی و فردگرایی رنسانس را می‌توان مشاهده کرد.»¹2.

«فاستوس» تجلی اشتیاق انسانی است که برای شناخت جهان و تسلط بر تمامی رازهای طبیعت به اتکای توانایی خود به راه می‌افتد و در هوای دستیابی به «قدرتی» است که او را به تمامی آرزوها و تمایلات نفسانی و سرکشی به تمام زوایای جهان برساند. از همین رو از شیطان (مفیستوفلس)³ می‌خواهد تا او را در رسیدن به تمامی خواسته‌اش یاری دهد. عهدنامه‌ای خونین میان فاستوس و شیطان امضا می‌شود تا «در پایان، فاستوس دین و ایمان و آزادگی و پاکی را در مقابل وقوف به اسرار جهان به وی تسلیم کند.»⁴

جالب توجه اینکه پیش از انعقاد عهد، آنگاه که فاستوس شیطان را مخاطب خود ساخته و به او می‌گوید:

ای بدکار تبه‌روزگار، به تو فرمان می‌دهم که حاجت مرا بر آوری و سر همه چیز را با من بازگویی.⁵

شیطان او را از عاقبت کار بیم می‌دهد و می‌گوید: «هر چه با جهان و قلمرو ما مربوط باشد از تو پوشیده نخواهیم داشت. اما فقط باید از دوزخ اندیشه کنی زیرا به لعنت ابدی دچاری.»⁶ فاستوس آمرانه خطاب به شیطان می‌گوید:

به تو امر می‌دهم تا زنده هستم در ملازمت من باشی و هر چه امر می‌دهم انجام دهی. اگر خواستم ماه آسمان از مدار خودش خارج شود یا آب دریا طغیان کند و عالم خاک را فرا گیرد، فوراً اطاعت و کنی و ترتیب آن را بدهی.⁷

در آخرین ساعت از زندگی، آنگاه که فاستوس به بسیاری از هواجی خود دست یافته در وضعی نگون‌بار در لحظاتی که چیزی به موعد مقرر برای تسلیم روح به شیطان نمانده، به خود می‌گوید: آه ای فاستوس، اینک بیش از یک ساعت از زندگی تو باقی نیست، و از آن پس تا پایان دنیا ملعون خواهی بود! ای ستارگان آسمان که همه دم در جنبش و تکاپوید، دمی از حرکت باز ایستید تا مگر زمان معدوم گردد و نیمه شب هرگز نرسد. ای دیده درخشان و زیبای طبیعت بار دیگر از

خاور بدرخش و جهان تاریک را روشنی بخشیده، روزی دراز و شب ناشدنی بساز یا این آخرین ساعت را درازای سال، ماه، هفته یا اقلایک روز تمام عطا کن تا مگر فاستوس بتواند توبه کرده، روح خویش از عذاب مؤید برهاند.⁸

شاید مارلو در غم‌نامهٔ دکتر فاستوس، «در زمینه برخی از اساسی‌ترین پیامدهای انسان‌گرایی و فردگرایی رنسانس از جمله پیامدهای بالقوه ضد مذهبی آنها به تأمل پرداخته بود و شاید هم به صرافت طبع از آیندهٔ فرار و سخن می‌راند.

فیلسوفان رنسانس از آزادی انسان و نبود غایتی تغییرناپذیر برای او به وجد آمده بودند. اما آزادی، لزوم انتخاب را مطرح می‌سازد؛ این فرد چگونه می‌باید غایت‌های خویش را برگزیند؟ پاسخ مارلو این بود که انسان باید تابع تمنیات خویش باشد... این فکر، بعدها در تفکر لیبرالی نقشی عمده ایفا نمود.⁹ این عبارت «مارلو» انعکاس عینی خودبنیادی انسان عصر مارلو است. کریستوفر مارلو در سال 1593م. در جوانی از دنیا رفت اما، پس از وی با موضوع و محتوای درام فاستوس، آثار دیگری خلق شد که در بسیاری وجوه از فاستوس الهام گرفته بودند. در میان آن همه هیچ اثری به پای «تراژدی فاوست» اثر «گوته»¹⁰ آلمانی نمی‌رسد. «یوهان ولفگانگ فن گوته» دو قرن پس از مارلو، نمایشنامه «فاوست» را سرود.

گوته و «فاوست» (1749–1832م.)

فاوست (قهرمان گوته) عالمی است عالی‌قدر و دانشمندی است نامور، اما افسرده و حرمان‌زده... در پی کشمکش با تمنایی درونی و وسوسه‌ای تمام‌نشدنی. فاوست به سحر و افسون و جادو روی می‌آورد و می‌کوشد بلکه از رهگذر مطالعهٔ اینگونه کتاب‌ها راهی به سوی خوشبختی مفروض بیابد، اما در این تلاش نیز هم آغوش ناامیدی می‌شود و در آندم که قصد می‌کند با نوشیدن جام زهر به زندگی بی‌حاصل خویش پایان دهد، «مفیستو» (شیطان) در کسوت مرد مسافری پای به درون می‌گذارد و پیشنهادی به او می‌کند که با خشنودی خاطر وی روبه‌رو می‌گردد. مفیستو آماده است: «آرزوهای انجام نیافته و آمال سرخوردهٔ او را برآورد، مشروط به این که او در پایان سال‌های شادکامی، خویش را به ابلیس بسپارد و عقوبتی را که شیطان جاودانه برای او مقرر می‌دارد بدون چون و چرا بپذیرد».¹¹

فاوست، عالم خسته‌دل و پیر، در پناه معجزه شیطان، زورمند و فرحناک و جوان شده است و در

پهنه هستی در میان موهبت‌های بی‌شماری که ابلیس قادر است در اختیار او نهد، نخستین چیزی که طبع هوس‌جویش می‌طلبد، هم‌آغوشی دختری است که به حسب تصادف مظهر معصومیت و پاکدامنی است و... 12.

در فرازی از این تراژدی، آنگاه که در برابر قاصدی (عجوزه‌اضطراب) که آمدن مرگ را به او خبر می‌دهد قرار می‌گیرد، می‌گوید:

در این دنیا کار من یکه‌تازی بود. به دنبال هر هوسی دویدم، هر چه را که ناخشنودم می‌ساخت رها می‌کردم و آنچه را که از من می‌گریخت می‌گذاشتم بگیرد. پیاپی آرزو می‌کردم و پیاپی به وصال می‌رسیدم و بار دیگر آرزو می‌کردم و به دنبال آن همه عمر خویش را با طوفانی از هوس‌ها انباشته ساختم... 13.

در پایان گفت‌وگو، «عجوزه‌اضطراب» با دمیدن نفس شرباری فاوست را کور می‌کند. آخرین پیام او این است که «بشر در سراسر زندگی نابینا است و حقایق را نمی‌بیند، همان بهتر که تو نیز نابینا باشی!» آنگاه او را ترک می‌کند و می‌رود. 14.

اگر چه هیچ یک از دو اثر و تصویر ارائه شده توسط «مارلو» و «گوته» ناظر بر تمنای گذار از خودبنیادی و فلک‌زدگی بشر غربی نیست و دعوت برای هیچ مبارزه و مجاهدتی را در خود و با خود ندارد و به اندازه کورسوی شمعی موجب خروج از نفسانیت و خودپرستی که چون بختک بر تاریخ غرب افتاد، نمی‌شود لیکن، هر یک ضمن ارائه تصویری از این شرایط و سمت و سوی انسان غربی، مرتبه‌ای از این سیر را که در قرن 19 و 20 به پایان انجامید، انعکاس می‌دهند. تعبیر جناب دکتر رضا داوری درباره غرب و به تبع آن «فاوست» شنیدنی‌تر از همه سخن‌هاست که در خود دریافت اندیشمندانه‌ای درباره این اثر و تاریخ غرب دارد:

غرب، رؤیایی است که شیطان به فاوست القا کرده است. 15.

فیلسوف تاریخ آلمانی - اسپنگلر - زمان شروع و انحطاط غربی را پس از انتشار فاوست گوته می‌داند. 16 به تعبیر دیگر، تجربه فاوست، تجربه انسان غربی است که در فاوست متجلی می‌شود و با خود «تمدن غربی» را که تجلی «عمل خودکامانه و متکی به دمدمه‌های شیطانی» است به ارمغان می‌آورد.

«فاوست» انعکاس «اراده معطوف به قدرت انسان غربی» است که برای نیل به این «قدرت»، زمین را از هر گونه باور و سنت و ادب قدسی و اسطوره‌ای که رویی به عبودیت دارد تهی و بایر می‌

خواهد؛ قدرتی که جز با حمایت و همراهی تمام عیار شیطان حاصل نمی آید. در واقع این دو اثر، دو پرده از یک نمایش یا دو تصویر منعکس شده در آینه تاریخ غربی اند که مارلو و گوته ارائه می کنند ورنه، هر دو، سوار بر یک کشتی رو به عالمی واحد روانه اند؛ عالمی که ذاتاً با عالم شرقی و فرزانه مردان شرقی تفاوت دارد. به زبان استاد فروید:

گوته از انسان و همه چیز می گوید، ولی میقات او میقات خود بنیادانه است. میقات حافظ، عالم دیگری است. 17

در میان آثار ادبی و ادبیات غرب، آثار دیگری از این دست را می توان برشمرد. تصویر ارائه شده از آینده انسان غربی توسط نویسنده انگلیسی، آلدوس هاکسلی نیز دیدنی است. از همان سال های اولیه این تاریخ، شاعران و متفکرانی بوده اند که پایان دوره جدید را حس کرده بودند. 18

آلدوس هاکسلی و «دنیای قشنگ نو» (1967 - 1894 م.)

آلدوس لئونارد هاکسلی 19، نویسنده انگلیسی (متولد 1894 م.)، با نفرت از سیاست بازی ها و صنعت زدگی ها در رمان «دنیای قشنگ نو» 20 سخن به میان می آورد. وی، تصویرگر آینده ای شد که تکنولوژی در پیشرفته ترین شرایط، تمامی وجوه معنوی، شاعرانه و ذوقی را از انسان اخذ کرده و از او موجود صردر صد مکانیکی ساخته است. موجوداتی که در کارخانه تولید و در عین برخورداری از تمامی امکانات زندگی در شهری رؤیایی و فراصنعتی به سر می برند اما، بی خبر، دور مانده از هرگونه نگاه و ادب سنتی و شاعرانه که حسب استعدادها و نیاز شهر مدرن صنعتی تربیت می شوند. هاکسلی متعرض «بیگانه شدن انسان از خود - آینه سیون - و غوغای صنعت است و در زمانی نه چندان قوی، در سطح ولایه بیرونی تمدن غربی (قرن نوزدهم و بیستم) می ماند بی آنکه توان رسوخ به لایه های زیرین و پرسش از منشأ این آینه شدن انسان داشته باشد.

اثر او بیشتر مورد تقلید روشنفکران شرقی واقع شد که در آثار متجددمآب خود متعرض «ماشین زدگی» شدند و دلخوش به صورتی از تاریخ گذشته، خود را با سفالینه ها و کشکول و قهوه خانه های سنتی راضی ساختند و در خودبنیادی و خودپرستی نحوی دیگر از غرب زدگی را در خود تکرار کردند. اما، به هر صورت به قول جناب دکتر رضا داوری، «مدینه ای که هاکسلی توصیف می کند مدینه فلاکت و ادبار و بردگی است که در آن مهر و معرفت و تفکر جایی ندارد.» 21

اسرار یهود و اخرالزمان

هاکسلی، تصویرگر یک اتوپیا در آینده غرب است. نوعی پیش‌بینی برای تمدنی که بر شالوده «خودکامگی» انسان و امارگی نفس او (امانسیم) استوار گشته است.

در ابتدای شهر توصیف شده، نویسنده تابلویی فراروی بازدیدکننده قرار می‌دهد با این عنوان: «دولت جهانی، همبستگی و همسانی، و سپس کارخانه‌ای که محل تولید و زایشگاه انسان‌هایی است که از خطوط تولید چونان کالایی بیرون می‌آیند بی‌آنکه اراده‌ای از خود داشته باشند. ساکنان آینده شهری فوق مدرن، پیشرفته اما عاری از هرگونه نشانه شعر و شعور و عشق و دین». هدایت و مدیریت شهر را جماعتی پنهان در پس پرده عهده دارند. اتفاقی ساده نظم ماشینی و نظام بوخافسکی را در هم می‌ریزد. - «بوخافسک» را نویسنده به عنوان نام این شهر خیالی به کار برده است - فردی تازه وارد، باقی مانده از نسل‌های پیش با پس مانده‌هایی از «شعر و عشق در جان». این پس مانده کم‌جان به یکباره نظم و آهنگ میان این شهر را در هم می‌ریزد. مردی که چون دیگران و همسان با آنان نیست و همگان او را وحشی می‌خوانند. وحشی سرانجامی دردناک و رقت‌بار دارد اما، این سرنوشت، رقت‌بارتر و دردناک‌تر و فلاکت‌بارتر از روز و روزگار ساکنان این شهر نیست. به راستی رقم‌زندگان به این سرنوشت و طراحان «دولت جهانی» نظام بوخافسکی در سایه نوعی «همبستگی و همسانی» (جهانی‌سازی) کیانند؟

شاید هاکسلی در دیروز خود، امروز ساکنان غرب را در آخرین مرحله از تاریخ غربی دیده بوده. چنانکه امروزه، مردان و زنان استاندارد شده، در دسته‌های متحدالشکل و عاری از هرگونه نشانه‌های «فطرت» و همسان با هم از لابه‌لای ماشین‌ها و خانه‌های فوق مدرن رفت و آمد می‌کنند. جز این نیست که غرب، با از بین بردن سابقه فرهنگی و نشانه‌ها و عناصر معنوی سایر اقوام و زدودن همه هویت‌های مذهبی و شاعرانه، سعی در دستیابی به فرهنگ جهانی، و به عبارتی «جهانی کاملاً غربی» دارد.

جرج اورول و «1984»

اورول (1950-1903 م.)، با خلق اوتپایای 1984 به وجهی دیگر از این سمت و سیر، بر بشر غربی و البته ساختار برخی حکومت‌های توتالیتیر آن اعتراض می‌کند. از آنجا که او خود وابسته به یک «جنبش کارگری سوسیالیستی بود»، همه اعتراض خود را متوجه نظام‌های سوسیالیستی می‌کند و در کتاب 1984 از زبان یکی از قهرمانانش می‌نویسد:

... برای تو زمان آن رسیده که چیزهایی که در معنای قدرت بدانی... این شعار خوب را که «آزادی بردگی است» می‌دانی. هیچ به خاطرت رسیده است که این شعار را می‌توان وارونه کرد: «بردگی آزادی است». تنها و آزاد، انسان همواره شکست می‌خورد، باید هم چنین باشد اما اگر بتواند خالصانه و مخلصانه تسلیم شود، اگر بتواند از هویت خویش بگریزد، اگر بتواند چنان در حزب مستحیل شود که خود حزب گردد، آنگاه قدر قدرت و جاودانه است. دومین چیزی که باید متوجه باشی این است که قدرت، اعمال قدرت بر روی انسان‌هاست. بر روی جسم اما بالاتر از آن بر روی ذهن.

به قول شهید آوینی، اورول، عالم جدید را که «اراده به قدرت» و توجه به قدرت است دریافته است، 22 چنانکه حکومت‌های توتالیترا استالینی مظهر همین اراده‌اند. در مدینه سال 1984، جنگ صلح است، بردگی آزادی است و جهل نیرو و قدرت است. 23

دنیای ما - جهان مدرن غربی - طی قرن بیستم بدل به مصداق خارجی و ظهور تصویر خیالی و ذهنی هاکسلی و اورول شد. سیر در حیوت تمام، دور شدن از وطن مألوف، غرق شدن در خودکامی در سایه صورت مترقی زندگی مادی و تکنولوژیک که بشر غربی غافلانه آن را «کمال» می‌شناسد. در حالی که در همین قرن، چنانکه اورول پیش‌بینی می‌کرد، معنی واژه‌ها در ادبیات سیاسی و اجتماعی وارونه شده‌اند.

جنگ، صلح شد. بردگی، آزادی معنی شد و تسلیم بی‌قید سیاستمداران پشت‌پرده و اربابان قدرت دموکراسی و لیبرالیسم و جهانی‌سازی، فریبی بزرگ برای مبدل کردن همه جغرافیای زمینی به شهر یک‌پارچه «بوخافسکی» هاکسلی که تصویر آن را در «دنیای قشنگ نو» عرضه کرده بود.

حیرانی میلان کوندرا

چنانچه کسی قصد برشمردن نام «منتقدان تاریخ جدید غرب» از میان اهل ادب و فرهنگ غرب و ذکر پاره‌ای از سخنان و آثارشان را داشته باشد، مجموعه‌ای بزرگ در قد و قواره دایره‌المعارف بزرگ فرانسه فراهم خواهد آمد. نمی‌بایست از نظر دور داشت که بسیاری از اینان در مطالعه و اظهار رأی خود با مسایل زیر نیز رویارو بوده و هستند:

1. از داخل و در میان امواج متلاطم تاریخ غربی به آن نگریسته‌اند.
2. با همان روش و «متدولوژی» مرسوم و رایج غربی (و البته مورد نقد) به ارزیابی و اظهار رأی

نشسته‌اند.

3. تنها وجهی از یک کل را مشاهده و ملاک اظهار رأی درباره آن قرار داده‌اند.

4. با حقیقت «شرق» و بنیاد نظری و مبادی آن بیگانه‌اند و جز تعداد معدودی که «از طریق تتبع و

پژوهش منابع» و گاه همنشینی با برخی عالمان و متفکران شرقی» بر وجهی از فرهنگ شرق

آگاهی یافته و آن را حصول کرده‌اند، بقیه «شرق سکولاریزه شده» را اساس «نگاه به شرق» قرار

داده‌اند که در این میان «شرق‌شناسان» گوی سبقت را از همگان ربوده و بدل به هموارکنندگان راه

سلطه سیاسی - نظامی غرب در شرق نشده‌اند.

میلان کوندرا²⁴، نویسنده و منتقد چک که آرای انتقادی او درباره تاریخ تحول رمان غربی قابل

تأمل است، با توجه به بحران بشر اروپایی و گفت‌وگو از اینکه «فلسفه و علوم غربی، هستی انسان را

فراموش کرده‌اند» و با بیان این مقدمات می‌نویسد:

در قرون وسطی (وحدت اروپا) بر مذهبی مشترک (مسیحیت) مبتنی بود. در عصر جدید، مذهب

از صحنه خارج شده و... جا به فرهنگ داده است، مشتمل بر ارزش‌های والا که انسان اروپایی

خود را با آن یکی می‌داند، تعریف می‌کند و به عنوان اروپایی باز می‌شناسد.

حال به نظر می‌رسد که در قرن ما تغییر دیگری صورت می‌گیرد، به همان اهمیت تغییری که قرون

وسطی را از عصر جدید جدا ساخت. درست همان‌طور که مدت‌ها پیش خدا جای خود را به

فرهنگ داد (اکنون) فرهنگ به نوبه خود جا خالی می‌کند.²⁵

میلان کوندرا اگر چه متذکر بحران در تاریخ غرب است اما جمله سئوالات و گستره دید او در سطح

می‌ماند و متذکر مبادی و مبانی این تاریخ «نیست انگار» نمی‌شود از همین رو برای کوندرا و امثال

او امکان گذار از «غرب بحران‌زده» وجود ندارد. او نگران اتحاد اروپای غربی است:

چه مجموعه‌ای از ارزش‌های والا توان آن را دارد که اروپا را متحد سازد؟ پیشرفت‌های فنی؟

بازار؟ وسایل ارتباط جمعی؟ (آیا جای شاعر بزرگ را روزنامه‌نگار خواهد گرفت یا سیاست؟ چه

سیاستی؟ راست یا چپ؟ آیا هنوز آرمان مشترک مشخصی وجود دارد که ورای ثنویت چپ و

راست، که در عین حال احمقانه و علاج‌ناپذیر است، باشد؟ آیا این عامل وحدت اصل تسامح است،

اصل احترام به عقاید مردمان اما اگر این تسامح دیگر نتواند از آفرینش غنی یا مجموعه عقایدی

نیرومند حمایت کند آیا پوچ و بیهوده نخواهد بود؟ یا باید تبعید فرهنگ را نوعی رهایی بینگاریم و

خود را مجذوبانه تسلیم کنیم؟ یا خدای (غایب) تا فضای خالی را پر کند و خود را آشکار سازد؟

من نمی دانم، هیچ چیز در این باب نمی دانم. فکر می کنم فقط این را بدانم که فرهنگ از صحنه خارج شده است... 26.

کوندرا، گیج و منگ، بسان کسی که در میانه شب از لرزش و هیاهوی زلزله‌ای مهیب از خواب جسته باشد سخن می گوید. سخن او انعکاس همان «نیست‌انگارانه» جاری در حوزه فرهنگ غربی است و با مردانی چون «هوسرل»²⁷ به عنوان فیلسوف و نظریه پرداز آلمانی تفاوت جدی دارد. به نظر هوسرل:

این بحران بشریت اروپایی چنان عمیق بود که بعید به نظر می رسید بتواند از آن جان سالم به در برد.

او این بحران را ناشی از ماهیت «یکسو نگرانه علوم اروپایی در عصر جدید» می دانست و بر آن بود که هر چه انسان در دانش خود پیش می رود، از کلیت جهان و خویشتن خویش دور می شود. مضمونی که بعدها در زبان متفکر دیگر آلمانی به «فراموشی هستی» تعبیر شد.

پی نوشت‌ها:

1. شایان توجه است که هیچ گونه پرسش جدی از ذات فرهنگ و تفکر دامن می گسترد در این اثر نیست.
2. Cristopher Marlowe.
3. Mephistopheles شیطانی که فاستوس روح خود را به او فروخت.
4. صورتگر، لطفعلی، تاریخ ادبیات انگلیس، ص 305، انتشارات دانشگاه تهران.
5. همان، ص 310.
6. همان.
7. مارلو، کروستوفر، دکتر فاستوس، ترجمه لطفعلی صورتگر، ص 39.
8. صورتگر، لطفعلی، همان، ص 311.
9. آر بلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ص 159.
10. گوته (1749 – 1832) شاعر، درام نویس، منتقد، داستان سرا و عالم آلمانی.
11. گوته، تراژدی فاوست، ترجمه و تفسیر حسن شهباز، انتشارات علمی، ص 29.
12. همان، ص 53.

13. همان، ص. 95
14. همان، ص. 93
15. داوری اردکانی، رضا، عصر اتوپی، ص. 19
16. زرشناس، شهریار، در آمدی بر امانیسم، ص. 37
17. مدد پور، محمد، دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان، ص. 40
18. داوری اردکانی، رضا، همان، ص. 16
19. Aldous Leonard Huxley.
20. این اثر در بهار 1352 با ترجمه آقای سعید حمیدیان، توسط انتشارات پیام منتشر شد.
21. داوری اردکانی، رضا، همان، انتشارات حکمت، 1356.
22. شهید آوینی، مجله سوره، زمستان 70، مقاله «بشر در انتظار فردایی دیگر».
23. داوری اردکانی، رضا، همان، ص. 104
24. Milan Kondera.
25. کوندرا، میلان، کلاه کلمفنی، ترجمه احمد میرعلایی، تهران، دماوند، ص 64 و 52.
26. همان، ص. 53
27. (Edmund Husserl (1855-1938

عنوان: ماسون‌ها و مصر باستان

در بخش اول به نظام فرعونی مصر کهن نگاهی انداختیم و به نتایج قابل تأملی دربارهٔ زیرساخت های فلسفی آن دست یافتیم. چنانچه اشاره گردید جالب توجه‌ترین خصیصه طرز تفکر مصر باستان ماهیت متریالیستی آن بود؛ متریالیسم یا ماده‌انگاری یعنی باور به ازلی و ابدی بودن ماده. کریستوفر نایت و رابرت لوماس در کتاب خود به نام کلید حیرام حرف‌های مهمی برای گفتن دارند

که تکرار آنها خالی از لطف نیست:

مصریان معتقد بودند ماده همیشه وجود داشته است. در نظر آنان اینکه خداوند چیزی را از عدم خلق کند غیرمنطقی به نظر می‌رسید. به عقیده آنان آغاز جهان زمانی بود که نظم از بی‌نظمی خارج شد و از آن زمان تاکنون جنگ میان نیروهای نظم و نیروهای بی‌نظمی وجود داشته است. این وضعیت آشفته «نان» (Nun) نامیده شد و براساس توضیحات سومری ... همه چیز تاریک بود و بی‌نور، اما درون آن یک نیروی خلاق وجود داشت که فرمان داد نظم آغاز شود. این نیرو از وجود خود آگاه نبود و تنها یک احتمال یا پتانسیل به شمار می‌رفت که در بی‌قاعدگی بی‌نظمی ظهور کرد. 1.

پس از آن به شباهت قابل توجه سازمان فراماسونری و اسطوره‌های مصر کهن و طرز تفکر مشترک متریالیستی آن دو پی بردیم.

ماسون‌ها و مصر باستان

فلسفه ماده‌گرای مصر باستان پس از اضمحلال این تمدن همچنان به حیات خود ادامه داد. بعضی یهودیان پذیرای آن شدند و در سایه اصول کابالا به ادامه حیات آن کمک نمودند. از سوی دیگر، گروهی از فلاسفه یونان همان فلسفه را اقتباس کردند و با تفسیر مجدد آن مکتب «هرمتیسیسم» (Hermeticism) را به وجود آوردند. کلمه هرمتیسیسم از نام «هرمس» (Hermes)، همتای یونانی خدای مصری «ثا» (Toth) برگرفته شده است. به عبارت دیگر این فلسفه نسخه یونانی فلسفه مصری است.

سلامی ایشینداغ در توضیح مبدأ این فلسفه و جایگاه آن در فراماسونری مدرن می‌نویسد: در مصر باستان جامعه مذهبی وجود داشت با طرز تفکری مبتنی بر هرمتیسیسم فراماسونری نیز چیزی مشابه آن اتخاذ نمود. کسانی که با گذراندن تشریفات سازمان به سطوح خاص می‌رسیدند، افکار معنوی و احساسات خود را آشکار می‌نمودند و به تربیت افرادی که در سطوح پایین‌تر قرار داشتند می‌پرداختند. فیثاغورث پیرو این مکتب بود و در میان آنها آموزش دید. نظام فلسفی مکتب اسکندرانی و نئو افلاطونی در مصر باستان ریشه دارد و شباهت‌های عمده‌ای میان آن و تشریفات ماسونی وجود دارد. 2.

ایشینداغ پا را فراتر می‌نهد و در توضیح تأثیر تفکرات مصری بر مبادی فراماسونری چنین اظهار می‌کند:

فراماسونری یک سازمان اجتماعی - تشریفاتی است که نقطه آغازش مصر باستان است. 3 بسیاری از دیگر صاحب‌نظران ماسون همین عقیده را درباره‌ی خواستگاه فراماسونری دارند و معتقدند این سازمان از تخم جوامع مخفی تمدن‌های مشرق، همچون مصر و یونان متولد شده است. سلیل لیبکاتاز، یک ماسون ارشد ترک در مقاله‌ای با عنوان «اسرار ماسونی: چه چیز محرمانه است و چه چیز محرمانه نیست؟» می‌نویسد:

«در تمدن‌های کهن یونان، مصر و روم مکاتب پنهانی وجود داشتند که از مفاهیم مشترکی در زمینه علوم ماوراءالطبیعی و اسرار آمیز برخوردار بودند. اعضای این مکاتب سری تنها پس از گذراندن دوران طولانی تحصیل و تشریفات خاص به عضویت پذیرفته می‌شدند. پنداشته می‌شود اولین مکتب از این دست، مکتب «اسیریس» (Osiris) باشد که بر مبنای تولد این خدا دوران جوانی او، مبارزه‌اش با تاریکی، مرگ او و رستاخیزش شکل گرفته است. این مفاهیم طی مراسمی توسط روحانیون به نمایش درمی‌آمد. با این روش مراسم و نمادهای به نمایش درآمده بسیار مؤثرتر واقع می‌شدند...»

سال‌ها بعد، طی این مراسم و تشریفات اولین محافل مجمع برادران تشکیل شدند و با عنوان فراماسونری به فعالیت پرداختند. این انجمن‌ها آرمان‌های یکسانی داشتند و در مواقع فشار قادر به فعالیت بودند. دلیل بقای آنان این است که پیوسته نام و القاب و روش خود را تغییر می‌دادند. با این حال به مکتب سری کهن و ویژگی‌های خاص آن وفادار ماندند و تفکرات خود را نسل به نسل منتقل کردند. آنها برای اجتناب از به خطر افتادن تشکیلات قوانین ویژه‌ای میان خویش وضع نمودند. ایشان برای محافظت از خود در برابر مردم نادان به فراماسونری عملی که دربردارنده احکام دقیق حرفه‌شان بود، پناه بردند و آن را با اندیشه‌های خود پیوند زدند. این روند بعدها در تشکیل فراماسونری خرد محور مؤثر واقع گشت.»

نقل قول بالا نیز مؤید ادعای ماست. از میان سه تمدن باستانی مصر، یونان و روم، قدیمی‌ترین تمدن، تمدن مصر می‌باشد. می‌توان گفت عمده‌ترین منبع فراماسونری مصر است. (پیش‌تر دیدیم که شوالیه‌های معبد رابط اصلی فراماسونری مدرن و این تمدن ملحد بودند.) لازم به یادآوری است که تمدن مصر کهن نمونه اصلی «تمدن طاغوتی» است و در قرآن از آن یاد

شده است. آیه‌های متعددی به فرعونیان، جوامع آنها، ظلم و ستم، بی‌عدالتی، شرارت و فزونی طلبی آنها اشاره می‌کند. فراماسون‌ها در نوشته‌های خود به ستایش این تمدن می‌پردازند. چنانکه در مقاله‌ای در مجله میمار سینان به ستایش معابد مصر به عنوان «منبع حرفه ماسونی» برمی‌خوریم:

... مصریان «هلیاپلیس» (شهر خورشید) و ممفیس را برپا کردند و براساس نوشته‌های ماسونی این دو شهر منبع علم و دانش و به اصطلاح ماسون‌ها «نور بزرگ» بودند. فیثاغورث که از هلیاپلیس دیدن کرده بود بیش از اینها از معبد می‌دانست. معبد ممفیس، جایی که او در آن آموزش دید، از اهمیت تاریخی برخوردار است. در شهر صور مکاتب پیشرفته‌ای وجود داشتند. فیثاغورث، افلاطون و سیسرو در این شهرها به فراماسونری قدم نهادند.⁵
در جای دیگر در مجله میمار سینان چنین می‌خوانیم:

وظیفه اصلی فرعون جستجوی نور بود؛ او باید نور مخفی را به بهترین وجه تعالی می‌داد... همانطور که ما ماسون‌ها تلاش می‌کنیم معبد سلیمان را بسازیم، مصریان نیز تلاش می‌کردند اهرام یا برج نور را بنا کنند. مراسمی که در معابد مصریان به اجرا درمی‌آمد چندین درجه داشت. این درجات از دو بخش کوچک و بزرگ برخوردار بودند. درجه کوچک به یک، دو و سه تقسیم می‌شد و بعد از اینها درجات بزرگ آغاز می‌شدند.⁶

روشن است که «نور»ی که فراعنه مصر و ماسون‌ها به دنبال آن می‌گردند یکی است. می‌توان چنین استنباط نمود که فراماسونری نسخه مدرن فلسفه فراعنه مصر است. خداوند ماهیت این فلسفه را در قرآن آشکار می‌کند؛ در جایی که درباره فرعون و پیروانش چنین حکم می‌کند:

فرعون و قوم او مردمانی طغیانگر و نافرمان هستند.⁷

و در آیات دیگر می‌خوانیم:

فرعون به میان قوم آمد و گفت: «ای قوم! آیا سلطنت مصر به من تعلق ندارد و این نهرهایی که در این سرزمین در پای قصر من جاری است تحت حاکمیت من در جریان نیستند؟ آیا نمی‌اندیشید؟»
... بدینگونه فرعون قومش را فریفت و تحت تأثیر قرار داد. آنها از او اطاعت کردند چرا که قومی به واقع عصیانگر و فاسد بودند.⁸

نمادهای مصر باستان در لژهای ماسونی

نمادها از مهم‌ترین نشانه‌های ارتباط فرماسونری و تمدن مصر هستند. از آنجا که ماسون‌ها در انتقال مفاهیم از علائم و نشانه‌ها بهره می‌برند، در فراماسونری نمادها از اهمیت بسیاری برخوردارند. ماسونی که مرحله به مرحله، سلسله مراتب سی و سه گانه را طی می‌کند، در هر مرحله معنای تازه‌ای از علائم می‌آموزد. به این ترتیب اعضا گام به گام به عمق فلسفه ماسونی حرکت می‌کنند. در مجله میمارسینان در نحوه عملکرد علائم چنین می‌خوانیم:

همه می‌دانیم فراماسونری در تفهیم آرمان‌ها و انگاره‌های خود از علائم، حکایات و تمثیل استفاده می‌کند. این حکایات به نخستین اعصار تاریخ بازمی‌گردند. حتی می‌توان آنها را به افسانه‌های ماقبل تاریخ بسط داد. به این صورت فراماسونری قدمت آرمان‌های خود را به اثبات رسانده و به منبع غنی از علائم دست یافته است.⁹

در میان این علائم و اسطوره‌ها وجود مفاهیم مصری بیش از همه برجسته است. نقوش اهرام، مجسمه‌های ابوالهول و همچنین نوشته‌های هیروگلیف در سراسر لژها و نشریات ماسونی به چشم می‌خورد.

بار دیگر در مقاله‌ای در همان نشریه درباره منابع کهن فراماسونری چنین آورده شده است:

اگر مصر باستان را «کهن‌ترین تمدن» تصور کنیم اشتباه نکرده‌ایم. به علاوه این حقیقت که تشریفات، درجات و فلسفه کشف شده در مصر شبیه‌ترین نوع به فراماسونری هستند توجه ما را بیشتر جلب می‌کند.¹⁰

و باز در مقاله‌ای با عنوان «مبادی اجتماعی و اهداف فراماسونری» می‌خوانیم:

در دوران باستان در مصر، آیین‌های معبد ممفیس مدت‌ها با شکوه و توجه بسیار اجرا می‌شد و از شباهت بی‌نظیری با فراماسونری برخوردار بود.¹¹

بیاید چند نمونه از اشتراکات مصر کهن و فراماسونری را بررسی کنیم.

هرم و چشم (مثلث نورافشان)

شناخته‌شده‌ترین نشان ماسونی را می‌توان در مهر ایالات متحده آمریکا و همچنین بر روی اسکناس یک‌دلاری یافت. در این مهر یک هرم که بالای آن چشمی درون مثلث جای دارد، ترسیم

شده است. علامت چشم درون مثلث در همه نژ و مجلات این گروه به چشم می خورد. این علامت زیاد مورد توجه واقع نمی شود، با این حال برای درک فلسفه ماسونی بسیار معنی دار و بااهمیت است. یک نویسنده آمریکایی به نام رابرت هیرائیموس، موضوع پایان نامه رساله دکتری خود را به این مهر اختصاص داد و در آن به اطلاعات مهمی اشاره نمود. عنوان پایان نامه وی «تجزیه و تحلیل تاریخی مهر سلطنتی ایالات متحده و ارتباط آن با ایدئولوژی روانشناسی اومانستی» است. رساله او بیانگر این است که بنیانگذاران آمریکا که این نشان را برگزیدند فراماسونر و حامی اومانسیم بودند. هرم روی مهر، تمثال «هرم چیپس» (Cheops)، بزرگترین مقبره فرعون می باشد.

ستاره شش گوشه

یکی دیگر از علائم مشهور فراماسونری ستاره شش گوشه است که از قرار گرفتن یک مثلث روی مثلثی دیگر شکل می گیرد. این علامت نشان سنتی یهودیان نیز می باشد و امروز روی پرچم اسرائیل به چشم می خورد. معروف است که سلیمان نبی (ع) اولین بار از آن به عنوان مهر استفاده نمود. بنابراین این علامت مهر یک پیامبر و در نتیجه نشانی الهی است. اما فراماسون ها تصور دیگری از آن دارند و آن را نه نشان سلیمان نبی بلکه یادآور الحاد مصر باستان می پندارند. در مقاله ای با عنوان «علائم و نمادها در تشریفات ما» به حقایق جالبی اشاره شده است: مثلث متساوی الاضلاع نماد ارزش های برابر است و ماسون ها آن را با نام ستاره داوود می شناسند که از جای گرفتن یک مثلث متساوی الاضلاع بر روی یک مثلث دیگر شکل می گیرد. امروز آن را سمبل قوم یهود می دانند که بر پرچم اسرائیل نیز دیده می شود. اما در حقیقت اصل آن مصری است. اولین بار شوالیه های معبد آن را در تزئین دیوار کلیساها به کار بردند، چون آنها اولین کسانی بودند که در اورشلیم به حقایق مهمی درباره مسیحیت دست یافتند. بعد از از میان رفتن معبدیان این نشان در کنیسه ها به کار رفت. اما ما در فراماسونری بی شک با همان مفهوم کهن مصری از آن بهره می گیریم و به این صورت دو نیروی مهم را با هم ترکیب می کنیم. با پاک کردن قسمت بالا و پایین دو مثلث به علامت نادری می رسیم که آن را خوب می شناسید. 12 در واقع باید همه نشان های فراماسونری را در ارتباط با معبد سلیمان تفسیر کرد. در قرآن آمده که بعضی می خواستند به سلیمان (ع) افترا بزنند و وی را ملحد معرفی کنند:

اسرار یهود و اعرالزمان

یهود از افکار و اوراد جادوگری که شیاطین در عصر سلیمان برای مردم می خواندند و یاد می دادند، پیروی می کردند (و آنها را برای پیشبرد مقاصد خود به کار می گرفتند) سلیمان هرگز به سحر و کفر آلوده نشد. 13

ماسون ها به غلط این تفکرات باطل را به سلیمان (ع) نسبت می دهند و آن حضرت را نماینده الحاد مصری قلمداد می کنند. به همین علت نیز در تعالیم خود جایگاه خاصی برای وی قائلند. مایکل هاوارد، مورخ آمریکایی در کتاب خود به نام توطئه دانش مکتوم خاطر نشان می کند که پس از قرون وسطی از سلیمان نبی (ع) به عنوان جادوگر و فردی که مفاهیم شرک آمیز را وارد اورشلیم نمود یاد می شود. هاوارد در ادامه توضیحات خود می افزاید ماسون ها معبد سلیمان را «معبد مشرکان» می دانند. 14

دو ستون

از اجزای لاینفک لژ ماسونی وجود دو ستون در مدخل آن است که کلمات «یاکین» و «بوعز» بر روی آنها حکاکی شده و تقلیدی از دو ستون مدخل معبد سلیمان می باشد. اما حقیقت این است که این نماد نه یادگاری از سلیمان (ع) بلکه تجلی عقاید منحرف این گروه از آن حضرت است. منشأ این ستون ها بار دیگر به مصر بازمی گردد. مثلاً در مقاله «علائم و نمادها در تشریفات ما» می خوانیم:

«در مصر «هوروس» (Horus) و «ست» (Set) معماران دوقلو و پشتیبان عالم روحانی بودند. دو ستونی که در لژهای ما بنا شده منشأشان مصر باستان است. یکی از ستون ها در جنوب مصر در شهر صور واقع بود و دیگری در شمال، در شهر هلیاپلیسی. در مدخل معبد «امنتا» (Amenta) که مختص خدای بزرگ مصر بود، مانند معبد سلیمان دو ستون قرار داشت. در کهن ترین اساطیر مربوط به خورشید از این دو ستون به عنوان نماد بینش و قدرت یاد شده که در برابر دروازه جاودانگی بنا شده اند.» 15

واژگان مصری لژها

از نکات جالب توجهی که دو نویسنده کتاب کلید حیرام افشا می کنند واژگانی است که در مراسم ترفیع یک ماسون به مقام ماسون اعظم به کار می رود. به این ترتیب:

مَعْتِ نِبِ مِنْ آ، مَعْتِ بَ آ. 16

بر اساس توضیح نایت و لوماس این لغات که اغلب بدون توجه به معنایشان مورد استفاده قرار می گیرند مصری هستند و مفهومشان این است:

بزرگ است استاد فراماسونری، بزرگ است روح فراماسونری.

نویسندگان توضیح می دهند لغت «مَعْت» به معنی مهارت در ساختن دیوار و نزدیک ترین ترجمه برای آن فراماسونری است. این یعنی ماسون های نوین با وجود گذشت هزاران سال هنوز زبان مصر باستان را در لژهای خود حفظ نموده اند.

اپرای فلوت سحر آمیز موزارت

از جالب ترین آثار فراماسونری «اپرای فلوت سحر آمیز» اثر آهنگ ساز معروف، موزارت است. موزارت فراماسون بود. در جای جای این اپرا پیام های ماسونی وجود دارد که قرابت بسیاری به الحاد مصری دارند:

مهم نیست چقدر تلاش شده تا فلوت سحر آمیز را «داستانی درباره شرق دور» معرفی کنند. مهم این است که اساس این داستان رسوم مصری است. این خدایان و الهه های معابد مصر بودند که بر خلق شخصیت های فلوت سحر آمیز تأثیر گذارند. 17

ستون چهارپهلوی با نوک هرمی

ستون های چهارپهلوی با نوک هرمی (Obelisk) که در مصر حجاری می شدند قرن ها زیر خاک مدفون بودند تا اینکه در قرن نوزدهم کشف شدند و به شهرهای غربی همچون نیویورک، لندن و پاریس انتقال یافتند. بزرگ ترین آنها به ایالات متحده فرستاده شد و انتقال آن را ماسون ها ترتیب دادند. چون ادعا می شود این نوع ستون ها، به علاوه نقوش حکاکی شده بر آنها از سمبل های ماسونی باشند. میمار سینان این موضوع را درباره ستون 21 متری نیویورک با قطعیت بیان می کند: برجسته ترین نمونه کاربرد نمادین معماری، اثر تاریخی سوزن کلئوپاترا است که در سال 1878 از سوی اسماعیل، حکمران مصری، به ایالات متحده هدیه شد. این اثر تاریخی در اصل در قرن شانزدهم پیش از میلاد در مدخل معبد خدای خورشید در هلیوپلیس برافراشته شده بود. 18

افسانه ایزس، زن بیوه

از مهم‌ترین نمادهای اندیشه ماسونی مفهوم زن بیوه است. فراماسون‌ها خود را فرزندان زن بیوه می‌خوانند و تصویر او بر نشریات آنها به چشم می‌خورد. اصل این تفکر چیست؟ و این زن بیوه کیست؟

با بررسی منابع ماسونی درمی‌یابیم نماد زن بیوه در اصل از افسانه‌های مصری نشأت گرفته و از مهم‌ترین اسطوره‌های مصر باستان، داستان اُزیریس و ایزس می‌باشد. «اُزیریس» یکی از خدایان حاصل‌خیزی و «ایزس» همسر او بود. براساس اسطوره‌ها اُزیریس قربانی هوی و هوس شد و در پی آن ایزس بیوه گشت. زن بیوه ماسونی ایزس است.

پرگار و گونیا

پرگار و گونیا (که پرگار روی گونیا قرار دارد) از مشهورترین علائم فراماسونری است. اگر از ماسون‌ها درباره مفهوم این علامت پرسند، خواهند گفت این نشان نماد علم، نظم هندسی و تفکر فردگراست. با این وجود این علامت مفهومی کاملاً متفاوت دارد. این موضوع را می‌توان در کتاب یکی از بزرگ‌ترین ماسون‌ها یافت. آلبرت پایک در کتاب خود با عنوان اخلاق و تعصب می‌نویسد: «گونیا نماد زمین است. این شکل دوگانه (زن و مرد) نماد طبیعت دوگانه‌ای است که از دوران باستان به خداوند اطلاق می‌شد و مفهوم مولد تولیدکننده یا همان برهما و مایا نزد آریایی‌ها و اُزیریس و ایزس نزد مصریان را دارد؛ مانند خورشید که مذکر است و ماه مؤنث.»¹⁹

یعنی پرگار و گونیا، مشهورترین نماد فراماسونری، نماد الحاد آریایی است و به دوران پیش از مسیحیت تعلق دارد. ماه و خورشید نیز که پایک به آنها اشاره می‌کند، نمادی بسیار بااهمیت هستند و در لژها به وفور مورد استفاده قرار می‌گیرند. باید افزود این افکار چیزی جز انعکاس عقاید باطل مشرکان پیشین که به پرستش ماه و خورشید می‌پرداختند نیست.

پی‌نوشت‌ها:

1. Christopher Knight, Robert Lomas, The Hiram Key, Arrow Books, London, 1997, p. 131

2. Dr. Selami Isindag, Kurulusundan Bugune Masonluk ve Bizler

اسرار يهود و اخر الزمان

- (Freemasonry and Us: From Its Establishment Until Today), Masonluktan
.Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, pp. 274-275
3. Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes VII, Masonlukta Yorumlama
Vardir Ama Putlastirma Yoktur (There is No Idolization in Freemasonry but
Interpretation), Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from
Freemasonry), Istanbul 1977, p. 120
4. Celil Layiktez, "Masonik Sir, Ketumiyet Nedir? Ne Degildir?" (Masonic
.Secret, What is Secrecy?), Mimar Sinan, 1992, No. 84, pp. 27-29
5. Dr. Cahit Bergil, "Masonlugun Lejander Devri" (The Lejander Age of
Freemasonry), Mimar Sinan, 1992, No. 84, p. 75
6. Oktay Gok, "Eski Misirda Tekris" (Initiation in Ancient Egypt), Mimar
.Sinan, 1995, Vol. 95, pp. 62-63
7. **سوره نمل، آيه 12**
8. **سوره زخرف، آيات 51 تا 54**
9. Dr. Cahit Bergil (The Lejander Age of Freemasonry) , Mimar Sinan, 1992,
.No. 84, p. 74
10. Resit Ata, "Cile: Tefekkur Hucredi" (Ordeal: Reflection Cell), Mimar
.Sinan, 1984, No. 53, p. 61
11. Rasim Adasal, "Masonlugun Sosyal Kaynaklari ve Amaclari" (The Social
Origins and Aims of Freemasonry), Mimar Sinan, December 1968, No. 8, p.
.26
12. Koparal Cerman, "Rituellerimizdeki Allegori ve Semboller" (Allegory and
.Symbols in our Rituals), Mimar Sinan, 1997, No. 106, p. 34
13. **سوره بقره (2)، آيه 102**
14. Michael Howard, The Occult Conspiracy: The Secret History of Mystics,
.Templars, Masons and Occult Societies, 1st ed., London, Rider, 1989, p. 8
15. Koparal Cerman, Allegory and Symbols in our Rituals, Mimar Sinan,
.1997, No. 106, p. 38

16. Christopher Knight ve Robert Lomas, The Hiram Key, p. 188.
17. Orhan Tanrikulu, "Kadinin Mason Toplumundaki Yeri" (The Woman's Place in Masonic Society), Mimar Sinan, 1987, No. 63, p. 46
18. Koparal Cerman, Allegory and Symbols in our Rituals, Mimar Sinan, 1997, No. 106, p. 39
19. Albert Pike, Morals and Dogma, Kessinger Publishing Company, October 1992, p. 839
-
-

عنوان: شعبده‌رسانه‌ها

بمباران اطلاعات، بهترین مخفیگاه اطلاعات خاص است. نهان کردن در آشکاری تمام. اشتغال روزمره و گستره اخبار، به کسی مجال تأمل و پرسش جدی نمی‌دهد. در چنین وقتی است که زیرک‌ترین و مکارترین اشخاص می‌توانند بی‌آنکه دچار حیرانی و سردرگمی شوند، بریده و جدا از دیگری که جملگی گیج و مات‌اند، به کار و بار ویژه بپردازند؛ بر حجم و گستره بمب‌های خبری بیفزایند و آنگاه در موضعی بلند، جنگ و جدال قبیله‌ها و اشخاص را تماشا کنند و از ته دل به بزرگی بلاهت جمعیتی کثیر بخندند. و این شعبده‌بزرگ عصر ماست.

رگبار بی‌وقفه اطلاعات چون بارش گرمسیری، دید را محدود می‌کند، شتاب و عجله به جان می‌ریزد و خیلی چیزهای ریز و درشت را از نظر دور می‌سازد. استفاده از تعبیر «انفجار اطلاعات» برای توصیف این وضع، بی‌ربط نیست.

در وقت بمباران و انفجار، برای هیچ‌کس مجال تأمل، بردباری و تفکر نمی‌ماند. حتی در چنین وضعی آدمی امکان درک جایگاه و موقعیت استقرار خود را از دست می‌دهد تا چه رسد به امکان کشف علت و عامل انفجار، گستره ویرانی و یا میزان مرگ و میر افراد.

بمباران اطلاعات همین وضع را ایجاد می‌کند. در حالی که در گرداب اخبار و اطلاعات غرقیم، بی‌خبریم. از بسیاری جریانات و وقایع غافلیم. درباره آنها بی‌اعتنایییم. جهات را نمی‌شناسیم و درباره

اطلاعات تأمل و تفکر نمی‌کنیم. بنابراین است که کسی مجال مطالعه و تحلیل و در نتیجه تفکر نداشته باشد. انفجار و بمباران اطلاعات ساده‌ترین طریق سانسور و بی‌خبر نگه‌داشتن است. رگبار اطلاعات، ذهن‌ها را چنان مشوش می‌سازد که در آن میانه، خبری خاص و واقع‌ای ویژه مستور می‌ماند. از قدیم گفته‌اند: بهترین محل اختفای اشیاء، آشکار نگه‌داشتن آنهاست. در موضعی پیش چشم، جایی که هیچ‌کس تصورش را هم نمی‌تواند بکند.

بمباران اطلاعات، بهترین مخفیگاه اطلاعات خاص است. نهان کردن در آشکاری تمام. اشتغال روزمره و گستره اخبار، به کسی مجال تأمل و پرسش جدی نمی‌دهد. در چنین وقتی است که زیرک‌ترین و مکارترین اشخاص می‌توانند بی‌آنکه دچار حیرانی و سردرگمی شوند، بریده و جدا از دیگری که جملگی گیج و مات‌اند، به کار و بار ویژه بپردازند؛ بر حجم و گستره بمب‌های خبری بیفزایند و آنگاه در موضعی بلند، جنگ و جدال قبيله‌ها و اشخاص را تماشا کنند و از ته دل به بزرگی بلاهت جمعیتی کثیر بخندند. جمعیتی که همه بازی‌ها و شوخی‌ها را جدی گرفته و بدان مشغول است و جان و مال خود را رهن آن همه می‌سازد و در مقابل، همه امور جدی را گمان و خیال و شوخی می‌پندارد و از حاشیه آنها می‌گذرد. و این شعبده بزرگ عصر ماست. شاید از همین روست که ساکنان امریکا در زمره ابله‌ترین مردمانند.

در جهان شعبده‌بازان، جدی‌ترین تصمیمات و طرح‌ها با ساده‌ترین و گاه ابلهانه‌ترین شیوه‌ها بیان می‌شوند و مضحک‌ترین موضوعات، با جدی‌ترین شیوه‌ها تبلیغ. بگذریم...

در میان انبوهی از خبرها، خبری ساده مثل خبر چاپ یک کتاب معمولی و بازاری منتشر شده بود: انجمن جغرافیای ملی امریکا در واشنگتن از نسخه‌ای قدیمی از انجیلی رونمایی کرده است که تحریر آن به «یهودا» نسبت داده می‌شود. به نوشته این انجیل، یهودا به خواست عیسی مسیح محل اختفای او را به اطلاع مأموران امپراتوری روم رسانده بود... یهودا در این انجیل می‌گوید: «مسیح به طور خصوصی از او خواست تا محل حضور او را به رومیان خبر دهد تا به این وسیله زمینه عروج او فراهم شود...».

به همین سادگی که خبر خوانده می‌شود. بی‌تردید این خبر در نزد جستجوگران شبکه جهانی اینترنت که خود را مواجه با میلیون‌ها خبر در لحظه‌ای مواجه می‌بینند، از خبر «سه‌میه‌بندی بنزین» مهم‌تر نیست. و حتی از معرفی بهترین‌های جشنواره فیلم کن هم بی‌ارزش‌تر است. خبری

در قد و قواره پیروزی یک تیم دسته سومی فوتبال در شهرستان تنکابن... .
اما حقیقت ماجرا چیز دیگری است. سازی است که صدایش را بعداً خواهید شنید. طی دو هزار و اندی سال گذشته، کابوس مصلوب ساختن حضرت عیسی مسیح (ع) (بنابر روایت نصاری) به دست رومیان اما با خیانت یکی از حواریون به نام «یهودا اسخریوطی» بنی اسرائیل را رها نساخته است. دره وحشتناکی که هیچ چیز قادر به پر کردن آن و کم کردن میزان خشم و کینه نصاری درباره بنی اسرائیل به عنوان خائنان به مسیح، پیامبر خدا و سپردن ایشان به تیغ جلادان رومی نبوده است. نباید از خاطر برد که ظهور مسیح (ع) و حتی جدا شدن پای ایشان از زمین حامل پیام مهم دیگری نیز بود: «دوره فاعلیت دین یهود به سر آمده و مسیحیت آغاز دوره فاعلیت آئینی نو و نسخ آئین پیشین است».

تداوم حیات این خاطره – توطئه مصلوب ساختن حضرت مسیح – و بقای کین نصاری علیه بنی اسرائیل، از یک سو تیغ اتهام «پیامبر کشی» را همچنان بر گردن این قوم نگه می‌دارد و از دیگر سو، موضوع «ختم و نسخ فاعلیت یهودیت» را در سایه بعثت حضرت مسیح به رخ آنها می‌کشد. دو موضوع مهم که تمامی حیثیت و بهانه را برای تداوم حیات فرهنگی از بنی اسرائیل اخذ می‌کند و البته، در این میان، بیشترین خسارت متوجه «اسرار یهود» می‌شود چه آنها، به بهانه و به اتکای استمرار دوره فاعلیت یهودیت و ضرورت حضور در میدان، جمله پیروان حضرت موسی کلیم‌الله (ع) را بازیچه هوس‌های مزورانه خود ساخته. و مجال سلطه‌جویی خود را در آرزوی دستیابی به سلطه جهانی گسترده کرده‌اند.

طی دو هزار سال گذشته – واپس بعثت حضرت مسیح (ع) – بنی اسرائیل بیشترین هم خود را مصروف مباحث زیر ساخته است:

1. رفع اتهام پیامبر کشی از بنی اسرائیل.
 2. پایان بخشیدن به نفرت و کینه مسیحیان از بنی اسرائیل.
 3. صورت فعال دادن به آیین منسوخ یهود.
 4. استحاله تدریج عموم ملل و فرهنگ‌ها در سایه فرهنگ ماتریالیستی و لذت‌جویی.
- در دو نقطه عطف مهم تاریخی، گام‌های بزرگی برای نیل به همه‌یا بخشی از مقاصد سابق‌الذکر برداشته شده است. گام‌هایی که بی‌شک جمع‌کنندگی از مردم ساده و صمیمی پیرو آن دو آیین از آن بی‌اطلاع‌اند.

اسرار یهود و اواخرالزمان

- گام اول توسط «پولس قدیس» برداشته شد.
- گام دوم را «مارتین لوتر» برداشت و با هدایت پروتستان‌ها و ایجاد شعبه‌ای جدید در مسیحیت زمینه تولد جریان «مسیحیت یهودی» را فراهم آورد.
- و گام سوم را «انجیل نوظهور یهودا اسخریوطی» برداشته است. همان خبر ساده و معمولی. می‌بینید که چشم‌ها به سادگی در میان بمباران اطلاعات از خبری مهم غافل می‌شود.
- در این انجیل نوظهور – بخوانید مجعول – یهودا از خود رفع اتهام می‌کند. گناه مصلوب شدن را به گردن مسیح (ع) می‌گذارد و خود را مبرا می‌شناسد و در ادامه، بنی اسرائیل از اتهام‌ها می‌رهاند.
- مسیحیت و امدار یهودا می‌شود چه، این یهودا است که با فداکاری به عنوان حواری صادق، مسیح را در رسیدن به مدارج عالی – عروج به آسمان – یاری می‌دهد.
- «تهدید» بنی اسرائیل را تبدیل به «فرصت و تحبیب» می‌سازد تا امکان ادامه سیاست و عمل مزورانه «اسرار یهود» فراهم شود. چیزی که امروز صهیونیست جهانی برای ادامه حیات سلطه جویانه بدان نیازمند است.
- زمینه وحدت و یگانگی جهان مسیحی و صهیونیست‌ها را فراهم می‌سازد تا در برابر دشمن واحد، یعنی مسلمین قرار گیرند.
- اجازه می‌خواهم عرض کنم امروزه، صهیونیسم بزرگ‌ترین خطر برای مؤمنان به آئین موسی کلیم الله است حتی اگر خود این نکته را باور نیاورند.
- در عصر انفجار و بمباران اطلاعات، هوشمندانه زیستن بسیار سخت است. از کجا که امروز یا فردا نامه‌ای از ابن ملجم و یا معاویه و حتی شمر کشف نشود و راز شهادت ائمه دین (ع) را با قرائتی جدید بر ملا نسازد؟ ...

عنوان: تصویر مسلمانان در سینمای هالیوود

امروزه قدرت پیام از اساسی‌ترین عوامل اقتدار اجتماعی محسوب می‌گردد و در اختیار داشتن

رسانه و تعیین سیاست و استراتژی آن از جمله اقداماتی است که ارباب سیاست، اقتصاد و فرهنگ را در رقابت با هم به تلاش در تصاحب مالکیت آنان واداشته است در این راستا، نظریه‌های مختلف در زمینه مدیریت ارتباطات به ویژه با رویکرد «سایبرنتیک» معتقد است که تنها کارکرد رسانه‌های ارتباط جمعی ساخت و تغییر نگرش‌ها، مطابق با الگوهای مطلوب تعریف شده می‌باشد، بلکه این رسانه‌ها می‌توانند بر پایه حجم کمی و سطح کیفی اطلاعات و پیام‌ها، نقش اساسی در تسهیل و تسریع مکانیزم کنترل اجتماعی ایفا کند.

شرایط پس از دوران جنگ سرد، به ویژه ظهور انقلاب اسلامی ایران و گرایش‌های عمیق اسلامی در سطح دنیا، خاصه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و زوال مارکسیسم، آمریکا را به تلاش گسترده‌تر برای تک بعدی نمودن نظام جهانی و جایگزینی پروژه آمریکایی شدن بر فرایند جهانی شدن واداشت.

در این راستا رسانه‌های آمریکایی - به ویژه سینمای هالیوود - که از قدرت و جذابیت بالایی برخوردار است، به عنوان عمومی‌ترین ابزار این پروژه به میدان آمد تا نظریه آمریکایی شدن انسان و جهان را تحقق بخشند.

مجموعه نکات فوق (نگاه نظری و ساختار جهانی موجود) سبب شد اینجانب و همکارانم با بررسی صد و پنجاه فیلم به تحقیق پیرامون تصویر مسلمانان در سینمای هالیوود طی حدود یک قرن گذشته بپردازیم. بر پایه تحقیق مذکور می‌توان چنین اظهار نمود:

اولاً، هالیوود عمدتاً مسلمانان را عرب معرفی می‌کند، حال آن‌که حدود پانزده درصد مسلمانان عرب هستند. در این تصویر همه مسلمانان (اعراب) شبیه هم بوده و تفاوتی در شکل و اخلاقیات آنان وجود ندارد. ثانیاً تصویر ارائه شده از مسلمانان در سینمای هالیوود مشخصاً به سه دوره تاریخی تقسیم می‌گردد:

- از ابتدای تأسیس هالیوود تا شکل‌گیری دولت صهیونیستی.

- از مان شکل‌گیری دولت صهیونیستی تا ظهور انقلاب اسلامی

- از ظهور انقلاب اسلامی به بعد به ویژه پس از یازدهم سپتامبر.

در دوره نخست سینمای هالیوود، مسلمانان را عمدتاً به صورت انسان‌های غیرتمدن، بدوی و احمق معرفی می‌کند. در دوره دوم علاوه بر تصویر نخست، مسلمانان را عمدتاً به صورت انسان‌های غارتگر و وحشی نشان می‌دهد که یا پول‌دارانی احمقند و یا قدرت‌مندان بی‌رحم. در دوره سوم

علاوه بر تصاویر قبلی شخصیت مسلمانان را عمدتاً به صورت خشک مقدسان افراطی، متنفر از یهود و مسیحیت و بالاخره تروریست نشان می‌دهد. زنان عرب نیز عمدتاً به صورت رقاصه، جادوگر، فاحشه و جنسی زبون و ذلیل معرفی شده‌اند. این تصاویر توسط هالیوود و شرکت‌های اقماری وابسته به آن طی سال‌های گذشته مرتباً تکرار و تبلیغ شده است.

بر اساس مطالب فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که: آمریکا با ابزار رسانه‌ای خود به ویژه هالیوود به عنوان نماد رسانه‌ای آمریکا در صدد است:

- تیپولوژی و تصویر موجود مسلمانان را اهریمنی نشان دهد.
- از ورای این تصویر به توجیه سیاست‌های استعماری خود در سلطه بر کشورهای مسلمان (به ویژه کشورهای عربی) و مهار و کنترل امکانات آنان پردازد (چرا که سال‌ها با نام تمدن و توسعه به تاراج ذخایر نفتی و معادن کشورهای مسلمان پرداخته است).
- با تبلیغ این تصویر و جهانی نمودن آن باعث گردد مسلمانان در باورهای خود متزلزل، نسبت به تظاهرات دینی و شعائر اسلامی گریزان و در پای‌بندی به سنت‌های اصیل بی‌ثبات‌تر گردند که این خود عامل مهم در کتمان هویت اسلامی و پذیرش و آلودگی به هویت آمریکایی است.
- و از همه مهم‌تر با تکیه بر تیپولوژی موجود (تصویر اهریمنی) به ارائه و تبلیغ تیپولوژی مطلوب (تصویر آمریکایی) از مسلمانان پردازند.

سیاست آینده آمریکا در راستای گسترش الهیات نو ظهور خود، تبلیغ اسلام آمریکایی است که در این راستا نقش تولیدات آینده هالیوود با به‌کارگیری هنرپیشه‌های مسلمان و تبلیغ الگوها و هنجارهای دینی آمریکایی بسیار مهم می‌باشد.

عنوان: یهودی سازی قدس

گفت و گو با دکتر محمد سماک

همان طور که می دانید «قدس» از جمله شهرهای بسیار مهم و حساس جهان می باشد به گونه ای که در حال حاضر تبدیل به اساس منازعه شده است، نظر شما در این باره چیست؟
اهمیت این شهر از آن جهت است که مرکز مشترک سه دین آسمانی؛ اسلام، مسیحیت و یهودیت می باشد. نقطه مشترکی که بیانگر و مجسم کننده مقوله اسلامی است با آیین های دیگر متفاوت است. به همین دلیل این شهر که خداوند آ، را مبارک گرداند و به ویژه مسجدالاقصی بدین معناست که خداوند این شهر را برگزید تا نقطه تماس و ارتباط سه دین آسمانی باشد. به همین دلیل سیاست احتکار و از آن خود ساختن قدس و عملیات یهودیزه شدنی که اکنون در حال وقوع است و از بین بردن نشانه های اسلامی آن با هویت و ماهیت و مفهوم مقدس این شهر در تضاد قرار می گیرد. مفهوم کلی و فراگیری که در ایمان به خداوند یکتا نمود پیدا می کند به همین دلیل در حال حاضر باید تلاش ها و مساعی مشترکی از سوی مسلمانان و مسیحیان برای جلوگیری از یهودی سازی قدس صورت گیرد و مانع الحاق آن به اسرائیل شود.

این یهودی سازی تا به حال چقدر محقق گردیده است و این شهر مقدس تا چه اندازه به شهری یهودی تبدیل شده است؟

موضوع از بعد تغییر جمعیتی آن دنبال می شود. در قدس مسلمانان و مسیحیان نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند و مابقی یهودیان هستند. در قدس شرقی جمعیت یهودیان بیش از مسیحیان و مسلمانان عرب با هم است.

یعنی حدود 160 هزار نفری که شما تعداد آنها را ذکر کرده بودید؟

بله، این در پی خود تملک اراضی را نیز دربر دارد، به عنوان مثال خود شارون در منطقه مسلمانان ملکی را تملک کرده است و در حال حاضر وزارت مسکن اسرائیل طرحی را برای ساخت منازل در دست دارد که سی یکان یا سی شهرک کوچک مسکونی بسازد، هریک از این شهرک های

اسرار یهود و احرالزمان

کوچک سیصد واحد مسکونی را در خود جای می دهند. بی شک ساخت این منازل در پی خود ورود و هزاران و چه بسا دهها هزار مهاجر یهودی را از سراسر جهان به دنبال دارد و بازتاب آن بیرون بودن هزاران و حتی دهها هزار عرب مسلمان و مسیحی از قدس و تخریب خانه های ایشان به بهانه حفاظت از امنیت این واحدهای مسکونی یا ایجاد راه های ارتباط برای آنهاست. این شیوه یهودی سازی در کنار از بین بردن نشانه های مذهبی اسلامی و مسیحی موجود در این شهر به ویژه از طریق دست گذاشتن اسرائیل بر املاک غایبان یا کسانی که در قدس اقامت و حضور ندارند، همه و همه باعث می شود نه تنها این املاک به دست صهیونیست ها بیفتند بلکه مانع بازگشت این افراد به قدس و از بین بردن نشانه های فرهنگی، هنری، باستانی، تاریخی و مذهبی مسیحی و اسلامی شود. تمام این ها در واقع عملیات مستمر استیلا و حاکمیت بر سرزمین های فلسطینی و به ویژه قدس و سرانجام یهودی سازی آن است. «سازمان یونسکو» که بزرگترین سازمان فرهنگی جهان به شمار می آید، بیانیه ها و درخواست های بسیاری برای جهانیان صادر کرده است تا بر اسرائیل فشار آورند و مانع یهودی سازی قدس توسط اسرائیل از طریق از بین بردن نشانه های اسلامی و مسیحی آن شوند.

آیا این بیانیه ها و درخواست ها توانسته جهان اسلام و یا جهان عرب و اصلاً کسی را در جهان تکانی بدهد؟

محل تأسیساتی که حتی خود سفارتخانه جدید آمریکا در قدس غربی ایجاد کرده است، بخشی از اراضی مورد استفاده آن متعلق به موقوفات اسلامی بوده است و بخشی دیگر از آن خانواده ها و خاندان های اسلامی مانند «خاندان طالب» بوده است. اما آنها از هیچ یک در مورد دست اندازی های خودش سؤال نمی کنند.

البته باید توجه داشت که کل شهر غصب شده و تحت اشغال است.

بله، درست است که تمام شهر اشغال شده اما این اشغال با انواع دیگر اشغال مانند: اشغال

لبنان تفاوت دارد، چون اینجا شاهد اشغال سمبلیک هستیم. این شهر سمبل تمام ادیان است، بنابراین هیچ یک از این ادیان به طور جداگانه نمی توانند این شهر را برای خود احراز نمایند. قدس در مقابل دو موضوع اساسی قرار دارد، موضوع مذهبی و موضوع حقوقی. در مورد مسئله

اسرار یهود و اعرالزمان

حقوقی این شهر، شهری اشغال شده است و قطعنامه های سازمان ملل متحد همه خواهان عقب نشینی و خروج نیروهای اسرائیلی از اراضی اشغالی از جمله قدس هستند. این بعد حقوقی، اما در بعد مذهبی، قدس شهری سمبلیک برای مسلمانان و در عین حال مسیحیان است. بنابراین این برای من به آن معنی است که روزی اسرائیل بیاید و بگوید من امنیت شما را برای دستیابی به مثلا مساجد اسلامی تامین می کنم یا امنیت مسیحیان را برای رسیدن به بناها و امکان مقدس مسیحیان تامین می کنم. این یک مشکل است چون مشکل قدس مسئله دستیابی به اماکن مقدس نیست، مسئله اشغال این شهر است.

صهیونیست ها از کجا این استدلال را به دست آورند که باید بر قدس استیلا یابند؟

می توان پاسخ را در این سخن خلاصه کرد که «بن گورین» می گوید که:

اسرائیل بدون قدس و قدس بدون هیکل (معبد سلیمان) وجود ندارد و این سه بدون یکدیگر بی معنا هستند.

بنابراین ملاحظه می کنیم وقتی تأسیس اسرائیل در کشورهای دیگر مانند: اوگاندا، سیرری، اطیش برای یهودیان جهان مطرح می شود آن را رد می کنند چون سازمان جهانی صهیونیسم ملاحظه کرد تنها راه گرد آوردن یهود در یک کشور عامل مذهبی است. به همین دلیل بر فلسطین اصرار ورزیدند، نه از آن جهت که سرزمین فلسطین را دوست دارند، خیر فقط از این جهت که بر قدس استیلا یابند، چون قدس انگیزه و محرکی مذهبی برای یهودیان است. با اینکه رهبران جنبش صهیونیسم و خودجنبش، جنبشی لائیک و لامذهب بوده است، اما آنها دریافتند تنها راه جمع آوری و گردآوری یهود، قدس است، به همین دلیل مقرر ساختند، دولت یهود در این کشور ایجاد شود این در حالی است که منافع استراتژیک از جمله منافع استراتژیک بریتانیا نیز در کنار این گرایش مذهبی قرار گرفت، بنابراین توأم شدن منافع مذهبی و استراتژیک باعث شد تا فلسطین قربانی طرح صهیونیسم شود.

آیا نشانه های دیگری غیر از بیرون راندن مسلمان و مسیحیان برای یهودی سازی قدس وجود

دارد؟

یهودی سازی قدس با قدرت تمام در همه زمینه ها در حال انجام است. در مصادره اراضی،

اسرار یهود و آخرالزمان

خرید اجباری اراضی و غیره، وقتی بدانیم در ایالات متحده تبلیغات بسیاری برای قدس و خرید اراضی آن می شود و این بدین معناست که سالانه میلیون ها دلار جمع آوری می شود که تمام آن فقط به خرید اراضی در قدس اختصاص دارد و همچنین ساخت شهرک ها در قدس و پیرامون آن در این راه از انجام هیچ اقدامی جهت یهودی سازی قدس ابا و واهمه ندارند. بنابراین ایجاد شهرک ها و خرید اراضی و اسکان یهودیان در قدس لازمه اش بیرون راندن مسلمانان و مسیحیان از آن است، این موضوع حتی شامل ورود به اماکن مقدس نیز می شود. مثلاً صبح روز جمعه برای جلوگیری از ورود نمازگزاران به مسجدالاقصی راهها بسته می شود، این چه معنایی می تواند داشته باشد. مثلاً من به عنوان یک فلسطینی موظف هستم که از سراسر فلسطین برای یک بار هم که شده نماز جماعت را در مسجدالاقصی بخوانم، این باعث می شود تا شاهد گرد آمدن مسلمانان در مسجدالاقصی باشیم، در این میان عملیات دادن کارت شناسایی یا گرفتن آن نیز برای جلوگیری از حضور در مسجدالاقصی و سلب هویت اسلامی آن است. این موضوع حتی شامل مسیحیان نیز می شود، بنابراین می توان گفت عملیات یهودی سازی قدس با قوت هر چه تمامتر در تمام زمینه ها در حال انجام است.

سرنوشت بسیاری از مساجد و مدارس اسلامی چیست، چون همان طور که می دانیم، در دوره اسلامی بناهای بسیاری مانند مساجد و مدارس ساخته شده اند، سرنوشت آنها چه شده است؟
اکثر این بناها در سال 1967 وقتی اسرائیلی ها کوی مغربی ها را در قدس اشغال کردند به همراه آن بسیاری از این بناها را نیز تخریب و ویران نمودند و یهودی ساختند، خرید املک یا مصادره املاک غایبان همه به یهودی سازی بناها و آثار اسلامی انجامید. مسئله بسیار مهم در قدس این است که خود اهالی قدس باید مسئله دفاع از قدس را برعهده بگیرند؛ دفاع از هویت قدس و هر آنچه از آن باقی مانده این افرادی دارای گروهی به نام «جمعیت دفاع از مسجدالاقصی» هستند، که جوانانی می باشند که در طول 24 ساعت شبانه روز وظیفه دفاع و پاسداری و نگهبانی از مسجدالاقصی را برعهده گرفته اند. زیرا که به اسرائیلی ها اعتماد ندارند، اینکه چه وقت به این مسجد حمله می کنند، آن را ناپاک می نمایند و یا تخریب می کنند.

البته پس از تخریب مسجدالاقصی قصد ساختن هیکل (معبد سلیمان) را بر روی آن دارند؟

اسرار یهود و احرارالزمان

بله کاملاً درست است، قرار است بر روی خرابه های مسجدالاقصی هیکل را بسازند. اما نکته

مهم در دفاع این افراد از مسجدالاقصی این است که آنها به صورت خودجوش و مردمی و با حمایت مالی خانواده های خود دست به این کار می زنند و هیچ مؤسسه یا سازمانی وجود ندارد که آنها را از بعد مالی مورد حمایت قرار دهد. با اینکه این مسجد سمبل جهان اسلام است و جهان اسلام به آن افتخار می کند، اما هیچ اقدامی جهت حمایت از آن انجام نداده است. ما از جهان اسلام می خواهیم به این افراد که جان خویش را وقف دفاع از مسجدالاقصی نموده اند نگاهی بیندازند. بنابراین همه ما مقابل درگاه خداوند به خاطر دفاع از مسجدالاقصی مدیون هستیم.

نظر شما در مورد تبلیغات و اطلاع رسانی چیست، و چرا دستگاه های ارتباط جمعی و اطلاع

رسانی حوادث روزانه قدس را تحت پوشش قرار نمی دهند؟

بخشی از عملیات یهودی سازی قدس در این خلاصه می شود که اطلاعات به مردم نرسد و آنان را تحریک نکند. مثلاً بسیاری از مراکز اطلاعاتی و خبری غربی و خود اسرائیلی دست به گمراه سازی کشورها و دولت ها و مردم می زنند، در حالی که بلدوزرهای اسرائیلی در حال تخریب و نابودی قدس هستند. من شخصاً کلیساهایی را در آمریکا می شناسم که سرمایه گذاری های خود را در قدس پس گرفته اند، به دلیل تخریب نشانه های اسلامی و مسیحی قدس و یا ساخت دیوار حایل، در همان زمان کشورها و نه کشور، بلکه کشورهای عربی را می شناسم که دفترهای تجاری و بازرگانی اسرائیلی را در کشور خویش دایر می نمایند. خوب شما بفرمایید من به عنوان یک مسلمان و یک عرب این دو برخورد را چگونه تفسیر کنم، از موضع یک کلیسا و از موضع یک کشور عربی این موضع را چگونه می توان تفسیر کرد که کلیسای مسیحی آمریکایی آن گونه به دفاع از قدس برمی خیزد، در حالی که کشورهای عربی اسلامی سکوت کرده اند.

پس از گذشت سی و پنج سال از اشغال قدس آینده این شهر را چگونه می بینید؟

صحبت بی فایده است، آنها اگر خواهان قدس هستند، باید به پاخیزند.

در کتاب اخیر خویش به نقش مسیحیان در آزادسازی قدس اشاره کرده اید، در این باره چه

نظری دارید؟

واقعیت امر این است، مسلمانان مسئله قدس را اسلامی کرده اند و هنگامی که آتش سوزی مسجدالاقصی در سال 1969 به وقوع پیوست، مسلمانان گردهم آمدند و اولین اجلاس و گردهمایی کشورهای مسلمان را در مراکش منعقد ساختند و پس از آن در اجلاس طائف استراتژی اسلامی برای آزادی قدس وضع شد، و ریاست اجلاس موظف گردید این استراتژی را به پادشاه مراکش - ملک حسن - ابلاغ کند. اما اکنون ما در سال 2005 هستیم، استراتژی آزادی قدس کجاست، هیئت اجرایی آن در کجاست، از زمان تشکیل اجلاس سران کشورهای اسلامی تاکنون چه بر سر قدس آمده است، هیچ چیز نمی بینیم. اگر می توانستیم ما به موجب عهدنامه های بین المللی موجبات آزادی قدس را فراهم سازیم، خوب بود اما چون در این راه ملاحظه می کنیم با شکست مواجه شده ایم، بنابراین باید یک استراتژی اسلامی - مسیحی برای آزادسازی قدس وضع کنیم تا بدان وسیله با جذب قطب های مسیحی به مبارزه با یهودی سازی مذبور و هر آنچه در آن به وقوع می پیوندد، برویم.

آیا می توان انتظار داشت که مسیحیان نقش مهمی را در آزادسازی قدس ایفا نمایند؟
بی شک، مثلاً ما موضع «واتیکان» یا مجمع کلیساهای جهان را مطالعه می کنیم که از قدس حمایت بی شائبه دارند. این مبالغه نیست اگر بگوییم موضعی که مجمع یا مجلس کلیساهای جهان در ژنو در حمایت از قدس اتخاذ می کنند، بسیار بهتر و شایسته تر از موضعی است که کشورهای اسلامی اتخاذ می کنند. این موارد موضوعاتی است که این سؤال را مطرح می سازد، چرا نباید با جهان مسیحیت همکاری داشته باشیم، در این مجلس، کلیساهای خاورمیانه می توانند بهترین راه و پل ارتباطی میان ما و جهان غرب یا مسیحیت باشد. چرا این امکانات را از دست می دهیم، چرا عرصه و میدان عمل را مقابل مسیحیان نمی گشاییم، چرا باب همکاری را با آنها باز نمی کنیم، چرا نمی گذاریم آنها نیز به سان اعراب و مسلمانان در قدس ایفای نقش کنند، چه بسا آنها نیز به اندازه مسلمانان و اعراب در قدس سهیم باشند.
بنابراین مهم ترین کاری که در حال حاضر باید انجام دهیم انتقال از مرحله و وضعیت شکست و فروپاشی در آزادسازی قدس به مرحله امکان آزادسازی آن با همکاری مسیحیان و سازمان ها و مراکز کلیسای جهان است.

آیا این امکان وجود دارد که قدس آزاد شود، اما این آزادی شامل فلسطین نشود؟

خیر، وقتی ما از قدس صحبت می کنیم، در واقع منظورمان همان فلسطین است. قدس سمبل فلسطین است. چون همان طور که گفتیم و در سخنان اسرائیلی ها دیده بودیم، اسرائیل بدون قدس و قدس بدون اسرائیل بی معناست. ما می توانیم قدس و پس از آن فلسطین را آزاد سازیم، اکنون ما می توانیم با تجدیدنظر در معادلات بین المللی به حرکت در آییم و اولین گام در این راه دادن اهمیت به دیگران است که منظور ما جهان مسیحیت است، اینکه آنها نیز در این شهر سهیم هستند و به همان اندازه که ما درگیر این موضوع هستیم آنها نیز درگیر هستند. در تاریخ معاصر ملاحظه می کنیم مواضعی را که واتیکان تا پیش از سال 1948 اتخاذ نمود و پس از آن، مخالفت با اصل و اساس تأسیس اسرائیل است، که در این میان کلیساهای عربی نقش مهم و حساسی در اتخاذ این مواضع و شکل گیری آنها داشته اند، در حال حاضر نیز این کلیساها - چه ارتدوکس ها و چه کاتولیک ها - می توانند این نقش را ادامه دهند و وظیفه ما این است که ما آنها را در این راه هر چه بیشتر توانمند سازیم.

چگونه می توان تشکیل اتحاد عربی - اسلامی - مسیحی را برای جلوگیری از یهودی سازی

قدس تسهیل کرد؟

اسرائیل می داند، هر شکایت یا اعتراضی که به تخریب یا الحاق اراضی یا از بین بردن نشان های اسلامی در قدس می شود، مانعی بر سر راه یهودی سازی این شهر است، حتی اگر به عملیات پاسداری از شهر قدس و مسجدالاقصی نگاه کنیم، می بینیم این عملیات بومی و محلی بوده و ساکنان شهر این مسئولیت را بر عهده گرفته اند، این افراد بی سلاح هستند، از هیچ حمایت خارجی و اسلامی برخوردار نیستند، مگر آنها تا چه وقت می توانند با این وضعیت در مقابل نیروهای اسرائیل ایستادگی کنند، نیروهای اسرائیلی که از سوی آمریکایی ها با انواع و اقسام سلاح ها و کمک های مالی حمایت می شوند. این حمایت ها نشان می دهد که اسرائیلی ها با تمام توان از تبلیغات و نفوذ خویش استفاده می کنند تا مسیحیان و جهان غرب را در مقابل امر واقع و عمل انجام شده قرار دهند و در این راه عجله هم نمی کنند، بلکه قدم به قدم گام برمی دارند، در حالی که ما هیچ کار نمی کنیم. اینجاست که یک روز ملاحظه می کنیم، نه تنها قدس، بلکه سراسر فلسطین یهودی شده و ما هیچ کاری نکرده ایم.

اسرار یهود و اعرالزمان

شما در کتابتان به نکته ای اشاره کرده اید و آن همکاری و همگامی آمریکا با اسرائیل است، در حالی که در همان زمان وقتی کشورهای عربی از آمریکا و اروپا کمک می خواهند، و حتی نه برای آزادسازی قدس یا فلسطین، بلکه برای کمک به فلسطینی ها، اروپایی ها و آمریکایی ها به کشورهای عربی پشت می کنند، نظرتان در این باره چیست؟

این یکی از بدترین نوع عجز و ناتوانی است که کسی روی به دشمن خویش آورد، دشمنی که بلاهای بسیاری بر سرش آورده و تمام مصایب از او سر زده است و باز با این حال روی به او کند و از او کمک بخواهد. محدوده زمانی مورد بحث ما، همین دولت آمریکاست، «محافظة کاران» یا مسیحیان صهیونیست، باید بدانیم روی آوردن به آنها بیهوده است، چون طرح تأسیس و برپایی اسرائیل بخشی از اعتقادات و ایمان مذهبی آنان را تشکیل می دهد. تبدیل به میدان و صحنه ای که زمینه ساز دومین ظهور مسیح باشد. مهم ترین مسئله موجود در جهان اسلام و عرب در حال حاضر این است که نمی دانیم عوامل مذهبی و ایمانی مؤثر و تأثیر گذار بر اتخاذ سیاست های خارجی آمریکا چیست، از جمله قدس و فلسطین، اینجا موضوع صرفاً یک مسئله سیاسی صرف یا مربوط به منافع استراتژیک نیست، بلکه این مسئله مربوط به ایمان مذهبی است و هنگامی که ایمان مذهبی با منافع استراتژیک در آمیزد، دیگر کاری نمی توان کرد، به ویژه اینکه دولت کنونی آمریکا ایمان مذهبی را بر منافع استراتژیک ترجیح می دهد. درست است که ایالات متحده دارای منافی استراتژیک در منطقه است، اما پیش از این منافع آنچه مهم بوده است، ایمان مذهبی بوده تا به همین دلیل لازم است، این موضوع را درک کنیم تا موضع و دیدگاه آمریکایی ها را به هیچ عنوان در قبال قدس و فلسطین نمی توانیم تغییر دهیم و با این موضوع به صورتی واقعی برخورد کنیم.

چگونه می توان موضع و دیدگاه آمریکایی را تغییر داد؟

موضع و دیدگاه آمریکا در حال حاضر نمی توان تغییر داد.

آیا دلیل آن این است که اعراب و مسلمانان از نیرو و اهرم فشار لازم برخوردار نیستند؟

شاید یکی از آنها همین موضوع باشد، اما بهترین و مهم ترین چیز در این زمان گشودن باب

همکاری و گفت و گو با سازمان ها و مراکز دینی و مذهبی است که مخالف این ایده و عقیده هستند

تا آنها تبدیل به اهرم فشار شوند و از اهمیت این عقیده در میان آمریکایی ها بکاهند. ما در حال

حاضر هیچ همکاری با سازمان‌ها و مراکز مذهبی آمریکا نداریم، در حالی که در آمریکا مراکز و سازمان‌های کلیسایی بزرگ و بی شماری وجود دارند که مخالف یهودی سازی و صهیونیسم مسیحی در این معنا و مفهوم هستند. هنگامی که در شخصیت افرادی چون «پت رابرتسون» و «جری فالویل» و سایر مسیحیان صهیونیست مطالعه می کنیم، مشاهده می کنیم که آنها مستقیماً بر ساخت و شکل دهی تصمیمات و اتخاذ سیاست‌ها تأثیر می گذارند اما در کنار آنها نیروهای مذهبی دیگری نیز وجود دارند، از جمله «مجلس کلیساهای ملی آمریکا» و «مجلس کلیساهای مسیح» قرار دارند که سدی مقابل مسیحیان صهیونیست تشکیل می دهند. این روند سیاست گذاری حسب دیدگاه‌های گروهی و جناحی در آمریکا به وفور به چشم می خورد و پیروزی از آن گروه یا جناحی است که فشار بیشتری بیاورد و بتواند افکار عمومی را همراه خود سازد. این جناح‌ها نه فقط بر تصمیم گیری‌ها که بر جناح بندی‌های کنگره، دولت و مجالس ایالت‌ها نیز تأثیر می گذارند، در حالی که ما مسلمانان و اعراب به هیچ عنوان آنها را در نظر نمی گیریم. بنابراین نیروی دیگر که میدان به رویش باز است، همین نیروهای مخالف صهیونیست‌های مسیحی هستند که می توانند به اهرم فشار قدرتمندی تبدیل شوند، ما باید در استراتژی کاری خویش تجدیدنظر کنیم از طریق گشودن باب همکاری با این جناح‌ها و محدود نساختن مسئله قدس به اینکه مسئله‌ای صرفاً اسلامی است، بلکه تبدیل آن به مسئله‌ای مسیحی-اسلامی.

بنابراین و مسئله پیچیده می شود، زیرا صهیونیست‌ها و مسیحیان صهیونیست در حال حاضر عنوان می کنند که به هیچ عنوان از قدس صرف نظر نمی نمایند، نظر شما چیست؟
بله این کاملاً طبیعی است، چون صرف نظر کردن آنها به معنای عقب نشینی از ایمان و اعتقاداتشان و عدم حمایت از اسرائیل و بالطبع فروپاشی اسرائیل است.

براین اساس آیا شما میان حمایت از قدس و ادامه حیات طرح صهیونیسم رابطه مستقیمی را ملاحظه می کنید؟

بله، درست است، و در واقع اهمیت قدس برای اسرائیل در این امر نهفته است که موجب ادامه حیات این رژیم است و قدس برای ما نیز چنین است. جهان اسلام پیرامون قدس و مفهوم مذهبی آن گردهم می آیند، بنابراین جهان اسلام نیز نمی توانند از اصول و مبادی اعتقادی خویش

اسرار یهود و احرالزمان

پیرامون قدس صرف نظر کند و آنها را به اسرائیلی ها بسپارد تا هر آنچه می خواهند انجام دهند، چون اگر اختیار به دست اسرائیلی ها بیفتد، آنها خود را محدود به قدس یا فلسطین نمی کنند، طرح صهیونیسم فقط محدود به قدس و فلسطین نیست، بلکه شامل تمام منطقه خاورمیانه می شود. در نشریه «صدای کوه هیکل» در سال 1982 آمده بود که اکنون وقت آن رسیده تا هیکل را

دوباره ساخت، به نظر شما آیا آنها می توانند چنین کاری انجام دهند؟

باید گفت، تلاش های بسیاری برای تخریب مسجدالاقصی صورت گرفته است و این موضوعی است که خود اسرائیلی ها به آن اشاره داشته اند و موضوع سری و مخفی نیست، یکی از این تلاش ها بمباران مسجدالاقصی بوده است. قرار بود هواپیماهای نظامی اسرائیل مسجدالاقصی را با بمب های خویش هدف قرار دهند، این طرز از آن جهت به مورد اجرا گذاشته نشد که ممکن بود خرابی ها و ویرانی ها و بمب های افکنده شده به مناطق یهودی که پیرامون مسجدالاقصی بنا شده اند، و ضربه وارد کند و همین موضوع باعث شد این طرح به مورد اجرا گذاشته نشود. طرح دیگر تخریب مسجدالاقصی از زیر زمین و حفر کانال ها و ایجاد حفاری هایی در زیر آن و بمب گذاری آن با دینامیت بود تا بدین وسیله تخریب شود، اما این طرح نیز از آن جهت به مورد اجرا گذاشته نشد که ترس از این وجود داشت از سمت غرب به «دیوار ندبه» ضرر و زیانی وارد آید و خراب شود.

آیا نمی توان گفت از تخریب مسجدالاقصی صرف نظر شده است؟

خیر، این تصمیم وجود دارد زیرا حتی در حال حاضر تمام مواد مورد نیاز جهت ساخت هیکل

فراهم

شده، حتی لباس ویژه کاهنانی که باید در این هیکل خدمت کنند نیز تهیه شده است.

یعنی آنها به طور کامل مهیای این کار هستند، اما جهان اسلام فکر می کند چنین اتفاقی نمی

افتد؟

انشاءالله که چنین چیزی حادث نشود، اما این کافی نیست که فقط به دعا اکتفا کنیم و دست به

هیچ کاری نزنیم بلکه باید با نیزه مهیا و آماده (دفاع) باشیم.

با تشکر از استاد محترم محمد سماک. در حالی که باید این نکته را یادآوری کنم که خداوند

متعال خود فرموده است، مسجدالاقسی را دوباره به مسلمانان باز خواهیم گرداند، به امید آن روز.

پی نوشت:

1. هرچند در حال حاضر در بخش های قابل توجهی از سطح زیر مسجدالاقسی تونل حفر شده و احتمال تخریب شدت یافته است.

عنوان: غرب و آخرالزمان -1

موضوع اول نگاه و نگرش حاکم و منتشر در ادب و ادبیات مذهبی غرب را درباره «آخرالزمان، منجی گرایی و موعودگرایی» مورد مطالعه قرار می دهد و ویژگی های کلامی، تاریخی و گاه اجتماعی این بحث را در میان منابع و سابقه مذهبی غرب جست و گو می کند در حالی که در موضوع دوم جنبه و وجه اجتماعی و سیاسی پررنگ تر از وجه کلامی و تاریخی موضوع خود را می نماید.

آنچه این بخش بر محور و بنیاد آن استوار شده وجه دوم، یعنی رویکرد غرب در عصر و شرایط حاضر به موضوع و مفهوم آخرالزمان و جست و جوی علت و انگیزه مخفی پشت این رویکرد است. اگر چه باور به موضوع آخرالزمان و انتظار ظهور

منجی همواره جزء لاینفک حیات فرهنگی و مذهبی عموم ملل جهان و از جمله غرب مسیحی بوده و مشرب های مختلف مذهبی علی رغم گوناگونی ادبیات و برداشتها به نحوی بر این نکته تأکید داشته و آن را در میان خود زنده نگه داشته اند و بر این باورند که در موقعیت و زمانی خاص در آخرالزمان مردی برای رهایی بخشی انسان از عسرت و بحران و آلودگی ظهور خواهد کرد، لیکن مجموعه ای از حوادث و عوامل آشکار و نهان از نیمه دوم قرن بیستم میلادی باب گفت و گوی گسترده در این باره را گشود و سبب شد تا منابع، آرا و ادبیات موجود اما مسکوت و خاموش و مهجور در صورت های مختلف تجدید حیات بیابند و موجب بروز رویکرد جدید و بالنده به موضوع آخرالزمان و منجی گرایی شوند. این توجه و رویکرد محدود و منحصر به غرب مسیحی (ساکنین

امریکا و اروپای غربی) نبود بلکه به صورت‌های مختلف تجلی و مصادیق این توجه و رویکرد را در اقصا نقاط عالم و از جمله شرق اسلامی نیز می‌توان ملاحظه کرد.

تحولات مختلف و چند وجهی (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و در عرصه طبیعت) نه تنها مسبب طرح مباحثی چون: آخرالزمان، پایان تاریخ، آینده جهان، حکومت جهانی و جهان آینده و ضرورت آمادگی برای استقبال از منجی موعود شد بلکه، موجب بروز:

1. ادبیات مخصوص این عناوین در «سینمای غرب»

2. توسعه شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی مذهبی به قصد گفت‌وگو درباره ظهور منجی،

3. توسعه فعالیت‌های تبلیغی و تبشیری مذهبی با نگرش به آخرالزمان،

4. ظهور آموزه‌های آخرالزمانی و مذهبی در ادبیات سیاسی سیاستمداران غربی،

و بالاخره؛

5. بروز موج گرایش به منجی‌گرایی و ادبیات انتظار در میان عموم ملل و نحل منتشر در جغرافیای خاکی جهان شد.

عموم پژوهشگرانی که موضوع بروز بنیادگرایی در غرب و به ویژه امریکا را (طی دهه‌های 60 و 70 میلادی به بعد) مورد مطالعه قرار می‌دهند به خوبی واقف به نحوه بسط و بروز بنیادگرایی در سینما، رسانه‌های عمومی و فعالیت‌های اجتماعی و حتی سیاسی در غرب هستند. جریانی که طی همین مقاله مصادیق و آمار فراوان آن مطرح و بررسی می‌شود.

صرف‌نظر از رویکرد جدید و جدی غرب - به صورت عام - و مستکبرین پشت پرده - به صورت خاص - به این موضوع، امروزه شاهد گفت‌وگوی وسیع از آخرالزمان و قریب‌الوقوع بودن ظهور منجی آخرالزمان در میان سایر ملل و از جمله شرق اسلامی نیز هستیم چنانکه در ایران اسلامی، طی ده سال اخیر، بیش از تمامی ادوار گذشته باب گفت‌وگو از این موضوع باز شده و آثار فراوانی نیز منتشر شده است؛ اما چرا این همه گفت‌وگو؟

عوامل مؤثر در بسط گفت‌وگو از آخرالزمان

عواملی چند در بسط گفت‌وگو و کنکاش همه جانبه درباره آخرالزمان، ظهور منجی، کیفیت ظهور و پیامدهای آن مؤثر است. چند وجهی بودن این امر، آن را نسبت با سایر موضوعات و مباحث متفاوت می‌سازد.

اسرار یهود و اخرالزمان

در میان جمله عوامل، از «مشیت خداوندی» و وقت گشوده شده نباید غفلت کرد. شاید سایر عوامل به تبع این امر حادث شده‌اند. وقت همان بخت است. «دولت بیدار» جناب حافظ شیرازی که وقتی روی می‌نماید، همه موانع را دور می‌سازد، نا ممکن‌ها را ممکن می‌سازد، شرایط موافق را ایجاد می‌کند و قلب‌ها را مساعد همراهی می‌کند.

نباید از نظر دور داشت که «انتظار» ذاتی وجود آدمی است و امر مشترک میان عموم ملل است که خارج از ظرف زمان و مکان به عنوان محرکی قوی انسان را متوجه و متذکر «آینده» و ضرورت «نیل به کمال» می‌سازد. از همین روست که وجوه مختلف آن را در میان آثار فرهنگی همه اقوام می‌توان ملاحظه کرد لیکن گاه غفلت چون خاکستری آن را می‌پوشاند و وقتی دیگر حوادث و شرایطی آن را چون اخگری سرخ نمایان می‌سازد. با تذکر درباره این موضوع عوامل زیر را برای کنار رفتن این خاکستر و گرد و غبار می‌توان برشمرد:

1. ظهور تمام قد بحران و بن‌بست در مناسبات فردی و جمعی مردم.
2. ورود به هزاره جدید و احیای اندیشه هزاره‌گرایانه.
3. رویکرد گسترده ساکنان غرب به معنا، مذهب و منجی‌گرایی.
4. ظهور مصادیق پیشگویی‌های پیشینیان درباره عصر ظهور در عرصه‌های مختلف.
5. گفت‌وگو از پایان تاریخ در مطالعات اجتماعی - سیاسی.
6. مشیت الهی و... .

عوامل دیگری را به این مجموعه می‌توان افزود. هر یک از این عناوین به تدریج مورد بررسی قرار خواهد گرفت اما پیش از هر گفت‌وگو می‌بایست از خود «گفت‌وگو از پایان» پرسش کرد و به این سؤال جواب داد که چرا انسان این‌گونه از پایان پرسش می‌کند، و منشأ این سؤال کجاست؟

. ظهور تمام‌قد بحران و بن‌بست

پرسش از سرانجام و پایان سیر و سفر دراز انسان در عرصه زمین و گستره تاریخ، متقدم، پرسابقه و ذاتی وجود بشر است. به همان سان که انسان از «مبدأ» می‌پرسد از «مقصد و پایان» نیز پرسش می‌کند.

اساطیر و ادیان هر کدام به نوعی پاسخگوی این سؤال ناگزیر بوده‌اند. این عبارت ترجمه شاعرانه و زیبایی نزد مولوی دارد:

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود
به کجا می‌روم آخر نمایم و وطنم؟

این پرسش و پاسخ ناظر بر دو وجه است. وجهی ناظر بر سرانجام غایی آمد و شد انسان در عرصه زمین است. رازی ناگشوده و سر به مهر که به قول حکیم طوسی - فردوسی - دست‌یابی به پاسخ مناسب مشروط به گذر از نشئه دنیا و نیل به نشئه آخرت است.

همه تا در آرزو رفته فرار
به کس و نشد این در راز باز
به رفتن مگر بهتر آیدت جای
چو آرام‌گیری به دیگر سرای

این پرسش ذاتی برخاسته از روح بی‌قرار آدمی است که همراه سر در پی کشف راز هستی دارد و همین جستجو و تمنا او را از سایر موجودات متمایز می‌سازد و به عنوان جوینده و کاشف راز معرفی می‌نماید. تلاش و مجاهده متفکران و بزرگان اهل معرفت همراه مصروف نیل به راز بزرگ هستی، پرسش از وجود و حقیقت هستی است.

اما در وجه دوم، این پرسش متوجه سرانجام زندگی در عرصه خاک، فصل پایانی حیات و آخرین مرحله از زیستن در زمین (در دو وجه شخصی و عمومی) قبل از ورود به عالم آخرت است. چنانکه اشاره شد «بینش اساطیری» به نحوی و «ادیان، ملل و مذاهب آسمانی» به نحوی و «نحله‌ها و فرق غیر دینی» نیز به نحو دیگر سعی در پاسخگویی به این پرسش‌ها داشته‌اند چنانکه هر یک «تصویری» از «آینده» را برای پیروان خود ترسیم نموده و ویژگی‌های آن را برشمرده‌اند.

امهات منابع فرهنگی و دینی شرقی - به ویژه اسلامی - ناظر بر پاسخ حقیقی به «پرسش انسان» است. پرسش از حقیقت هستی، راز هستی و بالاخره سرانجام آمدن و شدن، پاسخ دین به این پرسش عاری و پیراسته از «خودباوری»، «نیست‌انگاری» و «رویگرد به دنیا» است.

این پرسش متعلق به انسانی است که «متذکر مرگ» است و در امان از آلودگی به زندگی‌ای مملو از غفلت و رفاه، او که رویی به قبرستان و نگاهی به مرگ دارد و در مجاهدتی بزرگ در پی جستن راهی برای رویارو شدن با مرگ، کشف راز و نیل به رستگاری است.

در عصری که بشر مبتلای خودبنیادی است و خود را «فعال ما یشاء» می‌شناسد و مستغنی از کلام

آسمانی، از این پرسش خبری نیست و در مقابل گریز و غفلت از این پرسش از سر و روی انسان می بارد. همه آنچه پیرامون او را گرفته نیز به نحوی بر گستره غفلت او از «مرگ» می افزاید. به قول استاد سید احمد فریدید، «زندگی مرگ آلودی که انسان در آن گورستان را فراموش می کند»¹، «این زندگی منتهی به لذت پرستی، اراده معطوف به قدرت به مرض و بیماری می انجامد»². در این نوع از زندگی که تمامیت «تاریخ غرب» را جلوه گر می سازد، انسان در پی رفاه و غافل از مرگ است. سیری تمام در ظاهر و ظاهر پرستی و رفت و آمدی تمام در باطل.

این جمله شگفت استاد فریدید، پرده از واقعیتی شگفت تر نیز بر می دارد: در این وضع و تاریخ، مستضعف نیز می خواهد جای زندگی مرفه و مرضناک بورژوازی را بگیرد. گویا گوی سبقت را همگان از هم می ربایند.

در این نحوه از «زندگی کثیف»، همه «نگرانی» روح که حاصل دریدن پرده غفلت و پندار است، مبدل به «دغدغه و خلجان نفسانی» می شود. و همه هم انسان مصروف دنیا و «عمل» بی فکر و ذکر برای تصرف و تملک دنیا.

هیئات که «شرق» و «انسان شرقی» در وقت غلبه، سیطره پررنگ «تاریخ غربی» در سایه و حاشیه فرو رفته است. انسان شرقی هم دیگر شناسای شرق نیست. در غفلت از حقیقت شرق و دینداری سر در پی رفاه و مدرنیته و دنیامداری گذراسته است و به تبع روشنفکران و فراماسونرها و اولاد اسرائیل، دریافته ها و معارف دینی را با ادب و ادبیات غربی ترجمه می کند؛ جملگی را سکولاریزه می سازد، دنیوی می کند، ترجمه ای دنیوی و صرفاً این جهانی از دین و اقوال اولیای دین ارائه می دهد تا با آسودگی خاطر سیر در «فرهنگ و مدنیت» غربی کند.

در چنین وضعی انسان شرقی در غفلت تام، جمله مفاهیم دینی را از درون تهی و معادل نفسانی و شیطانی غربی را بر آن حقایق اصیل پوشاند و دست آخر خود را به ظاهری بدون باطن دلخوش می سازد.

به اقتضای این تاریخ و حسب غفلت از تفکر و تأمل درباره امور کلی، انسان غربی مشغول و مبتلا به امور جزئی شد و تلاشی پیگیر و لاینقطع را برای نیل به قدرت، بهشت زمینی و آبادانی دنیا آغاز کرد. تا آنجا که این میل نفسانی در «مرکز توجه» او قرار گرفت و به تبع این وضع، نزاع قدرت طلبانه برای تغییر عالم و تصرف در زمین در گرفت و شاید بتوان این عصر را با عنوان «عصر جدال و رقابت ایدئولوژی ها»³ شناخت که در عصر مدرن در قالب کلکسیون و مجموعه ای از

دستورالعمل‌های سیاسی اجتماعی - بریده و منقطع از تفکر و دین - در اندیشه و هوای تغییر جهان ارائه شدند. طی پنج قرن گذشته و پس از رنسانس در اروپا - و دویست سال اخیر در شرق و سرزمین‌های اسلامی تمامی هم‌انسان معطوف به انکار ساحت معنوی و عرشی عالم شده است. همه چیز در یک نسبت انگاری (relativism) وحشتناک فراموش شده است. هیچ چیز قابل اطمینان و یقینی جز اراده و اهوای نفسانی انسان وجود ندارد.4

سوسیالیسم، فاشیسم، ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی، جملگی به عنوان ایدئولوژی‌های مبتنی بر تفسیر اومانستی و انسان‌مداری از عالم و آدم، بارزترین دستورالعمل‌های سیاسی و اجتماعی قرون جدید را پیشنهاد و سال‌های متمادی بشر مفلوک را به خود مشغول کردند. جمله این ایدئولوژی‌ها به قول «مارکس» با هدف تغییر جهان پای در میدان گذاردند و میدان پرکشمکش و پرغوغایی را ایجاد کردند.5

سلب حیثیت معنوی از هستی در تاریخ جدید غربی، انسان را از «تعهد دینی» آزاد ساخت لیکن سرگستگی و حیرانی را روزی او ساخت تا در اشتغال بی‌وقفه در «سیاست، توسعه، مدرنیته و نزاع بی‌پایان قدرت‌طلبانه» همه هستی و سرمایه‌های وجود خود را از دست بدهد.

با مطالعه‌ای ساده در تاریخ ایدئولوژی می‌توان دریافت که ارمغان جمله ایدئولوژی‌ها در چهار عبارت ساده: بازی سیاسی، تلاش برای توسعه، شهوت مدرنیته و بالاخره نزاع بی‌پایان برای قدرت بیشتر خلاصه می‌شود.

این همه به معنی اشتغال مداوم به «عمل»، بدون اتکا به «نظر» و نوعی عمل‌زدگی (پراگماتیسم) بی‌وقفه بود که طریق هرگونه آگاهی و معرفت از طریق تفکر و دین را برای انسان سد کرد. شاید به همین جهت است که انسان علی‌رغم دستیابی به تکنیک و تکنولوژی، همه آرامش جان را از دست داده است. این سخن ناظر بر تأیید و تأکید بی‌عملی و «انفعال» نیست. عمل در تاریخ بحران‌زده غربی، ناظر بر هیچ حکمت، دین و حتی فلسفه به معنی اصیل لفظ نیست. این عمل، متکی به صورتی و سایه‌ای از تفکر فلسفی یعنی ایدئولوژی (غاصب دین و حکمت) عین ظهور امارگی نفس است. ورنه از دوران کهن و در میان متقدمین از میان فلاسفه، «سیاست مدینه» به عنوان «حکمت عملی» با تکیه بر حکمت نظری امر تدبیر در امور ملکی و تنظیم مناسبات و معاملات مردم را عهده‌دار بوده است. در واقع همراهی و پیوستگی تمام میان عمل و نظر به تمامی اعمال معنی و سمت و سوی متعالی و حکیمانه می‌بخشید و مانع از ظهور و بروز آمادگی و در نتیجه

اغتشاش و بحران مناسبات می‌شد.

«ایدئولوژی» به عنوان نظام‌نامه و پشتوانه ضعیف، نفسانی و سست عمل در تاریخ معاصر، متکی به خودبنیادی است. از این رو، این عمل، ره به دیاری روشن و سرانجامی میمون نمی‌پوید. به عبارتی این عمل، عمل علی(ع)6 و انبیای عظام الهی نیست که مترادف با «طاعت» باشد. تکیه‌گاه عمل – اطاعت و بندگی – در حوزه معارف دینی دیانت و معرفت است و از همین منظر، تجلی بندگی در عمل فردی و جزئی، منجر به ظهور «عبودیت» و «اراده معطوف به حق» می‌شود. حسب سنت لایتغیر هستی 7، عمل متکی به ایدئولوژی بریده از دیانت، عین انانیت و خودبنیادی است و بحران نتیجه قطعی و محتوم آن 8. حاصل محتوم ایدئولوژی به هر نحو و صرف نظر از عنوان و مبدع آن، «اراده معطوف به قدرت»، امپریالیسم و استکبار ورزی است. خواه در هیتلر ظهور کند و یا موسولینی و یا کاپیتال دموکراسی امریکایی.

عوامل مؤثر در تحولات

اجتماعی غرب و شروع

تاریخ جدید:

• جنگ‌های صلیبی

• فتح اندلس

• کشف قاره امریکا

1517 – 1492

نتیجه:

• احیاء منابع کهن فلسفی یونان

• مشاهده تجربه پیشرفت

مسلمین

• شکل‌گیری بوژروازی

• ایجاد انگیزه برای تغییر

نتیجه:

اسرار یهود و اخرالزمان

- جنبش عقلی رنسانس 1400-1700
- جنبش امانیسم 1469-1517
- پروتستانیزم 1517-1564
- روشنگری 1700-1900
- انقلاب فرانسه 1788-1815

نتیجه:

- تولد نظام معرفتی جدید
- بسط فرهنگ غربی و لیبرالیسم
- شکل گیری امریکا
- شروع استعمارگری
- غلبه متدولوژی و علوم جدید
- شکل گیری تمدن غربی

بی گمان بحران حاصل و محصول «تزاحم و بن بست» است و درهم ریختگی، آشوب و انفعال محصول طبیعی و ناگزیر آن. خروج از اعتدال و مشی در طریق افراط و تفریط و تبدیل شدن «خودکامگی و خودبنیادی» به مشی عمومی مردم در خود و با خود تزاحم، بن بست و بحران را خواهد داشت.

اگرچه در هر دوره‌ای حسب شرایط مختلف نحوی بحران و تزاحم گریبان انبای بشر را گرفته لیکن انباشت بحران و چندوجهی بودن آن در یک مقطع ویژه زمانی ما را متذکر ظهور تمام قد بحران و بن بست ساخته است.

تا پیش از این گرچه خودکامگی و خودبنیادی انسان بریده از وحی و غافل از غیب عالم و عالم غیبی را با «مسایلی» رو به رو می ساخت اما شیفتگی در برابر دستاوردهای علوم جدید و تکنولوژی باعث بود تا حل مسئله را از همان دستاوردها بخواهد، لیکن در شرایطی که ما از آن گفت و گو می کنیم حل کننده مسئله نیز خود درگیر با بحران شده، به گونه‌ای که تصور می شود به تمامی انسان به برده و عبد بی چون مخلوق دست خود تبدیل شده است. اما صورت‌های مختلف این بحران را در وجوه نظری، فرهنگی و تمدنی می توان ملاحظه کرد. و شاید بتوان گفت فراگیری، ژرفا و

چندوجهی بودن بحران مستولی و جاری در عصر حاضر نشانه‌های بارز، «تاریخ در بحران» یا «بحران در تاریخ غربی» دانست.

بحران ایدئولوژیک

در بررسی و مطالعه صورت‌های مختلف بحران که حیات فرهنگی و مادی انسان را در خود گرفته، گفت‌وگو از «بحران یا بن‌بست ایدئولوژی» را مقدم داشته‌ام. چه، بحران در صورت‌های مادی حیات و تباهی مدنیت مرهون بحران در عرصه حاکمیت است. از این نکته نمی‌توان غفلت ورزید که به دلیل نسبت و ارتباط طولی سه ساحت «تفکر، فرهنگ و تمدن»، بحران در عرصه فرهنگی، بحران در عرصه تمدن را در پی دارد به همان سان که اقوام، قبل از آنکه از حیث فرهنگی مبتلای بحران و گسست شوند، در ساحت و عرصه تفکر و نظام نظری دچار بحران می‌شوند.

این ارتباط و نسبت در انجام اصلاحات و احیاگری و انقلاب نیز وجود دارد. اصلاحات و احیا، قبل از آنکه از عرصه تمدن و مناسبات و معاملات مادی آغاز شود، در گرو اصلاحات فرهنگی و احیاگری در این ساحت است ورنه انجام هر عملی و ارائه هر نسخه‌ای بر حجم اختلاط، اغتشاش و بالاخره گستره بحران می‌افزاید. اقوامی که کپیبرداری از صورت‌های تاریخی گذشته را شرط کافی برای تجدید حیات می‌شناسند همواره در طریق بحران و ازدحام و تراحم گام می‌زنند. در بدو تاریخ جدید غربی، قرون 15 و 16م. خلع ید از دین و گسترش سکولاریزم، موجب بود تا بشر با مشی در طریق خود بنیادی، دریافت‌های حاصله از عقل کمی در تجربه‌گرایی را بی‌دخالیت حجت آسمانی و وحیانی، برای دستیابی به کمال، امنیت، عدالت و بهره‌مندی کافی بشناسد. از این رو به همین دریافت‌ها نیز برای تنظیم «مناسبات اجتماعی، سیاسی» - به عبارت دیگر سیاست مدینه - بسنده کردند. از همین جا، قراردادهای اجتماعی و میثاق‌نامه‌ها، منبع و مشرب اولیه تنظیم و تدوین مناسبات شدند به تبع این وضع و پس از آن، گونه‌های مختلف «ایدئولوژی» عهده دار سیاست مدینه و تنظیم مناسبات سیاسی و اجتماعی شدند و هر یک برای چندی با پیشنهاد پروژه ای جماعت انسانی را به امید دستیابی به گونه‌ای از برخورداری، عدالت و امنیت به دنبال خود کشیدند.

در حقیقت، انسان غربی به تبع روشنفکران و برخی فیلسوفان، «خیر» را از مجرای مجموعه‌ای از

ایدئولوژی‌ها جستجو کرد در حالی که آنچه از آن به عنوان «خیر» یاد می‌کرد، جز پندار نبود. چه، حسب سنت لایتغیر هستی، جمله توانایی جسمی و تراوشات ذهنی انسان، به علت نقصان و اسارت در ضعف حدود خاص ناتوان از درک همه ساحات وجود و کشف وجوه آشکار و نهان هستی بود و امکان بالقوه بر آوردن عموم نیازهای مادی و فرهنگی انسان را نداشت.

اگر چه برخی پژوهشگران به دلیل توجه به بنیادهای فلسفی، ایدئولوژی را تنها به مثابه زیرساخت نظام‌های سیاسی، اجتماعی مبتنی بر رویکرد نازیسم، فاشیسم و کمونیسم می‌شناسند و لیبرالیسم را از جغرافیای ایدئولوژی‌های نامبرده که نوعی «نظام ارزشی و نگاه فلسفی» با خود و در خود دارند منفک می‌شناسند لیکن باید توجه داشت که در دوران جدید - تاریخ غربی - با سپری شدن قرون وسطی و شروع «رنسانس» در نیمه قرن پانزدهم میلادی، غرب، قدم در میدانی گذارد که هیچ‌گاه مستغنی از ایدئولوژی به مثابه «نظام خودبنیاد بشری برای تنظیم مناسبات سیاسی اجتماعی، نگاه به آینده و اصلاح روابط مبتنی بر قوانین خود ساخته بشری» نبوده است چنانکه واسپس «نهضت اصلاح دینی» - پروتستانیزم - در نیمه اول قرن شانزدهم میلادی، زمینه شکل گیری جریان «روشنگری قرن 18 م.» با هدف تغییر شیوه اندیشیدن فراهم آمد. بشر غربی با گذار از منازل رنسانس، امانیسم و پروتستانیزم به عصر روشنگری رسیده بود. عصری که اندیشه تحلیلی، انتقادی را به جای اندیشه اسطوره‌ای (و دینی) گذارد. 8

جمله مدافعان و منتقدان روشنگری، بر این اصل پای می‌فشارند که شالوده روشنگری قرن 18 م.

بینش این جهانی است و اساساً روشنگری ایدئولوژی این جهانی است. 9

روشنگری، به مدد نقد و جدل و تردید در تعیینات دینی، خود را از دست اصول ثابت دینی خلاص کرد تا جهان مطلوب و مفروض خود را به مدد عقل و خرد خودبنیاد بر ویرانه‌های معبد و کلیسا بسازد. 10

این بنا بر شالوده جدل و مجادله نفس آدمی استوار بود و از این رو در خود و با خود فلسفه «تجربه و تغییر دائمی» را داشت.

«آنتونی آر بلاستر»، نویسنده کتاب ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب در مقدمه‌ای که برای بررسی مبانی فلسفی لیبرالیسم آورده می‌نویسد:

در بیشتر متون فلسفی، فلاسفه قرن هفدهم و هجدهم به دو گروه «عقل‌گر» و «تجربه‌گرا» تقسیم شده‌اند. بر این منوال دکارت، اسپینوزا و لایبنیس عقل‌گرا لقب گرفته‌اند، ویکن، هابز، لاک و

بعدها هیوم، بنیانگذاران و حافظان سنت تجربه‌ای عمدتاً انگلیسی قلمداد شده‌اند. در دنیای انگلوساکسون تا به امروز حرمت تجربه‌گرایان محفوظ مانده و آثارشان مطالعه می‌شود.¹¹ مبنای آکادمیک تجربه‌گرایی، خود بخشی از تاریخ لیبرالیسم است. تفاوت‌های میان این دو گرایش نیز به نوبه خود برای لیبرالیسم واجد اهمیت است. گرچه برای منظور کنونی، فصل مشترک این دو سنت بیش از تفاوت‌های آنها اهمیت دارد: این فصل مشترک، تأکید بر تجربه فردی به عنوان مبنای علم و یقین است (خود بنیادی) در نظر گرفتن تجربه حسی فرد به مثابه مبنای معرفت (استغنا از وحی)، هسته تجربه‌گرایی لاک را تشکیل می‌دهد. دکارت نیز از خرد آغاز کرد. جانشینی انسان به جای حق، تبدیل دین به قانون، تصرف جایگاه ارزش‌های خدایی توسط اصالت سود و ترقی و بالاخره تبدیل مذهب به اخلاق هدونیسیم¹² (لذت‌جویی، لذت‌گرایی)، چهار رکن فرهنگی و پس از آن تمدنی عصری را تشکیل دادند که از آن با عنوان «عصر جدید» یا «تاریخ جدید غرب» یاد می‌کنیم، تاریخی که اینک به تمامی در بحران گرفتار آمده است.

پی‌نوشت‌ها:

- 1 و 2. قرید، احمد، دیدار فرهنگی و فتوحات آخرالزمان، چاپ و نشر منظر، صص 271-270.
3. شایان ذکر است که به دنبال ترجمه ناقص واژه «ایدئولوژی» در سال‌های اخیر نوعی اغتشاش در فهم بسیار معانی و مفاهیم فلسفی و دینی را سبب بوده است. برای اولین بار واژه «ایدئولوژی» توسط یک پوزیتیویست فرانسوی به نام «دوستوت دوتراسی» به سال 1796 میلادی ابداع گردید. و مراد از این واژه «علم بررسی تجربی افکار و اندیشه‌ها با روش‌های تجربه‌گرایی (امپریسم) بود.» تجربه‌گرایی بر این ایده مبتنی است که اطلاعات و داده‌های حسی به مبنای «شناخت» و معرفت به شمار می‌روند. کارل مارکس در سال 1846م. در کتاب ایدئولوژی آلمانی این واژه را مترادف «باورهای کاذب و باطل که حقیقت امور را از فهم آدمی پنهان می‌کنند به کار گرفت.
- جامعه‌شناسان سیاسی معاصر، ایدئولوژی را مترادف نظام منسجمی از آرا و افکار که مشمول گستره هستی‌شناختی، اخلاقی و سیاسی معاصر، ایدئولوژی را محصول عصر تجدد می‌دانند چنانکه «بشر، ژان» در کتاب ایدئولوژی چیست (ترجمه علی اسدی، شرکت سهامی انتشار، ص5) ایدئولوژی را اساساً محصول عصر تجدد و فراگرد دنیوی شدن فرهنگ تعریف می‌کند.

امروزه در ایران، در ادبیات سیاسی، ایدئولوژی را حمل بر «تفکر دینی» می‌کنند.

4. همان – ص. 470

5. زرنشاس، شهریار، فلسفه، سیاست و ایدئولوژی.

6. من نمی‌گویم ایدئولوژی غلط است، در غرب ایدئولوژی با تمام شدن «جهان‌بینی» شروع می‌شود و ایدئولوژی در عمل است اما عملی که نمی‌توان گفت عمل علی‌ابی طالب است. یعنی بگویم ایدئولوژی علی؛ دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان.

7. سیر عزلت و غیبت دین از صحنه مناسبات اجتماعی و سیاسی غربی از سال‌های اولیه قرن پانزدهم میلادی با پشت سر نهادن نقاط عطف مهمی چون: رنسانس، امانیسم، نهضت اصلاح دینی و انقلاب فرانسه شروع و ساحات مختلف حیات فرهنگی و مادی را در نوردید و در قرن هجدهم با غلبه «روشنگری» به تمامی آشکار گردید.

در سال 1794 م. به طور رسمی کنوانسیون ملی فرانسه به دنبال انقلاب 1785 م. دخالت کلیسا را در امور سیاسی ممنوع ساخت و در سال 1905 م. به دنبال آن قانون، دخالت کلیسا به حداقل رسید و نظام سکولار بر عموم نهادهای اجتماعی سایه افکند.

8. کاسیرز، ارنست، فلسفه روشنگری، ترجمه یدالله موقن، ص. 27

9. همان – ص. 29

10. همان – ص. 19

11. آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، نشر مرکز، ص. 190

12. هدونیسیم – hedonism لذت‌گرایی. مذهب اصالت لذت.

عنوان: داستان حقیقی کابالا

سفر خروج عنوان دومین کتاب تورات می‌باشد. در این کتاب به تشریح نحوه خروج بنی‌اسرائیل از مصر تحت حمایت حضرت موسی (ع) و رهایی آنان از ظلم و ستم فرعون پرداخته شده است. فرعون بنی‌اسرائیل را وادار به بردگی نموده بود و به آزادی آنها رضایت نمی‌داد اما با مشاهده

اسرار یهود و اخرالزمان

معجزات الهی به دست موسی (ع) و بلایایی که بر سر قومش نازل می‌شد، اندک اندک تغییر رفتار داد. به این ترتیب بنی اسرائیل شبی گرد هم جمع شدند و از مصر مهاجرت کردند. سپس فرعون به آنها حمله کرد اما خداوند به وسیله معجزات دیگری از طریق موسی (ع) آنها را حفظ کرد. ما شرح قرآن را درباره مهاجرت یهودیان از مصر می‌پذیریم، چون متن تورات بعد از وحی به موسی (ع) دچار تحریف شد. مهم‌ترین استناد بر این مدعا تناقضات بسیاری است که در پنج کتاب تورات: سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد و سفر تثبیه وجود دارد. کتاب سفر تثبیه با شرح مرگ و تدفین موسی (ع) پایان می‌یابد و این گواه مسلمی است بر اینکه بخش مذکور پس از مرگ آن حضرت به کتاب اضافه شده است.

در قرآن، درباره شرح مهاجرت بنی اسرائیل از مصر و در دیگر داستان‌های مربوط به این قوم، اندک تناقضی وجود ندارد. داستان به طور دقیق بیان گردیده و علاوه بر این خداوند حکمت‌ها و اسرار بسیاری در خلال آن آشکار می‌نماید. به همین دلیل با بررسی دقیق آنها به درس‌های بی شماری برمی‌خوریم.

گوساله طلایی

چنانچه در قرآن آمده است از مهم‌ترین حقایق مربوط به مهاجرت بنی اسرائیل از مصر، طغیان‌شان علیه مذهبی است که خدا به آنها وحی می‌نمود؛ در حالی که قبلاً به کمک خدا از زیر بار ستم فرعون رهایی یافته بودند. بنی اسرائیل قادر به درک توحیدی که موسی (ع) از آن سخن می‌گفت نبودند و دمامم به سمت بت‌پرستی گرایش می‌یافتند. قرآن این گرایش را در اینجا توضیح می‌دهد:

و ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم. آنها در سر راهشان به قومی برخوردند که مشغول پرستش بت‌های خود بودند؛ گفتند: «ای موسی! همچنان که اینها خدایانی برای خود دارند، تو هم برای ما خدایانی معین کن.» موسی گفت: «الحق که شما مردمی نادان هستید (که الطاف و معجزات خداوند یکتا را نادیده می‌گیرید.)» این مردم (بت‌پرست) محکوم به نابودی هستند و اعمالشان نیز باطل است. 1

بنی اسرائیل با وجود هشدارهای موسی (ع) به انحرافات خود ادامه دادند و زمانی که موسی (ع) آنها را ترک کرد تا به تنهایی از کوه سینا بالا رود، این گرایش آشکار گردید. مردی به نام

«سامری» با سوء استفاده از غیبت موسی(ع) از خفا بیرون آمد. وی آتش زیر خاکستر تمایل بنی اسرائیل به بت پرستی را شعله‌ور ساخت و آنها را متقاعد کرد تا مجسمه گوسفندی بسازند و آن را پرستش کنند:

موسی خشمگین و غمگین به سوی قوم خود بازگشت و سرزنش کنان به قومش گفت: «آیا آفریدگارتان به شما وعده نیکو نداده بود؟ و آیا تحقق این وعده آنچنان طولانی شد (که شما طغیان کردید) یا می‌خواستید غضب آفریدگارتان بر شما نازل شود و لذا وعده خودتان را با من زیر پا گذاشتید؟

آنها گفتند: «ما به میل و اختیار خودمان عهدشکنی نکردیم. بلکه زینت آلاتی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودیم از خود دور ساختیم و این گونه به پیشنهاد و رأی سامری آنها را در کوره آتش افکندیم.» و سامری از آن طلاهای ذوب شده مجسمه یک گوساله را ساخت که صدای گوساله هم از آن شنیده می‌شد و به مردم گفت: «این خدای شما و خدای موسی است و موسی عهد خود را فراموش کرد (و در کوه طور دنبال خدای دیگری است)».

چرا بنی اسرائیل چنین گرایش پایداری به برافراشتن بت‌ها و پرستش آنها داشتند؟ منبع این میل چه بود؟ واضح است جامعه‌ای که قبلاً هرگز به بت پرستی اعتقاد نداشته، به ناگهان دست بر رفتار پوچ و بی‌معنایی چون ساختن بت و پرستش آن نمی‌زند. تنها کسانی که بت پرستی میل طبیعی در درونشان است ممکن است به آن ایمان آورند.

با این حال بنی اسرائیل مردمی بودند که از زمان جدشان - ابراهیم(ع) - به خدای واحد ایمان داشتند. نام «اسرائیل» یا «پسران اسرائیل» اولین بار به فرزندان یعقوب(ع) - نوه ابراهیم(ع) - اطلاق گردید و بعدها به همه یهودیان تعمیم داده شد. بنی اسرائیل (یهودیان) از ایمان توحیدی که از اجداد خویش: ابراهیم، اسحاق و یعقوب(ع) به ارث برده بودند، حفاظت می‌کردند. آنها با یوسف(ع) به مصر رفتند و با اینکه در میان مصریان بت پرست می‌زیستند، مدت‌های مدید از ایمان خویش محافظت نمودند. از داستان‌های قرآن چنین برمی‌آید که آنان در زمانی که موسی(ع) بر آنها ظهور کرد مؤمن به خدای واحد بودند. تنها تفسیری که می‌توان کرد این است که بنی اسرائیل با وجود آنکه به ایمان توحیدی خود بسیار وابسته بودند، تحت تأثیر مردم کافری که در میان آنها زندگی می‌کردند قرار گرفتند و شروع به تقلید از آنها و جایگزین ساختن مذهب وحیانی خود با بت پرستی اقوام بیگانه نمودند.

اسرار یهود و اخرالزمان

با نگاه به اسناد تاریخی پی می‌بریم که قوم کافر تأثیرگذار بر بنی‌اسرائیل، متعلق به مصر باستان بود. گواه مهم ما بر این نتیجه‌گیری این است که گوساله طلایی که بنی‌اسرائیل در زمان غیبت موسی (ع) عبادت کردند، در حقیقت نسخه عینی از «هاتر» (Hathor) و «افیس» (Aphis)، بت های مصریان بود. «ریچارد راینفد»، نویسنده مسیحی کتاب زمان طولانی زیر آفتاب در کتاب خود می‌نویسد:

هاتر و افیس، خدایان گاو نر و ماده، نماد خورشیدپرستی بودند. پرستش این خدایان تنها یک مرحله از تاریخ طولانی خورشیدپرستی مصر می‌باشد. گوساله طلایی کوه سینا مدرک کاملاً اثبات شده این موضوع است که ضیافت ذکر شده به خورشیدپرستی مربوط بوده است. 3

نقوذ بت‌پرستی مصر به بنی‌اسرائیل در مراحل متفاوتی روی داد. در نتیجه رویارویی با مردم کامر، طولی نکشید که میل به عقاید رافضی ظاهر گشت و همان طور که در آیه بالا بیان شد، آنچه آنها به پیامبر خود گفتند:

ای موسی! همچنانکه خدایانی برای خود دارند، تو هم برای ما خدایانی معین کن. تا ما خدا را آشکارا به چشم خود نبینیم حرف‌های تو را باور نمی‌کنیم. 4

آشکار می‌کند که به پرستش موجودی مادی که قابل دیدن باشد گرایش داشتند؛ درست همانند آنچه مصریان می‌پرستیدند.

گرایش بنی‌اسرائیل به بت‌پرستی مصر باستان بسیار بااهمیت است و بینش خاصی را در ارتباط با تحریف متن تورات و مبادی کابالا برای ما فراهم می‌آورد. زمانی که به دقت به این دو موضوع توجه می‌کنیم، خواهیم دید که در سر منشأ بت‌پرستی مصر باستان، فلسفه مادی‌گرا وجود دارد.

از مصر باستان تا کابالا

بنی‌اسرائیل زمانی که موسی (ع) هنوز در قید حیات بود شروع به ساختن شبه بت‌هایی از آنچه در مصر دیده بودند کردند و به عبادت آنها پرداختند و پس از مرگ موسی (ع) دیگر ترسی از برگشتن از دین و انحرافات نداشتند. مسلماً این موضوع را نمی‌توان به همه یهودیان تعمیم داد، لذا بعضی از آنان بت‌پرستی مصر باستان را پذیرا شدند. در واقع آنان عقاید «کاهنان مصر» (جادوگران فرعون) را که بنیاد عقاید اجتماعی آن زمان را تشکیل می‌داد ادامه دادند و ایمان خود را کنار گذارند. عقایدی که یهود از مصر باستان با آن آشنا گردید «کابالا» نام داشت. ساختار کابالا

درست مانند نظام کاهنان مصر، سری و درونی بود و اساس آن را جادوگری تشکیل می داد. جالب توجه است که توضیح کابالا درباره آفرینش با آنچه در تورات موجود است، کاملاً متفاوت می باشد و تفسیری مادی گرا و مبتنی بر عقاید مصر باستان بوده و به وجود ابدی ماده عقیده دارد. «مورات از جن» فراماسون ترک در این باره می گوید:

پیداست که کابالا سال ها قبل از تورات به وجود آمد. مهم ترین بخش تورات نظریه ای درباره پیدایش جهان است. این تئوری با داستان آفرینش مذاهب توحیدی بسیار متفاوت می باشد. بر اساس کابالا در آغاز آفرینش چیزهایی به نام «سفیرات» و به معنای «دایره» یا «مدار» با ویژگی های مادی و غیرمادی به وجود آمدند. تعداد آنها 32 تا بود. ده نای اول نمایانگر منظومه شمسی بودند و بقیه نمایانگر انبوه ستارگان فضا این مشخصه کابالا نشان می دهد که به اصول اعتقادی نجومی مربوط است... بنابراین کابالا از مذهب یهود بسیار فاصله دارد و بیشتر با مذاهب مرموز و کهن شرق مرتبط است. 5

یهودیان با پذیرش عقایدی سری و مادی گرای مربوط به مصر باستان که بر جادوگری استوار بودند، از احکام تورات چشم پوشی نمودند. ایشان شعائر و آداب سحر آمیز دیگر بت پرستان را پذیرا شدند و در نتیجه کابالا به تعالیمی پنهانی در یهودیت مبدل شد، اما با تورات مغایر بود. «نستا، اچ، وبستر» نویسنده انگلیسی کتاب جوامع مخفی و جنبش های ویرانگر می نویسد: جادوگری را که ما می شناسیم کنعانیان قبل از اشغال فلسطین توسط بنی اسرائیل اجرا می کردند. مصر، هندوستان و یونان نیز طالع بینان و غیب گویان خود را داشتند. یهودیان با وجود لعن و نفرین هایی که در قانون موسی (ع) علیه جادوگری وجود دارد با نادیده گرفتن هشدارها، گرفتار این بیماری مسری شدند و با تدبیر خود سنت مقدسی را که به ارث برده بودند با عقاید جادوگری که از دیگر اقوام وام گرفتند، مجروح ساختند همزمان جنبه فکری کابالای یهودی از فلسفه مجوسیان ایران، نئوافلاطونیان و نئوفیثاغورثیان گرفته شد. پس مباحث ضد کابالاها که می گویند آنچه ما امروز از کابالا می دانیم صددرصد یهودی نیست توجیه پذیر است. 6

در قرآن آیه ای وجود دارد که به این موضوع اشاره می کند. خداوند می گوید بنی اسرائیل تشریفات و آیین های جادوگری و شیطانی را از منابعی خارج از مذهب خویش گرفتند؛ یهود از کار و امداد جادوگری که شیاطین در عصر سلیمان برای مردم می خواندند و یاد می دادند پیروی می کردند (و آنها را برای پیشبرد مقاصد خود به کار می گرفتند) سلیمان هرگز به سحر و

کفر آلوده نشد، لیکن شیاطین کفر می‌ورزیدند و مردم را سحر و جادوگری تعلیم می‌دادند و (نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل به نام‌های «هاروت» و «ماروت» نازل شد، پیروی می‌کردند. (آن دو فرشته از طریق باطل کردن سحر، ناچار شیوه کار ساحران را به مردم یاد می‌دادند.) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند مگر اینکه قبلاً به او می‌گفتند: «ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید و از این تعلیمات استفاده ناصواب نکنید.» ولی مردم از آن دو فرشته چیزهایی از جادوگری می‌آموختند که می‌توانستند میان زن و شوهر جدایی بیفکنند. آنها (علی‌رغم نصایح فرشتگان) همان درس‌هایی را می‌آموختند که به جای سود برای آنها ضرر داشت ولی جز به اذن و خواست خداوند نمی‌توانستند به آدم‌ها ضرری بزنند و آنها خود می‌دانستند که هر کس خریدار متاع جادو باشد در آخرت بهره‌ای از بهشت نصیب او نخواهد شد و بسیار بد بود بهایی که (آینده) خود را بدان می‌فروختند، اگر عقل خود را به کار می‌بستند.⁷

این آیه اعلام می‌کند که برخی یهودیان، با آنکه می‌دانستند با کار خود در آخرت مورد بازخواست قرار خواهند گرفت، آداب جادوگری را آموختند و پذیرا شدند. بنابراین از قانون خداوند گمراه گشتند و با فروش روح خود به بت‌پرستی گرفتار شدند (عقاید جادویی) و به عبارت دیگر ایمان خود را رها کردند.

حقایق این آیه مهم‌ترین خصوصیات یک جدال را در تاریخ یهود شرح می‌دهد. در این جدال از یک سو پیامبرانی که از سوی خدا برای یهودیان فرستاده شده بودند و پیروان آنان قرار داشتند و از سوی دیگر یهودیان مغرض که برخلاف فرمان خداوند عمل کردند، به تقلید از فرهنگ شرک‌آمیز پرداختند و به جای پیروی از قانون خداوند از آداب فرهنگی آنان پیروی نمودند.

اصول الحادی که به تورات افزوده شد

قابل توجه است که در کتاب عهد قدیم (کتاب مقدس یهودیان) به گناهان یهودیان منحرف اشاره شده است. در کتاب غمیا، که نوعی کتاب تاریخی در میان عهد عتیق می‌باشد، یهودیان به گناهان خویش اعتراف و چنین به توبه می‌نمایند:

و بنی اسرائیل خویشان را در جمیع غرباء جدا نموده، ایستادند و به گناهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند و در جای خود ایستاده، یک ربع کتاب تورات «یهوه» - خدای خود - را خواندند و ربع دیگر را اعتراف نموده و یهوه - خدای خود را عبادت نمودند و شیوع و

بانی و قدیئل و شنیا و بنی و شریبا و بانی و کنانی بر زمینه لاریان ایستادند و به آواز بلند نزد یهوه خدای خویش استغاثه نمودند.⁸

و آنان (پدران ما) بر تو فتنه انگیزته و تمرد نموده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند و انبیای تو را که برای ایشان شهادت می آورند، تا به سوی تا بازگشت نمایند، کشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند. آنگاه تو ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آورند و در حین تنگی خویش نزد تو استغاثه نمودند و ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمت‌های عظیم خود نجات دهندگان به ایشان دادی که ایشان را از دست دشمنانشان رهانیدند. اما چون استراحت یافتند، بار دیگر به حضرت تو شرارت ورزیدند و ایشان را به دست دشمنانشان واگذاشتی که بر ایشان تسلط یافتند و چون باز نزد تو استغاثه نمودند ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمت‌های عظیمت بارهای بسیار ایشان را رهایی دادی و برای ایشان شهادت فرستادی تا ایشان را به شریعت خود برگردانی اما ایشان متکبرانه رفتار نموده اوامر تو را اطاعت نکردند و به احکام تو که هر که آنها را به جا آورد از آنها زنده می ماند، خطا ورزیدند که و دوش‌های خود را معاند و گردن‌های خویش را سخت نموده اطاعت نکردند.

... اما بر حسب رحمت‌های عظیم خود تمام ایشان را فانی نساختی و ترک نمودی زیرا خدای کریم و رحیم هستی.⁹ و الان ای خدای ما، ای خدای عظیم، جبار و مهیب که عهد و زحمت را نگاه می داری، زنهار تمامی این مصیبتی که بر ما و بر پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان آشور تا امروز مستولی شده است در نظر تو قلیل ننماید. و تو در تمامی این چیزهایی که بر ما وارد شده است عادل هستی زیرا تو به راستی عمل نمودی اما ما شرارت ورزیده‌ایم. و پادشاهان و سروران و کاهنان و پدران ما به شریعت تو عمل نمودند و به اوامر و شهادت تو که به ایشان امر فرمودی گوش ندادند. و در مملکت خودشان و در احسان عظیمی که به ایشان نمودی و در زمین وسیع و برومند که پیش روی ایشان نهاده تو را عبادت نمودند و از اعمال شنیع خویش بازگشت نکردند.¹⁰

این عبارات میل بعضی از یهودیان را به بازگشت به ایمان به خدا شرح می دهد اما در طول تاریخ یهود به تدریج بخش دیگری قدرت یافت و توانست بر یهودیان چیره شود و بعدها خود مذهب را کاملاً دگرگون ساخت. به همین دلیل در تورات و در دیگر کتب عهد قدیم، علاوه بر آنچه در بالا ذکر شد، عناصری وجود دارد که از تعالیم بدعت آمیز بت پرستان نشأت گرفته اند. به عنوان نمونه؛

— در کتاب اول تورات گفته شده «خدا جهان را در شش روز از هیچ آفرید.» این درست و از وحی اولیه به دست آمده است. اما سپس می گوید: «خدا در روز هفتم به استراحت پرداخت.» این بخش ادعایی کاملاً ساختگی است و با عقیده الحادی که صفات انسانی را به خداوند نسبت می دهد منطبق می باشد. خداوند در آیه ای از قرآن می گوید:

و ما آسمان ها و زمین و آنچه را که بین آنهاست، در مدت شش روز آفریدیم و این کار بر ما سخت و خستگی آور نبود. 11

— در دیگر بخش های تورات نیز نوشته هایی وجود دارد که با احترام شایسته مقام خداوند سازگاری ندارد، به ویژه بخش هایی که ضعف های انسان به دروغ به خداوند نسبت داده شده اند و خداوند مسلماً فراتر از اینهاست. این نوع قائل شدن جنبه انسانی برای خداوند شبیه عمل کافران است که ضعف های بشری را به خداوند موهوم خود نسبت می دادند.

یکی از این ادعاهای کفر آمیز آن است که ادعا می کند یعقوب (ع) — جد بنی اسرائیل — با خداوند کشتی گرفت و پیروز گشت. روشن است که این داستان برای بخشیدن برتری قومی به بنی اسرائیل و به تقلید از احساسات نژادپرستانه شایع در میان کافران ساخته شده است.

— در کتاب عهد قدیم گرایش به معرفی خدا به عنوان خدای یک قوم خاص وجود دارد که تنها خدای بنی اسرائیل است، با اینکه خداوند، رب و پروردگار جهان و همه انسان ها می باشد. اندیشه مذهب قومی در کتاب عهد قدیم با گرایشات الحادی که در آن هر قبیله خدای خود را عبادت می کند، مطابقت می نماید.

— در بعضی کتب عهد قدیم، به عنوان نمونه کتاب یوشع بن نون (ع)، یهودیان به انجام اعمال خشونت آمیز و موخس علیه غیر یهودیان امر شده اند. فرمان به قتل عام مردم بدون توجه به زنان و کودکان یا سالخوردهگان داده شده است. این نوع وحشی گری بی رحمانه کاملاً برخلاف عدالت خداوند است و یادآور بربریت فرهنگ های ملحدی که خدای اسطوره ای جنگ را می پرستیدند، می باشد. چرا این عقاید به تورات رسوخ کرده اند؟ حتماً باید منبعی برای آنها وجود داشته باشد. حتماً یهودیانی بوده اند که نسبتی بیگانه از تورات را پذیرفته اند، محترم شمرده اند و احکام ناب را با اضافه کردن آنچه در گذشته به آن برخوردند، تغییر داده اند.

در حقیقت مبدأ این تغییر، کابالاست که به کمک بعضی یهودیان ادامه یافت. کابالا شکلی به خود گرفت که باعث شد عقاید مصریان باستان و دیگر بت پرستان به یهودیت نفوذ نماید و در آن

گسترش یابد. کابالیست‌ها ادعا می‌کنند کابالا تنها به توضیح بیشتر رازهای نهفته در تورات می‌پردازد. اما در واقع چنانکه «تئودور ریناچ» مورخ یهودی کابالا می‌گوید، «کابالا سمی است که به رگ‌های یهودیت وارد می‌شود و آن را کاملاً در بر می‌گیرد.»¹²

بنابراین کشف آثار ایدئولوژی‌های مادی‌گرای مصریان باستان در کابالا غیرممکن نیست.

کابالا، تعالیمی مخالف اصول آفرینش

خداوند در قرآن بیان می‌کند که تورات کتابی الهی است و برای روشنگری انسان‌ها نازل شده است:

ما تورات را که در آن هدایت و نور بود، (بر موسی) نازل فرمودیم.¹³

بنابراین تورات نیز چون قرآن دربردارنده علوم و فرامین مرتبط با موضوعاتی چون وجود خداوند، یگانگی او، خصوصیات او، آفرینش بشر و سایر موجودات، هدف از آفرینش انسان و قوانین اخلاقی خداوند برای بشر می‌باشد. اما تورات اصلی، امروز موجود نیست. آنچه امروز در اختیار داریم نسخه تغییر یافته تورات می‌باشد که به دست بشر تحریف شده است. قابل توجه است که تورات واقعی و قرآن اصول مشترکی دارند؛ در هر دو خداوند به عنوان خالق جهان شناخته شده، مطلق است و از آغاز وجود داشته است. هر چه غیر از خدا مخلوق اوست که توسط او از هیچ به وجود آمده است. او کل جهان، اجرام آسمانی، ماده بی‌جان، بشر و همه موجودات زنده را خلق کرده و شکل داده است.

با توجه به این حقایق در کابالا به تفاسیر کاملاً متفاوتی برمی‌خوریم. تعالیم آن درباره خدا کاملاً مخالف «حقیقت آفرینش» است. محقق آمریکایی «لنس اس. اوینز» در یکی از کتب خود درباره کابالا دیدگاه خویش را درباره ریشه احتمالی این تعالیم چنین بیان می‌کند:

تعالیم کابالا مفاهیم مختلفی درباره خدا ارائه می‌دهد که بسیاری از آنها از دیدگاه «ارتودوکس» منحرف شناخته شده‌اند.

اصلی‌ترین انگاره دین یهود این است که «خدای ما یکی است.» اما کابالا ادعا می‌کند در حالیکه خدا در درجه‌های عالی و به صورت یگانه‌ای توصیف‌ناپذیر – که در کابالا Einofof به معنای «لایتناهی» نامیده می‌شود – وجود دارد، یکتایش لزوماً در تعداد زیادی صورت الهی تجلی یافته: تعدد خدایان کابالیست‌ها این را «سفرات» (sefiroth) به معنای چهره‌های خدا می‌نامند، چگونگی

نزول خداوند از مقام یکتای لایتناهی به تعدد خدایان، معمایی است که کابالیست‌ها بسیار در آن تعمق کرده‌اند. بدیهی است که این تصویر چند چهره از خدا راه را برای مشرک خواندن کابالیست‌ها باز می‌کند؛ اتهامی که آنها را به تندی و نه کاملاً با موفقیت رد کرده‌اند.

در خداشناسی کابالیست‌ها نه تنها دیدگاه تکثر خدایان وجود دارد بلکه خداوند صورت دوگانه مذکر و مؤنث به خود گرفته: "Binah، Hokhmah": پدر و مادر آسمانی که اولین شکل‌های خدایی بودند. کابالیست‌ها برای توضیح چگونگی آمیزش این دو و ایجاد آفرینش بعدی، صراحتاً از استعاره‌های جنسی استفاده می‌کنند.

از خصایص جالب این خداشناسی سری این است که بر مبنای آن بشر خلق شده بلکه خود به گونه ای موجودی خدایی است. او نیز این اسطوره را چنین تشریح می‌نماید:

کابالا تصویر پیچیده خدا را به گونه دیگری نیز نشان می‌دهد: موجود یگانه‌ای شبیه انسان، به گفته یک کابالیست خداوند اولین انسان ازلی و نمونه اولیه آن بود. انسان خصوصیات درونی، ابدی و الهی و ساختاری مشترکی با خدا دارد.

یک رمز شکاف کابالیست این برابری آدم با خدا را تأیید می‌کند و می‌گوید:

در زبان عربی ارزش عددی اسامی آدم و یهوه به صورت یکسان 45 است. بنابراین بر اساس تغییر کابالا یهوه مساوی است با آدم؛ یعنی آدم خدا بود. به این ترتیب اعلام می‌شود که همه انسان‌ها در بالاترین درجه درک مانند خدا بوده‌اند.

چنین خداشناسی، گونه‌ای از اسطوره‌های الحادی را در بر دارد و اساس انحطاط یهود است. کابالیست‌های یهودی مرزهای عقل سلیم را چنان قرض کرده‌اند که حتی می‌کوشند بشر را خدا بخوانند. به علاوه بر اساس این، الهیات بشریت نه تنها خدایی است بلکه فقط و فقط یهودیان را شامل می‌شود و دیگر اقوام انسان به شمار نمی‌روند. در نتیجه این اندیشه فاسد در یهودیت که اساساً بر مبنای اطاعت و فرمانبرداری از خدا بنا شده بود، گسترش یافت و هدفش اقناع خودبینی و غرور یهودی بود. کابالا علی‌رغم این طبیعت خود که با تورات متناقض بود، در یهودیت راه یافت و شروع به فاسد کردن آن نمود.

یک نکته جالب توجه دیگر درباره تعالیم منحرف کابالا، شباهت آن به انکاره‌های کفر آمیز مصر باستان است. چنانکه در صفحات قبل بحث نمودیم، مصریان باستان معتقد بودند ماده همیشه وجود داشته. به عبارت دیگر این اندیشه را که ماده از هیچ به وجود آمده مردود می‌دانستند. کابالا نیز

از همین عقیده دربارهٔ انسان دفاع می‌کند و مدعی است انسان‌ها خلق نشده‌اند و عهده‌دار تنظیم و ادارهٔ وجود خود می‌باشند.

به عبارت امروزی، مصریان باستان مادی‌گرا بودند، کابالا را می‌توان «اومانیسم سکولار» نامید جالب توجه است که این دو مفهوم: ماده‌گرایی و اومانیسم سکولار، از ایدئولوژی‌هایی می‌باشند که دو قرن است بر جهان حکمرانی می‌کنند.

باید پرسید چه نیروهایی وجود دارند که مفاهیم مصر باستان و کابالا را از میان تاریخ کهن به زمان حاضر منتقل کرده‌اند؟

از شوالیه‌های مصر تا ماسون‌ها

با اشاره به شوالیه‌های معبد دانستیم که این نظام عجیب صلیبیان تحت تأثیر یک نهاد سری در اورشلیم قرار داشت که در نتیجهٔ آن مسیحیت را رها نمود و به اجرای آداب جادوگری پرداخت. گفتیم که بسیاری از محققان به این نتیجه رسیده‌اند که این سر به کابالا مربوط می‌شود. به عنوان مثال «الیمنس لیوای» نویسندهٔ فرانسوی کتاب تاریخ جادوگری، شواهد تفضیلی در این کتاب ارائه می‌دهد و اثبات می‌کند، شوالیه‌های معبد اولین گام را در پذیرش تعالیم کابالا برداشتند؛ به عبارت دیگر آنها این تعالیم را به صورت مخفیانه آموختند. 14 بنابراین اصولی ریشه‌دار مصر باستان به کمک کابالا به شوالیه‌های معبد منتقل شد.

«آمبر توایکو» رمان‌نویس معروف ایتالیایی این حقایق را در چهارچوب یکی از رمان‌های خود نمودار می‌سازد. او در داستان خود از زبان شخصیت اصلی چنین بیان می‌کند که شوالیه‌های معبد تحت تأثیر کابالا قرار داشتند و کابالیست‌ها صاحب رمزی بودند که در فراغنه مصر باستان قابل ردیابی است. به نوشتهٔ ایکو، بعضی یهودیان سربسته رموز خاص را آموختند و سپس آنها را در پنج کتاب عهد عتیق (اسناد پنج‌گانه) جا دادند. اما تنها کابالیست‌ها این رمز را که پنهانی انتقال یافته درک می‌کنند. کتاب زهر که کتاب اصلی کابالا می‌باشد با اسرار این پنج کتاب ارتباط دارد. ایکو بعد از بیان اینکه کابالیست‌ها قادرند راز مصر باستان را در اندازه‌گیری‌های هندسی معبد سلیمان نیز بخوانند، می‌نویسد شوالیه‌های معبد آن‌را از خاخام‌های کابالیست اورشلیم آموختند؛ فقط گروه اندکی از خاخام‌ها که در فلسطین باقی ماندند از سر آگاه بودند... و بعدها شوالیه‌های معبد آن‌را از آنان آموختند. 15

اسرار یهود و اواخرالزمان

شوالیه‌های معبد با پذیرش مفاهیم کابالا طبیعتاً با بنیاد مسیحی حاکم بر اروپا سر ناسازگاری یافتند. این ناسازگاری با نیروی مهم دیگری مشترک بود؛ یهودیان. بعد از بازداشت شوالیه‌های معبد به دستور مشترک پادشاه فرانسه و پاپ در سال 1307، نظام ساختاری زیرزمینی به خود گرفت اما تأثیرش به صورت افراطی‌تر همچنان ادامه یافت. چنانچه قبلاً گفتیم شمار قابل توجهی از این افراد گریختند و به پادشاه اسکاتلند – تنها پادشاهی که مرجعیت پاپ را قبول نداشت – پناه بردند. آنها در اسکاتلند به «لژ وال بیلدرز» نفوذ کردند و در اندک زمانی بر آن تسلط یافتند، لژ سنن نظام معبد را به خود گرفت و به این ترتیب بدر فراماسونری در اسکاتلند کاشته شد. هنوز هم تا به امروز «لژ کهن اسکاتلند» شاخه اصلی فراماسونری به شمار می‌رود.

رد پای شوالیه‌های معبد و بعضی یهودیان مرتبط با آنها در مراحل گوناگون تاریخ اروپا قابل ردیابی است. در اینجا بدون پرداختن به جزئیات تنها سرفصل‌ها را بررسی می‌کنیم. موارد در کتاب نظم نوین ماسونی بررسی شده‌اند.

یکی از مهم‌ترین پناهگاه‌های شوالیه‌های معبد در منطقه پراونسی فرانسه قرار داشت. طی بازداشت‌ها، بسیاری در آنجا مخفی شدند. از خصوصیات مهم دیگر این منطقه این است که مرموزترین مرکز کابالیسم اروپا می‌باشد. پراونسی جایی بود که سنت شفاهی کابالا به کتاب تبدیل شد و ثبت گردید.

به عقیده بعضی مورخان شورش روستایی انگلستان در سال 1381 به کمک یک سازمان مخفی شعله ور شد. محققانی که تاریخ فراماسونری را مطالعه می‌کنند. همگی بر این باورند که این سازمان مخفی نظام معبد بوده است. جنبش ذکر شده بزرگ‌تر از یک قیام داخلی و حماسه‌ای سازمان یافته علیه کلیسای کاتولیک بود.

نیم قرن پس از این شورش، یک کشیش در بوهیما (جنوب اتریش) به نام «جان هاس» (John Huss) شورش را در مخالفت با کلیسای کاتولیک آغاز کرد. در پشت پرده این شورش نیز شوالیه‌های معبد قرار داشتند. «اویگدور بن آیزاک کارا» (Avigdor Ben Isaac Kara)، از مهم‌ترین نام‌هایی بود که هاس در توسعه دکتترین خویش تحت تأثیر آن قرار داشت. کارا، خاخام انجمن یهودی شهر پراگ و یک کابالیست بود.

نمونه‌هایی از این قبیل، حکایت از اتحاد میان شوالیه‌های معبد و کابالیست‌ها جهت تغییر نظام

اجتماعی اروپا می‌کند. این تغییر موجب دگرگونی فرهنگ مسیحی پایه‌ای اروپا و جایگزینی آن با فرهنگی مبتنی بر مفاهیم الحادی مانند کابالا گردید. و بعد از دگرگونی فرهنگی دگرگونی سیاسی به میان آمد؛ مثلاً انقلاب فرانسه و ایتالیا و...

در فصول آینده نگاهی به نقاط تحول مهم تاریخ اروپا خواهیم انداخت. در همه مراحل با حقیقتی روبه‌رو می‌شویم که از وجود نیرویی حکایت می‌کند که هدفش منحرف ساختن اروپا از میراث مسیحی خود و جایگزینی آن با ایدئولوژی سکولار است و با این برنامه نیتی جز نابودی نهادهای مذهبی آن را ندارد. این نیرو تلاش کرد اروپا را به قبول تعالیمی که به کمک کابالا از مصر باستان دست به دست گشته‌اند وادار کند. همانطور که قبلاً اشاره کردیم اساس این تعالیم را در دو گرایش مهم تشکیل می‌دهند: اومانسیم و مادی‌گرایی.
در آینده به موضوع «اومانسیم» نگاهی خواهیم انداخت.

پی‌نوشت‌ها:

1. سورة اعراف (7)، آیه 138 و 139.
2. سورة طه (20)، آیات 86 تا 88.
3. Richard Rives, Too Long in the Sun, Partakers Pub., 1996, pp. 130-31.
4. سورة بقره (2)، آیه 55.
5. Murat Ozgen Ayfer, Masonluk Nedir ve Nasildir? (What is Freemasonry?), Istanbul, 1992, pp. 298-299.
6. Nesta H. Webster, Secret Societies And Subversive Movements.
7. سورة بقره (2)، آیه 102.
8. نحمیا، باب نهم، آیات 2—4
9. نحمیا، باب نهم، آیات 26—29
10. نحمیا، باب نهم، آیات 31—35
11. سورة ق (50)، آیه 38.
12. Nesta H. Webster, Secret Societies And Subversive Movements p. 299.
13. سورة مائده (5)، آیه 44.

Eliphaz Levi, Histoere de la Magie, p. 273; Nesta H. Webster, Secret .14
Societies And Subversive Movments

Umberto Eco, Foucault,s Penbulum, Translated from the Italian by .15
William Weaver, p. 450

عنوان: جنگ یهود با اسلام

حلقه‌ای از جنگ‌های بین حق و باطل

اقتضای حکمت خداوند متعال بر درگیری دائمی و جنگ همیشگی بین حق و باطل قرار گرفته است، تا آن هنگام که خداوند زمین و اهل آن را به (صالحان) واگذار نماید؛ تا (بدین وسیله) پاکان را از ناپاکان متمایز سازد. این جنگ از زمان (حضور) آدم (ع) در بهشت، که در آن از هر چه اراده می‌نمود به همراه همسرش «حوا» میل می‌کرد، آغاز گردید. (خداوند می‌فرماید): پس شیطان، هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند، ایشان را به در آورد. 1. این معرکه پس از آن به زمین انتقال یافت و دشمنی بین آدم و شیطان قوت گرفت. (خداوند می‌فرماید):

و فرمودیم، فرود آید، شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و برخورداری خواهد بود. 2.

و می‌فرماید:

فرمودیم، جملگی از آن فرود آید. پس اگر از جانب من برای شما هدایتی رسد، آنان که هدایتیم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد و (لی) کسانی که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود. 3. و خداوند متعال پس از ذکر داستان آدم (ع) به بیان موضع یهود در برابر پیامبر اکرم (ص) و دین اسلام پرداخته است، تا نشان دهد که جنگ یهود با پیامبر (ص) جنگ میان حق و باطل می‌باشد،

اسرار یهود و اواخرالزمان

جنگی میان کسانی که به پذیرش دین در آمده‌اند؛ و آنان مسلمان هستند با کسانی که ایمان به خدا و به روز جزا نیاورده‌اند و آنچه را خدا و رسولش تحریم نموده‌اند، حرام نمی‌شمارند. پس خدای متعال فرمود:

ای فرزندان اسرائیل، نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آورید و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم و تنها از من بترسید. و بدانچه نازل کرده‌ام (قرآن) که مؤید همان چیزی است که با شماست (تورات حقیقی) ایمان آورید و اولین انکارکننده آن نباشید و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید و تنها از من پروا کنید. و حق را به باطل درنیامیزید و حقیقت را - با آنکه خود می‌دانید - کتمان نکنید. 4-

جنگ یهود با پیامبر اسلام (ص)

جنگ یهود با مسلمین از هنگامی آغاز می‌شود که خداوند پیامبر گرامی‌اش حضرت محمد (ص) را به عنوان وسیله هدایت و نور حقیقت ارسال فرمود تا آن را بر تمام ادیان (و عقاید) حاکم و غالب گرداند.

در مکه مکرمه، یهود به سمت مشرکان رفتند و آنان را به بیان سؤالات دشواری که جواب آن در کتاب‌های آسمانی پیشین و پسین موجود نبود وادار می‌ساختند. و آن به سبب عمق کینه میان آنان و پیامبر اکرم (ص) بود. و از جمله این مسائل «پرسی از روح» بود.

و در مدینه منوره پیامبر (ص) پیمان صلحی را با یهود برقرار نمود، اما آنان آن پیمان را بیش از یکبار نقض کردند، و (طایفه یهودی) «بنی قین قاع» به زن مسلمان محببه‌ای تجاوز کردند و (طایفه یهودی دیگر) «بنی نظیر» نقشه قتل پیامبر (ص) را کشیدند و (طایفه) «بنی قریظه» در جنگ «احزاب» با پیوستن به گروه‌ها علیه پیامبر (ص) به جنگ پرداختند. در نتیجه پیامبر اکرم (ص) پس از این هجوم و مواجهه رویارو و برتری‌طلبی و آشوب و خدعه و دسیسه، (راهی) جز مبارزه یهود و تبعیدشان از مدینه منوره نیافت تا بدین وسیله مسلمانان از دست آنان آرامش یابند. یهود شکست خورده در «خیبر» گرد آمدند و حقد و کینه و حسد در دل‌های ساکنان آن منطقه انباشته شد و به تحریک اعراب علیه مسلمین و تقویت حرکت نفاق پرداختند، آنچنان که زنی یهودی به مسموم نمودن پیامبر اکرم (ص) از طریق گوشت گوسفند کباب شده که در آن سم وارد شده بود، دست زد.

دلایل عداوت یهود با مسلمانان، به ویژه با پیامبر اکرم (ص)

دلایل دشمنی یهود با مسلمانان و پیامبر اکرم (ص) به مسائل متعددی برمی گردد که از آن میان به موارد زیر اشاره می کنیم:

1. حسادت جویی و برتری طلبی: یهود، خود را قوم (ملت) برگزیده خدا پنداشته و نسبت به حق سروری، رهبری و پیامبری، خود را از دیگران (غیر یهود) سزاوارتر می داند. آنان به آمدن پیامبری جدید وعده داده شده بودند و هنگامی که مشرکان با آنان به مبارزه پرداختند، (یهود) به آنان وعده بعثت (او را) می دادند، که پیامبری برانگیخته خواهد شد که همراه او با شما خواهیم جنگید (و شما را خواهیم کشت) مانند کشتار اقوام «عاد» و «ارم»؛ اما چون پیامبر جدید آشکار شد ولی از غیر نسل داوود (ع) بود، سینه هایشان تنگ شد و کینه در جان هایشان به حرکت درآمد و آغاز به مکر علیه پیامبر اکرم (ص) کردند. خداوند متعال می فرماید:
و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است، برایشان آمد، و از دیرباز (در انتظار آن) بر کسانی که کافر شده بودند، پیروزی می جستند؛ ولی همین که آنچه (که وصفش) را می شناختند برایشان آمد، آن را انکار کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد. 5
و آنچه بر کینه آنان علیه اسلام و مسلمانان افزود، سرعت انتشار این دین، و گرد آمدن مردم حول رسول خدا (ص) بود. آنان درک کردند که این دین رقیب خطرناکی برای یهودیت و محوری برای رهبری معنوی جزیره العرب خواهد بود.
 2. سرشت ناپاک: یهود، همواره تظاهر به مهربانی و شفقت و امانتداری می نمایند در صورتی که آنان به محض آنکه فرصتی به دست آورند به وحشیانی درنده تبدیل می شوند. (دلیل) این ویژگی روانی نزد مردمان بسیاری ناشناخته بود، تا اینکه قرآن (حکیم) نزول یافت و از ریشه های این (صفت) پرده برداشت و آن خصلت را تبیین نمود، تا مسلمانان، جزم و احتیاط خود را در برخورد با آنان به کار گیرند.
- تعدادی از آیات قرآنی که از درون یهود پرده برداشته است، عبارتند از این آیات:
(و عده ای از اهل کتاب) بر خدا دروغ می بندند، با اینکه خودشان هم می دانند. 6
پذیرا و شنوای دروغ هستند (و) بسیار مال حرام می خورند. 7
و (آنان) پیامبران را بناحق می کشتند. 8

و هرگز نه این بود که (یهود) هرگاه پیمانی بستند، گروهی از ایشان آن را دور افکندند؟⁹
هر بار که آتشی برای پیکار افروختند، خدا آن را خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می
کوشند، و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد.¹⁰

(آنان گفتند:) در مورد کسانی که کتاب آسمانی دارند، راهی علیه ما نیست.¹¹
و (به سبب) ربا گرفتشان – با آنکه از آن نهی شده بودند – و به ناروا مال مردم خوردنشان.¹²
بنابراین جنگ خود را با قرآن کریم و با جبرئیل (ع) که این آیات را بر پیامبر اکرم (ص) فرو
آورده بود، علنی ساختند.
خداوند متعال می‌فرماید:

بگو: کسی که دشمن جبرئیل است (در واقع دشمن خداست) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر
قلبت نازل کرده است، در حالی که مؤید (کتاب‌های آسمانی) پیش از آن و هدایت و بشارتی برای
مؤمنان است.¹³

و طبری می‌گوید: «اهل علم، جملگی بر تأویل این آیه اتفاق نظر دارند که این آیه در جواب یهود
بنی اسرائیل نازل گردید زیرا جبرئیل را دشمن خود و میکائیل را دوست خود می‌پنداشتند.» و
دلیل دشمنی آنها با جبرئیل، آن بود که او پیامبر (ص) را از اسرارشان آگاه می‌ساخت و او در بر
دارنده هر عذابی بود.

پی‌نوشت‌ها:

1. فَأَزَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ. سوره بقره (2)، آیه 36.
2. وَقُلْنَا اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ. همان.
3. قُلْنَا اهْبُطُوا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ *
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. سوره بقره (2)، آیه 38 و 39.
4. يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا النِّعْمَةَ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوا بِعَهْدِيْ اُوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَاِيَّيَّ فَاَرْهَبُوْنَ * وَاٰمَنُوْا بِمَا اَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَاَلَّا تَكُوْنُوْا اَوَّلَ كٰفِرِيْنَ بِهٖ وَاَلَّا تَشْتَرُوْا بِآيٰتِيْ ثَمٰنًا قَلِيْلًا وَاِيَّيَّ فَاَتَّقُوْنَ *
وَلَا تَلْبَسُوْا الْحَقَّ بِالْبَطْلِ وَاَتَّقُوا الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ. سوره بقره (2)، آیه 40 و 41 و 42.
5. و لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا
جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ. سوره بقره (2)، آیه 89.

اسرار یهود و آخرالزمان

6. و يقولون على الله الكذب و هم يعلمون. سورة آل عمران (3)، آیه 75.
 7. سمعون للكذب أكلون للسحت. سورة مائده (5)، آیه 42.
 8. و يقتلون النبين بغير الحق. سورة بقره (2)، آیه 61.
 9. أو كلما عهدوا عهداً نبذه فريق منهم. سورة بقره (2)، آیه 100.
 10. كلما أوقدوا ناراً للحرب أطفاها الله و يسعون في الأرض فساداً و الله لا يحب المفسدين. سورة مائده (5)، آیه 64.
 11. ليس علينا في الأميين سبيل. سورة آل عمران (3)، آیه 75.
 12. و أخذهم الربوا و قد نهوا عنه و أكلهم أموال الناس بالباطل. سورة نساء (4)، آیه 161.
 13. قل من كان عدواً لجبريل فإنه نزله على قلبك بإذن الله مصدقاً لما بين يديه هدى و بشرى للمؤمنين. سورة بقره (2)، آیه 97.
 14. ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ج 1، ص 129.
-

عنوان: اسراییلی های نوین بر واشنگتن حکومت می کنند

«محمد عبده» جمله زیبایی داشت که در حال حاضر بر روابط با امت ما – اولین و چه بسا آخرین حامی ایالات متحده – منطبق است. او می گوید:

از عدل، معروف تر و از ظلم، نکوهیده تر وجود ندارد.

آمریکا در روابط خویش با ما نمونه بارز «منکر»، «ظلم» و «نبود عدل» است و شواهد و دلایل در این زمینه بسیار است، به گونه ای که به رشته تحریر در آوردن آنها چندین جلد کتاب می شود و از زمان تأسیس رژیم صهیونیستی در سال 1948 تا صبح روز – روزی که «جورج بوش» در مزرعه خویش از نخست وزیر رژیم صهیونیستی «آریل شارون» استقبال کرد و با هم به گفت و گو نشستند و با هم علیه ما به توافق رسیدند: زمین، عقیده و منافع – 2005/4/11 تاریخ آن را ثبت کرده است.

سؤالی که اکنون مطرح می شود، این است که چرا این ظلم و ستم آمریکایی در حق اعراب و مسلمانان اعمال می شود و چرا این طرفداری و جانبداری و حتی همسویی بین ایالات متحده و

اسرائیل مشاهده می‌شود؟ آیا این فقط به خاطر منافع است؟ آیا سیاستی که اسرائیل آنرا در برخورد با واشنگتن پیش روی خویش قرار داده است، طی شصت سال گذشته مورد کاربرد اعراب و مسلمانان نبوده است؟ یا اینکه این برخوردها سیاست نیست، بلکه عقیده‌ای است که تجلیات خاص نظامی سیاسی و فرهنگی خویش را دارد؟

بی‌شک تمام اینها دلیل و سبب هستند، اما ما تلاش داریم، در این مقاله فقط بر یکی از این ظلم‌ها و ستم‌های آمریکایی که دائماً علیه ما اعمال شده تمرکز کنیم که در بسیاری از کتاب‌های عربی و غربی به آن تحت عنوان بروز پدیده «محافظه‌کاران نوین» اشاره شده است که اندیشمندان و سیاستمداران یهودی و مسیحی – صهیونیستی و حاکمیت ایشان بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی درون ایالات متحده را از بیش از نیم قرن پیش تاکنون شامل می‌شود، به‌ویژه در دولت کنونی آمریکا، دولت بوش پسر.

این پدیده، پدیده محافظه‌کاران نوین، دلیل اصلی ظلم و ستم آشکاری است که آمریکا نه تنها علیه ما، بلکه علیه تمام جهانیان اعمال می‌نماید. و باعث گردیده تا نفرت جهانیان از آمریکا بیش از پیش گردد، چون آلت دست «تل آویو» و مردان قدرتمند و با نفوذ آن در دولت آمریکا شده که پس از حوادث یازده سپتامبر جنون و حماقت آنها در قبال جهان و جهانیان و خصوصاً جهان اسلام به اوج خود رسیده است. اگر این پدیده واقعاً چنین است، ریشه در چه چیزی دارد و افکار و اندیشه‌ها و اهداف آن چیست؟ سمبل‌های اصلی شبکه‌های حاکم آن در واشنگتن چه کسانی هستند؟ و این امپراتوری در نبرد خویش با اسلام و مسلمانان تا کجا پیش می‌رود؟ تلاش داریم، در این مقاله به این سؤالات پاسخ گوئیم.

1. کسانی که تصور می‌کنند، پدیده محافظه‌کاران نوین یا آنچه جریان مسیحیت صهیونیستی نامیده می‌شود، جریان جدیدی است که از نیم قرن گذشته پای به عرصه وجود گذاشته است، سخت در اشتباهند، زیرا حقایق تاریخی نشان می‌دهد، این جریان به زمان «مارتین لوتر» (1483 – 1546) باز می‌گردد که رهبری جنبش «اصلاحات دینی» درون کلیسای غربی را به دست گرفت و القابی به او داده شد که مستحق آن نبود، چون آخرین دست آورد او این بود که بنیانگذار و پدر جریان مسیحیت صهیونیستی با تمام خصوصیت‌هایش در حق دیگران و به ویژه مسلمانان – اعراب فلسطین و شکل دهی مجموعه‌ای از اوهام و خیالات مذهبی به عنوان مراجع اعتقادی شود و بدین

ترتیب مجموعه اعتقادات او به جریان کلیسای تندرویی تبدیل گردد که اعتقاد پیداکنند، بازگشت مسیح و برپایی دولت هزاره آن با تأسیس «اسرائیل بزرگ» و جنگ بزرگ «آرمگدون» میان «سپاه خیر» (که همان یاران و پیروان مسیحیت صهیونیستی هستند) و میان «سپاه شر» (که همان پیروان محمد(ص) و تمدنش می باشد) به وقوع می پیوندد. مارتین لوتر نقش بسیار مهمی در مرتبط ساختن رسالت مسیحیت با اصول توراتی ایفا نمود و اصول اعتقادی مذهب پروتستانی خویش (سال 1517) را مغایر جوهر مسیحیت بنیاد نهاد، وی تورات (عهد قدیم) را به زبان آلمانی ترجمه کرد و آنرا هم پایه انجیل در مذهبش قرار داد با اینکه عهد قدیم از متون و نصوص مذهبی تهی بود. از اینجا بود که دیدگاه مسیحیان صهیونیست شکل گرفت و اعتقاد پیدا کردند، فلسطین و قدس مرکز برنامه های الهی بر روی زمین است و برای بازگشت مسیح و تأسیس و برپایی مملکت خداوند بسیاری از یاران پرشور و مؤمن آمریکایی را ضمن تأکید بر درست بودن متون کتاب مقدس، دعوت به مهاجرت به فلسطین، در آستانه قرن 19 و تأسیس شهرک هایی در آن نمود تا زمینه ساز آمدن و ظهور مسیح موعود شوند.

مارتین لوتر فقط به ترجمه تورات اکتفا نکرد، بلکه در سال 1523 کتابی تحت عنوان مسیح، یهودی زاده شد را به رشته تحریر در آورد. وی در این کتاب خود را نه تنها داوطلبانه بنده یهود معرفی می کند، بلکه بنده راه و روش عبودیت و بندگی اتباع و یاران و پیروانش (یاران و پیروان مارتین لوتر) بیان می نماید تا ایشان بنده و خدمتگزار یهود باشند. مارتین لوتر می گوید:

روح القدس خواست که «اسفار مقدس» فقط از طریق یهود به دست ما برسد. یهود فرزندان خداوند اند و ما مهمانان بیگانه ای بیش نیستیم و باید به این رضایت دهیم. ما چون سگانی هستیم که از پس مانده سفره سرورانش می خورد!

این دعوت زمینه ساز تأسیس ایالات متحده شد و این نشو و نما در تمام ابعاد سیاسی آن - از شعار رسمی دولت گرفته تا تفصیل اعتقادی و حتی کلمه «سرزمین موعود» - رسوخ و در فرهنگ آمریکایی ها ظهور نمود. در مورد تأکید بر این اصول و مبادی افراطی در چارچوب های تاریخی و همچنین نشو و نمای این بنیادگرایی صهیونیستی بسیاری از تحقیقات و پژوهش ها یادآوری می کنند. کریستف کلمب که قهرمان قومی - ملی این جریان افراطی به شمار می آید، در مقابل شاهدان اعلام کرد:

قدس و کوه صهیون می بایست به دست مسیحیان بنا شود، همانگونه که خداوند بر زبان پیامبرش در

مزمور 14 آنرا جاری ساخت.

همچنین در جای دیگری می گوید:

وظیفه من کشف سرزمین ها و کشورها و شهرهاست تا به امپراتوری اسپانیا ملحق و ملل آنها به مسیحیت هدایت شوند. سپس آماده نمودن آنها برای آن چیزی بود که آنرا جنگ زندگی یا مرگ علیه امپراتوری محمد(ص) و بازگرداندن قدس و سرزمین مقدس نامیده بود که زمینه ساز برپایی مملکت خداوند شود.

این همان چیزی است که اشغالگران و متجاوزان آمریکای شمالی همیشه آن را تکرار می کنند و می گویند فتوحات آنها تکرار فتوحات عبرانی ها در «سرزمین موعود» است و سرخ پوستانی را که مورد حمله قرار داده و به قتل رسانده اند، بهتر از فلسطینی ها یا کنعانی های تورات نیستند! محققان و اندیشمندان در اینجا تأکید می کنند، بزرگداشت «روز استقلال» آمریکا توسط آمریکایی ها همیشه با بزرگداشت پیشگویی های «دانیال» و رؤیای «یوحنا» قرین است که مبشر نبرد آرمگدون و پایان جهان و بازگشت مسیح می باشد و کشیش پروتستانی «آیل آنو» که آمریکا را به اسرائیل تشبیه می کند، بر این موضوع اینگونه تأکید می کند:

این اسرائیل آمریکایی ماست.

که بعدها مقوله شایع جریان محافظه کاران نوین و سرکردگان بنیادگرایی یا مسیحیت صهیونیستی شد. آنها عنوان کردند، جوهر یکی است و آن دعوت به تأسیس «اسرائیل بزرگ» به حساب اعراب و مسلمانان و علیه اعتقادات و احساسات و منافع یک میلیارد و نیم مسلمانی است که در حال حاضر در جهان زندگی می کنند.

2. اگر آنچه گذشت را تبیین ریشه ها و تاریخ حقیقی این جریان صهیونیستی بنامیم که بر فرهنگ و سیاست آمریکا حاکم است، پس واقعیت چیست؟ شبکه حاکم بر تصمیم گیری های سیاسی چیست؟ نام و مراکز تحقیقاتی و مطبوعاتی آنها چیست؟ و مهم ترین برنامه ها و اهداف آنها چیست؟ حقایق موجود و در دسترس از ده ها تحقیق و پژوهش انجام شده درباره محافظه کاران نوین تأکید می کند که آنها بیشتر شبیه یک باند یا یک طایفه هستند که از یهودیان متعصب اسرائیل و مسیحیان متعصب تر از یهودیان تشکیل شده اند و جمعیت آنها بیش از 17 درصد مسیحیان آمریکا نیست و بسیاری از کلیساهای آمریکایی در دیدگاهها و عقاید و منافع و رابطه با جهان اسلام مخالف هستند

اسرار یهود و اواخرالزمان

و آنها را به این متهم می‌کنند که با دیدگاه و سیاست‌هایشان جامعه آمریکا را با فرهنگ و اعتقادات و منافع و سیاست‌های خاص خویش با منافع و سیاست‌های اسرائیل مرتبط ساخته‌اند. حقایق بر این نکته تأکید می‌کند، مهم‌ترین افراد این طایفه عبارتند از:

1. ریچارد پِرل: وکیل وزارت دفاع؛
2. پل وولفوویتز: کاندیدای ریاست بانک جهانی (رییس کنونی صندوق بین‌المللی پول (IMF)؛
3. استغان برایان: از جمله مسئولان کمیسیون امور خارجه و معاون وزیر دفاع در مسائل سیاست امنیت بین‌المللی و کسی که در سال 1978 نقشه‌های پایگاه‌های نظامی عربستان سعودی پنتاگون را به هیئت اسرائیلی که از واشنگتن بازدید می‌کرد، تسلیم کرد و ثابت کرد، او بیش از آنکه وفادار واشنگتن باشد، وفادار تل آویو است.
4. جیمز وولسی: رییس آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا)؛
5. ایلون کوهن: یکی از اندیشمندان این طایفه و استاد تحقیقات استراتژیک انستیتو تحقیقات پیشرفته بین‌المللی دانشگاه جونز هاپ کینز؛
6. کارل راف: از جمله بارزترین و مهم‌ترین مشاوران بوش؛
7. لیب لویس: کسی که در سال 1992 وثیقه‌ای وضع کرد که «توجه بر نامه‌های دفاعی» نامیده می‌شد. وی این وثیقه را برای دیک چینی وزیر دفاع وقت وضع و بر ضرورت حاکمیت نظامی آمریکا بر جهان و به‌ویژه جهان عرب تأکید کرد.
8. داگلاس ویت: وی به همراه ریچارد پِرل پژوهشی در سال 1996 به نخست وزیر وقت اسرائیل «بنیامین نتانیا هو» تحت عنوان «جدایی کامل» ارائه داد و در این تحقیق «دیوید و میراف وارمرز» زوج افراطی نیز همراه آنها بودند. این پژوهش خواستار ترسیم دوباره خاورمیانه از نو و سقوط رژیم صدام حسین و محاصره سوریه و بیرون راندن فلسطینی‌ها بود و دقیقاً همان اصول و مبادی است که دولت جرج بوش پسر در حال حاضر براساس آنها عمل می‌کند.
9. دیک چینی و رامفسلد: دو نفری که از معرفی بی‌نیاز هستند. اولی معاون رییس جمهور و دیگری وزیر دفاع آمریکا است و دیدگاه افراطی آنها باعث شد این مناصب را احراز نمایند. آنها در سال 1997 با همکاری پل وولفوویتز طرح «قرن جدید آمریکایی» را ارائه دادند و هدف از آن قرارداد دادن آمریکا در رأس هرم حاکمیت بر جهان طی قرن 21 به‌ویژه در منطقه عربی و اسلامی بود. آنها در این طرح عنوان کردند، این حاکمیت و این سرکوب نیازمند «پِرل هاربر» جدید است

و «سپتامبر 2001» مناسبترین فرصت برای اجرای طرح بنیادی صهیونیستی است که طرح قرن جدید آمریکایی نامیده می‌شود.

10. ویلیام کریستول: رئیس هیأت تحریریه مجله «ویکلی استاندارد» او و مجله‌اش بالاترین و بزرگترین بوق تبلیغاتی جریان محافظه‌کاران نوین هستند و کافی است بدانیم که ناشر معروف آمریکایی یهودی «رابرت مردوخ» تأمین‌کننده بودجه و نیازهای مالی او و مجله‌اش است.

11. غیر از آن می‌توان به سیل نام‌های مهم سیاسی و استراتژیک اشاره کرد، از جمله: «مایکل لئون»، «گری اسمیت»، «آبراهام کالکی»، «کن آدلمن»، «جیمز چلنجر»، «هارولد براون»، «تام فولی»، «نیوت کینگریج»، «فرانک گافنی»، «باری رابن»، «مارتین کرامر»، «ایلون آبراهامز»، «جان بولتون»، «دونالد کاگن»، «استیون کامبون»، «رائول مارک»، «مایکل مونس»، «دانیال بایس»، «ایگال کارمون» و صدها نام دیگر. تمام این افراد از مراکز تحقیقاتی و پژوهشی تابع لابی یهودی و راست محافظه‌کار وارد مراکز تصمیم‌گیری در دولت کنونی آمریکایی می‌شوند و از جمله بزرگترین اثر گذاران این جریان افراطی و حامی اسرائیل به شمار می‌آیند.

3. در مورد مراکز تحقیقاتی و مطبوعاتی که در خدمت این جریان محافظه‌کار قرار دارد و در جهت نشر افکار و اندیشه‌های این جریان عمل می‌کند می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

«انستیتو همدسون»، «مؤسسه هرترج» (میراث)، «انستیتو آرکین اینتر آبرایز»، «انستیتو یهودی امور امنیت ملی»، مراکز تحقیقات سیاسی: «باشگاه خاورمیانه»، «انستیتو سیاست‌های خاورمیانه‌ای واشنگتن»، «انستیتو تحقیقات میدیا خاورمیانه» بنیانگذار این انستیتو افسر اسرائیلی «ایگال کارمون» مشاور سابق نخست وزیر اسرائیل در امور تروریستی بود. این انستیتو وظیفه نشر تمام مطالبی را دارد که مربوط به اعراب و مسلمانان است و دشمنی با سامیان نامیده می‌شود.

افزون بر این مراکز ده‌ها روزنامه و مجله در آمریکا وجود دارند که در خدمت لابی صهیونیستی یا جریان محافظه‌کار یا مسیحیان صهیونیست عمل می‌کند. افزون بر مطبوعات مراکز تبلیغاتی - اطلاعاتی دیگری نیز وجود دارند که پرچمدار حمایت از جریان بنیادگرایی صهیونیستی است. از جمله «مؤسسه روابط عمومی پنادور» که از جمله بنیانگذاران آن ریچارد پرل و جیمز وولسی رئیس پیشین سیا هستند. بسیاری از این مجلات و مؤسسات را رابرت مردوخ میلیاردر یهودی حمایت مالی می‌کند. از جمله این مؤسسات باز می‌توان به «شورای سیاست دفاعی» اشاره کرد که

اسرار یهود و احرالزمان

در سال 1985 تاسیس شد و متشکل از 30 عضو است که ترسیم کننده برنامه‌ها و طرح‌ها و تصمیمات محافظه‌کاران نوین است و بنیانگزاران آن گروهی از نظامیان و سیاستمداران پیشین با افکار و دیدگاه‌های بنیادگرایانه صهیونیستی بوده‌اند. ریاست این مؤسسه را «داگلاس ویت» برعهده داشت و از جمله اعضای آن می‌توان به «کن آدلمن» و «ریچارد پرل» که از جمله صمیمانه‌ترین دوستان وزیر دفاع کنونی آمریکا، دونالد رامسفلد، می‌باشند اشاره کرد. در این شورا هنری کسینجر، وزیر خارجه پیشین آمریکا، و «نوآم فولی» و «نیوت کینگریج» نیز مشاهده می‌شوند که رؤسای پیشین مجلس نمایندگان آمریکا بوده‌اند. نکته بسیار مهم اینجاست که این شورا ادعا می‌کند فعالیتش داوطلبانه و مردمی است و صرفاً پند دهنده‌ای امین است. اما سازمان‌های مسئول شفاف ساختن برنامه‌های اقتصادی و دفاع حقوق بشر بر ملا ساختند که 9 تن از مهم‌ترین اعضای این شورا دارای روابط عمیق با شرکت‌هایی هستند که با وزارت دفاع داد و ستد می‌کنند و این مؤسسه سومین شرکت بزرگ داد و ستد کننده با وزارت دفاع است، به گونه‌ای که در سال 2002 میزان قرار دادهای این مؤسسه با وزارت دفاع به 76 بیلیون دلار بالغ شده است و از جمله افراد منعقد کننده قرار دادهای جیمز وولسی بوده است. اما رسوایی بزرگ‌تر این شورا که همچنان ادامه دارد، غارت و چپاول نفت عراق به مبلغ حدود 20 میلیارد دلار فقط طی سال‌های 2002 و 2003 است.

4. هنگام صحبت از حقایق و واقعیت‌ها باید به این نکته اشاره کرد که در پس اشغال عراق و گرفتار آمدن آمریکا در منطقه و جنگ‌هایش همیشه این جریان صهیونیستی قرار داشته‌اند که تمام توان تبلیغاتی و سیاسی و نظامی خویش را بکار بست تا برنامه‌ها و طرح‌هایی به مورد اجرا بگذارد که در درجه اول در خدمت اسرائیل باشد و اهداف خود را در پس اعتقادات دروغین پنهان ساخت که همان مملکت هزاره و بازگشت مسیح بود تا دوباره بر جهان حکومت کند و مملکت خداوند را برپا دارد و سایر خرافاتی که افکار و اندیشه‌های این جریان بر آن استوارند.

هدف اصلی و اساسی اشغال عراق آنگونه که جریان محافظه‌کاران نوین آنرا برنامه‌ریزی و طراحی کرده‌اند، حاکمیت کامل بر نفت عراق و چپاول و غارت ثروت‌های این کشور به سود اقتصاد آمریکاست و به عنوان مثال ما به چند شرکت آمریکایی از این نوع اشاره می‌کنیم که در حال حاضر در عراق فعالیت می‌کند و به نام آبادسازی این کشور ثروت‌های آن را غارت و چپاول می‌کند. نکته مهم اینجاست که اکثر کارگزاران، بنیانگذاران و افراد شاغل در این شرکت‌ها از

جریان محافظه‌کاران نوین هستند و این بی‌شک امری تصادفی و اتفاقی نیست:

1. شرکت بکش (BKSH): رییس این شرکت «چارلز بلک» یکی از عقاب‌های دولت آمریکا است و رابطه‌ای عمیق با کنگره ملی عراق دارد و افتخار می‌کند که دوستانی دارد که بر بغداد در حال حاضر حکومت می‌کنند. وی از دوستان نزدیک خانواده بوش و یکی از مهم‌ترین طراحان حملات انتخاباتی آنهاست.

2. شرکت نیوبریدج استراتجیز: این شرکت رابطه‌ای عمیق با اسرائیل دارد و از جمله مهم‌ترین اعضای شورا اداری این شرکت می‌توان به «گوالبوج» اشاره کرد که حمله رییس جمهور کنونی آمریکا، جورج بوش را اداره کرد. همچنین می‌توان به «ادوارد راجرز» و «لانی گریفت» اشاره کرد که طی ریاست جمهوری بوش پدر در دولت او مشغول به کار بودند. این شرکت رقابتی تنگاتنگ با شرکتی دارد که «باب لیون جستون» آنرا تأسیس کرد. لیون جستون رییس پیشین هیئت تصویب بودجه در مجلس نمایندگان آمریکا بود.

3. شرکت دین کورپ (ویرجینیا): این شرکت فعالیت خود را در عراق به سرعت آغاز کرد و توجه خود را معطوف این کرده است که قراردادهایی به مبلغ نیم میلیارد دلار امضا کند. این شرکت نزدیکی بسیار زیادی با پنتاگون دارد و فعالیت خود را بر آموزش نیروهای شبه نظامی متمرکز کرده است و صاحب آن جایگاه مهمی در وزارت کشور آمریکا دارد و شرکتش نام بسیار برای از خود برجای گذاشته است، به ویژه وقتی در بوسنی فعالیت می‌کرد، کارمندان آن به تشکیل شبکه‌های فساد و گردآوردن دختران روسپی متهم شده بودند و نکته جالب اینکه این شرکت حمایت از «حامد کرازی»، رییس جمهور افغانستان را برعهده دارد و جالب‌تر اینکه سه تن از اعضای این شرکت در انفجار معروف غزه در ماه گذشته کشته شدند، آنها موظف به اسکورت کارمندان سفارتخانه آمریکا بودند.

4. شرکت فیلور (تگزاس - کالیفرنیا): یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های فعال در امر مهندسی - ساخت و ساز، نگهداری و لجستیک دفاعی است. قراردادهایی به مبلغ حدود یک میلیارد دلار در عراق به امضا رساند و با قدرت در افغانستان نیز حضور دارد. صاحب شرکت فیلور در شرکت نفتی بزرگ «دنیون» شریک است که قراردادهای مهمی در عراق منعقد کرده است. مدیر دیفون «لاری نیکولز» است که عضو شورای اداره فیلور حضور دارد و «بابی انمن» یکی از مسئولان بلندپایه شرکت جهانی تبلیغات علمی (SAIC) در مجلس اداره فیلور نیز حضور دارد. این تداخل‌ها و غیره

بر این نکته اشاره دارد که شبکه‌ای از سوء استفاده کنندگان حضور دارند که دولت آمریکا را بر جنگ در عراق تشویق کرده‌اند تا خود آنچه را می‌خواهند از آن برداشت کنند.

5. شرکت بیکر - هیوجز (متخصص در امر نفت، تگزاس): هنگامی که در سال 2002 گزارشی تحت عنوان «اصول و مبادی ارشادی برای ایالات متحده در عراق پس از جنگ» منتشر شد، خوانندگان فکر کردند، شورای روابط خارجی مهارت و تجربه خویش را به مؤسسه جیمز بیکر ارائه داد تا این مؤسسه سناریوی پس از جنگ حتمی عراق را ارائه دهد. این تا حدودی درست بود، اما کافی نبود. تحقیق را دو تن امضا کرده بودند: «ادوارد دگرگیان» (کسی که گروه تحقیقاتی بررسی روابط کلی آمریکا برای تغییر وجهه این کشور، را چند هفته پیش رهبری کرد) و «فرانک ویسز دگرگیان» (مدیر مؤسسه بیکر و یکی از مسئولان بزرگ و بلندپایه شرکت نفتی بیکر - هیوجز). ویسز از جمله پایه‌ها و ارکان مهم شرکت به نام «انرون» نیز می‌باشد که متهم به فساد مالی شده است. این مرد همچنین امروز علاوه بر تحقیقاتش رییس یکی از شرکت‌های بیمه است که به عراق بذل توجه بسیار دارد و قرار دادهایی که شرکت «برینگ پونیت» امضا می‌کند، در واقع به جیب شرکت مادر می‌ریزد. ویسز از جمله کمک‌کنندگان اصلی به حملات انتخاباتی بوش پسر بوده است.

6. شرکت جهانی تبلیغات علمی (SAIC): امروز فعال‌ترین شرکت در بغداد است، چون از دید پنتاگون افزون بر اینکه از سایر شرکت‌ها با نفوذتر است، نام آن کمتر به گوش رسیده. SAIC مجموعه‌ایست که در صنایع دفاعی و اطلاعات و جاسوسی عمل می‌کند و شورای اداره آن افراد بسیاری را در برمی‌گیرد که سابقه خدمت در ارتش را داشته‌اند. با اینکه کادر اداری آن بر حسب تغییر و ترکیب دولت تغییر می‌کند در حال حاضر «ژاندان و این داونگ» از جمله افراد فعال در این شرکت است. وی از جمله مشوقان جنگ آمریکا علیه عراق بود که شبانگاه آغاز جنگ از منصب خویش در کاخ سفید استعفا داد. همچنین به عنوان نیروی فشار به سود مجمع ملی عراق به ریاست «احمد چلبی» فعالیت می‌کند و به همراه «جورج شولتز» (از شرکت بکتل) در هیئتی تحت عنوان «هیئت آزادسازی عراق» عضویت و فعالیت داشت. غیر از آن می‌توان به «ویلیام اورنر» اشاره کرد که وی نیز عضو شورای اداره شرکت است. وی همچنین عضو شورای سیاست دفاعی است که ریچارد پرل از ریاست آن استعفا داد، اما در فعالیت‌های آن همچنان مشارکت دارد. معروف است 9 عضو از 30 عضو شورای مذکور با شرکت‌هایی ارتباط دارند که در سال گذشته از سوی پنتاگون قراردادهایی در عراق به امضا رسانده‌اند که ارزش آنها کمتر از 76 میلیارد دلار نبوده است.

7. دو شرکت هالیبرتون و بکتل: اولی آنگونه که آشکار است، در میان کارمندان خویش دیک چنی معاون ریسی جمهور و دیگری در میان پایه‌های تشکیل دهنده آن افرادی چون جورج شولتز و «کاسپار واینبرگر» و «ویلیام کاسبنی» و «ریچارد هلمز» را دارد که همگی جزو مدعیان جنگ علیه عراق بوده‌اند.

غیر از آن اشغال عراق توسط نیروهای آمریکایی به بهانه‌ها و دعاوی بنیادگرایانه صهیونیستی زمینه مناسب نفوذ اسرائیل چه به صورت مستقیم (به گونه‌ای که دو گردان نظامی در شمال عراق در حال حاضر حضور دارند که 2500 سرباز و افسر را در برمی‌گیرند) و چه به صورت غیرمستقیم فراهم ساختند که در فعالیت شرکت‌های اقتصادی آمریکایی و اردنی و احياناً به صورت مستقیم اسرائیلی نمود پیدا می‌کند. از جمله این شرکت‌ها می‌توان به «سولیل بوئییه» (راه و ساختمان‌سازی)، «تسلیم» (شرکت حمل و نقل دریایی و خشکی)، «ارتستون» شرکت فعال در مسائل زیربنایی)، «گاردان» (شرکت فعال در زمینه آب)، «آفریقا - اسرائیل» (فعال در زمینه راه سازی)، «شرکت برای اسرائیل» (فعال در زمینه تقطیر آب)، «بزان» (شرکت فعال در امر تصفیه نفت)، شرکت «دان» (اتوبوس‌های مستعمل)، «ریفنتکسی» (دستگاه‌های هشدار دهنده و بازدارنده امنیتی)، «رعیتس کیمنتل» (فعال در زمینه ساخت درب‌های آهنی ضد گلوله)، «تامی 4» (پاک سازی و ضد عفونی کننده آب)، «تیمو» (آب جو و سایر مشروبات)، «ترلیدور» (دست بندهای آهنین)، «شورگز» (صنایع آشپزخانه)، «سکال» (تولیدات الکترونیکی)، «نعان - دان» (صنایع ادوات آبیاری)، «سؤل» (فعالیت‌های انرژی)، «دلتا» (صنایع نساجی).

بنابراین ما صرفاً اقتصادی در مقابل یک طرح اعتقادی قرار نداریم، بلکه این طرح، طرحی استعماری و جنایتکارانه است که تحت عناوین دروغین مذهبی و برای حاکمیت و استیلا بر جهان که ابتدا از منطقه ما آغاز می‌شود و با تکیه بر پایگاه مسلحی که اسرائیل نامیده می‌شود، افزون بر وجود و حضور 160 هزار سرباز آمریکایی در عراق و بیش از 30000 سرباز آمریکایی دیگر در افغانستان و به غیر از پایگاه‌های نظامی در خلیج فارس و پاکستان و مصر و شمال آفریقا رو به رو هستیم. ما مقابل برنامه‌ای تاریخی از استعمار قرار گرفته‌ایم که گروهی از افراطی‌های غارتگر و تشنه غارت و چپاول آنرا رهبری و اداره می‌کنند. آنها فقط غارت و چپاول ثروت‌های و ملل دیگر را مدنظر ندارند، بلکه عقاید آنان را نیز هدف قرار داده‌اند تا اعتقادات این ملل را به اعتقادات صهیونیستی استوار بر خرافات و فرهنگ غارت و چپاول تبدیل نمایند. این گروه که محافظه‌کاران

نویسنده می‌شوند، بیش از هر وظیفه دیگری شیوه‌های جنایی را الگوی خویش قرار داده‌اند و فرهنگ آنها فرهنگ خشونت و حاکمیت و سوء استفاده از دیگران است. و تنها راه مقابله با این فرهنگ، فرهنگ «جهاد» اندیشه‌ای و آمادگی نظامی است، که بی‌شک، عنوان مرحله آینده نبرد این ملت با منکر و ظلم، مطابق تعریف محمد عبده است.

عنوان: حکایت ناگفته کریستف کلمب

هر چند که در تاریخ مشهور مرسوم و فیلم‌ها و کتاب‌های متعددی که درباره «کریستف کلمب» ساخته و نوشته شده، او را به عنوان یک «مسیونر مسیحی» معرفی کرده‌اند، ولی در حقیقت کریستف کلمب یک یهودی بوده است.

«دیوید ایچورن»¹ نویسنده یهودی، در این باره می‌گوید:

نه نام حقیقی او «کلمبوس»² و نه یک ایتالیایی متولد «ژنو» بوده بلکه نام حقیقی او «جان کولن»³ بود که در نزدیکی‌های شهر «پانته ودر»⁴ در اسپانیا به دنیا آمده بود و او در واقع یک یهودی اسپانیایی بوده است.⁵

بخش‌هایی از مقاله‌ای که تحت عنوان «آیا کریستف کلمب حقیقتاً یک یهودی بود؟»⁶ به قلم «دالیا سایاه»⁷ که در روزنامه «شالوم» ارکان یهودیان ترکیه در این رابطه بیان شده بسیار قابل ملاحظه است:

نکته مهم این است که در گوشه سمت چپ بالای کلیه نامه‌هایی که کلمب برای خانواده خود ارسال می‌داشت مونوگرامی به چشم می‌خورد که مفهوم آن پنجاه سال قبل توسط «موریس دیوید»⁸ کشف شد. این مونوگرام از دو حرف تشکیل شده است، که هر یهودی آنرا در بالای تمامی نوشته‌های خود می‌نوشت. این دو حرف عبارت بودند از دو کلمه «Beth» و «ha»: که امروزه معلوم شده که بر عبارت «ezrat ha cham Be» و یا «Baruch chem» (یعنی مقدس است خداوند یهود) دلالت دارد.

نکته دیگری که ثابت می‌کند، او یک یهودی پنهان‌کار بوده نحوه نگهداشتن دست چپ خود (به

اسرار یهود و اخرالزمان

صورت پنجه باز بر روی قفسه سینه سمت راست) در تصاویر و تابلوهای اوست. این عمل اقدام رمز آلودی بود که «مارانو»⁹ها جهت شناسایی یکدیگر به کار می‌بردند... حالا دیگر زمان آن فرا رسیده که هویت حقیقی این کاشف بزرگ اعلام گردد: کریستف کلمب سفاراد. دیگر می‌توانیم او را معرفی نماییم او پسر عموی بزرگ ما در آمریکاست.¹⁰

این نشریه در شماره دیگر خود، ضمن معرفی کتاب، نوشته «سارالیوویجی»¹¹ با عنوان: آیا کریستف کلمب یک یهودی بود؟ کتاب «ماریانه ماهن لوت»¹²: جریان‌های تاریخی کریستف کلمب¹³ و کتاب «ام. کایسر لینگ»¹⁴: مشارکت یهودیان در کشف سرزمین‌های اسپانیا و پرتغال¹⁵ برای معرفی کلمب می‌نویسد:

آیا کلمب یک یهودی بود؟ امروزه (نظریه یهودی بودن او) از مسلمات تاریخی به شمار می‌رود؛ از جمله دلایل محکم و غیرقابل مناقشه در این رابطه، نامه‌ای است که از سوی راهب «هرناندود تالورا»¹⁶ چند روز قبل از آغاز سفر کلمب برای ملکه «ایزابلا» نوشته شده است. تالورا در این نامه ملتسمانه خواستار جلوگیری از اعزام فردی بیگانه (خارجی) که تحت تأثیر نفوس شیطان است، به این مأموریت پر ماجرا می‌شود. راهب چنین ادامه می‌دهد: اگر روح‌القدس خواستار باز شدن پای فرزندان خود به دریا‌های ناشناخته بود، جهت انجام این کار، منتظر فردی مجهول‌الهویه و خارجی نمی‌شد.

اگرچه احساسات ضد یهودی راهب در سطور یاد شده چندان واضح و شفاف نیست، اما این احساسات را می‌توان در سطور بعدی نامه او به وضوح و روشنی مشاهده کرد:

من مفهوم و تعبیر خواب و رؤیایی را که راهب «جین»¹⁷ دیده بود در نیافتم، چگونه ممکن است که در نتیجه این سفر نفرت‌انگیز کلمب، سرزمین‌های مقدس به دست یهودیان بیفتد؟ راهب جین به من گفت که در رؤیای خود «جان باب تیست» مقدس را دیده است و او در خواب گفته که این سفر کلمب برای یهودیان بسیار با برکت خواهد بود، آنها آرامگاه عیسی (ع) را به دست خواهند آورد. امروزه نظریه یهودی بودن کلمب که «سیمون ویزنتال»¹⁸ و «سارا لیوویسی»¹⁹ هم در کتاب هایشان به نام‌های: «بادبان امید»²⁰ و «آیا کریستف کلمب یهودی بود؟» مطرح نموده و خیلی جدی از آن دفاع می‌کنند، از سوی بسیاری از مورخان هم مورد تأیید قرار گرفته است و جملگی معتقدند که کاشف آمریکا یک یهودی پنهان‌کار (تغییر دین داده) بوده است.

در اینجا این سؤال به ذهن خطور می‌کند که همکاران و همسرانی که به همراه کلمب راهی این

سفر شدند چه کسانی بودند؟ آیا آنها یهودیانی بودند که از «انگیزاسیون» و سیاست تفتیش عقاید فرار می‌کردند؟ تاریخ هنوز این سر را برای ما فاش نساخته است. تنها چیزی که برای ما مشخص شده این است که در کشتی کلمب هیچ راهب مسیحی وجود نداشته است و تنها مترجمانی با زبان های عربی و عبری همراه وی بوده‌اند.²¹

علایم و نمادهای یهودی موجود در امضاهای کلمب به تصریح «لی‌ام فریدمن»²² تاریخ‌نگار یهودی نیز مؤید این مدعاست. به نظر او شکل یک مثلث کامل که برای یهودیان مقدس است و در گورستان‌ها و معابد یهودیان از آن استفاده می‌شود، در تمام امضاهای کلمب مشاهده می‌شود.²³ خانواده کلمب از اعقاب یهودیان «کاتالان»²⁴ در «بارسلونا» بودند. و تاریخ‌نگاران معتقدند خانواده کلمب که در ژنو زندگی می‌کرده و به اسپانیایی سخن می‌گفتند، یهودی بوده‌اند. مجله فرانسوی «م. اینترسه»²⁵ در شماره اکتبر سال 1991 یادآور می‌شود کلمب یک یهودی به ظاهر تغییر دین داده (کنورسو)²⁶ ریشه کاتالانی بوده که از کشور خود اخراج شده و پس از آن به صورت پناهنده در ژنو اقامت گزیده بود.

تاریخ نگار یهودی «م. کایسرلینگ» نیز می‌نویسد:

حتی «بیتریک انریکوور»²⁷ همسر کلمب هم یهودی بود.²⁸

بدون شک از اثبات صرف یهودی بودن کلمب، مطلب خاصی دستگیرمان نخواهد شد و نکته مهم این است که آیا هویت پنهان داشته شده کلمب در سفری که آغاز نمود نقش داشته یا خیر؟ پاسخ به این سؤال را با استفاده از برخی اطلاعات نشریه «شالوم» به دست خواهیم آورد؛ به نظر «کنسولووارلا 29» کلمب شناس مشهور اسپانیایی:

کلمب «عهد عتیق» را از حفظ بوده و چنین چیزی برای یک فرد منسوب به جامعه کاتولیک نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد.

احتمالاً بزرگ‌ترین رؤیای این دریانورد نامدار، برپایی و بنای مجدد معبد مقدس بوده است. و این در حالی است که عیسی (ع) را در صورت بنای مجدد معبد لعن نموده است.

پی‌نوشت‌ها:

اسرار يهود و اخر الزمان

- .Colombus.2
- .Jancolon .3
- .Pantevedra .4
- .Joys of Jewish Folklore P.296 ,David M.Eichhorn .5
- .Kristof Kolob gercekten bir yahudi midi .6
- .Dalia sayah .7
- .Maurice David .8
- .marrano ، نام يك يهودى است كه بنا بر مصالحى تغيير دين داده است.** .9
- .Salom ,1988/3/9 .10
- .Sarah leibovici .11
- .Marieanne Mahn lott .12
- .Partrait Historique de christophe colomb .13
- .M.Kaysersling .14
- The Participation of the jews in the Spanish and porteguess .15
- .Discoveries
- .Hernando de Talavera .16
- .Jean .17
- .Simon wiesenthal .18
- .Sara Leibovici .19
- .Lavoile de lespoir .20
- .Salom 24/8/1991 .21
- .Lee M.Friedman .22
- Lee M.Friedman, Jewish proneersand Partiots, the Jewish Publication .23
society of America: pp.65-66. 1942
- .Katalan .24
- .M.Interesse .25

.Konverso.26

.Beatric.27

Meyer Kayserling .christop colomb and the Participation of the Jews , .28

.p.55

.Consuelo varela.29

عنوان: یهود در دوران معاصر

اشاره:

حجت الاسلام والمسلمین «مهدی طائب»

گفتگو با:

نقش یهود را در دوران رنسانس چه می دانید؟

یهود یک صفت آموزشی و تجربی بسیار مهم دارند و آن صفت «پنهان کاری» است. در نتیجه، حضور یهود در صحنه های سیاسی بین الملل و اثرگذاری هایشان همیشه پنهان می ماند. شکل علنی حضور یهود تنها از زمان اقدام آنها برای ایجاد کشور «اسرائیل» در منطقه فلسطین قابل مشاهده است و روابط آشکار آنها در سطح بین المللی، تنها پس از این اقدام قابل مشاهده است. به دلیل این صفت، دستیابی به تأثیر این سازمان در سیاست بین الملل نیاز به دقت فراوان و مطالعه دقیق بر روی آثار دارد.

حضرت علی (ع) می فرماید:

إِنَّ الْفِتْنَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَهَتْ وَ إِذَا أُدْبِرَتْ نَبَهَتْ.1

(هنگامی که فتنه ها رومی آورند حق و باطل درهم آمیخته و چون از میان روند حقیقت آشکار

شود.)

فتنه وقتی عبور می‌کند شناخته می‌شود. فتنه اصولاً یک فعالیت پنهانی است و فعالیت پنهانی تا زمانی که تأثیر نگذارده است پنهانی باقی می‌ماند و هنگامی که اثر خود را گذاشت علنی می‌شود. «ادبار فتنه» یعنی انجام فتنه، اثر گذاری آن و رفتن.

بنابراین دربارهٔ اثر گذاری یهود در تاریخ معاصر – اگر تاریخ معاصر را تاریخ چهار صد سال اخیر بدانیم – باید گفت: چند گزینه وجود دارد که برای بررسی نقش یهود در تاریخ معاصر آن را باید مورد توجه قرار دهیم. نخست جمعیت و تعداد آنها؛ دوم میزان اخباری که از این مجموعه در رخدادهای وجود دارد؛ سوم تأثیر این رخدادهای بر تحولات سیاسی دنیا؛ چهارم توجه به میزان دارایی‌های این مجموعه و پنجم حضورشان در تجارت بین‌الملل.

اگر این گزینه‌ها را در کنار یکدیگر قرار دهیم، می‌توانیم نقش پنهانی یهود را تا حدی علنی کنیم.

آمار فعلی جمعیت یهود حدود 16/5 میلیون نفر در کل دنیا است، با توجه به اینکه جمعیت جهان در چهار صد سال پیش بسیار کمتر از جمعیت فعلی بوده است، جمعیت یهود نیز چندان چشمگیر نبوده است. 2 یک جمعیت قلیل باید به همین نسبت اخبار (جهانی) را به خود اختصاص دهد ولی وقتی وارد صحنه اخبار می‌شویم با کمال تعجب مشاهده می‌کنیم بیش از این مقدار اخبار به آنها اختصاص دارد. اخبار کتک خوردن و شکنجه شدن آنها، سوزانیده شدن و تبعید آنها، برخوردهای ناروا با این قوم و... در حالی که طبق ادعای خودشان که می‌گویند ما مجموعه‌ای آرام و بی‌دردسر و به دور از هیاهوهای اجتماعی هستیم و کاری به کار دیگران نداریم، چه دلیلی دارد که این مقدار اخبار درگیری‌ها با نام آنها آمیخته شده است. هرگاه نام درگیری به میان می‌آید یک طرف و یا هر دو طرف در صدد گرفتن منافع طرف متقابل است. یا هر دو بر باطل هستند و یا یک طرف باطل و طرف دیگر برحق است، دو طرف نمی‌توانند برحق باشند. ما ابتداءً نمی‌گوییم آنها بر باطلند، ولی به هر حال منفعتی وجود دارد که یا در دست اینهاست و دیگران در صدد گرفتن آن هستند و یا در دست دیگران است و آنها می‌خواهند آن را تصاحب کنند. حال این قوم گوشه‌گیر و

آرام چه چیزی دارد که دیگران بخواهند از آنها بگیرند. آنها در پی توسعه دین خود به سایر ملل هم نیستند. دین آنها نژادی است و درون همین مجموعه در حال چرخش است.

بنابراین بحث دیگران با اینها بحث دین نیست. می ماند بحث دنیایی. یک جمعیت 16 میلیونی در کل جهان چهار میلیاردی چه منافعی دارد که اینقدر بر سرش دعوا و جنگ می شود. پس توجه به مقدار دعوایها مخصوصاً به مقدار تبعیدهایی که در کشورهای اروپایی داشته اند؛ در لهستان، مجارستان، اسپانیا، منطقه بین النهرین یعنی بابل و عراق، جای دقت فراوانی دارد که چه اتفاقی باعث می شود آنها را از منطقه قبلی شان برانند. آنها به جای دیگر می رفتند و یکباره همه اخبار آن منطقه تحت الشعاع آنها قرار می گرفت. بنابراین رابطه جمعیت و اخبار نشان می دهد آنها اقدامات پنهانی وسیعی داشته اند که آن حکومت اطلاع پیدا می کرده؛ یا با آنها درگیر می شده است و یا حکومت در اختیارشان بوده است و درگیری ها صوری بوده است.

مسئله سوم دارایی و ثروت یهود است. طی این چهارصد سال یهود بر امکانات مالی دنیا سلطه داشته اند. ما نسبت به دارایی یهود بخل نداریم ولی انگیزه یهود از جمع آوری این دارایی چه بوده است. در حالی که ادعا می کنند ما یک مجموعه آخرت گرا هستیم. یک مجموعه آخرت گرا طبیعتاً نسبت به دنیا بی میل است. اگر یهود ادعای حکومت و سلطه نداشتند پس نیاز به این مقدار ثروت نیز نداشتند. جمع آوری این مقدار ثروت و امکانات طبیعتاً با آرام و کناره گیر بودن یهود سازگاری ندارد. در نتیجه بحث سکوت و آرامش یهود تنها ریا و تظاهر است. من توصیه می کنم کتاب زر سالاران یهودی و پارسی (اثر آقای دکتر شهبازی) را مطالعه کنید. در این کتاب بحث پول گرایی یهود طی چهارصد سال اخیر مورد بررسی قرار گرفته است. در واقع توجه به ثروت و قدرت بیش از اندازه یهود، از اقداماتشان خبر می دهد.

اگر بخواهیم اقدامات اثرگذار یهود بر سیاست های چهارصد ساله اخیر را درک کنیم باید شخصیت اثرگذاران بر سیاست چهارصد ساله را بشناسیم. باید بررسی کنیم چند درصد از این افراد از سازمان یهود بوده اند. شخصیت هایی که در کشف قاره ها مؤثر بوده اند مانند «کریستف کلمب» و شخصیت هایی که در ایجاد مکتب های سیاسی پایه و اصولی تأثیرگذار بوده اند که منجر به تشکیل

حاکمیت‌های جدید شد، مانند «هگل»، «فویور باخ» و «کانت» حتی شخصیت افرادی مانند «لوتر» و «کالوین» باید بررسی شود. تا مشخص شود، این مجموعه در خط دهی سیاست جهانی تا چه حد تأثیرگذار هستند. و آخرین بحث که مطالعه در آن بسیار ضروری می‌باشد بحث جمعیت «فراماسونری» و «روتاری» است که یکی از حساس‌ترین اقدامات این سازمان است.

از مجموعه مطالعات درباره این سازمان به دست می‌آید که یهود برای جهانی شدن دو خط را دنبال کرده‌اند؛ یکی خط «سلطه پنهان» و دیگری خط «سلطه آشکار» که خط سلطه آشکار، بعد از خط سلطه پنهان و پس از آن است. سلطه پنهان به این معنا که مجموعه حکومت‌های دنیا که در جغرافیایی سیاسی جزء جزء شکل می‌گیرد. در این جغرافیای سیاسی حاکم علنی، منطقه‌ای و مربوط به همان کشور است اما به شکل پنهان متأثر از سازمان یهود است. ایران (زمان شاه)، عراق، عربستان، ترکیه، بلغارستان، انگلستان و فرانسه همگی کشورهای جداگانه و مستقلی هستند اما به شکل پنهان به دست اینها اداره می‌شود، تا در راستای منافعشان حرکت کند. آخرین مدل این سلطه پنهان که تا حدی پس از آن افشا نشد، جمعیت فراماسونری است. جمعیت فراماسونری جمعیتی است که از یک ایده و مکتب و تفکر سیاسی شکل می‌گیرد و در این جمعیت به دین اهمیتی داده نمی‌شود. کسی که در این جمعیت است، لازم نیست دین مشخص داشته باشد، بلکه وقتی وارد این جمعیت می‌شود از لحاظ سیاسی باید تابع «لژ مرکزی» باشد. شاه ایران نیز ایرانی و مسلمان است ولی جزو مکتب فراماسونری است. یعنی از نظر اجرایی تابع اینهاست. این جمعیت جمعیت روتاری به معنی چرخ دنده را تشکیل می‌دهد. یعنی هر یک از این حاکم‌ها یک چرخ دنده است که به یکدیگر متصلند و به وسیله موتور مرکزی فراماسونری به چرخش در می‌آیند. آری دنیا تحت سلطه یهود می‌چرخد اما به شکل پنهان و نه آشکارا. شناسایی سازمان یهود در پیدایش جمعیت فراماسونری و اداره آن، دخالت این مجموعه را در سیاست‌های چهارصد سال اخیر به خوبی نمایان می‌کند. و بالاخره در جنگ جهانی دوم برای دریافت اثرگذاری این مجموعه بر سیاست بین‌المللی باید در پیدایش جنگ جهانی دوم دقت کنیم.

مطالعه مجدد بر روی شخصیت «هیتلر» و این موضوع بسیار مهم که نتیجه نهایی جنگ جهانی دوم چه بود و چه کسی از این جنگ سود برد. اگر بخواهیم برای این جنگ یک نتیجه ملموس ارائه

اسرار یهود و اعرالزمان

دهیم می‌توانیم به پیدایش کشور اسرائیل اشاره کنیم و مشاهده می‌کنیم، هیتلر بهترین خدمت را به جمعیت یهود کرد، ولی در این میان ناسزاهای زیادی را به جان خرید که برای یک مأمور درون سازمانی عادی به شمار می‌آید. در حقیقت با ایجاد کوره‌های آدم سوزی در اخبار و اطلاعات، نه بر روی زمین، چون بر روی زمین کوره آدم سوزی وجود ندارد و اگر وجود هم داشته است، یهودی در آن سوخته نشده است.

در سازمان یهود اکثریت یک مجموعه‌اند، تنها یک اقلیت مؤمن هستند که به این قضیه تن ندادند. ما ادله فراوانی بر دروغ بودن کوره‌های آدم سوزی وجود دارد. اولاً کوره‌های آدم سوزی شاهی ندارند هر چه هست از عکس‌ها و فیلم‌هایی است که نشان داده می‌شود. آنچه هم از عکس‌ها دیده می‌شود دروغ است. چون آنطور که می‌گویند، آنقدر در این کوره‌ها آتش ریخته می‌شود که چیزی جز خاکستر باقی نمی‌ماند. در حالی که در عکس‌ها این کوره‌ها مملو از استخوان و جمجمه انسان است که به شکل بچه‌گانه‌ای روی هم چیده شده است. در اینچنین کوره‌هایی که آدم می‌سوزانند دیگر نظمی وجود نخواهد داشت، در حالی که در تصاویر جمجمه‌ها روی هم چیده شده است. با یک نگاه به این تصاویر می‌توان فهمید که این قضیه یک بازی اطلاعاتی و خبری است. اصولاً در کشوری به بزرگی آلمان اقدام به سوزاندن یهودی‌ها نیازی را از هیتلر بر طرف نمی‌ساخته است. هیتلر بحث نژاد را برای حکومت مطرح می‌کند. می‌گوید ما نژاد برتر هستیم و دیگران باید به ما خدمت کنند، او می‌توانسته یهود را مانند دیگران نگاه دارد تا به آنها خدمت کنند. به طور کلی هیتلر یکی از هنرمندترین فردها در پوشش دادن به اهداف در کل جنگ جهانی دوم است.

بنابراین می‌توان گفت که یهود در برابر اسلام نقش افسادی وسیعی را بر عهده داشتند در جهان معاصر نیز همان نقش را ادامه داده‌اند که نقش افساد و تبهکاری است.

مردم دنیا همیشه جهود و یهودی‌ها را آتش‌بیار معرکه‌ها می‌دانسته‌اند، در حالی که مردم کوچه و بازار تا وقتی که دردی را با تمام وجود حسی نکنند نسبت به آن مسئله اعلان درد نمی‌کنند. پس چرا این مجموعه آرام و بی‌سر و صدای بین‌المللی داد ملت‌ها را در آورده است. مشخص می‌شود

فساد و تبهکاری اینها برای مردم روشن گردیده است. چون مردم فتنه‌ها را بعد از گذشتن می‌فهمیده‌اند و امروز به دلیل وجود دولت اسرائیل، همه می‌توانند این قضیه را درک کنند.

شبکه‌های ضد انقلاب ایرانی که در لس آنجلس و واشنگتن و کالیفرنیا پخش می‌شود، هیچ کدام اعلام نمی‌کنند وابسته به سازمان صهیونیسم هستند. بلکه اعلام می‌کنند مستقل هستند در حالی که از آثارشان می‌توان فهمید همگی از جانب اسرائیل حمایت می‌شوند. گاهی بعضی اتفاقات ماهیت آنها را افشا می‌کند. اخیراً فیلم یک دختر فلسطینی که یهود می‌خواسته چشم او را از بدنش جدا کند تابه فرد دیگر پیوند بزنند در آمریکا پخش شد. این فیلم علیه جریان صهیونیست‌ها بود. صهیونیست‌ها جمعیتی حدود چهار میلیون در اسرائیل و در کل آمریکا حدود دو میلیون نفر دارند. در آمریکا اصطلاحی وجود دارد به معنی «دریای فیلم آزاد» یعنی فیلم علیه خدا، علیه آقای بوش و... آزادانه پخش می‌شود. اما به محض اینکه این فیلم پخش شد وزارت امور خارجه آمریکا موضع گرفت. از این موضع گیری می‌توان نتیجه گرفت اسرائیل در هیئت حاکمه آمریکا حضور پنهان دارد. بلافاصله شبکه‌های فارسی زبان ضد انقلاب شروع به پخش فیلم‌های تبلیغاتی در مورد آقای «رون آروود» کردند؛ خلبانی که 18 سال پیش در حالی که مأموریت بمباران مردم لبنان را داشته است سقوط کرده است. و جالب اینکه «مونشه امیر» در مصاحبه با این تلویزیون‌ها می‌گوید: این هواپیما در حالی که خاک لبنان برای دفاع از اسرائیل پرواز می‌کرده است سقوط می‌کند. در حالی که این گونه سخن گفتن را هیچ منطقی قبول نمی‌کند. هواپیما برای دفاع از اسرائیل چه کاری به لبنان داشته است. این تلویزیون‌ها خط سیر زندگی او را بیان می‌کنند و بعد به سراغ خانواده این خلبان می‌روند و می‌گویند، آقای رون آروود در آن زمان دختری یک ساله داشته است که در این زمان 19 ساله شده است و این دختر به دنبال پدر خود می‌گردد. فیلم این دختر را در سنین مختلف نشان می‌دهند، در حالی که اشک می‌ریزد و... مطرح می‌کنند که مادر رون آروود از غم او از دنیا رفته است. در حالی که مادر او هنگام سقوط هواپیما 60 سال داشته و حال که با سنی حدود 80 سال مرده، می‌گوید از غم پسرش مرده است. به هر صورت با ساخت فیلمی در مورد مظلومیت آقای رون آروود و دخترش سعی بر مقابله تبلیغاتی علیه فیلم دختری فلسطینی می‌کنند که می‌خواهند چشم او را جدا کنند و پیوند بزنند. این موضوع نشان می‌دهد این تلویزیون‌ها توسط یهود اداره می‌شود.

یهود در خود مسئله رنسانس چه تأثیری داشته‌اند؟

مهمترین عامل در رنسانس، خارج کردن دین از جهان سیاست است. ادعا می‌کنند دین و حضور کلیسا مانع پیشرفت بشر در امور مادی است و دین را از سیاست جدا می‌کنند و وارد دوره جدیدی می‌شوند. کنار رفتن دین در جهان سیاست باعث می‌شود تفکری که به دنبال نیروی اثرگذار در سیاست می‌گردد از بین برود. یعنی شعور سیاسی عمیق از بین می‌رود. حاکمان تبدیل به افرادی می‌شوند که تنها به فکر توسعه کارخانجات، زمین‌های کشاورزی و... هستند. چون وقتی کلیسا حکومت می‌کند اول در جهت نیروی اثرگذار فکر می‌کند چون بالاخره دین به حکومت شکل می‌دهد. اما در این نوع حکومت‌ها دیگر سلطه پنهان به راحتی می‌تواند، به بهره‌برداری خود پردازد. در نتیجه در رنسانس، یهود به سلطه پنهان خود یک بعد نزدیک‌تر شدند. چون تا قبل از آن کلیسا نمی‌گذاشت یهود به راحتی به فعالیت پردازند. بحث رنسانس بحث بسیار پیچیده‌ای است و نیاز به مطالعه و تحقیق فراوان در این رابطه می‌باشد.

نظر شما راجع به نگرش مسیحیت صهیونیست چیست؟

بنده احساس می‌کنم بحث مسیحیت صهیونیستی و خود بحث صهیونیسم، بحث جدیدی نیست. این دو تابع همدیگر هستند. تا قبل از پیدایش کشور اسرائیل بحث صهیونیسم در افکار بین‌الملل مطرح نیست، ولی وجود دارد. بحث جمع شدن در کوه «صهیون» مطلبی نیست که «هرتزل»² و امثال او پایه‌گذاری کرده باشند. این یک تفکر توراتی منحرف است. یعنی بعد از اینکه اینها از خط اصلی خود فاصله گرفتند، به این فکر افتادند و سالیان متمادی برای رسیدن به این نقطه تلاش کردند. بعد از آن بحث ظهور این تفکر در صحنه بین‌الملل مطرح بود؛ مسیحیت صهیونیست نیز به همین

اسرار یهود و اواخرالزمان

صورت است. مسیحیت صهیونیست یعنی، مسیحیتی که بر امری به نفع صهیونیست‌هاست معتقد باشد و الاً مسیحیت یهودی که اجتماع آب و آتش است.

صهیونیست یعنی یهودی که معتقد است در کوه صهیون باید حکومت داشته باشند و مسیحی یعنی کسی که اعتقاد به عیسی (ع) دارد و یهود را قاتل پیغمبر خود می‌داند. پس اگر این اصطلاح عنوان می‌شود، یعنی مسیحیت با اعتقاد به مسئله‌ای که به نفع یهودی‌هاست. جهان مسیحیت منتظر حضرت عیسی (ع) است و معنای انجیل یعنی بشارت، که آنها می‌گویند بشارت به ظهور حضرت عیسی (ع) است. آنها برای ظهور عیسی (ع) به علائم و شرایطی اعتقاد دارند که با وقوع این علائم و شرایط حضرت عیسی (ع) ظهور می‌کند. از جمله شرایطی که آنها معتقدند، به دست یهود افتادن حکومت محل ظهور حضرت عیسی (ع) است. ظاهراً می‌گویند عیسی در منطقه فلسطین و در اورشلیم، یعنی بیت المقدس، ظهور می‌کند. بنابراین در بیت المقدس باید حکومت یهودی مستقر باشد. صهیونیسم هم معتقد است، بیت المقدس محل حکومت یهود است که خدا آنها را به اینها بخشیده است و در واقع صهیونیسم یعنی کسانی که معتقد به لزوم حاکمیت یهود در کوه صهیون (zion) هستند.

در نتیجه مسیحیان صهیونیست کسانی هستند که برای حکومت یهود در اورشلیم و بیت المقدس تلاش و فعالیت می‌کنند. اگر کشیش «پولس» را نفوذی مجموعه یهود در دین مسیحیت بدانیم و او توسط «برنابا» شناسایی شد و «شائول» به عنوان مردی خطاکار معرفی شد، تفکر آشتی دادن آیین مسیحیت با یهود و انضمام فکری مسیحیت به تفکری که به نفع یهود نتیجه بدهد، در همان زمان وارد شده است. ولی همان طور که یهود مخفیانه عمل می‌کند، این تفکر نیز به عنوان یک لایه سری باقی مانده است. زمانی که دولت اسرائیل – به وجود می‌آید و علنی می‌شود این تفکر نیز در بین آنها آرام آرام توسط کشیش‌هایی که وابسته به این جریان هستند، زنده می‌شود. آنها می‌گویند، ما باید به دولت اسرائیل کمک کنیم تا هر چه زودتر در بیت المقدس حاکمیت پیدا کند تا عیسی (ع) ظهور کند و جهان ما را نجات دهد. بر همین اساس ما می‌بینیم صهیونیست‌ها در آمریکا توسط دولتمردان این کشور به گونه‌ای با کلیسا برخورد می‌کنند تا این تفکر زنده شود و از طریق کلیسا به مسیحیان آمریکا نیز القا شود تا رأی مسیحیان آمریکا به نفع هیأت حاکمه‌ای تغییر پیدا

اسرار یهود و اخرالزمان

کند که به نفع یهودیان عمل می‌کنند. بر همین اساس دولت آمریکا دولتی است که از پایتختی بیت‌المقدس حمایت می‌کند تا اسرائیلیان پایتخت خود را از «تلاویو» به بیت‌المقدس تغییر دهند چون در این صورت یهودی شدن بیت‌المقدس شرقی و غربی کامل می‌شود و شرط ظهور حضرت عیسی (ع) تحقق پیدا می‌کند. بر اساس همین تفکر فرضیه جنگ «آرماگدون» و جنگ هسته‌ای در کنار دریای مدیترانه در منطقه آرماگدون را مطرح کرده‌اند و توجه دولتمردان آمریکایی به سلاح‌های اتمی و جنگ‌های هسته‌ای را بر همین اساس توجیه می‌کنند که پوششی برای اقدامات تسلیحاتی دولت آمریکا است. در آمریکا مشهور است که به صورت سنتی کاتولیک‌ها طرفدار «دموکرات»ها هستند و پروتستان‌ها طرفدار «جمهوری خواه»ها، در حالی که در انتخاب اخیر اجماع پروتستان و کاتولیک به بوش پسر رأی دادند. بر اساس همین تفکر چون جهان کاتولیک بیش از پروتستان‌ها در حالت انتظار برای ظهور عیسی (ع) به سر می‌برند، به همین دلیل به میدان آورده شدند، و گرنه بحث مسیحیت صهیونیستی، مسئله جدیدی نیست.

این نگاه تا چه اندازه در جریان‌های فکری دنیا اثرگذار است؟

اثر مسیحیت صهیونیستی را در اقدامات آمریکا می‌توانیم مشاهده کنیم که امروزه جهان بین‌المللی تحت تأثیر این اقدامات قرار گرفته است. وقتی در آمریکا رئیس‌جمهوری برسر کار می‌آید که کشوری هزاران کیلومتر دورتر از کشور خودشان را دچار جنگ می‌کند، نگاه مسیحیان صهیونیست مشخص می‌شود. اسرائیل یعنی جنگ، خونریزی و کشتار؛ زیرا اسرائیل به دنبال حکومت نژادی است و غیر از نژاد خود را - اگر با او همکاری نکنند - حیوانات موذی می‌داند که باید از روی زمین برداشته شوند. مانند آفت هستند و در نبرد خود علیه انسانیت برای اینها رحم و سنگدلی معنا ندارد. اگر سنگدلی را دارای صد درجه بدانیم بالاتر از درجه صدم کسی است که انسان‌ها را انسان نداند بلکه به شکل آفت به آنها نگاه کند. در اینجا نمی‌توان به سنگدلی او درجه‌ای اختصاص داد. اگر مکتبی فریب آنها را بخورد و در قالب این مجموعه برای خود رفتار تعریف کند از رفتار او چیزی به جز جنگ نمی‌توان انتظار داشت. آمریکا نیز که تابع این تفکر شده است در دنیا دیگر کاری به غیر از جنگ نمی‌تواند انجام دهد. هر کجا حضور پیدا کند جنگ و قتل

اسرار یهود و آخرالزمان

و غارت و... به دنبال دارد و به غیر از اسرائیل دیگران قادر به این نوع قتل و غارت نیستند چون بالاخره دیگران معنای انسانیت را به نوعی ترجمه خواهند کرد؛ اگرچه گاه برای منافع خود انسانیت را زیر پای می گذارند، ولی قبول می کنند انسانیت را زیر پا گذاشته اند ولی در مکتب اینها انسانیت معنا ندارد، و باقی را حیواناتی می دانند که اگر بار ندهند آفتند و باید از بین بروند. به همین جهت تفکر مسیحیت صهیونیستی تابعی از صهیونیسم است. یعنی از تفکر مسیحیت صهیونیستی تنها می توان انتظار جنگ، آتش افروزی و فساد داشت. اگر آمریکا هم بخواهد آرامش بیابد باید اسرائیل از بین برود. حضرت امام خمینی (ره) هیچ گاه شعار از بین رفتن آمریکا و از روی زمین محو شدن آمریکا را ندادند، اگر هم فرمودند آمریکا شیطان بزرگ است اشاره بر تفکر حاکمیت آن دارد؛ ولی ایشان فرمودند: «اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود». گویا این شیطان بزرگ عروسک خیمه شب بازی اسرائیل است که اگر از روی زمین محو شود، این عروسک فرو می ریزد. مقام معظم رهبری نیز فرمودند: روزی که مردم آمریکا بفهمند که صهیونیست ها چگونه بر سرنوازشان مسلط شدند و چه خیانتی در حق آنها کردند، به سختی از اینها انتقام خواهند گرفت.

چرا یهود و مسیحیان صهیونیست به این اندازه بر روی مباحث آخرالزمان تکیه و تأکید می کنند؟ سازمان یهود و اسرائیل به دنبال حاکمیت جهانی است و حاکمیت جهانی را آرزوی نهایی جهان می داند و درون سازمان خود هدف اعلی را حاکمیت خود معرفی می کند. از نظر مسیحیت روز موعود این عالم ظهور عیسی (ع) است. یعنی عیسی (ع) را ختم دنیا و زمان ظهور او را زمان سعادت مردم دنیا می دانند، بنابراین اسرائیل به دنبال جهانی شدن و روز پایانی است و اگر اینها بخواهند مسیحیت را به نفع خود نظام دهند، باید به مسیحیان مژده روز پایانی را بدهند. مسلماً این تفکر منحرف، جهان را به روز پایانی نزدیک خواهد کرد، چون از دیدگاه اسلامی ظهور امام زمان (عج) وقتی فرا می رسد که آتش جهان را فرا گرفته باشد و آن حضرت (ع) برای فرو نشاندن این آتش می آید. البته به صورت ناخود آگاه صهیونیسم جهان را به آتشی می کشاند که جریان را از دست صهیونیسم خارج می سازد و اینها توان محار جریان حق را از دست خواهند داد.

جایگاه انتظار و توجه به موضوع آخرالزمان و وجود حضرت امام زمان(ع) را در روایات اهل بیت(ع) چگونه می‌بینید؟

به طور کلی ذات شیعه با انتظار عجین شده است. این انتظار نه فقط در زمان ما بلکه از زمان اهل بیت(ع) بوده است. اصولاً روایاتی که از ائمه باقی مانده است بیشتر در قالب سؤال و جواب است. طبیعتاً هر چه در مورد موضوعی روایت بیشتر باشد به این معناست که سؤال بیشتری وجود داشته است و برای مردم آن زمان نیز این مسئله مطرح بوده است. ولی به دلیل نزدیک شدن بیش از حد دشمن تا درون دیوار خانه امام حسن عسکری(ع) و بلکه درون خانه ایشان در قالب جعفر(کذاب) که عموی حضرت(ع) بود و اخبار را به بیرون می‌برد و به همین دلیل به او جعفر کذاب می‌گفتند، چون گزارش دیدن حضرت را می‌داد ولی آنان که برای جستجو می‌آمدند، کسی را پیدا نمی‌کردند و طرفین به او جعفر کذاب می‌گفتند. بنابراین اولین عامل ملموس قابل ذکر برای غیبت نزدیکی دشمن است. بعد از آن حضرت(امام زمان)(ع) نماینده دارند و دشمن می‌تواند از طریق این نماینده حضرت را مورد تعقیب قرار دهد. در نتیجه باید ارتباط با این نماینده مخفی باشد. مردم از بردن نام مبارک حضرت(ع) منع می‌شوند و با اشاره باید در مورد ایشان صحبت کنند، یعنی تقیه‌ای بیش از حد معمول در مورد این مسئله پیش می‌آید. بنابراین انتظار تبدیل به اندوهی پنهان می‌شود. هر مسئله‌ای که تحت عنوان تقیه قرار گیرد، حرف از آن کمتر می‌شود ولی واقعیتش بیشتر می‌شود. به میزان نیاز بحث غیبت را مطرح و تبیین می‌کردند. آنجایی که قرار بود به شیعه امید دهند و یا بعضی مسائل دیگر روشن شود کتاب‌های زیادی هم نوشته می‌شود.

اصولاً آرمان شیعه بحث انتظار و ظهور است. و شیعه تلاش می‌کند آرمان خود را مخفی نگاه دارد. امروز در جمهوری اسلامی مردم به هوای انتظار زنده‌اند. اگر تظاهراتی به این مطلب نیست، مطمئناً آن حزن قلبی هنوز وجود دارد. در مصاحبه‌های خیابانی اگر به سراغ مردم با هر تفکر و جایگاه اجتماعی بروید و از آنها در مورد امام زمان(عج) سؤال کنید محال است در مورد ایشان اطلاعات نداشته باشند و نگویند او همان محبوب قلب‌هاست که خواهد آمد.

ذات شیعه انتظار است گرچه به دلیل آن وضعیت تظاهر به این بحث اندک بوده است و شاید این یک استراتژی بسیار عالی بوده که اجرا شده است، چون بحث انتظار برای ما حل شده است به این معنا که ما بحث انتظار را به صورت یک بحث دینی ساده‌ای مطرح می‌کنیم اما بحث انتظار پیام سنگینی برای قلد‌رهای جهان خواهد داشت. ما هم می‌گوییم شخصی پاک که عالم مطلق است و معصوم، می‌آید و با تمام رفتارهای تابع تبار، پول، حزب‌گرایی و فامیل‌گرایی برخورد می‌کند.

بنابراین آقای بوش، شارون و دیگر قلد‌رهای دنیا جایگاهی در جهان نخواهند داشت.

طرف دیگر سکه انتظار رام شدن یا نابود شدن قلد‌رهای دنیاست. شعار انتظار برای ما مسئله‌ای حل شده است ولی در خارج از ما قلد‌رهای دنیا را به عکس‌العمل وادار می‌کند. بنابراین تا قبل از جمهوری اسلامی، رفتار آنها با مجموعه‌ای که صاحب این شعار بودند بسیار متفاوت با این رفتار بعد از جمهوری اسلامی است، چون قبل از جمهوری اسلامی این پیام، پیامی پنهان و ساده بود، اما هنگامی که جمهوری اسلامی به وجود می‌آید و در مقدمه قانون اساسی آن نوشته می‌شود؛ حکومت جمهوری اسلامی مقدمه و زمینه‌ساز دولت جهانی حضرت مهدی (عج) است، آن وقت دیگر قضیه برای قلد‌رهای دنیا تفاوت می‌کند. بحث انتظار ما که یک شعار بود، تبدیل به یک واقعیت شد. بنابراین تهدید، علنی شده است و به همین دلیل آنها وارد عمل می‌شوند. بحث انتظار ذات حرکت شیعه و آرمان مردم ماست. بر اساس این آرمان مردم به میدان آمدند، شهید دادند و اکنون هم مقاومت می‌کنند.

مقام معظم رهبری نیز فوایدی از تحقق این آرمان را در دو سخنرانی اخیر خود به مردم داده‌اند؛ یکی در صحبتی که به مناسبت سالگرد 19 دی داشتند که فرمودند: «شما جوان‌ها شاهد روز پیروزی و نصر خواهید بود». این جمله می‌تواند اشاره‌ای به سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ» داشته باشد. که سوره امام زمان (عج) است. و همچنین در پیام‌شان به حجاج نوشتند: «سال‌های آینده سال‌های سرنوشت‌ساز برای جهان اسلام است». بنابراین بحث امام زمان (عج) بحث بسیار عمیق و ریشه‌ای است، البته همه باید تلاش کنیم اعتقادمان را به عنوان یک تذکر دائماً بگوییم.

چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

و ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ. 3

می‌گویند «عصر» در سوره «والعصر» قسم به امام زمان (عج) است و تا آن روز نرسیده باید کسانی که به آن ایمان دارند، برای آن نیز فعالیت کنند و به همدیگر نیز توصیه کنند، توصیه به حق، و صبورانه انتظار بکشند. این تذکر لازم است و همیشه هم بوده است. در هر دوره‌ای این تذکر نامه‌ها را می‌نوشته‌اند؛ مانند: غیبت طوسی، غیبت نعمانی و کمال‌الدین صدوق. به همین صورت کتب روایی هیچ‌گاه خالی از بحث غیبت نبوده‌اند.

با توجه به فعالیت‌های یهود و مسیحیت صهیونیست، مسلمان‌ها به خصوص شیعیان چه مسئولیتی بر عهده دارند؟

اقدامی که ما در این زمینه می‌توانیم انجام دهیم تابعیت از ولایت فقیه است. چون در نگاه منتظران ظهور دستور چگونگی عمل از ناحیه مقدسه وارد شده است:

و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا... 4.

مردم در طول تاریخ به دنبال رهبران شاخص حرکت کرده‌اند. در هر دوره‌ای فردی پرچمداری این موضوع بوده است و عملداران خیلی خوب تا این زمان این حرکت را رسانده‌اند. هر گاه مردم از حرکت او پیروی نمی‌کردند، کار خراب می‌شده است. امروز روز مبارزه با کفر جهانی و آخرین تدابیر آن مجموعه برای تباہ کردن جهان و استعمار فرانوین است. مقام معظم رهبری در پیام حجشان فرمودند، اینها در تعبیر خواب نیل تا فرات، خواب را بد تعبیر می‌کنند.

و امروز ایشان دقیقاً به عنوان یک دیده‌بان دقیق و عالم و هدایت شده با دید باز و اراده الهی در حال حرکت هستند.

ما در این مسیر باید از ایشان پیروی کنیم. ایشان همه را به تعمیق معلومات دعوت کرده‌اند. در همه زمینه‌ها باید آگاه باشیم. ایشان چشم‌اندازی را مشاهده می‌کنند که در آن چشم‌انداز ما به نیروهای زیادی نیازمندیم. یعنی در بیست سال آینده ما نیروهای کارآمدی خواهیم داشت با توجه

اسرار یهود و اواخرالزمان

به چشم انداز بیست ساله که به آن اشاره فرمودند و این جوان‌ها که شاهد آن روز هستند، نیروهای آن چشم انداز هستند که برای آن روز باید بسیار فعالیت کنند. بنابراین تعمیق باورها و دانش‌ها (نیاز است).

با تشکر از اینکه زحمت این گفت‌وگو را پذیرفتید.

پی‌نوشت‌ها:

1. نهج البلاغه (ترجمه محمد مهدی فولادوند)، خطبه 92، ص. 116
2. با توجه به اینکه جمعیت جهان در طول قرون متمادی افزایش چندانی نداشته و تنها در طول صد سال اخیر یعنی از سال 1900 تا 2000، به دلایل پیشرفت‌های مختلف بشر و رشد و توسعه بهداشت، علوم پزشکی و... شانزده برابر شده و از حدود 250 میلیون نفر به حدود چهار میلیارد نفر رسیده است می‌توان گفت که جمعیت یهود هم در چهار صد سال گذشته چندان قابل توجه نبوده است.
2. بنیانگذار و اولین رهبر اسرائیل.
3. سوره ذاریات (51)، آیه 55.
4. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 483، ح 4.
5. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج 75، ص 208، ح 77.

عنوان: رشد معنویت در آمریکا

یک نسل پیش، در بعضی از مناطق آمریکا مانند «منهتن» به نظر می‌رسید که مردم در مسیر دور شدن از خدا هستند. در سال 1966 مجله «تایم» دو جنازه سیاه و سرخ کشیده بود و از معنای

الوهیت سؤال کرده بود. مسئله به علم مربوط می شد یعنی چیزی که نمی توان آنرا به روش علمی شناخت. اما امروز در عصر تبلیغ 24 ساعته تلویزیون دیگر کسی چنین مقالاتی نمی نویسد. تاریخ نشان می دهد که متفکران نگران در مجله تایم که تصور مبهمی از الوهیت را مطرح می کردند شامل تمام کشور نمی شدند. آنچه در سال 1966 مرده بود وجود الوهیت با حسن ظن بدون عقلانیت بود. چیزی که به جای آن می تواند دوباره رشد کند تجربه مستقیم و عالی از مسئله الوهیت است که بارها از زمان «معبد سلیمان» تجلی یافته است. از این رو مجله «نیوزویک» تصمیم گرفت مسئله ایمان را به طور مفصل بررسی کند. برای همین منظور به برخی کلیساها و مساجد سر زد و با فعالان مذهبی گفت و گو کرد. همچنین با همکاری سایت «بلفت» اقدام به یک نظر سنجی کرد که شامل بیشتر اقلشار دینی می شود. ما به هر جا رفتیم شاهد رشد معنویت بودیم. در مراسم وابستگان به کلیسای «پنتکوستال» که به خاطر فریادها و پایکوبی موجب بی هوشی می شود. در کلیساهای کاتولیک که عبادت کنندگان در نیمه شب به تنهایی ساعتها در قربانی مقدس تفکر می کنند. در مراکز یهودی که با روشهای «کابالایی» صوفی خدا را جست و جو می کنند. همچنین در احیای ادیان بت پرستانه که در ظواهر عالم طبیعت به دنبال خدا می گردند و نیز در فرقه «دن» و دیگر شاخه های بی شمار بودایی که طرفداران آن از طریق تفکر و دعا به دنبال روشنگری هستند. در تلاش مسلمانان آمریکایی برای رشد اسلام که بیشتر از همه به دنبال خداوند است. اکنون در آمریکا مسئله گرایش به یک دین خاص مهم ترین چیز نیست. بلکه مهم تر از همه گرایش به معنویت و عالم بالا است. طبق نظر سنجی به عمل آمده از هر 10 آمریکایی 8 نفر معتقدند که بیش از یک دین و اعتقاد می تواند راه نجات باشد و این چیزی است که در مدارس نیاموخته اند. همچنین از هر 5 نفر یک نفر دین خود را در مرحله رشد تغییر داده است. میان این آمار 79 درصد خود را معنویت گرا توصیف می کنند و 64 درصد می گویند که متدین هستند همچنین 79 درصد معتقدند که با ادیان دیگر هم می توان به نجات و آسایش رسید و به بهشت رفت. اکنون به سؤالات و جواب های داده شده اشاره می شود.

بهترین عبارتی که شما را توصیف کند چیست؟

24 درصد معنویت گرا اما غیر متدین، 9 درصد متدین اما غیر معنویت گرا، 55 درصد متدین و

معنویت گرا، 8 درصد غیر معنویت گرا و غیر متدین، 4 درصد نمی دانم.

معنویت چه مقدار در زندگی روزانه شما اهمیت دارد؟

اسرار یهود و اعرالزمان

57 درصد خیلی مهم است، 27 درصد به نوعی مهم، 7 درصد خیلی مهم نیست، 7 درصد اصلاً مهم نیست، 2 درصد نمی دانم.

آیا بین عبادت‌های دینی شما در امروز و گذشته تغییری حاصل شده است؟

38 درصد همان‌ها هستند، 30 درصد بیشتر آنها عوض نشده، 9 درصد بیشتر آنها عوض شده، 11 درصد کاملاً عوض شده، 4 درصد بی‌دین شده‌ام، 3 درصد در گذشته به هیچ دینی گرایش نداشتم، 5 درصد نمی دانم.

چرا کارهای دینی انجام می‌دهید؟

39 درصد برای ارتباط شخصی با خدا، 30 درصد تا کمک کند شخص بهتر و دارای زندگی بهتری باشم، 17 درصد تا به آرامش و سعادت برسم، 10 درصد برای ارتباط با محیطی عظیم‌تر، 8 درصد برای معنا دادن به زندگی و تنظیم آن، 3 درصد تا بخشی از جامعه باشم، 13 درصد به دلایل مختلف.

شرکت شما در این فعالیت‌های دینی یا معنوی چه مقدار است؟

64 درصد هر روز، 29 درصد نه همیشه، 21 درصد در فعالیت‌های غیر مرتبط با کلیسا یا مسجد یا ...، 20 درصد کتاب مقدس یا قرآن یا ... می‌خوانم، 2 درصد به کلیسا و مراسم مذهبی می‌روم. چه وقت احساس می‌کنی بیشترین رابطه را با خدا داری؟

40 درصد در تنهایی، 21 درصد در طبیعت، 21 درصد در عبادتگاه، 6 درصد وقتی با دیگران هستم، 2 درصد وقتی یک متن مقدس (کتاب مقدس، قرآن، ...) می‌خوانم، 6 درصد در هیچ حالتی، 4 درصد نمی دانم.

آیا به اینکه خدا جهان را خلق کرده ایمان داری؟

80 درصد آن را خدا خلق کرده، 10 درصد آن را خدا خلق نکرده، یک درصد به خدا ایمان ندارم، 9 درصد نمی دانم.

کدام یک از احتمالات زیر مهم‌ترین هدف دعا و نماز است؟

27 درصد طلب ارشاد از خداوند، 23 درصد شکرگزاری برای خدا، 19 درصد نزدیکی به خدا، 13 درصد کمک به دیگران، 9 درصد بهبود زندگی شخصی، 4 درصد احتمالات دیگر، 5 درصد نمی دانم.

بعد از مرگ چه رخ می‌دهد؟

اسرار یهود و آخرالزمان

? 67 درصد ارواح به بهشت یا جهنم می‌روند، 13 درصد بهشت یا جهنم وجود ندارد اما ارواح در سرزمینی روحانی زندگی می‌کنند، 6 درصد همه چیز پایان می‌یابد و روحی وجود ندارد، 5 درصد روح در مخلوق دیگری نمود می‌یابد، 9 درصد نمی‌دانم.

? از میان جمعیت آمریکا: 29/5 میلیون نفر هیچ‌گونه فعالیت دینی ندارند، 7/7 میلیون نفر فعالیت‌های دینی غیر مسیحی دارند و 150 میلیون نفر دارای فعالیت‌های دینی مسیحی هستند.

? برخی اصطلاحات دینی رایج

? در آمریکا حتی دانشمندان علم الهیات هم برای فهم اصطلاحات دینی در زحمت هستند. در زیر به برخی از این اصطلاحات اشاره شده است.

کاریزماتیک (Charismatics): شروع دهه 60 گذشته، منطقه: کالیفرنیا: نژاد پرستانی هستند که به کلیساهای اصلی وابسته‌اند.

کرسیلو (Cursudllo): شروع دهه 50 قرن گذشته، منطقه: مایورکای اسپانیا، یک درس کوتاه سه روزه که شامل گفت‌وگوها و دعاها برای مساعدت فرد کاتولیک در تقرب بیشتر به خداوند است برای وابستگان به این فرقه کافی است.

انجیلی (1846): (Evangelicalism) – لندن، جنبشی پروتستانی است که بر اهمیت کتاب مقدس بین اتباع خود تکیه می‌کند.

بنیادگرایی (1883): (Fundamentalism) – انتاریوی کانادا، نوعی از محافظه‌کاران انجیلی که بر عصمت کتاب مقدس و اینکه دقیقاً کلام خدا است، تأکید دارند. این افراد دارای اصول اخلاقی شخصی شدیدی هستند.

هسیدیسم (Hasidism): دهه 40 قرن 18 – اوکراین، شاخه‌ای از جنبش یهودی ارتدوکسی است که بر تقوی و عبادت خدا به طور مستقیم تأکید دارد. اعضای این فرقه لباس‌هایی شبیه لباس‌های روستاییان روسی در قرن 18 را به تن می‌کنند.

کابالا (Kabbalah): قرن 12 فرانسه، گونه‌ای از تصرف یهودی که بر کشف معانی مخفی تورات از طریق تفکر و بررسی ریشه‌ای در صوحر که یک کتاب آرامی است تمرکز دارد.

بت‌پرست: قرن 21 اروپا، بیشتر بت‌پرستان معاصر اعمال قبل از مسیحیت را به شیوه‌های جدید وارد کرده‌اند. طبیعت محور معنویات آنها است و مراسم آنها در پایان هر فصل برگزار می‌شود.

پنتکوستال: 1901 – کانساس از اشکال مسیحیت است که بر معبودیت روح القدس تأکید دارد.

صوفی: قرن 7 – خاورمیانه – سنت صوفی اسلامی برای تقرب به خدا از طریق تفکر تلاش می کند. افراد پایبند به سنت های صوفی، تقلیدهای غیر اسلامی رایج در غرب را قبیح می دانند. ویکا: دهه قرن 20 – انگلستان، بزرگترین شاخه بت پرستی در آمریکا است. اعضای این گروه گاهی جاودگر هم نامیده می شوند.

ذن: حدود سال 520 – چین، ریشه در فرقه بودایی دارد و بر تفکر برای درک حقیقت تأکید دارد. معمولاً وابستگان به این فرقه بر سؤال هایی تمرکز می کنند که معنایی ندارد و «کوان» نامیده می شود.

همچنین دانشگاه نیویورک در سال 2001 از 50 هزار آمریکایی با نژادهای مختلف در مورد مسائل دینی نظر خواهی کرد که نتایج زیر بخشی از آنها است.

دینداری یا لاییک بودن بر مبنای نژاد

آسیایی: 28 درصد متدین، 34 درصد تا حدی متدین، 9 درصد تا حدی لاییک، 21 درصد لاییک، 8 درصد نمی دانند یا جواب نداده اند.

سیاه: 49 درصد متدین، 32 درصد تا حدی متدین، 5 درصد تا حدی لاییک، 12 درصد لاییک، 8 درصد نمی دانند یا جواب نداده اند.

سفید: 37 درصد متدین، 40 درصد تا حدی متدین، 7 درصد تا حدی لاییک، 10 درصد لاییک، 6 درصد نمی دانند یا جواب نداده اند.

گرایش به ادیان بر مبنای نژاد

کاتولیک رومی: 64 درصد سفید، 3 درصد سیاه، 3 درصد آسیایی، 29 درصد لاتین، 2 درصد غیره. تعمیدی: 64 درصد سفید، 29 درصد سیاه، 5 درصد آسیایی، 3 درصد لاتین، 2 درصد غیره.

یهودی: 73 درصد سفید، 8 درصد سیاه، 5 درصد آسیایی، 11 درصد لاتین، یک درصد غیره.

بی دین: 92 درصد سفید، یک درصد سیاه، یک درصد آسیایی، 5 درصد لاتین، یک درصد غیره.

بودایی: 32 درصد سفید، 4 درصد سیاه، 61 درصد آسیایی، 2 درصد لاتین، یک درصد غیره.

پی نوشت:

? شرق، ش 598، 1384/7/19 به نقل از: مجله نیوزویک.

عنوان: بلوای یهود

بلوای یهود
گفت و گو با مارک وبر

اشاره:

نژادپرستی یهودی و حاکمیت آن بر کشورهای غربی به خصوص آمریکا باعث شده است که قوانین نیز در حمایت از یهودیان و مقابله با مخالفین آنان تنظیم شود. پروفیسور «زاندل» محقق برجسته تاریخ آمریکا و آلمان که تابعیت آلمانی – آمریکایی دارد از جمله کسانی است که صرفاً به علت تحقیقات روشنگرانه‌اش (که دروغ‌های یهودیان را برملا می‌ساخت) به زندان افتاده است. متن حاضر مصاحبه‌ای با یکی از یاران و محققان همراه او در مورد سرنوشت زاندل است.

مسائل متعددی وجود دارد که مایلیم درباره آن با شما گفت‌وگویی داشته باشیم. درباره سخنرانی و نشست‌های اخیر شما در نیویورک، اعتراض‌های آتی‌تان علیه نژادپرستی یهودی و... در آغاز اجازه بدهید دیدگاه شما را درباره آخرین تحولات در مورد مسئله «ارنست زاندل» جو یا شویم: هنرمند و نویسنده آمریکایی – آلمانی که چندین دهه به خاطر نظراتش در مورد تاریخ آلمان، نقش یهود و تاریخ جنگ جهانی دوم مورد آزار و اذیت قرار گرفت.

درست است. او دو سال بود که به عنوان «تهدیدی برای امنیت ملی» در حبس انفرادی به سر می‌برد، اما همان گونه که مهم‌ترین روزنامه کانادا اعلام کرد، این تنها یک بهانه بود. پس از این که او «تهدیدی برای امنیت ملی» شناخته شد، به آلمان تبعید شد و تاکنون نیز تحت توقیف برای بازجویی قرار دارد.

«توقیف برای بازجویی» رویه‌ای معمول در آلمان است که به جای زندان از آن استفاده می‌شود و شرایط آن نسبت به زندان‌های کانادا بهتر است. چند روز پیش، او بالاخره متهم شد. من مدتی از وقت خود را صرف به دست آوردن مدارک مربوط به اتهامات او نمودم. تنها چیزی که به من گفته شد این بود که اتهام او ماده 130 قانون جزایی آلمان است که انکار یهودسوزی در جنگ جهانی

دوم را به عنوان «تهییج افکار عمومی» جرم می‌شمارد.

معنی تهییج افکار عمومی چیست؟ آیا منظور هیجان زده کردن مردم با فاش ساختن این حقیقت است که برخی از داستان‌ها در مورد «یهودی سوزی» حقیقت ندارد؟
حتی گفتن واقعیات یهودی سوزی نیز که با نسخه رسمی آن در تعارض باشد «تهییج» محسوب می‌شود. من نمی‌دانم روی این نکته تأکید کنم که این کار زیر پا گذاشتن مفتضحانه اصل «آزادی بیان» است که جهان غرب، ایالات متحده و حتی آلمان ادعا دارند که آن را رعایت می‌کنند.
داستان یهودسوزی تنها فصل از تاریخ رسمی است که انکار آن جرم محسوب می‌شود.
ارنست زاندل به خاطر مبارزات قانونی گسترده‌ای که در دهه 1980 در کانادا صورت داد، یک چهره شناخته شده بین‌المللی است. در حقیقت، او در سال‌های اخیر – قبل از دستگیری – در سکوت و آرامش در آمریکا زندگی می‌کرد و دست از مبارزات خود در کانادا برداشته بود، اما او برخلاف میل باطنی خویش، یک بار دیگر در معرض توجهات بین‌المللی قرار گرفت.

«لن رادنر»، سخنگوی یهودی کنگره کانادا گفت که او از این که دادستانان آلمانی ارنست زاندل را متهم نموده و در تلاشند تا داستان موفق‌تری را برای بی‌اعتبار ساختن کامل ارنست زاندل صورت دهند، بسیار خشنود است.

بسیار خوب؛ این نکته‌ای است که من بارها و بارها به آن اشاره کرده‌ام. من فکر می‌کنم، اگر دسیسه‌های سازمان‌های کانادایی، آمریکایی و جهانی یهودی که سال‌ها برای خفه کردن زاندل به شدت تلاش کردند، نبود، او هرگز به آلمان مسترد نمی‌شد و هرگز در شرایطی که هم‌اکنون قرار دارد، قرار نمی‌گرفت. من قبل از جلسات «دیوان محاکمات (به اصطلاح) حقوق بشر» در تورنتو نیز به این حقیقت اذعان داشتم. بسیار متأسفم که من در آن دادگاه به همراه «پل فرم» در حالی که نفع ارنست زاندل شهادت دادم که در مقابل ما ارتشی کوچک از وکلا، به نمایندگی از سازمان یهود سعی در خفه کردن و تنبیه ارنست زاندل داشتند.

جالب این که آنها به خاطر اظهاراتی که در سایت زاندل (Zundelsite.org) مطرح شده بود، علیه زاندل اقامه دعوی کردند، در حالی که این نشریه هنگام انتشار به صورت مکتوب در کانادا، قانونی بود. این مسئله قضیه را مضحک‌تر می‌کند اما این سازمان‌ها، در این مورد خاص، هیچ

اسرار یهود و احوالزمان

اشتیاقی به عدالت و انصاف نداشتند. مشخص است که انگیزه آنها از این کار، عزمی راسخ برای تنبیه و گوشمالی ارنست زاندل بوده است؛ کسی که جرأت نمود سال‌ها علیه قدرت یهود سخن بگوید. متأسفانه بیشتر افراد ترسیده‌اند. این که ارنست زاندل هم اکنون در زندان است، حقیقتی رعب‌آور است. بیشتر مردم نمی‌خواهند به سرنوشت ارنست زاندل دچار شوند و حق هم دارند، و این مطلب، اذعان مجددی به خارق‌العاده بودن این مرد است.

?بله، کمتر کسی از ما جرأت قدم گذاشتن در این راه و ایستادگی در آن را دارد. از طریق سایت «آی، اچ، آر» (IHR) مطلع شدیم که شما تجمعات و اعتراضاتی در مقابل «مرکز سیمون وایزنتال» (Simon Wiesental Center) واقع در نیویورک تشکیل داده‌اید با وجود این همه سازمان‌های یهودی مختلف در این کشور و در جاهای دیگر جهان، چرا شما مشخصاً علیه این سازمان اعتراض می‌کنید؟

?یک دلیل عینی آن این است که شعب اصلی سازمان‌های بین‌المللی، در نزدیکی آن یعنی در لس‌آنجلس واقعند؛ دلیل دیگر این است که این سازمان نیز به اندازه گروه‌هایی همچون «اتحادیه مبارزه با افترا» در ترحیح و ترفیع منافع صهیونیسم یهودی بر منافع آمریکا و سایر کشورها مجرم و خطرناک است؛ اما تا به حال به اندازه آنها مورد اعتراض قرار نگرفته است.

?اگر ممکن است، یک معرفی اجمالی از مرکز وایزنتال برای ما ارائه دهید. پشت این تشکیلات کیست؟ چگونه شروع به کار کرد و چه اهداف و سیاست‌هایی دارد؟

?این مرکز در دهه 1970 پایه‌گذاری شد و ریاست آن بر عهده خاخام «ماروین هایر» است که خود را «دین» (dean) (به معنی رئیس کلیسا یا دانشکده) خطاب می‌کند. او هیچ اعتبارنامه آموزشی یا غیر آن را برای این عنوانی که به خود داده ندارد. او تنها یک خاخام است نه بیشتر، با این وجود این مرکز بسیار بانفوذ و صاحب قدرت است. این مرکز ادعا می‌کند که دارای 300000 عضو و 25 میلیون دلار در آمد سالیانه است. یکی از فضاقت‌بارترین نکات در مورد این در آمد این است که سالیانه 10 میلیون دلار آن از محل درآمدهای مالیاتی تأمین می‌گردد. این در آمد، صرف پیشبرد اهداف این مراکز و سایر سازمان‌های صهیونیست یهودی می‌شود.

?به نظر می‌رسد که آنها دوستانی در رده‌های بالا دارند.

اسرار یهود و اواخرالزمان

مجله «لس آنجلس» یک بار مطالب روشنگرانه‌ای در مورد «هایر» به چاپ رسانید. این مجله در مورد او نوشت:

او مجموعه‌ای بی‌سابقه از قانون‌گذاران، سناتورهای، اعضای شورای شهر و حتی هالیوود را گرد هم آورده است.

او تنها خاخامی است که برای یک فیلم، جایزه آکادمی دریافت کرد. آنان از حمایت فرماندار کالیفرنیا، «آرنولد شوارتزینگر» و نیز رئیس‌جمهور سابق، رونالد ریگان برخوردارند. رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده، به همراه فرمانداران ایالات مختلف و بسیاری از سناتورهای، اسم خود را در زمره حامیان مرکز وایزنتال آورده‌اند.

آنان چهره یک سازمان بشر دوستانه را به خود می‌گیرند اما فعالیتشان اندکی بیش از این است. این طور نیست؟

خیلی بیش از این‌ها است. هدف واقعی مرکز وایزنتال پیشبرد منافع صهیونیسم یهودی است. هر کسی که یک نظر به وب سایت و نشریه آنان بیندازد، به آسانی خواهد فهمید که بیشتر تلاش آنان صرف پیشبرد منافع اسرائیل و یهود می‌شود.

آنان از آنچه که «دیوار آپارتاید» یا «حائل امنیتی» خوانده می‌شود، حمایت می‌کنند. این طور نیست؟

بله، این واقعاً یک چیز مضحک است. این یک حصار عظیم است که در زمین‌های فلسطین اشغالی ساخته شده و در برخی جاها بلندی آن سه برابر «دیوار برلین» است. غیرقانونی بودن آن توسط دادگاه بین‌المللی اعلام شده و سازمان ملل آن را محکوم کرده است؛ اما با این وجود، وایزنتال سنتر از آن حمایت می‌کند.

گفته می‌شود که وایزنتال سنتر در تعلیم و تربیت کودکان مدرسه‌ای معمولی نیز دستی دارد و سعی در تحمیل دیدگاه‌های تاریخی و برنامه‌های یهودی محور خود به ذهن بی‌دفاع آنان می‌نماید.

درست است. هر روز اتوبوس‌هایی پر از کودکان مدرسه‌ای به وایزنتال سنتر آورده می‌شوند.

اسرار یهود و اواخرالزمان

یکی از دلایل من برای تصمیم به اعتراض علیه این مرکز، مشاهده معلمی بود که از دیدن شاگردانش که با وجود تحصیل در یک مدرسه خصوصی کاتولیک، به وایزنتال ستر آورده می‌شدند، ناخرسند بود. او خیلی از چیزها را که بیشتر افراد در مورد سیاست‌های کلی این مرکز می‌دانند، نمی‌دانست اما به خاطر اتهام‌زنی‌های خاخام هایر و مرکزش به «پایوس دوازدهم» – پاپ اعظم در زمان جنگ جهانی دوم – و سایر رهبران کاتولیک در زمان جنگ ناراحت بود. به هر حال این معلم، اعتراضی در مدرسه خود ترتیب داد تا والدین را از همکاری با وایزنتال ستر منصرف کند، اما این مرکز به ترغیب والدین برای فرستادن کودکانشان به آنجا ادامه می‌دهد و تقریباً به عنوان شاخه‌ای از حکومت ایالتی کالیفرنیا عمل می‌کند.

? آنان روابط نزدیکی نیز با آرنولد شوارتزینگر (فرماندار ایالت کالیفرنیا) دارند. این طور نیست؟
بله، گفته می‌شود پس از کشف این موضوع که پدر شوارتزینگر در زمان جنگ جهانی دوم از اعضای «حزب سوسیالیست ملی» بوده است، نیم میلیون دلار یا بیشتر به این مرکز پرداخته است تا برگه تضمین سلامت خود را از آنان دریافت کند. چند سال پیش، مجلس ایالتی، کمکی معادل پنج میلیون دلار به این مرکز انجام داد و آن را چنین توجیه کرد:
خب، این مرکز پذیرای این همه کودک دبستانی است.
یکی از معلمین در این مورد گفت که ممکن است، هر روز هزاران بچه مدرسه‌ای به رستوران‌های مک دونالد نیز بروند اما دولت ایالتی کمکی از بابت ناهار کودکان به مک دونالد نمی‌کند.
در حالی که معلمین از والدین می‌خواهند که برای مدارس کاغذ و قلم تهیه کنند و یک کمبود واقعی در بودجه آموزشی ایالت وجود دارد، دادن چنین پول‌هایی به وایزنتال ستر واقعاً ظالمانه است.

مثالی دیگر از قدرت وایزنتال ستر، رجز خوانی و خودستایی شهردار کنونی لس آنجلس، «آنتونیو ویلارگوسا» است که بنا به گفته خودش، در زمان حضورش در کنگره ایالتی، توانسته است نقشی اساسی در گرفتن 18 میلیون دلار بودجه برای وایزنتال ستر ایفا کند. این مرکز به قدری قدرتمند و صاحب نفوذ است که هر سیاست‌مداری برای داشتن نقش مؤثر در سیاست کالیفرنیا، باید وفاداری خود را به آنجا اثبات کند و از آنان برای خود تصدیق بگیرد.

اگر این کار را نکند، چه اتفاقی پیش می‌آید؟

در این صورت تمام نیروها علیه او تغییر موضع خواهند داد. آنچه نه تنها در کالیفرنیا بلکه در واشنگتن نیز رخ می‌دهد، چنین است وایزنتال سنتر و سایر سازمان‌های مشابه به کاندیدها فشار می‌آورند تا موضع خود را پیرامون مسائل حائز اهمیت برای یهودیان آمریکا اعلام کنند و اگر آنان پاسخ‌های خوشایندی به این سازمان‌ها ندهند، تنبیه می‌شوند. از مخالفان آنان حمایت می‌شود و یا حداقل باید مطمئن بود که بودجه‌شان برای مبارزات انتخاباتی به زودی ته خواهد کشید.

و این فشارها از سوی 5/2 درصد از جمعیت آمریکا است.

درست است، یعنی این که یهودیان از هر گروه مذهبی و دینی دیگری در آمریکا قدرتمندتر و بانفوذترند و اوضاع سیاسی کشور را در قبضه دارند. وایزنتال سنتر نقش بسیار مهمی در فساد سیستم سیاسی ما ایفا می‌کند.

پی‌نوشت:

منبع: www.nationalvanguard.org به نقل از سیاحت غرب، نشریه مرکز پژوهش‌های

اسلامی سازمان صدا و سیما، ش 28.

1. Mark Weber؛ تاریخدان و نویسنده،

عنوان: از شوالیه‌های معبد تا مصر باستان

جنگجویان صلیبی

بیشتر مورخان «فراماسونری» متفق القول بر این باورند که مبدأ این سازمان به جنگ‌های صلیبی باز می‌گردد. اگرچه فراماسونری به طور رسمی در اوایل قرن هیجدهم میلادی در انگلستان بنا نهاد شد، اما ریشه‌ها و مبادی آن به جنگ‌های صلیبی قرن دوازدهم باز می‌گردد. در نقطه عطف حکایت آشنای فراماسونری دسته‌ای به نام «شوالیه‌های معبد» قرار دارد.

بر خلاف آنچه بسیاری بر آن اصرار می‌ورزند، جنگ‌های صلیبی نه اردوگشی نظامی با هدف گسترش مسیحیت، بلکه تنها با اهداف مادی صورت پذیرفتند. در دوره‌ای که اروپا فقر شدید و بیچارگی مفرط را تجربه می‌کرد، کامیابی و رفاه شرق، به خصوص مسلمانان خاورمیانه توجه اروپاییان را به خود جلب نمود. این وسوسه، رونمایی از مذهب به خود گرفت و به سمبل‌های مسیحی مزین گردید. در عین حال اندیشه جنگ‌های صلیبی از میل به منافع مادی و دنیایی متولد شده بود و این، علت تغییر رویکرد مسیحیان اروپا از سیاست‌های صلح‌طلبانه در دوران اولیه تاریخشان به تجاوزهای نظامی ویرانگر به شمار می‌رفت.

بنیان‌گذار جنگ‌های صلیبی «پاپ اربن دوم»¹ بود. وی در سال 1095 م مجلس «کلرمونت» را که اصول صلح‌طلبانه پیشین مسیحیت در آن متروک گردید، فرا خواند. دعوت به جنگ با نیت به چنگ آوردن سرزمین‌های مقدس از دست مسلمانان اعلام گردید و در پی آن لشکر بزرگی از صلیبیان تشکیل شد که سربازان نظامی و ده‌ها هزار نفر از مردمان عادی آن را تشکیل می‌دادند.

مورخان بر این باورند که اقدام اربن دوم با انگیزه خنثی کردن یکی از رقبای طالب سمت پاپی صورت پذیرفت. به علاوه شاهان اروپا، شاهزادگان، اشراف و دیگران در حالی دعوت پاپ را با شور پاسخ گفتند که مقصودی جز اغراض دنیایی نداشتند.

بنا به گفته «دونالد کوئلر» از دانشگاه ایلینوی:

شوالیه‌های فرانسوی به دنبال زمین‌های بیشتر بودند. تجار ایتالیایی امیدوار بودند تجارت خود را در بنادر خاورمیانه توسعه دهند شمار وسیع مردم بی‌نوا تنها برای فرار از سختی زندگی روزمره خویش به هیئت اعزامی پیوستند.²

این جمعیت حریص در راه خود به شرق بسیاری از مسلمانان و حتی یهودیان را به امید یافتن طلا و جواهرات، قتل عام کردند. صلیبیان حتی شکم قربانیان را برای یافتن طلا و سنگ‌های قیمتی که گمان می‌کردند آنها را در قبل از مرگ بلعیده‌اند، پاره می‌کردند.

اسرار یهود و اخرالزمان

گروه مختلط چند چهره صلیبیان پس از سفری طولانی و سخت و غارت و قتل عام وسیع مسلمانان در سال 1099 به اورشلیم رسید. شهر اورشلیم در پی محاصره‌ای که پنج هفته ادامه داشت، سقوط کرد و صلیبیان به آن وارد شدند. جهان به ندرت شاهد بی‌رحمی و وحشی‌گری مانند آنچه صلیبیان انجام دادند، بوده است. آنها همه مسلمانان و یهودیان شهر را به دم شمشیر سپردند. بر اساس سخنان یک تاریخ نگار:

آنها همه اعراب و ترک‌هایی را که می‌یافتند - چه مرد و چه زن - می‌کشتند. 3 ارتش صلیبیان طی دو روز 40000 مسلمان را با وحشی‌ترین شیوه ممکن به قتل رساند. یکی از صلیبیان به نام «ریموند» به این خشونت چنین مباحثات می‌کند:

مناظر شگفت آور بودند. بعضی از مردان ما سر دشمنان خود را قطع می‌کردند؛ برخی آنها را در حالی که روی برج بودند هدف تیر قرار می‌دادند تا سقوط کنند؛ بعضی آنها را بیشتر شکنجه می‌کردند و در آتش می‌انداختند.

در کوچه‌های شهر پشته‌های سر و دست و پا دیده می‌شد. برای حرکت باید با احتیاط از میان اجساد انسان‌ها و اسب‌ها عبور می‌کردیم. اما اینها در مقایسه با آنچه در «معبد سلیمان» صورت گرفت بی‌اهمیت است. در معبد و رواق سلیمان، مردان ما در حالی که خون به زانوهای و افسار اسب هایشان می‌رسید عبور می‌کردند. 4

آنها اورشلیم را پایتخت خود مقرر نمودند و قلمرو پادشاهی را سرزمین‌های فلسطین تا آنتیاک (در سوریه و ترکیه) شکل می‌داد. آنها از این زمان به بعد برای حفظ موقعیت خویش در خاورمیانه قدم در راه مبارزات جدید نهادند. حفظ کشور تازه یافته به سازماندهی نیازمند بود. به همین منظور طبقات نظامی را تشکیل دادند که اعضای این دسته‌ها از اروپا به فلسطین می‌آمدند و در مکان‌هایی شبیه صومعه زندگی می‌کردند و برای جنگ با مسلمانان آموزش نظامی می‌دیدند. یکی از این دسته‌ها با بقیه تفاوت داشت و دگرگونی را تجربه کرد که بر سیر تاریخ تأثیر گذار بود. این طبقه شوالیه‌های معبد نام داشتند.

دسته شوالیه‌های معبد یا نام کاملشان: «هم رزمان مسکین عیسی مسیح و معبد سلیمان» در سال 1118 - یعنی بیست سال پس از اشغال اورشلیم - توسط صلیبیان شکل شد. مؤسسان این طبقه دو شوالیه فرانسوی به نام «هیودی پینر» 5 و «گادفری دو سنت امر» 6 بودند. این دسته در ابتدا نه عضو داشت اما به تدریج رشد کرد. علت انتخاب نام معبد سلیمان برای گروه مکانی بود که به عنوان مقر

انتخاب کرده بودند. آنها در کوه معبد در مکان معبد ویران شده سکنا گزیدند. در همین محل مسجد «قبه الصخره» بنا شد. آنان خود را سربازان مسکین نام نهادند، اما در اندک زمانی بسیار ثروتمند شدند. زائران مسیحی که از اروپا به فلسطین می آمدند تحت کنترل کامل این گروه بودند و در نتیجه با پول زائران به ثروت هنگفتی دست یافتند.

نگهبانان معبد عامل اصلی حملات بعدی صلیبیان به مسلمانان و کشتن آنها به شمار می رفتند. به همین علت «صلاح الدین» فرماندار بزرگ اسلام که در سال 1187 لشکر صلیبیان را در جنگ «هیتن» شکست داد و اورشلیم را رها نمود، شوالیه های معبد را به خاطر جنایاتشان به مرگ سپرد؛ در حالی که پیش از این بسیاری از مسیحیان را عفو کرده بود. شوالیه های معبد با وجود آنکه اورشلیم را از دست دادند و خسارات زیادی متحمل شدند و با وجود کاهش روز افزون حضور مسیحیان در فلسطین، به حیات خود ادامه دادند و بر قدرت خود در اروپا افزودند و ابتدا در فرانسه و سپس در سایر کشورها، بخشی از دولت شدند.

تردید نیست که قدرت سیاسی آنان پادشاهان اروپا را پریشان خاطر نمود. اما جنبه دیگری از شوالیه های معبد روحانیت کلیسا را آشفته می کرد؛ و آن اینکه نظام به تدریج از دین مسیح برمی گشت و با حضور در اورشلیم عقاید سری و درونی ناشناسی اختیار می نمود. شایعه هایی نیز مبنی بر سازمان بخشی آدابی خاص برای تجلی این تعالیم به گوش می رسید.

بالاخره در سال 1307 «فیلیپ لوبل» پادشاه فرانسه تصمیم گرفت اعضای این دسته را دستگیر نماید. در این میان بعضی موفق به فرار شدند، اما بیشترشان گرفتار گشتند. در پی یک دوره طولانی بازپرسی و محاکمه، بسیاری از شوالیه های مصر به عقاید بدعت آمیز خود اعتراف نمودند و اقرار کردند که در میان خود به حضرت عیسی (ع) توهین می کرده اند. سرانجام رهبران شوالیه های معبد، که «استاد بزرگ» نام داشتند، از جمله «ژاک دومالی» در سال 1314 به دستور کلیسا و پادشاه اعدام شدند، و تعداد بی شماری نیز زندانی و آن دسته نیز پراکنده و رسماً ناپدید گردید. محاکمه معبدیان پایان یافت، اما با آنکه رسماً وجود خارجی نداشت، به واقع ناپدید نگردید. طی بازداشت های ناگهانی سال 1307 بعضی از شوالیه های معبد موفق شدند بدون به جا گذاردن ردی از خویش بگریزند. بر مبنای رساله ای با اسناد مستند تاریخی، تعداد عمده ای از اعضای این گروه به تنها قلمرو پادشاهی اروپا که کلیسای کاتولیک را به رسمیت نمی شناخت - یعنی کشور اسکاتلند - پناه بردند. آنها تحت حمایت پادشاه اسکاتلند «رابرت بروس» تشکیلات خود را احیا نمودند و

اندکی بعد برای ادامه حیات نامشروع خویش روش مناسبی یافتند. آنها به مهم‌ترین لژ جزایر بریتانیا در زمان قرون وسطی «لژ وال بیلدرز» نفوذ نمودند و عاقبت کنترل آن را به طور کلی در دست گرفتند.

این لژ در اوایل عصر مدرن نام خود را به «لژ فراماسون» تغییر داد. لژ اسکاتلند قدیمی‌ترین شاخه فراماسونری می‌باشد و به اوایل قرن چهاردهم، زمانی که شوالیه‌های معبد به اسکاتلند پناهنده شدند باز می‌گردد. القابی که به افراد عالی‌رتبه این لژ داده می‌شد قرن‌ها پیش‌تر به شوالیه‌های معبد اعطا می‌گردید. این عناوین تا به امروز به کار می‌روند به طور خلاصه معبدیان ناپدید نشدند و هنوز فلسفه، عقاید و تشریفاتشان در لباس مبدل فراماسونری پابرجاست. شواهد بی‌شمار تاریخی این موضوع را تأیید می‌کنند و امروز شمار وسیعی از تاریخ‌دانان غربی – چه فراماسون و چه غیر فراماسون – این امر را پذیرفته‌اند. گاهاً در مجلات فراماسون‌ها که برای اعضا منتشر می‌شود به ریشه‌یابی فراماسونری و شوالیه‌های معبد اشاره می‌شود. فراماسون‌ها این موضوع را کاملاً پذیرفته‌اند. یکی از این مجلات «معمار سینان» نام دارد این نشریه که متعلق به فراماسون‌های ترکیه می‌باشد، ارتباط میان طبقه معبد و فراماسون‌ها را چنین تشریح می‌کند:

در سال 1312 زمانی که پادشاه فرانسه زیر فشار کلیسا، گروه معبد را توقیف کرد و اموالشان را به شوالیه‌های «سنت‌جان» داد فعالیت‌های آنان متوقف نشد. شمار بسیاری از آنها به لژهای ماسونی که در آن زمان فعال بودند پناه بردند. «مبیگناک»⁷ رهبر معبدیان و اندکی از سایر اعضا در پناه یکی از لژهای وال بیلدرز به نام «مک بیناچ»⁸ به اسکاتلند گریختند. «رابرت» پادشاه اسکاتلند به آن‌ها خوش آمد گفت و اجازه داد نفوذ خود را بر لژهای ماسونی اسکاتلند گسترش دهند. در نتیجه لژهای اسکاتلند از نظر مهارت و عقاید اهمیت بسیاری یافتند.

امروز فراماسون‌ها از نام مک بیناچ با احترام یاد می‌کنند. ماسون‌های اسکاتلندی که وارث میراث اسکاتلند بودند، سال‌ها بعد آن را به فرانسه بازگرداندند و پایه‌های لژ اسکاتلند را بنا کردند.⁹ مجله معمار سینان بار دیگر اطلاعات بسیاری در ارتباط با شوالیه‌های معبد و فراماسونری ارائه می‌دهد و در مقاله‌ای با عنوان «شوالیه‌های معبد و فراماسون‌ها» چنین بیان می‌کند:

تشریفات نظام معبد شبیه تشریفات فراماسونری امروز است.¹⁰ بر مبنای این مطلب، اعضای شوالیه‌های معبد مانند اعضای فراماسونری یکدیگر را برادر خطاب می‌کنند. در پایان می‌خوانیم:

شوالیه‌های معبد و سازمان فراماسونری به میزان قابل توجهی بر یکدیگر تأثیر گذارده‌اند. حتی آداب و مراسم دو گروه چنان شبیه یکدیگر است که گویی از شوالیه‌های معبد نمونه‌برداری انجام شده است. در این ارتباط، ماسون‌ها به شدت خود را وابسته به معبدیان می‌دانند و در نهایت می‌توان گفت آنچه نسخه اولیه فراماسونری تلقی می‌شود میراث شوالیه‌های معبد است.¹¹

شوالیه‌های معبد و کابالا

کتابی با عنوان کلید حیرام نوشته دو ماسون به نام‌های «گریستوفر نایت» و «رابرت لوماس»، حقایق مهمی از ریشه‌های فراماسونری را آشکار می‌کند. به نوشته این دو، فراماسونری استمرار شوالیه‌های معبد می‌باشد. به علاوه نویسندگان سرچشمه‌های نظام معبد را بررسی کرده‌اند. شوالیه‌های معبد در طول دوران استقرار در اورشلیم دستخوش تغییرات بزرگی قرار گرفتند و در حضور مسیحیت عقاید دیگری اتخاذ نمودند. در نهاد این موضوع رازی نهفته است که آن را در معبد سلیمان کشف کرده‌اند. نویسندگان، اعضای نظام معبد را محافظان زائران مسیحی فلسطین می‌دانند که تظاهر به این عمل می‌نمودند و هدف حقیقی‌شان کاملاً متفاوت بود: هیچ نشانه‌ای مبنی بر حمایت مؤمنان لژ معبد از زائران وجود ندارد. اما طولی نکشید که مدارک قاطعی در ارتباط با اجرای حفاری‌های وسیع در زیر خرابه‌های معبد یافتیم.¹²

نویسندگان کتاب کلید حیرام تنها کاشفان این شواهد نبودند. مورخ فرانسوی به نام «دلافورج» ادعای مشابهی می‌کند:

وظیفه اصلی نه شوالیه انجام تحقیقات جهت به دست آوردن آثار باستانی و نسخ خطی به شمار می‌رفت که حاوی ماهیت رسوم پنهانی یهودیت و مصر باستان بودند.

در اواخر قرن نوزدهم «چارلز ویلسون» از «انجمن مهندسان رویال» تحقیقات باستان‌شناسی را در اورشلیم آغاز نمود. او به این نتیجه رسید که شوالیه‌های معبد برای مطالعه ویرانه‌های معبد به اورشلیم رفته‌اند. ویلسون در زیر شالوده معبد نشانی از حفاری و کاوش یافت و به این نتیجه رسید که این اعمال با ابزار متعلق به شوالیه‌های معبد صورت پذیرفته‌اند. این اقلام در مجموعه «رابرت برایدون» که آرشیو اطلاعاتی گسترده‌ای در رابطه با نظام معبد در اختیار دارد موجود است.¹³

نویسندگان کتاب کلید حیرام حفاری‌های شوالیه‌های معبد را بی‌نتیجه نمی‌دانند و چنین استدلال می‌کنند که این گروه آثاری در اورشلیم کشف کردند که دیدشان را نسبت به جهان تغییر داده است. به علاوه بسیاری از دیگر محققان همین عقیده را دارند. حتماً دلیلی وجود داشته که شوالیه

اسرار یهود و اواخرالزمان

های معبد را با وجود مسیحی بودن از سرزمین‌های مسیحی عالم به اورشلیم و به پذیرش عقاید و فلسفه کاملاً متفاوت و اجرای مراسم بدعت‌آمیز و اجرای تشریفات «جادوی سیاه» هدایت نموده است.

مطابق دیدگاه مشترک بسیار از محققان این دلیل «کابالا» می‌باشد. معنای لغوی کابالا «سنت شفاهی» است. دایره‌المعارف و لغت‌نامه‌ها آن را شاخه مبهم و سری یهودیت تعریف می‌کنند. بر اساس این تعریف، کابالا به موشکافی معانی پنهان تورات و دیگر نوشته‌های یهودی می‌پردازد اما با بررسی دقیق‌تر موضوع به حقایق دیگری پی می‌بریم، نظیر اینکه کابالا نظامی است که در بت پرستی ریشه داشته، قبل از تورات موجود بوده و بعد از آشکار شدن تورات در یهودیت گسترش یافته است.

«موارت از گن» فراماسون ترک در کتاب خود با عنوان: فراماسونری چیست و چگونه است؟ می‌نویسد:

به روشنی نمی‌دانیم کابالا از کجا آمد یا چگونه گسترش یافت. این اسم نامی عمومی برای فلسفه ای سری، باطنی، منحصر به فرد و آمیخته با علوم ماوراء الطبیعه است که مشخصاً با یهودیت در آمیخته است. کابالا به عنوان عرفان یهودی شناخته شده اما بعضی اجزای آن نشان می‌دهد بسیار پیش‌تر از تورات بوجود آمده است.

«ماسوکس» مورخ فرانسوی کابالا را بسیار کهن‌تر از یهودیت می‌داند.

«تئودور ریناچ» مورخ یهودی می‌گوید:

کابالا زهری است که به رگ‌های یهودیت وارد می‌شود و آن را کاملاً در بر می‌گیرد. «سالومون ریناچ» کابالا را «نمونه‌ای از بدترین انحرافات ذهن انسان» تعریف می‌کند. دلیل این سخن وی این است که تعالیم کابالا به طور گسترده با جادوگری مرتبط می‌باشد. کابالا در طول هزاران سال سنگ‌بنای انواع تشریفات جادوگری به شمار می‌رفته است. این اعتقاد وجود دارد که خاخم‌هایی که کابالا را مطالعه می‌کنند از توان جادوگری بزرگی برخوردارند. همچنین بسیاری از غیریهودیان، تحت تأثیر کابالا سعی می‌کنند با به کارگیری تعالیم آن جادوگری کنند. تمایلات سری اواخر قرون وسطی، به ویژه آنچه کیمیاگران به آن می‌پرداختند، به میزان وسیعی ریشه در کابالا داشت. عجیب اینجاست که یهودیت دینی توحیدی است و با وحی تورات بر حضرت موسی (ع) آغاز گردیده است. با این حال درون آن سیستمی به نام کابالا جای گرفته که در بردارنده

اسرار یهود و اخرالزمان

آداب جادگری می‌باشد که از سوی مذهب ممنوع اعلام شده‌اند. این موضوع گفته‌های ما را اثبات می‌کند و به خوبی نشان می‌دهد کابالا در واقع عنصری خارجی است که از بیرون به یهودیت وارد شده است. اما سرچشمه این عنصر کجاست؟

«فیبر دالیوت» مورخ یهودی، مصر باستان را خاستگاه کابالا می‌داند. به عقیده وی ریشه‌های کابالا سنتی است که بعضی رهبران یهودی در مصر باستان آن را آموختند و نسل به نسل به صورت شفاهی منتقل کردند.

به همین دلیل برای کشف مبدأ اصلی زنجیره کابالا، نظام معبد، فراماسونری، باید به مصر باستان نگاهی بیندازیم.

جادوگران مصر باستان

مصر باستان در زمان فراغنه از قدیمی‌ترین تمدن‌های بشری و از غم‌انگیزترین آنها است. بناهای باشکوهی که اکنون از مصر باستان به جای مانده‌اند – اهرام، مجسمه ابوالهول و ستون‌های هرمی شکل – توسط صدها هزار برده ساخته شده‌اند که زیر فشار شلاق و تهدید به مرگ تا پای مرگ کار کردند. فراغنه، حاکمان مطلق مصر، خود را خدا جلوه می‌دادند و خواستار عبادت از سوی مردم بودند.

از جمله منابع دانش ما درباره مصر باستان کتیبه‌های خود آنهاست. این کتیبه‌ها در قرن نوزدهم کشف شدند و پس از تلاش بسیار الفبای مصر رمز شکافی شد و اطلاعات بسیاری درباره این کشور آشکار گردید؛ اما چون کتیبه‌ها توسط مورخان رسمی مصر نوشته شده‌اند، مملو از گزارشات یک طرفه و متعصبانه جهت ستایش کشور مصر می‌باشند. البته بهترین منبع دانش ما درباره این موضوع قرآن کریم می‌باشد.

در قرآن، در داستان موسی (ع) اطلاعات مهمی درباره دستگاه مصر ارائه شده است. بر اساس آیات قرآن دو قدرت اصلی در مصر وجود داشت: فرعون و گروه مشاوران. مشاوران نفوذ قابل توجهی بر فرعون داشتند و فرعون با آنان مشورت می‌نمود و گاه به گاه از پیشنهادهای آنان پیروی می‌کرد. آیات زیر میزان نفوذ گروه مشاوران را نشان می‌دهند:

و موسی خطاب کرد که ای فرعون محققاً بدان که من فرستاده خدای عالمیانم. سزاوار آنم که از طرف خدا چیزی جز حق به خلق نگویم. دلیلی بس روشن از جانب پروردگار عالم برای شما

آوردم. پس بنی اسرائیل را با من بفرست. فرعون پاسخ داد که ای موسی، اگر دلیلی برای صدق خود در (دعوت رسالت) داری بیار. موسی هم عصای خود را بیفکند به ناگاه آن عصا از دهنی پدیدار گردید. و دست از جیب خود بر آورد که ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بود. گروهی از قوم فرعون، فرعون را گفتند که این شخص ساحری سخت ماهر و داناست. اراده آن دارد که شما را از سرزمین خود بیرون کند؛ اکنون در کار او چه دستوری می دهید. (پس از مشاوره) قوم به فرعون چنین گفتند که موسی و برادرش را زمانی باز دار و اشخاصی به شهرها بفرست تا ساحران زبردست دانا را به حضور تو جمع آورند. 14

توجه کنید که در اینجا به انجمنی اشاره شده که فرعون را نصیحت می کند، او را علیه موسی (ع) تحریک می کند و راه های خاص را به او گوشزد می نماید. اگر به اسناد تاریخ مصر نظری بیفکنیم، خواهیم دید که دو جزء پایه ای این انجمن را ارتش و کاهنان تشکیل می دادند.

نیازی به توضیح درباره اهمیت ارتش نیست. این ارگان قدرت اصلی نظامی حکومت فرعون به شمار می رفت؛ اما باید به نقش روحانیان و کاهنان بیشتر دقت کنیم. کاهنان مصر باستان طبقه ای بودند که در قرآن با عنوان جادوگر از آنها یاد شده است. این باور وجود دارد که آنها صاحب قدرت مخصوص و دانش سرّی بودند. آنان با این قدرت به مردم مصر نفوذ و موقعیت خود را در حکومت فرعون تقویت نمودند. این گروه که بر اساس اسناد مصری با عنوان «کاهنان آمن» 15 شناخته شده اند به جادوگری و اداره فرقه بت پرست خود می پرداختند و همچنین در علوم مختلف از جمله علم هیئت، ریاضیات و هندسه تبحر داشتند.

گروه کاهنان، نظامی بسته و صاحب علم مخصوص بود. چنین نظام هایی «سازمان مخفی» نامیده شده اند. در مجله ای با عنوان «ماسون در گیزی» که از نشریان ماسون های ترکیه می باشد با ریشه یابی فراماسونری، آن را به چنین نظام مخفی متعلق می داند و به کاهنان مصر باستان اشاره خاص می نماید:

با گسترش فکر انسان علم پیشرفت می کند و با پیشرفت علم تعداد اسرار در میان دانش یک سازمان مخفی افزایش می یابد. این تشکیلات مخفی که اولین بار در شرق، در چین و تبت آغاز شدند و سپس در هند، بین النهرین و مصر گسترش یافتند، پایه های دانش کاهنان را که هزاران سال به آن پرداخته می شد و عامل قدرت آنها بود، تشکیل می دادند. 16

چگونه میان فلسفه سرّی کاهنان مصر باستان و فراماسون های مصر حاضر ارتباط وجود دارد؟ آیا

ممکن است مصر قدیم که تمثیلی از حکومت سیاسی مشرک در قرآن است و هزاران سال پیش ناپدید شده، تا امروز همچنان حیاتی داشته باشد؟
برای یافتن پاسخ این سؤالات باید به عقاید کاهنان مصر باستان درباره مبدأ جهان و حیات نظر بیفکنیم.

اعتقاد مصریان باستان به نظریه مادی‌گرای تکامل نایت و لوماس، نویسندگان کتاب کلید حیرام در کتاب خویش ادعا می‌کنند که مصر باستان نقش مهمی در ارتباط با مبدأ فراماسونری دارد. به نوشته این نویسندگان مهم‌ترین طرز فکری که از گذشته به فراماسونری مدرن نفوذ کرده، مربوط به جهانی است که خود به خود به وجود آمده و بر حسب اتفاق تکامل یافته است. آنان این اندیشه جالب توجه را این گونه تشریح می‌کنند:
مصریان معتقد بودند ماده همیشه موجود بوده است. برای آنها غیرمنطقی به نظر می‌رسید خدایی از عدم چیزی بیافریند. به عقیده آنها جهان زمانی آغاز شد که نظم از بی‌نظمی پدیدار شد و از آن زمان تا کنون میان نیروهای سازمان و بی‌نظمی مبارزه بوده است. این وضعیت نامنظم «فان» (Nun) نام داشت و مانند توصیف سومریان همه چیز تاریک، پوچ و پر آب بود. در این میان یک نیروی خالق (درون بی‌نظمی) دستور داد نظم ایجاد شود. این قدرت نهفته که درون ماده بی‌نظمی قرار داشت از وجود خود آگاه نبود و یک احتمال یا یک پتانسیل به شمار می‌رفت که با بی‌نظمی در آمیخته بود. 17

قابل توجه است که این عقاید با ادعاهای مادی‌گرایان امروز، که به کمک انجمن‌های علمی یا با اصطلاحاتی نظیر «نظریه بی‌نظمی» رواج یافته‌اند، در تناسب است.

نایت و لوماس بحث خود را چنین ادامه می‌دهند:

شگفت‌آور است که این شرح آفرینش نظریات علم مدرن، به ویژه «نظریه بی‌نظمی» را به طور کامل توضیح می‌دهد؛ نظریه بی‌نظمی طرح‌های پیچیده‌ای را نشان می‌دهد که رشد می‌کنند و با قوانین ریاضی درون رویدادهای بی‌ساخت تکرار می‌شوند.

نایت و لوماس مدعی‌اند میان عقاید مصر باستان و علم مدرن تطابق وجود دارد، اما مقصود آنها از علم مدرن، همان گونه که بر آن تأکید ورزیدیم، مفاهیم مادی‌گرایی چون نظریه تکامل و یا نظریه بی‌نظمی است. این تئوری‌ها با وجود فقدان اساس علمی، طی دو قرن گذشته به اجبار بر علم

تحلیل شده‌اند و برای اثباتشان توجیه علمی آورده می‌شود. در بخش‌های بعد به بررسی کسانی که این تئوری‌ها را بر دنیای علم تحمیل کردند خواهیم پرداخت. اکنون در این مرحله به نقطه مهمی دست یافته‌ایم. بگذارید خلاصه آنچه تاکنون گفته شد را ارائه کنیم.

1. بحث را با گفت و گو از شوالیه‌های معبد که پنداشته می‌شود مبدأ فراماسونری باشند آغاز نمودیم. دیدیم که شوالیه‌های معبد با آنکه به عنوان سازمانی مسیحی شروع به فعالیت نمودند، تحت تأثیر عقاید مرموزی که آنها را در اورشلیم کشف نموده بودند، قرار گرفتند. سپس مسیحیت را به کلی واگذارند و به سازمانی ضد مذهب مبدل گشتند و به اجرای آداب فساد آمیزی پرداختند. 2. در جستجوی عقایدی که شوالیه‌های معبد را متأثر ساخت، به کابالا رسیدیم و یافتیم که اساساً کابالا عامل این روند بوده است.

3. با بررسی کابالا شواهدی یافتیم بر این مبنا که با وجود آنکه کابالا ممکن است به عرفان یهودی شباهت داشته باشد، عقیده‌ای شرک آمیز و قدیمی‌تر از یهودیت است و بعدها وارد این مذهب گشته و ریشه‌های حقیقی آن در مصر باستان یافته می‌شود.

4. مصر باستان توسط نظام بت پرست و مشرک فرعون اداره می‌شد. در این مسیر به اندیشه‌ای که اساسی فلسفه مدرن منکر خدا را تشکیل می‌دهد رسیدیم؛ یعنی جهانی که خود به خود به وجود آمده و به صورت اتفاقی تکامل یافته است.

همه اینها تصویرگر تابلوی جالبی هستند. آیا دوام و پیشرفت فلسفه کاهنان مصر باستان اتفاقی صورت پذیرفته و آیا ردی از سلسله کابالا، نظام معبد و فراماسونری وجود دارد که عامل حفظ آن تا عصر حاضر به شمار می‌رود؟

آیا ممکن است فراماسون‌ها که از قرن هجدهم تا کنون نشان خود را در تاریخ دنیا برجای گذارده‌اند، انقلاب‌ها را به وجود آورده‌اند و فلسفه‌ها و بنیادهای سیاسی را ترویج کرده‌اند، وارث جادوگران مصر باستان باشند؟

برای یافتن پاسخ این سؤال باید حوادث تاریخی را که به طور خلاصه بیان کردیم؛ به دقت بررسی کنیم.

پی‌نوشت‌ها:

اسرار يهود و اخر الزمان

- World Book Encyclopedia, "Crusades," Contributor: Donald .2
.E.Queller, Ph.D
- Geste Francorum, or the Deeds of the Frankd and the other Pilgrins to .3
.Jerusalem, trans. Rosalind Hill, London, 1962, p.91
- August C. Krey, The FIRST Crusade: The Accounts of EYE_Witnesses and .4
.Participants, Peinceton & London, 1921, p.261
- Hugh do Payens .5
- Godfrey de St.Omer .6
- Mabeiganc .7
- Mac Bench .8
- Ender Arkun, "Masonlarin Dusunce Evrimine Katkisina Kisa Bir Bakis; (A .9
short Look at the Contribution of Freemasonry to the Evolition of Thought),
.MimarSinan, 1990, No.77, p.68
- Teoman Biyikoglu, "Tampliyeler va Hurmasonalar"(Templars and .10
.Freemasons), Mimar Sinan, 1997, No.106, p.11
- Teoman Biyikoglu, "Tampliyeler va Hurmasonalr' (Templars and .11
.Freemasons), Mimar sinan, 1977, No.106, p.19
- Christopher Knight and Robert Lomas, The .12
Hiram Key, Arrow Books, 1997, p.37
- C.Wilson, the Excavation of Jerusalem, Christopher Kinght, Robert .13
.Lomas, the Hiram Key, p. 38
14. سورة اعراف (7)، آيات 104 تا 112.
- Priests of Amon .15
- .Mason Dergisi (The Journal of Freemasonry), No. 48-49, p.67 .16
- Christopher Knight, Robert Lomas, The Hiram Key, Arrow Books, .17
.London, 1997, p.131

عنوان: آخرالزمان بر پرده نقره‌ای

در جهان ارتباطات مطمئناً بسیاری از وسایل ارتباطی ما دچار تغییرات ساختاری و غیرساختاری می‌شود. حوزه‌های ارتباطی انسان‌ها ساخت هنر است که ساختی آسمانی – زمینی دارد. در تغییراتی که در این ساخت پدید آمد، هنر «سینما» تولد یافت. سینما به عنوان «هنر هفتم» و به صورت یک هنر صنعت توانست با سیطره و به کارگیری هنرهای دیگر جایگاه وسیعی را در دنیا کسب کند. طبق بررسی‌هایی که صورت گرفته، کنش انسانی، اغلب محصول دریافت‌های شهودی است تا دریافت‌های عقلانی. عنصر سینما «تصویر» است. تصویر جایگاه ویژه‌ای در دستگاه فکری و روانی انسان دارد و از این رو اگر ما پنج حس خود را پنج دروازهٔ روحمان بدانیم برای ارتباط با پدیده‌های پیرامونی در هر شبانه‌روز 79 درصد اطلاعاتمان را از چشمان یعنی از طریق تصویر به دست می‌آوریم و این همان نقطه اثر سینما است؛ و بهترین حربه برای تأثیر مستقیم آن هم بر روی موضوعی چون «آخرالزمان» که حجم عظیمی از ناخودآگاه هر انسان را به صورت خود اختصاص داده است.

درگیری «خیر» و «شر» و خوبی و بدی، هستهٔ اصلی و جانمایهٔ هر قصه و ابزار اصلی داستان پردازی و به تبع آن سینما است. «قهرمان» و «ضدقهرمان» که در سینما «هرو» (Hero) و «ولاین» (Vellain) شناخته می‌شوند، عناصری غیرقابل اجتناب، نه تنها در سینما که در تمام داستان‌های اساطیری به شمار می‌روند. یکی از مفاهیمی که ناخودآگاه و خودآگاه انسان امروز را فارغ از دغدغه‌های روزمره به خود مشغول کرده، پایان زمان و نبرد نهایی خیر و شری است که بشر از سال‌های کهن به آن اهتمام داشته و آن قهرمان و ضدقهرمان نهایی است. سینما به عنوان مدرن‌ترین کارخانه روایپردازی، خیلی زود به این اصل اولیه قصه‌گویی متوسل شد و تولد نوعی خاص از سینما و گسترش و توسعه آن به عنوان یک صنعت و تجارت، مرهون این اصل است. واقعیت این

است که سینما امروزه به عنوان یکی از ابزارهای چشمگیر در توسعه تمدن مادی در آمده است. سینما به دلیل جذابیت‌های ظاهری و فریبنده فراوان و کارکردهای عینی و مؤثر آن، مورد توجه عوام و خواص قرار گرفته است. برخی غرق شکوه مادی آن شده‌اند که بیشتر مردم جهان را تشکیل می‌دهند و عده اندکی متأملانه با آن برخورد می‌کنند. قطعاً توجه به این نکته در خصوص مطالعه علمی و تمرکز بر مسئله آخرالزمان تأثیر مهمی در این روند دارد. مسئله دیگر زمینه‌های فلسفی و فکری و مبادی مادی یا ماوراءالطبیعی رسانه‌ها، به خصوص سینما، و فنون «نبرد سایبرنتیک» و «عملیات روانی» آن است که سهم بسزایی در تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان رسانه‌ای دارد. از آنجایی که برای ساخت این گونه فیلم‌ها هزینه‌های نجومی و تلاش‌ها و تخصص‌های گوناگون به کار گرفته می‌شود. سینمای هالیوود همواره غرب و نشانه‌ها و نمادهای جامعه غربی و شخصیت‌های متأثر از فرهنگ غربی و همه مظاهری که به نوعی متأثر از جامعه سفیدپوستان اروپایی و امریکایی و به خصوص «انگلساکسون»‌هاست را مظاهری از بخش سفید و نیروهای خیر داستان‌پردازی خود قلمداد می‌کند و هر آنچه در مقابل آن قرار می‌گیرد جزو عناصر سیاه و شر به حساب می‌آورد. در یک نگاه کلی از منظر آنها هر آنچه در فرودست آنها قرار نگیرد، در مقابل آنها تعبیر خواهد شد. این همان دیدگاهی است که امروز در گفت‌وگوهای سیاسی دولتمردان آمریکایی دیده می‌شود.

در دوران جنگ سرد بعد از جنگ جهانی دوم، سینمای نوظهور به قضیه آخرالزمان رویکردی مبسوط نشان داد و با تلاش متمرکز بر دو هویت دولت نازیسم و پس از آن اردوگاه شرق سیاسی با محوریت دولت شوروی، بخش عمده‌ای از آثار هالیوود و اروپای غربی ناظر به این قضیه شد. با فروپاشی اردوگاه شرق و ابرقدرت شوروی عملیات راهبردی تقابل با تمدن و تفکر اسلام انقلابی مورد توجه قرار گرفت و نوعی خاص از رویکرد به مسئله آخرالزمان مورد توجه قرار گرفت؛ در حالی که در خلال این رویکرد، اصولی خاص نیز به صورت پیدای و پنهان مورد توجه قرار گرفتند. در این خصوص سینمای هالیوود در دنیای رسانه‌ای غرب در ترسیم جایگاه خود در تضاد خیر و شر دچار تردید و شک، پنهان‌کاری انحراف نشده و همیشه خود را مظهر خیر و سفیدی و دیگران را مظهر شر و سیاهی قلمداد کرده و می‌کند.

موضوعی دیگر که جا دارد به آن اشاره شود، پرداخت جدی و همیشگی نسبی نسبت به اخلاق و دین، امور انسانی و اجتماعی می‌آید؛ یعنی نسبت خیر و شر در مراتب مختلف معنا می‌یابد.

موضوع مهمی که همواره دستمایه آغاز داستان است، ایجاد جو ناامنی و اضطراب و وحشت (ترور) که مقدمه‌ای برای پذیرش قدرت برتر و حاکمیت خشن و بی‌رحمانه است. این اتفاق یکی از سرفصل‌های راهبرد فرهنگی است که در بعضی از این فیلم‌ها دنیا به پایان خود می‌رسد و چیزی جز انهدام گسترده و نابودی نسل بشر باقی نمی‌ماند. فیلم «نوستر آداموس» «فردا چگونه به بشر نگاه خواهد شد» (The man how saw tommorrow) و «روز بعد» (the dey after) نمونه‌ای از این فیلم‌ها هستند؛ در حالی که در بعضی دیگر افرادی باقی می‌مانند که در تلاش زندگی دوباره به تجدید تلاش و ایجاد حکومت صهیونیستی می‌پردازند؛ مانند فیلم «حکومت آتش»، «نبرد آخر»، «روز استقلال» و «آرماگدون».

هالیوود با ساخت این فیلم‌ها قصد دارد ترس و وحشت ناشناخته و هولناک و عظیمی را در دیدگان مخاطب ساده و بی‌دفاع خود ماندگار سازد تا تعابیر اصلی آخرالزمانی ناشی از کتب غیر آسمانی مانند تلمود را به خورد مخاطب دهد.

نکته دیگر که در این خصوص مطرح است، استمرار فیلمسازی در ژانرها و گونه‌های مختلف سینمایی اعم از عاطفی، رماتیک، کمدی، حماسی، حادثه‌ای، سیاسی، جنگی، تخیلی، کودک و نیز در قالب‌های انیمیشن، بازی رایانه‌ای و غیره سود می‌جوید و از همه ظرفیت‌های انسانی هم استفاده می‌کند. این شگرد انبوه‌سازی در برخی اوقات بسیار کارساز است و در یک دوره زمانی کاملاً عملیاتی می‌نماید. در فیلم «هفت دیوید» «فینچر» که فیلمی صدر صد آخرالزمانی است، کارگردان با مطرح کردن هفت گناه مشهور مسیحیت و یهودیت فرجامی تلخ را مطرح می‌کند که به عزا نشستن انسان و مصیبت‌وارگی زندگی انسان معاصر را ترسیم می‌کند، مضاف بر اینکه عنصر روایت باعث تمرکز در موضوع نیز می‌شود.

حقیقت این است که مسئله حضور منجی، نحوه پرداخت آن و مسئله آخرالزمان، بلایا و مصیبت‌های قبل از ظهور ... جنگ در لابه‌لای آن متجلی است؛ به گونه‌ای که حتی دین «هندو» کالکی را به عنوان دهمین تجلی «ویشنو» که منجی خویش می‌داند، سوار بر اسب سپید و با شمشیری آخته تصور می‌کند که جهان را دچار محنت شده است، نجات می‌دهد.

این همان نقطه کشش است که تمام مخاطبان را جذب می‌کند و وقتی سینما با ارائه تصویر با تأکید بر نقاط روشن ذهنی مخاطبان، سایر نقاط مبهم را نیز روشن و تصویر مورد نظر را حقه می‌کند و آن اسطوره منجی غربی یا انتظار در تفکر غربی در صهیونیسم مسیحی را به تماشاجی‌های میلیونی

تزیق می‌کند.

مثلاً در فیلم «ماتریکس» منجی، هویت صهیونیسم مسیحی را دارد؛ یعنی تلفیق صهیونیسم را با مسیحیت دارید. چون «نئو» باز تولید مسیحیت و «زایان» همان صهیون است و در فیلم‌هایی مثل «آرماگدون» مخاطب به آرمان‌های یهودی نزدیک می‌شود و فیلم «روز استقلال» در حقیقت با یک نوع آخرالزمان کاملاً آمریکایی روبه‌روست.

واقعیت این است که سینمای امروز بسیار ملهم از اندیشه‌های فلسفی است که نظریه‌های مطرح شده در جهان معاصر مثل «پایان تاریخ» و «برخورد تمدن‌ها» الهام گرفته است و از این رو مسئله منجی بسیار کمرنگ و بحث فرجام تاریخ پررنگ‌تر شده است؛ در حالی که گرایش به این فیلم‌ها نیز افزایش یافته است و عجیب این که از 22 فیلم برتری که از سال 1995 تا 2004 انتخاب شده‌اند، 19 فیلم به نحوی به آخرالزمان ربط دارد. از جمله این فیلم‌ها فیلم «ارباب حلقه‌ها» است. در این فیلم جنگ خیر و شر مطرح است. این فیلم قوی از یک کارگردان ونزوئلایی است و عجیب اینکه نحوه پرداخت جنگ خیر و شر در این فیلم همان رویکردی است که کارگردان «ترمیناتور 2» یعنی «جیمز کامرون» دارد. نحوه جنگ خیر و شر، سلاح‌ها و انسان‌ها در این فیلم متعارف نیستند. تصاویر این فیلم شبیه همان مفهوم‌های انتظاری است که متون اسطوره‌ای و یا در متون مذهبی در جنگ آخرالزمان بیان شده است. در «ارباب حلقه‌ها» هم مسئله فرجام و هم نحوه پرداخت به آن فرجام به نحوی بیان جنگ آخرالزمان است؛ یعنی به شدت با آن جریان‌های اسطوره‌ای که پیرامون نبردهای خیر و شر داریم، مشابه است، این در حالی است که مفاهیم چندی در قالب واقعیت به خورد مخاطبان داده می‌شود که از جمله آنها مفاهیم پیچیده ماتریالیسم دینی است که در زیر به برخی از گرایش‌های ارائه شده اشاره می‌کنیم.

دئیسم (طبیعت خودکار)

در این تئوری، انسان هوشمند دستگاهی را خلق کرده که با درایت و انتظام قدرت‌های درونی خویش، خالق خود را به کناری نهاده و حتی او را برده خود کرده است و با عقل «لوگوسی» و درونی، خود را حفظ و حراست می‌کند.

توضیح این که در بین فلاسفه باستان، دو نوع عقل مطرح بود؛ «نوسی» و «لوگوسی»؛ اولی بیرون از نظام معادل «عقل مستقل» است و دومی را بیشتر معادل عقل «درون سیستمی» و «قانون درونی»

اسرار یهود و آخرالزمان

ترجمه می‌کنند. البته در تفکرات تورات محرف هم شاهدیم که خدای این تفکر ضعیف‌های زیادی دارد و از آفریده‌های خود هم می‌ترسد. آگوست کنت می‌گوید:

در مکتب دئیسم، خدا خالق بوده، ولی به دلیل کوتاهی دست او از هرگونه تصرف و اعمال نظر، بایسته سمت پروردگار نیست.

و این دقیقاً به همان اندیشه انحرافی یاد شده اشاره دارد.

در واقع این اندیشه خدا را فقط ناظم می‌داند، نه خالق در حالی که اگر او را فقط ناظم هم بدانیم، در نظام عظیم خلقت، ناظم هم نمی‌تواند ساعت را کوک کند و دنبال کار خود برود؛ کوک ساعت پس از مدتی تمام می‌شود.

اومانیسم (انسان محوری)

در عمده این فیلم‌ها، انسان خالق و سازنده است و تقریباً هیچ صحبتی از خدا نمی‌شود، تمام گفت و گوهای شخصیت‌ها هم بر اساس «باور به خود» و «ایمان به قابلیت‌های خود» است و حتی منجی را هم خود انسان‌ها برمی‌گزینند. این نوع پیشبرد داستان برگرفته از جسم‌انگاری خدا و تشابه خدا بر انسان در تورات است که در فرهنگ غرب، تأثیر فراوانی داشته است. قبول این خدا در واقع ماتریالیسم و بی‌خدایی است. در بسیاری از فیلم‌ها، بشر با تکیه بر عقل معیشت‌اندیش و ابزاری خویش و زور بازو و اسلحه، که علوم سیانتیستی و تجربی هستند، به مقابله با شرّ بر می‌خیزد و پیروز میدان است و هیچ خبری از خدا نیست.

سکولاریسم (عرفان‌های اومانستی)

به تصریح بسیاری از منتقدان، فیلم‌های امروز به نوعی متأثر از نوعی عرفان بودایی هندویی ممزوج با مبانی «اومانستی» است. در فیلم‌های آخرالزمانی امروز، فضای عرفانی الهی، حماسی و دینی، بسیار دور است و در سطح بسیار نازلی و در جهت رسیدن به اهداف عملی و پراگماتیستی به کار رفته است. این عرفان سکولار هیچ‌گاه رنگ «معنویت خدا محور» و ظلم ستیز را ندارد.

جبرگرایی و تقدیرگرایی

جبرگرایی یکی از مهم‌ترین محورهای فیلم‌های آخرالزمانی است؛ به نوعی که انسان‌ها و

«کاراکترها» مجبورند همان گونه که به ذهنشان القا می‌کنند، بیندیشند و راه بروند و تعامل کنند و هیچ اراده‌ای ندارند که برخلاف آن عمل کنند؛ در حالی که در ادیان الهی این موضوع مورد ردّ و اعتراض است. یهودیان صهیونیست در توجیه جنایات خود در فلسطین می‌گویند: چون تقدیر است ما به سرزمین مادری موعود خویش بازگردیم و خدای قومی ما (یهود) چنین خواسته است، فلسطینی‌ها را می‌کشیم و آواره می‌کنیم تا به تقدیر خود برسیم. متأسفانه این باور در بسیاری از آثار هالیوود خودنمایی می‌کند.

وابستگی به فناوری امروز

بر خلاف آنچه در باب آخرالزمان مبنی بر تغییر اصول و قواعد حاکم بر دنیا بیان می‌شود، بسیاری از فیلم‌های آخرالزمانی هالیوود سرشار از وابستگی انسان معاصر به فناوری موجود است. در این فیلم‌ها بدون تلفن و رایانه نمی‌توان با یکدیگر ارتباط برقرار کرد؛ مثلاً در فیلم «ماتریکس» خط تلفن، دالانی برای عبور از زمان به فضای خارج از آن تصویر می‌شود. این فیلم برخی انسان‌ها را اسیر و در بند فناوری ماتریکس نمایش می‌دهد، ولی متأسفانه راهکار برون رفت از این معضل را هم به صورت اشتباه و مادی تعریف می‌کند و زندگی بدون ماشین را محال می‌داند.

پی‌نوشت:

? برگرفته از: روزنامه جام جم، ویژه‌نامه نیمه شعبان 1384.

عنوان: رویکرد استراتژیک به اخبار آخرالزمان — قسمت سوم

می‌دانیم، سفیانی‌ها، حسنی‌ها، نفس زکیه‌ها و ... متعددی در دوران معاصر معصومین بوده‌اند این موجب پیدایش این سؤال شده است که آیا اینان از اخبار آخرالزمان سوء استفاده کرده، خود را چنین نامیده‌اند، یا اخبار همین‌ها را منظور داشته‌اند! پس آیا موعود این نشانه‌ها به سر آمده، یا تفصیلی در کار است؟

ترویج معنای استراتژیک انتظار در مقابل انتظار فردی

در فرهنگ شیعی ما واژگانی وجود دارد که این گفتمان را پدید آورده و جهت می‌دهد. از جمله مشهورترین آنها واژهٔ انتظار است. به راستی انتظار چیست؟ در این باره گفته و نوشته بسیار است اما به نظر می‌آید حق آن هنوز ادا نشده و آن را بیشتر به امید، رجا، آرزو و ... برگردان کرده اند. حتی در تقریرهایی انتظار ظهور به تمنای حضور فرو کاسته شده است. البته دیدن جمال دل آرای حضرت صاحب (ع) آرزوی هر عاشق و مشتاقی است اما آرزوی این دیدار در خواب یا بیداری با انتظار ظهور او هم‌سنگ نیست و مرزبانان فرهنگی باید به شدت مراقب باشند که، اولی جای دومی ننشینند؛ چه رسد به اینکه حسرت ملاقات از انتظار ظهور بچربد و پتانسیل بالای انگیزه و میل محبان در راه انتظار ظهور آزاد نگشته نتایج عظیم خود را به بار نهد!

غیر از این تولیداتی که بر اساس ترجمان انتظار ظهور به رجا و آرزوی و امید ساخته و پرداخته شده و در لایه‌های فرهنگی جامعه نفوذ کرده (یعنی عمدهٔ تولیدات مهدویت) هم کمبودهای بسیاری دارد که موجب فعالیت لازم و زمینه‌سازی ظهور نشده است. در این ترجمان از انتظار، همیشه کار برای ظهور و زمینه‌سازی را باید به آن سنجاق کرد و هرگز از بطن آن نمی‌جوشد. در حالی که در انتظار با ترجمان درست، جدّ و جهد جزو ذات آن بوده و از عوارض تحمیل شده به آن نیست. امام صادق (ع) در روایات، جدّیت و انتظار را عطف به هم نموده، در واقع انتظار را به معنای جدّیتی خاص در عصر غیبت معرفی فرمود:

برای ما دولتی است که هر زمان خداوند بخواهد آن را محقق می‌سازد... آنگاه فرمود: هر کس دوست می‌دارد از یاران قائم (ع) باشد باید منتظر باشد و در این حال به پرهیزگاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالی که منتظر است. پس چنانچه بمیرد و پس از مردنش قائم به پا خیزد پاداش او

همچون پاداش کسی خواهد بود که آن حضرت را درک کرده است. پس کوشش کنید و در انتظار بمانید. گوارا باد بر شما ای گروه مشمول رحمت خداوند. 1.

انتظار به مثابه یک کل

انتظار نه امید است نه آرزو و نه اجتهاد و تلاش بلکه همه آنهاست؛ با میزان و نسبتی خاص. از همین رو به کرات افضل عبادات امت معرفی شده است. یک منتظر با خود خوف، رجا، امید، تلاش و دهها چیز دیگر را به نسبت‌های معین دارد و از این رو نگاهداری همه این فضایل در دورانی پر فتنه ریاضتی بسیار سخت است. در این ترجمان انتظار «در طول» ملکات اخلاقی و رفتاری است نه در عرض آنها لذا افضلیت آن موجه می‌گردد و الا تخلف از قاعده «افضل الاعمال اهمزها؛ برترین اعمال دشواترین آنهاست» لازم می‌آید. اگر انتظار در حد امید و رجا فرو کاسته شود کجا از جهاد، صبر و ... سخت‌تر و با فضیلت‌تر باشد؟ چنانچه انتظار یک کل شناخته شد، لاجرم استراتژیک خواهد شد. چون تا ندانیم منتظر چه هستیم انتظار در ما شکل نمی‌گیرد. برای روشن شدن این معنا به مثال ذیل توجه نمایند:

دو نفر را تصور کنید که یکی منتظر «مهمانی محبوب» باشد و یکی منتظر «حکم دادگاه خویش». در هر دو نفر میزانی از خوف، رجا، فعالیت و ... وجود دارد اما با هندسه متفاوت. لذا سیمای انتظار آن متفاوت است. در نفر اول در صد امید چندین برابر در صد خوف است (ولو احتمال حادثه دیدن محبوبش وجود دارد) او بسیار فعال است؛ روزش از ساعت‌های ابتدایی صبح شروع شده، کارها را با دقت بیشتر انجام می‌دهد حتی اعاده و تکرار دارد (مثلاً چند بار غبارگیری می‌کند) اما در نفر دوم، در صد خوف بسیار بالاتر از امید است (ولو احتمال تبرئه شدن هم می‌دهد) او منفعل است. کار یومی‌اش را هم انجام نمی‌دهد و دستش به کار نمی‌رود. سرد و بی‌نشاط است (برعکس اولی).

می‌بینید متعلق انتظار کاملاً در انتظار فرد تأثیر می‌نهد. قرآن به کفار از زبان پیامبر مؤمنان می‌گوید: «انتظروا فإني معكم من المنتظرين»؛² پس انتظار کشید که من نیز همراه شما از انتظار کشندگانم» هر دو منتظر باشند هم مؤمن هم کافر. اما تلقی و رویکرد هر دسته از قیامت انتظار آنها را شکلی خاص می‌دهد. مؤمنان غیر از باور، آن را نزدیک می‌بینند و با شناخت خاص از صفات جمال و جلال الهی به نوعی خاص خود را مهیا کرده، با امور آخرتی مواجه می‌نمایند. اما کافران یا آن را باور ندارند یا مظنون و دور دست می‌پندارند. پس آن را جدی نگرفته، سیمای انتظار در آنها نوع دیگری است. انتظار انعکاس فرداست در ظرف امروز، آنقدر که ظرفیتش را دارد. انتظار همه‌اش آمادگی است؛ آمادگی برای مواجهه با فردای شناخته شده. لذا منتظر آن قدر متأثر از منتظر است که تو گویی بوم نقاشی آن و آینه انعکاس آن است.

اگر این انتظار از فرج و ظهور شایع شود، شناخت مختصات ظهور نقش جدی در شکل‌گیری و ریخت‌یابی انتظار – این پر فضیلت‌ترین عبادت غیبت – پیدا می‌کند. از واضح‌ترین مشخصه ظهور مثال بیاوریم: عدل و ظلم. اگر باور کنیم بن بست نهایی زندگی بشر بن بست ظلم است – نه حمله فضایی‌ها یا هجوم شهاب سنگ‌ها و ... آن گونه که کمپانی‌های هالیوود تصویر می‌کنند – این باور نوعی خاص از انتظار در ما شکل می‌دهد و نسبت به مصادیق عدل و ظلم در عرصه فردی، اجتماعی و بین‌المللی رویکرد تازه‌ای می‌یابیم. کاری نمی‌کنیم که خودمان یا عمل متصل یا منفصلمان جزئی از بن بست آخرالزمان باشد یا به علت درک غلط از بن بست یا عدم درک مصادیق آن به شعب و مراتب بن بست نهایی پیوسته و دل‌بسته باشیم و بخشی از سنگ‌های ضدیت با منجی عالم در انگیزه و انگیزش ما خانه داشته باشد. آمادگی عمومی برای جهان پر از ظلم مبهم‌تر از آمادگی برای بازگشت عصر یخ‌بندان یا گودزیلاها و ... نیست گرچه غریب‌تر است. یک توجه ضروری فرهنگی در اینجا لازم است. نقش فیلم‌های علمی – تخیلی‌ای که ساخت فرادهای موهوم و غیر واقعی را در دستور خود دارند، در جهت دادن به ذهنیت جوامع، حتی جهت دهی به تحقیقات، اختراعات و تخصیص بودجه‌ها و ... را چقدر می‌دانید؟

قبل از صرف هزینه درباره تحقیقات زندگی در مریخ و ساخت تکنولوژی لازم برای آن یا اخذ

استراتژی مناسب علیه مسلمانان و آمادگی برای جنگ تمدن‌ها یا هر فردای دیگر باید ذهنیت عمومی جامعه فراهم شود و این کار را رسانه‌ها انجام می‌دهند. وقتی این فرداها با تولیدات متکثر به همه لایه‌های ذهن و عمل مخاطبان نفوذ کرد، در جامعه انتظاری خاص شکل می‌گیرد یعنی برای آن مواجهه باور شده، گارد لازم بسته می‌شود، نیروهای انسانی آرایش لازم را می‌گیرند که چند درصد صرف کدام رشته علمی و عملی شود؟ سیاست‌مداران طرح و لایحه مناسب را آماده می‌کنند و ده‌ها اتفاق دیگر. اما ای عجب که رسانه‌ها و مراکز فرهنگی ما نیز پا جای آنها نهاده و کاملاً مصرف‌کننده همان تولیداتند. درباره آمادگی کردن ذهنیت شیعیان برای فردای ظهور و در نتیجه شکل‌گیری انتظار مناسب برای مواجهه با آن فردای مقدس، کاری در خور انجام نمی‌گیرد. واقعیت این است که از آنچه درباره مفهوم انتظار و نحوه شکل‌گیری آن گفتیم، این نتیجه گرفته می‌شود که با ارائه تصویری روشن از فردای پیش‌رو خود در صد بالایی از این راه طی می‌شود و لااقل در آحاد جامعه، انتظار ریخت مناسب خود را می‌گیرد. برای نمونه اگر این خبر را قبول کردیم که فتنه دجال بیشتر زنان و جوانان را مفتون می‌کند، پرسش‌هایی طرح می‌شود: شعاع این فتنه تا کجاست؟ آیا تمام جهان یا مناطقی از ایران؟ سنخ این فتنه چیست؟ و در چه حوزه‌ای می‌باشد؟ و ...

پاسخ به این پرسش‌ها در روایات یافته می‌شود که جمع‌بندی آن نمای روشن از این فتنه می‌دهد آیا با یافتن این نمای روشن، زنان و جوانان شیعه و منتظری که در آرزوی لقای صاحب خویش‌اند خود را متناسب با آن تجهیز نمی‌کنند؟ و آیا چنین آمادگی‌ای – چنان که گذشت – از بار فتنه او نمی‌کاهد و مراحل ظهور تا پر شدن زمین از عدل را تسریع نمی‌دهد؟ این مثالی کوچک درباره ریخت دادن انتظار در آحاد شیعیان بود. اما بحث از اینکه فردا چه انتظار و استراتژی‌ای را برای حاکمیت‌ها پدید می‌آورد، پس از بررسی متد کشف استراتژی‌ها پیگیری می‌کنیم.

نگاه استراتژیک به آخرالزمان و خلق استراتژی‌های کارآمد پیرامون ظهور غیر از بستر فرهنگی نیازهای استنباطی و متدولوژیک هم دارد که در چند مرحله به توضیح آنها می‌پردازیم.

1. تنظیم چارچوب کلامی – تفسیری در مقام گردآوری:

گام اول، گردآوری روایات آخرالزمان است. ولی کدام روایات مربوط به آخرالزمانند؟ نشانه و علامت آنها چیست؟ آیا هر چه در ابواب «الملاحم و الفتن» جمع شده مربوط به آخرالزمان است؟ آیا همه روایات و محکمت قرآنی در این باره جمع‌آوری شده یا برخی چون نشانه‌های مشهور مثل سفیانی و دجال نداشته‌اند دور مانده‌اند؟ این سؤالات ما را وامی‌دارد تا به تور صیدمان در مقام گردآوری نظر نماییم. اصول و معیارهایی وجود دارد که بمثابة چارچوب مقام گردآوری است و پهنه و گستره اخبار آخرالزمان را معین می‌نماید. در مقام گردآوری علائم آخرالزمان اختلاف و تفاوتی مشهور بین مصنفان وجود دارد: شیخ مفید 45 نشانه، نعمانی 86 روایت، شیخ طوسی 59 روایت، شیخ صدوق – در کمال الدین – 29 روایت، سید محسن امین – در اعیان الشیعه 70 نشانه و نویسنده کتاب دویست و پنجاه علامت تا ظهور مهدی (ع) 250 علامت برشمرده است. بی‌تردید این اختلاف از جمله به مبنای گردآوری بر می‌گردد. مبانی‌ای تفسیری – کلامی که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌رود.

الف – نسبت واژگان محوری با هم: واژگانی مثل «امرما»، «دولت‌ما»، «فرج»، «ظهور»، «اشراف الساعه؛ علائم قیامت»، «آخرالزمان» و ... واژگانی محوری در این بحث‌اند که باید منطقه پوشش آنها و نسبت هم‌پوشانی آنها با ظهور حضرت حجت (ع) شناخته شود. آیا هر کجا در روایات، «زمانی» برای دولت یا فرج معین و علائمی ذکر شده، منظور ظهور حضرت حجت (ع) است؟ آیا «اشراف الساعه» با ظهور امام (ع) یکی است؟ آخرالزمان کدام برهه از تاریخ است آیا با اواخر دوران غیبت تا ظهور هم‌پوشانی دارد؟

پاسخ مثبت یا منفی به این گونه پرسش‌ها دامنه گردآوری ما را بسیار تحت تأثیر خود می‌برد. نمونه ای از بحث هم‌پوشانی یا عدم هم‌پوشانی فرج با ظهور را در قسمت قبل، خواندید؛ بحثی کلامی – تفسیری که تأثیری تمام در گردآوری روایات آخرالزمان و ظهور دارد. برخی نویسندگان تصریح

کرده‌اند.³ که در برخی روایات «الساع» به ظهور حضرت تأویل شده و روایات «اشراط الساع» را به نشانه‌های ظهور تفسیر کردیم اما برخی دیگر کاملاً با آن مخالفند و این علائم را مخصوص قیامت می‌دانند.⁴

ب- نشانه‌های تاریخی و علائم زمان‌مند! بر اساس گزارشات تاریخی می‌دانیم، سفیانی‌ها، حسنی‌ها، نفس زکیه‌ها⁵ و ... متعددی در دوران معاصر معصومین بوده‌اند این موجب پیدایش این سؤال شده است که آیا اینان از اخبار آخرالزمان سوء استفاده کرده، خود را چنین نامیده‌اند، یا اخبار همین‌ها را منظور داشته‌اند! پس آیا موعد این نشانه‌ها به سر آمده، یا تفصیلی در کار است؟! ده‌ها سؤال ریز دیگر ذیل این فروض مطرح می‌شود که در مجموع نحوه پاسخ به آنها تأثیر شایان توجهی بر دامنه گردآوری اخبار مربوط به آستانه ظهور می‌نهد. اگر به هر تحلیل، قسمی از اخبار را مربوط به وقایع تاریخی گذشته بدانیم دیگر آنها اخبار غیبی آینده نیستند و در کشف مختصات ظهور نقشی ندارند و به کار نمی‌آیند. به بیان دیگر باید پرسید آیا هر جا سخن «روایات سود؛ پرچم‌های سیاه» یا «خروج سفیانی» و مانند آن است، نشانه ظهور قائم است؟ اگر پاسخ مثبت باشد دامنه گردآوری روایات آخرالزمان زیاد می‌شود و البته تعارض و ناسازگاری‌هایی هم رخ می‌نمایند که حل آنها آسان نیست. برای نمونه درباره خروج خراسانی و پرچم‌های آمده از خراسان، در روایاتی ذم شده و در روایاتی مدح!⁶ در روایاتی موجب سقوط بنی‌عباس معرفی می‌شود و در روایاتی به عکس!⁷ یا درباره پرچم‌های سیاه، سه دسته روایت وجود دارد: الف) روایاتی که هیچ اشاره‌ای به قائم نداشته و مطلق است. ب) روایاتی که نام بنی‌عباس و بنی‌امیه را با خود دارد. ج) روایاتی که از فرج یا امام مهدی (ع) در آن خبر داده شده است.⁸ اگر هر سه را جمع کرده مکمل هم بگیریم و نشانه ظهور تلقی کنیم پهنه وسیع‌تری رخ می‌دهد و البته باز تعارضاتی رخ می‌نمایند. در یک روایت می‌فرماید: «ولو روی برف باشد خود را به آنها برسانید».⁹ اما در دیگری می‌فرماید: «هیچ کاری نکنید!»¹⁰

پرسش دیگر اینکه آیا «پرچم‌های سیاه» و پرچم‌های خراسان» یکی هستند یا دوتا؟ پاسخ به مثل این پرسش‌ها نیز در دسته بندی روایات تأثیر عمده دارد.

ج - جداسازی نشانه‌های منسوخ شده: در بین آنچه از دو فیلتر قبلی گذشته و آخرالزمانی مانده اند، احتمال دیگری پیش می‌آید و آن اینکه ثبوتاً معتقدیم «بداء» در امر ظهور نیز، مثل هر تقدیر الهی دیگر قابل رخ دادن است اما اثباتاً هم اخباری در دست است که این بداءها را نشان داده است (مثل روایات گذشته درباره 70 سال، 140 سال و ...) حال پرسش اساسی این است که، وقتی قرار «سال 140 بوده است ائمه هدی (ع) نشانه‌هایی برای آن ذکر کرده‌اند حال که به تأخیر افتاده است تکلیف این نشانه‌ها چیست؟! 11

آیا آنها هم منتقل شده‌اند یا آن نشانه‌ها رخ داده‌اند اما اتفاق فرج یا ظهور با آنها رخ نداده و از این رو از اول تاریخ نبوده‌اند و نشانه ظهور بوده‌اند لکن الان دیگر تاریخی‌اند و زمانشان سپری شده است؟ آیا می‌توان ادعا کرد نشانه‌هایی که از امامان قبل از بداء در دستمان است و در اخبار امامان بعدی تکرار نشده‌اند، توسط بداء منسوخ شده و نشانه‌هایی که تکرار شده‌اند باقی هستند؟! برای نمونه، درباره برخی نشانه‌ها تا امام کاظم (ع) روایت در دست است اما از امام هفتم به بعد، ذکر نشده است اما برخی نشانه‌ها مثل اخبار سفیانی تا امام دوازدهم تکرار شده‌اند. مقابل این ادعا این است که تکرار وجه انحصاری برای ماندگاری یا منسوخ شدن نشانه نیست زیرا همه اخبار اهل بیت (ع) به ما نرسیده است و این احتمال هست که تکرار نشانه‌ها در کلام امامان بعد به دست ما نرسیده باشد. از این رو اگر علامت در کلام امامان آخر تکرار شده که مسلم است همچنان برقرار است اما غیر از این سیاق پیش از بداء نیز درخور توجه است. از سیاق اخبار گاهی نوعی ملازمت بین ظهور و علامت فهمیده می‌شود و گاهی فقط نوعی مقارنت. ملازمت را می‌توان از تعابیری مثل: «ظهور اتفاق نمی‌افتد مگر...»، یعنی «نشانه‌های حتمی ظهور» فهمید. اگر چنین سیاقی در روایت باشد، ولو در کلام امامان بعد تکرار هم نشده باشد همچنان باقی است و منسوخ نشده است. همچنین اگر نشانه‌ای رخ داده، ولی انطباق اجمالی دارد و شاهی بر تکرار این علامت برای ظهور وجود دارد، باز هم منسوخ نشده است و تنها در صورتی که نشانه رخ داده و هیچ شاهی هم بر تکرار نیست آن علامت منسوخ شده است. برای نمونه روایات پرچم‌های سیاه پس از امام صادق (ع) نقل نشده است یعنی از سال 140 - که بداء در ظهور بوده - به بعد تکرار نشده است و از سوی مغان انطباق با پرچم عباسیان (که آنها را مسوده و سیاه‌جامگان می‌نامیدند) که حدود سال 130 ق. رخ داد هم دارد. اما به رغم عدم تکرار و شباهت با خروج عباسیان باز نمی

توان گفت روایات پرچم‌های سیاه برای ظهور قائم (ع) علامت نیستند و منسوخ شده‌اند، چون روایاتی در دست است که از دو پرچم سیاه در تاریخ خبر می‌دهد: مثلاً رسول الله (ص) فرمود:

پرچم‌های سیاه بنی‌عباس از مشرق بیرون می‌آید و پس از مدتی بیرق‌های سیاه کوچکی از مشرق آشکار می‌شود که با مردمی از فرزندان ابوسفیان و یارانش می‌جنگند و از مهدی پیروی می‌کنند. 12.

همچنین روایتی دیگر بدین مضمون که، دو پرچم سیاه از خراسان هست: یکی برای بنی‌عباس و یکی صاحبان آن پرچم‌ها کلاه سیاه و لباس سفید بر تن دارند و جلودارشان مردی به نام «شعیب بن صالح» است که قیام او تا واگذاری حکومت به مهدی 72 ماه است. 13.

اگر این دو روایت را معتبر بدانیم، به رغم اتفاق افتادن پرچم‌های سیاه قبل از سال 140 ق. هم نمی‌توان حکم به منسوخ بودن آنها کرد.

پی‌نوشت‌ها:

1. الغیبه نعمانی، ص 200، ح 16.
2. سوره یونس (10)، آیه 102.
3. چشم اندازی به حکومت مهدی، نجم الدین طبری، ص 29.
4. تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور، مصطفی صادق، گفتار هفتم از کلیات.
5. سفیانی، 12، حسنی و چند نفس زکیه تاریخی ادعا شده است. ر.ک: همان.
6. ر.ک: الغیبه، نعمانی، باب 14، ص 283.
7. ر.ک: همان، ح 18، ص 267.
8. ر.ک: تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور، مصطفی صادق، گفتار اول از فصل دوم.
9. معجم الاحادیث الامام المهدی، ج 1، ص 389.
10. الفتن، نعیم بن حماد، ص 109، ح 558.

11. این بخش برای پیش فرض شایعی است که فرج و ظهور را یکی می داند.

12. الفتن، ابن حماد، ص. 213

13. همان.

عنوان: تحركات دایمان سفیانی در آخرالزمان

در باب حوادث آخرالزمان، در بین احادیث به احادیثی برمی خوریم که در آنها از قبیله‌ای به نام «بنی کلب» صحبت شده و وقایع مهمی به این قبیله نسبت داده شده است. قبیله بنی کلب که در روایات از اعضای آن به عنوان «دایمان سفیانی» نیز سخن به میان آمده است، نقش مهمی در وقایع آخرالزمان و زمان نزدیک به ظهور بازی می کنند.

شناخت تحولات منطقه و جهان و بررسی آنها از دیدگاه روایات اسلامی، از اهمیت بسیاری برخوردار است. این مهم از یک سو ما را گوش به زنگ کرده و متوجه مسؤلیتی که در جهت زمینه سازی برای ظهور آقا امام زمان (ع) داریم می نماید و از سوی دیگر در مقابله با پیشامدهای سخت آخرالزمان و ایام نزدیک ظهور آن حضرت یاری می کند.

تحركات دایمان سفیانی در آخرالزمان

در باب حوادث آخرالزمان، در بین احادیث به احادیثی برمی خوریم که در آنها از قبیله‌ای به نام «بنی کلب» صحبت شده و وقایع مهمی به این قبیله نسبت داده شده است. قبیله بنی کلب که در روایات از اعضای آن به عنوان «دایمان سفیانی» نیز سخن به میان آمده است، نقش مهمی در وقایع آخرالزمان و زمان نزدیک به ظهور بازی می کنند.

اسرار یهود و آخرالزمان

مطابق روایات، بنی کلب گروهی از اشرار آخرالزمان هستند که سفیانی (یکی از دشمنان بزرگ حضرت مهدی(ع)) را در نبرد با حضرت قائم(ع) یاری می‌نماید. 1 روایات بسیاری هستند که خبر از بیعت و همکاری تعداد زیادی از افراد قبیله «بنی کلب» با سفیانی ملعون می‌دهند. در زیر به چند نمونه از این روایات و احادیث اشاره می‌گردد:

پیامبر اکرم(ص) فرمودند: سفیانی با 360 سوار شورش می‌کند تا اینکه به دمشق می‌رسد و در ماه رمضان هم 30000 نفر از قبیله بنی کلب با او بیعت می‌کنند. 2

امیر مؤمنان(ع) ضمن روایتی طولانی نقل شده است: «و آن را نشانه‌ها و علامت‌هایی است و خروج سفیانی با درفش سرخ همراه است و فرمانده آن مردی از قبیله بنی کلب است. 3

اصبغ بن نباته از حضرت علی(ع) روایت می‌کند که فرمودند: ... و شورش سفیانی، پرچمی قرمز رنگ، فرماندهاش مردی از قبیله کلب است و دوازده هزار نفر از سپاهیان او به مکه و مدینه می‌کنند که فرمانده آنها مردی از بنی امیه است که به او «خزیمه» می‌گویند: چشم چپش نابیناست و سفیدی ضخیمی روی مردمک چشمش را پوشانده است. خود را شبیه مردان می‌کند، پرچم خویش را بر نمی‌گرداند تا اینکه در مدینه در خانه شخصی به نام ابوالحسن اموی منزل کند. وی گردانی را به دنبال مردی از خاندان پیامبر(ص) که شیعیان به دور او جمع شده‌اند می‌فرستد؛ سپاهیان به فرماندهی مردی غطفانی رو به مکه می‌کنند. در میانه راه به بیابان سفیدی که می‌رسند، در کام زمین فرو می‌روند و جز دو نفر که بناست نشانه (و عبرتی) برای دیگران باشند، کسی باقی نمی‌ماند که خداوند صورت آن دو را به پشت برگردانده است. 4

همانگونه که ملاحظه شد، تعداد زیادی از روایات مربوط به آخرالزمان، به بنی کلب اشاره و نقش مخرب آنان را در آخرالزمان بیان نموده‌اند.

بنی کلب کیستند؟

بنی کلب قبیله‌ای بودند که در عصر معاویه نصرانی بوده و بعدها ظاهراً به یکی از فرق اسلامی گرویدند. معاویه با زنی از این قبیله وصلت کرد که حاصل این ازدواج، تولد یزید - علیه اللعن - بود. این طایفه، قرن‌ها بعد از ازدواج معاویه با مادر یزید، به فرقه «دروزی» گرویدند. 5 گرچه این فرقه ادعا می‌کند که یکی از فرق اسلامی است، اما عقایدی کاملاً انحرافی دارد. افراد این فرقه، پیرو شخصی به نام «درزی» هستند و عنوان طریقت خود را موحدون نامیده‌اند که اساس عقیده‌شان بر حلول و تناسخ روح است. (مسئله‌ای که از نظر اسلام کاملاً مطرود است). 6

این طایفه مدت زمانی پیرو خلفای فاطمی مصر بودند تا اینکه در ایام خلیفه ششم فاطمی به دعوت «نشتگین دروزی» به باطنیه ملحق شدند. «دروزیه» در اعتقاد خود به «الحاکم بامر الله» (که به عقیده دیگران کشته شده است)، متوقف گشته و می‌گویند که وی غیبت کرده و به آسمان بالا رفته و دوباره به میان مردم باز خواهد گشت. 7

عمده طوایف دروزی که اکثراً منتسب به قبیله بنی کلب هستند، در منطقه رمله (بیابان شرقی فلسطین)، بیابان غربی اردن، جنوب غربی سوریه و بخش‌هایی از لبنان سکنا گزیده‌اند. 8 البته تعداد زیادی از دروزی‌ها نیز به کشورهای اروپایی، آمریکا و استرالیا مهاجرت کرده‌اند. به طور کلی تخمین زده می‌شود که حدود یک میلیون دروزی در سراسر جهان زندگی می‌کنند؛ 9 اما هسته اصلی این طایفه در مناطق مرزی مابین چهار کشور اردن، سوریه، لبنان و فلسطین اشغالی می‌باشد. لازم به ذکر است که تعداد دروزی‌های کشورهای سوریه و لبنان بیش از بقیه مناطق است. با توجه به این مطلب، به طور خلاصه می‌توان گفت که افرادی که امروزه با نام دروزی‌ها شناخته می‌شوند، همان کسانی هستند که در روایات از آنها با عنوان بنی کلب یاد شده است.

بنابراین روایاتی که درباره تحركات بنی کلب یا دایمان سفیانی در آخرالزمان بیان شده است، مربوط به احوال قوم دروز می‌باشد. نکته دیگر اینکه علت انتساب عبارت دایمان سفیانی به بنی کلب، این است که سفیانی ملعون از نسل یزید بن معاویه می‌باشد، به صورت تلویحی بنی کلب یا دروزی‌های کنونی، دایمان سفیانی هستند؛ زیرا جده سفیانی از قبیله بنی کلب می‌باشد. 10

چنان که گفته شد، در روایات خباث‌های فراوانی به قبیلهٔ بنی‌کلب در آخرالزمان نسبت داده شده است. عجیب اینکه در روزی‌های امروزی نیز حرکت‌های شیطنت‌آمیز و خباث‌آلودی در عرصهٔ تحولات منطقه انجام می‌دهند. گرچه تعدادی از آنان اهل شری نیستند و با بقیهٔ مسلمانان در صلح و صفا زندگی می‌کنند، اما تعداد زیادی از آنان دشمنی آشکاری با بقیهٔ مسلمانان – به خصوص شیعیان – دارند. جالب اینکه روایات نیز به همراهی تعداد کثیری از آنان با سفیانی اشاره می‌نمایند، ولی هرگز از اینکه تمامی اعضای طوایف بنی‌کلب، سفیانی را همراهی می‌کنند، سخنی به میان نمی‌آورند. این مسئله، خود تأیید دیگری بر انطباق در روز بر طوایف بنی‌کلب است؛ زیرا امروزه نیز اکثر دروزی‌ها با مسلمانان و شیعیان، دشمنی آشکاری دارند. ولی تعداد اندکی از آنان نیز با بقیهٔ مسلمانان و شیعیان زندگی مسالمت‌آمیزی را سپری می‌کنند؛ همانگونه که در روایت زیر نیز، ملاحظه می‌گردد، اکثر افراد طایفهٔ بنی‌کلب – نه همهٔ آنها – سفیانی را همراهی می‌نمایند: پیامبر اکرم (ص) در این رابطه فرمودند:

«سفیانی با 360 سوار شورش می‌کند تا اینکه به دمشق می‌رسد. در ماه رمضان هم سی‌هزار نفر از قبیلهٔ بنی‌کلب با او بیعت می‌کنند.»¹¹

بنابراین همانگونه که ذکر شد، به جز تعداد اندکی از دروزی‌ها، بقیهٔ آنها در شرارت‌های آخرالزمان، نقش کلیدی دارند. عجیب اینکه در حال حاضر نیز ردپای دروزی‌ها در بسیاری از فتنه‌های منطقهٔ خاورمیانه ملاحظه می‌گردد. گرچه در حال حاضر سفیانی خروج نکرده است، و بالطبع بزرگ‌ترین فتنهٔ بنی‌کلب (دروزی‌ها) به وقوع نپیوسته است، اما به نظر می‌رسد تحركات سیاسی و نظامی دروزی‌ها در حال حاضر، به سمتی پیش می‌رود که در صورت خروج سفیانی و آغاز حرکت ضد شیعی توسط او، همراهی و بیعت دروزی‌ها با او دور از انتظار نیست. نکتهٔ عجیب تر اینکه محل زندگی دروزی‌ها، بسیار نزدیک به محل خروج سفیانی (وادی یابسی یا شام) است که این مسئله نیز انطباق بنی‌کلب بر دروزی‌ها و احتمال بروز فتنه از سوی آنها را دوچندان می‌نماید.

حال با توجه به مطالبی که ذکر شد، به بررسی تحركات سیاسی – نظامی دروزی‌ها بنی‌کلب در حال حاضر می‌پردازیم:

دروزی‌ها در سوریه

در حال حاضر دروزی‌ها در سوریه جمعیتی معادل هشتصد هزار نفر دارند و نقش مهمی در معادلات سیاسی و نظامی آن کشور بازی می‌کنند. به نحوی که در زمان کنونی تعداد زیادی از افسرهای دروزی در ارتش بعثی سوریه، خدمت می‌کنند. بیشتر ساکنان دروزی سوریه در منطقه «جبل الدروز» و در بخش جنوب غربی سوریه زندگی می‌کنند.¹²

دروزی‌ها در اردن

در کشور اردن بیست هزار دروزی زندگی می‌کنند که این افراد عمدتاً در منطقه «حوران» و در بخش شمال غربی اردن «هم مرز با سوریه، لبنان و فلسطین اشغالی» ساکنند.¹³ در حال حاضر این طایفه در اردن از وزنه مهم سیاسی و نظامی برخوردار نیستند؛ اما به احتمال زیاد در وقایع و فتنه‌های آخراالزمان نقش مهمی بازی خواهند کرد؛ زیرا «وادی یابس؛ دره خشک» ذکر شده در روایات، همان وادی «حوران» است¹⁴ و در اصل کلمه «حوران» نیز به معنی سرزمین خشک می‌باشد.¹⁵

دروزی‌ها در لبنان

دروزی‌های لبنان، نقش بسیار مهمی در موازنه سیاسی و نظامی داخلی این کشور دارند و متأسفانه ردپای آنان در بسیاری از جنایات و فتنه‌های این کشور، دیده می‌شود. دو طایفه عمده در لبنان رهبری دروزی‌ها را بر عهده دارند که عبارتند از:

1. طایفه جنبلاط

2. طایفه ارسلان

جمعیت دروزی‌های لبنان، بالغ بر سیصد هزار نفر است و عمده این طوایف در منطقه «شوف» واقع

در «جبل لبنان» زندگی می‌کنند. 16 این منطقه در مجاورت مرز سوریه واقع شده است.

در حال حاضر، رهبری اصلی دروزی‌ها بر عهده «ولید جنبلاط» می‌باشد. وی که اصالتاً از نژاد کرد می‌باشد، رهبری اعراب دروزی لبنان را بر عهده گرفته است 17 و از دشمنان سزسخت شیعیان لبنان، جنبش‌های شیعی امل و حزب الله و شخص سید حسن نصرالله می‌باشد. وی از نظر شخصیتی دچار تزلزل جدی و بیمارگونه است و حتی اخیراً - 2007 م. - سخنان توهین آمیزی را نسبت به رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران و نیز شخص سید حسن نصرالله بیان کرده است. 18 درباره تزلزل شخصیت وی همین بس که مشهور است که او فقط به دلیل اینکه تصویر نبیه بری (رئیس جنبش شیعی امل)، چند ثانیه بیشتر از وی بر روی صفحه تلویزیونی لبنان قرار گرفت، جنگی به راه انداخت که در طی آن، ده‌ها نفر زخمی و کشته شدند. نیروهای اسلحه به دست تحت امر وی جنایات بیشماری را در طول جنگ‌های داخلی لبنان، علیه شیعیان و مسیحیان مارونی انجام دادند. نکته دیگر اینکه وی یکی از متهمان اصلی پرونده‌های اقتصادی در لبنان است که در طی آن با سوء استفاده از کمک‌های مالی خارجی به لبنان، میلیاردها دلار به جیب زده است. همسر او پیش‌تر، یکی از نمایندگان ملکه زیبایی در لبنان به شمار می‌رفت و اکنون همسر جنبلاط، مسئولیت مراسم جشنواره فاسد رقص و موسیقی را در منطقه دروزی نشین بیروت در «بیت الدین» بر عهده دارد. 19 جنبلاط در طی سال‌های اخیر، یکی از متحدان و حامیان حزب حاکم فاسد لبنان و «جریان چهارده مارس» بوده و جهت گیری‌های او همواره علیه شیعیان لبنان بارز و جدی بوده است؛ به نحوی که در جریان جنگ 33 روزه لبنان و اسرائیل، و اعتصابات ملی سراسری بعد از جنگ که علیه حزب حاکم لبنان انجام شده بود، جنبلاط و دروزی‌های تحت امر او، برخلاف اراده ملی اکثر لبنانی‌ها - اعم از شیعه، سنی و مسیحی مارونی - به مخالفت با حزب الله و حمایت از حزب حاکم پرداختند. 20 ولید جنبلاط که رئیس حزب سوسیالیست ترقی خواه لبنان می‌باشد، رابطه نزدیکی با «فواد سینیوره» دارد. وی همچنین رابطه دوستانه ای با دولت اردن و اسرائیل برقرار کرده است.

در اسفند 1386 (مارس 2008 م.)، ولید جنبلاط نماینده خود «رامی الریس» را به صورت شبه مخفیانه از طریق اردن - از کشورهای عربی همپیمان با اسرائیل - برای مذاکره با مقامات رژیم

صهیونیستی راهی اسرائیل کرد. عجیب‌تر اینکه الریس مورد استقبال گرم «ایهود اولمرت» نخست وزیر اسرائیل قرار گرفت؛ به نحوی که اولمرت ضیافت شامی را به افتخار او در رستوران «الی اولی» شهر «قل آویو» برگزار نمود. 21

این حرکت جنبلاط و دروزی‌های لبنان، چند نکته را اثبات می‌نماید:

1. با توجه به آشفتگی اوضاع داخلی لبنان و لزوم حفظ وحدت در این کشور، حرکت فتنه انگیزانه جنبلاط و دروزی‌های طرفدار او، و اعزام نماینده ای از سوی آنان به اسرائیل، نشان دهنده تلاش آنان برای فتنه انگیزی بیشتر در جهت خدمت به اسرائیل و خیانت به لبنان است.

2. با توجه به بسته بودن مرزهای لبنان و اسرائیل، فرستادن نماینده جنبلاط از طریق مرز اردن به اسرائیل، نشان دهنده ارتباط حسنه جنبلاط و دروزی‌های لبنان با دولت سفاک و خائن اردن می باشد.

3. استقبال اولمرت از نماینده جنبلاط، آن‌هم در زمانی که اکثر گروه‌های لبنانی، اعم از شیعه، سنی و مسیحی، حمایت خود را از حزب الله و خصومت خود را با اسرائیل اعلام نموده‌اند، نشان می‌دهد که جنبلاط و دروزی‌های لبنان، از معدود گروه‌هایی هستند که روابط بسیار نزدیکی با رژیم اشغالگر قدس دارند. این مسئله خود مهم‌ترین سند بر شرارت جنبلاط و دروزی‌های تحت امر وی می‌باشد.

در حال حاضر جنبلاط به فتنه انگیزی سیاسی، قناعت نکرده؛ بلکه بارها تهدید نموده است که در صورت لزوم، به درگیری نظامی با حزب الله و سایر مخالفان دولت نامشروع لبنان، دست خواهد زد؛ تا آنجا که طی یک ادعای احمقانه، جنبلاط مدعی شد که موشک‌های حزب الله را به چنگ خواهد آورد. همان موشک‌هایی که اسرائیل در طی 33 روز جنگ، نتوانست به دست بیاورد. 22

بدین ترتیب همانگونه که ملاحظه فرمودید، دروزی‌های لبنان به رهبری جنبلاط، نقش بسیار زیادی در اغتشاشات لبنان و منطقه دارند و یکی از جدی‌ترین موانع برقراری صلح داخلی در این کشور می‌باشند.

دروزی‌ها در اسرائیل

در حدود یکصد و بیست هزار دروزی در اسرائیل زندگی می‌کنند²³ که عمده این دروزی‌ها در منطقه رمله – بیابان شمال شرقی فلسطین اشغالی – ساکن هستند²⁴ و نقش مهمی در معادلات سیاسی و نظامی این کشور بازی می‌کنند.

گرچه در اکثر مناطق، دروزی‌ها به عنوان اعراب دروزی شناخته می‌شوند، اما دروزی‌های اسرائیل، خود را از اعراب مسلمان جدا کرده و خود را یک گروه مستقل معرفی می‌نمایند.²⁵ دروزی‌های اسرائیل، چه در صحنه‌های سیاسی و چه در صحنه‌های نظامی این کشور، نقش مهمی بازی می‌کنند؛ به نحوی که در عرصه نظامی، دروزی‌ها تنها اعرابی هستند که می‌توانند در ارتش اسرائیل خدمت کنند و حتی به مقام فرماندهی ارشد نیز برسند. نکته عجیب اینکه حتی در جنگ‌های سال 1948 منطقه فلسطین اشغالی که به رانده شدن اعراب مسلمان فلسطینی از سرزمینشان منجر شد، دروزی‌ها هم‌پیمان اسرائیلی‌ها بودند و علیه اسرائیلی‌ها می‌جنگیدند.²⁶ در بین سال‌های 1948 تا 1956، خدمت اعراب دروزی در اسرائیل اختیاری بوده است؛ اما از آن زمان به بعد، خدمت دروزی‌ها در اسرائیل اجباری شده است.²⁷ مقام و منصب سربازان و ارتشیان دروزی، مشابه با سربازان و ارتشیان یهودی اسرائیل است.²⁸ این مسئله نشان دهنده ارتباط بسیار قوی دروزی‌ها با دولت فاسد و اشغالگر اسرائیل می‌باشد. خیانت دروزی‌های اسرائیل به مسلمانان – به خصوص شیعیان – تا حدی است که دروزی‌های اسرائیل، افتخار خود را به شهادت رساندن بیست رزمنده حزب الله در طی جنگ 33 روزه 2006 می‌دانند و ادعا می‌کنند که در این جنگ، آنها هیچ کشته‌ای ندادند.²⁹ این مسئله حقد و کینه دروزی‌های اسرائیل را نسبت به شیعیان لبنان نشان می‌دهد. نکته دیگر اینکه در سال 1996 «عظام» یک تاجر دروزی اسرائیل به جرم جاسوسی در مصر دستگیر شد و به هشت سال زندان محکوم گشت³⁰ که این مسئله شاهد دیگری بر ارتباط دروزی‌های اسرائیل با دولت فاسد این کشور است. به پاس خوش‌خدمتی دروزی‌ها به دولت اسرائیل، این دولت بنای یادبودی را در منطقه «دلیات الکرمل» برای بزرگداشت 355 دروزی کشته شده در ارتش اسرائیل بنا کرده است که این مسئله نشان می‌دهد که اسرائیلی‌ها همواره از

دروزی‌ها به عنوان یک متحد همیشگی خود یاد می‌کنند. 31

بدین ترتیب در دوره کنونی دروزی‌های ساکن در کشورهای مختلف، به مناصب مهم سیاسی و نظامی دست یافته‌اند و در اکثریت مواقع، از این قدرت خود، در جهت فتنه انگیزی و خصومت با مسلمانان و به خصوص شیعیان بهره جسته‌اند. بنابراین گرچه در حال حاضر هنوز سفیانی خروج نکرده است، اما با توجه به جهت گیری‌های دروزی‌ها به نظر می‌رسد که در صورت خروج سفیانی ملعون، دروزی‌ها یکی از متحدان مهم سفیانی خواهند بود؛ زیرا مانند سفیانی، تشنه به خون شیعیان بوده و ارتباط نزدیکی با اسرائیل دارند. نکته قابل توجه اینکه مطابق روایات اسلامی، سفیانی نیز از سوی یهود حمایت می‌گردد. 32

نکته دیگر اینکه مطابق برخی از روایات، فرماندهی لشکر سفیانی در بسیاری از جنگ‌ها بر عهده شخصی از بنی کلب یا همان دروزی‌های امروزی می‌باشد. 33 عجیب اینکه در عصر کنونی، بسیاری از دروزی‌ها در لبنان، سوریه، اردن، و بالخصوص اسرائیل، مناصب مهم نظامی دارند و بسیاری از آنها به مقام فرماندهی ارشد رسیده‌اند. بنابراین هیچ بعید نیست که در صورت خروج سفیانی از منطقه شام - نه صرفاً سوریه -، این فرماندهان دروزی بخواهند به لشکر سفیانی پیوسته و او را در جنگ علیه شیعیان یاری نمایند.

به خصوص این امکان وجود دارد که دولت اسرائیل (حکومت یهودی) که مطابق روایات یکی از هم‌پیمانان مهم سفیانی است، 34 بخواهد تعدادی از لشکرهای ارتش خود را که از سربازان و فرماندهان دروزی تشکیل شده است، به کمک سفیانی بفرستد؛ به ویژه اینکه دروزی‌ها زبانشان عربی است و مطمئناً بیش از سربازان یهودی اسرائیلی می‌توانند با سپاه سفیانی که عمدتاً آنها نیز عرب زبان هستند، تعامل و ارتباط برقرار کنند.

توجه به پیشگویی‌های آخرالزمان و رصد دقیق وقایع منطقه و جهان، می‌تواند در گوش به زنگ بودن و آمادگی ما و شیعیان برای ظهور منجی (ع) تأثیرگذار باشد. حتی در بسیاری از این موارد، این انطباق‌ها می‌تواند به جهت گیری‌های دقیق‌تر نظامی و سیاسی نظام اسلامی و نیز سایر شیعیان

جهان در مقابل اشراخ آخرالزمان کمک نماید.

پی‌نوشت‌ها:

1. مجتبی الساده، شش ماه پایانی، ترجمه محمود مطهری‌نیا، صص 123-124؛ محمد فقیه، سفیانی و نشانه‌های ظهور، ترجمه سید شاهیپور حسینی، ص. 62
2. یوم‌الخلاص، ص 671؛ بیان‌الائمه، ج 2، ص. 586
3. علی کورانی عاملی، عصر ظهور، ترجمه مهدی حقی، ص. 116
4. بحار الأنوار، ج 52، ص 273؛ الزام‌الناصب، ج 2، ص 119؛ بشار\الإسلام، ص 58؛ یوم‌الخلاص، ص. 677
5. شش ماه پایانی، ص. 192
6. همان.
7. همان
8. همان.
9. همان.
10. همان.
11. همان.
12. <http://en.wikipedia.org/wiki/Druze>
13. همان.
14. عصر ظهور، ص. 123
15. <http://en.wikipedia.org/wiki/Hawran>
16. <http://en.wikipedia.org/wiki/Druze>
17. http://en.wikipedia.org/wiki/Walid_Jumblatt
18. <http://www.refahnews>
19. همان.

20. همان.

21. <http://www.shia-online.ir>

22. همان

23. <http://www.mehrnews.com>

24. شش ماه پایانی صص 123—124

25. <http://en.wikipedia.org/wiki/Druze>

26. همان.

27. همان.

28. همان.

29. همان.

30. همان.

31. همان.

32. عصر ظهور، صص 152—153.

33. همان، ص 116؛ شش ماه پایانی، ص 192.

عنوان: ابزارهای امروزی تبلیغ مسیحیت

خطرناک‌ترین پدیده‌ای که مسلمانان مقیم اروپا با آن روبه‌رو هستند، «تبشیر» (تبلیغ مسیحیت و فراخوانی به دین مسیح) است که توانسته در بسیاری از آنان، کارگر افتد. این سخن نه به گزاف که با چشمان خویش آن را دیده و تجربه کرده‌ام. من بارها به فرانسه سفر کرده و جوانان مسلمان بسیاری را دیده‌ام که مسیحی شده و حتی بیشتر از خود مسیحیان، مسیحی گشته‌اند! و نکته خطرناک اینکه، آنها از مخاطب تبشیر، خود تبدیل به عامل آن (یعنی مبلغ مسیح) گشته‌اند.

مسیحیان در کشورهای مغرب عربی، برای رسیدن به اهداف خود، روی این دسته از جوانان مسلمان تازه مسیحی شده، حساب می‌کنند؛ چون در این کار، از مسیحیان غربی، توانایی بیشتری

دارند؛ نامه‌نگاری‌های عربی آنان (مسیحیان) با شهروندان این کشورها، به وسیله مغربی‌های مقیم اروپاست که معمولاً نیز دارای امضاهایی با نام اسلامی و مغربی هستند.

ما نباید به این ادعا که می‌گویند مسیحیت در مسیحی کردن مسلمان‌ها، با ناکامی مواجه شده است، توجه کنیم؛ این ادعا یا دروغی است که عمداً علم شده تا مسلمان‌ها را در خواب خرگوشی نگاه دارد و آنها را متوجه این خطر جدی نسازد یا برخاسته از توهمات است که افراد بی‌خبر از همه جا، آن را تکرار می‌کنند و متوجه توطئه‌های خطرناکی که هم اینک در آفریقا به‌طور کلی و شمال آن به‌طور اخص، تدارک می‌شود و آنچنان آشکار و رسواست که جز بر آدم‌های ساده‌لوح یا احمق، بر کسی پوشیده نمانده، نیستند.

تاریخ، حکایت از آن دارد که بسیاری از کشورهای اسلامی، با تبشیر و تبلیغات مسیحیت، تبدیل به کشورهای مسیحی شده و هویت اسلامی خود را گم کرده‌اند و مسلمانان باقی مانده در آنها، گرفتار پتک تبشیر داخل از یک سو و سندان توطئه‌های خارجی از سوی دیگر گشته‌اند.

به عنوان مثال می‌توان از فیلیپین نام برد که در آغاز، عبارت از مجموعه مملکت‌های اسلامی بود و مسیحیان تنها اقلیتی را در آن تشکیل می‌دادند، ولی اکنون، کشوری مسیحی است که اکثریت شهروندان آن مسیحی هستند و مسلمانان تبدیل به اقلیتی با چنان بدبختی‌هایی شده‌اند که نیاز به تکرار بیان آنها و سیاه کردن کاغذ نیست و به اصطلاح آنچه عیان است، چه حاجت به بیان است! و در مورد بسیاری از قبایل آفریقایی که ابتدا مسلمان بوده و سپس مسیحی گشته‌اند، هر چه بگوییم کم است.

به علت وجود مسلمانان مغربی مقیم اروپا، کار تبشیر و تبلیغ مسیحیت در مغرب عربی (شامل کشورهای چون الجزایر، مراکش، تونس، لیبی و موریتانی)، روال خطرناکی به خود گرفته و پیروزی‌های چشمگیری به دست آورده است و کار به جایی رسیده که آنها در پی ایجاد اقلیتی مسیحی در این منطقه هستند. معلوم است که چنین اقلیتی در صورت تحقق این هدف، چه خواست‌هایی را مطرح خواهند کرد و این خواست‌ها مسلماً دارای پیامدهای وخیمی است.

بنابراین، ما وظیفه داریم این مسئله را در چارچوب توجه هر چه جدی‌تر به شیوه‌های جدید تبشیر (مسیحی کردن دیگران) که از سوی اعراب مسیحی شده مقیم اروپا و فعالان در شمال آفریقا در حال اجراست، مورد بحث و مطالعه قرار دهیم. در بررسی پیش رو، به برخی راه‌های خطرناکی اشاره خواهیم کرد که از طریق آنها حرکت تبلیغی مسیحیت، تلاش پی‌گیری را در شمال آفریقا در پیش گرفته و متأسفانه حکایت از ناکامی طرح‌های اسلامی در رویارویی با این یورش ددمنشانه دارد. مسلمانان در این گیر و دار بیشتر به درگیری‌های بیهوده میان یکدیگر، تلاش‌های بی‌ثمر و پخش اندیشه‌ها و افکاری می‌پردازند که به جای خدمت به امت و وحدت و تحکیم و تقویت آن، جز تفرقه مسلمانان و پراکندگی هر چه بیشتر آنها، حاصلی ندارد.

راه‌های پیش گفته از این قرارند:

1. بهره‌گیری از اصول اسلامی در تبشیر،
2. استدلال مبلغان تبشیری به قرآن کریم،
3. پنهان شدن با نام‌های اسلامی در این رویکرد،
4. ایجاد شک و تردید در آیات قرآن کریم،
5. بهره‌گیری از ارسال کتاب و اعطای جایزه،
6. دعوت به بازدید و دیدارهای حضوری،
7. پافشاری در نامه‌نگاری.

1. بهره‌گیری از اصول اسلامی در تبشیر

از جمله برنامه‌های بر ملا شده تبشیریان مسیحی، آن است که مبلغان تبشیری، از کاستی‌های تمدنی و ضعف‌های فرهنگی مسلمانان سوءاستفاده کرده، از اصول اساسی اعتقادات مسلمانان به منظور ورود به عرصه باورهای اسلامی، بهره‌گیری می‌کنند تا پایه‌های آن را متزلزل، اساسش را ویران و کانالی برای نفوذ عقاید مسیحی – که منطق سلیم، آن را رد می‌کند و خردمندان آن را نمی‌پذیرند – با پوشش‌های آشنا برای مخاطب عرب و مسلمان، فراهم کنند.

چند مثال، موضوع را روشن تر می کند؛ یک مرکز تبلیغی - تبشیری مسیحی وجود دارد که خود را «انستیتو بین المللی پژوهش و تبلیغ» می نامد و انجیل مرقس را بدون کمترین اشاره به اینکه «انجیل» است و تنها به عنوان «داستان حضرت عیسی» به صورت جزوه کوچکی منتشر و از راه نامه نگاری به ویژه به مقصد شمال آفریقا و آدرس مغربی های مقیم کشورهای اروپایی، به طور رایگان، پخش می کند. در پیشگفتار این جزوه با عبارات جاذبی چون «ای برادر عرب!» و «برادران عرب!» برخورد می کنیم. ولی از همه خطرناک تر اینکه این پیشگفتار با عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می شود و با دعایی که برای مسلمانان آشناست و در نماز و ادعیه خود آن را تکرار می کنند. یعنی: «لا إله إلا الله له الحمد و منه الانعام و الجود و الهدایة» همراه می شود و با عبارت مألوف اسلامی یعنی: «آمین یا رب العالمین»، ختم می گردد.

از آنجا که نام «یسوع» بیانگر محتوای مسیحی آن است، در تمام صفحات انجیل گمراه کننده مزبور، نام «یسوع» با نامی که از نظر مسلمانان هیچ شک و شبهه ای بر نمی انگیزد و کاملاً برای او عادی است، یعنی «عیسی» تعویض می گردد!!

از دیگر نمودهای گمراه سازی در این تبلیغات، ارائه «عهد جدید» نه با نام مشهور و معروف انجیل، بلکه با معنی و مدلول لغوی آنکه در اصل یونانی است، می باشد. آنها «انجیل لوقا» را با عنوان «الاخبار السارة» (خبرهای خوش) بدون هیچ پیشگفتار یا دیباچه ای حاوی اشاره ای به این جایگزین اسمی یا علت عدول از نام مشهور و آشنا برای همگان و چسبیدن به مفهوم لغوی یونانی آنکه تنها برای متخصصان بررسی کتاب مقدس آشناست، منتشر کردند.

مبلغان مسیحی از شهر «لیون» (Luynes) فرانسه، نامه ای برای یک دختر چهارده ساله مراکشی، ساکن شهر «سلا» فرستادند: این نامه، دارای پیوستی چاپ شده با عنوان «الله اکبر» و این عبارات بود: «بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، خالق كل الأشياء بكلمة (، و صلواتاً و تسبیحاً و شکراً و سجوداً، لمن صنعنا من تراب و خلقنا علی صورته، فابدع تصویراً ان فی ذلك لآیات لقوم یعقلون، و أشهد أن لا إله إلا هو، الواحد الأحد، الفرد الصمد، لا شریک له، هو یقذ من الضلال و یوقد للصواب و یهدی إلى الصراط المستقیم».

از شهر «مالاگا» در اسپانیا، مجله‌ای با عنوان «الاشبال» (بچه شیران) منتشر می‌شود که مخاطب آن کودکان مغرب عربی به قصد مسیحی کردن آنهاست. این مجله با بسم الله قرآنی آغاز می‌شود و برای اثبات صحت باورها و آموزه‌های مسیحیت، به‌گونه‌ای فریبکارانه به آیات قرآنی استناد می‌کند. قصد این مجله، کشاندن کودکان مسلمان به مسیحیت به شیوه‌ای است که گمان کنند اسلام چنین آموزه‌هایی داشته و در راه این دین گام برمی‌دارند.

2. استدلال مبلغان تبشیری به قرآن کریم

همچنان که ممکن است این فریبکاری، شکل دیگری به خود گیرد و مثلاً اظهاراتی دروغ و نسبت‌های ناروایی به قرآن باشد، مثل ادعای اینکه قرآن در مورد حضرت مسیح با آنچه که در کتاب مقدس آمده، کاملاً همخوانی دارد؛ در کتاب «صلب المسیح و قیامته» (به صلیب کشیدن مسیح و رستاخیز او)، نوشته «ژان جلکرایست» آمده است: «کتاب مقدس و قرآن می‌گویند: حضرت مسیح طی حضور سه ساله در فلسطین، معجزه‌های بزرگ و فراوانی داشته است»¹.

حال اگر بپذیریم که قرآن و کتاب مقدس متفق‌القولند که حضرت مسیح معجزه‌های بزرگی داشته است،² در کجای قرآن اشاره شده که حضور او در فلسطین به مدت سه سال بوده است؟!

در همین کتاب، در خصوص داستان حضرت یونس (ع) نیز به قرآن کریم (سوره صافات، آیات 139-148) استناد شده تا مقایسه‌ای با آیه یونان³ پیامبر — که مورد استدلال حضرت مسیح در اثبات رستاخیز وی («انجیل متی» 39: 40-12 و «سفر یونان»، 8: 6-4) است؛ صورت داده باشد؛ آنگاه می‌نویسد: «طبق آنچه که در قرآن و در کتاب مقدس آمده است، مسیح معجزه‌ها و شگفتی‌های متعددی در میان ملت اسرائیل داشته است: (سوره مائده، آیه 110)، «اعمال رسولان

4. «22:2»

و در پاسخ به جزوه «احمد دیدات» با عنوان «قیامه أم انعاش» که در آن سعی کرده ثابت کند

حضرت مسیح زنده از بالای صلیب فرود آمد، ژان جلکرایست این نظریه را رد کرده، می گوید: این نظریه فاقد هر گونه پایه و اساس درست نه در کتاب مقدس و نه در قرآن است و مسیحیان و مسلمانان هر دو، از آن تبری جسته‌اند و تنها فرقه‌ای که این نظریه را پذیرفته، فرقه «احمدیه» است که در پاکستان تهمت غیرمسلمان بودن به آن وارد شده است.⁵ و ادامه می‌دهد: «من مطمئن هستم که مسلمانان هوشیار اینک متوجه شده‌اند که «احمد دیدات» با کتاب‌های مقدس مسیحی آشنایی حقیقی ندارد.»⁶

و در پاسخ به پرسش: «چه کسی سنگ را غلتاند؟» (سنگ روی قبر یسوع پس از به صلیب کشاندن ادعایی)، می‌گوید: «همه مسلمانان به خداوند و فرشتگان ایمان دارند (سوره بقره، آیه 285) و قرآن می‌پذیرد که فرشتگان بودند که برای ویران ساختن شهری که «لوط» در آن ساکن بود، اقدام کردند (سوره عنکبوت، آیات 31-34) و این شهر همان «سدوم» است که در کتاب مقدس از آن یاد شده است.⁷

آنگاه نتیجه‌گیری غلطی می‌کند به این مضمون که: «قرآن، نه تنها ایمان به وجود ملائکه، بلکه ایمان به قدرت و تحکم آنان بر امور مردم و زمین را برای مسلمانان مسلم می‌داند و بنابراین هیچ مسلمانی وجود ندارد که به این سخن انجیل معترض باشد: یکی از فرشتگان بود که سنگ را غلتاند.»⁸

و در کتاب «درباره مسیح چه فکر می‌کنید؟»⁹ آمده است: «داود پیامبر با گریه و زاری آموزش خواست، ابراهیم خلیل نیز از درگاه خداوند مغفرت طلبید، ولی اگر در کتاب مقدس یا قرآن جستجو کنید هرگز دلیل یا آیه‌ای مبنی بر مغفرت‌طلبی از سوی حضرت مسیح حتی برای یک بار، نخواهید یافت.»¹⁰

هرچند قرآن مجید خود می‌گوید:

«مسیح از اینکه بنده خداوند باشد، هرگز سرباز نمی‌زند و فرشتگان مقرب نیز و هر که از بندگی او سرباز زند و سرکشی کند، زودا که آنان همه را (روز رستخیز) نزد خویش گرد آورده.»¹¹

عدم استنکاف آن حضرت (مسیح(ع)) دلیل بر خضوع کامل و نهایت بندگی خداوند متعال است که خود، مستلزم فراوانی آموزش طلبی و طلب توبه دائمی است. مسیحیت بر آن است که آموزش طلبی از نعمت‌های خداوندی است و به بیان کشیش «اسکندر جدید» «... آموزش طلبی، با نعمت به دست می‌آید»¹² و مفاد آیه کریمه درباره حضرت عیسی(ع) نیز همین است:

«او جز بندهای نبود که به او نعمت دادیم و او را برای بنی اسرائیل، نمونه‌ای قرار دادیم».¹³ آنها (مبلغان مسیحی و تبشیری) حتی عقاید و آموزه‌های مسیحیت را نیز با استفاده از قرآن کریم ثابت می‌کنند که تناقض آشکاری است و استدلالشان را از هرگونه صداقت و اخلاصی، تهی می‌سازد.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که، چه هنگام مسیحی‌ها، در اثبات عقاید خویش، به قرآن کریم استناد می‌کردند؟

این، پرسش شبهه‌انگیز دیگری را در پی دارد: چه زمان مبلغان مسیحی در راه اثبات مدعیات خود، در پی دلجویی از مسلمانان بوده‌اند؟

مسلمانان چگونه می‌توانند این رفتار را هضم کنند، حال آنکه مسیحی‌ها، اصولاً اعتقادی به عصمت قرآن کریم نداشته و عقاید و شعایر مسلمانان را به باد مسخره می‌گیرند؟!

ولی این شیوه جدید فریبکاری و گمراه‌سازی، پرده از راز چنین پرسش‌هایی برمی‌گیرد. این در حالی است که مسیحیان، اعتراف دارند قرآن کریم، ادعای تثلیث و به صلیب کشیدن مسیح، الوهیت وی و دیگر عقاید آنان را، رد می‌کند؛ آنها در بسیاری از کتاب‌هایشان به این مسئله اذعان دارند.

به عنوان مثال، تنها به نقل قول زیر می‌پردازیم: «ولی آنها معتقدند¹⁴ که این کتاب‌ها¹⁵، پس از

آنکه خداوند، کتاب کامل خود را بر محمد فرو فرستاد، ضرورت وجودی خود را از دست داده‌اند، قرآن، تولد مسیح را از مریم باکره می‌پذیرد، ولی در همان حال منکر فرزندگی و خدایی اوست و به معجزه‌های مسیح در شفا، اشاره می‌کند و همهٔ مسلمانان قبول دارند که خداوند به مسیح نیرویی موهبت کرده که بدان مردگان را زنده می‌کند، ولی قرآن، مرگ مسیح بر فراز صلیب را منکر می‌شود و مدعی است که یکی از دشمنان مسیح یا از یاران او به قدرت خداوند، به شکل مسیح در آمد و آنها گمان بردند (که مسیح است) و او به خطا به جای وی، به صلیب کشانده شد و می‌گوید که مسیح زنده به سوی آسمان – جایی که اکنون در آنجاست – شتافت»¹⁶.

3. پنهان شدن با نام‌های اسلامی

مبلغان تبشیری در نامه‌نگاری‌های تبشیری با اعراب و مسلمانان، از امضا با نام‌ها و القاب اسلامی استفاده می‌کنند. در نامه‌نگاری با دخترک مغربی که اندکی پیش از آن یاد کردیم، امضای نامه، «شیخ عبدالله» بوده است. سردبیر مجلهٔ تبشیری «کتابی» (کتاب من) نیز «محسن الشماع» نام دارد. در مجلهٔ «مفتاح المعرفة» نیز شاهد امضای نویسندگانی چون: «عبدالقادر»، «مسلم» و... هستیم. در مجلهٔ «المنار» افرادی با نام‌هایی چون: «عبدالرحیم» قلم می‌زنند. نامه‌نگاری‌های شخصی با نام‌ها و امضاها بی انجام می‌شود که اسلامی هستند: «محمد»، «علی»، «خالد»، «العلوی» و از این قبیل.

روشن است که این شگرد، دو هدف را دنبال می‌کند:

اول دشواری جدا شدن کامل از جامعه، چه مسیحی شدن

با احساس غربت و حشتناکی همراه است و مسلماً باعث تعطیلی حرکت تبشیری می‌گردد؛ دلیل ما

در این تعلیل و استدلال نیز این سخن آنهاست: «...حتی هنگامی که فرد مسلمان می‌پذیرد که

مسیح، تنها نجات‌دهنده است، برای او دشوار است که آشکارا ایمان خود را برملا سازد و روابطش

را با جامعهٔ قبلی بگسلد»¹⁷. و بدین ترتیب، پنهان شدن با نام‌های اسلامی از سوی مبلغان تبشیری

و حفظ نام‌های اسلامی از سوی مسیحی شدگان، ضامن برداشتن این مشکل از سر راه است.

در عین حال، این شگرد، در آمیختگی آنان با جامعه اسلامی را تشویق می‌کند و از آنجا فعالیت های تبلیغی و روضه خوانی های مسیحی را روان تر و آسان تر می‌سازد. دلیل ما، در این خصوص نیز این سخن آنهاست: «... اسقف کلیسای انجیلی، نام اسلامی خود را حفظ می‌کند تا ثابت کند که در ایران می‌شود یک مسلمان علناً از ایمان خود به مسیح سخن به میان آورد و با شجاعت و شهامت، (به مسیح) خدمت کند»¹⁸ و این همان هدف دومی است که آنها در چنین اقدامی دنبال می‌کنند.

آنها از عرف اجتماعی اعراب و مسلمانان و ویژگی های آن، به منظور اعمال گفتمان مسیحی خود بهره گیری می‌کنند و البته بر جنبه های منفی این عرف و زشتی های تحقیر آمیزی که در نظر هر مسلمان عاقلی نفرت انگیز است، انگشت می‌گذارند؛ زیرا گفتمان مستقیم و انتساب همه زشتی ها به اسلام و نه به مسلمانان نادان - که اسلام از آنها بری است - مسلماً منجر به برخوردی بی حاصل می‌گردد. مثال این برخورد، زمانی به زبان فرانسه است که از سوی مبشران مسیحی در مغرب عربی و میان مغربی های مقیم فرانسه، پخش می‌شود؛ عنوان «Ourane» نوشته «Samuel Grandjean»؛ یک درام حقیقی و بیانگر زندگی کودک نابینای رانده و بیچاره ای به نام «Ourane» در جامعه الجزایر است که به دلیل نابینایی و فقر شدید، به شدت مورد آزار و ستم جامعه و تحقیر مردم قرار گرفته تا اینکه بشارت مبلغان تبشیری به دادش می‌رسد و با پذیرش دین آنان (مسیحیت)، از این بدبختی نجات می‌یابد و در شمار مبلغان مخلص آن در می‌آید.

4. ایجاد شک و تردید در آیات قرآنی

گام های پیش گفته مبلغان تبشیری مسیحی، آنان را به ایجاد شک و شبهه خطرناکی رهنمون می‌سازد. چه در مهم ترین کتاب مقدس مسلمانان یعنی «قرآن کریم» البته به شیوه بسیار هوشمندانه و زیرکانه و با اجتناب از روش های مستقیمی که ممکن است منجر به برخوردهای بی حاصل شود، ایجاد شک و شبهه می‌کنند.

برای ایراد مثالی در این خصوص، به آنچه که در کتاب «اخوان من کردستان» (برادرانی از

کردستان) نوشته کیشی انگلیسی اشاره می‌کنیم که در آن، به اصطلاح اقتباس‌های اسلام از تورات و نوشته‌های بدعت‌آمیز مسیحی و کتاب زرتشتیان و جز آن، توضیح داده شده است. 19 با این حال می‌بینیم آنها در کتاب‌های تبشیری خود (با ریاکاری) در سخن از قرآن، آن را «قرآن کریم» توصیف می‌کنند و آنچه را که خود مایلند و آموزه‌هایشان می‌طلبند، متکلفانه از آن استنباط و برداشت می‌نمایند. ولی ما در رد این ادعاها، آنان را به نوشته‌های پژوهشگران جدی کتاب‌های آسمانی حواله می‌دهیم که با دلایل علمی، ناممکنی بشری بودن قرآن را ثابت کرده و در برابر، – و باز با دلایل علمی – از خطاهای فراوان وارده در کتاب مقدس، پرده بر گرفته‌اند. به طوری که می‌توان از وقوع تحریف در آنها سخن به میان آورد؛ زیرا صدور خطا از سوی خداوند متعال، محال عقلی است. از جمله این کتاب‌ها، کتاب اندیشمند فرانسوی «دکتر موریس بوکای» با عنوان زیر است:

L'homme d'ou vient - il: Les veponses de La Science et des ecritures »

«Saintos

5. بهره‌گیری از ارسال کتاب و اعطای جایزه

مبشران مسیحی در تأسیس کتاب‌فروشی‌های تبشیری در کشورهای مغرب عربی به منظور پخش و فروش کتاب‌های خود با ناکامی مواجه شدند، زیرا دولت این کشورها، با برنامه‌هایی با هدف تبشیری، مخالفت می‌کنند. به همین دلیل آنها اقدام به تأسیس کتابخانه‌ها یا کتاب‌فروشی‌هایی به ظاهر با رویکرد فرهنگی – فکری و در واقع با اهداف صرفاً تبشیری، کردند. به عنوان مثال در کشورم (مراکش)، کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» در خیابان «محمد پنجم» در شهر رباط از همین قماش کتاب‌فروشی‌هاست؛ این کتاب‌فروشی را به دلیل موقعیت شاخص آن در خیابان یاد شده، همگان از کوچک و بزرگ می‌شناسند، زیرا برای انبوه عابران روزمره این خیالان، کاملاً چشمگیر است. دلایل من در چنین نگاهی به این کتاب‌فروشی عبارتند از:

1. در گزارش ارائه شده به کنفرانسی که «کمیته تبشیری لوزان» با همکاری «سازمان تبشیری بین المللی» در پاییز سال 1978 م. در شهر «گلین آیری» در ایالت کولورادوی ایالت متحده آمریکا

بر گزار کرد، آمده است: «طی آندک سال‌های گذشته، پخش کتاب مقدس و مطبوعات مسیحی بسیار کم و تنها به نسخه‌های اعطایی مبشران مسیحی به دست دیگران، محدود بوده است و کتاب‌فروشی‌های «انجمن کتاب مقدس»، یا بسته بوده یا در صورت دایر بودن، شمار کمی از مردم از آنها بازدید می‌کردند و تنها کتاب‌فروشی موجود در مراکش و دیگری در تونس، حاوی کتاب‌های بسیار کمی، آن هم در کنار مجموعه بسیار بزرگی از کتاب‌های لائیک به منظور امکان تداوم فعالیت به صورت قانونی است. 21

2. نامه‌ای به یک مرکز تبشیری به نام «Service Biblique au Maroc» در شهر کازابلانکا نوشته بودم و یک سری توضیحاتی در خصوص برخی کتاب‌ها و مسائل مسیحی مطرح کرده و از آنها خواسته بودم نسخه‌ای از کتاب مقدس با ترجمه عربیکاتولیکی برایم ارسال دارند. در نامه جوابیه مدیر مرکز به من، در تاریخ 10 نوامبر 1995 م. آمده است: «آقای خالد زهری! با مسرت تمام نامه مورخ 1995/11/1 م. شما را دریافت کردیم؛ از ما خواسته بودید درباره مسیحیت، کتاب‌هایی در اختیار شما قرار دهیم. به اطلاع شما می‌رسانیم که ما تمام تلاش خود را به عمل می‌آوریم که خوانندگان مراکشی همچون دیگر خوانندگان عرب زبان از اطلاع از هر آنچه که به کتاب مقدس مربوط می‌شود به زبان مادری خود محروم نمانند، ولی با کمال تأسف، دولت مراکش اجازه این کار را به ما نمی‌دهد و به همین دلیل ما همه کتاب‌ها را تنها به زبان بیگانه در معرض فروش گذارده‌ایم؛ زیرا اجازه فروش نسخه‌های عربی را نداریم و از عدم ارسال نسخه در خواستی متأسفیم. ولی خاطر نشان می‌سازیم که کتاب مقدس به زبان فرانسه در تمامی کتاب‌فروشی‌های مراکش از جمله کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» در رباط، وجود دارد...»

4. در پی مکاتبه با یک مبشر مسیحی آمریکای لاتین مقیم مراکش، دیداری با او داشتم و از وی درباره نحوه دریافت کتاب‌های عهد قدیم (تورات) و «قاموس الکتاب المقدس» جو یا شدم؛ راهنمایی کرد که آنها را از کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» خریداری کنم.

5. هر کسی که گشتی در این کتاب‌فروشی بزند، متوجه می‌شود که در قفسه‌های آن بسیاری از کتاب‌های تبشیری، جای گرفته است.

همه این داده‌ها، ما را بر آن می‌دارد که قاطعانه نتیجه‌گیری کنیم: کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» – و بسیاری دیگر امثال آن – دارای هدف‌های تبشیری است و از آنجا که این روزنه، بسیار تنگ است و کارآمدی کمی دارد، روش ارسال رایگان کتاب‌های تبشیری شیوه مؤثر و نتیجه‌بخشی در جلب نظر خوانندگان جدید، در سطحی گسترده خواهد بود.

دعوت به بازدید و دیدارهای حضوری

پس از ایجاد شک و تردید در مخاطب عرب و مسلمان و اعطای اطلاعات اندکی از مسیحیت به وی، گام عملی با سخن گفتن از مشارکت و در واقع «مشارکت معنوی» شکل گرفته و دیدارهای «مؤمنان مسیحی» با یکدیگر، شروع می‌شود. چندین آیه انجیل، توجیه‌گر چنین مشارکتی است، از جمله:

«و همه ایمان‌داران با هم می‌زیستند و در همه چیز شریک می‌بودند و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می‌کردند و هر روزه در هیکل به یک دل پیوسته می‌بودند و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند و خدا را حمد می‌گفتند و نزد تمامی خلق، عزیز می‌گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود. 22»

کشیش «اسکندر جدید» خاطر نشان می‌سازد که نشست‌های معنوی، از جمله نعمت‌ها و راه‌های چیرگی بر گناه است؛ او می‌گوید: «مسلم است که نشست‌ها و دیدارهای معنوی از نیرومندترین ابزارهایی است که خداوند برای رشد مؤمنان و پیشرفتشان در زندگی مسیحیت، به وجود آورده است.» 23»

پیش از پیشنهاد ورود به چنین مشارکتی به مخاطب، جزوه‌هایی برای او ارسال می‌شود که اهمیت این پیوند معنوی و محبت برادرانه را توضیح می‌دهند که به دو عنوان از آنها، اشاره می‌کنیم: یکی

اسرار یهود و احرالزمان

با عنوان «محبت برادرانه» دربردارنده موضوع‌هایی چون: «اهمیت محبت»، «ایده جسم واحد»، «موانع پیوستگی جسم واحد»، «محبت عملی»، و دیگری با عنوان «پیوند معنوی» است که موضوع‌های زیر را در بر گرفته است: «آشنایی»، «اعتماد دو جانبه»، «دیدارها و ضیافت‌ها و بازدیدها»، «بررسی کلمه (الله)»، «نماز جماعت»، «تعمید»، «اجتماعات عبادتی» و «تسامح و هشدار».

عناوین محتوایی این دو جزوه، آشکارا محتوای واقعی آنها را نشان می‌دهد. هر دوی این جزوه‌ها از انتشارات مدرس (کلمه الحیا) پروتستانی در «مالاگای اسپانیا» است. فراخوان به مشارکت معنوی، از طریق دعوت مستقیم برای ورود به یک انجمن مسیحی صورت می‌گیرد که معمولاً نیز همراه با اعطای جایزه‌های قابل توجهی است.

پافشاری در نامه‌نگاری

قطع مکاتبه زمانی صورت می‌گیرد که از تن دادن به برنامه‌های مسیحی آنها از سوی طرفی که با وی نامه‌نگاری کرده‌اند، مأیوس شده باشند. ولی در ابتدای نامه‌نگاری‌ها و زمانی که قربانی و طعمه مورد نظر در اوج هیجان اطلاع هرچه بیشتر و به دنبال یافتن پاسخ به کنجکاو‌های غریزی خویش است و پاسخ به پرسش‌های درس‌ها و جزوات ارسالی کاملاً مشخص و آسان است، پافشاری آنها کاملاً چشمگیر است و آنها با نامه‌نگاری‌های پیاپی، علت تأخیر در پاسخ را جویا می‌شوند و دم به دم، خواهان توضیح می‌گردند.

پی‌نوشت‌ها:

? برگرفته از: مسلمانان در کشورهای اسلامی، دبیرخانه هیئت علمی کنفرانس مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.

عنوان: هری پاتر و مرگ خدا

اشباع (ذهن) نسلی از خوانندگان جوان با اخلاقیات و باورهای ظلمانی که به صورت داستانی جذاب در آمده است، آثار طولانی مدتی خواهد داشت. کمترین این آثار، ترویج نسبت گرایی اخلاقی است که در اقسام فرهنگی، نه تنها به دیکتاتوری نسبت گرایی اخلاقی تبدیل شده است

بیست و یک جولای، آمد و رفت، و جهان بدون هیچ گونه قدرت جادویی ادامه دارد. این تاریخ، روز انتشار هفتمین و آخرین جلد از کتابهای هری پاتر با نام «هری پاتر و یادگاران مرگ» می باشد. شش جلد قبلی این کتاب تا کنون به 66 زبان ترجمه شده و نزدیک به چهار صد میلیون نسخه فروش داشته است و این رقم تا زمانی که دنیای هری پاتر تکمیل شود، افزایش خواهد یافت. ویرایش های جدید این کتاب؛ مثل ویرایش مخصوص با جلد چرمی، ویرایش جعبه ای، کتابهای صوتی و ویرایش دیجیتال مصور و... نیز در حال انتشار است. علاوه بر این، در یازدهم جولای، پنجمین فیلم هری پاتر پخش شد و بی شک دو فیلم دیگر (و شاید دنباله های دیگری از این فیلم ها) نیز پخش خواهند شد. روی هم رفته، این حادثه ای فراملی، در زمینه حماسی و رزمی تاریخ است که تنها کتاب «بابل» می تواند با آن رقابت کند.

من به چند دلیل از کلمه رقابت استفاده کردم؛ اول، به خاطر تأثیری که این مجموعه بر دنیای

مدرن دارد و بعد، به دلیل جهان‌بینی‌ای که نیرومندان به طرفداران خود القای می‌کند. در کل، این مجموعه نوعی بیانیه ضد مسیح درام، در مورد اخلاق و ایمان می‌باشد که توسط شخصیت‌های دوست‌داشتنی، ستودنی و تخیلی آن تجسم یافته است؛ شخصیت‌هایی که ویژگی‌های امروزی بشر دوستی را به آخرین حد خود رسانده‌اند. سراسر این مجموعه در مورد ما انسان‌ها است. در مورد تمایلات اخیر غرب به «هموساپینسی» و انسان به عنوان آگاه و دانای کل؛ به طور دقیق‌تر، درباره «هموسین دئو» یا انسان بدون خدا. انسانی که برای پیدا کردن هویت خود در پهنه گیتی، بایستی به هر قیمتی به دنبال قدرت و دانش باشد تا مبادا به واسطه نفرین مرکبار به نابودی فرستاده شود. او احساس می‌کند که تنها و رها شده است و از این رو باید به خودش متکی باشد و تا حد زیادی، به کسانی که او را در آشکارسازی و پیشرفت هویت نهانش یاری می‌کنند، متعهد و ملتزم شود. وقتی او برای دستیابی به هدف نهایی‌اش تلاش می‌کند، در بالاترین حد خطر قرار دارد و برای زندگی فانی‌اش مخاطرات بسیاری را پیش رو دارد. در این راه، مرگ‌های بسیار زیاد و به گونه‌های مختلف، وجود دارد.

لوگراسمن در 23 جولای سال 2007 در مقاله‌ای در «مجله تایم» می‌نویسد: «اگر می‌خواهید بدانید در هری پاتر چه کسی می‌میرد، پاسخ آن آسان است: خدا». او در این مقاله، هدف اصلی و ریشه‌ای مجموعه هری پاتر را بیان کرده است. مسائل زیادی در مورد موضوعات خاص این مجموعه برای نوشتن وجود دارد و نوشته شده است. این نکته که یک داستان خوب نباید کاملاً مذهبی یا مسیحی باشد، قابل انکار نیست؛ اما باید در مورد این حقیقت کوچک تعمق کنیم که استعاره کلی و طرح اصلی این مجموعه (جادو و سحر)، فعالیت‌هایی می‌باشند که به طور مطلق از سوی خداوند حرام گردیده است. اشباع (ذهن) نسلی از خوانندگان جوان با اخلاقیات و باورهای ظلمانی که به صورت داستانی جذاب در آمده است، آثار طولانی مدتی خواهد داشت. کمترین این آثار، ترویج نسبت‌گرایی اخلاقی است که در اقسام فرهنگی، نه تنها به دیکتاتوری نسبت‌گرایی اخلاقی تبدیل شده است بلکه در حال تبدیل شدن به اعتیاد نسبت‌گرایی اخلاقی است. مانند تمامی اعتیادها، زندگی بدون اعتیاد برای معتاد سخت می‌باشد و در واقع، ماده‌ای که به آن معتاد است، به زندگی معتاد تبدیل می‌شود.

طبیعت «پرومیتوسی» جادو و آتش دزدیده شده از خدایان، بر سطحی اساسی از هویت، تثبیت شده است و میل به این تصور روان‌شناختی را در اذهان جوان‌های ما ایجاد می‌کند که می‌توانند «مانند خدایان» باشند، با تمامی حدود و مرزهای اخلاقی که خودشان تعریف می‌کنند و مکانیسم‌های پاداشی که به هیچ قدرت بالاتر از میل و خواست خودشان پاسخ‌گو نیست. بسیاری از مسیحیان این مطلب را به واسطهٔ مجموعهٔ هری پاتر پذیرفته‌اند؛ زیرا شخصیت محوری داستان، این فریب و اغوای همیشگی را در حالتی سانسور شده تجسم بخشیده است که: «شما باید همچون خدایان نجیب و نازنین باشید». با این حال، اگر این داستان را با کمی توجه به روابطی که در سطوح عمیق‌تر شخصیت‌ها و طرح‌های فریبنده آن وجود دارد مطالعه کنید، در می‌یابید که هری کاملاً هم نجیب و نازنین نیست. در اوج داستان جلد هفتم، شخصیت هری به عنوان یک شخص نسبتاً نجیب پایان می‌یابد؛ البته بعد از گذراندن یک سلسله از ضرب و شتم‌ها، دروغ‌ها و کینه‌هایی که از جلد ششم باقی مانده است. ما هرگز نخواهیم فهمید که هری چگونه از این شرایط، به تکامل و شکل تمام عیار خود که ساحری است که دنیا را نجات می‌دهد، می‌رسد.

همچنین باید در نظر داشت که هیچ پدر و مادر عاقلی کتاب‌هایی را به بچه‌هایشان نمی‌دهند که در آن، گروهی از انسان‌های هرزه و فاحشهٔ «خوب» با انسان‌های هرزه و فاحشهٔ «بد» دلیرانه می‌جنگند و در آن اعمال جنسی و فاحشه‌گری به عنوان نیروی محرک و تکان‌دهندهٔ داستان است. اما چرا جادو و سحر معاف و آزاد می‌باشد؟ یا بهتر است از خود پیرسیم، چرا موضوعات و مواد مسموم را به مواد مصرفی فرهنگ خود وارد کرده و به این کار ادامه می‌دهیم، گو اینکه این کار منطقی و عادی است. آیا وجود مقدار کمی سبزیجات در یک ظرف پر از اسید آرسینیک، آثار بلندمدت منفی ناشی از خوردن این ماده بر رژیم غذایی را توجیه می‌کند. استدلال‌های این‌چنینی بسیاری وجود دارد، اما اجازه دهید به بیش گراسمن توجه کنیم.

واکنش و پاسخ بسیاری از خوانندگان این‌چنین خواهد بود: «مرگ خدا؟ مطمئناً موضوع را بسیار بزرگ کرده‌اید! در میان دریایی گسترده از پدیده‌های فرهنگی، ما تنها در مورد یک پدیدهٔ منفرد بحث می‌کنیم، این‌گونه نیست؟ آیا ارزش‌های مثبت بسیاری در این کتاب‌ها و فیلم‌ها وجود ندارد که آموزش‌دهنده و تقویت‌کنندهٔ اهمیت شجاعت و فداکاری می‌باشد؟ و آیا این مجموعه تماماً در

مورد عشق نیست؟» بله، از یک لحاظ این گونه است. اما چه نوع عشقی؟ چه نوع گذشتی؟ و به چه نیتی؟ این مجموعه در مورد سودمندی کینه‌توزی، تفاخر، بداندیشی و بدخواهی نسبت به دشمنان حقیقی و آنان که دشمن انگاشته می‌شوند، است و در این راه به دنبال استفاده از دانش محرمانه، دروغ، مکر و حيله، اهانت و خوش شانسی محض برای دفاع در مقابل هر آنچه که شما را تهدید می‌کند و در مقابل خواسته‌های شما می‌ایستد، می‌باشد. این مجموعه یک «کورنو کوپیا» برای پیام غلط دیگری نیز می‌باشد: «هدف، وسیله را توجیه می‌کند». هیچ چیز دیگری همچون این پیام دیده نمی‌شود. به هیچ کسی جز کسانی که شما با آنها احساس راحتی می‌کنید و از اهداف شما پشتیبانی می‌کنند و باعث می‌شوند در مورد خودتان احساس خوب داشته باشید، نمی‌توان اعتماد کرد. کشتن دیگران در صورتی که شما خوب باشید و دیگران بد باشند، توجیه‌پذیر است. افراد محافظه کار و متعصب‌های ضد جادو، انسان‌های واقعاً بدی هستند و لایق هرگونه مجازاتی می‌باشند. (از این رو، مجازات دور سیلز لذت‌بخش می‌باشد.)

هدف غایی شیطان، رد کردن و طرد جادو است. برای مثال تبهکار بزرگ «ولد مورت»، هنگامی که به یک پسر معلول که توسط پدر مخالف جادوی خود ترک شده است تبدیل می‌شود، از دور خارج می‌شود. پس از آن، در فضای داستان یک افسانه جوان وجود دارد، که هنگامی که با جادو تلفیق می‌شود، به یک عامل توانا و غالباً نهفته تبدیل می‌شود و رفته رفته در هر یک از جلد‌های این داستان رشد می‌کند و در پایان جلد آخر، در خوشی و رستگاری خانوادگی، شخصیت‌های محوری داستان به اوج خود می‌رسد. بله؛ هری با اشرار تقریباً شیطانی روبه‌رو می‌شود؛ آزمونی سخت و پایان‌ناپذیر از مبارزات و پریشانی‌ها را متحمل می‌شود؛ بر انسان‌های عجیب و غریب شکست‌ناپذیر پیروز می‌شود؛ جهان را نجات می‌دهد؛ با جینی از دواج کرده و بچه‌دار می‌شود و نسل جدیدی از جادوگران و ساحره‌های کوچک را به وجود می‌آورد. اگر این یک طنز یا هجونامه بود، شاید به آن می‌خندیدیم. اما این داستان خود را به عنوان مسئله‌ای کاملاً جدی ارائه کرده است؛ این فستیوال حقایق ناقص، مهلک و دروغ‌های آشکار، به سادگی با برخی از ارزش‌های مثبت آمیخته شده است؛ با برخی نقش‌پردازی‌های جذاب و شیوه‌های نویسندگی نامناسب برای قهرمان و ضد قهرمان مجموعه، از یک طفل یتیم سرخورده استفاده شده است. علی‌رغم عناصر و خصیصه‌هایی مثل شوخ‌طبعی، باهوشی و سخنان طعنه‌آمیز جسورانه، فرهنگ عمیقی از تحقیر نیز در این

مجموعه وجود دارد. سراسر داستان بسیار جذاب و لرزاننده می‌باشند؛ بسیار مرگبار و پوچ.

مسئله اصلی این است. این گونه نیست؟ اگر دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، مقدس (روحانی و منزّه) نبوده و بلکه پوچ و مرگبار است، آنگاه ما بایستی هر کاری که می‌توانیم برای تغییر دادن آن انجام دهیم. ظاهراً خدایی وجود ندارد و ما بایستی خدای خودمان باشیم. همان‌طور که همه کودکان یتیم می‌دانند، اگر پدری وجود نداشته باشد، ما باید پدر خودمان باشیم. این یک وظیفه و کار دشوار برای هر کسی است، اما با کمک برخی قدرت‌های باورنکردنی قابل انجام است و اگر بعد از همه اینها چیزی وجود داشته باشد که اندکی ورای دنیای مادی و این جادوی مادی است، آیا می‌تواند حقیقت داشته باشد؟ طبق داستان، مطمئناً خیر. در مجموعه هری پاتر، نشانه‌هایی از قلمروهای دیگر و ابعاد غیرمادی و متافیزیکی که هیچ‌گونه مرجع اخلاقی بالاتری ندارند، دیده می‌شود. اما اینها ویتترین‌هایی برای کیهان‌شناسی پایه‌گذاری شده توسط رولینگ می‌باشند. گواهی و شهادتی سخت در سراسر داستان وجود دارد، مبنی بر اینکه یک جهان‌بینی اسرارآمیز به آرامی اما بدون شک به وجود خواهد آمد. در حقیقت، این شکل جدیدی از مجموعه بدعت‌ها و الحاد‌های قدیمی و یک فلسفه عرفانی جدید می‌باشد که باقیمانده‌های نمادهای یهودی - مسیحی را اقتباس کرده و آنها را با مفاهیم دینی زندگی و (عالم) پس از مرگ درهم آمیخته است. برای مثال، در اواخر جلد آخر، مربی و مدیر هری، دامبلدور، پس از مرگ خود و مرگ کاذب هری و قبل از رستاخیز مبهم آخر، در محیطی تار و مربوط به دنیایی دیگر، با هری ملاقات می‌کند. اما حتی این مورد و دیگر مراجع متافیزیکی، به ندرت توسط نویسندگان برای بیان هدف اصلی‌اش که همان تجلیل از کمال مطلوب انسان دوستی می‌باشد، استفاده شده است. این‌گونه بشر دوستی‌ها، بدون وجود انواعی از روحانیت - و هر آنچه که روحانیت بهتری برای هموسین دئو، از آن روحانیتی که پاداش‌ها و هیجان‌های غیرطبیعی و بدون پاسخ‌گویی اخلاقی به خداوند ارائه می‌کند، داشته باشد - نمی‌تواند مدت زیادی به حیات خود ادامه دهد. ممکن است این مسئله را متناقض بدانید؛ مذهب بشر دوستی سکولار. در این مذهب، همانند بسیاری دیگر از مذاهب، جهان به شدت در حال تهدید می‌باشد و به ناجی خود نیاز دارد. آنگاه یک قهرمان دوست‌داشتنی در این موقعیت چه باید بکند؟ او باید رشد کند. در این هفت داستان نیز قهرمان این‌گونه عمل می‌کند و به تحقق قدرت‌های نیمه خدایی ذاتی خود نزدیک می‌شود. در داستان هرگز به این قدرت‌ها به

عنوان قدرت‌هایی شبیه به قدرت خداوند اشاره نشده است؛ چون در این صورت، به‌طور ضمنی نوعی قدرت بالاتر و متعالی‌تر را تصدیق می‌کند، حال آنکه در دنیای پاتر، هیچ سلسله مراتب مطلقاً در آفرینش وجود ندارد.

رولینگ در یکی از مصاحبه‌هایش بیان کرده است که: «کتاب‌های من عمدتاً در مورد مرگ می باشد. آنها با مرگ والدین هری آغاز می‌شوند. اشتغال ذهنی و فکر دائم و لدمورت برای تفوق بر مرگ است و تلاش او برای رسیدن به ابدیت، به هر قیمتی، که هدف هر کسی در استفاده از جادو می‌باشد، در این کتاب وجود دارد. از این رو من دریافتم که چرا و لدمورت خواهان غلبه بر مرگ است. همه ما از مرگ می‌هراسیم».

در حقیقت، هزاران نوع مرگ خشن در این هفت جلد وجود دارد که معمولاً در اثر نبردهایی است که شامل نفرین، جادو و زهر می‌باشند. شمار شخصیت‌های انسانی و دیگر مخلوقاتی که در این مجموعه کشته می‌شوند، از دست خواننده خارج می‌شود و تا آنجایی که من می‌دانم، هیچ یک از آن شخصیت‌ها به مرگ طبیعی نمی‌میرند. دنیای پاتر قلمرو مرگ است، پادشاهی مرگ و تنها با استفاده از ابزار مرگ می‌توان بر حاکمیت ابدی آن برتری یافت. در سراسر این مجموعه، مرگ و قدرت، پیوندی ناگسستنی برقرار کرده‌اند. علاوه بر این، مرگ تهدید نهایی و راه حل پایانی هر مشکلی است. برای مثال، در جلد شش، دامبلدور توسط سوروس اسنپ شیطان، که برای تبهکار و شریر بزرگ، و لدمورت کار می‌کند، کشته می‌شود. در جلد هفت آگاه می‌شویم که اسنپ یک جاسوس دوجانبه بوده است که به‌طور مخفیانه به دامبلدور و هری وفادار بوده است. این هم فاش می‌شود که دامبلدور از اسنپ خواسته است که او را بکشد - مرگی آسان و بدون درد - و گفت و گوی آنها در این مورد، به‌طور عجیبی مانند توجیه مرگ آسان و خودکشی به کمک پزشک است.

اینکه بدانید چه کسی هستید، در تفوق بر مرگ بسیار مهم است. شما به تدریج با تجربه و همراه با مطالعه دانش‌های محرمانه ممنوعه، کشف خواهید شد و (خواهید فهمید) که بیشتر از آنی هستید که فکر می‌کردید؛ در حقیقت، شما حق دسترسی به اسراری را دارید که خودتان را برایتان می‌نمایاند و ارزش شما برای دیگران آشکار می‌شود. تا زمانی که همتایان حامی و شجاعی دارید،

اسرار یهود و اواخرالزمان

مورد عشق، نفرت، چاپلوسی و ترس قرار می‌گیرید، ولی هرگز فراموش نمی‌شوید و قدرت‌های مخفی اضافی به شما داده می‌شود. با افزوده شدن آگاهی، قدرت‌های جادویی ذاتی شما آزاد خواهد شد و با تمرین به نیروی جادویی فوق‌العاده نیرومندی تبدیل خواهد شد. البته باید از این نیروها استفاده کرد، زیرا دشمنان واقعاً پستی در بیرون وجود دارند و این شیطان و دشمن بزرگ، پس از شما در گذرگاه بزرگی قرار دارد و او هم مثل شما قدرت‌هایی دارد. از این رو اگر می‌خواهید او را شکست دهید، بسیار مهم است که قدرت‌هایی به ترسناکی و وحشت‌آوری قدرت‌های او داشته باشید. شما به نبرد خواهید پرداخت، زمین خواهید خورد و دوباره برمی‌خیزید، اما در پایان پیروز خواهید شد. شما ناجی جهان می‌شوید.

رولینگ داستانی را به شکل درام انسانی در آورده است که به کهنگی «ایلیاد» است، اما بدون بینش عمیق هومر نسبت به انگیزه‌های انسانی. به کهنگی «بوولف» است، اما با نقش‌هایی در هم و درس‌هایی منحرف؛ معاصر با «ارباب حلقه‌ها» می‌باشد، اما بدون تعریف تولکین از فروتنی و حکمت و پاکدامنی حقیقی. او از رنج و محنت استفاده کرده است تا داستانش را از یک سناریوی ساده خوب‌ها در برابر بدها، یا حتی سناریوی صرفاً تغییر یافته خط مقدم خیر و شر، پیچیده‌تر کند. او با هوشمندی و خلاقیت، تمامی مرزهای داخلی و خارجی، عمودی و افقی را در هم ریخته است و تنها عامل درخشنده، تقدیر ضمیر پویای شخصیت محوری داستان می‌باشد. خواست این شخصیت، بیشتر آرزو برای زنده ماندن است تا آرزو و میلی – از نوع نیچه‌ای – برای قدرت و رفته رفته این خواسته به سوی آرزویی برای یک هویت سوق پیدا می‌کند که در آن، قدرت، یک عامل تقویت کننده ضروری برای این خواسته است. اما رولینگ شخصیت هری را یک پسر دوست‌داشتنی و بازیگوش ساخته است. بسیاری از خوانندگان جوان با این شخصیت آشنا هستند. او مانند بسیاری از جوانان زمان ما است که به نحوی رها شده‌اند و خانواده‌هایی از هم گسسته و خواهران و برادران غایبی دارند که به واسطه سقط چنین از بین رفته‌اند یا به طریقی دیگر، این کودکان به علت روش‌های پیش‌گیری از بارداری و عقیم‌سازی، تنها مانده‌اند. آنها به خاطر انواع گوناگون عدم توجه، کم‌ارزش شمرده شده، از تنهایی رنج می‌برند و برخی نیز توسط بچه‌های قلدر تحقیر می‌شوند. (این بچه‌های قلدر، کودکان بدبخت دیگری هستند که به خاطر نداشتن هویت، به کودکان ضعیف‌تر زور می‌گویند تا از این تنها راه در دسترس، بتوانند خودشان را ثابت کنند.)

حیات مدرسهٔ محله‌تان را نگاه کنید. همهٔ این کودکان آنجا هستند؛ هری‌ها و هر موینزها، دراکو مالفوی‌های شریر و گروه چاپلوسانشان. این یک حالت انسانی می‌باشد و از هر سنی به سن دیگر و هر فرهنگی به فرهنگ دیگر – هر جا که انسان نیروی نگهدارندهٔ بخشش را نپذیرد – تفاوت کمی دارد.

هری بر شیاطین گوناگونی که با او روبه‌رو می‌شوند پیروز می‌شود، البته او این کار را بدون بخشش و رحم انجام می‌دهد. ما می‌بینیم که در حال تشویق او هستیم و سپس یا از روی بی‌ارادگی این کتاب‌ها را می‌پذیریم یا از آنها حمایت می‌کنیم. این کتاب‌ها مسیر آزادی، راهی به دور از رنج، طرفداری از زندگی، نفی ثروت، حلقهٔ زنجیر حصارها و محوطه‌هایی محصور شده که کودکان محبوب ما یعنی همهٔ کودکان را بی‌رحمانه محدود می‌کنند، می‌باشند. هری راه را می‌داند، این کودک زیبای بازنده، حس ترحم غریزی ما برای مردم رنج دیده را برمی‌انگیزد؛ ما هری را هنگام عبور از موانع، پیروز می‌بینیم، درست همان‌طور که همهٔ ما آرزو داریم که در زندگی خودمان این‌گونه باشیم. بله، من و شما هری هستیم. ما او را دوست داریم و چه بازیگر تمام عیاری برای این نقش در فیلم انتخاب شده! صورتی شیرین، شجاع و آسیب‌پذیر. یک پسر خوب و زیبا. در «هری پاتر و یادگاران مرگ» می‌بینی که هری به دورهٔ جوانی می‌رسد. او به طور شگفت‌انگیزی به بلوغ رسیده است. او نسبت به ضعف احساس شفقت و مهربانی دارد و می‌خواهد مانع نفرین‌ها و بلاهای مهلک شود و چوب‌های جادویی را از دست کسانی که می‌خواهند او و دیگران را بکشند، بیندازد. این مسئله تا حدی است که رموس لوپین هری را نکوهش می‌کند و پاسخ دفاعی هری را مبنی بر اینکه کشتن مردم روش ولدمورت است نه او، دریافت می‌کند. حتی بعد از اینکه دراکو، شکنجه‌گر قدیمی هری، با گروهش به او حمله می‌کند و نزدیک است که با نفرین خشونت بار فایندفایر هری را آتش بزند، او دراکو را نجات می‌دهد. ممکن است که این پیشرفت جدید در شخصیت هری، آنهایی را که از روش انتقامی قدیمی او لذت می‌برده‌اند، ناامید کند، اما با این حال، این نیز موقعیت طرفداران هری را که آن سوی رویهٔ ظاهری شخصیت‌ها و جریان‌ها را نمی‌بینند، تقویت می‌کند. همان‌طور که دیویدهاون منتقد بیان می‌کند: «هری این عقیده رولینگ که کودکان «ذاتاً خوب» و بدون نیاز به اصلاح و رستگاری هستند را به طور کامل واقعیت می‌بخشد.» آنها تنها نیاز دارند که رشد کنند و یاد بگیرند که از قدرتشان «هوشمندانه» استفاده کنند.

در دنیای هری، گناه نخستینی وجود ندارد به جز جادو.

اگر ما در دنیایی تنگ و ترسناک حبس شده‌ایم، چرا راهی که هری به ما نشان داده است را بررسی نکنیم؟ وقتی که ما مثل همه انسان‌ها و حتی آنهایی که این مطلب را انکار می‌کنند، آرزو و میل به یک قدرت برتر و مافوق داریم، چرا نباید بنده نیروهای غیر طبیعی‌ای که به جای آن تعالی اصیل ارائه شده‌اند شویم؟ بندگی واژه‌ای است که ممکن است شما را یاد یک واژه قدیمی بیندازد، بردگی. هنگامی که یک برده در زنجیر است، در مورد آزادی خیال‌بافی و رؤیاپردازی می‌کند، اما این خیال‌های پوچ، زنجیر او را محو نمی‌کنند. انسان‌های اسیر شده زمان ما نیز مانند بردگان قدیمی، با هر لذتی که می‌توانند در ابعاد محدود این دنیا کسب کنند باقی مانده‌اند و اینها نیز معمولاً با لذاتی زودگذر و مجهولند، همان‌طور که در گذشته به وفور در ممالک مشرکین اثبات شده است. آنهایی که اسیر دنیای پاتر می‌باشند، ممکن است با خوشگذرانی ذهنی و تحریک عواطفشان و ترشح آدرنالین، به واسطه عصبانیت و خون، افسانه و ترس و به وسیله نمایش بی‌نظیر و ابتکارات هوشمندانه، شاد باشند و توجه‌شان از شرایط واقعی که دارند دور باشد؛ اما توجه داشته باشید که نمادهای سنتی تمدن غرب، از طریق این بافت بسیار پیچیده از طرح‌ها، مورد سوءاستفاده و استفاده، تغییر و پیوند ناجور، تکذیب و حتی بارها وارونه‌نمایی قرار گرفته‌اند. زیرا در این دنیای خیالی، هیچ چیز معتبر و آن‌طور که به نظر می‌رسد نیست و حتی ساختار لغزش‌ها و خطاهای فکری ما را به همان جایی می‌برد که وهم و خیال نویسنده می‌خواهد. یک داستان نویس ضعیف نمی‌تواند حتی کمی از این داستان را بنویسد. اما رولینگ یک داستان نویس با استعداد است و اثر موزون عظیم او، در تجزیه و از هم گسستن اصول اساسی تمدن و انسانیت، به وسیله بسیاری تصدیق شده است؛ زیرا او ما را گرامی داشته و سرگرم کرده است؛ به این دلیل که «این (داستان‌ها) تماماً در مورد عشق هستند».

آزادی حقیقی تنها زمانی ممکن می‌شود که عشق حقیقی وجود داشته باشد و عشق حقیقی بدون صداقت ممکن نیست. همان‌طور که تولکین در مقاله‌ای در مورد ادبیات خیالی بیان کرده است، نویسنده‌ای که می‌خواهد تصور و تخیل را به طریقی سالم تغذیه کند، بایستی بدون توجه به اینکه جزئیات یک دنیای خیالی چقدر خارق‌العاده می‌تواند باشد، به نظم اخلاقی دنیای واقعی وفادار باشد. نمی‌توان قانون طبیعی را که خداوند در وجود ما قرار داده است، به کلی ریشه‌کن کرد، اما

می‌توان آن را شدیداً تغییر شکل داد تا منجر به انحراف آگاهی، ضمیر و پس از آن اعمال ما شود. اهمیتی ندارد که یک افسانه تا چه حد از نظم مادی رخت بر بسته است اما افسانه سالم آن است که به ما بیاموزد، یکدیگر را به نحوی سالم دوست داشته باشیم؛ با دوست داشتن همسایه‌هایمان و حتی دشمنانمان، لااقل تلاش کنیم که دوست داشتن آنها را یاد بگیریم و بپذیریم که این کار صحیح است. این کار با بخشش ممکن می‌شود. اما عشق انتخابی (همراه با نفرت انتخابی) به آزادی منتهی نمی‌شود. این کار، احساس عشق بدون وجود مفهوم آن و احساس آزادی بدون وجود پایه های آن می‌باشد. اگر خدا یک پدر غایب می‌باشد - یا پدری است که اصلاً وجود ندارد - قهرمان و خوانندگان آن با چنین احساساتی تنها مانده‌اند، با وفاداری منحرفشان و با عشقشان به امیال و آرزوهای سیر نشدنی خود و حس می‌کنند که انکار اینها، نفرینی مرگبار و تباه کردن خود می‌باشد. به این دلیل است که بسیاری از مردم به شدت به ارزش‌های کتاب‌های پاتر وفادارند و این مسئله را نادیده می‌گیرند که بسیاری دیگر از ارزش‌ها در این کتاب‌ها در حال تحلیل و نابودی می‌باشند. به این دلیل است که مدافعان دنیای پاتر چنین سرسختی از خود نشان می‌دهند و بارها علیه منتقدان برافروخته و عصبانی می‌شوند. به تصور آنها، منتقدان دنیای پاتر، دشمنان آزادی و اصالت می‌باشند. درست همان‌طور که لفاظی در مورد آزادی و دموکراسی در حال افزایش است، در حالی که در مورد مسائل مهم دیگر در حال کاهش می‌باشد، لفاظی در مورد «ارزش‌ها» نیز در حال افزایش است و مسئله حقیقی‌تر که همان ایمان و پاک‌دامنی است، در حال مهجور شدن است. چه چیزی این بردگان خیال‌پرداز این فریب را بیدار خواهد کرد؟

پی‌نوشت:

? منبع: www.lifesitenews.com. به نقل از سیاحت غرب، ش 16.

عنوان: فرزندان شیطان

جل‌الخالق! آدم چه چیزهایی که توی این دنیای قرن 21 نمی‌بینند و نمی‌شنود. شنیده بودیم

اسرار یهود و احرالزمان

شیطان همیشه عده‌ای را وسوسه می‌کند و به هر طریقی که شده، به دنبال خود می‌کشد. حتی تا آنجا که چند نفری دور هم جمع می‌شوند و یک سری کلمات و حرکات عجیب و غریب از خود درمی‌آورند و بعد هم می‌گویند ما شیطان پرستیم. اما خدایی این یکی را مطمئناً نشنیدید. نمی‌دانم بگویم یا نه؟ باشد می‌گویم، ولی باور کردنش با خودتان. «کلیسای شیطان» بله درست خواندید! همین مانده بود که جناب شیطان دارای کلیسا شود، و پیروانش در آنجا دور هم جمع شوند و مراسم پرستش او را انجام دهند.

بعدی را داشته باشید. اگر این را بگویم، حتماً از تعجب شاخ در می‌آورید. اینها فقط به کلیسا اکتفا نکرده‌اند، بلکه پا را از این فراتر گذاشته‌اند و با دست مبارک خود، یک کتاب مقدس هم نوشته‌اند که به آن «انجیل شیطان» می‌گویند!

حالا اگر از شرح حال بنیان‌گذار این فرقه شیطان پرستی نوین که در سراسر دنیا مریدان زیادی هم دارد، بگویم از دیوار راست بالا می‌روید. این آقا که خود را کاهن اعظم کلیسای شیطان می‌داند، و نویسنده کتاب انجیل شیطان است، در دوره نوجوانی دبیرستان را رها می‌کند و از خانه فراری می‌شود و در سن 17 سالگی به یک گروه سیرک می‌پیوندد. بعد هم به نوازندگی روی می‌آورد. در نهایت به عنوان عکاس در دایره جنایی پلیس آمریکا استخدام می‌شود. این مستر در تشکیل خانواده و تربیت فرزندان هم گلی به سرش نزده و سه ازدواج ناموفق داشته است که بماند...!

آنتوان لاوی متولد شهر شیکاگو است. او ابتدا سخنرانی‌های سری خود را هر هفته شب‌های جمعه انجام می‌داد تا اینکه در یکی از این جلسات که به آن «دایره اسرار آمیز» می‌گفتند، فردی به او پیشنهاد تأسیس آیین جدیدی را داد. البته به‌طور اتفاقی این پیشنهاد دهنده یهودی بوده است و باز هم بطور اتفاقی علامت شیطان پرستان با کمی اختلاف، شبیه همان ستاره پرچم اسرائیل است و گاهی هم در یک دایره قرار می‌گیرد. بعد از آن پیشنهاد بود که جناب لاوی احساس کرد، مسؤلیت مهمی را بر عهده اش گذاشته‌اند. و اگر کوتاهی کند، بشریت عاقبت بخیر نخواهد شد! این بود که آستین بالا زد و کتاب‌های مختلفی نوشت. آیین پرستش شیطان، دفتر یادداشت شیطان، گفت و گوهای شیطان، باران شیطان، نیایش‌های برادر اهریمنی من و ... از آن جمله بودند. او سپس

11 قانون شیطانی را وضع کرد که راهنمایی برای زندگی شیطان پرستی نوین باشد. به طور مثال قانون سوم می گوید: «اگر مهمانت مزاحم تو است، با او بدون شفقت و با بی رحمی رفتار کن!»!

سرانجام، سال 1997 بر اثر تورم ریه در بیمارستان سنت ماری سانفرانسیسکو مرد (بخوانید به هلاکت رسید). و روز مرگ او را به عنوان روز هالووین نام گذاری کردند. بعد از او فرزندان خلفش! و مریدان باوفایش! راه او ادامه دادند. البته نفوذ این فرقه در جامعه آمریکا تا حدی است که بر اساس برخی شواهد تعدادی از سران دولت آمریکا نیز، یا به طور رسمی جزو این فرقه هستند و یا با آنان ارتباط نزدیکی دارند. از جمله رییس جمهور کنونی آمریکا، جورج بوش! تعجب نکنید. بله، جناب جورج بوش همه فن حریف است. از هر انگشش یک هنر می ریزد. -----

عنوان: رویکردهای افراطی و تفریطی در حوزه مهدویت

شاخصه های رویکرد مهدوی در دوران پیش و پس از پیروزی اسلامی در ایران کاملاً با یکدیگر متفاوت است. تا پیش از اوج گیری نهضت امام خمینی (ره) شاخصه های رویکرد غالب مهدوی عبارت بودند از:

1. توجه به امام مهدی (ع) تنها به عنوان «منجی موعود» و نجات بخشی که در آینده ای نامشخص می آید و به همه دردها، رنج ها و نابرابری های بشر پایان می دهد؛
2. تمرکز نگاه بر «عصر ظهور»، بدون داشتن هیچ چشم انداز روشنی برای اصلاح امور و بهبود وضع جامعه در «عصر غیبت»؛

3. خلاصه شدن «وظایف منتظران» در دعا برای تعجیل فرج و نزدیک‌تر شدن ظهور منجی موعود؛
4. تأکید صرف بر «ولایت ورزی» (تولی) و غفلت از موضوع و مفهوم «برائت جویی» (تبری) از مظاهر کفر و شرک و نفاق در عصر حاضر.

حضرت امام خمینی (ره) با طرح دیدگاه‌ها و نظرات بدیع خود، باب جدیدی را در حوزه مهدویت و انتظار گشود و شاخص‌های رویکرد مهدوی را دستخوش دگرگونی و تغییر اساسی ساخت. مطالعه اقوال و آثار ایشان نشان می‌دهد که بر اساس دیدگاه ایشان این شاخصه‌ها عبارتند از:

1. توجه به امام مهدی (ع) به عنوان آخرین «حجت خدا» و امام حی و حاضری که نسبت به وضعیت حال مسلمانان نیز بی‌تفاوت نیست؛
2. از نظر دور نداشتن «عصر غیبت» و ضرورت تلاش برای اصلاح وضع موجود با هدف زمینه‌سازی برای ظهور؛
3. توسعه وظایف و تکالیف منتظران و منحصر نداشتن این وظایف به دعا برای تعجیل فرج یا درخواست ملاقات با آن حضرت؛

این رویکرد نقطه عطفی مهم در نگرش به جایگاه و کارکرد اندیشه مهدویت و انتظار و سر آغاز طرح این اندیشه به عنوان مبنای اندیشه سیاسی شیعه در دوران غیبت بود.

مهم‌ترین ویژگی این رویکرد تأکید بر تشکیل حکومت زمینه‌ساز و تلاش برای برقراری عدالت در جامعه به عنوان حرکتی در جهت فراهم آوردن شرایط ظهور امام مهدی (ع) بود.

امروز با گذشت بیش از سه دهه از طرح اندیشه تحول آفرین امام راحل در باب انتظار و مهدویت و مشاهده آثار ارزشمند این رویکرد در ایران اسلامی، به دلیل رشد و گسترش فعالیت‌های تبلیغی و فرهنگی در حوزه مهدویت جامعه ما با دو رویکرد افراطی و تفریطی روبروست. مطالعه این دو

اسرار یهود و اواخرالزمان

رویکرد و مصادیق آنها نشان می‌دهد که هر یک از رویکردها با فاصله گرفتن از دیدگاه حضرت امام زمینه‌های ظهور وضعیت جدیدی را فراهم آورده‌اند که در جای خود قابل تقد و بررسی است.

با توجه به آثار و پیامدهای نامناسب این رویکردهای افراطی و تفریطی و آثار تخریبی آنها، به اجمال به بررسی این دو رویکرد می‌پردازیم.

1. بازگشت به دیدگاه‌های انفعالی پیش از انقلاب اسلامی

در سال‌های اخیر عده‌ای با بهره‌گیری از فضای مناسب حاصل شده برای طرح مباحث مهدوی و گفت‌وگو از امام زمان (ع) و با توجه به اقبال عمومی به موضوع مهدویت و انتظار، به طرح دیدگاه‌ها و اندیشه‌های خود در این زمینه پرداخته، و تلاش می‌کنند که رویکرد فردگرایانه، انزواگرایانه، منفعلانه و غیرمصلحانه به انتظار را که پیش از انقلاب اسلامی بر جامعه ما حاکم بود، بار دیگر زنده کنند.

اینان در برنامه‌های تبلیغی، آموزشی و مجالس و منابر خود مخاطبانشان را به کناره‌گیری از فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی دعوت و با هر گونه اقدام اصلاحی در زمان غیبت مخالفت می‌کنند.

در نگاه این گروه، منتظران در زمان غیبت هیچ مسئولیتی در برابر جامعه خود ندارند و حداکثر وظیفه آنها، دعا برای ظهور امام مهدی (ع) و تلاش برای ملاقات با آن حضرت است.

رشد و گسترش این رویکرد در جامعه ما انتظار را از فلسفه اصلی آن که اصلاح فرد و جامعه با هدف آمادگی برای ظهور مصلح است، خالی کرده و زمینه را برای بازگشت دوباره ویژگی‌هایی چون سکون، رکود، انفعال، ستم‌پذیری و تن دادن به وضع موجود به جامعه فراهم می‌کند. ویژگی‌هایی که در پی انقلاب اسلامی و به مدد اندیشه‌رهای بخش امام راحل (ره) از جامعه ما رخت بر بستند.

2. نادیده انگاشتن دیدگاه‌های امام خمینی (ره)

در رویکرد دیگری که در سال‌های اخیر مطرح شده است، اگر چه بر قابلیت‌ها و توانمندی‌های اندیشه‌ی انتظار برای حرکت و تلاش جمعی توجه و بر وظایف سیاسی – اجتماعی منتظران در عصر غیبت تأکید می‌شود، ولی دانسته یا نادانسته این گونه القا می‌شود که در سی سال گذشته به توانمندی‌های این اندیشه در تشکیل و استقرار حکومت اسلامی در عصر غیبت بی‌توجهی شده است.

مبلغان این رویکرد آگاهانه یا ناآگاهانه جایگاه و نقش بی‌بدیل امام خمینی (ره) در احیای اندیشه‌ی انتظار در عصر حاضر و طرح «نظریه‌ی تشکیل حکومت اسلامی در دوران غیبت با هدف زمینه‌سازی برای ظهور» را نادیده می‌گیرند و خود را طراح این ایده معرفی می‌کنند.

در یکی از همایش‌های برگزار شده در نیمه‌ی شعبان امسال، دبیر این همایش خطاب به یکی مسئولان سیاسی کشور، از ایشان به عنوان طراح و مبتکر نظریه‌های «دولت زمینه‌ساز»، «نگاه راهبردی به مهدویت» و «مدیریت امام زمان (ع)» یاد کرده و از ایشان می‌خواهد که در این زمینه‌ها به ایراد سخن بپردازد.

روی سخن ما در اینجا با آن مسئول محترم نیست، بلکه با کسانی است که به هر دلیل می‌خواهند خود را طراح نظریه‌ی دولت زمینه‌ساز و مبتکر نگاه راهبردی به موضوع مهدویت جلوه دهند؛ اگر چه با خرج کردن از جایگاه و موقعیت مسئولان بلند پایه نظام جمهوری اسلامی باشد.

برای روشن شدن خطاهایی که در سخنان یاد شده رخ داده است، در اینجا چند نکته را یادآور می‌شویم:

الف) پیشینه بحث از دولت زمینه‌ساز بر هیچ کس پوشیده نیست که نظریه‌ی دولت زمینه‌ساز نزدیک به چهل سال پیش (در سال 1348 و در

درس خارج فقه) از سوی امام خمینی(ره) مطرح و مبانی کلامی، فقهی و اصولی آن تبیین شد و با تلاش علمی و مجاهدت سیاسی بیست ساله ایشان تحقق عینی یافت.

اینکه ما چشم خود را بر نظریه امام خمینی(ره) درباره تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت که اساس آن بر زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی(ع) استوار و همه مبانی کلامی و فقهی آن نیز تبیین شده است، ببندیم و چنین وانمود کنیم که: نظریه دولت زمینه‌ساز به تازگی مطرح شده و نظام جمهوری اسلامی تاکنون هیچ ارتباطی با مبانی مهدویت نداشته است، در عمل موجب خدشه دار شدن مبانی مشروعیت نظام جمهوری اسلامی و جدا شدن این نظام از مبانی نظری مستحکم خود می‌شود؛ زیرا همه نظریه پردازان حکومت اسلامی در عصر غیبت، به ویژه حضرت امام(ره) مشروعیت چنین حکومتی را در پرتو نظریه امامت و ولایت شیعی و بر اساس نیابت عام فقها از امام زمان(ع) تبیین و توجیه می‌کنند و به همین دلیل است که در اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح شده است: «در زمان غیبت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر، مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد».

امام خمینی(ره) بارها در سخنان خود انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را مقدمه‌ای برای ظهور امام مهدی(ع) و زمینه‌ساز این ظهور دانسته و تأکید می‌کردند که ما باید تلاش کنیم این امانت را به صاحب آن؛ یعنی حضرت مهدی موعود(ع) برگردانیم.¹

در استدلال‌هایی هم که امام خمینی(ره) برای اثبات نظریه ولایت فقیه و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت ارائه می‌کنند، مبتنی بودن این نظریه بر اندیشه مهدویت و انتظار و نگاه خاص شیعه به جایگاه حجت‌های الهی در عالم هستی هویدا است.²

بنابراین باید بسیار مراقب بود که به بهانه احیای اندیشه انتظار در جامعه و تحکیم مبانی دولت منتظر، پیشینه این بحث را که در آثار و گفتار امام خمینی(ره) به خوبی قابل ردیابی است، به فراموشی نسپاریم و نقش ایشان را در احیای این اندیشه در جامعه اسلامی ایران، نادیده نگیریم.

البته باید توجه داشت که با وجود تأکیدهای فراوان امام راحل (ره) در زمینه توجه به موضوع مهدویت و دولت جهانی امام مهدی (ع) 3، نهادها و دستگاه‌های فرهنگی، آموزشی، پژوهشی و تبلیغی نظام جمهوری اسلامی در طول سه دهه گذشته کارنامه مطلوبی در این زمینه نداشته و نتوانسته‌اند حق امام حی و حاضر و حجت زمان را ادا کنند.

ب) سابقه طرح نگاه راهبردی به مهدویت

ضرورت نگاه راهبردی (استراتژیک) به مهدویت، نخستین بار در سال 1380 و با انتشار جلد اول کتاب در آمدی بر استراتژی انتظار از سوی مؤسسه فرهنگی موعود، مطرح شد. (در حالی که پیش از این، این مجموعه در قالب مجموعه‌ای از مقالات منتشر شده بود). در مقدمه این کتاب آمده بود: «این اثر حاوی طرح کلان و استراتژیک نیست، بلکه سعی در تذکر اهمیت این موضوع در امر هدایت عمومی جامعه ایرانی پس از انقلاب اسلامی دارد، با اشاره به موضوع مهم «انتظار» که با مفهوم خاص شیعی خود از استعداد ویژه‌ای برای تبدیل شدن به یک «استراتژی کلان» برخوردار است».

در جلد‌های 2 و 3 این کتاب هم که در طول سال‌های 1381 و 1383 منتشر شده، وجوه مختلف این استراتژی تبیین شده است.

جز این در سال 1386، انتشارات موعود عصر در سال 86 کتاب «گام به گام تا استراتژی انتظار را از همین نویسندگان منتشر کرده است.

بنابراین، جای تأمل بسیار دارد که چگونه کسانی که به خوبی از پیشینه این بحث آگاهی دارند، به هر دلیل چشم خود را بر واقعیت‌ها می‌بندند و به نام امامی که حق و عدالت شعار محوری اوست، حق و عدالت را نادیده گرفته و به ناروا خود را پیش‌تاز طرح این مباحث در کشور معرفی می‌کنند.

ج) برداشت نارسا از مدیریت امام زمان (ع)

درباره سومین نکته مطرح شده از سوی دبیر همایش یاد شده باید گفت:

تردیدی نیست که امام مهدی (ع) به عنوان حجت خدا در جهان آفرینش نقشی مهم و بی‌بدیل دارد و واسطه همه فیض‌های مادی و معنوی خداوند به بندگان است. به بیان دیگر آنچه که خدای تعالی در جهان هستی، مقدر فرموده از مجرای امام و حجت عصر بر مردم جاری و ساری می‌شود و ایشان بر همه امور عالم احاطه دارد. از همین روست که در زیارت مطلقه حضرت اباعبدالله حسین بن علی (ع) که از امام صادق (ع) نقل شده است، خطاب به آن وجود مقدس و دیگر امامان هدایت (ع) می‌گوییم:

«اراده الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم؛ 4 اراده پروردگار در هم- آنچه او مقدر داشته است به شما محول شده و از خانه‌های شما صادر می‌شود».

بنابراین می‌توان گفت، مدیریت جهان هستی به دست حجت خداست و همه آنچه در عالم رخ می‌دهد در تحت اراده و قدرت اوست، ولی این سخن به آن معنا نیست که همه کارهای درست یا نادرستی را که با تدبیر و اراده خویش در عرصه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی انجام می‌دهیم به آن حضرت نسبت دهیم و چنین وانمود کنیم که همه این کارها در تحت مدیریت امام زمان (ع) و به خواست آن حضرت (ع) انجام شده است.

این قرائت از مدیریت امام زمان (ع) در عالم هستی، افزون بر اینکه این شبهه را به ذهن تداعی می‌سازد که برخی افراد از طرف امام مهدی (ع) و کالت، سفارت و نیابت خاص برای اجرای پاره ای امور دارند - یعنی امری که در توفیق شریف امام مهدی (ع) خطاب به آخرین نایب خاص، به شدت نفی شده و مدعیان آن دروغگو و افترازن برشمرده شده‌اند 5 - این خطر را نیز در پی دارد که مردم به واسطه برخی اقدام‌های نادرست ما که به گونه‌ای به امام زمان (ع) نسبت داده می‌شود، به آن حضرت بدبین شوند و ایشان را مسبب همه مشکلات اجتماعی و اقتصادی موجود بدانند.

پی‌نوشت‌ها:

1. نمونه‌هایی از سخنان امام راحل (ره) در این زمینه به شرح زیر است:
«امیدوارم که این انقلاب یک انقلاب جهانی بشود و مقدمه برای ظهور حضرت بقیه‌الله – ارواحنا له الفداء – باشد». (صحیفه نور، ج 16، ص 88)

«امید است که این انقلاب جرقه و بارقه‌ای الهی باشد که انفجاری عظیم در توده‌های زیر ستم ایجاد نماید و به طلوع فجر انقلاب مبارک حضرت بقیه‌الله – ارواحنا له الفداء – منتهی شود». (همان، ج 15، ص 75)

«من امیدوارم که ما به مطلوب حقیقی برسیم و متصل بشود این نهضت به نهضت بزرگ اسلامی و آن نهضت ولی‌عصر (ع) هست». (همان، ج 12، ص 175)

«إن شاء الله اسلام را آن طور که هست در این مملکت پیاده کنیم و مسلمانان جهان نیز اسلام را در ممالک خودشان پیاده کنند... و زور و ظلم و جور از دنیا برطرف بشود و مقدمه باشد برای ظهور ولی‌عصر – ارواحنا له الفداء –». (همان، ج 15، ص 170)

«مسئولان ما باید بدانند که (...) انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت – ارواحنا له الفداء – است». (همان، ج 21، ص 108)

«خداوند همه ما را از قیدهای شیطانی رها فرماید تا بتوانیم این امانت الهی را به سر منزل مقصود برسانیم و به صاحب امانت، حضرت مهدی موعود – ارواحنا له الفداء – رد کنیم». (همان، ج 19، ص 11).

2. ر.ک: روح‌الله الموسوی الخمینی، کتاب البیع، ج 2، ص 474 و 475.

3. امام خمینی (ره) در یکی از بیاناتشان می‌فرماید:

«مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست، انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت – ارواحنا الفداه – است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد، مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمام سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید و این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی

اسلام است منصرف کند». (صحیفه نور، ج 12، ص 108)

4. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج 4، ص 577، ح 2؛ شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان.

5. ر.ک: شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص 242 و 243.

عنوان: چه کسی رسانه‌ها را اداره می‌کند؟

اگر آمریکایی‌ها یک روز صبح بیدار می‌شدند و می‌دیدند که سازندگان فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی آنها و همچنین روزنامه‌ها و مجلات آمریکایی، همه دارای نام‌های عربی می‌باشند، مسلماً با خود می‌گفتند: «کشور ما را اشغال کرده‌اند!». در چنین وضعیتی، آنها به هر آنچه بر صفحه تلویزیون می‌دیدند یا در روزنامه‌ها، مجلات و کتاب‌ها می‌خواندند، با دیده شک و تردید می‌نگریستند.

اشاره:

سیطره یهود بر رسانه‌های آمریکا و همچنین هالیوود امروز یک امر مسلم و اثبات شده است. حتی برخی از یهودیان، ابایی از اظهار این امر ندارند و این در حالی است که هیچ گروهی نژادگراتر و سازمان‌دهی شده‌تر از یهودی‌ها برای نیل به اهداف و منافع خود نیست.

مطبوعات در وضعیت کنونی آن، به قوی‌ترین نیرو در جهان غرب تبدیل شده است که حتی از قوه مجریه، مقننه و قضائیه نیز قدرتمندتر است. انسان مایل است این سؤال را مطرح نماید: این قدرت توسط چه کسی انتخاب شده است و به چه کسی پاسخگو است؟ در فیلم شبکه، که در سال 1976 برنده جایزه اسکار شد، هاوارد بیل، ملقب به «پیامبر دیوانه رسانه‌ها»، تصمیم می‌گیرد خطر خزنده ای که آمریکا را تهدید می‌کند، یعنی تصرف تلویزیون آمریکا به وسیله عرب‌ها، را از طریق

دلارهای حاصل از فروش نفت بر ملا سازد. سناریوی این فیلم، توسط پدی چایفسکی نوشته شده است. وی سعی کرده است توطئه‌ای مرموز برای خرید و کنترل شبکه‌های تلویزیونی آمریکا توسط عرب‌ها را بر پرده سینما به نمایش در آورد.

هاوارد بیل، که نقش وی را در این فیلم پیتز فینچ ایفا نموده است، گوینده خبر دیوانه‌ای است که افکار خود را درباره هر موضوعی بر زبان می‌آورد. برای مثال، بیل در حالی که با هیجان درباره بی‌عدالتی‌ها و فساد در زندگی آمریکایی صحبت می‌کند، با فریاد می‌گوید: «دیگر به مرز جنون رسیده‌ام و کاسه صبرم لبریز شده است. دیگر ادامه این وضعیت را تحمل نخواهم کرد».

تصور کنید چه اتفاقی می‌افتاد اگر حامیان آمریکایی عراقی تبار صدام حسین، کنترل رسانه‌های آمریکا را در دست داشتند. یعنی تصور کنید که آنها کنترل شبکه‌های تلویزیونی ملی آمریکا را در دست داشتند و اکثریت صاحبان، تولیدکنندگان و نویسندگان خبر و برنامه‌های سرگرمی تلویزیون‌های آمریکا را تشکیل می‌دادند. تلویزیون، نیرویی است که به داخل خانه هر آمریکایی نفوذ می‌کند و آمریکایی‌ها عمدتاً از طریق این رسانه، در مورد وقایع جهان اطلاع و آگاهی می‌یابند. بنابراین می‌توانید تصور کنید چه خطری آمریکا را تهدید می‌نمود اگر این نیروی عظیم، تحت کنترل اقلیت عراقی حامی رژیم صدام قرار می‌گرفت. اگر به جز تلویزیون، رسانه‌های دیگر هنوز آزاد می‌بودند، بدون شک باز هم تسلط اقلیت عراقی بر شبکه‌های تلویزیونی را به عنوان خطری بزرگ برای آمریکا توصیف می‌کردند. آنها حتی اعلام می‌کردند که این سلطه، آزادی‌های ملت آمریکا را تهدید می‌کند و احتمالاً کنگره، قانونی را تصویب می‌نمود تا به کنترل اقلیت عراقی بر شبکه‌های تلویزیونی خاتمه دهد. میهن‌پرستان به ملت آمریکا گوشزد می‌کردند که اگر مردم آزاد نباشند تا به اخبار واقعی و بی‌طرفانه دست پیدا کنند، دموکراسی در جامعه پیاده نخواهد شد. آنها، همچنین تأکید می‌نمودند که هرگاه قدرت تلویزیون تحت کنترل تنها یک دیدگاه و نقطه‌نظر قرار گیرد، بنیاد تمام آزادی‌ها، یعنی آزادی بیان را از بین خواهد برد. به علاوه، متفکران و دانشمندان از اینکه افراد غیر آمریکایی با وابستگی‌هایی به یک قدرت خارجی، افکار مردم آمریکا را تحت سیطره خود داشتند، برآشفته می‌شدند و به خشم می‌آمدند.

حال اگر بقیه رسانه‌ها نیز در دست این اقلیت عراقی می‌بودند: تصور کنید که سه هفته‌نامه خبری معروف، یعنی «تایم»، «نیوزویک» و «یواس نیوز اند ورلد ریپورت» و سه روزنامه دارای بیشترین نفوذ در بین مردم آمریکا، یعنی «نیویورک تایمز»، «وال استریت ژورنال» و «واشنگتن پست» به علاوه اکثریت دیگر مجلات و روزنامه‌های عمده، توسط عراقی‌ها اداره می‌شدند. همچنین در ذهن خود مجسم کنید که این اقلیت عراقی، بر صنعت فیلم‌هایلیوود، انتشار کتاب و حتی توزیع کتاب نیز سیطره می‌داشتند، دارای ثروت کلانی در تجارت و بانک‌داری بودند و در دانشگاه‌ها، قوه قضائیه و دولت، مناصب کلیدی را تصاحب کرده بودند. مهم‌تر از همه اینها، تصور کنید که حامیان صدام حسین، قوی‌ترین گروه نفوذ را در واشنگتن می‌داشتند و مسئول جمع‌آوری حجم عظیمی از کمک‌های مالی برای هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه بودند. تصور کنید که یک عراقی متعصب، رئیس شورای امنیت ملی در کاخ سفید بود. آیا چنین وضعیتی برای آمریکا خطرناک بود؟

اگر آمریکایی‌ها یک روز صبح بیدار می‌شدند و می‌دیدند که سازندگان فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی آنها و همچنین روزنامه‌ها و مجلات آمریکایی، همه دارای نام‌های عربی می‌باشند، مسلماً با خود می‌گفتند: «کشور ما را اشغال کرده‌اند!». در چنین وضعیتی، آنها به هر آنچه بر صفحه تلویزیون می‌دیدند یا در روزنامه‌ها، مجلات و کتاب‌ها می‌خواندند، با دیده شک و تردید می‌نگریستند. مخصوصاً مردم آمریکا با اطلاعات منتشر شده درباره مسائل مربوط به عراق، صدام حسین، اسلام و درگیری خاورمیانه، خیلی محتاطانه برخورد می‌کردند. پس از مدت زمان کوتاهی، بسیاری از آمریکایی‌ها همانند هاوارد بیل، فریاد بر می‌آوردند: «دیگر به مرز جنون رسیده‌ام و کاسه صبرم لبریز شده است. دیگر ادامه این وضعیت را تحمل نخواهم کرد».

زمانی که من به این مطلب پی بردم که انقلاب روسیه در حقیقت روسی نبود، بلکه عمدتاً به وسیله یهودی‌ها، سازمان‌دهی، رهبری و حمایت مالی شده بود - یهودیانی که درگیری یکصد ساله با مردم روسیه داشتند - از اینکه بر چنین حقیقت مهم تاریخی، این‌گونه به طور مؤثر سرپوش گذاشته شده بود، دچار حیرت شدم. پس از مطالعه و آگاهی از کشتن میلیون‌ها مسیحی در روسیه و اروپای شرقی توسط کمونیست‌ها، از خود پرسیدم که چرا چنین تعداد اندکی فیلم، سریال تلویزیونی یا فیلم مستند، کتاب یا مقاله درباره این واقعه، تهیه و تولید یا نگاشته شده است، اما

کشتن یهودی‌ها توسط نازی‌ها، مورد توجه و پوشش رسانه‌ای بی‌پایان قرار گرفته است. سپس من نسخه‌ای از روزنامه «ساندر بلت» را مطالعه کردم که توسط دکتر ادوارد فیلدز، اهل شهر ماریتا در ایالت جسر جیا، چاپ و منتشر می‌شود. دکتر فیلدز با دقت و با ارائه اسناد و مدارک، سلطه یهودی‌ها بر سه شبکه تلویزیونی اصلی آمریکا «سی.بی.اس»، «ان.بی.سی» و «ای.بی.سی» را به اثبات رسانیده بود. من با دقت، منابع مورد استفاده دکتر فیلدز را بررسی کردم که شامل زندگی‌نامه‌هایی می‌شد که توسط خود یهودی‌ها چاپ شده بود. در زمانی که من تحقیقات اولیه‌ام را به انجام رسانیدم، ریچارد سارنُف رئیس «ان.بی.سی» بود. ویلیام پلی ریاست «سی.بی.اس» را به عهده داشت و لئونارد گلدن سُن «ای.بی.سی» را اداره می‌کرد. من بسیار حیرت‌زده شدم زمانی که فهمیدم هر سه آنها یهودی هستند، هر سه در سازمان‌های صهیونیستی فعالیت دارند و به همه آنها از طرف گروه‌های متعدد یهودی، صهیونیستی و طرفدار اسرائیل جوایزی اعطا شده است. سپس به این حقیقت پی بردم که صاحب امتیاز و مدیرمسئول مهم‌ترین روزنامه آمریکا «نیویورک تایمز» هم یهودی است. این مطلب در مورد روزنامه واشنگتن پست نیز صادق است؛ روزنامه‌ای که بیش از هر روزنامه دیگر، بر دولت فدرال آمریکا نفوذ دارد. یهودی‌ها، همچنین مالک پرتیراثرترین روزنامه آمریکا – وال استریت ژورنال – هستند. فهمیدم که سال‌هاست یهودیان بر هالیوود سیطره دارند؛ یهودیانی هم‌چون استیون اسپیلبرگ، کارگردان فیلم «فهرست شیندلر»، که از حامیان صریح اللهجه اهداف صهیونیستی است. وی همچنین کارگردان فیلم «هالوکاست» می‌باشد؛ پربیننده‌ترین فیلمی که تا کنون درباره کشتار یهودی‌های اروپایی توسط نازی‌ها ساخته شده است.

سال‌ها بعد نشریاتی را مطالعه کردم که در آنها یهودی‌ها به سلطه خود بر رسانه‌های آمریکا مباحثات می‌نمودند. من همچنین کتاب یک امپراتوری متعلق به خودشان، نوشته نیل گابِر، را خواندم که در آن، چگونگی مسلط شدن یهودی‌ها بر صنعت فیلم آمریکا به تفصیل بیان شده است. بن اشتاین که یک سناریونویس یهودی است و پدرش، هربرت اشتاین، مشاور اقتصادی ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور سابق آمریکا بود، در کتابی که به رشته تحریر درآورد، به طور صریح بیان کرده است که اکثریت غالب مجریان و دست‌اندرکاران هالیوود یهودی هستند و اینکه آنها سرسختانه مخالف ارزش‌های مسیحی و حفظ سنت‌های جامعه اصیل آمریکا می‌باشند. وی همچنین در سال 1997 مقاله‌ای نوشت با عنوان: «آیا یهودی‌ها رسانه‌ها را اداره می‌کنند؟» به راستی همین

طور است، مگر چه اشکالی دارد؟» در دهه هفتاد، دکتر ویلیام پیرس، سردبیر مجله «نشال ونکارد»، در مورد سلطه یهودیان بر رسانه‌های آمریکا به تحقیق پرداخت و وجود این سلطه را در مقاله‌ای با عنوان: «چه کسی بر آمریکا حکومت می‌کند؟» با اسناد و مدارک کافی ثابت نمود. حقیقتی که به آن واقف شدم، این بود که کابوس هولناک پدی چایفسکی و شخصیت اول فیلم «شبهه» ساخته وی، یعنی هاوارد ییل، به واقعیت تبدیل شده بود. یک اقلیت کوچک اما متحد، با احساس تعهدی تعصب آمیز به ملت جدید التأسیس خود بر رسانه‌های آمریکا مسلط است، اما عرب‌ها نیستند که چنین قدرتی دارند؛ ایرلندی‌ها، آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها، روس‌ها، سوئدی‌ها، دانمارکی‌ها یا ایتالیایی‌ها هم نیستند. مسلمان‌ها، مسیحی‌ها، مرم‌ن‌ها یا کاتولیک‌ها هم نیستند. بسی جای شگفتی است که این گروه، از پدی چایفسکی‌های جهان تشکیل شده است! چایفسکی، طرفدار پر حرارت آرمان‌های صهیونیستی و رژیم اسرائیل، زیرکانه سعی کرده است تا با متهم ساختن عرب‌ها به انجام آنچه یهودی‌ها قبلاً به انجام رسانیده‌اند، بینندگان فیلم خود را علیه آنها بشوراند. همان قبیله‌ای که فیلم شبکه را نوشت و تولید و توزیع کرد، بر رسانه‌های آمریکا و به راستی بر رسانه‌های کل جهان غرب، سیطره دارد. این مطلب، درست است که بسیاری از افراد شاغل در رسانه‌ها یهودی نیستند. همچنین من ادعا نمی‌کنم که هر فرد یهودی یک صهیونیست متعصب است، لیکن نکته اصلی این است که رسانه‌های آمریکا به وسیله یهودی‌ها اداره می‌شوند. این نکته نیز حائز اهمیت است که هیچ گروهی نژادگراتر و سازمان‌دهی شده‌تر از یهودی‌ها برای نیل به اهداف و منافع خود نیست. با توجه به این واقعیت‌ها، آیا هیچ انسان عاقلی می‌تواند باور کند که یهودی‌ها، اخبار و گزارش‌ها و حتی برنامه‌های تفریحی را در آنچه گابلر «یک امپراتوری متعلق به خودشان» نامیده است، بدون تأثیرپذیری از اهداف و منافع خود ارائه نمایند؟

عنوان: کانون‌های استعماری و بهایی‌گری

کودتای سوم اسفند 1299 رضاخان میرپنج و سید ضیاءالدین طباطبایی در ایران رخ داد. در کابینه سید ضیاء یکی از سران درجه اول بهائیان ایران به نام علی محمدخان موقرالذوله 12 وزیر فواید عامه و تجارت و فلاح شد. این مقام نیز به پاس خدمات بهائیان در پیروزی کودتا به ایشان اعطا

از سال 1868 میلادی، که میرزا حسینعلی نوری (بهاء) و همراهانش به بندر عکا منتقل شدند، پیوند بهائیان با کانون‌های مقتدر یهودی غرب تداوم یافت و مرکز بهائی‌گری در سرزمین فلسطین¹ به ابزاری مهم برای عملیات بغرنج ایشان و شرکایشان در دستگاه استعماری بریتانیا بدل شد. به نوشته فریدون آدمیت:

عنصر بهائی چون عنصر جهود به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران در آمد. طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به این فرقه پیوستند و همان میراث سیاست انگلیس به آمریکاییان نیز رسیده.²

این پیوند در دوران ریاست عباس افندی (عبدالبهاء) بر فرقه بهائی، تداوم یافت. در این زمان، بهائیان در تحقق راهبرد تأسیس دولت یهود در فلسطین، که از ده‌های 1870 و 1880 میلادی آغاز شده بود، با جدیت شرکت کردند و این تعلق در اسناد ایشان بازتاب یافت. برای نمونه، عباس افندی در سال 1907 (مقارن با انقلاب مشروطه در ایران) به حبیب مؤید، که به یکی از خاندانی‌های یهودی بهائی شده تعلق داشت، چنین گفت:

اینجا فلسطین است، اراضی مقدسه است. عن قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود، سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است و شک و تردید ندارد. قوم یهود عزیز می‌شود... و تمامی این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت می‌شود و تردیدی در آن نیست.³

در این دوران، عباس افندی با اعضای خاندان روچیلد، گردانندگان و سرمایه‌گذاران اصلی در طرح استقرار یهودیان در فلسطین، رابطه داشت. برای نمونه، حبیب مؤید می‌نویسد: «مستر

روچلد آلمانی نقاش ماهری است. تمثال مبارک را با قلم نقش در آورده و به حضور مبارک آورد و استدعا نمود چند کلمه در زیر این عکس محض تذکار مرقوم فرمایند تا به آلمانی ترجمه و نوشته شود»⁴.

سفر سال‌های 1911-1913 عباس افندی به اروپا و آمریکا که با تبلیغات فراوان از سوی متنفذان محافل سیاسی و مطبوعاتی دنیای غرب همراه بود، نشانی است آشکار از این پیوند عمیق میان سران فرقه بهایی و کانون‌های مقتدری در اروپا و آمریکا در کتاب نظریه توطئه، این سفر را چنین توصیف کردم: «سفر سال‌های 1911-1913 عباس افندی به اروپا و آمریکا سفری کاملاً برنامه ریزی شده بود. بررسی جریان این سفر و مجامعی که عباس افندی در آن حضور یافت، نشان می‌دهد که کانون‌های مقتدری در پشت این ماجرا حضور داشتند و می‌کوشیدند تا این «پیغمبر» نوظهور شرقی را به عنوان نماد پیدایش «مذهب جدید انسانی» آرمان ماسونی - تئوسوفیستی، معرفی کنند. این بررسی ثابت می‌کند که کارگردان اصلی این نمایش انجمن جهانی تئوسوفی، یکی از محافل عالی ماسونی غرب بود... در این سفر، تبلیغات وسیعی درباره عباس افندی، به عنوان یکی از رهبران تئوسوفیسم، صورت گرفت؛ این تبلیغات به حدی بود که ملکه رومانی و دخترش ژولیا وی را به عنوان «رهبر تئوسوفیسم» می‌شناختند و به این عنوان با او مکاتبه داشتند. عباس افندی در این سفر با برخی رجال سیاسی و فرهنگی ایران - چون جلال الدوله پسر ظل السلطان، دوست محمدخان معیر الممالک داماد ناصرالدین شاه، سید حسن تقی‌زاده، میرزا محمد خان قزوینی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و غیره - ملاقات کرد. این ماجرا، که حمایت کانون‌های عالی قدرت جهان معاصر را از بهائی‌گری نشان می‌داد، بر محافل سیاسی عثمانی و مصر نیز تأثیر نهاد و عباس افندی پس از بازگشت از این سفر وزن و اهمیتی تازه یافت»⁵.

سفر پریهاوی عباس افندی به اروپا و آمریکا و حمایت‌های گسترده از او درست در زمانی رخ داد که آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، دو رهبر نامدار انقلاب مشروطه، به شدت در زیر ضربه بودند و تلاش برای اخراج آنان از صحنه اجتماعی و سیاسی و منزوی کردن آنها در اوج خود بود. در نتیجه این تحریکات، آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی در انزوا و فشار شدید روانی و سیاسی، در موقعیتی که به تعبیر مازندرانی «خسته و درمانده» و «خائف بر

جان خود» بودند، زندگی را بدرود گفتند. 6 در نامه‌ای که شیخ عبدالله مازندرانی در 29 جمادی الثانی 1328 ق. به حاجی محمدعلی بادامچی، از تجار مشروطه‌خواه تبریز، نوشته، این تحرکات به «انجمن سری» که بهائیان در آن حضور دارند، نسبت داده شده:

... چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی الحقیقه به ما دو نفر، یعنی حضرت حجت‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی و حقیر، منحصر دانستند و از انجمن سری طهران بعض مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم، لهذا انجمن سری مذکور، که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه - لعنهم الله تعالی - هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هکذا آرامنه و یک دسته دیگر مسلمانان صورنان غیر مفید به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند، از انجمن سری مذکور به شعبه (ای) که در نجف اشرف و غیره دارند رأی در آمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود نافع و از این به بعد مضر است، باید در سلب این نفوذ بکوشند. مجالس سریه خبر داریم در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که به صورت طلبه محسوب می‌شوند در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف اشرف اقامت دارند... مکاتباتی به غیر اسباب عادیه به دست آمده که بر جانمان هم خائفیم... این همه زحمت را برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی به واسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم. کشف‌الله تعالی هذالغمه عن الملّه. السلام علیکم ورحمّ الله برکاته. الأحرر عبدالله المازندرانی. 7

در دوران جنگ اول جهانی فرقه بهائی کارکردهای اطلاعاتی جدی‌ای به سود دولت بریتانیا داشت و این اقدامات کار را بدانجا رسانید که گویا در اواخر جنگ مقامات نظامی عثمانی تصمیم گرفتند عباس افندی را اعدام کنند و اماکن بهائیان در حیفا و عکا را منهدم نمایند. اندکی بعد، عثمانی شکست خورد و این طرح تحقق نیافت. 8

پس از پایان جنگ اول جهانی، شورای عالی متفقین قیمومیت فلسطین را به دولت بریتانیا واگذار و در 30 ژوئن 1920 سر هربرت ساموئل به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین در این سرزمین مستقر شد. ساموئل از اندیشمندان و فعالان برجسته و نامدار صهیونیسم بود و به خانواده معروف

اسرار یهود و آخرالزمان

ساموئل – مونتاک تعلق داشت. در دوران پنجاه ساله حکومت مقتدرانه «شاه ساموئل»⁹ در فلسطین دوستی و همکاری نزدیکی میان او و عباس افندی وجود داشت و در اوایل حکومت ساموئل در فلسطین بود که دربار بریتانیا عنوان «شهبسوار طریقت امپراتوری بریتانیا»¹⁰ را به عباس افندی اعطا کرد.¹¹ اعطای این نشان به پاس قدردانی از خدمات بهائیان در دوران جنگ بود.

اندکی بعد، کودتای سوم اسفند 1299 رضاخان میرپنج و سید ضیاءالدین طباطبایی در ایران رخ داد. در کابینه سید ضیاء یکی از سران درجه اول بهائیان ایران به نام علی محمدخان موقرالذوله¹² وزیر فواید عامه و تجارت و فلاح شد. این مقام نیز به پاس خدمات بهائیان در پیروزی کودتا به ایشان اعطا شد. موقرالذوله پدر حسن موقر بالیوزی (1908–1980 م.) بنیانگذار بخش فارسی رادیو بی.بی.سی. است که در سالهای 1937–1960 ریاست محفل ملی روحانی بریتانیا را بر عهده داشت. در سال 1957 شوقی افندی، رهبر بهائیان، بالیوزی را به عنوان یکی از «ایادی امرالله» منصوب کرد.

خاندان ساموئل در کودتای 1299 ایران نقش فعالانه داشت. طبق پژوهش نگارنده، کودتای 1299 و صعود رضاخان و سرانجام تأسیس سلطنت پهلوی در ایران اصولاً بر طبق طرحی بود که شبکه متنفذ زرسالاران یهودی بریتانیا به کمک سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، در زمان فرمانفرمایی سر روفوس اسحاق یهودی (لرد ریدینگ) در هند، تحقق بخشیدند. روحیه ربانی (ماکسول)، همسر آمریکایی شوقی ربانی، می نویسد:

موقعی که سر هربرت ساموئل از کار کناره گرفت، (شوقی) نامه‌ای مملو از عواطف ودیه برای او مرقوم و ارسال فرمودند که هر جمله‌ای از آن حلقه محکمی گردید در سلسله روابط حسنه بین مرکز امر و حکومت این کشور. در این نامه از مساعدت‌های عالی و نیات حسنه آن شخص محترم اظهار قدردانی می‌فرمایند و گوشزد می‌نمایند که ایشان در مواقع مواجه شدن با مسائل و غوامض مربوط به دیانت بهائی همه گاه جانب عدل و شرافت را می‌گرفتند که بهائیان جهان در هر وقت و هر مکان از این ملاحظات دقیقه با نهایت قدردانی یاد می‌کنند... ایشان (ساموئل) در جواب این

نامه مرقوم داشتند که: «در مدت پنج سال زمامداری این کشور بی‌نهایت از اینکه با بهائیت تماس داشتند مسرور و دائماً از حسن نظر آنان و نیات حسنه‌شان نسبت به طرز اداره امور ممنون بودند.»¹³

بهائیان و مؤسسات غربی در ایران

در دوران متأخر قاجاریه، تعداد قابل توجهی از بهائیان را به عنوان کارگزاران سفارت‌خانه‌های اروپایی، بانک شاهی انگلیس، بانک استقراضی روسیه، کمپانی تلگراف و برخی دیگر از نهادهای غربی فعال در ایران می‌شناسیم. لازم است توضیح دهیم که مالکان اصلی بانک شاهی انگلیس و بانک استقراضی روسیه در ایران برخی از خاندان‌های سرشناس زرسالار یهودی بودند. ساسون‌ها مالکان اصلی بانک شاهی و پولیاکوف‌ها مالکان اصلی بانک استقراضی بودند. این دو خاندان نامدار یهودی با یکدیگر رابطه نزدیک داشتند. برای نمونه، «روبن گبای» داماد «یاکوب پولیاکوف» بود و پدرش از شرکای بنیاد دیوید ساسون.¹⁴

سابقه عضویت بابی‌ها و بهائی‌ها در سفارت‌خانه‌های دولت‌های غربی در ایران بسیار مفصل است و برخی از اعضا و خویشان خاندان نوری از نخستین بایبان و بهائیان بودند که به استخدام سفارت‌خانه‌های فوق در آمدند. در این میان به ویژه باید به میرزا حسن نوری، برادر ارشد میرزا حسینعلی بهاء و میرزا یحیی صبح ازل، اشاره کرد که منشی سفارت روسیه بود و نیز به میرزا مجید خان آهی، شوهر خواهر میرزا حسینعلی بهاء. این سنت در خاندان آهی ادامه یافت و بعدها میرزا ابوالقاسم آهی، خواهرزاده بهاء، نیز منشی سفارت روسیه بود. میرزا ابوالقاسم آهی پدر مجید آهی، از رجال دوران پهلوی است. اعضای خاندان افنان (خویشان باب و نمایندگان عباس افندی در ایران) نیز با سفارت روسیه رابطه نزدیک داشتند و حاجی میرزا محمدتقی افنان¹⁵ (وکیل الدوله) و برادران و پسرانش نمایندگان تجاری روسیه در بمبئی و یزد بودند.

آقا علی حیدر شیروانی (بهائی و از شرکای تجاری خاندان افنان) از اعضای متنفذ سفارت روسیه در تهران بود و با حمایت او بود که حاجی میرزا محمدتقی افنان وکیل التجاره دولت روسیه در بمبئی شد.¹⁶ عزیزالله خان ورقا، از اعظم بهائیان تهران، وارد خدمت بانک استقراضی روس در

تهران شد:

«گروبه، رئیس مقتدر بانک) غایت اعتماد و محبت و احترام را به او حاصل نمود و او یگانه واسطه فیما بین رجال و اولیای امور و محترمین متنفذین کشور با آن بانک پر قدرت قرار گرفت و خانه و اثاثیه در قسمت علیای شهر و درشکه با اسب زیبا و سرطویله مخصوص فراهم گردید و غالباً سوار بر آن درشکه خود و با سواران قوی هیکل با لباس‌ها و نشانه‌ای مخصوص بانک پی رتق و فتق امور می‌گذشت و فلان الملک و بهمان الدوله‌ها ناچار از احترامش بودند».

ولی‌الله خان ورقا، برادر میرزا عزیزالله خان، نیز مدتی کارمند سفارت روسیه بود و سپس منشی اول سفارت عثمانی در تهران شد. 17 شاهزاده محمدمهدی میرزا لسان‌الادب (بهائی) مترجم بانک شاهی در تهران بود. 18 ابوالحسن ابتهاج (پسر ابتهاج الملک بهائی مقتدر گیلان و مازندران) کارمند بانک شاهی انگلیس بود. او بعدها به یکی از مقتدرترین شخصیت‌های مالی حکومت محمدرضا پهلوی بدل شد. در این زمینه نمونه‌های فراوان می‌توان ذکر کرد.

در دوران قاجار به سفارت‌خانه‌های اروپایی در ایران را به شکلی آشکار و گاه زنده حامی بابی‌ها و بهائی‌ها می‌باییم. برای نمونه، شیخ علی‌اکبر قوچانی، بهائی معروف (نیای خاندان شهید زاده)، با اروپاییان ارتباط داشت و به این جرم به دستور میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله - حاکم خراسان - زندانی شد. او از زندان نامه‌ای به کاستن - رئیس گمرکات خراسان - نوشت به این مضمون:

«چون ابنای وطن بر ایدای من قیام نموده‌اند و بر اهل و عیال و بستگانم سخت گرفته‌اند از شما، که شخصی بی‌طرف هستید و خدمتگزار دولت ایران می‌باشید، خواهش می‌کنم که اگر می‌توانید از مجرای قانونی جلوگیری کنید و تحقیق نمایید که به چه سبب شجاع‌الدوله کسان مرا تحت فشار قرار داده و اگر در این مملکت جز هرج و مرج چیزی حکم‌فرما نیست دست زن و فرزند خود را گرفته به یکی از دول خارج پناه برم».

19.

یک نمونه دیگر، ماجرای زندانی شدن بهائیان آذربایجان است. میرزا حیدرعلی اسکویی و

گروهی از بهائیان مدتی در تبریز زندانی شدند ولی با مداخله کنسول‌های روسیه و فرانسه رهایی یافتند. حتی کنسول روسیه به شجاع‌الدوله، حاکم تبریز، «تغیر نمود» و شخصاً شبانه به زندان رفته بهائیان را آزاد کرد و با درشکه شخصی خود به کنسول‌گری برد و پذیرایی نمود. 20.

پی‌نوشت‌ها:

1. فلسطین در آن زمان جزو ایالت سوریه و بخشی از امپراتوری عثمانی بود و هنوز به نام فلسطین خوانده نمی‌شد.
2. امیر کبیر و ایران، ص 457-458.
3. خاطرات حبیب، ص 20.
4. همان، ص 239.
5. بنگرید به: شهبازی، نظریه توطئه، صص 69-74.
6. شواهد متقن و قابل بررسی‌ای دال بر غیرعادی بودن فوت آخوند خراسانی وجود دارد. شایعه قتل ایشان در همان زمان نیز رواج داشت و می‌دانیم که بهائیان زمانی قصد قتل آخوند را داشتند. به نوشته صبحی، فردی بهائی به نام شیخ اسدالله بارفروشی (بابلی) و یک نفر دیگر به عتبات رفتند ولی «به جرم سوء قصد نسبت به آیت‌الله خراسانی مرحوم متهم و گرفتار» شدند. (خاطرات صبحی، ص 86).
7. جبل‌المتین، کلکته، س 18، ش 15، 28 رمضان 1328، 30 اکتبر 1910، صص 20-1پ.
8. بنگرید به: شوقی ربانی، قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودت. تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص 122؛ بدیع، ج 3، ص 291، محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق. تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، 128 بدیع، ص 259.
9. وینستن چرچیل در برخی از نامه‌های خود به شوخی از سر هربرت ساموئل با عنوان «شاه ساموئل» نام برده است. در دایرةالمعارف یهود آمده: ساموئل «اولین یهودی بود که پس از 2000 سال بر سرزمین اسرائیل حکومت کرد.» در دوران پنج ساله حکومت ساموئل بر فلسطین شمار یهودیان این سرزمین از 55 هزار نفر به 108 هزار نفر رسید.
10. Knight of the Order of the British Empire.

11. The Encyclopedia of Islam. vol. 1. p. 916.
12. علی محمد خان موقرالدوله سرکنسول ایران در بمبئی در سال 1898، نماینده وزارت خارجه در فارس در سال 1900، حاکم بوشهر در سالهای 1911-1915 بود. وی اندکی پس از کودتای سوم اسفند 1299 درگذشت. موقرالدوله علاوه بر اینکه از اعضای خاندان افغان، یعنی از خویشان علی محمد باب، بود، با عباس افندی و شوقی افندی نیز خویشی داشت. میرزا هادی شیرازی، داماد عباس افندی و پدر شوقی، پسر دایی موقرالدوله بود.
13. روحیه خانم (ربانی، ماکسول). گوهر یکتا در ترجمه احوال مولای بی همتا. ترجمه ابوالقاسم فیضی. تهران،
14. Geolfiey Jones. Banking and Oil: The History of the British Bank of the Middle B London. Cambridge University Press. 1987. p. 63.
15. حاجی میرزا محمدتقی افغان (1830-1912م). سالیان سال در یزد بود. او سپس به عشق آباد کوچید و بخشی از ثروت خود را وقف احداث مشرق‌الاذکار کرد. در حیف درگذشت.
16. تاریخ ظهور الحق، ج 8، ق 1، ص 431.
17. همان، صص 491-496.
18. تذکره شعرای بهائی، ج 3، ص 254.
19. مصابیح هدایت، ج 2، صص 328-329.
20. همان، ج 5، صص 213-218.

عنوان: رویکرد استراتژیک به اخبار آخرالزمان (قسمت پایانی)

اشاره: گفتیم که روایات آخرالزمان به دو گونه نشانه‌گذار و استراتژیک قابل دسته‌بندی هستند. نگرش استراتژیک به این روایات، پیش‌نیازهای فکری، فرهنگی و... ویژه‌ای را می‌طلبد: 1. جمع بین اعتقاد به تقدیر علمی و عینی خداوند با زمینه‌سازی، 2. درک فلسفه تاریخی از ظهور، 3. نیازهای متدولوژیک و استنباطی.

3-2. چارچوبه تفسیری - کلامی برای مقام داوری

پس از گردآوری اخبار، نوبت به داوری درباره آنها می‌رسد. کشف دلالات آنها و جمع‌بندی جهت استخراج مختصات جامع ظهور، مرحله داوری را تشکیل می‌دهد. در اینجا نیز نیازمند یک اصول راهنما و چارچوب تفسیری هستیم که از محکومات قرآن و سنت اخذ گردد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف - نشئه ظهور نزدیک‌تر به قیامت تا دنیا: در اخبار آخرالزمان، به خصوص پس از ظهور در کنار پدیده‌های مجرّبی مثل خسف (فرو رفتن در زمین) بیدار، قحطی و... به پدیده‌هایی برمی‌خوریم که برایمان شناخته شده نیستند (غیر مجرّب) مثل طلوع خورشید از مغرب، طولانی شدن روزها، اینکه فرد مؤمن در زمان او، در مشرق، برادر خود را در مغرب می‌بیند، بر ابرها سوار می‌شوند1 و... .

برای یافتن دلالت اینگونه پدیده‌ها چه باید کرد؟ هر تفسیری ناگزیر از مبنای کلامی خاص خود است رویکرد اول این است که این بیانات را تعبیری مجازی و تمثیلی از تکامل تکنولوژی کنونی بدانیم که در عصر ظهور تکامل شده است! رویکرد دیگر رویکرد معجزه‌گر است. بدین معنا که همه پدیده‌های غیر مجرّب را حمل به اعجاز حضرت می‌نماید. همه دلالت مطابقی دارند لکن با اعجاز و خرق عادت رخ می‌دهد.

رویکرد سوم هم مطرح است و آن اینکه پدیده‌های غیر مجرّب، نه تکامل یافته تکنولوژی‌اند و نه اعجاز و خرق عادت، بلکه عادت نشئه ظهور چنین است. یعنی به جای اینکه خرق عادت شود، عادت و نوامیس نشئه ظهور به مرتبه بالاتری از نشئه دنیای کنونی رسیده است.

پیش از توضیح بیشتر این رویکرد به مبانی کلامی این سه تفسیر توجهی نماییم: مبنای کلیدی تفسیر اول همان دیدگاه مهندس بازرگان در مقاله «راه طی شده انبیا» است. یعنی مسیر غرب، راه طی شده انبیا است. اگر انبیا می‌خواستند صنایع را بسازند، می‌ساختند اینها ربطی به ایمان و کفر و دین و بی‌دینی ندارد! اصلاً دین برای آموزش اینها نیامده است، لذا امام عصر (ع) هم که آمد از همین پیشرفت استفاده می‌کند! عجب اینکه برخی منتقدان بازرگان که خود اهل علمند برای تفسیر این روایات، همین گونه تفسیر کرده‌اند، بدون اینکه به مبنای فاسدش توجه داشته باشند.

مبنای محوری تفسیر دوم، اعجاز حداکثری (در مقابل اعجاز حداقلی فقط برای اثبات حقانیت خویش) می‌باشد. بدین طریق موعود ادیان یک استثنا است. او هیچ‌یک از مراحل ظهور تا پر کردن زمین از عدل و داد را با تلاش معمولی انجام نمی‌دهد و همه به اعجاز انجام می‌شود! این تفسیر غیر از توالی فاسد - به خصوص در خلق استراتژی - است اصولاً قابل دفاع هم نیست. اینکه امام در اثبات حقانیت خود از معجزه استفاده می‌نماید یا فرشتگان به یاری او می‌شتابند قابل دفاع است و از قضا همین روایات هم مستند این برداشت در توسعه اعجاز است اما دلیل، اخص از مدعاست. فرشتگان او را یاری می‌کنند، همان گونه که امداد غیبی برای سایر انبیا و رسل بوده است (قرآن یاری فرشتگان در بدر را توصیف می‌نماید). امداد نیز از قانونی خاص تبعیت می‌کند که مربوط به یاری شونندگان است. هر چه جد و جهد و خلوص یاری شونندگان بیشتر باشد، امداد غیبی مضاعف است. 2

پس اگر میزان یاری فرشتگان بیشتر است باز به جد و جهد و تلاش مضاعف حضرت حجت و یارانش بر می‌گردد و این اثبات تلاش حداکثری می‌نماید نه اعجاز حداکثری خود معصومان نیز از دوران پر مشقت ظهور در کار و تلاش سخن گفته‌اند.

می‌ماند رویکرد سوم؛ این رویکرد نمی‌گوید که همین مرتبه از قوانین و نوامیس بر طبیعت حاکم است و فقط آنها به کرات خرق شده، کار با اعجاز پیش می‌رود بلکه معتقد است مرتبه برتری از قوانین طبیعت بر آن حاکم می‌شود که نشئه ملک را به قیامت و قوانین آن نزدیک‌تر می‌نماید.

اسرار یهود و اخرالزمان

ریشه این سخن در بیان شریف علامه طباطبایی است.³ این رویکرد هم ادله فلسفی دارد و هم ادله نقلی. بر اساس حکمت متعالیه و مشارب عرفانی، عالم ملک به سمت تجرد تام در قوس صعود در حال حرکت و تکامل است و مرتبه قیامت، مرتبه رسیدن دنیا به مبدأ خویش است (إلیه راجعون) از این رو فعلیت برتری در عالم مشاهده می‌شود که برای مراتب قبل شناخته شده نیست چنان که آنچه از نشئه قیامت بر ایمان شناخته شده نیست (مثل شهادت جوارح، شناخته شدن مجرم به سیمایش، زنده بودن بهشت و جهنم و...) اعجاز نمی‌باشد بلکه «خصوصیت» نشئه قیامت است. حال ظهور نیز مرتبه‌ای از آن حقیقت را دارد. در ذیل آیه «فذکرهم بأیام الله؛ آنان را به روزهای خدا یاد آور شو»⁴ روایاتی است که تصریح دارد ایام الله، روز ظهور، رجعت و قیامت است. به تعبیر بلند علامه طباطبائی «ظهور، رجعت و قیامت مراتب یک حقیقت واحدند».⁵

یعنی خصوصیات نشئه ظهور، به قیامت شبیه‌تر و نزدیک‌تر است تا دنیای ما. عالم برای رسیدن به مرتبه قیامت ناگزیر از طی دو مرتبه ظهور و رجعت است و همین تفسیر سخن پیامبر (ص) است که اگر از عمر دنیا یک روز باقی باشد، خداوند آنقدر آن را طولانی می‌گرداند تا ظهور اتفاق افتد.

این رویکرد علاوه بر اینکه مبنای محکم عقلی و نقلی دارد با مجموعه روایات دیگر هم سازگارتر است؛ به علاوه که تمام آنچه را رویکرد دوم به دنبالش هست در خود جای می‌دهد.

بر اساس این رویکرد چنان امکاناتی برای مؤمن حاصل از «کمال انسان» است نه «تکامل اسباب» و تکنولوژی موجود که البته سیاق روایت هم خلاف آن را می‌رساند. روایات، وجود امکانات را برای مؤمنان ثابت می‌کند:

به حقیقت، مؤمن در زمان (ظهور) قائم (ع) در حالی که خود، در مشرق است، حتماً برادرش را در مغرب می‌بیند....

اگر تکنولوژی متکامل شده بود که برای فاسق و مؤمن، بالسویه بود. فعلیت و صیورت بیشتر زمین نیز آثار خاص خود را دارد و از جمله آبادانی آن، اخراج نبات و گنج‌های آن و... اینها نه مجاز است و نه خرق عادت

ب - زبان علمی و عملی اخبار اهل بیت (ع): از آنچه درباره رویکرد سوم گفتیم، این نتیجه گرفته نمی‌شود که همه اخبار غیبی قرآن و عترت به همین معنای متداول شناخته می‌شوند تا مثلاً وقتی اوصافی عجیب برای الاغ دجال می‌شمارد، آن را به چارپایی عظیم الجثه و... تطبیق کنیم! اینجا نیز یک مبنای تفسیری دیگر وجود دارد و آن اینکه زبان اخبار علمی، با زبان اخبار عملی یکی نیست. زبان اخبار عملی عرفی است زیرا برای مکلّان دیروز و امروز بالسویه است پس باید وقتی می‌فرماید: «فَتِيْمُوا صَعِدْاَطِيًّا»⁶ پس بر خاک پاک تیمم کنید، «صعيد» برای مخاطبان زمان صدور شناخته شده باشد. مخاطبان متأخر این خطاب نیز باید به فهم عرفی مخاطب زمان صدور رجوع نمایند. ولی آیا اخبار علمی نیز لزوماً باید چنین باشد؟ واضح است آن محذور (عمل به تکلیف) را ندارد. ای بسا چون برای مخاطب صدور آن واقعیت شناخته شده نیست به زبان غیر عرفی و در قالب تشبیه و کنایه بیان شود. مثلاً اگر معصومان می‌خواستند از میکروب بگویند، چگونه آنرا به مخاطب زمان خود بشناسانند پس لاجرم از تعابیری مثل شیطان استفاده می‌کنند. این تفکیک که امام خمینی (ره) در کشف الاسرار بیان فرموده است، در تفسیر اخبار آخرالزمان، به خصوص پدیده‌های پس از ظهور بسیار مفید فایده است.

ج - وضع اساسی برای حقایق نه مصادیق: علامه طباطبایی در مقدمه تفسیر المیزان به خوبی این موضوع را تبیین فرموده است. وقتی قرآن می‌فرماید «فرشتگان دارای بال هستند» نباید بال پرنده یا مانند آن در ذهن تصور شود که ناسازگاری با تجرّد فرشتگان به ذهن تبادر نماید. چون اسامی نه برای مصادیق بلکه برای حقایق وضع شده‌اند. بدین معنا که همان‌طور که کلمه «ترازو» در طی قرون به مصادیق متفاوتی به کار رفته که هیچ شباهتی با هم ندارند اما همه کار سنجش را انجام می‌دادند، می‌تواند بر نوع مجردی از آن با خصوصیتی خاص در عرصه قیامت صدق کند که باز «میزان» باشد اما شبیه هیچ کدام از ترازوهای معهود نباشد بلکه موجودی مجرد و دارای شعور بوده که سنجش کیفیات ایمان و کفر، کار اوست. پس نمی‌توان زود حکم کرد که «میزان»، «صراط»، «بال» و... در قیامت معنای کنایی و مجازی دارد یا حکم کرد که همین معنای عرفی و شناخته شده دارد. یعنی واقعاً پلی مثل این پل‌ها روی جهنم تا بهشت کشیده شده است! بلکه پل هست اما نه معنای کنایی و مجازی دارد یا نمی‌توان حکم کرد که همین معنای عرفی و شناخته شده را دارد. یعنی واقعاً پلی مثل این پل‌ها روی جهنم تا بهشت کشیده شده است! بلکه پل هست

اما نه به معنای مصادیق معهود.

سه اصل تفسیری در کشف الایات اخبار عبارتند از:

1. پدیده‌هایی که شبیه پدیده‌های قیامتی تصویر شده‌اند را نباید با پدیده‌های دنیای موجود شناخت و بدان‌ها تأویل برد چون ظهور بدان نشئه نزدیک‌تر است.
2. پدیده‌هایی را که با واژگان شناخته شده ما بیان شده اما نتایج متفاوتی از آن گرفته شده، نباید به مصادیق معهود تأویل نمود بلکه باید حقیقت آنرا مورد توجه قرار داد.
3. پدیده‌هایی را که به زبان رمز گفته شده، اخبار علمی است و باید رمز گشایی شود.

3-3. نظامی برای طبقه‌بندی دلالات

آنچه به دنبال کشف دلالت آن هستیم یا حاکی از شیء است (اسم) یا حاکی از پدیده (فعل). چنانچه اشاره شد، پدیده‌های آخرالزمان:

الف - یا تجربه شده‌اند (مغرب) مثل قحطی و خسف

ب - یا غیر مغرب‌اند که با اصول تفسیری دلالت‌یابی می‌شوند.

اسامی را نیز می‌توان در یک طبقه‌بندی ابتدایی چنین تقسیم کرد:

الف - متعلق آنها در عصر صدور موجود بوده است:

1. در عصر ظهور هم موجودند:

1-1. مطابق همان مصداق اول: مثل کوفه، رکن و مقام و...

1-2. غیر مطابق با آن مصداق: مثل خراسان و...

ب - متعلق آنها در عصر صدور موجود نبوده است: مثل سفیانی، خراسانی، شعیب بن صالح و...

- در برخی احتمال معنای غیر مطابقی تنزیلی وجود دارد. مثلاً منظور از رومیان، نصارا باشد. در

این صورت واضح است همپوشانی این معنا با منطقه جغرافیایی روم شرقی در عصر صدور یکی

نیست.

– در برخی احتمال معنای غیر مطابقی وجود دارد اما نه تنزیلی و مجازی مثلاً خراسان، خراسان قدیم (در عصر صدور) است یا خراسان عصر ظهور؟ یا منظور از ترکان کیانند؟ آیا همان منطقه کوچک که در عهد عباسیان جایگاه ترکان بود یا...؟

– در برخی که دلالت عنوانی دارد مثل خراسانی، سفیانی، یمانی، و...7 این سؤال مطرح است که آیا هنگام ظهور، اینان به این عنوان شناخته شده‌اند؟ یا بدین عنوان معروف نیستند ولی عنوان برایشان صحت صدق دارد؟ که باز این سؤال طرح می‌شود که صحت صدق به چیست؟ مثلاً سفیانی حتماً باید از نژاد خونی ابوسفیان باشد یا ادعائاً و تنزیلاً متعلق به اوست؟!

– در برخی که نام شخصی (مثل شعیب بن صالح) مطرح است نیز این سؤال مطرح است که با همین ترکیب برای او شناخته شده است یا با ما به ازای آن؟ به خصوص که مثلاً شعیب بن صالح از منطقه‌ای غیر عرب نشین معرفی می‌شود این احتمال وقتی تقویت می‌شود که می‌دانیم اسامی انبیا و اولیای گذشته در ادیان گذشته که زبان غیر عربی داشته‌اند به گونه دیگر بوده است مثلاً حسن (ع) و حسین (ع) در عبری شبر و شبیر نام داشته‌اند و هکذا... آیا احتمال این ما به ازایی هم اینجا وجود دارد؟!

– در قسمت اسامی هم تعارضاتی در روایات وجود دارد که حل آن مشکل می‌نمایاند. برای نمونه اختلاف در نام سفیانی را می‌توان مثال زد: روایات نام او را «عبدالله»، «عثمان»، «معاویه»، «حرب» و «عروه» گفته 8 و نام‌های «یزید»، «عنبسه»، «هند»، «عنبه» را برای پدرش برشمرده‌اند. 9 گاهی نسبت او به «عنبه بن ابی سفیان» و گاه به «خالد بن یزید بن معاویه» می‌رسد. 10 اینجا نیز یک احتمال که از لوازم اعتقاد به بداء است، می‌تواند گره‌گشا شود. لازمه دیگر اعتقاد به بداء پذیرش تغییر در اشخاص است. توضیح اینکه اصل مقابله سفیانی یک قضای حتمی است. امام علی (ع) در این باره فرمود:

فتنه اول سفیانی است و فتنه آخر هم سفیانی است. 11

اما وقتی در اصل ظهور قائم (عج) یا فرج، بداء رخ دهد یا باید مصداق سفیانی هم دارای عمر غیر معمولی باشد و یا باید با جریان بداء در آن، اشخاص و مصادیق آن تغییر نماید. دلیلی بر اولی در دست نیست اما اختلاف در اسامی می‌تواند دلیل بر دومی باشد. از این رو پس از بررسی سندی، آنچه معتبر می‌ماند اینگونه حل می‌شود نه اینکه این اختلاف موجب خدشه به اصل مسئله شود.

4. استراتژی‌های مبتنی بر مختصات کشف شده

4-1. تقسیم‌بندی استراتژی‌ها

استراتژی‌هایی که با توجه به امکانات بالقوه و بالفعل از یک سو و توجه به مختصات دوران ظهور از سوی دیگر خلق می‌شود، دو قسم‌اند:

الف - استراتژی‌هایی که پاسخگوی نیاز امروز هم هستند؛

ب - استراتژی‌هایی که فقط فردا نگرند و ظرف تحققشان امروز نیست.

در جهان غرب قرائتی صهیونی از کتاب مقدس (مکاشفات یوحنا) بدین انجامیده که باید برای ظهور مسیح، قوم یهود در اورشلیم سکونت و حکومت داده شوند. همین قرائت از دنیای پیش رو، موجب استراتژی تشکیل حکومت اسرائیل شده است. از سوی دیگر چون نبرد نهایی (آرمگدون) در منطقه «هر مجدون» (واقع در فلسطین اشغالی) را یک نبرد اتمی تفسیر کرده‌اند، اسرائیل را به بزرگ‌ترین ذراتخانه هسته‌ای تبدیل کرده‌اند و از هسته‌ای شدن کشورهایی که در پیش‌گویی‌های هانتینگتون مبنی بر جنگ تمدن‌ها در پایان تاریخ مقابل تمدن غربی خواهند بود، به شدت ممانعت به عمل می‌آورند. در این مثال، چند درک - اعم از صحیح یا غلط - درباره آخرالزمان، چند استراتژی کلام در پی داشته است. نداشتن هیچ اطلاعی از آینده هم ما را وامی‌دارد در مقابل این استراتژی، استراتژی مناسب را داشته باشیم، در حالی که روایات از مواجهه ما با اهل یهود قبل یا حین ظهور، به ما خبر می‌دهند.¹² این خبر غیبی اگر برای نیروهای مسلح موجب اخذ استراتژی

فعال شود هم رفع نیاز امروز می‌کند (نوعی قدرت بازدارندگی در مقابل تهدید اسرائیل) و هم تهباً فردا.

اما قسم دوم مثل اخذ استراتژی برای «زندگی در فضا» یا «تعویض و تکامل تکنولوژی» است که مطالعات و آزمایش‌های آن انجام می‌شود ولی در سطح عمومی قابل تعمیم و اجرا نیست و در واقع کار برای فرداست.

اگر در تفسیر اخبار آخرالزمان به این حقیقت نائل شدیم که صنایع ظهور، تکامل یافته همین تکنولوژی نیست و طرحی نو در عالم است که حاصل تکامل انسان است نه تکامل اسباب؛ ولو امروز ناگزیر به زندگی با این صنایع هستیم اما مطالعه و تحقیق درباره آن، کم ارزش‌تر از تحقیق وجود آب در مریخ و امکانات سکوت در فضا که این همه فکر و هزینه مصرف آن می‌شود، نمی‌باشد. این مطالعات و پژوهش‌ها را نباید دست کم گرفت. چنانچه اشاره شد، همین گام‌ها که در عرصه فکر و هنر برداشته می‌شود موجب آمادگی ذهنی مخاطبان و سپس ایجاد نیاز و اشتیاق نسبت به آن غایت و سپس مقدمات و خیزش و جنبش عمومی برای تحقق یا پذیرش آن می‌گردد.

4-2. چارچوبه خلق استراتژی‌ها

درک واضح از مختصات مربوطه در آینده، به علاوه اطلاع از امکانات و موقعیت بالقوه و بالفعل اما استراتژیک مربوطه در کنار لحاظ علایم و نشانه‌های نصب شده در اخبار نشانه‌گذار، از وضع موجود تا مطلوب و در آخر، ضوابط شریعت، چار دیواری خلق استراتژی‌هاست.

توضیح با یک نمونه ساده: تفسیر دولت کریمه امام عصر (ع) و کشف ذاتیات و لوازم آن از اخبار آخرالزمان، نمایی از دنیای سیاست عصر ظهور را به ما می‌دهد. امکانات تحقق دولتی هم جهت و همسو با دولت کریمه (نه با جهت‌گیری دموکراسی لیبرال و دولت مدرن) از جمله جامعه شیعی و مانند آن است که ایران معاصر داشته است. نشانه‌های مربوط به این راه نیز واضح است. از بین ده ها نشانه می‌توان به روایت امام صادق (ع) ذیل آیه 18 سوره سبا (و قرار دادیم بین آنها و قریه

های مبارک، قریه‌های ظاهری را و تقدیر کردیم سیر در آنها را... اشاره کرد که قریه‌های مبارک را به «دولت اهل بیت» و قریه‌های ظاهری را به «فقاها» تأویل کردند. 13 که خداوند تقدیر سیر بین آنها و رسیدن به قریه مبارک برای شیعیان نموده است. حال، اخذ این استراتژی برای پیدایش دولت‌های شیعی با ولایت و زعامت فقاها، هم‌راستا با دولت کریمه امام عصر (ع)، مضبوط شرعی آن است. مثلاً در حیطة اختیارات شرعی فقیه می‌توان چنان دولتی برپا نمود؛ نه می‌توان اختیار معصوم به او داد و نه کاستن از آن اختیارات، هم‌راستایی را تأمین می‌نماید.

آوردن این مثال که به علت رخ دادنش واضح شده است جهت این است که مناقشه در مثال، اصل بحث را گم نکند گرچه به نظر می‌رسد همین مثال نیز جای توجه جدی دارد. اگر دولت‌های نظام اسلامی خود را هم‌راستا با دولت کریمه تعریف کنند و ابتدا در کی درست از آن یافته و بعد به سمت آن رفتن را استراتژی خود قرار دهند در چشم اندازها، سیاست‌گذاری‌ها، طرح‌ها و لوایح تغییرات کیفی‌تری رخ می‌دهد. برای مثال از جمله خصوصیت «دولت دنائت» و جاهلی، در استضعاف بودن اهل اسلام است و مستضعف در قرآن کسی است که «لا یستطیعون حیلۀ و لا یهدون سبیلاً» باشد. یعنی نمی‌تواند حائلی بین مناسبات غلط جاری با عقاید و رفتار دینی خود برقرار نماید، لذا جهالت‌ها به او نفوذ می‌کند، عقایدش را شبهه و خرافه می‌گیرد و اخلاق و رفتارش را فساد و فسق؛ چاره و راه فراری هم نمی‌شناسد. در مقابل در «دولت کرامت» مسلمان و دینش عزیز می‌شوند «تعزبها الإسلام و أهله» یعنی اسلام او نفوذ ناپذیر می‌شود در مقابل فسق و نفاق، خلل‌بردار می‌شود و منافق ناگزیر است از درون دست به اصلاح خویش برد: «تذلّ بها النفاق و أهله» این تابلوی کوچک و هنوز مجمل از لوازم دولت کریمه قدرت خلق استراتژی کلان برای عزت مسلمانی و دینداری در جامعه اسلامی، حیا و عفت جوان در استضعاف نیست؟ و آیا هم داستانی با دولت کریمه اقتضا ندارد که مناسبات اجتماعی، نحوه پوشش و ارتباط و دهها مسئله دیگر طوری بنا شود که فسق به جای ایمان در استضعاف افتد و دینداری تسهیل و آسان شود؟!!

نکته پایانی اینکه این چنین استراتژی‌هایی برای ظهور، ولو به فترت و انقطاع هم برخورد کند کار کرد خود را دارد. برای مثال تمرین ولایت فقاها – که ولایتی محدودتر و آسانتر از ولایت معصوم است – در حافظه تاریخی شیعه می‌ماند و موجب تربیت تاریخی او می‌شود: چنانچه

پذیرش امامت امام جواد(ع) در کودکی منجر شد شیعه در دوران سخت عسکرین و شروع غیبت دچار سردرگمی و پراکندگی نشود. امام کودک و نادیده را پذیرفت و به غیبت او راضی شد و جالب اینکه از تفرق ها و فرقه سازی ها کاسته شد، در حالی که پس از امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) اوج فرقه سازی بوده است. این استفاده از همان فرمایش امام کاظم(ع) است که فرمود: «شیعه در طول دویست سال با انتظار و آرزو تربیت شده است»¹⁴.

پی نوشت ها:

1. الاختصاص، شیخ مفید، ص 376.
 2. ر.ک: کتاب امدادهای غیبی در زندگی بشر، شهید مرتضی مطهری.
 3. المیزان، علامه طباطبایی، ج 2، ص 109. ذیل آیات 208 تا 210 بقره.
 4. سوره ابراهیم، آیه 51.
 5. المیزان، ج 2، ص 109.
 6. سوره نساء (4)، آیه 43؛ سوره مائده (5)، آیه 6.
 7. صدوق در کمال الدین از عبدالله بن ابی منصور روایت نمود که از حضرت صادق(ع) پرسیدم اسم سفیانی چیست؟ فرمود: چه کار به اسم او داری؟.. (مهدی موعود، ترجمه علی دوانی از ج 13، بحار الانوار، ص 980)
 8. به ترتیب ر.ک: الفتن، ابن حماد ص 191. کمال الدین، شیخ صدوق، ص 679؛ الملاحم، ص 77؛ عقد الدرر، ص 80 و 91؛ التذکره، قرطبی، ص 694 و 702.
 9. الفتن، ص 191؛ کمال الدین، ص 679؛ الملاحم، ص 77؛ عقد الدرر، ص 80.
 10. الغیبه، طوسی، ص 44.
 11. ملاحم سید بن طاووس نقل از تحلیل تاریخی نشانه های ظهور، ص 178.
 12. ر.ک: بحار الانوار، ج 60، ص 216.
 13. ر.ک: تفسیر نور الثقلین، ج 4، ذیل آیه 17 سوره سبأ.
 14. الغیبه، نعمانی، ص 305.
-

عنوان: جادوی رسانه‌ها

اگر پاره‌ای از مشخصات و ملاحظات ذکر شده در روایات اسلامی درباره «دجال» این دروغ‌زن فریبکار فریبنده آخرالزمانی نبود، می‌شد «رسانه» مدرن اعم از سینما و تلویزیون و... را با شکل و شمایل بروز کرده در عصر حاضر به عنوان مصداق دجال برشمرد و انگشت اشاره به سویش دراز کرد.

دیگر زمان آن گذشته که کسی بخواهد با ساده‌دلی از رسانه مدرن، که حاصل، محصول و مقوم و لازمه تاریخ غرب دجال صفت است به عنوان ظرفی فاقد هرگونه مظهر و یاد کند و آن را اسبابی برای تفنن و سرگرمی بشناسد. هرچند سرگرمی به معنی غفلت از عالم ذکر و معنی، از اقتضائات تاریخ چهارصدساله اخیر غربی است. همان که امروزه بحران و فروپاشی را به تجربه نشسته است. به هر روی، در این دوران، رسانه و جهت «قدرت» به خود گرفته است. بی‌سبب نیست که عنوان «عصر انفجار اطلاعات» را به عصر ما داده‌اند. این قدرت و انفجار نیروی نهفته در رسانه فاقد حیثیت رحمانی است و قدرت خود را از جایی دیگر وام گرفته است.

همنویایی نفس اماره فردی و جمعی با این قدرت و تأثیر گستره آن تا نفوذ در همه زوایای خانه‌ها و پستوها نیز از همین جاست.

هتاک، پرده‌داری و افشاگری بی‌حد و مرز هم از همین جا نشأت می‌گیرد ورنه، هرچه منشأ رحمانی داشته باشد لاجرم ستاریت هم دارد.

غلبه فرهنگ و تمدن غربی بر مقدرات و مقدرات عموم فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، لاجرم، انزوای آن فرهنگ‌ها، استحاله و حتی سکولاریزه شدن آنها را در پی داشت. ذات دنیاوی آن تمدن در وقت غلبه به دنیاوی شدن و سکولاریزه نمودن سایر تمدن‌ها انجامید و یکسان‌سازی فرهنگی، یکسویه نگری، اشتراک در عوالم، هم‌افقی عمومی، امامت و ولایت تکنیک بر انسان را سبب شد.

اسرار یهود و آخرالزمان

مشاهده این وجه از غلبه رسانه‌ها و حضور آن در تمامی لایه‌های حیات انسان عصر حاضر و وابستگی همه عناصر حیات فردی و جمعی آن باعث بوده تا مردانی امثال «الوین تافلر» نویسنده و نظریه‌پرداز امریکایی در کتاب موج سوم از این عصر به عنوان عصر انقلاب الکترونیک یاد کند.

«جهانی‌سازی اقتصادی» از «جهانی شدن فرهنگ» برمی‌خیزد، همان‌که رسانه‌ها در این عصر عهده‌دار آند و خود را در برابرش مسئول می‌شناسند. رسانه‌ها در این عصر، شتابی شیطانی و عجله و سراسیمگی بی‌حد یافته و به مرز انفجار رسیده است. کثرتی بی‌حد که در امارگی نفس و تمنای شیطانی به یگانگی و وحدت می‌رسد. همگرایی، همسویی و یگانگی حاصله از غلبه رسانه‌ها، اتفاق ابلیس و ظهور وحدت بدون ذکر و فکر و آکنده از غفلت را سبب شده است.

بیان تشابه میان دجال فریبنده (که خود موجد تکثر و دوری از وحدت رحمانی و ربانی است) و «رسانه» که در خود و با خود تکثر و غلبه «قدرت» را دارد، از همین جا بود.

هیچ فتنه‌ای در آخرالزمان بزرگ‌تر از «فتنه رسانه‌ها» نیست. قدرت نفوذ و میدان عمل و حضور این جادوی قرن بیست و یکم، آن را به بلای همه‌گیر آخرین عصر از حیات انسان در سال‌های قبل از ظهور مبدل ساخته است.

استفاده اولیای شیطان (صاحبان قدرت و زرسالاران یهودی) از رسانه برای تحکیم پایه‌های سلطه و منفعل ساختن مستضعفان از دیگر شئون «رسانه‌ها» است.

آنها در تمامی مناسبات سیاسی، نظامی و اجتماعی از رسانه‌ها برای موارد زیر بهره می‌جویند:

1. اعمال استراتژی بازدارندگی (منفعل ساختن همه اقوام و معارضین)
2. سنجش شرایط قبل از عمل
3. زمینه‌سازی برای تحقق استراتژی‌های نظامی

4. جبران روحیه شکست خورده و آسیب دیده ساکنان غرب
5. تحقیر و تمسخر مؤمنان و مستضعفان و منفعل ساختن آنان در برابر الیگارشی ثروت و قدرت
6. تحریف حقایق تاریخی

در این عصر که ترس و هراس از غلبه شرق و تمدن اسلامی (حسب پیش گویی هانتینگتون و اعلام جنگ تمدن‌ها) دامن گسترده، رسانه‌ها برای مغلوب و منفعل ساختن مسلمانان وارد عمل شده و برای مقاصد زیر دام گسترده‌اند:

1. ایجاد نفرت از اسلام، مسلمانان و ایرانیان
2. کسب مشروعیت و وجاهت برای حمله گسترده به شرق اسلامی
3. ایجاد رخنه و نفاق بیش از پیش میان فرق مذهبی مسلمان
4. زمینه‌سازی برای درگیری بزرگ (جنگ صلیبی دوم)

مستندات و نمونه‌های آثار سمعی و بصری (فیلم‌ها) غربی، نشان می‌دهد که از اولین سال‌های اختراع دوربین و سینما، معارضة و مقابله با «معنی، معنویت و به‌ویژه اسلام و شرق اسلامی» جزء لاینفک محصولات رسانه‌ای غربی بوده است. چنان‌که در تمامی این آثار می‌توان مصادیق «تمسخر، تحقیر، تهدید» را شناسایی و معرفی نمود.

معرفی «اسلام» و نهضت‌های اسلامی به عنوان «تهدید» علیه غرب و تمدن غربی، متعلق به هراس آخرین غرب از آخرین رویارویی است که حسب پیش‌بینی و پیش‌گویی مردانی چون نوستر آداموس از میان خودشان به غلبه اسلام و ظهور دولت حق بر کل جهان می‌انجامد. تاریخ جدیدی که به نام خدا و ولایت الهی انسان کامل آغاز شده و به تاریخ ولایت نفس اماره غربی و ابلیس خاتمه می‌بخشد.

متأسفانه، ضعف درک و شناخت صاحبان امضاء و ثروت در رسانه‌های کشورهای اسلامی درباره شرایط تاریخی ویژه‌ای که در آن به سر می‌بریم از یک سو و ناتوانی آنان از درک و شناسایی

اسرار یهود و اواخرالزمان

جایگاه رسانه‌ها در جهان امروز و بالاخره ناتوانی در به کارگیری این ابزار موجب شده تا از «رسانه‌ها» به عنوان اسباب سرگرمی و تقنین و بازی‌های سیاسی استفاده شود. از همین روست که آنان بی‌پروا محصولات رسانه‌ای غربی را به راحتی به خورد جمعیت خرد و کلان مسلمان می‌دهند و از این عمل هیچ باکی ندارند.

شاید بتوان پرسید:

1. گردانندگان رسانه‌های عمومی چه تعریفی از شرایط تاریخی و موقعیتی که ساکنان زمین در آن سیر می‌کنند دارند؟

2. آنان چه تعریفی از آنچه که با عنوان رسانه از آن یاد می‌کنند دارند؟

3. مبتنی بر کدام مصلحت و حکمت، بر حجم و گستره فعالیت‌ها و تنوع قالب‌ها می‌افزایند؟

4. در موقعیت و شرایط تاریخی موجود چه تعریفی از جایگاه و حوزه مسئولیت خود دارند؟

5. چه تکلیفی در برابر حجتّ حیّ خداوند، امام مبین برای خود قائلند؟

6. چه تعریفی از «زمینه‌سازی» و «زمینه‌سازان» دارند و برای آمادگی در عصر غیبت و سال‌های پرفتنه و بلای قبل از ظهور چه پیشنهادی دارند؟

7. آیا محتوا و مضامین موجود و مندرج در صورت آثار و برنامه‌های شبانه‌روزی رسانه‌ها منطبق با خاستگاه، نیازمندی، موقعیت انسان در حال گذار هست؟

8. چرا این چنین گیج، آشفته احوال و پراکنده می‌نمایند؟

پاسخ به این سؤال‌ها ساده نیست؛ چنان که مدیریت، به کارگیری و کنترل رسانه‌ها.

بی شک بر سر دوراهه تردید، آهسته رفتن بهتر از دویدن و ایستادن بهتر از گام زدن است. درباره رسانه‌های فعال در کشور خودمان، علی‌رغم گذشت سه دهه، نقادی جدی در این باره صورت نگرفته است چنان‌که تاب و تحمل پریشی نیز در میان آنها نیست. صاحبان رسانه‌ها در طرفه‌العینی منتقد بی‌نوا را به چارمیخ اتهام می‌کشند، قلم را بر فرقی می‌شکنند تا حدّ خود را بشناسد و پای از گلیم دراز نکند. به هر صورت، باید دانست که در شهر کوران و کران به‌سر نمی‌بریم و اگر به هر صورت و به هر دلیل آنچه را که می‌کنیم به رویمان نیاورند، در آینده‌ای نه چندان دور به رُحمان خواهند کشید. والله اعلم

عنوان: سینمای غرب و ارتباط آن با اهداف صهیونیسم

چند سال پیش مایکل مور، در فیلمی به نام «بولیگ برای کلمباین» بررسی کرد که چرا در آمریکا در سال، یازده هزار قتل با گلوله انجام می‌شود؛ یعنی بیشتر از همه کشورها! او در نهایت به این نتیجه رسید که این وضع فاجعه‌بار، حاصل ترسی است که رسانه‌ها در جامعه آمریکا می‌پراکنند. مرتب در رسانه‌ها القا می‌کنند که به زودی سیل می‌آید، آفات حمله می‌کنند، تروریسم حاکم می‌شود. فیلم‌ها به شدت آدم‌ها را می‌ترسانند، جهان را سیاه می‌نمایانند.

گفت‌وگو با آقای سعید مستغانی، پژوهشگر و منتقد سینما

اشاره:

جناب آقای سعید مستغانی، پژوهشگر و صاحب‌نظر صاحب‌نام در حوزه سینما است. ایشان در حال حاضر، مسئولیت انجمن منتقدان سینمایی و دبیری خانه سینما را به عهده دارند.

سینمای غرب تا چه اندازه و چگونه در مسیر آموزه‌های صهیونیسم و سران قدرت غرب قرار گرفته است؟

فیلم «رمز داوینچی»، درباره حقیقت جام مقدس صحبت می‌کند و توضیح می‌دهد که انجمن فراماسونری، این حقیقت را سال‌ها مخفی نگاه داشته است. یکی از قهرمانان فیلم ابراز نگرانی می‌کند که ممکن است این حقیقت از یاد برود و سپس می‌گوید: «نه، ما سال‌ها در هنرهای مختلف اعم از موسیقی، نمایش‌نامه نویسی و فیلم‌هایمان، این حقیقت را نگاه داشته‌ایم. برای آنکه در ذهن کودکان این مطالب از کودکی حک شود، آنها را در هزاران کارتون و برنامه کودکانه آورده‌ایم (که البته مردم دنیا به دلیل اشارات غیر مستقیم زیاد متوجه نمی‌شوند).

اکنون آموزه‌های مخفی‌شان به صورت انیمیشن به خانه‌های من و شما می‌آیند و بچه‌های ما می‌بینند و بعد می‌گویم تنها یک کارتون است، غافل از اینکه این برنامه‌ها همراه با مضامین نیمه‌پنهان صهیونیستی، کابالیستی و فراماسونری هستند. برای نمونه انیمیشنی به نام «ماداگاسکار» ساخته‌اند که از قضا به فارسی دوبله شده و از تلویزیون هم پخش شده است. داستان چنین است که چهار حیوان مختلف از باغ وحش نیویورک فرار می‌کنند و به دامن طبیعت می‌گریزند. در فیلم‌ها گریز به طبیعت، بازگشت به خویشن و هویت معنی می‌شود. اینها به جنگل می‌روند تا به طبیعت خودشان برگردند و هویت خودشان را بیابند. در ادامه این حیوانات در جنگل وحشی می‌شوند و همدیگر را می‌خوردند! این فیلم به طور غیر مستقیم می‌گوید که اگر تو به طبیعت و هویت خودت برگردی، از باغ‌وحش نیویورک بیرون روی، وحشی می‌شوی. سپس این چهار تا حیوان به این نتیجه محتوم می‌رسند که باید به باغ‌وحش برگردند و می‌گویند ما باید در این باغ‌وحش باشیم، تحت نظارت باغ‌وحش‌بانان؛ یعنی سران قدرتمند هالیوود و آمریکا، جهان را این‌گونه می‌خواهند و در آثار هنری

هم این گونه القا می‌کنند. آن وقت بچه من و شما می‌پرسد واقعاً همین گونه باید باشد و باید برای همیشه در باغ وحش زندگی کنیم! دقیقاً این چیزهایی است که در فیلم‌هایشان می‌آید.

بنابر گفته شما از دهه هفتاد جادوگری رواج پیدا کرده است؛ آیا منفی بودن جادوگری، تنفر عمومی ایجاد نمی‌کرد؟

معمولاً نگاه عرفی به جادوگری نگاه منفی بوده است. در فیلم‌هایی که آن موقع ساخته می‌شد، تلاش می‌شد که همان عرف مرسوم نشان داده شود در نتیجه باعث برانگیختن تنفر عمومی نبوده، بلکه ترویج خرافات کار عموم مسیحیان و یهودیان بوده است ولی برای اینکه جادوگران را خوب معرفی کنند. یک سری فیلم‌هایی می‌ساختند. برای نمونه «جادوگر شهر از»، دختر «شاه پریان» یا چیزهای دیگر؛ «جادوگر شهر از» را کمپانی سلز نیک ساخت که کمپانی‌ای صهیونیستی بود. مشخص است که آنها بر اساس آموزه‌های خودشان این کار را کردند.

سپس ساخت فیلم‌هایی که درباره جادوگر باشد، جدید است و این هم مشخصاً صهیونیستی است. همین فیلم «هری پاتر» را شرکت برادران وارنر که از ابتدا یهودی و صهیونیستی بود، ساخته است. حتی جادوگری را پیش از این به شرق نسبت می‌دادند؛ مانند فیلم «علی بابا و چهل دزد بغداد» و...؛ یعنی خیلی زیرکانه تلاش می‌کردند محتوایی را که بین مردم منفی بودند شرقی معرفی کنند، یا بگویند از شرق نشأت گرفته است مانند فیلم «جن گیر» که شرارت و شیطنت از کربلا در عراق به غرب می‌رود و در جسم دخترکی حلول می‌کند تا به نوعی بدنام کردن شرقی‌ها، مسلمین و شیعیان ختم شود. ولی امروزه داستان فرق کرده و جادوی آخرالزمانی غربی را می‌سازند که در نهایت بر همه جهان مسلط می‌شود.

اسرار یهود و آخرالزمان

چرا کابالیسم و بودیسم بیشتر در سینمای غرب مورد توجه هستند و بعضاً در کنار هم هستند ولی هندویسم کمتر مورد توجه بوده است؟

به نظر می‌آید که کالابا یا همان فرقه‌های فراماسونری که اکنون در دنیا بر رسانه‌های مختلف حاکم هستند، از همه آن فرقه‌های گذشته و امروز که به نظرشان در راستای اهدافشان باشند، استفاده می‌کنند. حتی از معناگرایی و مفاهیم ماورایی هم استفاده می‌کنند. البته با تقریرات و تحریفاتی که به نفع خودشان باشد. طبق آموزه‌ها و طبق پروتکل‌های حکمای صهیون، باید از همه چیز به نفع دنیای خود استفاده کنند. این است که شاهدیم بودیسم را با همه سابقه‌اش، به خدمت خود گرفته‌اند، علاوه بر اینکه بودیسم خدا، معاد و فلسفه سیاسی ندارد و با سکولاریسم مورد نظر آنها سازگارتر است ولی بالاخره هندویسم احکام و شریعی دارد و کاملاً بی‌محتوا نیست. آنچه یک مقدار با آموزه‌هایشان منافات پیدا می‌کند یا آن شخصیت‌های که به اصطلاح یک مقدار در آموزه‌هایشان مانع ایجاد می‌کنند را کمتر مورد توجه قرار می‌دهند. آنهایی که بیشتر از لحاظ سیاسی و فکری با آنها همراه هستند، در کانون توجه رسانه‌های غربی قرار می‌گیرند. شخصیتی مانند دالایی لاما – رهبر بوداییان تبت – را همه جا علم می‌کنند و به او جایزه می‌دهند. چون او و آموزه‌هایش با غرب همراه هستند.

عناصر نمادین و نشان‌دهنده کابالیسم و صهیونیسم چیست؟ علاوه بر نمادهای عرفانی مشترک بین مکاتب مختلف عرفان و تصوف، اشتراکات دیگری هم دارند. برای نمونه مسئله آرماگدون و منجی است که خیلی برای آنها مهم است. آخرالزمان آنها بسیار شاخص است، اینها در فیلم‌هایشان به وفور مطرح است.

همچنین مسئله «آنتی‌کرایست» است؛ آن شیطان، هیولا یا ضد مسیحی که می‌آید و دنیا را تهدید می‌کند. گاهی به آن دجال هم می‌گویند. البته دجال از نظر مسیحیت و یهودیت با دجال بین مسلمانان، خیلی فرق دارد.

اینکه چرا بسیاری از فیلم‌های دوران کنونی، فیلم‌های وحشتناک و ترسناک هستند و چرا آنقدر جهان را وحشتناک و سیاه نشان می‌دهند، دقیقاً همین است که می‌خواهند خطر ظهور ضد مسیح یا شیطان را به بشر گوشزد کنند و بگویند که تنها منجی ما نجات‌بخش همه بشر است. در فیلم‌هایی که در چند دهه غرب تولید کرده است، فیلم‌های ترسناک و هراس‌آور زیادی را شاهد بوده‌ایم. همیشه یک خطری جایی را تهدید می‌کند؛ برای نمونه زامبی‌ها. آنها که می‌میرند و با یک حالت‌های وحشتناکی تبدیل به زامبی می‌شوند، ویروسی که همه را زامبی می‌کند، یا زنبورها و سوسک‌ها یا حشرات بزرگی که به افراد بشر و آبادی‌ها حمله می‌کند یا آتش و آتشفشان یا سیل یا زلزله‌ای که خواهد آمد، یا بیماری‌های فراگیری که همه را تهدید می‌کند یا بیگانه‌ها، فضایی‌ها و تروریست‌هایی که هیچ نمی‌فهمند.

همیشه رسانه‌های غرب آدم‌ها را از یک چیزی می‌ترسانند؛ آدم‌های جامعه خودشان و دنیا را سیاه نشان می‌دهند. برای نمونه نشان می‌دهند که صبح بیدار می‌شوی و ناگهان خود را در یک زنجیر می‌بینی که اگر خودت را از آن خلاص نکنی با بدترین شکنجه‌ها روبه‌رو خواهی شد. همیشه ترس را به شما القا می‌کنند به گونه‌ای که اگر در خانه هم باشی، دچار وحشت هستی.

چند سال پیش یکی از محققان و کارگردانان آمریکایی به نام مایکل مور، در فیلمی به نام «بولیک برای کلمباین» بررسی کرد که چرا در آمریکا در سال، یازده هزار قتل با گلوله انجام می‌شود؛ یعنی بیشتر از همه کشورها! ابتدا نظریه‌ای ارائه داد که شاید به دلیل سابقه خشونت‌بار آمریکا باشد. تحقیق کرد و به این نتیجه رسید که نه! چنین نیست. در خیلی از کشورهای دنیا این سابقه بیشتر است. نظریه بعدی را ارائه داد که دلیل خشونت زیاد آمریکایی‌ها این است که اسلحه بیشتری در اختیار آنان است؛ دید نه! در کانادا بیشتر است. در نهایت به این نتیجه رسید که این وضع فاجعه‌بار، حاصل ترسی است که رسانه‌ها در جامعه آمریکا می‌پراکنند. مرتب در رسانه‌ها القا می‌کنند که به زودی سیل می‌آید، آفات حمله می‌کنند، تروریسم حاکم می‌شود. فیلم‌ها به شدت آدم‌ها را می‌ترسانند، جهان را سیاه می‌نمایانند. همیشه انکار وحشتی در این جهان حاکم است، ارواحی می‌خواهند این جهان را بگیرند، شیطان می‌خواهد بیاید. در تداوم تبلیغات رسانه‌ای و سینمایی‌شان، می‌گویند ما هستیم که می‌توانیم علیه شیطان و این جهان سیاه بجنگیم، علیه

اسرار یهود و احرالزمان

این قاتل‌های زنجیره‌ای. این دستگاه ماست، این چشم آبی‌های آمریکایی هستند که می‌توانند این کار را بکنند. ما هم برای اینکه شروران را سرکوب کنیم، باید برویم و در خانه‌های آنها، آنها را سرکوب کنیم. بدین نحو لشکرکشی‌های پرخرج خود را هم توجیه می‌کنند. این عناصر نشان‌دهنده طرز فکر سردمداران امروز سرمایه، رسانه و سینماست که به طور مشخص کابالیست‌ها و صهیونیست‌ها هستند.

در چنین شرایطی که سینمای غرب چنین فعالیت‌هایی دارد، سینمای ایران چه برنامه‌هایی داشته یا در آینده خواهد داشت؟

به واقع سینمای ایران هیچ برنامه‌ای نداشته و فکر هم نمی‌کنم در آینده با این عوامل سینمای موجود، کار مهمی انجام دهد. شاید بفرمایید این بدبینانه است ولی شما را به ساختاری که سینمای ایران دارد توجه می‌دهم. ببینید شما اگر به کسی یا چیزی امید داشته باشید، برمی‌گردد به ساختار آن. برای نمونه فرض کنید فرزندی دارید که نبوغ خاصی در او می‌بینید. آنگاه می‌گویید این بچه اگر تلاش کند، در آینده یک چیزی می‌شود. در این سینمای موجود، متأسفانه آنهایی که دارند اداره می‌کنند و ساختارش را دارند، دست‌کم آنهایی که نبض کلیدی را در اختیار دارند، یعنی تهیه‌کنندگان و تولیدکنندگان به طور مشخص، این ایده‌ها را ندارند. درباره فیلم‌سازها صحبت نمی‌کنم. برخی کارگردانان، آدم‌های خلاق و متعهدی هستند ولی به طور مشخص تهیه‌کنندگان، درباره این مسئله فکر نمی‌کنند که این مضمون، سمبل یا تفکر صهیونیستی است، کابالیستی است، یا آخرالزمانی است. به قول معروف این کاره نیستند. تنها فکرشان همین است که فیلمی سرگرم‌کننده و گیشه‌پسند بسازند. در نهایت از این سینما آبی گرم نمی‌شود، مگر اینکه یک تحول خیلی خاصی در آن به وجود بیاید.

متأسفانه تأثیر این تفکرات در جامعه فهمیده نمی‌شود. این احساس نمی‌شود که جهان غرب و صهیونیست‌ها این فعالیت‌ها را علیه ما آغاز کرده‌اند. همه فکر می‌کنیم می‌توانیم گفت‌وگو و مصالحه کنیم. نه! مصالحه‌ای در کار نیست، اصلاً نمی‌تواند گفت‌وگویی باشد. اصلاً آرمان‌ها با هم متفاوت است. آنها امام زمان ما را (نعوذ بالله) ضد مسیح و رئیس شیاطین، می‌خوانند. چه طور

اسرار یهود و آخرالزمان

می‌توانیم با آنها مصالحه کنیم! آنها ما و اجدادمان را شیطان، نیروی شر و محور شرارت نامیده‌اند و در فیلم‌هایشان نشان داده‌اند. تنها 120 کانال تلویزیونی به تبلیغ مرام او انجلیست‌ها مشغول هستند. در سال، حدود هزار فیلم در آمریکا ساخته می‌شود، حدود 600 یا 700 عدد آن تبلیغ این آرمان‌ها و اسطوره‌هاست.

ما چه کرده‌ایم؟ صداوسیما و سینمای ما چه کرده است؟ آیا همین مقدار کار کمی که انجام شده، کافی بوده است؟ وقتی فیلمی مانند «ماتریکس» هیجده هزار سینمای دنیا را به تسخیر خود درمی‌آورد و فروشی بالای دو و نیم میلیارد دلار دارد، برد تیراژ کتاب‌های دو یا سه هزار نسخه‌ای ما چه اندازه می‌تواند باشد؟

در طول این بیست‌وهشت سال چه فیلمی درباره یکی از مظاهر امام زمان (عج) ساخته‌ایم. چه اندازه دنیا سینمای دینی یا آخرالزمانی ما را دیده است؟ اصلاً ما سینمای آخرالزمانی داریم؟ باور کنید خیلی از بچه‌های ما از ظهور امام زمان می‌ترسند! می‌گویند اگر امام زمان بیاید خون راه می‌اندازد! آنقدر در این جامعه هنری ما کار نشده که نسل‌های بعدی از امام زمان (عج) می‌ترسند، ولی از مسیح آنها نمی‌ترسند! مسیح (ع) مظهر مهربانی، خوبی و محبت است، چون آثار بسیاری از مسیح و قدیسان مسیحی در ویدیوکلپ‌ها، ماهواره‌ها و حتی تلویزیون پخش شده است ولی متأسفانه یک فیلم درباره امام عصر (عج) نساخته‌ایم.

دلیل این کم‌کاری سینمای ایران را درباره آخرالزمان و رویدادهای آن در چه می‌دانید؟ واقعاً پرسش خوبی است؛ یعنی فکر می‌کنم باید بنا به آن چیزی که در احادیث وجود دارد، امام زمان (ع) اول شناسانده شود، سپس زمینه‌های ظهور و خصوصیات یاران ایشان بررسی شوند. امام زمان (ع) را تنها در نیمه شعبان می‌شناسند. جوان‌ها و مردم جشنی می‌گیرند و بعد که می‌گوییم امام زمان (ع) ظهور می‌کنند، گفته می‌شود حالا هنوز وقتش نرسیده است! این نشان می‌دهد قضیه را جدی نگرفته‌ایم. به همین دلایل است که ظهور عقب می‌افتد. همه چیز را شوخی گرفته‌ایم ولی آن طرف، در غرب، صهیونیست‌ها با مسائلی از این دست خیلی جدی برخورد می‌کنند. این جدیت

اسرار یهود و اخرالزمان

را می‌توان از فیلم‌ها و برنامه‌های فرهنگی‌شان دریافت. به نظر حقیر این قدرت خدا و ساحت مقدس امام زمان (ع) است که این مملکت را نگاه داشته است.

در این میان می‌خواهم نظر شما را درباره برنامه‌ای که مدتی در رسانه ملی مطرح شده بود، بپرسم؛ «سینما ماوراء»!

«سینما ماوراء» هم در همان عرصه سیاست‌های تلویزیون است. تلویزیون البته مدیران پرتلاشی دارد، آدم‌های خوبی در آن هستند، قصدها و نیت‌ها خوب است ان شاءالله. ولی برنامه‌ای برای دشمن‌شناسی و آرمان‌شناسی اسلامی و ارزیابی فیلم‌های غربی با این دید، متأسفانه وجود ندارد. دشمن اصلی ما همین صهیونیست‌ها و برنامه‌هایشان و آرماگدون‌ها هستند. قرآن کریم هم حدود هزار آیه درباره شیوه‌های دشمنی یهود با اسلام و تاریخ آنان دارد.

شما وقتی کانال‌های غربی را نگاه کنید، مرتب علیه شیعه تبلیغ می‌کنند. متأسفانه چنین دیدگاهی در سینما و تلویزیون ما نیست. نگاه ما به فیلم‌های آنها منهای نگاه دقیق دشمن‌شناسانه است.

برنامه سینما ماوراء هم به یک‌سری فیلم که از آن طرف بیاورند و تنها غیر مادی باشند، محدود شده است؛ یعنی همین که فیلمی به جای دیگری غیر از مادیات توجه داشته باشد، کافی است. حالا اینکه این غیر مادی بودن، جادویسم است، بودیسم است، کابالیسم است یا شیطان‌پرستی، مهم نیست. نمونه آثاری که سینما ماوراء نشان داده است، بر این ادعا شاهی قوی است. در چند فیلم پخش شده در همین برنامه تفکرات لایک‌وار ارائه شده است و بیشتر منتقدین هم متأسفانه به دلیل بی‌خبری تجلیل می‌کنند! در نقد فیلم که تنها نباید ساختار سینمایی را بلد بود، باید به محتوای فیلم‌ها هم مسلط بود. حرف من این است که چنین فیلم‌هایی را نشان دهید، ولی منتقدی عالم و دانشمند بیاورید که دقیقاً اینها را توضیح دهد و تفکرات اصلی حاکم بر هالیوود و سینمای غرب و شرق را با توجه به حقانیت اسلام و تشیع توضیح دهد و شگردهای آنها را رو کند.

متأسفانه همین وضع را در هنرها و جامعه خود هم داریم. برای نمونه اخیراً کتاب «فریدون آدمیت» که خود یکی از فراماسون‌های شاخص ایرانی است، چاپ شده به نام «میرزا حسین خان

اسرار یهود و اخرالزمان

سپه سالار» که درباره بنیان گذار فراماسونری در ایران است. وی در این کتاب اندیشه ترقی را به فراماسونری نسبت داده است، در صورتی که هر کس با تاریخ کمی آشنایی داشته باشد، می داند که فراماسونرها وابسته به صهیونیست‌ها، انگلیسی و آمریکا بوده و حافظان منافع آنها در دنیا هستند. نمی‌گوییم چاپ نشود، بلکه انتشار بدهند ولی در کنار آن بنویسند میرزا حسین خان سپه سالار چه کسی بوده و چه کرده است. بنویسند او بود که اولین دولت فراماسونری را در ایران تشکیل داد. بنویسند که فریدون آدمیت فراماسونر است. دست کم اینها را توضیح دهند که خواننده جوان، مشرب فکری این افراد را بشناسد. متأسفانه این کار انجام نمی‌شود. این تفکر در تلویزیون هم وجود دارد؛ یعنی با وجود فیلم‌ها و کارهای خوبی که ساخته می‌شوند و فیلم‌های خوبی که نشان می‌دهند ولی این تفکر منسجم وجود ندارد و این برنامه‌ها به هرز می‌روند و همین سینما ماوراء می‌تواند بهترین محمل برای بیان آرمان‌ها، عقاید اسلامی و افشای فیلم‌ها و برنامه‌های مخدر آنها باشد.

با توجه به مسائل موجود و ترویج شدید جادوگری و مسائل ماورایی منحرف در ایران و جهان، به طور مشخص چه پیشنهادی برای جلوگیری و مقابله به مثل دارید؟

اکنون فرقه‌های انحرافی بسیار زیادی در کشورمان وجود دارند. اخیراً کتابی چاپ شد از دکتر محمد تقی فعالی به اسم «آفتاب و سایه‌ها» که راجع به این فرقه‌ها بود که توسط دفتر مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها توزیع شد. اولین بار بود که درباره این فرقه‌ها به طور جدی صحبت می‌شد. این اولین قدم است. متأسفانه بنده دیده‌ام که کتاب‌های این فرقه‌ها را به صورت مجانی در میدان‌های شهرهای ما پخش می‌کنند و هیچ کس جلوی آنها را نمی‌گیرد. باید جلوی تبلیغ ضلالت را گرفت. این قدم بعدی است. باید با فرقه‌هایی که پس‌فردا هزار تفکر انحرافی، خانه‌های تیمی و تیم‌های فساد فکری و جنسی به وجود می‌آورند برخورد مناسب شود.

به نظر می‌رسد پیش از مقابله به مثل، باید کار را ایجابی و تولیدی کنیم. کار اثباتی کنیم؛ یعنی اینکه بیایم دست‌کم تفکرات، دشمن‌شناسی و آرمان‌های خودمان را در قالب فیلم‌های جذاب و

قوی نشر دهیم. سپس مقاله به مثل کنیم. کار تدافعی هم یک واقعیت است و باید وجود داشته باشد. مؤثرترین سلاح می‌تواند رسانه باشد، رسانه و سینما که مهم‌ترین و مؤثرترین هستند. فیلم باید ساخت. برنامه ساخت. روشنگری کرد. کانال تلویزیونی ایجاد کرد. همین کتاب و نشریه و این قبیل کارها.

سوء تفاهم نشود، نه اینکه ممنوعیت به وجود بیاید. کتاب‌های آنها هم منتشر شود ولی این، محملی شود برای توضیح این پدیده‌ها. اخیراً دیدم کتاب «دو قرن سکوت» آقای زرین کوب دوباره به چاپ رسیده است. کتابی که شهید مطهری نقدهای اساسی به آن داشتند. این کتاب درباره ایران بعد از اسلام است و می‌گوید که پس از اسلام دو قرن ایران ساکت بود و هیچ فرد شاخصی نداشت. شهید مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» با دلیل و برهان، توضیح داده‌اند که اتفاقاً این‌گونه نبوده است و در این دو قرن، پایه‌ای‌ترین عرفا، فضلا و فلاسفه ایرانی را داشته ایم. پایه‌ای‌ترین علوم در همین دو قرن تولید و صادر شده‌اند. کار خوبی که در چاپ جدید این کتاب شده آن است که صحبت‌های شهید مطهری را هم همراه اصل کتاب چاپ کرده‌اند؛ خیلی کار خوبی است. یعنی دست کم اگر آن نظر مطرح می‌شود، نظر ایشان هم مطرح شود. اگر نظر فراماسونری چون فریدون آدمیت درباره فراماسونری دیگری به نام سپه سالار گفته می‌شود، در کنار آن واقعیت برنامه‌های اینها هم گفته شود. حتی طبق اسناد ساواک، در زمان شاه گفتند که این کتاب ضد اسلامی است و ممکن است مردم وقتی که این حرف‌های ضد اسلامی را بخوانند، بر آشوبند و کتاب چاپ نشود ولی محمدرضا شاه که نوکر فراماسونرها بوده می‌گوید کتاب چاپ شود!

عنوان: تصویر اعراب و مسلمانان در کتاب‌های درسی غرب

کتاب‌هایی که در مورد جنگ‌های صلیبی نوشته شده بیانگر این نکته است که جنگ‌های صلیبی نقش زیادی در ایجاد تصورات نادرست و غلط از مسلمانان در ذهن و فکر غریبان دوران معاصر داشته

است. به گونه‌ای که هنوز رسوبات روانی این حملات تبلیغاتی، همچنان به صورت غیر مستقیم تأثیر زیادی بر دیدگاه آنان نسبت به مسلمانان دارد.

1. کتاب‌های درسی انگلستان

در این پژوهش، محتوا و پیام‌های 30 جلد کتاب درسی، درس‌های تاریخ، جغرافیا و ادیان مورد بررسی و موشکافی قرار گرفته است. در این مطالعه، این نکته بسیار مهم مورد توجه بوده که این کتاب‌ها چه تصویری از عرب‌ها و مسلمانان ارائه داده و چه افکاری را در این خصوص به دانش آموزان انگلیسی القا می‌کنند. اینکه نویسندگان در این راه، چه روشی در پیش گرفته‌اند؛ آیا دیدگاه‌هایی بی‌طرفانه نسبت به این موضوع داشته‌اند، آیا دیدگاه آنان مثبت بوده یا مغرضانه؟

به طور کلی، در این کتاب‌ها، هنگامی که از جنگ‌های صلیبی، درگیری اعراب با اسرائیل، دیدگاه برخی نویسندگان غربی نسبت به اسلام و ارتباط دادن اسلام به مسئله تروریسم و جهاد، سخن گفته می‌شود، تصویرهای نامناسب و منفی از مسلمانان و اعراب نشان داده می‌شود.

آشنایی با اسلام

ارائه اسلام در کتاب‌های درسی انگلستان، حاوی مفاهیم نادرست زیر است:

به تصویر کشیدن اسلام به عنوان مجموعه‌ای از اصول و آداب و مراسم خاص، معرفی تصوف به عنوان نماینده کامل دین اسلام، آداب و مراسم دین اسلام، اسطوره‌های دانستن طرح این سؤال که جنگ‌های صلیبی در اسلام، جنگ فرهنگی بوده یا جنگی دینی؟ استفاده از شرایط تاریخی برای توجیه حمله اروپایی‌ها در جنگ‌های صلیبی، ارتباط دادن اسلام به تروریسم و گروه‌های تندرو، معرفی نادرست جهاد، اسلام و ربط دادن آن به حوادث یازدهم سپتامبر آمریکا. ارائه اطلاعات نادرست از اسلام و اعراب، عمومیت بخشیدن‌های نادرست در مورد موضوعات مختلف، بی‌عدالتی و بی‌انصافی هنگام معرفی دین اسلام در مقایسه با ادیان دیگر.

به عنوان مثال، کتاب «پژوهشی در ادیان» در فصل مربوط به دین اسلام تمرکز زیادی بر این نکته

دارد که تصویری بسیار مبهم و محدود در چارچوب اوامر و نواهی (این کار انجام بده و آن را نه، این حرام است و آن حلال، این مباح است و آن غیر مباح) از دین اسلام ارائه دهد، تا آنجا که خوانندگان غربی، با مطالعه این گونه کتاب‌ها، حقیقت دین اسلام را به عنوان دینی که رسالت انسانی و فرهنگی کامل و جهانی دارد، نمی‌شناسند، بلکه تنها چیزی که از اسلام درک می‌کنند، این است که دین اسلام، دینی دارای آداب و رسوم بسیار سخت‌گیرانه و دقیق است که این احکام و آداب را می‌توان در مسئله حرام و حلال یا آداب و مراسم دینی خاص آن خلاصه کرد و در این میان اشاره‌ای به ابعاد فرهنگی و تمدنی و آبادانی زمین که اسلام دستورهای زیادی در مورد آن داده است و همچنین پای‌بندی به واجبات دینی و امنیت و صلح، نمی‌شود.

مرتبط دانستن اسلام با تروریسم و گروه‌های تندرو

با اینکه تروریسم یک موج جهانی است که هیچ‌گونه دین، وطن یا ملیتی نمی‌شناسد، اما در کتاب‌های درسی انگلستان مشاهده می‌شود که نویسندگان آن تمایل دارند در ضمن سخن گفتن از اسلام و مسلمانان، جنگ‌ها و خشونت، تروریسم، به طور غیر مستقیم اسلام و تروریسم را به هم ربط دهند و دین اسلام را دینی تروریست‌پرور معرفی کنند. این در حالی است که مؤلف هنگام سخن گفتن در مورد ادیان دیگر، به هیچ وجه چنین دیدگاه و تمایلی ندارد.

به عنوان مثال، در مورد ربط دادن اسلام به تروریسم در کتاب «پژوهشی در ادیان»، مؤلف در صفحه 154 بدون اینکه اشاره‌ای به ترس مسلمانان از تروریسم داشته باشد، در بخش پایانی آن، با اشاره به وجود تروریسم در میان مسلمانان، به صورت کلی و عام در این مورد سخن می‌گوید و بی‌گمان ابراز ترس از تروریسم ذیل عنوان اسلام، به طور غیر مستقیم این نکته را به مخاطبان القا می‌کند که حتماً میان اسلام و تروریسم رابطه محکمی وجود دارد و این نکته‌ای است که ما در مقدمه از آن به عنوان عمومیت بخشیدن‌های نادرست برای ایجاد ارتباط موضوع‌های مختلف با هم در ذهن خواننده سخن گفتیم. یکی دیگر از نمونه‌های این موضوع، کتاب درگیری اعراب با اسرائیل (2003) است. مؤلف این کتاب در صفحه 154، گروه‌های تندرو را ملازم با اسلام می‌داند و به این نکته اشاره می‌کند که این گروه‌های تندرو، محبوبیت خاصی در میان قشر فقیر مسلمانان دارند و این اقشار آنها را به دیده احترام می‌نگرند و آنها را قهرمان به شمار می‌آورند. در صفحه 155 این

اسرار یهود و اخرالزمان

کتاب روش و اخلاق علمی و محققانه کنار گذاشته شده و می گوید تنها شمار بسیار اندکی از مسلمانان مخالف این گونه رفتارهای تندروانه و اعمال تندروانه هستند و در این راه پیش داوری های غیر علمی و نادرستی دارد، البته هیچ گونه دلیل و مدرکی برای اثبات این ادعا وجود ندارد و این چیزی جز اطلاعاتی نادرست و غیر واقعی نمی تواند باشد.

اسلام دین صلح و آرامش است و پیروان خود را از کشتار دیگران باز می دارد و جهاد هم تنها برای دفاع از خویش جایز است، نه برای تجاوز و حمله به دیگران «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لاتعدوا ان الله لایحب المعتدین»¹

اما آیات قرآنی دیگر را که به مسلمانان دستور می دهد با غیر مسلمانان بجنگند، باید در چارچوب شرایط اجتماعی و علل قبل و بعد آن مورد مطالعه و بررسی قرار داد و دانست که در آن زمان چه شرایط و موقعیت هایی وجود داشته که قرآن چنین دستوری داده است، زیرا اسلام به طور کلی مسلمانان را تنها برای دفاع از خود به جنگ با غیر مسلمان فرامی خواند.

از جمله مواردی که نشان می دهد این کتابها تمایل دارند رابطه میان اسلام و خشونت را در ذهن دانش آموزان بسیار محکم و ناگسستنی نشان دهند، مطلبی است که در صفحه 61 کتاب «ادیان جهان معاصر» (2002) تحت عنوان «آیا اسلام دین خشونت است؟» آمده است مؤلف در این بخش می گوید: خبرهای زیادی در مورد تروریسم اسلامی به گوش می رسد». به عنوان مثال گروه های مسلمان فلسطینی که به کاروان های اسرائیلی حمله می کنند و آن را منفجر می کنند، همچنین خبرهایی از بمب گذاری مسلمانان در فرودگاه ها و هواپیماربایی آنها می شنویم. این گونه به نظر می آید که مسلمانان بسیار تندرو هستند. این اخبار شاید باعث ایجاد نوعی احساس مبنی بر اینکه این گروه نماینده تمام مسلمانان هستند و همه مسلمانان چنین دیدگاه هایی دارند، بشود و مردم این گونه تصور کنند که اسلام دین خشونت است.

بدنمایی جهاد

کتاب «ادیان جهان معاصر» در بخش دین اسلام، در مورد جهاد، دیدگاهی تا حدودی بی طرفانه

دارد، اما مؤلف در این بخش سخن خود را این گونه به پایان می‌رساند: «جهاد ممکن است باعث به وجود آمدن یک جنگ و درگیری سخت برای برپایی دین اسلام و اجرای قوانین و اصول اسلامی در تمام جهان و در میان تمام ملل شود». (صفحه 55) این تصویر از جهاد و اهداف آن، ممکن است این گونه به مخاطب القا کند که جهاد ابزاری توسعه طلبانه برای تسلط بر مردمان دیگر یا وسیله‌ای ویرانگر است و ممکن است که از آن این گونه فهمیده شود که مجبور کردن مردم به این کار بسیار مفید و سود بخش است.

لازم به یادآوری است که بنابر آیات قرآنی، جهاد تنها برای دفاع از خود جایز است. یکی دیگر از این نمونه‌ها، کتاب «اسلام» (1999) است که در صفحه 91 آن، احکامی نادرست در مورد خرید گوشت و غذاها از فروشگاه‌ها آمده است. در این کتاب آمده است که مسلمانان اگر مطمئن نباشند که گوشت حلال است و به روش اسلامی ذبح شده، نباید آن را خریداری کنند. ضمناً می‌گوید اگر آنها نتوانند از این امر اطمینان حاصل کنند، همانند گوسفندانی هستند که باید فقط از رژیم گیاهی استفاده کنند و گیاه‌خوار شوند، حتی اگر خود تمایلی به آن نداشته باشند. مطمئناً این مسئله در مورد اکثریت مسلمانان صادق نیست، بلکه بنا بر فتوای اکثر فقهای اسلام، و بنا بر آیه قرآنی «و طعام الذین اوتوا الكتاب حلّ لکم و طعامکم حلّ لهم». 2 حیواناتی که توسط اهل کتاب ذبح می‌شود را می‌توان خورد و این کار حلال است و مسلمانان در طول تاریخ این اصل را اجرا می‌کرده‌اند».

– بعد تاریخی: جنگ‌های صلیبی؛ جنگی فرهنگی یا دینی؟

این پاراگراف، عنوان اصلی کتاب «جنگ‌های صلیبی؛ جنگ فرهنگ‌ها» (2002) است: آیا جنگ‌های صلیبی جنگ‌هایی فرهنگی بوده یا جنگ‌هایی دینی؟ و ممکن است سؤالات دیگری نیز به ذهن برسد، مانند اینکه: آیا فرهنگ‌ها به درگیری و جنگ با هم می‌پردازند یا تکامل می‌یابند؟ آیا ادیان آسمانی که بر اساس اصل تسامح و صلح بنا شده، جنگ با دیگران را جایز می‌شمارند؟ اروپایی‌ها در قرون وسطی از دین مسیحیت به عنوان ابزاری برای حمله به مسلمانان و اسلام استفاده کردند، در حالی که دین مسیحیت هیچ گونه دستوری در این مورد ندارد.

کتاب‌هایی که در مورد جنگ‌های صلیبی نوشته شده بیانگر این نکته است که جنگ‌های صلیبی نقش زیادی در ایجاد تصورات نادرست و غلط از مسلمانان در ذهن و فکر غربیان دوران معاصر داشته است. به گونه‌ای که هنوز رسوبات روانی این حملات تبلیغاتی، همچنان به صورت غیر مستقیم تأثیر زیادی بر دیدگاه آنان نسبت به مسلمانان دارد. در مقابل، این کتاب اشاره می‌کند که مسلمانان هنوز هم به غرب به دلیل جنگ‌های صلیبی قرون وسطی، به چشم یک دشمن می‌نگرند. (صفحه 61) کتاب‌های درسی هم در این مورد، سعی می‌کنند علل، اهداف و نتایج جنگ‌های صلیبی را بیان کنند. شایسته بود که در این کتاب‌ها نوشته می‌شد که دین نقشی در آن نداشته و دین تنها بهانه‌ای برای شروع این جنگ‌ها بود و این جنگ‌ها ربطی به مسیحیت و اسلام ندارد. بی‌گمان معرفی نادرست جنگ‌های صلیبی باعث تیره شدن روابط میان مردمان مختلف، به ویژه مسلمانان و مسیحیان می‌شود.

— بعد قومیتی: این بعد شامل عناصر ذیل است: به تصویر کشیدن فلسطین به عنوان سرزمین اصلی یهودیان، فلسطین به عنوان حقی الهی برای یهودیان، استفاده از اصطلاحات خاورمیانه و شمال آفریقا هنگام سخن گفتن در مورد کشورهای جهان عرب، جانبداری از یهودیان و توصیف مسلمانان به عنوان اشخاصی انزواطلب، پرداختن به مسئله درگیری جهان عرب با اسرائیل از منظر صهیونیسم.

کتاب «جنگ‌های صلیبی؛ جنگ فرهنگ‌ها» نامی از کشورهای عربی به عنوان یک کشور مستقل نمی‌برد، در حالی که موضوع اصلی این کتاب که جنگ‌های صلیبی است و این جنگ‌ها در قلب جهان عرب روی داده است و نویسنده به جای استفاده از نام کشورهای عربی، از اصطلاحاتی مانند خاورمیانه و شمال آفریقا استفاده می‌کند و این خود بیانگر این مطلب است که آنها می‌خواهند بعد اسلامی و عربی بودن مسئله فلسطین را از آن جدا کنند و آن را یک مسئله سیاسی صرف معرفی کنند و در پایان می‌خواهند بگویند مسئله درگیری فلسطینی‌ها با اسرائیلی‌ها، یک مسئله و درگیری سیاسی صرف است که نظیر آن پیوسته در جای جای جهان در حال روی دادن است و این موضوع هیچ ربطی به اشغال یک سرزمین و به ناحق آواره ساختن ساکنان اصلی آن به ناحق ندارد.

این کتاب‌ها از به کار بردن کلمه اشغال در مورد گروه‌های یهودی که روستاها و شهرهای فلسطینی را تصرف کرده‌اند، خودداری کرده و با نادیده گرفتن رفتارهای اسرائیل. آن را به عنوان یک حکومت اشغالگر، معرفی نمی‌کنند و در مقابل، برخی اصرار زیادی بر استفاده از کلمه «می‌پندارند» در توصیف عدم پذیرش اشغال یهودیان از طرف فلسطینی‌ها دارند و می‌گویند فلسطینی‌ها می‌پندارند فلسطین متعلق به آنان است.

این نویسندگان عموماً حقوق مشروع و قانونی ملت فلسطین در برپایی یک حکومت فلسطینی بنا بر مصوّبات و قطعنامه‌های صادر شده از سازمان ملل متحد را، نادیده می‌گیرند. کتاب‌های درسی انگلستان واژه، عرب‌ها را با واژه‌هایی مانند عقب ماندگی، شکست و خواری در کنار هم می‌آورند و سعی در القای این مفاهیم به خوانندگان و دانش‌آموزان خود دارند و این‌گونه عنوان می‌کنند که عرب‌ها توانایی و آمادگی موفقیت و پیروزی را ندارند و به طور کلی تصویری منفی از عرب‌ها ارائه می‌دهند. این مطلب در کتاب «درگیری اعراب و اسرائیل» بسیار آشکار است و عکس‌هایی که این کتاب در این مورد آورده، نقش زیادی در القای این مطلب به دانش‌آموزان دارد و بدیهی است که تصویر، تأثیر بیشتری نسبت به کلمات در ذهن خوانندگان و بینندگان به جامی گذارد، به ویژه اگر این مخاطبان و خوانندگان دانش‌آموزان کم سن و سال باشند. در این کتاب تصویری که از اعراب چاپ شده به صورت اشخاص شکست خورده، اسیر یا پناهنده یا در حالتی بسیار ابتدایی و بیابانگرد هستند.

به عنوان مثال در صفحه 15 همین کتاب، تصویری از عرب‌های شهرنشین را می‌بینیم که سربازان انگلیسی آنها را به زندان می‌برند و در صفحه 34 آن، تصویری از گروهی از اسیران مصری وجود دارد که به صورتی شرم‌آور در یک کامیون نظامی اسرائیلی جمع شده و در حال انتقال به جایی دیگر هستند. مجموعه این تصاویر، یک تصویر کلی را در ذهن دانش‌آموزان انگلیسی ترسیم می‌کند و آن اینکه عرب‌ها اشخاصی دائماً خوار و زبون و عقب مانده و شکست خورده هستند که قدرت پیروز شدن بر دشمنان خود را ندارند. در این کتاب‌ها مشاهده می‌شود که کتاب‌های تاریخ هیچ‌گونه سخنی از شکست‌های اسرائیل در جنگ سال 1973 به میان نمی‌آورند و هیچ‌گونه تصویری از

اسرار یهود و اخرالزمان

اسیران اسرائیلی در این جنگ نیز چاپ نشده و اشاره‌ای به خسارات وارده به اسرائیل در روزهای اول این جنگ نشده است. شایان ذکر است که اوضاع اسرائیل در آن روزها به گونه‌ای بود که ایالات متحده آمریکا وارد کار شد و یک پل هوایی برای کمک به اسرائیل به وجود آورد و برای نجات آن، پیشرفته‌ترین سلاح‌های هجومی آن زمان را در اختیار اسرائیل قرار داد، در حالی که مصر و سوریه با سلاح‌های دفاعی در حال جنگ بودند.

با وجود همه این‌ها ارتش مصر و سوریه به پیروزی‌های قابل توجهی دست یافتند. در این پژوهش، محتوا و پیام 30 نمونه از کتاب‌های درسی انگلستان مورد بررسی قرار گرفت. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که 73 درصد این کتاب‌ها، به طور کلی گرایشی بی‌طرفانه نسبت به عرب‌ها و مسلمانان داشته‌اند، 17 درصد آن، دیدگاهی مثبت و 10 درصد آن نیز ضد اعراب و مسلمانان و القاکننده گرایشات منفی است. مرتبط دانستن اسلام با تروریسم و تندروی، شایسته دینی مانند اسلام نیست، دینی که فرهنگ عربی اسلامی را به وجود آورد و این فرهنگ و تمدن میراث فرهنگی یونان و ایران و میراث فرهنگی بسیاری از سرزمین‌های دیگر را حفظ کرده و به نسل‌های بعد منتقل کرد. این فرهنگ و تمدن، به حفظ میراث تمدن‌های دیگر بسنده نکرد، بلکه آن را جلو برده و باعث پیشرفت و گسترش آن شد و دانش‌های جدیدی مانند جبر به میراث گذشتگان افزود.

البته این‌گونه ایجاد ارتباط‌ها در شأن و شایسته مدارس انگلستان که از جمله پیشرفته‌ترین مدارس جهان است، نیست. و این با نقش و وظیفه مدارس و اهداف برنامه‌های آموزشی که به دانش آموزان ضرورت احترام به دیگران و احترام به فرهنگ آنان را آموزش می‌دهد. در منافات است.

مدارس شرق و غرب شایسته است که اصول فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و اصول و روح ادیان آسمانی را به دانش آموزان بشناسانند، و از ورود دیدگاه‌های تحمیلی و مغرضانه به متون درسی خودداری کنند.

پی‌نوشت‌ها:

? برگرفته از پایگاه اینترنتی: «www. islam online.net»

1. و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، جهاد کنید و ستمکار نباشید که خدا ستمکاران را دوست ندارد.
2. سوره مائده (5)، آیه 5.

عنوان: بازی‌های رایانه‌ای از جنس آخرالزمان

تاریخچه بازی‌های رایانه‌ای به اوایل دهه 60 میلادی برمی‌گردد. «استیو راسل» از دانشجویان دانشگاه MIT در سال 1962 نخستین بازی رایانه‌ای را به نام «جنگ فضایی» (Space War) طراحی کرد. داستان بازی، درباره جنگ سفینه‌ای بود که شما باید ضمن کنترل آن به سفینه مقابل حمله و آن را نابود می‌کردید. بعد از آن، شرکت «آتاری» در 1972 بازی تنیس روی میز به نام «پنگ» را روانه بازار کرد.

اپیش‌گویی درباره آینده همواره یکی از دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های بشر بوده و در طول تاریخ انگیزه‌های مختلفی باعث شده که انسان‌ها به پیش‌گویی درباره رویدادهایی بپردازند که در آینده دور یا نزدیک واقع می‌شود. در این میان پیش‌گویی درباره حوادث آخرالزمان از جایگاه و اهمیت خاصی برخوردار بوده و اقوام و ملل گوناگون با همه اختلافی که در باورها و اعتقادات خود داشته‌اند، به موضوع آخرالزمان و رویدادهای این عصر توجه جدی کرده‌اند. اما این دغدغه و دل‌مشغولی همیشگی بشر آنگاه که با علوم غیبی و دانش‌های خداداد پیامبران و اولیای الهی پیوند خورده، رنگ دیگری یافته است و از حالت گمانه‌زنی‌های بی‌پایه و پیش‌گویی‌های دروغین درباره وقایعی که بشر راهی برای پی بردن به آن ندارد، خارج و به اخبار صادق مبتنی بر آموزه‌های وحیانی تبدیل شده است. صنعت جدید و نوپای بازی‌های رایانه‌ای نیز همانند نظام هالیوود، این

سوژه جذاب و جهانی را محور بسیاری از محصولات خویش قرار داده و شاید به جرأت بتوان گفت که گوی سبقت را از آن ربوده است. انواع منجیان آخرالزمانی پا به عرصه رسانه بازی‌های ویدیویی گذاشته‌اند و بازی‌های مختلفی با این مضمون تولید و روانه بازار شده‌اند.

تاریخچه بازی‌های رایانه‌ای به اوایل دهه 60 میلادی برمی‌گردد. «استیو راسل» از دانشجویان دانشگاه MIT در سال 1962 نخستین بازی رایانه‌ای را به نام «جنگ فضایی» (Space War) طراحی کرد. داستان بازی، درباره جنگ سفینه‌ای بود که شما باید ضمن کنترل آن به سفینه مقابل حمله و آن را نابود می‌کردید. بعد از آن، شرکت «آتاری» در 1972 بازی تئیس روی میز به نام «پنگ» را روانه بازار کرد. این بازی بسیار ساده و متشکل از تعدادی مستطیل سیاه و سفید بود که خلاقیت چندانی در آن وجود نداشت. پس از آن بازی‌های رایانه‌ای سیر تکاملی خود را طی کردند و در اواسط دهه 80 بیشتر به سمت بازی‌های جنگی (Games War) سوق پیدا کردند. علت آن علاوه بر جو متشنج دهه 80 آمریکا، ناشی از جنگ سرد با شوروی و دیگر برنامه‌های رئیس‌جمهور وقت آمریکا، ریگان، بود؛ بازی‌هایی مثل Start Light و...

در سطح جامعه ما بنا به علل متعدد، به مقوله بازی‌های رایانه‌ای پرداخته نشده است. یکی از این علت‌ها کوتاهی عمر این پدیده در جهان و به خصوص کشور ماست. دلیل دوم این است که مخاطبان بازی‌های رایانه‌ای، کودکان و نوجوانان هستند و غالباً مسئولان و فعالان عرصه فرهنگ به آن به مثابه یک ابزار سرگرمی و تفریح می‌نگرند. از همین رو به آن با رویکرد رسانه‌ای و عنصر تأثیرگذار فرهنگی دقت و توجه نمی‌کنند.

با بررسی معیارهای کمی و کیفی بازی‌های رایانه‌ای با صنعت سینما می‌توان به اهمیت صنعت بازی‌های رایانه‌ای پی برد. چنانچه سود شرکت‌های فیلم‌سازی و بازی‌های رایانه‌ای را مبنای مقایسه قرار دهیم، به گزارش بسیاری از سایت‌ها، صنعت بازی‌های رایانه‌ای از سینما پیشی گرفته است؛ برای نمونه در شش ماه نخست سال 2005 فروش بازی‌های رایانه‌ای در کشورهای اروپایی، از فروش فیلم‌های هالیوودی بیشتر بوده است و این روند به طور صعودی ادامه دارد. آمارها نشان می‌دهد که روند تولید بازی‌های رایانه‌ای به سه تا چهار هزار نسخه در سال می‌رسد و با شتابی

اسرار یهود و آخرالزمان

ملموس در جامعه جهانی در حال گسترش است. بیش از سی میلیون نفر در سراسر جهان بخش عمده‌ای از اوقات فراغت خود را با بازی‌هایی پر می‌کنند که بالغ بر ده درصد آنان بین چهار تا هفت ساعت از زندگی روزمره خویش را به بازی‌های رایانه‌ای اختصاص داده‌اند. این آمار گستردگی بازی‌های رایانه‌ای را نشان می‌دهد. از سوی دیگر زمانی که یک کاربر صرف یک فیلم سینمایی می‌کند با یک بازی رایانه‌ای قابل قیاس نیست. یا در نظر گرفتن مدت زمان متوسط یک فیلم و با جاذبه‌های ویژه مانند موضوع با جذابیت‌های بصری و... ممکن است شخص یک فیلم را دو بار ببیند؛ یعنی به طور میانگین بین 3 تا 6 ساعت صرف یک فیلم خواهد شد. ولی مدت زمانی که یک کاربر بازی رایانه‌ای برای بازی در حالت ساده و یا حتی حالت استفاده از کدهای ویژه صرف می‌کند می‌تواند چندین برابر این زمان باشد که این زمان برای بازی‌ها و کارهای مختلف تفاوت دارد و گاه اختلاف بسیار فاحش دارد.

جالب است بدانیم در بسیاری از کشورهای غربی تولیدکننده بازی‌های رایانه‌ای، سازمان‌ها، مؤسسات و مجموعه‌هایی تشکیل شده که بر ساخت و توزیع بازی‌های رایانه‌ای نظارت می‌کنند؛ برای نمونه در استرالیا مؤسسه OFLC که مسئول رده‌بندی فیلم و ادبیات استرالیاست، مسئولیت رده‌بندی و نظارت بر بازی‌های رایانه‌ای را نیز بر عهده دارد. در ژاپن نیز مؤسسه غیردولتی CERO، در اتحادیه اروپا مؤسسه «پگی» و همچنین در ایالات متحده آمریکا مؤسسه ESRB همین نقش را ایفا می‌کند. ولی در کشور ما سازمان یا مؤسسه‌ای که مسئولیت نظارت دقیق و جامع بر بازی‌های رایانه‌ای را بر عهده داشته باشد، وجود ندارد در حالی که جای خالی چنین مجموعه‌ای در ایران کاملاً محسوس است، به خصوص که این سازمان با توجه به قرابت فرهنگی و ارزش‌های مشترک اسلامی می‌تواند بر رده‌بندی، تولید و عرضه این بازی‌ها نظارت داشته باشد.

همان‌گونه که ذکر شد، سوژه جذاب و جهانی «آخرالزمان» محور ساخت بسیاری از بازی‌های ویدیویی شده است. هم‌اکنون در صنعت بازی‌های ویدیویی انواع مختلفی از آخرالزمان را می‌توان مشاهده نمود و به همان میزان منجیان آخرالزمانی را؛ آخرالزمان تکنولوژیک، تخیلی، طبیعی، اسطوره‌ای و دینی از جمله این آخرالزمان‌هاست که در این میان به آخرالزمان دینی توجه خاص و ویژه‌ای شده است.

اسرار یهود و احرالزمان

در آخرالزمان دینی انسان‌های شیطان صفت در قالب سازمان‌ها، گروه‌ها و حتی دولت‌های تروریستی قصد به دست گرفتن قدرت و تمام عناصر پاک و خدایی را دارند و شما در نقش بازیگر بازی رایانه‌ای به عنوان منجی و در لباس جاسوس خبره و با ایمان و یا سربازان مؤمن و معتقد غالباً آمریکایی و انگلیسی در نقش پلیس جهانی، حاضر شده، به مبارزه با دشمنان بشریت می‌پردازید.

این دشمنان در سه دسته قابل طبقه‌بندی هستند:

1. آلمان نازی و فاشیست‌ها که شما برای مبارزه با آنان به جنگ جهانی می‌روید. این در حالی است زمان زیادی از این جنگ می‌گذرد ولی همچنان سوژه خیلی از بازی‌هایی است که الان تولید می‌شوند؛ بازی‌های مدال افتخار، ندای وظیفه، بازگشت به قلعه و لفتستاین از جمله این بازی‌هاست.

در بازی «بازگشت به قلعه و لفتستاین» تعداد زیادی از فرماندهان ارشد SS قصد دارند با توسل به تکنولوژی پیشرفته و قدرت‌های ماوراء طبیعی، موجوداتی را به وجود آورند که از آنها در جنگ با جهانیان استفاده کنند. شما در مأموریت‌های ضد اطلاعات خود در ارتش متفقین بایستی از اجرای این پروژه‌ها جلوگیری کنید و آنگاه جهان در آستانه نابودی قرار خواهد گرفت. دشمنان شما در این بازی سرباز ساده آلمانی، نگهبان گارد آهنین، افسر نازی، دانشمند آلمانی، کارگران و مهندسان، زامبی شوالیه، زامبی آتشین و روبات مافوق سرباز، نمونه‌سازی شده‌اند که می‌بایست همه آنها را نابود کنید.

2. کمونیسم به عنوان تروریسم و مخل در نظم جهانی؛ در این بازی‌ها کشورهای شوروی و دیگر کشورهای باقیمانده از دوران جنگ سرد مثل کره شمالی و کوبا مطرح می‌شوند. از این دست بازی‌ها می‌توان از بازی‌های جهانی در نزاع و نیز آژیر قرمز یاد کرد.

بازی آژیر قرمز، یک بازی استراتژیک است که خطر کمونیسم را به بشریت و آمریکا گوشزد می‌کند. در این بازی ارتش شوروی با تمام تجهیزات و امکانات خود به آمریکا حمله می‌کند. داستان

بازی جهانی در نزع سناریوی حقیقی جنگ‌های سرد بین دموکراسی و کمونیسم بین سال‌های 1989 و بعد را تداعی می‌کند.

3. تروریست‌ها، کشورها و دول اسلامی؛ در این بازی‌ها از رنگ سبز و نمادها و سمبل‌های اسلامی برای نشان دادن تروریست‌ها استفاده می‌شود.

استکبار جهانی و در رأس آن آمریکا، سعی دارد در بازی‌های رایانه‌ای، تجاوزهای خود را در میان مردم آمریکا و سایر ملت‌ها به خصوص نسل جوان و نوجوان و کودکان آنها امری عادی و انسان‌دوستانه و در راستای صلح و دموکراسی در سطح جهان نشان دهد. آمریکا نماد خیر مطلق است و هر فرد، گروه و دولتی که مخالف نگاه و ارزش‌هایش باشد، محور شرارت جهانی هستند.

پس از فروپاشی شوروی، آمریکا به طور جدی سعی دارد کشورها و گروه‌های مسلمان را بزرگ‌ترین خطر برای صلح جهانی معرفی کند؛ زیرا به قول نظریه‌پردازان، اکنون حکومت آمریکا به جای اژدهای بزرگ با مارهای سمی پرشماری روبه‌روست یا به قول «کیسینجر» با اسلام سیاسی به رهبری جمهوری اسلامی ایران. «ساموئل هانتینگتون» در همین رابطه می‌گوید:

ما دشمن داریم. این دشمن جهانی با توان دسترسی به همه نقاط دنیا که به ایده‌های مسلح شده است و با تکنیک‌ها، تسلیحات، سنگ‌دلی و شقاوت در خود برای سلطه‌گری جهانی به میدان آمده و در هم کوبیدن این دشمن به کارکرد اصلی و اولی ما تبدیل شده است. اولیتی که با همان درجه و ضرورت غلبه بر فاشیسم و اتحاد شوروی دنبال می‌شد.

«با ما باشید یا در جمع دشمنان ما در جنگ با تروریسم قرار خواهید گرفت»، تفکری است که در آن اسلام رادیکال جایگزین کمونیسم اتحاد جماهیر شوروی شده است. مقام معظم رهبری در مراسم افتتاحیه سومین «کنفرانس بین‌المللی قدس و حمایت از حقوق مردم فلسطین» در سالن اجلاس سران تهران در این باره فرمودند:

امروز استکبار جهانی، که رییس جمهور فعلی آمریکا سخنگوی آن است، دنیای اسلام را صریحاً تهدید می‌کند و سخن از جنگ صلیبی می‌گوید. شبکه استکباری صهیونیسم و سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس در همه دنیای اسلام سرگرم فتنه‌انگیزی‌اند. هزارها فیلم سینمایی و بازی رایانه‌ای و امثال آن با هدف زشت‌نمایاندن چهره اسلام و مسلمین تولید و روانه بازارها می‌شود.

بازی سام ماجراجو

یکی از بازی‌هایی که با محوریت آخرالزمان دینی ساخته و روانه بازار شده بازی «سام ماجراجو در پرسپولیس» است. شما در این بازی باید در نقش «سام استون» (Sam Stone) برای نجات بشریت، به زمان گذشته بازگردید و با اهریمن جهانی و ایادی آن مبارزه کنید. در این بازی، شما برای اینکه با ایادی شیطان مواجه بشوید باید به پرسپولیس ایران بیایید. جالب‌تر اینکه بدانید این بازی را یکی از شرکت‌های ایرانی ترجمه کرده است.

در این بازی شما ایادی اهریمن شیطانی را با شکل و عناوینی مثل کدو حلوایی و عقرب بالغ مشاهده می‌کنید. اما یکی از این ایادی، «کامیکاز بی‌سر» معرفی شده است. شرکت تولیدکننده درباره کامیکاز بدون سر می‌گوید:

این موجود سر ندارد؛ از همین رو او را برای عملیات انتحاری در خدمت گرفته‌اند. آنها دو بمب در دستان خود حمل می‌کنند و هنگامی که به اندازه کافی به شما نزدیک می‌شوند آنها را منفجر می‌کنند.

بی‌سر بودن کامیکاز به این معنی است که عقل و شعور و منطق ندارد. به نظر شما عمل او چه چیزی را به ذهن متبادر می‌کند؟ آیا تداعی‌کننده عملیات شهادت‌طلبانه اسلامی نیست؟

بی‌شک، یکی از رمزهای موفقیت اسلام در رسیدن به اهداف خود در مدتی کمتر از نیم قرن، فرهنگ جهاد و شهادت‌طلبی است. عملیات شهادت‌طلبانه به معنای عام آن به اقدامی اطلاق می‌شود که با قصد قربت و با علم به شهادت و با هدف ضربه زدن به دشمن شخصی، به انجام آن

اسرار یهود و اخرالزمان

مبادرت می‌ورزد و کشته می‌شود. در مکتبی که جهاد در راه خدا پلی برای رسیدن به «احدی الحسین» است، شکست معنا و مفهومی ندارد. مکتبی که بتواند پیروانش را طوری تربیت کند که از مرگ نهراسند و کشته شدن را سعادت ابدی بدانند از هیچ قدرتی هراس نخواهد داشت و هیچ مانعی قادر نخواهد بود او را از اهدافش باز دارد و در میانه راه متوقف سازد.

یکی دیگر از مواردی که باید درباره این بازی مورد توجه قرار گیرد این است که هر چند شما به پرسپولیس در ایران می‌آیید اما اکثر نمادها و سمبل‌های اسلامی و اسلیمی و نه نمادهای ایران باستان است. گنبد، مناره و یا طرح‌های اسلیمی که بر دیوارها نقش بسته، گویای این مطلب است. وقتی به دقت به بعضی از این نقوش اسلیمی نگاه می‌کنیم می‌بینیم نوشته شده: «و علی بابها» که بخش پایانی این حدیث معروف نبوی است: «انا مدینه العلم و علی بابها». در نگاه اول کاربر متوجه این مطلب نمی‌شود و آن را تنها یک طرح اسلیمی می‌بیند.

عبارت «العلم و علی بابها» در نقاط مختلفی از بازی مورد توجه قرار می‌گیرد. هر چند سعی شده این متن به طور متقارن اسلیمی به نمایش در آید تا کاربر در نگاه اول متوجه آن نشود. علاوه بر آن، در حالی که شما با سربازان اهریمنی مبارزه می‌کنید، با غول‌های سبزرنگی مواجه می‌شوید که گوی‌های سبز رنگ به سمت شما شلیک می‌کنند؛ غول‌هایی شیطانی که بالای دیواره‌های منقش به نقوش اسلامی مستقر شده و به سمت شما شلیک می‌کنند. طرح زیر پای این شیاطین همان عبارت بالاست.

در این بازی، شما برای مبارزه با ایادی شیطان در نقاط مختلفی درگیر می‌شوید که غالباً منقش به نقوش اسلامی و همانند اماکن اسلام است. محلی که در پایان بازی شما می‌توانید همه این شیاطین را نابود کنید در محوطه کلیساست. پس از نابودی شیطان شما با افتخار وارد کلیسا می‌شوید.

کاربر در این بازی باید مراحل سخت و دشواری را دنبال کند اما در نهایت در محوطه کلیسا با سربازان اهریمنی روبه‌رو شده، با شکست تمام آنان پیروز و پس از موفقیت سام، با افتخار وارد کلیسا می‌شود. اینجاست که شما موفق به اتمام مأموریت و نجات خود و بشریت می‌شوید و سوار بر

اسرار یهود و اواخرالزمان

موشک و سفینه‌ای می‌شوید که با باز شدن سقف کلیسا و پرتاب آن بازی تمام می‌شود. جای بسی تأمل است که کاربر در این بازی در اماکن اسلامی به مبارزه با شیاطین می‌رود ولی در نهایت در جوار کلیساست که می‌تواند بر آنان غلبه کند و خود و بشریت را نجات دهد و با پایان یافتن مأموریت خویش به سوی آینده‌ای روشن برود.

بازی آیین قاتل

یکی دیگر از بازی‌هایی که به تازگی روانه بازار شده بازی «آیین قاتل» است. در این بازی شما باید در نقش یک فدایی، اقدام به ترور سران مسیحی جنگ صلیبی بکنید. این فدایی که در بازی به نام «الطیر» شناخته می‌شود یک ایرانی اسماعیلی است. فرقه اسماعیلیه یکی از فرق شیعی است که به طور شاخص به «مهدویت و منجی‌گرایی» توجه دارد.

مردی سفیدپوش، سوار بر اسب با شمشیری می‌آید. او خود را از شیعیان ایرانی می‌داند. مردی شجاع و قوی که خود را فدایی می‌داند و هدفی جز کشتن ندارد. «شرکت UB soft» اقدام به ساخت این بازی با نام «Assassins Creed» نموده که به فارسی با نام‌هایی مانند آیین قاتل، فداییون، آیین اساسین شناخته می‌شود. داستان بازی در قرن دوازدهم روایت می‌شود. موضوع آن نیز جنگ صلیبی است.

در سومین جنگ صلیبی به مدت طولانی مسلمانان و مسیحیان برای تصرف سرزمین مقدس با هم نبرد می‌کردند. داستان بازی در بیت المقدس یا اورشلیم و نیز دمشق و عکا اتفاق می‌افتد. در قرن دوازدهم میلادی، اروپاییان مسیحی به سرزمین بیت المقدس حمله کردند و در این میان مسلمانان با تمام وجود از سرزمین خود دفاع کردند و پیروزمندانه از میدان بیرون آمدند.

الطیر یکی از شخصیت‌های مؤثر نبرد و از اساسین است. او مسلمانی روحانی است که خود را شمشیر یا پیام‌رسان خداوند می‌داند. او کسانی را می‌کشد که فکر می‌کنند لایق مردن هستند و در طول بازی جملاتی را برگرفته از کتاب مقدس بیان می‌کند. مسلمانی که خشونت تمام وجود وجود

او را در بر گرفته است. داستان‌های اساسین یا حشاشین، حشاشیون و یا فداییان از قرن دوازدهم تا کنون مورد توجه بسیاری بوده است. پیروان «حسن صباح» به اسماعیلیه و صباحیون، حشاشون، حشیشیون مشهور بودند که ریشه کلمات Assassination از همین جاست. دو دیدگاه درباره علت این نام‌گذاری وجود دارد:

— در آن زمان حشیش دارو و حشاش دارو فروش بود و حشاشین جمع آن است؛

— آنان افرادی بودند که با مصرف حشیش در کمال سرمستی اقدام به عملیات انتحاری و یا ترور افراد می‌کردند.

کمتر فرقه‌ای به مانند اسماعیلیان ابهام و پیچیدگی دارد. تاریخ زندگی سران و بزرگان آنان بسیار تاریک و مبهم است و این مشکل با مراجعه به منابع مغرضانه و متعصبانه دشمنان آنان که چاره‌ای جز مراجعه به این منابع نیست برطرف نمی‌شود. محققان غربی در گام اول تحت تأثیر وهمیات صلیبیان و شخص مارکوپولو و نیز روش مخالفان قرار گرفتند و آنان را نه پای‌بند به اعتقادات محکم خویش که انسان‌های شیطان‌صفتی به حساب آوردند. از جمله رفتارهایی که به این گروه نسبت داده شده این است که آنان یکی از انگشتان خود را قطع می‌کرده‌اند و به جای آن چاقوی تیزی را قرار می‌دادند تا بتوانند قربانیان خود را مخفیانه از بین ببرند. البته توجه داریم که کاربر خصوصاً غربی، این جریان را نماینده جهان اسلام و نمایی از رفتار و باورهای تمام مسلمانان تصور می‌کند.

شرکت سازنده این بازی سال‌ها قبل بازی «شاهزاده ایرانی» را روانه بازار کرده بود که یکی از بازی‌های بسیار پرطرفدار به شمار می‌آید. این شاهزاده ایرانی در مراحل مختلف از شمشیرهای متنوعی استفاده می‌کند که ویژگی و خواص مخصوص به خود را دارند. بر روی این شمشیرها نقوشی حک شده که عبارتند از:

— سیف فارس القوی (شمشیر سوار قدرتمند)،

— سیف فارس المنتقم (شمشیر سوار انتقام گیرنده)،

— سیف فارس المهتدی (شمشیر سوار هدایت شده).

نمی‌توان ترسیم این نقوش را بر شمشیرها بی‌قصد و غرض و یا اتفاقی دانست؛ عبارت‌هایی عربی با القاب امام زمان (ع) بر شمشیر شاهزاده ایرانی!!

بازی Counter

بازی پرطرفدار بعدی بازی Counter است. در این بازی شما برای مبارزه با تروریسم باید به کشورهای مختلفی بروید. مکان‌های درگیری، منقش به نقوش اسلامی هستند و تروریست‌ها با چهره مسلمانان به نمایش درآمده است.

این بازی یکی از پرطرفدارترین بازی‌های دنیاست که نسخه رایانه‌ای آن نیز موجود است. محبوبیت این بازی هیجانی (action) به حدی است که «سازمان WCG: World Cyber Games» که به برگزاری مسابقات بازی‌های کامپیوتری در دنیا می‌پردازد آن را در رأس بازی‌های خود قرار داده است. محل وقوع ماجرا در این بازی نیز مانند بسیاری دیگر از بازی‌ها، خاورمیانه و کشورهای عربی - اسلامی منطقه است و شما نمادها و نشانه‌هایی دال بر مسلمان بودن تروریست‌ها می‌بینید؛ ساختمان‌هایی با معماری عربی اسلامی، مساجد، مناره‌ها و گنبدها و نهایتاً افرادی که می‌بایست با آنان مبارزه کرد. تروریست‌ها دارای محاسن و پیشانی‌بند قرمز هستند. حتی تصاویری که پس از کشته شدن آنان نمایش داده می‌شود تداعی کننده همان تصاویری است که ما از لحظه شهادت رزمندگان دیده‌ایم. جالب‌تر اینکه شما می‌توانید به عنوان پلیس ضدترور از کشورهای مختلفی، از جمله رژیم صهیونیستی وارد عمل شوید.

در تمام بازی‌هایی که مسلمانان را تروریست نشان می‌دهند، نوک پیکان به سمت ایران نشانه رفته است؛ یا تروریست و یا حامی تروریست جهانی معرفی می‌شود. بازی «Delta Force» یکی از این بازی‌هاست که شما در آن پس از طی مراحل مختلف برای مبارزه با تروریست‌ها وارد ایران و جزیره خارک می‌شوید.

شرکت Puma Reality War Games یکی از شرکت‌هایی است که بازی‌های آخرالزمانی و در راستای تروریست نشان دادن مسلمانان نشان می‌دهد. در بازی‌های این شرکت، عملیات‌های نظامی سراسر جهان شبیه‌سازی می‌شود. بیشتر این عملیات‌ها در عراق و افغانستان، ایران و ویتنام

اسرار یهود و آخرالزمان

اتفاق می‌افتد. در مراحل مختلف عملیات عراق وقتی شما اماکن تروریست‌ها را پاک‌سازی می‌کنید، درون اتاق‌های آنان علاوه بر نقوش اسلامی مختلف، میزهایی منقش به عبارت «محمد رسول الله» وجود دارد. در این بازی نیز تروریست‌ها ظاهری اسلامی دارند. این شرکت عنوان می‌کند که برای مشترکان خود این امکان را فراهم آورده که مأموریت‌های مربوط به روز جهان را تجربه کنند.

رسانه بازی‌های ویدیویی با قابلیت‌ها و ویژگی‌های خاص خود، به یکی از ابزارهای تأثیرگذار غرب در راستای ناتوی فرهنگی علیه اسلام و خصوصاً انقلاب اسلامی ایران بدل شده است. جای بررسی و تحلیل درباره این رسانه بسیار زیاد است. صنعت نوظهوری که مانند صنعت سینما مورد توجه و نقد و بررسی قرار نگرفته ولی در یک راستا با خط مشی یکسان تولید و منتشر شده و از یک منبع تغذیه می‌شود. رسانه‌ای که همچون امپراتوری سینمای غرب، مبلغ انواع منجیان آخرالزمانی غربی است. واهمه و ترس از گسترش روز افزون اسلام، به خصوص از خاورمیانه و ظهور قریب الوقوع موعود آخرالزمان از این منطقه، تمام قدرت‌های دشمن با آن را بسیج نموده است. دقت در مباحثی که به آن اشاره کردیم، زمینه‌ای را فراهم می‌آورد تا از سویی محققان و پژوهشگران با دقت بیشتری به تأثیر بازی‌های رایانه‌ای بپردازند و از سویی مسئولان فرهنگی با تیزبینی و درایت بیشتری نسبت به این مقوله فرهنگی واکنش نشان داده، از سوی دیگر زمینه استفاده از این ابزار را در راستای جهاد مجازی فراهم نمایند.

بازی‌های ویدئویی و رایانه‌ای بازار را فراگرفته است. اسبابی برای انباشتن اذهان کودکان و نوجوانان از انواع انحراف‌ها و وسیله‌ای برای القاء طرح‌ها و استراتژی‌های ضد اسلامی غرب استعماری.

چگونه بازی‌ها و بازی‌سازان به بهانه گفت‌وگو از آخرالزمان اسلام، مسلمانان و مهدویت را آماج تیرهای زهر آگین خود ساخته‌اند؟ مصادیق این آثار کدامند؟ و در برابر آنها چه باید کرد؟

لوح فشرده «بازی‌های رایانه‌ای» ضمن پاسخگویی به سؤالات فوق، صحنه‌های مختلفی از این بازی

ها را به شما ارائه می‌دهد و شما می‌توانید از نزدیک با خط‌مشی و اهداف تولیدکنندگان و طراحان این رسانه آشنا شوید.

عنوان: عرفان حقیقی، عرفان‌های دروغین

ایجاد دکان تصوف و درویشی از دیر زمان در جامعه ما رواج داشته و به موازات عرفان ناب جلو آمده است و فرقه‌های متعدد در اویش و صوفی در جای جای جامعه ما رونق داشته است و چون رسیدن به عرفان ناب سخت است و نیاز به تمرین، تلاش شبانه‌روزی و التزام کامل به شریعت داشته است، تصوف حيله‌گرانه از رونق بیشتری برخوردار شده است.

چندی است توجه برخی از جوانان به عرفان‌های هندی و فرقه‌های صوفیانه جلب شده است؛ نظر اسلام درباره این فرقه‌ها اعم از تصوف، درویشی، هندی و سرخ‌پوستی چیست؟

پیش از پاسخ به این پرسش، مناسب است در ابتدا تعریف تصوف و عرفان، و شرایط ورود به آن را بیان کنیم و آنگاه درباره فرقه‌های جدید و قدیم تصوف سخن بگوییم.

تصوف به معنای پوشیدن لباس پشمین است و در اصطلاح، پاک کردن دل از آلودگی‌های نفسانی و آراستگی به پاکی‌های باطنی است. برای تصوف، تعاریف متعددی بیان شده که جامع آن تعاریف، از «ابن عربی»، است که آن را به «وقوف به آداب شریعت، ظاهراً و باطناً» معنی کرده است که «آن عبارت از تخلّق به اخلاق الهی است»¹. همچنین عرفان به معنای شناسایی است و در اصطلاح، نام علم الهی است که هدف و مقصود آن، شناخت حق و اسما و صفات آن از طریق کشف و شهود است.

جامع‌ترین تعریف از عرفان را «قیصری»، عارف نامی دوره اسلامی ارائه داده است. وی می‌نویسد: «علم به خداوند سبحان از حیث اسماء، صفات، مظاهر او و شناخت حالات مبدأ، معاد، حقایق عالم و چگونگی رجوع این حقایق به حقیقتی یگانه – ذات احدیت – و همچنین شناخت راه سلوک و مجاهده برای خلاصی نفس از تنگناهای قیود جزئی – دنیا و شهوات – و انصاف آن به صفت اطلاق و کلیت – پاک‌ی کامل و شهود در مرحله فنا و بقا».2

در تعریف قیصری به خوبی مشخص است که عرفان دارای دو بال است که از آن به «عرفان نظری» و «عرفان عملی» تعبیر می‌شود. عرفان نظری، علم به حقایق و معارف ناب است که همه آنها به شناخت حق سبحانه، اسما و صفات باز می‌گردد و عرفان عملی، سیر و سلوک در راه رسیدن به کمالات معنوی، اتصال به خداوند و رهایی از مادیات، با هدف دور کردن دل از انحطاط و رسیدن به تکامل شایسته آن است. با توجه به این تعریف، عرفان عملی، مقدمه عرفان نظری است؛ زیرا ابتدا باید با قدم صدق و با اخلاص تمام، قلب را از اغیار پاک کرد تا به مرحله شهود رسید تا حقیقت آنگونه که شایسته است، بر سالک جلوه‌گر شود. از این دیدگاه، راه عرفان، راه عمل بی‌چون و چرا به همه دستورات شریعت، بالا رفتن از نردبان سلوک – از ظاهر به باطن – و پاک کردن دل که حرم الهی است، از بت‌های خودساخته.

به تعبیر دیگر، عرفان هم عمل به ظاهر دستورات الهی است و هم پاک کردن قلب است و هر دو برای عارف لازم و ضروری است. آری، اصل، پاک کردن و نورانی کردن قلب است، تا سالک دارای قلبی صیقل‌خورده و صاف که حقایق در آن جلوه‌گر است، شود. در این صورت است که همه اعمال و رفتار ظاهری و دستورات ریز و درشت شریعت، مفهوم پیدا می‌کند و به همراه آن اعضا و جوارح عارف نیز نورانی می‌گردد. این معنایی است که همه عارفان و متصوفه بر آن اتفاق نظر دارند. نمونه آنها «خواجه عبدالله انصاری» است که در مقدمه کتاب منازل السائرین که مهم‌ترین و اصلی‌ترین کتاب و دستورالعمل در عرفان عملی است، می‌گوید:

انسان به نهایات – فنا و بقا و در نهایت توحید ناب – نمی‌رسد؛ مگر اینکه بدایات را به طور صحیح پشت سر گذارده باشد، و طی کردن صحیح بدایات، تنها در صورتی است که (اولاً) اخلاص کامل

اسرار یهود و اخرالزمان

باشد و هر کاری تنها برای خدا انجام شود؛ (ثانیاً) از سنت و شریعت متابعت کامل شود و هیچ کاری انجام نشود؛ مگر اینکه در سنت وارد شده باشد؛ (ثالثاً) نهی الهی جدی گرفته شود؛ (رابعاً) در مواجهه با مردم، حرمت آنها رعایت شود و با شفت و مهربانی، با آنها سخن گوید و نه تنها کَل آنها نباشد که باری از دوششان بردارد و (خامساً) از هر کسی و هر چیز که رقت را از بین می‌برد، فاصله گیرد و از هر کسی که قلب را به فتنه می‌اندازد، دوری کند.3

با این مقدمه روشن می‌شود که اصل اولی در تصوف و عرفان، عمل خالصانه و کوشش مجددانه و مستمر در انجام دستورات الهی و شریعت محمدی است که در این صورت، قلب نورانی می‌شود و به حقیقت توحید می‌رسد. هر فرقه و نحله‌ای که ادعای عرفان و تصوف دارد، باید با این عیار محک زده شود. افسوس و صد افسوس که در برابر عرفان اصیل و تصوف ناب، عرفان دروغین و صوفی‌گری حيله‌گرانه از بازار و رونق خوبی برخوردار است؛ به طوری که صدای همه عارفان حقیقی را در آورده است. خواجه عبدالله در همین کتاب می‌نویسد:

مردم در این وادی سه گروهند؛ مردمی که بین بیم و امید حرکت می‌کنند - اعمال و اشتباهات خود را می‌بینند؛ بیم بر ایشان مستولی می‌شود و لطف و رحمت بیکران الهی را مشاهده می‌کنند؛ امیدوار می‌شوند - بر این گروه، نسیم محبت وزیدن می‌گیرد و در عین حال که در مصاحبت حیاء هستند - حیاء مانع از آن است که دعوی محبت کنند - این گروه را «مرید» می‌نامند.

گروه دوم، اهل جذبۀ عنایات الهی از وادی تفرقه به خانۀ امن جمع و قرب الهی رسیده‌اند و آنها «مراد» نام دارند.

اما گروه سوم اهل دعوی باطلند و هم خود در فتنه افتاده‌اند و هم دیگران را به فتنه می‌اندازند.4 آری، سیر و سلوک و رسیدن به حقیقت عرفان، سخت و نیاز به تمرین، ریاضت مستمر و دائمی دارد، اما ادای تصوف در آوردن، بسیار آسان است و متأسفانه همه فرقه‌های صوفیانه و درویشی امروزی، حيله‌گری و تزویر و تقلید مضحک است که نه عارفان حقیقی آن را بر می‌تابند و نه عقل بر آن صحه می‌گذارد و نه نقل آن را تأیید می‌کند و به‌طور کلی، از نظر اسلام مردود هستند.

عرفان، تحت تأثیر «مواد مخدر»⁵، رقص‌های صوفیانه و آنگاه آب و چای و نسکافه و میوه و تجدید آرایش زنان جوان و صحبت از ریمل جدیدی که به نازگی به بازار آمده است که هر چه گریه کنی، سر سوزنی اثر در زیر چشم‌هایت باقی نمی‌ماند و خلاصه تا صبح خواندن شعر و گوش دادن به موسیقی و سماع (رقص) و از حال رفتن و آنگاه تا ظهر خوابیدن و فرار از بحث‌های عقلانی و گریز از سیاست⁶ و انواع تردستی‌های ساحرانه و ماهرانه و گرایش به عرفان سرخپوستی و هندی که وجه مشترک همه، اباحه‌گری، لاابالی‌گری و بی‌قیدی نسبت به ملزومات شریعت و عرفان حقیقی است، از سویی حکایت از عطش فطری بشر به معنویت دارد و از سوی دیگر، انحراف و وارونگی معنویت در دوره جدید است که شیادانی از این عطش سوء استفاده می‌کنند و جوانان را به سمت محفل‌هایی این چنینی می‌کشاند که نتیجه آن، جز خواب‌گران و دوری از هدف متعالی عرفان، چیزی نیست. آری، انسان امروزی، تشنه هر چیزی است که بتواند او را از فضای تنگ و خفقان آور ماده‌گرایی نجات دهد، اما صد افسوس که دغل‌بازان با استفاده از این عطش، عرفان دروغین و حيله‌گرانه و وارونه را به خورد آنها می‌دهند.

ایجاد دکان تصوف و درویشی از دیر زمان در جامعه ما رواج داشته و به موازات عرفان ناب جلو آمده است و فرقه‌های متعدد در اویش و صوفی در جای جای جامعه ما رونق داشته است و چون رسیدن به عرفان ناب سخت است و نیاز به تمرین، تلاش شبانه‌روزی و التزام کامل به شریعت داشته است، تصوف حيله‌گرانه از رونق بیشتری برخوردار شده است؛ زیرا با تنبلی و بیکارگی نسبتی تام داشته و ساده‌انگاران را به خود جلب کرده است و به تعبیر صاحب کتاب تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم نگارش یافته است:

همت ایشان جز شکم نبود... از حرام احتراز نکنند و ایشان را نه علم باشد و نه دیانت... هیچ کس دون همت‌تر از ایشان نباشد.⁷

خواجه شیراز، آن عارف دل سوخته، در برابر چنین دکان‌هایی می‌نالند و می‌گویند:
نقد صوفی نه همین صافی بی‌غش باشد

ای بسا خرّقه که مستوجب آتش باشد

در دورهٔ ما که معنویت‌گرایی افراطی در تقابل با ماده‌گرایی افراطی در سراسر جهان رواج یافته است و با صفت غرب‌زدگی و مد روز غربی و با الفاظی چون یوگا، ذن، عرفان سرخ پوستی، زرد پوستی و هندی و با مایه‌هایی از اشعار مولوی، حافظ و عطار به جامعه ما سرایت کرده است، پاسخی به بحران معنویت و هویت می‌باشد و در حقیقت نوعی نیهیلیسم منفعلانه است و بلکه نوعی قد علم کردن در برابر دین ناب و عرفان ناب است و این، صفتی شیطانی است که سکهٔ تقلبی را به جای اصل به جوامع بشری عرضه می‌کند تا عرفان دروغین را که در حقیقت ضدّ عرفان و معنویت حقیقی است، به جای اسلام و شریعت محمدی و عرفان برخاسته از آن بنشاند و چه خوش گفت:

این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند

آن را که خبر شد، خبری باز نیامد

آری، تنها راه چاره، بازگشت به عرفان ناب اسلامی است که آن از بطن شریعت می‌گذرد؛ یعنی تا زنده هستیم، دوری از همهٔ محرمات، عمل به همهٔ واجبات، دستورات الهی و تلاش در تحصیل اخلاص، با توجه تامّ به اصل ولایت و متابعت تام از امام معصوم (ع)؛ آنگاه است که توفیق الهی رفیق راه می‌شود و راه را به همراه راهبر به ما می‌نمایاند؛ «من جاهد فینا لنهدينهم سبلنا»⁸ و در هر صورت مقدمهٔ سیر و سلوک، شناخت دستورات الهی و متابعت همیشگی تا پایان عمر از آن است که در زبان عرفا به شریعت تعبیر می‌شود. عارف نامی، سید حیدر آملی می‌نویسد:

شریعت، اسم موضوع، برای راه‌های الهی است که مشتمل بر اصول و فروع آن، رخصت‌ها و واجبات آن، و نیکویی‌ها و نیک‌ترهای آن است... پس بدان شریعت، تصدیق افعال پیامبران قلباً و عمل به موجب آن است.⁹

پی‌نوشت‌ها:

?برگرفته از مجله پرسمان، شماره 34، تیر 1384.

1. سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج: 2 ص: 77، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ نخست، تهران 1362.
2. پثربی، سید یحیی، عرفان نظری، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، چاپ نخست، قم 1372، ص 232.
3. انصاری، خواجه عبدالله، منازل السائرین، با شرح کمال الدین عبدالرزاق قاسانی، تصحیح: محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، چاپ دوم، قم 1381، ص 18 – 19؛ شارح در تعریف اخلاص می گوید: «امثال امر الهی به آنچه در شریعت آمده، بدون توجه به عمل و بدون چشم داشت عوض و غرض، و تنها برای خدا و لوجه الله».
4. همان، ص 19؛ شارح دانشمند کتاب در تفاوت مراد و مرید می گوید: «مراد اهل جذبه است و مرید اهل سیر و سلوک. مراد محبوب المراد است که بدون نیاز به سیر و سلوک، جذبه او را در می رباید؛ همانند انبیا و ائمه سلام الله علیهم؛ اما مرید، اول سلوک می کند و آن گاه جذبه او را می رباید» (همان، ص 17).
5. نصر، سید حسین، معرفت و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، چاپ نخست، تهران 1380، ص 213.
6. صوفیان آپارتمانی، روزنامه شرق، جمعه 26 فروردین 1384.
7. حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی، تبصره العوام فی معرفه امقالات الانام، تصحیح عباس اقبال: انتشارات اساطیر، چاپ دوم، تهران 1364، ص 132 – 133.
8. سوره عنکبوت (29)، آیه 69.
9. جامع الاسرار و منبع الانوار، تصحیح هانری کربن و عثمان یحی، انتشارات انستیتو ایران و فرانسه، ص 343 – 345.

عنوان: استراتژی «تخته قاپو کردن» فرقه ها

آنچه که بیش از همه دل را می آزارد، دل بستگی بیش از حد برخی از مدیران ارشد به اقدامات و

تحلیل‌های کارشناسان حقوق بگیر و کارمند خود است که همواره از ضعف اطلاعات دقیق و به روز و تحلیل‌های جامع و قدرت طراحی استراتژیک رنج می‌برند.

پس از چند سال حرکت خزنده اما فراگیر فرقه‌های نوظهور و فرقه‌های تجدید حیات یافته در ایران، درج تدریجی اخبار و مقالات در مطبوعات و سخنرانی‌های مردان اهل درد و هوشیار در اقصا نقاط کشور، موجب شد تا موجی فراگیر در میان گروه‌های اجتماعی، به ویژه جوانان متدین، علیه این جریان خطرناک و طراحی شده از سوی غرب، به عنوان «استراتژی انهدام از درون» علیه شیعه خانه امام زمان (ع)، به راه بیفتد. اگرچه متأسفانه، علی‌رغم انتشار اخبار و اطلاعات مفصل و حتی وظایف تعریف شده برای بسیاری از سازمان‌ها و نهادهای مسئول فرهنگی، اقدامات جدی و برنامه‌ریزی شده‌ای برای مقابله با این جریان‌ات معاند و جبران مافات صورت نپذیرفته اما، از پرده بیرون افتادن راز طراحی این پروژه، نوعی بازدارندگی مقطعی را در پی داشته است.

آنچه که بیش از همه دل را می‌آزارد، دل‌بستگی بیش از حد برخی از مدیران ارشد به اقدامات و تحلیل‌های کارشناسان حقوق بگیر و کارمند خود است که همواره از ضعف اطلاعات دقیق و به روز و تحلیل‌های جامع و قدرت طراحی استراتژیک رنج می‌برند.

حسب وقایع مشاهده شده در گوشه گوشه ایران، زمینه‌های «تخته قاپو کردن» و تمرکز پیروان فرقه‌های سابق‌الذکر در مناطق مهم فراهم شده است. این عمل به منظور اجرای «استراتژی ایجاد مجمع‌الجزایر فرقه‌ها» در ایران صورت می‌گیرد. نباید فراموش کرد که عموم فرقه‌ها – چه فرقه‌های نوظهور و چه تجدید حیات یافته، مانند بهائیت – از یک آبشخور سیراب، هدایت و حمایت می‌شوند.

اجرای این استراتژی، که در واقع صورت‌نویس محله‌های سابق یهودیان یا همان گتوها است، این امکان را به وجود می‌آورد تا هر یک از فرقه‌ها در نقاط مهم و استراتژیک کشور صاحب پایگاه

شوند.

خرید زمین در شهرهای مهمی چون اهواز، اصفهان، مشهد، شیراز، زاهدان و ایجاد شهرک‌های مسکونی، موقعیت‌های تجاری و یا صنعتی و حتی تأسیس مساجد، بی‌شبهت به خرید و تملک تدریجی زمین‌های ملت فلسطین و تصرف شهرها و شهرک‌های آنان نیست. نتایج حاصله از تحقق این استراتژی عبارتند از:

1. متمرکز شدن هواداران و پیروان فرقه‌ها در مناطقی خاص و امن که امکان ارتباط از درون را برایشان به وجود می‌آورد. (دالان‌های به هم پیوسته خانه‌های یهودیان در محله‌ها)،
2. تسهیل در ایجاد جلسات و محفل‌ها به دور از چشم مردم متدین و عوامل امنیتی و انتظامی و ایجاد پناهگاه متهمان و فراریان،
3. ایجاد نوعی حق (ادعای ملکیت) در انظار عمومی و مجامع جهانی مورد نظر دستگاه استعماری غربی،
4. ایجاد امکان لازم برای جاسوسی از تأسیسات صنعتی، نظامی و ...،
5. ایجاد پایگاه امن برای خروج از کشور، نگهداری ادوات مخابراتی و حتی اسلحه،
6. ایجاد پایگاه برای جلب هوادار، تبلیغات مسلکی، تربیت نیروهای عمل کننده و ...،
7. بر هم زدن تعادل جمعیتی در مناطق مهم، به ویژه مناطق مرزی و حاشیه‌ای،
8. اخذ برخی امتیازات (تجاری، صنعتی، تولیدی، یا واردات کالایی استراتژیک و خاص) و سوء استفاده از آن امتیازات در موقع ضروری و حساس،
9. ...

بر هیچ کس پوشیده نیست که نحله‌های ساخته و جعلی استعمار همچون وهابیت و بهائیت از طریق زایشگاه و پرورشگاه خود، انگلیس، به همزیستی مسالمت آمیزی در نظر و عمل با یهودیت صهیونیستی رسیده‌اند و از همین رو، بدل به عامل اجرای طرح‌ها و اهداف آن جرثومه پلیدی در کشورهای اسلامی شده‌اند.

اسرار یهود و اعرالزمان

خصوصیت آنها با جریان فکری و فرهنگی جهادی شیعی در همین راستا قابل شناسایی است. از همین رو، به هیچ وجه به عنوان یک جریان مذهبی (مانند اهل تسنن) قابل شناسایی و تأیید نیستند.

ضمن آنکه عملکرد آنان از گذشته و هم اکنون، نیز مؤید این عناد و جدایی هست.

تأسیس آشکار یا مخفیانه هر پایگاه (اعم از مسجد، شهرک و ...) از سوی فرقه‌های نوظهور و سابق الذکر – به تبع استراتژی تخته قاپوکردن پیروان فریب خورده فرقه‌ها – شیعه‌خانه امام عصر (ع) را با مشکلات جدی بی‌شماری روبرو خواهد ساخت.

تنها عامل بازدارنده، هوشیاری حافظان جغرافیای فرهنگی و خاکی این سرزمین در برابر طرح‌ها و پروژه‌های خصم است.

نباید از نظر دور داشت که اشتغال گسترده مدیران ارشد به امور جاری، آنان را بیش از هر زمان نیازمند مشاوران مطلع و هوشیار می‌سازد. «مطالعه مستمر اخبار و تحلیل‌ها» منتشره در شبکه‌های اطلاع‌رسانی و مطبوعات، دسته‌بندی اطلاعات و تحلیل‌های ارائه شده می‌تواند جلو بسیاری از خطرات، تصمیمات عجولانه و حتی اعلام وعده‌ها و صدور موافقت‌نامه‌های احتمالی را سد کند.

پی‌نوشت:

? تخته قاپوکردن: چادرنشینی را در مسکنی جای دادن و او را از بادیه‌گری و جای بجای شدن به حضارت کشیدن.

عنوان: استراتژی دشمنان در جنگ علیه امام مهدی (ع)

شگفتا، گویی کسانی هستند که نمی‌خواهند این منطقه لحظه‌ای آرام و خالی از درگیری باشد، و

اسرار یهود و اخرالزمان

مهم‌تر اینکه آنها می‌خواهند عراق را برای مدتی بسیار طولانی، به صورت منطقه‌ای پر از آشوب و ناامن و میدان جنگ‌های مختلف در آورند و می‌خواهند توجه‌هایی برای باقی ماندن نیروهای غربی در آن داشته باشند.

دشمنان اسلام در سال‌های اخیر شروع به انجام طرحی جهانی کرده‌اند تا شرایط و امکانات لازم را برای از بین بردن مسئله مهدویت و خالی کردن اصول مهدویت از محتوای اصلی آن، فراهم آورند. دشمنان - قطع نظر از گرایش‌های مختلف‌شان - در حال حاضر با تمام قدرت به جنگ با مسئله مهدویت می‌پردازند زیرا به خوبی از سرنوشت شوم و سیاهی که در انتظارشان است، آگاهند؛ به همین دلیل، از سال‌ها پیش، برای نابود ساختن هر قدرت یا نیرویی که می‌تواند به پیروزی قیام جهانی امام (ع) و به فتوحات ایشان کمک کند، برنامه‌ریزی و تلاش می‌کنند. با توجه به این نکته، حجم حملات پی‌درپی و سخت دشمنان به مهدویت در سال‌های اخیر شگفت‌انگیز نیست.

با مطالعه حوادث و رویدادهای کنونی می‌توانیم به میزان دشمنی با اصل مهدویت و خطرناک بودن این مسئله پی ببریم. اکنون در سایه اراده ستمگرانه و با نفوذ بین‌المللی و پشتیبانی‌های تبلیغاتی دشمنان، تلاش می‌شود نظریات و افکاری که اصل وجود ایشان را زیر سؤال می‌برد، اشاعه یابد. این دستان پلید و ستمگر تلاش می‌کنند استراتژی کاملی را به اجرا در آورند و مجموعه‌ای به ظاهر فرهنگی را که در بطن خود مخالف مهدویت است، سازماندهی نمایند.

در عصر کنونی، دشمنی با امام مهدی (ع) و عقیده مهدویت به نهایت پلیدی رسیده است. دشمنان در این راه تلاش می‌کنند نوعی رویارویی فکری، روانی و اجتماعی - سیاسی در اذهان مردم و در محافل طرفدار این عقیده به وجود آورند. آنها در ادامه، قصد دارند طی حمله‌ای سخت به عقیده اصیل مهدویت، اندیشه وجود امام مهدی (ع) و مسائل مربوط به آن را، مانند نگاه خوش بینانه به آینده و داشتن دیدگاه مثبت و فعالیت‌های خاص را کم کم به حاشیه بکشانند و در نهایت

آن را از ذهن مردم بزدايند.

تمام کسانی که از امام مهدی (ع) می‌هراسند و نمی‌خواهند ایشان قیام کنند، اصول و اهدافی مخالف اصول و اهداف امام (ع) دارند و منافع آنها در برخورد با اصول عدل الهی به خطر می‌افتد، به همین دلیل به دشمنی با امام مهدی (ع) می‌پردازند. از این رو باید گفت، زمانی که ما در مورد دشمنان امام (ع) در زمان حاضر سخن می‌گوییم، هدفمان اشاره به جبهه سیاسی دشمن و مخالف با ایشان یا رژیم و حکومتی است که برنامه‌ریز یا اجراکننده طرح و استراتژی جنگ و دشمنی با امام است. شایان ذکر است که روایات از این گروه مردمان تحت عنوان «اهل روم» یاد کرده‌اند. یهودیان و صهیونیسم جهانی به جنگ با مهدی (ع) می‌پردازند زیرا آنها به خوبی می‌دانند که به دست ایشان نابود می‌شوند و نیز به این دلیل که تمام متون کهن آنها تأکید می‌کنند که حتماً مهدی (ع) با یهودیان به جنگ می‌پردازد و تورات قدیمی و اصلی خبر ظهور مهدی (ع) را داده است.

سؤال بسیار مهمی که در اینجا ذهن ما را مشغول می‌کند این است که دشمنان – صهیونیست‌ها و غربی‌ها – چه طرح‌ها و برنامه‌هایی در جنگ ضد امام مهدی (ع) در حال حاضر دنبال می‌کنند؟ آنها چگونه خود را برای ظهور ایشان آماده می‌کنند؟ تاریخ از این حقیقت خبر می‌دهد که، دشمنان همواره برای آمدن پیامبران و فرستادگان الهی آماده می‌شده‌اند و داستان حضرت موسی (ع) و فرعون، حضرت عیسی (ع) و یهود، حضرت محمد (ص) و یهودیان، از جمله نمونه‌های بارز آن است. یهودیان و دشمنان ادیان، اخبار تولد پیامبر اسلام (ص) را دنبال می‌کردند و در زمان کودکی آن حضرت (ص) قصد داشتند ایشان را از بین ببرند. آنها هم‌اکنون نیز حوادث و رویدادهای جهان را رصد می‌کنند و نشانه‌های ظهور منجی الهی ادیان را مورد بحث و مطالعه قرار داده‌اند. به همین دلیل در جنگ خود ضد ایشان از یک استراتژی خاص و معین پیروی می‌کنند و می‌خواهند ایشان را از بین ببرند. اما این استراتژی چیست و بارزترین و مهم‌ترین عناوین و سرخط‌های آن چه می‌باشد؟

منتظران واقعی امام که خود را برای ظهور ایشان آماده می‌کنند، باید از توطئه‌ها و دسیسه‌های

دشمنان ضد امام مهدی(ع) در حال حاضر آگاه باشند تا طرح‌ها و برنامه‌های آنها را بشناسد و بتوانند استراتژی آن را خنثی کنند.

چگونگی دشمنی دشمنان با مسئله مهدویت در حال حاضر و نوع تحركات و مقابله و رویارویی و مواضعی که آنها اتخاذ می‌کنند دارای ابعاد مختلف است اما برخی از این دشمنی‌ها برای مؤمنان روشن و شناخته شده است. باید توجه داشت، زمانی که از استراتژی دشمنان سخن می‌گوییم، در حقیقت با یک طرح و برنامه کامل طولانی‌مدت و دارای اهداف متعدد، روبرو هستیم و از روش‌های قدیمی و جدید و متنوع و پلیدی برای رویارویی با مسئله‌ای که آنها پیشاپیش نتایج آن را می‌دانند و منتظر وقوعش هستند، استفاده می‌کنند.

از این رو ما باید از روش‌های نوین جنگ و دشمنی ضد امام مهدی(ع) در حال حاضر آگاه باشیم و مؤمنان را نیز از آن آگاه سازیم. همچنین ما باید از آمادگی، امکانات و تجهیزات آنها برای درگیری‌ها و جنگ‌های آینده اطلاع کافی داشته باشیم.

با بررسی اوضاع و احوال کنونی جهان، می‌توانیم برخی از مهم‌ترین عناوین و خطوط استراتژیک دشمنان در جهت مقابله با امام مهدی(ع) را دریابیم. طرق تحقق این استراتژی را می‌توان در موارد ذیل مشاهده کرد:

1. ایجاد تردید در مورد صحت اندیشه مهدویت: دشمنان ضمناً اشاره می‌کنند که عقیده مهدویت یک عقیده خیالی و وهمی است و می‌گویند: کسانی که به این مسئله ایمان دارند، در حقیقت در خواب و رؤیا به سر می‌برند. این روش، انگیزه‌ها و ریشه‌های روانی خاصی نسبت به آینده در خود نهان دارد؛ از جمله میراندن و از بین بردن تمام ابعاد مثبت ایمان به این اندیشه مانند خوش‌بینی، امید، مثبت‌اندیشی و انتظار برای فرا رسیدن آینده‌ای روشن و درخشان، ایجاد یأس و ناامیدی، شکست، بدبختی و بدبینی.

2. ایجاد تردید در وجود امام(ع) و تاریخ ولادت ایشان و ترویج این شایعه که ایشان در آینده

متولد خواهند شد: این امر، به منظور آماده کردن زمینه‌های فکری و فرهنگی برای ظهور مدعیان دروغین و ضربه وارد ساختن از طریق آنان به اصل مهدویت صورت می‌گیرد و باعث شده که در حال حاضر شمار مدعیان مهدویت رو به افزایش رود. البته این چیز جدیدی نیست اما با تشویق و حمایت قاطع و روشن آنان پیوسته تکرار می‌شود. یکی از روش‌های جنگ فرهنگی دشمنان، گسترش دادن شبهات مخالفان عقیده مهدویت است، مانند:

— تأکید بر اینکه نام مهدی (ع) در «صحیح» بخاری و «صحیح» مسلم نیامده است.

— نادرست و ضعیف شمردن نظریات ابن خلدون به خاطر احادیثی که در مورد امام مهدی (ع) روایت کرده است.

— تمرکز بر یک روایت در «سنن» ابن ماجه که می‌گوید: هیچ مهدی‌ای جز عیسی بن مریم نیست.

— ترویج این نظریه که مهدی مردی از مردم عادی است؛ یعنی به جای اینکه بگویند مهدی از تبار پیامبر (ص) است می‌گویند، از امت پیامبر است.

— ادعای اینکه مسئله مهدویت، مسئله‌ای قدیمی به تقلید از آیین‌های دیگری است که ادیان گذشته از آن سخن گفته‌اند.

— تردید و ابهام افکنی در مورد نام امام (ع) و دامن زدن به این مسئله که او هم نام من و پدر او هم نام پدر من است و تأکید بر این نکته که مهدی (ع) در آینده متولد خواهد شد.

هدف از القای این شبهات رواج این انگاره است که اندیشه مهدویت، اندیشه‌ای واهی و غیر واقعی است و هیچ اصالتی ندارد؛ حتی قرآن کریم نیز بر آن صحه نگذاشته است. علاوه بر این، آنها قصد دارند در مورد صحت احادیث مهدوی (ع) نیز اظهار تردید کنند و در نتیجه می‌خواهند بگویند

هیچ نیازی به آماده شدن و انتظار برای ظهور امام مهدی (ع) نیست، حتی اگر مهدی‌ای باشد و ایمان به او جزء واجبات باشد، مهدی منتظر فردی عادی از میان امت اسلامی است که در آینده متولد خواهد شد. با این شگرد آنها، هر کس می‌تواند خود را به جای او جا بزند، تمام این روش‌های فریبنده و توأم با مکر و حيله ما را با بدترین جنگ روانی و سخت‌ترین جنگ نظامی روبه‌رو می‌کند و این، جنگ افکار، ارزش‌ها و اعتقادات است (البته همه می‌دانیم که علمای بزرگ و دانشمندان به همه این شبهات پاسخ داده و حقیقت را روشن ساخته‌اند) اهمیت و خطیر بودن این استراتژی دشمنان آن است که آنها می‌خواهند برای رسیدن به اهداف شوم و پلیدشان افکار و عقاید ویرانگر را با هر روشی در ذهن مردم وارد سازند. مهم‌ترین اهداف آنها از این روش‌ها عبارت است از:

1. قطع امید و آرزوهای مردم و از بین بردن حسّ خوش‌بینی‌ها در مورد آینده به دلیل ایمان به اصل مهدویت و از بین بردن جنبه‌های مثبت روحیه انتظار،

2. آماده سازی زمینه‌های فکری و فرهنگی در جوامع اسلامی برای ظهور مدعیان دروغین مهدویت.

ایجاد نوعی حسّ یبزاری روانی و فکری نسبت به امام (ع) و مهدویت در جوامعی که به این اندیشه اعتقاد دارند. آنها این کار را از طریق پشتیبانی و حمایت از مدعیان مهدویت و پیامبری انجام می‌دهند.

دشمنان اسلام از واقعیت‌های تلخ و بد روانی جوامع اسلامی و کثرت شکست‌های مختلف مردم در آن استفاده کرده، به خوبی از میزان نتیجه این حالات روانی آگاهند و از آن برای تخریب و نادرست جلوه دادن مهدویت استفاده می‌کنند. کینه و دشمنی دشمنان امام مهدی (ع) به جایی رسیده که سعی در بالا بردن شمار مدعیان مهدویت و تقویت این گونه اقدامات برای ویران ساختن اسلام از درون آن دارند. آنها اموال و کمک‌های زیادی به این اشخاص و پیروانشان می‌رسانند و اشخاص ضعیف‌الایمان را تشویق به پیوستن به آن جنبش‌های ویرانگر می‌کنند. از جمله نمونه‌های

اسرار یهود و اخرالزمان

آن، رفتار دولتمردان روسیه با باییت و بهائیت در ایران و حمایت انگلستان از قادیانیه در هند است. دشمنان اسلام در حال حاضر نیز با قدرت تمام از مدعیان مهدویت و پیامبری حمایت می‌کنند و به همین دلیل است که مشاهده می‌کنیم شمار مدعیان مهدویت و پیامبری در دوران معاصر در مقایسه با دوره‌های تاریخی قبل، پیوسته در حال افزایش است. این ادعاها سیری صعودی دارد و روز به روز در حال افزایش است و می‌توان آن را یک پدیده دانست. نکته بسیار مهم اینکه سرانجام بیشتر مدعیان در سال‌های اخیر به بیمارستان‌های روانی کشیده شده و بسیاری نیز محکوم به حبس شده اند. این بدین معناست که دستگاه‌های قضایی مطمئن شده‌اند که این گونه اشخاص مشکلات روانی و عقلی ندارند.

سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است که چه کسانی پشت پرده هستند و از این گونه اشخاص حمایت و پشتیبانی می‌کنند؟ دلایل و اسناد حاکی از آن است که پشتیبان و حامی و تغذیه کننده اصلی این گونه جنبش‌های ویرانگر در اسلام، صهیونیسم است که از شرایط بد روانی حاکم در جوامع اسلامی و کثرت شکست‌های مردم در این جوامع به نفع خود بهره‌برداری می‌کند. در اینجا باید رازی را فاش کنیم و آن اینکه اکنون در اسرائیل مرکزی برای حمایت و پشتیبانی از مدعیان مهدویت و پیامبری در جوامع عربی وجود دارد و آنها این گونه اشخاص را آموزش‌های خاص می‌دهند، سپس آنها را به کشورهای جهان اسلام می‌فرستند تا از این طریق، پایه‌های ارزش‌های دینی و اخلاقی را سست کرده، باورها و عقاید اصیل را خدشه‌دار کنند. علاوه بر این، اسرائیل شروع به ساختن ساختمان محفل اصلی بهائیان در البهبج (در شهر عکا - محل قبر بهاء - نموده و حدود 250 میلیون دلار به آن اختصاص داده است. در تاریخ 22 می 2001 با حضور 4500 نفر از رهبران بهایی از سراسر جهان، باغ‌های نوزده گانه آنها افتتاح شد و طی آن مراسم، روش‌ها و برنامه‌های راهبردی گسترش دین بهائی مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

تردید نیست که دشمنان اسلام پشت پرده برخی از ادعاهای مهدویت حضور جدی دارند. خطر این اقدام، آن است که گسترش مدعیان مهدویت در دوران معاصر و پی در پی مواجه شدن آنها با شکست، ممکن است به تدریج باعث بیزاری و فرار مردم از مهدویت و اتخاذ مواضعی ضد آن شود. هدف آنها از این کار، دور ساختن مؤمنان از این باور و عقیده اصیل است. شاید این دشمنان تصور

می‌کنند که پیروزی و موفقیت یکی از این مدعیان دروغین، زمینه را برای قانع کردن مسلمانان به اینکه بشارت‌های موجود در احادیث و روایات تحقق یافته است فراهم می‌سازد و در این صورت، اندیشه انتظار ظهور مهدی واقعی، دیگر بیهوده است و این‌گونه آمادگی برای ظهور کم‌رنگ‌تر می‌شود و شوق مؤمنان کم از بین می‌رود گویی که اصلاً قبلاً چنان حس و شوقی برای دیدار وجود نداشته است. این‌گونه عقیده مهدویت در دل‌ها و جان‌های مردم می‌میرد و همراه با آن اثر گذاری فرهنگ مهدویت نیز از جوامع اسلامی رخت برمی‌بندد.

3. بهره‌برداری از برخی ابعاد فرهنگ مهدویت برای حمله به مرجعیت دینی شیعی: آنها این کار را از طریق حمایت و پشتیبانی مدعیان باییت و ارتباط با امام (ع) انجام می‌دهند.

مرجعیت دینی ملجأ اصلی مذهب شیعه و دژ مستحکم آن است. به همین دلیل دشمنان پیوسته تلاش می‌کنند به این دژ مستحکم و سازش‌ناپذیر که در برابر آنها سر تسلیم فرود نیاورده، ضربه بزنند. دشمنان از مسئله ارتباط و سفارت امام (ع) سوءاستفاده کرده‌اند تا به مرجعیت دینی شیعه ضربه بزنند. دکتر مایکل برانت مؤلف کتاب «توطئه برای جدایی ادیان الهی» در مورد برنامه‌های حساب شده «سازمان سیا» در آمریکا بر ضد شیعیان می‌گوید: «در یکی از جلسات اداره اطلاعات که با حضور مسئولان بلندمرتبه آن و با حضور نماینده اداره اطلاعاتی انگلستان – به دلیل تجارب طولانی مدت آنها در کشورهای اسلامی – برگزار شد، به یک نتیجه رسیدیم و آن اینکه: به هیچ صورتی به طور مستقیم نمی‌توان با مذهب شیعه رویارو شد و با آنها به جنگ پرداخت. شکست دادن شیعیان کاری است بی‌نهایت دشوار، به همین دلیل باید غیر مستقیم و از پشت پرده به جنگ با آنها پرداخت. در این راستا طرح‌ها و برنامه‌های دقیق و کامل زیادی برای طولانی مدت در نظر داریم. ما پس از مطالعات بسیار تصمیم به ضربه زدن به مرجعیت دینی و تضعیف عقاید شیعه و فاسد کردن آن گرفتیم. ما متفق‌القول شده‌ایم که باید مفاهیم و اصول آنها را تحریف کنیم، به گونه‌ای که اشخاصی که مذهب شیعه را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهند شیعیان را عده‌ای نادان و خرافاتی ببینند. آنها با این طرح‌ها و برنامه‌ها امیدوارند که تا سال 2010 م. به چنین هدفی در مورد شیعه برسند و شیعه را این‌گونه بنمایانند.»

شاید بر هیچ انسان آگاهی پوشیده نباشد که دستان صهیونیسم و مزدوران آنها و مکر و حيله و بازی‌های آنها برای بدجلوه دادن عقیده مهدویت واقعی و تخریب آن تا چه اندازه می‌تواند خطرناک باشد. اهمیت و خطرناک بودن این بخش از استراتژی دشمنان در این موارد نهفته است:

1. به وجود آوردن مدعیان ارتباط و حمایت و پشتیبانی از آنها در حال حاضر.

2. گسترش و ترویج خبر ارتباط آنها با امام (ع) در زمان غیبت کبرا؛ در این حال این اشخاص ادعا می‌کنند از امام (ع) احکام شرعی و مسائل فقهی را که عین حقیقت و درست است و با واقعیتی که خداوند آن را اراده کرده، تطابق دارد، دریافت می‌کنند. با پذیرش این مطلب و ایمان به آن باید از فقها و علما (مرجعیت دینی) اظهار بی‌نیازی کرد. زیرا مراجع تقلید بر اساس ظواهر امور (بر اساس اصول اجتهاد فقهی) رأی صادر می‌کنند و نظر می‌دهند؛ یعنی فتوا دادن بر اساس اصول اجتهادی انجام می‌گیرد و فتواها ممکن است درست یا نادرست باشد، ممکن است با واقعیت مطابقت داشته باشد، ممکن است با آن تطابق نداشته باشد، یعنی این‌گونه فتواها و احکام ظاهری، گمانی نزدیک به واقع است نه عین حقیقت. آنها می‌خواهند بگویند با ظهور نماینده و شخص مرتبط با امام (مدعی سفارت یا نیابت) که مستقیماً با معصوم در ارتباط است، این مرحله به پایان رسیده است، در نتیجه چنین اشخاصی احکام و مسائل واقعی را که مطابق واقعیت جامعه است، مستقیماً از امام می‌گیرند و به مردم انتقال می‌دهند و دیگر نیازی به مراجع تقلید و علما نیست.

در همین راستا، دشمنان از مدعیان ارتباط حمایت کرده و گروه‌ها و جنبش‌های جدیدی مانند «جماعه السفاره» در بحرین، «یمانی‌ها» در عراق، «احمدیه» پاکستان، «بایت و بهائیت» در ایران و «قادیانیه» در هند را به وجود آورده‌اند.

آنها با این کار اقدام به تضعیف مرجعیت دینی و کم‌کم به مردم می‌قبولانند که دیگر نیازی به حضور چنین اشخاصی در جامعه نیست و از ابعاد اجتماعی، مالی و سیاسی به آن حمله می‌کنند و به همین دلیل است که اخیراً اقدام به گسترش و ترویج برخی اندیشه‌ها و دیدگاه‌های ویرانگر مانند «بدعت تقلید، بدعت مرجع اعلی و بزرگ و ...» کرده‌اند، مسئله بسیار دردناک این است که

اسرار یهود و احرارالزمان

دشمنان این مأموریت را به خود مسلمانان واگذار می‌کنند و آنها به نیابت از دشمنان این کار را انجام می‌دهند.

این‌گونه، برخی در دام آنها می‌افتند و برخی اشخاص متعصب و نادان از میان مسلمانان، این خدمت را به صورت مجانی به دشمنان تقدیم می‌کنند. این‌گونه است که برخی از این اشخاص نادان با دشمنی و کینه زیاد نسبت به مراجع تقلید بزرگ و دیگر علما، بدترین برچسب‌ها را به آنها می‌زنند و حتی گاهی اوقات خون آنها را نیز مباح می‌دانند، زیرا این دانشمندان و علما، مانع سختی برای دعوت و تبلیغات آنها به شمار می‌آیند و اگر علما و مراجع به دعوت آنها پاسخ مثبت دهند، همه مردم به تبع آنها به این‌گونه اشخاص ایمان می‌آورند. اینها درحقیقت همان خوارج دوران هستند.

هر یک از این مدعیان، خود را برتر از تمام مردم می‌دانند و با تمام مراجع عظام دشمنی می‌ورزند، دقیقاً همانند خوارج که حرقوس بن زهیر پیشوای آنها بود و او خود را از پیامبر (ص) هم بالاتر می‌دانست.

ما اکنون در برابر یک روش و طرح و برنامه خطرناک از سوی دشمنان هستیم که از طرف تعدادی افراد مرموز که ادعای ارتباط دارند و می‌خواهند مرجعیت دینی شیعه را از میدان به در کنند، مورد اجرا قرار می‌گیرد. نکته قابل توجه این است که این مدعیان گمراه، مریدان و پیروانی از طبقات مختلف اجتماعی و فرهنگی دارند که از دستورهای آنها فرمانبرداری می‌کنند و نقشه‌ها و طرح‌ها و توطئه‌های آنها را با کمال سادگی و نادانی به اجرا درمی‌آورند.

3. مبارزه با زمینه‌های حمایت‌کننده و پشتیبان امام (ع) پیش از خروج ایشان؛ دشمنان این کار را از طریق ضعیف کردن پایگاه مردمی امام (ع) با مجموعه‌ای از جنگ‌های نظامی، اقتصادی و فکری به اجرا درمی‌آورند.

یهودیان از طریق پژوهش‌ها و مطالعاتشان، همچنین با آگاهی از فلسفه، میراث دینی‌شان به ویژه کتاب سری «کابالا» و از طریق پیش‌بینی‌های پیشگوی یهودی فرانسوی - نوستراداموس - به این نتیجه رسیده‌اند که توسط مهدی (ع) نابود می‌شوند. با توجه به این، همان‌گونه که یهودیان در گذشته از طرق مختلف اعمال نادرست و بد خود را نزد کفار قریش نیک جلوه می‌دادند و از ظهور حکومت و دین محمدی وحشت داشتند، اکنون نیز پیش‌بینی خروج مهدی موعود (ع)، آن رهبر بزرگ، از مکه در آینده آنها را به وحشت انداخته و خواب و آرامش را از آنان گرفته است.

یهودیان از مدت‌ها پیش می‌دانستند که مهدی (ع) در زمان ظهور خود، آنها را از بین می‌برد و روزی به جنگ با آنان خواهد پرداخت و می‌داند که میدان جنگ هم خاورمیانه خواهد بود. آنها می‌دانند که پرچم‌های سیاه برای یاری مهدی (ع) از ایران خارج می‌شود و عراق مرکز خلافت و کوفه پایتخت ایشان خواهد بود و از آنجا موج آزادسازی قدس و نابودساختن یهودیان آغاز می‌شود. آنها اطلاع دارند که ایشان ابتدا در مکه ظهور خواهند کرد و سفیانی سرسخت‌ترین دشمن امام و هم‌پیمان یهودیان و غربی‌ها از منطقه شام خواهد بود و امام از مصر به عنوان یک پایگاه تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی استفاده خواهد کرد.

خطرناک‌ترین کاری که یهودیان انجام داده‌اند این است که عقاید و باورهای نادرست، موهوم و مرموزی در فکر و ذهن مسیحیان غرب در مورد نجات‌بخش بشریت و رهبر بزرگ آن، یعنی حضرت مهدی (ع) و نقش ایشان در نابودی تمدن غرب به وجود آورده‌اند.

این خود باعث شده که آنها به نوعی، وحشت و نگرانی از تمام چیزهایی که به مهدی (ع) ربط دارد، داشته باشند. یهودیان مطمئن‌اند کسانی که بار دوم از سوی امام به سوی آنها فرستاده می‌شوند (آن‌گونه که در قرآن آمده)، از سرزمین بابل (وسط عراق) خارج می‌شوند و به همین دلیل است که پیوسته تلاش می‌کنند عراق را ویران سازند و بدون دلیل، جنگ ضد آن را آغاز کردند و به همین دلیل، یهودیان و غربی‌ها و صهیونیست‌ها با توجه به محاسبات سیاسی و استراتژیک، از سال‌ها پیش برنامه‌ریزی کرده‌اند هر قدرت و نیرویی که ممکن است آن رهبر بزرگ در جنگ ضد خود از آن استفاده کند، از بین ببرند. آنها جنگی سخت ضد عراق و ایران ترتیب دادند تا زمانی که

مهدی (ع) ظهور کند، با مردمی روبه رو شود که جنگ‌ها و تحریم‌ها آنها را از پا در آورده و در نتیجه نتوانند به امامشان یاری برسانند. اینجاست که پاسخ این سؤال را در می‌یابیم که: چرا حملات و جنگ‌های پی‌پی و سخت کنونی در این منطقه به ویژه با دوستان اهل بیت (ع) در می‌گیرد؟ چرا میان ایران و عراق جنگ روی داد و هشت سال ادامه یافت و شمار زیادی از پیروان و دوستان اهل بیت (ع) در آن کشته شدند؟ چرا اندکی پس از پایان جنگ ایران و عراق، این جنگ بار دیگر در این منطقه روی داد؟ (حمله به کویت و اشغال عراق).

شگفتا، گویی کسانی هستند که نمی‌خواهند این منطقه لحظه‌ای آرام و خالی از درگیری باشد، و مهم‌تر اینکه آنها می‌خواهند عراق را برای مدتی بسیار طولانی، به صورت منطقه‌ای پر از آشوب و ناامن و میدان جنگ‌های مختلف در آورند و می‌خواهند توجه‌هایی برای باقی ماندن نیروهای غربی در آن داشته باشند. اگر ما بدانیم که آنها خود را برای جنگ بزرگ «آرماگدون» آماده می‌کنند. دیگر از این حوادث شگفت‌زده نمی‌شویم. آنها پیش‌بینی می‌کنند آرماگدون یک جنگ هسته‌ای گسترده و همه‌جانبه است که در آن جنگ دوستان و یاران امام را از بین می‌برند. و ما باید بدانیم که در شرایطی زندگی می‌کنیم که صهیونیست‌ها برنامه‌ها و طرح‌های زیادی برای آن دارند و آن طرح‌ها و برنامه‌ها نیز توسط آمریکا و غرب به اجرا درمی‌آید که برخی از علل آن در این موارد خلاصه می‌شود:

1. انتظار آمدن آن رهبر بزرگ (ع) و تلاش برای نابود ساختن ایشان در آغاز ظهورشان، زیرا منابع یهودی پیش‌بینی کرده‌اند که ظهور ایشان نزدیک شده است.
2. تسلط بر گنج‌های فرات که از جنس طلا است و آن با نزدیک شدن زمان ظهور امام (ع)، آن گونه که در روایت‌ها آمده است، افزایش می‌یابد.
3. دست گذاشتن بر منابع نفت منطقه، تسلط بر اقتصاد آن و تضعیف سیاسی و نظامی کشورهای منطقه.

جدا از اینها باید تأکید کرد که طرح‌ها و برنامه‌های غریبان (رومی‌ها) در این منطقه، زیر چتر حمایت صهیونیسم، چیزی جز آماده‌سازی زمینه و جو مناسب برای خروج سفیانی نیست.

در پایان تأکید می‌کنیم که این مکر و حیلۀ آنها است اما مکر و حیلۀ خداوند بر آن چیره است. «و یمکرون و یمکرالله و الله خیر الماکرین». و وعده خدا حق است که فرمود: «و إن جندنا لهم الغالبون».

عنوان: گرایش‌های دینی در سینمای امروز دنیا

به نظر می‌آید آنچه در این میان برای تهیه‌کنندگان هالیوودی از درجه اهمیت بالاتری برخوردار بوده، قابلیت بالای دراماتیزه کردن روایات و قصه‌های مذهبی بوده که اغلب از فراز و نشیب و کشش و جذابیت فوق‌العاده‌ای برای مخاطب برخوردار هستند. به همین دلیل، این تهیه‌کنندگان تنها با استفاده از ظاهر پرکشش روایات فوق، درون‌مایه دینی آن را وانهادند و به پرزرق و برق‌تر کردن همان پوسته و ظاهر پرداختند.

داستان‌ها و قصص مذهبی و دینی در طول تاریخ صد و ده ساله سینما در فیلم‌های بسیاری به صورت‌ها و شکل‌های مختلف به تصویر کشیده شده است. از همین روست که در همان نخستین آثار سینمایی، تصاویر مذهبی نمود پیدا می‌کند. به طور مثال در فیلم «تعصب» (دیوید وارک گریفیث، 1916) که یک اپیزود از چهار اپیزود آن به معارضة حضرت عیسی مسیح (ع) با سران یهود اختصاص دارد یا «برگ‌هایی از دفتر شیطان» (کارل تئودور در ایر، 1919) که به رانده شدن شیطان از درگاه خداوند و سپس فریب و اغوای افراد مختلف که فجایع بزرگ تاریخی را به بار می‌

اسرار یهود و اواخرالزمان

آوردند، می‌پردازد. فجایعی مانند خیانت یهودای اسخریوطی به مسیح (ع)، یا کشته شدن ماری آنتوانت، یا تفتیش عقاید در اسپانیای قرون وسطی و...

اما در طول تاریخ سینما، فیلم‌هایی که بر اساس زندگی پیامبران ساخته شده‌اند، اغلب در زمره آثار سوپر پروداکشن و پر هزینه قرار داشته‌اند. این فیلم‌ها در اکران عمومی هم مورد استقبال مخاطبان بسیاری واقع گردیده‌اند. به عنوان نمونه برای ساخت فیلم «بن هور» در سال 1959 حدود 15 میلیون دلار خرج شد. تدارکات اولیه این فیلم، ده سال و ساختش یک سال به طول انجامید. 496 نقش مهم با دیالوگ و صدهزار سیاهی لشکر و 8 هکتار دکور و نگاتیوی به طول یک دور کره زمین در این فیلم به کار گرفته شد تا چنان عظمتی بر پرده سینما نقش ببندد که علاوه بر اختصاص یازده جایزه اسکار در سال 1959، میلیون‌ها تماشاگر نیز به تماشای آن بروند.

از سویی دیگر، پرده عریض اسکوپ و صدای استریو فونیک برای نخستین بار با فیلم مذهبی «خرقه» (هنری کاستر—1953) به دنیای سینما راه یافت. کاستر برای روایت داستانی از کتاب مقدس، در اوج رقابت تلویزیون با سینما، به کمک کمپانی تهیه کننده فیلم یعنی فاکس قرن بیستم، برگ برنده سینما را رو کرد و عدسی آنامورفیک و نمایش پرده عریض را برای عرضه شکوهمند آثار سینمایی به عرصه سینما ارائه نمود. از آن پس بود که صدای میخکوب کننده استریو فونیک و تصاویری بسیار بزرگ‌تر و عریض‌تر از همیشه، به یاری آن دکورهای عظیم و سیاهی لشکر فراوان آمد تا شکوه و عظمت روایات تاریخی را بیشتر به رخ بکشد و از همین جا اساساً سینمایی جدید در سینمای جهان با عنوان فیلم‌های پر شکوه و عظیم رواج یافت.

هدف از بیان مقدمه فوق، ذکر اهمیت فیلم‌های مذهبی و داستان زندگی پیامبران در طول تاریخ 110 ساله سینما است. اما اینکه چرا چنین تمایل و علاقه‌ای به ساخت این گونه آثار، به ویژه در میان تهیه‌کنندگان هالیوودی حداقل تا اواسط دهه 60 میلادی وجود داشته است، جای بررسی و تعمق دارد.

به نظر می‌آید آنچه در این میان برای تهیه‌کنندگان هالیوودی از درجه اهمیت بالاتری برخوردار

بوده، قابلیت بالای دراماتیزه کردن روایات و قصه‌های مذهبی بوده که اغلب از فراز و نشیب و کشش و جذابیت فوق‌العاده‌ای برای مخاطب برخوردار هستند. به همین دلیل، این تهیه‌کنندگان تنها با استفاده از ظاهر پرکشش روایات فوق، درون‌مایه دینی آن را وانهاد و به پرزرق و برق‌تر کردن همان پوسته و ظاهر پرداختند. از همین روست که بعضی بر این اعتقادند که آثار فوق، بیشتر در زمره فیلم‌های تاریخی قرار می‌گیرند تا اینکه فیلم دینی قلمداد شوند. در واقع فیلم‌سازان هالیوود با سوء استفاده از علایق مذهبی مردم، در درجه نخست نیات و اهداف سودجویانه خود را از ساخت این فیلم‌ها پی‌گیری کردند و پس از آن نیز، به قلب چهره پاک اولیای الهی و آلودن آنها در تصاویری که بر پرده می‌بردند، پرداختند. به عنوان مثال حضرت موسی (ع) در اوایل فیلم «ده فرمان» «سیسیل ب دومیل» بیشتر جوانی عاشق‌پیشه و اشراف‌زاده است، به ویژه با چهره و فیزیک «چارلتن هستن» که سوپر استار مانکنی هالیوود در آن سال‌ها بود. به این ترتیب، تهیه‌کنندگان هالیوودی در واقع با تصویر سازی پیامبران الهی به وسیله هنرپیشه‌ها و بازیگرانی که در هزار و یک نقش منفی و مثبت دیگر بازی می‌کردند، قداست چهره پیغمبران خدا را در اندیشه و فکر عمومی خدشه‌دار کردند. از طرف دیگر با جانداختن این گونه فیلم‌ها و جلب اعتماد تماشاگران، به تدریج داستان‌ها و روایات خود را در این فیلم‌ها جعل نمودند. این جعل روایات مذهبی، به ویژه در مورد فیلم‌های ساخته شده در کمپانی‌هایی که لابی یهود در مالکیتش نفوذ داشت، نمود بیشتری پیدا می‌کرد.

برای نمونه در فیلم «کتاب آفرینش» این روایت مسلم تاریخی - دینی که حضرت ابراهیم (ع)، اسماعیل را به یک قربانگاه می‌برد و خداوند به جای او ذبح دیگری ظاهر می‌کند و سپس حضرت ابراهیم (ع) به کمک حضرت اسماعیل، خانه کعبه را بنا می‌کند، تغییر یافته و به جای حضرت اسماعیل، اسحاق را جایگزین شده که حضرت موسی (ع) از نوادگان وی محسوب می‌شود.

اما از اواسط دهه 60 که موج عصیانگری اروپا به شیوه‌های مختلف به آمریکا هم رسید و در سینمایش نیز تأثیر گذاشت، به تدریج به همراه تحلیل رفتن مبانی اخلاقی و خانوادگی در فیلم‌ها، فضای دگراندیشی در موضوعات مذهبی و دینی هم تشدید شد، به گونه‌ای که برخی فیلم‌سازان حتی به خود اجازه دادند برداشت‌هایی کاملاً مادی درباره سوژه‌ها و داستان‌های دینی ارائه دهند

و مبانی مذاهب مختلف را کهنه و عقب مانده به تصویر بکشند. این نوع تلقی‌ها حتی تا اثر موزیکالی همچون «عیسی مسیح فوق بازیگر» ساخته فیلم‌ساز یهودی، نورمن جویس در سال 1973 نیز رسید. این در حالی بود که قدرت باندهای لابی یهود در هالیوود به جایی رسیده بود که در عین به سخره کشیدن مذاهب دیگر، هر گونه تجدیدنظر نسبت به دین یهود را مصادف با اضمحلال و ضلالت تصویر می‌کردند، آن‌گونه که همین «نورمن جویسن» در اثر موزیکال «ویلن زن روی بام» نمایش داد.

این به هجو کشیدن اعتقادات و باورهای دینی در دهه‌های بعد، حتی در دهه 90 که نوعی جنبش بازگشت به مبانی اخلاقی و دینی در جامعه غرب پدیدار شد و بعدی از سینمای آن نیز بالتبع به سمت و سوی آثار اخلاقی و دینی چرخش پیدا کرد، ادامه یافت. این برخورد هجوگونه و استهزاء آمیز به ویژه با عالم ارواح و فرشتگان، آخرت و جهان مردگان و از این قبیل موضوعات در سینمای دهه 90 و نیمه اولین دهه قرن بیست و یکم به وفور دیده می‌شود. اگرچه فیلم «روح» جری زوکر، اثر غیر قابل قبولی در زمینه مواجهه با دنیای ارواح و مسئله کيفر و پاداش اخروی نبود، ولی از آنجا که در هالیوود، هر مضمون و سوژه جدی آنقدر دست‌مالی می‌شود که تا حدیک بازی صرف در فیلم‌ها نزول پیدا کند، ادامه این بازی با ارواح تا فانتزی‌هایی همچون «وحشت آفرینان» (پیتز جکسن) یا «کاسپر» (براد سیلبر لینگ) نیز ادامه یافت. از سویی دیگر، برخی از این موضوعات دینی همچون حضور فرشتگان الهی روی زمین نیز در فیلم‌هایی مثل «مایکل» (نورا افرون) یا «شهر فرشتگان» (براد سیلبر لینگ) و یا «افتادن روی زمین» به هجو کشیده شد و وجهی طنز آمیز یافت. شوخی با فروش روح آدمی به شیطان در «فریب خورده» با بازی براندان فریزر، نحوه حضور شیطان و اعوان و انصارش در روی زمین در «نیکی کوچولو» با بازی ادام سندلر و بالاخره طنز موهن «بروس قدرتمند» با بازی جیم کری (که آشکارا به قدرت خداوند توهین می‌کرد و اگران آن حتی در برخی کشورهای اسلامی نیز ممنوع گردید) از جمله تداوم تلاش‌های ضد مذهبی در هالیوود دهه‌های اخیر است.

اما خیزش نوین دینی در غرب اواخر دهه 90 و اوایل هزاره سوم میلادی، سرعت افزون‌تری یافت. نهادهای اجتماعی جامعه در حال اضمحلال غرب به این نتیجه رسیده بودند برای جلوگیری از

فروپاشی درونی این جامعه، بایستی به مبانی دینی و اخلاقی بازگشت کرد. گرایش شدید جوانان به مذهب در این سال‌ها نشان از جدی بودن این بازگشت دارد که حتی در بعضی آثار سینمای آمریکا هم هویداست.

اما آنجا که به هر حال، همواره هراس از ادیان محکم الهی و مذاهب ریشه‌داری همچون اسلام و مسیحیت وجود داشته است، بخشی از سینمای هالیوود در این دهه به سمت طرح مکاتب انحرافی رفت. در اواخر دهه 90 بود که ناگهان گرایش به بودیسم – به ویژه در میان طبقه روشنفکر – نضج گرفت و سینمای هالیوود نیز از این گرایش عقب نماند. به یک‌باره در یک فاصله زمانی کوتاه، سینماگران مختلف با ملیت‌های گوناگون به تصویر روایت‌های مختلف از بودا و لاماهای طرفدارش پرداختند. از روایت کودکانه برناردو برتولوچی در «بودای کوچک» که تحولات سیدارتا را از تولد تا ریاضت کشیدن‌ها و رسیدن به مقام بودا در مقابل دوربین‌اش قرار داد تا حکایت ژان ژاگ انو از معلم «دالامایی لاما» با عنوان «هفت سال در تبت» و قصه مارتین اسکورسیزی در «کوندون» از زندگی دالامایی لاما از کودکی تا نوجوانی و تبعیدش.

بعد از خیزش موج بودیسم، کالت‌های به اصطلاح عرفانی رواج یافت که با سوء استفاده از علاقه هم‌زمان نسل جدید به معنویت و نوگرایی، مخاطبان را به طرف نوعی ریاضت‌های بی‌پایه و بنیاد جلب می‌کرد و با بهره‌گیری از آیین هندو و امثال آن، سعی می‌نمود دکان جدیدی برای انحراف نسل جوان از ادیان الهی به طرف مکاتب من در آوردی به وجود آورد. طبق معمول سینما هم علمدار این حرکت جدید شد. از فیلم «دود مقدس» جین کمپیون تا فیلمی همچون «مظنون صفر» و تا نضج ناگهانی فیلم‌های به اصطلاح رزمی – عرفانی شرقی که حضور پر سرو صدایش در سینمای غرب به هر حال شبهه برانگیز است. از فیلم‌هایی همچون «ببر خیزان و اژدهای پنهان» انگ لی گرفته تا «قهرمان و خانه خنجرهای پرنده» ژانگ ییمو و «یگانه» جیمز و ننگ و حتی آن عرفان شرقی فیلم ماتریکس که قهرمانش به نوعی منجی آخرالزمانی هم می‌شود؛ با این تعریف که این منجی از میان خود اسیران شبکه ماتریکس، سر بر می‌آورد. وقتی منجی به آن عرفان شرقی دست‌پخت اکل و آرشیتکت «ماتریکس» دست یابد، تازه متوجه می‌شویم همین منجی هم ساخته دست آن دو بوده است! و این یعنی تزریق ناامیدی و یأس از هر چه منجی و ناجی است و اینکه

بالأخره همه سرخ‌ها در دستان همان آرشیتکت‌های بشری است.

فیلم‌های دیگری هم به قدرت پایان‌ناپذیر شیطان و ناتوانی بشر از رهایی از آن اشاره دارند، مانند: «وکیل مدافع شیطان»، «روز ششم»، «پایان جهان»، «دروازه نهم» و... که با بزرگ‌نمایی قدرت شیطان، انسان‌ها را از هر چه گرایش‌های دینی است، می‌ترساند.

اما در این میان می‌توان آثار مهمی یافت که به هر حال مخاطب را به تفکر دینی رهنمون ساخته و ذهنش را برای تعمق و تدبر آماده می‌سازند. فیلم‌هایی مانند: «هفت» و «باشگاه مشت‌زنی» (دیوید فینچر) یا «تماس» (رابرت زمه کیس) و یا «ماگنولیا» (پل تاماس اندرسن) که اغلب به سرگذشتی انسان امروز و قرار گرفتن عذاب الهی بر سر اشاره دارد. یا فیلمی همچون «رؤیاهایی که می‌آیند» ساخته وینسنت وارد، کارگردان استرالیایی که اساساً جهشی ساختاری در سینمای دینی محسوب می‌گردد. وینسنت وارد، با نمایش تصاویری خیره‌کننده از عالم آخرت بر اساس آنچه که در کتب مقدس دینی آمده است، علاوه بر ارائه نوعی نگرش مذهبی به پاداش و عذاب خداوندی، با استفاده از تکنولوژی پیشرفته، ساختار را در خدمت مضمون دینی فیلم قرار داد.

گرایش امروز جامعه غرب به سوی مضامین و باورهای دینی انکارناپذیر است. یک دلیل اثبات این مدعا، استقبال است که در سال‌های گذشته از فیلم «مصائب مسیح» مل گیسن به عمل آمد و آن را در رده هشتم پر فروش‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما - حتی بالاتر از سری «ایندیانا جونز» - قرار داد. این در حالی بود که پیش از این، فیلم‌های بسیاری درباره زندگی و به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح (ع) ساخته شده بود. شاید به همین دلیل است که هنوز هالیوود برای ساختن فیلم‌های دینی علاقه نشان می‌دهد. اما بی‌مناسبت نیست برای دریافت مقاصد تهیه‌کنندگان هالیوودی از ساخت چنین فیلم‌هایی و اهدافی که از قبل آنها جست و جو می‌کنند، نگاهی دوباره به فیلم «مصائب مسیح» مل گیسن که به عنوان الگوی فیلم‌های دینی هالیوودی و اخیرترین این دسته آثار محسوب می‌شود، داشته باشیم.

مصائب مسیح

به نظر می آید روایت مل گیبسن از روند به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح(ع) بیشتر تحت تأثیر ساختار سینمای غلوآمیز، پرسرو صدا و به اصطلاح آرتیستی و صرفاً تجاری امروز هالیوود می باشد. همچنان که روایت دهه نودی «رنج و شور» ژاندارک نیز در دوربین لوک بسون بیشتر به قصه های شوالیه های افسانه ای شبیه است تا باز آفرینی حماسه معنوی دختر چوپان جوانی که شجاعانه در مقابل انگیزاسیون کلیسای قرون وسطی ایستاد.

سکانس های بسیار طولانی شلاق زدن عیسی مسیح(ع) به دست سربازان رومی که بیشتر از آنکه تکان دهنده باشد، - به ویژه در اواسط فیلم - کسالت بار و خسته کننده و سوهان روح می گردد و حتی قطع های سردستی و متناوب گیبسن به چهره شاهدان این مراسم نیز از کسالت آن نمی کاهد. همچنین است سکانس طولانی حمل صلیب تا روی تپه های «جلجتا» که بارها و بارها، نقش زمین شدن بازیگر کاراکتر عیسی مسیح را شاهد هستیم تا آنجا که از تکرار و یکنواختی صحنه کلافه می شویم. به ویژه با آن سر و صدای متداوم مردم و نعره ها و عربده های سربازان رومی که گاهی تماشاگر را نه از آنها که از خود فیلم عصبی می کند.

خشونت فیلم هم بیشتر آزاردهنده و مهووع است و به ژانر استفاده شده در فیلم های صرفاً تجاری حادثه ای یا جنایی و یا ترسناک امروز که خون و گوشت های قطعه قطعه شده از در و دیوارش می ریزد، همچون: «گشتار اره برقی تگزاس»، «پیچ عوضی»، «تپ کلبه»، «اژدهای سرخ» و ... شبیه است تا اینکه تأثیر گذار و تکان دهنده باشد.

زرق و برق ماهواره ها همچنان که در MTV مل گیبسن و در واقع در سینمای امروز تحت تأثیر کلیپ های پرداخت افسانه ها و قصه ها و قهرمان جلوه دادن شخصیت های داستانی موفق می نمایند، در روایت روابط و قهرمانان واقعی الکن می باشند؛ زیرا می خواهند یا ناچارند همان ساختار معمول را به کار ببندند.

نکته قابل توجه اینکه فیلم مصائب مسیح در اکران نخست، به دلیل صحنه های خشونت بار و آرتیستی خود مورد توجه مسیحیان متعصب قرار نگرفت و مل گیبسن ناچار شد با حذف برخی از

صحنه‌های ذکر شده، آن را دوباره به اکران در آورد و با تبلیغات فراوان، این بار، همه مسیحیان عالم را به دیدن فیلم دعوت نماید.

فیلم «مصائب مسیح» به رغم همه پروپاگاندای سرسام آور رسانه‌های غربی، فیلمی ضد یهود نیست و حتی در حد نسخه‌هایی که نیکلاس ری و فرانکو زفیره لی درباره زندگی حضرت مسیح (ع) ساخته اند، می‌باشد.

چنانچه از این بابت، همان ایزود فیلم «تعصب» گریفیث، ضد یهودتر می‌نمایاند. در آن فیلم، واقعاً قرار بود تصاویر به صلیب کشیدن حضرت مسیح (ع) از سوی یهودیان فیلم برداری شود که با اعتراض جماعت یهود، گریفیث به جای یهودیان، سربازان رومی را جایگزین کرد. اما گریفیث همچنان تأثیر اخبار و راهبان یهود را در صدور حکم تصلیب حضرت مسیح (ع) باقی گذارد، به طوری که در فیلم مذکور، آنها به طور مستقیم این حکم را جاری می‌نمایند؛ درست بر خلاف آنچه در فیلم مل گیبسن تبلیغ گردید که یهودیان را تنها در حکم سنگسار محق می‌دانست و صدور محکومیت تصلیب را بر عهده کنسول روم در یهودیه گذاشت.

در «مصائب مسیح» مل گیبسن، در واقع عامل و طالب اصلی به صلیب کشیدن مسیح، مردم هستند و آنها هستند که فریاد می‌کشند و خواستار مجازات او می‌شوند و حتی بچه‌هایشان، وحشی و خشن تصویر می‌شوند (نگاه کنید به بچه‌هایی که به آزار و اذیت یهودا پس از استرداد انعام راهب بزرگ اقدام می‌ورزند) در حالی که واکنش و تکفیر راهب بزرگ یهودیان و برخی دستیارانش در مقابل فردی که ادعای آوردن مذهبی جدید و نو دارد، بسیار طبیعی و آرام نشان داده می‌شود. حتی این افراد شدت شکنجه حضرت عیسی (ع) را از سوی سربازان رومی نمی‌توانند ببینند و میدان تنبیه را ترک می‌کنند و بارها دورین گیبسن روی چهره متأثر آنها از ضرب و جرح مسیح (ع) تأکید می‌کند. این رومیان هستند که وحشیانه در طول فیلم حضرت مسیح (ع) را به شیوه‌های مختلف و با انواع و اقسام ابزار و وسایل شکنجه می‌زنند و به خاک و خون می‌کشند و آنها هستند که در مقابل دورین، ددمنش و خونخوار جلوه می‌نمایند و شورای یهودیت به نوعی هیچ تقصیری در این ماجرا ندارد.

گیسن در «مصائب مسیح» حتی از نشان دادن مستقیم صحنه سنگسار مریم مجدلیه که در دیگر فیلم های ذکر شده در این باب، از تصاویر و صحنه های ضد یهودی محسوب می گردید، خودداری نموده، تنها در یک تراولینگ گذرا به آن می پردازد که فقط برای تماشاگر آشنا به این ماجرا قابل درک و فهم می باشد.

به نظر می رسد تمرکز تبلیغات توزیع کنندگان فیلم روی وجه ضد یهودی فیلم همان ترفند همیشگی هالیوود برای تأثیر روی مخاطبان است. برای اثبات کارگر افتادن این ترفند همین بس که فروش فیلمی با هزینه فقط 25 میلیون دلار و پیش بینی نهایتاً 50 میلیون دلار استقبال گیشه ای، در همان اولین هفته های اکران به 500 میلیون دلار رسیده است.

این قضاوت را با توهم «تئوری توطئه» اشتباه نگیرید. این ویژگی سیستم امروز رسانه ای است که در خدمت منافع کمپانی های بزرگ سیستم غالب هالیوود فعالیت نماید. همان سیستمی که فیلم هایی چون «دنیای آب» را پیش از پایان تولید، زمین می زنند و در مقابل، آدم های مهجوری چون «وادیم پرلمن» را به دلیل نزدیکی به این سیستم، به رغم فیلم آماتوری و ضعیف اش (خانه ای از شن و مه) به عرش می رسانند و حالا هم فیلمی را که در همین سیستم، خیلی معمولی ساخته شده و البته مانند دیگر فیلم های معمولی سینمای امروز آمریکا، به وسیله تکنولوژی پیشرفته و متخصصانی که کار خود را خوب بلدند، اثر نسبتاً خوش ساختی از کار در آمده، به عنوان اثری آرمان گرا و ضد یهود و ضد سیستم معرفی می کنند و آن را نه تنها در بیش از 3000 سینمای آمریکا (که عمدتاً در اختیار یهودیان قرار دارد) بلکه در تمامی اقمار رسانه ای خود از جمله سینماهای فلسطین اشغالی به نمایش در می آورند.

اسرار یهود و احرالزمان

در یکی از محله‌های منطقه « کوم الدکه » شهر اسکندریه، جوانی 36 ساله، در خطاب به مردم خود را همان مهدی منتظر معرفی کرد. ادعاها و سخنان او حکایت از آن داشت که دچار اختلالات روانی و عدم ثبات شخصی است. وی که تنها پسر خانواده‌اش است، در تحصیلات مدرسه‌ای خود نیز شکست خورده و موفقیتی به دست نیاورده است.

مدعی مهدویت در مصر (2003 م)

در یکی از محله‌های منطقه « کوم الدکه » شهر اسکندریه، جوانی 36 ساله، در خطاب به مردم خود را همان مهدی منتظر معرفی کرد. ادعاها و سخنان او حکایت از آن داشت که دچار اختلالات روانی و عدم ثبات شخصی است. وی که تنها پسر خانواده‌اش است، در تحصیلات مدرسه‌ای خود نیز شکست خورده و موفقیتی به دست نیاورده است. وی تا کنون نتوانسته با جنس مخالف خود ارتباطی برقرار کند و هیچ دختری هم حاضر به ازدواج با او نشده است.

این مدعی، خود را این گونه می‌بیند که برای نجات دادن جهان از شرّ جورج بوش و آریل شارون مأموریت دارد. او ازدواج عرفی¹ و مخفیانه را مباح می‌شمارد و اعتقادی به محدودیت تعداد همسرها ندارد. او تمایل دارد با شعبان عبدالرحیم از خوانندگان و مطربان مشهور نشست و برخاست کند تا او را از جمله مبلغان افکار و عقاید خود در آورد. او استعمال مواد مخدر را جایز می‌شمرد و بر این باور است که حجاب زنان، مسئله شخصی است. او با پیشوایان و دانشمندان مسلمان خصومتی ندارد، زیرا اعتقاد دارد که اختلافات او با آنها، مسئله ساده‌ای است و مستلزم به اظهار کینه و دشمنی با آنها نیست. او می‌خواهد قبله مسلمانان را هنگام نماز تغییر دهد و بر این باور است که او به دست خود دجال را به قتل می‌رساند، اما خود نیز نمی‌داند که این کار را با شمشیر انجام می‌دهد یا با مسلسل و توپ.

نام او عاطف محمد بن حسنین است اما از زمانی که ادعای مهدویت کرده خود را «عبدالله» معرفی

اسرار یهود و اواخرالزمان

می‌کند. هنگامی که از او خواسته شد که به بحث و گفت‌وگو در این مورد بپردازد، او این درخواست را رد نکرد و گفت: «من از قبل می‌دانستم که شما برای گفت‌وگو با من می‌آیید و منتظر شما بودم. سخنان من فی البداهه و خودکار از دهانم خارج می‌شود، زیرا من از جانب خود سخن نمی‌گویم، بلکه هر چه از زبان من خارج می‌شود همه مقدر و از پیش تعیین شده است.»

عاطف که بسیار لاغر و نحیف است می‌گوید: او شخصی عادی از خانواده‌ای خوب و متوسط از اهالی «کوفه الدکه» است و تحصیلات متوسطه خود را در رشته بازرگانی به پایان نبرده و مدرک دیپلم خود را نگرفته است، زیرا چندین مرتبه در امتحانات سال آخر برای کسب مدرک دیپلم، مردود شده است. پس از وفات پدرش که در یکی از شرکت‌های تولیدی لباس به عنوان رئیس واحد کنترل کیفیت کار می‌کرد، عاطف مجبور به کار کردن شد و گاهی اوقات، کالاها و اجناسی از پور سعید می‌آورد و آن را در شهر خود می‌فروخت یا گاهی اوقات هم با برخی از بازرگانان منطقه که از آشنایان خانواده‌اش بودند کار می‌کرد. عاطف به دلیل اینکه تنها پسر خانواده بود، از خدمت سربازی معاف شد و مدتی به دلیل بیماری روانی در بیمارستان بستری بود. پس از بهبودی از بیمارستان ترخیص شد.

عاطف مدتی با مادرش زندگی می‌کرد اما مادرش نیز که رفتارها و ادعاهای عجیب و غریب او را مشاهده کرد و متوجه شد او ادعای مهدویت می‌کند. و می‌خواهد مادرش را نیز قانع کند که به او ایمان بیاورد، خانه در کوم الدک (را برای او به جا گذاشت، زیرا اهالی محل نیز پیوسته مادرش را به خاطر سخنان و عقاید و ادعاهای و گزافه‌گویی‌های پسرش سرزنش می‌کردند. نکته دیگر اینکه او تمایل زیادی به خرید مجانی مواد مخدر داشت.

عاطف، که ادعای مهدویت دارد می‌گوید: داستان احساس وحی او از آنجا شروع شد که او هنگام گوش دادن به نوار موسیقی صداهایی در هم می‌شنید که او را خطاب قرار می‌داد! به تدریج عاطف به زعم خود دریافت که منظور از آن کلماتی که خوانندگان و مطربان در برخی از نوارها تکرار می‌کنند، رسالتی آسمانی برای اوست و او باید برای ایفای یک نقش بزرگ که برایش مقدر شده و آن نقش هم، مهدی موعود بودن است، آماده شود.

اسرار یهود و اخرالزمان

عاطف درخواست یک سیگار کرد، زیرا او همان گونه که خود می گفت: با حرص و ولع سیگار می کشید، زیرا او به دلیل اینکه سیگار کشیدن نوعی ایجاد لذت و تمتع به شمار می آید، آن را حلال می دانست. او همچنین از مواد مخدري که پس از استفاده احساس آرامش و راحتی زیادی می کرد و خود را فارغ از تمام مشکلات می دید، استفاده کرد.

این مدعی در حالی که سیگارش را دود می کند، می گوید: «من می دانم که شما همگی از جمله پیروان من خواهید شد و البته من در این راه باید شکیبایی کرده و این حوادث را تحمل کنم و این همان گونه که من در آغاز سخنانم گفتم: امری مقدس و حتمی است!»

او در مورد مهم ترین محورهای عقایدش می گوید: «من هم مانند شما مسلمان هستم اما تغییرات اندک و شخصی در شریعت باید صورت پذیرد و در این مورد باید تصمیماتی اتخاذ شود و این من هستم که جهت دهی درستی به آن می دهم. این کار، تحریف دین اسلام نیست، بلکه این از جمله اوامری است که من باید آن را انجام دهم، در غیر این صورت این دعوت و رسالت من با شکست مواجه می شود». این مدعی می افزاید. «من افکار و عقاید خاصی دارم که شامل اینها می شود: ایجاد تغییراتی در نماز، قبله و قوانین جدیدی در مورد ازدواج، طلاق، خلع و جهاد ضد دشمنان اسلام از جمله بوش و شارون دارم».

این مهدی دروغین در طی سخنان خود در مورد حوادث جاری در جهان می گوید: در قلب شخصی مانند بوش، ذره ای رحم و عطوفت وجود ندارد. بوش می خواهد به عراق حمله کند در حالی که مردم عراق گرسنه و در رنج اند و می خواهد اسرائیل مرتکب کشتارهای زیادی در میان فلسطینی ها بشود و شارون خونریز را در کشتارها و قتل هایش کمک می کند و می گوید: شارون رهبر بزرگ ترین کشور متمدن جهان است و تمام کارهای شارون به خاطر حفظ انسان ها از خطر تروریسم است.

عاطف با سخنانی محکمه پسند می گوید: من از در رادیو شنیده ام که هزینه جنگ ضد عراق افزون

اسرار یهود و اخرالزمان

بر 10 میلیارد دلار خواهد بود، اگر این مبلغ صرف کمک به مردمان فقیر جهان شود، بهتر نیست؟ اگر این مبلغ را در میان مردمانی که تروریست‌ها از میان آنها برخاسته‌اند هزینه کنند، غیر ممکن است. حتی اگر یک تروریست باقی بماند، زمانی که کسی سیر باشد و احساس ظلم نکند چه دلیلی دارد در پی ترور باشد؟

این مدعی پیشنهاد می‌دهد که تمام کشورهای حق جو و طرفدار حق با هم جمع شوند و به آمریکا، پیش از آنکه به کشور دیگری حمله کند، حمله کنند. او شارون و بوش را تشبیه به باجگیران محله ای می‌کند که اهل محل کاری به کار آنها ندارند و آنها روز به روز گستاخ‌تر و قوی‌تر می‌شوند. او می‌گوید: باید کسی آنها را جای خود بنشاند و مقابل آنها بایستد. مردم باید دست به دست هم دهند و متحد شوند و حقشان را از آنان بگیرند و در آن هنگام است که متوجه می‌شوند، خداوند بر حق است! عاطف با کمال سادگی می‌گوید: راه‌حلهایی برای مشکلات جهان یافته است، اما او در عین حال، همانند اشخاص عادی اجتماع که نیازی به ادعای مهدویت نمی‌بیند، احساس شکست و سرخوردگی می‌کند.

او در مورد حجاب زنان می‌گوید: این یک مسئله شخصی است. دلیل او هم برای این ادعا این است که مو یا پاهای زن در زمان باز بودن وسوسه انگیز نیست و اکنون این موارد باعث جذب مردان نمی‌شود و زن می‌تواند محجبه یا بی‌حجاب باشد مهم این است که زن به همسر یا دوست خود خیانت نکند و زنی که به همسرش خیانت می‌کند باید مجازات شود.

عاطف در مورد خلع 2 می‌گوید: این مسئله بسیار عجیب است، انسان درست و جوانمرد منتظر نمی‌ماند همسرش چنین درخواستی از او کند. اینجا مسئله، مسئله بزرگواری است، مرد چگونه می‌تواند با زنی زندگی کند که او نمی‌خواهد با همسرش ادامه زندگی دهد. او در مورد خودش می‌گوید: من هم مانند هر یک از جوانان مصری وارد مسائل زناشویی و ارتباط با زنان شدم اما این مسئله به ازدواج نینجامید و دوام نیاورد، البته من می‌خواهم همسر و فرزندان داشته باشم، اما مادیات مانع از این شد که آرزوی من تحقق یابد. من آشکار و پنهان به زنان زیادی دل دادم و گاهی اوقات این عشق یک طرفه بود، اما من نتوانستم دختری مناسب برای همسری خود بیابم زیرا

اسرار یهود و اواخرالزمان

در آمد من همان اندک ثروتی است که پدر متوفی ام برای من به جا گذاشته، با آن زندگی می گذرانم و تا کنون نیز نتوانسته ام برای خود خانه ای بخرم، اما اگر پروردگار در کار من گشایشی حاصل کند، ازدواج خواهم کرد. اگر توان مالی داشته باشم، خود را مقید به داشتن چهار همسر نمی کنم. مردی که توانایی ازدواج مجدد دارد، می تواند بارها و بارها ازدواج کند، مهم این است که هیچ دختر یا بیوه ای در خانه ای، بدون همسر باقی نماند. این پدیده بسیار نادرستی است.

هنگامی که از این مدعی سؤال شد: چگونه صفات و ویژگی های حضرت مهدی منتظر با او تطابق دارد در حالی که او یک بیمار روانی است و در گذشته برای درمان به بیمارستان روانی رفته، از مواد مخدر استفاده می کند و اطلاعات دینی او هم بسیار ناچیز است و تنها سوره های کوتاه قرآن را از بر دارد، در پاسخ گفت: به خدا سوگند، وحی مرا برگزید و مهدی منتظر هم شخصی عادی است و معجزه هم اینجاست. وحی شرط نکرده که مهدی منتظر مدرک دکترا داشته باشد یا بسیار زیاروی و بی عیب باشد. او با شور و هیجان خاصی می افزاید تمام رویدادهایی که اکنون در حال روی دادن است از جمله نشانه های قیامت است. ظهور بوش و شارون با این اعمال و رفتار وحشیانه و غیر انسانی و با این طغیان، مسئله شبیه سازی موجودات و دخالت کردن در نظام جهانی که خداوند آن را آفریده همگی از نشانه های آن روز بزرگ است شما چرا تا این اندازه بر مهدی بودن من عیب می گیرید... من همان کسی هستم که خداوند او را برگزیده تا مسیح دروغین را به قتل برساند. البته من هنوز نمی دانم او را با شمشیر خواهم کشت یا با مسلسل و توپ، شاید با نوعی دیگر از سلاح ها او را بکشم حتی ممکن است او هنوز ظهور نکرده باشد و بعید نیست که آن گونه که آمریکا می گوید او با سلاح های کشتار جمعی کشته شود!!

«مذهب او و خوانندگان» آن گونه که این مدعی می گوید: هنر نیز در مسئله مهدویت نقش زیادی دارد. چرا که نه، زیرا عاطف هم از اهالی «کوم الدکه» زادگاه سید درویش نه مطربان و خوانندگان مشهور است. عاطف می گوید هنر حرام نیست او مردم را تشویق می کند به عقاید و باورهای او و گفته های او ایمان بیاورند و افکار و عقاید او را سر لوحه زندگی خویش قرار دهند. عاطف، شعبان عبدالرحیم، یکی از مطربان و خوانندگان مشهور را برگزید تا مبلغ مذاهب او باشد. عاطف در پی این بود که با او دیداری داشته باشد و او را قانع کند که افکار و عقایدش را بپذیرد.

اسرار یهود و اخرالزمان

هنگامی که از او سؤال شد چرا از بین این همه خواننده شعبان عبدالرحیم را برگزیده‌ای؟ در پاسخ گفت: زیرا او مطربی ثروتمند است و من از او و کارهایش خوشم می‌آید. او به طبقه کارگرو صنعت گر جامعه تعلق دارد و من هم جزء این طبقه بوده‌ام. علاوه بر این او محبوبیت زیادی در بین مردم دارد و بسیار راحت‌تر می‌تواند افکار و عقاید مرا به گوش مردم برساند.

شکل و قیافه مهم نیست: هنگامی که عاطف از سرگرد محمد غازی، پیش بازرسی و تحقیق العطاریین در خواست ماشین ریش تراش و وسایل آرایش‌گری کرد، از او سؤال شد که چرا لباس‌هایی نمی‌پوشد که با شخصیت مهدی موعود سازگارتر باشد؟ عاطف گفت: شکل و قیافه ظاهری مهم نیست... کوتاه کردن ریش، نظافت است، جدا از این ضروری نیست که مهدی موعود یک لباس خاص بپوشد یا عمامه بر سر داشته باشد و عبا بر دوش، من مهدی موعود پیشرفته و امروزی هستم و رسالت من هم ضد پیشرفت و تمدن نیست. در مورد شرایط خانوادگی او نیز باید گفت: که او زندگی پر تنش و نا آرامی داشته زیرا او همواره با همسران، خواهران و نزدیکان دیگر خود، اختلاف داشته است. آنها همگی دعوت او را رد کردند. خود عاطف، این مسئله را بسیار طبیعی می‌داند، زیرا از نظر خود او این دعوت بسیار غافل‌گیر کننده است. اما علت واقعی رد کردن او، ادعای نزول وحی بر او بوده است که او مدعی می‌باشد از چهار سال پیش تا آن زمان بر او وحی نازل می‌شود.

در پایان، او در میان مردم این ادعا را مطرح کرد و مردم را برای پذیرفتن این مسئله تشویق می‌کرد. او به برخی از مساجد رفت و از امامان جماعت می‌خواست که پس از نماز جمعه میکروفون را به او بدهند تا او به تبلیغ افکار و عقاید خود بپردازد. برخی پس از مباحثه با او، او را دیوانه خواندند و برخی دیگر به تمسخرش پرداختند. عاطف می‌گوید: او در مسجد المیناء شرقی در المنشیه، همراه امام حسن، امام حسین (ع) نماز می‌خواند و او مدعی شده تمام پیامبران را در خواب دیده است!

قانع کردن بازرسی: داستان کشف مدعی مهدویت از آنجا شروع شد که شماری از ائمه جماعت منطقه العطاریین واقع در مرکز شهر اسکندریه، گزارشی به سرلشکر سید رضوان معاون وزیر کشور

دادند و در آن خاطرشان ساخته بودند که جوانی لاغر اندام که دچار پریشان فکری است، در آن مساجد رفت و آمد می کند و از آنها می خواهد پس از نماز فرصت به او بدهند تا برای مردم سخنرانی کند و زمانی که آنها در مورد موضوعات سخنرانی و علت اینکه او می خواهد با مردم سخن بگوید، سؤال کردند، ناگهان متوجه شدند که او مدعی است همان مهدی منتظر است و ادعای پیامبری می کند و می پندارد که بر او وحی نازل می شود. ... با توجه به اهمیت و حساسیت این گزارش، و با توجه به اوصافی که ائمه جماعت این مساجد نقل کرده بودند، تحقیقات سرلشگر مجدی ابو قمر رئیس بازرسی و تحقیقات، تأیید کرد که این شخص از اهالی منطقه «کومه الدکه» العطارین است. بلافاصله دستو تحقیق در مورد او صادر شد. پس از آنکه سرگرد طارق زمزم رئیس بازرسی و سرگرد عمروالجزیری معاون بازرسی، مطمئن شدند که به منظور از شخص مورد نظر در این گزارش، عاطف محمد حسنین 36 ساله، ساکن خیابان چهاردهم در کوم الدکه است. عجیب اینکه نیروهای بازرسی پلیس که به فرماندهی سرهنگ ناصر العبد افسر تجسس و سرگرد محمد غازی رئیس بازرسی العطارین و معاون او سرگرد ولید فاید به آنجا اعزام شدند. عاطف را در حالی یافتند که با کمال آرامش منتظر رسیدن آنهاست این سخنان مشهور پیشین خود را تکرار می کند: «من می دانستم که شما می آید».

در اداره پلیس و هنگام نوشتن گزارش دستگیری عاطف، او تلاش می کرد سرگرد نبیل عیسی مأمور پلیس العطارین و بازرسان پلیس را اقناع کند که به سخنان او ایمان بیاورند و با کمال اطمینان می گفت: آنها پس از شنیدن سخنان او و آشنایی با افکار و عقایدش، به جرگه مریدان او خواهند پیوست و می گفت: اما باید دانست که حقایق به تدریج آشکار خواهند شد. پس از آن مادر عاطف، اسناد و برگه هایی ارائه داد که اثبات می کرد او یک بیمار روانی است و در گذشته برای درمان در بیمارستان روانپزشکی بستری بوده و گاهی اوقات به گونه ای می شود که گمان می کند چیزهایی می بیند یا می شنود که حقیقتی ندارند و این مسئله در علم روانشناسی به توهم های شنوایی و بینایی معروف است. پس از آن، دستور بازداشت عاطف برای انجام تحقیقات و بازجویی های بیشتر صادر شد.

پی‌نوشت‌ها:

1. در این نوع ازدواج مرد و زن با نوشتن سندی در دو نسخه و با حضور دو شاهد در قبال پرداخت وجهی از طرف مرد به زن بدون حضور اولیا به صورت پنهانی به عقد هم در می‌آیند و این ازدواج در جایی ثبت می‌شود.
2. طلاق بنا به درخواست زن که باید مبلغی بپردازد.

عنوان: «تیموتی فرنیش» در ایران چه کرد؟ و برای چه آمد؟

«تیموتی فرنیش» Timothy Furnish با لباس مبدل و به عنوان بازرگان به این دیار سفر نکرده بود بلکه او، با دعوت یکی از مؤسسات مهدوی و برگزار کننده همایش‌های بزرگ سالانه و با گذر از اتاق تشریفات استقبال فرودگاه امام خمینی وارد شد، در تمامی مدت اقامت از مترجم مخصوص ایرانی بهره جست، در سائنی که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شخصیت‌های سیاسی، مذهبی و نظامی ایران (جناب آقای احمدی‌نژاد، حضرت آیت‌الله امامی کاشانی، حضرت آیت‌الله جنتی و...) در آن گرد آمده و به ایراد سخنرانی پرداختند حضور یافت.

موضوع واقعی بودن واهمه «غرب و صهیونیسم» از شکل‌گیری کانون قدرت مستضعفان در شرق اسلامی دیگر برای همه کسانی که از کمترین اطلاعات و قدرت تحلیل درباره «مواضع غرب و آمریکا در برابر ساکنان شرق اسلامی و به ویژه ایران اسلامی برخوردارند آشکار شده است. واقعیتی که قریب به سی سال وضع‌گیری غرب در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، رسانه‌ای و امنیتی پشتیبان و مؤید آن است.

این واهمه در مرتبه اول و با عنوان «ترس از واقعه‌ای قریب‌الوقوع» متوجه احتمال شکل‌گیری قدرتی بزرگ با مرکزیت شیعه‌خانه امام زمان (ع) است؛ امری که پس از واقعه شریف انقلاب

اسرار یهود و اواخرالزمان

اسلامی و با عنایت آسمانی در وجوه مختلف علمی، اقتصادی، نظامی و سیاسی همه عناصر جاذب قدرت در خود فراهم آورده است. در حالی که، رویکرد اصول گرایانه و ضد استکباری و ضد صهیونیستی آن در کنار حمایت از مستضعفان از آن نمونه و سرمشقی برای سایر اقوام طالب آزادی و رهایی از استکبار و استعمار الحادی ساخته است.

این واژه در جعل فرضیه «برخورد تمدن‌ها» که توسط ساموئل هانتینگتون ارائه شده به خوبی قابل شناسایی است. اما، در مرتبه ثانی، این ترس خود را با عنوان «ترس از واقعه شریف ظهور منجی موعود در شرق اسلامی» بارز می‌سازد.

بیش از سه دهه از تمرکز بنیادگرایان انجیلی، که هم‌اکنون بزرگ‌ترین کانون قدرت را در آمریکا از آن خود ساخته‌اند، بر موضوع جنگ آرمگدون و رویارویی نیروهای خیر و شر در فلسطین اشغالی می‌گذرد؛ جریانی که با عنوان «مسیحیان صهیونیست»، همواره نوک تیز حملات خود را متوجه جریان فکری مهدوی و موعودگرا ساخته و با ارائه تصویری غیرواقعی، ترسناک، ضد غرب، ضد بشر و تروریستی سعی در بسیج همه قوای سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا و انگلستان علیه ایران اسلامی (به دلیل باور مهدوی جاری و ساری در آن) کرده است. به موازات این جریان واقعی، بیش از پنجاه سال از ساخت و پرداخت صدها اثر سینمایی با موضوع و محتوای اواخرالزمان، ظهور منجی و... می‌گذرد در حالی که عموم این آثار به ظاهر سینمایی و هنری، همه ساکنان نیم‌کره غربی را از ظهور پادشاه وحشت از شرق اسلامی (به روایت فیلم: مردی که آینده را می‌دانست) و انهدام تمدن تکنولوژیک غربی توسط او و یارانش باخبر ساخته و از ضرورت مقابله تمام عیار با زمینه‌سازان ظهورش سخن به میان آورده‌اند.

بی‌گمان از همین روست که در زمان حاکمیت آقای جورج دبلیو بوش کمیسیونی با ریاست وی برای شناسایی حضرت صاحب‌الزمان (ع) و فرهنگ مهدوی جاری میان شیعیان تأسیس و راه‌اندازی شد.

آثار تصویری فراوانی که از مصاحبه‌ها و گزارش‌های پخش شده توسط شبکه‌های تلویزیونی آمریکایی ضبط شده پرده از میزان آگاهی، حساسیت و ترس غرب از ظهور منجی موعود و مقدس

اسرار یهود و آخرالزمان

از شرق اسلامی برمی‌دارد. شاید تنها پیشگویی‌های «نوسترا آداموس» که به زبان‌های مختلف ترجمه شده و بارها دست‌مایه ساخت و پرداخت آثار سینمایی هالیوودی شده کافی باشد تا گردانندگان پشت پرده حکومت غرب برای اقدامی بازدارنده در پی شناسایی و ردیابی این منجی موعود یا به قول خودشان «پادشاه وحشت» باشند.

در جای جای این پیشگویی‌ها از ظهور مردی از نسل آخرین پیامبر در آخرالزمان از سرزمین عربی خوشبخت سخن به میان آمده است.

مستندات زیادی وجود دارد که اثبات می‌کند مأموران امنیتی و نظامی آمریکایی و انگلیسی در پوشش‌های مختلف، طی یکی دو دهه اخیر در پی شناسایی جریان فرهنگ مهدوی، فعالان این حوزه و کسب اخبار احتمالی از محل استقرار، زندگی و آمد و شد حضرت صاحب‌الزمان (ع) بوده‌اند.

دستگیری برخی چوپانان بی‌نواای عراقی از میان صحاری، بازجویی ویژه از برخی دستگیرشدگان مانند بازجویی از مرحوم شیخ راغب حرب، گزارش‌های مستند تهیه شده توسط برخی خبرنگاران از مسجد مقدس جمکران و برخی مؤسسات فرهنگی مهدوی تنها نمونه‌هایی از این ماجرای دور و دراز است.

در بحبوحه جشن میلاد حضرت صاحب‌الزمان (ع)، نیمه شعبان، به ناگهان سر و کله یکی از مشاوران و بازجویان ارتش آمریکا که به دلیل تسلطش به زبان عربی و تخصصش در حوزه فرهنگ مهدوی و موعودگرایانه مشهور است در ایران پیدا شد. بی‌آنکه کسی از او بپرسد در ایران چه می‌کند و به دنبال چیست؟

آقای «تیموتی فرنیش» Timothy Furnish با لباس مبدل و به عنوان بازرگان به این دیار سفر نکرده بود بلکه او، با دعوت یکی از مؤسسات مهدوی و برگزارکننده همایش‌های بزرگ سالانه و با

اسرار یهود و احرالزمان

گذر از اتاق تشریفات استقبال فرودگاه امام خمینی وارد شد، در تمامی مدت اقامت از مترجم مخصوص ایرانی بهره جست، در سالی که بزرگترین و مهم‌ترین شخصیت‌های سیاسی، مذهبی و نظامی ایران (جناب آقای احمدی‌نژاد، حضرت آیت‌الله امامی کاشانی، حضرت آیت‌الله جنتی و...) در آن گرد آمده و به ایراد سخنرانی پرداختند حضور یافت، مقاله ارسالی خود را که به اقرار خودش پوششی برای حضور آزاد و رسمی‌اش بود قرائت کرد، به مسجد مقدس جمکران رفت، عکس و گزارش تهیه کرد و با بسته‌های کادویی از طریق به طرف آمریکا پرواز کرد.

آقای تیموتی فرینش، زبان‌شناس و بازجوی مسلط به زبان عربی، عضو Army Intelligence است. بخشی از ارتش ایالات متحده که مسئول جمع‌آوری اطلاعات تاکتیکی و عملیاتی استراتژیک دقیق و مرتبط در سطح فرماندهان ارتش آمریکا است. پست دوم او در ارتش کشیش یا chaplain candidate است. وی پیش از این کتابی با عنوان «مقدس‌ترین جنگ‌ها» نوشت و در آن از مهدی‌های اسلامی، جهاد و اسامه بن لادن سخن به میان آورد. مصاحبه‌های او را در برخی سایت‌های اینترنتی می‌توان مطالعه کرد.

با این مقدمه جای آن است تا پرسیده شود:

– «تیموتی فرینش» در ایران چه کرد؟ به کجا رفت و با خود چه برد؟

– آیا در هنگام ارسال دعوت‌نامه و بلیط رفت و برگشت درباره او مطالعه لازم صورت پذیرفته بود؟

– آیا شایسته بود او، علی‌رغم سمت و وظیفه‌اش، در جمع مهم‌ترین شخصیت‌های سیاسی، مذهبی و نظامی ایران اسلامی قرار گرفته و به آزادی تمام انبوهی از عکس‌های گرفته شده از اماکن و اشخاص را تهیه و با خودش ببرد؟ او خود را یک «یانکی محافظه‌کار در بارگاه خمینی» معرفی می‌کند. – چرا او، علی‌رغم موقعیتش در ارتش آمریکا، برای ورود به ایران هیچ‌گونه احساس خوف و خطر نداشت؟

– آیا ارتباط او با مردان و زنان ساکن در تهران، قم یا سایر بلاد (و احتمالاً اشخاص نسبتاً مهم) قطع شده یا همچنان به رایزنی و کسب اطلاعات و القای تمایلات مشغول است؟

– و بالاخره آیا ما به بیماری توهم توطئه یا بدبینی و سوءظن افراطی گرفتار آمده و از آن بی خبریم؟

بارها اشاره کرده‌ام که هرگونه احساس امنیت تام در هنگامی که «یهودیت صهیونیستی» چون دملی چرکین در سرزمین‌های اسلامی حاضر است و غرب استکباری با انگیزه تأسیس حکومت جهانی یهود از هیچ جنایتی علیه انسانیت، شرافت اخلاقی و مستضعفان جهان و به ویژه مسلمانان کوتاه نمی‌آید برای ما و مردم ما و نظام اسلامی ما نوعی خامی تام است.

وظیفه پرسش از چند و چون ماجرا در عهده نگارنده و موعود نیست چنان که جای هیچ سرزنشی نیست چه، ایران شیعه‌خانه امام زمان (ع) است و حفاظت و حراست همه‌جانبه از آن در تکلیف ماست. چنان که هشدار و تنبیه در وقت احساس خطر در تکلیف ماست.

«فرهنگ مهدوی» موضوع ساده‌ای نیست که بتوان به راحتی کرانه‌های آن را درنوردید و یا از آن پلی برای مقاصد فرعی و بی‌ارزش ساخت. چنان که این فرهنگ سوژه‌ای رها مانده برای اطفاء هوس‌های صرفاً ادبی و ذوقی و حتی سیاسی – اجتماعی نیست. حسن نیت بر گزارکننده آن همایش سالانه مهدوی را پاس می‌داریم و از دقت و ظرافت عملکرد دستگاه‌های سیاسی – اجتماعی کشور اطمینان داریم اما، به عنوان عضوی از خانواده بزرگ مهدوی و فعال در حوزه رسانه‌ها ناگزیر به ابراز همه دل‌مشغولی‌ها و دلواپسی‌ها هستیم و از همین رو همه عزیزان را به مراقبت مضاعف دعوت می‌کنیم.

عنوان: به سوی یک آخرالزمان مصنوعی و جعلی

رابینو فیش خاخام یهودیان در سال 1952 در کنگره خاخام های دنیا گفت: "...اما امروز خیانتکاریها و فتنه انگیزیهای این عده، ابعاد به مراتب گسترده تر و جدی تری به خود گرفته است. حرکت جدید سردمداران، نخبگان و رهبران صهیونیسم جهانی به حدی جدی، گسترده و عمیق شده است که به راستی می خواهند جنگ جهانی سوم را وحشیانه تر از سایر جنگها به راه اندازند..."

فیلم "بابل پس از میلاد" از دیگر فیلم های موج موسوم به آثار آخرالزمانی به شمار می آید که چندی است به عنوان جریان اصلی سینمای آمریکا خود را مطرح ساخته است. فیلم هایی درباره سرانجام جهان یا به قول خودشان پایان روزها، ظهور مسیح موعود یا مشیا (همان مسیح مورد نظر قوم یهود که قرن هاست انتظارش را می کشند) و یا بازگشت حضرت مسیح (ع) که مدنظر مسیحیان به خصوص پروتستان هاست. در این گونه آثار به وقایع آخرالزمان از زاویه نگاه فوق پرداخته می شود، از غلبه نیروی شر یا ضد مسیح گرفته تا نبردهای واپسین موسوم به آرماگدون و تا تلاش های جناح خیر برای پیروزی در آن جنگ به نمایش در می آید. فیلم هایی که در آنها جهان کنونی در شاکله ای سیاه و تاریک و در تسخیر جنایتکاران و تروریست ها نمایانده می شود. از همین رو عده بسیاری در انتظار مسیح موعود هستند تا این دنیای آشفته و تاریک را به سامان رساند و انسانها را از سیاهی و تاریکی نجات بخشد. اگرچه در تبلیغات و غوغای منتظران این مسیح (یعنی گروه وسیعی به نام اوانجلیست ها که از پروتستانیزم منشعب شده اند و بخشی از یهودیان ممزوج با این فرقه)، او دیگر لزوما وجه ماورایی و الهی نداشته و موجودی کاملا زمینی است. چنانچه در فیلم "مگی دو"، رئیس جمهوری آمریکا، نقش مسیح موعود را برعهده دارد یا در مجموعه نارنیا، این اصلان شیر است که ادعا شده به عنوان مسیح موعود، برانگیخته می شود یا در فیلم هایی همچون "رمز داوینچی" و "قطب نمای طلایی" (از مجموعه "نیروی اهریمنی")، یک دختر یا زن، به نقش مسیح آخرالزمان در می آید و یا در مجموعه فیلم های "هری پاتر"، "ارباب حلقه ها"، "جنگ های ستاره ای"، "ماتریکس" و... یک پسر یا مرد به نام های گوناگون مانند

اسرار یهود و اواخرالزمان

"هری پاتر"، "آراگورن"، "لوک اسکای واکر"، "نیو" و... آن نجات بخش آخرین به شمار می آید که اغلب نیز با عنوان "The One" خطاب می شود.

فیلم "بابل پس از میلاد" را متیو کاسوویتس ساخته است که از وی آثاری مانند "گاتیکا"، "رودخانه های ارغوانی" و "نفرت" را به خاطر داریم، ضمن اینکه بازی های قابل قبولی از وی در فیلم های "مونیخ"، "آستریکس و اوبلیکس: ماموریت کلئوپاترا"، "Birthday Girl"، "آملی"، "نردبان جیکوب" و "عنصر پنجم" شاهد بودیم.

اما متیو کاسوویتس فیلمنامه "بابل پس از میلاد" را با همکاری جوزف سیمس "براساس نوشته اریک بنارد و برگرفته از نوول مشهور با نام "بچه های بابل" به رشته تحریر در آورد. داستان فیلم درباره ماموریتی عجیب و غریب در زمان آینده نزدیک است. یک مزدور کهنه کار به نام "تورپ" (با بازی وین دیزل) مامور می شود تا دختری 17-18 ساله به اسم "آرورا" را از صومعه ای در قزاقستان به نیویورک ببرد. در حالی که شتصش هم خبر ندارد این دختر را برای یک گروه شبه مذهبی (تحت عنوان "کلیسای نئو لایت") همراهی و محافظت می کند که قرار است مسیح موعود را به دنیا بیاورد! از همین رو تعدادی از گروههای مهم مافیایی و شبیه آن، به دنبال این مریم دوران هستند. راهبه ای به نام خواهر ربکا (با ایفای نقش "میشل یه ئو") نیز همراه آرورا است که از وی شدیداً مراقبت می نماید، چرا که آرورا برای نخستین بار از صومعه ای که در آن رشد کرده و بزرگ شده، قدم به دنیای خارج گذارده است. دنیایی که ظاهراً با جهان امروز متفاوت است و به نوعی در ید قدرت گروههای مافیایی و زیرزمینی قرار دارد که ریسی یکی از همین گروهها موسوم به "گورسکی" (با بازی ژرار دوپاردیو) در یک ماشین پیشرفته متعلق به آینده، ماموریت فوق را به تورپ پیشنهاد می دهد.

دنیای فیلم "بابل پس از میلاد" دنیایی آشفته و درهم و برهم به نظر می آید. تقریباً مانند آنچه در فیلم "فرزندان بشر" (آلفونسو کوآرون) دیده بودیم یا در آثاری همچون "بلید رانر" و به طور کلی دنیای علمی افسانه ای فیلیپ دی دیک که آمیزه ای از کائوس اواخرالزمانی است و تلاش برای به عرصه آمدن کسی که قرار است به آن کائوس خاتمه بخشد. (گفته شده نویسنده نوول

"بچه های بابل" یعنی موريس جی دانته از متاثران داستان های فيليپ دی ديك محسوب می شود).

در نخستین صحنه های فیلم ، تورپ را می بینیم که در خیابانی به شدت درهم ریخته و تحت کنترل افراد مسلح با یونیفرم های مختلف در حالی که خود را با بالاپوشی ، پنهان نموده ، در زیر باران شدیدی قدم می زند. پیش از آن بر روی تصاویری از کره زمین و فضای پیرامون آن که دوربین به سرعت پیش می رود تا بر نقشه ای از آمریکا و سپس نیویورک و یکی از خیابان های آن تا روی چشمان شرربار تورپ نزدیک گردد ، نریشن او را شنیده ایم که می گوید:

"...سیاره را نجات بده. سیاره ای مملو از دروغ و کثافت. هر وقت من این جمله را خواندم ، خنده ام گرفته است. سیاره را نجات بده. برای چی؟ و از چی؟ از خودمان؟ زندگی ساده است. بکش یا کشته شو. تردید نکن و همیشه وظیفه ات را درست انجام بده. یک رمز بقا. رمز من. همه اینها مهم جلوه می کنند تا روزی که با یک انتخاب مواجه می شوید. انتخابی که همه چیز را دگرگون می کند. اینکه به کمک کسی بروی یا فرار کنی و خودت را نجات دهی. من چیزی را آن روز یاد گرفتم . شما نمی توانید فرار کنید. اما خیلی بد بود ، چون آن روز ، روزی بود که من مردم..."

به نظر این همه آنچه است که متیو کاسوویتس و همکار فیلمنامه نویسی قصد دارند در "بابل پس از میلاد" بگویند. در همان اولین صحنه های فیلم که تورپ را در حال قدم برداشتن در خیابانی گویا در یکی از شهرهای روسیه مشاهده می کنیم ، آنچه دیده می شود مصداق همان سخن تورپ است : سیاره ای مملو از دروغ و کثافت.

تورپ یک سرباز زردپوست را از چادرش بیرون کشیده و وی را به خاطر تنها 20 دلار مورد تهدید و ضرب و شتم قرار می دهد! این در حالی است که دریایی از اسلحه های مخوف و مرگبار وی را محاصره کرده و هر لحظه ممکن است که به رویش شلیک نمایند.

خانه یا مکان اقامت تورپ در میان ویرانه ای است که کمتر به آپارتمان یا چیزی مثل آن شبیه است

اسرار یهود و اخراالزمان

و بالاخره او با یک عملیات خشن و کشنده ، توسط گروهی از سربازان مسلح به ماشین گورسکی برای معامله ای تازه برده می شود و ماموریت تازه اش را دریافت می کند.

همین آشفته‌گی و هرج و مرج سرسام آور را هنگامی که تورپ ، آرورا و خواهر ربکا را به شهری در مرز قزاقستان و روسیه برده نیز شدیداً به چشم می خورد. همانجا که هم آرورا و هم خواهر ربکا برای در امان ماندن از باندهای مافیایی ناچارند لباس های مبدل بپوشند تا خود را از نگاهها پنهان دارند. غافل از اینکه همچنان زیر نظر چشم های دیگر هستند.

اما متیو کاسوویتس در میان آن همه آشفته‌گی و اضطراب و خشونت ، آرورا را منبع آرامش ، خصائل انسانی و در عین حال دارای قوای ماوراء بشری قرار داده است. او در همان شهر مرزی قزاقستان پیش از انفجار قطار مسافربری ، دچار حس ناخوشایندی گشته که باعث دور شدنش از منطقه خطر شده و تورپ و خواهر ربکا نیز به دنبالش از مرگ حتمی می گریزند. همچنین است که گاه به گاه از پایان فاجعه بار جهان سخن می گوید که همه در آن فاجعه خواهند مرد و او بایستی بشر را از چنین فاجعه ای نجات بخشد.

آرورا در عین حال ، شخصیتی به غایت حساس و شکننده دارد. او در مقابل کشتار انسان ها توسط آدم های دیگر آنچنان بر آشفته می شود که حتی برای نخستین بار ، در آن کشتی غول پیکر با اسلحه ، کاپیتان و همراهانش را تهدید می کند تا انسان های دیگر را هم نجات بخشند یا حداقل آنان را به قتل نرسانند.

همه این صحنه ها باعث می شود تا در ذهن مخاطب ، آرورا به نوعی کاراکتر ماورایی پیدا کند. کاسوویتس به گونه ای فیلمنامه را پیش برده که به نظر می آید ، آرورا اساساً موجودی خارق العاده بوده و از همین رو وی را برای نجات بشریت ، در صومعه ای حفظ کرده اند تا روز موعود فرا رسد. از همین روست که وی را طی ماموریتی دشوار از میان خطرهای فراوان گذر داده تا به مکان مقرر برسانند. البته در طی این سفر مخاطره آمیز ، کاسوویتس انواع و اقسام حادثه پردازی و صحنه های به اصطلاح اکشن معمول را در مقابل تماشاگرش قرار می دهد تا او را طی پروسه ای

اسرار یهود و اواخرالزمان

جذاب در گیر پیام های فیلمش گرداند. از تعقیب و گریز روی برف گرفته تا درگیری و فرار بر روی پله ها و پل های متعدد فلزی مکانی در ولادی وستک تا آن تقلاي مرکبار برای بالارفتن از دیواره های کشتی عازم آمریکا و تا حضور در میانه کشت و کشتار دو نیروی مافیا و کلیسای نئو لایت در نیویورک. در این مسیر کاراکتر وین دیزل (که از آثاری همچون "تند و سرسام آور" و "سه ایکس" در زمره بزن بهادرهای کله سنگی مثبت کلیشه شده است) و میشل یه ئو (که قبلا در فیلم هایی مانند "ببر خیزان و ازدهای پنهان" دارای قدرت رزمی نشان داده شده بود) نیز کمک حال هستند تا وجه حادثه ای اثر دوچندان شود. مضافا که فیلمنامه نویسان سعی کرده اند با قرار دادن کاراکترهای متناقض و متضاد در کنار هم، به نوعی رابطه دیالکتیکی مابین آنها دست پیدا نمایند. فرضا کاراکتر خشن و لاابلاي مثل تورپ که مخرب و نابودگر است در کنار شخصیت استرلیزه ای به نام آرورا که حیات بخش و متعالی معرفی می شود. یا حضور او در محیط های خشونت آمیز و هراسناک که اساسا با محیط تربیتی اش فاصله ای بعید دارد. (درواقع او بی شباهت به هری پاتر یا فرودو "ارباب حلقه ها" و یا پرنسس کاسپین "نارنیا" نیست که نیروهای بسیاری برای رسیدن آنها به مقصود، حمایتشان می کنند). از همین رو فضا سازی به گونه ای رخ می نماید که مخاطب مدام نگران حفظ جان آرورا است که همچون آهوپی ظریف و شکننده در میان گله های پرشماری از درندگان و وحشیان پیش می رود. هنگامی که آنها به ولادی وستک در دورترین نقطه شرق روسیه می رسند، در مکانی هراسناک که آدم ها را در قفس هایی همچون گلابیاتورهای عصر روم باستان به جان هم انداخته اند تا تفریح کنند (صحنه ای شبیه به محلی که در فیلم "هوش مصنوعی" ربات های ناقص را نابود می کردند)، گرفتار یک گروه تعقیب کننده می شوند که گویا از سوی یکی از نزدیکان آرورا هدایت می گردد و در همین تعقیب و گریز، آرورا در یکی از همان قفس ها به دام می افند تا در یک درگیری نفس گیر توسط تورپ نجات یابد. اما کار اصلی را خودش انجام می دهد و موجود غول پیکری را محسور خودش می کند و حتی هنگامی که تورپ برای نجاتش آمده، با فریاد از او می خواهد که دست کشتن آن آدم غول آسا بردارد. او حتی به هنگام زخم برداشتن تورپ در تعقیب و گریز با هلیکوپترهای آمریکایی در آلاسکا، در بهبود آن زخم ها و حیات بخشیدن دوباره به تورپ بی تاثیر نمی نمایاند و بالاخره در حمله گروههای مافیایی در نیویورک حتی در برابر گلوله هم رویین تن نشان می دهد. آیا او هم مسیحایی دیگر است که بایستی در زمانی معین و مکانی مشخص رسالتش را اعلام کرده و نسل بشر را در

اسرار یهود و آخرالزمان

آخرالزمان از نابودی و اضمحلال نجات بخشد؟ همه آنچه در طی سفر پر فراز و نشیب و هراسناک آرورا و خواهر ربکا در کنار تورپ شاهد هستیم، حکایت از صحت چنین فرضیات و حدس و گمان هایی دارد. خصوصا که پس از آغاز ماموریت و حرکت گروه سه نفره از صومعه یاد شده در قزاقستان، در مکانی دیگر با زنی که راهبه اعظم می خواندش، این جملات رد و بدل می شود:

"... مشاور: بچه شما، سرانجام صومعه را ترک کرد.

راهبه اعظم: 6 روز تا وقتی که ما معجزه مان را به دنیا عرضه کنیم، مانده است.

مشاور: عالیجناب، کنفرانس خبری به زودی آغاز خواهد شد.

راهبه اعظم: او می آید. بیاید با هم دعا کنیم..."

همه قرائن و شواهد حکایت از همان مسیح موعود دارد که این بار هم همچون "رمز داوینچی" و "قطب نمای طلایی" و ... در شکل و شمایل یک زن نمود پیدا کرده است. زنی که قدرتی فوق بشری داشته و خود به ماموریت خویش آگاه است.

اما بعدا متوجه می شویم که این ویژگی ها و قدرت های مافوق بشری نه از طریق ماوراء و متافیزیک بلکه کاملا از طریق فیزیکی عاید آرورا شده است! در واقع آرورا از طریق هوش مصنوعی یا Artificial Intelligence دارای قدرت های یاد شده گردیده است. اما چرا؟

پاسخ این سوال و پرسش های مشابه را از مکالمه همان راهبه اعظم که متوجه می شویم رهبر فرقه ای مذهبی به نام "کلیسای نئو لایت" است با شخص دیگری با نام دکتر نیوتن درمی یابیم (که از همان ابتدا به کمک یارانش و با ردیاب های پیشرفته، قدم به قدم، آرورا و همراهان را تعقیب کرده بود و حتی در ولادی وستک و اردوگاه پناهندگان وی را از چنگ تورپ و خواهر ربکا در آورد اما مجددا آنها آرورا را پس گرفتند).

آرورا پرورش یافته بوده تا در طی یک پروسه پیش بینی شده، از طریق علمی باردار شده و برای کلیسای نئولایت و پیروان آن و بالتبع برای همه مردم جهان، مسیح موعودشان را به دنیا آورد. از همین روست که آرورا هم دو قلو باردار است! (این مانند همان تلاشی است که امروزه از سوی گروههای اوانجلیست برای فراهم آوردن ظهور مسیح موعودشان در بازیابی و بنای معبد سلیمان، تولد گوساله سرخ موی از طریق عملیات ژنتیکی و به راه انداختن آرماگدون یا جنگ آخرالزمان صورت می گیرد!)

نکته قابل توجه این است که طبق برنامه و طرح کلیسای نئولایت، آرورا بایستی از آن صومعه قراقرستان به شهر نیویورک در آمریکا آورده شده و در همانجا به اصطلاح رسالت خویش را آغاز نماید!! و نکته قابل توجه تر اینکه وقتی دوربین متیو کاسوویتس از آن جهان بلبشوی یاد شده وارد خاک آمریکا شده و پس از گذر از مناطق یخبندان آلاسکا و دیگر نواحی، آرورا را در نیویورک تصویر می کند، با شهری به غایت زیبا و مدرن و منظم و پر زرق و برق مواجه می شویم که گویا اساسا در سیاره ای دیگر واقع است و از آن همه کثافت و دروغ و آشفتگی در آن سایه ای هم مشاهده نمی شود. (در مدارک و اسناد تاریخی آمده است که اشراف یهود اروپا و خاندان هایی همچون روچیلد، ابتدا و پیش از اینکه اسرائیل را در سرزمین فلسطین، ارض موعود خویش بخوانند، به دنیاهای ماوراء بحار نظر داشتند و از همین رو سرمایه فراهم آوردند و افرادی مانند کریستف کلمب را برای کشف سرزمین های تازه به دریاهای غرب فرستادند و از همین رو بود که نیویورک را نخستین ارض موعود خود خواندند و هنوز هم هنوز است، این کلان شهر آمریکای مدرن را دومین میعادگاه خویش پس از اسرائیل می دانند و شاید به همین جهت است که جمعیت یهودیان نیویورک که اغلب از بانکداران و سرمایه داران بزرگ تشکیل شده اند برابر جمعیت یهودیان شهر اورشلیم اعلام شده است!!)

به این ترتیب نگاه دیگری به دنیای آخرالزمان اوانجلیستی یا همان صهیونیسم مسیحی از ورای فیلم "بابل پس از میلاد" سربرمی آورد. نگاهی که حتی در عنوان خویش عناصری از همان تفکر را پنهان دارد. قابل ذکر است که "بابل" در نگاه اساطیری این فرقه شبه مذهبی و اعتقادات یهودیان

اسرار یهود و آخرالزمان

صهیونیست، تداعی گر شهری است که در قرون پیش از میلاد حضرت مسیح (ع) در منطقه بین النهرین واقع شده و ادعا این است که در آن قوم یهود توسط پادشاه ستمکاری به نام بخت النصر به بند کشیده شده بود. از همین لحاظ آزادی یهودیان از اسارت بخت النصر که با رهایی بابل مقارن بود، اتفاقی خجسته برایشان محسوب می گردد. در عقاید امروز او انجلیست ها و البته صهیونیست های یهودی، آزادی بابل (که در واقع همان عراق کنونی محسوب می شود) یا فتح آن به عنوان مقدمه ای بر جنگ آخرالزمان (آرماگدون) و ظهور یا بازگشت مسیح موعود به شمار می آید. (به همین دلیل بود که وقتی آمریکا بدون ادله و شواهد متقن به عراق لشکر کشی کرد، عده ای آن را پیش در آمد جنگ آرماگدون خواندند) اینک فیلم تازه متیو کاسوویتس با عنوان "بابل پس از میلاد" در واقع می تواند روایتی از موقعیت و شرایط رسیدن به آخرالزمان به حساب آید.

بی مناسبت نیست در پاسخ تعدادی از مخاطبان نقد و تحلیل های پیشین نگارنده که جسته و گریخته به ماجراهای آخرالزمان و آرماگدون و ظهور مسیح موعود صهیونیست ها پرداخته بودم، اشاره ای ولو اجمالی به باورها و اعتقاد طیف های گوناگون مدعی این گونه آخرالزمان داشته باشم. چراکه از سویی دیگر امروزه این باورها، منبع و منشاء و تم اصلی بخش مهمی از تولیدات سینمای غرب به خصوص کمپانی های هالیوودی شده و به انحاء مختلف خود را در محصولات آنها، نشان می دهد.

گفتم شاخه ای از پروتستان ها که به او انجلیست ها معروف شده اند و تقریباً یک چهارم تا یک سوم جمعیت آمریکای کنونی (از جمله نئو محافظه کاران حاکم) را شامل می شوند، بر این باورند که دنیا به سمت و سوی بازگشت مجدد حضرت مسیح (ع) پیش می رود که برای فراهم آوردن شرایط این ظهور، برپایی دولت اسرائیل، بازسازی معبد سلیمان بر خرابه های مسجدالاقصی و تولد گوساله ای سرخ موی (به علاوه شرایطی دیگر) ضروری است، از همین روی، این دسته از پروتستان ها (که بخش "مکاشفات یوحنا" کتاب مقدس را اساس پیش بینی های خود قرار می دهند) بر برپایی رژیم اسرائیل و بقاء و گسترش آن، تاکید داشته و دارند. همین نقطه مشترک او انجلیست ها و صهیونیست های یهودی که در برپایی رژیم اسرائیل سهم اصلی را ایفاء کرده اند، این دو گروه را برای فراهم آوردن شرایط جنگ آخرالزمان هم رای و هم نظر گردانده است.

اسرار یهود و اواخرالزمان

خصوصاً که صهیونیست های یهودی نیز ظاهراً در انتظار مسیح مورد نظرشان هستند که "مشیا" خوانده می شود (آنها اعتقاد ندارند که حضرت عیسی مسیح علیه السلام همان مسیح موعود بوده است).

در ماه جولای 2006 یکی از مشهورترین رهبران "مسیحی انجیلی" در واشنگتن یک سازمان تحت عنوان "مسیحیان متحد در دفاع از اسرائیل" بنیاد نهاد که هدف آن حمایت گسترده از اسرائیل و تقویت لابی آن کشور در آمریکا اعلام شد.

کشیش جان هگی بنیانگذار این سازمان گفت که سازمان او بزودی از ایپک (AIPAC) یعنی کمیته روابط آمریکا و اسرائیل، نهاد اصلی در لابی طرفدار اسرائیل، قویتر خواهد شد. بر خلاف ایپک و نهاد های مشابه، مسیحیان انجیلی برای حمایت از اسرائیل دلایل مذهبی دارند.

جف وینتروب استاد دانشگاه پنسیلوانیا می گوید: "آنها فکر می کنند که خلق دوباره اسرائیل متحقق شدن آن چیزی است که انجیل بشارتش را داده است. بنابراین از نظر آن ها خداوند در آن چیزی که قصد طرح ریزی آن را دارد موجودیت اسرائیل را هم گنجانده و به همین دلیل اسرائیل باید از جانب مسیحیان حمایت شود."

وب سایت فارسی BBC در تاریخ 24 اوت 2006 در مطلبی زیر عنوان "نقش مسیحیان و کلیساهای انجیلی آمریکا در لابی اسرائیل" نوشت "...مسیحیان انجیلی در سالهای اخیر در آمریکا صاحب نفوذ زیادی شده اند و هنوز هم روز به روز بر قدرت آنها افزوده می شود. گری سیک عضو پیشین شورای امنیت ملی آمریکا می گوید که زمانی مسیحیان جای چندانی در لابی اسرائیل نداشتند. اما اکنون وضع متفاوت است. به گفته وی در سالهای پیش شرکت مسیحیان بنیادگرا در لابی اسرائیل ناچسب به نظر می آمد ولی امروزه چنین نیست. آمدن هزاران مسیحی زیر نظر آقای هگی به واشنگتن برای حمایت از اسرائیل یک پدیده جدید است. ایپک هزاران عضو و طرفدار دارد اما مسیحیان بنیادگرا در آمریکا را با رقم میلیون ها باید سنجید. به این ترتیب عامل جدید قدرتمندی وارد لابی اسرائیل تبدیل شده است..."

بیلی گراهام از رهبران و کشیشان معتبر انجیلی یا اوانجلیست (که سالها کشیش مخصوص کاخ سفید و برگزار کننده مراسم تحلیف روسای جمهوری آمریکا بود) در سال 1970 هشدار داد که "جهان اکنون به سرعت به سوی جنگ آخرالزمان و آرماگدون خود نزدیک می شود".

او می گوید: "... اکنون بسیاری از مردم می پرسند، این جنگ آخرالزمان در کجاست؟ ما چه اندازه به آن نزدیکیم؟ محل این جنگ در غرب رود اردن است، در دشت جرزال، میان جلیله و سامریه..."

هال لندسی از دیگر رهبران اوانجلیست در کتاب معروف خود به نام "زمین، سیاره بزرگ مرحوم" می نویسد: "... نسلی که از 1948 (یعنی از زمان تشکیل دولت اسرائیل) به این سو به دنیا آمده است، شاهد عینی دومین ظهور مسیح خواهد بود. اما پیش از آن رویداد، ما باید هم جنگ یاجوج و ماجوج را ببینیم و هم نبرد هارمجدون (یا آرماگدون). کشتار همه سوزی بدین گونه آغاز خواهد شد..."

او همچنین در کتاب "دنیای نوینی فرا می رسد" می نویسد: "... فکرش را بکنید، دستکم 200 میلیون سرباز از مشرق زمین با میلیون ها سرباز بیشتر از مغرب زمین، در زیر رهبری دجال (آنتی کرایست یا ضد مسیح) متحد می شوند. عیسی مسیح نخست کسانی را که شهر او، اورشلیم را غارت کرده اند، تار و مار خواهد کرد؛ سپس از ارتشهایی را که در دره مجدو یا هارمجدون جمع شده اند، به هلاکت خواهد رسانید. تعجبی ندارد اگر تا فاصله 200 مایلی اورشلیم، خون تا دهنه اسبان بایستد... همه این دره با آلات و وسایل جنگی، حیوانات و جسدهای آدمیان و با خون، پر خواهد شد!"

این مندرجات کتاب های لندسی و همچنین مبانی عقاید پیروان بنیادگرایی انجیلی که کلیساهایشان در سرتاسر ایالات متحده گسترده و یا در اختیار گرفتن صدها کانال رادیویی و تلویزیونی و ماهواره ای، از فعالترین مبلغان شبه مذهبی در جهان امروز به شمار می آیند (و)

اسرار یهود و اواخرالزمان

البته انجیل هایشان که بسیار متفاوت با کتاب مقدس سایر مسیحیان است، در همین خاورمیانه از جمله کشور ما در ابعاد میلیونی توزیع شده و می شود! آنچه تکان دهنده و دهشتناک به نظر می آید که "گریس هال سل" نویسنده کتاب "تدارک جنگ بزرگ" معتقد است، هیچ نشانی از روح آگوستوس قدیس در آن نمی یابد. او می گوید کوچکترین اندوهی در این نوشته ها و همچنین چهره لیندسی دیده نمی شود وقتی جملات کتاب دیگرش به نام "شهر خدا" را در کانال تلویزیونی او انجلیست ها می خواند که: "...همه شهرهای جهان در جنگ هسته ای اواخرالزمان ویران خواهند شد، تصورش را بکنید... مسیح زمین را ویران خواهد کرد و مردمانش را خواهد سوزاند. هنگامی که جنگ بزرگ اواخرالزمان به چنان نقطه اوجی رسید که تقریباً تمام آدمیان کشته شدند، عظیم ترین لحظه فرا می رسد و مسیح با نجات دادن مومنان باقیمانده، نوع بشر را از نابودی کامل نجات خواهد داد...."

لیندسی ادامه می دهد: "...پس از نبرد آرماگدون، تنها 14400 یهودی زنده خواهند ماند و همه آنها چه مرد، چه زن و چه کودک در برابر مسیح سجده خواهند کرد و به عنوان مسیحیان نوآیین، همگی خود به تبلیغ کلام مسیح خواهند پرداخت...."

"جری فالول" از دیگر رهبران او انجلیست که سال گذشته در گذشت، در کتاب "همه سوزی در هارمجدون" می نویسد: "...میدان نبرد آرماگدون از مجدو یا مگی دو در شمال تا ادوم در جنوب، فاصله ای در حدود 200 مایل کشیده شده است. این میدان از دریای مدیترانه در غرب تا تپه های موآب در شرق خواهد بود، یعنی فاصله ای حدود 100 مایل و شامل وادی یهوشافاط هم می شود... در این وادی چندین میلیون مردم به آرماگدون در می آیند که شمار آنان بی گمان به 400 میلیون نفر خواهد بود. اینان برای آخرین همه سوزی بشر جمع خواهند شد...."

باور و حمایت این بنیادگرایان انجیلی از تئوری ها و نظریه های صهیونیستی مبنی بر حکومت جهانی با مرکزیت اسرائیل و از طریق روش های کهن صهیونی (که در متن معروف به "پروتکل های زعمای صهیون") آمده است، باعث گردیده این گروه از پروتستان ها در بیان سیاسی امروز دنیا به صهیونیست های مسیحی ملقب گردند که در کنار صهیونیست های یهودی در اندیشه تسخیر کره

اسرار یهود و اواخرالزمان

ارض ، به دنبال درگیری و جنگ های ویرانگر و خانمانسوز هستند که نظایرش را همین امروز هم در پیرامون خود می بینیم. گروهی که اینک حتی از صهیونیست های یهودی نسبت به تحقق آرمان دولت جهانی اسرائیلی ، افراطی تر به نظر می رسند. خطر این صهیونیست های انجیلی برای صلح و آرامش دنیای امروز و آینده بشریت بدان حد است که برخی از اندیشمندان و کشیشان متفکر مسیحی برای هشدار درباره خطر آنان ، اقدام به انتشار کتب و نشریات و ایراد سخنرانی های متعددی نموده اند از جمله رساله دکترای "استفن سائزر" کشیش معروف انگلیکن که تحت عنوان "صهیونیسم مسیحی" انتشار یافته است.

بنیادگرایان انجیلی یا همان صهیونیست های او انجلیست اعتقاد دارند که شرط بازگشت مسیح ، برپایی مملکت بزرگ اسرائیل و ساخت مجدد هیکل سلیمان ، برخرابه های مسجدالاقصی است. به همین دلیل مدعی یاری یهود هستند ، چون معتقدند ، ملت برگزیده خداوند ، قوم یهود هستند و هر که آنان را یاری کند ، خداوند او را دوست دارد و هر که با آنها به جنگ برخیزد ، مقابل اراده خداوند مقاومت کرده است!!

یهودیان صهیونیست نیز براین باورند که صاحبان وعده الهی هستند و حاکمیت ایشان تنها شامل سرزمینی نمی شود که میان دو رود نیل و فرات را در برمی گیرد. بلکه خداوند تمام جهان را به ایشان بخشیده است و در این زمینه به متون تحریف شده ای که برخی رهبران مذهبی شان آنها را تحریف کرده اند ، استناد می جویند.

در تلمود (یکی از کتاب تحریف شده یهودیان) نیز پیرامون فرجام جهان می خوانیم :

"...در آن زمان حاکمیت به یهود باز خواهد گشت و تمام ملل به خدمت آن مسیح یهودی در خواهند آمد و مقابل او سر فرو خواهند آورد. در آن ایام ، هر یهودی ، دو هزار و هشت صد بنده خواهد داشت که به او خدمت می کنند و سیصد و ده خانه خواهد داشت که بر آنها حاکم خواهد بود. اما مسیح ظهور نخواهد کرد مگر پس از غلبه بر دولت اشرازی یعنی خارج از دیم بنی اسرائیل ...باید آتش جنگی برافروخته شود که طی آن یک سوم جهانیان از بین بروند. آنگاه یهود ، هفت

سال متوالی مشغول سوزاندن و از بین بردن تجهیزات و دست آوردهای این جنگ خواهند بود...."

در واقع این گروه از یهودیان اعتقاد دارند که باید با ملل دیگر بسیار جنگ کنند و به انتظار آن روز باشند که مسیح حقیقی و مسیح آنها، پیروزی موعود را برای ایشان محقق سازد.

در کنار این دو گروه فرقه های دیگری هستند که حد واسط یا واصل آنها می شوند. مانند گروه کابالیست ها (که این روزها به اعتراف نشریه معتبر دیلی میل و دیگر شواهد موجود حاکمیت بلامنازعی بر کمپانی های هالیوودی و دیگر رسانه های جمعی بین المللی دارند) که بعضا خود را "تصوف یهود" نیز خوانده اند ولی بر اساس مدارک و اسناد تاریخی منشاء آنها از گروه "شوالیه های معبد" در جنگ های صلیبی می آید یعنی همان صلیبونی که در معبد سلیمان ساکن شده و با آموزه های خاخام های یهودی که خود تحت تاثیر عقاید مشرکانه و جادوگری مصر باستان قرار داشتند ، باورهای عجیب و غریب و دگرگونه ای یافته ، گویا به اسناد و مدارک ناگفته ای دست پیدا کردند که از قبل آن ثروت هنگفتی اندوختند و بالاخره عقایدشان توسط کلیسای کاتولیک شرک آمیز خوانده شده و جمعا از سوی واتیکان ، تکفیر شدند. اما علیرغم این موضوع و اعدام برخی از آنها ، در سراسر اروپا تکثیر و پخش شدند و نخستین لژ های فراماسونری را بوجود آوردند.

گروهی از مورخان و کتب معتبر تاریخی ، ارتباط اشرافیت یهودی با بخشی از مسیحیت که بیشتر روحيات و منش جنگ طلبی و کشورگشایی داشتند را به همان زمان جنگ های صلیبی و ماجرای شوالیه های معبد مرتبط می دانند. کتابی با عنوان "کلید حیرام" نوشته دو فراماسون به اسامی کریستوفر نایت و رابرت لوماس حقایق مهمی از ریشه های صهیونیسم مسیحی را آشکار می کنند. به نوشته این دو نفر ، اساسا فراماسونری ، استمرار شوالیه های معبد محسوب می گردد.

تشکیلات جهانی فراماسونری که بر اساس مدارک متعدد از جمله "پروتکل های زعمای صهیون" از مخوف ترین سازمان های صهیونیستی به شمار آمده است ، بر اساس اعتقاد دیرین خویش ، مانند

اسرار یهود و آخرالزمان

صهیونیست های مسیحی و یهودی ، به حکومت جهانی باور داشته و این اعتقاد را قرن هاست از طریق نفوذ در حکومت ها ، دولت ها ، سازمان ها و موسسات مختلف سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی دنیا دنبال کرده و در واقع زمینه ساز همان جنگ آخرالزمان و آرماگدون و ظهور مسیح موعود به حساب می آیند.

شوایه های معبد در طول دوران استقرار در اورشلیم دستخوش تغییرات بزرگی شدند و در حضور مسیحیت ، عقاید دیگری اتخاذ کردند. در نهاد این موضوع رازی نهفته که در معبد سلیمان کشف شد. نویسندگان کتاب "کلید حیرام" ، اعضای نظام معبد را محافظان زائران مسیحی فلسطین می دانند که با تظاهر به این عمل هدف کاملا متفاوتی داشتند.

کریستوفر نایت و رابرت لوماس می نویسند: "...هیچ نشانه ای مبنی بر حمایت شوایه های معبد از زائران وجود ندارد. اما طولی نکشید که مدارک قاطعی در ارتباط با اجرای حفاری های وسیع در زیر خرابه های معبد هرود یافتیم..."

نویسندگان این کتاب تنها کاشفان این شواهد نبودند. مورخ فرانسوی به نام "دلا فورج" نیز در کتاب "حفاری اورشلیم" ادعای مشابهی می کند: "...وظیفه اصلی 9 شوایه ، انجام تحقیقات جهت به دست آوردن آثار باستانی و نسخ خطی بود که حاوی ماهیت رسوم پنهانی یهودیت و مصر باستان بودند. در اواخر قرن نوزدهم ، چارلز ویلسن از انجمن مهندسان رویال ، تحقیقات باستان شناسی را در اورشلیم آغاز نمود. او به این نتیجه رسید که شوایه ها برای مطالعه ویرانه های معبد به اورشلیم رفته اند. ویلسن در زیر شالوده معبد ، نشانه هایی از حفاری و کاوش یافت و به این نتیجه رسید که این اعمال با ابزار متعلق به شوایه های معبد صورت پذیرفته اند. ..."

نویسندگان کتاب "کلید حیرام" حفاری های این شوایه ها را بی نتیجه ندانسته و چنین استدلال می کنند که این گروه آثاری در اورشلیم کشف کردند که دیدشان را نسبت به جهان تغییر داد. بسیاری از دیگر محققان هم همین عقیده را دارند. حتما دلیلی وجود داشته که شوایه های معبد را با وجود مسیحی بودن از سرزمین های عالم به اورشلیم و به پذیرش عقاید و فلسفه کاملا متفاوت

اسرار یهود و اواخرالزمان

و اجرای مراسم بدعت آمیز و اجرای تشریفات "جادوی سیاه" هدایت نموده است. مطابق دیدگاه مشترک بسیاری از محققان، این دلیل، کابالا بوده است. دایره المعارف ها و لغت نامه ها، کابالا را شاخه مبهم و سری یهودیت تعریف می کنند. براساس این تعریف، کابالا به موشکافی معانی پنهان تورات و دیگر نوشته های یهودی می پردازد اما با بررسی دقیق تر موضوع، به حقایق دیگری پی می بریم، نظیر اینکه "کابالا" نظامی است که در بت پرستی ریشه داشته و قبل از تورات موجود بوده و پس از آشکار شدن تورات، دیگر بار در یهودیت گسترش یافته است.

الیفس لیوای، نویسنده فرانسوی کتاب "تاریخ جادوگری"، شواهدی تفصیلی در این کتاب ارائه می دهد و اثبات می کند که شوالیه های معبد اولین گام را در پذیرش تعالیم کابالا برداشتند. "امبرتو اکو" رمان نویس معروف ایتالیایی، این حقایق را در چارچوب یکی از رمان ها خود نمودار می سازد. او در داستان خود از زبان شخصیت اصلی چنین بیان می کند که شوالیه های معبد تحت تاثیر کابالا قرار داشتند. به نوشته "اکو" بعضی از یهودیان سربسته رموز خاص را آموختند و سپس آنها را در پنج کتاب عهد عتیق (اسناد پنج گانه) جای دادند. امبرتو اکو اضافه می کند، شوالیه های معبد هم از خاخام های کابالیست اورشلیم آموختند: "...فقط گروه اندکی از خاخام ها که در فلسطین باقی ماندند از راز آگاه بودند... و بعدها شوالیه های معبد آن را از آنان آموختند..."

شوالیه های معبد با پذیرش مفاهیم کابالا طبیعتا با بنیاد مسیحی حاکم بر اروپا سر ناسازگاری یافتند. اما این ناسازگاری با نیروی مهم دیگری مشترک بود؛ یهودیان.

دن براون در رمان معروف خود "رمز داوینچی" (که فیلم آن را در سال 2006 ران هاوارد با فیلمنامه ای از آکیوا گلدزمن به روی پرده برد و در همان زمان آن را در ماهنامه فیلم نگار به تفصیل مورد تحلیل و بررسی قرار داد) پرده از ارتباطات انجمن برادری یهود و خانقاه صهیون با شوالیه های معبد برداشته و آنها را نگاهبان راز جام مقدس و نسل عیسی مسیح و مریم مجدلیه برای ظهور مسیح حقیقی (همان نقطه مشترک یهودیان و اوانجلیست ها) می داند که به نوعی وجه ظاهری اعتقادات صهیونیسم به شمار می آید.

در بخشی از کتاب فوق آمده است: "...خانقاه صهیون را پادشاه فرانسه به نام گاد فری دبویلون (از فرماندهان جنگ های صلیبی) پس از فتح اورشلیم بنیاد نهاد. او ادعا کرد که راز مهمی در اختیار دارد، رازی که از آغاز مسیحیت در خانواده او حفظ شده است. او از ترس اینکه مبادا با مرگش این راز به گور سپرده شود، انجمن اخوت یا خانقاه صهیون را تاسیس کرد تا آن راز را برای نسل های بعدی حفظ کند. در طول آن سال ها، خانقاه به سندهایی که در ویرانه های معبد هرود مخفی شده بود، دست یافت، همان معبدی که معبد سلیمان روی آن بنا شده بود... آنها باور داشتند که اهمیت این سندها به حدی است که کلیسا برای دستیابی به آن از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد... به همین خاطر ارتشی مسلح متشکل از نه شوالیه تشکیل دادند که به شوالیه های معبد معروف شدند..."

یادمان باشد که یاران حلقه در "ارباب حلقه ها"، اعضای محفل ققنوس در قسمت پنجم "هری پاتر" و شوالیه های اصلی جدای در "جنگ های ستاره ای" نیز 9 نفر بودند!

اینک بیش از صدسال است که جامعه جهانی، به طور عام و جهان اسلام به طور خاص، گرفتار یک جریان سیاسی شوم، به نام صهیونیسم جهانی، گردیده است که در قطعنامه تصویبی سال 1975 سامان ملل به عنوان مظهر آپارتاید و نژادپرستی شناخته شد. جریانی که اندک اندک جهان را به سوی ناامنی، ترور، کشتار، جنگهای خانمان برانداز و فساد و تباهی سوق می دهد. واقعیت این است که صهیونیسم جهانی یک حرکت دنباله دار تاریخی بوده و ریشه در نژادپرستی و برتری طلبی دارد. قرآن کریم در آیات فراوانی بر این موضوع صراحت دارد، از جمله آنجا که می فرماید:

«فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهَا وَتَظَاهَرُوا بِهَا غَبْرًا»

به و لا تزال تطلع على خائنة منهم الا قليلا منهم... (مائده/13)؛ پس چون بین اسرائیل پیمان شکستند آنان را لعنت کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم. آنان کلمات خدا را از جای خود تغییر دادند و پندهایی را که به آنها داده شده بود، از یاد بردند و پیوسته بر خیانتکاری آن قوم مطلع می شوی و فقط خیلی از آنها چنین نیستند...»

اسرار یهود و اواخرالزمان

رابینو فیش خاخام یهودیان در سال 1952 در کنگره خاخام های دنیا گفت: "...اما امروز خیانتکاریها و فتنه انگیزیهای این عده، ابعاد به مراتب گسترده تر و جدی تری به خود گرفته است. حرکت جدید سردمداران، نخبگان و رهبران صهیونیسم جهانی به حدی جدی، گسترده و عمیق شده است که به راستی می خواهند جنگ جهانی سوم را وحشیانه تر از سایر جنگها به راه اندازند..."

یک روشنفکر یهودی، به نام عزرائیل شامیر، پس از حوادث یازدهم سپتامبر، در همایشی تحت عنوان "ثبات در اوراسی" در اسلامبول ترکیه، با اشاره به این که شصت درصد مدیران بلندپایه رسانه های پر قدرت امریکایی را یهودیان تشکیل می دهند، گفته است: "این فکر سازان، امریکا را به سوی جنگ سوق می دهند... صهیونیستها سربازان امریکایی را آلت دست خود قرار داده اند، همان طور که در گذشته از سربازان انگلیسی برای تحقق اهداف و دسیسه های خود استفاده کردند."

خود صهیونیستها به صراحت در پروتکل نهم خود اعتراف می کنند: "موجهای وحشت که مصیبت آن، مردم را دربر گرفته، از ما برخاسته است" و دلیلش را در پروتکل اولشان ذکر می نمایند، به این شرح: "بهترین نتایجی که از طریق حکومت بر گویم (غیر یهود) خواهان تحقق آن هستیم، به وسیله خشونت و ترور به دست می آید، نه مباحث آکادمیک،..." و در پروتکل هفتم می گویند: "کوتاه سخن آنکه، برنامه ما برای باقی نگه داشتن حکومتهای گویم (غیر یهودی) اروپا در زیر سلطه خود، این است که از طریق ایجاد ترور و وحشت، جلوه هایی از قدرت خود را به گروهی از آنها نشان دهیم ..."

امروز صهیونیسم جهانی که به زعم خود قضیه فلسطین را خاتمه یافته تلقی می کند، نوک حمله خود را به طور خاص متوجه ایران اسلامی کرده است. "عزرائیل شامیر" روشنفکر یهودی در بخشی دیگری از سخنان خود در همایش «ثبات در اوراسیا»، با اشاره به همین مطلب، می گوید: "... عملیات افغانستان و نقشه حمله به عراق سالها پیش طراحی شده و تنها بخشی از طرح عظیمی است که از سوی لابی پر قدرت صهیونیستها در امریکا آماده شده است." او می افزاید: "لابی یهود در امریکا قصد دارد منطقه وسیعی از پاکستان تا عربستان، که ایران را نیز دربر می گیرد، به صورت منطقه امنی در آورده و حاکمیت آن را به اسرائیل بدهد..."

امروز از زبان هال لیندسی از رهبران صهیونیست های انجیلی آمریکا در کتاب "نبرد نهایی" به صراحت درباره ضرورت وقوع جنگ آرماگدون می شنویم و سخن از بمباران اتمی ایران و سایر کشورهای مسلمان منطقه به میان می آید. امروز صراحتاً در فیلم هایی مانند "رمز داوینچی" گفته می شود که تغییر هزاره و رفتن از برج حوت به برج حمل، زمان افشای راز خانقاه صهیون در پیشواز از مسیح دوم بوده است. امروز صدها کانال تلویزیونی و ماهواره ای وابسته به او انجلیست ها تبلیغ نبرد آرماگدون را سرلوحه خود قرار داده اند و بیش از نیمی از آثاری که از کارخانه هالیوود بیرون می آید، فیلم هایی درباره آخرالزمان و آرماگدون و ظهور مسیح بن داوود است و جنگ با ضد مسیح و وحشت و تاریکی که از این بابت دنیا را فرا خواهد گرفت و دو سوم مردم کره ارض از میان خواهند رفت و جهان به ویرانه ای بدل خواهد گردید تا مسیح موعود این حضرات نزول اجلال بفرمایند. امروز حتی سینمای غرب نیز که در چنبره کمپانی های صهیونیستی است، آرایش آخرالزمانی گرفته است.

عنوان: گروه زرتشتیان به بهایی گری

از جمله کمک های الیگارش ثروتمند و مقتدر پارسی به فرقه بهایی باید به اراضی وسیعی در شهر دهلی اشاره کرد که پارسیان به بهاییان اهدا کردند و در آن بنای باشکوه معبد لوتوس (نیلوفر آبی) ایجاد شد. این معبد یکی از اماکن مهم و مشهور شهر دهلی است و هر روزه هزاران تن بازدیدکننده دارد.

بررسی ای که درباره نقش یهودیان در گسترش بهایی گری در ایران ارائه شد، در مقیاسی

محدودتر، درباره زرتشتیان بهایی شده نیز صادق است. موج گروه زرتشتیان به بهایی گری در حوالی سال 1919 م. رخ داد و بسیاری از تقریباً 250 نفر زرتشتی بهایی شده،¹ رعایای ارباب جمشید جمشیدیان، ثروتمند مقتدر زرتشتی، بودند که در روستاهای یزد و کرمان (روستاهای حسین آباد، مریم آباد، قاسم آباد و...) سکونت داشتند. این پدیده را می توان به شکل های مختلف تحلیل کرد و برای آن پایه های اجتماعی و فرهنگی فرض نمود.² ولی در آن روزها دست اندرکاران و آشنایان با سیاست مسئله را به گونه ای دیگر می دیدند؛ عموماً نه آن را جدی می گرفتند نه برای آن اصالتی قائل بودند. برای نمونه، اعظام قدسی در خاطرات خود از دوران تدریس در مدرسه سن لوئی تهران می نویسد:

«یک معلم انگلیسی به نام فریبرز که اصلاً زرتشتی بود ولی بهایی شده بود با من از نقطه نظر اینکه علاقه مند به خط فارسی بود اظهار دوستی و تقاضا داشت که خط تعلیم بگیرد. من هم حاضر شدم. این بود که در روزهای مدرسه ایشان هم چند دقیقه که سر کلاس من نبود به اصطلاح در زنگ تنفس تعلیم می گرفتند...، یکی از روزها وارد صحبت مذهبی گردید و خواست از در تبلیغ با من وارد مذاکره گردد. به ایشان گفتم: اگر می خواهید که من به شما تعلیم خط بدهم از این مقوله با من صحبت ننمایید، چون تمام اینها را از مؤسس و غیره می شناسم؛ ولی شما حق دارید، چون زرتشتی بوده اید و حالا قبول این مشکل نموده اید؛ شما هم از نقطه نظر سیاسی قبول کرده اید. خنده ای کردند و گفتند: آقای میرزا حسن، مثل اینکه شما خوب وارد هستید».³

در بررسی این پدیده با نقش ارباب جمشید جمشیدیان به عنوان حامی اصلی این موج آشنا می شویم. ارباب جمشید از صمیمی ترین دوستان اردشیر ریپورتر، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران پس از مانکجی هاتریا بود و صمیمیت میان این دو تا بدان حد بود که برخی از دیدارهای محرمانه اردشیرجی و رضا خان در خانه ارباب جمشید صورت می گرفت.⁴ با توجه به این پیوند، اگر تحولات فوق را به سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا و اردشیر ریپورتر منتسب کنیم به بیراهه نرفته ایم. جایگاه ارباب جمشید در این ماجرا تا بدان حد است که عباس افندی مکرراً بهاییان یزد و کرمان را به فرمانبری و اطاعت از او امر می کند.⁵

اسرار یهود و اواخرالزمان

به نوشته حسن نیکو، بهاییان هندوستان «همگی زرتشتی ایرانی هستند که از دهات یزد و کرمان به عنوان جای فروشی در بمبئی مجتمع شده‌اند و آنان نیز مانند کلیمی‌ها... همان تعصب زرتشتی را قدری کمتر از یهودیان دارند و دو سه نفر مسلمان که در بمبئی هستند در اکثریت آنها مستهک شده؛ مخصوصاً به آنها راه نمی‌دهند». 6 از جمله کمک‌های الیگارشی ثروتمند و مقتدر پارسی به فرقه بهایی باید به اراضی وسیعی در شهر دهلی اشاره کرد که پارسیان به بهاییان اهدا کردند و در آن بنای باشکوه معبد لوتوس (نیلوفر آبی) ایجاد شد. این معبد یکی از اماکن مهم و مشهور شهر دهلی است و هر روزه هزاران تن بازدیدکننده دارد.

صبحی مهتدی می‌نویسد:

«این را هم بدانید که من با مردم هیچ کیش و آئینی دشمنی ندارم... ولی با این گروه که به دروغ و از روی ریا خود را بهایی نامیده و من آنها را جهود می‌خوانم دل خوش ندارم؛ زیرا اینها در سایه این نام که مردم اینها را یهودی ندانند کارهای زشت بسیار کرده‌اند که زیانش به همه مردم کشور رسیده است. گرانی خانه‌ها و بالا بردن بهای زمین‌ها و ساختن داروهای دغلی و دزدی و گرمی بازار ساره‌خواری و بردن نشانه‌های باستانی به بیرون کشور و تبه‌کاری و ناپاکی و روانی بازار زشتکاری و فریب زنان ساده به کارهای ناهنجاری همه با دست این گروه است که از نام یهودی گریزان و به بهایی‌گری سرافرازند». 7

صبحی نمونه‌ای از دغل‌کاری‌ها را چنین شرح می‌دهد:

«چند سال پیش به هر نیرنگی بود یک جهود هبانی را به نام عزیز نویدی در دادگاه ارتش آوردند. آنگاه برای زمین‌های قلعه‌مرغی، که در دست هواپیمایی بود، دادمند تراشیدند و نیرنگ‌ها به کار بردند تا بیست میلیون از کیسه ارتش بیرون کشیدند و به دست چند تن بهایی دادند که برای شوقی (رهبر فرقه بهایی) بفرستد». 8

بهای‌گری و تروریسم

آیتی از نظر قساوت و شجاعت بهاییان را مشابه با یزیدیان کردستان می‌داند و خلق و خوی ایشان را چنین توصیف می‌کند:

«دارای اخلاقی خشن بوده، سخت‌دل و کینه‌جو ولی متظاهر به مهر و محبت و نیز در شجاعت ایشان گفت‌وگو رفته. اغلب بر آنند که از این سحیه پسندیده محرومند به قسمی که تا مقاومت ندیده‌اند نهایت پردلی را اظهار می‌دارند ولی به محض اینکه به مقاومتی برخوردند میدان خالی کرده، عقب‌نشینی می‌کنند»⁹.

این قساوت را از اولین روزهای پیدایش بابی‌گری در میان اعضای این فرقه می‌توان دید. به نوشته فریدون آدمیت، بابی‌ها در جریان شورش‌های خود در دوران ناصری، با مردم و نیروهای دولتی رفتاری سبعانه داشتند و «اسیران جنگی» را «دست و پا می‌بریدند و به آتش می‌سوختند»¹⁰ این قساوت و سبعیت را در ماجرای قتل شهید ثالث (حاج ملامحمدتقی برغانی، 17 ذی‌قعدة 1263 ق.)، عمو و پدر همسر قرت العین، نیز به روشنی می‌توان مشاهده کرد.

فریدون آدمیت بساط «میرزا حسینعلی» (بهاء) را از روز نخست مبتنی بر «دستگاه میرغصبی و آدم‌کشی» می‌داند. 11 در واقع از نخستین روزهای فعالیت فرقه بهایی مجموعه‌ای از قتل‌ها آغاز شد که اسرار برخی از آنها تاکنون روشن نشده و در برخی موارد نقش بهاییان در آن کاملاً به اثبات رسیده است. این قتل‌ها را به پنج گروه می‌توان تقسیم کرد: اول، قتل‌های سیاسی؛ دوم، قتل برخی شخصیت‌های مسلمان که تداوم حیات ایشان برای بهائیت مضر بود؛ سوم، قتل بایبان مخالف دستگاه میرزا حسینعلی نوری (به‌طور عمده ازلی‌ها)؛ چهارم، قتل بهاییانی که از برخی اسرار مطلع بودند یا به دلایلی تداوم حیات ایشان مصلحت نبود؛ پنجم، قتل بنا به اغراض شخصی سران فرقه بهایی.

قتل و خشونت

یکی از اولین قتل‌های سران بهائیت قتل میرزا اسدالله دیان است. میرزا اسدالله دیان 12 کاتب بیان و سایر مکتوبات علی محمد باب و از بایبان «حروف حی» بود و بسیاری از اسرار پیدایش بابی‌گری را می‌دانست. او به دستور میرزا حسینعلی بهاء به قتل رسید. میرزا آقاخان کرمانی (بابی ازلی و داماد میرزایحیی صبح ازل) می‌نویسد: «میرزا حسینعلی چون میرزا اسدالله دیان را مخل

خود یافت، میرزا محمد مازندرانی پیش خدمت خود را فرستاده او را مقتول ساخت.»¹³ این شیوه پدر را عباس افندی نیز ادامه داد. آیتی می‌نویسد: «عباس افندی این رویه را دائماً تعقیب داشت؛ یعنی مخالف علنی خود را در بساط محرم و مجرم شده و اسرار را شناخته و به کشف آن پرداخته بود می‌کوشید برای افنا و اعدامش.»¹⁴

ادوارد براون، استاد دانشگاه کمبریج، به فردی به نام نصیر بغدادی معروف به مشهدی عباس (ساکن بیروت) اشاره می‌کند که آدمکش حرفه‌ای و مزدور میرزا حسینعلی بها و عباس افندی بود و به دستور ایشان چند نفر را کشت از جمله ملا رجبعلی قهیر، برادر زن علی محمد باب را که از برخی اسرار پیدایش بابی‌گری مطلع بود. براون، همچنین به فعالیت‌های تبلیغی سه بابی ازلی در عکا اشاره می‌کند و می‌نویسد بهاییان عکا تصمیم گرفتند ایشان را از میان بردارند. آنان ابتدا خواستند این مأموریت را به نصیر بغدادی محول کنند ولی بعد منصرف شدند؛ زیرا احضار نصیر از بیروت ممکن بود راز قتل را آشکار کند. لذا، در 12 ذی‌قعدة 1288 ق. هفت نفر از بهاییان به خانه افراد فوق در عکا ریختند و سید محمد اصفهانی، آقاخان کج‌کلاه و میرزا رضاقلی تفرشی را کشتند. حکومت عکا بها و پسرانش، عباس و محمدعلی افندی و میرزا محمدقلی، برادر بها و تمامی بهاییان عکا، از جمله قاتلان، را دستگیر کرد. بها و پسران و خویشانش شش روز زندانی بودند، سپس قاتلانش شناخته، در دادگاه به حبس‌های طولانی (7 و 15 سال) محکوم شدند.¹⁵

براون در جای دیگر (حواشی بر مقاله شخصی سیاح، چاپ اول، 1891) به این ماجرا اشاره می‌کند. او می‌نویسد: «مقامات دولت عثمانی تصمیم به تبعید دو برادر به دو نقطه مختلف گرفتند و در ربیع‌الثانی سال 1285 ق. صبح ازل و پیروانش را به فاماگوستا¹⁶ (قلعه ماغوسا در قبرس) و حسینعلی بها و 80 نفر از پیروانش و چهار نفر ازلی را به عکا فرستادند. این چهار نفر ازلی عبارت بودند از: حاجی سید محمد اصفهانی، آقاخان بیگ کج‌کلاه، میرزا رضاقلی تفرشی و برادرش آقا میرزا نصرالله. به نوشته براون، قبل از عزیمت به عکا، حسینعلی بهاء میرزا نصرالله تفرشی را در ادرنه (آدریانوپول) با سم به قتل رسانید و کمی پس از ورود به عکا، سه ازلی دیگر در منزل مسکونی‌شان در بندر عکا به دست اطرافیان بهاء مقتول شدند.»¹⁷

اسرار یهود و اخرالزمان

میرزا آقاخان کرمانی در رساله هشت بهشت درباره آدم‌کشی‌های سران فرقه بهایی به تفصیل سخن گفته است. او می‌نویسد: «میرزا حسینعلی بهاء در ادرنه، قبل از حرکت به عکا، میرزا نصرالله را با سم مقتول کرد و در عکا نیز چند نفر از اصحاب خود را فرستاد آن سه نفر را حاجی سید محمد و آقاجان بیگ و میرزا رضاقلی نفرشی در خانه نزدیک قشله که منزل داشتند شهید کردند و قاتلین اینان عبدالکریم شمر و حسین آب‌کش و محمد جواد قزوینی».¹⁸

به نوشته میرزا آقاخان کرمانی، در ایران نیز اصحاب حسینعلی بهاء موجی از وحشت و ترور آفریدند و به قتل ازلیان صاحب نفوذ دست زدند:

«آقا عبدالواحد، آقا محمدعلی اصفهانی، حاجی آقا تبریزی و پسر حاجی فتاح، هر یک را به طوری جداگانه در صدد قتل برآمدند و بعضی فرار کردند. از آن جمله خیاط‌باشی و حاجی ابراهیم خان را در خانه گندم‌فروشی کشتند و جسم آنان را با آهک در زیر خاک گذارده روی آنها را با گچ سکو بستند...»

این قتل‌ها حتی شامل طلبکاران میرزا حسینعلی نوری (بهاء) نیز می‌شد:

«و همچنین حاجی جعفر را، که مبلغ هزار و دویست لیره از میرزا (حسینعلی بهاء) طلبکار بود و به مطالبه پول خود در عکا قدری تندی نمود و دزدی‌های حضرات را حس کرده، میرزا آقاخان کچل قزوینی را تشویق کردند که آن پیرمرد را شبانه کشته، از طبقه فوقانی کاروانسرا به زیر انداختند و گفتند خودش پرت شده... همچنین هر یک از اصحاب اقدمین، که از فصاحت و شاعت کارهای میرزا مطلع بودند و فریب او را نخوردند، فرستاد در هر نقطه شهید نمودند. مثلاً جناب آقای سید علی عرب را، که از حروف حی نخستین بود، در تبریز، میرزا مصطفی نراقی و شیخ خراسانی شهید کردند و میرزا بزرگ کرمانشاهی را، که از اجله سادات بود و جناب آقا رجبعلی قهیر را، که او نیز از حروف و ادله بود، ناصر عرب در کربلا به درجه شهادت رسیدند و برادرش آقا علی محمد را در بغداد عبدالکریم شمر کشت. هر یک از اصحاب خودش را نیز که از فسق و فجور و باطن کاروی خبردار شدند در عکا یا نقطه دیگر تمام کردند. مانند حاجی آقا تبریزی. حتی آقا محمدعلی

اصفهانی را که در اسلامبول تجارت می نمود و مدتی فریب او را خورده بود، ... میرزا ابوالقاسم دزد بختیاری را مخصوص از عکامأمور نمود که برود در اسلامبول آن جرثوم غفلت را... قصد نماید...19

به نوشته میرزا آقاخان کرمانی، پس از فوت میرزا حسینعلی بهاء (2 ذیقعدہ 1309 ق.) شیوه فوق ادامه یافت. اولین قربانی میرزا محمد نبیل زرنندی، مورخ معروف بهایی بود که خیال داشت خود را جانشین بها خواند. «پسران خدا حسینعلی بها خبردار شده، دو نفر را فرستاده، آن لنگ بیچاره را خفه کرده، بردند به دریا انداختند»20.

در میان قتل های متعدد و فراوان بهاییان، به ویژه باید به قتل حاج شیخ زکریا نصیرالاسلام اشاره کرد. حاج شیخ زکریا انصاری دارابی، ملقب به نصیرالاسلام، از سران مجاهدینی بود که به فتوای حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری به جهاد با استعمار انگلیس و عوامل داخلی ایشان دست زدند و در این زمینه سهمی بزرگ داشتند. نامبرده از شاگردان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) و حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری بود و به نوشته رکنزاده آدمیت، در شهرستان های داراب، فسا، لار و نیریز علیه انگلیس قیام مسلحانه کرد و به نشر افکار آزادی خواهی و استحکام مبانی مشروطه ایران کوشید و در رکاب مجتهد لاری جهاد کرد. مساعی وی چنان ارجمند بود که آخوند خراسانی یک حلقه انگشتری فیروزه و اجازه مجاهده در راه آزادی برای او فرستاده و او را در اجازه نامه نصیرالاسلام خواند. رکنزاده آدمیت می افزاید:

«این است که نصیرالاسلام با گروهی از تفنگچیان مجاهد در راه تعقیب و تنکیل ستم پیشگان بی آزر و فرقه بهایی، که در شهر نیریز جمعیت و نفوسی داشتند، بیش از پیش کوشید و آنها هم در پی فرصت بودند تا او را از میان بردارند و همین که فرصت به دست آمد دو نفر از تفنگچیان او را، که یوسف و جعفرقلی نام داشتند، به وسیله تطمیع و تحمیق وادار به قتل او کردند و در ماه رجب سال 1331 ق. پس از فراغت از غسل روز جمعه هنگام خروج از گرمابه... به وسیله شلیک سه تیر تفنگ شهیدش کردند. آن وقت 52 سال داشت.21»

قتل سید ابوالحسن کلانتر سیرجان (1324 ق.) از قتل‌های جنجالی بهاییان است. بهاییان به تحریک مخالفان سید ابوالحسن کلانتر (اسفندیارخان رئیس طایفه بوچاقچی، شاهزاده حاج داراب میرزا از مالکان محل و سید حسین قوال‌التجار از متنفذین سیرجان) پرداختند و در نتیجه در جریان یک میهمانی کلانتر سیرجان در تاریکی شب به قتل رسید. این ماجرا به شورش مردم سیرجان بر ضدّ بهاییان انجامید و مردم، که منابع بهایی ایشان را «چند هزار نفر عوام کالانعام» می‌خوانند، سید یحیی سیرجانی (بهایی عامل قتل کلانتر) را کشتند. 22

قتل محمد فخار نیز از قتل‌هایی است که سر و صدای فراوان به پا کرد. بهاییان، به دستور محفل روحانی یزد، فرد فوق‌را، که گویا به بهایی‌گری اهانت می‌کرد، کشتند و جسد او را سوزانیدند. در پی این پیشامد، ابتدا عامل مستقیم قتل، سلطان نیک‌آیین، دستگیر شد و سپس 12 نفر از معارف بهاییان یزد، از جمله محمدطاهر مالگیری و میرزا حسن نوش‌آبادی و حسین شیدا، به اتهام مشارکت در قتل زندانی شدند. پس از هفت ماه پرونده متهمان به تهران فرستاده شد. هر چند اتهام این گروه قتل بود ولی در زندان تهران در محل کم‌جمعیت و آبرومندی که مختص به اشراف و اعیان بود محبوس شدند و با سران کرد و لر و خان‌های بختیاری معاشر بودند و حتی مدیر زندان را تبلیغ می‌کردند. بهاییان در دادگاه به مظلوم‌نمایی فراوان دست زدند و از جمله مالگیری چنین گفت:

«هوای یزد خشک است و کله‌های اهل یزد تمام خشک است و یک تعصبات لامذهبی جاهلان‌های دارند که در سایر ولایات نیست. اهل یزد عموماً قتل ما بهاییان را واجب می‌دانند و مال ما را حلال و هرگونه تهمتی و اذیتی را در حق ما ثواب می‌دانند و به عقیده باطل خود بهشت می‌خرند».

تمامی اعضای این گروه، به جز سلطان نیک‌آیین، پس از 14 ماه حبس در تهران، با اعمال نفوذ بهاییان مقتدر پایتخت، تبرئه شدند. ریاست این دادگاه را فردی به نام عاصمی و وکالت بهاییان را فردی به نام دادخواه به عهده داشتند. هر چند منابع بهایی می‌گویند تا این ماجرا را «تهمت» جلوه دهند؛²³ ولی محکوم شدن سلطان نیک‌آیین، به رغم اعمال نفوذ فراوان بهاییان، ثابت می‌

کند که مجرم بوده است. عبدالحسین آیتی با اشاره به قتل محمد فخار و موارد دیگر می‌نویسد:

«خدا نیارد روزی که میدان برای بغضا و شحناء ایشان باز شود. آن وقت است که چند نفرشان در شاهرود آدم می‌کشند. (در واقعه 1324 فتنه بابی‌های شاهرود) یا مانند سلطان باروت کوب (نیک آئین) و چند تن اهل محفل روحانی در یزد محمد کوزه‌گر (فخار) را در گوره می‌سوزانند یا ذکر الله و عبدالحق نامی خود را در بین مهاجرین روسیه انداخته، در آذربایجان آتشی برافروختند که نمرود از آن شرم می‌برد».²⁴

پی‌نوشت‌ها:

1. فلسفه نیکو، ج 1، ص 81.
 2. برای نمونه بنگرید به:
Susan J.Stiles. "Zoroastrian Conversions to the Bahai Faith in Yazd, Iran",
.The University of Arizona, M.A. Thesis, 1983
 3. حسن اعظام قدسی (اعظام الوزاره). کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله. تهران، 1342، چاپخانه حیدری. ج 1، ص 257.
 4. برای نمونه بنگرید به: خاطرات اردشیر ریپورتر (ظهور و سقوط پهلوی، ج 2، صص 150 و 155).
 5. عبدالبهاء. مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی. صص 37، 38، 40، 41، 43، 49، 54، 55، 57؛ نیز مراجعه شود به: شهبازی، نظریه توطئه، صص 81-86.
 6. فلسفه نیکو، ج 1، ص 89.
 7. صبحی. پیام پدر. ص 227.
 8. همان مأخذ، ص 236.
 9. کشف الحیل، ج 2، ص 7.
 10. امیرکبیر و ایران. ص 448.
- در 22 ذیقعده 1264 / 20 سپتامبر 1848 سلطنت ایران به ناصرالدین شاه رسید. در سه سال اول سلطنت ناصرالدین شاه حکومت ایران در دست با کفایت و مقتدر میرزاتقی خان امیرکبیر قرار داشت که مطلوب کانون‌های استعمارگر غربی نبود. در این دوران شورش‌های بزرگی در ایران

در گرفت که مهم‌ترین آنها شورش محمد حسن خان سالار در خراسان و شورش آقاخان محلاتی در کرمان و شرق ایران و شورش پیروان باب بود. درباره نقش استعمار انگلیس در شورش‌های سالار و آقاخان محلاتی مطالب فراوانی مطرح شده ولی در زمینه نقش کانون‌های دسیسه‌گر خارجی در شورش بایبه تاکنون تحقیق دقیق و کاملی انجام نگرفته است. شورش بابی‌ها در نخستین سال سلطنت ناصرالدین شاه و در سه منطقه مازندران و زنجان و یزد صورت گرفت و رهبری آن با کسانی بود که مدعی پیروی از باب بودند: آخوند ملا محمد حسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی بارفروشی در مازندران، ملا محمد علی زنجانی در زنجان و سید یحیی دارابی در یزد. امیر کبیر با قاطعیت به سرکوب این شورش‌ها دست زد و سران بای شورش‌های فوق را در سال 1266 ق. اعدام کرد. به طور مستند می‌دانیم که ملا محمد علی زنجانی، رهبر شورش زنجان، امیدوار بود که قشون روسیه به یاری بایان بشتابد و زمانی که از این امر نومید شد خواستار وساطت روسیه و انگلستان برای نجات جان خود شد. که طبعاً امیر کبیر نمی‌پذیرفت. (آدمیت، امیر کبیر و ایران، ص 450) در میان بایان، ملا حسین بشرویه به «باب‌الباب» ملا محمد علی بارفروشی به «قدوس» و ملا محمد علی زنجانی به «حجت» ملقب‌اند. در پی این شورش‌ها بود که به دستور امیر کبیر باب نیز اعدام شد.

11. امیر کبیر و ایران، ص. 457.

12. میرزا اسدالله دیان احتمالاً یهودی الاصل بود زیرا با زبان‌های عبری و سریانی به خوبی آشنایی داشت. در ایران آن زمان بعید بود که فردی مسلمان با زبان عبری آشنا باشد.

13. میرزا آقاخان کرمانی. هشت بهشت. صص 283، 302—303

14. کشف الحیل، ج 3، ص 119.

15. Edward G Browne. Materials for the Study of Babi Religion. Cambridge, 1918. pp. 52-57, 220

و نیز بنگرید به: کشف الحیل، ج 3، صص 114—124.

16. (Famagusta (Maghusa).

17. Edward G. Browne. A Travellers Narrative... (1891.2 vol). London.

.... Cambridge University

18. هشت بهشت. ص 309.

19. همان مأخذ، صص 308—309
20. همان مأخذ، ص 310.
21. محمد حسین رکنزاده آدمیت. دانشمندان و سخنسرایان فارسی، ج 5، صص 668—669.
22. برای آشنایی با روایت بهاییان از این ماجرا بنگرید به: مصابیح هدایت، ج 5، صص 88—95.
23. بنگرید به: مصابیح هدایت، ج 5، صص 370—374.
24. کشف الحیل، ج 2، ص 7.
-
-

عنوان: عصای موسی و موسایی دیگر

وجود مبارک امام عصر (ع) علاوه بر صحف انبیای الهی، علم انبیا و اسم اعظم، ودایع و آثار انبیای الهی را نیز به ارث برده است که در اینجا با بهره‌گیری از روایات معصومین (ع) به برخی از این ودایع اشاره می‌کنیم:

1. عصای موسی (ع)

امام باقر (ع) فرمود:

عصای موسی از آن آدم (ع) بود که به شعیب رسید و سپس به موسی بن عمران رسید، آن عصا نزد ماست و اندکی پیش نردم بود؛ مانند وقتی که از درختش جدا شده سبز است و چون از او سؤال شود جواب گوید و برای قائم ما (حضرت مهدی (ع)) آماده گشته است، او (حضرت مهدی) با آن، همان کار که موسی می‌کرد انجام دهد. آن عصا هراس آور است و ساخته‌های جادوگران را می‌بلعد و به هر چه مأمور شود انجام دهد؛ چون حمله کند هر چه به نیرنگ ساخته‌اند می‌بلعد و برایش دو شعبه باز شود که یکی در زمین و دیگری در سقف باشد و میان آنها (میان دو فکش) چهل ذراع باشد و نیرنگ ساخته‌ها را با زبانش می‌بلعد. (به‌طوری که در زمان حضرت موسی (ع)

سحر ساحران را بلعید) 2.

امام صادق (ع) نیز فرمود:

الواح موسی(ع) (تورات) و عصای او نزد ماست و ما وارث پیامبرانیم³.

با توجه به این روایت می‌توان گفت: عصای حضرت موسی(ع) و تورات دست به دست به حضرت صادق(ع) و پس از ایشان هم دست به دست به سایر ائمه رسیده است و اکنون نیز این عصا در اختیار امام مهدی(ع) که خداوند ظهورش را نزدیک گرداند قرار دارد. عصای حضرت موسی چندین معجزه داشته که قرآن به آنها اشاره کرده است:

1. مار شدن عصا هنگام مبعوث شدن حضرت موسی(ع) به پیامبری: در سوره قصص، آیه 31 می‌فرماید:

و (فرمود:) «عصای خود را بیفکن». پس چون دید آن مثل ماری می‌جنبد، پشت کرد و برنگشت. «ای موسی، پیش آی و مترس که تو در امانی».

2. اژدها شدن عصا نزد فرعون: در سوره شعراء، آیه 32 می‌فرماید:

پس عصای خود بیفکند و به ناگاه آن اژدهایی نمایان شد.

3. بلعیدن سحر ساحران توسط عصا: در سوره شعراء، آیات 45 و 46 می‌فرماید:

پس موسی عصایش را انداخت و به ناگاه هر چه را به دروغ برخاسته بودند بلعید. در نتیجه، ساحران به حالت سجده در افتادند.

4. زدن عصا به دریا و باز شدن راه برای نجات قوم بنی‌اسرائیل: در سوره شعراء، آیه 63 می‌فرماید:

پس به موسی وحی کردیم: «با عصای خود برین دریا بزن». تا از هم شکافت، و هر پاره‌ای همچون گوهی سترگ بود.

5. زدن عصا به سنگ و بیرون آمدن دوازده چشمه آب برای اسباط بنی‌اسرائیل: در سوره بقره، آیه 60 می‌فرماید:

و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد، گفتیم: «با عصایت بر آن تخته سنگ بزن». پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت... .

این عصا، در ابتدا متعلق به حضرت آدم(ع) بوده و سپس به حضرت شعیب(ع) رسیده و آنگاه که موسی(ع) به خدمت حضرت شعیب(ع) در آمد آن عصا به او رسید. در کتاب‌های تاریخ انبیا برای این عصا حوادث و وقایع گوناگونی نقل شده است.

2. سنگ حضرت موسی(ع)

قرآن کریم در دو مورد از این سنگ یاد کرده است؛ یکی آیه 60 سوره بقره که پیش از این ذکر آن گذشت و دیگری آیه 160 سوره اعراف که می‌فرماید:

و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم، و به موسی وقتی قومش از آب خواستند وحی کردیم که با عصایت بر آن تخته سنگ بزن. پس، از آن دوازده چشمه جوشید. هر گروهی آبشخور خود را بشناخت.

امام باقر(ع) درباره این سنگ می‌فرماید:

چون حضرت قائم در مکه قیام کند و خواهد که متوجه کوفه شود منادیش فریاد کشد که کسی خوردنی و آشامیدنی همراه خود بر ندارد و سنگ حضرت موسی(ع) که به وزن یک بار شتر است با آن حضرت است. در هر منزلی که فرود آیند، چشمه آبی از آن سنگ بجوشد که گرسنه را سیر و تشنه را سیراب کند و همان سنگ توشه آنهاست تا هنگامی که در نجف به پشت کوفه فرود آیند.4

در خصوص سنگ موسی(ع) ذکر چند نکته لازم است:

الف) الف و لام «حجر» در این آیه (بعصاک الحجر)، الف و لام معرفه است؛ یعنی این سنگ خاص و نه هر سنگی، لذا این سنگ به عنوان یکی از ودایع نبوت به دست امام عصر(ع) رسیده است و در هنگام ظهور و قیام حضرت مهدی(ع) این سنگ به عنوان توشه بین راه یاران آن حضرت مورد استفاده قرار می‌گیرد و احادیث مربوط مبین این موضوع است.

ب) در زمان موسی(ع) چون قوم بنی‌اسرائیل دوازده سبط بودند5، و این اسباط با هم اختلاف داشتند، دوازده چشمه از آن سنگ بیرون آمد تا هر گروهی چشمه آبی برای خود داشته باشند، اما در هنگام ظهور و قیام حضرت مهدی(ع) چون اختلاف و تفرقه‌ای بین یاران امام مهدی(ع) نیست، از آن سنگ فقط یک چشمه آب بیرون خواهد آمد و این توضیح قسمت دیگر آیه است که فرمود: «فانفجرت منه اثنتا عشرة عیناً».

سنگ حضرت موسی(ع) به عنوان یکی از ودایع نبوت دست به دست به وسیله اوصیای بعد از موسی(ع) به دست پیامبر اکرم(ص) رسیده و بعد از ایشان هم به دست امام الوصی، علی(ع)، تا حال حاضر که نزد خاتم‌الاولیاء، مولانا المهدی(ع) است.

3. تابوت الشهاد\ (تابوت سکینه)

امام صادق (ع) فرمود:

داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل؛ تابوت در هر خاندانی از بنی اسرائیل که پیدا می‌گشت، نبوت به آنها داده می‌شد، هر کس از ما هم که سلاح به دستش رسد امامت به او داده می‌شود.⁶

نام «تابوت سکینه» یک بار در سوره بقره، آیه 248 ذکر شده است که می‌فرماید:
و پیامبرشان گفت: دلیل و نشانه بر پادشاهی او این است که تابوتی به سوی شما می‌آید که در آن سکینه و آرامشی از ناحیه پروردگارتان وجود دارد و از آنچه را که آل موسی و آل هارون باقی گذاشته‌اند و آن تابوت به وسیله فرشتگان حمل می‌شود، به راستی در آن معجزه و دلیل برای شماست چنانکه مؤمن باشید.

«تابوت سکینه» با نام‌های صندوق عهد، تابوت یهودیان، تابوت مقدس، صندوق تورات، تابوت بنی اسرائیل و تابوت‌الشهاده نامیده شده است. که این نام اخیر در دعای «سمات» ذکر شده است، آنجا که می‌فرماید:

تابوت سکینه، طبق نوشته‌ها، صندوقی بوده است که الواح سنگی و احکام ده‌گانه (تورات) در آن قرار داشته بود و هر وقت قوم بنی اسرائیل حرکت می‌کرد، این صندوق را با حرمت فراوان در اربابه‌ای نهاده و پیشاپیش خود روان می‌داشتند و در جنگ نیز آن را پیشاپیش صفوف قرار می‌دادند تا باعث ثبات قدم و آرامش لشکریان گردد. این صندوق به فرمان حضرت موسی (ع) ساخته شده بود و علاوه بر آن الواح (دو لوح سنگی)، کاسه‌ای از «من»؛ یعنی همان غذای آسمانی که در سوره اعراف، آیه 160 از آن یاد شده است، نیز در آن قرار داده بودند.⁷
تا اینکه فلسطینی‌ها به یهودیان تاختند و بر آنها مسلط شدند و صندوق عهد را از ایشان گرفتند. بعد از آن حضرت داود (ع) جالوت، پادشاه فلسطینی‌ها را کشت و صندوق را به یهودیان بازگرداند.

تا زمان حضرت سلیمان (ع) این صندوق در معبد «قبه‌الرمان» قرار داشت. گفتنی است که از قبه‌الرمان نیز در دعای سمات یاد شده است:
و (تو را می‌خوانم) به آن مجد و بزرگواری است که برای موسی بن عمران (ع) بر فراز قبه‌الرمان قرار داشت.⁸

مطالب دیگری نیز در خصوص تابوت سکینه رسیده است؛ از جمله در کتاب قرب الإسناد حمیری

(ص 164) حدیثی از امام موسی بن جعفر (ع) نقل شده که حضرت درباره تفسیر «سکینه» در آیه «
فیه سکینه من ربکم...» فرمود:

این سکینه رایحه‌ای است بهشتی که به شکل صورت انسانی از صندوق خارج می‌شد و آن صندوق هم اینک نزد ماست.

و همین معنا نیز از حضرت رضا (ع) رسیده است.

تابوت الشهاده اکنون نزد امام مهدی (ع) است. پیامبر اکرم (ص) در این باره می‌فرماید:
صندوق مقدس از دریاچه طبریه به دست وی (امام مهدی (ع)) آشکار می‌شود و آن را آورده و
در پیشگاه مقدس او در بیت المقدس قرار می‌دهند و چون یهودیان آن را مشاهده می‌نمایند به جز
اندکی، بقیه آنان ایمان می‌آورند.⁹

4. پیراهن حضرت یوسف (ع)

مفضل بن عمر گوید، امام صادق (ع) به من فرمود:

می‌دانی پیراهن یوسف (ع) چه بود؟ عرض کردم، نه، فرمود: چون برای ابراهیم (ع) آتش
افروختند، جبرئیل (ع) جامه‌ای از جامه‌های بهشت برایش آورد، او پوشید و با آن جامه گرما و
سرما به ابراهیم زبانی نمی‌رسانید. چون مرگ ابراهیم رسید، آن را در غلافی نهاد و به اسحاق
آویخت و اسحاق آن را به یعقوب آویخت و چون یوسف (ع) متولد شد آن را به او آویخت و در
بازوی او بود تا امرش به آنجا که بایست رسید (زمان حکومت مصر را به دست گرفت)؛ چون یوسف
آن را در مصر از غلاف بیرون آورد، یعقوب بوی خوش آن را دریافت و همین است که گفت: «اگر
نادانم نمی‌خوانید من بوی یوسف را احساس می‌کنم»¹⁰ و آن همان پیراهنی بود که خدا از بهشت
فرستاده بود. عرض کردم: قربانت کردم، آن پیراهن به چه کسی رسید؟ فرمود: به اهلس رسید و
هنگامی که قائم ما (امام مهدی (ع)) ظهور کند، با او خواهد بود، سپس فرمود: هر پیغمبری که
دانش یا چیز دیگری را به ارث گذاشته به آل محمد (ص) رسیده است.¹¹

همان‌طور که در این حدیث طولانی آمده است، امام صادق (ع) حقیقت این پیراهن را بیان
فرموده که از کجا آمده و در نهایت به دست اهل بیت (ع) رسیده است و این پیراهن از جمله
مواریث انبیا (ع) به شمار می‌آید.

همین یک حدیث در توضیح پیراهن حضرت یوسف (ع) ما را کفایت می‌کند. این پیراهن نیز

هم اکنون نزد حضرت حجه بن الحسن العسکری (ع) است.

5. طشت حضرت موسی (ع)، انگشتر حضرت سلیمان (ع)، شمشیر، پرچم و زره پیامبر اکرم (ص) تعدادی دیگر از موارث انبیا (ع) نیز هستند که آنها هم هر کدام بنا بر حکمت و مصلحتی، در اختیار امام مهدی (ع) اند. برای روشن شدن مطلب به ذکر یک حدیث مفصل اکتفا می کنیم. بخشی از حدیثی که از امام صادق (ع) در این زمینه نقل شده، به شرح ذیل است:

همانا شمشیر رسول خدا (ص)، پرچم، جوشن، زره و خود پیامبر (ص)، پرچم ظفر بخش پیامبر (ص) - الواح موسی و عصای او، انگشتر سلیمان بن داود، طشتی که موسی (ع) قربانی را در آن انجام داد، اسمی که نزد پیامبر (ص) بود و چون آن را میان مسلمانان و کفار می گذاشت که از مشرکان به مسلمانان نشانه ای نرسد (و من آن را می دانم) و هر آنچه را که فرشتگان آورده اند نزد من است، داستان سلاح در خاندان ما همان داستان تابوت است در بنی اسرائیل، و بر در هر خانه ای که تابوت پیدا می شد، نشانه اعطای نبوت بود و سلاح به هر کسی از خانواده ما رسد امامت به او داده می شود. همانا پدرم، امام باقر (ع)، زره رسول خدا (ص) را پوشید، دامنش اندکی به زمین می کشید و من آن را پوشیدم همچنان بود؛ قائم ما، امام مهدی (ع)، کسی است که چون آن را پوشد به اندازه قامتش باشد. ان شاء الله. 12.

این حدیث به طور صریح بخشی از ودایع نبوت و موارث انبیای الهی (ع) را ذکر کرده است و تصریح نموده که همه آنها به دست ائمه رسیده و در نهایت نیز به خدمت امام عصر، حضرت مهدی (ع) می رسد.

همچنین در کتاب الغیبه نعمانی از محمد ابن مسلم روایت شده است که امام صادق (ع) فرمود: خداوند بر خلاف وقتی که تعیین کنندگان وقت ظهور امام مهدی (ع) معین کرده اند، عمل می کند. پرچم قائم، همان پرچم رسول خداست که جبریل در روز جنگ بدر از آسمان آورد و آن را در میان جنگ به اهتزاز در آورد، آنگاه جبریل عرض کرد: ای ابامحمد، به خدا قسم این پرچم، از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نیست. پیامبر فرمود: پس از چیست؟ گفت: برگ درخت بهشت است. پیغمبر آن را در جنگ برافراشت، سپس پیچید و به دست علی (ع) داد و پیوسته نزد آن حضرت بود تا اینکه در روز جنگ بصره (جمل) حضرت آن را برافراشته نمود و خدا او را پیروز گردانید؛ آنگاه علی (ع) آن را پیچید و همیشه نزد ما بوده و هست و دیگر هیچ کس آن را نمی گشاید تا اینکه قائم

ما(ع) قیام کند. وقتی قائم قیام نمود، آن را به اهتزاز درمی آورد و هر کس در شرق و غرب عالم باشد آن را می بیند؛ رعب و ترس از وی یک ماه زودتر، از پیش روی و چپ و راست او رفته و در دل ها جای می گیرد. آنگاه گفت: ای ابا محمد او به خونخواهی پدرانش قیام می کند و سخت خشمگین است و از اینکه خداوند بر این خلق غضب نموده متأسف است. او پیراهن پیامبر(ص) را که در جنگ احد پوشیده بود، به تن دارد و عمامه و زره پیغمبر را که به قامت وی، رساست می پوشد و ذوالفقار، شمشیر پیغمبر را در دست دارد، سپس شمشیر برمی کشد و هشت ماه از کشته های بی دینان، پشته ها می سازد...»¹³

دو روایت یادشده دقیقاً روشن می کند که تمامی موازین انبیای الهی در نهایت به دست باکفایت جان جهان، امام مهدی(ع)، می رسد. و حدیث ذیل اثبات می کند که تمامی ودایع و وصایای انبیای الهی(ع) توسط حضرت ابوطالب(ع) به دست پیامبر اکرم(ص) رسیده است. درست بن ابی منصور می گوید:

از امام هفتم(ع) پرسیدم: آیا رسول خدا(ص) مأمور پیروی از ابوطالب(ع) بود؟ و ابوطالب از طرف خدا بر او حجت بود؟ فرمود: نه، ولی ابوطالب نگهدار ودایع نبوت بود و وصایا نزد وی سپرده شد، و او آنها را به آن حضرت(ص) داد. گفتم وصایا را به او داد به حساب اینکه حجت بر او (پیغمبر) بود؟ فرمود: اگر حجت بر او بود وصیت را به او نمی داد. گفتم: پس ابوطالب حالش چگونه بود؟ فرمود: به پیغمبر و هر چه آورده بود اقرار کرد و وصایا را به او داد و همان روز در گذشت.¹⁴

پی نوشت ها:

1. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر به نقل از سید بن طاووس.
2. کلینی، الکافی، ج 1، باب ما عند الأئمة من آیات الأنبياء عليهم السلام، ص 231، ح 1؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج 52، ص 318، ح 19.
3. کلینی، همان، ح 2.
4. همان، ح 3؛ مجلسی، همان، ص 324؛ همو، حیوة القلوب، ج 1، ص 248؛ طیب، سید عبدالحسین،

أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 6.

5. اسباط دوازده گانه عبارت بودند از: 1. بنی روبیل؛ 2. بنی شمعون؛ 3. بنی جاد؛ 4. بنی یهودا؛
5. بنی یساکار؛ 6. بنی زبولون؛ 7. بنی یوسف؛ 8. بنی بنیامین؛ 9. بنی اشیر؛ 10. بنی دان؛ 11. بنی نفتالی؛ 12. بنی لاوی.
6. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، باب أن مثل سلاح رسول الله مثل التابوت فی بنی اسرائیل، ص 238، ح 1 و 4.
7. قمی، شیخ عباس، همان.
8. همان.
9. الملاحم والفتن، ص 57؛ صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الأثر، ص 309.
10. سورة یوسف (12)، آیه 94.
11. کلینی، همان، ص 232، ح 5؛ مجلسی، همان، ص 327، ح 45؛ همو، حیوة القلوب، ج 1، ص 184.
12. کلینی، همان، باب ما عند الأئمة من سلاح رسول الله (ص) و متاعه، صص 232-233، ح 1؛ مجلسی، همان، ص 360، ح 129.
13. نعمانی، کتاب الغیبه، ص
14. کلینی، همان، باب مولد النبی (ص) و وفاته، ص 445، ح 18.

عنوان: آیا آمریکا به سوی بزرگترین فاجعه استراتژیک تاریخش گام برمی دارد؟

به دنبال انقلاب سال 1979 ایران برخی از سیاست پیشگان آمریکایی به وهمی گرفتار آمدند که نیروهای اسلامی را می توان بر ضد اتحاد شوروی به کار گرفت. بر پایه این نظریه که آقای زیگنیو برژینسکی، رایزن امنیت ملی رئیس جمهور جیمی کارتر، بدان پر و بال داده بود، «هلال بحران آفرینی» از مراکش تا پاکستان گسترده است که در پهنه جغرافیایی آن می توان «کمان اسلام» را به شیوه ای بسیج کرد که جلوی گسترش نفوذ شوروی را بگیرد.

به دنبال انقلاب سال 1979 ایران برخی از سیاست پیشگان آمریکایی به وهمی گرفتار آمدند که

اسرار یهود و آخرالزمان

نیروهای اسلامی را می‌توان بر ضد اتحاد شوروی به کار گرفت. بر پایه این نظریه که آقای زیگنیو برژینسکی، ریزن امنیتی ملی رئیس جمهور جیمی کارتر، بدان پر و بال داده بود، «هلال بحران آفرینی» از مراکش تا پاکستان گسترده است که در پهنه جغرافیایی آن می‌توان «کمان اسلام» را به شیوه‌ای بسیج کرد که جلوی گسترش نفوذ شوروی را بگیرد. هر چه باشد مگر همین نیروهای اسلامی محافظه‌کار نبودند که میان سال‌های 1960 و 1970 نیز برای از میدان راندن و به شکست کشاندن احزاب چپ و ناسیونالیست عرفی مسلک در منطقه و پیش از همه در سال 1953 در ایران به خدمت در آمدند؟ پس چرا بنیادگرایی ایرانی نتواند شورشی اسلامی در «دل نرم» اتحاد شوروی به راه اندازد؟

نهایتاً ایالات متحده میان چندین سیاست خاورمیانه و آسیای مرکزی به نوسان در آمد. این کشور فقط در پی اهداف دوگانه پیروزی در جنگ سرد و پشتیبانی از اسرائیل بود، اما برای نیل به این اهداف روش‌های برگزیده و دولت‌های برخوردار از پشتیبانی وی گاه به شیوه‌ای متضاد، دگرگونی می‌یافتند. بدین گونه ایالات متحده هم‌چنان که رسماً به عراق در جنگ آن کشور بر ضد ایران (1980 - 1988) یاری می‌رسانید، به تحویل پاره‌ای از سلاح‌ها به ایران نیز رضایت داده بود. با هم‌پیمانی واشنگتن با عربستان سعودی و پاکستان این استراتژی به نقطه اوج خود رسید و به ویژه در سال‌های دهه 1980 به پیدایش ارتش بین‌المللی جهاد برای پیکار با اتحاد شوروی در افغانستان انجامید.

در سال 1990 هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی از صحنه جهان کنار می‌رفت، ایالات متحده ائتلافی بین‌المللی برای بیرون راندن ارتش عراق از کویت پی‌افکند. کشورهای عرب، از سوره گرفته تا مراکش پاسخی مساعد به دعوتی دادند که بر موازین حقوق بین‌الملل و احکام قطعنامه‌های سازمان ملل متحد بنیان یافته بود. به آنها اطمینان داده بودند که مسئله تنها رهانیدن یک امیرنشین نفت‌خیز دوست نیست، بلکه غرض، برپا کردن نظم نوینی است که بر عدالتی جهان‌گستر پایه‌ریزی شده باشد. می‌پنداشتند که وقتی حاکمیت کویت از نو برقرار شود، همه قطعنامه‌های سازمان ملل متحد، از جمله آنهایی که مصر خواستار خروج اسرائیل از سرزمین‌های اشغال‌شده فلسطین بودند نیز می‌بایستی به اجرا درآید.

بازی واشنگتن، مهره‌های عرب

به رغم همه فشارها از هر سو، دولت آمریکا تصمیم گرفت رژیم صدام حسین را سرنگون سازد. «برای سرنگونی صدام (...) می‌بایستی نیروهای نظامی را درگیر می‌ساختیم. اگر از سر صدام حسین و حکومتش خلاص می‌شدیم، لازم بود دولت جدیدی را سرکار بگذاریم. اما چگونه حکومتی را می‌توانستیم بر تخت بنشانیم؟ یک حکومت سنی یا یک حکومت شیعه، یک حکومت کرد یا یک رژیم بعثی؟ یا شاید می‌خواستیم برخی بنیادگرایان اسلامی را در حکومت شریک سازیم؟ تا چه زمانی می‌بایستی در بغداد می‌ماندیم تا چنین حکومتی را پا برجا نگهداریم؟ پس از خروج نیروهای آمریکایی چه بر سر چنین حکومتی می‌آمد؟ چه میزانی از تلفات جانی برای ایالات متحده پذیرفتنی بود تا در برقراری ثبات بکوشیم؟ عقیده من را بخواهید (...) اگر در منجلباب عراق گرفتار می‌آمدیم شاید اشتباه بزرگی مرتکب شده بودیم و پرسشی که به ذهن من می‌رسد آن است که صدام به چند تن قربانی بیشتر آمریکایی می‌ارزید؟ پاسخ آن است که لعنتی به چیزی نمی‌ارزید». این عقیده سنجیده از آن آقای دیک چینی است، وزیر دفاع وقت و معاون فعلی ریاست جمهوری ایالات متحده.

کسانی که آن وقت سرسختانه «تغییر رژیم» در بغداد را توصیه می‌کردند، می‌توانستند با تحریم‌هایی که بیش از یک دهه در عراق روا داشتند آرامش خیالی یابند. اینها خود را در درون گروه‌های فشاری مانند «طرحی برای قرن جدید آمریکایی» سامان می‌دادند و هر گاه که اوضاع و احوال مقتضی می‌شد، روشمندان هواداری سیاسی از طرح حمله آتی به عراق را بنیاد می‌نهادند. در این میان اسرائیلی‌ها که می‌دیدند از کوشش کوتاه عمر جیمز بیکر وزیر خارجه از زمان کنفرانس سال 1991 اعراب و اسرائیل در مادرید برای اجرای سیاست رسمی آمریکا در فلسطین رفته رفته دست کشیده می‌شود، آسودگی خاطری یافتند. پس از سال 1996 «پویش صلح» دیگر چیزی جز پوششی برای دو چندان کردن مهاجرنشینی در کرانه باختری رود اردن نبود.

دورتر در افغانستان، در شرق هلال بحران، فرجام جنگ در نبرد میان سرکردگان جنگی، اتحاد

اسرار یهود و اعرالزمان

شمال و طالبان رقم می خورد. با پایان گرفتن جنگ سرد، ایالات متحده کارها را به طور کامل به پاکستان واگذار کرده بود که خود به سوی یک رژیم نظامی اسلامگرا گام برمی داشت و افغانستان اسلامی ژرفای استراتژیکی لازم بر ضد هند را برایش مهیا می کرد. پیروزی طالبان، که دستگاه های امنیتی ارتش پاکستان به طور گسترده ای به سود آنها وارد عمل شده بودند امکانی فراهم می ساخت تا اسلام آباد پیوندهای خود را با رژیم تازه استوار سازد.

بدین گونه در تمام طول این دهه ها، ایالات متحده هرگز آمال ملل عرب و مسلمان را به چیزی نگرفته بود. سیاست ها راه خود را می پیمودند، ارتش ها بسیج می شدند، اتحادها به هم می پیوست و از هم می گسست، جنگ ها در سرزمین های اعراب و مسلمانان و بر روی کالبد آنها، اما همواره به اقتضای مصالح دیگران، در می گرفت. گسیختگی و زیر و رو کردن سیاست ها درباره عراق، ایران، بنیادگرایی شیعه و سنی، ایدئولوژی جهاد، دیکتاتوری، دموکراسی، سلطنت مطلقه، یاسر عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین، مهاجرنشینان اسرائیلی و «فرایند صلح»، همه و همه به خوبی نمایانگر چنین رویکردی است. ایالات متحده (چه برای تضمین عرضه نفت برای خود، چه برای بردن جنگ سرد، چه برای تصریح برتری جویی های خویش یا برای حمایت از اسرائیل) در تدارک هدف های خاص خویش بسیج می شد و به محض آن که در راستای یکی از هدف ها به مراد خود می رسید، همه نگرانی های اعراب و مسلمانان را که برای همراه ساختن آنها پیش کشیده بود به دست فراموشی می سپرد. برای جهان عرب و مسلمانان چیزی موهن تر از گفته مشهور برژینسکی سه سال پیش از واقعه 11 سپتامبر 2001 نیست. وی در پاسخ به پرسشی درباره احساس پشیمانی احتمالی وی از سرکار گذاشتن نهضتی جهادگرا به یاری آمریکا به منظور برانگیختن دست اندازی شوروی به افغانستان گفته بود: «پشیمانی از چه چیز؟ (...) چه چیزی در چشم انداز تاریخ جهان برجسته تر می نماید؟ طالبان یا سقوط امپراتوری شوروی؟ چند تن اسلامی هیجان زده یا آزادی بخشیدن به اروپای مرکزی و پایان دادن به جنگ سرد؟»

بر چنین زمینه ای که در پنج سال اخیر، از حملات 11 سپتامبر گرفته تا تجاوز به عراق و اشغال این

کشور، رخدادهایی «جهان را دگرگون کرده‌اند.» شاید در سال 2003 گذاری سریع به کشوری با ثبات، متحد، مردم‌سالار، غیر مذهبی و خصوصاً اشغال نشده می‌توانست تنها «پیروزی» ممکن آمریکایی باشد. به قمار پرخطری دست زدند که در آن باختند. به گفته یک ژنرال باز نشسته آمریکایی، وضع عراق «بزرگترین فاجعه استراتژیک تاریخ ایالات متحده است.» چاره‌ای برای چنین شکستی نمی‌توان یافت.

به روشنی می‌توان دید که پیروز این میدان، ایران است. استراتژی آمریکا در نابودی ارتش و ساختارهای بعثی دولت عراق، دشمن سنتی تهران را از میان برداشت و در همان حال آسودگی خاطر آمریکایی‌ها از روحانیون شیعه، یاور هم‌پیمانان ایرانی در درون عراق شد. بدین گونه واشنگتن همان دولتی را استوار ساخته است که داعیه نبرد با آن را دارد.

پیامدهای چنین امری برای ایالات متحده کم نیست. ناسیونالیزم عرفی مسلک و چپگرایی عرب که چهارچوبی عقیدتی برای پایداری در برابر سلطه جویی غرب فراهم ساخته بود ناچار میدان را در برابر جریان‌های اسلامی خالی گذاشته است که این مقاومت را در درون ایدئولوژی‌های عمیقاً محافظه‌کار محصور ساخته‌اند. امروز شکست و هزیمت آمریکا در عراق، فرصت‌های تازه‌ای برای تهران به ارمغان آورده است تا زیر بیرق اسلام، مشعل ناسیونالیزم عرب را بر سر دست گیرد. جمهوری اسلامی دلاور جبهه نبرد تازه پدیدار گردیده است که ناسیونالیزم عرب و موج اوج گیرنده مقاومت اسلامی را به یکدیگر پیوسته است. جمهوری اسلامی دو برگ برنده در دست دارد: می‌تواند وضعیت سپاهیان آمریکایی در عراق را آسان کند یا پیچیده‌تر سازد و می‌تواند به مدد متحدان حزب‌اللهی‌اش به شکست اسرائیلیان در لبنان یاری رساند؛ حتی می‌تواند از طریق کمک به حماس دست یاری به سوی فلسطینیان دراز کند. این کشور دامنه نفوذ خود را تا مناطق نفت خیز خلیج (فارس) و عربستان سعودی نیز گسترده است. بیش از آن، جمهوری اسلامی در موقعیتی است که می‌تواند خلاء عظیم قدرتی را در منطقه پر کند که با ویرانی دولت عراق به وجود آمده است و وزنه سنگینی در ستیزه اعراب و اسرائیل باشد و حتی سرنوشت مناسبات چند صد ساله شیعیان و سنیان را دگرگون سازد.

از تهدیدها، به ویژه تهدیدهای نظامی ایالات متحده و اسرائیل، جز تقویت اهمیت دامن گستر ایران و به رخ کشیدن ارج وی همچون پیشتاز پایداری جهان عرب و مسلمان کاری ساخته نیست. زیرا واشنگتن و تل آویو در تناقضی دست و پا می زنند. آنها به ضرورت یک مداخله نظامی یقین یافته اند، اما به خوبی می دانند که ناگزیرند چنین مداخله ای را به بمباران های هوایی و عملیات نیروهای ویژه محدود سازند. با این همه چنین تهاجمی نمی تواند نظام حاکم را نابود سازد، بلکه برعکس آن را استوار خواهد ساخت. آیا به همین دلیل است که رئیس جمهور آمریکا و معاون وی به فکر استفاده از سلاح هسته ای افتاده اند؟ به یقین پیامدهای چنین هنگامه طلبی هایی در مقیاس منطقه ای و بین المللی را نمی توان محاسبه کرد. اما ایالات متحده ناگزیر باید اعتبار از دست رفته اش را باز یابد و بار دیگر رعب و وحشتی در دل ها بیاندازد که بنیاد هر امپراتوری بر پایه های چنین هراسی نهاده شده است.

تدبیر دوربرد دیگری که در واشنگتن مورد بحث بوده، بهره برداری از شکاف های فرقه ای با کمک عربستان سعودی است. دو گرایش متضاد در کارند. نخست، آنهایی که آهنگ نزدیک ساختن شیعیان و سنی ها به یکدیگر را دارند، به ویژه پس از جنگ لبنان در تابستان 2006 که از پیوندهای آشکار میان تهران و حزب الله پرده برداشت و شیخ حسن نصرالله و تا اندازه ای هم حماس را به مقام قهرمانی در جهان عرب برکشید. امر بی سابقه آن بود که روحانیون سنی مورد احترام از این پس تأیید می کنند که اختلاف آنها با شیعیان تنها در جنبه های جزئی دین است، یعنی پیش از آن که در «اصول» باشد در «فروع» جای دارد. گرایش دوم، در تشنج هایی است که با اشغال سرزمین ها میان دو مذهب اسلام به ویژه در عراق از نو سر برداشته است. سلوک حاکمان سنی از قرن ها پیش جماعات شیعه را که در نقاط سوق الجیشی تمرکز یافته بودند غالباً خوار شمرده اند، زمین بلاخیز رنجش و خشم آنها را بارور ساخته است، و از دیگر سو اعدام حسین سنیان را به وادی ضدیت رانده است.

برخی از مسئولان آمریکایی می پندارند که ریاض شاید بتواند نقدینه ای را فراهم سازد که برای به راه انداختن جنبش مقاومتی در برابر شیعیان لازم است. در واقع رژیم سعودی با توسعه نفوذ فقه

شیعی و جمهوری اسلامی در منطقه، سخت دشمنی می‌ورزد. این کشور از هم‌اکنون نیز قول داده است که اگر ناگزیر بشود، سنیان عراق را در سایه حمایت‌های خویش خواهد گرفت. آیا عربستان سعودی و امیرنشینان خلیج (فارس)، مصر، اردن، گردها، سنی‌های عراق و لبنان و سازمان الفتاح می‌توانند رویاروی نفوذ ایران شیعه، سوریه علوی و هم‌پیمانان آنها، حزب‌الله لبنان و حماس فلسطین، بایستند؟ «میان‌روهای» عرب برای یافتن اعتباری باید بتوانند راه حلی عادلانه و سریع برای مسئله فلسطین بجویند. اما اگر ایالات متحده و اسرائیل خود به میدان این معرکه قدم بگذارند از آن روست که از هر گونه مصالحه و سازش جدی شانه خالی کنند.

افزودن بر ریسک این قمار

چنین سیاست دوربردی با هدف دامن زدن به تنش‌های فرقه‌ای به یک جنگ داخلی میان مسلمانان خواهد انجامید. کسانی را که در آن مشارکت جویند، چون گماشتگانی خواهند نگریست که منطقه را در خدمت به منافع اسرائیل و ایالات متحده به خاک و خون می‌کشند؛ و به کدام نیروی مسلمان سنی و ضد شیعه است که می‌خواهند کمک برسانند؟ این احتمال هست که افکار عمومی غربی و حتی آمریکایی با وحشت دریابند که باز حکومت آنان از سر نو در حال برپا ساختن «ارتش سلفی جهاد» یا القاعده تحت نام دیگری است. اما چنین سناریویی به جای آن که به «پیروزی» ره برد زنجیره دیگری از بحران‌های تازه را به راه خواهد انداخت.

نو محافظه‌کاران، این استراتژی را ناپایداری راه‌گشا (یا ویرانی کارساز) توصیف می‌کنند، اما ناظری هوشیار به روالی شایسته‌تر آن را ویرانی دولت‌ها (دولت‌گشی) نامگذاری کرده است. ایالات متحده در نهایت در لبنان و فلسطین به چنین جهت‌گیری تن در داده است. اگر امر واقع را به جای نیات بررسی کنیم، می‌توان دریافت چرا عرب‌ها و مسلمانان به این نتیجه رسیده‌اند که سیاست واشنگتن در خاورمیانه نه نجات «دولت‌های ورشکسته»، بلکه پدید آوردن آنهاست. یورش بر ضد لبنان که ویرانی‌های فراوانی به بار آورد به شکست انجامید و اسرائیل را اندکی بیشتر در منطقه و در جهان به انزوا کشانید؛ از لحاظ نظامی، حزب‌الله هرگز توانایی‌هایش را برای ارتباط با رزم‌آوران، برای پخش پیام‌های خود به مردم از طریق رادیو و تلویزیون، برای وارد ساختن

اسرار یهود و اواخرالزمان

زیان به متجاوزان یا برای پرتاب موشک به اسرائیل از دست نداده است. اسرائیلی‌ها نه توانستند به یکی از اهداف اعلام شده خود برسند، نه حزب‌الله را خلع سلاح کنند و نه حتی سربازان اسیر خود را بازگردانند.

پرسشی که باید پرسید آن است که آیا اسرائیل در لبنان همراه ایالات متحده در عراق می‌تواند به چنین ناکامی‌هایی تن در دهند یا به وسوسه خواهند افتاد که «ریسک این قمار را دو برابر کنند»؟ آیا این شکست‌ها پیام آور وعید نسل نازهای از جنگ‌هاست؟ یا شاید فقط گذرا باشند؟ اما به یک چیز می‌توان یقین داشت: دوران الگوی پیروزی «بدون تلفات جانی» که هنگام جنگ خلیج (فارس) (1990 – 1991) یا با بمباران‌های انبوه و استفاده از سلاح‌های دقیق پیشرفته که در منطقه بالکان ستوده می‌شد، اینک به سر آمده است. از این پس، برد این بازی به مهار درازمدت و بیعت مردمان بستگی دارد که اینها را نمی‌توان با نیروهای هوایی به دست آورد و هزینه‌های سیاسی و انسانی مهمی را ناگزیر به همراه دارد.

واشنگتن هم اینک هم، بهای سنگینی برای نقش خویش در این جنگ کوچک (لبنان) پرداخته است. تصویر فواد سینیوره، نخست وزیر لبنان، که با چشمانی گریان از ایالات متحده تمنی می‌کرد از ویرانی کشورش جلوگیری کند شاید نقطه عطفی به شمار آید. جنبش 14 مارس بر بستر یک «انقلاب سبز» با حمایت‌های کاخ سفید به قدرت رسیده بود، که آن را درست به علت همان گونه اصلاح دموکراتیکی می‌ستودند که رئیس جمهور، جورج دبلیو بوش، آرزو داشت آن را در سرتاسر جهان عرب تشویق کند. اما رویاروی اشتیاق اسرائیل به گوشمالی دادن به لبنان، آقای سینیوره را به حال خویش رها کرد. نه فقط واشنگتن یک ماه تمام از برقراری آتش‌بس جلوگیری کرد بلکه سلاح‌های ویرانگری را نیز به اسرائیل تحویل داد.

ماحصل، چیزی شد که آقای سینیوره آن را چون نابودی «باورنکردنی» زیر بنای غیر نظامی لبنان و همچنین تضعیف دولت خود برشمرده است. حزب‌الله امروز خواستار بر عهده گرفتن نقش مهم تری است، و با تقلید از تاکتیک‌هایی که ایالات متحده و دنیای غرب تجویز می‌کنند از درون «انقلاب سبز»، تظاهرات خیابانی انبوه، آشتی‌جویانه و منضبط خاص خود را سامان می‌دهد.

ایالات متحده که در این نبرد داخلی «واهمه‌ای ندارد که بازی را ببازد»، اکنون کمک به ارتش لبنان و نیروهای امنیت داخلی را دو برابر ساخته است که گماردن سنیان و افرادی از جامعه دروز را شدت بخشیده‌اند. این سیاست‌ها که در ایالات متحده به تفسیر چندانی درنیامده‌اند، توسط مطبوعات عرب، اسرائیلی و جهان افشا شده‌اند، پس از جنگ لبنان، بسیار دشوار بتوان جهان عرب و مسلمانان را قانع کرد که ایالات متحده به قصد حمایت از اسرائیل حاضر نیست به هم‌پیمانان خود یا اصول عدالت خیانت کند.

ویرانی زیربنای غیرنظامی، تضعیف انسجام اجتماعی و سیاسی، پروراندن منطقی که به سمت ستیزه‌ای فرقه‌ای و جنگ داخلی راه می‌برد: وقتی این پویایی در عراق شتاب گرفت، چنین می‌نمود که پیامد وحشتناکی باشد که واشنگتن برنامه‌ریزی نکرده بود. هنگامی که همین عناصر در لبنان هم پدیدار شدند، باز هم می‌شود آن را همچون تصادفی نامیمون در نظر گرفت. اما از لحظه ای که پویایی همگونی در فلسطین نیز نقش می‌بندد، ناظران بسیاری دیگر تردیدی به خود راه نمی‌دهند که سخن از «الگوی» برای اجرای استراتژیک آمریکا به میان آورند.

پی‌نوشت‌ها:

1. بنیادگزار انستیتو مطالعات معاصر در مورد آفریقای شمالی، خاورمیانه و آسیای مرکزی در دانشگاه پرینستون. مشاور پیشین نماینده ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر در کوسوو. او پسر عموی محمد ششم، پادشاه مراکش است.

عنوان: هالیوود و 11 سپتامبر

نظر شما چیست؟ توطئه‌ای در کار است یا این تنها یک تصادف زمانی ساده است؟ عده بی‌شماری از مردم، که تعدادشان هم روز به روز بیشتر می‌شود، بر این باورند که دست‌هایی در کار است. مظلومان اصلی آنها نیز انجمن‌های مخفی هستند که سال‌هاست بر ضد مردم آمریکا و انگلیس

توطئه می کنند.

«آدم‌ها خوش شانسی رو دو جور تعریف می‌کنن. یک عده اونو چیزی بیشتر از شانس و اتفاق میدونن؛ واسه اونها شانس یه نشونه است؛ یک نشونه که ثابت می‌کنه یک کسی اون بالا هست، اونها رو می‌بینن و مراقبشونه. اما واسه یه عده دیگه این فقط شانسسه که اومده سراغشون؛ شانس آوردن و بخت یارشون شده. من مطمئنم این جور آدم‌ها به اون 14 تا نور بدبینانه نگاه می‌کنن؛ واسشون شرایط پنجاه پنجاه نیست. می‌تونه بد باشه، می‌تونه خوب باشه. در اعماق قلبشون باور دارن که هرچی پیش بیاد، خودشون هستن و خودشون. تنها می‌مونن و این اونها رو می‌ترسونه. درسته، این جور آدم‌ها هستن. ولی عده زیاد دیگه‌ای هم هستن که با این گروه فرق دارن. وقتی اون 14 تا نور رو می‌بینن، بهش به چشم یه معجزه نگاه می‌کنن؛ و با تمام وجود حس می‌کنن که هر اتفاقی بیفته یک کسی هست که کمکشون کنه، و این بهشون امید می‌ده. حالا باید از خودتون پرسین که شما جزو کدام دسته‌این؟ از اونها که نشونه‌ها واسشون معجزه است؟ یا اونهایی که فقط به شانس اعتقاد دارن؟ یا اصلاً اینجوری فکر کنین – یعنی ممکنه دو تا چیز فقط از روی شانس، هم زمان اتفاق بیفته؟»²

اگر قرار بود از هر کس که در خیابان می‌بینم، پرسیم: «شما می‌توانستید حملات تروریستی یازده سپتامبر 2001 را پیش بینی کنید؟» پاسخ نود و نه درصد آنها مطمئناً منفی بود. حتی اگر قرار بود همین پرسش را از مسئولان دولتی، قضایی، نظامی، مذهبی یا اقتصادی کشور می‌پرسیدم باز هم همین جواب را می‌گرفتم. البته دولت بوش هم اعلام کرد که: «هیچ کس در دولت نمی‌توانست وقوع چنین هواپیماربایی و حمله انتحاری را پیش‌بینی کند»³. مشاور سابق امنیت ملی آمریکا و وزیر امور خارجه فعلی، کاندولیزا رایس، نیز ماه‌ها پس از حملات تروریستی تأکید کرد: «من فکر نمی‌کنم کسی می‌توانست چنین حادثه‌ای را تصور کند که... گروهی سعی کنند از یک هواپیمای ربوده شده به عنوان موشک استفاده کنند»⁴. حتی سرپرست مشاوران نظامی رئیس‌جمهور، ژنرال نیروی هوایی، ریچارد مایرز، اذعان کرد: «اعتراف سخت است، اما باید بگویم در این مورد فکری نکرده بودیم»⁵.

اسرار یهود و اخرالزمان

به رغم سخنان تکراری دولتمردان بوش مبنی بر اینکه «هیچ کس در کشور تصور چنین حادثه‌ای را نداشت». باید بگوییم اگر قرار بود از چند تن از افراد بانفوذ و قدرتمند هالیوود، که با تجسم تصور نکردنی زندگی می‌گذرانند، همان پرسش را می‌پرسیدم، شاید با توجه به آنچه که آنها در لایه های پنهان بعضی از فیلم‌هایشان قبل از یازده سپتامبر نشان داده‌اند؛ پاسخ‌هایی گویاتر و واقعی‌تر دریافت می‌کردم.

فیلم‌های پیش از 9/11

فیلم: ویروس ماشین (1984)

دقیقه: 01:08:58

صحنه: زاک کالیگان همراه جیزمو سوار ماشین می‌شود و آن را با موفقیت روشن می‌کند. رادیو روشن می‌شود و نشانگر قرمز آن بین 9 و 11 است.

فیلم: روز استقلال (1996)

دقیقه: 00:41:22

صحنه: هنگامی که هواپیما، رئیس جمهور و خانواده‌اش را از صحنه دور می‌کند، جف گلدبلوم لپ تاپی را باز می‌کند تا شمارش معکوس را ببیند. هنگامی که دوربین نمای کلوز آپ می‌گیرد لحظه 9:11:01 نشان داده می‌شود.

اسرار یهود و اواخرالزمان

فیلم: صلح طلب (1997)

دقیقه: 01:28:42

صحنه: جورج کلونی و نیکول کیدمن در تعقیب تروریست یوگسلاویایی هستند که پروازش در فرودگاه جی اف کی نیویورک به زمین می‌نشیند. کلونی از پله برقی پایین آمده و نگران اطراف را نگاه می‌کند. پشت سرش صندلی‌های شماره 9 و 11 پیداست.

فیلم: دشمن ملت (1998)

دقیقه: 01:28:06

صحنه: جین هگمن، ویل اسمیت را به خانه‌اش می‌برد تا اطلاعات شخصی جان ویتز را از رایانه بگیرند. هگمن می‌خواند: «توماس برایان رینولدز، متولد 9/11/40».

فیلم: روگرات‌ها در پاریس (2000)

دقیقه: 00:02:22

صحنه: چاکی در جشن عروسی دارد می‌رقصد که بند کفش‌هایش گره می‌خورد. همراه با ضربات موسیقی شروع به شمردن می‌کند: «نه، یازده، دوازده...»

فیلم: قاچاق (2002)

دقیقه: 00:02:17

صحنه: در سکانس ابتدایی ماشین حمل مواد چپ می‌کند و پلیس آن را می‌گیرد. وقتی جعبه‌های مواد را بر می‌دارند، روی هر کدام عدد 911 نوشته شده است.

فیلم: وطن پرست (2000)

دقیقه: 1 – 03:00:25 و 2 – 03:00:59

صحنه: 1 – مل گیسون صندلی را که ساخته است وزن می کند و می گوید: «نه پوند و یازده اونس. خوبه، خیلی خوبه». 2 – صندلی را به زمین می گذارد و روی آن می نشیند اما صندلی وزن او را تحمل نمی کند و می شکند. او با ناراحتی صندلی را به سمت دیوار جایی که بقیه صندلی شکسته ها قرار دارند، پرت می کند.

توطئه یا تصادف

نظر شما چیست؟ توطئه ای در کار است یا این تنها یک تصادف زمانی ساده است؟ عده بی شماری از مردم، که تعدادشان هم روز به روز بیشتر می شود، بر این باورند که دست هایی در کار است. مظنونان اصلی آنها نیز انجمن های مخفی هستند که سال ها است بر ضد مردم آمریکا و انگلیس توطئه می کنند. 7 از جمله این انجمن ها، سازمان های مذهبی یا ظاهراً مذهبی و دستگاه های دولتی مانند فراماسونری ها (Masons)، ایلومیناتی (Illuminati)، اوپوس دی (Opus Dei)، اسکال اند بونز (Skull & Bones)، جامعه یسوعیان (Jesuits)، سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا (CIA)، اداره آگاهی فدرال (FBI) و اداره امنیت ملی (NSA) را می توان نام برد. اینها را اضافه کنید به گروه های بسیار دیگری که به صورت کاملاً مخفیانه و سری بر ضد مردم آزادی خواه غرب فعالیت می کنند.

این گروه های شریر در تلاشند تا با قدرت و نفوذ خطرناک خود، که از طریق سکوت مرموز و کتمان فعالیت هایشان به دست آورده اند، نظام های اجتماعی و سیاسی خاص را متزلزل کرده و برنامه های پنهان خود را پیش برند. این سرکوب خائنانه و وقیحانه کار را به جایی کشاند که رئیس جمهور آمریکا، جان اف کندی، شخصاً در سخنرانی خود در نشست انجمن ناشران مطبوعاتی آمریکا به شدت از آن انتقاد کرد. کسی که قتلش خبر از توطئه و آشوب می داد و بر آن در بالاترین سطوح دولت، سرپوش گذاشته شد:

خود کلمه «پنهان کاری»، در جامعه‌ای آزاد و باز، منفور است؛ ملت ما در سرشت خود و سرنوشت خود مخالف انجمن‌های مخفی، سوگندهای پنهانی و جلسات سری بوده و هست. ما سال‌ها پیش دریافتیم که خطرات پنهان کاری غیر ضروری و افراطی حقایق درست، به مراتب بیشتر از خطراتی است که برای توجیه کتمان آنها می‌شماریم.»⁸

در کنار قدرت سیاسی، این گروه‌ها «نفوذ زیادی هم بر رسانه‌های جهان» دارند؛ که البته اعمال آن از همه جا بیشتر بر پایتخت رسانه‌ای جهان هالیوود، احساس می‌شود!⁹

دکتر ربکا کرلی در مصاحبه‌ای تلفنی با برنامه وایزیگوت، از نفوذ پنهانی یکی از این گروه‌های خائن در هالیوود پرده برداشت:

«وقت آن رسیده که در مورد فراماسونرها روشن‌تر صحبت کنیم... زیرا این طور که معلوم است هر چه بیشتر به ما می‌گویند که در مراسم و تشریفات عجیب و غریب خود چه‌ها می‌کنند، راحت‌تر هم از جواب پس دادن طفره می‌روند... در وهله اول از طریق فیلم‌های علمی-تخیلی با آنها آشنا می‌شویم... چنین فیلم‌هایی را می‌شناسید، مثل «تئوری توطئه» و همین طور بسیاری از فیلم‌های مل گیسون؛ و ظاهراً در این فیلم‌هاست که پی می‌بریم واقعیت چیست. حال مردم باید بفهمند که آنها چه طور از مجازات در امان می‌مانند.»¹⁰

با توجه به اینکه هالیوود، به دستور مقامات دولتی، نظامی و اطلاعاتی فیلمنامه‌هایی را تغییر داده، خطوط اصلی داستان‌ها را اصلاح کرده و حتی تاریخ را بازنویسی کرده است؛ دیگر شکی نمی‌ماند که تعدادی از اعضای این گروه‌ها به جمع نویسندگان، کارگردانان، بازیگران یا تولیدکنندگان سرشناس هالیوودی راه پیدا کرده‌اند تا در مورد اهدافشان مذاکره کنند.¹¹ تا آنجا که جدیداً جنجالی در مورد فیلم کریس کارتر با نام «پرونده ایکس» (Files – The X) و سری تلویزیونی آن «تیراندازان تنها» (The Lone Gunmen) به راه افتاده است؛ زیرا در یکی از صحنه‌های این فیلم عده‌ای از دولتمردان آمریکا که عضو گروهی سری هستند، تحت عنوان تروریست، هواپیمایی

تجاری را از راه دور می‌ربایند و آن را به سمت مرکز تجارت جهانی هدف می‌گیرند. 12 آیا خیلی دور از تصور است اگر فرض کنیم که یکی یا چند تا از نویسندگان (وینس گیلیگان، جان شیان و فرانک اسپاتنیز) یا دست اندرکاران این فیلم از قبل اطلاعاتی داشته است؟

دین هگلوند، که در فیلم «پرونده ایکس» و «تیراندازان تنها» نقش ریچارد «رینگو» لنگلی را بازی می‌کرد، در سری جدید مصاحبه‌هایش عنوان کرده که نویسندگان این فیلم روابطی با FBI و NASA داشتند و آنها بودند که بودجه لازم را در اختیار تولیدکنندگان گذاشتند. 13 او تصریح کرد که CIA در طول بیست سال گذشته، همواره جاسوسانی را به کار گرفته تا در اجتماعات هالیوودی شرکت کنند و بدین وسیله حافظ منافع آنان بوده و نظرات آنها را منتقل کنند. هگلوند همچنین تعریف کرد که چگونه با یکی از این جاسوسان که به عنوان غیگو در هالیوود کار می‌کرد، آشنا شده است:

«در یکی از مهمانی‌های هالیوود، کریس کارتر در لباسی رسمی گوشه‌ای ایستاده بود و انگار در مهمانی نبود. خانمی به سمت او رفت و گفت: «روی هر چه که داری کار می‌کنی بدان که میلیون ها دلار برایت سود خواهد آورد» و این درست قبل از شروع «پرونده ایکس» بود. بنابراین آن خانم موفقیت فیلم را پیش بینی کرده بود بدون آنکه کریس کارتر را بشناسد و بداند او روی چه پروژه‌ای کار می‌کند. وقتی از او پرسیدم که او چگونه به این مهمانی دعوت شده، جواب داد که برای CIA کار می‌کند به این صورت که آنها ایمیل‌هایی برایش می‌فرستند و به او می‌گویند به چه مهمانی‌هایی برود؛ بعد یک سری اتفاقاتی می‌افتد و پول‌هایی رد و بدل می‌شود و اسم او در لیست مهمان‌ها قرار می‌گیرد (و البته هرگز هم نمی‌فهمد چگونه!). سپس به مهمانی رفته و با افراد مختلف حرف می‌زند و وقتی برگشت نتایج گفت و گوهایش را برای آنها ایمیل می‌کند. او واقعاً نمی‌دانست که این ایمیل کجا می‌رود و چه کسی جوابش را می‌دهد، اما پس از مدتی آنها برایش چکی می‌فرستند. بعداً معلوم شد که این کار CIA است و خوب همان طور که می‌دانید، آنها تمام حرف‌هایی را که در مهمانی‌های هالیوود میان تهیه‌کنندگان و سایر افراد رد و بدل می‌شود زیر نظر می‌گیرند و خوب معلوم است به این دلیل که سینما یکی از مهم‌ترین ابزارهای تبلیغ سیاست‌های خارجی در هر کشور و گروهی است...» 14

این مسائل باعث شده خیلی‌ها به گمانه زنی و نظریه پردازی رو آورند؛ همان طور که فرانک اسپاتنیز، یکی از نویسندگان «تیراندازان تنها» و تهیه کننده «پرونده ایکس» عنوان می‌کند: «چیزی که مرا آزار می‌دهد این است که اگر من به عنوان نویسنده فیلم‌های تخیلی توانستم چنین سناریویی را تصور کنم؛ پس افرادی که در رأس قدرت هستند و وظیفه‌اشان هم این است که درباره فجایع و خطرات از قبل چاره اندیشی کنند، توانایی تصور چنین حادثه‌ای را داشته‌اند.»¹⁵ در حقیقت پس از یازده سپتامبر دولت آمریکا «عده‌ای از نویسندگان تلویزیون و سینما را جمع کرد و از آنها خواست تا فیلمنامه‌هایی تخیلی در مورد تروریسم بنویسند تا بتوانیم در برابر این حوادث پیش‌بینی نشدنی بهتر عکس‌العمل نشان دهیم (و لابد آماده تر شویم!)».¹⁶ چه کسی می‌داند که نتیجه تصورات این نویسندگان چه خواهد بود؟ ولی شما دفعه بعدی که فیلمی را می‌بینید دقیق‌تر نگاه کنید.

عدد شناسی 9/11

مطالعه اعداد (عدد شناسی یا علم اعداد) در ادیان بزرگی چون مسیحیت، یهود و اسلام نقشی محوری دارد. انجیل مسیحی پر است از الگوها و نمادهای عددی که هر کدام معنای خاص خود را دارند. مثلاً هر یک از اعداد 3، 7، 12، 40، 666، 1260 یا 2520 نماد چیزی هستند. بنابراین جای تعجب نیست اگر اعدادی برای بعضی از انجمن‌های سری معنا و اهمیت خاصی داشته باشد. در واقع در بسیاری از فیلم‌های هالیوودی مانند (End of Days): «پایان روزگار» (1999)، (Eyes Wide Shut): «چشمان کاملاً بسته» (1999)، (Matrix) «ماتریکس» (1999)، (National Treasure): «میراث ملی» (2004)، (Ocean's 11): «یازده یار اوشن» (2001) (Thirteen Days): «سیزده روز» (2000) و (The Thirteenth Floor): «طبقه سیزدهم» (1999) به اعداد و نمادها اشاره شده است.¹⁷

پس یعنی اعداد 9 و 11 نیز معنای خاصی دارند؟ یکی از کشیشان انگلیکی قرن نوزدهم، EW Bullinger، بر این باور بود که عدد 9 نشان دهنده داوری الهی یا غایت و کمال است در حالی که

اسرار یهود و اواخرالزمان

عدد 11 نماد بی نظمی، آشوب، نقصان و فروپاشی است. 18 با این حال هنوز نمی دانیم که آیا این اعداد معنای اسرار آمیز دیگری برای این انجمن های مخفی دارند؟ 19

اگر 9/11 را با حوادث تروریستی پس از آن مقایسه کنیم، متوجه می شویم که فهمیدن معنای این اعداد و کشف رابطه آن با طراحان اصلی این گونه حوادث جهانی، چقدر ضروری می نماید. در 11 مارچ 2004، 191 نفر در حادثه تروریستی قطار مادرید جان خود را از دست دادند. بسیاری از رسانه های خبری از این حادثه 3/11 به عنوان «9/11 اروپا» یاد کردند. 20 هر چند همه نمی دانند اما این حادثه 911 روز بعد از 9/11 اتفاق افتاد. 21 این تکرار اعداد 1 – 1 – 9 خیلی آشنا به نظر می رسد! اما چه کسی پشت این اعداد است و چه می خواهد بگوید؟

اما، این اعداد برای مردم اسرائیل اهمیت تاریخی دارند. یهودیان هر سال در روز (Tisha B' Av)، نهمین روز از یازدهمین ماه تقویم عبری، روزه می گیرند به یاد بلایا و فجایعی که در طول تاریخ بر سر آنها آمده است؛ از جمله ویران شدن معبد اول توسط بابلی ها در 587 – 586 قبل از میلاد، خراب شدن معبد دوم توسط رومن ها در 70 بعد از میلاد، شکست رومن ها از ارتش سیمون بار کوجبا (Simon Bar Kochba) در 135 بعد از میلاد، اخراج یهودیان از انگلستان توسط شاه ادوارد اول در 18 جولای 1290، اخراج یهودیان از اسپانیا توسط شاه فردیناند و ایزابلا در 2 آگوست 1492 و اعلام جنگ جهانی اول در 1914. حال این پرسش پیش می آید: دیگر چه 9/11 هایی قرار است در یادها بماند؟

نگاهی دقیق تر

هالیوود همچون جادوگران دروید (Druid)، که از چوب راج (holly wood) عصای جادو می ساختند، با فیلمی پس از فیلم دیگر، ما را افسون خود می کند و آنچه را که در «آینده» می بیند برای تماشاچسانی روایت می کند که همه چیز را بدون چون و چرا می پذیرند. 22 این شکل کنترل اجتماعی که به «برنامه ریزی پیشگویانه» معروف است، سنت پایداری است در هالیوود که به وسیله تکنیک جادوگری و جلوه های ویژه خود تصویر دقیق و خطاناپذیری از جهان آینده برای ما ترسیم

اسرار یهود و اواخرالزمان

می‌کند و این پندار نادرست را از این رو در ذهن ما به وجود می‌آورد تا به وسیله آن تصویری از واقعیت آینده داشته باشیم. 23 از فیلم‌هایی چون (Independence Day): «روز استقلال» (1996) و (1996) : (The Long Kiss Goodnight) گرفته تا (The Peacemaker): «صلح طلب» (1997) و (The Siege): «محاصره» (1998) روند شرطی کردن عامه مردم برای پذیرفتن تصویری از آینده، که روشنفکران سعی دارند به صورت کاملاً واقعی و قابل لمس برای آنها ترسیم کنند، از محورهای اصلی برنامه‌های هالیوود بوده است. 24

اگر تکرار 9/11 به صورت پنهان و پیدا در بسیاری از فیلم‌های هالیوود قسمتی از توطئه‌ای پنهانی بوده، پس فیلم‌های بعد از 11 سپتامبر از چه حکایت می‌کنند؟ در سال‌های اخیر مضمون اصلی ساخته‌های هالیوود حول محور تصاویر نامیمونی از آخرالزمان چرخیده است: شیوع بیماری و اپیدمی‌های فراگیری که میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان از بین می‌برد، افزایش خطر بمب‌های هسته‌ای و حملات تروریستی شیمیایی و بیولوژیکی در آمریکا و انگلیس، بلایا و فجایع محیطی که در سراسر جهان ویرانی‌هایی به بار می‌آورد و جان توده‌های آسیب پذیر را تهدید می‌کند.

برای مثال در فیلم (1995) (Outbreak) دولت آمریکا در جهت اهداف خود در جنگ میکروبی، ویروسی کشنده تولید می‌کند. اما کنترل آن از دستشان خارج می‌شود و ویروس به شهر ساحلی کوچکی در کالیفرنیا راه پیدا می‌کند. ارتش تمام شهر را قرنطینه کرده و افراد مبتلا را دستگیر می‌کند. در همین حین کمیته‌ای از طرف رئیس جمهور دستور می‌دهد برای از بین بردن ویروس، تمام شهر را بمباران کنند. 25 دانشمند تندروی آمریکایی در فیلم (12 Monkeys): «دوازده میمون» (1995) ویروس کشنده‌ای را آزاد می‌کند که باعث از بین رفتن جان میلیاردها انسان می‌شود و نجات یافتگان را مجبور به زندگی در زیرزمین می‌کند. فیلم (Smallpox 2002 Silent Weapon Tidal Wave): «آبله 2002: اسلحه خاموش» (2002) به اثرات ویرانگر شیوع آبله در آمریکا و انگلیس می‌پردازد که در اثر آن 60 میلیون نفر در سراسر جهان می‌میرند. در (No Escape): «طوفان: راه فراری نیست» (1997) تروریستی دیوانه، موشکی اتمی را به زیر دریا می‌فرستد و موجی از تسونامی به وجود می‌آورد که سواحل کالیفرنیا جنوبی را ویران می‌کند. تروریست‌های اروپایی در (The peacemaker): «صلح طلب» (1997) و (The Sum of

(All Fears) «مجموع همه ترس‌ها» (2002) نقشه می‌کشند تا سلاح‌های اتمی را در خاک آمریکا نابود کنند. بنیادگرایان مسلمان افراطی موفق می‌شوند که بمب آلوده‌ای را در فیلم (Dirty War) : «جنگ کثیف» (2004) منفجر کنند که پرتوهای رادیواکتیو آن نواحی مرکزی لندن را فرا می‌گیرد. سیارک‌ها و ستاره‌های دنباله دار جان انسان‌ها را در فیلم‌های (Armageddon) : «آرماگدون» (1998) و (Deep Impact) : «اثر عمیق» (1998) به خطر می‌اندازد و در (Volcano) : «آتش فشان» (1997، 1997) (Dante' s Peak) و (Supervolcano) : «آبر آتش فشان» : (2005) فوران آتش فشان‌های خاموش مناطق شهری آمریکا را تهدید می‌کند. سیل و طوفان در (The Day After Tomorrow) : «روزی پس از فردا» (2003) قاره آمریکا را ویران می‌کند و در (Category 6: Day of Destruction) : «طوفان ششم: روز تخریب» (2004) کولاک و گردباد با هم در می‌آمیزند و به شکل طوفان عظیمی، خرابی‌هایی را در شیکاگو به بار می‌آورند و باعث قطع شبکه فشار قوی برق کشور می‌شوند. صدها میلیون نفر بدون برق می‌مانند و هیچ کس قادر نیست دیگران را از فاجعه در حال وقوع آگاه کند.

حال آیا این سناریوهای وحشت آفرین‌هالیوود، آنچه که گروه‌هایی ناشناس با اطمینان پیش‌بینی کرده‌اند، آنها که چنین ابزارهایی را در جهت پیشبرد اهداف نامشروع خود به کار گرفته‌اند، اتفاق خواهد افتاد؟ زمان، همه چیز را روشن می‌کند. شما نیز می‌توانید مطمئن باشید که همه چیز در ابتدا نمایشی ساختگی و پیچیده از صدا و تصویر است که هالیوود پیشکشان می‌کند؛ اما پس از مدتی این نمایش، با تمامی جزئیات در جهانی واقعی و بی‌مثال، در اوج ترس و حیرت پیش چشمان ما به وقوع خواهد پیوست.

پی‌نوشت‌ها:

1. از آنجا که ترتیب اعداد در این مقاله و فیلم‌های نمونه آن مهم است، در اینجا همان شکل نوشتن تاریخ در آمریکا (روز / ماه) حفظ شده است.
2. نشانه‌ها (2002) 00:41:50 – 07:40:..
- 3 و 4. سی بی سی نیوز 17 می 2002

اسرار يهود و اخر الزمان

5. Rhem 23 October 2001
6. سي بي سي نيوز 17 مي 2002
7. Phelps, 2001
8. Kennedy 27 April 1961
9. Ankerbery & Weldon 1990
10. Vyzygoth, 24 October 2003, 00 : 45: 52 - 00 : 46: 39
11. Compbell 29 August 2001
12. Killtown 30 January 2005
13. Jones 17 December 2004, 00 : 04: 29 - 05 : 15: 49
14. Jones 17 December 2004, 00: 15: 39 - 00: 15 : 56
15. Tv Guide 21 Jun 2001
16. Martin 20 Jun 2002
17. Grand Lodge of British Columbia & Yukon 28 January 2005
18. Bullinger 1967 pp. 235, 242 , 251
19. Howard 7 December 2001
20. Chance 11 March 2005
21. Shanon 12 March 2004
- 22,23. Collins 13 December 2004
24. Collins 6 February 2005
25. Davies 2003, p2

عنوان: جامعة مسلمانان آمريكا

حميد مولانا استاد روابط بين الملل دانشگاه امريكن واشنگتن

سازمان و تشکیلات مسلمانان

سازمان مسلمانان در آمریکا، در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، حرفه‌ای و اقتصادی بر دو نوع است: سازمان‌ها، تشکیلات و مراکز اسلامی که شامل مسلمانان بوده و فراتر از دایره ملیت، قومیت، و عضویت کشور مشخصی فعالیت می‌کنند و سازمان‌ها و مراکزی که ویژه یک کشور و ملیت اسلامی بوده و فعالیت‌های آنها بر محور ملیت‌ها، فرهنگ‌ها و گروه‌های ویژه قرار دارد. شورای روابط آمریکایی - اسلامی از نوع اول و مرکز جامعه عرب برای خدمات اقتصادی و اجتماعی از نوع دوم است.

جامعه مسلمانان در آمریکا، همچنین شامل تمام مذاهب اسلامی از جمله حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و جعفری اثنی عشری بوده و فرقه‌های مختلف مانند اسماعیلیه، احمدیه و ...، تشکیلات و فعالیت‌های ویژه خود را دارند. ویژگی خاص مسلمانان در آمریکا در این است که ملیت‌های مختلف را در بردارد و تماس و همکاری و آشنایی با فرهنگ‌ها و ملیت‌های اسلامی را برای شهروندان اسلامی آسان می‌سازد.

اولین مساجد در آمریکا در دو دهه اول قرن بیستم بنیان‌گذاری شدند؛ مثلاً در 1915 میلادی مهاجران آلبانی از اروپا، اولین مسجد را در ایالت مین در شمال شرقی آمریکا بنا نهادند. با افزایش جمعیت مهاجران مسلمان در آمریکا، تعداد مساجد در همه ایالات توسعه و افزایش پیدا کرد، به طوری که در آغاز قرن بیستم، بیش از 1200 مسجد در شهرها و ایالات مختلف آمریکا پایه‌گذاری شد. در آمریکا مدارس تمام وقت و نیمه وقت که تدریس تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همراه با قرآن و شریعت و مسایل مذهبی و اجتماعی به عهده دارند، رو به فزونی است و تعداد این گونه مدارس و مراکز آموزش و پرورش از یک هزار، تجاوز می‌کند. علاوه بر این، مراکز خیریه و مؤسسات موقوفه‌ای که تعداد آنها به چند صد عدد می‌رسد، عامل مهمی در خدمات اجتماعی، بهداشتی، خانوادگی و آموزش و پرورش مسلمانان در آمریکا می‌باشند.

یکی از تشکیلات فعال مسلمانان در ایالات متحده، جامعه اسلامی آمریکای شمالی می‌باشد این سازمان به دست چندین تشکیلات اولیه که یکی از آنها انجمن دانشجویان مسلمان می‌باشد، تأسیس شده است و شامل انجمن‌های دیگری مانند انجمن اسلامی دانشمندان و مهندسين و انجمن اسلامی پزشکی و همچنین انجمن اسلامی دانشمندان علوم اجتماعی مسلمان می‌باشد. یکی از

فعالیت‌های اصلی جامعه اسلامی آمریکای شمالی، کنفرانس سالیانه آن می‌باشد که نزدیک به 30 هزار نفر در آن شرکت می‌کنند. حلقه (دوره یا گروه) اسلامی آمریکای شمالی، انجمن دیگری از مسلمانان است که در دهه 1970 از سوی گروهی از مسلمانان آسیای جنوبی تشکیل شد و در سال‌های اخیر در امور اجتماعی فعالیت داشته است و نشریه «پیام بین‌الملل» را جهت معرفی هویت اسلامی و تحقیق مسایل مربوط به مسلمانان، در سراسر آمریکا و کانادا منتشر می‌کند. انجمن یا جامعه آمریکایی مسلمانان که در آغاز از طرف دانشجویان و فارغ‌التحصیلان کشورهای عربی تأسیس شد، در دهه‌های اخیر، فعالیت گسترده‌ای به خود گرفته و مجله انگلیسی زبان مسلمانان آمریکایی را منتشر می‌کند.

شورای روابط آمریکایی - اسلامی (CAIR) در سال 1994 تشکیل شد و هدف و فعالیت اصلی آن، اطلاع‌رسانی و آگاهی افکار عمومی از مسایل مربوط به مسلمانان آمریکا و دنیای اسلام می‌باشد و دیده‌بانی حفظ حقوق شهروندان مسلمان در ایالت متحده را نیز به عهده دارد و علیه تبعیضات دینی و نژادی فعالیت می‌کند. سایر تشکیلات مسلمانان در آمریکا، از جمله شورای امور عمومی مسلمان و اتحادیه مسلمانان آمریکایی، سازمان‌ها و تشکیلات دیگری هستند که به موازات شورای روابط آمریکایی - اسلامی، در جهت وحدت و شناخت مسلمانان فعالیت دارند و شهروندان مسلمان ایالات متحده را به شرکت در انتخابات عمومی و محلی و مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تشویق می‌کنند. «انستیتوی بین‌المللی اندیشه اسلامی» که چند دهه قبل به دست دانشمند فلسطینی، اسماعیل الفاروقی، در حومه واشنگتن تأسیس گردید، نمونه‌ای از فعالیت‌های فرهنگی و علمی بود که منشورات متعددی در موضوعات تاریخ و تمدن و جامعه اسلامی در آمریکا منتشر نمود. اسلامی کردن علوم اجتماعی امروزی یکی از اهداف این مؤسسه است.

ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مسلمانان مقیم آمریکا
مطالعات جدیدی که از وضع اجتماعی و اقتصادی مسلمانان در آمریکا به صورت تطبیقی نسبت به سایر اقلیت‌ها انجام شده، نشان می‌دهد که حد متوسط آموزش و پرورش و تحصیل در بین مسلمانان 14 سال بوده و این شاخص، نسبت به سایر نژادها و اقلیت‌های مقیم آمریکا به مراتب در سطح بالاتری قرار دارد. به عبارت دیگر، حد متوسط درجه تحصیلی مسلمانان در آمریکا، بالاتر از

دیپلم و در سطح دو سال اول دانشگاهی است.

به همین ترتیب نیز، در آمد یک خانواده مسلمان در آمریکا، بالاتر از در آمد یک خانواده اقلیت اسپانیایی زبان و سفیدپوست می باشد.

جمعیت ایرانیان در آمریکا، از جنبه در آمد سالیانه نسبت به سایر اقلیت ها، در سطح بالاتری قرار گرفته است؛ به طوری که در آمد یک ایرانی به طور متوسط در آمریکا از 65000 دلار تجاوز می کند مجموعاً مسلمانان مقیم آمریکا، از جنبه تحصیل، در آمد و اشتغال، نسبت به سایر اقلیت های مقیم آمریکا، جایگاه به مراتب بهتر و برجسته ای دارند.

باید خاطر نشان کرد که این آمار شامل اقلیت های یهودی که سال های پیش به آمریکا مهاجرت کرده اند، نمی شود.

آمار های موجود نشان می دهد که در سال های اخیر، در آمد، مالکیت خانه و درجه تحصیل مسلمانان سالانه در حال افزایش می باشد. مثلاً در آمد متوسط یک مسلمان مقیم در آمریکا، در 10 سال قبل، 51966 دلار بوده که اکنون به 55958 دلار افزایش یافته است. به طور متوسط 5/59 درصد مسلمانان مقیم آمریکا، مالکیت محل سکونت خویش را دارا می باشند که نسبت به 10 سال قبل که این آمار 4/57 درصد بوده، افزایش یافته است.

همچنین قابل ذکر است که مسلمانان در مناطق و مراکزی سکونت دارند که سطح تحصیلات افراد آن منطقه بالا بوده و حداقل در حدود درجه کارشناسی می باشند. در خصوص این مورد نیز، ایرانی های مسلمان مقیم آمریکا، بر سایر مسلمانان، یک برتری تحصیلی و مالی دارند، به گونه ای که حداقل در آمد افراد در نقاط جغرافیایی که ایرانیان در آنجا سکونت دارند، از 70000 دلار تجاوز کرده، 63 درصد افراد این مناطق مالک خانه خود بوده و 46 درصد مردم این مناطق، از فارغ التحصیلان دانشگاهی می باشند.

آمار دقیق و صحیحی از ایرانیان مقیم آمریکا که به این کشور مهاجرت کرده و یا تبعیت آن را قبول نموده و یا به صورت دیگری در آن ساکن هستند، وجود ندارد. مثلاً آمارگیری سال 2000 میلادی دولت ایالات متحده آمریکا، جمعیت ایرانی الاصل این کشور را در حدود 370000 نفر تخمین زده است که در حقیقت در سطح بسیار پایین تر از آمار واقعی قرار دارد؛ در حالی که آمار های منتشر شده همان سال از منابع دیگر ملی، جمعیت مقیم ایرانیان را بین 800000 تا 1100000 بر آورد کرده که از این عده، قریب 300000 تا 600000 نفر در کالیفرنیا جنوبی

زندگی می‌کنند. قریب به اتفاق ایرانیان مقیم آمریکا مذهب شیعه اثنی عشری دارند. در سال 2006 میلادی، دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی ایران در واشنگتن، تقریباً 400000 پرونده در مورد ایرانیان مقیم آمریکا در دست داشته است که مطابق اظهارات مقامات این دفتر، هر پرونده می‌تواند نمایانگر خانواده‌ای در حدود 2 تا 4 نفر باشد که در این صورت عده ایرانیان مقیم آمریکا طبق این آمار، از یک میلیون نفر تجاوز می‌کند.

بر خلاف فشارهای وارده به مهاجران و شهروندان مسلمان مقیم آمریکا، پس از حملات تروریستی 11 سپتامبر 2001، فعالیت سیاسی و غرور اجتماعی مسلمانان مقیم آمریکا در چهار سال اخیر رشد چشم‌گیری داشته است. نظرسنجی «بنگاه زاگبی» از فعالیت گروه مسلمانان که مدت کمی بعد از حملات تروریستی 11 سپتامبر انجام شد، نشان داد که مسلمانان یک گروه فعال سیاسی بودند؛ به گونه‌ای که 95 درصد آنان در انتخابات ملی نام‌نویسی کرده و 88 درصد در صندوق‌های اخذ آرا حضور داشته‌اند. مطابق این نظرسنجی، هویت اسلامی مسلمانان، بزرگ‌ترین عامل در فعالیت سیاسی این گروه در آمریکا می‌باشد.

علی‌رغم تصویرهای منفی و مخدوشی که در سال‌های اخیر از مسلمانان در آمریکا، ترسیم شده است، طبق نظرسنجی زاگبی، اکثریت بزرگ مسلمانان عقیده دارند که وضع کنونی، بهترین موقعیت برای گسترش اسلام در آمریکا می‌باشد. همین نظرسنجی نشان می‌دهد که یک گرایش قوی میان مسلمانان برای وحدت اسلامی به وجود آمده است و این در شکل سیاسی، مدنی، فرهنگی علمی و اجتماعی مسلمانان و سازمان‌های وابسته به آنها، آشکار است.

نظرسنجی‌های متعدد بنگاه زاگبی در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که سه چهارم (75 درصد) از مسلمانان آمریکا در امور خیریه و صدقات شرکت داشته و ماهیانه و سالیانه، مبلغ معینی در حمایت از این مراکز پرداخت می‌نمایند. 45 درصد مسلمانان آمریکا اظهار نظر کرده‌اند که به طریقی، به طور داوطلبانه و بدون دریافت حقوق و مزد، در کارهای اجتماعی و عمرانی مسلمانان شرکت دارند. همین نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که مجموعه بزرگی از مسلمانان مقیم آمریکا - در حدود 33 درصد تا 38 درصد - بر این باورند که ایالت متحده، علیه اسلام و نه علیه تروریسم مبارزه می‌کند.

نتایج نظرسنجی‌های بنگاه زاگبی، در مورد رفتار و روش اجتماعی و هنجاری مسلمانان مقیم آمریکا جالب به نظر می‌رسد. بر اساس این نظرسنجی‌ها، از هر 20 شهروند مسلمان مقیم آمریکا،

اسرار یهود و احرالزمان

19 نفر از رفاه عمومی، شامل بهداشت ملی برای همه، حمایت می‌کنند. در اینجا باید توجه داشت که آمریکا تنها کشور بزرگی صنعتی غربی است که در آن، سیستم تأمین بهداشت ملی، برای همه شهروندان وجود ندارد. مسلمانان مقیم آمریکا، همچنین با آماری قریب به 95 درصد عقیده دارند که همه تبعیضات نژادی در آمریکا باید از بین برود. آنها باشاخصی قریب به 50 درصد موافق تنظیم قوانین و آیین نامه‌های حفظ محیط زیست می‌باشند و قریب به اتفاق مسلمانان در آمریکا، طرفدار حمایت دولت از طبقه محروم و فقیر هستند.

یک نظرسنجی دیگر از بنگاه زاگی نشان می‌دهد 29 درصد در صد مسلمانان مقید آمریکا، در نماز جمعه مساجد و مراکز اسلامی محل سکونت خود شرکت دارند و 25 درصد نیز، بیش از یک بار در هفته، در جلسات مساجد و مراکز اسلامی حضور می‌یابند.

در تاریخ یکم اوت 2005، روزنامه واشنگتن پست، در گزارش مفصلی راجع به فعالیت مساجد و مراکز اسلامی دو ایالت مجاور پایتخت آمریکا (ویرجینیا و مریلند) از افزایش تعداد مساجد جدید بزرگ که هر کدام بین 2 تا 3 میلیون دلار هزینه داشته‌اند، خبر داد. بیش از 300 هزار مسلمان آمریکایی، در حومه واشنگتن زندگی می‌کنند و هر یک از مساجد جدید التأسسی این منطقه، ظرفیت عبادت بیش از یک هزار نفر را در یک زمان دارا می‌باشد.

امروز، بزرگ‌ترین رشد دینی از جنبه جمعیت، در مذاهب اسلامی دیده می‌شود. در آمریکا نیز همانند اروپا، نه تنها جمعیت مسلمانان رو به فزونی است بلکه گرایش به دین مبین اسلام نیز از مذاهب دیگر جهان بیشتر می‌باشد. در حال حاضر، 5 درصد جمعیت اروپا را مسلمانان شکل می‌دهند و طبق گزارش روزنامه فاینشال تایمز در تاریخ 15 ژوئیه 2005، جمعیت مسلمانان در بیست سال آینده در اروپا دو برابر شده و به چهل میلیون نفر خواهد رسید.

بر اساس این گزارش، 5 درصد جمعیت آلمان، 3 درصد جمعیت دانمارک، 4 درصد جمعیت سوئد، 5/5 درصد جمعیت هلند، بیش از 8 درصد جمعیت فرانسه و 5 درصد جمعیت سوئیس را مسلمانان تشکیل می‌دهند. سایر کشورهای اروپا نیز از جمعیت مسلمانان بهره‌مند هستند علاوه بر اینکه بیش از 50 درصد کشور بوسنی و هرزگوین مسلمان بوده و اکثریت بزرگی از نفوس کشور آلبانی، مسلمان می‌باشد. اکثریت نفوس مسلمانان در اروپا در 25 کشور عضو اتحادیه اروپا قرار دارد و این در شرایطی است که مسلمانان، خود، نظامی در ردیف ملت – دولت در این اتحادیه نداشته و این مجموعه سیاسی، کاملاً برتری و تسلط فرهنگ و دین مسیحی خود را حفظ کرده است.

«حرکت به سوی مرزهای جدید»⁸ عنوان و اصطلاحی بوده است که ایالات متحده و آمریکایی‌ها، در تبیین گسترش و توسعه قدرت جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود به کار برده‌اند. امروز مسلمانان، مرزهای جدید امت اسلامی را در جهان می‌شکافند. عده انگشت‌شماری از نخبگان آمریکا، فکر می‌کردند که ایالات متحده، امروز جایگاهی برای جامعه و فعالیت امت اسلامی باشد. تحولات بین‌المللی، دگرگونی‌های ارتباطاتی و اقتصادی و سیاسی و بیداری جهان اسلام باعث شده است که امروز مسلمانان آمریکا، در محور یک تقاطع تاریخی قرار گیرند. افزایش جامعه مسلمانان در آمریکا، فرصتی است برای درک و شناخت چالش‌های دنیای معاصر و نقشی که اسلامی می‌تواند در درون بزرگ‌ترین ابرقدرت نظامی و اقتصادی امروز ایفا کند.

عنوان: تاریخ دیروز، تاریخ فردا

نباید از این موضوع غفلت کرد که «تاریخ خودبنياد غربی، به سر آمده؛ تاریخی که تفکر اومانیستی و فرهنگ لیبرالیستی را بر بشر چیره ساخت و پیامدهای زندگی مدرن و تکنولوژیک روشنفکرانه‌اش بحران را قرین همه ساعات و آنات حیات آنان ساخت. و ما ضرورتاً ضمن «تبری» جستن از «تاریخ دیروز» و اعلام «تولی» درباره امام مبین و قطب «تاریخ فردا» می‌توانیم خود را شایسته لباس و کسوت منتظران بشناسیم. طی چند شب متوالی، یکی از شبکه‌های رسانه ملی مصاحبه چند نفر از فعالان و رابطان حوزه شبه فرهنگی و در واقع سیاسی غرب را پخش کرد و بخش‌هایی از عملکرد جریان روشنفکری سکولار طی دو سه دهه اخیر را بر ملا ساخت.

اعترافات پخش شده اگرچه برای عموم مردم تازگی داشت و شنیدنی به نظر می‌رسید اما، برای کسانی که طی سال‌های متوالی، «انجام مطالعات فرهنگی و شناسایی نقش جریان روشنفکری در مناسبات مردم ایران» را در وظیفه خود آورده بودند نه تنها تازگی نداشت بلکه داغ دلشان را هم تازه می‌کرد.

اسرار یهود و اواخرالزمان

طی بیش از بیست سال، جمعی از محققان و پژوهشگران حوزه فرهنگ و تفکر، حاصل مطالعات و تحلیل‌های جدی خود را درباره «استکبار، عملکرد غرب و نقش جریانات روشنفکری سکولار در ایران» به صورت مستند و مستدل از طریق مطبوعات و کتب فراروی مردم و دست‌اندرکاران و مسئولان امور فرهنگی کشور قرار دادند لیکن، علی‌رغم حجم و گستره اطلاعات و تحلیل‌های ارائه شده، رنج و نگرانی و قلم این گروه به جایی رفت و طرح و برنامه سازمان‌ها و دستگاه‌های فرهنگی رسمی به جایی دیگر.

این اعترافات تنها گوشه کوچکی از یک وجه تلاش غرب برای هجمه فرهنگی به ایران را نمودار می‌ساخت. اگر سایر وجوه کشف و بیان شود بخش عمده‌ای از برنامه‌های جاری و ساری در حوزه فعالیت رسانه‌ها، تعلیم و تربیت، دانشگاه، برنامه‌ریزی اجتماعی و ... متوقف و یا مورد ارزیابی مجدد قرار می‌گیرد.

مطالعات و تحقیقات نشان می‌دهد که: از نیمه اول دهه شصت، جریان روشنفکری سکولار و تابعان نابخرد آنان با جدیت تمام تلاش خود را مصروف اجرای برنامه‌های زیر کرده‌اند:

1. حفظ و تقویت نظام آموزشی سکولار و سرفصل‌های درسی دانشگاه‌ها،
2. شناسایی و تربیت دانشجویان مستعد مبتنی بر خط مشی سکولاریستی و اخلاق لیبرالیستی،
3. انتشار آثار قلمی با همان خط‌مشی سابق‌الذکر در حوزه‌های ادبیات، فلسفه، علوم اجتماعی، سیاست و هنر،
4. ایجاد و تقویت سازمان‌های فعال غیر دولتی (NGO) در موضوعات مختلف،
5. نفوذ در دستگاه‌های دولتی و کاشتن عوامل منتسب به خود در پست‌های حساس،

اسرار یهود و احرالزمان

6. اخذ پروژه‌های مختلف پژوهشی از سازمان‌ها و نهادها و ارائهٔ رسایل و کتب مبتنی بر دریافت‌های ویژه خود،
7. منفعل ساختن برخی مدیران و مسئولان در برابر پروژه‌ها، برنامه‌ها و طرح‌های ویژه مبتنی بر خاستگاه سکولاریستی و لیبرالیستی،
8. حضور جدی، با چراغ خاموش، در نقاط حساس و مؤثر سازمان‌های فرهنگی، رسانه‌ها، مراکز آموزش عالی و ...،
9. تضعیف جریانات، نهادها و اشخاص حقیقی و حقوقی اصول‌گرا به طرق مختلف،
10. ناکارآمد نشان دادن آموزه‌ها و دستورات دینی اسلام برای ایجاد سازمان اجتماعی، محقق ساختن عدالت، انجام اصلاحات اجتماعی و ...،
11. ایجاد ستون پنجم (خط نفاق، جاسوسی، خبرچینی) به نفع آمریکا و انگلیس،
12. ایجاد فرقه‌ها و دسته‌های زیرزمینی و جذب جوانان مستعد،
13. ایجاد جریانات اجتماعی در نقاط عطف مختلف و جلب همراهی و مساعدت سازمان‌های جهانی، ماسونی و صهیونی برای پیشبرد اهداف خود (غائله‌ها)،
14. شکار نخبگان جوان، مهیا ساختن آنها برای مهاجرت و ایجاد پل ارتباطی مناسب برای خروج آنها از کشور
15. ساخت و پرداخت محصولات و آثار به ظاهر هنری، سینمایی، موسیقایی و ... برای تقویت

جریانات دلخواه و مقابله با جریان های اصول گرای مذهبی،

16. تخریب شخصیت اجتماعی، علمی و اخلاقی مردان و زنان مؤثر، مؤمن و کار آمد در حوزه های مختلف،

17. ...

عوامل مختلفی دست در گردن هم در محقق شدن هر یک از بخش و برنامه های سابق الذکر مؤثر بوده و هست.

مراجعه ساده هر یک از مشاوران مردان صاحب نام و جاه، به حجم کثیر آثار مستند محققان و بررسی آثار منتشر شده آنها می توانست ضمن مصونیت بخشی، از بروز ضایعات جبران ناپذیر در حوزه فرهنگ و مناسبات و معاملات ایران اسلامی جلوگیری نماید.

بی گمان عوامل مختلفی دست در گردن هم در محقق شدن هر یک از برنامه های سابق الذکر و مطلوب غرب مؤثر بوده و هست، از جمله:

الف) سرمایه های مادی و حمایت های معنوی غرب استکباری از جریان روشنفکری سکولار،

ب) عوامل تربیت شده و مأمور در سطوح مختلف اجتماعی،

ج) پس مانده آموزه های ماسونی و روشنفکری در ذهن و زبان دانش آموختگان علوم جدید و در میان کتب و منشورات رسمی و غیر رسمی آموزشی،

د) غفلت از نقد بنیادین ساختار نظام و سازمان های آموزشی، اجتماعی، فرهنگی و ایجاد تحول اساسی در آنها،

هـ) غفلت از ضرورت تدوین استراتژی فرهنگی با چاشنی ندانم کاری و سهل انگاری برخی اشخاص حقیقی و حقوقی و ...

پیامدهای هر یک از بندهای شانزده گانه قابل بررسی و مطالعه است.

در اینجا به عنوان نمونه تنها یکی از هزاران موضوع را خیلی مختصر بررسی می کنیم:

از آخرین سال های دهه شصت با ظرافت و زیرکی تمام موضوع «جوانان و زنان» را برای نظام اسلامی ایران تبدیل به «مسأله» کردند. در این ماجرا مطبوعات متمایل به جریان روشنفکری نقش عمده داشتند.

انتشار تحلیل ها و مقالات پا به پای فشارهای «سازمان های جهانی همسو» همراه با طرح «مسایل حقوقی و حقوق جوانان و زنان» شرایط مصنوعی و مواضع انفعالی را بر نظام و دست اندرکاران و مسئولان تحمیل نمودند تا در پی آن مقدمات لازم برای «تصمیم سازی متناسب با خاستگاه آنان» فراهم شود.

امروزه، در آخرین سال از دهه سوم انقلاب، چه کسی می تواند نتایج زیر را که حاصل «تصمیم سازی در موضع انفعالی» است، نادیده بگیرد؟

- امواج متلاطم اشتغال، ازدواج و طلاق جوانان
- وجود لشکری از دختران تحصیل کرده، شاغل اما بدون شوهر و با توقعات ویژه در سراسر کشور
- حضور لشکری از پسران جوان، فاقد شغل و ناتوان از ازدواج در میان کوی و برزن
- سرمایه های راکد و بلوکه شده غیر قابل استفاده (تحصیل کرده های خانه نشین)
- تحصیل کرده های صاحب مدرک اما فاقد توانایی حرفه ای در رشته و مشاغل مختلف
- روابط قابل نقد و قابل بررسی جاری در سازمان های اداری، موسسات و در میان کوی و برزن
- ناهنجاری های خانوادگی، ازدیاد طلاق، بچه های طلاق و ...

• کاهش سن اعتیاد، جرم و جنایت سازمان یافته و ...

سال‌های زیادی را از دست داده‌ایم و موقعیت‌های ویژه‌ای را برای اصلاح‌گری امور مبتنی بر خاستگاه دینی و پیراسته از شائبه‌های غرب‌زدگی چند وجهی.

مطالعه «سیر تحول تاریخی و فرهنگی» هر یک از موضوعات و مناسبات می‌توانست ما را در شناسایی موضوع، نقاط عطف طی شده و چه باید کرده‌ها یاری دهد. چنانچه پای فشاری بر «تدوین استراتژی مبتنی بر تحقیقات بنیادین دینی و پژوهش‌های کاربردی میدان» می‌توانست ما را از غلتیدن در دام «استراتژی‌های وارداتی» و حداقل قابل نقد جدی در امان نگه دارد.

برای مثال؛ آیا نمی‌توان در صحت و سلامت «استراتژی رویکرد به صنعت اتومبیل سازی» را آنهم پس از آشکار شدن پیامدهای دهشتناک آن، مورد تردید و بازبینی شناخت؟

مباحثی از این قبیل بسیارند و متأسفانه، نقد جریان و خاستگاه روشنفکری سکولار و مبتلا به اخلاق لیبرالیستی هیچ‌گاه جدی تلقی نشد. در حالی که پیامدهای این جریان و حضور آشکار و نهانش در میان مناسبات فردی و جمعی مردم آشکار شده است.

نباید از یاد برد که تاریخ آینده، تاریخی دینی است. تاریخی که تفکر و حیانی و فرهنگ ولایی آن به انتظار دراز بشر خاتمه می‌دهد و موعود مقدس را میدان‌دار همه تحولات می‌سازد.

نباید از این موضوع غفلت کرد که «تاریخ خودبنیاد غربی، به سر آمده؛ تاریخی که تفکر اومانیستی و فرهنگ لیبرالیستی را بر بشر چیره ساخت و پیامدهای زندگی مدرن و تکنولوژیک روشنفکرانه‌اش بحران را قرین همه ساعات و آنات حیات آنان ساخت. و ما ضرورتاً ضمن «تبری» جستن از «تاریخ دیروز» و اعلام «تولی» درباره امام مبین و قطب «تاریخ فردا» می‌توانیم خود را شایسته لباس و کسوت منتظران بشناسیم.

عنوان: آخرالزمان در سینمای امروز

ادعای حفاظت از ذریه آن مسیح اولیه هم یکی دیگر از همان ترفندهایی بود که مسیحیان را نسبت به حضرت عیسی مسیح (ع) بی اعتقاد ساخته تا آنها را برای ظهور مسیح جدید (در واقع از میان یهودیان) آماده نماید.

آپوکالیپس یا آخرالزمان از موضوعات قدیمی در عالم سینما به شمار می آید. می توان گفت از فیلم هایی مانند: «متروپلیس» (فریتز لانگ) در سال 1927 و «چیزهای آینده» (ویلیام کامرون منزیس) در سال 1936 گرفته تا «جنگ دنیاها» و «روز استقلال» و...

فیلم هایی که اغلب از دل هالیوود بیرون می آید، هالیوودی که اساساً توسط صهیونیست های سرمایه دار پا گرفت. پس بی جهت نیست که محتوای این آثار، همواره آخرالزمان را از دیدگاه های صهیونیسم مسیحی و یهودی به نمایش گذارده است. انتظار «پایان روزها»، «تلاش نیروهای ضد مسیح برای غلبه بر زمین» (بنا بر آنچه در «مکاشفات یوحنا» در عهد جدید آمده)، ظهور مسیح موعود و بالاخره وقوع نبرد «آرماگدون» از جمله موضوعاتی است که به انحاء مختلف و با انواع زبان و بیان امروزی، در اقسام قالب های درام از قبیل: «علمی - تخیلی»، «هراس»، «حادثه ای»، «ملودرام»، «پلیسی» و حتی «کمدی» و فیلم های «کودکانه» بر پرده سینماها رفته و می رود. اما در این میان، در سال 2006 اتفاقی افتاد که شاید بتوان آن را در تاریخ سینما، بی نظیر دانست و آن ساخت فیلم «رمز داوینچی» (براساس کتابی که 3 سال پیش از آن به وسیله «دن براون» تألیف و انتشار یافت) بود که برای نخستین بار تلاش های مختلف نیروهای گوناگون از جمله عوامل فرهنگی و هنری در طول قرون متمادی و به خصوص سینما در جهان امروز را برای زنده نگه

داشتن آرمان مسیح موعود صهیونیست‌ها، در برابر دیدگان عموم قرار می‌داد.

موضوع اصلی «رمز داوینچی» (برخلاف آنچه در تبلیغات سرسام‌آور جهانی مورد تأکید قرار گرفت و از جانب بعضی نویسندگان و منتقدان وطنی هم دنبال شد!) اساساً راجع به فرقه واتیکانی «اپوس دی» به نظر نمی‌آمد. طرح سوژه انحرافی فرقه «اپوس دی» در رسانه‌های مختلف غرب بیشتر برای سرپوش گذاردن بر محتوای اصلی فیلم بود و شاید هراس برخی از صاحبان رسانه‌های فوق نسبت به افشای رازی (که همچون برخی شخصیت‌های اصلی خود اثر) معتقد بودند هنوز زمان آشکار شدن آن نرسیده است!! رازی که حافظش یک انجمن سری یهودی معرفی شد به نام «خانقاه صهیون» (ریشه‌های فکری صهیونیسم امروز) که ادعا شده در اوایل هزاره دوم میلادی توسط یکی از پادشاهان فرانسه (به نام «گاد فروی دو بویلون» که مسیحی بوده) و طی جنگ‌های صلیبی هم فاتح «اورشلیم» شد، به وجود آمده تا راز مهم باقیمانده در خانواده او را حفظ نماید.

قصه از اینجا و با باز شدن گوشه‌هایی از راز «انجمن اخوت خانقاه صهیون»، شروع می‌شد، به این ترتیب که:

بعد از اینکه شخصیت‌های اصلی فیلم یعنی پرفسور رابرت لنگدن» (متخصص آمریکایی نشانه شناسی مذهبی با بازی تام هنکس) و «سوفی نی وو» (متخصص رمز گشایی پلیس پاریس با ایفای نقش ادری ناتو) متوجه می‌شوند که مسؤل موزه لوور پاریس (از رهبران خانقاه صهیون که ضمناً پدر بزرگ سوفی هم بوده) به دلیل افشای راز مهمی که قصد داشته آن را در اختیار نوه‌اش بگذارد، به قتل رسیده، طی درگیری‌ها و فراز و نشیب‌هایی که گام به گام باعث می‌شود گوشه‌هایی از راز یاد شده بر آنها معلوم گردد، به ویلای یکی از دوستان پرفسور لنگدن به نام «سر لی تیینگ» (تاریخ‌شناس برجسته کالج سلطنتی انگلیس که از سوی ملکه لقب شوالیه گرفته و تحقیقات مفصلی درباره همان راز مهم دارد) پناه می‌برند. «سر لی» برای سوفی، اسرار «انجمن مخفی خانقاه صهیون» را برملا می‌کند. او با تکیه بر تابلوی «شام آخر» لئوناردو داوینچی، ادعا می‌کند که مقصود از «جام مقدس» که سالیان متمادی محل بحث و فحص عیسویان بوده، واقعاً یک شیء نبوده بلکه یک فرد و آن هم یک زن به نام مریم مجدلیه است که برخلاف تمامی روایات تاریخی،

اسرار یهود و اواخرالزمان

همسر حضرت عیسی مسیح شده و از او نسلی به وجود می آورد. از همین جهت او از اورشلیم گریخت و در فرانسه توسط یهودیان محافظت شد!! (جل الخالق! یهودیانی که خود باعث و بانی مصلوب شدن عیسی مسیح شده بودند، حالا از ذریه او مراقبت می نمایند!!) قرن ها بعد، نسل او یعنی همان فرزندان عیسی مسیح با سلسله ای از پادشاهان فرانسه در آمیختند که یکی از نوادگان شان، همان «گاد فروری دو بویلون» فاتح اورشلیم و بنیانگذار «انجمن مخفی خانقاه صهیون» بوده است. او برای حفاظت از اسنادی که افشاگر راز مریم مجدلیه است، شواهدی را به نگهبانی از آنها می گمارد و یهودیان انجمن در طول تاریخ، حافظ آن راز و فرزندان مسیح شدند تا مسیحیت واقعی به دور از تعرض کلیسا باقی بماند!!!

در «رمز داوینچی» ادعای محافظت از راز مسیحیت، بزرگترین ترفند برای پوشاندن ماهیت صهیونیستی طراحان قصه بوده و البته این قضیه ساخته دست بشر به نظر نمی آید و پشتوانه و زمینه ای تاریخی و کهن دارد. شاید از همان اوایل هزاره دوم که فرقه های مخفی و تصوف یهود تحت عناوینی مانند «کابالا» و «فرانکیسم» به وجود آمدند و با سوء استفاده از وضعیت نابسامان کلیسای قرون وسطی و رنجی که مسیحیان معتقد از اختلافات رهبران مسیحیت می بردند، قصد کردند که بالاخره به انزوای هزار ساله یهودیان پایان بخشند. از همین رو برای جذب مسیحیان به فرقه های مخفی خود (که در اصل یهودی منش بودند) خود را پیرو مسیحیت اولیه و مخالف مسیحیت تحریف شده کلیسا معرفی نمودند، بنابراین بسیاری از مسیحیان را به فرقه های خود جلب کردند. بعداً مدعی شدند که اساساً حضرت عیسی بن مریم در واقع مسیح اصلی نبوده و بشارت دهنده مسیح بن داوود بوده که در آینده ظهور می کند.

ادعای حفاظت از ذریه آن مسیح اولیه هم یکی دیگر از همان ترفندهایی بود که مسیحیان را نسبت به حضرت عیسی مسیح (ع) بی اعتقاد ساخته تا آنها را برای ظهور مسیح جدید (در واقع از میان یهودیان) آماده نماید.

نکته جالب آنکه حتی تئودور هرتزل (بنیانگذار تفکر صهیونیسم در اواخر قرن نوزدهم) هم در ابتدا مردم را به مسیحیت دعوت می کرد و خود را پیرو مسیحیت واقعی معرفی می کرد.

نویسنده داستان (دن براون) و سازندگان فیلم «رمز داوینچی» این بار برخلاف معمول ایدئولوژی پردازان هالیوود، (شاید عمداً) خیلی شعاری و واضح، عقاید خود را بیان کرده و برخلاف آنچه که در خود فیلم مطرح می‌شود، به لابه‌لای قصه‌ها و داستان‌ها و موسیقی پر نماد و مملو از سمبل نرفته‌اند. (در کتاب و فیلم مطرح می‌شود که در طول تاریخ بسیاری از هنرمندان پیرو خانقاه صهیون، در عین حال افشاگر راز مریم مجدلیه یعنی همان «جام مقدس» و فرزندان مسیح بوده‌اند، یعنی در واقع ایدئولوژی صهیون را تبلیغ کرده‌اند و از اسامی افراد و آثار ذیل صریحاً نام برده می‌شود: لئوناردو داوینچی که از اربابان خانقاه بوده تا ویکتور هوگو و بوتیچلی و ایزاک نیوتن و بتهوون و سمفونی «فلوت سحر آمیز» و... حتی والت دیزنی و قصه‌های معروفش مثل سیندرلا و سفید برفی و زیبای خفته و... و کارتونهایی مثل «شیر شاه» و «پری دریایی» و «هری پاتر» و... چرا که همگی به دنبال بانو یا فرزندان و نسل گمشده و همان راز جام بوده‌اند. البته شخصاً به آنها کارتونهایی همچون «هاج زنبور عسل» و «حنا، دختری در مزرعه» که سال‌ها از تلویزیون پخش می‌شد را هم اضافه می‌کنم !!)

در نقاط مختلفی از کتاب و فیلم به نشانه‌ها و خصوصاً علامت مخصوص صهیونیسم (یا همان ستاره داوود) به طور واضح اشاره می‌شود. بارها در فصل‌های گوناگون، بر مثلث‌ها و هرم‌های مستقیم و وارونه و ترکیبشان که علامت صهیونیسم را می‌سازد، تأکید می‌شود و آن را در تصاویر متعددی به نمایش در می‌آورند. در دیالوگ‌های توضیحی مابین شخصیت‌های فیلم و مونولوگ طولانی «سر لی تیبنگ»، و همچنین بعداً در توصیفات دیگر پرفسور لنگدن، علامت صهیونیسم، نشانه تقدس زن و مرد، تعادل ارتباط آنها و قدرت بشریت تلقی می‌شود و حتی بر سر در عبادتگاه «راسلین» (انتهای آدرسی که از راز و رمزهای پدر بزرگ سوفی حاصل می‌شود و در اواخر فیلم هم، مکان اصلی خانقاه صهیون و هواداران نسل عیسی مسیح و مریم مجدلیه معرفی می‌شود)، همان علامت صهیونیسم به طور شفاف در کادر دوربین قرار می‌گیرد.

این فرقه هم اکنون نیز تحت عنوان «کابالا» (انجمن تصوف یهود) فعال است و البته این روزها دیگر مخفی نبوده و بنا به دست و دلبازی رؤسای سرمایه‌دارش که حاکم بر عظیم‌ترین کمپانی‌ها و

مؤسسات صنعتی، تجاری و رسانه‌ای دنیا هستند، کاملاً علنی فعالیت می‌کند.

جالب است بدانید رهبر 75 ساله این فرقه به نام «فیوال گروبرگر» که اینک با نام «فیلیپ برگ» شناخته می‌شود و به نوشته روزنامه دیلی میل از قدرتمندان پشت پرده هالیوود است، به کمک همسرش و به طور آشکار «مرکز آموزش کابالا» را تأسیس نموده و بسیاری از هنرپیشه‌های معروف را به خود جلب کرده، از جمله: «مدونا»، «الیزابت تیلور»، «باربرا استرایسند»، «دیان کیتن»، «دمی مور»، «بریتنی اسپیرز»، «وینونا رایدر»، «میک جاکر» و حتی از فوتبالیست‌ها «دیوید بکام» و زنی را به عضویت فرقه مزبور در آورده است.

طور قطع نمی‌توان درباره علت طرح واقعیاتی که در «رمز داوینچی» به عنوان راز و رمزهای کهن صهیونیسم بیان می‌شود، اظهار نظر کرد. برخی اعتقاد دارند، همانطور که در خود فیلم، پرفسور «تیبینگ» بر اساس مدارک و مستندات، تأکید می‌کند که با گام نهادن در هزاره جدید، زمان افشای راز خانقاه صهیون هم فرا رسیده، چرا که بدین وسیله می‌توان زمینه‌های ظهور مسیح بن داوود و وقوع آرماگدون را فراهم آورد (که طبق پیش بینی‌های اونجلیست‌ها و صهیونیست‌های مسیحی و یهودی، در همین اوایل هزاره سوم و خصوصاً طی یک دهه نخستش اتفاق می‌افتد)، بنابراین کتاب و فیلم «رمز داوینچی» هم به همین دلیل و برای افشای راز «جام مقدس» توسط محافل سینمایی وابسته به خانقاه صهیون (یا فرقه کابالا) ارائه شدند تا هواداران مسیح یهودی را آگاه سازند. برخی نیز بر این باورند که به همین دلیل تغییر هزاره و تلاش صهیونیست‌ها برای فراهم آوردن شرایط «آرماگدون» و ظهور مسیح موعود بود که در 11 سپتامبر 2001، حادثه برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک به وقوع پیوست تا شاهد لشکر کشی سپاه و ارتش حاکمان صهیونیست آمریکا (نئو محافظه کاران اونجلیست) به خاورمیانه و مکان اصلی رخداد «آرماگدون» باشیم.

از همین رو می‌توان فیلم‌های آپوکالیپسی سینما را به دو دوره زمانی قبل و بعد از «رمز داوینچی» تقسیم کرد. دوران قبل از به میدان آمدن اثر فوق، دوران پنهان کاری و سر به مهر نگه داشتن «راز خانقاه صهیون» و «جام مقدس» بود و امروز پس از نمایش «رمز داوینچی» دیگر شمشیرها از رو

اسرار یهود و اعرالزمان

بسته شده است. دیگر دشمن به اصطلاح کاملاً رو بازی می کند.

حالا می توان دریافت:

که چرا مثلاً شهر آزادیبخش فیلم «ماتریکس»، هم نام «صهیون» و همان خانقاه مخفی یهودی هاست و زایان (تلفظ انگلیسی صهیون) نامیده می شود؟

که چرا این چنین برای داستان نه چندان تازه ای به نام «هری پاتر» هزینه های سرسام آور صرف می شود؟ که چرا از آن همه امپراتوران خونخوار روم، فقط ماجرای «تیتوس» که یهودیان را قتل عام کرد به فیلم برگردانده می شود؟

حالا می توان متوجه شد که قضایای نمایش مناسک جنسی که در اغلب فیلم های هالیوودی نمودی فریبنده دارد از کجا ناشی می شود و اصلاً آن کالت های عجیب و غریب عرفان جنسی از چه تفکر و مشربه ای تغذیه می شوند و یا برخی هواداری های افراطی و فمینیستی از حقوق زنان از کجا آب می خورد.

آری، شمشیرها از رو بسته شده اند، حالا صهیونیست ها هم مأموران فرهنگی شان را از پشت پرده بیرون انداخته اند. شاید هم اینها مأموران سوخته ای بوده اند و از این پس، برنامه و طرح های تازه ای در دستور قرار گرفته است.

عنوان: اسرائیل و بهائیت

مسلک بهائیت از سال 1260 ق. توسط «علی محمد باب» که خود را «باب» امام زمان (ع) و وسیله

تماس مردم با آن حضرت معرفی کرد، به وجود آمد. او سپس دعوی «مهدویت» کرد و گفت که در آینده از میان بابی‌ها پیامبری قیام خواهد کرد و دین تازه ای خواهد آورد. وی در سال 1266 به دستور ناصرالدین شاه و امیرکبیر، تیرباران شد. بعد از آن، از بین پیروانش دو برادر مدعی جانشینی وی شدند و بدین ترتیب، اختلافاتی میان پیروان این فرقه افتاد.

گروهی پیرو برادر اول، مشهور به «صبح ازل» (بابی‌ها)، و عده ای دیگر پیرو برادر دوم «بهاءالله» (بهائی‌ها) شدند و در نزاع آنها عده زیادی به هلاکت رسیدند. دولت عثمانی در عراق همه آنها را از بغداد به آدرنه در آسیای صغیر تبعید کرد. اما در آنجا هم نزاع دو برادر ادامه یافت و بدین جهت، دولت عثمانی بهاءالله و طرفدارانش را به «عکا» در فلسطین اشغالی و صبح ازل را به قبرس تبعید کرد. فعالیت بهاءالله در عکا باعث شد که بیشتر بابیان - به ویژه بابیان ایران - پیرو او شوند.

از آنجا که عمده ویژگی‌های رفتاری بهائیت با ویژگی‌های رفتاری اسرائیلی‌ها همخوانی داشت، با تشکیل دولت اسرائیل و تشکیلات مرکزی بهائیت در شهر حیفا، این فرقه کاملاً در خدمت اسرائیل قرار گرفت و فعالیت‌های آنها براساس خواسته‌های اسرائیلی‌ها تنظیم شد. در این میان بهائی‌ها از حمایت آمریکا و انگلستان نیز برخوردار بودند. از سوی دیگر، فعالیت بهائیان به خصوص در ارتباط با اسلام زدایی سازگاری زیادی با روحیه محمد رضا پهلوی داشت. مجموعه این مسائل سبب شد که بهائیت برای حفظ موجودیت و تحقق اهداف خود در عصر محمد رضا شاه که برای آنها به منزله دوران طلایی بود، در زمینه گسترش روابط ایران و اسرائیل که کاملاً در راستای منافع آنها بود، به فعالیت قابل توجهی بپردازند.

تشکیلات مرکزی بهائیت در شهر حیفا و در کنار قبر «عباس افندی» قرار دارد. تشکیلات و مؤسسات بهائیان در هر نقطه ای از جهان زیر نظر هیئت نه نفره بیت العدل اعظم قرار دارد. در یکی از نشریات فرقه آمده است:

«با نهایت افتخار و مسرت، بسط و گسترش روابط بهائیت با اولیای امور (جمعی از دوستان بهائی) دولت اسرائیل را به اطلاع بهائیان می‌رسانیم. آنها احساسات صمیمانه بهائیان را برای پیشرفت دولت مزبور به بن‌گوریون – نخست وزیر اسرائیل – ابراز نموده، او در جواب گفته است: «از ابتدای تاسیسی حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه ای با دولت اسرائیل داشته اند»¹.

فرقه بهائیت که شاخه ای از صهیونیسم به شمار می‌رود، طبق دستور، همه قوای خود را برای اجرای نقشه نابودی اندیشه‌های ملی و مذهبی در ایران به کار گرفت و برای این منظور مجریان خود را انتخاب کرد تا در بلندمدت آرمان‌های ملی و سنت‌های دینی را تخریب کنند. از این رو بهائیان، به تدریج در صدد تسخیر پست‌های حساس و کلیدی کشور برآمدند. این نقشه با روی کار آمدن «حسنعلی منصور» در ایران پیاده شد و برای نخستین بار پای بهائیان به کابینه وزیران ایران رسید. گرچه با ترور منصور، نقشه‌های وی جامه عمل نپوشید، اما به هر حال، کابینه بهائی «هویدا» روی کار آمد. در کابینه نخست وی، چهار وزیر بهائی حضور داشتند. هویدا در مدت حکومت خود با به‌کار بستن تصمیمات کادر رهبری کمیته، نفوذ بهائیان را در همه سطوح سیاسی، اقتصادی و نظامی به حد کامل گسترش داد.²

بهائیان با تمام وجود خود را در اختیار اسرائیلی‌ها قرار داده بودند، به گونه ای که توانستند اعتماد بیش از حد اسرائیلی‌ها را کسب کنند و اسرائیلی‌ها نیز در برابر خوش خدمتی آنها رفتار ویژه ای داشتند. در یکی از اسناد، به نقل از یکی از بهائیان به نام «فریدون رامش فر» که مسافرتی به اسرائیل داشته، درباره نحوه برخورد اسرائیلی‌ها با بهائیان آمده است:

... دولت اسرائیل آن قدر نسبت به بهائیان خوش‌بین است که در فرودگاه خود، احیا (بهائیان) را بازرسی نمی‌کند. به طوری که وقتی رئیس کاروان به پلیس اظهار می‌دارد اینها بهائی هستند، حتی یک چمدان را باز نمی‌کنند. ولی بقیه مسافرین – حتی کلیمی‌ها – را بازرسی می‌کنند به طوری که یک کلیمی اعتراض کرده بود که چرا بهائیان را بازرسی نمی‌کنید و ما را که اینجا موطن‌مان است، مورد بازرسی قرار می‌دهید!³

اسرار یهود و احرالزمان

بهائیان در کنار عناصر فراماسون و صهیونیست، در دوران محمدرضاشاه نقش مهمی در اجرای نظرات و سیاست‌های خود داشتند. در این دوران با توجه به نفوذ بیشتر آمریکا و اسرائیل، تلاش فراوانی برای رسمیت بخشیدن به فرقه بهائیت می‌شد زیرا آنها نقش مؤثری در تثبیت رژیم سلطنتی و حکومت شاه داشتند، به گونه‌ای که بسیاری از نزدیکان شاه و خاندان پهلوی و عده زیادی از کارگزاران و متولیان پست‌های حساس و کلیدی کشور بهایی بودند.⁴

در سال 1339 فهرستی از اسامی مقامات نظامی و غیرنظامی تهیه شد که نشانگر تصدی بیشتر پست‌های اطلاعاتی، امنیتی، سیاسی و اقتصادی کشور به وسیله بهائیان بود. البته به دلیل پنهان‌کاری و عدم اظهار، بعضی از افراد در پست‌های مهمی بودند که نام آنان در این فهرست نیامده و بی‌تردید، تعداد بهائیان شاغل در دستگاه‌ها چندین برابر فهرست مزبور بوده است. در سال‌های بعد، تعداد بهائیان شاغل و سطوح اشتغال آنان بالا رفت، به طوری که امیرعباس هویدا نخست‌وزیر سیزده ساله «لیلی امیر ارجمند» مشاور ویژه فرح و مدیر برنامه‌های آموزشی و تربیتی رضا پهلوی، «عباس شاهقلی» وزیر بهداری و وزیر علوم، «روحانی» وزیر آب و برق و کشاورزی در دولت هویدا، «شاپور راسخ» مشاور عالی و در واقع گرداننده سازمان برنامه و بودجه و مدیر تشکیلات بهائیت در ایران، «عبدالکریم ایادی» پزشک مخصوص شاه و 23 شغل دیگر و ده‌ها تن از سران رژیم، از اعضای فرقه بهائیت بودند.⁵

بهائیت در تمام دوران سلطنت پهلوی و در مقاطع حساس، به رغم ادعای غیرسیاسی بودن، هماهنگ با سیاست‌های مورد نظر رژیم و در جهت تثبیت موقعیت آن تلاش کرد. تأیید انقلاب سفید شاه، همکاری با ساواک، جلب حمایت دولت‌های بزرگ از شاه و سلطنت او به وسیله اسرائیل، و عضویت در حزب رستاخیز، قسمتی از مواضع سیاسی فرقه مزبور بود. یکی از مبلغان بهائیت درباره تأثیر متقابل بهائیت بر شاه و خاندان پهلوی گفته بود:

«کارهایی که اکنون به دست اعلی حضرت شاهنشاه صورت می‌گیرد، هیچ کدامشان روی اصول دین اسلام نیست زیرا شاه به تمام دستورهای بهائی آشنایی دارد و حتی ایشان با اشرف پهلوی در دوران کودکی در مدرسه بهائیان... درس خوانده‌اند... حالا مردم... می‌گویند بهائی است. چه

کاری می‌توانند بکنند!...» 6

محمدرضا پهلوی آن‌قدر بهائیان را مورد حمایت قرار داد که یکی از افراد نظامی به نام «سرهنگ اقدسیه» در جلسه بهائیان شیراز، مورخ هجده تیرماه 1347، ضمن بهائی خواندن شاه، درباره نحوه برخورد خود با افراد مسلمان اظهار داشت:

... افتخار ما بر دیانت بهائی است. من زمانی که در ارتش بودم، سربازان و درجه داران و افسران بهائی را احترام می‌گذاشتم. ولی اگر یک فرد مسلمان از دیگری شکایت می‌کرد، دستور شلاق زدنش را می‌دادم... ما اطلاع داریم که شاهنشاه آریامهر بهائی می‌باشند. ما بهائیان همه پولدار هستیم و ترقی بیشتری خواهیم کرد. 7

بهائیان در جنگ اعراب و اسرائیل، همواره از اسرائیل جانبداری کرده، علیه مسلمانان به تبلیغ می‌پرداختند و حتی برای کمک به ارتش اسرائیل به جمع آوری پول می‌پرداختند. در همین ارتباط، در یکی از اسناد پس از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در سال 1346 آمده است:

... مبلغی در حدود 120 میلیون تومان به وسیله بهائیان ایران جمع آوری گردید و تصمیم دارند این مبلغ را در ظاهر به بیت العدل در حیفا ارسال نمایند، ولی منظور اصلی آنها از ارسال این مبلغ، کمک به ارتش اسرائیل می‌باشد. مقدار قابل ملاحظه ای از این پول به وسیله «حبیب ثابت»، تعهد و پرداخت شده است... 8

در سال 1347 در یکی از کمیسیون‌های فرقه مزبور، سخن‌گوی کمیسیون پس از ابراز خرسندی از پیروزی اسرائیل در جنگ‌های با اعراب گفت:

پیشرفت و ترقی ما بهائیان این است که در هر اداره ایران و تمام وزارت‌خانه‌ها یک جاسوس داریم و هفته ای یک بار، طرح‌های تهیه شده، به وسیله دول به عرض شاهنشاه می‌رسید. گزارش‌هایی در زمینه آن طرح‌ها به محافل روحانی بهایی می‌رسد. مثلاً در پیمان کار، کادر بهائیان ایران هر روز

گزارش خود را در زمینه ارتش ایران و اینکه چگونه چتربازان را آموزش می‌دهند، به محفل روحانی بهائیان تسلیم می‌نمایند.⁹

اسرائیل پس از اطمینان از نفوذ گسترده بهائیت در ارکان رژیم پهلوی و به منظور بهره‌برداری سیاسی، اطلاعاتی و اقتصادی بیشتر از آنها، در کشورهای جهان و به ویژه ایران، بهائیت را به صورت آشکار به عنوان یک مذهب به رسمیت شناخت. در یکی از اسناد ساواک در این باره چنین آمده است:

«اسرائیل مذهب بهائی‌ها را به عنوان یک مذهب رسمی در سال 1974 به رسمیت شناخته است. دولت اسرائیل با اجرای برنامه تحسین از افراد مزبور می‌کوشد از اقلیت فوق‌الذکر در سایر کشورهای جهان – به ویژه ایران – بهره‌برداری سیاسی – اطلاعاتی و اقتصادی بنماید.»¹⁰

نمایندگی ایران در تل‌آویو هر از چندگاهی گزارش‌های مربوط به بهائیان را به وزارت امور خارجه ارسال می‌داشت. در یکی از این گزارش‌ها، مرتضی مرتضایی به چگونگی انتخابات و تعداد بهائیان جهان اشاره دارد:

«چهارمین کنوانسیون بین‌المللی پیروان بهائیت روز شنبه، نهم اردیبهشت ماه (1357) در شهر حیفا گشایش خواهد یافت. به همین مناسبت جمعیتی بالغ بر هزار و یکصد نفر از نمایندگان منتخب از طرف هشتاد هزار محافل بهائی پراکنده در سراسر جهان به این شهر مسافرت کرده اند تا نسبت به انتخاب یک هیئت مدیره نه نفری که در طی پنج سال آینده امور اداری،... و مذهبی این فرقه را تعقیب خواهد (نمود) (اقدام کنند) ... دو نفر از بهائیان تبعه ایران (فتح اعظم و نخجوانی) حضور دارند که در حیفا به طور دائم مقیم اند.»¹¹

بنابراین، اسرائیل با حمایت همه‌جانبه از فرقه ضاله بهائیت و نفوذ دادن آنها در پست‌های کلیدی هیئت حاکمه رژیم شاه – به ویژه در دربار، دولت و ارتش – در جهت اغراض و اهداف خود و ضربه زدن به فرهنگ اسلام و مسلمین – به ویژه به مردم ایران و فلسطین – به عنوان یک ابزار،

نهایت بهره برداری را در جنبه‌های مختلف به عمل می‌آورد. در واقع، می‌توان گفت یکی از عوامل مؤثر در بسط و گسترش روابط ایران و اسرائیل، بهائیان بودند که نقش مهمی را در این زمینه ایفا کردند.

پی‌نوشت‌ها:

? بر گرفته از پایگاه اینترنتی: www.Rasad.org

1. منصوری، جواد، تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، ج 1، ص 332.
2. اختریان، محمد، همان، ص 164.
3. منصوری، جواد، همان، ص 330.
4. همان، ص 324.
5. همان، صص 324 – 325.
6. همان، ص 326.
7. همان، ص 322.
8. همان، صص 322 – 323.
9. همان، ص 332.
10. زهیری، علی، «عوامل مؤثر در شکل‌گیری رفتار سیاسی ایران در قبال اسرائیل»، فصلنامه علمی، تخصصی انقلاب اسلامی، پیش شماره اول، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، سال اول، زمستان 1377، ص 159.
11. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال 2536 – 38، کارتن شماره 12، پرونده 250.50.

عنوان: قیام موعود بر پرده سینمای هالیوود

اسرار یهود و آخرالزمان

اخیراً مجله «تایم» طی گزارشی فاش ساخت که که صهیونیست‌ها از مدت‌ها پیش با تأسیس بانک مرکزی در هالیوود اقدام به تغذیه مالی فیلم‌سازان و کارگردانان سینمای آمریکا برای پیشبرد اهداف خود کرده‌اند.

«تایم» این سؤال را مطرح می‌کند که هدف سرمایه‌داران و صاحبان اصلی هالیوود از این کار چیست؟

در کتب و اسناد منتشره آمده است که بنا بر اعتقاد صهیونیست‌ها، با آغاز هزاره جدید و عبور از برج حوت (ماهی) به برج حمل (سطل)، زمان اقدام برای فراهم آوردن زمینه‌های ظهور مسیح موعودشان فراهم آمده است. به عبارت دیگر آنان بر این باورند که جهان به «آرمگدون» و آخرالزمان مورد نظر مسیحیان و یهودیان صهیونیست بسیار نزدیک شده و حالا نوبت عمل فرا رسیده است.

اگرچه صهیونیست‌ها، دیرزمانی است که عمل خویش را برای روز موعودشان به نام «آرمگدون» شروع کرده‌اند.

اونجلیست‌ها (مسیحیان صهیونیست) بر این باورند که مسیح (ع) دوباره ظهور می‌کند و در آخرالزمان جنگ بزرگی (آرمگدون) اتفاق خواهد افتاد و بعد از این ویرانی، صلح دائمی تا هزار سال یعنی تا قیامت برقرار خواهد شد.

براساس آمار، چهل درصد از آمریکاییان معتقد به آرمگدون هستند. «ریگان» یکی از رؤسای جمهور پیشین آمریکا درباره نبرد آرمگدون گفته است:

آرزو دارم که خداوند به من عنایت کند تا زمینه نبرد آرمگدون را فراهم سازم تا بدان وسیله در این نبرد شرکت کنم و مشیت و خواست الهی را به صورت اجرا بگذارم و باعث بازگشت دوباره

مسیح (ع) بشوم.

بوش پسر، وقتی که پدرش برای بار دوم برای ریاست جمهوری انتخاب نشد، گفت:
من از اشتباهات پدرم پند گرفتم. مهم‌ترین دلیل این بود که هفتاد میلیون مسیحی صهیونیست از
پدرم حمایت نکردند.

یاد آور می‌شود که جرج دبلیو بوش و همسرش از «اونجلیست»‌های معتقد هستند.

اونجلیست‌ها اعتقاد دارند پس از اینکه نبرد خیر و شر آغاز شد، پیروز نهایی خیر است و شیطان
توسط مسیح به اسارت کشیده می‌شود. در این جنگ تنها کسانی نجات پیدا می‌کنند که اونجلیست
باشند. به طور دقیق مشخص نیست که جنگی که از آن به آرمگدون یاد می‌شود کجاست، اما به
گفته مسیحیان صهیونیست، میلیون‌ها نفر از دشمنان مسیح از عراق حرکت خواهند کرد، از فرات
خواهند گذشت و به سمت قدس خواهند رفت. در میان راه نیروهای مؤمن به مسیح، راه آنها را
سدّ می‌کنند و در آرمگدون به هم می‌رسند و جنگ در می‌گیرد. در تفسیر جنگ آرمگدون هم می
گویند که سپاه ایرانی، قفقازی، سودانی، لیبیایی و... به عنوان سپاه شرّ از عراق حرکت می‌کنند.
(توجه کنید که سال‌هاست بوش و دار و دسته اش، کشورهایمانند ایران را «محور شرارت»
خوانده‌اند!) طبق نظر مفسران اونجلیست، این جنگ بایستی بین سال 2000 تا 2007 روی می
داده است!!

در یکی از مصاحبه‌های دور اول ریاست جمهوری بوش، خبرنگاری از وی پرسید که چرا به پیمان
کیوتو (پیمان حفظ زمین از آفات گلخانه‌ای) نپیوسته است؟ و بوش در کمال حیرت خبرنگاران
پاسخ داد:

تا سال 2007 کره زمین برچیده می‌شود، به خاطر این چند سال خود را به زحمت نخواهیم
انداخت!

اسرار یهود و آخرالزمان

مسیحیان صهیونیست (اوانجیلیست) بیش از صد بار به مسجدالاقصی حمله برده تا آنجا را خراب کنند. چرا که آنچه ما به مسجدالاقصی می‌شناسیم به زعم یهود، بر روی هیکل سلیمان یا معبد سلیمان قرار دارد و بایستی بازسازی شود زیرا که دارالحکومه حضرت مسیح (ع) است. بنابراین مسجدالاقصی باید تخریب گردیده و معبد سلیمان که در زیر آنهاست، بازسازی شود.

صهیونیست‌ها در زیر مسجدالاقصی تونل‌هایی حفر کرده‌اند تا با اولین زلزله مسجد ویران شود. آنها اعتقاد دارند که در مراسم ساخت معبد سلیمان باید گوساله‌ای سرخ موی قربانی شود. قابل ذکر اینکه چند سال پیش به مؤسسه «معبد» واقع در اورشلیم که مسئولیت اجرای پروژه ساخت معبد سلیمان را بر عهده دارد، اطلاع داده شد که بالاخره گوساله مورد نظر در اسرائیل به دنیا آمده است!

«ریچارد لندز»، استاد تاریخ دانشگاه بوستن می‌گوید:

به دنیا آمدن این گوساله درست همان چیزی است که مردم انتظار آن را می‌کشند. ما می‌توانیم جنگ آخرالزمان را به راه اندازیم. اگر این گوساله قربانی شود مسلمین آماده جهاد می‌شوند پس بهتر است به جنگ بیندیشیم. به طور حتم پیدا شدن این گوساله، ماشه‌ی انفجار مسجدالاقصی است.

بسیاری از تحلیل‌گران و کارشناسان سیاسی و مذهبی بر این باورند که حادثه 11 سپتامبر 2001 از سوی صهیونیست‌ها به وجود آمد، از آن جهت که آمریکا بتواند به راحتی به خاورمیانه لشکرکشی کرده، زمینه‌های وقوع «آرمگدون» را فراهم آورد.

با فرا رسیدن کریسمس و سال 2007 میلادی اسرائیل و آمریکا که در واقع خود را برای نبرد پایانی حق و باطل آماده کرده بودند، با شکستی عظیم مواجه گردیدند. آنها سال‌ها برای چنین هنگامه‌ای تلاش کرده و برنامه ریزی نموده بودند ولی آمریکا از سال 2005 میلادی خود را در باتلاق عراق شکست خورده یافت و یک سال بعد هم در سال 2006 میلادی اسرائیل به شکست در لبنان اعتراف کرد و این همان کابوس بزرگی بود که هرگز آن را پیش بینی نمی‌کردند. شکست در

سال 2007 میلادی بود؛ سال پایان دوران...

در واقع مسیحیان صهیونیست برای برپایی «مملکت داوودی» در آخرالزمان، کشته شدن دو سوم جمعیت یهودیان دنیا و کشتن ??? میلیون مسلمان را لازم و واجب الاجرا دانسته، تنها راه بازگشت مسیح(ع) برای آغاز حکومت یک هزار ساله در معبد سلیمان را، کشته شدن این تعداد از مسلمانان و یهودیان می‌دانند. مبلغان و مبشران مذهبی یهودی و مسیحی نظیر کشیش «آندره واید» انگلیسی هندی‌الاصل که هم‌اکنون برای ترویج فرهنگ غرب و مسیحیت در عراق مأموریت یافته، جنگ عراق را مقدمه‌ای برای نبرد آرمگدون اعلام کرده، تمامی مسیحیان صهیونیست را به تبلیغ برای آن نبرد، فرا خوانده است و این سرآغاز ناتو فرهنگی در کنار ناتو نظامی در کشور عراق است که رسماً رخ می‌نماید. یهودیت و مسیحیت صهیونیستی، با راه‌اندازی اتاق‌های جنگ در اسرائیل و حمایت‌های آمریکا و غرب، برای تحقق این نظریه، حمله به لبنان را در جنگ‌های ?? روزه تابستان سال گذشته آغاز کردند.

برخی از کارشناسان سیاسی و اسلامی معتقدند که رژیم نامشروع اسرائیل و مسیحیت صهیونیست برای تحقق آرمان‌های خود، هشت جنگ با نام «جنگ‌های مقدس» را در لبنان، سوریه، ایران (پارس)، عراق (بابل) و روسیه پیش بینی کرده‌اند. اما آنها می‌گویند که در جنگ ?? روزه تابستان سال 2006، مقاومت حزب الله لبنان خط بطلانی بر پیش‌بینی یاد شده کشید و بایروزی در این نبرد نابرابر تمامی معادلات جغرافیای سیاسی جهان را به هم ریخت.

اما هم‌زمان با هجوم نظامی، هجوم فرهنگی نیز آغاز گردید. در واقع قبل از شروع هزاره سوم و در سال 1999 میلادی، یک کمپانی فیلم‌سازی به نام مؤسسه پرده اول (Act one) به منظور تحصیل هنرجویان مسیحی صهیونیست در زمینه فیلم‌نامه‌نویسی و سینما تأسیس شد.

«هانا راسین» که از نویسندگان «واشنگتن پست» است و در حال حاضر روی کتابی درباره نخبگان اونجلیست (مسیحیان صهیونیست) کار می‌کند، مقاله‌ای درباره رویکرد جدید هالیوود به این فرقه و از طرف دیگر گرایش مسیحی‌های صهیونیست به سینما و فیلم‌سازی نوشته است. او در مقاله فوق

اسرار یهود و اواخرالزمان

براین باور است که اگر چه مسیحیت صهیونیستی از دیرزمانی پیشتر در ساختارهای سیاسی حاکم و بافت سنت‌گرای جامعه آمریکا حضوری پر قدرت داشته، اما از سال 2001 به بعد، رابطه‌ای متفاوت تر و تأثیر گذارتر میان اونجلیست‌ها و هالیوود شکل گرفت. راسین سعی دارد در این مقاله نسل‌های مختلف معتقدان به اونجلیسم را در هالیوود معرفی کند. او براین باور است که نسل دوم فیلم‌سازان اونجلیست هالیوود پس از 11 سپتامبر و ظهور نومحافظه‌کاران آمریکایی در کاخ سفید فرصت عرض اندام یافتند.

هدف آنها این است که مسیحیت اونجلیست بتواند با قوی‌ترین، جذاب‌ترین و فراگیرترین زبان کنونی با جهانیان سخن بگوید. کلیسای انجیلی با رویکردهای افراطی نومحافظه‌کاران در حال دامن‌زدن به موج جدیدی از تهاجمات مذهبی است.

«دانیل رومر» کارگردان 25 ساله آمریکایی از جمله فعالان مؤسسه «پرده اول» است که در کنار فردی به نام «نیکولاسی» مؤسس آن حضور همیشگی دارد. وقتی نیکولاسی در سال 1999 مؤسسه «پرده اول» را تأسیس کرد، شبکه CNN او را برای یک مصاحبه دعوت کرد. آن روز وی نتوانست هیچ یک از اعضا و مدرسان مؤسسه را برای حضور در تلویزیون با خود همراه کند. او می‌گوید: «آنها فکر می‌کردند که این کار می‌تواند به فعالیت‌های دیگر آنها لطمه بزند.» اشاره «نیکولاسی» بیشتر به مسیحیانی است که از قبل در هالیوود کار می‌کرده و جزء موج اول این جریان بودند. از جمله این افراد می‌توان به ران آستین، نویسنده سریال‌های تلویزیونی «فرشتگان چارلی» و «مأموریت غیرممکن» و همچنین جک شی، رئیس سابق انجمن کارگردانان آمریکا اشاره کرد. بتدریج استودیوها به سراغ فیلم‌هایی رفتند که مضامین مورد نظر اونجلیست‌ها را در بر داشتند، حتی اگر این فیلم‌ها کاملاً هم مذهبی محسوب نمی‌شدند. به گفته نیکولاسی در همین دوران بود که مؤسسه «پرده اول» فعالیت‌هایش را گسترش داد. رالف وینتر، تهیه‌کننده فیلم «مردان ایکس» و «چهار شگفت‌انگیز»، تام شادیاک، تهیه‌کننده فیلم «بروس قدرتمند» و «پیچ آدامز»، با چند جشنواره جدید اونجلیستی وارد گفت‌وگو شدند.

در سال 2002 دانشگاه «پت رابرتسون» (از سرکردگان مسیحیت صهیونیست) مرکز هنرهای

اسرار یهود و آخرالزمان

نمایشی خود را افتتاح کرد. این مرکز شامل استودیوهای فیلم و انیمیشن و دو سالن نمایش فیلم بود. دو سال بعد «جرج بارنا» که یکی از محققان و متخصصان برجسته نظر سنجی بود، از حقیقتی پرده برداشت: او به این نتیجه رسید که فیلم می‌تواند بیشتر از کلیسا بر روی پیروان مسیح تأثیر بگذارد و به همین دلیل مجموعه «بارنا فیلم» را به عنوان یکی از شعبات یا شاخه‌های شرکت رسانه ای اونجلیست خود تأسیس کرد. «فیلیپ آنشوتز» یکی دیگر از اونجلیست‌های معتقد و فرد بسیار متمول و میلیونری بود که بنیانگذار مؤسسه ارتباطی «کوئست» گردید. او نیز سال گذشته گروه فیلم «آنشوتز» را ایجاد کرد که مجموعه «والدن مدیا» را شامل می‌شد و در ساخت فیلم «وقایع نگاری نارنیا» نیز با کمپانی دیزنی مشارکت داشت.

این در حالی است که در سال‌های اخیر فهرست آثاری که به باورهای اونجلیست‌ها یا مسیحیان صهیونیست می‌پردازد، طولانی تر شده است. یادمان نرفته که در آستانه پایان هزاره دوم، تعداد متنابهی از فیلم‌هایی که به ماجرای «پایان روزها» (یکی از اعتقادات اونجلیست‌ها برای فرار سیدن آرمگدون) می‌پرداخت، به روی پرده سینماها رفت. آثاری همچون «هفتمین گناه»، «دروازه نهم»، «پایان روزها»، «روز استقلال»، «آرمگدون»، «ماتریکس»، «برخورد عمیق» و...

اخیراً مجله «تایم» طی گزارشی فاش ساخت که که صهیونیست‌ها از مدت‌ها پیش با تأسیس بانک مرکزی در هالیوود اقدام به تغذیه مالی فیلم‌سازان و کارگردانان سینمای آمریکا برای پیشبرد اهداف خود کرده‌اند.

«تایم» این سؤال را مطرح می‌کند که هدف سرمایه داران و صاحبان اصلی هالیوود از این کار چیست؟ آیا در دنیایی که قرار است دیگر حرفی از رنگ پوست‌ها و تفاوت میان جنس انسان‌ها برای برخورداری از حقوق برابر وجود نداشته باشد، چنین سیاستی به معنی به راه افتادن جنگی سرد و جهانی نیست؟

«تایم» در ادامه نوشته است: آیا این درست است که قدرت هالیوود در دستان کسانی باشد که به جای ترویج فرهنگ و اندیشه درست برای زندگی، سعی در ایجاد زیر بناهایی کنند که تنها تیشه به

اسرار یهود و اواخرالزمان

ریشه جهان و بشر می‌زند؟ اصلاح نژاد یا ادغام نژاد؟ اینها موضوعاتی هستند که با استفاده از صنعت سینما تنها موجب آشفته شدن جوامع مختلف شده، فضا را برای جولان سیاستمدارانی که پشت پرده با یکدیگر لابی می‌کنند، فراهم می‌کند.

در سال‌های اخیر و پس از آغاز هزاره سوم نیز تعداد زیادی از فیلم‌هایی که تولید می‌شوند یا باورهای آخرالزمانی صهیونیست‌ها را تبلیغ می‌کنند و یا مردم را از موعودی دیگر می‌ترسانند. موعودی که به اذن خداوند در مقابل تمامی جنگ و کشتار و خونریزی و به اصطلاح آرمگدون صهیونیست‌ها خواهد ایستاد. همچنان که پیروان و شیعیان او سالیان سال است در انتظار ظهورش مقاومت و ایستادگی کرده‌اند.

در خبرها آمده بود که:

جرج بوش، هیئتی را متشکل از متخصصان سازمان سیا، کارشناسان اسلامی در آمریکا و جامعه شناسان و دانشمندان مذاهب دیگر مأمور کرده تا درباره حضرت امام زمان (عج) و زمینه‌های ظهور ایشان تحقیق نمایند.

اگر چه سال‌ها بود، خبرهایی از گوشه و کنار می‌رسید مبنی بر اینکه سرکردگان صهیونیسم، به خصوص در آمریکا و اسرائیل بودجه‌ای بالغ بر میلیاردها دلار اختصاص داده‌اند تا چگونگی ظهور حضرت مهدی (عج) را بررسی کرده، راه‌های جلوگیری از آن را جستجو نمایند، اما این بار خبر فوق بر روی بسیاری از خبرگزاری‌های معتبر و سایت‌های اینترنتی نقش بست تا خوش‌خیالی خیلی‌ها که اینگونه خبرها را ناشی از همان فرضیه معروف «توهم توطئه» می‌پنداشتند، پایان داده و با واقعیتی تکان دهنده مواجه‌شان گرداند که به لحظه تصمیم بسیار نزدیک شده‌ایم.

اینک در سالگرد میلاد آن موعود الهی بار دیگر بایستی کارنامه خود را مرور کنیم که هریک از ما برای فراهم آوردن زمینه‌های ظهور حضرت (که تکلیف هر مسلمان شیعه است) چه کارهایی انجام داده است. در حالی که چنانچه بخشی کوچک از آن را مشاهده کردیم، جبهه رقیب از هیچ کوششی فروگذار نکرده و نمی‌کند.

اما نویسندگان و هنرمندان مسلمان در جهت شناساندن حضرت مهدی موعود(ع) به نسل امروز چه کرده‌اند؟ تا چه اندازه ایشان و اهداف و آرمان‌هایشان را به جوانان معرفی کرده‌اند؟ مگر نه این است که مهم‌ترین وظیفه هر شیعه، شناخت و شناساندن امام زمان خویش است؟ به راستی دربارهٔ مهم‌ترین موضوع شیعه، یعنی قیام منجی عالم بشریت، حضرت حجت(عج) و شیوه و رسم و راه درست انتظار حضرت، به چه آثار سینمایی اندیشیده شده است؟ دربارهٔ شرایط ظهور ایشان و علامات‌هایی که این ظهور مبارک و خجسته در مقابل خواهد داشت، روایات و سخنان بسیار از ائمه اطهار(س) و شخصیت‌های بزرگ اسلامی نقل شده است. سینمای ایران تا چه اندازه به این شورانگیزترین واقعهٔ آیندهٔ بشریت، نگاه داشته است؟

اگرچه بسیاری از فیلم‌سازان ما از منتظران و معتقدان به حضرت به نظر می‌آیند ولی معلوم نیست که چرا برای بیان اعتقادات و باورهای دینی و مذهبی خویش در آثارشان، مأخوذ به حیا هستند! گو اینکه برخی از آنها هم به اصطلاح مته به خشاش گذاردن نظارت‌های دولتی را مانع اساسی برای طرح مسئله می‌دانند و بعضی از همان فیلم‌سازان، از جهت گرفتار نشدن در پیچ و خم‌های مختلف هم که شده، از خیر فیلم‌نامه‌های دربارهٔ حضرت امام زمان(عج) و یا حتی طرح مقولات دینی در فیلم‌هایشان می‌گذرند و به سراغ همان سوزدهای دم دستی خود می‌روند که به قول معروف کمتر حساسیت برانگیز باشد.

این در حالی است که یکی از فیلم‌سازان همان موسسه اونجلیستی «پرده اول» به نام «باتالی» که چهل و یک ساله است توانسته به تازگی در امتحان کشیشی موفق شود. او عادت دارد هر روز سر کار انجیل بخواند. این عادت است که به نظر خیلی از همکارانش کمی عجیب و غیرعادی است.

در عوض باتالی هم از بسیاری آدم‌های هالیوودی متعجب است، چون اغلب آنها گروه‌های جوانان کلیسایی را نمی‌شناسند در حالی که بیش از نیمی از نوجوان‌ها و جوان‌های آمریکایی جزء این گروه‌ها هستند. او حتی از کلیساروها و معتقدان مسیحی هم شاکی است چون فکر می‌کند که آنها هم باید بتوانند با نقاشی کردن یا نوشتن در خدمت اونجلیسم باشند.

او می گوید: «واقعاً مزخرف است. ما ادعا می کنیم که به خدایی بزرگ و فوق العاده ایمان داریم اما حتی نمی توانیم درباره اعتقادمان یک صفحه مطلب بنویسیم، یا یک صحنه نقاشی کنیم. چرا ما مسیحی ها نباید فیلمی مثل تک گویی های زنانگی ایوانسler داشته باشیم.» تصمیم جدید او این است که در نسخه اولیه فیلم نامه اش، آنقدر شخصیت های مسیحی بانمک، سه بعدی و جذاب بگنجانند که نظر همه را جلب کند.

این تصویری ولو ناقص و اجمالی است از آنچه که در غرب معتقد به اونجلیسم می گذرد. می توان از این مجمل، حدیث مفصل خواند و به دنبالش به مسئولیت شیعه بودن خود فکر کنیم. و به نظر می رسد بیش از همه بایستی به قیام حضرت مهدی موعود (عج) پرداخت. بایستی شرایط آن قیام و نشانه های ظهور و شخصیت این منجی عالم بشریت را با زبان سینما و بر پرده عریض هنر هفتم، به دنیا شناساند تا بسیاری از آزادی خواهان و فرهیختگان دنیا که هنوز با حضرت حجت (عج) و قیام و آرمان های ایشان آشنایی ندارند نسبت به وجود مبارک این موعود تاریخ بشر آگاه شوند، تا شاید - انشاءالله - در ظهور آن حضرت تعجیل شود. ممکن است در این راه آثار و فیلم های ناقصی هم ساخته شود که قطعاً نتواند و نمی تواند ابعاد گسترده شخصیتی و ظهور حضرت حجت (ع) را بیان نماید ولی بایستی ساخته شود، در تعداد زیاد و کمیت بالا و البته با ساختار سینمایی استاندارد و جهانی که قابلیت اکران و نمایش در سطح بین المللی را دارا باشد.

این گونه آثار در درجه نخست حداقل می تواند در کشورهای اسلامی و منطقه و بعد از آن در سایر ممالک مطرح شود. چرا با استفاده از علائق و سلائق جشنواره های خارجی این گونه آثار را در مقابل دیدگان جهانیان قرار ندهیم؟ چرا با ساختارهای به اصطلاح هنری این کار را به انجام نرسانیم؟ به نظر می آید که جدی تر بایستی به مقولات فوق اندیشید که طرف مقابل با سرعت تمام به جلو می تازد و ما مدعیان شیعه و پیروی امام زمان (عج) دست روی دست به تماشای گل های آنها نشسته ایم که پی در پی وارد دروازه خودی می شود و گاه حتی برایشان دست هم می زنیم!!
یادمان باشد که این بار آنها شمشیرها را از رو بسته اند. اگر باور نمی کنیم یک بار دیگر کتاب رمز داوینچی را با دقت بخوانیم و بعد هم فیلمش را ببینیم، شاید که تلنگری به وجدان اعتقادی مان

عنوان: غول‌های رسانه‌ای آمریکا

در حال حاضر بزرگ‌ترین غول رسانه‌ای جهان شرکت «AOL – تایم وارنر» است. شرکت AOL با خرید شرکت تایم وارنر به مبلغ 160 میلیارد دلار در سال 2000 این غول رسانه‌ای را به وجود آورد. به این ترتیب «استف کیس» که غیر یهودی است، به عنوان رئیس، AOL – تایم وارنر و «جرالد لوین» رئیس یهودی تایم وارنر، به عنوان مدیر اجرایی انتخاب شدند. اگرچه AOL – تایم وارنر هنوز به طور کامل توسط یهودی‌ها اداره نمی‌شود، اما تقابل رهبری یک سفیدپوست سرمایه دار که تنها دغدغه‌اش پول است از یک سو، و یک یهودی نژادپرست از سوی دیگر، به تدریج منجر به افزایش نفوذ یهودی‌ها در درون AOL خواهد شد.

در حالی که هنوز فیلم‌هایی همچون «سفیدبرفی»، «والتر دیزنی» را به یاد ما می‌آورند، این کمپانی تحت مدیریت «ایسنر» به تولید بخش عظیمی از فیلم‌ها که به اصطلاح «ویژه افراد بزرگسال» است، روی آورده.

تداوم سیاست دولت آمریکا مبنی بر کنترل نکردن صنعت ارتباطات نه تنها منجر به افزایش رقابت نشده، بلکه سبب ادغام شرکت‌هایی شده که با به وجود آوردن غول‌های رسانه‌ای، محصولات چند میلیارد دلاری تولید می‌کنند. این غول‌های رسانه‌ای با سرعت به رشد خود ادامه می‌دهند و طی دهه 1990 به لحاظ گستردگی تقریباً سه برابر شده‌اند. هر گاه تلویزیون تماشا می‌کنید – چه از شبکه محلی یا از شبکه کابلی و ماهواره‌ای –، هر گاه در خانه یا سینما به تماشای یک فیلم می‌نشینید، هر گاه به رادیو یا موسیقی گوش می‌دهید، هر گاه روزنامه، مجله یا کتابی می‌خوانید، مطمئن باشید که آن محصول به واسطه یکی از این ابر کمپانی‌های رسانه‌ای تهیه یا پخش شده است.

اسرار یهود و اواخرالزمان

در حال حاضر بزرگ‌ترین غول رسانه‌ای جهان شرکت «AOL – تایم وارنر» است. شرکت AOL با خرید شرکت تایم وارنر به مبلغ 160 میلیارد دلار در سال 2000 این غول رسانه‌ای را به وجود آورد. به این ترتیب «استف کیس» که غیریهودی است، به عنوان رئیس، AOL – تایم وارنر و «جرالد لوین» رئیس یهودی تایم وارنر، به عنوان مدیر اجرایی انتخاب شدند. اگرچه AOL – تایم وارنر هنوز به طور کامل توسط یهودی‌ها اداره نمی‌شود، اما تقابل رهبری یک سفیدپوست سرمایه دار که تنها دغدغه‌اش پول است از یک سو، و یک یهودی نژادپرست از سوی دیگر، به تدریج منجر به افزایش نفوذ یهودی‌ها در درون AOL خواهد شد. از آن جا که منافع کیس به خطر نمی‌افتد. او هیچ‌گونه اعتراضی به استخدام یهودی‌ها توسط لوین برای پست‌های کلیدی و مهم ندارد. پس از بازنشستگی یا مرگ کیس، کنترل آئول به طور کامل به دست یهودی‌ها خواهد افتاد.

پیش از ادغام این دو شرکت، AOL بزرگ‌ترین خدمات دهنده اینترنتی در ایالات متحده بود و در حال حاضر از آن به عنوان پایگاه آن لاین برنامه‌های یهودی شرکت تایم وارنر استفاده می‌شود. شرکت تایم وارنر در زمان واگذاری به AOL در سال 1997 با درآمد سالانه بیش از 13 میلیارد دلار، دومین غول بزرگ رسانه‌ای در سطح بین‌الملل محسوب می‌شد. لوین رئیس و مدیر اجرایی شرکت مذکور، شرکت «ترنبراد – کستینگ سیستمز» را در سال 1996 از «ترنر تد»، یکی از معدود سرمایه‌گذاران غیر یهودی در بازار رسانه، خرید. ترنر پس از کیس و لیون، به عنوان مدیر شرکت به مرد شماره 3 در AOL-TW تبدیل شد.

زمانی که ترنر در سال 1985 تلاش کرد CBS را بخرد، وحشت، مدیران رسانه‌های آمریکا را فرا گرفت. او توانسته بود شبکه خبری موفق CNN را با بیش از 70 میلیون مشترک راه‌اندازی کند. ترنر انسانی خود محور و مصمم بود. اگرچه او هیچ‌گاه بر ضد منافع یهودی‌ها موضع‌گیری نکرده و چند یهودی را در پست‌های اجرایی و مهم در CNN به کار گرفته بود، اما یهودی‌های CBS از جمله «ویلیام پایه»، رئیس CBS، او را فردی کنترل‌ناشدنی می‌دانستند؛ توپخانه اعتماد نشدنی که ممکن بود در آینده بر ضد آن‌ها شلیک کند. مدیران CBS برای شکستن قیمت پیشنهادی ترنر به «لورنس تیج»، میلیاردی یهودی پیشنهاد خرید شبکه را دادند. تیج از سال 1986 تا 1995 به عنوان رئیس و مدیر اجرایی CBS هر گونه خطر نفوذ غیر یهودی‌ها را از بین برد. تلاش‌های بعدی شرکت

اسرار یهود و اواخرالزمان

ترنر برای به چنگ آوردن یک شبکه بزرگ توسط تایم وارنر به مدیریت لوین خشی شد. این در حدود 20 درصد از سهم CBS را در اختیار داشته و در مورد قراردادهای مهم حق وتو دارد. لوین با رضایت کامل CBS را در سال 1999 با قیمت 34/8 میلیارد دلار به همکار یهودی خود «سامر ردستون» فروخت. در نتیجه ترنر هیچ گاه نتوانست به ارباب حقیقی رسانه تبدیل شود. او سرانجام تصمیم گرفت که به آن‌ها بپیوندد و شرکت خود را به لوین فروخت. در جولای 2001 شرکت AOL-TW اعلام کرد که یک یهودی دیگر به نام «والتر ایزاکسون» که پیش از آن مدیر تحریریه تایم بوده، رئیس و مدیر اجرایی گروه خبری CNN خواهد شد که امپراتوری خبری ترنر را تحت کنترل خواهد گرفت. حالا CBO وابسته به تایم وارنر بزرگ‌ترین شبکه تلویزیونی کابلی کشور است.

تایم وارنر علاوه بر فعالیت در حوزه تلویزیون کابلی و موسیقی، به میزان قابل ملاحظه‌ای در تولید فیلم‌های سینمایی (استودیو برادران وارنر، نیو لاین، کستل راک) و چاپ و نشر فعالیت دارد. بخش چاپ و نشر تایم وارنر (سردبیر آن «نورمن پیرستین» یهودی است) بزرگ‌ترین ناشر مجله در آمریکا است که مجلات Fortune, people, sports Illustrated Time را چاپ می‌کند.

دومین غول بزرگ رسانه‌ای با درآمد 23 میلیارد دلاری در سال 1997، شرکت والت دیزنی است. «میخائیل ایزنر» رئیس و مدیر اجرایی این شرکت، یهودی است. امپراتوری دیزنی، تلویزیونی Tachstone، و تلویزیون Buena Vista و نیز شبکه‌های کابلی با مجموع 100 میلیون مشترک را در بر می‌گیرد. در حوزه فیلم‌های سینمایی، گروه تصاویر متحرک والت دیزنی، وابسته به استودیو والت دیزنی، توسط «جوزف اروس» که یک یهودی است اداره می‌شود. «والت دیزنی پیکچرز»، «هالیوود»، «تاج استون» و «کاروان» شرکت‌های فیلم‌سازی وابسته به این گروه هستند. «روس» شرکت «کاروان پیکچرز» را در ژانویه 1993 راه‌اندازی کرد و هدایت آن را به همکار یهودی خود «راجر برنباوم» سپرد. شرکت «میرامکس فیلم» نیز متعلق به دیزنی است و توسط برادران وینستین: هاروی و باب اداره می‌شود. این دو برادر فیلم‌های بسیار مبتدلی همچون «بازی گریه دار» «کشیش» و «بچه‌ها» را ساخته‌اند. زمانی که شرکت دیزنی، پیش از واگذاری به ایسنر در سال 1984، توسط خانواده غیر یهودی دیزنی اداره می‌شد، تنها دغدغه آن سرگرم کردن خانواده

ها بود.

ایسپر در آگوست 1995 شرکت Capital Cities/ABC که صاحب شبکه تلویزیونی ABC است، را به چنگ آورد. این شبکه دارای ده ایستگاه تلویزیونی در بازارهای بزرگی همچون نیویورک، شیکاگو، فیلادلفیا، لس آنجلس، سان فرانسیسکو و هوستون است. علاوه بر این موارد، این شرکت 225 ایستگاه تلویزیونی دیگر در ایالات متحده داشته و بخشی از سهام چندین شرکت تلویزیونی اروپایی را نیز در اختیار دارد. استفن بارنشتین رئیس و مدیر اجرایی شبکه کابلی ESPN وابسته به ABC یهودی است. این شرکت همچنین بخشی از سهام شبکه‌های تلویزیونی کابلی A-E, Lifetime را در اختیار دارد؛ هر کدام از این شبکه‌ها 67 میلیون مشترک دارند. شبکه رادیویی ABC, 26 ایستگاه رادیویی AM و FM در شهرهای بزرگی همچون نیویورک، واشنگتن و لس آنجلس و نیز بیش از 3400 ایستگاه دیگر را در اختیار دارد. اگرچه ABC/Capital Cites بیشتر یک شرکت رادیو تلویزیونی است، اما تنها در سال 1997 در حوزه چاپ و نشر در آمدی بالغ بر یک میلیارد دلار داشته است. این شرکت مالک هفت روزنامه، انتشارات Fairchild (پوشاک بانوان)، انتشارات Chilton (لوازم اتومبیل) و گروه نشر Diversified است.

سومین شرکت بزرگ رسانه‌ای با درآمد بیش از 13 میلیارد دلار در سال 1997، شرکت Viacom نام دارد که توسط یک یهودی به نام «سامنر رdstون» اداره می‌شود. Viacom که به تولید و پخش برنامه‌های تلویزیونی برای سه شبکه بزرگ مشغول است، 13 ایستگاه تلویزیونی و 12 ایستگاه رادیویی دارد. فیلم‌های سینمایی این شرکت توسط «پارامونت پیکچرز»، به مدیریت زنی یهودی به نام «شری لنینگ»، تولید می‌شود. رdstون در دسامبر 1999 با رأی سهام داران، شبکه CBS را به چنگ آورد. مدیر اجرایی CBS فردی یهودی به نام «کارمازین» است که برای رdstون کار می‌کند. او رئیس و بزرگترین سهامدار شرکتی است که مالک شبکه تلویزیونی BCS, 14 ایستگاه تلویزیونی بزرگ، 160 ایستگاه رادیویی، شبکه‌های کابلی Country Music و Nashville و نیز تعداد زیادی شرکت‌های تبلیغاتی است.

The free Simon Schuster Scribner Press, Pocket Books وابسته به بخش چاپ و نشر

اسرار یهود و اواخرالزمان

Viacom هستند. این شرکت فیلم‌های خود را از طریق بیش از 4000 فروشگاه Blockbuster پخش می‌کند. Viacom همچنین در پخش برنامه‌های ماهواره‌ای، ساخت پارک‌های تک منظوره و بازی‌های رایانه‌ای نیز نقش دارد.

عامل اصلی شهرت Viacom، شبکه‌های کابلی Nickelodeon MTV Showtime و سایر شبکه‌ها هستند. از سال 1989، MTV، Nickelodeon، روز به روز مخاطب نوجوان و جوان بیشتری را به خود جلب کرده‌اند. سه ماهه نخست 2001، چهارمین سال متوالی بود که MTV رتبه نخست شبکه‌های کابلی را در میان مخاطبان 14 تا 24 ساله کسب می‌کرد. MTV از طریق راه‌اندازی شبکه‌های جدید همچون MTV Dance (در انگلستان) و MTV Live (در حوزه اسکاندیناوی) به دنبال نفوذ بیشتر در اروپا است. MTV با مجموع 210 میلیون مشترک در 71 کشور دنیا، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر ذهن و روح جوانان سراسر دنیا دارد.

Nickelodeon با حدود 65 میلیون مشترک، توانسته بیشترین مخاطب را در میان افراد 4 تا 11 ساله در آمریکا به خود اختصاص دهد و به سرعت در حال نفوذ در اروپا است. «ادگار برونف من» (پسر) دیگر چهره مقتدر یهودی در رسانه‌های آمریکا است. او مدیریت شرکت بزرگ مشروب سازی اسپرگام را تا پیش از ادغام آن با شرکت ویویندی بر عهده داشت. پدر او «سر ادگار برونف من» (پدر) رئیس کنگره جهانی یهودیان است. Seagram شرکت‌های Universal Studios و Interscope Records را در اختیار داشت که اکنون این شرکت‌ها متعلق به Vivendi Universal هستند.

Bronfman با خریداری Poly Gram، غول ضبط موسیقی اروپا، در ماه مه 1998 به مبلغ 6/10 میلیارد دلار از شرکت آلمانی فیلیپس، به مرد شماره یک در بازار ضبط موسیقی تبدیل شد. در آمد حاصل از Poly Gram به علاوه در آمد Universal Bronfman را به ارباب چهارمین غول بزرگ رسانه‌ای با در آمد سالانه 12 میلیارد دلار تبدیل کند. خانواده برونف من شرکت Seagram را در

ژوئن 2000 به ویویندی فروخت.

از این چهار غول بزرگ رسانه‌ای، دو شرکت در دست یهودی‌ها بوده و پست‌های اجرایی دو شرکت دیگر نیز در اختیار یهودی‌ها است. با توجه به تسلط کامل یهودی‌ها بر رسانه‌های آمریکایی، باور این مسئله که آن‌ها بدون هیچ قصد و غرض خاصی چنین کرده‌اند، بسیار دشوار است.

شرکت News متعلق به «مرداخ پاپرت»، مالک شبکه تلویزیونی FOX FOX قرن بیستم، و FOX 2000 با درآمد سالانه 11 میلیارد دلار در سال 1997، پنجمین غول رسانه‌ای ایالات متحده محسوب می‌شود. مرداخ اهل استرالیا و یهودی است، اما «پتر چرنین»، رئیس و مدیر اجرایی FOX Group که تمامی فعالیت‌های سینمایی، تلویزیونی و چاپ و نشر شرکت News را در آمریکا کنترل می‌کند، یک یهودی است. رئیس FOX قرن بیستم زنی یهودی است به نام لورا زیسکین که پیش از این ریاست FOX 2000 را بر عهده داشته است.

«پتر روس» که او نیز یک یهودی است، به عنوان رئیس Fox Entertainment زیر دست چرنین کار می‌کند NewYork Post و Guide TV نیز متعلق به شرکت News هستند و تحت نظارت چرنین منتشر می‌شوند. مرداخ در گفت‌وگو با مجله نیوزویک (12 جولای 1999) این گونه اظهار کرده که به جای سپردن شرکت به فرزندانش که نزدیک به 30 سال سن دارند، ترجیح می‌دهد که شرکت News را به چرنین بسپارد. اگر یک یهودی در موقعیت مرداخ بود، مسلماً چنین نمی‌کرد. چرنین می‌گوید: «می‌خواهم کنترل فیلم‌هایی را به دست بگیرم که در سرتاسر جهان دیده می‌شوند... چه سرگرمی‌ایی از این بهتر».

اغلب شرکت‌های کوچک‌تر فیلم‌سازی و تلویزیونی که وابسته به شرکت‌های بزرگ نیستند نیز توسط یهودی‌ها اداره می‌شوند. برای مثال New World Entertainment که از سوی یک تحلیل‌گر «نخستین تولیدکننده مستقل برنامه‌های تلویزیونی» لقب گرفته، متعلق به یک یهودی به نام «رونالد پرلمن» است. پرلمن کسی است که به موزیکا لوینسکی در زمان تلاش کلینتون برای ساکت نگاه داشتن او، پیشنهاد کار داد!

معروفترین شرکت در میان شرکت‌های رسانه‌ای کوچک‌تر، Drenm Works SKG, کاملاً یهودی است. Dream works در سال 1994 توسط «دیوید گفن» مرد مقتدر صنعت ضبط موسیقی «جفر زنبرگ» رئیس پیشین «دیزنی پیکچرز» و اسپیلبرگ کارگردان سینما که هر سه یهودی هستند تأسیس شد. این شرکت به تولید انیمیشن، برنامه‌های تلویزیونی و ضبط موسیقی می‌پردازد، با توجه به سرمایه و ارتباطات گفن، کاتزنبرگ و اسپیلبرگ شرکت Dream Works به زودی به چهار غول بزرگ رسانه‌ای خواهد پیوست.

پر واضح است که اندکی پس از آغاز به کار صنعت سینما در دهه‌های نخست قرن بیستم، یهودی‌ها تولید و پخش اغلب فیلم‌های سینمایی را در دست گرفتند. با مرگ والت دیزنی در سال 1966 آخرین مانع حکومت یهودی‌ها بر هالیوود از میان برداشته شد و آن‌ها توانستند مالکیت شرکتی را که دیزنی بنا نهاده بود، به چنگ آورند. از آن پس آن‌ها هر چه در صنعت سینما می‌خواستند، به دست آوردند. فیلم‌های تولید شده توسط چهار غول بزرگ فیلم سازی (Disney Worner Brothers, Universal Seagram Paramount Viacom)، دو سوم از مجموع فروش گیشه در سال 1997 را به خود اختصاص دادند. ABC, CBS و NBC سه شبکه بزرگ تلویزیونی شدند. با ادغام غول‌های بزرگ رسانه‌ای، این سه شبکه، دیگر هویتی مستقل نداشتند. این شبکه‌ها پیش از ادغام توسط یهودی‌ها هدایت می‌شدند: شبکه ABC توسط «لئونارد گلدنسان» شبکه NBC در ابتدا توسط «دیوید سارنوف» و سپس توسط پسرش رابرت؛ و CBS ابتدا توسط «ویلیام پلی» و سپس توسط «لورنس تیچ». طی چندین دهه، کارکنان این شبکه‌ها از بالا تا پایین یهودی بوده و با فروش شبکه به شرکت‌های دیگر همچنان یهودی‌گرایی در شبکه‌های تلویزیونی بی‌تغییر باقی مانده است. حضور یهودی‌ها در اخبار تلویزیونی بسیار واضح و پر رنگ است. شبکه NBC نمونه بارز این مورد است. تمامی پست‌های اجرایی و مهم در این شبکه در اختیار یهودی‌ها است. در بخش‌های خبری سایر شبکه‌ها نیز چنین حضوری از یهودی‌ها دیده می‌شود.

این ها حقایقی از تسلط یهودی ها بر رسانه های آمریکایی است. تسلط یهودی ها بر رسانه های جمعی آمریکا، مهم ترین حقیقت زندگی، نه تنها در آمریکا بلکه در سراسر جهان است. تسلط یهودی ها بر رسانه ها به شکل نامحسوسی تعیین کننده سیاست خارجی ایالات متحده است. یهودی ها با در اختیار داشتن کنترل رسانه ها، در واقع کنترل روح و ذهن کودکان آمریکایی، که سازنده آتیه این کشور هستند، را نیز در دست دارند. آن ها همجنس بازی را شیوه ای طبیعی و قابل قبول در زندگی آمریکا جلوه داده اند. در واقع یکی از عواقبی که تسلط یهودی ها بر رسانه ها در آمریکا به دنبال داشته، حس گناهکار بودن و نفرت از خود در میان سفیدپوستان آمریکایی است؛ تا حدی که خواهان مرگ و نابودی نسل خود هستند! در راه مبارزه با این جریان که به مردم چنگ انداخته و زهر مهلک خود را بر روح و ذهن آن ها فرو می ریزند، نباید از هیچ چیزی ترسید. حقیقت این است که «اگر ما او را نابود نکنیم، مسلماً او ما و نسل ما را نابود خواهد کرد».

عنوان: تبشیری هادر عصر قاجار -1

مبلغان مسیحی معتقد بودند یک پزشک مبلغ، باید نسخه زنده انجیل باشد، چون پزشکان می توانند با التیام بخشیدن به دردهای بیماران، تأثیر عمیقی در روحیه آن ها ایجاد کنند. بر این اساس، آنان بر این باور بودند که پزشک هیأت تبلیغی نباید هیچ گاه فراموش کند که وی در وهله اول یک مبلغ است تا یک پزشک. طبیعی است برخلاف یک معلم مبلغ که تنها با کودکان سروکار دارد، یک پزشک مبلغ، می تواند با تمامی قشرهای مختلف اجتماعی ارتباط برقرار کند و در شرایطی که بیمار شدیداً به کمک وی احتیاج دارد، به نوعی مقدمات تبلیغ و تبشیر وی را فراهم سازد.

عملکرد مبلغان مسیحی در ایران در دوره قاجار

احمد رهدار

اشاره:

سرزمین ایران از دیرباز شاهد حضور مسیحیان (به‌ویژه نسطوریان) بوده است. تا پیش از پنج سده قبل، تعامل ایرانیان با مسیحیان – که بسیاری از آنان خودشان ایرانی بودند – بیشتر اقتصادی و معیشتی و کمتر سیاسی – دینی بود. اما از آن پس، به‌ویژه به تبع شکل‌گیری عملی استعمارگری، که ارتباط بیشتر ملل و نحل ضرورت یافت، مذهب و عقاید دینی در این ارتباط از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده‌اند تا جایی که در قرون اخیر، استعمار تلاش کرده است از همین محمل، برای پیشبرد اهداف استعماری خود بهره ببرد. به‌همین دلیل، نهادهایی که مذهب و عقاید را نمایندگی می‌کردند – از جمله دستگاه کلیسا – بیش از پیش رنگ سیاسی به خود گرفت و به موازات توسعه و گسترش استعمارگری، فعالیت آن‌ها نیز پیچیده‌تر شد. این نوشتار در صدد است پس از بررسی کلی ماهیت، شیوه و گستره فعالیت مبلغان مذهبی – سیاسی از سه قرن پیش تاکنون، به معرفی سه تن از موثرترین این مبلغان: هنری مارتین، ژوزف ولف و رابرت بروس بپردازد.

نگاهی کلی به فعالیت‌های مبلغان مسیحی در ایران

1. ترجمه و پخش انجیل

مقارن سال‌های پایانی قرن 18 م (13 ق) و با تأسیس و سازمان‌یافتن انجمن‌های تبلیغی در اروپا، به‌ویژه در انگلستان، و به دنبال گسترش اهداف توسعه‌طلبانه و استعماری این دوران در مشرق زمین، سیل مبلغان پروتستان به سراسر جهان و به‌ویژه به سرزمین‌های شرق، سرازیر شد. در این بین، به سبب سیادت سیاسی انگلستان در هندوستان، این سرزمین به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز فعالیت مبلغان مذهبی انگلستان انتخاب شد. اما زبان هندی تنها زبان رایج در این سرزمین نبود، بلکه زبان فارسی به عنوان زبان ادبی، زبان مشترک در سراسر هندوستان و زبان محاکم اسلامی و دادگاه‌های قضایی بریتانیای کبیر در هندوستان بود. نظر به اهمیت زبان فارسی، مبلغان مسیحی که در هندوستان فعالیت می‌کردند، در صدد برآمدند برای پیشبرد مقاصد تبلیغی خود، متن کتاب مقدس را به زبان فارسی ترجمه کنند و نسخه‌هایی از این کتاب را در اختیار عامه مردم هندوستان قرار دهند. مهم‌ترین و فعال‌ترین این مبلغان هنری مارتین بود. وی طی سفر به ایران کتاب عهد جدید – انجیل‌های چهارگانه – را ترجمه کرد و پس از مرگ او نیز این ترجمه‌ها با کمی اصلاحات

سه بار تجدید چاپ شد و از حدود سال 1827 (1243ق) به مدت نیم قرن به عنوان تنها ترجمه از انجیل در این سرزمین مورد استفاده قرار گرفت.

بیست و شش سال پس از ترجمه انجیل هنری مارتین، یک مبلغ اسکاتلندی به نام ویلیام گلن (William Glen) که در قفقاز با هیأت تبلیغی بازل همکاری می کرد، کار ترجمه کتاب عهد عتیق را بر عهده گرفت. در واقع، کتاب عهد عتیق نیز یکی از ابزارهای کار مبلغان مسیحی بود؛ چراکه با ورود به قرن نوزدهم (سیزدهم قمری) و رشد آرا و عقاید عقل گرایانه، برخی مندرجات کتب مقدس مورد انتقاد قرار گرفت. بدین ترتیب و به قول گورنفلد – محقق آلمانی – اگر تاریخی بودن موضوع های این دو کتاب مقدس مردود شمرده می شد، مسیحیت نیز بی اعتبار تلقی می گردید. از این جهت مبلغانی مانند گلن در صدد بر آمدند با ترجمه نسخه هایی از کتاب عهد عتیق که در شرق موجود بود، هم درباره این کتاب تحقیق به عمل آورند و هم ابزار تبلیغ مبلغان را تکمیل کنند. گلن، مزامیر و کتاب امثال را نیز به فارسی ترجمه کرد. مبلغان منفرد، بازرگانان و نمایندگان سیاسی کشورهای اروپایی، این دو کتاب و دیگر کتب و رسالات انجمن های تبلیغی را پخش می کردند.

سرانجام رابرت بروس پس از ورود به هندوستان و اقامت در ایران، در ترجمه کتاب عهد جدید هنری مارتین و عهد عتیق گلن تجدیدنظر به عمل آورد و آن ها را دوباره تصحیح کرد. ترجمه جدید بروس از عهد جدید، از حدود سال 1891 (1309ق) تا به امروز آخرین ترجمه از این کتاب است. بروس به سبب ترجمه این دو کتاب، از سوی «انجمن انجیل برای بریتانیا در خارج» به عنوان نماینده انجمن در ایران انتخاب شد. پس از او نیز این انجمن و انجمن تبلیغی کلیسا نمایندگان را برای نظارت بر ترجمه کتب و ادعیه مذهبی به ایران فرستادند که فعال ترین آن ها مبلغی به نام تیزدال (Tizdall) بود.

مراکز اصلی انجمن تبلیغی کلیسا و انجمن انجیل برای بریتانیا در خارج، در تهران و اصفهان متمرکز بودند و تقریباً در فاصله زمانی حدود صد سال – از آغاز تا پایان دوره قاجاریه 17412 جلد حاوی بخش هایی از تورات، بیست هزار جلد انجیل، شصت و چهار هزار جلد عهد جدید،

به همراه عهد عتیق و مزامیر را چاپ و برای استفاده عامه مردم در ایران منتشر کردند؛ حال آن که در آن زمان تعداد جمعیت باسواد ایران از ده هزار نفر بیشتر نبود.

2. انتشار کتب مذهبی در کنار کتاب مقدس

مبلغان مذهبی در سفرهای تبلیغی خود، همواره شماری از کتب مذهبی را نیز به همراه داشتند و با تکیه بر مندرجات آن‌ها موعظه می‌نمودند. آن‌ها پس از موعظه، نسخه‌ای از این کتاب‌ها را به شنوندگان اهدا می‌کردند تا در صورت لزوم با مطالعه آن به پاسخ سؤالات خود دست یابند. به عبارتی کتب و رسالات مذهبی مسیحی در تاریخچه فعالیت مبلغان مسیحی اهمیت قابل توجهی داشتند و نگارش، چاپ و انتشار آن‌ها از جمله فعالیت‌های اصلی هیأت‌های تبلیغی مسیحی محسوب می‌شد. در این بین، تالیف کتاب‌هایی درباره زندگی‌نامه مبلغان معروف و فعال در تاریخچه تبلیغ مسیحیت نیز بخشی از این فعالیت‌ها بود. بسیاری از مبلغان مسیحی اگر نمی‌توانستند در کشورهای شرقی کتاب‌های مورد نظر خود را چاپ و منتشر کنند، آن‌ها را در اروپا به چاپ می‌رساندند. البته چاپ این کتاب‌ها در داخل کشورهای شرقی مورد تبلیغ، بهتر و سیاسی‌تر بود و لذا آن‌ها علاقه بیشتری داشتند که این کار را در خود این کشورها انجام دهند.¹

3. چاپ و نشر سرودهای روحانی مسیحی

با ورود تیزدال به جلفا، دوران طلایی خلق آثار ادبی در انجمن تبلیغی کلیسا آغاز شد. وی با خرید یک دستگاه تایپ و یک دستگاه چاپ که به دستگاه چاپ هنری مارتین معروف بود، چاپ و نشر کتب مختلف را آغاز کرد. از جمله وی نسخه اصلاح‌شده‌ای از یک کتاب دعا را به زبان فارسی چاپ نمود. پس از این تاریخ، هیأت انجمن تبلیغی کلیسا با همکاری هیأت تبلیغی مبلغان امریکایی، کار ترجمه کتب سرود مذهبی را در سطح وسیع‌تری آغاز کرد که نتیجه آن چاپ سه دوره از سه کتاب سرودهای مذهبی با عنوان سرودهای روحانی مسیحی بود. اهمیت ترجمه سرودهای مذهبی به حدی بود که تمامی مبلغانی که حتی اطلاع کمی نیز از ادبیات فارسی داشتند، در کار ترجمه همکاری می‌کردند و با توجه به سرودهای ترجمه‌شده، درکل باید گفت بازده کار ترجمه در سطح قابل توجهی خوب بوده است. مبلغان، علاوه بر مراسم عبادی، این سرودها را در بیمارستان‌ها برای بیماران نیز می‌خواندند و موجب تعجب بیماران می‌شدند. به‌خاطر تناسب این سرودها با آهنگ

های اروپایی، شنیدن آن‌ها برای شنوندگان شرقی تا حدی نامأنوس بود. از این رو انجمن تبلیغی کلیسا در سال 1928 (1347ق) یعنی مقارن سال‌های پایانی دوره قاجاریه، کتابی مشتمل بر 31 سرود را به زبان فارسی و متناسب با آهنگ‌های شرقی چاپ و منتشر کرد و بدین ترتیب، یکی از مهم‌ترین ابزار تبلیغ مبلغان این هیأت را در اختیار آنان قرار داد.

4. سفرنامه نویسی

بیشتر مبلغان مسیحی، گزارش اقامت چندساله خود در ایران و دیگر سرزمین‌های شرقی را به صورت سفرنامه نوشته و تنظیم کرده‌اند. این اسناد تنها در حیطه امور تبلیغی مبلغان مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، بلکه یکی از مهم‌ترین منابع برای تحقیق و پژوهش در ادوار تاریخی جهان و ایران محسوب می‌شوند. سفرنامه‌های مبلغانی مانند سانسون (کتاب دو جلدی وقایع‌نگار کرم‌لیت‌ها که تاریخچه فعالیت مبلغان مذهبی کاتولیک در ایران را براساس یادداشت‌ها و گزارش‌های آنان در حد فاصل قرون 17 و 18 بیان می‌کند)، نامه‌های بازن (پزشک مخصوص نادرشاه) و نامه‌های کشیشانی که در حد فاصل دوره صفویه تا پایان دوران افشاریه در ایران اقامت داشتند، از جمله این موارد هستند. سفرنامه‌های مذکور، راهنمای مناسبی برای مبلغان تازه‌کار و داوطلب انجام امور تبلیغی در سرزمین‌های شرقی مانند ایران بودند که از اولین و مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به خاطرات و یادداشت‌های هنری مارتین اشاره کرد. این یادداشت‌ها - که پس از مرگ هنری مارتین به گونه‌ای تصادفی به انگلستان رسیدند - را اعضای انجمن تبلیغی کلیسا، چاپ و منتشر کردند. همچنین یادداشت‌های پیترو گوردون با عنوان بخشی از دفتر روزانه سفر در ایران در 1830، تألیفات جان کیتو با عناوین نظری به دربار ایران با توجه به کاربرد کتاب مقدس و کشور و مردم ایران و شرح سفرهای ژوزف ولف در سه کتاب، آثار کلارا رایس با عناوین ماری برد در ایران 2 و زنان ایرانی و رسوم آن‌ها، 3 اثر ناپیر مالکم 4 (از مبلغان و معلمان انجمن تبلیغی کلیسا در یزد) با عنوان پنج سال در یک شهر ایرانی 5 و اثر اسقف لیتون که سرپرسی سایکس مقدمه‌ای بر آن نوشته است، با عنوان شرح‌های خلاصه ایرانی 6 از این جمله می‌باشند.

فهرست برخی از انتشارات انجمن تبلیغی کلیسا درباره ایران را به شرح ذیل می‌توان برشمرد:
نامه‌های اسقف لیتون با عنوان پیشرفت ایران؛ 7 نظری اجمالی به ایران 8 درباره تاریخ، جغرافیا و

رسوم متداول؛ پزشکان در ایران 9 اثر امیلین استوارت که شرح هیأت پزشکی انجمن تبلیغی کلیسا در ایران را دربردارد؛ ایران قدیم و جدید، 10 اثر ویلسون کش؛ گریه یک کودک، گزارشی درباره قالی بافان کرمان که یکی از پرستاران انجمن تبلیغی کلیسا نگاشته است؛ کلوچه ایرانی، 11 کتابی با جداول، بازی‌ها، تصاویر و داستان‌های ایرانی؛ حسن پسر یک راهزن. 12

5. فعالیت پزشکی

مبلغان مسیحی معتقد بودند یک پزشک مبلّغ، باید نسخه زنده انجیل باشد، چون پزشکان می‌توانند با التیام بخشیدن به دردهای بیماران، تأثیر عمیقی در روحیه آن‌ها ایجاد کنند. بر این اساس، آنان بر این باور بودند که پزشک هیأت تبلیغی نباید هیچ‌گاه فراموش کند که وی در وهله اول یک مبلّغ است تا یک پزشک. طبیعی است برخلاف یک معلم مبلّغ که تنها با کودکان سروکار دارد، یک پزشک مبلّغ، می‌تواند با تمامی قشرهای مختلف اجتماعی ارتباط برقرار کند و در شرایطی که بیمار شدیداً به کمک وی احتیاج دارد، به‌نوعی مقدمات تبلیغ و تبشیر وی را فراهم سازد. درواقع همان‌گونه که در مجمع جهانی امور تبلیغ مسیحیت در سال 1910 (1328ق) اعلام شد، مراقبت‌های پزشکی، بخش درست و ضروری کار تبلیغ است.

هنگامی که مبلغان انجمن تبلیغی کلیسا در ایران مستقر شدند، اگرچه از میزان جنگ‌های داخلی و خارجی کاسته شده بود، ولی شیوع امراض واگیر و قحط‌سالی‌های مکرر، روزبه‌روز بر شمار جمعیت بیمار در ایران می‌افزود. تنها در حد فاصل سال‌های 1835—1861 (1251—1278ق) هشت‌بار وبا در تبریز شایع شد؛ و حال آنکه به سبب پایین بودن سطح بهداشت عمومی، امکان ابتلا به بسیاری از بیماری‌های دیگر مانند حصبه و ذات‌الریه و امثال آن‌ها نیز در جامعه وجود داشت. اگرچه در این دوران، پزشکان ایرانی با روش‌های سنتی، مداوای بیماران را بر عهده داشتند، اما با توجه به میزان تخصص آن‌ها، این گروه نمی‌توانستند جوابگوی تمامی بیماران باشند. درواقع، در صورت وجود نیروی کافی برای درمان نیز، روش‌های آنان بسیار ابتدایی بود و نتایج مثبتی به دنبال نداشت. از این جهت، مبلغان انجمن تبلیغی کلیسا در ایران، در اولین گام‌های تبلیغی خود، رسیدگی به بیماران و قحطی‌زدگان را بر عهده گرفتند و در برخی مناطق — مانند کرمان — هیأت پزشکی، اولین مرکز و پایگاه تبلیغی مبلغان انگلیسی به شمار می‌رفت. مبلغان از ساعت شش صبح

تا حدود ساعت هشت بعد از ظهر از بیماران عیادت می کردند و در برخی موارد هر پزشک مبلغ با دستیارش، حدود چهل تا شصت بیمار را مداوا می کرد. برخی از پزشکان - مانند دکتر کار - پس از مداوای بیماران یک جلد کتاب مقدس نیز به آنان اهدا می کردند.

6. تأسیس مدرسه به سبک مسیحی

بیشتر مبلغان مسیحی تلاش می کردند برنامه های تبلیغی خود را در قالب کلاس های آموزشی در مدارس خودساخته دنبال کنند. در مدارس مسیحی، علاوه بر آموزش عقاید مسیحی و زبان انگلیسی، انواع فنون و هنرهای پسرانه و دخترانه نیز آموزش داده می شد. مبلغان، ابتدا تلاش می کردند کودکان مسیحی ایرانی را به این مدارس بکشانند و در برخی موارد تلاش می کردند کودکان یهودی و مسلمان را نیز در این مدارس ثبت نام کنند. هدف آنان از ثبت نام کودکان مسلمان، دعوت آنها به آیین مسیحی بود. البته بیشتر کودکانی که در خانواده های مذهبی تربیت شده بودند، کمتر به آرای مبلغان توجه می کردند. از جمله این دانش آموزان می توان به میرزا محمد فرخی یزدی، از شاعران قرن چهاردهم هجری قمری، اشاره کرد. وی به سال 1888 (1306ق) در یزد متولد شد و پس از فراگیری تحصیلات مقدماتی در مدرسه مبلغان انگلیسی، در این شهر به تحصیل پرداخت. او مدتی بعد، با تعلیمات آنها به مخالفت پرداخت و در پانزده سالگی اشعاری بدین مضمون بر ضد فعالیت های آنان سرود:

سخت بسته با ما چرخ، عهد سست پیمانی
داده او به هر پستی، دستگاه سلطانی

دین ز دست مردم برد، فکرهای شیطانی
جمله طفل خود بردند در سرای نصرانی

صاحب الزمان! یک ره سوی مردمان بنگر
کز پی لسان گشتند، جمله تابع کافر

پس از نمازشان خوانند ذکر عیسی اندر بر
پا رکاب کن از مهر، ای امام بر و بحر

فرخی یزدی به خاطر سرودن این اشعار از مدرسه اخراج شد و تحصیلات او متوقف گردید. وی که از یک خانواده متوسط برخاسته بود، پس از اخراج از مدرسه در کارگاه پارچه‌بافی و مدتی نیز در نانوایی به کار پرداخت؛ اما همچنان از سرودن شعر غافل نبود. علاوه بر فرخی یزدی، گروه دیگری از شاگردان مدارس مبلغان انگلیسی نیز آشکارا با ترجمه سرودهای مذهبی به زبان فارسی و خواندن آن‌ها در مدارس مخالفت می‌کردند که در یادداشت‌های برخی مبلغان انگلیسی به این امر اشاره شده است.

در مقابل این گروه از دانش‌آموزان، برخی دیگر، به‌ویژه کودکان بی‌سرپرستی که از سنین خردسالی در مدارس مبلغان تربیت می‌شدند، به تدریج به پذیرش آرا و تعالیم مبلغان متمایل می‌شدند. برخی نیز به توصیه والدین خود که به‌نوعی تحت تأثیر تعالیم مبلغان قرار گرفته بودند، در این مدارس تحصیل می‌کردند و با توجه به جو حاکم بر محیط خانوادگی خود، مبنی بر حمایت از آموزش‌های مبلغان مسیحی، به سلک پیروان عقاید آنان در می‌آمدند.

7. ارتباط با عشایر ایرانی

اکثر مبلغان مسیحی متمایل بودند با عشایر ارتباط برقرار کنند. ارتباط بین مبلغان انگلیسی و عشایر از یک نیاز دوجانبه نشأت می‌گرفت؛ بدین معنا که مبلغان مذهبی معتقد بودند به سبب بُعد مسافت و دوربودن محل زندگی عشایر از جامعه شهری، امکان توسعه فعالیت تبلیغی بیشتری را خواهند داشت و می‌توانند به دور از نظارت حکام محلی و عامه مردم، به آسانی با عشایر ارتباط برقرار کنند؛ در مقابل، عشایر که به سبب دوربودن از شهرها، با کمبود امکانات آموزشی و پزشکی روبه‌رو بودند، از حضور پزشکان مبلغ در بین خود خوشنود می‌شدند. خان‌های عشایر بختیاری و قشقایی حاضر بودند برای اقامت مبلغان آموزگار یا پزشک، تمامی لوازم و امکانات مورد نیاز آن‌ها را با حقوق مکفی در اختیار ایشان قرار دهند. طبیعی است مبلغان انگلیسی نیز از این امر استقبال می‌کردند. در دوره قاجاریه، شماری از پزشکان انجمن تبلیغی کلیسا برای مدتی در بین

عشایر ناحیه غرب و جنوب غربی ایران، به فعالیت آموزشی و پزشکی پرداختند. دکتر الیزابت راس در کتاب خود به نام با من به سرزمین بختیاری بیاید شرحی از اقامت خود در ایل بختیاری را بیان کرده است. همچنین کلارا رایس در کتاب ماری برد در ایران به اعزام پزشکان بیمارستان انجمن تبلیغی کلیسا برای مداوای خان‌های بختیاری اشاره کرده و بخشی از کتاب دیگر خود زنان ایرانی و رسوم آن‌ها را به توصیف وضع زنان قشقایی و بختیاری و جامعه آن‌ها اختصاص داده است. لازم به ذکر است که برخی خان‌های عشایر، فرزندان خود را پیش از تحصیل و اعزام آنان به اروپا، به مدرسه مبلغان انگلیسی می‌فرستادند و الیزابت راس در کتاب خود به مواردی از این قبیل اشاره کرده است.

8. تلاش برای جذب دربار و حکام محلی

گروه‌های مذهبی برای رسمیت بخشیدن به فعالیت‌های خود، نه تنها به حمایت انجمن‌های مذهبی و دولت‌های غربی نیاز داشتند، بلکه اعطای اجازه حکمرانان ایران مبنی بر آزادی مذهبی، ضامن اجرای فعالیت‌های تبلیغی آنان بود. از این جهت، هیأت‌ها و مبلغان مذهبی پس از اقامت در ایران در صدد کسب فرامینی از مقامات دولتی برمی‌آمدند که متن آن‌ها در کتب اسناد تاریخی موجود است.

بر طبق اسناد موجود در بایگانی هیأت انجمن تبلیغی کلیسا در لندن، در ماه ژوئن 1873 (1290ق) اعضای این هیأت و هیأت‌های مذهبی دیگر، تقاضانامه‌ای دربارهٔ استقرار آزادی مذهب در ایران به حضور ناصرالدین شاه تسلیم کردند. در تقاضانامهٔ مزبور، به وضع نابسامان مسیحیان نسطوری و ارمنی اشاره گردیده و از شاه درخواست شده است:

همان‌طور که سی‌میلیون از رعایای مسلمان ملکهٔ انگلستان در هندوستان، همراه با رعایای هندو، زرتشتی و پیروان سایر مذاهب، از تساوی حقوق مدنی و آزادی کامل برخوردارند، همان نوع آزادی، نه به عموم مسیحیان، بلکه به همهٔ طبقات از یهودی و زرتشتی و هر فردی از افراد دیگر از رعایای شاه که به حقیقت مسیحیت معتقد بوده و بخواهد پیروی خود را آزادانه از آن دین اعلام نماید، اعطا شود.

در همان گزارش ماهانه هیأت انجمن تبلیغی کلیسا، ترجمه نامه جوایه میرزاملکم خان (مورخ پنجم ژوئیه 1873) وجود دارد که با این عبارات آغاز می‌شود:

«شاه به من فرمان داده‌اند که وصول تقاضانامه مبنی بر وضع پریشان نسطوریان و آرامنه را اعلام نمایم.»

وی پس از تمهید مقدمات، سخنان تفقد آمیزی در نامه خود می‌آورد مبنی بر این که رعایای نسطوری و ارمنی از آزادی کامل مذهبی و حقوق مدنی برخوردار خواهند شد و ناصرالدین شاه از وجود تبعیضات مذهبی و حقوقی بین رعایای خود بی‌خبر بوده است. اما به‌رغم فرامینی که این مبلغان برای ادامه فعالیت‌های مذهبی خود از شاه دریافت کردند، آنان برای حفظ موقعیت خود در شهرهایی که مستقر بودند، باید با حکام محلی نیز مناسبت‌های مسالمت آمیزی برقرار می‌کردند و این امر در برخی اوقات مشکلاتی برای آنان به‌وجود می‌آورد؛ چراکه در صورت بروز هرگونه نارضایتی، حاکم محلی مؤسسات آن‌ها را تعطیل می‌کرد و مبلغان نیز به هیچ وسیله‌ای نمی‌توانستند کار تبلیغی خود را دنبال کنند. به‌عنوان مثال، اگرچه ظل‌السلطان، حاکم اصفهان، شخصاً معلمی انگلیسی به نام اسپاروی را برای تعلیم کودکان خود استخدام کرده بود و به‌جانب‌داری از اتباع انگلستان نیز بی‌میل نبود، اما آن‌گونه که آرتور آرنولد در کتاب خود، در ایران با کاروان،¹³ ذکر می‌کند، وی پس از بروز نارضایتی‌های عمومی ناشی از فعالیت مبلغان انگلیسی، مدتی مدرسه این هیأت را تعطیل کرده بود.¹⁴

سند ذیل که ظل‌السلطان آن را خطاب به ناصرالدین شاه نوشته است، این ادعا را تأیید می‌کند: «تصدیق خاک پای همایونت شوم – البته در نظر انور اقدس همایون – ارواح‌العالمین فداه – است که غلام بعد از سفر سال دویم که از اصفهان شرف‌اندوز حضور مبارک گردیده، مراجعت به اصفهان آمد، کتابچه‌ای در باب کشیش پروسی، به خاک پای همایون معروض داشت، که ثبت آن کتابچه هنوز در نزد غلام موجود است. و شرحی از حالات و شیطنت او معروض داشتم که در ایام قحطی چقدر پول به مردم اصفهان داده و حالا مدرسه باز کرده و جمعی از اطفال آرامنه جلفا را به اسم تحصیل علوم در آن مدرسه برده و جمعی از آرامنه جلفا را ثبت داده و هر سال چند نفر از این اشخاص را به همراه خود به هندوستان می‌برد و از جانشین هندوستان برای آن‌ها نوشته می‌گیرد

که تبعه انگلیسی باشند و اکنون در جلفا، جمعی پیدا شده‌اند که همه مذهب پروتستانی پیدا کرده و از تبعه دولت انگلیسی‌اند و همه این‌ها که در اصفهان و جلفا، ملک و علاقه و خانه و زندگی و عیال و قوم و خویش دارند، رفته‌رفته یک جمع تبعه خواهند شد و این اخگر نیم‌سوخته وقتی مشتعل خواهد شد، آتش آن اغلب جاها را خواهد سوزاند. عرض نمی‌کنم که این کار به‌زودی خواهد شد، بلکه تا بیست، سی سال دیگر هم صورت نگیرد، ولی این حضرات، تخمی می‌کارند و می‌دروند تا چه وقت ثمر کند. اکنون هم ریشه آن کار سخت شده و حالا به‌اختصار، نمی‌توان قلع و قمع نمود و کاری است که چون موقع از دست رفته، به سهولت نمی‌توان رفع کرد. اکنون نیز چندی است بعضی از انگلیسی‌ها، متواتر به ایران می‌آیند و از راه بنادر فارس، از کشتی پیاده شده، مختلماً کوه‌ها را گردش می‌کنند و به اصفهان می‌آیند و اسم خود را سیاح می‌گذارند. از جمله، چندی قبل شخصی انگلیسی که حاکم بریلی هندوستان بود، از راه بندرعباس آمده در کوهستانات گرمسیرات فارس گردش کرده، از راه کرمان و یزد به اصفهان آمد. واضح است که حاکم بریلی بدون مأموریت از طرف دولت، به ایران نخواهد آمد، ولی خودش در همه‌جا می‌گفت که من سیاحم و محض سیاحت آمده‌ام. چند دفعه هم مایل شد که نزد غلام بیاید، ولی غلام چون از جنس انگلیسی‌ها انزجار دارم، به دفع‌الوقت گذراندم.»

ناصرالدین شاه در حاشیه گزارش ظل‌السلطان نوشته است: «ظل‌السلطان! این عریضه را درست خواندم. در این فقرات خیلی باید دقت کرد. آنچه عمل کشیش است، او را هم از ابتدا الی انتها و این که چه کارها کرده‌اند و می‌کنند و کدام یک از کارهای آن‌ها حالا و مآلاً ضرر دولت است، بنویسید برای وزیر خارجه محرمانه بفرستید. اینجا غور می‌شود و دستورالعمل صحیح برای شما فرستاده می‌شود، هر طور حکم بشود شما رفتار بکنید. آنچه سیاحان انگلیسی هستند، منع سیاحت آن‌ها را که آشکارا نمی‌توان کرد، اما دو کار می‌توان کرد و آن تکلیف شما است: اولاً طوری باطناً رفتار بکنید که به آن‌ها خوش نگذرد و یک اسباب وحشتی در سیاحت خود ملاحظه کرده، دیگر میل به سیاحت نکنند. و این فقره را هم از الوار و اکراد بدانند نه از شما. ثانیاً طوری روزنامه‌نویس مخفی داشته باشید که اعمالی که می‌کنند و حرف‌هایی که می‌زنند با ایلات و مردم، هر خیالاتی که دارند، فهمیده شود. این دو کار هر دو لازم است.»¹⁵

فارغ از جوابیه ناصرالدین شاه به ظل السلطان، از سند فوق به خوبی برمی آید که آن هنگام اگر یک حاکم محلی مثل ظل السلطان با مبلغان مسیحی درمی افتاد، به راحتی می توانست از فعالیت های آن ها جلوگیری کند. اما جالب آنکه ظل السلطان خود نوکر انگلیس بود و با آن ها کاملاً همسویی داشت. در واقع این اختلاف میان وی و مبلغان مسیحی کاملاً موردی بود. 16 در ادامه به معرفی سه تن از فعال ترین و مؤثرترین مبلغان مسیحی خواهیم پرداخت.

ادامه دارد...

پی نوشت ها:

1. برومند، صفورا، پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا در دوره قاجاریه، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر، چ 1، 1381، صص 203 — 200 (با تلخیص، تغییر و تصرف).
 2. Mary Bird in Persia: رایس کتابش را با استناد به نامه ها و یادداشتهای مری برد — که در ایران به «خانم مریم» معروف بود — درباره زندگی او نوشت. از نامه ها و یادداشتهای خانم مریم، اطلاعات مهمی درباره اوضاع اجتماعی ایران، قدرت و نفوذ روحانیون، شیوه زندگی زنان و مردم اصفهان و کرمان و آداب و رسوم رایج در کشور به دست می آید که نظایر آن اطلاعات و آگاهیها را در کمتر کتاب مشابه می توان سراغ گرفت. مری برد در سال 1891.م به ایران آمد و به مدت شش سال در اصفهان و جلفا کار و زندگی کرد. وی در 1897 به انگلستان بازگشت و در اوایل 1899 دوباره به ایران آمد و چند سالی در یزد و کرمان ماند و در سال 1914 درگذشت. ماشاءالله
- آجودانی، مشروطه ایرانی، تهران، اختران، چ 4، 1383، صص 498 — 497
3. Persian Women and Their Ceremonies
 4. Napier Malcolm
 5. Five Years in a Persian Town
 6. Persian Sketches
 7. The Development of Persia
 8. Glimpses of Persia

9. Doctors in Persia
10. Persian Old and New
11. Persian Pie
12. The Robberts Son Hassan
13. Through Persian by Caravan
14. برومند، صفورا، همان، صص 200 – 232 (با تلخیص، تغییر و تصرف).
15. همان، صص 277 – 280 (با تلخیص، تغییر و تصرف).
16. از جمله دلایل دال بر همسوبودن ظل السلطان با انگلیسیها، به موارد زیر می توان اشاره کرد.
-
-

عنوان: از جنگ های صلیبی تا فرقه سازی معاصر

آن زمان که مسلمین، بی خبر از همه توطئه ها به خود مشغول بودند، پیمانی پنهانی و شوم، سپاه بزرگ صلیبیون را از سویی (489 – 690 ق) و سپاه قوم بدوی و عاری از هرگونه فرهنگ و تمدن مغول را از دیگر سو راهی شرق اسلامی ساخت. این دو لشکر که چون فتری تند و تیز از جای جسته بودند، تمامیت سرزمین های اسلامی را از مرو و خراسان تا بیت المقدس میدان تاخت و تاز خود قرار دادند.

جرم بزرگ مسلمانان اعلام نام خدا و رسول خدا، محمد مصطفی (ص)، از بلندای همه گلدسته های مرو، ری، عراق، شام، مصر و بیت المقدس بود.

غرب مسیحی صدای اذان از مأذنه های سرزمین های اسلامی را چونان تیری بر سینه و قلب خود می شناخت.

دویست سال جنگ و خون ریزی، دویست سال ویرانی، تشتت و از هم پاشیدگی بسیاری از حوزه های علمی و فرهنگی را در پی داشت، و با این همه، بنا بر مشیت آسمانی، صدای اذان بلندتر از هر زمان در اقصا نقاط عالم طنین انداز شد.

شکل گیری امپراتوری عثمانی و سقوط قسطنطنیه (به عنوان یکی از کانون های بزرگ کلیسای مسیحی) و تأسیس خلافت اسلامی، علی رغم همه کاستی، دیگر بار خشم و کین مانده در سینه غرب مسیحی و یهودیت را که همواره خود را پشت غرب مخفی می ساخت برانگیخت.

دسیسه های اولاد یهود، مگر جریان های ماسونی، و تفرقه افکنی ها، چون بلا و بیماری به جان این امپراتوری افتاد تا آن جا که به تدریج چنان کارگر افتاد که از هم پاشیدگی، تفرق و اضمحلال روزی آن شد و آنچه بر جای ماند خاکستر دولتی بیمار و مفلوک بود که امروزه روز در هیأت جریانی لائیک و بی دین برای دستیابی به اعتبار کاسه گدایی به در خانه اتحادیه اروپا - اتحادیه غرب مسیحی - دراز می کند و کاسه تهی را با حسرت بر می گرداند.

وقتی چتر استعمار - طی دو بیست سال اخیر - برگستره کشورهای اسلامی گشوده می شد، غرب مسیحی نیک واقف بود که انگیزه و آرمان نهفته در جان ساکنین این کشورها دیر یا زود نیروهای استعماری را از این سرزمین بیرون خواهد ریخت، چنان که، چیزی نگذشت که همین انگیزه به نام خدا و به نام محمد مصطفی (ص)، استعمارگران پرتغالی، اسپانیایی، انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی را از الجزایر، مراکش، صحرا، پاکستان و عراق بیرون افکند.

این آگاهی موجب بود تا آنان با تشکیل مثلثی پلید در میان سرزمین های اسلامی، جاپایی برای خود بسازند و با پاشیدن تخم نفاق و تفرقه، امکان بازگشت دیگر بار و دیگر بار را بیابند و مجال تجدید قوای مسلمانان را از بین ببرند.

این مثلث پلید چیزی جز تأسیس مذاهب جعلی و استعماری باییت در ایران، وهابیت در عربستان و مذهب قادیانی در پاکستان نبود. از آن جا که این فرقه ها ساخته و پرداخته استعمار بودند، در:

1. فقدان روحیه جهادی،
2. رویکرد دنیامدارانه به دین (سکولاریزم)،
3. فقدان طرحی برای برکشیدن سازمان اجتماعی و مدیریت جوامع مسلمین بر اساس دین در

عصر غیبت،

4. ذلت‌پذیری و انفعال در برابر فرهنگ و تمدن ملحدانه و مشرکانه،
5. مقاومت در برابر احیاء‌گری مبتنی بر حقیقت دینی، کلام وحی و کلام ائمه معصومین (ع)،
6. ستیز با رویکرد فعال فرهنگی و تفکر شیعی به عالم و آدم و اجتهاد فقهای نامدار شیعه؛ مشترک و متفق‌القول بودند، و زمینه‌های پذیرش فرهنگ غربی و عوامل سیاسی غرب را در خود داشتند.

در واقع، پیش از بیداری و ظهور دور جدید اصلاح‌گری و احیاء‌گری مبتنی بر دین و بروز موج اعتراض در برابر غرب، این مثلث پلید شکل گرفت تا در موقع مناسب کارایی خود را بروز دهد.

فرا رسیدن فصل انحطاط تام و فروپاشی تمام فرهنگ و تمدن غربی – در آخرین دهه‌های قرن بیستم – و تجربه پایان تاریخ خودکامگی، هم‌زمان با آغاز تاریخ جدید بشر به نام دین و خدا بروز موج فراگیر اصلاح‌گری و احیاء‌گری مبتنی بر دین را سبب شد، همان که در خود و با خود ظهور قدرت اسلام و زایش مستضعفان را داشت، این همه موجب شد تا غرب، برای مقابله و به امید متوقف کردن این جریان پر قدرت از تمامی پتانسیل و توانایی‌های خود استفاده نماید.

مبارزه مسلحانه، اشغالگری نظامی، بحران‌سازی در مناسبات اقتصادی، بالاخره فرقه‌سازی برای ایجاد تفرقه و جدال‌های داخلی تنها و جوهی از ترفندهای غرب علیه اسلام و مسلمانان بودند. سلفی‌گری وهابی که امروزه در لبنان، عراق و پاکستان بیداد می‌کند، و از کشته‌ها پشته می‌سازد تنها بخشی از استراتژی «فرقه‌سازی و احیای فرقه‌ها» را نمایان ساخته است و بی‌گمان می‌تواند انتظار بروز امواج این سلفی‌گری متحجرانه وهابی را که اهرم و بازوی غرب صهیونی است در سایر نقاط کشورهای اسلامی و شیعه‌نشین داشت.

ظهور سایر فرقه‌ها و از جمله گونه‌های مختلف «صوفی‌گری و بابی‌گری» که در جای جای ایران اسلامی نمود پیدا کرده است در ادامه همان جریانی وارد میدان شده‌اند که امروزه لبنان و عراق را مبدل به قتلگاه مسلمانان مستضعف ساخته‌اند.

برخی اطلاعات حاکی از آن است که طی ربع قرن اخیر 2/5 برابر چهارده قرن گذشته، کتاب علیه مکتب امامت تألیف و منتشر شده است.

موارد زیر تنها دربرگیرنده بخش‌هایی از مأموریت‌های این فرقه‌ها و گروه‌ها در کشورهای اسلامی است:

1. سلب حیثیت معنوی از آموزه‌های دینی،
 2. ایجاد رخته و شکاف در صفوف مسلمانان،
 3. شبهه‌افکنی در مبانی اعتقادی مردم و اغفال جوانان،
 4. آلوده ساختن جوانان به مواد افیونی و روابط نامشروع (به بهانه گفت‌وگو از دین و عرفان)،
 5. ایفای نقش ستون پنجم برای دشمن و نفوذ در سازمان‌ها و نهادهای کشورهای اسلامی،
 6. منفعل ساختن نظام اسلامی در برابر خواسته‌های نامشروع در مجامع جهانی،
 7. شناسایی اشخاص حقیقی و حقوقی ضد غرب و صهیونیسم در حوزه‌های مختلف برای اقدامات بعدی در موقعیت مناسب،
 8. القای آرا و طرح‌های خود (مستقیم یا غیر مستقیم) در سازمان‌ها، نهادها، وزارتخانه‌ها از طریق افراد ساده‌لوح و یا نفوذ داده شده،
 9. ایجاد بلوا و جنجال تبلیغاتی و رسانه‌ای در هنگام به اجراء در آمدن طرح‌ها و برنامه‌های اصولی و متناسب با منافع عمومی مسلمانان
- و ...

باید پرسید در این موقعیت چه باید کرد؟

بی‌گمان وظیفه دولت اسلامی و سازمان‌ها و نهادهای وابسته به آن از همه سنگین‌تر است به ویژه در وقتی که تمامی امکانات و قدرت در اختیار آن‌هاست. سایرین و به ویژه اهل فرهنگ به عنوان جماعتی بیدار، می‌بایست همه همت خود را مصروف مقابله با این جریان نمایند.

از نظر ما مهم‌ترین وظایف به قرار زیر قابل گفت‌وگو است:

1. مجهز شدن سریع سازمان‌ها، نهادهای فرهنگی، حوزه‌های علمیه و محققان به سلاح نقد، شبهه شناسی و جریان‌شناسی برای پاسخ‌گویی به شبهات و خنثی‌سازی آموزه‌های منحرف‌القاء شده در

سطوح مختلف جامعه؛

2. ارتقای توانایی مربیان، معلمان و مبلغان و سایر دست‌اندرکاران امور فرهنگی رسمی برای پاسخ‌گویی به شبهات، معرفی فرقه‌ها و نحله‌ها و ارائه نقد و ردیه جدی و علمی برای مصونیت بخشی به جوانان و خانواده‌ها؛
 3. خروج رسانه‌های مؤثر از کسوت بی‌خبری و سرگرم‌سازی و اتخاذ موضع حقیقی برای رصد جریانات، برنامه‌سازی، پاسخگویی و نشر بیش از پیش معارف حقیقی؛
 4. ایجاد امکان نشر و توزیع آثار مناسب با ادبیات روز و ادوات جدید همراه با اقدامات جدی سازمان‌های مسئول برای جلوگیری از توزیع آثار مخرب وارداتی و یا تولید شده داخلی؛
 5. کشف همه زمینه‌های اتحاد و اتفاق در میان مذاهب اسلامی و زمینه‌سازی برای ظهور و بسط این زمینه‌ها به صور مختلف؛
 6. بی‌شک هیچ یک از اشخاص حقیقی و حقوقی نمی‌تواند وظیفه خود را در «نظارت و تماشا» خلاصه کند. ایجاد تسهیلات لازم برای حضور پر رنگ مردان صاحب درد و انگیزه، حقیقت‌جو و پیرو ولایت و حمایت از آن‌ها (حتی اگر تمامیت خطمشی ما را پذیرا نشوند) می‌تواند خاکریزهای متنوعی را در برابر این سیل مهاجم ایجاد کند. این در حالی است که سازمان‌ها و نهادهای رسمی و دولتی به دلایل مختلف قادر به حضور همه‌جانبه در این میدان و مقابله نیستند.
- امید می‌رود همت و اقدام ما با تأیید و حمایت حضرت صاحب‌الزمان (ع) همراه شود تا ضمن حفاظت همه‌جانبه از شیعه‌خانه اهل‌بیت (ع) امکان ظهور حضرتش فراهم شود.

عنوان: مسئله لبنان و فلسطین به ما چه دخلی دارد؟

اسرار یهود و اخرالزمان

در عالم جنگ‌ها را به دو گونه ساختاری تقسیم کرده‌اند: جنگ‌های قلعه‌ای و جنگ‌های میدانی. سیر تمدنی بشری نشان می‌دهد که جنگ آوران عالم، آرام آرام از جنگ‌های قلعه‌ای به سمت جنگ‌های میدانی تغییر ساختار نظامی داده‌اند.

شکست قلعه‌نشین در یک جنگ قلعه‌ای یعنی از دست دادن همه دارایی‌ها و مهتوک شدن همه حرمت‌ها. حال آن که شکست، در یک جنگ میدانی دست بالا یعنی یک خسران مادی قابل جبران.

غریبان پس از فهم تاریخی متمایز جنگ میدانی و جنگ قلعه‌ای، هرگز قلعه نساختند و همواره در میدان‌ها – هر چه دورتر بهتر – جنگیدند. حال آن که بسیاری از قلاع معتبر شرقی نه در قرون ماضیه، که در پانصد سال اخیر ساخته شده‌اند.

ویتنام در دهه‌های پیش و افغانستان و عراق در این چند ساله، و فلسطین اشغالی در همه این سال‌ها میدان جنگ ایالات متحده بوده‌اند. میدانی با فاصله‌ای دورتر از هزاران کیلومتر...

نگاه مسبوق به سابقه آمریکا و انگلیس به مسئله فلسطین اشغالی نیز از همین مزیت جنگ میدانی نشأت می‌گیرد. اسرائیل اگر از مالیات مردم امریکا باج می‌گیرد، دقیقاً به دلیل فهم همین نکته است. اسرائیل در قبال تحمل بسیاری از تهدیدات علیه آمریکا و انگلیس و در خطر افتادن شهروندانش به عوض شهروندان انگلیسی و آمریکایی طلب مزد می‌کند و این مزد البته حق مسلم اوست. در عالم امروزین هیچ کس بی‌جهت مزد نمی‌گیرد!

اما آن‌چه پیرامون تفاوت جنگ قلعه‌ای و جنگ میدانی ذکر شد، فقط به جنگ‌های فیزیکی بر نمی‌گردد. بگذارید در این مقال برگردم به مثالی از جنگ اندیشه و تفاوت جنگ قلعه‌ای و میدانی در عرصه اندیشه و به فضل خدا در آن راه کاری بیابیم در وضع موجود. جدال در عالم اندیشه نیز به همان شدت و حدت جدال در عالم واقع، بلکه با قوتی بیشتر همواره پایدار است. همین دو راهبرد

جنگ میدانی و جنگ قلعه‌ای، در عالم اندیشه نیز قابل شناسایی است. سال‌هاست علمای مذاهب عامه گرفتار نگاه قلعه‌ای شده‌اند. قلعه «دانشگاه الازهر» هرگز نمی‌تواند در مقابل هجوم شبهات مذهبی از سمت غرب مقاومت کند. پس چاره‌ای نداریم مگر آن که مانند غریبان، اندیشه دینی را در میدان‌های جنگی جهان مستقر کنیم. امروز اندیشه اصلی تمدن غرب، در هیچ کتابی، در هیچ کلیسایی، در هیچ دانشگاهی پناه نگرفته است. آن اندیشه در جان تمامی انسان‌های عالم مشغول مجادله است. این یعنی جنگ میدانی در عالم اندیشه. الازهر قرار است قلعه‌ای باشد تا در آن همه سؤالات عالم پاسخ بگیرند. اما خود این قلعه در محاصره است. محاصره‌ای با سرنوشتی محتوم. چرا که جان قلعه‌نشینان در جنگی میدانی درگیر است. الازهر قرار است پاسخ‌گوی مسائل مستحدثه باشد. این یعنی نگاه قلعه‌ای.

در ایران ما، انقلاب اسلامی توسط کسی راهبری شده که این نگاه را تغییر داد. او تصمیم گرفت که خود، مسئله مستحدثه باشد. خود، محدث حادثه باشد. پس آن حادثه در میدان‌های عالم راه می‌پیماید و امروز مثلاً در جان «سید حسن نصرالله» می‌نشیند. (کسی که این نوشته نیز حاصل مباحثه رودرو با اوست) این گونه اندیشه از قلعه خارج می‌شود و در میدان خودنمایی می‌کند.

این پدیده انسانی را بایستی با ساخت شبکه‌های انسانی تقویت نمود. این وظیفه جریان روشن فکری خاورمیانه است. صهیونیسم که امروز موتور فکری تمدن غرب و بالخصوص ایالات متحده است، از قرن‌ها پیش این شبکه انسانی را فعال کرده است. «مارانوها» یا همان یهودیان به ظاهر مسیحی شده، در تمام کشورهای اروپایی در دوران اوج یهودی ستیزی با هم متحد بودند و قوانین انسانی شبکه‌ای میانشان حکم‌فرما بود. همین مارانوها که یهودی‌الاصل بودند و جامه مبدل مسیحی پوشیده بودند، پس از مهاجرت به ایالات متحده در قالب پیورتن‌ها سازمان‌دهی شدند و ردّ ایشان تا «نئومحافظه‌کاران جدید» حاکم قابل پیگیری است.

اگر تشکیلات انسانی را در پیوریتن‌ها مقایسه کنید با جریان «فراماسونری» مبتلابه بسیاری از کشورهای منطقه، به این نتیجه جذاب می‌رسید که شبکه انسانی یکسانی تشکیل شده است. فقط با نام‌های مختلف.

جالب‌تر آن‌که فراماسونری به عنوان یک جریان تصمیم‌ساز و بازی‌ساز، بر اغلب حکومت‌گران جهان – نه فقط با مصر و ترکیه و ایران – در دوره‌های دیگر، خطر وجه سیاسی – اجتماعی دین اسلام را دریافت و با جعل فرقه جعلی «بهائیت» در مقابل تشیع، سعی نمود تا در میان دین مبین اسلام رخنه ایجاد نماید. اگر به تشکیلات بهائیت به عنوان یک شبکه انسانی توجه کنیم در می‌یابیم که به لحاظ شبکه‌ای و تشکیلاتی، بهائیت و فراماسونری، یک شکل دارند. یعنی روند رأی‌دهی شورای افتای بهائیت دقیقاً مشابه است با حلقه‌ی یک بهائیت. کما این‌که ساختار حلقه‌ای – حلزونی، بین بهائیت و فراماسونری مشترک است. اما اگر به مقر کنونی شورای افتاء بهائیت در حیفا، فلسطین اشغالی دقت و توجه کنیم. به دوره ساختن این فرقه که هم زمان است با حکومت حاکم دست‌نشانده بریتانیای کبیر در آن منطقه؛ نکته‌ی دیگری نیز متبادر به ذهن می‌شود و آن شباهت قریب تشکیلات انسانی تصمیم‌ساز در صهیونیسم جهانی با فراماسونری و بهائیت است که هر سه با پشتیبانی بریتانیای آن روز به عنوان پایتخت تمدن غرب در منطقه فلسطین اشغالی نمود پیدا کرده‌اند.

روشن‌فکری خاورمیانه نیز هیچ چاره‌ای ندارد الا ساختن یک شبکه انسانی فرامرزی، با هدف تصمیم‌سازی برای تصمیم‌گیران. باشد که فارغ از اختلاف به آن سمت گام برداریم....

عنوان: تبشیری‌ها در عصر قاجار – 3

جوزف ولف در نوامبر سال 1824 (1239ق) وارد بوشهر شد و سپس از کازرون، شیراز، اصفهان، کاشان، تهران و تبریز دیدن کرد و در تمامی این شهرها با یهودیان و مسلمانان درباره‌ی مسیحیت به بحث پرداخت. ولف نیز همانند مارتین، بدون وقفه و تحت هر شرایطی به تبلیغ می‌پرداخت. به

اسرار یهود و احرالزمان

عنوان مثال وی یکبار در شهر تبریز از ساعت ده صبح تا شش بعد از ظهر به شش زبان روسی، فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی، انگلیسی و سریانی موعظه کرد.

در دو بخش گذشته، به ترتیب مطالبی درباره اقدامات مبلغان استعماری و مسیحی در ایران – دوره قاجار – همچون: ترجمه و پخش انجیل، نشر کتب مسیحی در کنار کتاب مقدس، سفرنامه نویسی، فعالیت پزشکی، نشر سرودهای مسیحی، تأسیس مدرسه به سبک مسیحی، ارتباط گیری با عشایر ایرانی، تلاش برای جذب دربار و حکام محلی؛ و نیز معرفی چهره‌های شاخص و تأثیر گذار این جریان در ایران به حضور شما تقدیم شد. در آخرین قسمت، به معرفی دو تن از چهره‌های مهم دیگر تبشیری و اقداماتشان در ایران می‌پردازیم.

2. ژوزف ولف

یکی دیگر از مبلغان منفردی که پس از هنری مارتین به ایران آمد و فعالیت گسترده‌ای را در دربار قاجار و شهرهای مختلف ایران برای اشاعه مسیحیت در پیش گرفت، مردی آلمانی تبار و یهودی الاصل به نام «ژوزف ولف» – متولد 1796 م – بود. گرچه پدر ولف از روحانیان یهودی بود، اما ولف در جوانی ضمن فراگیری زبان‌های بیگانه – به ویژه زبان یونانی – با عقاید مسیحیت آشنا شد و از این رو برای تحصیل به رم رفت. ولف سپس در کمبریج به تحصیل زبان‌های فارسی و عربی پرداخت، الهیات مسیحیت پروتستان را فراگرفت و پس از مدتی به تبلیغ در بین یهودیان علاقمند شد. ژوزف ولف در انگلستان به کلیسای انگلیکن پیوست و در «انجمن لندن برای اشاعه مسیحیت در بین یهودیان» یا «CMJ» به فعالیت پرداخت. سرانجام ولف نیز همانند هنری مارتین تحت تأثیر عقاید و آرای «چارلز سیمئون» داوطلب شد به عنوان یک واعظ معمولی برای تبلیغ به شرق میانه اعزام شود. ژوزف ولف سفر تبلیغی خود را در سال 1821 (1236ق) آغاز کرد. این سفر پنج سال به طول انجامید.

جوزف ولف در نوامبر سال 1824 (1239ق) وارد بوشهر شد و سپس از کازرون، شیراز، اصفهان، کاشان، تهران و تبریز دیدن کرد و در تمامی این شهرها با یهودیان و مسلمانان درباره مسیحیت به

اسرار یهود و اواخرالزمان

بحث پرداخت. ولف نیز همانند مارتین، بدون وقفه و تحت هر شرایطی به تبلیغ می‌پرداخت. به عنوان مثال وی یکبار در شهر تبریز از ساعت ده صبح تا شش بعد از ظهر به شش زبان روسی، فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی، انگلیسی و سریانی موعظه کرد.

ولف در 1826 (1242ق) ازدواج کرد. نتیجه این ازدواج، پسری به نام هنری دراموند بود که بعدها به نمایندگی مجلس انگلستان رسید و مدتی نیز به عنوان «وزیرمختار انگلستان در ایران» به خدمت پرداخت. سرهنری دراموند ولف مقارن انجام مأموریت خود در ایران (1887-1890) به عنوان یکی از سیاستمداران فعال در عرصه اقتصاد بین‌الملل انگلستان و به سبب ده سال نمایندگی حزب محافظه‌کار در مجلس این کشور، از حمایت و پشتیبانی کارگزاران دولت متبوعه خود برخوردار بود. وی با تکیه بر تجربیات اقتصادی خویش و به منظور کاهش نفوذ روسیه، در صدد جلب سرمایه‌گذاری تجار انگلیسی در ایران برآمد و در رویدادهای اقتصادی مهمی نظیر انعقاد قرارداد تجاری رویترا، امتیاز تالبوت در انحصار خرید و فروش توتون و تنباکو و آزادی کشتیرانی در کارون، نقش مؤثری ایفا کرد. علاوه بر این، وی را باید پیشرو تفکر رسمیت‌بخشیدن به حضور روسیه و انگلستان در ایران دانست که سرانجام با انعقاد عهدنامه 1907 به حقیقت پیوست.

فعالیت‌های ولف

الف- ملاقات‌های سیاسی - تبلیغی: ژوزف ولف شرح سفر خود را در کتابی با عنوان تحقیقات و زحمات تبلیغی بین یهودیان، مسلمانان و سایر فرق به تفصیل بیان کرده است. وی در این سفر، با شاهزادگان قاجار از جمله «عباس میرزا نایب‌السلطنه» و اعضای سفارت انگلستان در آذربایجان مانند دکتر مک‌نیل (Dr. McNeill)، سر جان کمپبل (Sir John Campbell) و دکتر کورمیک (Dr. Cormick) ملاقات کرد. او در طول سفر همواره خود را یک انگلیسی واعظ معرفی می‌کرد و با پیروان فرق و ادیان مختلف به بحث و گفت‌وگو می‌پرداخت، به گونه‌ای که بخشی از کتاب او به شرح مباحث وی با یهودیان، زرتشتیان، ارامنه، مسلمانان شیعه، سنی، صوفیان و... اختصاص دارد.

ژوزف ولف در خراسان با عباس میرزا نیز ملاقات کرد. در این دیدار، عباس میرزا از عقیده ولف

اسرار یهود و اواخرالزمان

مبنی بر «تأسیس مدرسه در ایران» استقبال نمود و حتی در یکی از مباحث ولف با مسلمانان و یهودیان شرکت کرد. عباس میرزا خود با ولف به مباحثه پرداخت و سپس در نامه‌ای او را به «امیر بخارا» معرفی نمود. در مقابل این استقبال عباس میرزا از ولف، وی در بیرجند به سرقت دوازده هزار تومان از اموال عباس میرزا متهم شد و تحت تعقیب قرار گرفت¹ که به سبب انگلیسی‌بودن او را رها کردند. ولف پس از رهایی، نسخی از کتاب مقدس را به زبان عربی و فارسی در آن ناحیه پخش کرد.

ولف در آخرین سفرش به ایران در سال 1843، با همراه آوردن تعداد قابل توجهی کتاب مقدس (عهد جدید)، پس از دریافت سفارش نامه‌هایی از سلطان عثمانی و شیخ‌الاسلام آن سامان، با «محمدشاه قاجار» ملاقات کرد و از وی نیز سفارش نامه‌هایی برای فعالیت گسترده‌تر دریافت نمود.

ب- فعالیت‌های استعماری: همان‌گونه که گذشت، فعالیت‌های تبلیغی کلیسا همواره با سیاست‌های استعماری کشورهای استعمارگر هماهنگ بود. فعالیت ژوزف ولف نیز از این قاعده مستثنی نیست. یکی از مهم‌ترین نتایج فعالیت تبلیغی ولف برای استعمار، تحقیقات وی دربارهٔ اقلیت یهود در شرق، به‌ویژه در ایران بود. تحقیقات ولف در زمینهٔ اقلیت یهود، سرآغازی برای نگاهی ویژه به یهودیان شرقی از جانب کلیسا شد. در ایام تبلیغ ولف در ایران، نظریه‌ای خاص در اروپا راجع به اسباط گمشدهٔ یهودیان رایج شد که بر اساس آن، رابطه‌ای این‌همانی میان افغانه و اسباط گمشده یهودیان برقرار می‌شد. احتمالاً از همین رو است که ژوزف ولف بیشترین تلاش خود را به تحقیق دربارهٔ یهودیان ایران و همچنین اسباط گمشده آنان، در این سرزمین و آسیای میانه معطوف کرد. از سوی دیگر، با توجه به پیشینهٔ اندیشهٔ رایج و سیاست انگلستان مبنی بر حمایت از یهودیان در شرق و ترغیب آنان به مهاجرت به فلسطین، می‌توان چنین انکاشت که فعالیت‌های ولف در زمینه شناسایی یهودیان، تاحدودی از این امر نشأت می‌گرفته است. در واقع، در صورت تعیین افغانه به عنوان یکی از اقوام یهود، اقدامات سیاسی دولت انگلستان برای نفوذ و تسلط بر افغانستان با عنوان قانون حمایت از یهودیان شرق، رسمیت می‌یافت و این امر به نوبهٔ خود حضور انگلستان در شرق آسیای میانه را موجه می‌نمود. خود ولف در این باره می‌نویسد:

اسرار یهود و اواخرالزمان

برای نخستین بار مسیحیت را به یهودیان مقیم ایران، خراسان، بخارا، افغانستان، دشت ترکستان، خوقند و تاتارهای چینی شناساندم و جمعی از یهودیان مصر، یافا، صنعا، یمن و بخارا را تعمید دادم. من اولین بار مسئله یهود را در دانشگاه‌های آکسفورد، لیدن، اوترخت و در کنگره آمریکا مطرح کردم.

سرانجام به دنبال فعالیت‌های گسترده و مداوم ژوزف ولف برای تبلیغ یهودیان شرق میانه - خاصه ایران - انجمن لندن برای اشاعه مسیحیت در میان یهودیان، در سال 1844 اولین مبلغان مسیحی را برای فعالیت در جوامع یهودی ایران اعزام کرد.

از سوی دیگر، با توجه به این که مقارن قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم قمری) ایران از نظر موقعیت سوق الجیشی و استراتژیک به عنوان دروازه دسترسی به هندوستان، همواره مورد توجه دولت‌های انگلستان و روسیه قرار داشت، سفرهای مکرر ولف به شرق میانه را نمی‌توان با اهداف سیاسی و استعماری انگلستان در این ناحیه بی‌ارتباط دانست؛ خاصه آن که حضور ولف به عنوان مبلغ مذهبی در شرق میانه، کمتر از سفر کارگزاران سیاسی و نظامی انگلستان، توجه امرا و اهالی آن ناحیه را جلب می‌کرد.

ج- دستاوردها:

1. ملاقات با قشرهای مختلف مردم: از جمله مهم‌ترین فعالیت‌های ولف در سفرهایش به شرق میانه و ایران، ملاقات با قشرهای مختلف مردم بود. وی، طی دیدار با افراد گوناگون، آمادگی آنان برای گرایش به مسیحیت را مد نظر قرار می‌داد و به شیوه‌های مختلف توجه آنان را به این آیین جلب می‌کرد. از جمله اقدامات وی در این زمینه، ملاقات وی با فردی به نام میرزا ابراهیم شیرازی است. گویا ولف پس از آشنایی با وی و بررسی توانایی‌های او، هزینه سفر وی به انگلستان را متقبل شد. گرچه از هدف اصلی ولف برای اعزام میرزا ابراهیم به انگلستان اطلاع دقیقی در دست نیست، اما میرزا ابراهیم با حمایت سرگور اوزلی به عنوان استاد زبان فارسی و عربی در کالج هند شرقی «هیلی بری» به کار مشغول شد. البته از تغییر یا عدم تغییر مذهب میرزا ابراهیم به وسیله ولف اطلاع دقیقی در دست نیست، اما نمی‌توان قبول کرد که بی‌هدف، ولف هزینه سفر وی

اسرار یهود و اواخرالزمان

را متقبل شود و سرگور اوزلی نیز مقدمات تحصیل و تدریس وی را در انگلستان فراهم کند. از آن جا که وی با یک زن انگلیسی ازدواج کرد و نام فرزند او نیز نامی مسیحی بود، می‌توان وی را یکی از نخستین دست‌پرورده‌های ولف و سایر مبلغان انگلیسی در ایران قاجاری دانست.

2. ولف درباره نسطوریان مقیم ارومیه و خسروی تحقیق کرد و نسخه ارزشمندی از اسفار پنج‌گانه تورات به زبان سریانی را با خود به انگلستان برد که انجمن کتاب مقدس، برای بریتانیا و خارج چندین نسخه از آن را چاپ و منتشر کرد.

3. خدمت ولف به مسیحیت، صرفاً محدود به حوزه ایران نبود. وی در سال 1835 سومین سفر خود را از انگلستان به شرق میانه از سر گرفت و این بار به تحقیق درباره مسیحیان و یهودیان قاهره، حبشه، جدّه و یمن پرداخت و نسخه‌هایی از کتاب عهد جدید را در دسترس آنان قرار داد. 2.

4. تبلیغات و تحقیقات ولف، به نتایج مثبتی در نحوه تعامل میان یهود و مسیحیت در ایران انجامید. قضیه از این قرار بود که انجمنی به نام «انجمن اشاعه مسیحیت در بین یهودیان» در سال 1809 و به منظور تبلیغ و تبشیر یهودیان به آیین مسیحیت و ایجاد تسهیلات آموزشی و پزشکی برای آنان در سراسر جهان، در لندن تأسیس شد. اما اعضای این انجمن تا زمان ورود ژوزف ولف به ایران و سفرهای مکرر او – در دهه‌های 1820 و 1830 – برای تأسیس شعبه‌ای به منظور ترویج مسیحیت در بین یهودیان ایران، هیچ اقدامی به عمل نیاوردند. از این جهت، پس از آن که ژوزف ولف به انگلستان بازگشت، با تکیه بر اطلاعاتی که از وضع یهودیان ایران و سایر سرزمین‌های واقع در شرق میانه جمع‌آوری کرده بود، اولین هیأت برای فعالیت بین یهودیان در سال 1844 به ایران اعزام شد. اعضای این هیأت سه‌نفره به طور هم‌زمان در مناطق یهودی‌نشین ایران به جمع‌آوری اطلاعات و تبلیغ و تبشیر یهودیان پرداختند و شرح مشاهدات خود را در اختیار انجمن قرار دادند. مدتی بعد، فعالیت‌های مبلغان این هیأت در بین یهودیان ایران، توجه سر موزس مونتیه فیوره – رهبر یهودیان انگلستان – را به خود جلب کرد و وی بودجه خاصی را برای کمک به این هیأت در نظر گرفت. بدین ترتیب، هیأت اشاعه مسیحیت در بین یهودیان، در شهرهای تهران، اصفهان و همدان، سه مرکز تبلیغی تأسیس کرد و از آن پس، همکاری خود را با انجمن تبلیغی کلیسا در

اصفهان که در میان تمام اقلیت‌های دینی در ایران فعالیت می‌کرد، آغاز نمود. «رابرت بروس» مؤسس انجمن تبلیغی کلیسا در اصفهان، در مراسم مذهبی که اعضای هیأت مبلغان انگلیسی برای یهودیان برگزار می‌کردند، به موعظه می‌پرداخت و دکتر کار در امر احداث نمازخانه برای بیمارستان این هیأت در اصفهان با آنان همکاری می‌کرد. به عبارتی گرچه هیأت انجمن اشاعه مسیحیت در بین یهودیان به ظاهر هیأت مستقلی محسوب می‌شد، اما در باطن جزئی از هیأت انجمن تبلیغی کلیسا در ایران بود.³

3. رابرت بروس

انجمن تبلیغی کلیسا با توجه به ساختار مذهبی ایران مبنی بر حاکمیت غالب دیانت اسلام و تعصب مسیحیان بومی و سایر اقلیت‌های دینی در حفظ آیین‌های خویش، مایل بود بخش عمده فعالیت‌های تبلیغی خود را در سرزمینی چون هندوستان متمرکز کند تا از این طریق تا حدودی تحت حمایت نیروی استعماری انگلیسی حاکم بر آن منطقه، قرار گیرد و در ضمن، به تغییر کیش اهالی بومی آن سامان که به این امر مستعدتر و متمایل‌تر بودند، بپردازد. اما ناگفته نماند که اعضای انجمن تبلیغی کلیسا، به‌رغم سفرهای مبلغان منفرد، برای حفظ حلقه‌های ارتباطی خود در هندوستان، همواره امکان فعالیت در ایران را مد نظر داشتند. باین حال آن‌ها هیچ‌گاه در صدد تأسیس یک پایگاه ثابت در ایران برنیامدند و شاید هم مبلغ داوطلب برای انجام این کار نیافتند؛ چرا که برای ایجاد چنین مرکزی، آنان نمی‌توانستند از وجود مبلغان منفرد سود جویند. در واقع، انجمن تبلیغی کلیسا حداقل به دو یا سه مبلغ دائمی نیاز داشت تا امکان حضور و فعالیت آنان را کمابیش تا حدود یک سال در ایران بررسی نماید و اطلاعات مورد نیاز آنان را برای توسعه امور تبلیغی در این کشور جمع‌آوری کند. سرانجام زمان مناسب برای این کار در سال 1869، یعنی مقارن بیست‌ویکمین سال حکمرانی ناصرالدین‌شاه قاجار (متوفی 1896) فراهم شد و انجمن تبلیغی کلیسا مبلغی به نام رابرت بروس را برای اقامت دو ساله به ایران فرستاد.

رابرت بروس یک مبلغ ایرلندی از اعضای کالج تثلیث دوبلین بود که در بیست‌وپنج سالگی و به سال 1858 از مقام شماسی - خادم کلیسا و رتبه‌ای پایین‌تر از کشیش - به عنوان کشیش، تعمیم داده شد و برای خدمت در هیأت انجمن تبلیغی کلیسا در ناحیه آمرینسار در پنجاب هندوستان مستقر

اسرار یهود و اخرالزمان

شد. بروس در سال 1868 به سبب بیماری به همراه همسرش به انگلستان بازگشت و یک سال بعد به تنهایی بار دیگر سفر خود را به هندوستان در پیش گرفت. وی از آن جا که طی اقامت در هندوستان با فارسی‌زبانان بسیاری روبه‌رو شده بود، تصمیم گرفت برای تکمیل زبان فارسی خود و اصلاح ترجمه انجیل هنری مارتین مدتی در ایران به سر برد. از این رو، وی، در سال 1869 به عنوان تنها نماینده انگلیسی دولت انگلستان در جلفای اصفهان مستقر شد تا ترجمه فارسی انجیل و تورات را اصلاح نموده، کتاب دعایی را به زبان ارمنی ترجمه کند. 4 ورود بروس به اصفهان با یکی از ادوار بروز قحطی در سراسر ایران و شیوع وبا در اصفهان هم‌زمان بود. بروس با تکیه بر وظایف تبلیغی خویش، در صدد برآمد ضمن انجام امور خیریه، برای نگهداری و رسیدگی به قحطی‌زدگان و بیماران مبتلا به وبا، اولین نمونه از فعالیت‌های انجمن تبلیغی کلیسا را به جامعه اصفهان معرفی کند. وی پس از آن که همسرش در سال 1870 به او ملحق شد، کار رسیدگی به آسیب‌دیدگان را آغاز کرد و حدود هفت‌هزار نفر را که دوهزار نفر آن‌ها ارمنی بودند، تحت پوشش قرار داد. بدین ترتیب، حدود شانزده‌هزار پوند از لندن و مبلغی حدود هزار پوند به عنوان اعانه برای قحطی‌زدگان، خاصه ارمنه و یهودیان جلفا و اصفهان به دست بروس رسید. هزینه نگهداری و رسیدگی از این افراد را، بروس و برخی حامیان امور تبلیغی در انگلستان و اروپا تأمین می‌کردند.

برخی از ارمنه جلفا از فعالیت‌های بروس استقبال کردند و به وی پیشنهاد کردند در تأسیس یک مدرسه کوچک برای ارمنه به آن‌ها کمک کند. البته در همان حال گروه دیگری از ارمنه جلفا به طور علنی با حضور بروس و فعالیت‌های او – که کمابیش سبب تغییر آیین برخی از ارمنه و پذیرش آیین پروتستان شده بود – مخالفت می‌کردند.

بروس طی پنج سال اقامت خود در ایران، علاوه بر انجام امور خیریه که در نهایت برای جلب توجه اهالی اصفهان و جلفا نسبت به فعالیت‌های هیأت تبلیغی بود، امر تبلیغ و ترویج آرا و عقاید مسیحیت پروتستان را نیز بر عهده داشت. وی برای نیل به این مقصود، مراسم مذهبی را در محل اقامت خود به زبان فارسی برگزار می‌کرد و تنها سرودها و مزامیر را به زبان ارمنی بیان می‌نمود. وی بر آن بود که علاوه بر ارمنه، سایر اهالی جلفا و اصفهان مانند مسلمانان و یهودیان را نیز به

اسرار یهود و اواخرالزمان

پذیرش آرا و عقاید پروتستان دعوت کند. البته فعالیت او در این زمینه، در بیشتر موارد بی‌نتیجه بود. با این حال، پس از گذشت شش سال از اقامت بروس در جلفا، سرانجام انجمن تبلیغی کلیسا متقاعد شد تا فعالیت بروس در ایران را به رسمیت بشناسد و بدین ترتیب در تابستان 1875 اولین هیأت انجمن تبلیغی کلیسا به طور رسمی کار خود را در ایران دنبال کرد و از پشتیبانی و حمایت دائمی و رسمی انجمن مذکور برخوردار شد.

به مرور ایام و به‌ویژه پس از سفر موفقیت‌آمیز بروس و خانواده‌اش به ایرلند در سال 1881 که به تأمین بودجه مورد نیاز هیأت انجامید، شماری از مبلغان ایرلندی آمادگی خود را برای همکاری و فعالیت در هیأت انجمن تبلیغی کلیسا در جلفا اعلام کردند. برخی از این اعضای جدید، از مبلغان منفرد و شماری از آنان نیز از جمله زنان مبلغ بودند. از آن‌پس، فعالیت مبلغان هیأت انجمن تبلیغی کلیسا در جلفا در سطح قابل‌توجهی توسعه یافت و در سه شاخه امور مذهبی، آموزشی و پزشکی متمرکز شد که در واقع دو شاخه آموزشی و پزشکی، جزئی از فعالیت مذهبی بودند.

فعالیت‌های بروس

الف- فعالیت‌های تبلیغی: اگرچه رابرت بروس برای ترجمه و تصحیح متون کتب عهد عتیق و جدید به ایران آمد، اما حیطة وظایف او تنها به این امر محدود نمی‌شد. آرتور آرنولد-سیاح انگلیسی - ضمن توصیف بروس از وی به عنوان یک مبلغ استثنایی، سرباز الهی با ذائقه‌ای خاص برای جنگ مذهبی در دورترین مکان‌های زمین و مسلط‌ترین فرد در ایران به زبان فارسی یاد می‌کند. رابرت بروس به سبب تسلط بر زبان فارسی، علاوه بر ترجمه و تصحیح کتب مقدس، برای اهالی جلفا موعظه می‌کرد و از ترجمه متون مذهبی به زبان فارسی برای جلب توجه عامه مردم سود می‌جست. همچنین بروس کلاس‌هایی برای فراگیری زبان انگلیسی برای بزرگسالان تشکیل داده بود. پس از این کلاس‌ها، مراسم عبادی به شیوه آیین آرامنه برگزار می‌شد. این کلاس‌ها و مراسم، انگیزه لازم را برای جلب توجه آرامنه به حضور در هیأت ایجاد می‌کرد. اگر چه اکثر آرامنه هیچ‌گاه از عقاید خود بازنگشتند، اما به هر حال حضور در هیأت بر وجهه ظاهری فعالیت مبلغان انجمن تبلیغی کلیسا می‌افزود.

ب - فعالیت‌های آموزشی: رابرت بروس پس از اقامت در جلفا به پیشنهاد برخی از ارامنه و با همکاری کاراپت هوانس، مدرسه‌ای برای آموزش پسران ارمنی در جلفا تأسیس کرد. این مدرسه در حدود سال 1874 کار خود را در جلفا آغاز کرد. سه سال پس از تأسیس این مدرسه در 1877 حدود 131 شاگرد - که همگی، جز سه کودک، ارمنی بودند - در این مدرسه تحصیل می‌کردند. بعضی از فرزندان کشیشان ارمنی نیز در شمار این محصلین بودند. همچنین برخی از کودکان بی‌سرپرست نیز در این مدرسه تحصیل می‌کردند که طبعاً هیأت انجمن تبلیغی کلیسا مخارج تحصیل آنان را تأمین می‌کرد. شمار دانش‌آموزان این مدرسه در سال 1891 حدود 205 نفر بود و در مدت پانزده سال، حدود 56 درصد به تعداد دانش‌آموزان آن افزوده شد. برنامه درسی این مدرسه عبارت بود از: آموزش زبان لاتین، فرانسه، انگلیسی، چهار کتاب اول هندسه اقلیدسی و جبر، که بعضی از این دروس به نوجوانان تدریس می‌شد. به نقل از دکتر ویلز، برنامه درسی این مدرسه با کلاس‌های درسی سیکل اول دبیرستان در انگلستان مطابقت داشت. علاوه بر مدرسه پسرانه، هیأت جلفا مدرسه دخترانه‌ای نیز ایجاد کرد. این مدرسه را مبلغان زن اداره می‌کردند و حدود صد دانش‌آموز دختر در آن به تحصیل اشتغال داشتند. همچنین کلاس‌های خاصی برای تعلیم فنون و حرف‌مختلف، از جمله نجاری برای پسران و خیاطی، سوزن‌دوزی و برودری‌دوزی برای دختران در نظر گرفته شده بود که به سبب امکان استفاده از این فنون در زندگی روزمره و امرار معاش، این کلاس‌ها بسیار مورد استقبال دانش‌آموزان و خانواده‌های آنان قرار گرفت. گفتنی است تعلیم این حرف را غالباً استادکاران بابی بر عهده می‌گرفتند و دولت انگلستان نیز از صرف هزینه در این خصوص خودداری نمی‌ورزید. علاوه بر این، گروهی از ارامنه جلفا که کودکان آن‌ها در این مدرسه تحصیل می‌کردند، معتقد بودند که کودکانشان پس از تحصیل در این مدارس و آشنایی با زبان انگلیسی، به سهولت می‌توانند به هندوستان بروند و با پرداختن به برخی امور اقتصادی، از موقعیت مالی مناسب برخوردار شوند و با ارسال مبالغی، خانواده‌هایشان را تأمین کنند و تغییر قابل توجهی در وضع اجتماعی و اقتصادی خود به وجود آورند. به نقل از ایزابلا برد، با در نظر گرفتن بزرگ‌سالانی که در این هیأت تعلیم می‌دیدند، حدود سه‌هزار نفر از آنان، پس از فراگیری زبان، علوم و حرف‌مختلف به هندوستان، جاوه یا اروپا می‌رفتند و در این نواحی به تحصیل یا کار مشغول می‌شدند. کلارا رایس، از سیاحان و وابستگان به انجمن تبلیغی کلیسا، نیز در کتاب خود به نام زنان ایران و رسوم آن‌ها به مواردی از این مهاجرت‌ها اشاره کرده،

یاد آور می شود که برخی دختران دانش آموز در مدارس هیأت برای تحصیل پزشکی و سایر علوم به ایالت متحده آمریکا، هندوستان و انگلستان می رفتند. در مدارس هیأت انجمن تبلیغی کلیسا، علاوه بر تعلیم و تدریس دانش آموزان، مکان مخصوصی نیز برای فعالیت های ورزشی آنان در نظر گرفته شده بود. 5

پی نوشت ها:

1. در قضیه تنباکو، ظل السلطان برای تجدید مراتب خدمتگذاری خویش نسبت به دستگاه رژی و انگلیس، تلگرافی به آرنستین فرستاد و نوشت: «بر عهده خود واجب می دانم که مساعی خود را از هر جهت به کار ببرم و تا به حال با وجود ضعف و ناخوشی، از هیچ کمکی مضایقه نداشته ام... هر چه مستر موئیر خواسته همواره بر آورده ام و بعد از این نیز انجام خواهم داد. و به حرمت های آخوندها نباید اعتنایی داشت.» (ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، تهران، جاویدان، 1346؛ نقل از موسی نجفی، همان، صص 64-63)

2. سه سال پس از نهضت تنباکو که ناصرالدین شاه به علت اعتراض مردم، ظل السلطان را به تهران احضار کرد و او را در شرف عزل قرار داد، ایادی انگلیس در تهران به زور ظل السلطان را برای بار مجدد به ناصرالدین شاه تحمیل کردند و حکم دوباره وی برای اصفهان را از او گرفتند.

3. الگار، حامد، دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجار)، ترجمه: ابوالقاسم ستی، تهران، توس، چ 2، 1369، ص 167

4. حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن و بورژوازی غرب، تهران، امیر کبیر، چ 3، 1378، صص 532-507 (با تلخیص، تغییر و تصرف).

5. ولف، یک بار دیگر نیز، مدتی در بخارا زندانی شد تا این که به وساطت محمدشاه و اصرار کلنل شیل، سفیر انگلستان در ایران، آزاد شد و به ایران بازگشت.

عنوان: یهود و مسئله قتل عبدالله؛ پدر پیامبر (ص)

اسرار یهود و احوالزمان

کاهنان و احبار یهود تلاش کردند تا عبدالله را بکشند. بزرگشان به نام ربیان گفت: غذایی فراهم کنید و آغشته به سم مهلک نمایید و آن را نزد عبدالمطلب ببرید. یهودیان چنین کردند و آن را توسط زنانی که صورت خود را پوشانده بودند به خانه عبدالمطلب فرستادند.

یهودیان از دیر هنگام در صدد قتل رسول خدا(ص) بودند؛ چه آن زمان که در صلب پدرش عبدالله بود و چه زمانی که در رحم مادرش آمنه قرار داشت، و به ویژه پس از تولد و بعثت.

1. کاهنان و احبار یهود تلاش کردند تا عبدالله را بکشند. بزرگشان به نام ربیان گفت: غذایی فراهم کنید و آغشته به سم مهلک نمایید و آن را نزد عبدالمطلب ببرید. یهودیان چنین کردند و آن را توسط زنانی که صورت خود را پوشانده بودند به خانه عبدالمطلب فرستادند.

همسر عبدالمطلب بیرون آمد و خوشامد گفت: آنها گفتند: ما از بستگان عبد مناف و فامیل دور تو هستیم. عبدالمطلب به خانواده اش گفت: بیاید و از آنچه بستگانان برایتان آورده اند بخورید. اما همین که خواستند از آن بخورند، غذا به سخن آمد و گفت: از من نخورید که مرا مسموم کرده اند. خانواده عبدالمطلب از غذا نخوردند و به جستجوی آن زنان برخاستند ولی اثری از ایشان نیافتند. که این حادثه یکی از نشانه های پیامبری رسول خدا(ص) است. 3

2. بار دیگر گروهی از احبار یهود در لباس تجار از شام به مکه آمدند تا جناب عبدالله بن عبدالمطلب - پدر گرامی پیامبر خدا(ص) - را به قتل برسانند. آنها شمشیرهای آغشته به سم، همراه خود داشتند و مترصد فرصتی مناسب بودند تا نقشه پلیدشان را به مرحله اجرا در آورند.

جناب عبدالله به قصد شکار از مکه خارج شد و یهودیان فرصت را غنیمت دانسته، او را محاصره کردند و خواستند او را بکشند اما خداوند به وسیله گروهی از بنی هاشم که از راه رسیدند، او را

اسرار یهود و اواخرالزمان

نجات داد. گروهی از احبار کشته شدند و بعضی دیگر به اسارت درآمدند. 2

عبدالله بن عبدالمطلب در سن 17 یا 25 سالگی به طرز مشکوکی از دنیا رفت. کازرونی در کتاب خود المنتقی می نویسد:

24 سال از پادشاهی کسری انوشیروان گذشته بود که عبدالله متولد شد. وقتی 17 ساله شد با آمنه ازدواج کرد و هنگامی که آمنه به رسول خدا(ص) باردار شد، عبدالله در مدینه وفات کرد. 4

انگشت اتهام در وفات عبدالله، متوجه یهود است و آنها متهم به مسموم کردن او هستند؛ زیرا آنها بارها در مکه کوشیدند تا علی رغم موانع او را بکشند، پس اگر پای عبدالله به مدینه می رسید، چگونه رفتار می کردند؟! البته هدف، رسول خدا(ص) بود و قربانی، عبدالله!

پی نوشت ها:

1. علامه مجلسی، بحار الانوار، چاپ جدید، ج. 49

2. همان، ج 15، ص 90، 91

3. همان، ج 15، ص 90، 91

عنوان: وحی و پیامبری با طعم هالیوودی

دیوید وارک گریفیث با فیلم «تعصب» در نیمه اول قرن بیستم، نخستین تصویر سینمایی از مسیح را به نمایش گذاشت و به الکویی برای تقلید آیندگان تبدیل شد. در سال 1953م. فیلم «خرقه» در کمپانی یهودی «فوکس قرن بیستم» ساخته شد، که در آن فراز اصلی و دراماتیک ماجرا یعنی محاکمه و محکومیت حضرت توسط رهبران دینی و سیاسی یهود به فراموشی عمده سپرده شده

بعد از نقد «مصائب مسیح»، آن جوان با چه آب و تابی از آرشیو مفصل و تخصصی فیلم‌های هالیوودی اش صحبت می‌کرد. همچنین از تخصصش در فهم و نقد فیلم‌های هنری و اصیل می‌گفت که انکار من گناهکارم که بدون نقد و بررسی «آخرین وسوسه مسیح» به نقد «مصائب مسیح» پرداخته‌ام. یادم می‌آید همان جا با احتیاط به او گفتم: «حتماً فیلم را خواهیم دید ولی فکر نمی‌کنم فیلمی با چنین نامی، چندان بی‌طرف هم باشد و اساساً آیا می‌توانیم هنر بی‌طرف داشته باشیم یا نه؟ باید دقت کرد. اصلاً مگر می‌شود انسان به نحوی فکر کند که هم غیررسمانی و هم غیر شیطنانی باشد؟ فکری بی‌طرف! نمی‌دانم، باید هر دو بیشتر تأمل کنیم.»³

یادم می‌آید ناگهان مثل اینکه بادکنکی کنار گوشش ترکانده باشم، جا خورد و با انکاری متفکرانه گفت: «ولی فکر می‌کنم حتماً هنر بی‌طرف داریم و نمونه‌ی خوبش همین فیلم آخرین وسوسه مسیح است. باور نداری فیلم را ببین و خود قضاوت کن. به او قول دادم که فیلم را با دقت خواهیم دید و نتیجه‌اش را به شما ایمیل خواهیم زد. فیلم را پیدا کردم و دیدم. اما مثل اینکه عیسای این فیلم با عیسای «انجیل به روایت متی» و «مصائب مسیح» خیلی تفاوت دارد. انکار اصلاً کارگردان و نویسنده، کتاب مقدس مسیحیان را مورد توجه قرار نداده‌اند! سراغ مجلات و سایت‌های مسیحی و سینمایی رفتم و هرچه توانستم در مورد داستان فیلم و کارگردان و نویسنده‌اش، مطالبی جست‌وجو و جمع‌آوری کردم. برای تکمیل کار، مطالبی هم در مورد نگاه کلی هالیوود به دین اسلام و پیامبری داشتم. به نظرم رسید بتوانم صفحاتی از مجله را به موضوع مهم ولی کمتر کار شده «وحی و پیامبری از دیدگاه هالیوود» اختصاص دهم که جامعه ما را هم – به دلیل دینی بودنش – به شدت تحت تأثیر قرار داده است؛ ولی متفکران ما کمتر به این مهم پرداخته‌اند. در مسیر تحقیق، با هر کدام از دوستان که روبرو می‌شدم، از استاد حوزه و دانشگاه تا طلبه و دانشجو و دانش آموز، همه

بسیاری از این فیلم‌های هالیوودی را دیده ولی به تعمق جدی نپرداخته بودند و هر کدام حرف‌هایی در دل داشتند، ولی در فکر قلمی کردن و تأمل دقیق در آنها نبودند. نمی‌دانم، شاید کارهای بسیار مهم‌تری داشتند از بررسی تأثیر سینما، این «رسانه جاعل» بر موضوعی به اهمیت وحی و پیامبری.⁴

در جست‌وجوی ریشه‌ها

مطمئن بودم فیلمی چون «آخرین وسوسه مسیح» از آسمان به زمین نیفتاده است، یا مثلاً فیلمی چون «ده فرمان»⁵ که با قباح تمام به حضرت موسای قبل از پیامبری نسبت‌های ناروایی می‌دهد، از رود نیل گرفته نشده است. باید جست‌وجو می‌کردم که بفهمم چرا در انیمیشن «شاهزاده مصر»⁶، حضرت موسی (ع) در ابتدای فیلم حتی با تفکر خداپرستی هم آشنا نیست و یک جوان لذت‌طلب بیکار به تصویر کشیده شده است! باید درک می‌کردم که چرا پیام‌آوران و منجیان جدید هالیوود به شدت با بودیسم و هندوئیسم پیوند خورده‌اند.⁷ می‌دانستم اگر کاری نکنم فردا روزی فرزندم تحت تأثیر این کارتون‌ها و فیلم‌ها همین تصویر از پیامبران را، وحی منزل تلقی خواهد کرد و سر کلاس «معارف» کارتون جدیدتر هالیوود در مورد فلان پیامبر بزرگ را با بغل دستی‌اش رد و بدل خواهد کرد و دو نسل دیگرم از پیامبری، فقط همان را در ذهن می‌پروراند که اربابان هالیوود خواسته‌اند. تصمیم گرفتم ریشه‌های نگاه هالیوود به وحی و پیامبری را مورد تعمق بیشتری قرار دهم تا ان‌شاء الله در تصویر سازی‌های آینده خود و دیگران از پیام‌آوران وحی، توجه دقیق‌تری به فضای اطراف هم داشته باشیم.

بی‌تردید، هالیوود مجموعه شرکت‌های بزرگ فیلم‌سازی آمریکایی است و اکثر آمریکایی‌ها مسیحی هستند، پروتستان و کاتولیک، ولی اقلیت‌های دیگری هم در آمریکا مؤثرند. مسلمانان، یهودیان و بوداییان. باید سهم هر یک را در مسیر این فیلم‌پردازی‌ها دقیقاً مشخص می‌کردم. یقین داشتم که نمی‌توانم از روی مقدار جمعیت هر کدام، تأثیرشان را بفهمم؛ بلکه باید از مقدار قدرت مادی و فنی و تکنیکی و خصوصاً نفوذشان بر هالیوود به داوری منصفانه‌ای برسم. پس چنین یافتم که یهودیان نقش اول را در انگاره‌سازی هالیوود دارند. به گفته اساتیدی چون مارک وبر آمریکایی

اسرار یهود و آخرالزمان

و محمد الفیظی مصری و شمس الدین رحمانی ایرانی یهودیان 90 درصد بر هالیوود تسلط دارند. 8 سپس مسیحیان پروتستان خصوصاً صهیونیست‌های مسیحی و پس از آن کاتولیک‌ها، بعد از آنها بودائی‌ان و هندوها و کمی هم مسلمانان و سایر مذاهب شرقی. نکته محوری که یافتیم این بود که در این ترتیب‌بندی سهم «حقانیت تفکرات» در حد صفر است و میزان قدرت و ثروت و نفوذ در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و سیاسی آمریکا و بالتبع هالیوود حرف اول را می‌زند؛ البته لازمه جهان شکاک و نسبی‌گرا و سودمحور غربی هم، چیزی جز این نیست و در چنین دنیایی است که شیطان پرستان هم دارای پیامبری یهودی می‌شوند به نام «آنتوان لوی» و یا روشنفکران ادعای تجربه‌ای درونی بهتر از پیامبران می‌کنند و خود را پیامبران عصر مدرن می‌نامند، یا ادیان جدیدی چون رانیلیان و بودیسم یهودی (یهودیت بودیستی) و کابالیسم⁹ (عرفان یهودی ممزوج به مناسک مشرکانه) و ... پدید می‌آیند و یا پیغام‌آوران ماشین‌ساز و تکنولوژی یا فرازمینی‌ها در فیلم‌های مختلفی خود را به رخ بشر معاصر می‌کشند.

وحی و پیامبری در فیلم‌های مسیحی

غالیان و توطئه‌چینانی چون رومیان و یهودیان دنیاطلبی مانند پولس¹⁰، از اوان مسیحیت سعی در مصادره این دین الهی به نفع دنیای خود داشتند. مسیحیت، امروزه پر است از مفاهیمی که حتی بسیاری از منصفان مسیحی هم درباره آن انتقاد و نقد دارند. در اسلام و یهودیت، وحی به مفهوم ارتباط بین خدا و پیامبرش است، ولی در مسیحیت این مفهوم عوض شد و عیسی (ع)، خود وحی الهی شد. در مسیحیت تثلیثی امروزین، مسیح همان خداست که تجسد یافته تا بیاید رنجی را تحمل کند و به صلیب کشیده شود تا رستگاری را برای مسیحیان به ارمغان بیاورد. ایمان او به خدای پدر و عشقش به نجات انسان‌هاست که او را در تحمل رنج و رضایت از وضع موجود، یاری می‌رساند. سینمای مسیحی را باید سینمای تجسد، گناه ازلی، ایمان، عشق، رنج، صلیب، فداء، تثلیث، تسلیم و تقدیر¹¹ دانست؛ البته با قرائت‌هایی خاص مسیحیت پولسی شده فعلی که چاشنی ذلت‌پذیری¹² و سکولاریسم و جبرگرایی و عقل‌ستیزی (یا حداقل عقل‌گریزی) را هم به همراه دارد.

مسیحیت در نظر بونوئل

به دلیل ابهام و عقل‌گریزی در برخی مفاهیم مسیحیت فعلی و به دلیل سلطه‌ای که صهیونیست‌ها در هالیوود دارند، برخی فیلم‌هایی که در مورد حضرت مسیح (ع) ساخته شده‌اند، به شدت بر تقدس‌زدایی از این پیامبر اولوالعزم الهی و کلیسا و مفاهیم دینی مسیحیت تأکید دارند؛ مثلاً دو فیلم «ویریدیانا» و «نازارین» اثر بونوئل، رنج مسیحی را نه تنها مایه رستگاری ندانست بلکه آن را نوعی بیماری روانی و از جنس مازوخیسم و خود آزاری دانست که موجب تباهی است؛ تا حدی که کلیسای کاتولیک بونوئل را هم‌مطراز شیطان و مثل او مطرود از درگاه خداوندی دانست. 13

موضوع فیلم «ویریدیانا» راهبه‌ای جوان است که هنوز وارد صومعه نشده است. وی از ترس از دست دادن ایمان، با دیگران معاشرت نمی‌کند و لباس خشن می‌پوشد و شبها بر زمین می‌خوابد و خود را شلاق می‌زند و در رنج می‌اندازد. او خود را وقف گدایان کرده ولی در نهایت همان‌ها در شبی تیره و تاریک، جنون‌آمیز و مست به خانه‌اش حمله‌ور شده و پس از تجاوز به او، اموالش را هم به سرقت می‌برند. صحنه‌ی شام آخر فیلم، درست مثل تابلوی شام آخر داوینچی به تصویر درآمده و سه بار صدای خروس ما را به یاد خیانت ادعایی پطروس می‌اندازد که کلیشه‌ی تمامی فیلم‌های مسیحی است.

قهرمان دیگر بونوئل، یعنی «نازارین» هم سخت به آیین مسیح تعصب می‌ورزد و حاضر به سازش با محیطش نیست و به دلیل شدت حمایتش از رنج دیدگان و بینوایان، خشم کلیسای جامع مکزیک را برمی‌انگیزد و به جوخه اعدام سپرده می‌شود. در زمینه این فیلم هم مثل فیلم «برادر خورشید، خواهر ماه» که زندگی «فرانچسکو» راهب مسیحی را به تصویر می‌کشد، مراکز اصلی کلیسا به همکاری با ثروتمندان و جاه‌طلبان دنیاگرا متهم می‌شوند؛ اتهامی که می‌توان با دقت در تاریخ قرون وسطی و معاصر در سند آن خدشه‌هایی وارد کرد. 14

حقیقت این است که محوریت شرارت و جنگ‌های قدرت‌طلبانه اواخر قرون وسطی و دوران معاصر را باید در بین زرسالاران یهودی فریسی جست‌وجو کرد که با فراکنی و اتهام زدن به دیگران، نقش خود را به فراموشی عمدی سپرده‌اند؛ در حالی که اگر تاریخ تحریف مسیحیت و اسلام و جنگ‌های صلیبی و رنسانس و جنگ‌های جهانی اول و دوم دقیق جست‌وجو شود، با حقایق دیگری روبرو خواهیم شد. 15

نگاهی به فیلم «آخرین وسوسه مسیح»

«مارتین اسکورسیزی» کارگردان این فیلم، به ساختن فیلم‌های مردانه و خشن شهره است. شخصیت مسیح در این فیلم، دقیقاً مانند شخصیت «تاویس» در فیلم «راننده تاکسی» (1976م)، آقای «جیک لاموتا» در فیلم «گاو خشمگین» (1980م) و یا «ماکس کیدی» در «تنگه وحشت» (1991م) اوست که دارای دوگانگی خاصی می‌باشند و این دوگانگی هم در محتوا و هم در فرم فیلم، نمایش داده می‌شود. در این فیلم‌ها شاهد افرادی هستیم که در عین دل بستن به خشونت یا رابطه جنسی با یک زن، تلاش می‌کنند برای ایجاد عدالت یا رستگاری زندگی کنند و فدا شوند(!) این فیلم‌ها حس دوگانگی در بیننده می‌آفرینند. مسیح هم در «آخرین وسوسه مسیح» (1988 م) بین انسانیت و خدائیت خود متلاطم است و از طرفی مکاشفات رحمانی او را به سوی فداء و تصلیب می‌کشاند و از طرفی وسوسه‌های شیطانی و زمینی او را به سوی قدرت، و زن و دنیا می‌کشاند. شخصیت مسیح در این فیلم کاملاً زمینی شده و بدون تقدس به نمایش درآمده است. انکار تقدس‌زدایی خود به یک بت جدید در هالیوود بدل گشته است که حتی به مسیح هم رحم نمی‌شود. عیسای مجعول اسکورسیزی تمام تلاش خود را می‌کند تا خدا مسئولیت پیامبری و فدا شدن را از دوشش بردارد و او راحت شود و به صلیب کشیده نشود ولی بالاخره می‌پذیرد و به تبشیر می‌پردازد ولی دینی صرفاً عشقی را تبلیغ می‌کند و نه عشقی به همراه مبارزه‌ای علیه ظلم و ستم رومیان و یهودیان، ولی شیطان حتی بر روی صلیب هم مسیح را رها نمی‌کند و به شکل فرشته نجات او ظاهر می‌شود و وی را از صلیب پایین آورده و با فریب می‌گوید: «تو در امتحان پیروز شدی و اکنون می‌توانی با زن مورد علاقات مریم مجدلیه (فاحشه توبه کرده) ازدواج کنی. مسیح نیز اسیر حیلۀ ابلیس می‌شود و با معشوقه‌اش ازدواج می‌کند و بچه‌دار می‌شود. بعد از پیر شدن در هنگام مرگ، یهودا بر بالینش حاضر شده و به او گلایه می‌کند که: «من به خود قبولاندم که تو را لو دهم تا تو به صلیب کشیده شوی (و مسیحیان به رستگاری برسند)، ولی تو اسیر شیطان شدی و زندگی معمولی و ازدواج را برگزیدی.» در اینجا مسیح متوجه فریب شیطان می‌شود و از خدا می‌خواهد که او را بر روی صلیب برگرداند تا فدای گناهان بشر شود و چنین می‌شود و مسیح بر روی صلیب فریاد می‌زند: «مأموریت من انجام شد.»

اسرار یهود و اواخرالزمان

این فیلم از جانب کلیسا به شدت محکوم شد و اسکور سیزی هم مانند نویسنده‌این داستان «نیکوس کازانتزاکیس» (1883 – 1957م.) از جانب مؤمنان و کلیسا مورد بازخواست قرار گرفت. «کازانتزاکیس» نویسنده یونانی سه رمان «مسیح باز مصلوب»، «آخرین وسوسه مسیح» و «مرد بینوای خدا»، که هیچگاه دید خوبی نسبت به اربابان کلیسا نداشت بعد از نوشتن «آخرین وسوسه مسیح» (حوالی 1948م) مورد خشم کلیسای ارتدوکس یونان قرار گرفت و در آوریل سال 1954م، این کتاب مورد تحریم پاپ قرار گرفت. 16 «نیکوس» روح ناآرامی داشت که در جستجوی حقیقت، در دنیای تاریک «غرب بدون معنا» تحولات فکری و تجربیات کمونیسم و بودیسم و نقد کلیسا و عشق به سن فرانسیس و نیچه و برگسون را از سر گذراند. شاید او به دنبال «معناگرایی ناب» بود ولی تا پایان عمر خود هم به آن نرسید. شاید با آشنایی «نیکوس» با اسلام و دانستن نظر اسلام نسبت به اباحه از دواج برای پیامبران هیچ گاه رمان و فیلمی عجیب چون آخرین وسوسه مسیح خلق نمی‌شد. وقتی این نویسنده از دنیا رفت (1957م) هیچ کلیسایی در یونان حاضر به پذیرش جسد او نشد. امروزه تعریفات مسیحیت مایه بسیاری از نقدها به این کیش و آیین است که گاه رنگ افراط هم به خود می‌گیرد.

لازم به ذکر است که فیلم «آخرین وسوسه مسیح» طبق هیچ کدام از اناجیل موجود هم ساخته نشده است 17 و عصمت و تقدس مسیح را به شدت زیر سؤال برده شده و بعضاً یهودای اسخریوطی را حکیم‌تر از مسیح نشان داده است. این تبرئه یهودا از گناه تاریخی‌اش، که هرگز مور قبول کلیسا واقع نشده است در فیلم‌های دیگری هم که در مورد حضرت عیسی (ع) ساخته شده، دیده می‌شود و بعضاً حتی یهودیان هم در کنار یهودای خائن ابزار مشیت خدا برای تصلیب مسیح و آمرزش گناه ذاتی بشر به تصویر درمی‌آیند و گناه شکنجه و کشتار مسیحیان را با ظرافت از یهودیان فریسی و صدوقی دنیاطلب دور کرده و به خواست خدا نسبت می‌دهند و در حقیقت نوعی جبرگرایی و مشیت‌گرایی را به مخاطب القا می‌کند.

مصائب مسیح در قرن بیست و یکم

شاید مهم‌ترین اثری که در سال‌های اخیر در مورد تصلیب یسوع ساخته شده است، فیلم مل گیسون (2004م) باشد. در این فیلم که دوازده ساعت آخر زندگی حضرت به تصویر درمی‌آید،

شاهد خیانت یهودا، انکار پطروس، شکنجه هولناک مسیح، تحمل و رضایت عاشقانه مسیح در برابر خواست خدا، قساوت گروهی از خاخام‌های فریسی و مخالفت برخی دیگر از خاخام‌های یهودی در شورای سن هدرین، ادعای پسر خدا بودن توسط مسیح و تصلیب و آمرزش و رستگاری هستیم. در این فیلم عیسی صلیب را در آغوش می‌کشد و کاملاً ذلت‌پذیر و مشیت‌گرا تصویر می‌شود. از طرفی فیلم به علت مخالفت یهودیان با مسیح نمی‌پردازد و تأکید خشونت‌آمیزی بر شکنجه‌های مسیح توسط رومیان دارد. کارگردان فیلم (گیسون) با ارجاعاتی به گذشته و کودکی عیسی و فلاش‌بک‌های متعدد خود، عشق مادر و پسر را به تصویر می‌کشد و بی‌رحمانه عاطفه مخاطب را به بازی می‌گیرد و با موسیقی‌های به جای «جانی بنی» روح مخاطب فیلم را از شدت رنج‌های مسیح می‌آزارد. مل گیسون که در ساختن فضایی فوق خشونت تخصص دارد، به شدت احساسات مخاطب را برمی‌انگیزاند و مسیح را به گفته خودش همچون گاندی تابع سیاست «مبارزه صلح جویانه» و «ظلم‌پذیری» معرفی می‌کند. وی در این صحنه‌ها به فلسفه اخلاق دوران کنونی نزدیک می‌شود که: «هر که با شمشیر بکشد، با شمشیر نیز کشته می‌شود.»¹⁸ و «هر که با شما دشمنی کند هم او را دوست داشته باشید.» انکار مبارزات حضرت با فریسیان روبه صفت و مجاهدت‌های مسیح با رومیان ستمگر که حتی در انجیل محرف کنونی هم آمده است،¹⁹ اصلاً مورد توجه گیسون قرار نگرفته است و آموزه‌های بودیستی رو به رشد در غرب، پیامبری ظلم‌پذیر، غیر مجاهد و سکولار ساخته است. مطمئناً تا زمانی که حدود دو میلیارد مسیحی جهان تحت سلطه این آموزه‌های استعماری باشند یهودیان با تعداد اندک خود، نبض شریان‌های حیات غرب را در اختیار خواهند داشت.²⁰

با این تحلیل با درصد بالایی از اطمینان می‌توان گفت که این فیلم برخلاف تبلیغات موجود، اثری ضد یهودی نیست و با ترویج و تثبیت آموزه‌های غلطی چون تثلیث و سکولاریسم و جبرگرایی و ذلت‌پذیری و فداء و تقدیس دموکراسی یونانی و تجسیم خدا و عقل‌گریزی و حاکمیت تاریخی فرهنگ و زبان عبرانی - یهودی در فلسطین (سرزمین موعود ادعایی یهود)، بیشترین خدمت را به یهودیان و صهیونیست‌های هالیوود کرد و عملاً تبلیغات ظاهری علیه فیلم به نفع فروش آن تمام شد.²¹ (حدود هفتصد میلیون دلار فروخت.) گرچه گیسون و کلیسای غافل و یهودی زده کاتولیک می‌پندارند که به دین خدا خدمت کرده‌اند. این مطلب را نمایش بسیار وسیع فیلم در سینماهای

اسرار یهود و اواخرالزمان

آمریکای شمالی تأیید می‌کند (حدود 4000 سینما همراه با هم این فیلم را نمایش دادند)؛ و با توجه به اینکه، بیشترین سهم صنعت سینما و سینماداری غرب را یهودیان و صهیونیست‌ها در اختیار دارند، به راحتی می‌توانستند جلوی پخش گسترده فیلم را بگیرند؛ دقیقاً مثل کارتون «محمد»، آخرین پیامبر (ص)» 22 که همزمان با یازده سپتامبر در آمریکا تولید شد و چهره مثبتی از پیامبر اسلام (ص) به نمایش می‌گذاشت، ولی چون با تبلیغات صهیونیستی و ضد اسلام آن زمان همخوانی نداشت، تا چهار سال در تعداد بسیار محدودی سینما (فقط حدود پنجاه سینما) به نمایش درآمد و اخیراً در حال نمایش وسیع‌تری در آمریکا می‌باشد. 23

سایر آثار مسیحی

در مورد فیلم‌های مسیحی هالیوود اشاره به فیلم‌های مطرح دیگری هم ضروری به نظر می‌رسد:

دیوید وارک گریفیث با فیلم «تعصب» در نیمه اول قرن بیستم، نخستین تصویر سینمایی از مسیح را به نمایش گذاشت و به الگویی برای تقلید آیندگان تبدیل شد. در سال 1953م. فیلم «خرقه» براساس داستانی از «لویدسی داگلاس» به کارگردانی «فرانک روس» در کمپانی یهودی «فوکس قرن بیستم» ساخته شد، که در آن فراز اصلی و دراماتیک ماجرا یعنی محاکمه و محکومیت حضرت توسط رهبران دینی و سیاسی یهود (خاخام «قیافا» رهبر خاخام‌ها و پادشاه یهود «هرود» یا «هیرودیوس») به فراموشی عمده سپرده شده است و تصلیب، صرفاً آمرزش و سعادت را، منهای فریسی ستیزی حضرت، به نمایش می‌گذارد و محور داستان را به مسابقه عشق «گالیو» فرماندهی رومی و امپراتور روم (کالیگولا) بر سر «دیانا» می‌کشاند. 24

فیلم «عیسی مسیح، سوپر استار» در سال 1973م توسط «نورمن جویسون» ساخته شد که به سبک جدید و کنایی به زندگی مسیح پرداخته بود. در فیلم «بزرگ‌ترین داستان عالم» که توسط «جرج استیونس» ساخته شد، جایی برای «مریم» مادر حضرت، وجود نداشت و بازیگران موبور و چشم سبز نقش‌ها را با همان مدل خطای هالیوودی بازی کردند. این فیلم با نگرشی گزینشی به داستان زندگی آن پیامبر راستین، نقش خیانت یهودا و پادشاه یهود «هیروود» را کمرنگ کرد و گناه تصلیب را به گردن «پیلاتوس» فرماندار رومی فلسطین انداخت. 25

در فیلم‌هایی که در مورد حضرت مسیح ساخته می‌شود پای‌بندی نابجایی بر دموکراسی دیده می‌شود که نتیجه نگاه تمدن لیبرال دموکراسی غرب به تاریخ است که نقطه طلایی و اوج تاریخ بشر را حاکمیت لیبرال دموکراسی بر بشر می‌پندارد و لذا اصول آن را از خدا هم مهم‌تر تلقی می‌کند.

شاید یکی از مهم‌ترین فیلم‌ها در مورد حضرت عیسی (ع) فیلم «انجیل به روایت متی» اثر پازولینی باشد که از نظر کلیسای کاتولیک فیلمی عالی ارزیابی شد. در این فیلم برخلاف فیلم گریفیث که مسیح «بره‌آی آرام بود که به مسلخ فداء رفت» شخصیتی شورشی و سیاسی از ایشان به نمایش گذاشته شد. به گفته خود کارگردان: «مسیح در این اثر، طغیان‌گری چپ‌گراست که در یک محیط خرده کاری آماده شورش، ظهور می‌کند.» پازولینی چون متی (ماتیوس) را «نزدیک‌ترین فرد به مسائل واقعی یک دوران تاریخی و انقلابی‌ترین حواری عیسی (ع)» دید فیلمی را براساس انجیل متی ساخت؛ 26 گرچه اکثر فیلم‌های مسیحی اکثراً براساس انجیل یوحنا که به افکار پولس (یهودی مسیحی‌نما) نزدیک‌تر است، ساخته می‌شود.

در سال 1979 فیلم «عیسی» به کارگردانی «جان کرشی» و «پیتر سایلز» توسط دو کمپانی «بریتیش» و «کلمبیا» (محصول مشترک آمریکا و انگلیس) ساخته شد. نویسنده فیلم «برایانت فیشن» بود که براساس انجیل لوقا، تصلیب مسیح در فیلم را به دور از خشونت‌های گزافی چون فیلم «مصائب مسیح» تصویر کرد و یهود را ابزار اجرای مشیت الهی معرفی کرد که با اجرای اصول دموکراسی مسیح را به قربانگاه بردند. همانطور که در اکثر آثار هالیوودی و غیر هالیوودی در مورد مسیح شاهدیم، در این فیلم هم حضرت پطرس شمعون (ع) که جانشین واقعی حضرت عیسی (ع) بود، خیانتکار نشان داده می‌شود در حالی که از نظر روایات اسلامی وی وصی معصوم بوده است. خودآگاه یا ناخودآگاه دقیقاً همان جریانی که از صدر مسیحیت سعی در تضعیف پطرس (ع) و تعالی پولس داشت، در این فیلم‌ها هم تلاش خود را آگاهانه یا ناآگاهانه با تأکید موسیقایی و طراحی چهره ادامه می‌دهند. 27 در فیلم «مصائب مسیح» نیز پطرس (ع) به صورت شخصیتی با چهره‌ای منفی و منکر حق عیسی نمایش داده می‌شود.

اسرار یهود و آخرالزمان

«فرانکو زفیرلی» نیز با ساخت «عیسی بن مریم» و با قطاری از ستارگان تاریخ سینما، همان مسیح آرام و تسلیم‌پذیر سایر آثار را تکرار کرد و به معجزات عیسی (ع) اصالت داد. «مسیح مونترال» در سال 1989، عیسی (ع) را در دوران معاصر بازسازی کرد که مانند فیلم «مسیح سوپرستار» حقّ زیادی برای یهودای اسخربوطی قائل است و داستان را از زبان او می‌شنویم. فیلم‌های «آهنگ برنادر» و «راهبه» اثر «فرد زینه‌مان» و فیلم «فرگس سیاه» اثر «مایکل پاول» و «امریک پرسبرگ» (1976) به زندگی راهبه‌های مشهور عالم مسیحیت پرداخته و آثاری تبلیغی – تبشیری برای مسیحیت با هدف قرار دادن دختران جوان می‌باشند. فیلم‌هایی چون «برادر خورشید، خواهرماه» و «فرانچسکو» به زندگی عرفانی و انزواطلبانه و سکولار راهبان مسیحی می‌پردازند که در بین مخاطبان غافل، جذبه زیادی نسبت به مسیحیت ایجاد می‌کند. متأسفانه تلویزیون ما هم با بی‌توجهی آشکاری، بسیاری از این آثار را حتی بدون نقد و بررسی پخش می‌کند و در ترویج آیین خرافی و تحریف شده مسیحیت، بهترین کمک را در تیراژ میلیونی ببیننده به اربابان هالیوود می‌کند.

«رمز داوینچی» تبلیغات گمراه کننده برای فروش بیشتر

اخیراً فیلم «رمز داوینچی» یا «کد داوینچی» 28 با بودجه صد میلیون دلاری توسط «ران هاوارد» ساخته شد. این فیلم براساس کتاب «دن براون» ساخته شده و در آن شخصیتی به اسم «رابرت لنگدون» باید رمز تعدادی از بزرگ‌ترین آثار هنری جهان را کشف کند و پرده از راز صد ساله فرقه‌ای خطرناک و مرموز بردارد. در این فیلم تئوری ازدواج حضرت مسیح و تولد فرزندان او به مانند فیلم آخرین وسوسه مسیح مطرح می‌شود. در این فیلم چنین وانمود می‌شود که مردان نابلوی «شام آخر» لئوناردو داوینچی، حواریون عیسی (ع) نیستند، بلکه فرزندان او هستند. به همین جهت این فیلم مورد نقد و حمله بسیاری از کلیساها واقع شده است، ولی در روزنامه و اتیکان طی یادداشتی با عنوان «هياهوى بسیار برای هیچ» آمده است که: «تبلیغات موجود به احتمال بسیار، عظیم‌ترین استراتژی فروش یک کتاب یا فیلم است که در چند دهه گذشته مورد استفاده قرار گرفته است.» 29 دقیقاً مثل تبلیغات معکوس برای فیلم مصائب مسیح که فروش آن را که با بودجه بیست و پنج میلیون دلاری ساخته شده بود، تا حدود هفتصد میلیون دلار بالا برد و حتی خود گیسون هم از این فروش بالا تعجب کرد. تکنیکی که همیشه پول پرستان و شهرت طلبان عالم

به کار برده‌اند: «عملی یا حرفی خلاف عرف و شرع مردم بزن یا غلو کن تا بزرگ شوی» و بعضی ستاره‌های فاسد هالیوود تا جایی پیش رفته‌اند که حتی با هماهنگی قبلی شایع می‌کنند که به کودکی تجاوز کرده‌اند تا پس از دادگاهی و تبرئه شدن، مشهور شوند(!) آری، این است چهره واقعی و منفور دنیاطلبی و اومانیسیم.

پی‌نوشت‌ها:

1. The last temptation of christ.

2. the passion of the christ.

3. شهید سیدمرتضی آوینی در کتاب سه جلدی سینما آینه جادو به طور مفصل به این مهم پرداخته است. به علاوه مقالات زیادی در مورد جهت داری هنر و سینما نوشته شده است، به عنوان نمونه مراجعه کنید به: مقاله «سینما و فلسفه، شک‌گرایی و صهیون (نقد محتوایی فیلم ماتریکس)» مجله معرفت، ش 85 و مقاله «پروپاگاندا یا پاپ کورن! (هالیوود و سیاست، ارتش، سیا، پنتاگون و تروریسم)» مجله دنیای تصویر، ش 139، دی 1383، ص 64.

4. البته اخیراً با تلاش‌های دلسوزان کارهای مثبتی انجام گرفته و یا در حال انجام است. از جمله نشستی با عنوان: «نقد و بررسی تصویر پیامبران الهی در سینمای غرب» با حضور نادر طالب‌زاده و دکتر حسن بلخاری و آقای شاه‌حسینی در روز سه‌شنبه 85/2/19؛ و نشستی دیگر با عنوان «ظرفیت سینمای مستند و انیمیشن در تبیین سجایای پیامبر اعظم (ص)» با حضور محمد اصلانی، نادر طالب‌زاده و پژمان از سوی معاونت سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار شد.

5. The Ten Commandments.

6. Prince of Egypt.

7. ر.ک: همین مقاله، بخش قرائت‌هندویی – بودایی از وحی و پیامبری در سینما.

8. در این زمینه حرف برای گفتن بسیار زیاد است ولی شما را به مطالعه مقاله سینما و فلسفه، شک‌گرایی و صهیون (نقد محتوایی فیلم ماتریکس)، مجله معرفت، ش 85 جلب می‌کنم که منابع مفیدی را در این زمینه معرفی کرده است. علاوه بر آن منابع اخیراً کتاب «سلطه پنهانی» اثر مجید صفاتاج هم مطالب مفیدی در این باره ارائه داده است. و همچنین ر.ک: مقاله «نگاهی به لابی صهیونیستی در آمریکا» نوشته مارک وبر (مدیر مؤسسه بازنگری تاریخی)، روزنامه رسالت، ش 5302، خرداد

9. ر.ک: مقاله «داستان حقیقی کابالا» اثر هارون یحیی، ترجمه باران خردمند، مجله موعود، ش

62.

10. پولس (پاولس) از علمای قسی‌القلب و دنیاطلب یهود بود که با همکاری سربازان مشرک رومی و یهودیان دنیا محور به کشتن وسیع نوایمانان مسیحی برمی‌خاست تا حدی که مسیحیان مستضعف از اسم او هم به وحشت می‌افتادند. در مسیر تار و مار نوکیشان مسیحی دمشق، ادعا کرد که مسیح بر او نازل شده و او مسیحی شده است و از این به بعد می‌خواهد در لباس آیین جدید در خدمت خدا باشد، اما گذشت زمان خلاف آن را ثابت کرد با کمال تعجب، پولس که از باسوادان قدرتمند بود مواردی را مطرح کرده که با روح آیین عیسوی منافات داشت. او بارها و بارها در نامه‌هایش به نوکیشان مناطق مختلف، عیسی بن مریم را پسر خدا و خدای پسر خطاب می‌کرد طبعاً اگر بنا باشد عیسی هم خدا بشود تلقی سنتی از وحی باطل می‌شود و به خود عیسی وحی می‌شود و تجلی جسمانی خدا روی زمین می‌شود. گویا بوی چندگانه پرستی و جبرگروی یونان و هند و ایران باستان بیش از حرف‌های زیبا و عمیق عیسی (ع) در مراسم استشمام می‌شد. پولس شریعت را هم در مسیحیت الغاء کرد که باعث وابستگی بیشتر مسیحیت به شریعت قبلی (یهود) شد. جانشینانش چون مارسیون راه او را پیش گرفتند و دستگاه تبلیغی روم و دولت در سایه یهود هم با ظرافت از جبرگرایی و چندگانه پرستی و ذلت‌پذیری و سکولاریسم در مسیحیت حمایت می‌کرد، تا اینکه با کمال تأسف، بعد از چند نسل همین‌ها به عنوان اساس مسیحیت شناخته شد و دین مسیح از درون تهی شد.

11. ر.ک: مسیحیت‌شناسی مقایسه‌ای، محمدرضا زیبایی‌نژاد، نشر سروش، چاپ اول، 1383،

تهران.

12. عیسی (ع) در مسیر حق آن چنان پای فشرد که تا حد شهادت توسط مستکبران منفعت طلب پیش رفت. او فریسیان را روباه‌صفت (انجیل لوقا، باب 13، فقرات 31 تا 33) و فرماندار رومی فلسطین را فریبکار (انجیل متی، باب 23، فقرات 36-1 و انجیل لوقا، باب 11، فقرات 54-39) خطاب می‌کرد و در شجاعت و ظلم‌ستیزی حماسه‌ها آفرید. ر.ک: آشنایی با ادیان بزرگ، حسینی توفیقی، نشر طه و مرکز جهانی علوم اسلامی و سمت، چاپ پنجم، تهران، 1381، ص 14 ذیل عنوان «عیسای انقلابی».

13. ر.ک: مقاله «سینمای ایمان، گزاشی از فیلم‌های شاخص با موضوع ایمان مسیحی»، نوشته کاوه جلالی، مجله اخبار ادیان، ش 5، سال 1382.
14. استاد شهبازی می‌نویسد: «در سده‌های نهم و دهم میلادی کشیشان نیک‌نفسی چون «آکوبار لیونی» و «آلبرت پراگی» از فروش محدود کودکان مسیحی به وسیله حکمرانان مرکز و جنوب اروپا شکوه می‌کردند. ر.ک: زرسالاران یهود و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، نشر مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، جلد دوم، چاپ اول، 1377، تهران، ص 136؛ مخالفت‌های کلیساها یا رباخواری نیز در تاریخ مشهور است. ر.ک: همان منبع، ص 110.
15. ر.ک: زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، عبدالله شهبازی، نشر مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران در جلد‌های مختلف در مورد این بحث مهم توضیحات مفصلی داده است.
16. ر.ک: دایرت‌المعارف «ویکی‌پدیا» در اینترنت و همچنین مقاله «جست‌وجوگر معنا، نگاهی به زندگی فکری نیکوس کازانتزاکیس»، گروه دین و اندیشه خبرگزاری مهر و مقاله، «آخرین وسوسه مسیح، نوشته نیکوس کازانتزاکیس» از سایت، www.persiambook.net.
structure/criticism. 197 = Php/bid و سایت [iketab](http://iketab.com) در شبکه جهانی اینترنت و مقاله نگاهی به آثار مارتین اسکورسیزی» در آدرس www.darinoos.net/postx456622-himi
17. قبل از پخش فیلم در ابتدای تیراژ از آغازین فیلم، این نکته نوشته می‌شود.
18. در مقاله «چون بره‌ای راهی مسلخ»، اشکان راد، مجله فیلم‌نگار، تیرماه 1383، سال سوم، ش 22، ص 37 و همچنین در مقاله بازسازی ناقص هالیوود از کربلا (یادداشتی بر فیلم مصائب مسیح) منابع قابل اعتنا و زیادی برای بررسی این فیلم آمده است. در آدرس زیر ببینید: [cinemazion](http://cinemazion.blogfa.com) و blogfa.com و naqdfilm.blogfa.com.
19. انجیل لوقا، باب 13، فقرات 31 تا 33 و انجیل متی، باب 23، فقرات 36 – 1 و انجیل لوقا، باب 11، فقرات 39 – 54 و آشنایی با ادیان بزرگ، همان، ص 14 ذیل عنوان «عیسای انقلابی».
20. مثلاً در کشوری چون آمریکا جمعیت شش میلیونی یهودیان بر حدود دویست و هشتاد میلیون مسیحی نفوذ خارق‌العاده‌ای دارد. ر.ک: / آمریکا بدون نقاب، سیدهاشم میرلوحی، نشر کیهان، 1380 / نفوذ صهیونیسم در مطبوعات، میرابوالفتح دعوتی، نشر ایام، 1379، قم و همچنین: مبانی فراماسونری (یهود و فراماسونری)، نوشته گروه تحقیقات علمی (ترکیه)، ترجمه جعفر سعیدی، ج

اسرار یهود و اواخرالزمان

- دوم، تهران، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1376 و همچنین: سازمان های یهودیان آمریکا، نوشته لی اوبرین، ترجمه علی ناصری، چ دوم، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، 1375.
21. مقاله «جنجال‌هایی که به نفع فیلم تمام شد، در حاشیه نمایش فیلم مصائب مسیح»، مجله دنیای تصویر، ش 130، خرداد 1383، ص 69.
- Mahammad the last prophet.21
22. ر.ک: مقاله «آخرین پیامبر، با شکوه و زیبا» گروه بین الملل، خبرگزاری رسا: (132=Id?More Report.asp/rasanews.com) و همچنین مقاله «انیمیشن محمد (ص) خاتم پیامبران در سوریه به نمایش در آمد» در آدرس: Pilban.com/Archiv1.9/mohammad.html.www
23. ر.ک: مقاله «خرقه، روایتی غریب از مصائب مسیح»، تحقیق و نوشته: مجتبی حبیبی، گروه فرهنگ و هنر، خبرگزاری مهر.
24. ر.ک: مقاله «بزرگ‌ترین داستان عالم، فیلمی برای تبرئه یهودا» گروه فرهنگ و هنر خبرگزاری مهر.
25. ر.ک: مقاله «سینمای ایمان، گزارشی از فیلم‌های شاخص با موضوع ایمان مسیحی»، همان.
26. ر.ک: مقاله «فیلم عیسی، قرائتی صهیونیستی از انجیل لوقا»، گروه فرهنگ و هنر، خبرگزاری مهر.
27. davinci code.
28. در این قسمت از چندین خبر در خبرگزاری مهر استفاده شده است و آدرس این جمله روزنامه واتیکانی چنین است: www.mehrnews.com/fa/News Detail.aspx?NewsID=330681
-
-

عنوان: مواجهه غرب مسیحی با خیزش شیعی

اسرار یهود و اواخرالزمان

در کلیسای در کشوری اروپایی دیدم پدر روحانی چیزی می خواند و مردم هم سینه می زنند! وی در جواب گفت این کار را از شیعیان اقتباس کرده است. این عمل در چند کلیسای دیگر نیز تقلید می شود. در فیلم مصائب مسیح که فیلمی کاتولیکی است، باز این را می یابیم که از آموزه هایی مثل ناراللهی بودن، تبرک به خون و اشک آسمان و... استفاده می شود.

1. غرب جدید مسیحی، حزب الله آمریکایی

شاید بسیاری غرب جدید را فقط غرب فوق صنعتی بدانند، اما واقعیت این است که غرب جدید، غربی است با رویکرد مذهبی به منازعات کلان سیاسی و پایان تاریخ.

مواجهه غرب با جهان اسلام را می توان به سه دوره مهم تقسیم کرد: الف - دوره جنگ های صلیبی، ب - دوره استعمار، هم زمان با انقلاب صنعتی در غرب، ج - از تأسیس دولت اسرائیل به دست غرب تا کنون.

دوره اخیر، دوره غرب جدید است که برای یافتن مختصات آن، باید تاریخ را گذرا نظاره کنیم.

قرن 15 میلادی: در این قرن، یهودیان از تمدن مسیحی اروپا طرد شده، مجبور شدند در مناطق محصور (گتو) زندگی کنند. کلیسای کاتولیک، سقوط اورشلیم و پراکنده شدن قوم اسرائیل را مجازاتی از جانب خداوند می دانست که به دلیل صلیب کردن مسیح بدان گرفتار شده اند، از این رو کوشید تا یهودیان را از اروپا بیرون براند یا آنان را از آیین یهود برگرداند که در کشورهای مثل پرتغال و اسپانیا، این اتفاق رخ داد.

قرن 16 میلادی: در این قرن، جنبش اصلاح دینی (پروتستانسیسم) جریان مسیحیت یهودی را پدید می آورد. «مارتین لوتر» مؤسس پروتستانسیسم، در سال 1533 کتاب مسیح یهودی متولد شد را به

اسرار یهود و احرالزمان

رشته تحریر در آورد و به یهودیان به عنوان فرزند پروردگار اعتبار بخشید و عهد قدیم را مرجع والاترین اعتقادات مسیحی دانست.

در سال 1538 وقتی به دستور «هنری دوم» انگلستان از کلیسای کاتولیک جدا شد، مسیحیت یهودی همراه با جنبش اصلاح دینی در انگلستان رونق یافت.

در قرن شانزدهم، اعتقاد به طرح خداوند برای پایان تاریخ، از سوی مسیحیت یهودی وارد مناقشات مذهبی شد. براساس این اعتقاد، تاریخ خداوندی با ظهور مسیح و آغاز هزاره خوشبختی آغاز خواهد شد. در این میان کتاب دانیال (عهد قدیم) و مکاشفات یوحنا (عهد جدید) مورد تفسیر جدید قرار گرفت که بر اساس آن، پیش از آمدن مسیح برای حکومت بر جهان در هزاره خوشبختی، دو گام عظیم برداشته خواهد شد: الف - بازگشت یهودیان به صهیون (اورشلیم)، ب - ساخت معبد سلیمان. از این رو، انگلستان در قرن شانزدهم، این رسالت مقدس را بر عهده گرفت تا یهودیان را پیش از آمدن مسیح و حکومت بر جهان، به اورشلیم اعزام کند.

این خیزش، در دوران رنسانس رونق بیشتری یافت. «جان لاک» - بنیان گذار لیبرالیسم - «روسو» - فیلسوف قراردادهای اجتماعی - «کانت» و «جان میلتون» همگی طرفدار اندیشه تأسیس اسرائیل بودند. از این رو، جنبش صهیونیسم مسیحی چند دهه پیش از صهیونیسم یهودی (1879) شکل گرفت.

در قرن 17 میلادی، با مهاجرت پیوریتن‌ها به آمریکا، این جنبش به اوج خود رسید. آنها این تفکر را با خود به آمریکای کشف شده بردند و آن را «اسرائیل جدید» نامیدند. به زبان عبری نماز می خواندند و نام فرزندانشان را از داستان‌های تورات انتخاب می کردند. اولین کتابی که در آمریکا منتشر کردند مزامیر داوود بود. با قتل عام سرخ‌پوست‌ها، یک کشور بزرگ برای جنبش مسیحیت یهودی گرا که از انگلستان شروع شده بود، پدید آمد.

در قرن هجدهم، تفکر مسیحی بنیادگرا مبتنی بر بازگشت یهود به فلسطین، برای پایان تاریخ و آغاز هزاره خوشبختی با ظهور مسیح، جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ آمریکایی و وجدان مردم آنجا

یافت.

در قرن نوزدهم، صهیونیسم مسیحی آمریکایی در مورد اقامت یهود در فلسطین از دیگران پیشی گرفت. رهبر این حرکت «ویلیام بلاکستون» - مبلغ مسیحی پروتستان - بود که طی نامه‌ای به «هریسون» - رئیس‌جمهور آمریکا - از وی خواست برای بازگرداندن یهودیان به فلسطین دخالت کند. موضع بلاکستون حتی شدیدتر از «هرتزل» - مؤسس صهیونیسم یهودی - بود که اندیشه ایجاد یک سرزمین قومی را برای یهودیان در قبرس یا اوگاندا پیشنهاد می‌کرد. بلاکستون نسخه‌ای از تورات را که صفحاتی از آن را علامت زده بود، برای هرتزل فرستاد و به او یادآوری کرد که تورات، فلسطین را به عنوان سرزمین موعود برای قوم برگزیده تعیین کرده است.

در قرن بیستم این اندیشه در اعتقادات دینی و فرهنگ مردم آمریکا رسوخ کرد و به دولت‌مردان هم راه یافت. «جیمی کارتر» در مارس 1979 در پارلمان اسرائیل گفت:

هفت تن از رؤسای جمهور آمریکا به این حقیقت ایمان آورده‌اند که روابط آمریکا و اسرائیل فراتر از یک رابطه خصوصی است. این رابطه در وجدان، اخلاق، دیانت و معتقدات مردم آمریکا ریشه دارد. ما میراث تورات را با شما تقسیم می‌کنیم.

از ابتدای سال 1976، رشد و گسترش مسیحیت سیاسی بنیادگرا - اصطلاحاً راست مسیحی - شدت گرفت. به طوری که بین یک پنجم تا یک سوم آمریکاییان از نو غسل تعمید به جای آوردند که به «مسیحیان از نو متولد شده» معروفند. پیروان کلیساهای افراطی و انعطاف‌ناپذیر افزایش یافت، شبکه‌های تلویزیونی مذهبی (مثل CBN) و کلیساهای تلویزیونی تأسیس شد. سازمان‌های راست مسیحی، گفتمان اصول‌گرایانه‌ای را آغاز کردند که مضمون آن، آماده ساختن آمریکا برای بازگشت مجدد مسیح و پایان جهان بود. بازگشت یهودیان به قدس پس از جنگ 1967، نشانه‌ای از صحت پیشگویی‌های تورات و گام ماقبل آخر بازگشت مسیح، یعنی بازسازی معبد سلیمان تلقی گردید. رشد جریان راست مسیحی، آن را به یک نیروی مؤثر در انتخابات ریاست جمهوری و کنگره در آورد و 25 درصد از مجموع رأی‌دهندگان آمریکا در دهه 90 را که رأی‌دهندگان یهودی

بود، به خود اختصاص داد.

ائتلافات راست مسیحی با راست سیاسی در داخل حزب جمهوری خواه، تشکلی را به وجود آورد که به نام «حزب الله آمریکا» شناخته می شود. رونالد ریگان، نامزد حزب جمهوری خواه در سال 1980 با کشیش بیلی گراهام، رهبر سازمان اکثریت اخلاقی ائتلاف نمود و بدین ترتیب در انتخابات پیروز شد. او در واقع کاندیدای حزب الله بود!

بالاتر اینکه حزب جمهوری خواه در انتخابات مقدماتی ریاست جمهوری در سال 1988، اصلاً به یک کشیش - پت رابرتسون رهبر ائتلاف مسیحی - اجازه داد که خود را نامزد نماید. این امر در انتخابات اولیه ریاست جمهوری در سال 2000 نیز تکرار شد و «گری بوئر» نماینده راست مسیحی خود را نامزد کرد. کشوری سکولار که جریانات بنیادگرا در جهان اسلام را سرکوب می کند و خواستار جدایی آیت الله ها از سیاست در ایران است، خود گام هایی برمی دارد که احتمالاً در دهه آتی، رئیس جمهور آمریکا یک کشیش بنیادگرا و یک مسیحی صهیونیست خواهد شد!

گرچه این کشیش ها نتوانستند رأی حزب را با اکثریت کسب کنند، اما کاندیدای حزب - بوش - که نماینده این جریان است و با کمک جنبش مسیحیت بنیادگرا و صهیونیسم رأی آورد؛ امروز خود را سرباز مسیح می داند و در همه اردوگاه های اشغالگران در عراق، تابلوی مسیح با حمایت تفنگ داران آمریکایی نصب کرده است.

بنابراین غرب جدید، فقط غرب فوق مدرن و سرمایه دار نیست، یک جریان قوی مذهبی با اندیشه های توراتی برای پایانتاریخ است که هسته مرکزی آن ایالات متحده و سپس انگلستان است که در حال تبلیغ این بنیادگرایی در مسیحیت در مسیحیت کاتولیک اروپا نیز می باشد.

2. اسلام شیعی و سنی معاصر، یک سو ائتلاف یک سو درگیری.

1-2. ایجاد و بقای جهان سنی: حدوث و شیوع تفکر سنی در دنیا، مدیون فتوحات خلفای بعد از

اسرار یهود و اواخرالزمان

رسول الله (ص) است نه انتخاب سنی گری (در مقابل شیعه) از سوی مردم. هر کشوری فتح می شد، به تفکر و عقاید خلفا و حاکمان به اسلام درمی آمد و چون جریان تشیع در عهد اولیه اسلام، جریان تضعیف شده ای بود، عملاً آشنایی به ندرت انجام می شد.

جنگ های صلیبی جهان غرب و مقاومت و سرداری سنیانی مثل صلاح الدین ایوبی، در کنار زبونی شیعیان اسماعیلی فاطمی در مصر، موجب بقای تفکر سنی در اکثریت جهان اسلام شد و این در حالی بود که هنوز شیعه اثنی عشری، هیچ حکومتی در دست نداشت.

2-2. ایجاد جوامع شیعی: با انزوای امامت در جهان اسلام و سخت گیری های اموی و عباسی، تشیع تضعیف شد و گروه ها و جوامع کوچک شیعی، در اطراف نقاط جهان اسلام به گونه ای پراکنده شکل گرفت. شهرهایی مثل کوفه، بغداد، نهاوند، همدان، قزوین، ری، نیشابور، توس، مراکش، سمرقند، حلب، حله و... هر کدام مراکزی برای شیعیان شدند.

در سال 94 ق شهر قم در جنوب ری - تهران - که در زمان فتوحات ویران شده بود، به دست اعراب اشعری که مجبور بودند به علت عقاید شیعی خود کوفه را ترک کنند، بازسازی شد و شعبه ای از جامعه شیعی اولیه کوفه گردید و مدت زمانی طولانی به عنوان یک منطقه کوچ نشین عربی، ماهیت خود را حفظ کرد. وقتی در سال 201 ق. حضرت فاطمه معصومه (س) در راه دیدار برادر خویش - امام رضا (ع) - در ساوه بیمار شده، در گذشتند، پیکر شان به قم منتقل شد و از آن پس بر رونق شیعی آن شهر افزوده گردید، به طوری که محدثانی بزرگ و عالمانی معروف - از جمله نایب سوم امام عصر (ع) در غیبت صغری ابن روح نوبختی - از آن شهر برخاستند.

در آغاز قرن چهارم هجری با ضعف سیاسی خلیفه مسلمین در بغداد، «حکومت آل بویه» در غرب ایران و بغداد شکل گرفت و از شیعیان حمایت نمود. آنها برای اولین بار رسوم شیعی مثل عزاداری محرم و جشن غدیر را به شکل عمومی در عراق (نجف و کربلا) و برخی مناطق ایران برپا کردند. گرچه آنها عقاید شیعی خویش را پنهان نمی کردند، ولی هرگز نکوشیدند خلافت مرکزی سنی را براندازند و حتی اصراری به شیعه کردن عراق و ایران نداشتند. خلیفه سنی هم چون گذشته، رئیس

رسمی دین اسلام بود و عده زیادی از جمعیت ایران و عراق سنی بودند.

همانند آل بویه در بغداد و غرب ایران، «حمدانیان عرب» در موصل و حلب نیز شیعیان را تشویق می کردند و حلب از آن پس، پایگاهی شیعی شد که نقش زیادی در حوادث بعد ایفا نمود.

این جنبش های حامی شیعیان با روی کار آمدن سلجوقیان که سنیانی متعصب بودند، از بین رفت. سلجوقیان برای مهار تهدید تشیع در قرن چهارم هجری و در دفاع از مذهب سنی پدید آمدند و شیعیان را طرد و لعن کردند.

در قرن هشتم هجری، جنبش شیعی با گرایش درویشی در نهضت سربداران در شهرهای نیشابور و توس و... به وجود آمد که آموزه هایی چون «انتظار مهدی موعود» در آن بسیار برجسته بود، اما این حکومت های کوچک نتوانست قدرتی فراگیر برای تشیع را موجب گردد.

حکومت صفویه در قرن دهم هجری، اولین حکومتی بود که به یاری عالمان شیعی حلب و جنوب لبنان و اندیشه فقهی حله، جامعه ای شیعی در ایران پدید آورد و مذهب تشیع را مذهب رسمی نمود و زمینه حکومت شیعی را در قرون بعد در قالب انقلاب اسلامی ایران فراهم کرد.

2-3. ایران جدید، مرکز خیزش شیعی

تاریخ ایران را می توان به چند دوره تقسیم کرد:

الف - ایران قبل از اسلام (باستان): در این دوره امپراطوری و تمدن ایرانی وجود دارد، اما اسلام نیست. عقاید زرتشتی با بحران مواجه است، به طوری که در اواخر این دوره، شاهد قیام هایی علیه مذهب زرتشتی هستیم.

ب - ایران پس از اسلام (فتوحات): اینجاست که اسلام ظهور می کند و نارضایتی های مردم از مذهب حاکم، موجب پذیرش دلخواه اسلام می شود. به تعبیر شهید مطهری اگر اسلام به داد ایرانیان نمی رسید، مردم ایران مسیحی می شدند، اما زرتشتی نمی ماندند. 1

لکن در این دوره، ایران به عنوان یک کشور مستقل و متصل از بین رفته، ملیت آن تضعیف می شود. بر هر قسمتی از ایران طایفه‌ای حکم می‌راند که زیر نظر خلیفه مسلمین است.

ج - ایران دوران صفویه: در این دوران، تشیع، مذهب رسمی ایران شده و گرایش‌های درویشی، منطبق بر فقه‌های شیعی می‌شود. هجرت عالمان شیعی از لبنان و عراق، ایران را یک مرکز مهم و اصلی‌ترین قدرت شیعی می‌نماید. در این دوره غیر از مذهب شیعه، ایرانیّت نیز به ایران برمی‌گردد و دوباره کشور، یک‌پارچه متصل می‌شود.

د - دوره انقلاب اسلامی: این دوره جامعه شیعی بار می‌یابد. در دوران پس از تأسیس صفویه، مردم شیعه بودند و فقه شیعه رایج بود اما سلاطین و شاهان غاصب در نوساناتی بودند. گاه به عقاید و فقه شیعی ملتزم، و گاه از آن فاصله می‌گرفتند، به طوری که از زمان پهلوی اول، مقابله با تشیع و آموزه‌های آن در دستور کار قرار گرفت و غرب‌زدگی جای مظاهر شیعی نشست، اما با انقلاب اسلامی، این حرکت سرکوب شد و حکومتی براساس آموزه‌های شیعی پدید آمد که هسته اصلی تشیع در قرن معاصر گردید و به خیزش‌های شیعی دیگری در عراق، لبنان، فلسطین، یمن و... منجر شد. وجهه اصلی این حرکت شیعی، استکبارستیزی مبتنی بر آموزه‌های شیعی است. این هسته مقاومت شیعی و شعبه‌هایش، ائتلافی در برخی جنبش‌های سنی مثل اخوان المسلمین، حماس، جهاد اسلامی و... را هم منجر شده است که البته در سوی مقابل، تحریم‌هایی از سوی برخی دول عربی سنی مثل مصر، عربستان و... را در پی داشته است.

3. مواجهه غرب جدید با خیزش شیعی

تا این‌جا مشخص شد که هسته مرکزی غرب - با محوریت آمریکا - امروز و موتور محرک و مغز متفکر آن، یک رویکرد بنیادگرایانه برای پایان تاریخ دارد که از قضا در مقابل آن هسته مرکزی، جریان خیزش اسلامی است که پس از انقلاب اسلامی ایران شکل گرفته و یک رویکرد اصول‌گرایانه متکی به سنت شیعی و با توجه به آخرالزمان و پایان تاریخ دارد و انقلاب خویش را مقدمه ظهور مهدی موعود می‌داند. پس بالتبع باید سیاست‌ها و راهبردهای مواجهه جنبش مسیحیت صهیونیست

با خیزش شیعی را مورد مذاقه جدی قرار دهیم.

1-3. رویکرد غرب جدید در جبهه تشیع، پروژه تشیع وهابی یا وهابیت ایرانی سرداران غرب جدید به دنبال سست کردن عقاید و آموزه‌های شیعی به خصوص شهادت طلبی عاشورایی و انتظارخواهی مهدوی‌اند. نوک پیکان این حرکت، آرا و نظرات فوکویاما درباره پایان تاریخ است. ده‌ها سایت و کانال ماهواره‌ای در این باره فعالیت و شبهه‌پراکنی می‌نمایند. اینان از پول و امکانات عربستان، در تلاش برای یک جنگ سایبرناتیک استفاده کرده و با خرج مسلمین، وهابیت عربستانی ترویج می‌کنند و حتی به دنبال وهابی کردن عقاید شیعی به دست روشنفکران غرب زده‌اند. زیر سؤال بردن زیارت، شهادت، شفاعت، مغایرت امامت با دموکراسی و زیارت جمکران با مدرنیسم و... را در گفته‌ها و نوشته‌های اینان می‌توان دید. در کنار اینها، از فیلم‌ها و بازی‌های کامپیوتری مخرب نمی‌توان گذشت که بی‌شمارند.

2-3. رویکرد غرب جدید در جهان سنی، منزوی‌سازی حرکت شیعی و بی‌اعتبار کردن آن

غرب جدید، در جهان سنی چندین دستور کار برای انزوای خیزش شیعی دارد: از یک سو با تابلو کردن القاعده و ستاره کردن بن‌لادن و زرقاوی و نمایندگان تناوبی آنها، تنها به دنبال یافتن بهانه‌ای برای تهاجم به جهان اسلام نیست، بلکه به دنبال خارج کردن پرچم مقاومت و خیزش از دست شیعه و سپردن به دست مبارزانی توهمی و پوشالی چون بن‌لادن می‌باشد. اگر پرچم خیزش علیه غرب صهیونیست به دوش امام خمینی و پیروان او باشد، جریان راستینی است که تا فتح قلّه‌های استکبار ادامه می‌یابد. اما غرب با ستاره کردن کسانی مثل صدام و بن‌لادن و... برای طیف بنیادگرای مسلمان، می‌تواند به خوبی، آن را کنترل کند و چهره‌ای مضحک، غیرانسانی و غیرامروزی هم از اصول‌گرایی اسلامی در دنیای امروز نمایش دهد. واقعاً القاعده و صدام و... کدام حرکت ضد غرب را سامان دادند؟! جز اینکه به مقاصد آنها کمک کردند و در گام بعد، شمشیر آنها بر علیه تشیع (نه جریان صهیونیسم) شدند. صدور فتوا از سوی مفتیان وهابی برای قتل شیعیان از جمله این تلاش‌هاست.

از آن سو، حرکت شیعی را که تنها حرکت ضد صهیونیسم است، در مقابل با اهل سنت قرار می دهد و از هلال شیعی سخن می گوید و چنین می نماید که هلال شیعی در مقابل اهل سنت است! به همت شورای روابط خارجی آمریکا، همایشی به نام «بروز هلال شیعی و تأثیرات آن بر خاورمیانه و سیاست های آمریکا» برگزار می شود که سخنرانان به طرح دیدگاه های خود درباره نفوذ تشیع در کشورهای خاورمیانه و نقش ایران در این میان و سیاست های آمریکا برای مواجهه با این پدیده می پردازند و از طرف دیگر در همان زمان، یونگی پریماکف، نخست وزیر اسبق روسیه در آن سوی دنیا واداشته می شود که در مؤسسه خیریه ملک فیصل از ایجاد کمربند شیعی در منطقه هشدار دهد! در فاصله اندکی همین سخنان از سوی پادشاه اردن و سایر سیاسیون عرب تکرار می شود. اثر چنین رسوباتی در جهان سنی این است که مثلاً حزب الله لبنان در 33 روز اسرائیل را شکست می دهد، اما چندین ماه است که در درگیری های داخلی معطل است؛ چون تبلیغات مسموم، حزب الله را ضد سنی و منازعه را قومی و مذهبی جلوه داده است!

گام دیگر اینکه در پروژه های به طور جدی سعی دارند، اساساً شیعه را ایرانی و تشیع را مساوی اسلام مجوسی جلوه دهند. در این باره، تلاش های بسیار زیادی صورت داده اند که آخرین تلاش آنها، تولید فیلم 300 می باشد.

اثر این راهبرد این می شود که مثلاً دولت نوری المالکی به علت شیعه بودن اگر چه مورد حمایت ظاهری آمریکاست، اما از سوی جهان عرب تاکنون به رسمیت شناخته نشده است.

3-3. رویکرد غرب جدید در جهان مسیحی، متشیع سازی مسیحیت

جالب اینکه این تفکر، وقتی با دنیای مسیحی مواجه می شود، سعی می کند آموزه های شیعی را به نفع خود و مسیحیان را به شکل شیعی بسیج کند. غلامعلی افروز می گوید:

در کلیسای در کشوری اروپایی دیدم پدر روحانی چیزی می خواند و مردم هم سینه می زنند! وی در جواب گفت این کار را از شیعیان اقتباس کرده است. این عمل در چند کلیسای دیگر نیز تقلید می شود. در فیلم مصائب مسیح که فیلمی کاتولیکی است، باز این را می یابیم که از آموزه هایی مثل ناراللهی بودن، تبرک به خون و اشک آسمان و... استفاده می شود. جدیدترین کد در این باره،

مستند شبکه abc از کمپ انجیلی تحت عنوان «بچه‌ها در آتش» است که بچه‌های مسیحی را برای شهادت طلبی برای ظهور مسیح آماده می‌نماید.

پی‌نوشت:

1. در این باره ر.ک: مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران.

عنوان: استعمار و فرقه‌سازی‌ها در اسلام

گفت‌وگو با حجت الاسلام و المسلمین محمد مردانی

اشاره:

حجت الاسلام و المسلمین محمد مردانی، از جمله فرهیختگان و فضایی بنام حوزه علمیه قم است که بیش از نیم قرن عمر خود را وقف مطالعه و کند و کاو در مسائل و مباحث مربوط به فرقه‌ها و ادیان مختلف دنیا نموده است.

ایشان علاوه بر تدریس و سخنرانی در محافل علمی و آموزشی برای جوانان، کتاب‌های متعددی در این باره نگاشته است، که از آن میان می‌توان به این مورد اشاره کرد: مناظرات و مکاتبات، باب و بهاء، نیم‌نگاهی به وهابیت، شیطان پرستان، اسلام و دراویش، عرفان عارفان، مرام اهل حق، سؤالاتی از ملل و نحل، سیری گذرا در ادیان، مرام صوفی‌گری، راه نجات و دور

لطفاً برای شروع بفرمایید، منظور از فرقه چیست؟

منظور از فرقه، جدایی یک جزء از یک کل است که در ادیان مختلف سابقه داشته است. در این باره روایاتی نیز نقل شده که از جمله آنها روایت افتراق است که، امام پنجم (ع) از پیامبر اکرم (ص)

اسرار یهود و اخرالزمان

نقل فرموده‌اند که امت موسی بعد از او به هفتاد و یک فرقه و امت عیسی پس از او به هفتاد و دو فرقه و امت من نیز بعد از من به هفتاد و سه فرقه منشعب می‌شوند که در هر امتی یکی از این فرقه‌ها اهل نجات هستند. 1

همان‌طور که فرمودید از بعد از پیامبر (ص) در اسلام نیز – همانند دیگر ادیان – فرقه‌ها و نحله‌های زیادی به وجود آمده‌اند ولی در حدود دو قرن اخیر ما شاهد فرقه‌های نوظهوری هستیم. آیا اساساً این دو با هم تفاوتی دارند یا اینکه از یک جنس به شمار می‌آیند؟

در زمان پیامبر اکرم (ص) ما تنها فرقه منافقین را مشاهده می‌کنیم و گاهی هم صحبت از فرقه فاسقین است. جنس صحبت‌های آن حضرت به نحوی بود که از طرفی راه معین بود و همگان می‌دانستند که از کدام مسیر باید بروند و از سوی دیگر این مسیر تعیین شده سختی با مطامع مادی نداشت و آنها که اهل استفاده‌های مادی بودند خواسته‌هایشان از این طریق تأمین نمی‌شد. در راه تعریف شده ایشان افراد باید دنبال معنویت باشند که ضمن آن از مادیات در حدّ تعدیل شده استفاده می‌کردند. این افراد پس از پیامبر (ص) دنبال کارهای خود رفتند و شروع کردند به فرقه‌سازی. اینها هم در ماجرای رحلت حضرت و پس از آن عملاً بر تمام وحی‌ها پا گذاشتند. صحبت‌های پیامبر (ص) یا وحی قرآنی بود، یا وحی غیر قرآنی ولی به هر حال هرچه می‌فرمودند و از دو لب مبارکشان خارج می‌شد وحی بود:

ما ینطق عن الهوی؟ ان هو الا وحی یوحی؟ 2

و از سر هوس سخن نمی‌گویند؟ این سخن بجز وحی که وحی می‌شود نیست.

اینان همه این مطالب را منکر شده و سلیقه‌های شخصی خودشان را وارد نمودند. از اینجا بین مسلمانان اسمی و حقیقی جدایی افتاد. فرقه‌هایی که از این پس ساخته می‌شد عموماً شخصی بود و عده‌ای که دنبال رسیدن به مقام و منصب بودند فرقه‌سازی می‌کردند ولی فرقه‌هایی که امروزه به وجود می‌آیند علاوه بر آن جنبه سیاسی هم دارد.

ممالک و حکومت‌هایی هستند که می‌بینند اسلام مانعی جدی در برابر خواسته‌های آنان است و

برای شکستن این سد اقدام به فرقه سازی هایی می کنند که با برنامه ریزی بتوانند بر تمام ملت ها مسلط شوند. برای نمونه اگر مسیحیت در اسلام فرقه سازی نکند خودش نمی تواند دوام بیاورد، چون اساساً مسیحیت مرام ذلت و بدبختی است. در تمام چهار انجیل که همگی تحریف شده هستند این مطلب را به وضوح می توان مشاهده کرد. در انجیل لوقا و همچنین متی آمده که اگر کسی به سمت راست شما سیلی زد شما طرف چپ خود را هم بگیرید تا به آن سیلی بزنند، یا اگر کسی عبایتان را گرفت شما قبای خود را هم به او بدهید. اینها همه اش درس ذلت است تا کسی نتواند نفس بکشد و اگر زمانی مردم خواستند قیام کنند همین دینداری و تدینشان آنها را از این تصمیم منصرف کرده، و سر جایشان بنشانند. در مقابل، دستور اسلام اصلاً این طور نیست. اسلام می گوید نه ظلم کن نه زیر بار ظلم برو. در برابر دشمنان اسلام هم همواره آمادگی داشته باشید و آنها را بترسانید:

و أعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم³.

طبیعی است که آنها برای رویارویی با این فرهنگ اقدام به فرقه سازی کنند به خصوص که می بینند تنها گروهی که به طور جدی در مقابل آنان ایستادگی می کنند شیعیان اثنی عشری هستند. کسانی که در دوره های اخیر فرقه سازی می کنند تنها غرضشان این است و هدف دیگری ندارند.

آیا دسته بندی مشخصی می توان برای فرقه ها در عصر حاضر میان مسلمانان داشت؟ در یک دسته بندی کلی همه آنان در مقابل تشیع اثنی عشری قرار دارند؛ چون شیعه خود را مقید به قرآن کریم و احادیث و روایات صحیح و پیروی از ائمه (ع) می داند و حاضر نیست سر تعظیم در برابر هیچ شخص یا گروهی فرود آورند. آنها به دنبال این هستند که فرهنگ تشیع را از بین ببرند. از منظر دیگر آنان اولاً تصوف را درست کردند که نه تشیع را قبول دارد نه تسنن را و در مقابل تشیع امام و ولی ای را برای خود می تراشد. در کنار آنان شیخی مسلک ها، بهاییان و بابی ها نیز خود را امام زمان خواندند. فرقه هایی که در این دو قرن ساخته شده اند همگی ضد امام عصر (ع) هستند و می خواهند مردم را نسبت به آن حضرت بی علاقه سازند و از ایشان جدا کنند. در صورت موفقیت در هر کدام از این طرح ها آنها می توانند بر مردم حکومت و آقایی کنند.

منشأ فرقه‌سازی معاصر در دو قرن اخیر کجاست و فرقه‌سازان چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟ در طول تاریخ شیعیان رفتارها و عکس‌العمل‌های شاخص و قابل توجهی از خود نشان داده که به طور جدی بر سر راه آنان ایجاد مانع کرده است؛ چه در جریان تحریم تنباکو و چه پیش از آن، همواره علما و بزرگان شیعه پیشاپیش نهضت‌های دینی و مذهبی حرکت کرده و جان‌فشانی می‌نمودند تا اصالت اسلامی و به تبع آن اصالت شیعی از بین نرود و کشورهای استعماری نظیر انگلستان و فرانسه و در دوره‌های بعد امریکا و روسیه و ... تنها از طریق فرقه‌سازی است که می‌توانند با این جریان مقابله کنند و در آن خلل ایجاد کنند.

چطور است که این فرقه‌ها ساخته‌غریبان است ولی نیروهایی که به ظاهر رهبری این جریان‌ها را برعهده دارند خود از میان جامعه اسلامی برخاسته‌اند؟

این افراد که برای اجرای خواسته‌ها و اهداف آنان انتخاب می‌شوند افراد بی‌ایمان و یا ضعیف‌الایمان هستند که به امید پول و ثروت یا ریاست و ... فریب آنان را خورده‌اند و آنگاه کسی اعتقاد راسخ داشته باشد دنبال آنان راه نمی‌افتد.

ریسی شیخی مذهب‌ها یک عالم بوده و بنیان‌گذاران باییت و بهائیت نیز خود را عالم معرفی کرده بودند و در برخی فرق دیگر هم چنین ادعاهایی قابل مشاهده است. دشمنان از ضعف این علما استفاده کرده، با همراهی آنان عده‌ای را چشم و گوش بسته به دنبالشان کشانده و اقدام به فرقه‌سازی کرده‌اند. سردسته بسیاری از فرقه‌هایی که به وجود آمده افراد با سواد و در عین حال بی‌ایمان و یا فاقد اعتقاد راسخ بوده‌اند که یا فریب دشمنان را خورده‌اند و یا عمداً از همراهی با آنان به دنبال کسب مقام و منصبی بوده‌اند. عوام مردم هم به واسطه جهالتشان فریب این افراد را خورده و از ایشان تبعیت کرده‌اند؛ هرچند که بعضی از آنان در میانه راه توبه کرده و برگشته‌اند.

آیا می‌توان دلیل خاصی را برای جعل وهابیت در جزیره العرب، باییت در ایران و قادیانیه در پاکستان جست‌وجو کرد؟

اینها همیشه و در همه مناطق فوق سراج محیطها و کسانی میروند که اطلاعات مختصری داشته باشند. وهابیت که در میان اهل تسنن به وجود آمد و رشد کرد با بهره برداری از عوام بود که اطلاعات چندانی از دین نداشتند و الا کسانی که معتقد باشند و نسبت به دین اعتقاد راسخ داشته باشند زیر بار این حرفها نمیروند. جالب است بدانید سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبد الوهاب، بنیان گذار وهابیت، علیه این فرقه و جعلیات برادرش کتاب نوشته و اعتراض جدی کرده است.

فرقه های انحرافی، دیگران را با برخورد و اخلاق خوب و همچنین هدایای مالی به سمت خود جذب می کنند. ویژگی مشترک همه اینها این است که در مناطقی نضج یافته اند که افراد اطلاعات دینی کمی داشته اند؛ قادیانی و پنجابی و دیگران در پاکستان به دنبال چنین محیطها و مردمانی بوده اند. نکته ای که در اینجا باید متذکر شوم این است که اطلاع رسانی شیعه بسیار ضعیف و ناقص است و اگر ما یک اطلاع رسانی درست و قوی در عرصه های مختلف و با استفاده از تمام ابزارهای روز داشته باشیم، می توانیم بسیاری از آنان را که جذب این فرقه ها شده اند به سمت خودمان و اسلام اصیل بازگردانیم. هر چند ما منطقی قوی داریم ولی حتی در کشور اسلامی خودمان اطلاع رسانی مناسبی نداریم و پیاممان را به افشار مختلف جامعه نمی رسانیم.

پیامدها و نتایج جعل این فرقه ها از زوایای مختلف چه بوده است؟

اصلی ترین پیامد این فرقه سازی ها از بین بردن اصالت دین است. با از بین رفتن اصالت دین در یک کلمه آنها آقایی و سروری می یابند و ما دچار ذلت می شویم که این در تمام ابعاد قابل بررسی است. تمام ثمرات عاید آنان می شود. بنا بر مدارکی که به دست ما رسیده، فرانسه برای ساختن تنها یک خانقاه، یک میلیارد و چند صد میلیون تومان هزینه کرده است حال آنکه آنان اصلاً نه اعتقادی به اسلام دارند و نه تصوف، و نه اساساً دلشان برای ما سوخته است. آنها این کارها را می کنند تا از تعداد کسانی که قرار است پیرو امام زمان (ع) بشوند بکاهند و بر تعداد پیروان اقطاب پیش ساخته بیفزایند. پیروی از اینها بی اعتقادی را به دنبال می آورد و کسی هم که بی عقیده شد به راحتی آلت دست قرار می گیرد و او را به هر سو که بخواهند می توانند بکشانند.

چطور می شود که این فرقه های جعلی می توانند قرن ها به حیات خود ادامه بدهند؟ همان طور که عرض کردم اینها اولاً دنبال آدم های جاهل و بی اطلاع می روند. طبیعی است یک مسلمان پدر و مادری که بی هیچ دلیل و برهانی اسلام را قبول کرده به راحتی می تواند مقوله دیگری را جایگزین آن کند. این افراد هم که در همه دوران ها یافت می شوند. ثانیاً اینها پیروان و همراهان خود را تطمیع می کنند و همچنین علاوه بر آن آدم های بیکار کم نیستند که اگر آنها را تأمین کنند به هر طرف ممکن است بروند. بسیاری از اینان را با مسکن، ازدواج و ... تأمین و تطمیع می کنند هر چند اگر کسی اعتقاد راسخی داشته باشد آن را با این زخارف دنیوی عوض نمی کند و با اینان هم صدا نمی شود.

در حال حاضر فعال ترین این فرقه ها کدامند و در چه موقعیتی به سر می برند؟ تا آنجایی که بنده اطلاع دارم اکثر فرق مشغول به فعالیت هستند اما فعال ترین آنها در منطقه سیستان و بلوچستان و حتی خراسان، فرقه «وهابیت» است. بعد از آنان فرق مختلف تصوف اعم از «ذهبی ها» که از همه فعال تر است و «گنابادی ها»، «کمیلی ها»، «اویسی ها» و ... که از فضای باز جمهوری اسلامی ایران حداکثر بهره برداری را می کنند. بعد از اینان دین مسیحیت است که در شهرها و روستاهای مختلف به شدت مشغول به فعالیت هستند. اینها انجیل هایشان را قطعه قطعه کرده و برای هر منطقه ای آن را به زبان خودشان ترجمه کرده و در میان مردم پخش می کنند که اگر آن را حفظ کنید فلان جایزه ها را به شما می دهیم. متأسفانه باید اعتراف کنیم اینان در جذب تعداد قابل توجهی از مسلمانان شناسنامه ای و (صرفاً) پدر و مادری موفقیت هایی هم داشته اند. چندی پیش با امام جمعه یکی از بزرگ ترین شهرهای کشور تلفنی صحبت می کردم به شدت از این موضوع شاکی و گله مند بود.

از همه اینها بدتر که روی سنین پایین ما سرمایه گذاری کرده، بیشتر سراغ جوان ها و نوجوانان محصل و شگاهی ما می روند و چندان با افراد مسن ما کار ندارند، فرقه سخیف «بهابیت» است. بهایان فقط اجازه ورود به دانشگاه ها را ندارند ولی مانعی برای ورود به دیگر مقاطع پیش روی آنان نیست. جوان ها و نوجوان های آنان در محیط های تحصیلی از بی اطلاعی بچه مسلمان ها حداکثر استفاده را کرده، تا آنجا که بتوانند آنها را شبهه باران می کنند. امروز ده شبهه، فردا ده

شبهه و همین‌طور وقتی یکی شبهه باران شد و برای هیچ‌کدام از این شبهات جوابی نیافت اصلاً سرانجام خوبی در انتظار او نیست و خدای ناکرده به بی‌دینی کشیده می‌شود. این روزها، بهایی‌ها تمام تلاششان را می‌کنند که به‌طور رسمی به عنوان یکی از اقلیت‌های مذهبی خود را جا بیندازند. باید آموزش و پرورش ما برای مقابله با این جریان خیلی جدی وارد میدان باشد و استادان متنوعی را در حوزه‌های مختلف داشته باشد که حداقل ماهی یکی، دو جلسه علاوه بر کلاس‌های درسی برای پاسخ به شبهات و سؤالات دینی برای دانش‌آموزان دائر کنند؛ به شکلی که حتی اگر خود بچه‌ها سؤالی طرح نکردند آنان به طرح و پاسخ به شبهات بپردازند و آنها را واکسینه کنند. ما اگر به همین رویه‌ای که الآن در جریان است ادامه بدهیم باید در انتظار روزهای تلخی باشیم و فرجام ناگواری را در راه بدانیم.

خاستگاه مشترک و عمومی این فرقه‌ها چیست و چه چیز را نشانه گرفته‌اند؟ تقریباً پنجابی‌ها، قادیانی‌ها، باییت و بهائیت هم افق هستند و در تمام آنها استعمار به دنبال جعل و معرفی یک امام زمان و منجی غیر از حضرت مهدی (ع) است. «غلام‌احمد قادیانی» مسیحیت و اسلام و یک سری چیز دیگر را با هم مخلوط کرده و مرام تازه‌ای به وجود آورده و عین همین ماجرا در بهائیت و دیگر فرق فوق‌اتفاق افتاده و قرار است هر کدام در گوشه‌ای مردم را نسبت به امام عصر (ع) بی‌اعتقاد و بی‌علاقه کنند. وهابی‌ها هم که خیلی نیست سرکار آمده‌اند و حتی در میان اهل تسنن حامیان جدی ندارند تنها با اتکا به قدرت و ثروت سعودی‌هاست که بتوان به جلو می‌تازند. اینها بیشتر در جوامع سنی به دنبال جذب افراد هستند.

در پایان اگر مطلبی مانده که بیان نشده بفرمایید. درباره فرقه‌ها که مطلب بسیار است و نیاز به زمان بیشتری دارد ولی چند نکته هست که در انتهای عرایض باید یادآور شوم؛ علاوه بر ضرورت اطلاع‌رسانی متناسب با شرایط روز، باید توجه داشته باشیم که عدّه زیادی از افراد هستند که خودشان مستبصر شده و به تشیع گرویده‌اند ولی هیچ حمایتی از اینان نمی‌شود. ما اگر ابزارها و راه‌کارهای مناسب برای این حمایت داشته باشیم هم بر تعداد اینان افزوده می‌شود، و هم مشکلات این عزیزان کمتر می‌گردد. در صدر اسلام در مسجد

النبي (ص) سکویی وجود داشت که افراد بی‌خانمان برای سکونت و استراحت از آن فضا استفاده می‌کردند. ما حتی همچنین سکویی را برای اینان تعبیه کرده‌ایم. حداقل در هر شهری دو، سه آپارتمان را برای این افراد که از بهائیت و تصوف و ... بر می‌گردند باید در نظر گرفت که احساس امنیت کنند و کمتر لطمه ببینند. اگر این دست‌حمایت‌ها را نداشته باشیم هم از تعداد گروندگان و بازگشت‌کننده‌ها به تشیع کم می‌شود و هم همین‌ها پشیمان شده، به ناچار به همان حالت سابق خود رجوع می‌کنند. این افراد وقتی به تشیع می‌گروند در میان قوم و قبیله و خویشان و دوستان خود از تمام حقوق طبیعی و قانونی خود محروم می‌شوند و در بسیاری از موارد محکوم به مرگ؛ از همین‌رو به طور جدی نیازمند حمایت‌های ما هستند که این حمایت هم تنها از عهده دولت بر می‌آید.

مطلب بعدی اینکه بیشتر عقاید «شیخیه» در کتاب‌های شرح القصیده، شرح الزیارة و همچنین جوامع الکلم طرح شده است. اگر اعتقادات آنان را درباره خدا، معاد، معراج و امام زمان (ع) همان‌گونه که خودشان بیان کرده‌اند بی‌هیچ اضافه‌ای و به خوبی برای مردم حلاجی کنیم مطمئناً افراد کمتری به آنان خواهند گروید. مثلاً اینها درباره امام زمان (ع) معتقدند که ایشان در عالم هورقلیا زندگی می‌کند و هیچ دخل و تصرف و حضوری در این عالم ندارند!! یا مثلاً بابی‌ها و بهایی‌ها می‌گویند الآن دوران اسلام سپری شده است. تشیع قابلیت پاسخ‌گویی به تمام شبهات را دارد؛ ما کم کاری می‌کنیم و آنقدر که شایسته و لازم است اطلاع‌رسانی به خودی‌ها و دیگران نمی‌کنیم.

و بالاخره اینکه افرادی هستند که کار آنها فرقه‌سازی است و اگر جلوی آنان گرفته نشود فرقه‌ای به دیگر فرق اضافه می‌کنند. باید در نظر داشته باشیم بهترین راه مقابله با این افراد این است که ما مبلغینی را تربیت کنیم که آنان توانایی ارشاد و روشنگری مردم را داشته باشند. چه مانعی دارد که لابلای کلاس‌هایی که در مساجد داریم مبلغی بیاید نمازگزارانی را که بیست سال است به مسجد می‌آیند با عقاید تشیع آشنا کند؟ تکرار مکررات مردم را از مساجد زده و فراری می‌کند و در مقابل اگر فرد پاسخ‌سؤالات و نیازهایش را در مسجد بگیرد دیگر برنامه‌هایش را یا تعطیل می‌کند و یا در صورت امکان آنها را با برنامه‌های مسجد تنظیم می‌نماید. چه اشکالی دارد که هر

سخنران پیش از طرح مطالب تاریخی و اخلاقی خود ده دقیقه را به پاسخ به شبهات اختصاص دهد و مردم را مطلع و فهمیده بار بیاورد. به نظر بنده این بهترین راه تبلیغ است.

با تشکر از شما که در این گفت‌وگو شرکت کردید. امیدواریم که در فرصت‌های آتی بتوانیم درباره موضوع فرقه‌ها و نقش استعمار در تولید و استمرار فعالیت‌های آنان از مطالعات عمیق شما بیشتر استفاده کنیم. ان شاءالله.

پی‌نوشت‌ها:

1. کلینی، کافی، ج 8، ص 224.

2. سوره نجم (53)، آیات 3 و 4.

3. سوره انفال (8)، آیه 60.

عنوان: جنگ فرقه‌ها!

در سال‌هایی نه چندان دور، در عهد صفویه و سلطنت یکی از پادشاهان آن خاندان آنگاه که برخی از مأموران و مبلغان مسیحی از طریق دریای جنوب خود را به اصفهان و دربار شاهی رساندند عکس‌العمل شدید پادشاه صفوی همه را متعجب ساخت. او نه تنها، دستور اخراج آن بیگانگان را صادر کرد بلکه، فرمان داد جای گام‌های آنان را نیز با خاکستر بپوشانند، شاید که نشانه‌ای از آن گستاخی و عداوت درباره اسلام و مسلمانان نماند.

که در وقت افول ستاره بخت آن خاندان، تبشیری‌ها هجوم آوردند و شمال و جنوب این دیار مزین به نام «شیعیان آل الله» را در نور دیدند و تخم تثلیث و نفاق را در جای جای ایران زمین افشاندند. از اینجا، و به برکت تسامح و سهل‌گیری زعمای وقت هیچ‌گاه تبشیری‌ها و جز آنان، مبلغین شرک و الحاد در اقصا نقاط شرق اسلامی منطقه‌ای را امن‌تر از این دیار برای خویش نیافتند. چنانکه امروز، در این دیار، تنها جماعتی با ملاحظاتی که هر زمان بیشتر از پیش بی‌دلیل و با دلیل در

اسرار یهود و احرالزمان

عرصه‌های مختلف و مناسبات مادی و فرهنگی از خاستگاه فرهنگی خویش پاوایس می‌کشد
مسلمانان اند.

طلوع خورشید انقلاب اسلامی ایران با زعامت مردی از خاندان پاک اهل بیت (ع) این حقیقت را
آشکار ساخت که راه رستگاری و خلاصی بشر از طوفان بلا و ابتلاء خودکامگی از میان صحن و
سرای خاتم انبیاء و خانواده مکرّم و معزز ایشان می‌گذرد.

پیروزی پی‌درپی این جریان مبارک در صحنه‌های مختلف به همراه بیداری فراگیر اقوام و ملل،
موج بزرگی را به راه انداخت چنانکه، واسپس 30 سال نه تنها محدود نشده بلکه هر روز بیش از
پیش بر توانایی و عزت آن افزوده شده است.

این واقعه شریف از سویی جریانات استکباری و صهیونی را متذکر این معنا ساخته که امروز نه
فردا، این امواج، بساط کبر و نخوت و آلودگی آنان را در هم خواهد شکست و از دیگر سو، جریان
انحرافی نفوذی سلفی‌گری وهابی (زاده روباه پیر استعمار) را. چنان شد که در مراحل بعد و پس
از شکست در صحنه نبرد رودررو، در کمتر از 25 سال بیش از 2500 فرقه با نام و نشان و آرم از
پستوخانه سحر و جادوی الحاد ماسونی و پستی و آلودگی صهیونی و تحجر و کج‌فهمی سلفی‌گری
وهابی سربر آورد تا شاید امکان مقابله با اعجاز موسوی و عزت مهدوی و قدرت علوی را بیابند و
دیگر بار چونان گذشته موجب سرکوب مؤمنان و مستضعفان شوند. هم آنانکه از گذرگاه نهضت
اسلامی تجربه دولت کریمه مهدوی را در آینده‌ای نزدیک چشم می‌دارند.

جنگ فرقه‌ها در برابر «نهضت دین‌طلب و حقیقت‌جوی اسلامی» را باید جدی گرفت. از اطراف و
اکناف خبر می‌رسد که در حرکتی خزنده، جریان سلفی وهابی هم‌اورد می‌طلبد، و با زیادت
خواهی فضا را بر اهل ایمان از میان شیعیان و اهل تسنن ریشه‌دار در این دیار تنگ می‌نماید.

با سوء استفاده از فضای باز موجود کشور آثار خویش را منتشر و توزیع می‌نمایند و بی‌محابا
جوانان مسلمان و فاقد قدرت نقد و نظر را به چالش فرا می‌خوانند. به همان سان که مبلغان

اسرار یهود و اعرالزمان

تبشیری مسیحی با جان‌مایه اعتقادی نوجوانان و جوانان چین می‌کنند. درست عین جریان‌های فاسد و مفسد بابی و بهایی. و بالاخره صوفی‌مسلمانان که گاه در برخی نقاط کبابه کشیده و اولتیماتم تعیین می‌کنند.

این جریان‌های مشکوک، تعلیم دیده و مأمور، محیط‌های دانشگاهی را چمن‌زار مناسبی برای خویش شناخته‌اند تا در آن مأوی گرفته و ریشه بدوانند. و حتی گاه برخی اساتید بی‌هیچ واهمه آموزه‌های منحرف خود را بر ذهن و جان جوانان آوار می‌سازند.

آنان را چه می‌شود و ما را؟

گاه روی به افراط می‌گذاریم و گاه به تفریط.

همزیستی مسالمت‌آمیز، مراعات حال اهل ملل و نحل، جلوگیری از تفرقه و تشتت، دفاع از مظلوم (بی‌توجه به وابستگی فرقه‌ای و مذهبی) و تیمار افتادگان در وظیفه شرعی و فرهنگی و انسانی مردم ما در طی همه قرون و اعصار بوده و هست اما؛

«فرقه‌ها» امروزه چونان دسته‌ها و گروهان‌های خصم روی به میدان آورده‌اند و جان جوانان را نشانه می‌روند تا شاید جسم و ذهن آنان را نیز تصاحب کنند و از همین روست که می‌بایست با استفاده از همه امکان اقدامی بازدارنده و مصونیت‌بخش داشت. در این میان توجه به موارد زیر ضروری است:

1. محدود ساختن میدان عمل و حضور گردانندگان فرقه‌های انحرافی، شبه مذهبی، شبه عرفانی، بهایی، وهابی و...؛ از مجاری قانونی و رسمی کشوری؛

2. پالایش محیط‌های آموزشی و علمی – به ویژه دانشگاه‌ها – از حضور مبلغان رسمی و غیررسمی این جریانات؛

3. ایجاد زمینه‌های نقد جدی و مستمر این جریان‌های انحرافی از طریق شبکه‌های مختلف رسانه ملی (با به پای پخش مسابقات فوتبال اروپایی و آسیایی؟!)

4. ایجاد لجنه‌های پژوهشی و علمی در مراکز علمی (حوزوی و دانشگاهی) برای شناسایی جریانات، ردیه‌نویسی، تربیت مبلغ و مربی.

5. افشاء ماهیت این فرقه‌های وابسته به ملحدان ماسونی، مودیانه‌های صهیونی و کج‌فهم‌های بازی خورده سلفی با ارائه برنامه‌های مستند و مستدل تلویزیونی، مطبوعاتی و...

6. پیگیری قضایی عوامل اصلی و مأموران اعزامی از آن سوی آب‌های شمال و جنوب و محدود ساختن دایره عمل اجتماعی آنان در نواحی مختلف ایران اسلامی،

7. کنترل مصادر نشر و توزیع مستقیم و یا مخفیانه آثار شبه فرهنگی این نحله‌ها (این مهم در وظیفه دستگاه‌های اجرایی و نظارتی فرهنگی کشور است.)

8. ایجاد بستر مناسب برای ارائه سهل، ارزان و همه جانبه آثار فرهنگی سالم (تهیه شده توسط اشخاص حقیقی و حقوقی دلسوز، آگاه و دردمند)

(این در حالی است که امروزه به برکت سیاست انقباضی دستگاه‌های رسمی کشوری، عموم عرضه کنندگان آثار فرهنگی و مذهبی سالم و مستقل در تنگنا و سختی گرفتار آمده‌اند و از تدارک مایحتاج اولیه انتشار آثار خود نیز در سختی و مشقت افتاده‌اند.

بر هیچ کس پوشیده نیست که مطبوعات و ناشران با گذر از پیچ و خم‌های سخت اداری و پس از خرید کاغذ مورد نیاز خود از بازارهای آزاد و رها آنها با قیمت‌های سرسام آور آثار خود را منتشر می‌سازند.)

9. پیش‌بینی سیستم معقول و گره‌گشای توزیع آثار فرهنگی در اقصا نقاط کشور، طی 30 سال اخیر، موضوع توزیع آثار فرهنگی (مطبوعات و کتب) در زمره مهم‌ترین موضوعات مبتلا به تهیه‌کنندگان این گونه آثار بوده و هست. این در حالی است که بخش عمده آثار فرهنگی مطلوب و روزآمد توسط اشخاص حقیقی و حقوقی مستقل از دستگاه‌های رسمی و دولتی تهیه و تولید می‌شود.

10. پیراستن برنامه‌های گسترده و خارج از شمار رسانه ملی از شائبه‌های فرهنگی.

(باز گذاشتن درهای نقد جدی و البته فراگیر آثار رسانه ملی امری ضروری به نظر می‌رسد. اینهمه در حالی است که مجال نقد آثار این رسانه وجود ندارد و در مقابل، میدان تعریف و تمجید و تبریک و تشویق بی‌حد و شمار برای محصولات رنگارنگ آن باز و گشاده است.)

بی‌گمان، در سایه اقتدار حکومت اسلامی، این ملحدان و مشرکان و معاندانند که باید احساس تنگی و ناامنی کنند. نمی‌توان در سفره‌های گشاده، انواع اطعمه و اشرافه سالم، مشکوک و مسموم را فراروی کودکان، نوجوانان، جوانان و خانواده‌های فاقد توانایی نقد و تشخیص فنی قرار داد و انتظار داشت که آنان مبتلای شک، شبهه، الحاد و نفاق فرهنگی نشوند. مگر هیچ‌یک از دستگاه‌های بهداشتی و درمانی مجوز توزیع و عرضه آثار غذایی و بهداشتی آلوده و مشکوک را در داروخانه‌های رسمی صادر می‌کنند.

بهداشت روانی، امنیت فرهنگی و سلامت اعتقادی به مراتب مهم‌تر از بهداشت جسمی است و مراقبت از آن در تکلیف همه کسانی است که دستی در کار دارند.

عنوان: مسیحیت صهیونیستی از نظر تا عمل

گفت و گوی اختصاصی مجله موعود با دکتر استفان سایزر
ما می دانیم که جورج دبلیو بوش از زمان تحصیل در دانشگاه عضو سازمانی سری به نام انجمن
جمجمه استخوان بوده است. من یک مصاحبه را دیدم که با جورج بوش انجام شده بود. او بسیار
طفره می رفت. از او پرسیدند آیا پدرت در آن انجمن عضو بود؟ بوش جواب داد: به خاطر نمی
آورم. من با خودم گفتم: شوخی نکن، یعنی نمی توانی به یاد بیاروی؟

ممکن است خودتان را بیشتر معرفی کنید.

نام من استفان سایزر است، 54 سال سن و یک همسر و چهار فرزند دارم و اسقف کلیسای مسیح
«Christ Church» هستم. این کلیسا در ویرجینیا واتر، جنوب شرقی لندن واقع شده و حدود 40
دقیقه با لندن فاصله دارد. کلیسایمان حدود 400 عضو دارد که هر یکشنبه به آنجا می آیند؛ آنها
از 20 ملیت هستند، آمریکایی، استرالیایی و نیز انگلیسی. همکارانم یک نفر از کشور برزیل و
دیگری از هند است. پس خانواده‌مان بین المللی است.

اولین مدرک من از دانشگاه «ساکس» 15 در رشته جغرافیا و مدرک کارشناسی ارشدم از دانشگاه
آکسفورد و در رشته الهیات، و مدرک دکترا از دانشگاه «میدلسکس» 16 در رشته الهیات و سیاست
بود. سه کتاب منتشر کردم. اولین، جای پای عیسی و حواریون کتابی مصور که مکان‌های مختلف
را با توضیح نشان می دهد تا به مردم کمک کند تاریخ مکان‌ها و اهمیتشان را بفهمند. دوم،

اسرار یهود و اواخرالزمان

مسیحیت صهیونیستی و بعد کتاب سربازان مسیحی صهیون. تقریباً 20 تا 30 مقاله در مجلات مختلف منتشر کرده‌ام، ولی از آنها پول در نیاوردم، با آنکه بسیار پرهزینه بودند و به خاطرشان از سوی انجمن‌های «دوستان مسیحی اسرائیل» و «دوستان انگلیکن اسرائیل» مورد اتهام قرار گرفتم که نوشته‌هایم را نپسندیدند. به خاطر لابی صهیونیست‌ها از دانشگاه‌های مختلفی طرد شده‌ام. این لابی در دانشگاه‌های مختلف سعی می‌کند جلوی سخنرانی افراد را بگیرد. اما من هر ماه در دانشگاه‌ها سخنرانی دارم. ماه قبل به سوریه، لبنان، مصر، اردن و فلسطین رفتم و در دانشگاه‌هایشان سخنرانی دارم.

می‌دانیم که کتاب شما در زمینه مسیحیت صهیونیستی در اصل پایان‌نامه دکتری شما بوده است. لطفاً بفرمایید رشته مطالعاتی شما چیست و در دانشگاه در چه زمینه‌ای به تحصیل پرداختید و چطور به این موضوع علاقمند شدید؟

رشته اولیه من جغرافیا بود. من مسافرت کردن، شناخت مردم و فرهنگ‌های مختلف را دوست دارم؛ بنابراین اولین چیزی که به عنوان یک مسیحی دوست داشتم به آن پردازم فلسطین بود؛ سرزمینی که با مسیح و پیامبران پیوند دارد. زمانی که برای مطالعاتم در زمینه الهیات، از فلسطین دیدن کردم، دریافتم مسیحیان و مسلمانان فلسطین از صهیونیسم در رنج و گرفتاری‌اند. به همین دلیل در دوره کارشناسی ارشد به تحقیق درباره «گردشگری در فلسطین» و اینکه این مقوله تا چه حد در اختیار صهیونیسم است پرداختم؛ راهنماهای اسرائیلی، اتوبوس‌های اسرائیلی، هتل‌های اسرائیلی، موزه‌های اسرائیلی... همه سعی می‌کنند یک روایت خلق کنند؛ درحالی که روایت فلسطینی‌ها نادیده می‌ماند. بنابراین پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشدم را در این زمینه انجام دادم که هدفش دعوت از مسیحیان برای حمایت مالی بیشتر از این موضوع بود؛ برای ایجاد هتل‌های فلسطینی، راهنماهای فلسطینی و غیره.

راهم از اینجا آغاز شد. بعد از آن به تحقیق در این باره پرداختم که مسئله مسیحیان چیست؟ چرا عده زیادی از مسیحیان از اسرائیل حمایت می‌کنند؟ آیا حمایتشان علت دینی دارد یا اینکه سیاسی

اسرار یهود و اواخرالزمان

است؟ این سؤال موجب شد روند تازه تحقیقاتی ام را آغاز کنم و الهیات پنهان صهیونیسم را بررسی کنم و پی به دست داشتن بریتانیا در خلق دولت اسرائیل ببرم؛ اینکه چه شد که در قرن نوزدهم در بریتانیا و قرن بیستم در ایالات متحده، مذهب و سیاست دست به دست هم دادند. این انگیزه من شد تا به افشاگری درباره صهیونیسم پردازم و از نهضت فلسطینیان حمایت کنم. این موضوع پایان نامه دکتری من بود که کار تحقیقی اش 8 تا 9 سال طول کشید. البته به صورت نیمه وقت؛ چون در آن زمان کشیش بودم. در نتیجه طرح من به صورت نیمه وقت پیش می رفت. آن کتاب مبنای طرحم بود.

مذهب خودتان چیست؟ آیا شما کاتولیک هستید یا ... ؟

نه. من انگلیکن هستم (وابسته به کلیسای انگلیس). مسیحیت کاتولیک ترجیح داده درباره این زمینه سکوت اختیار کند. این مسئله بیشتر به مسیحیان پروتستان مربوط است و مسئله پروتستان هاست. اغلب مسیحیان صهیونیست، پروتستان هستند. بنابراین تلاش من به چالش کشاندن هم کیشان خودم است.

اگر ممکن است قدری درباره سیر پیشرفت تحقیقاتان برای ما توضیح بدهید. در این سیر تنها بودم؛ خیلی تنها. چون تعداد بسیار اندکی این مسیر را برای تحقیق انتخاب می کنند، اما در این راه دوستان بسیار خوبی پیدا کردم. «دونالد وگنر»¹ از دانشگاه نورث پارک شیکاگو از من بسیار حمایت کرد. «گری برج»² از کالج ویتن در ایلینوی و «کالین چپمن»³ هم سال ها در این مسیر تحقیق می کردند. ما چهار نفر با هم همراه شدیم. می دانید؟ اگر راهی را به تنهایی شروع کنید بسیار سخت است، اما اگر با دیگران باشید آنها هم به شما انگیزه می دهند. من از طریق آنها، از طریق نوشته هایشان و بعد با تحقیقاتم در اینجا، یعنی خاورمیانه، و کمک گرفتن از محققان دانشگاه و کشیشان، امامان (رهبران مذهبی مسلمان) و خاخام هایی که دغدغه مشترکی داشتند، کار را انجام دادم. کتاب و پایان نامه با گفت و گو از تاریخچه آغاز می شود؛ آنها از کجا آمدند، و به

اسرار یهود و اواخرالزمان

سیاست ختم می‌شود؛ یعنی این مسیر به کدام سمت می‌رود. در میانه هم به الهیات که مبنایش است می‌پردازم. بنابراین این یک حرکت رو به جلوست.

من به سهیم کردن دیگران در دانشم اعتقاد دارم، نه به نگه داشتن آن. بنابراین در حین تحقیق مقالاتم را در اینترنت منتشر کردم و عده‌ای با نظراتم مخالف بودند. این کار کمکم کرد، چون مخالفت دیگران باعث می‌شود از خود بررسی آیا راهت درست است یا اینکه لازم است استدلال‌هایت را دقیق‌تر کنی. بنابراین طی این سال‌ها، کشاکش‌هایی که با صهیونیست‌ها و سایرین داشتم کمکم کرد تا نظراتم را اصلاح کنم.

جنبش مسیحیت صهیونیستی را چگونه تعریف می‌کنید؟

مسیحیت صهیونیستی جریانی مربوط به الهیات و سیاست است که اعتقاد دارد خداوند به کمک مسیحیان از دولت اسرائیل یا همان صهیونیزم حمایت می‌کند. آنها معتقدند وعده‌هایی که خداوند در کتب عبری به یهودیان داده – وعده‌هایی درباره سرزمین، هویت، معبد و غیره – همیشگی هستند. در نتیجه این وعده‌ها مشروط به زمین خاصی نیستند و بعد از ظهور مسیح منسوخ نشدند. بنابراین این وعده‌ها در کتاب عهد عتیق از مسیح گذر می‌کنند و به آینده پیش می‌روند. پس آنچه من تلاش می‌کنم نشان دهم این است که، نه، آنها (وعده‌هایی که به بنی اسرائیل داده شد) باید تعالیم مسیح را بگذرانند و در آن صورت نتیجه متفاوت می‌شود؛ دیگر نیازی به معبد و قربانی کردن نداریم، سرزمین برای همه است، برگزیدگی متعلق به همه کسانی است که مسیح را درک می‌کنند و بر اساس رضای خداوند عمل می‌کنند. ساعت شنی را در نظر بگیرید. با برگرداندن آن، شن از قسمت باریک می‌گذرد. بسیار خوب، فرض کنید قسمت بالا عهد قدیم و قسمت پایین عهد جدید است. عهد قدیم لازم است از مسیح بگذرد (بخش باریک)، از تعالیم مسیح عبور کند. اگر از مسیح رد نشود دیگر مسیحی نیست. وعده‌هایی که خداوند به یهودیان داده از مسیح عبور می‌کنند و بعد برای همه مردم ثمربخش می‌شوند. به این صورت است.

جریان مسیحیت صهیونیستی چه زمانی و چگونه از جریان اصلی مسیحیت جدا شد؟ این جریان از دهه 1820 و 1830 آغاز شد. دیدگاه کلیسا در مورد مسئولیتش تا اواخر قرن هجدهم تقریباً یکسان بود؛ مانند اسلام می خواست پیام مسیح را به جهانیان برساند. و البته به کارش خوشبین بود و فعالیتش را رو به جلو ادامه می داد. اما در اواخر قرن هجدهم ناپلئون را دارید. ناپلئون سعی کرد جهان و خاورمیانه را تسخیر کند. او زبان دینی به کار برد. خود را شاهنشاه نامید و می خواست امپراتوری روم را احیا کند. بنابراین در بریتانیا و سایر کشورهای اروپا او را ضد مسیح می دیدند. او کشیشان را کشت، پاپ را تبعید کرد و اموال کلیسا را مصادره نمود. در نتیجه او را به عنوان اهریمن می شناختند.

بعد از آن جنگ های انقلابی در اروپا را دارید؛ همین طور جنگ داخلی در آمریکا. در نتیجه خوش بینی جای خود را به بدبینی داد و مسیحیان به این می اندیشیدند که آخرالزمان نزدیک است. در اواسط قرن نوزدهم بسیاری مسیحیان گمان می کردند نسلشان، آخرین نسل است. در آن زمان بود که، این اندیشه که خدا قبل از بازگشت مسیح، هنوز برای یهودیان برنامه و اهدافی دارد رشد کرد.

پس این پدیده به صورت یک جریان، از دهه های 1820 و 1830 شروع شد و حدود اوایل قرن بیستم به جریانی قابل تعریف مبدل شد. مردی به نام «سایروس اسکوفیلد»⁴ کتاب مقدسی منتشر کرد که در حاشیه صفحاتش یادداشت هایی بود که به خوانندگان کمک می کرد. اما یادداشت ها، عقاید الهیاتی اسکوفیلد بودند. هزاران نفر کتاب مقدسی خریدند که به آنها کمک می کرد متن آن را درک کنند؛ یعنی علاوه بر متن، تفسیر هم داشت. این کتاب در ذهن بسیاری نفوذ کرد. اگر تفسیری در کنار متن کتاب مقدس باشد باید صحت داشته باشد. می دانید؟ تفسیر و متن با هم هستند. بنابراین از دهه 1920 تا دهه 1960 انجیل اسکوفیلد، اصلی ترین انجیلی بود که در آمریکا مورد استفاده قرار می گرفت. پس این موضوع به عنوان یک جنبش حائز اهمیت بود.

اسرار یهود و اواخرالزمان

پس از آن چند مؤسسه دینی به آموزش این تعالیم پرداختند؛ تعالیم پیرو دو برگزیده مجزا: کلیسا و اسرائیل به صورت جدا. سمینار دینی دالاس در دالاس تگزاس به پایگاهی برای آنها تبدیل شد و هزاران هزار کشیش به این تعالیم اعتقاد دارند و امروز احتمالاً حدود 25 درصد مسیحیان آمریکایی پیرو آنها؛ یعنی یک چهارم. این جریان بسیار بانفوذ و قدرتمند است چون همه‌شان در این عقیده راسخ متحدند، که اسرائیل استثناء است و صهیونیزم و اسرائیل برنامه خداوند برای خاورمیانه هستند. بنابراین ممکن است در مسائلی همچون سقط جنین و بسیاری مسائل دیگر اختلاف نظر داشته باشند اما درباره اسرائیل هم عقیده‌اند. پس جریان مسیحیت صهیونیستی از سال 1967، با جنگ میان اسرائیلی‌ها و اعراب، بسیار پیشرفت کرد. آن موقع همه‌شان گفتند اوه کتاب مقدس دارد تحقق پیدا می‌کند. در نتیجه حوادث خاورمیانه هم به پیشرفت این جریان کمک کردند.

آیا عقیده دارید که جریان مسیحیت صهیونیستی از انواع توطئه است؛ لطفاً نظرتان را در این باره بیان کنید.

من به «نظریه توطئه» اعتقاد دارم. چون توطئه زمانی است که دو نفر یا بیشتر بصورت مخفیانه با هم توافقی می‌کنند. پس اگر الان ما تصمیم بگیریم کاری انجام دهیم و به کسی دیگری نگوییم به توطئه تبدیل می‌شود. من به توطئه اعتقاد دارم. سؤال این است که آیا توطئه‌ها بر چیزی استوارند؟ واقعی‌ند؟

در قرن نوزدهم انجمن یهود بسیار کوچک بود و اغلب اعضایش در روسیه، اروپای شرقی و ... بودند. آنها بسیار رنج می‌بردند. بنابراین قدرتش بسیار اندک بود. تا حد زیادی مسیحیان بودند که به صهیونیزم اعتقاد داشتند و به آن کمک کردند تا رشد کند و به واقعیت پیوندد. اگر بگوییم در قرن بیستم 12 میلیون وجود دارد و جمعیتشان دو و نیم درصد جمعیت آمریکایی‌هاست، از آن طرف 25 درصد، یعنی ده برابر، مسیحی دارید. کدام یک بر دیگری تأثیر می‌گذارد؟ البته این تأثیر گذاری دوطرفه است. اما در میزان تأثیر گذاری دو و نیم درصد بر جمعیت اکثریت محدودیت

اسرار یهود و اواخرالزمان

هم وجود دارد. بنابراین من می گویم نفوذ مسیحیت صهیونیستی در برخی کلیساها و دولت آمریکا زیاد است، اما جنبش صهیونیست احمق نیست. صهیونیزم این جنبش را می شناسد، پذیرای آن است، تشویقش می کند، آن را تأمین مالی می کند، پول می دهد و کمک می کند. پس ارتباط اینها متقابل است. به همین دلیل هم هست که بر سیاستمداران و رسانه ها تسلط دارند و افکار و نظرات خود را درباره اسرائیل، ایران و ... معرفی می کنند.

برخی می گویند افرادی همچون «جورج بوش» عضو ایلومیناتی هستند. نظر شما چیست؟ سؤال خوبی است. من هم دوست دارم جوابش را بدانم. فهم مسئله ایلومیناتی یا جنبش ماسونی سخت است؛ مگر اینکه عضوش باشید و بعد از آن خارج شوید. من یک مثال برایتان ذکر می کنم. این نماد (دست شیطان) یک نماد شیطانی است و در غرب توسط باطن گرایان مورد استفاده قرار می گیرد. اما نماد یک تیم فوتبال آمریکایی در تگزاس نیز هست؛ لانگ هورن تگزاس، شاخ گاو. بنابراین وقتی جورج بوش این علامت را در تگزاس نشان می دهد باید بینیم منظورش چیست؟

این ابهام برانگیز است، چون سیاستمداران دیگری هم هستند که همین نماد را بکار می برند. پس باید بفهمیم نماد، نماد ایلومیناتی است یا چیز دیگری؟ ما می دانیم که جورج دبلیو بوش از زمان تحصیل در دانشگاه عضو سازمانی سری به نام انجمن جمجمه استخوان بوده است. من یک مصاحبه را دیدم که با جورج بوش انجام شده بود. او بسیار طفره می رفت. از او پرسیدند آیا پدرت در آن انجمن عضو بود؟ بوش جواب داد: به خاطر نمی آورم. من با خودم گفتم: شوخی نکن، یعنی نمی توانی به یاد بیاروی؟

هر کس که عضو یک انجمن مخفی است، عضویتش حتماً با ایمانش به مسیح تناقض پیدا می کند. چون مسیح به ما گفته باید در انگیزه ها و اعمالمان روراست و صادق باشیم. اگر وفاداری من نسبت به کشورم یا نظامی سیاسی یا هر انجمنی بیشتر از وفاداری ام به خدا باشد، در آن صورت مشکل پیدا می کنم. من فکر می کنم او (بوش) علاوه بر اینکه رئیس جمهور یک کشور و فردی مسیحی

است، عضو این سازمان مخفی نیز هست.

آیا ایدئولوژی مسیحیت صهیونیستی تهدیدی برای صلح جهان به شمار می‌رود؟
بله، قطعاً. چون جهان را دوقطبی می‌داند؛ (جهان) یا سیاه است یا سفید، خیر یا شر. و وقتی این طرز تفکر با سیاست خارجی ترکیب شود، آنچه برای آمریکا و اسرائیل خوب است اراده خدا قلمداد می‌شود و آنچه برای آمریکا و اسرائیل بد است خارج از اراده خداوند شمرده می‌شود. این بسیار خطرناک است. مثلاً «جان هیگی»⁵ بعد از مرگ «جری فالول» جای او را پر کرد. جان هیگی دائماً از آمریکا می‌خواهد قبل از آنکه ایران به تکنولوژی هسته‌ای دست پیدا کند به آن حمله کند. او علتش را واقعیت بخشیدن به کتاب مقدس و آمدن مسیح بیان می‌کند. کسی که بیرون از ماجرا ایستاده و منتقد آن است پی به مسئله می‌برد. پنج سال پیش می‌گفتند آمریکا باید به اسرائیل بپیوندد و به عراق حمله کند تا پیش‌گویی‌های انجیلی به حقیقت بپیوندند؛ یا 20 سال قبل‌تر روسیه بود. پس دشمنان آنها بر اساس حرف روزنامه‌ها تعیین می‌شوند. کسانی که حافظه خوبی ندارند، زود دچار فراموشی می‌شوند. چه شد؟ همه چیز دوباره عوض شد؟ می‌بینید؟ این چیزی است که من به دنبال افشایش هستم و بسیار خطرناک است. چون آنها پیرو تعالیم مسیح نیستند. او از ما خواست صلح را گسترش بدهیم نه هر روز به تعداد زنان بیوه بیفزاییم. او ما را به آشتی دعوت کرد نه به جدایی. آنچه آنها انجام می‌دهند ایجاد جدایی قوم‌هاست. می‌گویند باید عراق را از هم مجزا کنیم؛ باید فلسطین را جدا کنیم. آنها می‌خواهند جدایی ایجاد کنند. این خلاف تعالیم مسیح است، پس خطرناک است.

کدام شاخه از جریان مسیحیت صهیونیستی از همه مهم‌تر و قدرتمندتر است؟
حداقل سه شاخه وجود دارد؛ «صهیونیست‌های منتظر مسیح» یا منجی‌گرا (Messianic Zionists) آنها یهودیانی هستند که یا به مسیح اعتقاد دارند، یا به پیش‌گویی‌ها (در میان

اسرار یهود و آخرالزمان

یهودیان). آنها بی خطرترین گروه هستند؛ از نظر سیاسی. چون به سیاست اهمیت نمی دهند، فقط می خواهند مردم را نسبت به مسیح آگاه کنند. اما این عقیده را هم دارند که اسرائیل خاص است.

«مسیحیان صهیونیست آخرالزمانی» (Apocalyptic Christian Zionists or Theological Christian Zionists)، کسانی چون «تیم لاهی» 6، جان هیگی و دیگران. لاهی سری کتاب‌های بازمانده 7 را نوشت که سرتاسر درباره آرمگدون است و در آمریکا مشهور است. این افراد بسیار مؤثرند چون کتاب می نویسند و ذهن خوانندگان را تغییر می دهند.

پس صهیونیست‌های منتظر مسیح، مسیحیان صهیونیست آخرالزمانی و بعد «مسیحیان صهیونیست سیاسی»؛ کسانی همچون رابرتسون، جری فالول. آنها همیشه با سناریوی آخرالزمان موافق نیستند و همیشه موافق اوانجلیسم نیستند، چون بیشتر علاقمندند با دولت اسرائیل رابطه خوبی داشته باشند. این گروه تلاش می کنند برای رابطه میان دولت آمریکا و دولت اسرائیل تلاش کنند.

دولت اسرائیل به آینده‌ای که مسیحیان آخرالزمانی ترسیم می کنند علاقمند نیست. آنها می خواهند با کمترین خسارت سرزمین را اشغال کنند؛ می خواهند از دست فلسطینیان خلاص شوند اما جنگ هسته‌ای را دوست ندارند.

من فکر می کنم شاخه مسیحیان صهیونیست آخرالزمانی ما را به سمتی می کشاند که (اسرائیلی‌ها) از آن هراس دارند، اما شاخه سیاسی احتمالاً قدرتمندترند چون ما خبر نداریم در بحث‌هایشان چه می گذرد. آنها مصمم‌اند به سیاست غرب در قبال خاورمیانه شکل دهند؛ مثلاً جابجا کردن سفارت‌خانه. آنها آمریکا را وادار می کنند سفارت‌خانه‌اش را از تل‌آویو به اورشلیم جابجا کند. اگر آمریکا این کار را انجام بدهد کار تمام است و دیگر امیدی برای فلسطین باقی نمی ماند. چون در آن صورت آمریکا می گوید اورشلیم پایتخت اسرائیل است. در نتیجه پایتختی برای فلسطینیان باقی نمی ماند. اما بر اساس قوانین بین الملل، مجامع بین المللی می گویند تل‌آویو پایتخت شماست. ما در اورشلیم کنسول‌گری داریم نه سفارت‌خانه. بنابراین مسیحیان صهیونیست دولت آمریکا را وادار می کنند سفارت‌خانه‌اش را جابجا کند. چون می دانند که این کار مثل بازی شطرنج است؛ با یک

حرکت ممکن است بازی را ببرند.

شما گفتید یهودیان به مسیح اعتقاد دارند؛ می‌شود در این باره بیشتر توضیح بدهید؟
بله. حواریون عیسی (ع)، مثل یحیی، پطرس، یهودی بودند. آنها عیسی (ع) را به عنوان منجی
درک کردند. اکثریت یهودیان عیسی (ع) را به عنوان منجی موعود قبول ندارند. اما اولین پیروان
مسیح یهودی بودند. تا اینکه پیام مسیح به سامریه رسید و برخی سامری‌ها هم پیرو عیسی (ع)
شدند و بعد غیر کلیمیان کشورهای مختلف درباره عیسی (ع) شنیدند.

بنابراین در آغاز، کلیسا یهودی بود و بعد یهودی و غیر یهودی شد (یهودیان و غیر یهودیان مسیحی
شدند) و بعد تعداد غیر یهودیان بیشتر شد و عده معدودی یهودی عضو کلیسا شدند. من دوستانی
دارم که پدر و مادر یا مادربزرگشان یهودی است، در نتیجه از دید یهودیان یهودی هستند، ولی
مسیح را قبول دارند. پس همه یهودیان عیسی (ع) را انکار نمی‌کنند؛ عده اندکی او را قبول
دارند. آنها اسم خودشان را یهودیان منجی‌گرا می‌گذارند نه مسیحی. کلمه مسیحی را دوست
ندارند چون مسیحیان را در آزار و اذیت یهودیان سهیم می‌دانند. خودشان را معتقدان منجی‌گرا
می‌نامند، روزهای شنبه عبادتشان را انجام می‌دهند نه یکشنبه، برای خودشان کنیسه می‌سازند نه
کلیسا و سنن یهودی‌شان را حفظ می‌کنند. اما پیرو عیسی (ع) هستند یا سعی می‌کنند باشند. ممکن
است بتوانید برخی از آنها را در اسرائیل پیدا کنید؛ هر چند اگر یک یهودی مسیحی بشود از طرف
یهودیان طرد می‌شود و ممکن است حق شهروندی‌شان را در اسرائیل از دست بدهند یا از اسرائیل
اخراج شوند. عده زیادی از آنها در آمریکا زندگی می‌کنند. اگر در گوگل عبارت «مسیحیان
منجی‌گرا»⁸ یا «یهودیان منجی‌گرا»⁹ را تایپ کنید، به اسم «انجمن اتحاد یهودیان منجی‌گرای
آمریکا»¹⁰ و «انجمن یهودیان منجی‌گرا»¹¹ برمی‌خورید؛ سازمان‌های متعددی وجود دارد،
«یهودیان طرفدار عیسی»¹² بزرگ‌ترین گروه‌شان است. آنها طرفدار مسیحند اما طرفدار
اسرائیل هم هستند. این به این دلیل است که مثلاً اگر من عضو کلیسای یهودیان طرفدار مسیح باشم
و بخواهم به یک یهودی کمک کنم تا مسیح را بشناسد، چنانچه به اسرائیل علاقه‌مندی نشان بدهم
بیشتر به حرفم گوش می‌دهد تا اینکه با اسرائیل مخالفت کنم.

بعضی یهودیان برای اینکه نشان دهند بیشتر از یهودی، یهودی‌اند خود را صهیونیست معرفی می‌کنند؛ برای اینکه ثابت کنند هنوز یهودی‌اند.

آیا این جنبش تنها در ایالات متحده تا این اندازه قدرتمند است یا در سایر کشورها هم قدرت دارد؟

متأسفانه در سایر کشورها هم قدرتمند است. کشورهایی که بیشتر از سایرین تحت تأثیر این جنبش قرار دارند، آنهایی هستند که با بریتانیا یا آمریکا ارتباطی داشته‌اند. در آفریقای جنوبی نیرومند است به این خاطر که در گذشته قسمتی از سفیدپوستان آفریقایی حامی آپارتاید با یهودیان ارتباط داشتند. گروه‌های نیرومندی در سوئد وجود دارد، همین‌طور در هلند (باز در هلند به این خاطر که کلیسای اصلاح شده هلند حامی آپارتاید بود. جالب است که در مالزی که اسلام جو حاکم است در مقابل، جریان مسیحی صهیونیست هم حضور دارد. پس جریان مسیحیت صهیونیستی بین المللی است. اگر به سایت «سفارت‌خانه بین‌المللی مسیحیت»¹³ یا سایت «دوستان مسیحی اسرائیل»¹⁴ مراجعه کنید، مسیحی‌هایی کانادایی، آفریقایی ... می‌بینید؛ آنها بین‌المللی‌اند. گروه عمده‌شان در آمریکا است، گروه کوچکی در بریتانیا هستند اما در حال بزرگ‌تر شدن‌اند.

کدام وجوه مسیحیت صهیونیستی یا کدام عقاید سیاسی آن بحران‌سازند؟

یکی از غم‌انگیزترین جوانب مسیحیت صهیونیستی، عقیده‌اش درباره آینده است که بسیار تقدیرگرا و جبرگراست. (بر اساس آن) جنگی میان یهودیان و اعراب در خواهد گرفت؛ آمریکا مدافع اسرائیل خواهد بود؛ از نظر آنها موقعیت اروپا به خطر می‌افتد؛ آنها معتقدند امپراتوری روم بار دیگر برمی‌خیزد و طرفدار شرّ می‌شود. همچنین معتقدند ضدّ مسیح می‌آید، بسیاری را فریب می‌دهد، مذاکرات صلح آمیزی با اسرائیل انجام می‌دهد که حقیقی نیستند و با این کار

اسرار یهود و آخرالزمان

اسرائیل را مدتی فریب می دهد و بعد به آن حمله می کند.

بنابراین مسیحیان صهیونیستی که به این موضوع اعتقاد دارند نسبت به هر مذاکره صلح آمیز یا حساس بدگمانی می کنند. چون فکر می کنند هر گفت و گویی از صلح باید دام باشد. می دانید، پیمان «نقشه راه» که روسیه، چین، آمریکا، اروپا و سازمان ملل همگی بر سرش توافق کردند، به اسرائیل می گوید باید کرانه غربی را از اشغال بیرون بیاوری و اجازه تشکیل حکومت فلسطینی بدهی تا بعد صلح داشته باشی؛ یعنی زمین در برابر صلح. اما مسیحیان صهیونیست اعتقاد دارند این سرزمین به یهودیان تعلق دارد و نگرانند اگر اسرائیل غزه و کرانه غربی را رها کند ماجرا تمام می شود. بنابراین مخالف روند صلح اند و این خطرناک است. چون اگر نخواهی به کسی اعتماد کنی نمی توانی ارتباط خوبی با آن برقرار کنی. برای مثال آنها صدام حسین را دشمن می دانستند. وقتی صدام حسین می رود نوبت به رئیس جمهور شما و ایران می رسد. وقتی ایران می گوید ما انرژی هسته ای را فقط برای اهداف صلح آمیز می خواهیم حرفتان را باور نمی کنند، چون به چیز دیگری باور دارند.

نظر جامعه بین المللی این است تا زمانی که اجازه تحقیقات را به آژانس بین المللی هسته ای بدهید درون باشگاه جا دارید؛ متمدّید. وقتی صدام حسین اعمالش مبهم شد و با آنها بازی کرد، بازی با آتش را شروع کرد. اگر راهش را تغییر می داد ممکن بود بگوید بیایید ببینید، اینجا چیزی نیست! و احتمال داشت جلوی جنگ را بگیرد. مسیحیان صهیونیست ذاتاً بدگمانند. نمی شود با کسی که ذاتاً بدگمان است ارتباط برقرار کرد. چون اجازه نمی دهند آنقدر جلو بیایی که محرم بشوی.

با توجه به اینکه مسیحیان صهیونیست به جنگ آرمگدون و بازگشت مسیح اعتقاد دارند، و مهم تر از آن معتقدند خود باید مقدماتش را فراهم کنند، یک سؤال دربرابرماترسیم می شود: آیا این مسئله نقشه ای است که خودشان برای منافع بیشتر ایجاد کرده اند، یا اینکه ممکن است واقعاً به حوادث آخرالزمان و بازگشت مسیح منجر شود؟

اسرار یهود و آخرالزمان

من فکر می‌کنم شما درست می‌گویید، فکر می‌کنم شرکت‌های بسیار بزرگ تسلیحات‌ساز ممکن است شانه‌شان را بالا بیندازند و بگویند ما به امنیت اعتقاد داریم و علت تولید سلاح این است که مردم امنیت پیدا کنند. حقیقت این است که در آمریکا سلاح بسیار زیاد است و مردم آن بیش از سایر کشورهای جهان به خاطر شلیک گلوله می‌میرند. اینکه لازم است برای امنیت سلاح در اختیار داشته باشید درست نیست. ما در انگلستان اجازه حمل سلاح نداریم و امنیتمان بسیار بیشتر است. بله. مسئله بیشتر به خاطر منافع است؛ صنعت تسلیحات، صنعت نفت. آنها به خاورمیانه می‌نگرند و اسرائیل را فرصتی برای فروش تسلیحات و پول در آوردن و همین‌طور آزمایش تسلیحات می‌دانند. می‌گویند ما به شما سلاح مجانی می‌دهیم، آن را برایمان آزمایش کنید ببینید خوبند یا نه. پس سلاح‌هایشان را آزمایش می‌کنند و می‌خواهند کشورهای اطراف اسرائیل را تضعیف کنند. چون اگر کشورها را تضعیف کنند یا آنها را وادار به مصالحه نمایند اسرائیل می‌تواند رشد کند. با تضعیف کشورها مطمئن می‌شوند به نفت و گاز دسترسی دارند.

استراتژی آنها دو گونه است. به بعضی کشورها پیشنهاد پول می‌دهند؛ بنابراین ترکیه و مصر رابطه خاصی با آمریکا دارند و آن راحت گذاشتن اسرائیل است. کشورهایی هم هستند که حداقل دولتشان با اسرائیل موافق است. ترکیه می‌خواهد عضو ناتو و اتحادیه اروپا باشد و مصر پول زیادی از آمریکا می‌گیرد. اردن رفتارش به گونه‌ای خنثی است اما تمایزش به سمت غرب است. در عین حال با کشورهایی که با اسرائیل موافق نیستند مثل لبنان، سوریه و ایران خط‌مشی دیگری به کار می‌گیرند؛ اگر پول ما را نگیرد به شما حمله می‌کنیم.

بنابراین معتقدم سیاست در حال بهره‌برداری از دین است. اکثریت مسیحیان لزوماً به آینده آخرالزمانی اعتقاد ندارند. اگر به چنین آینده‌ای اعتقاد داشته باشید می‌گویید بیاید به دنبالش باشیم، می‌خواهیم برویم بهشت. اما اگر اعتقاد داشته باشید خدا زمین را به ما داده تا ایمانمان و عشق به او را به دیگرانی که او را نمی‌شناسند نشان دهیم تا آنها هم به خدا ایمان آورند، در آن صورت آینده را به خدا واگذار می‌کنید. پس اکثر مسیحیان به آینده آخرالزمانی اعتقاد ندارند.

مثلاً در پایان کتاب مکاشفات، تصویر زیبایی از بازگشت بهشت عدن دارید. در عدن اثری از مرگ

اسرار یهود و اعرالزمان

نبود، پاکی بود و میان خدا و مخلوقش توازن برقرار بود. در میان باغ درخت حیات وجود دارد. کتاب مکاشفات می گوید برگ های درخت حیات برای شفای ملت ها هستند؛ پس تصویر آخر انجیل، کتاب مکاشفات، تصویر صلح و آشتی میان انسان هاست. اینها وجود دارند؛ (با خنده) و با هلوکاست هسته ای از بین نرفته اند. بیشتر مسیحیان این تصویر از آینده را باور دارند و این چیزی است که ما را تشویق می کند تا جایی که در برابر خدا مسئولیت داریم آن را بسازیم و درک کنیم. ادامه دارد...

ترجمه: ف. شفیعی

ماهنامه موعود شماره 82

پی نوشت ها:

1. Donald Wagner.
 2. Gary M. Burge.
 3. Colin Chapman.
 4. Cyrus Scofield.
 5. John Hagee.
 6. Tim Lahaye.
 7. Left Behind.
 8. Messianic Christians.
 9. Messianic Jews.
 10. Messianic Jewish Alliance of America.
 11. Association of Messianic Jews.
 12. (JFA, (Jews for Jesus.
 13. The International Christian Embassy.
 14. Christian Friends of Israel.
-

عنوان: خصومت دیرینه مسیحیت غرب با اسلام و پیامبر (ص) – قسمت اول

موفقیت چشمگیر و تأثیر شگفت آور اسلام بر اذهان انسان‌ها و پیشرفت سریع در قاره اروپا باعث شد که دانشمندان اروپایی که اکثراً کشتی بودند، برای تحریف آموزه‌های اسلام و جلوگیری از نفوذ آن در بین مسیحیان اروپا از آغاز ظهور اسلام، این اتهام را وارد سازند که اسلام دین شمشیر بوده است.

سرعت فوق‌العاده‌ای که به واسطه آن، دین اسلام، جهان را فرا گرفت یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌ها در تاریخ ادیان و جهان است. هنوز یک قرن به طور کامل سپری نشده بود که ندای اسلام بر اکثر اقلیم‌های جهان طنین افکند و امپراتوری‌های روم و ایران به دست فرزندان اسلام در هم شکسته، تار و مار شدند. مسیحیت قرن‌ها خود را در گوشه و کنار در مناطق خاورمیانه پنهان ساخته، ابعاد فراوانی از شرک و بت‌پرستی را تا حد زیادی در خود جذب نموده بود و فقط توانست در سال 313 میلادی در میان آیین‌های جهان سربرافرازد. زمانی امپراتور مشرک روم به نام کنستانتین (247 – 337م) آیین مسیحیت را رسماً پذیرفت که آیین بت‌پرستی و شرک را در خود جذب کرده بود. امپراتور کنستانتین در سال 325 ریاست «شورای نیکیه» Council of Nicaea متشکل از 318 اسقف را بر عهده داشت و اعتقادنامه رسمی کلیسا و مسیحیت را به تصویب رسانید. بعد از مسیحی شدن امپراتور روم، با قدرت نظامی این امپراتوری، مسیحیت در اروپا گسترش یافت.

آغاز ایجاد شبهات علیه اسلام

موفقیت چشمگیر و تأثیر شگفت‌آور اسلام بر اذهان انسان‌ها و پیشرفت سریع در قاره اروپا باعث شد که دانشمندان اروپایی که اکثراً کشیش بودند، برای تحریف آموزه‌های اسلام و جلوگیری از نفوذ آن در بین مسیحیان اروپا از آغاز ظهور اسلام، این اتهام را وارد سازند که اسلام دین شمشیر بوده، به وسیله شمشیر و در پناه آن گسترش یافته است. بدین سان کلیسا با ایجاد تنفر شدید علیه اسلام و مسلمانان و به بهانه اشغال سرزمین فلسطین، هشت جنگ طولانی به نام جنگ‌های صلیبی (crusades) را در سال‌های (1096-1291م) بین لشکرهای مهاجم مسیحی از اروپا و مسلمانان در خاورمیانه به راه انداخت.

با آغاز رقابت، توسعه بازرگانی و تجارت در بین کشورهای استعمارگر اروپایی مانند بریتانیا، فرانسه، پرتغال و هلند در اوایل قرن هفدهم میلادی، این کشورهای استعمارگر اروپایی با سه حکومت قدرتمند مسلمانان؛ شامل سلاطین عثمانی در ترکیه و شرق اروپا، حکومت صفوی در ایران و سلاطین گورکانیان در شبه قاره هند روبه‌رو شدند و این سرآغاز رویکرد به مطالعات آکادمیک درباره اسلام و مسلمانان در اروپا با پشتیبانی و حمایت حکومت‌های استعمارگر اروپایی در کشورهای خود گردید. این مطالعات که محور اصلی آن اسلام و مسلمانان بودند، به جای نام گذاری با عنوان اسلام‌شناسی، به عنوان «شرق‌شناسی» (Orientalism) معرفی گردید.

کرسی مطالعات اسلام در سال 1632 در «دانشگاه کمبریج» و در سال 1636 در «دانشگاه آکسفورد» انگلستان تأسیس گردید. از آغاز، مبنای مطالعات درباره اسلام و مسلمانان از سوی اروپاییان، ایجاد اقتدار فکری و سلطه سیاسی و اقتصادی غرب بر شرق بوده و از این رو دارای اهمیت فراوان و موقعیت استراتژیک برای دولتمردان اروپا بوده است. «پروفسور ادوارد سعید» در مقدمه کتاب معروف خود، شرق‌شناسی به بحث درباره این واقعیت پرداخته است.¹

آغاز تهاجم نظامی و فرهنگی علیه مسلمانان

با ظهور اسلام در خاورمیانه، مسیحیت در این منطقه به یک اقلیت محدود تبدیل شد و هشت جنگ

اسرار یهود و احرالزمان

صلیبی از جانب اروپای مسیحی در مدت دو قرن برای تسخیر مناطق مسلمان نشین خاورمیانه به شکست انجامید و در سال 1187 بیت المقدس و فلسطین توسط «صلاح الدین ایوبی» از اشغال صلیبیون اروپایی آزاد گردید. در سال 1453 ترکان عثمانی شهر قسطنطنیه، مرکز کلیسای روم شرقی، و مسیحیت ارتدوکس را فتح نمودند و مناطق وسیعی در اروپای شرقی در قلمرو ترکان عثمانی قرار گرفت.

با آغاز تجدید حیات علمی و ادبی (رنسانس) 2 در اروپا که به کنار گذاشتن کلیسا از مراکز قدرت و سکولار نمودن جوامع اروپایی انجامید، مطالعات درباره اسلام با محوریت مطالعه پیرامون زندگانی پیامبر اکرم (ص)، بر مبنای اصول سکولار حاکم بر مطالعات خاورشناسی در اروپا انجام گرفت. در آن برهه، بریتانیا و فرانسه بسیاری از مناطق جهان اسلام را با قدرت نظامی اشغال کرده و مستعمره خود قرار داده بودند؛ مناطقی که از نظر وسعت و جمعیت، چند برابر سرزمین و جمعیت این دو کشور استعمارگر اروپا بود. در سال 1795 در پاریس «دانشکده زبان های شرقی»³ به ریاست «سیلوستر دی ساسی» (silvester de sacy) تأسیس گردید. پیش تر «کمپانی هند شرقی» بریتانیا برای اشغال شبه قاره هند و خارج کردن آن از دست مسلمانان «جامعه آسیایی بنگال»⁴ را در سال 1784 تأسیس کرده بود و مدیریت آن را اسلام شناس معروف انگلیسی «سر ویلیام جونز» (sir William Jones) بر عهده داشت. «ارنست رینان» (Earnest Renan) و «ادوارد ویلیام لین» (Edward Willieam Lane) از شرق شناسان برجسته انگلستان، شرق شناسی و مطالعه درباره اسلام را در راستای بر آورده نمودن خواسته های قدرت استعمارگر بریتانیا دنبال کردند و به گفته نویسنده معروف ادبیات انگلیسی از آمریکا – پروفیسور ادوارد سعید – شرق شناسی یعنی شناختن جوامع شرقی برای زیر نفوذ قرار دادن و سپس اشغال کردن این جوامع⁵. در سال 1830 زمانی که کشور اسلامی الجزایر در شمال آفریقا به دست امپراتور فرانسه – ناپلئون – اشغال شد، تعداد زیادی از اسلام شناسان فرانسوی وی را در این عملیات نظامی به عنوان مشاور همراهی می کردند.

تعصب عمیق میسیونرهای مسیحی علیه پیامبر اعظم(ص)

پس از آغاز جنبش رنسانس در اروپا، این جوامع با مبارزه علنی علیه نفوذ سیاسی و اجتماعی کلیسا، کاملاً سکولار شده بودند، لیکن مطالعات درباره اسلام به ویژه درباره پیامبر اعظم(ص) بیشتر توسط میسیونرهای مسیحی که تعصب عمیقی علیه اسلام و پیامبر اعظم(ص) داشتند، انجام می گرفت. آنها برای تحریف تعالیم اسلام و زندگانی پیامبر اعظم(ص) نهایت تلاش خود را به کار می گرفتند. از جمله میسیونرهای معروف مسیحی می توان از: «لویی ماسینیون»، «دانکن بلاک مک دونالد»، «اسقف مونتگمری وات»، «اسنوک هاروگرونج»، «ساموئل زوئه مر»، «هانری لامسن»، «م.ا. پالاسیوس»، «سی. دی. فوکو»، «اسقف کینت کراگ» و «اسقف سر ویلیام مویر» نام برد.

دانکن بلاک مک دونالد (م 1943)، میسیونر مسیحی متولد اسکاتلند - که زندگی خود را در آمریکا گذراند - در کتاب خود، سیمای اسلام اظهار می دارد:

اسلام با هجوم و نفوذ تمدن غرب به زودی متلاشی خواهد شد و میسیونرهای مسیحی وظیفه دارند که مسلمانان جهان را مسیحی نمایند.⁶

در همین کتاب، وی به میسیونرهای مسیحی توصیه می نماید که «به اسلام و محمد(ص) مستقیماً حمله نکنید، فقط بگذارید که ایده های جدید، اساس اسلام را نابود کنند.»⁷

یکی دیگر از میسیونرهای معروف اسکاتلندی اسقف مونتگمری وات، استاد برجسته اسلام شناسی در دانشگاه ادینبورگ است که در کتاب خود، محمد(ص) در مدینه می نویسد:

ظاهر می شود که محمد(ص) کوشش نموده اسلام را در قالب دین یهود به وجود آورد.⁸

وات اصرار می کند که «اگر یهودیان با محمد(ص) کنار می آمدند اسلام فقط به عنوان یکی از فرقه های یهود ظاهر می گردید.»⁹

در حقیقت اسلام شناسان میسیونر مسیحی فقط یک هدف را تعقیب می کنند و آن اینکه نبوت پیامبر اعظم(ص) و قرآن مجید را به عنوان وحی الهی تکذیب نمایند.¹⁰

چنانکه یاد شد، میسیونرهای مسیحی مطالعات دربارهٔ اسلام را برای شناخت این دین انجام نمی دهند و مقصد آنان تنها بی اعتبار کردن اسلام است. اسلام شناسی در چهار قرن گذشته در کشورهای اروپایی با هدف سلطهٔ نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر جهان اسلام انجام شده است و اسلام شناسان یهودی و مسیحی اروپایی با پژوهش های خود کوشیده اند تا سلطهٔ استعمارگران اروپایی بر جهان اسلام را مشروعیت بخشند. 11

از این رو اسلام شناسان در اروپا و آمریکا را می توان «فرزندان قدرت های امپریالیستی اروپا» دانست که برای تأمین منافع امپریالیسم، دوست یکدل و هم زبان قدرتمندان و استعمارگران اروپایی بودند. با گسترش مطالعات اسلام، استعمارگران بهتر می توانستند نقاط قوت و ضعف مسلمانان را شناسایی کرده، سلطهٔ خود را بر آنها استحکام بخشند. در واقع، هدف اسلام شناسی در جهان غرب، هموار کردن هر چه بیشتر زمینهٔ استعمار کشورهای اسلامی و مسلمانان بوده است.

از آغاز، مطالعات آکادمیک دربارهٔ اسلام در اروپا بر این قاعدهٔ کلی که «دشمن خود را بشناس» استوار بوده است و در این مأموریت، خاورشناسان سکولار و میسیونرهای مسیحی به سان دو لبهٔ یک شمشیر، با هم کاملاً ارتباط داشته اند. از همان زمان از سوی دولت استعماری بریتانیا چندین مؤسسهٔ تبشیری برای ترویج مسیحیت در مناطق اشغال شده، مخصوصاً جوامع اسلامی تأسیس گردیده است و میسیونرهای مسیحی آشکارا به حرکت های توسعه طلبانهٔ اروپا ملحق گردیده اند. 12

سر ویلیام مویر، میسیونر معروف انگلیسی، که چندین کتاب علیه اسلام تألیف کرده، نمونه ای زنده از این قشر است. تمامی تألیفات مویر دربارهٔ اسلام، تحریف آشکار و آکنده از تهمت های ناروا علیه اسلام، قرآن مجید و پیامبر اعظم (ص) است. مویر در سال 1858 کتابی دربارهٔ زندگانی پیامبر اعظم (ص) 13 در چهار جلد تألیف نمود که در آن تهمت هایی ناروا علیه پیامبر اعظم (ص) وارد شده است.

تبلیغات علیه پیامبر اعظم(ص) در اروپا

بعد از انتشار کتاب سراسر توهین آمیز اسقف مویر علیه پیامبر اعظم(ص) در سال 1858م، هجوم همه‌جانبه برای تخریب چهره نورانی پیامبر اعظم(ص) توسط دانشمندان اروپایی آغاز گردید. در کتاب یادشده علاوه بر وارد نمودن تهمت‌های ناروا علیه پیامبر اعظم(ص)، اساس قرآن کریم و احادیث هم مستقیماً مورد خدشه قرار گرفتند.

اسلام‌شناس معروف آمریکایی «پرفسور نورمن دانیل» در کتاب اسلام و غرب اظهار می‌دارد: استفاده از شواهد دروغین از جانب غرب برای حمله به اسلام یک روش همیشگی بوده است. 14

«برنارد لوئیس» اسلام‌شناس معروف انگلیسی که بیشتر زندگی خود را در ایالات متحده آمریکا گذرانده و در آمریکا به عنوان «سالار اسلام‌شناسان» یاد می‌شود، در کتاب اسلام و غرب چنین اقرار می‌کند:

جهان مسیحیت از قرون وسطی تاکنون مطالعات درباره اسلام را با دو هدف دفاع از مسیحیت در مقابل مباحث مسلمانان علیه مسیحیت و مسیحی نمودن مسلمانان جهان انجام داده است. دانشمندان مسیحی که اکثریت آنها را میسیونرها تشکیل می‌دهند، مجموعه کتاب‌هایی را درباره اعتقادات مسلمانان و پیامبر آنان تألیف کرده‌اند که فقط هدف مناظره دارد و لحن آنها همراه با ناسزاگویی است. 15

کشورهای استعمارگر اروپایی بعد از استیلای کامل نظامی بر جهان اسلام از آغاز قرن نوزدهم هجوم همه‌جانبه‌ای را برای نابودی اعتقادات مسلمانان آغاز کردند و هدف مهم آنها خدشه وارد کردن بر زندگی پیامبر اعظم(ص) بوده است. در اوایل قرن نوزدهم، مغازی واقدی، سیره ابن هشام، طبقات

ابن سعد و تاریخ طبری به زبان‌های اروپایی ترجمه گردید و مبنای مطالعات درباره زندگی

اسرار یهود و آخرالزمان

پیامبر اعظم(ص) قرار گرفت. با گذشت دو قرن از ترجمه کتب یاد شده به زبان‌های اروپایی، هنوز هم اسلام‌شناسان غربی علیه پیامبر اعظم(ص) تهمت‌های ناروا وارد می‌کنند.

کتاب‌های دانشمندان اروپایی درباره زندگی پیامبر اعظم(ص) در سال‌های 1861 تا 1865 اسلام‌شناس آلمانی سپرنگر (Sprengrer) درباره زندگی پیامبر اعظم(ص) کتابی در سه جلد تدوین نمود. نولدکه (Noldeke) در سال 1863 کتابی با عنوان محمد(ص) تألیف نمود.

«ولهاوسن» (Wellhausen) نیز در سال 1882 کتابی درباره دوران نبوت پیامبر اعظم(ص) در مدینه منوره تدوین کرد. 16
«کریهل» (Krehl) کتابی با عنوان محمد(ص) در سال 1884 نگاشت. «گریم» (Grimme) در فاصله سال‌های 1892 تا 1895 کتابی با عنوان محمد(ص) در دو جلد تألیف نمود. «اگناز گلدزیهر» (Ignaz Goldziger) در کتاب خود مطالعات اسلام 17 بر این نکته تأکید می‌کند که برای مطالعه سیره پیامبر اسلام نباید از احادیث نبوی استفاده نمود؛ زیرا وی کلیه احادیث نبوی را جعلی و فاقد اعتبار تلقی می‌کند.

«اسقف سامائل زونه مر» میسیونر آمریکایی – که در سال 1889 در مناطق عربی حوزه خلیج فارس اولین مؤسسه تبشیری را برای ترویج مسیحیت تأسیس نمود – از دولت آمریکا و کشورهای اروپایی تقاضا می‌نماید که با اشغال نظامی مدینه منوره و نجران، آنها را به جهان مسیحیت ملحق سازند. 18

در اوایل قرن بیستم میلادی «بهول» (Buhl) کتابی با عنوان محمد(ص)، درباره زندگی پیامبر اعظم(ص) تألیف نمود. «مار گولیوت» در سال 1905 کتابی درباره زندگی پیامبر اعظم(ص) 19 تحریر کرد. «لیون کیتانی» (Leone Caetani) اسلام‌شناس معروف ایتالیایی در سال 1905 م

اسرار یهود و اواخرالزمان

کتابی درباره تاریخ اسلام 20 نگاهت و «اسقف هانری لامنس» (Henri Lammens) اسلام‌شناس برجسته بلژیکی، هم‌زمان با لیون کیتانی کتابی درباره اسلام تألیف نمود و هر دو در نوشته‌های خود بر این نکته اصرار دارند که تمامی احادیث نبوی جعلی هستند و برای تألیف تاریخ اسلام و سیره پیامبر اعظم (ص) هیچ‌گونه اعتباری ندارند.

«ونسینک» (Winsincu) در سال 1908 درباره زندگانی پیامبر اعظم (ص) در مدینه منوره 21 کتابی تألیف نمود. «تور آندری» (Tor, Andrae) در سال 1936 کتابی با عنوان محمد (ص) و آیین وی 22 به رشته تحریر در آورد.

خداشه وارد نمودن به اساس اسلام

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، تعدادی از اسلام‌شناسان برجسته اروپا و آمریکا درباره پیامبر اعظم (ص) کتاب تألیف نمودند. «رجیس بلاشر» (Regis Blachere) اسلام‌شناس فرانسوی در سال 1952 در کتاب خود درباره پیامبر اعظم (ص) 23 این نکته را بیان می‌کند که کتاب‌هایی که درباره سیره و مغازی پیامبر اعظم (ص) در قرون اولیه اسلام توسط دانشمندان مسلمان تألیف شده اند، فاقد اعتبار است.

«اسقف مونتگمری وات» در سال 1953 کتابی با عنوان محمد (ص) در مکه 24 و در سال 1956 کتابی با عنوان محمد (ص) در مدینه 25 را تألیف نمود. قبل از وی «جوزف شات» (Joseph Sehacht) در سال 1950 کتابی با عنوان ریشه‌های فقه محمدی 26 تألیف کرده بود و در آن، تمامی کتاب‌های حدیثی و سیره دانشمندان مسلمان را جعلی و بدون اعتبار قلمداد کرده بود. مونتگمری وات در سال 1961 کتاب دیگری با عنوان محمد (ص)، پیامبر و سیاستمدار 27 تألیف نمود. وات در کتاب‌های خود درباره پیامبر اعظم نظریات جوزف شات مبنی بر بی‌اعتبار بودن کتاب‌های حدیثی و سیره را که دانشمندان مسلمان تألیف نموده‌اند، تأیید می‌کند و گستاخانه اظهار می‌دارد: قرآن کریم، آفرینش خیالی از جانب پیامبر اعظم است. 28

اسلام‌شناسان معاصر غربی مانند «جان وانس برو» در کتاب مطالعات قرآنی 29، (چاپ سال 1977)، «جان برتن» در کتاب جمع‌آوری قرآن 30 (چاپ سال 1977)، «گنتر لولینگ» در کتاب کشف مجدد محمد (ص) 31 (چاپ سال 1981) و «انگایکا نیوویت» در کتاب مطالعات درباره‌ی گردآوری سوره‌های مکی 32 (چاپ 1981) علاوه بر جعلی خواندن تمامی کتاب‌های تألیفی درباره‌ی احادیث و سیره‌ی نبوی، حتی قرآن کریم را هم جعلی پنداشته‌اند.

در این میان، برخی از اسلام‌شناسان اروپایی و آمریکایی مانند «اسقف مونتگمری وات» و «اسقف جان اسپوزیتو» (John L. Esposito) حملات شدید و مستقیم نویسندگان غربی علیه اسلام و پیامبر اعظم (ص) را روشی نادرست می‌دانند؛ چون که این کتاب‌ها با توهین علنی به پیامبر اعظم (ص)، احساسات دینی مسلمانان جهان را علیه غرب و تمدن غربی برمی‌انگیزند و این به منافع کشورهای غربی در جهان اسلام زیان می‌رساند.

اسقف جان اسپوزیتو از «دانشگاه جورج تاون» واشنگتن در کتاب‌های خود درباره‌ی اسلام این مطلب را ترویج می‌کند که تعلیمات اسلام کاملاً مطابق ارزش‌های تمدن غرب است و از این رو مسلمانان در جوامع اروپا و آمریکا و جهان اسلام باید از لحاظ فرهنگی در ارزش‌های تمدن غرب کاملاً ادغام شوند. 33

اسلام‌شناسان معروف آمریکایی مانند «همیلتون ا.ر. گیب» و «گوستاف فون گرونهام» در تألیفات خود اسلام را فقط یک جنبش فرهنگی می‌دانند که آثار آن به عنوان محصول فرهنگی باید در موزه‌ها نگهداری شود و خواستار انجام اصلاحات در مبانی و اصول دین اسلام شدند که این هدف غرب فقط در اسلام منهای روحانیت محقق خواهد شد. 34 فون گرونهام اعلام می‌دارد که با وجود اسلام منهای روحانیت، مسلمانان اصول و ارزش‌های فرهنگی حاکم بر جهان غرب را خواهند پذیرفت. 35

همیلتون ا.ر. گیب و «آلفرود گویلوم» در کتاب‌های خود دین محمدی و اسلام، با بحث‌هایی

اسرار یهود و اواخرالزمان

دربارهٔ خاتمیت رسول اکرم(ص) به شبهه افکنی پرداخته، اظهار می‌دارند که اسلام فقط یک دین عربی است که برای گسترش خود کاملاً به ادیان یهود و مسیحیت وابسته بوده است. 36

پی‌نوشت‌ها:

1. ادوارد سعید، شرق‌شناسی، ترجمهٔ عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1371، صص 43-49.
2. Renatsance.
3. Ecole des Langues Orientale.
4. Asiatic Society of Bengal.
5. ادوارد سعید، همان، ص. 12.
6. Duncan B. Macdonald, Aspect of Islam (New York: 1911), p 12.
7. Ibid., p. 13.
8. Montgomery Watt, Muhammad at Medina (Oxford: Clarendon Press. 1956), p199.
9. Ibid, p. 219.
10. Muhammad Benaboud, "Orientalism and the Arab Elite The Islamic Quarterly, 26/1 (1982), p. 7.
11. Benaboud, "Orientalism and the Arab Elite," p. 6.
12. ادوارد سعید، همان، ص. 184.
13. Bishop sir William Muir, The Life of Mohamet, London, 1858, 4 Volimes.
14. Norman Daniel, Islam and the West: The Making of an Image, Oneworld Publications Ltd. July. 2000, p. 267.
15. Bernard Lewis, Islam and the West, Oxford University Press, October 1994, pp. 85-86.
16. Wellhausen, Muhammad in Medina, 1882.

اسرار يهود و اخرا الزمان

- .Ignaz Godziher, Muhammadan Studies, 1889 .17
- Asaf Husain, Orientalism, Islam and Islamists, Vermont, USA, 1984, p. .18
- .7
- .Morgoliouth, Muhammad and the Rise of Islam, 1905 .19
- .Leone Caetani, Anali dell Islam, Milan (Italy), 1905, 8 Volumes .20
- .Weninck, Muhammad in Medina, Leiden, 1908 .21
- .Tor Andrae, Mohammad, the Man and His Faith, 1936 .22
- .Regis Blachere, La Probleme de Mahomet, 1952 .23
- .M. Watt, Muhammad at Mecca, Oxford, 1953 .24
- .M.Watt, Muhammad at Medina, Oxford, 1956 .25
- Joseph schacht, The Origins af Muhammadan Jurisprudence, Oxford, .26
- .1950
- .W.M. Watt, Muhammad, Prophert and Statesman Oxford, 1961 .27
- .Ibid, p. 15 .28
- .John Wansborough, Quranic Studies, 1977 .29
- .John Burton, Collection of Quran, 1977 .30
- .Gunter Lubnag, The Rediscovery of Muhammad, 1981 .31
- .Angelika Neuwirth, Studies on the Composition of Meccan Suras, 1981 .32
- John L. Esposito, Voices of Resurgent Islam, Oxford, 1983; Islam in .33
- .Transition, Oxford, 1982; Islam and Democracy Washington, 1996
- H.A.R. Gibb, Modern Trends in Islam. Chicago, 1974. pp. 46-48, 109- .34
110. Gustave E.von Grunebaum. Medieval Islam. Chicago, 1953, pp. 240- .241
- Gustave E.von Grunebaum. Islam: Essays in the Nature and Growth of .35
- .a Cultural Tradition, New York, 1961, p. 244
- H.A.R. Gibb, Mohammadanism, New York, 1953, 2 nd ed, pp. 43-44; .36

عنوان: سلطه یهودیان بر هالیوود

هنگامی که توماس ادیسون، دوربین ساخت و تصاویر متحرک را اختراع نمود، کار آفرینان یهودی مهاجر نظیر «سام گلدوین»، «جک و هری وارنر» و «لوئیس بی‌میر» هالیوود را ایجاد نمودند. سلطه یهودیان بر صنعت سرگرمی و تفریحات، کمتر در رسانه‌های مهم دنیا مطرح شده است چون، اکثر این رسانه‌ها یا به یهودیان تعلق دارند یا از آنان می‌ترسند.

هنگامی که توماس ادیسون، دوربین ساخت و تصاویر متحرک را اختراع نمود، کار آفرینان یهودی مهاجر نظیر «سام گلدوین»، «جک و هری وارنر» و «لوئیس بی‌میر» هالیوود را ایجاد نمودند. همچنین یهودیان، سه شبکه اصلی و مهم آمریکا را بنیان نهادند: شبکه CBS متعلق به «ویلیام پالی» و شبکه NBC متعلق به «دیوید سارنوف» و شبکه ABC متعلق به «لئونارد گلدنسون». امروزه نیز حدود دو سوم تولیدکنندگان اصلی و پیش‌تاز صنعت سینما و تلویزیون، یهودی هستند.

سلطه یهودیان بر صنعت سرگرمی و تفریحات، کمتر در رسانه‌های مهم دنیا مطرح شده است چون، اکثر این رسانه‌ها یا به یهودیان تعلق دارند یا از آنان می‌ترسند.

در اکتبر سال 1994 میلادی، ویلیام کش روزنامه‌نگار بریتانیایی، مقاله‌ای را با عنوان «توطئه‌گران یهودی هالیوود» در نشریه "Spectator" منتشر نمود که نویسنده مقاله و نشریه آن به دلیل اتهام یهودستیزی، با واکنش‌های تندی روبه‌رو شدند.

ویلیام کش در این مقاله نوشته بود:

وقتی مایک اویتز اعلام نمود که در شهر لس‌آنجلس کنفرانسی خبری برگزار خواهد نمود، همه دریافتند که اتفاق بزرگی در راه است. در آن جلسه اعلام شد که یک استودیوی چند میلیارد دلاری فیلم‌سازی با مدیریت استیون اسپیلبرگ در آستانه تشکیل است. در حالی که استودیوهای نو

ظهور فیلم‌سازی اندکی در هالیوود می‌توانند بقای خود را حفظ نمایند، استودیوی آمریکایی فرانسیس کاپولا جزء معدود مراکزی است که توانسته در 50 سال اخیر به فعالیت خود ادامه دهد؛ اما از زمانی که «کاتزنبرگ» مدیریت شرکت فیلم‌سازی دیزنی را بر عهده گرفت، امر عجیبی به وقوع پیوست؛ وی با ساخت فیلم‌هایی احمقانه و بی‌نزاکت نظیر «مشکل عشق» و «Aspen Extreme» که به گفته خود کاتزنبرگ در گفت‌وگو با یک روزنامه‌نگار، محصولاتی «کثافت» بوده‌اند، به فعالیت پرداخت.

همکاری گروهی افرادی نظیر اسپیلبرگ، گیفن و کاتزنبرگ که همگی یهودی هستند، باعث شده تا یکی از قوی‌ترین و تأثیرگذارترین استودیوهای فیلم‌سازی هالیوود به وجود آید. این اتحادهای قدرتمند در حالی به وجود آمده‌اند که چندی پیش، در یکی از نشریات مطرح آمریکایی، مقاله‌ای به چاپ رسید که در آن اعلام شده بود که قانون قدرت آمریکا از یک ابرقدرت صنعتی – نظامی به قدرتی بزرگ در عرصه سرگرمی و اطلاعات تبدیل شده است.

اما همیشه این سؤال مطرح بوده که چرا یهودیان ساکن شرق برای تسلط بر هالیوود به غرب آمدند؟ یک پاسخ این است که آنان به دلیل احساس ناتوانی و مقاومت در برابر خواسته‌هایشان در شرق، به غرب روی آورده‌اند. این حقیقت همان مطلبی است که در کتاب «امپراتوری از میان خودشان؛ چگونه یهودیان هالیوود را ابداع نمودند؟» اثر یکی از پیشگامان یهودی سینما، لویسی بی‌مایر، بیان شده است. یهودیان با ورود به عرصه فیلم‌سازی و تولید آثاری به ظاهر هنری در عرصه‌ای وارد شدند که کسی آنان را سرزنش نمی‌کند و آنان می‌توانند به راحتی بر این دنیا حکم رانی کنند.

و البته این حکمرانی تاکنون تداوم داشته است. مدیران یهودی استودیوهای مهم سینمایی، از 60 سال پیش تاکنون تغییری نکرده‌اند و از 85 فرد تأثیرگذار بر این صنعت از سال 1936 میلادی، 53 تن یهودی بوده‌اند.

همچنین چندی پیش در یک گزارش که با هدف معرفی یکصد فرد قدرتمند در عرصه سینما منتشر شد، دوازده نفر ابتدای لیست، همگی یهودی بودند. در این لیست، هیچ فرد سیاه‌پوست یا

بریتانیایی تباری وجود نداشت.

سلطه مطلق آنان بر هالیوود به گونه‌ای شرایط را رقم زده که افراد غیریهودی نیز تمایل دارند که با تغییر رفتار و ظاهر خود، یهودی به نظر آیند. همان‌طور که در دهه هشتاد میلادی، افراد برای ورود به صنعت سرگرمی، خود را همجنس باز یا دو جنس‌گرا نشان می‌دادند (تخمین زده می‌شود که 35 درصد اعضای جامعه سینماگران آمریکا، همجنس باز هستند). از سال‌های بسیار دور، در لس آنجلس این جوک شایع است که برای ورود به صنعت سینما باید به آیین یهودیت گروید، زیرا یهودیان همواره تمایل دارند تا با برتر خواندن نژاد و آیین خود، دیگران را از خود جدا نموده، تبعیض قایل شوند.

امروزه در شرایطی یهودیان به رهبران بلامنازع هالیوود تبدیل شده‌اند که آنان تنها 4 درصد جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند. یهودیان همواره رسانه‌ها را به عنوان نوکران خود انگاشته‌اند و تنها از آنان انتظار دارند که نظرات و عقاید یهودیان را منعکس نمایند. یک راز کثیف در مورد هالیوود این است که روزنامه‌نگاران مرتبط با هالیوود، دائماً در رسانه‌های مختلف جابه‌جا شده و البته دست‌مزدهای کلانی هم می‌گیرند. نکته مهم دیگر در مورد این رسانه‌ها این است که رسانه‌های مهم و مشهور به صورتی کاملاً سازمان یافته و هماهنگ، اخبار مربوط به سلطه یهودیان را سانسور می‌کنند، هر چند مردم آمریکا همواره جوک‌هایی در این زمینه می‌سازند.

یهودیان که خود را قربانیان واقعه «هولوکاست» می‌دانند، همواره دیگران را یهودی‌ستیز به حساب می‌آورند و بدین ترتیب تلاش می‌کنند که با گسترش دامنه سلطه خویش، به اهداف پشت پرده خود دست یابند. لذا احتمالاً شما هم این جمله را شنیده‌اید که: یهودیان برای دیدن تئاتر به سالن نمایش نمی‌روند، بلکه آنها به دنبال مشاهده عقاید ارائه شده خود از سوی بازیگران هستند.

چندی پیش، یکی از مدیران شرکت سونی که حاضر به ذکر نام خود نشده بود، در مصاحبه‌ای با یکی از هفته‌نامه‌های اقتصادی ژاپن اظهار داشت که:

صنعت فیلم‌سازی آمریکا تقریباً به صورت کامل به وسیله یهودیان کنترل می‌گردد. لذا ما در شغل خود وظیفه داریم که از بهترین شیوه ممکن بهره بگیریم.

البته مدیران هفته‌نامه از این صحبت‌ها چنین نتیجه گرفتند که «اگر شما قصد انجام فعالیت تجاری در ایالات متحده دارید، نمی‌توانید یهودیان ساکن در آن کشور را نادیده بگیرید!»

اخیراً یکی از گروه‌های آمریکایی فعال در حوزه مسائل فرهنگی، خواستار آن شد که فیلم‌های سینمایی از دست‌های شیطان و پانصد نفر از یهودیان غیرمعتقد به حضرت مسیح، نجات یابد. از سوی دیگر، یکی از مقالات مذهبی ایالات متحده هم چندی پیش یهودیان سردمدار هالیوود را به دلیل فریب و اغوای روزانه صدها دختر بی‌فکر، مورد سرزنش قرار داد. وی همچنین گفت: «معمولاً ایجاد مشکلات و معضلات اخلاقی از سوی یک نژاد که در کنترل یک تجارت به اکثریت دست می‌یابد، نشانگر نبوغ افراد آن نژاد است.»

این گفته نشانگر وجود تفاوت‌های عمده بین شهروندان آمریکایی و یهودیان است. یهودیان به ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی مردم آمریکا توجهی نمی‌کنند. آنان کنترل رسانه‌های اجتماعی آمریکا را در دست گرفته‌اند اما به مسؤلیت‌های این کنترل توجه نمی‌کنند. آنان همواره محصولات سینمایی خود را در درجه اول، آمریکایی و سپس یهودی معرفی می‌نمایند.

از سوی دیگر، یهودیان هالیوود، عمدتاً عقاید خود را مخفی نگاه می‌دارند، همان‌طور که اگر چه اکثر فعالان صنعت سینمایی آمریکا همجنس‌باز هستند، اما تا پیش از دهه هشتاد میلادی، شما هیچ همجنس‌بازی را در فیلم‌های سینمایی نمی‌دیدید.

عنوان: هالیوود، سیاست و پنتاگون

وقتی هالیوود درگیر جنگ‌ها می‌شود، فیلم‌ها باید تاوان سنگینی بپردازند. قوانین هالیوود آشناست. حقیقت این است که در هالیوود فقط آدم‌های خوب برنده هستند و هنگامی که با فیلم‌های تولیدی آن سر و کار داشته باشیم، قطعاً «آدم‌های خوب» آمریکایی خواهند بود.

وقایع تاریخی هرگز نمی‌توانند سدّ راه فیلم‌های پر فروش هالیوود قرار گیرند. برای مثال فیلم «نجات سرباز رایان» را در نظر بگیرید. در این فیلم گویا فراموش شده است که هفتاد و دو هزار سرباز انگلیسی و کانادایی نیز در جنگ شرکت داشته‌اند. هالیوود از ما می‌خواهد باور کنیم که این نیروهای آمریکایی بودند که با رمزگشایی یک دستگاه ارسال پیام‌های رمز غنیمت گرفته شده از یک زیردریایی آلمانی، توانستند مسیر جنگ را هدایت کنند و اصلاً مهم نیست که نیروهای انگلیسی شش ماه قبل درگیر جنگ شده بودند.

اما حقایق هالیوود همیشه به این آسانی فاش نمی‌شود. برای مثال، درباره‌ی روابط عمیق میان پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) و هالیوود به ندرت سخنی گفته می‌شود. روابطی که نه تنها میلیون‌ها دلار در آمد به جیب فیلم‌سازان هالیوود سرازیر می‌کند و نیز ابزار تبلیغاتی مفیدی برای ارتش جهت جذب نیرو است، بلکه تاریخ را نیز در جهت اهداف و اشنگتن تحریف می‌کند و در مجامع بین‌المللی چهره‌ای موجه از آن به نمایش می‌گذارد.

در برنامه‌ای تلویزیونی به نام «عملیات هالیوود» که از شبکه‌ی SBS پخش شد، «امیلیو پاکال» فیلم

اسرار یهود و اخرالزمان

ساز به همراه «دیو راب»، روزنامه‌نگار و کارشناس سینما به نقد و بررسی مشاوره و کمک‌هایی که تهیه‌کنندگان فیلم‌ها از پنتاگون دریافت کرده‌اند، پرداختند.

راب که قبلاً برای مجلات «ورایتی» و «هالیوود ریپورتر» فعالیت می‌کرده در این برنامه گفت طی تحقیقات خود با پی بردن به جزئیات دسترسی آسان تهیه‌کنندگان و فیلم‌سازان به کشتی، تانک، تجهیزات، اطلاعات، پایگاه‌های نظامی، و نیز نیروها و مناطقی که جلوه‌ای بسیار واقعی به صحنه‌های فیلم‌ها می‌داد، حیرت زده شده است. گزارش او که بررسی صفحه به صفحه فیلم‌نامه‌هایی است که استودیوها به پنتاگون تحویل داده‌اند، به خوبی نشان دهنده نوعی تبانی بر اساس سانسور و گنجاندن تبلیغات مورد نظر پنتاگون در فیلم‌نامه‌ها است. پذیرش چنین سیستم نظارتی برای هالیوود به معنای برخورداری از کمک‌ها و همکاری پنتاگون است. و برای پنتاگون نیز به معنی نشان دادن چهره‌ای مطلوب از نیروهای خود و رفتار، دیدگاه‌ها و وطن دوستی آنها و در نتیجه توجیه وارد شدن به جنگ است.

با این حال چرا پنتاگون بودجه خود را صرف صلح‌طلبی یا بهبود جنبه‌های نامطلوب زندگی سربازان خود نمی‌کند؟ چرا باید به فیلم «گروهان» کمک کند در حالی که فیلم «کلاه سبزه‌ها» خوشایند آنهاست؟

از جمله کسانی که در برنامه «عملیات هالیوود» اظهار نظر کرده‌اند، فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان استرالیایی؛ «فیل استراب» از وزارت دفاع آمریکا؛ «لارنس سویید»، مورخ؛ و «جوئرتو»، نویسنده و رئیس «مرکز آموزش عمومی ضد جنگ» را می‌توان نام برد. همگی این افراد اتفاق نظر داشتند که در فیلم‌های مورد تأیید پنتاگون دیالوگ، طرح داستان و ملیت قهرمان‌ها تغییر داده می‌شود تا تهیه‌کنندگان بتوانند به جنگ افزارهای پنتاگون دسترسی پیدا کنند.

برای مثال در سال 1995 در فیلم‌نامه اصلی و اولیه فیلم جمیزباندی «چشم طلایی» یک ژنرال نیروی دریایی آمریکا اسرار نظامی را فاش می‌کند، اما در نسخه اصلاح شده فیلم می‌بینیم که فرد خائن یک افسر نیروی دریایی فرانسه است.

پاکال و راب به بررسی دقیق تغییرات صورت گرفته در فیلم‌نامه‌ها پرداخته‌اند. آنها فهرستی از اسامی فیلم‌ها و تهیه‌کنندگانی که با پنتاگون همکاری کرده‌اند، تهیه کرده و نشان دادند که ویراستاران وزارت دفاع چگونه فیلم‌نامه‌ها را تغییر می‌دهند. جالب است که در این گزارش از فیلم‌سازی که خود اقدام به سانسور فیلم‌نامه‌ها و همکاری با پنتاگون کرده‌اند، بیش از ویراستاران انتقاد شده است. به گفته راب، او در مبارزه علیه این سیستم نظارتی دریافته است که تأثیر چنین تحریف‌هایی بر نسل کنونی جوانان آمریکایی هنوز مشخص نیست. چه تعداد از سربازان آمریکایی که در عراق کشته شدند، پس از تماشای این نوع فیلم‌ها تصمیم به حضور در جنگ گرفتند؟ چه تعداد از جوانان بر اثر تبلیغاتی که برای جذب نیرو در این فیلم انجام شده، جان خود را از دست دادند؟

ظاهراً تنها کاری که تهیه‌کنندگان برای برخوردار شدن از کمک‌های پنتاگون باید انجام دهند این است که پنج نسخه از فیلم‌نامه را برای تأیید به آنجا تحویل دهند و سپس کلیه تغییرات پیشنهادی پنتاگون را در فیلم‌نامه اعمال کنند. آنگاه دقیقاً مطابق با فیلم‌نامه شروع به ساخت فیلم کنند و محصول نهایی را قبل از نمایش عمومی آن، در اختیار پنتاگون قرار دهند. به گفته راب بسیاری از فیلم‌سازان هالیوود از قبیل جری براک‌هایمر، تام گلدنبرگ، جان وو و سایر تهیه‌کنندگان و کارگردانان با کمال رغبت چنین همکاری‌ای را با پنتاگون دارند. «راز کثیف هالیوود» همین است.

اما فقط فیلم‌های سینمایی هدف این سیستم قرار ندارند. سریال‌های کارتونی کودکان نیز از سانسورها و تغییرات پنتاگون در امان نیستند. اخیراً صحنه‌ای از یک کارتون که در آن هواپیمایی جنگی آتش می‌گیرد و سقوط می‌کند، پنتاگون را نگران کرده بود. از این رو خواستار تغییر فیلم نامه آن شد، چرا که آنها نمی‌خواهند کودکان – سربازان آینده – ببینند که ارتش آمریکا جنگ افزارهای ناکارآمد تولید می‌کند.

جای تعجب نیست که دولت آمریکا نیز از هر آنچه پیامی مثبت از آمریکا را نشان دهد پشتیبانی می‌کند و به فیلم‌هایی چون «طولانی‌ترین روز»، «اسلحه برتر» یا «پرل هاربر» علاقه زیادی دارد.

اسرار یهود و اواخرالزمان

اما فیلم‌هایی از قبیل «اکنون آخرالزمان»، «گروهان» یا «دکتر استرنج لائو» به مذاقش خوش نمی‌آید. همین‌طور فیلم‌هایی که در آنها سربازان زخمی و مجروح، قربانیان جنگ، اردوگاه‌های اسرا یا تلفات غیر نظامیان به تصویر کشیده می‌شوند، ... این فیلم‌ها هیچ ارتباطی به آنها ندارد! اما کافی است فیلم‌ساز با استفاده از قوه‌ی تخیل خود قهرمان فیلم را ژنرالی چهار ستاره قرار دهد. در آن صورت با مدال‌ها و جوایز متعدد بمباران خواهد شد. شاید نوشتن این مطلب صحیح نباشد اما کارتون‌های پر تبلیغی چون (دیو و دلبر، شاه زاده در خواب، و غیره) از کارتون‌های مورد علاقه‌ی کودکان است که دارای صحنه‌های بسیار مستهجن‌اند.

برای پیمودن جاده‌ی شهرت و محبوبیت نزد سردمداران دولت آمریکا راه‌های دیگری نیز وجود دارد. برای مثال نشان دادن واکنش‌های عاطفی پتناگون در زمان جنگ برای آنها بسیار جالب خواهد بود (تلویزیون انگلیس از این شیوه بسیار استفاده می‌کند). مثلاً پیام فیلم «جنگ فویل» حول محور فداکاری و تفاهم می‌چرخد. فویل، رئیس پلیس پیر و عاقلی است که از تعقل، شکیبایی و بردباری خود برای مبارزه با خراب‌کاری و جنایت استفاده می‌کند. این فیلم به جای نمایش کشتار و خون‌ریزی در میادین جنگ، ارزش‌های اصیلی را که انسان‌ها برای حفظ آنها مبارزه می‌کنند، به نمایش می‌گذارد.

پی‌نوشت:

? برگرفته از: پایگاه اینترنتی

[http:// s-m-zorro.blogfa.com](http://s-m-zorro.blogfa.com)

عنوان: شوالیه‌های جنگ سرد

«جنگ سرد» به دوران تاریخی اطلاق می‌شود که از اواسط دهه 1940م. با پایان جنگ دوم جهانی، آغاز شد و تا سال 1991 و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، یعنی حدود 45 سال، دوام آورد.

شاخص این دوران، رقابت و نبرد آشکار و پنهان سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و فرهنگی بلوک غرب، به رهبری ایالات متحده آمریکا، و بلوک شرق، به رهبری اتحاد شوروی، بود. این نبرد در تمامی دوران طولانی فوق سایه سنگین و سیاه خود را بر فضای بین‌المللی گسترده و سرنوشت بشریت را رقم زد. در این دوران، روشنفکران نیز به دو جبهه اصلی کمونیست و ضد کمونیست تقسیم شدند و اگر مواضع روشنفکران مستقل و میانه‌رو با نگرش یکی از این دو جبهه اصلی روشنفکری تعارض می‌یافت به وابستگی به جبهه دیگر متهم می‌شد. فضای قطب‌بندی شده‌ای بود که لمس آن برای نسل جدید دشوار است. طبعاً، سرویسهای اطلاعاتی هر دو بلوک، شرق و غرب، نیز، در این حوزه روشنفکری فعال بودند.

در سالهای اخیر، با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان یافتن جنگ سرد، توجه به نقش سرویسهای اطلاعاتی، به‌ویژه آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا)، در حوزه‌های روشنفکری در دوران فوق افزایش چشمگیری یافته است. پژوهشهایی که در این زمینه صورت گرفته، ثابت می‌کند که در دوران جنگ سرد در عرصه‌های روشنفکری نیز، مانند سایر عرصه‌ها، این نبرد به شدت جریان داشت. این پدیده‌ای است که «جنگ سرد فرهنگی» نام گرفته است. اینک، در غرب، نسلی پر شور و دقیق از محققان پدید آمده‌اند که، بر پایه اسناد علنی شده سیا، گروهی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان و مبلغان لیبرال دمکراسی را به همکاری با سیا و اینتلجنس سرویس بریتانیا متهم می‌کنند. این جنجالی است که برخی مطبوعات آن را «بحران روشنفکری لیبرال پس از جنگ سرد» نامیده‌اند.

جنجال کتاب خانم ساندرس

مهم‌ترین این تحقیقات، کتاب خانم «فرانسیس ساندرس» پژوهشگر و روزنامه‌نگار انگلیسی است

که چاپ اول آن در سال 1999 در لندن منتشر شد و غوغایی به پا کرد. چاپهای بعدی این کتاب با عنوان: جنگ سرد فرهنگی: سیا و جهان هنر و ادب.

«ویلارد منس»، منتقد، کتاب خانم ساندرس را «یکی از حیرت‌آورترین و افشاگرترین» کتابهایی خوانده که تا کنون درباره سرویس اطلاعاتی ایالات متحده منتشر شده است. خانم ساندرس نشان می‌دهد که «کورد مه‌یر»، رئیس بخش عملیات بین‌المللی سیا، و دوست او، «آرتور شلزینگر» (پسر)، طبق طرحی که «ملوین لاسکی» ارائه داد. حرکتی را آغاز کردند که به ایجاد شبکه فرهنگی غول‌آسایی در سراسر جهان انجامید. خانم ساندرس این شبکه را «ناتوی فرهنگی» می‌نامد. بودجه این عملیات در سال 1950، یعنی در زمان دولت ترومن، 34 میلیون دلار بود. سیا در چارچوب عملیات جنگ سرد فرهنگی شبکه مطبوعاتی جهان شمولی ایجاد کرد که از ایالات متحده تا لندن و اوگاندا و خاورمیانه و آمریکای لاتین گسترش داشت، و در تمام این دوران مطبوعات روشنفکری متنفدی مانند پارتیزان ریویو، کنیان ریویو، نیولیدر، انکاونتر، درمونات، پرووه، تمپو پرنزته، کوادرانت و ... از سیا کمکهای مالی مستقیم یا غیر مستقیم دریافت می‌کردند.

وزارت فرهنگ بلوک غرب

به تعبیر خانم ساندرس، سیا در مقام «وزارت فرهنگ بلوک غرب» عمل می‌کرد. مثلاً از «جکسون پولاک» و نقاشی «آبستره» به شدت حمایت می‌کرد با این هدف که، در عرصه هنر، رئالیسم سوسیالیستی را شکست دهد.

در هالیوود، مأموران سیا کارگردانان را ترغیب می‌کردند که در فیلمهای خود سیاه‌پوستان را هر چه بیشتر نمایش دهند، آنان را آراسته و خوش لباس به تصویر کشند و از این طریق ایالات متحده را جامعه‌ای آزاد و دمکرات بنمایانند. فیلم «مزرعه حیوانات» جرج ارول با سرمایه سیا تهیه شد. فیلم 1984 ارول نیز با بودجه سیا ساخته شد.

بسیاری از کتب کمپانی «پراگر» با بودجه سیا چاپ می‌شد. کتاب طبقه جدید «میلوان جیلاس» با بودجه سیا در شمارگان بالا منتشر شد و در سراسر جهان توزیع گردید. سیا 50 هزار نسخه از یکی از کتابهای «ایروینگ کریستول» را برای توزیع مجانی در سراسر جهان خریداری کرد، سیا در سال 1950 با ده میلیون دلار بودجه رادیوی اروپای آزاد را تأسیس کرد و موارد فراوانی از این قبیل.

طبق تخمین خانم ساندرس، در دوران جنگ سرد حدود هزار عنوان کتاب به وسیله سیا و در زیر نام بنگاههای انتشاراتی تجاری و دانشگاهی، فقط در ایالات متحده آمریکا منتشر شد.

سیا و کنگره آزادی فرهنگی

مهم‌ترین اقدام سیا، تأسیس «کنگره آزادی فرهنگی» بود که در ژوئن 1950 با حضور بیش از یکصد نویسنده از سراسر جهان در برلین گشایش یافت. در این اجلاس روشنفکران برجسته‌ای چون: «آرتور کوستلر»، «سیدنی هوک»، «ملوین لاسکی»، «ایناتسیو سیلونه» و «جرج ارول» شرکت کردند. «کوستلر» در نطق خود اعلام کرد: دوستان، آزادی تهاجم خود را آغاز کرده است!

«آرتور کوستلر» رابطه‌ای نزدیک با سیا داشت و راهنماییهای او در فعالیتهای سیا در میان روشنفکران بسیار مؤثر بود. «سیدنی هوک» در 1949 به مقامات آمریکایی گفته بود:

به من یکصد میلیون دلار و یکهزار انسان مصمم بدهید؛ تضمین می‌کنم که چنان موجی از ناآرامیهای دمکراتیک در میان توده‌ها، بلکه حتی در میان سربازان امپراتوری استالین، ایجاد کنم که برای مدتی طولانی تمامی دغدغه‌ی وی به مسائل داخلی معطوف شود.

یکی از اولین اقدامات کنگره، صرف پولهای کلان برای ایجاد نشریات روشنفکری در پاریس، برلین و لندن بود. هدف اولیه آنها تقویت چپ‌گرایان غیر کمونیست و مارکسیستهای مخالف شوروی بود و هدف دوم، مقابله با روحیات ضد آمریکایی در میان روشنفکران اروپای غربی با ارائه تصویری زیبا از ایالات متحده آمریکا به عنوان اوج شکوفایی تمدن غرب.

هدایت کنگره آزادی فرهنگی را «مایکل یلسون»، کارمند واحد جنگ روانی سیا، به عهده داشت که بعدها به نویسنده‌ای سرشناس بدل شد. دستورات به شکل رمز از واشنگتن به آپارتمان محل زندگی او و همسرش در پاریس انتقال می‌یافت. این سازمان تا زمان انحلال (1967) دهها میلیون دلار پول از سیا دریافت کرد.

سیا و نهادهای دانشگاهی

تعدادی از دانشگاههای سرشناس ایالات متحده، مانند: کلمبیا و استانفورد و نیویورک و هاروارد، در زیر نفوذ مستقیم سیا بود. مثلاً، «بنیاد فارفیلد»¹ در دانشگاه کلمبیا از مهم‌ترین مراکزی بود که

بودجه عملیات فرهنگی سیا از طریق آن به نهادهای فرهنگی انتقال می‌یافت. ظاهراً این بنیاد را یک ثروتمند یهودی به نام «جولیوس فلیشمن» ایجاد کرده بود ولی در واقع با بودجه سیا تأمین می‌شد. هدایت این بنیاد را «جک تامپسون» مأمور سیا و استاد دانشگاه کلمبیا، به دست داشت. «دیوید گیبس» در مقاله اندیشمندان و جاسوسان: سکوتی که فریاد می‌زند از رسوایی بزرگی سخن می‌گوید که به دلیل فاش شدن اسناد ارتباط سیا با نهادهای آکادمیک در دوران جنگ سرد پدید آمده است.

گیبس به رابطه تنگاتنگ سیا با نهادهای علوم اجتماعی ایالات متحده اشاره می‌کند.

جنگجویان فرهنگی سیا

با انتشار کتاب خانم ساندرس و تحقیقات مشابه، نام گروهی از سرشناس‌ترین روشنفکران جهان غرب در فهرست «شوالیه‌های جنگ سرد فرهنگی» ثبت شده است. در فهرست این جنگجویان فرهنگی نامهای بزرگی دیده می‌شود:

سر کارل پوپر، توماس کوهن، آرتور شلزینگر (پسر)، سر آیزایا برلین، والت ویتمن روستو، جیمز برنهام، دانیل بل، ریمون آرون، حنا آرنه، ایروینگ کریستول، سیدنی هوک، آرتور کوستلر، هنری لوس، رینهولد نیبور، رابرت کانکوئست و

اینان اندیشمندانی بودند که در دوران جنگ سرد روشنفکران مخالف کمونیسم را در سراسر جهان تغذیه فکری می‌کردند. مثلاً، توماس کوهن، کتاب ساختار انقلابهای علمی خود را، که یکی از نامدارترین و متنقدترین کتب سده بیستم به‌شمار می‌رود، به سفارش «جیمز بریان کانانت»، رئیس دانشگاه هاروارد، نوشت و کتاب را به او اهدا کرد. کانانت شیمیدان برجسته و از طراحان بمب اتمی ایالات متحده بود و با زرسالاران وال‌استریت و سرویس اطلاعاتی پیوندهای استوار داشت.

شوالیه‌های معصوم

نقش سیا در هدایت این فعالیتهای فرهنگی در زمان خود چندان پوشیده نبود. در دهه 1960 در محافل روشنفکری اروپا این شوخی رواج یافته بود که هر نهاد خیریه یا فرهنگی آمریکایی که در نام خود از واژه‌های «آزاد» یا «خصوصی» استفاده می‌کند وابسته به سیا است. به نوشته دیوید

اسرار یهود و اواخرالزمان

گیسی، اندیشمندان اجتماعی و سیاسی فوق کاملاً به رابطه خود با سیا واقف بودند؛ کسانی مانند «رابرت جرویس» استاد دانشگاه کلمبیا و رئیس سابق انجمن علوم سیاسی آمریکا، «جوزف نی» استاد دانشگاه هاروارد، «برادفورد وستر فیلد» استاد دانشگاه ییل و دیگران. خانم ساندرس نیز با ادله و اسناد محکم ثابت می‌کند که برخی از این روشنفکران برجسته، از جمله «سر آیزایا برلین» و «سر استفن اسپندر» و «آرتور گوستلر» از همکاری خود با سیا کاملاً مطلع بودند.

سیا و قتل روشنفکران

این ترویج «فرهنگ آزاد» همپای سیاست ترور و کشتار روشنفکران دگراندیش در تمامی دوران جنگ سرد جریان داشت. طبق برخی تخمینها، سیا در این دوران حداقل یکصد و پنجاه هزار آموزگار، استاد دانشگاه، رهبر اتحادیه کاری و کشیش و روحانی را به قتل رسانید. برخی تخمینها این رقم را تا سیصد هزار نفر نیز افزایش می‌دهد. در دوران جنگ سرد و در زمانی که روشنفکران همکار سیا از مواهب فراوان برخوردار بودند، بسیاری از روشنفکران ایالات متحده قربانی جنون ضدکمونیستی بودند. حدود 30 هزار عنوان کتاب در ردیف لیست سیاه قرار گرفت و از کتابخانه‌ها به عنوان «کتاب مضره» خارج شد. «لیست سیاه» شامل کتب نویسندگانی می‌شد که متهم به هواداری از کمونیسم بودند. در این فهرست اسامی نویسندگان نامداری چون «دانشیل هامت»، «لنگستون هیوز»، «جان رید» و «هرمن ملویل» دیده می‌شود.

روشنفکران یهودی و جنگ سرد فرهنگی

عجیب‌تر اینکه اکثریت مطلق این شوالیه‌های جنگ سرد فرهنگی یهودی بودند. «پل بوهل»، استاد تاریخ جنبشهای رادیکال در دانشگاه براون، مقاله‌ای با عنوان سیا و لیبرالهای یهودی 3 در مجله تیکون (مه - ژوئن 2000) منتشر کرده است. تیکون یک نشریه روشنفکری یهودی است که در ایالات متحده آمریکا چاپ می‌شود. بوهل به نقش فائقه روشنفکران یهودی در جنگ سرد فرهنگی سیا توجه می‌کند و خصوصیت دوم این روشنفکران یهودی را پیشینه چپ ایشان می‌یابد. او می‌نویسد:

وجه اشتراک جنگ جویان فرهنگی سیا این است که «تقریباً تمامی آنها جدا شدگان از چپ هستند.».. اکثر آنها تروتسکیستهای سابق و اعضای حلقه؟ ای بودند که به «روشنفکران نیویورک» معروف است.

میراثی که به نومحافظه؟ کاران رسید

جریانی که به عنوان نومحافظه؟ کاری در سالهای اخیر در ایالات متحده آمریکا سر بر کشیده و سیاستهای نظامی؟ گرایانه دولت جرج بوش دوم را تغذیه و هدایت می؟ کند، ادامه مستقیم همان کانونی است که عملیات فرهنگی سیا را در دوران جنگ سرد هدایت می؟ کرد. از «ایروینگ کریستول»، روشنفکر سرشناس یهودی و تروتسکیست سابق، به عنوان بنیانگذار جریان نومحافظه؟ کاری نام می؟ برند.

هم؟ اکنون، پسر او، «ویلیام کریستول»، از رهبران سرشناس نومحافظه؟ کاران است. ویلیام کریستول به صراحت می؟ نویسد:

آینده بشریت منوط به یک سیاست خارجی راسخ، آرمان؟ گرا و خوش؟ بنیان از سوی ایالات متحده آمریکا است... آمریکا نه تنها باید پلیس و کلانتر جهان شود، بلکه باید راهنمای آن نیز باشد. «ویلیام باکلی»، نظریه؟ پرداز متنفذ نومحافظه؟ کار دیگر، در زمانی که دانشجوی دانشگاه «ییل» بود، به وسیله استادش، «جیمز برنهام» (جامعه؟ شناس معروف)، به سیا معرفی شد و به عضویت این سازمان در آمد.

نشریه ویلیام باکلی، «نشال ریویو»، نیز به کمک برنهام تأسیس شد و در اوائل کار نام برنهام به عنوان دبیر ارشد تحریریه در آن درج می؟ شد. «دانیل پاییز»، روزنامه؟ نگار جنجالی نومحافظه؟ کار، پسر «ریچارد پاییز» استاد هاروارد و از جنگجویان سرشناس جنگ سرد فرهنگی است. دانیل پاییز از کسانی است که در سالهای اخیر مفهوم «توهم توطئه» را رواج دادند و آن را به ابزاری تبلیغاتی برای تخطئه پژوهشهای تاریخی درباره نقش کانونهای استعماری بدل کردند. نمونه؟ های دیگری نیز می؟ توان ذکر کرد.

مایکل پاییز در مقاله محافظه؟ کار امپریالیستها دولت بوش را اداره می؟ کنند4 از ویلیام کریستول به عنوان عامل «روبرت مردوخ» نام می؟ برد. کریستول سردبیر روزنامه ویکی استاندارد است که مالکیت آن به روبرت مردوخ تعلق دارد. مردوخ به عنوان چهره علنی شبکه زرسالاران یهودی

اسرار یهود و اعرالزمان

روچیلد، برونقمن و اوپنهایمر شناخته می‌شود.
برخی مطبوعات آمریکا این سه خانواده را، به همراه خانواده مردوخ، باند چهار میلیارد
می‌نامند.

تهاجم فرهنگی و تولید فرهنگی

با توجه به آنچه گفته شد، من به پدیده‌ای به نام «تهاجم فرهنگی» باور دارم؛ به این معنا که
کانونهای قدرتمند سلطه‌گر جهانی و سرویسه‌های اطلاعاتی غرب برای فروپاشی نظام سیاسی یک
جامعه یا تحمیل طرح‌های سیاسی و اقتصادی – مالی و فرهنگی خود بر آن جامعه، عملیات روانی
و فرهنگی و تبلیغاتی معینی را سازمان دهند. این پدیده‌ای است که در مقابله با اتحاد شوروی و
ایدئولوژی مارکسیسم رخ داد و کتاب خانم ساندرس، و سایر تحقیقات جدیدی که در این زمینه
منتشر شده، گواه این مدعا است.

پی‌نوشت‌ها:

1. Farfield Foundation.
2. لس آنجلس تایمز، 28 ژانویه 2001.
3. مجله تیکون، مه و ژوئن 2000.
4. امریکن فری پرس، 23 مارس 2003.
5. The Billionaire Gang of four.

عنوان: «ماشیح» موعود یهود

قسمت اول

اشاره: انتظار نجاتبخش موعود در همه ادیان و مکاتب مطرح بوده و بخش عمده‌ای از تعالیم دینی را به خود اختصاص داده است. نظر به اهمیت شناخت دیدگاه دیگر ادیان در زمینه موعود آخرالزمان، مجله موعود تلاش کرده است که در هر فرصتی دیدگاه یکی از ادیان را، حتی‌الامکان از زبان و بیان پیروان آن مطرح و به خوانندگان خود عرضه کند. در این شماره نیز برای شناخت بیشتر موعود یهود مقاله‌ای را که توسط یکی از دین‌پژوهان یهودی نوشته شده، تقدیم شما عزیزان می‌کنیم.

مقدمه: (2)

اندیشه نجات بخشی و انتظار برای موعودی که خواهد آمد و نظامی منطبق با قوانین الهی و آسمانی برقرار خواهد کرد، یکی از مهمترین بخشهای اعتقادی و مشترک در ادیان توحیدی است.

هر چند این که ویژگیهای این موعود چیست؟ کی و کجا ظهور خواهد؟ کرد در همه دین‌ها یکسان نیست اما آنچه که در این اندیشه مشترک است این است که نجات دهنده‌ای از خاندان نبوت خواهد بود و این ناجی به خوی پسندیده، تقوا، دانش و همه صفات نیکو آراسته و از بدیها و زشتیها مبرا است.

در دین زرتشتی یک منجی آینده به نام سوشیانت (یا سوشیانس) مورد انتظار است. او از فرزندان زرتشت است که نطفه‌اش به شیوه‌ای معجزه‌آسا در آب دریاچه نگهداری می‌شود. مادر او نیز نژادش به پسر زرتشت می‌رسد.

در دین یهود، نجاتبخش نهایی «ماشیح» به معنای «مسح و تدهین شده» نام دارد و به تصریح متون، از خاندان داود پیامبر است.

به اعتقاد مسیحیان، حضرت عیسی بار دیگر زنده می‌شود و برای نجات مردم فرود می‌آید. «فارقلیط» از جمله القابی است که به منجی مسیحیان داده شد و لفظا به معنی آموزگار، شفیع و هادی و تقویت دهنده بوده و تحققبخش عدالت در جهان آینده است.

اسرار یهود و آخرالزمان

شیعیان معتقدند که منجی آینده، امام دوازدهم است که از نظرها غایب گردیده و روزی دوباره ظاهر شده و برای برقراری عدالت و صلح قیام خواهد کرد. نام او «مهدی» به معنای هدایت کننده است. در اسلام، مهدی موعود از سوی پدر از خاندان نبوت است و از سوی مادر نیز به قیصر روم منتسب است که در نهایت به حواریون عیسی منتهی می‌شود.

حتی در آیین‌های دیگر نیز مانند همین اعتقاد درباره موعود وجود دارد. مثلا در آیین هندیان باستان «کالکی» دهمین ظهور «ویشنو» که همان مفهوم موعود و اندیشه مهدویست است – سوار بر اسب سفیدی خواهد شد و شمشیر درخشان در دست گرفته و عصر طلایی را از نو آغاز خواهد کرد.

اختلاف نظر درباره شخص ناجی در هر یک از ادیان، مانع و مخالفی برای سایر عقاید به شمار نمی‌رود، همانگونه که در اعتقاد یهود، قبل از ماشیح، شخصی به نام الياهو خواهد آمد و ظهور ماشیح و فرارسیدن روز حسابرسی الهی را بشارت خواهد داد.

در این مبحث، به طور مختصر شخصیت ماشیح و وضعیت دوران نجات نهایی جهان براساس اعتقادات یهود مطرح خواهد شد.

یکی از پایه‌های اساسی و اصول مهم آیین یهود، ایمان به ظهور ماشیح و دوره نجات (گئولا) است. طبق نظر هارامبام، هر فرد (یهودی) که به ماشیح اعتقاد نداشته باشد و یا چشم به راه آمدن او نباشد، منکر سخنان حضرت موسی و سایر انبیاء بنی اسرائیل است زیرا همانطور که ذکر خواهد شد، موضوع ماشیح بکرات در متون مقدس عنوان گشته است.

علیرغم اهمیت این موضوع و ذکر مداوم آن در گفتارهای مذهبی جامعه یهودی، معمولا این عقیده بصورت یک تئوری خشک و خیالی تلقی می‌شود تا واقعیتی قابل لمس و حقیقی در واقع تردید و ابهام زیادی این موضوع را احاطه کرده است که از جمله دلایل آن می‌توان عدم برخورداری از دانش کافی، ترس و واهمه از ناشناخته‌ها و روبرو شدن با آینده نامعلوم و اسرار آمیز را نام برد.

اسرار یهود و احرالزمان

تلمود کسانی را که به محاسبه دقیق زمان ظهور ماشیح می‌پردازند، مورد لعن قرار داده است و تنها تشویق به انتظار را توصیه می‌کند.

از طرف دیگر، در مقطعی که آزار و شکنجه و رنج و مشقت یهودیان توسط مشرکین به علت اعتقادات مذهبی و توحیدی آنها به اوج خود می‌رسید، ایمان به ما شیخ و گئولا (نجات) بوده که جرقه‌های امید را روشن نگاهداشته و باعث شده که یهودیان بدترین و هولناک‌ترین مصیبت‌های تاریخ را تحمل کنند و به انتظار روز قضاوت الهی باشند، روزی که حق بر ناحق پیروز شده و صلح و صفا و برادری و صمیمیت بر جهان حاکم گردد و «تمامی زمین از دانش الهی مملو گردد» و «تمامی انسانها نام خدا را خوانده و او را یکسان عبادت خواهند کرد».

بخش اول: وقایع عصر گئولا (نجات‌نهایی)

1. احیای سنت‌های اولیه عبادت یهود:

اساس عبادت یهود بر تقدیم قربانیها قرار گرفته است که امروزه این عبادات با خواندن تفیلا (نماز) جایگزین شده‌اند. با ظهور ماشیح، آن مراسم دوباره احیا خواهند شد.

2. پایان بدی و گناه:

«خداوند صاحب قدرت می‌فرماید در آن روز (نجات) من اسامی بتها را از زمین منقطع خواهم کرد و آنها دیگر یادآوری نخواهند شد». (زخریا) 3. درک الهیت و آگاهی واقعی از وجود خداوند:

«زمین از دانش الهی مملو خواهد شد، همانند آبهایی که دریا را می‌پوشانند» (یشعیا)

«زمین از دانش الهی و شناخت جلال او مملو خواهد شد، همانند آبهایی که دریا را می‌پوشانند»

(حقوق)

«خداوند می‌فرماید پس از آن ایام، دانش خود را در نهاد آنها گذارده و تعالیم خود را بر قلب آنها خواهم نوشت... (به گونه‌ای که) دیگر کسی هم‌نوعش را تعلیم نخواهد داد و کسی برادرش را درس نخواهد داد که: «خدا را بشناسید» زیرا همه (انسانها) مرا خواهند شناخت از کوچکترین تا بزرگترین آنها» (یرمیا)

4. پرستش و ستایش جهانی خداوند:

«که در آن هنگام (زبان) ملت‌ها را به زبانی پاک و منزّه تبدیل خواهم کرد که آنها نام خداوند را خوانده و او را یکسان عبادت خواهند نمود» (صفینا) «خداوند بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود، در آن روز، خداوند یکتا و نامش یکتا خواهد بود» (زخریا)

5. همزیستی مسالمت‌آمیز و صلح جهانی:

«آنها شمشیرهای خود را شکسته و به گاو آهن (تبدیل خواهند کرد) و نیزه‌های خود را به قیچی‌های شاخه زنی (مبدل می‌کنند). ملتی بر ملت دیگر شمشیر نخواهد کشید و دیگر جنگ نخواهند آموخت» (یشعیا - میخا)

«تیر و کمان جنگ از بین می‌رود و (ماشیح) با ملت‌ها از صلح صحبت خواهد کرد» (زخریا)

6. رستاخیز مردگان: رستاخیز مردگان، آخرین اصل از اصول سیزده‌گانه ایمان یهود است و تا حدودی از موضوع ماشیح و گئولا مجزا است. با این حال چون بعد از نجات نهایی واقع شده و آخرین مرحله گئولا محسوب می‌شود، در این مبحث ذکر شده است.

«مردگان تو زنده خواهند شد... ای خفتگان خاک، برخیزید و ترنم کنید» (یشعیا)

«بسیاری از خفتگان خاک زمین بیدار خواهند شد و گروهی از اینها (که صالح باشند) برای زندگی ابدی خواهند بود» (دانیال)

7. برکت و سعادت و پایان بیماریها:

«در آن زمان چشم نابینایان روشن شده و گوش ناشنویان باز خواهد شد. در آن زمان فرد لنگ همانند گوزن جست و خیز کرده و زبان انسان لال ترنم خواهد کرد» (یشعیا)

«شما را از تمام ناپاکیها و پلیدی هایتان نجات می‌دهم، غله را بارور نموده و آن را زیاد خواهم کرد و دیگر برای شما قحطی قرار نخواهم داد» (یحزقل) 8. وقوع معجزاتی عظیم‌تر از معجزات خروج بنی اسرائیل از مصر:

«خداوند می‌فرماید از این رو ایامی خواهند آمد که (به علت وقوع معجزاتی عظیم) دیگر انسانها با تعجب نخواهند گفت، زنده است خدایی که بنی اسرائیل را از مصر خارج نمود» (یرمیا)

بخش دوم:

دوره قبل از ظهور ماشیح

زمان ظهور ماشیح که توسط خداوند تعیین شده است، رازی بسیار پوشیده و پنهان است. با این وجود، نشانه‌های بسیاری در مورد شرایط آمدن او بیان شده‌اند. بخشی از این شرایط اضطراب آمیز و نگران کننده هستند (تلمود گمارای سوطا 49 ب).

آنها شمشیرهای خود را شکسته و به گاو آهن تبدیل خواهند کرد و نیزه‌های خود را به قیچی‌های شاخه زنی (مبدل می‌کنند). ملتی بر ملت دیگر شمشیر نخواهد کشید و دیگر جنگ نخواهند آموخت.

اسرار یهود و اعرالزمان

در کنار شرایط سخت و سهمگین، علائم و نشانه‌های مسرت بخش و امیدوار کننده نیز درباره زمان قبل از آمدن ماشیح پیش بینی شده است (گمارای سنهدرین 98 الف و زوهر جلد اول 117 الف): «پیشرفت و خوشبختی نسبتاً زیاد مردم دنیا، تجدید حیات در مطالعه تورا و علوم دینی، باز شدن دروازه‌های عقلانی در بالا و چشمه‌های حکمت در پایین (که «باز شدن دروازه‌های عقلانی در بالا» با ظهور و پیشرفت.

تعالیم رمزی و عرفانی در تورا و کتب آسمانی، بسیار مشهود است و «باز شدن چشمه‌های حکمت در پایین» اشاره به پیشرفت‌ها و اکتشافات علمی و تکنولوژی امروز است». همچنین گفته شده است «هنگامی که ماشیح به پاخیزد، علائم شگفت‌انگیز و معجزات بسیاری در دنیا به وقوع می‌پیوندند».

بخش سوم:

شخصیت ماشیح

الف) ماشیح: بشر خاکی

طبق آنچه در متون مذهبی یهود آمده است، موضوع ماشیح و گئولا (نجات نهایی) از جمله اهداف اولیه آفرینش جهان است. البته این اشاره‌ای است به موضوع ماشیح و روح او. اما از نظر فیزیکی و جسمانی، «ماشیح، انسانی است خاکی از اولاد بشر که به صورت عادی متولد شده است». اصل و نسب او به حضرات داود و سلیمان می‌رسد. از دیگر نشانه‌های او این است که صداقت و پارسایی او از بدو تولد به بعد دائماً در حال افزایش بوده و به خاطر فضیلت و اعمال شایسته خود، به عالی‌ترین و والاترین درجات تکامل روحانی دست خواهد یافت.

ب) ماشیح در هر دوره

امکان آمدن ماشیح در هر دوره وجود دارد امانه به این معنی که او در وقت مناسب برای ظهور

اسرار یهود و اواخرالزمان

از آسمانها پائین آمده و در زمین ظاهر خواهد شد. بلکه او همیشه روی زمین است، بشری خاکی با پایه و مقام بسیار مقدس و روحانی (صدیق) که در هر دوره وجود داشته و حاضر و ناظر است. «در هر دوره، فرزندی از خاندان یهودا به دنیا می آید که برای مقام ماشیح، براننده است». روزی که زمان گئولا (نجات نهایی) فرا رسد، نشامای (روح) مخصوص و از قبل موجود ماشیح پائین آمده و به آن «صدیق» اهدا خواهد شد.

ربی مشه سوفر این موضوع را چنین توضیح می دهد:

مشه (حضرت موسی) ناجی اول بنی اسرائیل، به هشتاد سالگی رسید و هنوز از اینکه بنی اسرائیل را نجات خواهد داد، اطلاعی نداشت و آن را احساس نمی کرد. حتی هنگامی که خداوند به او گفت: «بیا و من تو را به نزد فرعون می فرستم...»، او در ابتدا از این امر سرباز زد و حاضر به قبول این ماموریت نشد.

همین قضیه درباره ناجی نهایی (ماشیح) نیز صدق می کند. درباره شائول (اولین حاکم بنی اسرائیل) نیز مشاهده شد که آن روح قدسی که آن را قبلا در وجود خود اصلا احساس نکرده بود، بعد از این که به عنوان پادشاه، مسح شد بر او واقع شد.

ج) شخصیت و صفات خاص ماشیح

یشعیا نبی در وصف او چنین می گوید: «روح خداوند بر او خواهد آمد، روح عقل و فهم، روح تدبیر و توانایی، روح دانش و ترس الهی. و او با ترس الهی الهام می گیرد، با دید چشمانش قضاوت نخواهد کرد و با شنیده گوشه‌هایش فتوی نخواهد داد. تهیدستان را با عدالت داوری کرده و برای افتادگان زمین، با تساوی حقوق تصمیم خواهد گرفت، و (ظالمان) زمین را با عصای (سخن) دهان خود می کوبد و شیران را با نفس (نسیم) لبهای خود از بین خواهد برد.»

طبق عقیده هارامبام (موسی بن میمون): «عقل و دانش او از حضرت سلیمان نیز بیشتر خواهد بود.

اسرار یهود و اعرالزمان

او از پدران قوم یهود (ابراهیم، اسحق و یعقوب) و نیز از همه انبیای بنی اسرائیل که پس از حضرت موسی برانگیخته شدند، بلند مرتبه‌تر خواهد بود».

پی‌نوشت‌ها:

1. برگرفته از: نشریه بینا (ارگان انجمن کلیمیان تهران)، سال اول، ش 4، مرداد و شهریور 1378.

2. برگرفته از مقدمه کتاب «نجات بخشی از ادیان»، محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

عنوان: امام مهدی و دنیای استکبار

مهدی از این جهت با جدش محمد مصطفی، صلی‌الله‌علیه‌وآله، شباهت دارد که با شمشیر قیام می‌کند و دشمنان خدا و رسولش و زورگویان و طاغوتیان را به قتل می‌رساند و با شمشیر و ایجاد رعب و وحشت نصرت می‌یابد و یاری می‌شود و هیچ یک از پرچمهایش شکست خورده بر نخواهد گشت.

همچنین امام صادق، علیه‌السلام، در پاسخ ابو خدیجه که از ایشان در مورد حضرت قائم سؤال کرده بود، فرمودند:

كلنا قائم بامر الله واحد بعد احد حتى يجيء صاحب السيف فاذا جاء صاحب السيف جاء بامر غير الذي كان. (3)

همه ما یکی پس از دیگری قائم به امر خدا هستیم تا زمانی که صاحب شمشیر بیاید پس آنگاه که صاحب شمشیر آمد برنامه و دستوری غیر از آنچه بوده به اجرا درمی‌آورد.

اسرار یهود و اخرالزمان

گویا مراد حضرت از این عبارت آن باشد که پدرانش مامور به تقیه و مدارا بودند و او مامور به جهاد و براندازی ظلم و زور.

دهها حدیث دیگر از این قبیل وجود دارد که همگی بیانگر قیام حضرت مهدی و رویارویی او با دشمنانش به وسیله شمشیر و سلاح جنگی پیامبر اکرم و امیر مؤمنان است. شکی نیست که حضرتش هیچگونه استفاده‌ای از وسائل و نیروهای تاخت و تاز فعلی دنیا نخواهد کرد.

با توجه به قیام عدل مآبانه اسلامی و انسانی آن بزرگوار به منظور برچیدن بساط ظلم و ستم و برقراری عدل و داد از یک سو و ظالمانه بودن استفاده از هر نوع سلاحهای جنگی فعلی از سوی دیگر معقول و قابل قبول نیست که حضرتش از سلاحهای جنگی - غیر شمشیر و نیزه - این چنینی استفاده نماید و قطره خونی را بناحق بریزد یا ظالمانه به جان و مال مردم آسیب رساند.

آری به شرحی که بر خوردهای جنگی پیامبر و امیر مؤمنان و درگیریهای آن دو بزرگوار را با کفار و مشرکین و یهود و نصاری و منافقین - در رابطه با نشر و گسترش اسلام - در مصادر تاریخی و حدیث سنی و شیعه ملاحظه می‌کنیم، حضرت مهدی موعود، روحی له الفداء، هم عینا برای ادامه خط و رسم آن دو بزرگوار بدون هیچگونه اقدام ظالمانه‌ای به گسترش اسلام و برقراری عدل و داد جهانی می‌پردازد و حدیث:

یَمَلَأُ اللَّهُ بِهَ الْاَرْضِ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جُورًا.

و دیگر احادیث و پیشگوییهای پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، و پیامبران پیشین و ائمه اطهار، علیهم السلام، را تحقق می‌بخشد.

اکنون این سؤال مطرح است که: چگونه حضرت مهدی با شمشیر و نیزه در مقابل آن همه سلاحهای جنگی و هواپیماهای بمب افکن و موشک انداز و نیروهای آتش‌زا و مخرب و وسائل نقلیه زمینی، هوایی، و دریایی می‌تواند استقامت کند و جمعیتها و گروههای منحرف و بیراهه‌رو و ضد اسلام را به اسلام و قرآن گرایش دهد و در صورت تمرد و تخلف آنها از پذیرش اسلام به کار آنها خاتمه دهد؟

در پاسخ این سؤال باید گفت که: اگر بخواهیم از بعد معجزه و استفاده از نیروی معنوی و یاری الهی وارد شویم، می‌توانیم بگوییم: همانطوری که به شرح مندرج در آیات قرآنی، خداوند با یک قطعه چوب (عصا) حضرت موسی و هارون را بدون همکاری بنی‌اسرائیل و یاری آنها بر فرعون و دارودسته و نیروی یک میلیون و ششصد هزار نفری او مسلط و پیروز کرد. (4)

چنانکه می‌دانید بعد از آنکه فرعون هشتاد نفر از نیروهای ساحر و جادوگر خود را احضار کرد و آنها در مقابل حضرت موسی با گستردن طناب و چوب و دیگر چیزها صحنه جست و خیزی در شکل مارها و دیگر حیوانات وحشتناک را به نمایش در آوردند؛ حضرت موسی به امر الهی عصای خود را بر زمین زد و فوراً عصا به شکل اژدهای عظیمی به حرکت درآمد و تمام وسائل و مایه‌های جادویی جادوگران را بلعید، آن چنانکه آنها به شگفت آمده و وحشزده شدند و همه در مقابل حضرت موسی تسلیم شدند و به سجده افتادند و گفتند ما به خدای موسی و هارون ایمان آوردیم و معتقد به خدای راستین حضرت موسی شدیم و در پاسخ فرعون که آنها تهدید به قطع دست و پا و به دار آویختن نموده بود، گفتند: مهم (5) نیست هر کاری می‌خواهی بکن، ما گناهای کرده‌ایم که می‌خواهیم با ایمان به خدا و تسلیم در مقابل پیغمبرش ما را ببخشد و بیامرزد.

و نیز حضرت موسی به امر الهی عصا را بر آب رود نیل زد و آبهای آن مثل کوه روی هم انباشته شد و دوازده جاده خشک به وجود آمد، پس حضرت موسی با دوازده فرقه بنی‌اسرائیل وارد جاده‌های خشک شدند و فرعون هم به همراه لشکرش در تعقیب موسی وارد جاده‌های خشک رود نیل شد و بالاخره پس از آنکه آخرین نفر از بنی‌اسرائیل از دریا خارج شد و پا بیرون نهاد آخرین نفر از نیروها و دنباله‌روان فرعون وارد دریا شد، آنگاه خداوند با موجی لحظه‌ای دریا را پر از آب و فرعون - همان خدای دروغین را - با انبوه زر و زیورهای وزنه‌دار آویخته به خود و سلاحهای سنگین و همراهانش همه را غرق کرد و جثه فرعون را مثل پر کاه روی آب قرار داد که کافر و مؤمن همه به حیرت درآمدند. در حالی که موسی و هارون و تعداد ششصد هزار نفر بنی‌اسرائیل همه نجات یافتند و بنی‌اسرائیل وارث و مالک تشکیلات فرعون و سرزمین مصر شدند. (6)

اسرار یهود و اواخرالزمان

به فرموده امام رضا، علیه السلام، حضرت مهدی، علیه السلام، عصای موسی و انگشتر سلیمان را در دست دارد؛ و طبعاً همانند موسی از عصا (7) و همانند سلیمان از انگشتر استفاده معجزه آسا خواهد کرد.

بدین ترتیب برای خداوند خیلی سهل و آسان است که حجتش امام زمان، علیه السلام، را بر دنیای کفر و استعمار و زور و قلدری مسلط و پیروز فرماید؛ آن چنانکه دنیای کفر و ایمان به حیرت در آید و اسلام راستین هر چه سریع‌تر و گسترده‌تر در سراسر جهان به نمایش در آید و بساط ظلم و کفر برچیده شود.

اکنون اگر با گذشت بیش از سه هزار سال از تاریخ ماجرای برچیده شدن بساط خدایی خیالی و دروغین فرعون به وسیله حضرت موسی تجسم ذهنی جزئیات قضیه و به وقوع پیوستن آن برای ما مشکل است به سراغ ماجرای از هم پاشیده شدن دستگاه وسیعترین حکومت جهانی، یعنی شوروی - آنهم بدون جنگ و خونریزی - می‌رویم.

آری، این شوروی بود که با تشکل و به هم پیوستگی زورمندانه پانزده کشور از کشورهای آسیایی و اروپایی که جمعا بالغ بر دویست و سی و پنج میلیون و هفتصد هزار نفر جمعیت آن بود، به اضافه جمعیت‌های تعدادی جمهوریهای خودمختار و چند منطقه ملی و گسترش یافتن آن به وسعت سه برابر آمریکا و همانند قاره‌ای در مقابل قاره‌های آسیا و آفریقا و اروپا با انواع قدرتهای نظامی و سلاحهای جنگی فعلی و درآمدهای مالی، مخازن گسترده نفت، تولیدات وسیع مواد معدنی، کشاورزی، مواد غذایی، صنایع فلزکاری، کشتی‌سازی، اسلحه‌سازی، دامپروری، و دیگر چیزهای سرنوشت‌ساز یکی از دو حکومت فوق قدرت جهانی تلقی و قلمداد شده و با جمعیتی بالغ بر 740,414,000 نفر بر اساس برآورد سال 1969 میلادی توسط سازمان ملل متحد یکی از دو قدرت بزرگ (8) جهان بود.

اما بر اثر بیراهه‌رویه‌های مختلف نظام حکومتی شوروی و کوبیدن راه و رسم انسانی و نارسائیهای قانونی و ندانم‌کاری و قلدری مسؤولان درجه بالا و سرنوشت‌ساز و آن فشار اقتصادی و از همه

بدتر و زیان‌بخش‌تر فاصله‌اندازی بین دین و مردم دیدیم که ناگهان از هم پاشیده شد و سقوط کرد.

اینگونه قضایا که در گذشته به‌طور فراوان به وقوع پیوسته و دنیای کنونی هم در گوشه و کنار جهان دست‌به‌گریبان آن می‌باشد هر یک می‌تواند سرنخی باشد برای قابل قبول بودن قیام جهانی حضرت مهدی موعود و امکان آغاز آن با تجمع سید و سیزده نفر از عوامل (9) اصلی قیام از بلاد اسلامی و مناطق مختلف در مکه معظمه و رسیدن آمار اصحاب و تجمع‌کنندگان به ده هزار نفر یا کمی بیشتر که در این موقع از (10) مکه خارج می‌شوند و آنگاه پیروزی حضرتش در رابطه با برقراری عدل جهانی و نابودی حکومت‌های ظلم و کفر و استعمار و استبداد به حقیقت می‌پیوندد و به نمایش عملی در می‌آید.

آری قرآن مجید با ایراد آیه شریفه:

کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله. (11)

خاطر نشان فرموده است که چه بسیار گروه اندک که به اذن الهی بر گروه فراوان و رقم چند صد برابر یا چند هزار برابر چیره و پیروز شدند و نمونه‌های متعددی پیروزی‌های حیرت‌انگیز پیامبر گرامی اسلام بود با نیروهای کم بر نیروهای چند برابری کفار و مشرکین و بالاخره گسترش هر چه بیشتر اسلام و برچیده شدن بساط شرک و بت‌پرستی از صحنه حجاز و عربستان و بعداً دیگر مناطق و بلاد دور و نزدیک به حجاز.

پی‌نوشتها:

1. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج 52، ص 242، ح 242؛ ص 301، ح 66؛ ص 304، ح 72؛ ص 307، ح 80؛ ص 321، ح 26؛ ص 338، ح 113-116؛ ص 361، ح 129؛ ص 372، ح 164.
2. همان، ج 1، ص 218.
3. الکلبینی، محمدبن یعقوب، الکافی، ج 1، ص 533.

4. المجلسی، محمدباقر، همان، ج 13، ص 122.
5. «لاقطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف و لاصلبنکم اجمعین»، سوره شعرا (26)، آیه 49.
6. ر.ک: آیات 10 تا 68 سوره شعراء و تفسیر نمونه، ج 15، ص 194-250 و دیگر تفاسیر فارسی و عربی.
7. الشیخ الصدوق، محمدبن علی بن الحسین، کمال الدین، ج 2، ص 48؛ الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، اعلام الوری، ص 407؛ الاربلی، کشف الغمّه، ج 3، ص 364؛ المجلسی، محمدباقر، همان، ج 52، ص 322؛ الفیض الکاشانی، الوافی، ج 2، ص 113؛ الحر العاملی، محمدبن الحسن، اثبات الهداء، ج 3، ص 478.
8. ر.ک: شاملویی، حبیب الله، جغرافیای کامل جهان، ص 717-718.
9. ر.ک: الصافی الکلبایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، ص 475-476.
10. النوری، حسین، کشف الاستار؛ الصافی الکلبایگانی، لطف الله، همان، ص 466.
11. سوره بقره (2)، آیه 249.

ماهانمه موعود این مقاله را پدید آورده است
عنوان: اسلام، تنها راه نجات آمریکا و جهان

اشاره: دکتر مایکل برداین، استاد تاریخ دانشگاه آریزونا در آمریکاست. او در سال 1992 به اسلام روی آورد و نام محمد اسعد را برگزید و هم اکنون مسؤول مرکز اسلامی توسان آمریکاست. برای دریافتن انگیزه اسلام آوردن او و دیدگاههایش پیرامون اسلام و مسلمانان آمریکا و نیز مفهوم غرب از نظر مسلمانان آمریکایی و... گفتگوی زیر را با او ترتیب دادیم:

س: شما یک مسلمان آمریکایی هستید؛ این یعنی چه؟

ج: اگر یک زن اروپایی یا آمریکایی که با مردی مسلمان ازدواج می کند، اسلام بیاورد، شگفت نخواهد بود. اما مسلمان شدن مردی چون من، غیر عادی می نماید.

البته این نگرش بسیاری از آمریکاییهاست که دقیق هم نیست. زیرا مردان و زنانی اروپایی و آمریکایی وجود دارند که بی آنکه با مسلمانی ازدواج کرده باشند، مسلمان شده اند و می شوند.

اگر چه شمار آنها اندک است، اما رو به فزونی می‌روند.

هنگامی که یک مرد یا زن آمریکایی اسلام می‌آورد با مشکلات پیچیده‌ای در خانواده و محل کارش رو به رو می‌گردد. این مسأله در خانواده، نه تنها به معنای پشت پا زدن به همه عقاید پیشین خویش، خانواده و جامعه است، بلکه به معنای کنار گذاشتن فرهنگ و نظام ارزشی آمریکایی است. بنابراین چنین کاری تقریباً خائنانه تعبیر می‌شود و تهدیدی نسبت به خانواده و جامعه ارزیابی می‌گردد. به هر حال، ما مسلمانها می‌دانیم که قضیه این گونه نیست. زیرا همه ارزشهای مورد توجه آمریکاییها مانند آزادی و تلاش برای خوشبختی، ارزشهایی اسلامی هستند که در چارچوب تعالیم قرآن و سنت پیامبر ما محمد، صلی‌الله‌علیه‌وآله، قرار گرفته‌اند. البته با همین ارزشها در اسلام، بسیار دقیقتر و بااهمیت‌تر از آنچه در غرب دیده می‌شود برخورد شده است زیرا اسلام بر مکارم اخلاق، قداست پیوند همسری و اهمیت خانواده تأکید کرده است، در حالی که بیشتر آمریکاییها به این موارد به عنوان مرده ریگهای بر جای مانده از گذشته می‌نگرند.

س: چرا مسلمان شدید؟

ج: اول و پیش از هر چیز، لطف و عنایت خداوند بزرگ بود که مرا به اسلام خواند. هیچ کار باارزشی انجام نداده بودم و هیچ ویژگی مهمی نداشتم که در خور چنین تحولی شوم. تنها و تنها فضل خدا بود. دوم اینکه اسلام آوردم برای اینکه تنها راه حل مشکلات امروز آمریکا و جهان است. بدون اسلام، آینده‌ای تیره و ناپایدار خواهیم داشت.

سوم اینکه مسلمان شدم چون اسلام، خردزا و منطق‌پرور است. راه‌حلهای عملی همه مشکلات شخصی، ملی و جهانی امروز نیز در اسلام نهفته است. روانشناسی، اقتصاد، سیاست، معاملات، اخلاق و دیگر تعالیم اسلامی، آفرینش بی‌مانند آفریدگاری که همه ما را آفریده نمایان می‌سازد. یگانه‌ای که آفریده‌های خود را می‌شناسد. برای مسلمان شدن، چه دلایلی بهتر از اینها می‌خواهید؟ امروز آمریکا و جهان، دچار فاجعه‌ای بزرگ و بی‌سابقه شده‌اند. اگر بتوانمانندی برای دوره جاهلیت پیدا کرد، همین دوره است. در آغاز سال جاری، مثنی مسیحی تندرو در اوکلاهاما به یک ساختمان دولتی حمله کردند و حدود دویست زن و کودک را کشتند. بی‌درنگ مسلمانها را به خاطر انجام این جنایت جنون‌آمیز محکوم کردند بی‌آنکه دلیلی برای این اتهام داشته باشند و مراکز اسلامی در جای جای آمریکا تهدیدهایی مبنی بر حمله و قتل دریافت کردند.

برای زنان مسلمان و باحجاب، تنگناهایی درست کردند که در پی آن، یک زن باردار، فرزند خود را از دست داد. دانش آموزان و دانشجویان مسلمان نیز با مشکلاتی رو به رو شدند. با همه این احوال، آمریکا؛ پپ می تواند با کمک اسلام، هم خود و هم جهان را نجات دهد. من مسلمان شدم برای اینکه خدا چنین دین خوبی را به ما ارزانی کرد و الگویی به نام محمد، (صلی الله علیه و آله) را برای ما فرستاد و مسلمان شدم برای اینکه اسلام، نسخه نجات جهان و کشورم را در جیب دارد. س: اندیشمندان غربی معتقدند تمدن غرب به سوی بن بست گام برمی دارد و بشریت را به طرف تمدن انسان بحران زده می برد. زیرا دگرگونیهای معاصر، اوضاع بحرانی را وخیمتر کرده است، نظر شما چیست؟

ج: به عقیده من تمدن غربی به بن بست می رسد و جای آن را تمدن اسلامی خواهد گرفت. ان شاء الله اسلام رفق و مدارا و نه اسلام اختلاف، تفرقه، دشمنی، حزب بازی، و... و اسلام قرآن و سنت شریف، جایگزین خواهد شد. اسلامی که خدا خواسته است نیروی برجسته (و نه سلطه گر) جهان در قرن بیست و یکم باشد.

شمار اندکی از مردم، چنین تغییری را در جهان دریافته اند. ما به عنوان مسلمان توفیق یافته ایم که این را بفهمیم زیرا از قرآن آموخته ایم که هستی به سوی یک هدف آسمانی همواره در حرکت است. مسلمانان می دانند که طلوع و غروب تمدنها بخشی از سنت الهی است که در پی هدفی خدایی رخ می دهد. بسیاری از اندیشمندان غربی دریافته اند که تمدنشان به آخر خط رسیده است و از این مسأله بیمناک شده اند. برخی پیش بینی می کنند که اسلام به عنوان تمدنی نیرومند جای تمدن ایشان را می گیرد. بعضی نیز دریافته اند که تمدن اسلامی می تواند همه تمدنها از جمله تمدن غربی را از نیستی برهاند. بد نیست که در اینجا به برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، اشاره کنم. او شهرت خود را مدیون پیش بینیهایش درباره دگرگونی تمدنهاست و ده سال پیش کتابی نوشته بود و در آن تأکید کرده بود که تمدن کمونیستی به زودی نابود خواهد شد. وی اکنون هشدار می دهد که همین سرنوشت برای آمریکای بزرگ نیز رقم خورده است و آمریکا از دو قرن پیش، حرکت به سوی نابودی را آغاز کرده است برژینسکی با صراحت و تأکید می گوید: جامعه غوطه ور در شهوتها نمی تواند آداب اخلاقی جهان را پایه ریزی کند و هر تمدنی که نتواند در اخلاق، پیشگام و جلودار باشد، فرو خواهد پاشید.

س: شما تاریخ اسلام را با چه روشی در آمریکا تدریس می کنید؟

ج: تاریخ اسلام بخشی از تاریخ جهان است و از آن جدا نیست. هر کس بخواهد تاریخ اسلام را درس بدهد باید تاریخ جهان را بداند. من در دانشگاه آریزونا با نگرشی اسلامی به تدریس تاریخ اسلام می‌پردازم به دانشجویانم می‌گویم که من مسلمان هستم اما این مهم نیست. مهم آن است که بدانید چرا تاریخ اسلام، این گونه گسترده و فراگیر است. می‌کوشم. آنها را از همه زوایا و حوادث این تاریخ، آگاه نمایم و نقاط مشترک تاریخ اسلام و تاریخ غرب را به آنها نشان دهم.

هنگامی که به برخی مقاطع سرنوشت‌ساز مانند جنگهای صلیبی می‌روم، تلاش می‌کنم دیدگاه اسلامی درباره آنها را تشریح نمایم. همچنین حضور مسلمانان در اسپانیا را به گونه‌ای تحلیل می‌کنم که برای همه آنها تازگی دارد.

س: تدریس تاریخ اسلام را چگونه آغاز کردید و واکنش دانشجویان نسبت به دیدگاههای اسلامی شما چیست؟

ج: تاریخ اسلام را با سیره پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آغاز کردم و ابتدا فیلم محمد رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را برای آنها به نمایش گذاشتم این فیلم، تأثیر عمیقی بر دانشجویان دیگر نیز به نمایش گذاشت پس از پایان درس، بسیاری از دانشجویان نزد من آمدند و برای اطلاعات تازه‌ای که به آنها داده بودم سپاسگزاری کردند.

س: در مورد تاریخ معاصر یعنی استعمار و استثمار جهان اسلام از سوی غرب چه می‌گویید؟

ج: در این مورد نیز دانشجویان را از چگونگی ورود استعمار به آفریقا و خاور میانه آگاه کرده‌ام از اهداف استعمار و پیدایش و نقش دولت یهود در منطقه، سخن گفته‌ام و این سخنان در روشنگری ایشان نقش بسزایی داشته است چرا که اطلاعات آنها در چنین مواردی منحصر به داده‌های نادرست و مغرضانه رسانه‌های گروهی است من به عنوان یک آمریکایی می‌دانم چگونه با چنین مردمی حرف بزنم و حقایق را برای آنان بازگو کنم.

س: از جنگهای صلیبی، که اکنون نهمصدمین سالگرد آغاز آن است، سخن به میان آوردید. شما به این جنگها چگونه می‌نگرید و آیا پایان یافته است؟

ج: در این مورد با تاریخدان توانا، خانم آرمسترانگ هم عقیده هستم. او به منطقه آمده بود تا در مورد چگونگی پیدایش این جنگها تحقیق کند. نمی‌دانم اکنون در منطقه است یا نه؟ اما به این نتیجه رسیده بود که جنگهای صلیبی هنوز پایان نیافته است و برخی همکیشان ما همچنان تلاش

می‌کنند که اسلام بر پایه بت‌پرستی و هرج و مرج بنا شده و ضد مسیحیت است. در بسیاری از کتابهای درسی اروپا، چنین مفاهیمی به دانش‌آموزان و دانشجویان آموخته می‌شود. گرچه همه اسناد موجود در این کتابها، ساختگی است، اما هر کس آنها را می‌خواند گمان می‌کند واقعیت دارد.

من تلاش بسیاری کرده‌ام که این مسأله را برای دانشجویان شرح دهم، اما ذهنیت آنها نسبت به اسلام و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) همچنان نامطلوب است. هنگامی که می‌گویند اسلام به زور شمشیر پیش رفته است، برای آنها توضیح می‌دهم که این مسیحیت و صلیبها بودند که به زور شمشیر پیش رفتند نه اسلام.

س: غرب برای جهان عرب و اسلام به معنای استعمار است؛ برای شما به عنوان یک مسلمان آمریکایی، غرب چه معنایی دارد؟

ج: نگرش من به غرب، درست مانند نگرش شماست. آمریکا تنها قدرت امپریالیستی جهان است که در داخل و خارج، هر کاری بخواهد می‌کند و رژیمهای دیکتاتوری را در جای جای جهان تغذیه می‌کند. سخن روزه گارودی را یادآور می‌شویم که: آمریکا به کشورها کوکاکولا صادر می‌کند و آنها را وادار می‌کند که بخرند.

در سال 1857 آمریکاها به ژاپن رفتند و توپهای خود را به سوی کاخ امپراتور نشانه گرفتند و گفتند ما می‌خواهیم با شما رابطه تجاری داشته باشیم. بنابراین هر چه خواستند کردند. امروز هم آمریکا همین کار را می‌کند و می‌خواهد ژاپن را به امضای خرید اتومبیلهای آمریکایی وادار نماید. آمریکا امروز تنها قدرت بزرگ است، زیرا ستاره استعمارگران کهن (فرانسه، انگلستان و روسیه) تا حدی غروب کرده است. تنها آرزوی من این است که آمریکا عقل خود را بازیابد و مردم را به حال خویش واگذارد.

× این گفتگو با عنوان «الاسلام یحمل الخلاص لإمیرکا و العالم» در مجله العالم، شماره 540،

تاریخ انتشار مارس 1996 برابر با اسفند 1374، به چاپ رسیده است، و ترجمه آن نیز در شماره 14 مورخ 12/12/74 مجله ترجمان منتشر شده است.

عنوان: دجال دروغگوی فریبنده

دجال دروغگوی فریبنده

در فرهنگ جدید عربی – فارسی منجدالطلاب و فرهنگ لاروس معانی لغت دجال چنین آمده است: «آب طلا، گروه بزرگ انبوه، دروغگو، فریبنده لقب مسیح کذاب که در آخرالزمان ظهور کند.»

مرحوم علامه علی اکبر دهخدا این لغت را در لغتنامه خود، هم با تشدید «جیم» و هم بدون تشدید «جیم» ضبط نموده است.

مهدی پرتوی آملی درباره این لغت می نویسد: «دجال صیغه مبالغه از لغت دجل و به معنی خدعه، نیرنگ، حيله و باطل است.»

شادروان دکتر محمد خزائلی تعبیری زیبا و ظریف از لغت دجال کرده است: «دجال کلمه‌ای مرکب است و الف و لام آن همان الف و لامی است که در نامهای دانیال و خرقیال هم وجود دارد و به معنی «خدا» است. جزء اول آن هر چه باشد به معنی «ضد» و «دشمن» است و دور نیست که با «دژ»، «دشمن» و «دشوار» هم‌ریشه باشد. (1) بنابراین تعبیر، دجال یعنی: ضدخدا، دشمن خدا.

شکل ظاهری «دجال»

دجال را با سیمایی عجیب مجسم کرده‌اند. صورتی آبله رو که یک چشم او کور شده – چشم راست – و چشم دیگرش در وسط پیشانی، مانند ستاره صبح درخشان است. این بیت مولانا جلال‌الدین بلخی به یک چشم بودن دجال گواهی دارد:

او به سر، دجال یک چشم لعین ای خدا فریادرس نعم‌المعین

نام اصلی، کنیه، محل اقامت و محل ظهور دجال

نام اصلی دجال، «صائد بن صید» و کنیه اش «ابویوسف» است. از مادری یهودی به نام «میمونه» به دنیا آمده و در جزیره‌ای به یک صخره بسته شده است. چون سال از چهار صد هجرت بگذرد، باید منتظر بود تا ظاهر شود و این از علامات آخرالزمان است.

خراسان و کوفه از نقاطی هستند که به عنوان محل خروج و ظهور دجال ذکر شده‌اند. خاقانی شاعر نامی قرن ششم هجری قمری محل ظهور دجال را چنین ذکر می‌کند:

نه عیسی راست از یاران کمینه سوزنی دربر؟ نه سوزن شبه دجال است یک چشم و صفا هانی (2)؟

کیفیت خروج دجال

کیفیت خروج دجال به این ترتیب است که سه سال قبل از خروجش در دنیا قحط و خشکسالی می‌شود. به این صورت که سال اول، ثلث باران و سال دوم دو ثلث باران معمولی نمی‌بارد و سال سوم حتی یک قطره باران از آسمان به زمین نمی‌بارد و یک برگ سبز از زمین رویداده نمی‌شود. در این موقع که گرسنگی و تشنگی بر عالمیان سایه افکنده است، دجال خروج می‌کند. هنگامه عجیبی بر پا می‌شود و دجال به کمک پیروانش بر تمام شهرها مسلط می‌شود و «بیت المقدس» را که ساکنانش حاضر به تسلیم نمی‌شوند، محاصره می‌کند. در چنین زمانی به هنگام نماز صبح و یا عصر، حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام ظهور می‌کند و با جماعت محصورین به نماز می‌ایستد. حضرت عیسی بن مریم علیه السلام نیز از آسمان فرود می‌آید و به صاحب الامر علیه السلام اقتدا می‌کند. آنگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام از حصار خارج شده، دجال و پیروانش را از میان برمی‌دارد.

دجال در اعتقادات مسیحیت

مسیحیان دجال را «مسیح کذاب و دروغین» می‌دانند که دشمن و ضد مسیح (3) است. قاموس کتاب مقدس (صفحه 460) دجال را اسم عام و دجال و دجالان را کسانی می‌داند که تجسم مسیح را

اسرار یهود و اخرالزمان

تکذیب می کنند. در همین کتاب آمده است که کلمه دجال در جایی دیگر جز در رساله «یوحنا» یافت نمی شود و مقصود از دجال کسی است که بامسیح مقاومت و ضدیت می نماید و مدعی آن باشد که خود او در جای مسیح است و در رساله اول یوحنا، می گوید: «و هر روحی که عیسای مجسم شده را انکار کند از خدانیست. این است روح دجال، که شنیده اید، می آید و الان هم در جهان است» و نیز می گوید: «دروغگو کیست؟ جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند و آن دجال است.»

نشانی های دقیق دجال از کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام

«اسبع بن نباته» از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: «یا امیر المؤمنین دجال کیست؟ فرمودند که: آگاه باشید، دجال «صائد بن صید» است و شقی کسی است که او را تصدیق کند و سعید کسی است که او را تکذیب کند... و از دهی که معروف به یهودیه است، خروج می کند. چشم راستش از اصل خلقت ندارد به طوری که گودی حدقه اش نیست و دیگری که در پیشانی اش است، مانند ستاره صبح می درخشد و در چشمش مانند پارچه گوشت چیزی است گویا که باخون ممزوج است و در میان چشمش لفظ «کافر» نوشته شده به طوری که همه کس آن را می خواند خواه نویسنده باشد و خواه نه. به دریاها داخل می شود و آفتاب با وی سیر می کند و در پیش رویش کوهی است از دود و در پشت سرش کوه سفیدی است که خلائق چنین می دانند که آن طعام است و در ایام قحط شدیدی خروج می کند و به دراز گوش سبز یا خاکستری رنگ سوار شود و زمین در زیر پایش پیچیده می گردد و به هیچ آب نمی گذرد مگر اینکه خشکیده می شود به طوری که جایش تا روز قیامت خشک می ماند و به آواز بلند ندا می کند، به نوعی که همه جن و انس و شیاطین، که در ما بین مشرق و مغرب اند صدای او را می شنوند. چنین می گوید:

«ای دوستان من! به زودی به سوی من آید. منم آن کسی که مخلوقات را خلق نمود و ایشان را در محکم نمودن ترکیشان با هم مساوی گردانید و اندازه صورتها و هیاتهای ایشان را تعیین نمود و منم آن پروردگار شما که بر همه اشیا قادر است.»

و این دشمن خدا، اینها را دروغ می گوید، زیرا که او مردی است که طعام می خورد و در بازارها راه می رود و پروردگار شما کور نیست و طعام نمی خورد و راه نمی رود و از مکانی به مکان دیگر

منتقل نمی‌شود. آگاه شوید بدرستی که بسیاری از تابعان او در آن روز اولاد زنا و صاحبان طیلسان سبز هستند و آن پارچه‌ای است مانند ردا که بر سر و دوش انداخته می‌شود.

خداوند عزوجل او را در شهر «شام» در بالای تلی که معروف است به تل «افیق» سه ساعت از روز «جمعه» گذشته به دست کسی که مسیح بن مریم علیه السلام در پشت سرش نماز می‌گزارد، به قتل می‌رساند. آگاه شوید بدرستی که بعد از این طامه کبری واقع خواهد شد و آن خروج دابه (4) از زمین است. بعد از آن امام علی علیه السلام فرمودند که: از من پرسید که بعد از خروج دابه چه واقع خواهد شد. در آن حال «ترال بن سبره» به صعصعه گفت که: امیر المؤمنین از این کلام اعجاز نظام، چه چیز اراده نموده؟ صعصعه گفت: یابن سبره! کسی که عیسی بن مریم علیه السلام در پشت سرش نماز می‌گزارد، امام دوازدهم است!» (5)

سیمای دجال در ادب فارسی

از راه احادیث اسلامی، دجال به صورت شخصی مقابل و ضد عیسی بن مریم (6)، در ادبیات فارسی مجسم شده است. قدیمی‌ترین دیوان شعر که در آن کلمه دجال و مفاهیم مرتبط با او در آن دیده می‌شود «دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی» است (تولد 394 ق و وفات 481 ق) حکیم ناصر خسرو 7 بار کلمه دجال را در دیوان اشعار خود آورده و در دو مورد «جهان» را به «دجال» شبیه و مانند کرده است:

دجال چیست؟ عالم و، شب چشم کور اوست وین روز چشم روشن او کیست، بی‌ریب عالم دجال
تست و تو به دروغش بسته‌ای و مانده‌ای و گشته یگانه

از دیگر شاعرانی که مضامین زیبایی از کلمه دجال ساخته، «افضل الدین بدیل بن علی خاقانی» شاعر قرن ششم هجری است. در بین شاعران، خاقانی بیشتر از همه، این کلمه را در شعر خود آورده است. دجال 22 بار در شعر خاقانی دیده می‌شود. در شعر برخی شاعران دیگر کمابیش این کلمه دیده می‌شود. بعضی ترکیبات و مضامین که شاعران با استفاده از کلمه دجال ساخته‌اند، چنین است:

اسرار یهود و آخرالزمان

– دجال بند، آن که دجال را به بندمی کشد.

قلزم دجله عطا، مهدی دجال بند کسری جمشید جام خسرو خورشیدفر

مجید بیلقانی

– دجال جفا، کنایه از دغل کار و ستمگر

لب بگشا، هیکل عیسی بخوان کز دم دجال جفا مرده اند

مولوی

– دجال چشم، کنایه از یک چشم

چرا سوزن چنین دجال چشم است که اندر جیب عیسی یافت ماوا

خاقانی

– دجال خلقت، کنایه از بدنهاد

گر او هست دجال خلقت به رغمش تو را کم ز عیسی مریم ندارم

خاقانی

– دجال رای، کنایه از بداندیش

اسرار یهود و اخرالزمان

چه می خواهی از این دجال رایان چه می جویی از این مهدی نمایان

عطار نیشابوری

– دجال شکل ، کنایه از فریکار

کید این دجال شکلان آخراندرچه فتاد چون لوای مهدی آخرزمان آمد پدید

مجید بیلقانی

– دجال طبع، کنایه از بدنهاد وستمپیشه

از این دجال طبعان وارهد دور نماند کار و بار عالم این طور

وحشی بافقی

– دجال فعل، کنایه از فریبنده

نه روح الله بر این دیر است چون شد چنین دجال فعل این دیر مینا

خاقانی

– دجال کیش، کنایه از دروغگو و بدکردار

پی دجال کیشان برگرفته به تو نیرنگ ایشان در گرفته تو را دجال شد چون هادی راه به جز دوزخ

کجا یابی و طنگاه

وحشی بافقی

– دجال عالم سوز، اشاره به فریب دادن دجال جهانیان را. (فراگیر شدن ظلم و ستم در عالم)

ای دریغا مهدیی، کامروز از هر گوشه‌ای یک جهان دجال عالم سوز سر بر کرده‌اند

سنایی

دجال در ادبیات عرفانی نیز، گذشته از تعبیرات و معانی دینی و کلامی، کنایه از اهل نیرنگ و حيله‌است.

کلام آخر درباره «دجال»

به نظر می‌رسد که خروج دجال و فتنه او در جهان و کشته شدنش به دست حضرت مهدی علیه السلام، نمودار و رمزی از جنگ «نور» و «ظلمت» باشد. بیان دیگری از مبارزه نیکی و بدی و پیروزی نهایی روشنی و خیر بر تاریکی و شر که در فرهنگ ایران به صورتهای گوناگون مطرح است و در اقوام و ملل دیگر هم سابقه دارد. در اوستا کتاب مقدس زرتشتیان هم از جنگ اهریمن و اهورامزدا، گفتگوهاست و آیین مانویان هم بر اساس درگیری دائمی نور و ظلمت‌پی ریزی شده است.

به هر حال، روزی که دجال ظهور کند و جهان، پر از ظلم و ستم باشد، حضرت مهدی صاحب‌الزمان علیه السلام می‌آید و ریشه ظلم و بیداد را برمی‌کند و طومار دجال و دجال‌صفتان را در هم می‌پیچد و آن هنگامی است که این آیه شریفه برای چندمین بار مصداق پیدا می‌کند:

«و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا» (7)

اسرار یهود و آخر الزمان

و به امت بگو که رسول حق آمد و باطل را نابود ساخت که باطل خود لایق محو و نابودی ابدی است.

و آن روزی است که وعده الهی تحقق پیدا کند:

«ونريد ان نمى على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين» (8)

و ما اراده کردیم که بر آن طایفه ذلیل و ضعیف در آن سرزمین منت گذارده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم.

پی نوشتها:

1. اعلام قرآن، ص 479؛ پرتوی آملی، مهدی، به نقل از ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج 1، ص 436.

2. دیوان خاقانی، پیراسته دکتر میر جلال الدین کزازی، ج 1، ص 616.

3. Antichriste.

4. دابة: دابة الارض: 1. موریانه، 2. جانوری عظیم الجثه که در آخر الزمان پدید آید و آن نشانه نزدیکی قیامت است.

5. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج 13، ص 482.

6. سوره اسرا (17)، آیه 81.

عنوان: هدف حمله: بیت المقدس

هیچ جای دیگری بر روی زمین چون اورشلیم شمارش معکوس خود را برای تحقق وعده موعود آغاز نکرده است. این شهر نقطه متمرکز پیشگوییهای کتاب مقدس و افسانه‌های پر رمز و راز است؛ با طور سینا و مسجدالاقصایش، همان قرارگاه معبد سلیمان، پایگاه فرود احتمالی مولی (مسیح، علیه‌السلام). این مساله به احتمال قریب به یقین، علت حضور پیروان مونت کیم میلر، رهبر فرقه کلرادو در اسرائیل و حساسیت روزافزون اسرائیلیها با نزدیک شدن هزاره جدید و فرمان اخراج آن عده از پیروان این فرقه است که در هفته گذشته دسترسی به آنان ممکن بوده است. میلر که به همراه هشتاد نفر از یاران منتظر مسیحی خود مستقر در دنور (Denver)، سپتامبر گذشته ناپدید شده است، خود را یکی از مبشرین مورد اشاره یازدهمین فصل از مکاشفات یوحنا می‌داند، کسی که در خیابانهای اورشلیم کشته می‌شود و سپس مسیح‌وار سه روز بعد، از مرگ برمی‌خیزد. «آماده باشید که دنبال من بیایید و بمیرید.» این جمله‌ای است که میلر پیش از ناپدید شدن دسته جمعی پیروان خود را با آن فراخوانده است.

به دنبال هشدار اف.بی.آی، اسرائیل از چند ماه قبل اولین گروه از مسافران رسیده از دنور (Denver) را زیر نظر گرفته است. بر خلاف مسیحیان منجی‌گرایی که پوشیده در ردهای مقدس پیرامون شهر قدیمی اورشلیم حلقه زده‌اند، این فرقه‌گرایان افرادی خوش‌پوش و صریح‌اند که بسادگی تحت عنوان توریست از مرز عبور کرده‌اند. با این حال یک مقام امنیتی اسرائیل ادعا می‌کند که گروه مسیحیان منتظر خود را برای یک «شورش بزرگ» در مسجدالاقصی که هدف از آن دامن زدن به جنگی میان اعراب و یهودیان است آماده می‌کنند. آنچه که در آرماگدون (نبرد نهایی نیروهای خیر و شر) به اوج خود می‌رسد. تصمیم بر عدم انتظار برای فرارسیدن پایان

اسرار یهود و آخرالزمان

جهان، اسرائیلی‌ها را بر آن داشت که به دو خانه‌ای که چهارده نفر از افراد این فرقه در آن سکونت داشتند به این بهانه که آنها سه مرد را به منظور طراحی عملیات خرابکارانه و بمب‌گذاری در مکانهای مقدس پناه داده بودند، یورش ببرند. گرچه این عده خواهان رفتن به یونان به منظور پیوستن به همکیشان خود بوده‌اند، اما هر چهارده مسیحی منتظر، در روز شنبه به دنور باز گردانده شدند. برخی از اعضاء فرقه مذکور هفته پیش ادعا کردند که میلر در لندن بوده است. هال مانسفیلد سرپرست فرقه مستقر در کلرادو می‌گوید: «میلر می‌تواند آنها را از هر جایی با تلفن اداره کند.» میلر که خود را Trinity (ثالوث) می‌داند در برابر هلکوپترهای سیاه، نظام نوین جهانی و بحران سال دو هزار موضعگیری کرده است.

یک مقام امنیتی اسرائیل می‌گوید: «جنگ بعدی از مرزهایمان به ما تحمیل نمی‌شود، بلکه از همین جا از مسجدالاقصی آغاز خواهد شد.» هم موساد و هم شینبت، سرویسهای اطلاعاتی داخل و خارج اسرائیل با مساله پی‌گیری و نظارت بر تهدیدات صورت گرفته از سوی هزاره‌گرایان درگیر شده‌اند. یک منبع نزدیک به دستگاههای امنیتی اسرائیل یادآور می‌شود: «اولین فرض شما باید این باشد که این افراد منطقی و قابل پیش‌بینی هستند. آنها می‌توانند تقریباً هر کاری را در هر زمانی انجام دهند.» او برای نمونه یادآور می‌شود: «سی و یکم دسامبر 1999 ضرورتاً روز واقعه نیست، این حادثه می‌تواند در فوریه سال 2000 یا در ژوئن 1999 هم اتفاق بیفتد.»

اولیای امور نه تنها به میلر و فرقه او چشم دوخته‌اند، بلکه یک گروه دیگر آمریکایی را هم که تقریباً دوازده نفرند و در صومعه‌هایی در کوههای اطراف اورشلیم، در حوالی کرانه غربی (رود اردن) سکونت دارند زیر نظر گرفته‌اند. با سازماندهی محدودتری از فرقه دنور، گروه مزبور منتظر اشاره رهبر خود برای ورود به مسجدالاقصی هستند. بنا به گفته یک مقام اسرائیلی هریک از آنان انتظار دارد که در وقایع آخرالزمان نقشی اساسی ایفا کند. این مقام رسمی می‌گوید: «هر یک از آنان احساس می‌کند که او مرد برگزیده برای انجام این مأموریت است.» اعضاء گروه به سمتهایی گمارده شده‌اند: یکی عهده‌دار برقراری عدالت در جهانی است که می‌آید، دیگری عهده‌دار برقراری آرامش.»

اسرار یهود و اخرالزمان

با این همه یک منبع امنیتی می گوید: «خطرناکترین فرقه دنور است.»

مقامات اسرائیلی از این بیم دارند که اعضای دستگیر نشده گروه فعالیت زیرزمینی ای را سامان دهند. هفته گذشته گروه مسیحیان منتظر از سوی وکیلشان به عنوان آدمهایی دوست داشتنی وصف شدند که همچون دیگر پارسایان خارجی صادقانه بازگشت مسیح را انتظار می برند و البته منتظر هستند که ایالات متحده تا پایان امسال از هم پاشیده شود

عنوان: هزاره ای در هم پیچیده و خارق العاده

اول:

برای میلیونها نفر از معتقدان به موعود در سراسر جهان، پیش بینیهای تکان دهنده ای درباره حوادث ناگواری که به دنبال از هم پاشیدن سیستمهای رایانه ای در سال دو هزار پیش خواهد بود، زنگ اخباری آشنا و هیجان انگیز به همراه دارد: وحشت عمومی، فلج شدن دولتها، بلوا بر سر غذا، سقوط هواپیماها بر روی آسمانخراشها.

در طول چند دهه، بنیاد گرایان مسیحی پیش بینی می کردند که دقیقا همین نوع در هم ریختگی در پهنه اجتماع در گوشه و کنا رکمین کرده است، اینک، با کمال شگفتی می بینند که نه تنها این سناریوها جدی گرفته شده اند، بلکه از سوی افرادی به دایره بحث گذاشته می شوند که تا پیش از این به آنها پوزخند می زدند؛ برنامه نویسان رایانه ها، ارباب تجارت و سیاستمداران. در همین سال گذشته در دسرهای ناشی از فرا رسیدن هزاره جدید، بیش از هر پیشگویی دیگری از کتاب مقدس

اسرار یهود و آخرالزمان

به مساله موعود گرایی دامن زد. این در دسرها تب هزاره گرایی را تا همه مرزهای ملی و مذهبی با خود به همراه برده و افراد سکولار را هم به هزاره گرایانی دور از انتظار بدل ساخته است.

به عنوان مثال استیو واتسون به پناهگاهی پنهان واقع در اوکلاهما، با گنجایش کافی برای چهل نفر، محصور در حلقه‌ای از نقل مکان کرده است. تصویری از او در مجله وایرد (wired)، مردی گوشتالو و ستیزه جو را نشان می‌دهد که در چهره واقعی یک طالب بقا خیره به جهان چشم دوخته است: نیمی نگران و نیمی به خود متکی. او می‌توانست یکی از آینده بینانی باشد که برای شنیدن صدای سم اسبان چهار اسب سوار موعود گوش خوابانده است، ولی چنین نیست. او تنها به خاطر (بحران کامپوترها) در سال دو هزار آنجاست. واتسون یک تحلیلگر سیستمهای رایانه‌ای است که دو سال قبل، مسؤولیت اخذ اطمینان از آمادگی لازم یک شرکت عظیم مخابراتی در ایالات متحده را برای مواجهه با سال دو هزار بر عهده داشته است. پیش از آنکه این ماموریت عظیم به نحو کامل به انجام رسد، او متقاعد شده بود که هر چه کرده باد هوا بوده است. اگر شبکه سراسری و تو در توی برق از کار بیفتد، جامعه هم آرام آرام از هم می‌پاشد. بنابراین او به همان نحوی که موعود گرایان در طول دستکم دو هزاره یادآور شده‌اند سر به کوه گذاشت.

اگر (بحران کامپوترها) در سال دو هزار کارشناسان رایانه را به معتقدان به آخرالزمان بدل کرده است، بر بسیاری از پیروان کلیسای انجیلی و بنیاد گرایان، اثری معکوس برجا گذارده. مسیحیان دست راستی که تا پیش از این بیش از جریان رسمی کلیسا از ادبیات رایانه‌ای دور بوده‌اند، بسرعت به کارشناسان فاضل مباحث مربوط به سال دو هزار بدل می‌شوند. خطابه‌ای جذاب که در نشست سالانه ائتلاف مسیحیان، با عنوان راهی به سوی پیروزی ایراد شد، کارگاهی درباره (بحران) سال دو هزار بود که طرحهایی را به منظور فراهم کردن آذوقه، سرپناه و لوازم درمانی در زمان وقوع هرج و مرج به کلیساها ارائه می‌کرد. سایتهای کامپیوتری مسیحی همچون طرح یوسف دو هزار (The,JosephProject 2000) واکنشهای لازم در زمان وقوع شورش را مو به مو در میان می‌گذارند. سایت مذکور در اینباره می‌گوید:

«خودتان را آماده کنید. برای یافتن راههای بدیعی که شما را با کلیساهای واقع در جغرافیای

محل سکونتان پیوند دهد دست به کار شوید... برای جامعه خود انباری با نشان Y2K (سال دو هزار) دست و پا کنید.»

تاکید اصلی این دسته از واکنشهای مسیحی، بر گشوده شدن دریچه‌های فوق العاده برای تبلیغ کلیسای انجیلی است که از سوی Y2K در اختیار گذاشته شده است. همچنانکه یکی از سایتها عرضه می‌کند: «بزرگترین موقعیتی که از زمان برج بابل تا کنون دست داده است.» موضوعات مربوط به آخرالزمان بیش از آنکه صراحتاً بر زبان رانده شوند به اشاره مطرح شده‌اند. اما به گفته استفن اولیری (O`eary) یک استاد رشته ارتباطات در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی نیازی به این (پرده پوشی) نیست. «سایتها خوشبینانه از علایم (ظهور) سخن می‌گویند، در حالی که مخاطبان با این نشانه‌ها به سمت نوعی نظام اعتقادی درباره موعود سوق داده می‌شوند. برای چنین افرادی (بحران) سال دو هزار داستان فرو ریختن پیکره اقتدار سکولاریسم را به همراه دارد. سالهای سال کارشناسان کامپیوتر هزاره‌ای فنی و بی خدا را پیش‌بینی می‌کردند، حالا با در پیش بودن (بحران رایانه‌ها) در سال دو هزار برای کسانی که به مداخله الهی باور دارند طعنه زدن بسیار خوشایند است.»

اگر مسیحیان پیرو کلیسای انجیلی از سخن بی پرده درباره (رابطه) بحران رایانه‌ها در سال دو هزار با آخرالزمان طفره می‌روند، درباره صداهای افراطی‌تر چنین سخنی لزوماً صادق نیست. به گفته چپ بارلت، تحلیلگر ارشد انجمن مطالعات سیاسی، یک منبع اندیشه لیبرال، سال دو هزار در حال ایجاد نوعی وحدت نظر میان همه گروههای تندرو است: «شما می‌توانید به آنکه در سال دو هزار نظامی نوین و جهانی تحت سیطره شیطان شکل خواهد گرفت، یا به آنکه نظام اقتصادی از سوی یهودیان فرو خواهد پاشید و یا به آنکه نخبگان مرموز این واقعیت را که بحران رایانه‌ها در سال دو هزار چاشنی زمستانی هسته‌ای خواهد بود پنهان می‌کنند باور داشته باشید اینک قهرمان که باشد مهم نیست، شما می‌توانید در بحثهای کاربردی، درباره آنکه کدام صافی آب بهتر کار می‌کند، با دیگر طالبان بقا زمینه مشترکی برای صحبت بیابید.»

بسیاری از فرهیختگان هزاره‌گرا از آنکه سال دو هزار به تروریسم بینجامد دل نگرانند. اولیری در

اسرار یهود و اواخرالزمان

اینباره می‌گوید: «تمام کاری که باید انجام شود جاسازی ماهرانه بمبی در اطاق کنترل شبکه برق است تا بخش وسیعی از کشور را تحت تاثیر قرار دهد. من در اینباره با نمایندگان اف. بی. آی صحبت کرده‌ام و آنها بخوبی از این مساله آگاهند. «به هر تقدیر یکی از چشم اندازهای اضطراب انگیزتر، دلهره هزاره نو در میان جوامع گسترده‌تر است. آندره گو (GOW) یک استاد تاریخ در دانشگاه البرتا با اشاره به وابستگی این مساله به موقعیت جغرافیایی هر منطقه می‌گوید: «در زمستان زود هنگام کانادا، دما تا چهل درجه سانتیگراد زیر صفر پایین می‌آید. یک شب با قطع برق، مردم در خانه‌هایشان شروع به مردن می‌کنند.» او می‌گوید: «مردم اینجا کیس و پرتاقت‌اند اما از عهده تحمل چنین فاجعه‌ای بر نمی‌آیند.»

و دیگر نقاط جهان؟ کریستوفر وارنلی یک تحلیلگر مقیم لندن که به مؤسسات بزرگ مالی درباره دردهای هزاره جدید خدمات مشاوره‌ای ارائه می‌دهد، بر این باور است که قائمه مسیحیان در غیر جایی که می‌بایست به جستجو مشغولند. او می‌گوید: «(بحران) در سال دو هزار بر آمریکا و اروپای غربی اثر ناچیزی بر جا می‌گذارد. پیامدهای این حادثه می‌تواند به در هم پاشیدگی جوامعی چون چین، کره، تایلند و آفریقای جنوبی بینجامد. اینها جاهایی هستند که ما باید به جنبشهای هزاره گرایانه بگردیم.» به هر تقدیر از نظر او بدترین کابوس مربوط به روسیه است: «یک جامعه عمیقاً مذهبی و از جا در آمده که سخت به تجهیزات سالخورده رایانه‌ای متکی است. موعود شما آنجاست.»

هدف حمله: بیت المقدس (اورشلیم)

نویسندگان و گزارشگران:

لیرایبر (Beyer) از اورشلیم (بیت المقدس)

ریچارد وودبری از دنور

ترجمه: امین میرزایی

اسرار یهود و اواخرالزمان

هیچ جای دیگری بر روی زمین چون اورشلیم شمارش معکوس خود را برای تحقق وعده موعود آغاز نکرده است. این شهر نقطه متمرکز پیشگوییهای کتاب مقدس و افسانه‌های پر رمز و راز است؛ با طور سینا و مسجدالاقصایش، همان قرارگاه معبد سلیمان، پایگاه فرود احتمالی مولی (مسیح، علیه‌السلام). این مساله به احتمال قریب به یقین، علت حضور پیروان مونت کیم میلر، رهبر فرقه کلرادو در اسرائیل و حساسیت روزافزون اسرائیلیها با نزدیک شدن هزاره جدید و فرمان اخراج آن عده از پیروان این فرقه است که در هفته گذشته دسترسی به آنان ممکن بوده است. میلر که به همراه هشتاد نفر از یاران منتظر مسیحی خود مستقر در دنور (Denver)، سپتامبر گذشته ناپدید شده است، خود را یکی از مبشرین مورد اشاره یازدهمین فصل از مکاشفات یوحنا می‌داند، کسی که در خیابانهای اورشلیم کشته می‌شود و سپس مسیح‌وار سه روز بعد، از مرگ برمی‌خیزد. «آماده باشید که دنبال من بیایید و بمیرید.» این جمله‌ای است که میلر پیش از ناپدید شدن دسته جمعی پیروان خود را با آن فراخوانده است.

به دنبال هشدار اف.بی.آی، اسرائیل از چند ماه قبل اولین گروه از مسافران رسیده از دنور (Denver) را زیر نظر گرفته است. بر خلاف مسیحیان منجی‌گرایی که پوشیده در رداهایی مقدس پیرامون شهر قدیمی اورشلیم حلقه زده‌اند، این فرقه‌گرایان افرادی خوش‌پوش و صریح‌اند که بسادگی تحت عنوان توریست از مرز عبور کرده‌اند. با این حال یک مقام امنیتی اسرائیل ادعا می‌کند که گروه مسیحیان منتظر خود را برای یک «شورش بزرگ» در مسجدالاقصی که هدف از آن دامن زدن به جنگی میان اعراب و یهودیان است آماده می‌کنند. آنچه که در آرماگدون (نبرد نهایی نیروهای خیر و شر) به اوج خود می‌رسد. تصمیم بر عدم انتظار برای فرارسیدن پایان جهان، اسرائیلی‌ها را بر آن داشت که به دو خانه‌ای که چهارده نفر از افراد این فرقه در آن سکونت داشتند به این بهانه که آنها سه مرد را به منظور طراحی عملیات خرابکارانه و بمب‌گذاری در مکانهای مقدس پناه داده بودند؛ یورش ببرند. گرچه این عده خواهان رفتن به یونان به منظور پیوستن به همکیشان خود بوده‌اند، اما هر چهارده مسیحی منتظر، در روز شنبه به دنور باز گردانده شدند. برخی از اعضاء فرقه مذکور هفته پیش ادعا کردند که میلر در لندن بوده است. هال مانسفیلد سرپرست فرقه مستقر در کلرادو می‌گوید: «میلر می‌تواند آنها را از هر جایی با تلفن اداره کند.» میلر که خود را Trinity (ثالوث) می‌داند در برابر هلکوپترهای سیاه، نظام نوین

جهانی و بحران سال دو هزار موضعگیری کرده است.

یک مقام امنیتی اسرائیل می گوید: «جنگ بعدی از مرزهایمان به ما تحمیل نمی شود، بلکه از همین جا از مسجدالاقصی آغاز خواهد شد.» هم موساد و هم شینبت، سرویسهای اطلاعاتی داخل و خارج اسرائیل با مساله پی گیری و نظارت بر تهدیدات صورت گرفته از سوی هزاره گرایان درگیر شده اند. یک منبع نزدیک به دستگاههای امنیتی اسرائیل یاد آور می شود: «اولین فرض شما باید این باشد که این افراد منطقی و قابل پیش بینی هستند. آنها می توانند تقریباً هر کاری را در هر زمانی انجام دهند.» او برای نمونه یاد آور می شود: «سی و یکم دسامبر 1999 ضرورتاً روز واقعه نیست، این حادثه می تواند در فوریه سال 2000 یا در ژوئن هم اتفاق بیفتد.»

اولیای امور نه تنها به میلر و فرقه او چشم دوخته اند، بلکه یک گروه دیگر آمریکایی را هم که تقریباً دوازده نفرند و در صومعه هایی در کوههای اطراف اورشلیم، در حوالی کرانه غربی (رود اردن) سکونت دارند زیر نظر گرفته اند. با سازماندهی محدودتری از فرقه دنور، گروه مزبور منتظر اشاره رهبر خود برای ورود به مسجدالاقصی هستند. بنا به گفته یک مقام اسرائیلی هر یک از آنان انتظار دارد که در وقایع آخرالزمان نقشی اساسی ایفا کند. این مقام رسمی می گوید: «هر یک از آنان احساس می کند که او مرد برگزیده برای انجام این ماموریت است.» اعضاء گروه به سمتهایی گمارده شده اند: یکی عهده دار برقراری عدالت در جهانی است که می آید، دیگری عهده دار برقراری آرامش.»

با این همه یک منبع امنیتی می گوید: «خطرناکترین فرقه دنور است.»

مقامات اسرائیلی از این بیم دارند که اعضای دستگیر نشده گروه فعالیت زیرزمینی ای را سامان دهند. هفته گذشته گروه مسیحیان منتظر از سوی وکیلشان به عنوان آدمهایی دوست داشتنی وصف شدند که همچون دیگر پارسایان خارجی صادقانه بازگشت مسیح را انتظار می برند و البته منتظر هستند که ایالات متحده تا پایان امسال از هم پاشیده شود.

نام قسمت مربوطه: اتاق مطبوعات

موضوع شاخه اصلی: ماهنامه موعود

عنوان: هزاره گرایان مسیحی آرامش اورشلیم را تهدید می کنند

اشاره: اخبار و آیات وارده در کتب مقدس (انجیل، تورات، قرآن)، تفاسیر عرضه شده مؤمنان به ادیان، پیشگوئیهای بسیاری از رهبانان و خلوت گزیدگان درباره وقایع آینده و آخرالزمان (بویژه آنچه که درباره آخرین دهه قرن بیستم ذکر شده) اذهان بسیاری از مردم جهان را به خود مشغول داشته است.

صرف نظر از آنچه که درباره آخرالزمان و ظهور منجی موعود در میان منابع اسلامی آمده، این گرایش و توجه فراگیر از نظر خبری قابل توجه همه روزنامه نگاران و کسانی است که مسایل انسانی و اجتماعی را همواره تحت نظر دارند.

مجله «فیگارو» چاپ فرانسه در پنجم ژانویه 1999، در شماره 16919 خود مطلبی را منتشر ساخته که در مجله ترجمان سال چهارم، شماره نهم، صفحه 15 منتشر شده است.

بی مناسبت ندیدیم ضمن تشکر از دست اندرکاران این مجله، موعودیان عزیز را از این مقوله که به نوعی رویارویی غرب و صهیونیسم با پدیده «منجی گرایی» است، مطلع کنیم. با هم می خوانیم:

در سپیده دم آخرین سال هزاره جاری، یک دسته از زایران «اورشلیم» برای مقامات اسرائیل مشکل آفرین شده اند. آنان که به میعادگاه خود با مسیح آمده اند، قصد دارند این شهر مقدس را تنها از طریق پیوستن به خدای خودشان، ترک کنند.

یکشنبه شب، در حومه آرام اورشلیم، برای نخستین بار چهارده نفر جهانگرد آمریکایی دستگیر شدند. این جهانگردان شامل هشت نفر بزرگسال به همراه شش فرزند خود بوده اند که از زمان

اسرار یهود و آخرالزمان

ورودشان در اوایل ماه اکتبر تحت مراقبت شدید قرار داشتند. آنها پس از فروش کلیه اموال خود، شهر «دنور» در ایالت «کلرادو» را بدون برجای گذاشتن هیچ نشانی ترک کرده بودند. آنها که اعضای یک فرقه متعصب مسیحی هستند، قصد داشتند که پایان دنیا را از نزدیک و بدون واسطه شاهد باشند و در صورت لزوم اندکی به آن سرعت بخشند.

آنها از مرشد و رهبر خودشان فرمان می گرفتند. او مردی 44 ساله است و قبلا به کار حسابداری مشغول بوده و اخیرا به پیشگویی روی آورده است. بر اساس پیشگوییهای او شهر دنور باید روز دهم اکتبر گذشته بر اثر یک زلزله سهمگین از روی نقشه جغرافیا محو می شد، اما این واقعه هرگز رخ نداد. ولی با وجود این از اعتبار پیشگویی بعدی او نکاست. این که باید در روزهای واپسین ماه دسامبر 1999 در شهر اورشلیم با مرگی فجیع مرد تا سه روز بعد دوباره زنده شد... او یارانش را دعوت کرده بود تا او را در این سفر، لااقل در اولین مرحله اش همراهی کنند.

برای جلب اطمینان و قانع کردن یارانش چه دستاویزی محکمتر از روایات مربوط به آخرالزمان را می توان یافت؟ یکی از مسؤولین پلیس در این باره می گوید: آنها قصد داشتند در واپسین روزهای سال 1999 دست به اعمال بسیار خشونت آمیز در خیابانهای اورشلیم بزنند تا مسیر ظهور دوباره حضرت مسیح را هموارتر کنند. باور داشتن به عقیده ای جرم نیست اما فتنه انگیزی چرا. یازده تن از این چهارده نفر از کشور اخراج شده اند و سه نفر دیگر برای تکمیل تحقیقات همچنان در بازداشت به سر می برند.

کابوسی هراس انگیز

اسرائیل با شدت عمل کامل در مقابل چنین رفتارهایی واکنش نشان می دهد. یک نیروی ویژه متشکل از محققین جنایی، ماموران ضد جاسوسی و ماموران سازمان اطلاعاتی موساد تشکیل شده است تا مسیح های دروغین را از میان چهار میلیون زایری که از حالا تا سال 2001 به سرزمین مقدس می آیند به دام بیندازند. مسیح های دروغین که رؤیاهای فاجعه باری در سر دارند: خودکشی های جمعی، حمله به اماکن مقدس و خیل عظیم خارجیانی که تا در این زمان به اورشلیم

می آیند. آیا اورشلیم میعادگاه «شیفتگان و دیوانگان خدا» است؟

سازمانهای اطلاعاتی بر آورد می کنند که حدود صد نفر «هزاره گرا» در حوالی «کوه زیتون» آخرالزمان و یا ظهور حضرت مسیح، علیه السلام، را انتظار می کشند. اغلب آنها مثل دیوید آمریکایی که از چهار سال پیش انتظار می کشد، چهره و رفتار زاهد مآبانه دارند. برخی دیگر نیز مثل یک جهانگردی که برای انجام رسالت تخریب مسجدالاقصی (سومین مکان مقدس مسلمانان) به اورشلیم آمده بود، به محض رسیدن به فرودگاه این شهر دستگیر و بازگردانده شده اند.

تعیین ماهیت و بزرگی چنین خطری بسیار پیچیده و مشکل است. بد نیست بدانیم که ظاهراً شماری مسیحیان متعصب به اورشلیم آمده اند که تعدادشان چهار برابر چهارده نفری است که روز یکشنبه دستگیر شدند. اینان از تسهیلات مالی و امنیتی نیز برخوردار هستند. سه میلیون دلار پول و جابه جایی محل اقامت. هنوز نشانی از رهبر این گروه به دست نیامده است، شخصی که قادر است تندروهایی نظیر آنچه فرقه «واکو» به رهبری «دیوید کورش» به وجود آورده بود را دوباره بیافریند.

یک کارشناس می گوید: ما اطلاعات کافی در مورد همه این فرقه ها نداریم، ما تازه در حال آشنا شدن با این پدیده هستیم.

تأثیر احساسات تندرویان

اورشلیم همواره شاهد زایران و مسافرانی است که تحت تأثیر هیجانات و احساسات سه دین توحیدی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) قرار می گیرند و تسلیم این احساسات می شوند. بیمارستان «کفر شائول» در زمینه معالجه بیماران روانی که به خاطر تأثیر فضای دینی اورشلیم مریض شده اند، تخصص و مهارت یافته است، این بیماری روانی که اغلب موقتی است باعث می شود که افراد خیال کنند یکی از پیامبران یهودی، مسیحی یا اسلام هستند (موسی، عیسی، محمد) اما پدیده هزاره گرایان یک معضل جدید هستند و با بیماری روانی شایع قبلی، که معروف به «سندروم

اورشلیم» است، بسیار متفاوت است.

در روزهای آخر ماه دسامبر گروهی از کارشناسان در چارچوب تحقیقی با عنوان پرطمطراق جهانگردی و آسیب‌شناسی روانی به مطالعه در این مورد پرداختند.

اکنون ظهور مسیح‌های دروغین که فوجهای مردم را برمی‌انگیزانند، آیین‌های تازه به وجود می‌آوردند و برای این آیینها شروع به تبلیغ و عضوگیری می‌کنند و نیز خشونت‌های مذهبی ناشی از این نوع رفتار می‌تواند مخاطرات متعددی را به وجود آورد. «ریچارد لاندز»، استاد تاریخ قرون وسطی در دانشگاه «بوستون»، معتقد است که واقعه سال 1033 میلادی ممکن است دوباره تکرار شود، واقعه‌ای که در جریان آن گروه‌هایی از مسیحیان به اورشلیم هجوم آوردند و از بازگشت به سرزمینهای خود امتناع ورزیدند.

«یائیر بار - ایل»، روانپزشک و رییس پیشین بیمارستان کفرشائول، اظهار می‌کند، اورشلیم به مانند یک مکان محبوب برای انواع مختلف مکاتب عرفانی دنیا محسوب می‌شود. اما باید کاری کرد تا منادیان آخرالزمان آرامش و امنیت این شهر را بر هم نزنند.

یکشنبه شب، در حومه آرام اورشلیم، برای نخستین بار چهارده نفر جهانگرد آمریکایی دستگیر شدند. آنها که اعضای یک فرقه متعصب مسیحی هستند، قصد داشتند که پایان دنیا را از نزدیک و بدون واسطه شاهد باشند و در صورت لزوم اندکی به آن سرعت بخشند.

سازمانهای اطلاعاتی بر آورد می‌کنند که حدود صد نفر «هزاره‌گرا» در حوالی «کوه زیتون» آخرالزمان و یا ظهور حضرت مسیح، علیه‌السلام، را انتظار می‌کشند.

اعضای یک گروه مسیحی انگلیسی که به بازگشت حضرت مسیح، علیه‌السلام، اعتقاد دارند، یک دوربین مخفی در اطراف مسجدالاقصی نصب کرده‌اند تا تصویر بازگشت آن حضرت را ضبط کنند زیرا معتقدند آن حضرت سوار بر ابر از آسمان به زمین باز می‌گردد. روزنامه الشرق الاوسط به

نقل از «کریستین دارج» ناظر گروه مذکور در انگلیسی نوشت: این دوربین با موافقت شهرداری قدس در این مکان مخفی نصب شده تا تندروهای یهودی نتوانند به مکان آن پی ببرند. وی گفته است این دوربین بسیار دقیق بطور 24 ساعته از دروازه شرقی قدس که محل ورود مسیح است تصویربرداری می‌کند و این تصاویر به هنگام ظهور وی به گیرنده‌های اینترنت منتقل می‌شوند. دارج زمانی مشخص برای ظهور حضرت مسیح اعلام نکرده لکن گفت زمان این رویداد نزدیک است.

روزنامه جمهوری اسلامی، یکشنبه 9/3/78، ص 2.

عنوان: فوتوریسم چیست؟

؟سامید و آرزوی پیروزی نهایی حق بر باطل، صلح بر جنگ، عدالت؟ بر ظلم، برقراری ارزشهای انسانی و تشکیل مدینه فاضله یا «آرمانشهر» و به عبارت دیگر «فوتوریسم؟» در همه ادیان زمینی و آسمانی با اختلاف اندکی وجود دارد و یکی از مشترکات تمامی ادیان و مذاهب است. در همه ادیان به آینده درخشان و آمدن مصلحی جهانی در آخرالزمان نوید داده شده است. «فوتوریسم؟» یعنی اعتقاد به دوره آخرالزمان و انتظار ظهور منجی غیبی و مصلح بزرگ جهانی از مسایلی است که در بحثهای تئولوژیک تمام مذاهب و ادیان درباره آن بحث و گفتگو شده است. همه ادیان در آن مشترکند اما در مصداق آن اختلاف وجود دارد. سمت و سوی جهان بشریت علی؟ العموم رو به پیروزی عدالت و نجات قطعی انسانها و نابودی حتمی ظلم و ظالم می‌رود و همین «انتظار» است که عامل نیرو بخش و ایمان بخش به ستمدیدگان است و باعث امیدواری آنها به پیروزی می‌شود. این ایمان قطعی نه تنها آنها را بی‌مسئولیت و منفی بار نمی‌آورد بلکه به آنان نیرو و قدرت و اطمینان به پیروزی می‌دهد.

در کتاب «روش جوک؟» از کتب هندویان آمده است: «سرانجام دنیا به کسی بر گردد که خدا

اسرار یهود و اعرالزمان

دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او «فرخنده و خجسته» باشد.» (1) هندوها مصلح را «مظهر ویشنو» به معنای مظهر دهم می‌دانند و آورده‌اند: «این مظهر ویشنو در انقضای کلی یا عصر آهن سوار بر اسب سفیدی در حالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله‌دار در دست دارد ظاهر می‌شود و شریران را تماماً هلاک می‌سازد و خلقت را از نو تجدید و پاک‌سازی را جعت؟ خواهد داد... این مظهر دهم در انقضای عالم ظهور خواهد کرد.» (21) در کتاب دیگری به نام «باسک» که از کتب هندوهاست آمده: «دور دنیا تمام شود به پادشاه عادل در آخرالزمان که پیشوای فرشتگان و پریان و آدمیان باشد و راستی حق با او باشد و آنچه در دریا و زمینها و کوه‌ها پنهان باشد همه را به دست آورد و از آسمان و زمین آنچه باشد خبر می‌دهد و از او بزرگتر کسی به دنیا نیاید» (3). «شاکمونی» پیغمبر هندوها در کتاب مذهبی خود می‌گوید: «پادشاهی دولت دنیا به فرزند سید خلاق دو جهان «کشن» بزرگوار تمام شود و او کسی باشد که بر کوه‌های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و بر ابرها سوار شود و دین خدا یک دین شود و دین خدا زنده گردد.» (4)

در کتاب «داتک» از کتب مقدس برهمنیان آمده است: «دست؟ حق در آید و جانشین آخر «ممتا» ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد همه جا و خلاق را هدایت کند.» (5)

جاماسب در کتاب «جاماسب‌نامه» از زرتشت نقل می‌کند که می‌گوید: «مردی بیرون آید از زمین تازیان... و بر آیین جد خویش با سپاه بسیار روی به ایران نهد و آبادانی کند و زمین را پر داد کند و سوشیانی «نجات‌دهنده بزرگ» دین را به جهان رواج دهد. فقر و تنگدستی را ریشه کن سازد. ایزدان را از دست اهریمن نجات داده، مردم جهان را هم فکر و هم گفتار و هم کردار گرداند.» (6) در کتاب «زند» کتاب مذهبی زرتشتیان در این باره آمده است: «لشکر اهریمنان با ایزدان دائم در روی خاکدان محاربه و کشمکش دارند و غالباً پیروزی با اهریمنان باشد... آنگاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان می‌شود و اهریمنان را منقرض می‌سازند... و بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده بنی آدم بر تخت نیکبختی خواهند نشست.» (7)

اسرار یهود و اواخرالزمان

در «مزامیر» داود چنین می‌خوانیم: «... زیرا که شریران منقطع خواهند شد، اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد. هان! بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تامل خواهی کرد و نخواهد بود. اما حکیمان (صالحان) وارث زمین خواهند شد... و میراث آنها خواهد بود تا ابد الابد... زیرا «متبرکان خداوند» وارث زمین خواهند شد اما ملعونان وی منقطع خواهند شد. (8)»

در «تورات» آمده است: «و نهالی از تنه یسی (9) بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خدا بر او قرار خواهد گرفت... مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین برآستی حکم خواهد کرد... گرگ با بره سکونت خواهد کرد و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند. و در تمامی کوه مقدس من، ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد شد... (10) به منظور گرد آوردن طوایف بشر بر یک دین حق، سلاطین دول مختلفه را نابود کنم. آن وقت برگردانیم به قومها لب پاکیزه برای خواندن همه به نام خدای و عبادت کردن ایشان به یک روش.» (11)

در «انجیل» چنین می‌خوانیم: «کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را افروخته بدارید و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند. تا هر وقت آید و در را بکوبد، بی درنگ برای او باز کنند. خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد... پس شما نیز مستعد باشید زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پس ایشان می‌آید... (12) چون برق که از مشرق بیرون می‌آید و تا مغرب ظاهر می‌گردد. آمدن فرزند انسان نیز چنین خواهد بود... خواهند دید فرزند انسان را بر ابرهای آسمان که می‌آید با قدرت و جلال عظیم... (13) و چون فرزند انسان در جلال خود خواهد آمد با جمیع ملائکه مقدسه بر کرسی بزرگی قرار خواهد گرفت...» (14)

در یکی از اناجیل مورد قبول مسیحیان پروتستان ضمن وصایای مسیح، علیه‌السلام، به شمعون پطرس این طور می‌گوید: «ای شمعون خدای به من فرمود: ترا وصیت می‌کنم به سید انبیا که

اسرار یهود و احرالزمان

بزرگ فرزندان آدم و پیغمبر امی عربی است و بیاید ساعتی که فرج قوی گردد و نبوت بسیار شود و مانند سیل جهان را پر کند.» (15)

قرآن کریم با قاطعیت تمام از پیروزی نهایی دین حق بر تمامی ادیان سخن گفته است:

«هو الذی ارسل رسوله و دین الحق لیظهره علی؟الدین کله بالهدی و لو کره؟المشركون.» (16)

اوست آنکه پیمبرش را به رهبری و کیش حق فرستاد تا بر کیشها همگی چیره گرداندش چه شرک؟ورزان ناخوش دارند. (17)

قرآن، وراثت زمین را برای بندگان صالح خداوند وعده داده است:

«و لقد کتبنا فی؟الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون؟» (18)

و هر آینه در زبور پس ذکر نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من ارث برند.

خداوند در قرآن، بر مستضعفان زمین منت می؟گذارد و آنها را پیشوا و وارث قرار می؟دهد:

«و نرید ان نمن علی؟الذین استضعفوا فی؟الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم؟الوارثین.» (19)

و خواهیم منت نهیم بر آنانکه ناتوان شمرده شدند در زمین و آنان را پیشوایان وارث بندگان بگردانیمشان.

آیات 55 سوره نور، 128 اعراف، 54 مائده و نیز آیات دیگر در همین زمینه نشان می؟دهد که این اندیشه در قرآن به طور جدی و قوی حضور دارد.

اسرار یهود و آخرالزمان

این اندیشه به تفسیر استاد شهید آیه؟الله مطهری:

«بیش از هر چیز مشتمل بر عنصر خوش بینی نسبت؟به جریان نظام طبیعت و سیر تکاملی تاریخ و اطمینان به آینده و طرد عنصر بدبینی نسبت؟به پایان کار بشر است.» (20)

امید و آرزو به تحقق این نوید و پایان خوش برای جهان در زبان روایات اسلامی «انتظار فرج؟» نامیده شده است.

پی؟نوشتها:

1. روزنامه همشهری، ویژه میلاد حضرت مهدی، علیه؟السلام، 16 دی 1374.

2. اوپانیشاد، ص؟737.

3. روزنامه همشهری، 16 دی 1374.

4. همان، 26 دی؟1373، به نقل از مصلح جهانی، سید هادی خسروشاهی.

5. همان، 16 دی 1374.

6. جاماسب نامه، ص 121.

7. روزنامه همشهری، 26 دی؟1373، به نقل از مصلح جهانی.

8. عهد عتیق، کتاب مزامیر، مزموور 37.

اسرار یهود و آخرالزمان

9. یسی، به معنای قوی، نام پدر حضرت داود، علیه السلام، ر. ک: قاموس مقدس، ص 951.
10. تورات، اشعیای نبی، فصل 11.
11. تورات، صفیای نبی، فصل 3.
12. انجیل لوقا، فصل 12.
13. انجیل متی، فصل 24.
14. همان، فصل 25.
15. روزنامه همشهری، 26 دی 1373، به نقل از: خسروشاهی، سیدهادی، مصلح جهانی.
16. سوره صف (61) آیه 9، همچنین ر. ک: سوره توبه (9) آیه 33 و سوره فتح (48) آیه 28.
17. تمامی ترجمه های آیات با استفاده از ترجمه مرحوم سید کاظم معزی است.
18. سوره انبیاء (21) آیه 105.
19. سوره قصص (28) آیه 5.
20. ر. ک: مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص 6.
-
-

عنوان: چهل میلیون مسیحی صهیونیست

لابی یهود تاکنون به عنوان عاملی نفوذی، مؤثر و قوی بر سیاست خارجی آمریکا به حساب آمده اما استفان ساکیور خبرنگار بی.بی.سی در واشنگتن آشکار می‌سازد که اسرائیل هواداران جدیدی در میان مسیحیان آمریکا پیدا کرده است:

از 11 سپتامبر به بعد، حمایت از اسرائیل به‌طور گسترده در میان آمریکاییها گسترش یافته به طوری که عده زیادی، کشمکش در خاورمیانه را خط مقدم جنگ آمریکا با ترور می‌دانند.

پیوستن به گروههای تشکیل شده از لابی‌های یهودی در آمریکا پدیده‌ای جدید به نام صهیونیسم مسیحی را به وجود آورده است. می‌توان تخمین زد که در آمریکا حدود 40 میلیون مسیحی محافظه کار وجود دارد که ممکن است این افراد در موقعیتی قرار گیرند تا بتوانند تأثیری بی‌سابقه در حمایت از اسرائیل داشته باشند.

در کلیسای کورنراستون تگزاس پنج هزار نفر از عبادت کنندگان مسیحی در حمایت از اسرائیل به هلهله و تشویق می‌پردازند. رهبر آنها پاستور جان هاگی می‌گوید: «اورشلیم پایتخت ابدی کشور یهود است نه از زمان کمپ دیوید بلکه از زمان شاه دیوید.»

چهره‌های ارشد سیاسی مقیم اسرائیل حاضران کلیسا را مورد خطاب قرار دادند که در میان آنها نخست وزیر سابق، بنیامین نتانیاهو نیز به چشم می‌خورد.

کلیسای کورنراستون بدون تردید، کلیسایی منحصر به فرد در آمریکا به شمار می‌رود. گری بوئر، جمهوریخواه فعال می‌گوید: «حمایت از اسرائیل از طرف محافظه کاران مسیحی در حال رشد و گسترش است.»

هم‌پیمانان جدید

این جنبش جدید اتحادی را با سازمانهای یهودی آمریکا به وجود می آورد. آنها بر فعالیتهای اجتماعی اساسی که توسط حامیانی چون «نچام سگال» تقویت شده تکیه می کنند. سگال صاحب بزرگترین مرکز رادیویی یهودی به نام (jw in the AM) لحظات یهودی در صبحگاه است. او دائماً این شعار را به شنوندگان خود القا می کند که در حمایت از اسرائیل تلاش کنند.

شناخته شده ترین گروه اسرائیل ایپاک (Aipac) نام دارد که نام اختصاری کمیته آمریکایی - اسرائیلی امور اجتماعی است. ارزیابیها نشان می دهد که این گروه یکی از 5 گروه عالی تأثیر گذار در امور اجتماعی در واشنگتن است.

جی جی گلدبرگ (J.J. GOLDBERG) سردبیر روزنامه یهودی فوروارد (forward) می گوید: «ایپاک تأثیر زیادی بر سیاست خارجی دارد. آنها سخت تلاش می کنند تا مطمئن شوند آمریکا به عقاید اسرائیل در مورد جهان و خاورمیانه جامه عمل می پوشاند. «ایپاک» معتقد است که نقش عمده اش فراهم آوردن اخبار و تکذیب نمودن است. این عمل بر سیاستمداران فشار وارد می کند تا از اسرائیل حمایت کنند.»

در مقابل گروههای هوادار فلسطین می گویند جنگ سختی را برای به گوش رساندن صدای خود در پیش دارند. خالد تورانی از گروه مسلمانان آمریکایی طرفدار بیت المقدس می گوید: لایبهای طرفدار اسرائیل دارای پایه ریزی و سازماندهی بهتری هستند.»

آیا سیاست امریکا تحت تأثیر قرار می گیرد؟

بعضی از فعالان چپ گرا مانند ام.جی روسنبرگ (M.J. rosenberg) از وزارت سیاست اسرائیل نگران اتحادی تازه بین یهودیان و محافظه کاران مسیحی هستند. آنها نگرانند که این اتحاد بر توانایی جرج دبلیو بوش در میانجی گری بین اسرائیلیها و فلسطینیها تأثیر گذار باشد. او می گوید: «این اتحاد فراتر از زیان و خسارت است. این عاملی وحشتناک است.»

اما رابرت وکسر (Robert wexer) از اعضای کنگره این عقیده را که حامیان اسرائیل سیاست آمریکا در خاورمیانه را تحت تأثیر قرار می دهند به استهزا گرفته و می گوید: «آمریکا از اسرائیل حمایت می کند چون آنها صاحب ارزشهای بنیادی مشترکی هستند.»

وکسر می گوید: «آمریکاییها با ملت اسرائیل یکپارچه و استوار می شوند. اسرائیل کشوری دموکرات با مردمی محبوب و مستقل است. آنها شایسته این هستند که صاحب کشوری آزاد، مستقل و امن باشند.»

عنوان: بازسازی معبد و آیین قربانی

عقیده به بازسازی معبد یهودی در مرکز ستیزه های مرتبط با ادعای حق حاکمیت یهود بر اورشلیم و بسط و توسعه مرزهای اسرائیل تا مناطق تحت تسلط فلسطینیان قرار داشته و کاملاً مبتنی بر اجرای دقیق گفته های کتاب پیدایش (15:18) می باشد.

این موضوع مربوط به حق تسلط ماست. او که معبد شریف را تحت کنترل دارد، اورشلیم را نیز کنترل می کند. و او که اورشلیم را تحت کنترل دارد بر سرزمین اسرائیل هم ناظر است. 1 با مقایسه ساده حلقه های متحدالمرکز، می بینیم که سرزمین اسرائیل نمایش دهنده حلقه بیرونی است. اورشلیم حلقه میانی و معبد حلقه مرکزی می باشد. این سه حلقه مشمول برنامه زمانبندی توسعه اسرائیل می باشند که حلقه خارجی آن در سال 1948 مطالبه شد، حلقه میانی در سال 1967 و هم اکنون حلقه داخلی در معرض شدیدترین تهدیدات قرار دارد.

اهمیت معبد برای یهودیان و مسیحیان صهیونیست

طی 19 قرن پیش تا کنون یهودیان مذهبی روزی سه بار این دعا را می کنند که «آیا اینگونه رخ

می‌دهد که معبد با سرعت هر چه بیشتر در زمان ما ساخته شود.» رونالد پرایس ادعا می‌کند تورات «ملت یهود را ملزم به بازسازی معبد می‌کند تا در هر زمان که امکان آن فراهم شد به وظیفه خود عمل کنند.»²

در سال 1989 مجله تایم از یافته‌های یک سنجش گزارش داد که نشان می‌داد 18 درصد اسرائیلیان فکر می‌کنند بیست سال بعد زمان ساخت معبد است. 3 نظر سنجی عمومی مشابه دیگری نیز در سال 1996 با سؤال از حق حاکمیت بر معبد سلیمان و بازسازی آن در اسرائیل صورت گرفت. این نظر سنجی نشان داد، 58 درصد اسرائیلیان در آن زمان از سازمان وفادار معبد و از بازسازی آن حمایت می‌کرده‌اند. ظاهراً این وسیعترین نمایش حمایت از یک سازمان در اسرائیل بر سر موضوع بوده است. بالاترین درصد حمایت کنندگان جوانان اسرائیلی هستند. یک جست‌وجوی ساده اینترنتی کلمه Temple Mount، بیش از 360/000 صفحه نمایش می‌دهد. با اضافه کردن کلمه Christian می‌بینید که هنوز 55/000 صفحه اطلاعات وجود دارد.⁴

از میان مسیحیان معاصر که درباره بازسازی معبد سلیمان مطلب نوشته‌اند می‌توان به توماس آیس⁵، راندال پرایس⁶، گرت جفری⁷، هال لیندسی⁸، تیم لاهای⁹ و دیوهانت¹⁰ اشاره کرد. جمع فروش کتب چاپ شده آنها از 70 میلیون نسخه در بیش از 50 زبان تجاوز می‌کند. بنابراین، عقاید و نظریات این افراد تأثیرگذار بوده و نمی‌توان آنها را مطالب حاشیه‌ای و مبهم دانست. این مطالب از سوی بعضی از بزرگترین کالج‌های الهیات و مؤسسات مربوط به تبلیغات مذهبی به علاوه نسبت وسیعی از مسیحیان انجیلی و بنیادگرای سراسر جهان نوشته شده‌اند. گریس هال سل تخمین می‌زند 10 درصد آمریکاییها از این جنبش حمایت می‌کنند. مسیحیان و یهودیان صهیونیست، بر این اندیشه که قبه الصخره مسلمانان باید نابود شود، معبد سوم یهود ساخته گردد، روحانیون تقدیس شوند و عمل قربانی دوباره پایه‌ریزی شود با هم متحد شده‌اند. به عقیده آنان تمام این اعمال رخ دادن پیشگوییهای کتاب مقدس و آمدن مسیح موعود را تضمین می‌کند.

اساس انجیلی بازسازی معبد

اندیشه اهمیت بازسازی معبد بر این فرضیه مبتنی است که پیشگوییهای صریح کتاب عهد عتیق در مورد معبد هنوز تکمیل نشده‌اند و بر اساس برخی مأخذ کتاب عهد جدید، در صورتیکه با عقاید آینده‌گرایی تفسیر شوند وجود معبد یهودی درست پیش از بازگشت مسیح است.

معبد برای قربانی کردن

بازسازی معبد بدون برپایی همزمان آیین قربانی دوران موسی (ع) بی معناست. به عنوان مثال والورد براساس تعبیر خود از سخنان دانیال نبی چنین ادعا می کند: با قضاوت براساس کتب مقدس، عمل قربانی دقیقاً همان کاری است که یهودیان انجام خواهند داد. جلوگیری از انجام این عمل غیر ممکن است. انجام ندادن عملی که در سال 70 میلادی سنت بوده نه تفسیری مستدل از متن کتب مقدس دارد و نه علت بازگشت عیسی (ع) است. 11

زمان بازسازی

بازسازی معبد در سال 1967 با گرفتن شهر قدیمی اورشلیم آغاز شد. هال لیندسی با اطمینان می گوید: «همین حالا که در حال مطالعه هستید تدارکات ساخت معبد سوم در حال فراهم شدن است.»

محل معابد گذشته

یکی از مسائل حل نشده افراد علاقه مند به بازسازی معبد، تعیین محل آن است. سه تئوری در این باره از سوی تاریخ دانان و باستان شناسان ارائه شده. تئوری C توسط فادر بلارمینو بگاتی 13، محقق وابسته به فرقه فرانسیسی مقدس ارائه گردید که براساس یافته های باستان شناسی اولیه است. او استدلال می کند معبد در گوشه جنوبی منطقه، نزدیک محلی که در حال حاضر مسجدالاقصی در آن مستقر است واقع بوده.

آنها، براساس مروری بر عملیاتهای انجام شده با اشعه فرو سرخ (مادون قرمز) بر روی معبد، ادعا می کنند ممکن است ساختار زیرزمینی، وجود طاقها را در این منطقه در جنوب قبه الصخره نمایان سازد. اگر رومیان معبد خود را روی معبد ویران شده یهودیان ساخته باشند که معمولاً سنتشان اینگونه بود، این مکان، محل واقعی معبد می باشد.

تئوری پذیرفته شده دیگر (A) توسط آشرف کافمن 14، فیزیکی دانی در دانشگاه عبرانی ارائه شده. کاوشهای وی براساس حسابهای رساله میشنا 15 بخشی از تلمود (مجموعه قوانین شرعی و عرفی یهود) و محاسبات زوایای مسیر دید میان کوه زیتون، محلی که گوساله سرخ ظاهراً قربانی شده

اسرار یهود و احرالزمان

بود و حیاط شرقی معبد، جایی که محراب بزرگ قرار داشت، می‌باشد. کافمن براساس این محاسبات معتقد است معبد در شمال غربی منطقه، حدود 330 فوت دور از قبه‌الصخره واقع بوده.

عمومی‌ترین تئوری (B) که از حمایت باستان‌شناسان سنتی و عوام برخوردار است این می‌باشد که معبد در محل قبه‌الصخره واقع بوده و براساس شواهد فیزیکی باقی‌مانده، معابد اول و دوم هر دو زیر قبه‌الصخره قرار داشته‌اند.

تئوری کافمن به طور فزاینده از سوی مسیحیان صهیونیست مورد توجه واقع شده.

چگونگی ساخت معبد

چیم ریچمن سخنگوی مؤسسه معبد می‌گوید برنامه‌ها و نقشه‌های معبد سوم چندین سال است وجود دارند. ساختمانهای دیگر مربوط به معبد در حال برنامه‌ریزی و ساخت هستند. برای مثال خاخام اشلومو گرون 16 بر ساخت نسخه عینی ساختمان حیاط بزرگ شادترین جدید 17، در مجاور معبد شریف نظارت کرده است.

آموزش روحانیون

براساس رسوم خاخامی، با وجود اینکه سوابق خانواده معبد در سال 70 میلادی با پراکنده شدن یهودیان ناپدید شد، اعضای قوم لوی 18، یکی از 12 قوم اسرائیل اجازه تغییر نام فامیل خود را نداشتند. استفاده از آزمایشات مدرن DNA برای تأیید صحت افراد مناسب آموزش صورت گرفته‌اند. خاخام ناچمن کهین 19، مدیر کنیسه نو اسرائیل، به همراه مؤسسه تفاسیر تلمود از اطلاعات نرم‌افزاری تمام افراد نامزد روحانیت در معبد نگهداری می‌کند. دیگر سازمانهای متعصب در اسرائیل به آموزش آنان کمک می‌کنند.

پرورش گوساله سرخ

مشکل روبروی روحانیون آینده معبد این است که چگونه در انجام تشریفات مذهبی، برای شروع خدمت در معبد آینده به خلوص برسند. بر مبنای رساله چهارم کتاب مقدس، خاکستر یک گوساله

اسرار یهود و اعرالزمان

سرخ پاک و بی‌عیب باید با آب ترکیب شده و بر روحانیون و وسایل معبد پاشیده شود. با نابودی معبد در سال 70 میلادی، خاکسترهای مورد استفاده در مراسم مفقود شد و به همین دلیل از آن زمان به بعد یهودیان پراکنده، تا ابد ناپاک شدند. جستجو برای یافتن خاکسترهای آخرین گوساله سرخ ناموفق بود. با این وجود در سال 1998، کلایدلات، گله‌داری در می‌سی‌سی‌پی، مؤسسه استقرار مجدد سرزمین کنعان اسرائیل را با هدف پرورش چهارپایان اهلی مناسب قربانی در معبد تشکیل داد.

مدت اندکی پس از این، لات صاحب یک گوساله سرخ شد که تمام شرایط رساله چهارم، فصل 19 را دارا بود. از آن زمان، گوساله‌های سرخ در حال پرورشند و برای فرستادن آنها به اسرائیل از سوی مقامات اسرائیلی موافقت صورت گرفته است.

گنجینه معبد

سفارتخانه بین‌المللی مسیحی و میلیونها کلیسا، برای سرمایه‌گذاری بر روی بنیاد معبد اورشلیم (JTF) 20 که توسط استنلی گلدفوت 21 و چندین رهبر مسیحی انجیلی پایه‌ریزی شده همکاری می‌کنند. تری رایزن‌هاور، ریاست و گلدفوت، مدیریت بین‌الملل سازمان را برعهده دارند. براساس روزنامه اسرائیلی داور 22 گلدفوت مسؤول بمب‌گذاری در هتل کینگ دیوید در اورشلیم در 22 جولای 1946 بود که در آن حادثه 100 سرباز انگلیسی و مقامات عالی‌رتبه کشته شدند. ظاهراً گلدفوت در جمع کردن پول تا سالی 100 میلیون دلار برای JFT، از طریق شبکه‌های تلویزیونی مسیحی در آمریکا و ایستگاههای رادیویی و کلیساهای انجیلی صاحب نفوذ بوده است.

مخالفت با مسلمانان

حمایت از سازمانهای یهودی در میان مسیحیان صهیونیست با دشمنی آنها با مسلمانان گره خورده است. به عنوان نمونه این اظهاریه در سومین کنگره بین‌المللی مسیحیان صهیونیست در سال 1996 به تصویب رسید:

ادعای اسلامی، در قبال اورشلیم با دربر داشتن ادعای انحصاری بر معبد شریف، با مفاد تاریخی و انجیلی شهر و مناطق مقدس آن در تناقض است و این ادعا بیشتر از سرچشمه‌ای سیاسی – مذهبی برخوردار است تا ریشه‌های قرآنی یا مسلمانان صدر اسلام.

اسرار یهود و اواخرالزمان

لیندسی نیز به طور مشابه در سال 1994 پیشگویی کرد:

دو مذهب یهود و اسلام، در واکنشهای جهانی و خدایی در تضادند. اسلام هیچگاه اورشلیم را به عنوان پایتخت جدا نشدنی کشور اسرائیل نخواهد پذیرفت و اسرائیل هیچگاه تسلیم نخواهد شد. این است بحران حل نشدنی و رام نشدنی که نتیجه آن به اوج رسیدن تاریخ جهان خواهد بود. تمام نمایشات پیشگویی در این مکان است. ما می بینیم که ملل اسلامی در دشمنی با اسرائیل با هم متحد می شوند. این ستیزه هیچ ارتباطی با مرزها و سرزمینها ندارد ارتباط آن با موجودیت اسرائیل و مطالبه اورشلیم است.

نتیجه

نشان داده شد که عقیده مسیحی و حمایت آن از ساخت دوباره معبد یهود به طور کلی از آخرت شناسی ظهور عیسی (ع) قبل از هزار سال و به طور خاص به برتری جدید میان اسرائیل و کلیسا و تفاسیر انجام شده فراتر از تحت اللفظی و آینده گرایانه برخاسته. بر اساس پیشگوییهای ظاهراً رخ نداده کتاب عهد جدید و کتاب عهد قدیم، مسیحیان صهیونیست عقیده دارند معبد سوم در محل قبه الصخره یا نزدیک آن در اورشلیم ساخته خواهد شد. آنها همچنین اطمینان دارند مقام روحانی یهود بار دیگر مراسم قربانی و پیشکش را از سر می گیرد. به علاوه آنان معتقدند معبدی که - تازه می خواهد ساخته شود مورد تجاوز و هتک حرمت ضد مسیح قرار می گیرد و معبدی چهارم جایگزین آن می شود.

نمایان شد علت خدشه وارد شدن به این اعتقادات و تفاسیر که بر مبنای آن عمل می کنند، در ماندگی آنان در درک و فهم تفسیر و عمل و طریقه قربانی عیسی (ع) است. حمایت مسیحی از ساخت معبد یهود به صورت اجتناب ناپذیری به ادعاهای سیاسی سلطه جویانه انحصاری یهود بر معبد، اورشلیم و بیشتر خاورمیانه ارتباط دارد. مسیحیان صهیونیست چه از عمد و یا غیر آن در دائمی کردن شکلی از آپارتاید به علاوه فعالیتهای تطهیر نژادی فلسطینیان در مناطق اشغال شده همدست هستند. صهیونیسم، تعصبات مذهبی را جاودانه ساخت و موجب تحریک خشونت های نژادی شد. مسیحیان صهیونیست که با عقیده به سر نوشت جنگ قریب الوقوع آخرا زمانی تغذیه می شوند و بی صبرانه مشتاق آر مگدون هستند.

اسرار یهود و آخر الزمان

پی نوشتها :

1. ییرز امیدا Yisreal Meida
 2. Jewish Plans to Rebuild the Temple ?Time for a Temple .Randall Price.
 3. (October 1989) Time ?Time for a New Temple .Ostling .Richard N. 36).
 4. استفاده از Google-Com در تاریخ اول جولای 2001.
 5. Ready to Rebuild ,Randall Price & Thomas Ice.
 6. Randall Price.
 7. Appointment with Desting ,Armageddon ,Grant Jeffery.
 8. Planet ,Lindsey.
 - 9? Are we living in the End Times ,Tim Lattaye.
 10. The cup of Trembling.Jerusalem in Bible Prophecy ,Dave Hunt.
 - 11? John Walvoord Will Israel Build a Temple in Jerusalem.
 12. Planet P.156 ,Lindsey.
 13. Father Bellarmino Bagatti.
 14. Asher Kaufmann.
 15. Mishna Tractate.
 16. Rabbi Shlomo Goren.
 17. بالاترین بارگاه یهودیان قدیم در معبد دوم.
 18. Levi.
 19. Rabbi Nachman Kahane.
 20. Jerusalem Temple Foundation.
 21. Stanley Goldfoot.
 22. Davar.
-

عنوان: سومین معبد سلیمان

بر اساس تفاسیر تورات موسی بن مایمون¹، یهود معتقد است، خداوند به قوم یهود فرمان داده است که در پی آمدن روز کیبور، روزی که یهودیان در ازای کفاره گناهان خود روزه می گیرند، معبد سلیمان را در کوه سینا بنا کنند. این فرمان یکی از 613 میتزایوی² است که بنی اسرائیل دائماً متعهد به انجام آن است.

معبد سلیمان اولین بار توسط سلیمان نبی (ع) در سال 960 قبل از میلاد مسیح ساخته شد و در سال 587 قبل از میلاد به دست بابلی ها ویران شد.

معبد دوم سلیمان در پی غلبه سپاهیان کوروش هخامنشی بر بابلیها در سال 539 قبل از میلاد مجدداً بنا شد و سرانجام در سال 70 بعد از میلاد توسط تیتوس، امپراطور رم، با خاک یکسان شد. برپایه تفسیر موسی بن مایمون، آفریدگار به قوم یهود دستور داده است که مکانی را به منظور خدمت به او بنا کنند و در آنجا قربانیهای خویش را پیشکش کنند و سه بار در سال مراسم جشن و زیارت در آن مکان برپا کنند.

معبد شامل اجزاء و اشیاء و جزییات فراوانی مانند شمعدان طلا، میز، قربانگاه و... است و تمامی این اشیاء از اجزاء ذاتی معبد به حساب می آیند.

مشروح نقشه معبد و اشیاء و لوازم آن در رساله میدوت³، در تلمود⁴ شرح داده شده است. براساس تعالیم موسی بن مایمون، دستور ساخت معبد، فرمانی ابدی است که نسل به نسل ملزم به انجام آن هستند و اشیاء و ملحقات آن جزء ثابت معبد هستند و می بایست به آن بازگردانده شوند.

مسیحا و معبد سلیمان

یهود معتقد است که مسیحا 5 هنوز ظهور نکرده است و عیسی مسیح (ع)، پیامبری دروغین بوده و مسیحا در پی احداث سومین معبد سلیمان ظهور می‌کند و احداث معبد سلیمان از مقدمات ظهور اوست.

بر اساس تعالیم تلمود، مسیحا از خاندان سلطنتی داوود است و امت مشرکین (مسیحیان، مسلمانان و...) به وسیله او نابود می‌شوند و بنی اسرائیل به قدرت جهانی می‌رسد. یهودیان معتقدند، همانگونه که سلیمان نبی (ع) توبه مشرکین را به این دلیل که برای برخورداری از نعمات سلطنت سلیمان ایمان آورده بودند، نپذیرفت، پس از ظهور مسیحا، نیز توبه غیر یهودیان پذیرفته نمی‌شود. بنا بر این اعتقاد، پس از ظهور مسیحا و تثبیت حکومت جهانی یهود، اورشلیم بطور شگفت‌انگیزی بازسازی می‌شود و از سطح کنونی به ارتفاع 10 فرسنگ بالا رفته و از هر سو باز خواهد بود. و تا دروازه‌های دمشق گسترش خواهد یافت. معبد در جلال و عظمت خود نوسازی می‌شود و ظروف مقدس و خیمه اجتماع بازگردانده می‌شود.

از جمله اشیایی که قبلاً در معبد سلیمان بوده است، صندوقچه میثاق 6 است که یهودیان در پی یافتن آن هستند. نظریه‌های مختلفی در رابطه با مکان فعلی صندوقچه وجود دارد. برخی معتقدند این صندوقچه به همراه دیگر اشیاء معبد که پس از تخریب معبد دوم توسط رومیان به سرقت رفت، به واتیکان منتقل شده است و اکنون به همراه ظروف معبد در اختیار پاپ ژان پل دوم قرار دارد.

دیدگاه دیگر این است که سلیمان نبی (ع) که با کمک وحی الهی از واقعه ویرانی معبد آگاه شده بود، دستور داده است که در زیر ساختمان معبد، تونلهای مخفی و پیچ در پیچی ایجاد کنند و صندوقچه در محفظه یکی از این تونلهای پنهان است.

دیدگاه سوم این است که یوشع، پادشاه اسرائیل که چهل سال پیش از ویرانی معبد می‌زیسته، دستور مخفی کردن صندوقچه را داده است.

با وجود اینکه صندوقچه میثاق از ملزومات معبد سلیمان نیست ولی یهودیان انتظار روزی را می‌کشند که این صندوقچه پیدا شود.

گوساله سرخ موی

سالهاست که دولت اسرائیل در حال آماده‌سازی مقدمات لازم جهت ساخت سومین معبد سلیمان در اورشلیم است و تمام مقدمات ساخت معبد توسط خاخامهای یهودی مهیا شده است. اما آنگونه که در کتاب «سفر اعداد» 7 قسمت نوزدهم آمده است، قبل از شروع عملیات ساخت معبد، باید مراسم تطهیر انجام شود و برای انجام آن می‌بایست گوساله ماده سرخ مویی 8 قربانی گردد. براساس تعلیمات یهود، این گوساله می‌بایست سرخ موی و بدون هیچ عیب و نقصی باشد و هیچگاه یوغی بر آن بسته نشده باشد و گوساله‌ای نژاده باشد. گوساله در هنگام قربانی حتماً باید 3 ساله باشد.

در روز مراسم، گوساله باید در مکانی خارج از اردوگاه محل اقامت خاخامها در محوطه معبد، قربانی شود. پس از آن مقداری از خون او برداشته شده و در جلوی خیمه اجتماع پاشیده می‌شود.

سپس گوساله به همراه پوست، گوشت، چرم، فضولات و خونش تماماً به همراه چوب سرو و زوفای مصری به وسط آتش انداخته شده و آتش را؛ تا خاکستر شدن گوساله روشن نگاه می‌دارند. محل قربانی و سوزاندن گوساله در کنار کوه زیتون قرار دارد. پس از سوزاندن گوساله، شخصی پاک می‌بایست خاکسترها را جمع‌آوری کرده و به بالای کوه زیتون ببرد. پس از آن توده عظیم خاکستر به جای مانده را با آب مخلوط کرده و آب تطهیر را از آن تهیه می‌کنند.

از 2000 سال پیش که معبد سلیمان توسط تیتوس امپراتور روم (70 بعد از میلاد) با خاک یکسان شد، تا به امروز محل معبد از دسترس کامل یهودیان به دور بوده و چون غیر یهودیان در آن رفت و آمد داشته‌اند، یهود معتقد است که قبل از شروع عملیات ساخت معبد کل محوطه معبد که بنا بر بعضی روایات کل اورشلیم قدیم را شامل می‌شود باید با آب تطهیر، تطهیر شود. به همین دلیل در طی پنجاه سال گذشته یهودیان و صهیونیستها به منظور آماده‌سازی مقدمات بنای معبد سلیمان در پی پرورش گوساله سرخ موی هستند. اما هنوز مشکل دیگری پابرجاست، و آن این است که محل قربانی و سوزاندن گوساله که در نزدیکی کوه زیتون قرار دارد به طور کامل تحت کنترل تشکیلات خودگردان فلسطین است.

به همین دلیل دولت اسرائیل طی چند ماه اخیر تلاش گسترده‌ای را به منظور تخلیه این منطقه از

اسرار یهود و آخرالزمان

ساکنان غیر یهودی شروع کرده است.

بر اساس عقاید یهود به دلیل اینکه در این منطقه غیر یهودیان ساکن بوده‌اند قبل از اجرای مراسم قربانی می‌بایست تطهیر شود!

خاخامهای متعصب عقیده دارند که حتی وجود یک یا دو تار موی سیاه یا سفید بر بدن گوساله مانع از انتخاب آن برای اجرای مراسم می‌شود. از طرفی عده‌ای دیگر از آنان معتقدند که این گوساله حتما باید در اسرائیل به دنیا آمده باشد.

در طی چند دهه اخیر یهودیان در نقاط مختلف جهان، با استفاده از دانش ژنتیک اقدام به اصلاح نژادی گاو برای تولید گوساله سرخ موی کرده‌اند و گزارشهای متعددی در این رابطه از سوئد، سوئیس، نگراس، می‌سی‌سی‌پی و اسرائیل منتشر شده است.

اما در طی سالها تلاش هیچکدام موفق به تولید گوساله‌ای که تمام موهای آن سرخ باشد نشده‌اند تا اینکه در سال 1997، در می‌سی‌سی‌پی آمریکا، موفق به تولید این گوساله شدند. دو سال و اندی پیش، به مؤسسه معبد9 واقع در اورشلیم که مسئولیت اجرای پروژه ساخت معبد سلیمان را برعهده دارد، اطلاع داده شد که بالاخره گوساله مورد نظر در اسرائیل به دنیا آمده است.

روز جمعه، پنجم آوریل 2002 10 خاخام مناخیم مک‌اور 11 و خاخام چیم ریچمن 12 از طرف مؤسسه معبد، به مزرعه محل پرورش گوساله سفر کرده و پس از انجام معاینات، مشخصات گوساله را تأیید کردند.

اکنون این گوساله با تدابیر ویژه‌ای نگهداری می‌شود و چند ماه دیگر به سن 3 سالگی می‌رسد. بر پایه عقیده یهود، به دنیا آمدن این گوساله سرخ موی و در پی آن ساخت دوباره معبد سلیمان، حاکی از نزدیکی عصر مسیحا است. بر اساس این عقیده، مسیحا در پی ساخته شدن معبد ظهور می‌کند و پایه‌های حکومت خود را در اورشلیم قرار می‌دهد، یهودیان از اقصی نقاط جهان به اسرائیل آمده و حکومت جهانی یهود را پدید می‌آورند.

ریچارد لندنز 13، استاد تاریخ دانشگاه بوستن و مدیر مرکز مطالعات هزاره‌شناسی 14، در آمریکا، می‌گوید:

«به دنیا آمدن این گوساله، درست همان چیزی است که مردم انتظار آن را می‌کشیدند. ما می‌توانیم جنگ آخرالزمان را به راه بیاوریم. اگر خاخامهای متعصب ارتدوکس یهودی،

اسرار یهود و اواخرالزمان

مشخصات این گوساله را تأیید کنند، تمام یهودیان اسرائیل آن را به فال نیک گرفته و نشانه‌ای از آغاز عصر جدید می‌شمارند.

به هر حال اگر این گوساله قربانی شود، مسلمین آماده جهاد می‌شوند پس بهتر است به جنگ بیاندیشیم.

به طور حتم پیدا شدن این گوساله، ماشه انفجار مسجدالاقصی است. این همان چیزی است که نیروهای اطلاعاتی اسرائیل به آن حساسند. هرچند که موضوع درگیری با اعراب ذهن آنان را مشغول ساخته است.

گروه‌های رادیکال صهیونیست می‌توانند این مأموریت را به انجام رسانند و این امکان وجود دارد که برخی تندروهای یهودی در ارتش اسرائیل به کمک آنان بشتابند.»

بیش از نیم قرن است که پروژه اکتشاف بقایای معبد سلیمان در طبقه زیرین مسجدالاقصی در حال انجام است و تونلهای متعدد کنده شده در زیر مسجد، پی را به طور کامل سست کرده، تا در اولین زلزله خفیفی که در اورشلیم رخ می‌دهد مسجدالاقصی فرو ریزد. در صورت نابودی مسجد الاقصی تمامی تاریخ اسلام در این منطقه به فراموشی سپرده می‌شود. سیاست کلی دولت اسرائیل نیز بر همین منوال است. در سال 1968، فردی یهودی، مسجدالاقصی را به آتش کشید، اما این ماجرا را به بهانه دیوانگی وی، مختومه اعلام کردند.

همچنین در 28 ژوئیه سال 1981، به ایستگاه آتش‌نشانی دیوار غربی در قدس دستور داده شد تا 2 واحد ماشین آتش‌نشانی را به دیوار غربی قدس اعزام کنند. یهودا 15 مایر گتر 15، خاخام دیوار غربی، که دستور اعزام این دو واحد ماشین آتش‌نشانی را داده بود وقتی متوجه شد که آتش‌نشانیها عرب هستند، برای جلوگیری از افشای زود هنگام طرح حفاری در زیر پی مسجد سخره به منظور یافتن اشیاء و بقایای معبد، فوراً دستور بازگشت دو واحد ماشین آتش‌نشانی را صادر می‌کند.

آنان تصمیم داشتند به منظور تضعیف پی و فرو ریختن مسجد، صدها متر مکعب آب را به درون تونل عظیم ساخته شده، پمپ کنند.

گتر از طرف وزارت امور مذهبی اسرائیل 16 به طور محرمانه مأموریت یافته بود که در زیر مسجد

به حفر تونل پیرداد.

گتر، برای چند هفته توانست، از افشای این توطئه جلوگیری کند، اما قسمتی از تونل ناگهان فرو ریخت و هنگامی که خاک‌های گل آلود در حال خروج از تونل بودند، مسلمانان از نقشه آنان باخبر شدند و دهها نفر از مسلمانان در جلوی دهانه تونل تجمع کردند. این خبر به طور گسترده‌ای در رسانه‌ها منتشر شد و مناخیم بگین نخست وزیر وقت اسرائیل، یوسف برگ رئیس پلیس، دستور بسته شدن ورودی تونل را صادر کردند. در حال حاضر نیز گروه‌های تندروی یهودی، که خود را پاسداران معبد سلیمان می‌نامند و عقیده دارند مسجدالاقصی بر ویرانه‌های معبد سلیمان ساخته شده، بارها برای ویرانی این مسجد اقدام کرده‌اند.

از سوی دیگر جریان مسیحیان صهیونیست که در آمریکا شکل گرفته است، عقیده دارند ویرانی مسجدالاقصی و ساخت معبد سوم سلیمان به جای این مسجد، شرط ظهور حضرت مسیح (ع) است و بدون ساخت معبد سوم سلیمان، مسیح هرگز ظهور نخواهد کرد.

این جریان به ویژه گروه‌های تندرو صهیونیستی وابسته به آن اعتقاد دارند که خرابه‌های معبد نخست و دوم معبد سلیمان در زیر مسجدالاقصی است و برای ساخت دوباره این معبد راهی جز ویرانی مسجدالاقصی وجود ندارد.

با توجه به همین اعتقاد، پیروان این جریان، مبالغه‌نگفتی را در اختیار سازمان‌های افراطی صهیونیستی مانند «عطیرات کوهانیم» که تخریب مسجدالاقصی و یهودی کردن قدس از اهداف اعلام شده آنان است، قرار می‌دهند.

ماه گذشته نیز، رئیس‌جمهور اسرائیل، موشه سودا کاتزاو 17، از نخست‌وزیر واتیکان، کاردینال آنجلو سودانو 18، خواست با توجه به اینکه عملیات ساخت معبد به زودی آغاز می‌شود، فهرست گنجینه‌های معبد را که در اختیار واتیکان است، را طی دیدار قریب‌الوقوع رئیس‌جمهور اسرائیل از واتیکان، ارائه کنند.

رئیس‌جمهور اسرائیل از واتیکان خواسته است که در این مورد حساس با اسرائیل همکاری کنند. اهمیت اصلی این درخواست به شمعدان طلای خالص معبد مربوط می‌شود که در حال حاضر به همراه دیگر اشیاء معبد، توسط دومنها در سال 70 بعد از میلاد غارت شد و اکنون این اشیاء در اختیار واتیکان قرار دارد.

اسرار یهود و اعرالزمان

پس از ویرانی معبد دوم سلیمان و سقوط پادشاهی اسرائیل، پادشاه روم، تیتوس به میمنت این پیروزی، طاق نصرتی در روم ساخت که تصویر شمعدان طلا و دیگر اشیاء معبد سلیمان بر روی آن حک شده است.

براساس گزارش منابع اطلاعاتی موساد، این اشیاء هم‌اکنون در اختیار پاپ است. در طی سالیان گذشته یهودیان همواره از واتیکان خواسته بودند که این اشیاء را به آنان بازگردانند، اما پاپ تا کنون با آن موافقت نکرده است.

ولی اکنون اولین باری است که دولت اسرائیل درخواستی دیپلماتیک مبنی بر بازگرداندن اشیاء معبد را به واتیکان تسلیم کرده است.

همچنین منابع اسرائیلی اعلام کرده‌اند که مخالفت پاپ در بازگرداندن این اشیاء تأثیری بر ساخت معبد ندارد و معبد به زودی در پی تخریب مسجدالاقصی ساخته خواهد شد و حکومت جهانی یهود به زودی محقق خواهد شد.

پی‌نوشتها:

1. موسی بن مایمون Moses Ben Maimon مشهور به مایمونیدس (1135-1204 م.) فیلسوف و تئولوژیست یهودی که در اسپانیا می‌زیسته است کتاب «راهنمای سرگشتگی» از آثار اوست، که به توضیح و تفسیر اصول دین یهود بر مبنای آراء و عقاید ارسطو می‌پردازد. از جمله کارهای قابل توجه وی، بست و توسعه مفهوم 613 متروات یهود، به عنوان تکالیف یهود در عصر حاضر، است. منبع: Official Judaism Glossary

Mitzvot . 2

Middot . 3

Talmud . 4

Messiah . 5

Ark of covenant . 6

7. «سفر اعداد» بخشی از عهد عتیق است که به ماجرای قوم یهود در دوره سرگردانی در بیابان، می‌پردازد. قوم یهود پس از آنکه از ساکنان سرزمین موعود می‌هراسند و از جنگ سر باز می‌زنند،

اسرار یهود و اواخرالزمان

سرگردان و آواره می شوند. این کتاب آمار دقیقی از جمعیت اسباط بنی اسرائیل ارائه می کند. همچنین در این کتاب احکام و دستورات فقهی متعددی آمده است.

Red Heifer .8

Temple Institute . 9

April 5th ,Friday, 2002 .10

Rabbi Menachem Makover .11

Rabbi Chaim Richman .12

Richard Landes .13

[www.mille.org//:http/](http://www.mille.org/)

Center for Millennial Studies .14

Yehuda Meir Getz .15

Religious Affairs Ministry .16

Moshe Katzav .17

Cardinal Angelo Sudano .18

عنوان: جنگ صلیبی

رمضان 492 ق.

قاضی ابوسعید هروی، بدون عمامه و با سر تراشیده به نشانه عزاداری، فریاد زنان وارد بارگاه وسیع خلیفه می شود. انبوهی از همراهان پیر و جوان به دنبال او می آیند و با هیاهو گفته های او را تأیید

اسرار یهود و اعرالزمان

می‌کنند و همانند او منظره خشم؟ آلود ریشه‌های آشفته و سرهای تراشیده را عرضه می‌دارند. تنی چند از اهل بارگاه سعی می‌کنند قاضی را آرام سازند، اما او با حرکتی تحقیرآمیز آنان را کنار می‌زند و قاطع و مصمم به وسط تالار می‌رود و با فصاحت و اعظی پرشور از فراز منبر، حضار را بی توجه به شأن و مقامشان مورد خطاب قرار می‌دهد:

چگونه رومی‌دارید که در سایه امنیتی سعادت؟ بار، مانند گل‌های باغ در زندگی سبکسرانه و زودگذر، چرت بزنید و از دنیا غافل باشید و برادران شامی شما جز در میان سرکین شترها و امعاء و احشای کرکسها جایی برای زیستن نداشته باشند؟ چه خونهایی که ریخته نشد! چه دوشیزگان زیبایی که مجبور نشده‌اند از فرط شرم چهره‌هایشان را با دست بپوشانند! آیا اعراب غیور از این اهانتها خشنودند؟ آیا ایرانیان دلیر تن به این بی‌آبرویی‌ها می‌دهند؟

وقایع؟ نگاران عرب می‌نویسند:

این خطابه اشک از دیدگان جاری می‌ساخت و بر دلها چنگ می‌زد.

همه حضار از شدت گریه تکان می‌خوردند. اما هروی خواهان حق‌گریه آنان نیست و فریاد می‌زند:

بدترین سلاح مرد این است که از شمشیرها آتش جنگ برخیزد و او اشک بریزد.

روز جمعه، 22 شعبان سال 492 ق. مصادف با 15 ژوئیه 1099، فرنگیان بیت المقدس را پس از محاصره‌ای چهل روزه تسخیر کردند. دو روز بعد که کشتار متوقف می‌شود، در میان حصارهای شهر حتی یک مسلمان نیز نمانده بود. هزاران هزار مسلمان در گودالهایی لبریز از خون در آستانه منازل یا اطراف مساجد افتادند. در میان آنان انبوهی از ائمه جماعت، علمای دین و صوفیان مجاور نیز دیده می‌شوند. کشتار و تاراج بیت المقدس که نقطه شروع دشمنی هزار ساله اسلام و جهان غرب است، هیچ‌گونه جهشی ناگهانی ایجاد نکرد. نیم قرن به درازا کشید تا مشرق زمین

اسرار یهود و اواخرالزمان

مسلمان در برابر جهان مسیحی بسیج شود و ندای جهادی که از سوی قاضی القضاة دمشق (هروی) در بارگاه خلیفه سر داده شد، نخستین اقدام رسمی در زمینه مقاومت بود.

اگر چه واسپس 200 سال جنگ صلیبی، سرزمینهای مسلمین با رشادت مردانی چون «شیرکوه» و «صلاح؟الدین ایوبی» از فرنگیان مسیحی بازپس گرفته شد اما، خاطره و نتایج این سالها و جنایات صلیبیون هیچگاه از سرزمینهای اسلامی محو نشد.

دیگر بار غرب، صلیبیون تا دندان مسلح را وارد کارزار ساخته است. شهر به شهر و روستا به روستا پیش می آید. چونان گذشته از هیچ جنایتی رویگردان نیست. ترک و فارس و عرب و کرد نمی شناسد. از منظر او جعلگی مسلمانانی هستند که می بایست کشته شوند. نام اسلام و رسم مسلمانان، چنان غرب مسیحی و یهودیت صهیونیستی را یکپارچه ساخته که جز اضمحلال کامل آنان را نمی طلبد. چه ساده لوحی است اگر پنداشته شود سواره نظامهای فرنگی بر دروازه های نجف و کربلا متوقف خواهند شد.

انهدام کامل سرزمینهای اسلامی، لگدکوبی همه مساجد و مشاهد شریف، قتل؟عام مسلمین و به ویژه شیعیان، استراتژی قطعی مسیحیان صهیونیست در اولین دهه از هزاره جدید است.

چگونه است که چشمها بر آن؟همه اخبار و اطلاعات مستند و مندرج در رسانه ها فرو بسته شده است.

چگونه است که تجربه آنهمه جفا و بدعهدی و خصومت غرب نادیده انگاشته می شود؟

چگونه است که تخریب پی در پی دیوارها و حصارها و مرزها که دشمن صلیبی را به مقصود و مقصدش نزدیک می سازد به هیچ گرفته می شود؟

چگونه است که هیچ صدایی، هیچ فریادی، هیچ تهدیدی، هیچ تمهیدی برای آنهمه خطر و حادثه

اسرار یهود و اواخرالزمان

که کیان اسلام و مسلمین را به مخاطره انداخته از میان سرزمینهای اسلامی، از میان جمع نویسندگان و اندیشمندان بر نمی خیزد؟

بلای روشنفکری طی دو قرن گذشته تمامی حساسیتها، تعصبا و غیرتهای مسلمین را از بین برده است. صحت این فرض را چه کسی تضمین می کند که سیاست «سکوت» ما را از تعرض غرب در امان می دارد؟ این استراتژی تنها جنگ خونبار صلیبی دوم را به میان صحن و سرای ما می کشد.

اگر امروز همه توان و قوای نهفته مردم مسلمان جهان را برای سردادن فریادی بلند، به بلندای آسمان و پهنای زمین بسیج نکنیم، اگر امروز از همه توان مالی، اعتبارهای بین المللی و سرمایه های خدادادی برای تهدید و توقف این سیل بنیان کن که به نام «مسیح و صلیب» وارد میدان شده بکار نگیریم فردا دیر است. فردا یعنی تحمل بیش از هزار سال سلطه تام و تمام مسیحیت صهیونیستی بر همه مساجد و مشاهد و منابع و مقدرات و مقدرات شرق اسلامی.

تخریب بیت المقدس، تخریب مسجد کوفه و تهدید مسجدالحرام به منزله از هم پاشیدن ستونهای عمده و نگهدارنده کیان اسلام و مسلمین بر پهنه خاک است.

تجربه بیش از 50 سال حضور یهود در فلسطین اشغالی حاکی از آنست که هرگاه مسلمین فریاد اعتراض و تهدید سر داده اند آنان در لاک دفاعی فرو رفته و از حجم تهدیدها کاسته اند. تداوم این سکومت و انفعال تا سر حد دریغ ورزیدن از حمایت همه جانبه لفظی و یا حضور گسترده خیابانی به زودی و برای همیشه «مسجدالاقصی و قبه الصخره» را از صحن گستره بیت المقدس محو خواهد کرد.

گویای این فریاد صلاح الدین ایوبی و اسپس قرنهای دیگر بار طنین افکن شده است:

فرنگیان را ببینید! ببینید با چه سماجی در راه دینشان می جنگند، در حالی که ما مسلمانان هیچ شور و حرارتی برای پیشبرد این جهاد مقدس از خود نشان نمی دهیم. والسلام

عنوان: اهم اخبار مهدوی و مذهبی

1. بیست و سومین نشست از سلسله نشستهای مقدماتی گفتمان مهدویت، روز شنبه 13 تیرماه به همت مؤسسه فرهنگی انتظار نور در سالن اجتماعات دفتر تبلیغاتی حوزه علمیه قم برگزار شد. در این نشست علمی، حجت‌الاسلام والمسلمین میرباقری پیرامون «ولایت مهدوی مبدأ حیات طیبه» و ماهیت عدالت در حکومت حضرت حجت (ع) سخنرانی کردند.

2. به همت مدرسه علمیه امام صادق (ع)، کرج، همایش «انتظار» در روز جمعه 26 تیرماه با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی بوشهری، آیت‌الله مدرسی، حجت‌الاسلام دکتر رضائی و جمعی از اساتید، طلاب و فضلا در این مدرسه برگزار شد.

3. حضور حضرات آیات عظام وحید خراسانی، فاضل لنکرانی، جواد تبریزی در جمع عزاداران شهادت حضرت فاطمه زهرا، علیهماالسلام جلوه ویژه‌ای به این مراسم بخشید. در همین ارتباط و در آستانه فاطمیه دوم، حضرات آیات عظام فاضل لنکرانی و نوری همدانی با صدور پیامی، مردم ولایتمدار کشورمان را به برگزاری هر چه با شکوه‌تر مجالس عزاداری حضرت فاطمه، سلام‌الله‌علیها توصیه نمودند.

4. پنجمین جلسه از سلسله نشستهای فکری، فرهنگی پاتوق شیشه‌ای و با همت سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان و با موضوع رویکرد «غرب و آخرالزمان» برگزار شد. در نشست روز چهارشنبه 14 مردادماه اسماعیل شفیعی، سروستانی، مدیر مسؤول و سردبیر نشریه موعود پیرامون رویکرد غرب به موضوع آخرالزمان و ظهور و همچنین بازپرسی از جریان مسیحیت صهیونیستی سخنرانی کردند.

خلاصه اخبار

آلمان: مجله اشپگل

بعضی از وزرای آلمان خواستار بستن نوعی آژیر پابند الکترونیکی به پای اسلامگرایان در این کشور شدند. این طرح جایگزینی در برابر بازداشت امنیتی مطرح شده است.

بلژیک: سایت اینترنتی اخبار بلژیک

مساجد بلژیک به زودی زیر نظر دوربینهای سازمان امنیتی قرار خواهند گرفت.

فلسطین اشغالی: روزنامه صهیونیستی جروزالم؟ پست

رژیم اشغالگر قدس در پی ترور شخصیت‌های برجسته ایرانی است.

فلسطین اشغالی:

مجلس نمایندگان رژیم صهیونیستی «کنست» از کابینه شارون خواست تا حمله پیشگیرانه؟ ای را علیه تأسیسات هسته؟ ای ایران ترتیب دهد.

آمریکا: جان کری، رقیب انتخاباتی بوش

مقابله با سیاست‌های هسته؟ ای ایران از اولویت‌های برنامه من است.

فرانسه: ژاک شیراک

رئیس؟ جمهور؛ پس از بازگشایی مدارس در ماه سپتامبر، هر کس با ممنوعیت حجاب و دیگر نمادهای مذهبی مخالفت کند، تحت پیگرد قانونی قرار می؟ گیرد.

آلمان:

اولین دانشکده علوم اسلامی آلمان با حمایت رهبران مسیحی این کشور شروع به کار کرد. رئیس این دانشکده قبل از تشرف به اسلام از اعضای مذهبی فدرال جامعه دمکراتیک مسیحیان آلمان بود.

ایران:

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی: از قرن اول هجری تا سال 1374 بیش از یکهزار و صد اثر راجع به حضرت فاطمه زهرا، سلام؟ الله؟ علیها شناسایی شده؟ است.

ایران:

اخیراً گروهی در یکی از مناطق کرج به تبلیغ مسیحیت مشغول شده؟ اند. به گفته یکی از شرکت کنندگان در این جلسات آموزشی آنها، این گروه از طریق آشنایی ابتدایی با دختران و پسران آنها را به این جلسات وارد و پس از گذراندن دوره؟ های آموزشی به کلیسا می؟ برند تا رسماً به دین مسیحیت گرایش پیدا کنند.

قدس، در خطر حمله انتحاری صهیونیست؟ های افراطی

روزنامه اسرائیلی «هاآرتص» گزارش داد که مقامات اسرائیلی، نگران حمله هوایی گروه؟ های افراطی صهیونیست به مسجدالاقصی و قبهالصخره هستند.

این روزنامه به نقل از پلیس اسرائیل و سازمان امنیت داخلی اسرائیل (شین بیت)، از احتمال حمله افراطیون صهیونیست به مسجدالاقصی و قبهالصخره با استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین حامل مواد منفجره یا هواپیماهایی که خلبانان انتحاری آنها را هدایت میکند، خبر داد و نوشت: این گروه؟ ها قصد دارند، هواپیماها را بر سر نمازگزاران در مسجدالاقصی منفجر کنند.

پیش از این، وزیر امنیت داخلی رژیم صهیونیستی، نسبت به وجود «تهدیدی جدی» علیه این دو مکان مقدس مسلمانان برای مقابله با طرح شارون برای عقب؟ نشینی از نوار غزه از سوی گروه؟ های افراطی، هشدار داده بود.

این مقام صهیونیستی در مصاحبه با شبکه دوم تلویزیون اسرائیل، ضمن اشاره به اینکه تهدیدات

اسرار یهود و اخرالزمان

علیه مکان؟ های مقدس مسلمانان و حمله به نمازگزاران هیچ؟ گاه به این شدت نبوده، گفت: افراطیون صهیونیست برای جلوگیری از موفقیت طرح شارون برای خروج از نوار غزه، در پی انجام یک؟ سری حملات در واکنش به این طرح هستند. گفته میشود، شهرک؟ نشینان صهیونیست به شدت با این طرح شارون مخالفند.

استمداد مؤسسه الأقصى از مسلمانان برای جلوگیری از تخریب مسجد الأقصى به دنبال تهدیدات روز شنبه وزیر امنیت اسرائیل، مبنی بر منفجر کردن مسجد الأقصى، مؤسسه الأقصى، با صدور بیانیه؟ ای تأکید کرد: امت عربی و اسلامی و تمامی علما و مؤسسات و نهادهای آنها، به یاری مسجد الأقصى بشتابند.

این مؤسسه در بیانیه؟ ای که امروز صادر کرد، هشدار داد: نیروهای غاصب صهیونیستی، پیوسته این مکان مقدس و نمازگزاران آن را تهدید میکنند و هر لحظه امکان بمب؟ باران؟ هایی توسط هواپیماها و بالگردهای رژیم اسرائیل و یا ترور نمازگزاران و شخصیت؟ های مذهبی در آن وجود دارد. در بیانیه این مؤسسه آمده است: این بار اول نیست که مکان؟ های مقدس مسلمانان و فلسطینیان مخصوصاً مسجد الأقصى، تهدید به بمب؟ گذاری و تجاوز میگردد، لذا تمام نیروهای فلسطینی، عربی و اسلامی به این اظهارات خصمانه مسئولان رژیم صهیونیستی توجه کنند و در برابر آن اقدامی کنند.

این مؤسسه، رژیم اشغالگر را از اینکه اظهارات اخیر وزیر امنیت اسرائیل زمینه؟ ای باشد برای تجاوز به مسجد الأقصى، بشدت بر حذر داشت و این گونه سخنان و تهدیدها را سخت محکوم کرد. در ادامه، مؤسسه الأقصى از تمامی پاسداران و نگهبانان مسجد الأقصى و نیروهای مردمی خواست تا از این مکان مقدس حفاظت بیشتری کنند و هرگونه حرکت مشکوک و خطرناکی را زیر نظر بگیرند تا به اذن الهی این مسجد مقدس تا ابد، محفوظ و سالم بماند.

هشدار حزب؟ الله در رابطه با تخریب مسجد الاقصی
سید حسن نصرالله دبیر کل حزب؟ الله لبنان به اسرائیل هشدار داد که اگر افراطیون یهودی به

اسرار یهود و اواخرالزمان

مسجدالاقصی آسیبی وارد کنند، نتایج بسیار ناگواری در انتظار آنان خواهد بود. به گزارش شبکه المنار لبنان، وی که در پی افزایش چنین تهدیدهایی سخن می‌گفت، افزود: مسجدالاقصی سومین مکان مقدس مسلمانان است. اما متأسفانه اطلاعات اخیر نشان می‌دهند که تهدید بر ضد آن افزایش یافته است. سید حسن نصرالله به شبکه المنار گفت: اسرائیلیها باید بدانند که تخریب مسجدالاقصی به معنای تخریب موجودیت صهیونیست است. رهبر حزب‌الله لبنان گفت که این هشدار باید جدی گرفته شود. زیرا در غیر این صورت صهیونیستها سرنوشت بسیار بدی خواهند داشت. ما منتظر نمی‌مانیم تا یک اتفاق روی دهد و بعد در صدد رفع عواقب آن بر آییم. ما کاری انجام می‌دهیم تا هیچ‌کس جرأت نداشته باشد چنین عملی انجام دهد. خبرگزاری مهر

خرید زمینهای جنوب شرق ترکیه توسط اسرائیلیها تهران، خبرگزاری جمهوری اسلامی؛ یک گزارش سری منتشر شده در ترکیه، فاش ساخت که اسرائیل در پشت پرده خرید زمینهای جنوب‌شرق ترکیه از سوی یهودیان ترک قرار دارد. به گزارش پایگاه اینترنتی روزنامه الجزیره چاپ عربستان، این گزارش که در یک روزنامه متخصص در امور سیاسی و استراتژیک در ترکیه به چاپ رسیده است، فاش ساخت وقایعی که در ترکیه اتفاق می‌افتد، آینده این کشور و همسایگانش را با خطر مواجه می‌کند. بنابراین گزارش، 60 تن از یهودیان ترک اقدام به خرید این زمینها که مساحت آن بالغ بر 115 هزار هکتار می‌شود و متعلق به منطقه پروژه بزرگ سدهای جنوب شرق ترکیه است، کرده‌اند. روزنامه الجزیره مدعی است این گزارش از سوی یک سازمان غیر نظامی ترکیه که نامش فاش نشده، انتشار یافته است. گزارش مذکور تأکید می‌کند، هر یک از یهودیان ترک اقدام به خرید زمینهایی به مساحت 1200 تا 2000 هکتار کرده‌اند. به نوشته این پایگاه اینترنتی، با وجود اینکه این زمینها به اسم یهودیان ترک است، اما صاحبان حقیقی این زمینها اسرائیلیها هستند. زیرا یهودیان ترک توانایی مالی برای خرید این زمینها را

ندارند.

روزنامه مذکور نوشت: برخی اطلاعات به دست آمده، حاکی از آن است که تأمین مالی خرید زمینهایی به مساحت زیاد در جنوب شرق ترکیه، از سوی برخی بازرگانان اسرائیلی صورت گرفته است.

این گزارش می‌افزاید، اتباع ترک در مناطق جنوب شرق ترکیه تأکید کردند که خریدن این زمینها از سوی اسرائیلیها به صورت علنی انجام می‌شود. آنان گفتند: اسرائیلیها به صاحبان حقیقی زمینها، قیمتهایی بیش از قیمت اصلی زمینهایشان پیشنهاد می‌دهند و با این کار آنها را به طمع می‌اندازند.

ساندی تلگراف: معشوقه عرب و لفوویتز مشاور سیاستهای افراطی وی است. روزنامه انگلیسی ساندی تلگراف از علاقه مندی معاون وزیر دفاع آمریکا به یک زن عرب خبر داد.

به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) روزنامه البیان - چاپ امارات متحده عربی - اعلام کرد: پل و لفوویتز، معاون وزیر دفاع آمریکا و از طرفداران اسرائیل در دولت آمریکا و یکی از عاملان جنگ عراق، به یک زن عرب به نام «شاهه علیرضاء» علاقه مند شده است. این روزنامه افزود: و لفوویتز در مورد بسیاری از سیاستهای افراطی؟ اش با وی مشورت می‌کند. این روزنامه هم؟ چنین اظهار داشت: شاهه علیرضاء، یک زن مطلقه میانسال و متولد تونس است که در عربستان بزرگ شده و فارغ التحصیل رشته روابط بین الملل از دانشگاه سن؟ آنتونی وابسته به دانشگاه آکسفورد است.

وی هم؟ چنین از طرفداران حقوق زنان و برقراری دموکراسی در جهان عرب است و در بانک جهانی مشغول به کار است.

خبرگزاری دانشجویان ایران

یهودیان آمریکا جهت ایجاد امنیت در مدارس رژیم صهیونیستی کمک مالی می‌کنند.

اسرار یهود و اواخرالزمان

جوامع مختلف یهودیان در آمریکا توافق کردند تا نزدیک به 7/4 میلیون دلار برای حفاظت از امنیت مدارس در اسرائیل کمک مالی به این کشور ارائه کنند.

به گزارش خبرگزاری «مهر» به نقل از خبرگزاری آژانس یهود این مبلغ به 550 نفر از گارد امنیتی پرداخت خواهد شد تا از 50 هزار کودکستان در اسرائیل محافظت کنند.

این منبع خبری اعلام کرده است سازمانی به نام جوامع متحد یهود که سازمان حامی فدراسیونهای یهودی در شمال آمریکاست، از 2 سال پیش که دولت رژیم اسرائیل از آنها درخواست کمک کرد 5/16 میلیون دلار در این زمینه به اسرائیل کمک کرده‌اند.

این کمکها در حالی است که تا تاریخ 13 آوریل 2004 تعداد 545 کودک فلسطینی به شهادت رسیدند که همگی زیر 18 و عمدتاً زیر 14 سال سن داشتند و طبق اعلام یونیسف کودکان فلسطینی آسیب پذیرترین قشر در آن واحد جغرافیایی هستند.

گفتنی است که آژانس یهود اسرائیل مسئول جمع‌آوری کمکها برای اسرائیل است.

خبرگزاری مهر

سفر عراقیها به اسرائیل، آزاد شد.

برای نخستین بار در تاریخ دولت عراق از زمان استقلال این کشور در سال 1921، مقام‌های عراقی عبارت «مجوز سفر به تمامی کشورهای جهان به جز اسرائیل» را از متن پاسپورت‌های جدید عراقی حذف کردند.

به نوشته «اعتماد»، سرلشکر هادی عطیه‌المخنه، مدیرکل اداره گذرنامه عراق، با اعلام این خبر گفت که اداره تحت امر وی، اخیراً به صدور پاسپورت‌های جدیدی اقدام کرده است که بر اساس آن، به همه شهروندان عراقی اجازه داده میشود به هر کجای دنیا که میخواهند، حتی اسرائیل، سفر کنند.

به گفته وی، این پاسپورت‌ها به مدت یک سال از تاریخ صدور آن اعتبار دارد. وی از صدور پاسپورت‌های جدیدی در روزهای آینده خبر داد که جعل آن بسیار دشوار خواهد بود.

مدیرکل اداره گذرنامه عراق افزود: آموزش‌های جدید به شهروندان عراقی این حق را میدهد که به تمامی کشورهای جهان حتی اسرائیل که پیش از این در دوره رژیم سابق، سفر به آنجا

اسرار یهود و اواخرالزمان

ممنوع بود، سفر کنند.

وی خاطر نشان کرد که «این بیداری و آگاهی شهروندان عراقی است که او را از سفر به جایی ممنوع خواهد کرد نه قانون روادید».

این در حالی است که خانم پاسکال ایشوورده، وزیر مهاجرت عراق، در گفت‌وگو با روزنامه اسرائیلی «یدیعتو آحارنوت» اعلام کرد که دولت موقت عراق، سرگرم صدور روادید عراقی به یهودیانی است که از سال 1948 از عراق به اسرائیل مهاجرت کرده بودند. وی حتی از امکان پرداخت غرامت به آنان به دلیل مصادره اموال شان خبر داد.

زمان حمله اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران مشخص شد.

منابع دیپلماتیک بلندپایه عرب فاش ساختند، رژیم صهیونیستی خود را برای حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران در ماه سپتامبر آینده آماده میکند.

به گزارش خبرگزاری مهر، این منابع به روزنامه اماراتی «البیان» گفتند: دو خلبان اسرائیلی، در مورد چگونگی استفاده از بمب‌افکن‌های «اف 15 آی» برای حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران، آموزش دیده‌اند.

این منابع گفتند: این آموزش‌ها در چارچوب فراهم ساختن مقدمات حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران از جمله نیروگاه هسته‌ای بوشهر صورت گرفته است.

در راستای تبلیغات و جنجال‌آفرینی رژیم صهیونیستی و آمریکا علیه فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، منابع دیپلماتیک بلندپایه عرب، زمان پیش‌بینی شده برای این حمله را ماه سپتامبر آینده (شهریور ماه) اعلام کردند.

بنا بر گفته منابع دیپلماتیک ارشد عرب، آمریکا برای انجام این عملیات نظامی، هماهنگیهای کاملی را با رژیم صهیونیستی به عمل آورده است تا در صورتی که نتواند پرونده هسته‌ای ایران را به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع دهد، این تهدیدات عملی شود.

بر اساس هماهنگیهای به عمل آمده میان آمریکا و رژیم اسرائیل، در صورتی که اتحادیه اروپایی پرونده ایران را به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع دهد، آنها مانع از اجرای این عملیات نظامی خواهند شد.

اسرار یهود و اواخرالزمان

به گفته منابع دیپلماتیک بلندپایه عرب، طرح نظامی اسرائیل برای بمباران تأسیسات هسته‌ای ایران پیش از اینکه روسیه سوخت هسته‌ای را در اختیار تهران قرار دهد، یعنی در پاییز آینده، اجرا خواهد شد.

این منابع نیز فاش ساختند: اسرائیل قصد دارد این طرح حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران را از طریق حریم هوایی ترکیه انجام دهد.

بنا بر اعلام این منابع، علاوه بر طرح یاد شده، رژیم صهیونیستی با هماهنگی آمریکا طرحی را برای ترور نخبگان سیاسی کشورمان با هدف ایجاد فضای ناامنی در داخل ایران در نظر گرفته است.

دفاع از این اسرائیل، جزو وظایف ایالات متحده میباشد!

ریس؟ جمهوری آمریکا در مصاحبه اختصاصی با روزنامه فرانسوی «فیگارو»، ضمن دفاع از عملکرد خود در بحران عراق، به بیان نطقه‌نظرهای خویش در رابطه با مسائل خاورمیانه پرداخت.

وی در پاسخ به این پرسش که آیا همه کسانی که در آمریکا به ریاست جمهوری می‌رسند، متعهد به دفاع از اسرائیل هستند، گفت: بله، فکر میکنم چنین باشد، چراکه اسرائیل، دوستی قدیمی و کشوری دمکراتیک است و من بر این باورم که دفاع از این کشور، جزو وظایف ایالات متحده میباشد.

بوش در پاسخ به این پرسش که چرا سیاست‌های او درباره درگیری اسرائیل با فلسطینیها و ناامنی در عراق، در عمل، مثل آن چیزی که پیش‌بینی کرده بود، از آب در نیامد، گفت: کشورهای دیگر هم درگیر چنین مشکلاتی هستند، اما به نظر من منشأ اصلی ناامنی در عراق امروز، این است که این کشور در راه رسیدن به آزادی است. جنگی که آغاز شده، بسیار سخت است، اما من به خوبی میدانم که آمریکا باید برای پیروزی در جنگ چه بکند. ما از دیگران دعوت میکنیم در این مبارزه به ما بپیوندند، اما اگر برخیها نمیخواهند و دوست ندارند ما را همراهی کنند، آمریکا خودش و به تنهایی، کاری که باید انجام دهد، به پایان میرساند.

او در پاسخ به سؤال خبرنگار «فیگارو» که از او پرسید، آیا جنگ در عراق و حمله به این کشور در

سال 2003، موجی از آمریکاستیزی و نیز یهودستیزی در جهان به راه نینداخته است، گفت: تا زمانی که من، رهبر جهان آزاد هستم، من و ایالات متحده به محکوم کردن فعالیت‌های یهودستیزانه که آشکارا تنها در چند نقطه مشخص دنیا وجود دارد ادامه خواهیم داد. وی به راه افتادن یک جریان یهودستیزانه در جهان را بیشتر به انتفاضه ربط داد و گفت: این موج یهودستیزی، بیشتر پس از آغاز انتفاضه دوم در سپتامبر سال 2000 و اوج‌گیری فعالیت‌های ضداسرائیلی به راه افتاده است.

وی در بخش دیگری از مصاحبه خود ادامه داد: آمریکا و خاورمیانه در برهه سختی از تاریخ خود به سر می‌برند، چراکه برخی فکر میکنند، دلایلی که دولت من برای جنگ با تروریسم و رفتن به عراق و افغانستان ارایه کرد، دلایل خوبی نبوده و آمریکاییها در این باره اشتباه کرده‌اند، ولی حقیقت درست برعکس است. انگیزه من، همواره متوجه ایجاد جوامعی آزاد که در صلح و دوستی زندگی میکنند و در عین حال تضمین امنیت آمریکا بوده است. البته من انتقادات را میشنوم، اما هرگز اجازه نمیدهم که سیاستی را به من دیکته کنند، چراکه اتخاذ تصمیم‌ها و سیاستگذاریها، کار من است و من برای پذیرفتن تمام فشارهایی که به همراه این انتقادات به من وارد خواهد شد، آماده‌ام.

بوش در پایان گفت: اجازه بدهید به شما بگویم که چه چیزی برای من اهمیت دارد. مهم برای من این است که جهان امروز بدون صدام بهتر است.

ما حدود 15 ماه است که در عراق هستیم و اکنون شاهد کشوری آزادیم؛ کشوری که در حال تولد است؛ کشوری که زندگی در آن بهتر خواهد شد. داستان واقعی دولت من پنجاه سال دیگر نوشته خواهد شد و نه شما و نه من، هیچ‌کدام آن زمان برای خواندن این داستان حضور نداریم.

شیعیان یمن، هدف بعدی کشتار القاعده

پایگاه خبری «سی.اس.مانیتور» در گزارشی به ناآرامیهای اخیر در یمن پرداخته است. به گزارش ایلنا، بنا به گفته تحلیلگران، ایران از شیعیان یمن دفاع میکند تا از نفوذ گروه «القاعده» در یمن که ممکن است تهدیدی برای جمعیت شیعه این کشور باشد ممانعت کند. این پایگاه خبری به هویت این تحلیلگران اشاره‌ای نکرده است.

اسرار یهود و اواخرالزمان

«سی.اس.مانیتور»، قیام گروهی از شیعیان در مناطق کوهستانی شمال یمن و همچنین بیانیه مجهول منتشر شده از سوی «القاعده» مبنی بر اینکه پس از افغانستان و عراق، یمن به باقلاقی برای آمریکاییها تبدیل خواهد شد، دلالت بر این مطلب دارد که یمن به عنوان یک کشور دور افتاده در شبه جزیره عربستان در آینده به سرزمین نزاع و کشمکش تبدیل خواهد شد. نویسندگان این گزارش به نقل از این تحلیلگران، ادعا کرده است: تعارضات و کشمکش های یمن بیش از آنکه مبارزه «القاعده» بر ضد آمریکا و دولت یمن باشد مبارزه ای میان سنیها و شیعیانی است که توسط ایران حمایت میشوند. بر اساس این گزارش، گروه «القاعده» به همان اندازه ای که از آمریکا متنفر است مسلمانان شیعه را نیز خوار می شمارد.

این پایگاه خبری در ادامه آورده است: نزار حمزه، استاد علوم سیاسی دانشگاه آمریکا اظهار داشت: من فکر میکنم ایران به گروه «القاعده» اجازه برپایی هیچ پایگاهی را در یمن ندهد، چون این کار تهدیدی برای شیعیان محسوب میشود.

عنوان: توطئه اسرائیل

اشاره:

بیت المقدس، خانه پاک، محترم و مقدس است که در قرآن از آن با عنوان «ارض المقدسه» یاد شده است. 1 این مجموعه بزرگ عبادی نزد مسلمانان موسوم به «حرم الشریف» است که دو جایگاه و مسجد مقدس اسلامی یعنی «مسجد الاقصی» و «مسجد القبه» یا «قبة الصخره» را در خود جای داده است.

حرم الشریف تقریبا به شکل یک سکو است که غالبا دو مسجد معروف آن با یکدیگر اشتباه گرفته می شود. غیر مسلمانان و به خصوص یهودیان و مسیحیان به آن «تمپل مونت» 2 می گویند. کوه یا تپه ای که به ادعای آنان زمانی معبد سلیمان بر آن قرار داشته است.

اسرار یهود و اعرالزمان

مسجدالاقصى همان است که خداوند در اولین آیات سوره مبارک بنی اسرائیل (اسراء) به آن اشاره کرده است. 3 این مسجد نخستین قبله مسلمانان و دومین مسجدی است که صرفاً به خاطر عبادت و پرستش خداوند بنا شده است.

مسجد یاد شده بسیار جلوتر از مسجدالقبه قرار دارد و پیغمبر اسلام همه دورانی را که در مکه زندگی می‌کردند و تا هفده ماه پس از هجرت به مدینه به سمت آن نماز می‌گزارند. 4

این مسجد محل معراج حضرت خاتم‌الانبیا به افق اعلی است. خداوند در قرآن درباره این مسجد می‌فرماید:

ما پیرامون آن را مبارک گردانیدیم. 5 چرا که این مکان، مقر انبیای الهی، از ابراهیم تا عیسی (ع) و مهبط وحی و محل نزول کتابهای تورات و انجیل و زبور و دیگر صحف آسمانی پیش از قرآن است.

در حدیث امیرالمؤمنین (ع) آمده است که:

مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجد کوفه و مسجد بیت‌المقدس، کاخهای بهشت‌اند که بر روی زمین قرار دارند. 6

مسجد القبه توسط خلیفه اموی، عبدالملک بن مروان به یادبود سفر بزرگ پیامبر (معراج) بنا شد. این مسجد از قاعده‌ای هشت وجهی تشکیل شده که صخره محل معراج پیامبر را احاطه کرده است. در بالای قاعده این هشت وجهی نیز گنبد (قبه) ای دو لایه قرار دارد که بر کل ساختمان مسجد احاطه دارد.

به نظر می‌رسد موضوع اشتباه گرفتن بین مسجدالاقصى و مسجدالقبه، ظاهراً به دلیل نزدیکی این دو بنا و اطلاقی است که در کل، به این مجموعه، شامل این دو مسجد و چند بنای غیر معروف

دیگری که در محوطه حرم الشریف قرار دارد، می‌شود. اما دکتر مروان سعید صالح ابوالروب، استادیار ریاضیات دانشگاه زاید دوبی، این مسئله را طور دیگری می‌نگرد. او در نامه‌ای خطاب به سردبیر نشریه الدستور، چنین اظهار می‌کند:

بین مسجدالاقصی و قبه‌الصخره (مسجد القبه) سردرگمی قابل توجهی وجود دارد. هرگاه در رسانه‌های محلی و بین‌المللی ذکری از مسجدالاقصی به میان می‌آید، عکسی از قبه‌الصخره در عوض آن نمایش داده می‌شود. دلیل اصلی این مسئله، عدم اطلاع عموم مردم، هم‌راستا با توطئه‌های اسرائیل است. در زمان اقامت در ایالات متحده نیز کرارا با این مسئله مواجه بودم، تا آن که اطلاع یافتیم صهیونیستها در آمریکا چنین تصاویری را چاپ و منتشر کرده و به اعراب و مسلمانان می‌فروشدند، برخی اوقات با قیمتهای بسیار اندک و حتی گاهی اوقات به صورت مجانی، و بدین ترتیب مسلمانان آن را به تمام نقاط نصب می‌کنند، به دیوار منازل و دفاتر کارشان.

همین مسئله مؤید این قضیه است که (دولت) اسرائیل می‌خواهد تصویر مسجدالاقصی را از اذهان مردم پاک کند، تا بتواند آن را تخریب و معبد خود را پنهانی بنا کند. و اگر کسی شکایت یا اعتراضی داشته باشد، آنگاه به‌طور زنده تصویر قبه‌الصخره را نشان داده، اظهار خواهند داشت که آنها کاری نکرده‌اند.

عجب توطئه‌ای! هنگامی که از برخی اعراب، مسلمانان و حتی برخی فلسطینیها پرسش کردم، دریافتم که آنها نیز قادر به تمایز بین این دو مکان مقدس نیستند.

این واقعا باعث اندوه و ناراحتی‌ام شد، که اسرائیلیها چه‌قدر تا کنون در پیشبرد توطئه‌شان توفیق داشته‌اند! 7

پی‌نوشتها:

3. ر.ک: سوره اسراء (11) آیه 1.

4. ر.ک: محمدبن الحسن الحرّ العاملی، وسائل الشیعہ، ج 4، ص 310-298.

5. سوره اسراء (11)، آیه 1.

6. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج 99، ص 240.

7. علی فاطمیان، نشانه‌های پایان، ص 300.

عنوان: کلید فهم سیاست آمریکا

دیپلماسی اعراب، در تمام جنگها و حملات اسرائیل علیه جهان عرب، به طور کامل در برابر موضع حمایت؟ گرانه آمریکا قرار داشته است.

به راستی چرا ایالات متحده، منافع و حیثیت معنوی خود را به خطر انداخته است؟ و چرا این کشور، صداقت را از رابطه خود با جهان عرب (300 میلیون نفر)، جهان اسلام (یک میلیارد و 200 میلیون نفر) و بلکه تمام مللی که در سراسر جهان، از شرق تا غرب، به حقوق بشر پای؟ بندند و به رعایت پیمانها و قوانین بین المللی فرا می؟ خوانند، کاملاً کنار گذاشته است؟ و چرا از کشتارها و قتل عامهایی که اسرائیل مرتکب می؟ شود، تحت عنوان همین ارزشها و اصول انسانی، دفاع و حمایت می؟ کند؟

باید گفت که اساساً در طرح این سؤال که نسل اندر نسل بر هر لب و زبانی جاری بوده است،

اسرار یهود و اخرالزمان

اشباهی رخ داده و آن عبارت از این عقیده است که ایالات متحده، اسرائیل را حمایت می‌کند. این اعتقاد نادرست، منجر به اخذ نتایج نادرست شده است. رابطه ایالات متحده و اسرائیل، مبتنی بر حمایت و تقویت (سیاسی) نیست و نیز این مطلب که تلاش بیش از حد اعراب در تأمین منافع استراتژیک آمریکا، نقش این ژاندارم را حذف یا متوقف خواهد کرد، صحیح نمی‌باشد. واقعیت آن است که رابطه آمریکا - اسرائیل، از حد منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی، فراتر است و نیز وقتی که آمریکا، پیشنهاد توافق و حتی حرکت در رکاب اسرائیل را به جهان عرب داد، برقراری این رابطه، هرگز تغییری در موضع آمریکا نسبت به اسرائیل ایجاد نکرد دلیل آن این است که این موضع، مبتنی بر اصول و معتقدات ایمانی است که از حد منافع و محاسبات سیاسی گذشته است.

جدا از دیگر مناطق جهان، تنها خاورمیانه، در معرض تصمیم سیاسی آمریکا در خصوص اجرای آن اصول ایمانی، قرار گرفته است و لابی فعال و پر نفوذ صهیونیستی در ایالات متحده، چیزی جز یک ابزار از مجموعه ابزارهای متعددی که این اصول را به نفع اسرائیل به کار می‌گیرد، نیست. از این رو، ناچار از فهم این اصول و شناخت جایگاه آن در عملیات تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری آمریکا هستیم تا بتوانیم به درک پشتوانه التزام آمریکا نسبت به اسرائیل دست یابیم. در سال 1897م. در شهر بال سوئیس، اولین کنگره صهیونیسم به دعوت «تئودور هرزل» - یکی از روزنامه‌نگاران اتریشی - برگزار شد. اما جنبش و حرکت صهیونیسم مسیحی، سه قرن قبل از آن، از هلند و بریتانیا آغاز و سپس در ایالات متحده مستقر و ریشه‌دار شده بود. کاتولیکها، عقیده داشتند که عصمت، از خصایص «کلیسا»ست و در «پاپ» ظهور می‌یابد. اما پس از آغاز جنبش اصلاح‌طلبی مذهبی - که از آلمان به رهبری مارتین لوتر، کالوین و دیگران نشو و نمو یافت - نظریه‌ای که معتقد بود عصمت، ویژه کتاب مقدس است، (به جای نظر کاتولیکها) مبنی قرار گرفت.

مذهب کاتولیک بر نظر کشیش آگوستین پای می‌فشرد که می‌گفت: آنچه راجع به وجود «کشور خدا» در کتاب مقدس آمده است، در آسمان قرار دارد نه در زمین و ثانیاً: «قدس» و «صهیون»، دو محل معین زمینی، برای سکناى یهود، نیست، بلکه دو مکان آسمانی است که به روی تمام مؤمنین به خدا گشوده است. اما پس از آغاز جنبش اصلاح‌طلب مذهبی، تفاسیر دیگری مبنی بر قرار گرفتن «کشور خدا» را یک واقعیت زمینی و یهود را صاحبان وعده

اسرار یهود و اواخرالزمان

وکالت الهی از جانب او برای ایجاد مملکتش می‌دانست و به بازگشت دوباره مسیح، شروط تحقق آن (از جمله ایجاد اسرائیل بزرگ)، هزاره (آنچه که سالهای خوشبختی حکومت صهیونیسم بر جهان، تحت رهبری مسیح گفته می‌شود) و حتمی الوقوع بودن آن معتقد بود.

و این؟ چنین بود که از نیمه سال 1600م. جنبش «پروتستانتیسیم»، دعوت و فراخوان از یهودیان برای ترک اروپا و بازگشت به فلسطین، به منظور ایجاد «کشور خدا» را آغاز کرد. اولیور کرامول – فرمانروای بریتانیای مشترک المنافع – در اولین اقدام، خواستار یهودی کردن فلسطین به عنوان مقدمه رجعت مسیح شد و در سال 1655، کتابی از کشیش پروتستان آلمانی – پول ولکن هوفر –، انتشار یافت که در آن گفته بود.

یهودیان به محض ظهور دوباره مسیح به مسیحیت خواهند گروید؛ چرا که او را هم؟ چون یکی از خودشان می‌دانند و از مستلزمات این ظهور، همانا بازگشت یهودیان به سرزمینی است که خداوند، خود، آن را از طریق ابراهیم، اسحاق و یعقوب به ایشان اعطا کرده است. و بدین ترتیب، ادبیاتی مذهبی شکل گرفت که طی آن، یهودیان معتقد به نقشه خدا، بنا بر اقتضا، سرنوشت محتوم همه بشر را تعیین می‌کردند و (این ادبیات) تشکیل حکومت آنها را تنها راه بازگشت مجدد مسیح، معین می‌کرد؛ همان بازگشتی که برای همیشه، سرنوشت محتوم جنگ ایمان و کفر را با پیروزی مسیح و فرمانروایی هزار ساله او بر جهان، تعیین خواهد کرد و سپس قیامت به‌پا خواهد شد. در این ادبیات، اعتقاد به پشتیبان قوم یهود در تشکیل حکومتی در فلسطین نوعی از عبادت شمرده می‌شد و از آن به مشارکت بشری در تحقق خواست الهی، تعبیر می‌گردید. تا آنجا که «لرد آنتونی اشلی کوبر» اصلاح‌طلب معروف انگلیسی در سال 1839 گفت:

با وجود آن که یهود، قومی سخت دل و غرق در معصیت‌اند و لاهوت را انکار می‌کنند ولی نسبت به آرزوی مسیحی «رهایی» نیاز مبرم دارند.

اشتیاق به «رهایی» مسیحی، انگیزه مذهبی ایجاد جنبش صهیونیسم مسیحی که سبب حمایت از قوم یهود در راه تشکیل حکومت ایشان در فلسطین به دست خودشان بوده گردید و حتی برای دفع هرگونه عذاب وجدان از مسیحیان پروتستان، «لرد کوبر» شعار «فلسطین، سرزمین بی‌ملت برای ملت بی‌سرزمین» را علم کرد. و از آن پس، پرچمی شد که تمام مسیحیان صهیونیست آن را حمل کردند.

اسرار یهود و اخرالزمان

لرد بالمرستون (عموی لرد کوبر) وزیر امور خارجه وقت بریتانیا، به وسیله ایجاد کنسول؟گری بریتانیا در قدس (سال 1839م.) و انتخاب «ولیم یونگ» یکی از معتقدان به صهیونیسم مسیحی، به سرکنسولی آن، آن را عملی کرد. وی، اصلی؟ترین وظیفه یونگ را حفظ منافع یهودیان، حمایت، تسهیل اقامت و تشویق آنان به بازگشت، معین کرد. در آن زمان تعداد یهودیان فلسطین که بخشی از امپراطوری عثمانی محسوب می؟شد، مطابق اسناد کنسول؟گری بریتانیا فقط به 9690 نفر می؟رسید.

کنسول؟گری بریتانیا، حق حمایت از یهودیان بیگانه فلسطین را در اختیار داشت که (بنا به اعتراف آن را به موجب توافقی تحمیلی از پادشاهی عثمانی گرفته بود. اما حمایت بریتانیا، یهود عثمانی را نیز دربر گرفت و این امر، برای اولین بار، در طول تاریخ جدید، منجر به احتساب کل یهود (به رغم تفاوت اوصاف و اشکال؟شان) در قالب ملتی واحد شد.

در سال 1841م. هنری تشرشل – افسر ستاد امور بریتانیا در خاورمیانه – در نامه؟ای خطاب به موسی مونتیگور – رئیس مجلس نمایندگان یهود در لندن – نوشت:

نمی؟توانم اشتیاق وصف ناشدنی؟ام را نسبت به این امر از تو پنهان کنم که می؟بینم ملتت یکبار دیگر هویت خود را به عنوان یک ملت باز می؟یابد. من معتقدم که تحقق دقیق این هدف ممکن است، اما ناچار از انجام دو امر غیر قابل اغماض هستیم؛ اول آنکه؛ خود یهودیان این مسئله را از طریق اجماع در سطح جهانی به دوش گیرند و دوم آنکه، قدرتهای اروپایی به یاری؟شان بیایند. این موضع در خلال سبقت گرفتن ایده صهیونیسم مسیحی انجیلی بر یهودیت، ظهور و بروز یافت. تا آنجا که تعداد زیادی از رهبران یهود در آن هنگام مشاهده می؟کردند که عملیات تشویق مهاجرت به فلسطین برای اخراج آنان از، اروپا، تحت یک پوشش مذهبی صورت می؟گیرد.

در سال 1845 «ادوارد باتفورد» از دفتر امور مستعمرات لندن، پیشنهاد کرد که:

تشکیل حکومت یهودی در فلسطین، تحت حمایت بریتانیای کبیر انجام شود و به محض آن که یهودیان، خود، قادر به حفظ خود باشند، قیمومیت آن برداشته شود.

همچنین وی بیان کرد:

حکومت یهود ما را در محور رهبری شرق قرار می؟دهد به طوری که مراقبت از عملیات توسعه و تسلط بر دشمنانمان و به زیر کشاندن آنها هنگام نیاز، برای ما ممکن می؟شود.

و بدین ترتیب کاربرد نقشه اسکان یهود در فلسطین در عرصه سیاسی بدون آن که از سایه مذهبی

اسرار یهود و اواخرالزمان

خارج شود، آغاز شد و این تلازم تا کنون استمرار داشته است.

در ششم فوریه 1985، بنیامین نتانیا هو، نماینده اسرائیل در سازمان ملل متحد، طی نطقی در مجمع عمومی گفت:

نامه‌ها و نوشته‌های مسیحیان صهیونیست انگلیس و آمریکا، به طور مستقل بر فکر رهبران در طول تاریخ مثل: لوید جرج، آرتور بالفورد و وودرو ویلسون، در آغاز این سده، تأثیر گذاشته است. رؤیای دیدار بزرگ، شعله تخیل این مردان را برافروخت. کسانی که نقشی محوری در پایه‌گذاری قوانین سیاسی و بین‌المللی، به منظور احیاء حکومت یهود، بازی کردند.

«نتانیا هو» در اقرار به این واقعیت تاریخی صراحت داشت تا آنجا که گفت:

... حقیقتاً اشتیاقی قدیمی در رسوم یهودی؟ مان برای بازگشت به سرزمین اسرائیل وجود داشت و

این رؤیاها که ما را از 200 سال پیش می‌خواند، از میان مسیحیان صهیونیست سر بر آورد.

یک اعتقاد عمومی و رسوخ یافته مذهبی درون جامعه مذهبی آمریکایی جریان دارد که

می‌گوید: خداوند هر کس را نسبت به اسرائیل، بی‌حرمتی کند عقوبت می‌کند و به هر کس آن

را یاری رساند، جزای نیک می‌دهد و به برکت پشتیبانی ایالات متحده از اسرائیل، برکات خدا (از

رزق، خیر، امنیت و سلامت) بر مردم آمریکا نازل می‌شود.

در سال 1642 دانشگاه هاروارد آمریکا اولین مدرک دکترای تاریخ خود را اعطا کرد که عنوان

موضوع آن زبان عبری، زبان مادری بود. اولین کتابی که در ایالات متحده انتشار یافت، سفر

مزامیر (Psalm) بود و اولیه مجله، «یهودی» (The Jew) نام داشت. در آغاز مهاجرت از اروپا به

آمریکا، مهاجران مسیحی انجیلی جهان جدید را به منزله کنعان نو (New Canan) فرض کردند

و انگلستان را که از آن گریخته بودند به مثابه مصر و سرخ‌پوستان آمریکا را فرزندان دهگانه کم

شده از بنی‌اسرائیل. حتی وقتی که یکی از گروه‌های پروتستانی از طایفه مورمون پیش از آن که

به حکومت «یوتاه» برسد و در آنجا استقرار یابد، در صحرای آمریکا سر در گم شد و به بیراهه

رفت، این حادثه را به واقعه‌ای که برای بنی‌اسرائیل در صحرای سینا حادث شده بود، تشبیه کرد

و لذا برای رود «کلرادو» اسم توراتی قدیمی رود «باشان» را انتخاب کردند.

تأثیر صهیونیسم مسیحی بر مهاجران نخستین به آمریکا، به حدی بود که رئیس‌جمهور جفرسون

پیشنهاد وضع علامتی را به جای نشان عقاب، برای آمریکا داد که در آن بنی‌اسرائیل در روز، زیر

ابری که بر سرشان سایه انداخته و در شب زیر عمودی از نور، قرار دارند و این پیشنهاد مطابق

مضامین «سفر خروج» بود.

کشیش جوزف اسمیت، مؤسس کلیسای مارمونی، نظریه تشکیل حکومت یهودی در فلسطین را پایه‌گذاری کرد و از سال 1814م. فراخوانهای انگلیسی - آمریکایی جهت ایجاد وطن برای یهودیان در فلسطین بالا گرفت. یکی از پیشگامان آمریکایی جنبش صهیونیسم مسیحی، کشیش وارد جریسون 1 از آمریکا به فلسطین مهاجرت کرد و یهودیت را پذیرفت و به عنوان مشاور برای دولت آمریکا در قدس و سپس سرکنسول آن در سال 1852 وارد عمل شد و فعالیتهای وی حول موضوع واحد ایجاد وطن یهودی در فلسطین دور می‌زد. وی با حمایت یک مؤسسه یهودی - مسیحی انگلیسی دست به ایجاد یک شهرک زراعی یهودی زد و مسیحیان انجیلی آمریکایی و یهودیان را در آن اسکان داد.

حرکتهای اسکان پس از آن به واسطه سرمایه‌گذاری آمریکاییان به صورت پیاپی ادامه یافت، سپس شهرک «جبل‌الأسل» (در غرب یافا) در سال 1850 برپا شد. اقبال مسیحیان صهیونیست به سکونت در این مکانها از صهیونیستهای یهودی شدیدتر بود چرا که آنان در انتظار «بازگشت دوباره مسیح» بودند.

از آن هنگام سرزمین مذهبی آمریکا به توسعه سازمانها و تشکلهای داخلی دست زد که هدف از آن حمایت معنوی و مادی فزون‌تر برای تحقق پیشگوییهای تورات راجع به بازگشت یهودیان به فلسطین بود. از جمله نخستین مؤسسات مذکور، «سازمان فدرالی دفاع از فلسطین در آمریکا» 2 بود که کشیش چارلز راسل 3 آن را در سال 1930 تأسیس کرد و سازمان «کمیته فلسطین - آمریکا» که توسط سناتور رابرت واگنر 4 به همراه 68 عضو مجلس سنا، 200 عضو مجلس نمایندگان، تعدادی از علمای انجیلی، صاحبان صنایع، اساتید دانشگاهها، روزنامه‌نگاران و ادبای مشهور تأسیس شد. نیز در سال 1942 «سازمان مجلس مسیحی فلسطین» 5 مطابق قرارداد بالفور، به عنوان یکی از موارد تحقق آن، از سوی کشیشان پروتستان و شخصیت‌های بارز اقتصادی، سیاسی و دولتی تأسیس گردید. این سازمانها شعار «سرزمین موعود» و «ملت برگزیده» را بالا بردند و به گونه‌ای آن دو را به یکدیگر مربوط ساختند تا مردم بدانند که شریف‌ترین عمل برای تقرب مسیحیان به خداوند، مشارکت مادی و معنوی در تحقق خواست خدا به واسطه بازگرداندن قوم یهود به فلسطین به عنوان مقدمه رجعت مسیح می‌باشد.

کنگره آمریکا، قطعنامه اجلاس صهیونیستها را - که در سال 1942 در نیویورک برگزار شده بود -

اسرار یهود و آخرالزمان

پذیرفت و در سال 1944 تصمیمی اتخاذ نمود که ایالات متحده را متعهد می‌کرد تا «نهایت تلاش خود را جهت گشودن درهای (سرزمین) فلسطین به روی یهودیان مبذول دارد تا به راحتی و آزادی وارد آن شوند و به آنان فرصت ساختن آن را اعطا کند تا ملت یهود بتوانند دوباره یک فلسطین یهودی دموکراتیک و آزاد بنا کنند.»

کنگره آمریکا عبارت «بازسازی فلسطین» را جایگزین عباراتی نظیر «تشکیل حکومت یهودی در فلسطین» که در بیان کنفرانس نیویورک آمده بود، کرد و این نشانگر آن است که صهیونیسم مسیحی در تحریف و غلو، بسیار شدیدتر از صهیونیسم یهودی عمل می‌کند!!

در ایالات متحده، تعداد 76,754,009 نفر پروتستان در قالب 200 فرقه وجود دارند. فرقه تدبیری 6 دارای بیشترین سهم نسبت به پذیرش عقیده صهیونیسم می‌باشد که تعداد پیروان آن بالغ بر چهل میلیون نفر می‌شود. همچنین گروه پروتستانهای سفیدپوست (معروف به آنگلو ساکسون) 7 مشهورترین شخصیتهای سیاسی، اقتصادی، تبلیغی، رسانه‌ای و نظامی جامعه آمریکا را در خود جمع کرده است.

نتانیا هو (رئیس دولت سابق اسرائیل)، قبل از دیدار با کلینتون – رئیس جمهور وقت آمریکا – بسیار مشتاق به برگزاری نشستی با کشیش جری فالول (شخصیتی معروف از گروه مذکور) بود. در آن جلسه فالول پرسید:

اسرائیل تا چه اندازه می‌تواند از اراضی زائد به نفع فلسطینیان عقب‌نشینی کند بدون آن‌که امنیتش در معرض خطر قرار بگیرد؟
نتانیا هو در پاسخ گفت:

واقعیت آن است که ما نمی‌توانیم جز از مقدار بسیار اندکی عقب‌نشینی کنیم و فالول افزود:
یک عقب‌نشینی هم برایشان زیاد است.

از جمله این شخصیتهای پت رابرتسون، سازنده برنامه تلویزیونی «باشگاه هفتصد» است که به تنهایی 19 درصد آمریکاییها (16 میلیون خانواده) را به خود جلب کرده است. همچنین جیمی شوگرت، صاحب دومین ایستگاه تلویزیونی بزرگ انجیلیان در ایالات متحده، که 10 درصد بینندگان (بیش از 9 میلیون خانواده) را به خود اختصاص داده است، نیز جیم بیکر، اورال رابرتز، کینین کوبلاند، ریچارد دی‌هان و ریکس همبرد، که هر یک مالکیت یک ایستگاه تلویزیونی مبشر انجیلی را در اختیار دارند، جمله‌ای از اعضای گروه مذکور هستند.

اسرار یهود و احرالزمان

همه این شخصیت‌های مذهبی معتقدند که اراده الهی، در ایجاد اسرائیل، نمودار گشته است و خداوند هر کس که اسرائیل را یاری کند، یاری می‌کند و با هر کس که نسبت به آن عداوت بورزد، دشمنی می‌کند. ایجاد اسرائیل به طور حتم باعث وقوع شرط بازگشت دوباره مسیح – که انتظار آن نیز طولانی شده است – می‌باشد و ثانیاً دفاع از اسرائیل عملی مذهبی و جزئی از اصول عقاید است و صرف اتخاذ یک موضع سیاسی بر حوادث متغیر تأثیر نمی‌گذارد.

حکومت سکولار (که احکام و قوانین آن مبتنی بر جدایی دین از حکومت است) در ایالات متحده دارای 1400 ایستگاه مذهبی است که 80 هزار کیش انجیلی در آن فعالیت می‌کنند و اکثر قریب به اتفاق آنان از پیروان مکتبی می‌باشند که اسرائیل را تجلی خداوند و مجسمه نعمتهای او برای نجات فرزندان بشریت می‌دانند!! لذا اگر چه اسرائیل با معضل یا بحرانی مواجه شود، این لشکر مذهبی – رسانه‌ای از طریق کلیساها، ایستگاههای رادیویی، تلویزیونی و سلسله مطبوعات روزانه و هفتگی که انتشار آن را در اختیار دارند، به حرکت درمی‌آید.

حرکت جنبش، از منبای یک اصل ثابت از اصول این جنبشهای مذهبی، آغاز می‌شود و آن این اصل است که قوانین موضوعه بین‌المللی، اسرائیل را شامل نمی‌شود؛ زیرا اسرائیل با همه رژیمهای سیاسی دیگر عالم تفاوت دارد. وجود اسرائیل، تجسم اراده خداست نه (حاصل) ارضای نیاز بشری. ثانیاً، تنها وجوب و شمول خواست و مشیت الهی می‌تواند اسرائیل را در برگیرد که در کتب مقدس آمده و آشکارترین نمونه آن، وعده خداوند برای ملت برگزیده اوست. از این رو، دولتهای اسرائیل – با وجود هر نخست‌وزیری – آزاد از هرگونه قید و قانون می‌توانند نه فقط زیر بار قطعنامه‌های (425 و 338 و 442 و 194) و امروز قطعنامه‌های (1402 و 1403) نروند بلکه زیر بار هرگونه قرارداد امضا شده توسط نخست‌وزیران سابق هم که بعد معلوم شود این قرارداد به ضرر منافع ملت برگزیده یا وعده‌های الهی است نروند، مانند توافقنامه «اسلو...» و این را اکنون شارون عملاً به اثبات رسانده است.

در کتاب پیشگوییها و سیاست 8 نوشته یک زن آمریکایی به نام گریس هالسل – که سخنرانیهای رئیس جمهور، جانسون، را نگاشته است – نویسنده ضمن انتقال تجربیات کاری خود در کاخ سفید می‌گوید:

هر بار که اعضای شورای امنیت ملی جهت تصمیم‌گیری راجع به خاورمیانه، دور هم جمع می‌شوند، نماینده کلیسای انجیلی جهت تطبیق تصمیمات با اعتقادات مثبتی بر پیشگوییهای تورات

اسرار یهود و آخرالزمان

و تفاسیر جدیدی که این کلیسا وضع کرده است، دعوت می‌شود. پس از انتخاب هر یک از رؤسای جمهور جدید آمریکا، یک نفر از نمایندگان این کلیسا، ریاست کشیشان را در انجام سوگند (تحلیف) قانون اساسی، به عهده می‌گیرد.

کلینتون، مراسم تحلیف خود را در برابر کشیش بیلی گراهام، یکی از رهبران این جنبش، به جای آورد.

این جنبش، به بازگشت دوباره مسیح، ایمان دارد و معتقد است که این امر، شروطی دارد که ایجاد حکومت صهیون بر اجتماع یهودیان دنیا از جمله آن شروط می‌باشد و به این دلیل، یاری رساندن اسرائیل را یک واجب مذهبی می‌داند که صرفاً برخاسته از منافع سیاسی نیست.

همچنین این جنبش اصول؟ گرامعتقد است که براساس مشیت الهی، حکومت یهود، مورد هجوم غیر مؤمنین، به خصوص مسلمانان و منکران خدا قرار خواهد گرفت. همان هجومی که منجر به جنگی بزرگ – به نام آرماگدون (هرمجیدون) – می‌شود. 9 در این جنگ از سلاحهای تخریب‌کننده شیمیایی و هسته‌ای استفاده می‌شود و صدها هزار نفر از مهاجمان و یهودیان کشته می‌شوند. زمینه‌های وقوع سناریوی آرماگدون، مطابق آنچه هال لیندسی – یکی از معروف‌ترین رهبران جنبش – در کتاب خود به نام فرجام کره بزرگ زمین ترسیم کرده است، عبارتند از:

1. تشکیل اسرائیل بزرگ؛
2. بازگشت قوم یهود از نقاط پراکنده به سرزمین موعود؛
3. بازسازی هیکل سلیمان؛
4. هجوم کثیری از کفار (مسلمانان و مسیحیان غیر مؤمن به بازگشت مسیح) به اسرائیل؛
5. ظهور دیکتاتوری سخت‌تر از هیتلر، استالین یا مائوتسه‌تونگ که رهبری مهاجمان را به عهده دارد؛
6. پذیرش سیطره این دیکتاتور (که دشمن قوم یهود است) از سوی سرزمینهای وسیعی از جهان؛
7. گرویدن 144 هزار یهودی به مسیحیت انجیلی به گونه‌ای که هر یک از آنها همانند بیل گراهام (کشیش انجیلی معروف آمریکایی) در سراسر جهان پخش می‌شوند تا دیگر ملل را به مذهب انجیلی بکشانند؛
8. وقوع جنگ عظیم هسته‌ای آرماگدون در سرزمینی بزرگ؛
9. نجات یافتن تنها کسانی که به میلاد دوباره مسیح، جسم و معجزه خداوند در بالای میدان جنگ

ایمان دارند در حالی که اجساد بقیه افراد بشر در آهن گداخته، ذوب شده است؛

10. وقوع همه موارد در یک چشم برهم زدن؛

11. فرود مسیح پس از هفت روز به زمین در حالی که ایمان آورندگان به او، اطرافش جمع شده؟ اند؛

12. حکومت مسیح بر جهان، به مدت هزار سال، با صلح و عدالت تا هنگامی که قیامت برپا شود. (عقیده هزاره).

تعدادی از شخصیت‌های سیاسی، دیپلماتیک، رسانه‌ای و نظامی آمریکا که مدیریت مراکز مهمی را به عهده دارند، از پیروان این کلیسا می‌باشند. رئیس جمهور اسبق آمریکا، رونالد ریگان، نیز از این افراد است.

جریان دعوت یک یا چند نفر از شخصیت‌های مذهبی این کلیسا به کاخ سفید، هنگامی که رئیس جمهوری آمریکا برای اتخاذ تصمیم اساسی راجع به خاورمیانه دعوت می‌شود، به امری عادی و تکراری تبدیل شده است.

اهمیت مشارکت شخصیت‌های مذهبی، به علت انطباق تصمیمات سیاسی آمریکا با مشیت خداوند است. در ضمن جنبش کلیسای اصول؟گرا، این مفهوم گنجانده شده است که مشیت خداوند، توسط تفاسیر پیشگویی‌هایی که در اسفار تورات و عهد قدیم (سفر رویا، سفر حزقیاء، سفر یوحنا و...) آمده است، مشخص و معین می‌شود. جنگ آرماگدون که ظهور مجدد مسیح، بلافاصله پس از آن واقع می‌گردد، از همین پیشگوییهاست.

مجله «نیویورک تایمز» در ماه مارس سال 1981 به نقل از کشیش جری فالول، یکی از شخصیت‌های بزرگ این جنبش، نوشت که ریگان به او گفته است:

جرى!... من ایمان دارم که ما با سرعتی زیاد به سوی آرماگدون می‌رویم.

در اکتبر 1983 ریگان در جمع کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل گفت:

من آرزو می‌کنم که ما آن نسلی باشیم که جنگ آرماگدون را درک خواهد کرد. به درستی که پیشگوییهای کتب عهد قدیم، زمان ما را توصیف می‌کنند....

رابطه بین ایمان مذهبی به پیشگوییها و عمل سیاسی - نظامی، رابطه‌ای مستقیم است. این جنبش به پیروانش تعلیم می‌دهد که از جمله تکالیف انسان مؤمن آن است که همه امکانات و تواناییهایش را در راه اجرای مشیت خداوند به کار گیرد و خداوند از میان مردم، کسانی را که شایستگی و

توانای

پی؟نوشتها :

1.Warder Gresson.

2.pro-palestine Federation of America.

3.ch. ,E , Rusell

4.R. Wagner

5.Christian Council of Palestine

6.Indispensationalism

7.White Anglo-Saxon protestant (W.A.S.P)

8.prophecy and politics

9. این نام، اسم محلی بین «الخلیل» و کرانه باختری «است که جنگ در آن واقع خواهد شد.

عنوان:تشکیلات مسیحی حامی اسرائیل

فهمیدن این مسئله که بسیاری از تشکیلات و سازمانهای مسیحی در ایالات متحده و قسمتهای مختلف جهان شدیداً حامی اسرائیل هستند باعث رضایت و دلخوشی است. در کنار این مسیحیان، یهودیان و کشور اسرائیل قرار دارند که به بهترین صورت قادر به اجرای برنامه خداوند در مورد

اسرار یهود و احرالزمان

سرزمین مقدس و نگهداری مکانهای تقدیس شده آن برای تمام مذاهب و ادامه داستان کتاب مقدس و آماده ساختن راه بازگشت دوباره مسیح (ع) هستند. مسیحیان نظارت یهود را بر تورات و شریعت موسی (ع) در طول اعصار، تحسین نموده‌اند. در حالیکه مسیحیان و یهودیان ممکن است در تمام نکات خداشناسی اتفاق نظر نداشته باشند، مشترکاً دور هم جمع شده‌ایم، با این هدف که از اسرائیل حفاظت کرده و آن را نیرومند سازیم.

اسرائیل پشتیبانی مسیحیان صهیونیست را به رسمیت شناخته و برای ارتباط بیشتر خود با آنها تلاش می‌کند.

اعراب فلسطینی با بی‌حرمتی کردن نسبت به مکانهای مقدس مسیحیت، ممانعت از زیارت مسیحیان، نابود ساختن انجمنهای مسیحی در خاورمیانه و انجام اعمال تروریستی بر علیه شخصیتها و گروهها، موقعیت را برای اسرائیل مستحکم‌تر ساخته‌اند.

پایگاههای مسیحیت صهیونیستی در آمریکا

کیش ابراهیم 1: مسیحیانی که سابقاً مسلمان بوده‌اند و دوستدار انجمنهای اسرائیلی هستند. طلاب کتاب مقدس 2: گروهی نه نسبتاً جدید، از دوستان مسیحی اسرائیل. این سایت دربردارنده منابع بسیاری به نفع اسرائیل است که از شناخت حقیقت اسرائیل و دروغهای دشمنان آن حمایت می‌کند.

پلهایی برای صلح 3: تشکیلی مسیحی و مستقر در اورشلیم و چند منظری است که وقف ایجاد روابط صادقانه و صمیمانه میان مسیحیان و یهودیان شده است، در حالیکه نگران سرزمین و مردم اسرائیل می‌باشد. این آرزوی ماست که مسیحیان و یهودیان را در کنار هم در حال کار برای ساختن اسرائیلی امن‌تر ببینیم.

جنبش مسیحی برای اسرائیل 4: این سازمان اهدافی در ارتباط با انجمنهای اینترنتی یهودی دارد: مقابله با ازدیاد شدید و ویرانگر افکار ضد یهودی و ضد اسرائیلی و افشا کردن آنها از مسیر رسانه‌ها، و حمایت مطلق از جنبش یهودی.

ائتلاف مسیحیان برای آمریکا 5: وسیع‌ترین و فعال‌ترین تشکل با ریشه‌های محافظه‌کارانه در سازمانهای سیاسی آمریکا است، که مردم با ایمان را دعوت به فعالیت در ساختن و شکل دادن دولتشان می‌کند. این تشکل توسط پت روبرتسون (Robertson) (Pat) پایه‌ریزی شد کسی که

اسرار یهود و اخرالزمان

طرفداری صریح و دو آتشه برای اسرائیل در سایت خود و 700 برنامه تلویزیونی در شبکه مسیحی به حساب می‌آمد.

مسیحیان برای اسرائیل، 6 مأموریت این گروه خدمت به کلیسای آمریکا با کمک کردن به درک اهداف خداوند در مورد مردم برگزیده خود (یهودیان) و رسیدن به فهم درست ریشه‌های یهودی ایمان ماست از طریق خبرنامه‌ها و روزنامه‌های رایگان.

تشکل مسیحیان دوستدار اسرائیل 7: با مرکز فرماندهی در اورشلیم و دفاتر مختلف در ایالات متحده و بسیاری کشورهای دیگر برنامه‌های گره‌گشا و مشفقانه‌ای را اداره می‌کند که به یهودیان برای بازگشت به اسرائیل از شوروی سابق، اتیوپی و نقاط مختلف جهان – که یهودیان در آنها پراکنده‌اند – کمک می‌کند. سایت و نشریات آنها به یهودیان و مسیحیان به صورت یکسان درباره حوادث اخیر، با توجه به اسرائیل که تحت نورانیت سخنان خداوند در کتاب مقدس قرار گرفته تعلیم داده و آگاهی می‌بخشد.

دوستان مسیحی انجمنهای مقیم اسرائیل 8: سازمانی مسیحی است با پایگاهی در اسرائیل که در جهت پشتیبانی انجمنهای مقیم اسرائیل در Yasha به وسیله منابع مالی و همچنین آموزش «جامعه مسیحیان نگران اسرائیل» کار می‌کند.

دفاتر دیوید آلن لویس 9: او معتقد است که اسرائیل کلید فهم پیشگوئیهای کتاب انجیل و بیت المقدس قلب اسرائیل و معبد نیز قلب بیت المقدس است.

انجمن مذهبی اچاد 10: «اچاد» کلمه عبری به معنی «یگانه، فرد، یکی» است. این «یکی بودن» معمولاً از پیوستن اجزا مشتق می‌شود. هدف این سازمان این است که بدن مسیح (ع) را به یکی بودن و یکتا بودن تبدیل کند. بدنی که شامل یهودیان و غیر کلیمیان می‌شود که، ممکن است به «یک فرد جدید» که از آن در حمایت از انجمنهای مذهبی اسرائیل صحبت شده تبدیل شویم.

حمایت از انجمنهای مذهبی اسرائیل 11: این سازمان دریچه‌ای وحیانی به سوی مسیحیت می‌گشاید. ما به گستره جهانی مسیحیان الهام می‌کنیم که در فرمان کتاب مقدس از طریق دعا و کمکهای مالی برای ثمر دادن سازمانها در اسرائیل شرکت کنند. این وظیفه از طریق سایت اینترنتی، متمرکز کردن دعایشان بر میانجی‌گری جهانی، خبرنامه‌ها، ویدئوها، نوارهای صوتی، کتابها، کنفرانسهای تعلیمی، تورهای زیارتی، نظارت بر سرمایه‌گذاری اسرائیل که حمایت مالی برای رشد تعداد سازمانها را در اسرائیل تقبل می‌کند، انجام می‌شود.

اسرار یهود و اواخرالزمان

پروژه اگزوبوس 12: سازمانی کاربردی، و مبتنی بر پیشگوئیه‌ها و مربوط به یهودیان است که عمدتاً در اوکراین و همچنین در مولداوی و بلاروس و روسیه تلاش می‌کند. اگزوبوس مردم یهود را در نقل و انتقال از محل زندگی‌شان به فرودگاهی که از آنجا به اسرائیل پرواز کنند کمک می‌کند. این پروژه در حال حاضر دارای 16 پایگاه است که در اوکراین پراکنده‌اند.

توجه به اورشلیم 13: سازمانی مبتنی بر کتاب مقدس که بر مداومت روند ایجاد صلح در خاورمیانه تأکید دارد و بیشتر متوجه اورشلیم است. هر ماه خبرنامه‌ای را توسط «دارل یانگ» از کلیسای گفت ستمفین بابتسیت در دانویل کنتاکی منتشر می‌کند.

انجمن طرفداران انجیل در اسرائیل 14: در سال 1938 تأسیس شد تا به یهودیان کمک کند از وحشت آدم‌سوزی نازی‌ها خود را برهانند. هم‌اکنون تلاش می‌کنند تا به هر شکلی از اشکال یهودی‌ستیزی مقابله کنند و از حقوق یهودیان برای زندگی در وطن باستانی‌شان اسرائیل، حمایت نمایند. دکتر «الوود مک کوئید» به عنوان سردبیر و رئیس انتشارات و دفاتر رسانه‌ای به انجمن دوستان اسرائیل خدمت می‌کند.

تجربه‌های جلیل 15: مکانی مسیحی به همراه اعلامیه‌ای که می‌توانید آن را برای حمایت از اسرائیل و خرید محصولات اسرائیلی امضا کنید. همچنین دارای موسیقی مسیحی و ساخته شده در اسرائیل است.

پیش‌گوییهای لیندسی 16: سایت متخصص پیش‌گویی و بهترین فروشنده کتاب که بعضی او را مؤسس جریان مسیحیت صهیونیستی در آمریکا می‌دانند.

هواداران آمریکا 17: این گروه دارای بخشی مربوط به خاورمیانه است که شامل راهنمای قابل چاپ دعا برای اسرائیل به نام «31 دعای روزانه کتاب مقدس و بیانیه‌ای برای تقدیس اسرائیل، آمریکا و جوانان» و همچنین بخشی به نام فهم تروریسم فلسطینی است که دربردارنده اسلایدهایی برای نمایش «اسرائیل تحت حمله» می‌باشد. این گروه در بخشی از سایت خود از مردمی که قلبی رئوف دارند برای دعای خاورمیانه تقاضای ارسال پیام می‌کند.

هواداران اسرائیل 18: سایت خواهر هواداران آمریکا است که دسته‌ای را برای دعا در اسرائیل و برای اسرائیل آماده می‌کند.

سفارت بین‌المللی مسیحی در اورشلیم 19: سایت شامل بخشهایی درباره نبرد با یهودی‌ستیزی و 4 کنگره بین‌المللی درباره صهیونیسم مسیحی است این سایت لینکهای گسترده به سایتهای خواهر با

اسرار یهود و اواخرالزمان

زبان خودشان در کشورهایمانند نروژ، آلمان، فنلاند، سوئد، دانمارک، برزیل، هلند، جمهوری چک و اسلواکی دارد. همچنین این گروه نشریه و ماهنامه‌ای را با عنوان «جهان اورشلیم» بصورت رایگان منتشر می‌کند.

اسرائیل، محبوب من 20: سایت مرکز بین المللی مسیحیت صهیونیستی است. شامل اخبار، لینکها، محصولات اسرائیلی برای فروش، یک مجله، عکسها، محلهای بحث و گفتگو، گروههای چت (گپ)، تورها و بسیاری چیزهای دیگر.

دفاتر جان هاگی 21: سایت متخصص پیشگوییها و بهترین نویسنده است. از طریق دفاتر جان هاگی مسیحیان مشغول گردآوری نیرو از یهودیان هستند تا یهودیانی را که آرزوی بازگشت دوباره به اسرائیل را دارند از سراسر جهان نجات دهند. تاکنون، دفاتر جان هاگی دو میلیون دلار صرف حمایت از انتقال بیش از چهار هزار نفر به اسرائیل کرده است.

دفاتر اولیوروت 22: اختصاص به این کار داده شده که مطالعات انجیل و منابعی را برای فهم درست برنامه خداوند برای اسرائیل، مردم یهود و میراث مسیحیت فراهم کند.

پیشگویی در امروز 23: «جیمی دیانگ» 24، در حالیکه در تورهایی در آمریکا و اروپا صحبت می‌کند، مقیم اسرائیل است. جیمی تازه‌ترین اخبار خاورمیانه را با عالی‌ترین ترکیب با سیاست و بینشهای انجیلی و پیشگویانه که امروزه در هیچ رسانه‌ای یافت نمی‌شود به همراه خود دارد.

تصنیف، آواز 25: متون مربوط به انجیل، مناظری از دیوار غربی، اخبار اسرائیل، کتاب «آموزه‌های خداوند با نظر به اسرائیل» نوشته شده توسط یک مسیحی بنیادگرا، را ارائه می‌دهد. سلام اورشلیم 26: خانواده سایتهای اینترنتی که اخبار و اطلاعاتی را که از اسرائیل حمایت می‌کنند ارائه می‌دهد. رئیس مسیحی پروتستانی این سایت در سایت یاهو، گروه خبری را به نام «حقیقت اورشلیم» اداره می‌کند.

فرقه ساکنین 27: این سایت شامل آموزه‌های بیشماری درباره ریشه‌های عبری صهیونیسم، اسرائیل، اخبار و حوادث جاری از اسرائیل و پیش‌گوییهاست.

مقاومت برای اسرائیل 28: برای ارتباط بیشتر میان مسیحیان و یهودیان و همکاریهای بیشتر میان آنان در زمینه‌های انتشار موضوعات مرتبط با کتاب مقدس و حمایت از یهودیان و اسرائیل فعالیت می‌نماید. برنامه‌ریزی صدهزار مراسم مذهبی و یک میلیون مسیحی معتقد و دعا برای اسرائیل، پروژه فیلم اکسودوس (مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به کنعان)، 20 حقیقت درباره اسرائیل از

اسرار یهود و اخرالزمان

بخش‌های فعالیت این گروه است.

صدای شیپور 29: تحلیل پیشگویانه اسرائیل، مقالات و شعرها.

صهیونیست: گروهی از مسیحیان صهیونیست 30 مقیم اسرائیل و ایالات متحده که آرزوی کمک به آموزش مسیحیان جهان درباره اسرائیل و جایگاه مهم آن در کتاب مقدس در زندگی ما و در جهان امروز را دارند. هدف ما این است که منابع تعلیمی تأثیرگذار و به روزی را همانند تفسیرها، تحلیل‌های حوادث جاری ارائه دهیم تا تصویر واضح‌تری را از موقعیت اسرائیل به معتقدین به خدای اسرائیل داده باشیم.

پایگاههای مسیحی در برزیل

سازمان برزیلی «چامارا» به عنوان مجموعه‌ای از سایت‌ها: سایت اصلی (با تأکید بر پیشگوئی کتاب مقدس)؛ بت شالوم 31: اطلاعات درباره کشمکش خاورمیانه؛ شالوم کار دز 32 کارت پستالها به همراه عکسهایی از اسرائیل.

پایگاههای مسیحی در انگلیس

دوستان مسیحی اسرائیل در انگلیس 33: ما سعی می‌کنیم اسرائیل را با حمایت‌های عملی و روحی تقدیس کنیم. همچنین مشغول تعلیم عشق خداوند به اسرائیل و اهداف او در مورد اسرائیلیان و درباره ریشه‌های عبری ایمانمان هستیم.

پی‌نوشتها:

اسرار يهود و اخر الزمان

- Abrahamic Faith. 1.
- Bible Students. 2.
- Bridges for Peace. 3.
- Christian Action For Israel. 4.
- Christian Coailtion of American. 5.
- hristians for Israel. 6.
- Christian Friends of Israel. 7.
- CFOIC)Communities) Christian Friends of Israel. 8.
- David Allen Lewis Ministries. 9.
- Echad Ministry.10.
- Embrace Israel Ministries.11.
- Exobus Project.12.
- Focus on Jerusalem.13.
- The Friends of Israel Gospel Ministry.14.
- Galilee Experience.15.
- Hal Lindsey Oracle.16.
- Intercessors for America.17.
- Intercessors for Israel.18.
- International Christian Embassy Jersualen.19.
- Israel my beloved.20.
- John Hagee Ministries.21.
- Olive Root Ministries.22.
- Prophecy Today.23.
- Jimmy Deyounge.24.
- Singing.com.25.
- Shalom Jerusalem.26.

Sojourners.com.27.

Stand for Israel.28.

Trumpet Sounds.29.

Zionist.com.30.

Beth Shalom.31.

Shalom Cards.32.

Christian Friends of Israel.33.

عنوان: چرا مسیحیت صهیونیستی؟!

در پاسخ به سؤال برخی دوستان که طرح مباحثی پیرامون «مسیحیت صهیونیستی» برایشان سؤال? برانگیز شده بود عرض می?کنیم که:

1. «مسیحیت صهیونیستی» جریانی «فرهنگی، سیاسی» است که با تکیه بر آموزه?های توراتی، تمایلات سیاسی صهیونیستی و امکانات نظامی آمریکا سعی در کسب سلطه کامل بر جغرافیای فرهنگی و خاکی مسلمین (از نیل تا فرات) دارد.
2. این جریان موضوع زمینه?سازی ظهور مقدس را بهانه حضور در خاورمیانه، حمایت از اسرائیل، تسلط بر عراق و... ساخته است.
3. این جریان «ظهور حضرت عیسی(ع)» را مشروط به تشکیل اسرائیل بزرگ، انهدام بیت?المقدس، بنای هیکل سلیمان و بالاخره واقعه «آرماگدون» می?شناسند و حذف عوامل مزاحم تحقق این استراتژی، مقابله با مسلمین و روحیه جهادی شیعیان، سلطه کامل بر ایران اسلامی و قتل عام مخالفان سلطه صهیونیسم بر سرزمینهای اسلامی را مقدمه لازم به شمار می?آورد.
4. رسانه?های غربی، به ویژه سینمای هالیوود طی سه دهه اخیر سعی در القاء آموزه?های آخرازمانی توراتی از طریق فیلمهای سینمایی و بازیهای کامپیوتری و... به مردم غرب و زمینه?سازی ذهنی برای آنها داشته و چهره منفور، غیر واقعی و ظالمانه?ای از مسلمین،

جهداگران مسلمان شیعی و فرهنگ ولایی ارائه کرده؟ اند. همچنین سازندگان این فیلمها سعی در ایجاد انفعال و تأثیرپذیری در روحیه جوانان مسلمان داشته و تلاش می‌کند آموزه‌های مذهبی و دینی آنها به ویژه باور مهدوی و موعودی را خرافه، اساطیری و موهوم جلوه دهند.

5. غرب در دهه‌های آخر قرن بیستم (به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی) دریافت که ایده «مهدوی» و فرهنگ ولایی اصیل که توسط شیعیان مطرح می‌شود از استعداد بالقوه و شگرفی برای تهدید فرهنگ و تمدن الحادی و سیاست استکباری غرب برخوردار است و به عنوان طرحی جایگزین «فرهنگ لیبرالیستی» می‌تواند جاذب عموم مردم سرخورده جهان امروز شود؛ از اینرو مخدوش ساختن چهره این فرهنگ، القاء این معنا که آینده از آن فرهنگ لیبرالیستی است و بیهوده جلوه دادن هرگونه تلاش برای تغییر وضع موجود در دستور کار گردانندگان نظام سلطه در بخشهای فرهنگی و سیاسی غربی قرار گرفته است.

6. متمسک شدن به موضوع «قریب الوقوع بودن ظهور حضرت مسیح (ع)» برای محتوم جلوه دادن سلطه یهودیت و مسیحیت بر کل جهان در هیأت حکومت جهانی، حکایت از طرحی زیرکانه، مفرح و سلطه‌جویانه دارد که عدم بازشناسی صبغه فرهنگی و سیاسی آن و همچنین مخفی ماندن زوایای این امر برای مخاطبان مسلمان موجب بروز انحراف فرهنگی جوانان و تأثیرپذیری آنها از آموزه‌های منحرف غرب مسیحی و یهودی خواهد شد.

7. غرب دریافته است که ایده مهدویت به صورت اصیل (چنانکه نزد شیعیان است) می‌تواند کیان فرهنگی و مدنی غرب را با چالش جدی و بنیان‌کن روبرو کند. چنانکه در یک قرن گذشته انگلستان با آخ فرقه‌سازی در میان مسلمین (بهائیت، باییت، شیخیه و...) سعی در ایجاد تفرقه و انحراف میان شیعیان و پیروان سایر مذاهب کرده است.

کنفرانس دهه هشتاد «تل آویو» و حضور جمعی از شیعه‌شناسان در آن کنفرانس روح حرکت‌های اصلاح‌طلبانه مسلمین را برای غرب و یهودیت صهیونیستی آشکار ساخت. در آن نشست اعلام شد که «نهضت سرخ عاشورا و باور سبز مهدوی» دو عامل مهم و تعیین‌کننده در حرکت‌های اصلاح‌طلبانه شیعیان است.

مقابله با حاق فرهنگ اصلاح‌طلبانه (فرهنگ ولایی شیعه) و عوامل مبلغ آن (کانون مبلغان ایرانی آن) مهم‌ترین استراتژی غرب برای حفظ نظام سلطه خود در سرزمینهای شرق اسلامی و سایر بلاد است.

8. طی چهار صد سال اخیر غرب تمامیت ولایت (مهر و دوستی) و وفالیت (حکمرانی و خلافت) را به خود معطوف ساخته و هر جریانی جز آن را سرکوب کرده است. غرب دریافته که توجه، مهرورزی، دوستی و توسل مستضعفان به حجت حیّ خداوند و آمادگی پذیرش ولایت و ظهور حضرتش به معنی به صدا در آمدن زنگ مرگ تمام عیار فرهنگ و تمدن استکباری است. به زعم آنان ارائه چهره؟ ای ناپسند از «موعود مقدس» و معرفی مسلمین و شیعیان به عنوان وحشت آفرینان تروریست می؟ تواند راه خلاصی از بن؟ بست و بحران فراگیر قرن جدید باشد. مسیحیت صهیونیستی با توسل و تمسک به این حيله و با استفاده از همه قوا سعی در حفظ قدرت غرب و استمرار حاکمیتش بر سرتاسر جهان دارد. به طوری که از اولین سالهای پیروزی انقلاب اسلامی شاهد ورود فیلمهایی چون «نوستر آداموس» و صدها فیلم دیگر از این دست بودیم که سعی در مخدوش ساختن چهره مقدس منجی آخرالزمان و موعود مسلمانان کرده است. بازشناسی این جریان محرف، نقد و رد عملکرد تبلیغاتی، سیاسی و نظامی آن در جهان و به ویژه سرزمینهای اسلامی مقدمه؟ ای است برای مصونیت بخشیدن به جوانان، بیداری گردانندگان و حاکمان سرزمینهای اسلامی و متذکر شدن محققان و مبلغان برای نقد و مقابله جدی فرهنگی با این خطر بزرگ. و بالاخره، تمامی شیعیان و به؟ ویژه جوانان فرهیخته ناگزیر به هوشیاری و کسب آگاهی کامل از همه آنچه که در حوزه؟ های مختلف معرفتی و فرهنگی می؟ گذرد هستند و تنها توسعه دریافتهای و مطالعه جدی و فراگیر می؟ تواند آنان را در رویارویی با آنچه که کیان تفکر و فرهنگ اسلامی را به مخاطره می؟ اندازد یاری دهد. فراموش نکنیم که دشمن با مراقبت تمام و با تأسیس مراکز عمده مطالعاتی، همه حرکتهای مسلمانان و شیعیان طالب فرهنگ جهادی و ولایی را پیگیری می؟ کند و با جدیت تمام به شناسایی عکس؟ العملهای آنان در برابر تصمیمات و اعمال غرب استکباری می؟ پردازد.

اشاره:

بر اندیشمندان به ویژه ساکنان شرق اسلامی پوشیده نیست که غرب استعماری طی یکی دو قرن اخیر همواره جهت سلطه بر سرزمین های اسلامی سعی در فرقه سازی و فرمایش نیروهای مسلمین داشته است تا با ایجاد اختلاف زمینه های بیشتری را برای سلطه خود فراهم سازد. بولتن G2 یک سرویس خبری به روز 1 است که به صورت تخصصی به بررسی موضوعات اطلاعاتی و امنیتی می پردازد و مطالب آن تنها برای مشترکین آن ارسال می شود. سردبیر این بولتن را ژوزف فره، با سابقه 25 سال فعالیت ژورنالیستی، برعهده دارد. مطلب زیر، خلاصه مقاله ای با عنوان «آیا بن لادن همان مهدی است؟» است، که در تاریخ 29 مارس 2004 (9 فروردین 83) در این بولتن منتشر شده است که با هم نگاهی گذرا به این مطلب می اندازیم.

به گزارش بولتن G2، کارشناسان اطلاعات و امنیت ارتش ایالات متحده مشغول بررسی قطعه فیلم به دست آمده از اسامه بن لادن هستند که در آن فیلم وی در کنار صحرایی ایستاده و تابلویی که عبارت عربی «مهدی؟ منتظر» بر روی آن نوشته شده است.

هیچ یک از افرادی که این قطعه فیلم ویدیویی را بررسی کرده اند در مورد معنای دقیق این عبارت مطمئن نیستند. اما احادیث – مجموعه ای از نوشته های مقدس اسلامی که مکمل قرآن هستند – پیشگویی کرده اند که چهره ای مسیحایی در آخرالزمان ظهور می کند که مهدی نامیده می شود. این مهدی به همراه عیسی مسیح، مؤمنین را به سوی نبرد و پیروزی بر کفار رهبری خواهد کرد.

سوالی که این قطعه ویدیویی ایجاد می کند این است که آیا بن لادن خود را مهدی می داند؟ و یا؛ این که منتظر قیام کس دیگری است که رهبری را در دست گیرد. به هر صورت، افزوده شدن ابعاد پیشگویی های آخرالزمانی اسلام به فضای پر تنش جنگ بین المللی تروریسم ممکن است به طور جدی، تصمیم گیری را برای استراتژیست های غربی دشوار کند.

بر اساس اخبار واصله منابع نظامی بولتن G2، برخی از بازداشت شدگان اردوگاه گوانتانامو به بازجویان گفته اند که به این علت به تشکیلات القاعده پیوسته اند، که تصور می کردند، بن لادن

«مهدی منتظر» است.

از سوی دیگر نیروهای اطلاعاتی ارتش ایالات متحده مستقر در عراق گزارش کرده‌اند که برخی از تروریست‌هایی که حین ورود به عراق در مرزهای این کشور دستگیر شده‌اند، در بازجویی‌ها اعتراف کرده‌اند که به دلیل اعتقادشان به پیشگویی‌های آخرالزمان اسلام، به القاعده پیوسته‌اند.

مسلمانان معتقد – چه سنی و چه شیعه – انتظار دارند که روزی مهدی برای برقراری عدالت در جهان باز گردد. مهدی به عظمت پیامبر اسلام نیست ولی چهره و شخصیتی مسیحایی است که تمام فرق اسلامی به آن اعتقاد دارند و نقطه مشترک اعتقادات همه مسلمین است.

از اواخر سال 2001 بن لادن امضای «اسامه بن محمد بن لادن» را به جای امضای همیشگی خود «اسامه بن لادن» به‌کار می‌برد. این موضوع بسیار قابل توجهی است، زیرا به اسامه بن لادن رهبر القاعده بعدی آخرالزمانی می‌بخشد. چرا که براساس مطالعات اسلام‌شناسان، در حدیث آمده است که مهدی در میان دیگران، با این حقیقت که نام پیامبر را به همراه دارد، متمایز است. «المهدی» در زمانی که مسلمانان در هر گوشه دنیا در مضیقه و تنگنا قرار دارند ظهور می‌کند. او با کافران می‌جنگد، مسلمین را متحد می‌کند، عدالت و صلح را به جهان می‌آورد، بر اعراف حکم‌رانی می‌کند و زمانی که مسیح ظهور خواهد کرد، در مکه نماز می‌گذارد. برخی از تحلیل‌گران مسایل جهان اسلام انتظار داشتند که بن‌لادن برای مشروعیت بخشیدن به فعالیت‌هایش، خود را به عنوان «خلیفه» معرفی کند. اما با توجه به ساختار غیر منطقه‌ای، تشکیلات سازمانی القاعده، او به قدرتمندترین عنوان در اسلام، یعنی «مهدی» متوسل شده است. مهدی و عیسی مسیح، دو شخصیت مثبت پیشگویی‌های آخرالزمان اسلام هستند، که در آخرالزمان ظهور می‌کنند و با یکدیگر به نبرد با کفار و نیروهای شیطانی می‌روند. براساس تحقیقات دکتر تریموتی فرنیس، خلاصه خصوصیات مهدی؛ برگرفته از منابع اسلامی به صورت زیر است:

× او از نوادگان پیامبر اسلام و از نوادگان فاطمه دختر پیامبر است.

× او همان پیامبر است.

× پیشانی بلند و بینی برجسته دارد.

× او بسیار بخشنده و نوع‌دوست است.

اسرار یهود و اواخرالزمان

- × از سرزمین عربستان قیام می‌کند و با تشویق و تحسین و هواداری مردم، در مکه، رهبری مسلمانان را در دست می‌گیرد.
- × او از طرف ارتشی از سوریه که بعدها در بیابان فرو می‌روند؛ مورد تهاجم قرار می‌گیرد.
- × او زمین را از عدالت و برابری پر می‌کند.
- × او مدت 5، 7 و یا 9 سال با همراهی عیسی مسیح حکومت می‌کند و پس از آن، بعد از مدت نامعلومی قیامت فرا می‌رسد.
- حال باید دید اگر بن‌لادن یا یکی دیگر از رهبران مسلمین، خود را مهدی بنامد، آیا این موضوع تغییری در سیاست‌های استراتژیست‌های ایالات متحده ایجاد خواهد کرد؟
- فرنیش می‌نویسد: اگر این ادعا برای جهان اسلام قابل قبول باشد، ایالات متحده دیگر نمی‌تواند ادعا کند که تنها با تروریسم می‌جنگد و در اصل جنگ بر علیه تروریسم به یک جنگ بین‌المللی مذهبی بدل می‌شود.

پی‌نوشت:

1. OnLine

عنوان: بازی‌های رایانه‌ای، سلاح تبلیغاتی

چکیده:

بازیهای رایانه‌ای را نباید صرفاً پدیده‌ای برای سرگرمی کودکان و نوجوانان دانست. این بازیها اغلب به ابزار تبلیغاتی مهمی در دست ارتشهای مهاجم و سرکوبگر به ویژه ارتش آمریکا تبدیل شده‌اند و در بطن خود، هدف و بیانی سیاسی را دنبال و القای می‌کنند.

بازیهای رایانه‌ای از این پس، بخشی از چشم‌انداز فرهنگی به‌شمار می‌روند. برای آن‌که به صحت

اسرار یهود و احرالزمان

این گفته مطمئن شویم، کافی است به گفتمان رسانه‌ها و طبقه سیاسی گوش فرا دهیم. به هنگام گشایش کلبه رایانه‌ای در Futuroscope در شهر پوانیه فرانسه در روز 19 آوریل 2003، ژان – پیر رافارن به حمایت از صنعت بازیهای رایانه‌ای شتافت و از تأسیس یک مدرسه ملی برای رسانه‌های ارتباط زنده، در آینده نزدیک خبر داد و حتی سخن از «جمهوری رایانه‌ای» به میان آورد.

در اوایل دهه نود، طی جنگ خلیج فارس، بسیاری از روزنامه‌نگاران، این مناقشه را مشابه یک بازی رایانه‌ای توصیف کردند: نه یک قطره خون، نه یک عراقی و نه حتی یک آمریکایی دیده نشد که در وسط صحنه (جنگ) و یا در وضعیتی باشد که با تصویر یک جنگ پاک و براق – آنگونه که تصاویر بازسازی شده بر روی شبکه‌های تلویزیونی به توصیف پیشروی نیروهای متحد می‌پرداختند – مبنایت داشته باشد.

این پنداشت درباره جنگ دوازده سال بعد، این بار در شکلی مختصر، تکرار شد. جرج دبلیو بوش در روز 6 فوریه 2003 به وضوح این واقعیت را باجمله معروف خود (بازی تمام شد The Game is over) بیان کرد، و ژاک شیراک آن را با ظرافت خاصی واگویی کرد: Its not a game, it is not over (این یک بازی نیست و تمام نشده است). یک ژنرال ارتش آمریکا، با لحنی صادقانه‌تر، به تاکتیکی نظامی اشاره کرد که از بازی رایانه‌ای PacMan اقتباس شده بود.

این جملات می‌تواند برای طرفداران بازیهای رایانه‌ای لذتبخش باشد، چرا که این سخنان را مدرک می‌یابند دال بر اینکه بازی مورد علاقه آنها دیگر پدیده‌ای ناشی از روزمرگی شمرده نمی‌شود، اما این امر، اشتباه و خیمی است.

هدف از این آدرس دادنها، از زبان نظامیان یا نزدیکان آنها، چیزی جز کاستن از زشتیهای جنگ نیست. در جهان مجازی، هیچ کس زخمی نمی‌شود و کشته‌ها نه خانواده‌ای دارند و نه دوستی. تقریب میان تقدیر مجازی و واقعیت، هدفی جز «واقعیت‌زدایی» از اعمال محکوم و نامشروع ندارد.

اسرار یهود و اواخرالزمان

زمانی که به محصولات بصری - تفریحی کنونی می‌نگریم، به وضوح معلوم می‌شود که ابزاری برای تبلیغات هستند، ابزاری سیاسی همانند هر رسانه دیگر. بازی رایانه‌ای فقط یک تفریح بی‌خطر نیست، بلکه رسانه‌ای برای بیان میان است. لذا منطقی است که استفاده از آن در جهت به دور از اهداف ظاهری و اولیه باشد، درست همانگونه که در برخی کشورها از تلویزیون، رادیو، سینما و مطبوعات نوشتاری چنین استفاده‌ای شده و می‌شود. این نوع استفاده از بازیهای رایانه‌ای در جهت اهداف سیاسی، از آن جهت بیشتر مزورانه است که رمزها و مآخذ آن بر عموم مردم ناشناخته باقی مانده است. همه می‌دانند که یک بازی رایانه‌ای چیست، اما در نهایت تعداد اندکی از والدین قادرند فرزندان خود را در کشف این رسانه همراهی کنند و به همین دلیل، تحت تأثیر قرار دادن آنها باز هم آسان‌تر است.

با گسترش شتاب آمیز بازی جنگ، حلول تطبیق واقعیت به دنیای مجازی خیلی سریع از طریق نماد هویت ملی، یعنی پرچم، تحقق یافت. در اینجا با بازیهایی که موضوع تاریخی دارند، مانند برخی بازیهای جنگهای تاریخ استعمار،³ روبه‌رو نیستیم، بلکه سخن از بازیهایی است که از نظر سیاسی «هدایت شده» هستند، و طوفان صحرا (Conflict Desert Storm) نماد آنهاست.

بازی کننده در برخی واقعیت‌های جنگ غوطه‌ور می‌شود. او اردوگاه خود را انتخاب نمی‌کند؛ او تجسم یک سرباز آمریکایی یا انگلیسی است که مأموریتش آزادسازی عراق از یوغ دیکتاتوری است. تصویری شدن بازی، ما را در بطن عملیات فرو می‌برد، در حالی که یک موضوع کاملاً روشن است: دشمن یعنی سرباز عراقی.

این بازی به هنگام عرضه شدن (13 سپتامبر 2002 در اروپا)، نه تأملی در پی داشت و نه مخالفتی. فروش آن، آزادانه انجام می‌شود و فقط به افراد زیر شانزده سال توصیه نمی‌شود. این بازی، بی‌آن که تزلزل در اندیشه‌های پذیرفته شده ایجاد کند، فرد بازی کننده را در موضوع دفاع از نظم جهانی قرار می‌دهد.

عرضه بازی «بازگشت به قلعه ولفن اشتاین» (Return to Castle Wolfenstein)، با پیچیدگی و ظرافت بیشتری انجام گرفت. بازی کننده، تجسم یک سرباز آمریکایی در جنگ جهانی دوم است. او به درون کاخهای نازیها نفوذ می کند و با سربازان اس.اس. رودررو می شود، در پیچ راهروها می توان برخی صلیبهای شکسته را مشاهده کرد.

خیلی ها فکر می کردند که این بازی مبلغ ایدئولوژی ناسیونال – سوسیالیستی (نازی) است. اولین مشاجره قلمی در سال 1992، به هنگام عرضه Wolfenstein-3D آغاز شد، در حالی که به این بازی برچسب یهودی ستیزی و نازی دوستی زده بودند. به هنگام ارائه بازی «بازگشت به قلعه ولفن اشتاین» در نوامبر 2001 نیز همین استدلال پیش کشیده شد. این مباحث بی پایه بود: چه در بازی «طوفان صحرا» و چه در «بازگشت به قلعه»، یک دیدگاه جانبدارانه حاکم است.

در هر دو بازی، فرد بازیکن در نقش یک سرباز آمریکایی ظاهر می شود. تفاوت این دو، ریشه در نوع برخورد دارد. در بازی طوفان صحرا، از مرگ، پلشت زدایی شده و فرد بازی کننده نماد خیر است. در «بازگشت به قلعه ولفن اشتاین»، با انبوه جلوه های ناهنجار روبه رو می شویم (به قربانیان شکنجه شده برمی خوریم) و بازی بسیار واقع گرایانه تر و خونین تر است. از این نظر، «بازگشت به قلعه ولفن اشتاین»، هر چند قدری بیش از اندازه به این جنبه ناهنجاری تکیه دارد، اما کم تر از بازی «طوفان صحرا» تبلیغاتی است. نسخه آن لاین «بازگشت به قلعه ولفن اشتاین» حتی می تواند جنبه تاریخی مهم تری به این بازی ببخشد، چرا که در آن می توان واقعیت پیاده کردن نیروها را هم از دید متحدین و هم از دید آلمانی ها به عینه مشاهده کرد. و اما نقطه عطف این پدیده، یک بازی رایانه ای است که توسط ارتش آمریکا طراحی شده و به صورت رایگان بر روی شبکه اینترنت قرار گرفته است و نام آن «ارتش آمریکا» (www.americasarmy.com) است. این بازی که 4 ژوئیه 2002 عرضه شد، بازی کننده را به یک سرباز آمریکایی تبدیل می کند. ارتش علنا مقاصد خود را در آن به نمایش گذاشته و توضیح داده است که هدف این بازی، جذب بیشترین تعداد از جوانان به سوی مشاغل نظامی است. برای بازی کردن، باید بر روی پایگاه اینترنتی ارتش ثبت نام انجام گیرد. بیش از یک میلیون نفر تا کنون ثبت نام کرده اند که از این تعداد، گویا 600 هزار نفر دوره های آموزشی را به پایان رسانده اند. 4

دیدگاه آمریکایی

طراحان بازی (متشکل از نظامیان واقعی) که برای دومین سال پیاپی در نمایشگاه بازی رایانه‌ای لس آنجلس (E3) از 13 تا 16 ماه مه 2003 حضور داشتند، تحولات آتی این بازی را اعلام کردند: استقرار وسایط نقلیه جدید، مأموریت‌های جدید و نیز حضور افراد غیر نظامی در بازی.

افرادی که در انتظار باز شدن درها بودند، به تماشای یک برنامه شبیه‌سازی شده، از جمله هنگ صد و یکم نیروی هوایی، در مقابل دربهای نمایشگاه پرداختند، که این نیز شاهدی بر دغدغه آمیختن واقعیت و جهان مجازی بود.

ارتش آمریکا ماهرترین برنامه‌نویسها را جذب کرده، تواناترین موتورهای بازی را خریداری نموده و نیروهای خود را از طریق این بازی رایانه‌ای به استخدام در آورده و آموزش داده است. این تهاجم که از طریق سیاسی هدایت می‌شود، با مخالفت چندانی روبه‌رو نشده است. بزرگ‌ترین طراحان و ناشرین به گام برداشتن در همین راستا ادامه می‌دهند: از ابتدای عملیات نظامی در عراق (20 مارس 2003)، شرکت سونی با عجله تمام مارک Shock and Awe (شوگ و بهت) را بر روی محصولات خود نصب کرد که هدف احتمالی آن طراحی یک بازی رایانه‌ای به همین نام است. پس از این خبر، موجی از انتقادهای سونی را واداشت تا ایده مارک‌زنی را کنار بگذارد، اما هیچ چیز مانع از آن نخواهد بود که این سازنده، به عنوان سلطان بازار بازیهای رایانه‌ای، بازی‌ای را با موضوع جنگ عراق طراحی کند. شرکت SCI، طراح بازی «طوفان صحرا»، قبلاً اعلام نموده که در حال تهیه ادامه این بازی است. بازی «بازگشت به بغداد» Back to Bagdad بازی‌کننده را بار دیگر به مناقشه سال 1991 باز خواهد گرداند، آن هم مثل همیشه با دیدگاهی انحصاری، یعنی دیدگاه آمریکاییها.

انقیاد صنعت بازیهای رایانه‌ای در برابر ارتش و نظامیان، موضوعی مسلم است، هر چند برخی تولیدات در این عرصه، عامل بی‌ثباتی هستند و لذا خشن و خطرناک برای جوانان ارزیابی می‌شوند. بازیهای GTA3 و GTA Vice City که از پرفروش‌ترینها در جهان هستند با

انتقادهای مستقیمی از سوی رسانه‌ها و دولت‌ها روبه‌رو شده‌اند.

به عنوان مثال، ایالت واشنگتن قانونی به تصویب رسانده که طبق آن اگر فروشنده‌ای، بازی‌ای رایانه‌ای به افراد خردسال بفروشد که در آن می‌توان مأمور پلیس را کتک زد، به پرداخت 500 دلار محکوم خواهد شد. در جلد یک سرباز رفتن امری پذیرفته است و حتی تشویق می‌شود، اما به عهده گرفتن نقش تبهکاری که برای مافیا کار می‌کند، کم‌تر پذیرفته است.

تمام بازی‌هایی که اندکی در دسرساز هستند با مانع‌تراشی روبه‌رو می‌شوند. از جمله بازی Bunout، که در آن بازی‌کننده هدایت یک خودرو پر سرعت را به دست می‌گیرد و باید با سرعت و مهارت تمام در میان ترافیک شهری حرکت کند، اما این بازی ممکن است رانندگان را تشویق به انجام همین اعمال در زندگی واقعی کند. بازی «وضعیت اضطراری» متهم شده که بازی‌کننده‌ها را به شورش سوق می‌دهد. در مقابل، هیچ انتقادی علیه بازی‌های جنگی تبلیغاتی انجام نمی‌گیرد.

بازی رایانه‌ای، رسانه‌ای است که بیش از سی سال قدمت دارد، اما میانگین سن بازی‌کنندگان حدود بیست سال است. از نظر فنی، می‌توان از این پس در این بازی‌ها به نقل داستان‌هایی پرداخت که بسیار پیچیده‌تر از رویارویی ابدی میان خیر و شر هستند. بر هنرمندان (مستقل) است که برای ارائه اطلاعات و احساسات مختلف، اندیشه‌های خود را تبلیغ کنند: این رسانه باید توسط آنان تحول یابد، همانگونه که در گذشته برای ادبیات و سینما چنین کردند. اما برای این امر، روشنفکران باید از قهر کردن با بازی‌های رایانه‌ای دست بردارند و دیگر آن را وسیله مختص کودکان فرض نکنند. عدم واکنش در مقابل انحراف کنونی، پذیرفتن این امر است که سرانجام بازی رایانه‌ای به سلاح بی‌صدای تبلیغاتی تبدیل شود و در میلیون‌ها نسخه توزیع گردد. 5

پی‌نوشتها:

1. Stephane Pilet.

2. لیبراسیون، 28 مارس 2003.

3. بازی (فتح استعماری Colonial Conquest) که در سال 1987 عرضه شد، یک بازی جنگی است که اساس آن به بازی Risk شباهت دارد و ترسیم نیروهای نظامی در آن تقریباً مشابه آن چیزی است که از نظر تاریخ اتفاق افتاده است.

www.lecourrier.ch/essai.htm?selection/sel.4

عنوان: پایان جهان در اساطیر

ه' - اساطیر ایرانی

اعتقاد به معاد، یکی از پایه‌های اساسی باورهای زرتشتیان و ایرانیان قبل از اسلام است که بدون آن، فلسفه اصلی این دین ناقص و ناتمام می‌ماند. با معاد و تن پسین¹ است که تعالیم این دین، کامل می‌شود و اهداف آفرینش به کمال می‌رسد؛ زیرا این جهان که آفریده اهورا مزدا است به ناگاه مورد تازش اهریمن واقع می‌شود و همه آفرینش خوب او را می‌آلاید. این داستان که مربوط به آغاز خلقت می‌شود، اسطوره‌ای است توجیهی؛ توجیه این که چرا در این دنیا بدی و خوبی، نور و ظلمت درهم آمیخته‌اند. حال که چنین توجیهی برای وضعیت این جهان یافتند باید امیدی نیز به بهبودی آن وضعیت داشت. در باورهای زرتشتی راه‌حلی که برای رهایی دنیا از این اختلاف نامبارک بدی و خوبی یافتند، یکی از پایه‌های مهم اعتقادی بشر در ادوار بعدی شد. آنها اسطوره‌ای ساختند که طی آن مصلح جهانی به این نظم آمیخته با بی‌نظمی جهان، پایان می‌دهد و پس از او جهان جز روی خوبی را نخواهد دید. ابتکار این اسطوره از ضروریات دین زرتشتی بوده است که بنا بر عقیده عده‌ای، این عقیده در دیگر ادیان، همانند یهود و مسیح نیز نفوذ می‌کند

و امروزه این باور آنچنان پذیرفته شده است که تصور این جهان، بدون آن تحولات اصلاحی فرجامین، غیر قابل تصور است. «میرچا الیاده» درباره حوادث پایان جهان در دین مسیحیت می گوید:

آتش ویران ساز یک بار در کتب عهد جدید در دومین نامه پطرس ذکر شده است، اما آن آتش عامل عمده و مهم است در غیب گوییهای که در نزد قدما از طرف کاهنه‌ها؛ همچون هاتف غیبی به عمل آمده و نیز در حکمت رواقیون و در ادبیات مسیحی متأخر و احتمالاً اصلی ایرانی دارد.²

جان هنیلز نیز بر همین عقیده است که اصل باور به معاد از ایران است که در دیگر ملل رایج شده است او می گوید:

معاد، یعنی تعلیمات مربوط به آخرین امور جهان، رکن اساسی و شناخته شده‌ای در تعلیمات دین زرتشتی است. بسیاری بر این اندیشه‌اند که این تعلیمات، منبعی است که هم بر عقاید شرقی و هم بر عقاید غربی تأثیر گذاشته است. آیین‌های هندی و بودایی در شرق و آیین یهودی و مسیحی در غرب.³

علت این نظرات نیز این می‌باشد که در کتب اولیه عهد عتیق، سخنی از پایان جهان به میان نیامده است و بعد از برخورد ایرانیان و یهودیان پس از فتح بابل است که چنین روایات و پیشگوییهای درباره پایان جهان در کتب یهودیان به چشم می‌خورد.

برخی چنین عنوان می‌کنند که زرتشتیها در ادوار بعدی ضمن برخورد با یهودیان در بابل باور به معاد و رستاخیز مردگان را اقتباس و در نوشته‌های دینی خویش وارد کرده‌اند... اما در واقع این یهودیان بودند که ضمن برخورد و تماس با ایرانیان، اندیشه و باور به رستاخیز و معاد را از ایرانیان گرفته و در مسائل عقیدتی خویش وارد کردند؛⁴ زیرا سابقه این باور در بین زرتشتیان قدیمی‌تر است و در «گاهان» که از سروده‌های خود زرتشت است و از نظر زمانی بر تورات مقدم می‌باشد، نقل شده است:

گاهان، هات 32، بند 8:

اسرار یهود و اواخرالزمان

من به واپسین داوری تو درباره همه آنان بی گمانم.

گاهان هات 30، بند 9:

ما (خواستاریم که) از آن تو و در شمار اهوراییان باشیم که هستی را نو می کنند.

و در همین هات، بند 7 آمده است:

به راستی آنان که از آن تواند، از آزمون آهن پیروز برمی آیند. 5

باور به معاد و آخرت آنگونه در اعتقادات و دیگر زرتشتیان باورهای جای گرفته است که تصور این دین بدون این اعتقاد غیر ممکن و ناقص است.

همانطور که ذکر شد اعتقاد به معاد در دین زرتشتی پاسخی توجیهی به وضعیت نابسامان فعلی جهان است که به خاطر تازش اهریمن به جهان آفریده مزدا، به وجود آمده است. در این دین به یک دوره دوازده هزار ساله برای عمر جهان قائل اند که شامل چهار مرحله سه هزار ساله است. در سه هزار سال اول، تمام آفریدگان مینویی بودند و شکل مادی نگرفته بودند. سه هزار سال دوم آنها صورت مادی گرفتند. سه هزار سال سوم که دوران ماست عصر آمیختگی مظاهر اهریمنی و مزدایی است و در آغاز هر هزاره از سه هزاره آخر، یکی از منجیان زرتشتی ظهور می کنند و با پایان این دوازده هزار سال عمر اهریمن و بدی به پایان می رسد و تمام انسانها در یک جهان آرمانی زندگی خواهند کرد.

در مورد حوادث اواخر جهان گفته اند که دیوان خشم تبار ژولیده مو به ایران می تازند که حاصل آن، نابودی کامل زندگی منظم این سرزمین است. زندگی خانوادگی و اجتماعی، پریشان می شود و بزرگداشت راستی و عشق و دین بهی کاهش می یابد. آشفستگی کیهانی نیز به وجود می آید. خورشید و ماه نور خدا را به کمال نمی افشانند. تاریکی و تیرگی، زمین لرزه، خشکسالی و قحطی در زمین به وجود می آید. در زمین جنگها درمی گیرد. این حمله شر، قرینه یورش او در آغاز تاریخ جهان است. سرانجام بارش ستارگان در آسمان پیدا می شود که نشانه تولد شاهزاده پارسی است که بر لشکر شر پیروز می شود و سرزمینهای ایرانی و تحت دین بهی را، پیش از تولد نخستین منجی باز می آراید. اولین منجی، او «شیدر» است که از دوشیزه های باکره زاده می شود. او از نطفه

زرتشت که در دریاچه «کیانسه» نگهداری می‌شود، حامله می‌گردد.

وقتی این منجی به سی سالگی می‌رسد، خورشید ده روز یکسره در میان آسمان در هنگام ظهر می‌ایستد؛ در همانجایی که پیش از حمله اهریمن قرار داشت. با آمدن او وضعی همانند وضع بهشت به جهان باز می‌گردد. به مدت سه سال مردمان با هماهنگی بیشتر و به دور از آفریدگان بد، زندگی می‌کنند و بخشی از آفریدگان اهریمن؛ یعنی نوع گرگ نابود می‌شود. به این صورت که همه انواع گرگها به صورت یک گرگ بزرگ درمی‌آیند و توسط مردم از بین می‌روند. با این حال بدی هنوز هست و بار دیگر اظهار وجود خواهد کرد. شر به صورت زمستان هراس‌انگیزی با جادوگری دیوی به نام «ملکوس» ظاهر می‌گردد. برف و تگرگ بخش اعظم نوع بشر را از میان خواهد برد. با این وجود پیش از رسیدن دومین منجی، خیر دوباره پیروز خواهد شد؛ زیرا مردمان از «ور»ی که جمشید ساخته است بیرون خواهند آمد و زمین دوباره از آنان پر خواهد شد. «اوشیدر ماه»، دومین منجی، مانند اوشیدر از دختر باکره پانزده ساله‌ای، زاده می‌شود که از نطفه زرتشت باردار شده است. در زمان سی‌سالگی او، خورشید بیست روز در میان آسمان در هنگام ظهر خواهد ایستاد و آفریدگان، شش سال در کامیابی خواهند بود. زمین به سوی وضع بهشتی بیشتر نزدیک می‌شود. آدمی در این دوره از گوشت خواری برمی‌گردد و گیاهخوار می‌شود. آنها چون از گوشت خواری باز ایستند، جز گیاه و شیر نخواهند خورد. پس از شیر خوردن باز خواهند ایستاد و از گیاهخواری نیز دوری خواهند کرد و جز آب نخواهند خورد و ده سال پیش از رسیدن «سوشیانس» از آب خوردن نیز پرهیز می‌کنند و بدون خوراک به سر می‌برند و با این همه نمی‌میرند. در پایان این دوره، شر دوباره به صورت ضحاک، اظهار وجود خواهد کرد. وی از زندان فرار می‌کند و با تاخت و تاز در جهان، به ارتکاب گناه دست خواهد زد و یک سوم نوع بشر و حیوان را خواهد بلعید و به عناصر خوب؛ یعنی آتش و آب و گیاه آزار خواهد رساند؛ اما «گرشاسب» یکی از قهرمانان باستان، برانگیخته خواهد شد و جهان را از این موجود شریر، رهایی خواهد بخشید.

سوشیانس نیز همانند دو منجی پیشین، از نطفه زرتشت و دختر باکره پانزده ساله‌ای متولد می‌شود. با آمدن او پیروزی نهایی خیر فرا خواهد رسید. آدمی تنها غذای معنوی خواهد خورد.

اسرار یهود و اخرالزمان

سوشیانس مردگان را در همان جایی که در گذشته‌اند، بر خواهد انگيخت. آنگاه همه مردمان به سوی داوری واپسین پیش خواهند رفت. در زمان ظهور او، خورشید سی روز در آسمان می‌ایستد و علتش آن است که اهریمن آن را نگه می‌دارد تا زمان نابودی خویش را به تعویق اندازد. آنگاه همه مردمان، مورد داوری قرار می‌گیرند و پس از آن به مدت سه روز، نیکان به بهشت و بدان به دوزخ می‌روند که به اندازه نه هزار سال عذاب می‌کشند یا خوشی می‌کنند. پس از آن، همه باید از رودی از فلز گداخته عبور کنند تا پالوده و لایق زندگی جاودانی شوند و در پاکی با هم برابر شوند. در آخر، سوشیانس در نقش موبد، گاوی را قربانی می‌کند و از پیه آن و «هوم سفید»⁶، اکسیر جاودانگی تهیه خواهد کرد. در نبرد نهایی هر یک از موجودات اهورایی بر دیو همتای خویش پیروز می‌شود تا سرانجام اهریمن و آز باز می‌مانند که از همان سوراخی که در آغاز آفرینش پدید آورده و به جهان تاخته بودند، بیرون می‌روند و به دوزخ خواهند گریخت. سپس آن رود فلز گداخته در آن سوراخ ریخته خواهد شد و آن را مسدود خواهد کرد.

برانگیختن مردمان در زمان سوشیانس بدین صورت خواهد بود که در بندهش آمده است: استخوان از مینوی زمین، خون از آب، موی از گیاه و جان از آتش بازخواست می‌شود. همچنان که در آغاز آفرینش آنها را پذیرفته بودند. نخست استخوانهای کیومرث برانگیخته می‌شود و بعد استخوانهای مشی و مشیاله و بعد استخوانهای دیگر مردمان. در مدت پنجاه و هفت سال دوران سوشیانس، همه مردگان برانگیخته خواهند شد. از نوری که با خورشید است نیمی برای کیومرث و نیمی برای مردمان دیگر بسنده خواهد شد. بعد از آن مردمان یکدیگر را می‌شناسند. روان، روان را و تن، تن را می‌شناسد که این پدر من و این برادر من و این همسر من است و اینان خویشان نزدیک منند.⁷

شکل ظاهری و سن و سال مردمان در آن جهان جاودانه آخرت، متفاوت است. آنانی که در این دنیا گوشت خورده باشند به سن چهل ساله و آنان که گوشت نخورده باشند به شکل جوان پانزده ساله، که سن آرمانی زرتشتیان است، ظاهر خواهند شد. مردانی که در این جهان از دواج نکرده باشند سپندارمذ (ایزد بانوی زمین) به آنها رخ می‌دهد و بانوانی که در این دنیا همسری اختیار نکرده باشند اهورامزدا به آنها شوهر می‌دهد ولی اینان هر دو دسته از داشتن فرزندان، تا ابد بی

بهره خواهند ماند 8.

میتراپرستان معتقد بودند هنگامی که جهان به پایان رسد، جسم نیز در سعادت ابدی سهیم است؛ همانگونه که روح از آن بهره می‌برد. به عقیده آنان پس از آن که زمان، دور خود را طی کرد، مهر، همه مردگان را برمی‌انگیزد؛ نیکان را بی‌مرگ و جاودان می‌کند اما بدکاران به همراه اهریمن در آتش نابود می‌شوند. پس فرق عمده این مذهب با دین زرتشتی در این است که در عقاید این دین، گنهکاران و بدان، نه تنها در آتش و عذاب جاودان نمی‌مانند بلکه نابود می‌شوند و با اهریمن در نیستی و فنا می‌افتند. به عقیده آنان، جاودانگی به عنوان بزرگ‌ترین پاداش فقط از آن نیکان است و بس.

در مذهب التقاطی «مانی» 9 به رستاخیز و معاد، اهمیت زیادی داده شده است. به نظر مانویان، جریان پیوسته آزادسازی نور، همچنان تا پایان جهان ادامه دارد. انوار آزاد شده از راه «ستون روشنی» یا «راه شیری» به ماه می‌روند و از ماه به خورشید می‌رسند. آنها بدر ماه را پر از پاره‌های روشن نورهای آزاد شده می‌دانستند که از اول تا پانزدهم هر ماه، ادامه می‌یابد و در نیمه دوم از ماه به خورشید می‌رود و کم‌کم ماه باریک می‌شود؛ زیرا انوار روشن از آن تخلیه می‌شوند. آن انوار سپس از خورشید به «بهشت نو» یا «بهشت موقتی» می‌روند و تا رستاخیز، در آنجا می‌مانند. این کار تا هنگامی ادامه می‌یابد که آخرین بازمانده‌های ذرات نور آزاد شوند 10.

مانویان معتقدند که در روز رستاخیز، عیسای نورانی، چون داوری دادگر ظهور می‌کند. دو فرشته که یکی حامل زمین و دیگری حامل آسمان است بار خود را؛ می‌افکنند و تشویش و هرج و مرج در ارکان عالم پدید می‌آید که 1468 سال دوام می‌یابد. برخی این تشویش و اضطراب را آتش سوزی عظیمی دانسته‌اند که همه ارکان گیتی را به کام خویش می‌کشد. تمام ذرات نور که استخراج آن از ماه ممکن باشد، بیرون کشیده می‌شوند و اجزای نوری که قابل نجات هستند به شکل یک تندیس به آسمان می‌روند و دیوان و گناهکاران، جدا جدا در یک کومه یا گلوله گرد آمده در ته یک خندق ژرف مدفون می‌شوند. سپس سدی محکم میان دو عالم نور و ظلمت کشیده می‌شود و عالم نور برای همیشه در آرامش و صلح خواهد ماند 11. همامه (Humama)، روح

تاریکیها، که همان اهریمن است در ظلمت خواهد افتاد و نور و ظلمت که دو اصل ازلی اند به حال و وضع آغازین خود؛ یعنی انفکاک مطلق برمی گردند و جدایی هر دو برای همیشه قطعی خواهد شد. «بهشت جدید» به «بهشت اصلی» می پیوندد و انوار نجات یافته به دیدار «پدر بزرگی»؛ یعنی «زروان» نائل می شوند 12.

و) معاد در ادیان آسمانی

تصور ادیان آسمانی یهود، مسیح و اسلام بدون معاد امری غیر ممکن است به خصوص در دین اسلام که معاد یکی از سه رکن اساسی دین است و بدون اعتقاد بدان، دین کسی کامل نمی شود.

در اسفار نخستین عهد عتیق سخنی از رستاخیز نیست همانگونه که خبری از جهان پس از مرگ نیست. اما در کتب متأخر مانند زکریا، میکاه و ملاکی که سومی آخرین کتاب از مجموعه کتب عهد عتیق است در مورد قیامت سخنانی به میان آمده است که پیشگویی این پیامبران است.

میکاه نبی در کتاب خویش که خطاب به قوم اسرائیل است، پایان جهان را بدینگونه بازگو می کند: و اما در روزهای آخر، کوه خانه خداوند¹³، مشهورترین کوه جهان خواهد شد و مردم از سراسر دنیا به آنجا آمده، خواهند گفت: «بیایید به دیدن کوه خدا برویم و خانه خدای اسرائیل را زیارت کنیم. او راههای خود را به ما خواهد آموخت و ما مطابق آن عمل خواهیم کرد؛ چون شریعت و کلام خداوند از اورشلیم صادر می شود.» خداوند در میان قومها داوری خواهد کرد و به اختلاف بین قدرتهای بزرگ در سرزمینهای دوردست پایان خواهد بخشید. ایشان شمشیرها و نیزه های خود را در هم شکسته، از آنها گاو آهن و اره خواهند ساخت. دولتها، دیگر به جان هم نخواهند افتاد و خود را برای جنگ، آماده نخواهند کرد. هر کس در خانه خود در صلح و امنیت زندگی خواهد کرد، زیرا چیزی که باعث ترس شود وجود نخواهد داشت. این وعده را خداوند قادر متعال داده است.¹⁴

ملاکی نبی از پیامبران بنی اسرائیل است که حدود چهار صد سال قبل از نبوت عیسی (ع)، قیامت را چنین توصیف می کند و آمدن آن را به مردمان بشارت می دهد:

خداوند قادر متعال می‌فرماید روز داوری مثل تنوری شعله‌ور فرا می‌رسد و همه اشخاص مغرور و بدکار را؛ بسس مثل گاه می‌سوزاند. آنان مانند درخت تا ریشه خواهند سوخت و خاکستر خواهند شد. اما برای شما که ترس مرا در دل دارید، آفتاب عدالت با پرتو شفا بخش خود طلوع خواهد کرد و شما شاد و سبکبال مثل گوساله‌هایی که به چراگاه می‌روند، جست‌وخیز خواهید نمود. در آن روزی که من یقین کرده‌ام بدکاران را مثل خاکستر زیر پای خود له خواهید کرد. پیش از فرا رسیدن روز بزرگ و هولناک داوری خداوند، من رسولی شبیه ایلیای نبی برای شما می‌فرستم، او دل‌های پدران و فرزندان را دوباره به هم نزدیک خواهد کرد و این باعث خواهد شد که من سرزمین شما را ویران نکنم. 15

بحث از قیامت در دین یهود به همین موارد نادر و سربسته محدود می‌شود اما کتب مقدس دین مسیح از متی گرفته تا مکاشفه یوحنا، در موارد بسیاری به حادثه آخر جهان اشاره می‌شود و آن را نوید و بشارتی برای پیروان راستین دین و مؤمنان می‌داند. به عقیده پیروان این دین، در رستاخیز، مسیح بار دیگر رجعت می‌کند و همه دشمنان خود و دین خدا را نابود می‌کند. او می‌آید تا با آتش جهانی، همه انسانها را پاک کند و غسل تعمیدی با این آتش دهد. در باور مسیحیان، حوادث پایان جهان که همراه با علائم رعب‌آور به وقوع می‌پیوندد بیشتر به قصد اصلاح جهان و مردمان است، تا اینکه هدف از آن صرفاً ویرانی باشد. در این دین نیز همانند دین زرتشت، در پایان جهان یک منجی ظهور خواهد کرد اما فرق این منجی که مسیح است با سوشیانس در این است که سوشیانس قبل از حوادث پایان جهان ظهور خواهد کرد اما مسیح پس از آن ویرانی و آتش‌سوزی خواهد آمد. در دین مسیح خبر از آمدن موجودی منفی و ویرانگر به نام «دجال» است که می‌توان او را معادلی برای ضحاک دانست.

میرچا الیاده در مورد اعتقاد به دجال در آئین مسیح می‌نویسد:

این دجال که به شکل اژدها یا دیو نمودار شده است یادآور اسطوره قدیمی پیکار میان خدا و اژدهاست که در آغاز پیش از آفرینش جهان روی داده است و باز در پایان جهان پیش خواهد آمد. از طرفی دیگر وقتی که دجال همچون مسیح دروغین پنداشته شود فرمانروایی او نمودار

اسرار یهود و احرالزمان

باژگونی کامل ارزشهای اجتماعی، اخلاقی و مذهبی و به بیان دیگر معرف بازگشت به بی‌نظمی خواهد بود. در طول سده‌ها، شخصیت‌های گوناگون تاریخی را همان دجال دانسته‌اند؛ حتی پاپ، توسط لوتر، دجال خوانده شد. این امر بدان جهت مهم است که هنگامی که در دوران آشفته تاریخی شخصی را دجال می‌نامیدند امید به ظهور منجی و مسیح در پس آن عقیده نهفته بود. 16

قبل از ظهور این منجی یا مسیح، آسمانها و زمین دوباره به هم می‌ریزد و آشوب و بی‌نظمی یا کائوس اولیه که جهان درگیر آن بود، دوباره تکرار می‌شود که با آمدن مسیح بار دیگر به نظم و ترتیب و شکلی ایده‌آل و طلایی باز می‌گردد. اکنون بخشهایی از کتب مقدس عیسویان را برای نمونه در اینجا ذکر می‌کنیم.

در کتب عهد جدید اولین بار در متی بخش هفتم آیه 22 و 23 سخن از قیامت از زبان عیسی آمده است هنگامی که می‌گوید:

در روز قیامت، بسیاری نزد من آمده، خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، ما پیغام ترا به مردم دادیم و با ذکر نام تو، ارواح ناپاک را از وجود افراد بیرون کردیم و معجزات بزرگ دیگر انجام دادیم، ولی من جواب خواهم داد: من اصلاً شما را نمی‌شناسم، از من دور شوید ای بدکاران.

در «نامه دوم پولس به تیموتائوس، رهبر کلیسای افسس» درباره حوادث قبل از قیامت یا به قول خودش زمانهای آخر آمده است که:

این را نیز باید بدانی که در زمانهای آخر، مسیحی بودن بسیار دشوار خواهد بود؛ زیرا مردم، خودپرست، پول‌دوست، مغرور و متکبر خواهند بود و خدا را مسخره کرده نسبت به والدین نامطیع خواهند شد و دست به هر عمل زشتی خواهند زد. مردم، سنگدل و بی‌رحم، تهمت‌زن، ناپرهیزگار، خشن و منتفر از خوبی خواهند بود و کسانی را که می‌خواهند زندگی پاکی داشته باشند به باد تمسخر خواهند گرفت. در آن زمان، خیانت در دوستی، امری عادی به نظر خواهد آمد. انسانها، خود رأی، مغرور و تندخو خواهند بود و عیش و عشرت را بیشتر از خدا دوست خواهند داشت. به

ظاهر، افراد مؤمن اما در باطن بی‌ایمان خواهند بود، فریب اینگونه اشخاص خوش ظاهر را

نخورید. 17

در «نامه دوم پولس به مسیحیان تسالونیکیان» درباره حوادث رستاخیز آمده است که: اما بدانید که تا این دو رویداد واقع نشود، آن روز هرگز نخواهد آمد. نخست شورشی بر ضد خدا برپا خواهد شد. دوم مردی جهنمی که عامل این شورش است ظهور خواهد کرد. او با هر چه مربوط به دین و خداست، مخالفت خواهد نمود، حتی وارد خانه خدا خواهد شد و در آنجا نشسته ادعا خواهد کرد که خداست. 18

مسیح درباره قیامت به یاران خویش می‌گوید که:

سرانجام وقتی مژده انجیل به گوش همه مردم جهان رسید و همه از آن باخبر شدند آنگاه دنیا به آخر خواهد رسید. پس وقتی آن چیز وحشتناک را که دانیال نبی درباره‌اش نوشته است، ببینید که در جای مقدس برپا شده است، آنگاه کسانی که در یهودیه هستند به تپه‌های اطراف فرار کنند و کسانی که بر پشت بام می‌باشند به هنگام فرار حتی برای برداشتن چیزی داخل خانه نروند و همینطور کسانی که در مزرعه هستند برای برداشتن لباس به خانه برنگردند. وای به حال زنانی که در آن زمان آبستن باشند. یا طفل شیرخوار داشته باشند¹⁹ (...) «بعد از آن مصیبتها، خورشید، تیره و نار شده، ماه دیگر نور نخواهد داد. ستارگان فرو خواهند ریخت و نیروهایی که زمین را نگاه داشته‌اند به لرزه در خواهند آمد. و سرانجام نشانه آمدن من در آسمان ظاهر خواهد شد. آنگاه مردم سراسر جهان عزا خواهند گرفت و تمام مردم دنیا مرا خواهند دید که در میان ابرهای آسمانی با قدرت و شکوهی خیره‌کننده می‌آیم. و من فرشتگان خود را با صدای بلند شیپور خواهم فرستاد تا برگزیدگان مرا از گوشه و کنار زمین و آسمان، گرد آورند. 20

در قرآن مجید نیز به کرات از این هول عظیم پایانی یاد شده است:

البتة خدای تو همه خلایق را در قیامت محشور خواهد کرد که کار او از روی علم و حکمت

است. 21

اسرار یهود و احرالزمان

روزی که همه خلایق به عرصه محشر جمع آمده، گویا ساعتی از روز، بیش درنگ نکرده‌اند. در آن روز یکدیگر را کاملاً می‌شناسند. آن روز آنانکه لقای خدا را انکار کردند بسیار زیانکارند و هرگز به سرمنزل سعادت راه نمی‌یابند. «22 (در آن روز) هر شخصی، هر کار نیکو که کرده، همه را پیش روی خود حاضر بیند و آن که بد کرده آرزو کند که ای کاش میان عمل او و او به مسافتی دور، جدایی بود. خداوند، شما را از عقاب خود می‌ترساند که او در حق بندگان بسی مهربان است. 23»

زمین را به غیر این زمین مبدل کنند و هم آسمانها را، و تمام خلق در پیشگاه حکم خدای یکتای قادر قاهر حاضر شوند. در آن روز بدکاران و گردنکشان را زیر زنجیر قهر خدا مشاهده خواهی کرد و می‌بینی که پیراهنهایی از مس گداخته آتشین بر تن دارند و در شعله آتش، چهره آنان پنهان است. 24»

در سوره زمر آیه 68 آمده است که:
و صیحه صوراسرافیل بدمند تا جز آن خدا بقای او خواسته، دیگر هر که در آسمانها و زمین است، همه یکسر مدهوش مرگ شوند. آنگاه صیحه دیگر از آن دمیده شود که ناگاه خلایق، همه (از خواب مرگ) برخیزند و نظاره (واقع)

پی‌نوشتها:

1. به حادثه پایان جهان در دین زرتشتی «تن پسین» یا «فرشکرد» گفته می‌شود.
2. الیاده، میرچا، چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، ص 73.
3. هینلز، جان (1368)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه، ص 97.
4. رضی، هاشم، «پایان جهان، معاد و رستاخیز، ظهور سوشیانت» ماهنامه فروهر، شماره 7 و 8، سال 23.
5. منظور از آزمون آهن، حادثه‌ای در فرشکرد است. در دوران سوشیانیس پس از آن که همه

- مردگان برانگیخته شدند، باید از رودی از فلز مذاب بگذرند. سختی گذر از آن برای نیکان همانند عبور از جوی شیر گرم است ولی بدکاران در این آزمون به اندازه نه هزار سال عذاب می‌بینند.
6. هوم سفید یا گوکرنه (Goakarna) درختی است در میان دریای کیهانی، یعنی وروکشه (Vourukasha) که از ترکیب آن با پیه‌گاو که سوشیانس آن را قربانی می‌کند، اکسیر جاودانگی فراهم می‌شود. درخت دیگری نیز در کنار هوم سفید در این دریای کیهانی می‌باشد که «در بردارنده همه تخمها» می‌باشد و تمام درختان از آن به وجود آمده‌اند.
7. کریستن سن، آرتور (1363)، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، جلد اول، ترجمه احمد تقضلی و ژاله آموزگار، تهران: نشر نو، ص 26.
8. باقری، مه‌ری (1376)، دینهای ایرانی پیش از اسلام، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ص 62.
9. مانی، پسر پاتک از نجیب‌زادگان ایرانی و اصلاً همدانی بود. پدرش پاتک در بابل اقامت گزید و پسری از او به دنیا آمد و به نیت آن که برای او ماندگار شود، او را مانی نامید. تحصیلات مانی در جوانی در بابل بود. این شهر بزرگترین و متمدن‌ترین شهر دنیای قدیم در خاورمیانه بود و نزدیک فرات، حوالی کربلای امروز قرار داشت، مرکز علم و معرفت به‌شمار می‌رفت. مانی در آن شهر با ادیان مختلف و فلسفه‌های آنان آشنا شد. او و پدرش در آغاز به دین مندائیان یا مغتسله بودند که از فرقه‌های معروف گنوسی به‌شمار می‌رفت. مانی در سال 228 میلادی آن مذهب را ترک گفت و خود را مأمور هدایت بشر و رسول روشنایی خواند. پس از مسافرتی به هند در سال 243 میلادی به تیسفون بازگشت و هنگام تاجگذاری شاپور ساسانی به بارگاه او راه یافت و ضمن تقدیم کتاب خویش، یعنی شاپورگان، او را به دین خود فرا خواند و تحت حمایت او در آمد. عاقبت بر اثر سخن چینی‌گری، موبد موبدان زرتشتی، مورد خشم بهرام اول ساسانی قرار گرفت و در روز دوشنبه، بیست و ششم فوریه سال 277 میلادی به فرمان آن پادشاه کشته شد و پوست او را کردند و پیر از گاه کرده بر دروازه جندی‌شاپور آویختند. (محمد جواد مشکور، «مانودین او» هوخ، دوره سی و یکم، سال 1359، شماره 2).
10. اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (1377)، اسطوره، بیان نمادین، تهران: انتشارات سروش، ص 209.
11. مشکور، محمدجواد (1359)، «مانی و دین او» هوخ، دوره سی و یکم، شماره 2 و 3، سال 1359، صص 21-26.
12. باقری، مه‌ری، همان، ص 109.

اسرار یهود و اخرالزمان

13. منظور کوه صهیون است که بیت المقدس بر آن بنا شده است.
14. کتاب مقدس، میکاه، بخش چهارم، آیات 1 تا 4.
15. همان، ملاکی، بخش چهارم، آیات 1 تا 4.
16. این تفسیر، ذیل ترجمه آیه 82 سوره نحل در ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای از قرآن آمده است.
17. الیاده، میرچا، همان، ص 74.
18. کتاب مقدس، نامه دوم پولس به تیموتائوس، بخش سوم، آیات 1 تا 5.
19. همان، نامه دوم پولس به مسیحیان تسالو نیکایان، بخش دوم، آیات 3 و 4.
20. همان، متی، بخش بیست و چهارم، آیات 14 تا 20.
21. همان، آیات 29 تا 31.
22. قرآن مجید، سوره حجر (15)، آیه 5.
23. سوره آل عمران (3)، آیه 30.
24. سوره ابراهیم (14)، آیات 48 تا 80.
25. الیاده، میرچا، همان، ص 62.
26. همان، ص 64.
27. همان.
28. همان.
29. پاریندر، جئوفری (1374)، اساطیر آفریقا، ترجمه باجلان فرخی، تهران: انتشارات اساطیر، ص 30.

عنوان: مهدویت مسیحیت و صهیونیستی

میزگرد شبکه تلویزیونی «المنار» مترجم محمد امیر ناصری

اشاره:

اسرار یهود و آخرالزمان

در مهرماه سال جاری شبکه تلویزیونی «المنار» وابسته به حزب؟الله لبنان، در برنامه «الكلمة الطيبة» اقدام به برگزاری میزگردی با موضوع «مهدویت و معتقدات جریان مسیحیت صهیونیستی» نمود. شرکت کنندگان در این میزگرد عبارت بودند از:

- 1- دکتر جیروم شاهین؛ مشاور مطبوعاتی مجلس کلیسای خاورمیانه (مسیحی)؛
 - 2- شیخ شفیق جرادی؛ مدیر مرکز بررسیهای اسلامی معارف فلسفی (شیعه)؛
 - 3- دکتر شیخ محمدالصیام؛ رئیس دانشگاه اسلامی غزه در فلسطین اشغالی (سنی).
- از آنجا که موضوع و محتوای این میزگرد مورد توجه موعود قرار گرفت و درج آن را؛ در شرایط حاضر مناسب طبع خوانندگان تشخیص داد مقدمات ترجمه و ارائه آن فراهم شد. امید که مورد استفاده و تأمل واقع شود. ان شاءالله

نظریه «ارض موعود» را که یهودیان با اتکاء به آن سرزمین فلسطین اشغال کردند، چگونه تفسیر می؟کنید؟

استاد جیروم شاهین: صهیونیستها گمان می؟کنند که وعده بازگشت به ارض موعود امروزه از طرف خداوند برای کشور اسرائیل که در سال 1947 م. ایجاد گردید عملی شده است. اما آنها در اشتباه هستند چون این وعده بازگشت در دوره پیامبری و دعوت حضرت عیسی عملی گردید و خداوند این وعده را در میان قوم یهود با گزینش حضرت عیسی عملی کرد. این گزینش الهی به این معنا است که خداوند از میان همه اقوام قوم یهود را برگزید و از میان آنها عیسی مسیح را برگزید تا رسالت الهی را نخست در میان یهود و سپس در سرتاسر جهان تبلیغ نماید. خداوند ملت یهود را نه به عنوان قوم ممتاز بلکه به عنوان یک بستر آغاز برگزید چون لازم است دعوت الهی و پیامبری به لحاظ عیسی شدن و واقعیت یافتن از میان مردمی معین و در یک سرزمین معین و تاریخ معین باشد و خداوند هم قوم یهود را در عهد حضرت عیسی مسیح برگزید. تا پیام خداوند از این طریق وارد تاریخ بشری گردد. اما، برداشت و توهم صهیونیستها از ارض موعود و قوم برگزیده خداوندی کاملاً یک قرائت تحریف شده و مردود از کتاب مقدس است.

تشکر می؟کنم از استاد شفیق و سؤال دیگری را طرح می؟کنم: ما در غرب شاهد رویکردی هستیم که دین را از سیاست جدا می؟کند اما همچنان که حضرت استاد فرمودند امروزه غرب و به ویژه

رهبران غربی رفتار سیاسی؟شان مبتنی بر داده؟های صلیبی و عقیدتی است. و در این میان ایالات متحده امریکا، از باب نمونه، رفتار صرف عقیدتی دارد. بر این مبنا آیا در غرب ما شاهد یک آمیزه و اختلاطی از اهداف سیاسی و دینی هستیم؟ آیا این با جدایی دین از سیاست هماهنگی دارد؟! و آیا کلیسا از دولت جدا است؟! یا این؟ که کلیسا هم در این پروژه همکار دولت است؟ استاد جیروم شاهین: در حوزه طرفداران لائیسزم رویکردهای متفاوتی نسبت به دین دیده شده است. برخی از آنها لائیسزم را به صورت افراطی قرائت کرده؟اند و قایل شده؟اند به این؟که لائیسزم و دنیاگرایی (سکولاریسم) همدیگر بی؟دینی و یا ضدیت با دین است. اما واقعیت خلاف آن است و ما می؟بینیم آنهایی که معتقد به لائیسزم هستند اقرار می؟کنند که یک لایه عمیق فکری دینی در ماورای اندیشه آنها نهفته است اما نسبت به نظام حاکم و رژیم سیاسی ما با یک سری از متغیرهای اثرگذار روبرو هستیم که باید متوجه آنها باشیم. البته مسئله تا حدی پیچیده هم هست. در این راستا توجهم به تحلیل یکی از نویسندگان جلب شده است: وی می؟گوید بعضی از حکام و رهبران غربی برداشت سیاسی؟شان از جهان، برداشت توراتی است و جهان و هستی را به دو گروه خیر و شر تقسیم می؟کنند. اگر تفکرشان بر تورات باشد با دو جبهه معارض در عالم مسیحیت روبرو می؟شود که از این قرار است:

1- جبهه معارض کاتولیک؟ها؛

2- جبهه معارض ارتودوکس؟ها.

و مسیحیان درستکار هرگز نمی؟توانند تفسیر نقد شده از تورات را پذیرا شوند.

حتی پروتستانها هم با بینش توراتی و منحرف شده از انجیل مخالفت می؟کنند.

استاد شاهین: بله بله، کاملاً درست است که مسیحیان حقیقی نمی؟توانند این تفسیر تحریف شده توراتی از جهان را بپذیرند اما لازم است بگویم که شاهد یک چالش در قرائتهای انجیل هستیم و چالش مزبور در اصل یک بینش یهودی دارد که از عهد عتیق یا تورات نشأت می؟گیرد. داستان از این قرار است که مواجه با دو عهد عتیق (تورات) و عهد جدید (انجیل) هستیم. عهد جدید که انجیل باشد عهده؟دار تعریف و تفسیر روشن از عهد عتیق است؛ یعنی دوش انجیل است که بیاید پرده از روی عهد عتیق بردارد و نه عکس آن.

اما در این راستا ما شاهد یک کودتا هستیم که از سوی بعضی از مسیحیان غیر مسئول و اهمال؟کار

اسرار یهود و اواخرالزمان

صورت گرفته است و این کودتای درونی سعی دارد مطالب عهد جدید را به گونه ای قرائت کند که به سود یهود باشد؛ یعنی به جای این؟ که انجیل روشن؟ کننده و جهت دهنده تورات باشد اینها آمده؟ اند به اشتباه، تورات را به عنوان معرف انجیل گرفته؟ اند و گمان می؟ کنند که تورات باید راهنما باشد! این کودتای درونی تنها کودتا بر علیه مسیحیان نیست بلکه یک نوع کج روی و کودتا علیه عهد عتیق نیز تلقی می؟ شود، چون تورات اصیل هم راضی به این پروژه نیست. براساس سلسله نبوت، عهد عتیق یا تورات، درست زمانی قابل درک است که با آیات انجیل مطابق باشد و قرائت انجیلی از آن مستفاد گردد؛ نه این؟ که مقدم مؤخر شود و مؤخر مقدم گردد. این پروژه صهیونیستی غیر معقول است.

این قرائت انجیلی غیر معقول توطئه ای است صددرد در خدمت صهیونیسم و خواهان تحریف انجیل و گمراه نمودن مسیحیان و این همان مسیحیت توراتی است که شاهد آن هستیم که در عمل از کیان صهیونیستی و دیگران حمایت می؟ کند. و قبل از هر چیز یک اعلام جنگ علیه خود مسیحیت است و این مسیحیت است که به اسارت یهود در آمده است. از خداوند می؟ خواهیم مسیحیت را از این اسارت رهایی دهد؛ زیرا ما شاهد بودیم که اولین انجمن و دومین انجمن کلیساها دقیقاً در همان شهری برگزار شد که صهیونیستها اولین کنگره تاریخی خود را در آن برگزار کرده بودند. کنگره ای که بنیانگذار صهیونیسم جهانی، آن را رهبری کرد. 1 این تقارن مکانی بیانگر این نکته می؟ تواند باشد که مسیحیت نسبت به اهداف یهود اهمال می؟ کند و به نوعی همراهی خودش را با آن اعلام می؟ نماید و عملاً تئوریهای واهی توراتی را مبنی بر این؟ که یهودیان به عنوان قوم برگزیده خداوند به سوی سرزمین موعود (فلسطین) حرکت نمایند، می؟ پذیرد.

هیچ کس تصور نمی؟ کند که آنها (رؤسای کلیساها) از اهداف و نظرات صهیونیستها اطلاعی نداشتند و یا نمی؟ دانستند؟!

از همین جا بود که نقطه انحراف تمایل مسیحیت به سوی یهود و صهیونیسم و برداشتهای توراتی و انحرافی سازمان یافت و آنها جهان را بر طبق دیدگاه تحریف شده تورات بازبینی کردند. دیدگاهی که بر دو محور شر و خیر است و می؟ گوید انسانها و افراد بشر یا خوبند که همان یهودیهای مورد نظرشان هستند و طبعاً بری و پاک از هر جرمی هستند و باید مورد حمایت قرار گیرند. و دیگر کسانی که در سوی دیگر هستند؛ یعنی دسته گناه؟ کاران که برای آنها هیچ حقی

قابل نیستند. این گروه شامل مسلمانها و پیروان ادیان دیگر است و برای؟شان به عنوان ملت و کشور ارزشی قابل نمی؟شوند.

ادبیات سیاسی و روال رسانه؟های جمعی؟شان هم دقیقاً در همین راستا حرکت می؟کند. اوج تفکر مزبور در راهبرد سیاست خارجی ایالات متحده امریکا تجلی می؟یابد که خواهان حفظ و بقا و بازسازی اسرائیل است. البته این ظاهر مسئله است اما در واقع این اسرائیل است که به امریکا دیکته می؟کند.

اکنون در پایان پاسخ می؟گوییم که جایگاه ما در چارچوب جهانی در جایی است که اسرائیلی؟ها معین می؟کنند و حتی آن را به همه تحمیل می؟کنند.

تلفنی از ایالات متحده امریکا از شخصی به نام آقای عبدالحلیم حافظ داریم که از میزگرد کانال تلویزیونی «المنار» سؤالی دارند. لطفاً توجه کنید، آقای حافظ بفرمایید:
عبدالحلیم حافظ: سلام عرض می؟کنم و خدمت همه علما و استادان حاضر در جلسه و عرض ارادت دارم.

موضوعی مهم است که می؟گوییم: تا سال 1945 م. که جنگ دوم پایان یافت ما نظاره؟گر موج گسترده؟ای از تحقیر و تنفر نسبت به یهودیان هستیم که در سرتاسر اروپا به چشم می؟خورد و هیچ گونه همگامی و همکاری در میان مسیحیت و یهود دیده نمی؟شود و حتی ممنوع شده بود که یهودیان بتوانند در شهرهای بزرگ اروپا تردد نمایند. نخستین آوارگی گروهی آنان در سال 1928 م. رخ داد که متهم به ترور قیصر شده بودند. در این دوره به شدت یهودیان در اروپا و امریکا در رنج و فشار و تبعیض نژادی از سوی مسیحیان به سر می؟بردند و این امری ثابت شده و مورد اتفاق است.

ما باید در تبلیغات بر روی صهیونیزم و نه یهود متمرکز شویم؛ چون این «هرتزل» است که به عنوان بنیانگذار صهیونیسم، صهیونیستها را به عنوان یک ملت در اروپا مطرح و سعی می؟کند برای آنها جایی را پیدا کند.

در برابر اقدامات هرتزل صهیونیست، ما مرتکب چند خطای عمده شدیم:

1- در برابر مطرح شدن یهود به عنوان یک ملت ویژه، احساس خطر نکردیم و ساکت ماندیم

«تئوری ملت بدون سرزمین برای سرزمین ملت»

اسرار یهود و آخرالزمان

2- تبلیغات یهود را در این راستا دست کم گرفتیم تا جایی که اروپا در برابر تبلیغات یهودیان قانع گردید که یهودیان یک ملت؟ اند و ما باز هم خطر را درک نکردیم و نسبت بدان ساکت ماندیم.

اما یهودیان در برابر غفلت مرگ؟ آفرین مسلمانان بیکار نماندند و سه کار عمده را آغاز کردند:

1- اقدام به تأسیس بانکها نمودند؛

2- وسائل ارتباط جمعی و رسانه؟ها را در اختیار گرفتند؛

3- با نخبگان و رجال قدرتمند اروپایی پیوند برقرار کردند.

این اقدامات ربطی با پیوند مطرح شده در مطالب قبلی شما ندارد و با این ترندها بود که

یهودیان نخست در میان اروپاییان نفوذ پیدا کردند و اکنون هم در صفوف مسلمانها دایم در حال

رخنه کردن هستند و متأسفانه تبلیغات صهونیست؟ها تأثیر گذار است.

از شما تشکر می؟کنم و از روحانی (مسلمان) بزرگوار، شیخ صلاح شفیق، خواهشمندم که

مباحثشان در رابطه با حضرت امام مهدی(ع) ادامه دهند.

شیخ شفیق جرادی: ظهور حضرت امام مهدی(ع) در نزد مسلمانها فقط یک ظهور شخصیتی و

فردی نیست؛ بلکه یک تحول عظیم و جهانی است و در همه جوامع یک نوع توافق و هماهنگی و

نهایتاً همفکری به عنوان مقدمه ظهور پدید می؟آید و از آنجا که دین اسلام به فطرت انسانها

نزدیک؟تر است بالطبع زمینه پذیرش آماده می؟گردد.

اما ایجاد این زمینه ظهور ایجاب می؟کند که ما در رفتار روزانه و پندار و گفتار خویش به

گونه؟ای باشیم که زمینه توافق جهانی و هماهنگی فکری فراهم گردد و این نمی؟شود مگر این؟که

آزادی وسیع و گسترده فراهم گردد تا همه مذاهب و اندیشه؟ها بدون هیچ مانعی به تضارب آراء و

افکار پرداخته و حقیقت را پیدا نمایند. آن وقت است که فرایند ظهور حضرت امام مهدی آغاز

می؟گردد. فرایندی که توأم با وفاق جهانی است.

در ادامه سخنان استاد شفیق می؟خواهم در رابطه با فرایند دولت امام مهدی و نحوه تشکیل آن

صحبت شود و این؟که تئوری آخرالزمان و یا به عبارت دیگر فرجام تاریخ را چگونه ارزیابی

می؟کنند؟

دکتر شیخ محمد صیام: ضمن عرض خیر مقدم به شرکت؟کنندگان، حضورشان را گرامی

می؟ دارم. آقای دکتر جورج برای ما خاطره خروج بنی؟ اسرائیل از مصر را یادآوری کردند. گویا در آن واقعه تردید داشتند که صورت نگرفته است.

دکتر جورج: من اظهار تردید در آن موضوع نکردم.

دکتر شیخ محمد صیام: شما گفتید تاریخ جهان شاهد آن واقعه نبوده است.

دکتر جورج: من گفتم که تاریخ عهد قدیم بر مبنای یک سری از حوادث و داستانهای تاریخی بنا شده است که صددرصد درست نیست و هیچ گونه دانش یقینی و تفصیلی به آن نداریم.

دکتر شیخ محمد صیام: بله! بله! درست است. اما از این؟ که وارد بحث چگونگی دولت امام مهدی (ع) شوم من در برابر تاریخ شجاعت به خرج داده و می؟ گویم در آنجا یک بشارت از سوی حضرت مسیح (ع) نسبت به حضرت مهدی (ع) است و این هر دو شخص با هم بدون ارتباط نیستند چون ما معتقدیم در کتاب خداوند (قرآن مجید) درباره حضرت عیسی (ع) چنین آمده است: «و رسولاً الی بنی اسرائیل» و حضرت عیسی به عنوان رسول بر بنی؟ اسرائیل آمد. و همچنین «و مصداقاً بین یدیه من التوراه»؛ یعنی آنچه که از تورات مصون از تحریف در نزدش بود آن را تأیید نمود. بعداً قرآن می؟ گوید: «و مبشراً برسول یأتی من بعده اسمہ احمد».

مسلمانها به این آیات اعتقاد محکم و خلل؟ ناپذیر دارند و همین رسول گرامی اسلام که آمدن او را مسیح بشارت داده ظهور حضرت مهدی (ع) را بشارت می؟ دهد. احمد بن حنبل در مسند خودش در حدیثی از ابوسعید خدری چنین روایت می؟ کند:

قال رسول اللہ (ص) «أبشركم بالمهدی (ع)»؛ شما را به مهدی بشارت می؟ دهم.

ما احادیث زیادی راجع به حضرت مهدی (ع) داریم، اما این حدیث مخصوص است که عنوان بشارت دادن دارد. می؟ گوید زمانی که زمین پر از بلاهای طبیعی و زلزله و... می؟ شود و فتنه؟ ها اوج می؟ گیرد حضرت امام مهدی (ع) ظهور می؟ کند که عدل و داد را برپا می؟ کند و همه ساکنان زمین و آسمان از او راضی هستند و مال را عادلانه در میان مردم تقسیم می؟ کند. پیامبر می؟ گوید: «یقسّم المال صحاحاً» مردی از رسول خدا می؟ پرسد: معنای «صحاحاً» چیست؟ حضرت می؟ فرماید: «بالسویة بین الناس».

لذا خروج امام مهدی (ع) ارتباط با حوادث آخرالزمان دارد که عصر هرج و مرج است؛ یعنی ضدیت و کشتار و گردنکشی است که امیر یا خلیفه و یا سلطان گشته می؟ شود و در این وقت مردمان به ستوه آمده و به دنبال مردی صالح می؟ گردند تا با او بیعت نمایند و او همان مهدی

اسرار یهود و احرالزمان

است که در بیت الحرام است یا در شهر مکه است اما او از مردم می‌خواهد که وی را رها کنند؛ چون امر مهمی است که بر عهده او گذاشته می‌شود اما مردم اصرار می‌کنند تا این‌که با او بیعت می‌نمایند و این مسئله را مردم شام و عراق و مصر هم خبردار می‌شوند و نماینده‌های آنان هم برای بیعت با امام مهدی (ع) بیعت می‌کنند.

چگونه می‌توانیم در میان حوادث سرزمین فلسطین و قیام حضرت مهدی (ع) ارتباط قایل شویم؟ دکتر شیخ محمد صیام: ذکر شده که امام مهدی (ع) در زمانی می‌آید که مسلمین حال بدی مانند امروز و یا بدتر از آن دارند و دیگر ساکنان زمین حال‌شان بدتر از مسلمانها است. همین مردم اعم از مسلمان و مسیحی ساکن فلسطین هستند. در فلسطین ظلم از همه جای دیگری بیشتر است اما در سایر جاها مانند مصر اوضاع در حدی معمولی است. اما مشکل جاری در آنجا برعکس فلسطین اشغال شده نیست اما در فلسطین یک ظلم و ستم آشکار است. اگر امام مهدی پس از ظهور اوضاع کنونی نظیر عراق را مشاهده کند مسلماً با آن مقابله می‌کند. امروزه ما شاهد دو گونه ظلم هستیم یک ظلم فعلی و جاری در فلسطین اشغالی است و دیگر ظلم استعدادی و بالقوه صورت تهدیدهای مداوم متوجه سایر کشورهای مسلمان مانند سوریه و یا جمهوری اسلامی ایران است. (در ادامه حوادث عصر حضور) حضرت عیسی با امام مهدی ملاقات می‌کند و هر دو به جنگ دجال رهبر یهودیان می‌روند و پیروز می‌شوند و این حوادث کلاً مربوط به فلسطین است و خداوند از همه آگاه‌تر است.

آقای دکتر! در این سخنان ما عیسای مسیح را در نقش یک سردار جنگی می‌بینیم که در پی شکست دادن دشمن و دستیابی به اهدافش از راه جنگ است اما مسیحیت از عیسای مسیح یک سیمای صلح‌طلب و به اصطلاح مهربان و ضد جنگ حکایت می‌کند. شما چگونه این دو نقش متضاد را تفسیر می‌کنید؟

دکتر جیروم شاهین: بحمدالله این جا تضادی نیست و بازگشت دوم مسیح برای اینست که شر را سرنگون نماید و خیر را حاکم سازد و این جنگهایی که اکنون صحبت شد ناشی از شرایط محیط و تاریخ است و نه این‌که رسالت مسیح (ع) جنگ باشد و اینها همه روایاتی است که معطوف به

اوضاع فعلی است اما مسلم اینست که ظرف ظهور مهدی (ع) خاورمیانه خواهد بود و پایان تاریخ جهان در همین نقطه رقم زده خواهد شد. اما استراتژی مسیح در رابطه با بن بستهای اجتماعی و سیاسی اینست که به نحو مسالمت آمیزی حل و فصل شود و نه با جنگ و خونریزی و من معذرت می خواهم از شما و اشاره می کنم که در غرب یک سیمای ساختگی از مسیح ترویج می شود که دقیقاً طبق همان سخن است که شما فرمودید و من لازم است که عمیق تر به این جریان انحرافی پردازم. در دهه های ماقبل سنوات 1970م ما شاهد یک بنیادگرایی مسیحی و انجیلی بودیم که نام خود را «مورال مامازولتی» گذاشت و مورد توجه امریکا و صهیونیستها بود. اینها انجمنی بودند که هدفهای اخلاقی را تعقیب و خودشان را با شناسنامه مسیحیت عرضه می کردند و در پی سنتها و ارزشها می گشتند اما تا بدین پایه امروز مطرح نبودند. اما از دهه هفتاد میلادی به بعد توسعه یافته و دارای رسانه های تبلیغاتی شده و تقویت یافتند و به صورت قدرت بزرگی درآمدند.

آقای دکتر! آیا در اینجا شما یک رابطه ای در میان ظهور امام زمان و بازگشت مسیح می بینید؟
دکتر: خیر! من نمی بینم البته آنچه که حضرت شیخ گفته است یک دیدگاه اسلامی است اما مسیحیت اشاره ای به این معنا که مهدی و یا احمد ظهور می کند ندارد.
در اناجیل چهارگانه و رسمی که در قرن اول میلادی مدون شده است چنین چیزی را نداریم اما نام احمد و آنچه به اصطلاح انجیل برنابا نامیده می شود این یک قرائت اسلامی از آن است و ما به آن احترام می گذاریم ولی کاری به آن نداریم.

با تشکر، سؤال دیگری را مطرح می کنم: با توجه به فتوحات حضرت مهدی و جنگهای ایشان چگونه تصور می کنید که غرب به ایشان التفات کرده و ایمان بیاورند؟ همچنین با توجه به این که غرب منتظر ظهور و بازگشت مسیح (ع) هستند و نه حضرت مهدی چگونه عقلاً تصور می شود که آنها تابع حضرت مهدی شوند؟

شیخ شفیق جرادی: با تشکر، کلماتی که در متون دینی آمده است یک الفاظ رمزی و سمبلیک است که نیاز به تعمق و تأویل و تفسیر دارد و نمی شود صرفاً با شکل ظاهری آن مواجه شد. در این موارد قرائتهای متعددی است و ما با یک بحث روش شناسی و روش شناخت متون و نحوه برداشت از آن مواجه هستیم. در این گونه موارد که متون به ظاهر همخوانی با مقتضیات زمان

نمی‌کند ما به روشهای زیر روی می‌آوریم:

1- آیا با میزان عقلی می‌توان این متون را بازخوانی کرد؟

2- تا چه حدی می‌توان در برابر نقلهای تاریخی ایستاد؟

3- تا چه اندازه؟ ای این گزاره‌های نقلی با حوادث جاری سازگاری دارد؟

4- تا چه میزان با اهداف عالی در شریعت اسلامی همراهی می‌کند؟

و این؟ که شما با یک زبانی صحبت کنید که تصور شود حرکت تاریخ صددرصد جبری و بدون دخالت اراده است درست نیست. اینطور نیست که معنای متون دین قصور دارد، نخیر! این اشتباه است موضوع امام و امامت نزد ما یک حقیقتی ایمانی است اصلاً بحث بردار نیست و یک مسئله قطعی است.

اما رخ دادن یک جنگ در دوره مزبور نمی‌تواند بگوید که سرتاسر آن دوره مملو از جنگ و خونریزی و کینه است. این جنگ در دوره امام یک لحظه؟ ای از هزاران لحظه است و نمی‌شود یک لحظه را بر همه لحظات تعمیم داد و همه را زیر سؤال برد مثلاً شما سال 2000 م را می‌توانید از زوایای مختلفی بنگرید. می‌توانید بگوئید سال 2000 سال حرکت‌های آزادیبخش است و یا با توجه به حوادث اتفاق افتاده آن را سال شکنجه و درد و الم بنامید؛ شما نمی‌توانید دیدگاههای نظری خودتان را بر تاریخ تحمیل کنید.

ولی من می‌توانم تاریخ آینده را با توجه به روایات وارده در مورد حضرت مهدی (ع) بازخوانی و برداشتی از آن ارائه نمایم، اما با توجه به حوادث تلخ کنونی که متولی آن استعمار امریکا و اسرائیل است می‌توانم بگویم: موازنه فعلی نیروها در سطح جهان و حوادثی که در قدس شریف رخ می‌دهد تا یک حدی با متون روایات وارد در باب حضرت مهدی (ع) همخوانی دارد. مطالب زیر را از باب نمونه می‌آورم:

1- روایاتی درباره حوادث مربوط به روم در آخرالزمان وارد شده است. روم همان فرانسه یا

همان غرب است؛ چون فرانسه جزئی از غرب است؛

2- روایاتی دیگر آنها را به نام «شعب الاقصی» «ملت دور دست» نامیده است؛

3- روایاتی که در باره افریقائیان آمده است؛

4- روایاتی در مورد عراق وارد شده است؛

5- روایاتی که موضوع سوریه و لبنان و سعودی را مطرح می‌کند.

خلاصه این؟ که همه این روایات در مورد منطقه خاص و محدود است که در آنجا اضطرابها و تنشها به پایان می‌رسد و آن نقطه، نقطه آغاز صلح است که فلسطین است چون در فلسطین ما شاهد یک برتری؟ طلبی منفی و نابکارانه از سوی یهودیان و حامیان استکباری آنها هستیم.

اما این مستکبران با دو مانع عمده روبرو هستند:

1- فرآیند ظهور امام مهدی (ع) که با تمام تفصیلات و تشکیلات دنیوی و اخروی در برابرشان است.

2- حضرت عیسی مسیح که از آسمان به زمین می‌آید. لذا ما با دو امر مواجه هستیم.

امر نخست؛ یعنی پروسه ظهور امام مهدی یک نوع وفاق جهانی ایجاد می‌کند که زمینه تفاهم و

برادری را در دنیا می‌آورد و در این راستا جهان مسیحیت هم به برکت نزول عیسی (ع) با

مسلمانها کنار می‌آید و وحدت می‌کنند و این بر طبق باورهای اسلامی ما است که عیسای مسیح آنها را به سوی مهدی (ع) هدایت می‌کند.

حضرت عیسی (ع) دجال را می‌کشد که بسیار مهم است. دجال مردی یک چشم است تقریباً شبیه

«ژنرال موشه دایان» تروریست و وزیر جنگ اسبق رژیم صهیونیستی. در روایت آمده که مسیح

دجال را به گونه‌ای می‌کشد و نابود می‌کند که دجال ذوب می‌شود و مثل مسی گداخته که در

حرارت بالا ذوب می‌گردد. این یک گفته رمزی و سمبلیک است؛ یعنی جنگ همه‌اش نابود کردن

نیست بلکه عنصر ساختن نیز دارد و عناصر آلوده را ذوب کرده و بعد از پالایش دوباره از نو

استفاده می‌کند.

امر دوم: از متون دینی انتظار می‌رود که پیامهایش را به صورت قطعی و رسا و پر حرارت بیان

کند که موضوع نهائی دین در برابر این دسته‌ها و جماعات (صهیونیستها) چیست؟

وقتی که متون دینی می‌خواهد درباره یهود اعلام موضع کند در حقیقت درباره یک جریان سخن

می‌گوید که یهودیا؟

پی‌نوشت:

بررسی منافع اسرائیل در جنگ عراق

اشاره:

روزنامه «السفیر» در مقاله‌ای تحلیلی و تحقیقی اسناد و مدارک تأثیر اسرائیل بر تصمیم آمریکا در حمله به عراق را بررسی کرده است. بر اساس تحلیل این روزنامه، صحنه‌گردانان اصلی جنگ عراق در هیأت حاکمه آمریکا، یهودیان نزدیک به جناحهای تندرو اسرائیلی بوده‌اند که به قصد ایجاد امنیت و تأمین منافع اقتصادی اسرائیل این جنگ را راه انداخته‌اند. متن این مقاله به شرح زیر است:

وقتی جیمز موران عضو کنگره آمریکا در کنفرانس ضدجنگ که در یکی از کلیساهای ایالت ویرجینیا برگزار شد، سخن می‌گفت هرگز تصور نمی‌کرد که تنها چند ساعت بعد، انتشار سخنرانی وی در روزنامه واشنگتن پست پیرامون نقش یهودیان در برافروختن آتش جنگ و توانایی آنها بر توقف آن، چون بمبی منفجر شود و محافل و سازمانهای آمریکایی را به لرزه در آورد.

با وجود این که وی تنها چند ساعت بعد با موج حمله تبلیغاتی و سرکوب شدید از سوی سازمانهای صهیونیستی و شرکای آنها در کنگره یهود – که به آرای یهود و اموال آنها نیاز دارند – مواجه شد و با وجود این که رسانه‌های گروهی از آن زمان به تبلیغات علیه او پرداختند و سعی در بدنام کردن او داشتند و نیز به بازگو کردن مشکلات خانوادگی و زوایای زندگی شخصی او، قضیه طلاق و وامهای بانکی او پرداختند، اما این حقیقت که مسئله نقش یهودیان در جنگ عراق چون بمب منفجر شده بود و بازتاب آن در همه مکانها انعکاس یافته بود همچنان در محافل آمریکایی پابرجا ماند.

بعد از هفتاد سال موضوع یهودیان در کنگره مطرح شد و علناً به جدال و مناقشه کشیده شد. در این رابطه از «کالین پاول» وزیر امور خارجه سؤال شد و او نقش یهودیان در جنگ عراق یا در سیاست خارجی آمریکا را تکذیب کرد.

همچنین موضع گیری سخنگوی رسمی کاخ سفید به نام «اری فلاشر» یهودی نیز به مانند «کالین

پاول» بود.

از مسایل نادر پیرامون این موضوع که «یوکانان» روزنامه نگار و سیاستمدار و یکی از کاندیداهای حزب جمهوریخواه برای ریاست جمهوری در مجله خود به نام «امریکن کونسروٹو» به آن اشاره کرد، این بود که برای اولین بار مردم از چیزی سخن می‌گفتند که همواره در مورد آن شک و تردید داشتند و آن را به طور سری و محرمانه مطرح می‌کردند.

برای اولین بار در تاریخ آمریکا این حقیقت فاش شد که طرفداران جنگ یهودیان هستند و برای اولین بار مردم به ارتباط بین اسرائیل و جنگ عراق پی بردند. همچنین برای اولین بار به اسناد و مدارکی برخورد کردند که نشان می‌داد یهودیان پستهای مهمی را در اداره کاخ سفید بر عهده دارند. این صداها که ابتدا علناً به گوش می‌رسید کم‌کم خاموش شد؛ زیرا سرکوب بی‌رحمانه کسانی که در مورد یهودیان صحبت می‌کردند، آغاز شد و زبانهای آنها را بست.

آمریکاییها اگر در مورد این موضوع صحبت می‌کردند یا کلمه‌ای از عملکرد اسرائیل انتقاد می‌کردند، به یهودی ستیزی متهم می‌شدند. مسئله اعلان نشده‌ای که همه آن را می‌دانستند و در چند کلمه خلاصه می‌شد: اگر اسرائیل را قبول نداری و عملکرد آن را تأیید نمی‌کنی پس به خاطر مصلحت خودت و به خاطر سلامتی و به خطر نیفتادن زندگیت دهانت را ببند و سکوت پیشه کن.

پروژه جنگ عراق توسط سه نفر از یهودیان معروف آمریکایی به نامهای «ریچارد پرل» مشاور وزیر دفاع – که چند ماه پیش به دلایل مالی از پست خود استعفا داد – «پل وولفوویتز» و نیز «داگلاس فیت» پیش برده شد. این افراد، اهداف جنگ را ترسیم و نقش عمده‌ای در تحریک کاخ سفید برای حمله به عراق ایفا کردند.

ریچارد پرل و داگلاس فیت، پیرو خط حزب راستگرای «لیکود» هستند و به نفع آن کار می‌کنند، اما وولفوویتز در کنار جناح راست و افراطی لیکود ایستاده است به طوری که یکی از اعضای لیکود به نام «میخائیل ایتان» از جناح کبوتران این حزب چندین بار او را مورد انتقاد قرار داد و متهمش کرد که نمایندگان حزب را به سمت اتخاذ مواضعی غیرمعقول علیه فلسطینیها وامی‌دارد. خبرنگاران و مفسران دو کانال تلویزیونی در اسرائیل بر این عقیده‌اند که این سه یهودی آمریکایی یک ماه پس از انفجار ساختمان مرکز تجارت جهانی در نیویورک با «افرایم هالیوی» که در آن موقع رئیس «موساد» بود و در حال حاضر مدیر شورای امنیت ملی اسرائیل است گرد هم

آمده؟ اند.

در این نشست رئیس جاسوسی نظامی اسرائیل به نام «عاموس مالکا» و جانشین او «آهارون زئینی» در کنار رئیس بخش پژوهشهای موساد و سرویس اطلاعات نظامی اسرائیل حضور داشتند. هدف از این نشست طراحی اهداف حمله نظامی و استراتژیکی بود و هر دو گروه بر تشکیل کمیته هماهنگی نظامی مشترک موافقت داشتند.

بر اساس این توافق اسرائیل هر آنچه را که در زمان جنگ آمریکا به آن نیاز دارد تهیه و تدارک خواهد دید.

کمیته دیگری نیز برای هماهنگی سیاسی به وجود آمد که در رأس هیأت آمریکایی آن «کاندولیزا رایس» مشاور امنیت ملی آمریکا و اعضای تیم او در شورای امنیت ملی بودند. در رأس هیأت اسرائیلی «دوو وایس گلاس» مدیر دفتر «شارون» و بعضی از کارمندان بلندپایه وزارت امور خارجه اسرائیل حضور داشتند.

در نهایت مقرر شد این کمیته در زمینه ایجاد شرایط سیاسی مناسب برای جنگ و خصوصاً نقشه راه با یکدیگر همکاری کنند. از نکات مهم در این رابطه باید گفت، کمیته نظامی متشکل از برخی ژنرالهای ستاد اسرائیل بود که در کنار هیأت ستاد ارتش آمریکا قرار گرفتند.

ژنرال «تامی فرانکس» فرمانده منطقه مرکزی در ارتش آمریکا که مسئولیت فرماندهی جنگ علیه عراق بر عهده او گذاشته شده بود، نیز از جمله ژنرالهای یهودی؟ تبار آمریکا بود. بر اساس گزارشهای تلویزیون اسرائیل طبق اعتراف «عاموس مالکا» رئیس سابق اطلاعات نظامی اسرائیل که در حال حاضر مفسر شبکه یک تلویزیون اسرائیل است، وظیفه کمیته نظامی در دو نقطه اصلی متمرکز می؟ شد:

ارائه اطلاعات جاسوسی از اوضاع عراق برای تعیین سرنوشت جنگ در بغداد و کمک به ارائه طرحهای عملیاتی برای همکاری در جنگ که هر دو بسیار تأثیرگذار بود.

برخی دیگر از اسناد موجود دست داشتن اسرائیل در این جنگ را اثبات می؟ کند.

آمریکاییها طرح اسرائیلی ترور صدام حسین را پذیرفتند. این طرح را چندین بار دو کانال اول و دوم تلویزیون اسرائیل علاوه؟ بر شبکه رادیو عمومی معروف به «ریشیت بیت» منتشر کردند.

این طرح که اسرائیلیها در تابستان سال 1991 تدوین کرده بودند، برای ترور رئیس؟ جمهوری عراق تدارک دیده شده بود؛ زیرا صدام اولین کسی بود که جرأت کرد در زمان آغاز جنگ دوم

اسرار یهود و اعرالزمان

خلیج فارس به اسرائیل موشک پرتاب کند. ناظر این طرح ژنرال «ایهود باراک» بود که در آن زمان رئیس ستاد ارتش اسرائیل محسوب می‌شد و با توجه به اطلاعات دقیق در مورد زندگی خصوصی صدام و اماکنی که می‌توان او را در آنجا یافت اطمینان بسیاری به احتمال موفقیت این طرح داشت.

مقرر شده بود که مسئولیت این اقدام را یگان «سیرت متکال» یا ستاد ارتش انجام دهند که یکی از مهم‌ترین یگانهای کارگشته در ارتش اسرائیل محسوب می‌شود.

اعضای این یگان برای اجرای طرح در منطقه «ای به نام «تسئلم بیت» آموزش می‌دیدند که در سی و پنج کیلومتری جنوب شرقی شهر «بئر سب» در جنوب فلسطین اشغالی واقع شده بود، اما در زمان آموزش یک اشتباه فنی باعث شد که یکی از خمپاره‌ها بی‌هدف پرتاب شود و پنج سرباز در دم کشته شوند، به همین دلیل «اسحاق شامیر» نخست‌وزیر وقت این طرح را لغو کرد.

براساس گزارشهای رسانه‌های گروهی اسرائیل، آمریکاییها این طرح را بعد از برخی دخل و تصرفها و نیز تعدیلاتی در آن و براساس اطلاعات جدید تصویب کردند.

به این ترتیب افرادی از عناصر یگانهای ویژه آمریکا برای تمرین و آموزش طرح به صحرای «نقب» فرستاده شدند و مانورهای سابق را اجرا کردند.

آنها در این طرح از این توجیه استفاده می‌کردند که جنگ علیه عراق بدون کشته شدن صدام به موفقیت نمی‌رسید و به همین دلیل ترور او هدف مهمی است که برای تحقق آن باید مدت زمانی طولانی را به آن اختصاص داد. «بارون دیگل» خبرنگار کانال یک تلویزیون اسرائیل بعضی از مواردی را که در نشست جرج بوش رئیس جمهوری آمریکا با رئیس سازمانهای یهودی در ایالت متحده آمریکا به نام «مورتیمور تسوکرمان» مطرح شده است نقل می‌کند.

این نشست در ششم ماه ژانویه گذشته برگزار شد و تسوکرمان از رئیس جمهوری آمریکا خواست تا علیه عربستان سعودی تدابیری اتخاذ کند؛ زیرا گزارشهای سازمانهای جاسوسی اسرائیل حاکی از این بود که کمکهای عربستان سعودی به فلسطینیها در خلال انتفاضه آنها را برای ادامه اقدام به عملیات تروریستی یاری می‌کند.

جورج بوش در پاسخ به این درخواست تسوکرمان به رئیس سازمانهای یهودی گفت عربستان را بر سر جایش خواهد نشاند. وی در این باره واژه بسیار رکیکی را به کار برد که دیگل خبرنگار کانال یک از زبان معاونین تسوکرمان که در نشست حضور داشتند، نقل کرد.

برنامه «پولیتیکا» که در هجده مارس گذشته از کانال یک اسرائیل پخش شد، فاش کرد که «دیک چنی» معاون رئیس‌جمهوری آمریکا در دو ماه قبل با هفتاد کارشناس اسرائیلی در زمینه‌های مختلف بحث و گفت‌وگو کرده و در خلال آن پیرامون کیفیت حمله قطعی به عراق مناقشه و مباحثه کرده است.

برخی از مفسران صهیونیستی به این نکته اشاره می‌کنند که دیک چنی از ورزیده بودن کارشناسان سیاسی در ارائه اطلاعات مبهوت شده بود. در مصاحبه‌ای که مجری برنامه «دان مرگلیت» با «پروفیسور عما تسیا بر عام» یهودی عراقی، الاصل و متخصص تاریخ عراق برگزار کرد اظهار داشت که به مدت سه ساعت با دیک چنی در کاخ سفید گفت‌وگو کرده و به فهرستی از سؤالات طولانی که وی مطرح کرده بود جواب داده است، اما به نوع سؤالات یا جوابهای آنان اشاره‌ای نکرد.

شور و شوق وافر برای جنگ و تمایل به شعله‌ور شدن آتش جنگ و پیروزی در آن انگیزه‌های متعددی داشت که برخی از آنها از زبان رئیس ستاد مؤسسه اسرائیلی به شرح زیر است:

در ماه گذشته «شائول موفاز» وزیر دفاع اسرائیل، در مصاحبه‌ای با مرکز «هرتسلی» که دارای شعبه‌های مختلفی است و یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین مراکز دولت یهودی محسوب می‌شود گفت: پیروزی در جنگ با عراق یعنی خارج کردن عراق از دایره دشمنان اسرائیل و فشار بر سوریه برای اخراج سازمانهای فلسطینی از دمشق و توقف حمایت آن از حزب‌الله لبنان، امری که باعث کاهش منابع پشتیبانی مقاومت فلسطینی در کرانه باختری و نوار غزه می‌شود. «عوزی عواد» رئیس بخش تحلیل و پژوهش مرکز فوق و مدیر پژوهشهای موساد و مشاور سیاسی «بنیامین نتانیا هو» نخست‌وزیر سابق اسرائیل به همراه برخی پژوهشگران که پژوهشی پیرامون عراق آینده منطقه به نفع وزارت دفاع آمریکا انجام داده بود، در این زمینه گفت، نظام جدید در عراق نسخه جدیدی از دولت «کرزای» در افغانستان خواهد بود که سوریه و ایران را در بین انبر ترسناکی قرار می‌دهد به طوری که این دو کشور خود را از هر دو سو در محاصره می‌بینند.

این پژوهشگر، اردن را در رده کشورهای هم‌پیمان و دوست نام برد. از نظر ستاد مؤسسه نظامی مهم‌ترین آثار پیروزی از نظر اسرائیل همان امری است که «موشه یعلون» رئیس ستاد ارتش مطرح و آن را در دو امر خلاصه کرد.

اول این؟ که پیروزی آمریکا در جنگ باعث احساس عجز و شکست بین اعراب و به طور کلی و در

اسرار یهود و اواخرالزمان

بین فلسطینیها به طور خاص خواهد شد. وی سال جاری را سال پیروزی قطعی بر انتفاضه توصیف کرد.

مسئله دوم امری است که «شفتای شفیط» رئیس سابق موساد مطرح کرد و در خلال اظهارات خود پیش بینی کرد که در اثر جنگ بر جهان عرب، فضای فرهنگی مغایری حاکم می شود که به جناح خواهان سازش با اسرائیل نیروی جدیدی می دهد و دولتهای عربی را برای توجه به متغیرات این موضعگیری و واقعینهای موجود دعوت می کند. طالبان صلح از دولتهای خود خواهند خواست تا خود را با شرایط موجود وفق دهند. «دانی گلیرمن» رئیس اتحادیه اتاقهای بازرگانی در اسرائیل معتقد است که پیروزی در عراق سه فایده اقتصادی برای اسرائیل دارد:

اولاً، دست یافتن اسرائیل به نفت عراق که با قیمتهای پایین و تحت نظر آمریکا خواهد بود. ثانیاً، کاهش خطرات امنیتی که اسرائیل را تهدید می کرد و این مسئله باعث کاهش هزینه های امنیتی شد.

ثالثاً بهبود اقتصاد اسرائیل و باز شدن بازار عراق به روی کالاهای اسرائیلی. از نای هرگز سخنان یکی از تحلیلگران را که اعلام کرده بود یگان نظامی اسرائیل از مرزها گذشته اند و در غرب عراق مشغول جنگ هستند تأیید نکرد.

با تأکید مجدد این خبر، من به یکی از دوستان در غزه که به منابع و مصادر خبری او اطمینان کامل داشتم، نامه ای فرستادم. روز بعد او در جواب نامه ام نوشت سخنان بسیاری در این مورد در روزنامه های اسرائیلی وجود دارد.

من همچنین دریافتم که دو خاخام بزرگ اسرائیل و شورای خاخامهای شهرک نشین از مردم خواسته اند تا روز چهارشنبه در هفته سوم جنگ به خاطر سلامتی سربازان ائتلافی که در عراق هستند، نماز بخوانند.

نکته جالب توجه این است که سفیر آمریکا و بریتانیا در تل آویو نیز در این مراسم شرکت کردند. وقتی این خبر به من رسید با خود گفتم، این نماز برای سلامتی سربازان ائتلاف بوده است یا برای سلامتی سربازان اسرائیلی در بغداد.

عنوان: هدف؛ تخریب مسجدالاقصی

یک جریان صهیونیستی طرفدار اسرائیل در آمریکا خواستار تخریب مسجدالاقصی شد.

بیروت - ایرنا: یک جریان مسیحی صهیونیستی در آمریکا شکل گرفته که اعتقاد دارد ویرانی مسجدالاقصی و ساخت معبد سوم سلیمان به جای این مسجد، شرط ظهور حضرت مسیح (ع) است و بدون ساخت معبد سوم، مسیح هرگز ظهور نمی‌کند. این جریان، به ویژه گروه‌های تندرو صهیونیست وابسته به آن، اعتقاد دارند که خرابه‌های معبد نخست و دوم سلیمان در زیر مسجدالاقصی است و برای ساخت مجدد این معبد راهی جز ویرانی مسجدالاقصی وجود ندارد. با توجه به همین اعتقاد، پیروان این جریان صهیونیستی مبالغه‌آمیزی را در سازمان‌های افراطی صهیونیستی مانند «عظیرات کوهانیم» قرار می‌دهند که یهودی کردن قدس و تخریب مسجدالاقصی هدف اعلام شده آنها است.

چهره‌های بارز این جریان در مصاحبه‌های مختلف با رسانه‌های ارتباط جمعی رژیم صهیونیستی می‌گویند که هیچ رئیس‌جمهوری در آمریکا جرأت آن را ندارد که به اسرائیل کمک نکند؛ زیرا در غیر این صورت سرنگون خواهد شد.

در چارچوب اعتقادات و تلاش‌های این جریان صهیونیستی روز 21 مهرماه جاری مراسمی در قدس با حضور سه هزار نفر از طرفداران جدی رژیم صهیونیستی که به سرزمین‌های اشغالی آمده بودند، برگزار شد.

«آریل شارون» نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی خطاب به شرکت‌کنندگان در این مراسم گفت: کشمکش کنونی اسرائیل با فلسطینیان ریشه در مخالفت جهان عرب با حقوق یهودیان دارد و جهان عرب نمی‌خواهد با ملت یهود آشتی کند.

وی همچنین در این مراسم برای تحریک احساسات اعضای این جریان افراطی ادعا کرد:

اسرائیل ظرف سه سال گذشته شاهد جنگ تحمیلی فلسطینیان بوده است اما این کشمکش صد سال پیش آغاز شد.

هدف از سفر این سه هزار آمریکایی به سرزمینهای اشغالی آن بوده که از کابینه شارون بخواهند از قدس دست نکشد و شارون نیز به آنان گفته است که قدس برای همیشه مرکز یکپارچه اسرائیل باقی خواهد ماند.

سفر این سه هزار طرفدار افراطی اسرائیل به قدس در حالی صورت می‌گیرد که با توجه به شرایط بحرانی خاورمیانه، افکار عمومی بیشتر معطوف خبرهای نظامی در عراق است و جهانیان به اخبار فلسطین توجه کمتری نشان می‌دهند.

عنوان: مسیح یهودی و فرجام جهان -1

اشاره: آنچه در پی خواهد آمد مقدمه کتاب المسیح الیهودی و نهایتاً العالم اثر نویسنده و محقق ارجمند مصری آقای رضا هلال است
مقدمه:

«هیچ کس نمی‌تواند آمریکا و آزادیهایش را بفهمد، مگر این که آگاه باشد و تأثیری را که دین به طور مستقیم بر روی ساخت و ایجاد این کشور گذاشته و می‌گذارد، درک کند...»
جیمز ون - آمریکای امروز

بذر این کتاب هنگامی که در دهه نود قرن گذشته در ایالات متحده زندگی می‌کردم، در وجودم کاشته شد. یکی از روزها وقتی کانالهای تلویزیونی را می‌گرفتم، نگاهم بر روی آگهی کانال سی.بی.ان متوقف شد، «پات رابرتسون» واعظ تلویزیونی را می‌دیدم که از فرار سیدن پایان تاریخ و دومین ظهور مسیح سخن می‌گفت و مردم را پند و اندرز می‌داد. مدتی برنامه‌های ایستگاههای تلویزیون مذهبی که «کلیسای تلویزیونی» نامیده می‌شوند، مرا به خود مشغول داشتند. این ایستگاهها برای بینندگان آمریکایی موعظه و پند ارائه می‌دهند و زمینه رفتن به کلیسا جهت

خواندن نماز را فراهم می‌نمایند، همچنین اخبار و میزگردهای مذهبی (1) پیرامون نظر شریعت و دین درباره ازدواج، طلاق، تربیت، کودکان، سقط جنین و کاندیداهای انتخابات را پخش می‌کنند. در تمام این برنامه‌ها ملاحظه کردم، اسرائیل نگین انگشتر برنامه‌های آن شبکه‌های «مسیحی» است؛ چون عنوان می‌شد که حمایت از اسرائیل و پشتیبانی از اشغال قدس توسط این کشور، فریضه‌ای مذهبی است و به عبارت دیگر تأسیس اسرائیل گامی قبل از ظهور مسیح است. اما گام آخر، ساخت هیکل (معبد) بر بالای قبه صخره نزدیک مسجد الاقصی است.

کنجکاوی مرا واداشت تا از مجتمع شبکه سی.بی.ان در «ویرجینیا بیتز» دیدن کنم. مجتمع، ساختمانی یازده طبقه بود که دانشگاه «ریچینت» (2)، را نیز دربرمی‌گرفت، این دانشگاه، دانشگاهی مسیحی بود که به دانشجویان خود مدرک دانشگاهی در رشته‌های حقوق، علوم سیاسی و روزنامه نگاری اعطا می‌کرد. در آستانه مجتمع آیه 14، اصحاح 24 انجیل متی، توجه مرا به خود جلب کرد:

«تلاوت کتاب مقدس، به شما این بشارت را می‌دهد، و این نشانه ایست برای تمام ملل در سراسر جهان، سپس نهایت فرا می‌رسد»

در کتابخانه ساختمان نیز آیه 25 اصحاح هشتم سفر در عهد قدیم را ملاحظه کردم:

«اکنون، ای خدا، خدای اسرائیل، وعده خود را که به بندهات، داوود، پدرم دادی و با او در آن باره سخن گفתי حفظ کن، آنجا که گفתי: در مقابل من از مردان تو، کسی که بر تخت اسرائیل بنشیند، نابود می‌شود».

در راهرو مقابل کتابخانه نیز، تابلویی دیواری نظر مرا به خود جلب کرد که دژهای چهارگانه دیده شده در خواب یوحنا پیرامون «روز داوری در رستاخیز» رابه تصویر می‌کشید. در «لابی» تابلوی دیواری دیگری ملاحظه می‌شد که جنگ «هارمجدون» (3) میان «یاجوج و ماجوج» (4) را به تصویر می‌کشید، جنگی که قبل از ظهور مسیح به وقوع می‌پیوندد. در میان آن حال و هوا و آن سمبل یهودی مسیحی، همراهم برایم توضیح داد که هدف دانشگاه ریچنت و شبکه سی.بی.ان آماده ساختن آمریکا و آمریکاییها برای ظهور مسیح است. هم‌چنین گفت که شبکه سی.بی.ان دارای ایستگاهی به نام «ستاره‌های امید» در جنوب لبنان است که برنامه‌های خود را از آنجا پخش می‌کند تا زمینه را برای ظهور مسیح فراهم نماید. (5)

اسرار یهود و اخرالزمان

در روز 19 آوریل 1993 کنجکاوی من به اوج خود رسید، چون این روزی بود که آتش جمعیت «دیویدی‌ها» در «واکو» برافروخته شد و 74 تن از اعضای جمعیت که در میان ایشان رهبر جمعیت «دیوید کورس» نیز مشاهده می‌شد، خودکشی کردند. آنها اعتقاد داشتند با این کار اوامر خداوند را جهت فرارسیدن پایان تاریخ و ظهور مسیح به مورد اجرا می‌گذارند. نکته قابل توجه و مهم این بود که هنگام به خاکسپاری کورس، تابوت او را با پرچم اسرائیل و نه پرچم آمریکا پیچیده بودند! در دومین سالگرد آتش سوزی جمعیت دیویدی در واکو، در 19 آوریل 1995، «تیموتی مک وی» به انتقام کشته شدن دیوید کورس و یارانش، اقدام به منفجر ساختن ساختمان پلیس فدرال در «اوکلاهاما» نمود. او اعتقاد داشت، این آتش سوزی ریشه در نقشه‌ای شیطانی و جهانی دارد که بر خلاف سفارشات خداوند بوده و ظهور مسیح را به تعویق می‌اندازد.

مسئله اینجاست که این حادثه در ایالات متحده آمریکا به وقوع می‌پیوندد که برای تمدن غرب، هنر جدایی کلیسا از دولت (دین از سیاست) را از زمان تصویب لایحه قانونی ایالت ویرجینیا در سال 1777 (پیش از یک دهه قبل از انقلاب فرانسه) ارائه داد. لایحه‌ای که تصویب آن باعث شد ایالات متحده آمریکا دین رسمی و یا کلیسای رسمی نداشته باشد.

اولین اصلاح و تعدیل در قانون اساسی آمریکا در سال 1801 به وقوع پیوست و هدف آن، بنا بر آنچه که رئیس جمهور وقت آمریکا عنوان کرده بود: «ایجاد حدفاصل و دیوار میان کلیسا و دولت است ... همانگونه که مسیحیت آمریکایی از بفعد سیاسی با فردگرایی و فلسفه «او را به حال خود رها کن کار کند یا کار نکند» (آزادی اقتصادی از دید آدام اسمیت) موافقت کرد تا تبدیل به آن چیزی شود که «رابرت» آن را خدای «مذهب و دین مدنی» نامید. این موضوع مرا به این سمت سوق داد که پیرامون دو موضوع به تحقیق پردازم:

موضوع اول: مذهب آمریکاییها. 95% آمریکاییها اعتقاد دارند که خدا هست و از میان هر 5 نفر 4 نفر به معجزه و زندگی پس از مرگ و تولد حضرت مسیح از دامان پاک حضرت مریم (پاکدامنی حضرت مریم) اعتقاد دارند. هم چنین 82% آمریکاییها خود را اصولگرا و مذهبی تلقی می‌کنند، در حالی که این نسبت در بریتانیا 55%، در آلمان 54% و در فرانسه 48% است. اما نسبت افرادی که در آمریکا هر هفته به کلیسا می‌روند 44% است، در حالی که در آلمان 18%، بریتانیا 14% و فرانسه 10% است. (6)

موضوع دوم: جانبداری و حمایت آمریکاییها از اسرائیل. فرهنگ آمریکایی عنوان می‌کند که فرهنگ یهودی – مسیحی (7) بر پایه تقالید و آداب و رسوم اخلاقی و مذهبی یهودی و مسیحی یا «میراث یهودی – مسیحی» استوار است. موضوعی که در پایان معنایی سیاسی یافت و به توافق، همراهی و همگامی ارزشهای آمریکایی و اسرائیلی ترجمه شد. از اینجا بود که فرضیه پژوهش شکل گرفت و آن چگونگی تفسیر و تشریح مذهبی شدن و یهودی شدن آمریکا بود.

مذهبی شدن و یهودی شدن آمریکا با شکل‌گیری و نشو و نماي آن ارتباط پیدا می‌کند. مهاجران اولیه آمریکا را «اورشلیم» جدید یا «کنعان جدید» تلقی کردند و خود را به عبرانیهای قدیم تشبیه نمودند، که از ظلم و ستم فرعون (جیمز اول پادشاه انگلیس) فرار کردند و از سرزمین مصر (انگلیس) به جست‌وجوی سرزمین موعود جدید گریختند، به این ترتیب، تعقیب و بیرون راندن سرخپوستان توسط مهاجران پروتستان در دنیای جدید (آمریکا) بسان تعقیب و بیرون راندن عبرانیهای قدیم توسط کنعانی‌ها در فلسطین بود. بدین ترتیب، شهرک نشینان از پندها و سفارشات حکایات (سفر خروج) چراغی فراراه خود در تدوین قانون اساسی آمریکا ساختند. بنابراین بندگی در مصر، بیرون رانده شدن، سرگردانی، وارد شدن به سرزمین موعود، قتل عام ساکنان آن و ... تاریخ پیشین و آینده‌ای برای ملت جدید برگزیده خداوند در سرزمین جدید موعود شد.

تبدیل دنیای جدید به اسرائیل جدید، هدف اصلی طرح شهرک نشینان پروتستانی پورتانی اولیه بود. آنها همیشه در انگلستان خواب تطبیق و اجرای شریعت تورات را می‌دیدند و هنگامی که به آمریکا آمدند، رؤیای دولتی را در سر پروراندند که دستورات و فرمانهای خداوند بر آن حکومت کند، حتی مورخی چون «جان فیسک» می‌گوید:

«همین که می‌بینی تاریخی در آمریکا ساخته می‌شود، ملاحظه می‌کنی که آن، تاریخی آمریکایی – یهودی است» (8)

یهودی شدن «مسیحیت آمریکایی» در اصل به آن چیزی باز می‌گردد که ما آن را «مسیحیت یهودی» نامیدیم و با ظهور «قدیس پولس» دومین بنیانگذار مسیحیت پس از «یسوع» روی از دیده‌ها نهان کرد، اما طی دوره اصلاح‌گرایی و انقلاب در اروپا ظاهر شد و رشد نمود و نقش مهمی

پس از بازیگری گرفتن اسپانیا توسط مسیحیان - که در آن زمان در دست یهودیان به آیین مسیحیت در آمده یا «یهودیان مارانو» بود - بازی کرد.

با شروع قرن شانزدهم، تأثیرات مسیحیت یهود منجر به انتشار «ایده هزاره» (9) گردید و تفسیرهای جدید و نوینی از سفر دانیال (در عهد قدیم) و رؤیای یوحنا (در عهد جدید) شد و بدین ترتیب یهودیان در نقشه خداوند جهت پایان تاریخ، که شامل بازگشت یهود به فلسطین آنها قبل از آمدن مسیح می‌شد، جایگاه مهمی پیدا کردند. اما حرکت بزرگ مسیحیت یهود با جنبش اصلاح طلبانه پروتستانها در قرن شانزدهم ارتباط پیدا می‌کند، به طوری که پروتستانها اعتبار و آبروی یهودیان را به آنها باز گرداندند و عهد قدیم (یهودیان) بالاترین منبع اعتقادی پروتستانها شد. با انقلاب پورتانی‌ها در قرن هفدهم یهودی شدن مسیحیت به اوج خود رسید، پورتانی‌ها در گرامی داشت عهد قدیم سنگ تمام گذاشتند و از دولت بریتانیا خواستند، قوانین تورات را به عنوان قانون اساسی کشور اعلام کند و آداب و رسوم یهودیت را جایگزین مسیحیت نمودند و حتی پا را از این هم فراتر نهاده برخی از آنها نماز و کتاب مقدس را به زبان عبری می‌خواندند.

هنگامی که مهاجران پورتانی اولیه به دنیای جدید (آمریکا) رسیدند، اسطوره‌های ملت برگزیده، سرزمین موعود و سرزمین اسرائیل چراغ راه و راهنمای ایشان بود، آنها نماز را به زبان عبری می‌خواندند و بر فرزندان خویش نامهایی از داستانهای تورات می‌گذاشتند و اولین کتابی که در آمریکا چاپ کردند، کتاب «مزامیر داوود» (سرودهای مذهبی داوود) بود.

به این ترتیب، مسیحیتی که با دومین گروه از مهاجران وارد آمریکا شد، مسیحیتی یهودی بود به عبارت دیگر «مسیح» یسوع ناصری که در رأس دین مسیحیت قرار دارد، تبدیل به مسیحی یهودی یا یکی از پیامبران بی شمار قوم یهود شد. با تأثیرپذیری از مسیحیت یهودی و با آغاز قرن هجدهم، اعتقاد به برانگیختگی یهود در فلسطین تبدیل به یکی از اصول لاهوتی مهم پروتستانهای آمریکایی شد، به طوری که اعتقاد به مسیح منتظر و عصر هزاره خوشبختی جایگاه مهم و بارزی در اعتقادات این مسیحیان پیدا کرد.

با ورود آمریکا به دوره رشد و بیداری بزرگ مذهبی در دهه 40 قرن نوزدهم، مسیحیت صهیونیسم از مسیحیت یهود زاده شد و با هدف قراردادن فرهنگ و سیاست آمریکا آنها را ملزم کرد به فریضه برپایی اسرائیل (برانگیختگی یهود) و حمایت از آنها، به عنوان فریضه‌ای الهی و فرهنگی و در نهایت سیاسی. به این ترتیب صهیونیسم آمریکایی دهه‌ها پیشتر گوی سبقت را از

صهیونیسم هر تزللی در زمینه برپایی اسرائیل نبود و این یکی از دلایل تفسیر کننده حمایت آمریکا از برپایی اسرائیل در سال 1948 و سپس پشتیبانی آمریکا از اسرائیل است. این حمایت و جانبداری، الهی و فرهنگی است که در جان و روح و سیاست آمریکاییها، سالها قبل از ظهور صهیونیسم یهودی و لابی یهودی - که هر روز بیش از پیش بر قدرت و نفوذ آن افزوده می‌شود، بی آن که به احساسات مسیحیان صهیونیست آمریکایی توجه کند - نفوذ کرده است.

بنابراین برای بحث و گفت‌وگو پیرامون مذهبی شدن و یهودی شدن آمریکا می‌بایست، بر جنبش احیای مذهبی در آمریکا که در بیست و پنج سال آخر قرن بیستم به وقوع پیوست تمرکز نمود و به آن توجه کرد. از سال 1976 ایالات متحده آمریکا شاهد به قدرت رسیدن مسیحیت سیاسی و مسیحیت اصولگرا بود که اصطلاحاً «راست مسیحی» یا «مسیحیان راستگرا» نامیده می‌شدند. این مسئله باعث شد تا هزاران نفر از جوانان آمریکایی به «مسیحیان دوباره زاده شده» تبدیل شوند و نظر سنجی مؤسسه «گالوپ» آشکار ساخت که پنج و یک سوم آمریکاییها غسل تعمید را دوباره انجام دادند. (مسیحیان دوباره زاده شده) و پیروان کلیساهای افراطی و تندرو افزایش یافت و شبکه‌های تلویزیونی مذهبی یا «کلیساهای تلویزیونی» تأسیس شدند... این موج به کاخ سفید نیز کشیده شد، به گونه‌ای که رئیس جمهور وقت آمریکا؛ «ت‌ع» «کارتر» اعلام کرد که او «مسیحی دوباره زاده شده» است. به قدرت رسیدن مسیحیت سیاسی و اصولگرا با به قدرت رسیدن مسیحیت صهیونیسم، به ویژه پس از پیروزی اسرائیل در جنگ ژوئن 1967 و اشغال قدس توسط آن، ارتباط پیدا می‌کند و این مسئله‌ای است که مسیحیت صهیونیستی آمریکا آن را تأکیدی بر درستی و راستی پیش‌گوییهای تورات و مقدمه نزدیک بودن ظهور مسیح تلقی کرد، به این ترتیب مسیحیت صهیونیسم دارای سازمانهای مخصوص به خود شد که وسایل گروههای فشار «لابی» را به خدمت گرفت تا بر افکار عمومی و کنگره آمریکا با هدف تأکید بر مشروع بودن دولت اسرائیل و حمایت اقتصادی و نظامی و سیاسی از آن (به عنوان فریضه‌ای الهی و اخلاقی - آمریکایی) و یهودی کردن قدس به عنوان شهری که مسیح پس از ظهورش از آنجا بر جهان حکومت می‌کند، تأثیر بگذارد. قدرت یافتن جناح راست مسیحی در دهه هشتاد و نود هم ادامه یافت، تا این که رأی دهندگان به آن در انتخابات ریاست جمهوری و کنگره تبدیل به قدرت مؤثر و با نفوذی شدند. این جناح 25٪ آراء را در ایالات متحده آمریکا به خود اختصاص می‌دهد (حدود ده برابر آراء یهود). در راه سلطه (10) بر میدان و عرصه سیاسی آمریکا، جناح راست مسیحی با جناح راست

سیاسی در حزب جمهوری خواه متحد شد تا حزبی را تشکیل دهند که به «حزب الله» معروف شد، این مسئله با افزایش نقش راستگرایان مسیحی که شامل کاتولیکهای آمریکایی و پروتستانها می‌شد، همراه شد و باعث شد تا «یهودیت مسیحی» ویژگی و صفتی جدایی‌ناپذیر، لاهوتی، اخلاقی و فرهنگی برای آمریکا شود، به اندازه‌ای که هر کس در توصیف آمریکا صفت «یهودیت» را به مسیحیت اضافه نمی‌کرد، زبانش قطع می‌شد. این موضوعی بود که طی و پس از انتخابات ریاست جمهوری و نمایندگان در سال 1992 به وقوع پیوست و آمریکای یهودی - مسیحی شاهد به قدرت رسیدن «بوش» بود، با وجود این که در دوره ریاست جمهوری «بوش» شاهد سقوط اتحاد جماهیر شوروی سابق و پیروزی آمریکا در جنگ خلیج فارس بودیم.

دهه نود شاهد تثبیت و تحکیم سازمانهای اصولگرای مسیحی تحت نامها و عنوانهای مختلف از قبیل «ائتلاف مسیحیان»، «احیای اصولگرایی»، «مجلس مطالعات خانواده»، «تمرکز بر خانواده»، «ائتلاف ارزشهای سنتی» و ... بود؛ هم‌چنین گروهها و جمعیتهای زور و خشونت ظاهر شدند و برای تخریب و از بین بردن سیستم اجتماعی و سیاسی و تأسیس دوباره آن بر اساس تعالیم و اصول کتاب مقدس روی به قتل و کشتار و خونریزی آوردند تا زمینه بازگشت و ظهور مسیح را فراهم آورند. «سیستمهای» مسیحیت سیاسی و اصولگرا فقط به آماده ساختن جامعه آمریکا برای بازگشت مسیح اکتفا نکردند، بلکه رسالت آنها، رسالت جهانی و صلیبی بود و نقش آن فقط به سیاست داخلی محدود نمی‌شد، بلکه در سیاست خارجی آمریکا نیز دارای نقش مهم و مؤثری شدند؛ چرا که پشت سر حملات ایالات متحده علیه سازمان ملل و بدهیهای صندوق بین‌المللی پول و صندوق جمعیت سازمان ملل قرار داشتند، همانگونه که پشت سر تصویب قانون تحریم سرنگونی مذاهب نیز بودند، به این ترتیب آماده ساختن جهان برای پایان تاریخ و دومین ظهور مسیح در چارچوب رسالت مسیحیت سیاسی و اصولگرای آمریکا، قرار می‌گرفت.

به قدرت رسیدن مسیحیت سیاسی و اصولگرا در ایالات متحده در بیست و پنج سال آخر قرن بیستم با حوادثی جهانی همراه گردید که شامل احیای اصولگرایی در سه دین آسمانی اسلام، یهودیت و مسیحیت بود. اما می‌توان ویژگیهای (11) خاصی برای جنبش مسیحیت سیاسی و اصولگرای آمریکا در نظر گرفت که عبارتند از:

1- مسیحیت سیاسی و اصولگرا در آمریکا «جنبشی پس لائیک» بود که در جامعه‌ای «پس لائیک» ظهور کرد، جامعه‌ای که لامذهبی را از دو قرن پیش می‌شناخته و از یک قرن قبل در تمام

زمینه‌های اجتماعی، چه در فضای قانونی و سیاسی و چه در سایر فضاها، با آن آشنا بوده و در آن ریشه دوانده بود. برعکس جوامع اسلامی که وقتی پدیده لامذهبی در این جوامع ظهور کرد فقط نخبگان غربزده آن را در بر می‌گرفت. یک مسلمان وظایف فردی و اصطلاحات قرآن را می‌خواند، آنها را می‌شناسد یا به راحتی آنها را به یاد می‌آورد و در آن مسیر گام بر می‌دارد، چون مرجع کنونی و حال حاضر مذهبی آن است در حالی که یک آمریکایی چون لامذهبی بر او تأثیر گذاشته است، نیاز به این دارد که وظایف فردی و اصطلاحات کتاب مقدس را دوباره از نو بخواند و فراگیرد و سرانجام این که احیای مذهبی در آمریکا «غسل تعمید دوباره» از پایین (تأثیر بر جامعه) یا از بالا (تلاش جهت تغییر نظام) بود.

2- جنبش مسیحیت سیاسی و اصولگرا در آمریکا (برعکس جوامع اسلامی) در جامعه‌ای دمکراتیک زاده شد، به همین دلیل مقید و محدود به فرهنگ و آداب و رسوم دمکراتیک است. به همین دلیل به خشونت و زور روی نمی‌آورد، مگر به وسیله گروه‌های بی‌اهمیت و خفرده‌پا، همچنین در معرض قلع و قمع و سرکوب به سان جوامع اسلامی قرار نمی‌گیرد، مگر در موارد خاصی؛ مانند خودکشی. همچنین به قدرت رسیدن جنبش مسیحیت سیاسی و اصولگرای آمریکا در جامعه‌ای دمکراتیک، آن را به سوی مبارزات سیاسی به عنوان قدرت رأی دهنده مؤثر و حاکمیت بر شوراهای مدارس و شهرها در بسیاری از ایالتها سوق داد و باعث شد تا نمایندگان در کنگره و میان استانداران ایالتها داشته باشد.

غیر از آن، راست مسیحی، در چارچوب سعی و تلاش خویش جهت «تعمید از بالا» اقدام به ارائه کاندیدای خویش جهت حضور در انتخابات اولیه حزب جمهوری خواه در سال 1988 نمود و او کسی نبود جز «پات رابرتسون». این تلاش در کاندیداتوری اولیه جهت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری سال 2000 به وسیله معرفی «گری پویر» که در جنگ انتخاب کاندیداهای حزب جمهوری خواه پیروز شده بود، تکرار شد.

3- جنبش مسیحیت سیاسی و اصولگرای آمریکا، در جامعه‌ای پسامدرنیسم و پسا صنعتی ظهور نمود؛ به همین دلیل توانایی خارق العاده‌ای داشت که از زبان و تکنولوژی بسیار پیشرفته برای نشر رسالت خویش استفاده کند. این مسئله در ابداع «کلیساهای تلویزیونی» و «استفاده از اینترنت» و «پست الکترونیک» جهت تأسیس شبکه‌های ارتباطی با یاران و پیروان خویش و حتی مردم عادی طی حملات انتخابی یا جمع آوری کمکها یا فشار بر اداره ریاست جمهوری و کنگره نمود پیدا

می‌کند.

4- در جامعه سرمایه داری که بر اساس اصول آزادی و رقابت استوار است، نشو و نما یافت. به همین دلیل ملاحظه می‌کنیم، بر اساس منطق «بازار» فعالیت می‌کند. به اندازه‌ای که می‌توان گفت به خاطر نبود «دین رسمی برای دولت» و «یا کلیسای ملی»، «بازار آمریکایی دین» وجود دارد که در آن شبکه‌های مذهبی تلویزیونی (کلیساهای مرئی یا تصویری) و دانشگاه‌های الهیات و سازمانهای بشارت دهنده و دستگاههای چاپ کاغذی و الکترونیکی مسیحی با هم در قابت هستند.

5- جنبش مسیحیت سیاسی و اصولگرای آمریکا بسان جنبش اسلامی شرایط اجتماعی را به مبارزه فرامی‌خواند. جنبش اسلامی به مبارزه با بدبختی و فقر مادی و اجتماعی می‌پردازد، در حالی که نوع آمریکایی آن به مبارزه با بدبختیهای اجتماعی در جامعه‌ای مادی و آزاد، با وعده، به درمان اجتماعی از خدای واعظان تلویزیونی و دانشگاه‌های الهیات و درمانهای سحر آمیز و التزام به قوانین خشک اخلاقی می‌پردازد. قوانینی که سقط جنین را منع و همجنس بازی را تحریم کرده و روابط جنسی را محدود به ازدواج می‌کند و کودکانی بر اساس اصول اخلاقی مسیحیت تربیت می‌کند و آنها را از ارتکاب خلاف موارد فوق یا «پورنوگرافی» برحذر می‌دارد.

بی‌شک هر کس که به سیاست داخلی و سیاست خارجی آمریکا توجه دارد، می‌بایست از تأثیر دین آمریکایی و این فرضیه که این کتاب بر اساس آن تألیف شده و عنوان می‌کند: آمریکا کشوری «یهودی - مسیحی» است، آگاه و مطلع باشد. و بداند که مسیحیت آمریکایی از زمان پای گذاشتن مهاجران پروتستانی پورتانی اولیه بر سواحل آمریکا، صبغهای یهودی یافت و با اولین بیداری و آگاهی بزرگ مذهبی در قرن نوزده تبدیل به مسیحیتی یهودی شد و از آن تاریخ مسیحیت صهیونیسم از آن نشأت گرفت و نشو و نما یافت. با این فرضیه این کتاب، مسیحیت سیاسی و اصولگرا، در آمریکا را در هفت فصل مورد بحث و بررسی و مناقشه قرار داده است:

فصل اول؛ مسیحی یهودی: این فصل به ریشه‌های مسیحیت یهودی در تاریخ مسیحیت و تاریخ غرب می‌پردازد و تحلیل خود را از ظهور قدیسی پولس تا جنبش اصلاح طلبانه پروتستانها و سپس عصر انقلاب اروپا تا دوره امپریالیستی بریتانیا ادامه می‌دهد.

فصل دوم؛ مسیحی یهودی آمریکایی: این فصل به بحث و بررسی در نشو و نمای مسیحیت یهودی

اسرار یهود و احرالزمان

در آمریکا و سپس تبدیل شدن آن به مسیحیت صهیونیستی تا برانگیخته شدن دولت اسرائیل می‌پردازد.

فصل سوم؛ احیای دینی و مسیحیت صهیونیستی: این فصل بحث و گفت‌وگو پیرامون آغاز جنبش احیای مذهبی در ایالات متحده آمریکا از دهه پنجاه و سپس به قدرت رسیدن رادیکالهای افراطی در دهه هفتاد و ارتباط آن با به قدرت رسیدن مسیحیت صهیونیستی در آمریکا را در بر می‌گیرد.

فصل چهارم؛ به قدرت رسیدن راست مسیحی و لابی مسیحی صهیونیستی: این فصل به بررسی نحوه به قدرت رسیدن راست مسیحی در دهه هشتاد طی حکومت ریگان، رئیس جمهور اسبق آمریکا و آمادگی وی جهت برافروختن «هارمجدون» به عنوان اولین قدم جهت آمادگی برای ظهور مسیح و تشکیل و ایجاد لابی مسیحی صهیونیستی می‌پردازد.

فصل پنجم؛ حزب الله و پیروزی یهودمسیحیت: این فصل اتحاد میان راست مسیحی و راست سیاسی در حزب جمهوری خواه در دو دوره بوش و کلینتون و سلطه و حاکمیت یهود مسیحیت و جنگ فرهنگی که بر جان و روح آمریکا حاکم است و امتداد و نفوذ مسیحیت صهیونیستی را در میان کاتولیکها نشان می‌دهد.

فصل ششم؛ اصولگرایی و خشونت: مسیحیف یهودی و مسیحیف مسیحی، این فصل به بررسی سازمانهای اصولگرا و گروهها و جمعیتهای خشونت

پی‌نوشت:

1. Talk show
2. Regent
3. جایی که آخرین جنگ میان نیروی شر و نیروی خیر قبل از روز داوری در رستاخیز به وقوع

می‌پیوندد. مکاشفه یوحنا (16:16)

4. یأجوج و مأجوج اشاره به مللی است که شیطان آنها را گمراه ساخته و آنها را برای جنگ به عنوان دشمنان مملکت خداوند کنار هم گرد می‌آورد. مکاشفه یوحنا (8:20). این نام همچنین دوبار در قرآن کریم ذکر شده است:

— آنها گفتند: ای ذوالقرنین بدان که قومی به نام «یأجوج و مأجوج» پشت این کوه فساد و خونریزی و وحشی‌گری بسیار می‌کنند. (سوره کهف، آیه 94).

— تا روزی که راه «یأجوج و مأجوج» باز شود، آنان از هر جانب پستی و بلندی زمین شتابان در آیند. (سوره انبیاء، آیه 96)

5. این شبکه بعدها از طریق کانال «METV» و توسط ماهواره اسرائیل برنامه‌های خود را پخش کرد.

Nov 1995 , National times.6

Judeo christian.7

8. رضا هلال، تفکیک آمریکا (جدایی آمریکا)، قاهره، الاعلامیه للنشر 1998

9. منتسب است به هزار سال که باید طی شود تا مسیح ظهور کند

10. رضا هلال، (امریکا الحلم و السياسة) امریکا رؤیا و سیاست، قاهره، الحضارة 1999

11. پیرامون اصول گرایی در مذاهب سه‌گانه ر.ک:

christianity and Judismin ,theresurgence of islam :Revenge of God ,Kepel
,Gilles
cambrige polity press1994 ,the modern world.

عنوان: مسیح یهودی و فرجام جهان —2

رضا هلال

مترجم: زعفرانی

(مسیحیت سیاسی و اصول گرا در امریکا)

فصل اول: مسیح یهودی

«... گمان مبرید که من آمده‌ام تا شریعت پیامبران را نجات دهم... من جز برای کامل کردن دین فرستاده نشده‌ام.»

(متی: 17:5)

«... یهود فرزندان خداوند هستند و ما مهمانان و بیگانگانی بیش نیستیم... بنابراین باید، به این رضایت دهیم که بسان سگهایی باشیم که از پس مانده سفره سرورانش می‌خورد، دقیقاً به سان زن کنعانی»

مارتین لوتر، برگرفته از کتاب مسیح یهودی زاده شد

«یسوع مسیح» از تباری یهودی در شهر ناصری به دنیا آمد. «متی»¹ شجره‌نامه تبار مسیح را در سر لوحه انجیلش قرار می‌دهد و این شجره‌ای است که چهارده نسل را در بر می‌گیرد، از ابراهیم تا داوود – که سلام و صلوات خداوند بر آنها باد – و چهارده نسل از داوود تا تبعید در بابل و چهارده نسل از تبعید در بابل تا مسیح.

اما «لوقا» سلاله مسیح را تا قبل از حضرت ابراهیم؛ یعنی تا حضرت آدم ادامه² و سپس اطلاعاتی از نیاکان ابراهیم تا آدم ارائه می‌دهد، که 19 نام از این نامها در عهد قدیم و در سفر تکوین ذکر شده است.³

انجیلاها به ما خبر می‌دهند که: یسوع ناصری، به هیکل می‌رفت و بخش بزرگی از شریعت و آموزه‌های پیامبران یهود را حفظ کرد و در تعالیم و آموزه‌های خویش از آنها بهره برد. اما انجیلاها از هجده سال بعد سخنی نگفته‌اند که یسوع در آن زمان میان سالهای دوازده تا سی بود و «سالهای سکوت در ناصره» نام داشت.

اما غسل تعمید⁴ یسوع در رود اردن و به دست «یوحنا تعمیدگر» انجام شد تا مرحله سکوت را در ناصره در هم بشکند.

انجیلاها می‌گویند: یسوع چهل روز در صحرای ماورای رود اردن عزلت گزید و طی آن مورد

امتحان و آزمایش شیطان قرار گرفت، امتحان او با رد تسلیم شدن مقابل شیطان و هوی و هوسهایی از قبیل عیش و نوش و خودنمایی و تکبر و جاه‌طلبی (به عنوان این که پادشاه یهودیان باشد) پایان یافت. خود یسوع می‌گوید که آموزه‌هایش، تکمیل‌کننده تعالیم موسی (ع) است. یسوع وصایای دهگانه را همانگونه که در تورات ذکر شده بود، گرفت، اما به آنها معنایی روحانی و معنوی بخشید که بر روح و روان تمرکز داشت.

او ملاحظه کرد، ظاهرگرایی (فرمالیسم) و توجه به ظاهر معانی به‌ویژه در «فریسیان» آشکار است. 5 آنها در فهم و درک شریعت و آیین پیامبران به ظاهر تعالیم توجه می‌کردند و گمان می‌بردند، برتر از دیگران هستند و نجات و رهایی فقط برای ایشان است.

به همین دلیل، یسوع گفت: برای تکمیل کردن آمده، نه نجات دادن و محبت و عشق تکمیل‌کننده شریعت است. آموزه‌ها و تعالیم او که در «موعظه کوه» (موعظه انجیل) نمود پیدا می‌کند، انقلابی علیه صورت‌گرایی به شمار می‌آید:

هر کس عمل کند و به عمل خویش آگاه باشد، او در ملکوت آسمانها بزرگ خوانده می‌شود. من به شما می‌گویم، اگر بر نیکی و احسان خویش نسبت به نویسندگان و فریسیان نیفزایید، وارد ملکوت آسمانها نمی‌شوید. شنیده‌اید که به پیشینیان گفته‌اند، نکشید... اما من به شما می‌گویم، هر کس بیهوده بر برادر خویش خشمگین شود، مستوجب عقوبت (مرگ) است... اگر قربانی خود را برای ذبح به قربانگاه بردی و ناگاه به یاد آوردی که برادرت حقی برگردن تو دارد، قربانیات را در آستانه قربانگاه رها کن و نزد برادرت برو، با او آشتی کن و پس از آن بیا و قربانیات را تقدیم کن... شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده که زنا نکنید... اما من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نگاه کند و او را هوس نماید، در قلب خویش با او زنا کرده است... همچنین شنیده‌اید که به پیشینیان گفته‌اند: سوگند و پیمان خود را نشکنید، بلکه پیمانهای خویش را برای خداوند ادا کنید... اما من به شما می‌گویم، البته که نباید قسم بخورید، نه به نامهای خداوند که آنها کرسی خداوند هستند و نه به زمین چون قدمگاه اوست... به سر خود نیز قسم مخور، چون تو توانایی خلق یک تار موی سفید یا سیاه را نداری... بلکه سخت باید فقط، بله، بله و نه، نه باشد، هر کس بر آن چیزی بیفزاید، شرور و بدنهاد است... شنیده‌اید که گفته شده، نزدیکانت را دوست می‌داری و بر دشمن خویش کینه می‌ورزی... اما من به شما می‌گویم، دشمنان خویش را دوست بدارید، برای لعنت کنندگان خویش طلب رحمت و برکت و به دشمنان خویش نیکی کنید و برای کسانی که به

اسرار یهود و اواخرالزمان

شما گزند می‌رسانند و بدی می‌کنند و شما را طرد می‌نمایند، نماز بخوانید تا فرزندان پدرانتان باشید، پدری که در آسمانهاست...؛ چرا که، اگر به کسانی که شما را دوست دارند، محبت کنید، چه پاداشی برای شما وجود دارد؟6.

یسوع در انقلاب خویش علیه صورت‌گرایی یهود ادامه می‌دهد:
هر چیزی که از خارج وارد بدن انسان شود، انسان نمی‌تواند آن را نجس و ناپاک نماید، چون وارد قلب او نمی‌شود، بلکه به شکم او سرازیر می‌شود و سپس از بدن دفع می‌شود... آنچه که از انسان خارج می‌شود، آن است که انسان را ناپاک و آلوده می‌نماید، چون از درون، از قلب انسان‌هاست که افکار ناپسند سرچشمه می‌گیرد: زنا، فسق، قتل، سرقت، آرز، شرارت، مکر، بی‌عفتی، چشم ناپاک، کفران، خودپسندی، نادانی... تمام این ناپاکی‌ها از درون خارج می‌شود و انسان را آلوده می‌نماید.7.

انقلاب یسوع به شدت با دروغها و فریبکاریها برخورد کرد و هنگامی که او وارد هیکل شد، به دانش آموزانش گفت که خانه پدرش، خانه نماز بوده است، در حالی که این قوم آن را پناهگاه و مأمن دزدان کرده‌اند و برای این که تأکید کند، او «مسیح سیاسی» برای یهود نیست، آنها را به ملکوت خداوند دعوت کرد. احبار از او پرسیدند:
آیا می‌توان به سزار (امپراتور رم) جزیه داد یا خیر؟ «او از آنها خواست، فقط (یک دینار) به او به عنوان جزیه بدهند. به آنها گفت: این فهرست و نوشتار را برای چه کسی تهیه می‌کنید؟ پاسخ دادند: برای سزار. یسوع به آنها گفت: هر آنچه مال سزار است به او بدهید و هر آنچه از آن خداست به خدا بدهید.8.

و اعلام کرد: سرزمین و مملکت خداوند برای همه است.

و به رؤسای کاهنان و شیوخ گفت:

«باج‌گیران و زناکاران برای رسیدن به ملکوت خداوند از شما سبقت می‌گیرند»9.

نشو و نمای مسیح (یسوع) و نشو و نمای مسیحیت، دو حقیقت زیر را برای ما آشکار می‌کند:

– اصل و تبار یهودی یسوع مسیح؛

– ریشه یهودی دین و آئین مسیحیت.

به‌نظر می‌رسد، شکل‌گیری و تأسیس مسیحیت به عنوان یک آیین جدید، در زمان حیات یسوع صورت نگرفته است، بلکه این مسئله نیاز به گذر بیش از یک قرن دارد. از لحظه‌ای که حضرت

اسرار یهود و اواخرالزمان

مسیح این زمین را ترک گفت تا نیمه قرن دوم میلادی که تأسیس و شکل گیری مسیحیت به دست «قدیس پولس» صورت گرفت. طی این فاصله زمانی مسیحیت یهودی یا به عبارت دیگر: «یهودیت مسیحی» به حیات خویش ادامه داد.

پس از غیبت و رفتن مسیح، 10 مهم‌ترین عامل حافظ کلیسای اورشلیم، پیروی و اطاعت فرستادگان از سفارشات و وصایای آیین یهود و عدم انحراف از آنها بود. ایشان با آن به سان یک آیین جدید یهودی برخورد کردند و مسائل غیر سنتی و جدید را به ایمان و باورهای یهود اضافه نمودند؛ چون اعتقاد داشتند، یسوع همان مسیح است که پیشگوئیهای تورات از آن سخن گفته است و دوباره در آسمانها به عنوان پسر آدم ظاهر خواهد شد و مردگان و زندگان را مطیع خویش خواهد ساخت.

رئیس گروه یهودیت مسیحی «یعقوب» (برادر مسیح) 11 بود، در ابتدا «قدیس پتروس» و پس از آن «قدیس یوحنا» با او بودند. بدین ترتیب می‌توان یعقوب را ستون یهودیت مسیحی به شمار آورد که به سیره یهودیت مسیحی ملتزم و پایبند باقی ماند. افراد خانواده مسیح جایگاه بزرگ و رفیعی در کلیسای یهودیت مسیحی اورشلیم داشتند. از یعقوب و کالوپا (از خانواده‌های مسیحی) «سیمون» زاده شد. در دهه‌های اخیر پژوهشهای بسیاری مبتنی بر تحقیقات تاریخی صورت گرفته و این امکان را فراهم ساخته است تا به اطلاعات جدیدی پیرامون یهودیت مسیحی دست یابیم. از جمله، پژوهشها و تحقیقات «کاردینال دانیلو» که در دسامبر سال 1967 در مجله فرانسوی «تحقیقات» تحت عنوان «نگاه نوین به اصول مسیحیت و یهودیت مسیحی» به چاپ رسید.

«کاردینال دانیلو» در این تحقیق عنوان می‌کند، گروه یهودیت مسیحی - در ابتدا - متشکل بود از حواریانی که در معبد به سر می‌بردند و به عبادت می‌پرداختند، بدین ترتیب آنها تعالیم و آموزه‌ها را حفظ کرده و رعایت پاکیزگی و استراحت در روز شنبه را فریضه و واجب می‌دانستند.

این گروه، انجیلها و نوشته‌هایی مانند «انجیل عبری‌ها» (که از آن یهودیان مسیحی مصر است) و «روایات کلیمنت» و «فضائل کلیمنتی» و «پایان دومین جهان یعقوب» را در اختیار داشتند.

طی قرن دوم حاکمیت کلیسا، یهودیت مسیح فقط بر اورشلیم و فلسطین حکم نمی‌راند، بلکه هیأت‌های یهودی مسیحی عزم خود را جزم کردند تا سرتاسر سواحل سوریه - فلسطین را از غزه گرفته تا انتاکیه و از آنجا تا آسیای صغیر و بالاخره تا یونان که در آن زمان رفم مرکز آن بود، زیر سلطه این کلیسا در آورند. کاردینال دانیلو، هم‌چنین معتقد است، اولین انجیل‌هایی که وارد آفریقا شد و وعده آنها به آفریقائیان داده شد، انجیل‌های یهودی مسیحی بود.

اسرار یهود و اواخرالزمان

از جمله تناقضات تاریخ، یکی این است که گفته شده است، کسی که مقابل نفوذ و انتشار یهودیت مسیحی ایستاد، یهودی‌ای بود که بعدها به آیین مسیحیت در آمد - البته پس از این که او یکی از بزرگ‌ترین مخالفان مسیحیان اولیه بود - و او کسی جز «شاول» نبود که پس از مسیحی شدن «قدیس پولس» نام گرفت. 12.

شاول در شهر «طرسوس» از توابع «قلقلیه» به دنیا آمد. «قلقلیه» در آن زمان از جمله مناطق مهم روم بود و در آن دانشکده‌ای وجود داشت که فلسفه رواقی و اپیکوری تدریس می‌شد. شاول با ادیان یونانی و رومی آشنا شد، اما او یک یهودی فریسی بود، به همین دلیل قصد اورشلیم کرد تا در آنجا در «مجمع اورشلیم» آیین و شریعت را فرا گیرد و هنگامی که مسیحیان از ترس تحت پیگرد قرار گرفتن فریسیان و صدوقیان 13 به دمشق و ماورای آن فرار کردند، شاول از رئیس کاهنان خواست تا نامه‌هایی برای جمعیت‌های دمشق بنویسد و او آنها را برای ایشان ببرد تا یاران و پیروان یسوع را دستگیر کرده و دست بسته به اورشلیم بازگردانند. اما: «در طول مسیر و در نزدیکی دمشق حادثه‌ای برایش به وقوع پیوست، یکباره نوری از آسمان گرداگرد او را فراگرفت. بر زمین افتاد و صدایی شنید که به او می‌گفت: شاول، شاول، چرا بر من ستم روا می‌داری؟ گفت: تو کیستی، آقا؟ خداوند گفت: من یسوع هستم که به او ستم می‌کنی... در حالیکه ترسان و هراسان و آشفته بود، گفت: خدایا، می‌خواهی چه کنم؟ خداوند به او گفت: بلند شو و وارد شهر شو، به تو گفته می‌شود که چه باید بکنی» 14 در آنجا شاول به دست دانش آموزش «حنانیا» غسل تعمید داده شد، «قدرتش هر روز فزونی می‌یافت و این یهودیان ساکن دمشق را به حیرت وامی‌داشت. به درستی او همان مسیح است» 15.

پس از آن، پولس به عنوان معلمی مسیحی به دمشق بازگشت و در دمشق و اناکیه رهبر و پیشوایی مسیحی شد. سه سال بعد، پولس برای دو هفته از اورشلیم دیدن کرد، پس از آن بود که مسافرت‌های تبلیغی - تبشیری‌اش آغاز شد و جمعیتها و گروه‌هایی در قبرس و شهرهای آسیای صغیر و مقدونیه و شهرهای یونان مانند آتن، کورنتوس، آفیسس و ایونیا تشکیل داد. پولس تعالیم خود را حول دو محور اصلی متمرکز نمود: الوهیت مسیح و تعمیم مسیحیت (عدم اختصاص داشتن آن به یهود). مسیح، همان خداست که در کالبد انسان تجلی پیدا کرده است، او فروتنی نمود و از آسمان فرود آمد و به شکل انسان در آمد و بر روی صلیب از دنیا رفت تا پیروزی بر مرگ را با این اقدامش محقق نماید... هر کس ایمان و امید خویش را به مسیح بندد، انسان

جدیدی می‌شود، حال هر که می‌خواهد باشد «اگر انسان عهد عتیق را از اعمال و کرده‌هایش جدا سازید و لباس جدیدی که معرفت است، آن‌هم به شکل تصویر خالق و آفریدگار او بر تنش کنید، او دیگر نه یونانی است و نه یهودی، نه ختنه شده است و نه ختنه نشده 16، نه بربر است، نه سگیتی، 17 نه بنده است و نه آزاد، بلکه او مسیح است، که در همه تجلی کرده است» 18 پولس کلیسا را معبد به شمار نمی‌آورد، بلکه آن را پیکره و جسم مسیح تلقی می‌کرد. پولس بر قید و بندهای موجود در آیین صورت‌گرایی یهودیت و یهودیت مسیحی قیام نمود. در مسیح یسوع، ختنه کردن و یا ختنه نکردن، سود یا ضرری نمی‌رساند، آنچه مهم است، نهاد و سرشت جدید است 19 کلیسا عبارت است از افرادی که غسل تعمید ایمان به مسیح را در میان آنها به مساوات انجام داده است، بدین ترتیب یهودی و یونانی، بنده و آزاد، نر و ماده همه آزاد و رها هستند 20 به این ترتیب اعتقادات پولس با باورهای گروه یهودیت مسیحی که پس از مجمع مسکونی اورشلیم (49م.) به‌طور کامل از او جدا شده بودند، برخورد کرد. مجمع، ورود مشرکان ختنه نکرده و اجرای اصول و قوانین آیین یهودیت را مجاز و روا کرده بود. بسیاری از یهودیان مسیحی، دادن این امتیاز و عقب‌نشینی از باورهای خود را رد کردند و ورود این افراد به آیین مسیحیت منجر به بروز زد و خوردهایی میان پولس و یهودیان مسیحی شد 21 پولس آیین ختنه و توجه به استراحت در روز شنبه و عبادت در معبد را جزو مسائل قدیمی و کهنه، حتی برای خود یهود می‌دانست. او اعتقاد داشت: مسیحیت باید، تبعیت سیاسی و مذهبی از یهودیت را به کنار نهد تا بتواند آغوش خود را برای غیر یهودیان بگشاید.

اما یهودیان مسیحی، یهودیان مخلص و وفادار باقی ماندند و پولس را خائن و دشمن به شمار آوردند و یهودیت مسیحی تا سال 70 میلادی بیشتر کلیسا را تشکیل و به خود اختصاص دادند. «اعمال رسل» (اعمال پیامبران) اشاره‌ای دائمی به دشمنان پولس و درگیریهایی که با او داشتند، دارد. مبارزه‌ای که هر جامی‌رفت به دنبال او بود، در غلاطیه، کورنتوس، کولوسی، روم و در انتاکیه. در این درگیریها برتری همیشه با یهودیان مسیحی بود، اما با سقوط اورشلیم در سال 70 میلادی، یکباره جایگاهها عوض شد، یهودیان در امپراتوری به افراد طرد شده‌ای تبدیل شدند و مسیحیان زرمه‌های جدایی از ایشان را سر دادند و بره‌لنی‌ها استیلا یافتند. اینگونه بود که مسیحیت در ابعاد اجتماعی و سیاسی از یهودیت جدا شد تا به «ملت سوم» معروف شود و پولس پس از مرگش به پیروزی دست یافت تا پس از یسوع، دومین بنیانگذار مسیحیت به شمار آورده شود.

اسرار یهود و اواخرالزمان

با این حال، تا پایان شورش یهودیان در سال 140م. این یهودیت مسیحی بود که از بعد فرهنگی بر جامعه حاکم بود.

پس از تحقق پیروزی نهایی برای مسیحیت پولسی، یهودیان مسیحی تحت عنوان «یهودی شدگان» (Juduisants) باقی ماندند. پس از بریدن از کلیسای بزرگ که به تدریج از زیر یوغ یهودیت آزاد می‌شد، یهودیان مسیحی به غرب مهاجرت کردند، این در حالی است که برخی از ایشان، از قرن سوم تا قرن پنجم در شرق دیده شده‌اند، به‌ویژه در فلسطین و ماورای اردن و سوریه و بین‌النهرین و برخی از ایشان با حفظ پیشینه سامی خویش وارد کلیسای بزرگ شدند.

پیروزی مسیحیت پولسی، در قرن سوم و چهارم میلادی منجر به دمیده شدن روح جدیدی شد که خود پولس هم انتظار آن را نداشت. کلیسا خود را اسرائیل جدید به شمار آورد و جای ملت برگزیده خداوند (یهود) را اشغال نمود، این در حالی است که تا قبل از آن کلیسا جزئی از اسرائیل بود و از آداب و رسوم یهودیت تبعیت می‌کرد. اما از آن زمان کلیسای تمام ملل شد و فلسفه و تمدن خویش را به هلنی‌ها هم منتقل کرد.

کلیسا سقوط اورشلیم و فروپاشی دولت یهود را مجازات خداوند به شمار آورد؛ چون آنها مسیح را به صلیب کشیدند. از جهت دیگر عدم ایمان یهود و خیانت ایشان باعث شد تا آنها گناهی جمعی و گروهی را بر دوش حمل نمایند و موضع لعن و نفرین همیشگی خداوند باشند و کلیسا تمام برکتها و الطافی را که قبل از آن به ملت اسرائیل می‌رسید، به خود منتسب کرد.

هنگامی که کنستانتین مقرر کرد، مسیحیت، دین رسمی دولت روم باشد، یهودیان در سرتاسر امپراتوری مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. در سال 339م. به آیین یهودیت در آمدن جرمی شد که به‌طور قانونی با آن مقابله می‌شد و کلیسا روزه‌داری مسیحیان با یهودیان را محکوم کرد و آن را بدعت‌گذاری به شمار آورد.

طی قرون وسطی، تمدن مسیحی، یهود را طرد نمود و آنها را ملزم ساخت در مناطقی جدا و منعزل از شهرها زندگی کنند و لباسهای متفاوت به تن نمایند و کلاههای خاصی بر سر بگذارند. از آن پس یهود به «شیاطین»، «قاتلان مسیح» و این که «بوی خاصی» از آنها به مشام می‌رسد، توصیف شدند. هم‌چنین متهم شدند به این که کودکان مسیحی را می‌کشند تا از خون آنها به جای شراب در فطیر (نان) عید فصح 22 استفاده کنند.

هنگامی که پاپ آریان دوم، شروع حمله صلیبی دوم را در سال 1950م. برای رهایی قدس از

دست مسلمانان اعلام کرد، یهودیان «خائن» مورد آزار و اذیت صلیبیان قرار گرفتند. در این جنگها صلیبیان هزاران تن از یهودیانی را که غسل تعمید برای گرویدن به آیین مسیحیت را رد کرده بودند، به قتل رساندند.

از زمان سومین حمله صلیبی، فشارهای فزاینده‌ای از سوی جوامع اروپایی مسیحی اعمال شد تا یهود را از جوامع خویش طرد کنند یا قید و بندهایی بر فعالیتهای تجمعات یهودی موجود در آن بزنند. این در حالی است که یهودیان جزو اولین کسانی بودند که داخل حوزه امپراتوری روم قرار گرفتند و جمعیتها، مراکز و مؤسساتی در اروپا تأسیس نمودند، از جمله مراکز مذهبی مهمی که در فرانسه تأسیس کردند.

با پایان یافتن قرن یازدهم، تجمعات یهودی در اروپا از بین رفتند و یهودیان به گناه ضربات وارد شده به پیکره مسیحیت مورد سرزنش قرار گرفتند، هم‌چنین آنها متهم به مصایب اجتماعی شدند و مسئولیت تمام مشکلات بر گردن آنها انداخته شد و در نهایت متهم به نوشیدن خون مسیحیان در عید فصح شدند. تمام موارد یاد شده منجر به طرد یهود از بریتانیا در سال 1290م؛ سوزاندن تلمود در پاریس در نیمه قرن سیزدهم و طرد ایشان از فرانسه در پایان قرن چهاردهم شد.

تلاشهای بسیاری در اسپانیا و پس از آن در پرتغال مبذول شد، تا یهودیان از یهودیت خویش بازگردند که نسبتاً موفق هم بود، اما یهودیانی که در شبه جزیره ایبری به آیین مسیحیت در نیامدند، در سال 1492م از اسپانیا و در سال 1497م از پرتغال طرد شدند.

اما در آلمان و ایتالیا، یهود در «گیتو» محاصره شدند تا جلوی ارتباط ایشان با مسیحیان گرفته شود، هم‌چنین از انجام بسیاری از فعالیتهای آنها منع گردیدند.

علی‌رغم خصومت و دشمنی رو به افزایش مسیحیان اروپا نسبت به یهودیان – که آنها را دشمن حضرت مسیح و خطری مهلك بر جان و روح مسیحیت و مسیحیان تلقی می‌کردند – این دوره

شاهد رشد یهودیت مسیحی و مسیحیت یهودی بود. فلاسفه و اندیشمندان جهان مسیحیت به اندیشه‌ها و افکار یهودیت توجه نشان دادند و یهودیان به آیین مسیحیت در آمده، نقش مهمی در حیات مذهبی، فرهنگی و اجتماعی اروپای مسیحی ایفا نمودند.

بدین ترتیب، تصوف یهودی که تحت عنوان «قبائیه»²² از آن تعبیر می‌شود و آراء و اندیشه‌های فلسفه یهودیت که فیلسوفی همچون «موسی بن میمون» تعبیر کننده آن بود، نزد مسیحیان اهمیت بسیار یافت.

اسرار یهود و اخرالزمان

تفسیر و تبیین کتاب مقدس 23 نیز در قرون وسطی در میان فرهیختگان مسیحی اهمیت زیادی پیدا کرد و نیاز مبرمی به تحصیل زبان عبری احساس شد تا بتوان متن کتاب مقدس را به زبان و لغات اصلی اش تفسیر کرد. اینگونه بود که یهودیان و یهودیان مسیحی شده به ویژه در ایتالیا و آلمان به مشاوران مردان مذهبی و قدرتهای کلیسا و تحصیلکردگان و هنرمندان تبدیل شدند. افکار و اندیشه‌های مذهبی یهودیت، به ویژه در مورد نهاد و سرشت مسیح و مسیحیت و ماهیت رسالت الهی نیز نزد جنبش اصلاح طلبان و مخالفان این جنبش مورد بحث و مناقشه قرار گرفت. کسانی که پیرامون «مذهب تثلیث» (یا جمع سه اقنوم در خدای واحد) شک و تردیدهایی داشتند، شک و تردیدهایی خود را پیرامون سرشت و ماهیت «اله» در یهودیت و ماهیت مسیح منتظر در عهد قدیم ابراز داشتند.

به نظر می‌رسد، نقش مهم در رشد و تحول یهودیت مسیحی و مسیحیت یهودی، به یهودیان مسیحی شده در اسپانیا طی سالهای 1391-1492 م. و در پرتغال به سال 1497 م. باز می‌گردد؛ چون این یهودیان دارای پیروان و یارانی بودند که تخمین زده می‌شود، تعداد آنها به هزاران نفر می‌رسید که «مسیحیان جدید» نامیده می‌شدند. تأثیر مسیحیت در میان این مسیحیان جدید که با تهدیدات مادی یا اجتماعی یا اقتصادی به آیین مسیحیت در آمده بودند، به عنوان یهودیان مسیحی متفاوت بود.

برخی در ظاهر مسیحی بودند، اما در درون خویش یهودی بودند، مانند «یهودیان مارانو» برخی دیگر اندکی مسیحی شده بودند، به عبارت دیگر برخی از اعتقادات و آداب و رسوم مسیحیت را پذیرفته بودند و مابقی به ایجاد «هماهنگی» میان اعتقادات و آداب و رسوم مسیحیت و اعتقادات یهودیت که اعتقادات اصلی ایشان به شمار می‌آمد، روی آورده بودند. به دلیل دادگاههای تفتیش عقاید که در شبه جزیره ایبری تشکیل شده بود و آزار و اذیت یهود، آنها مجبور بودند به ایالات و شهرهای امپراتوری عثمانی و برخی از شهرهای ایتالیا و بعضی از کشورهای مسیحی روی آورند و خود را مسیحیان جدیدی معرفی کنند که از ظلم و ستم اسپانیاییها فرار کرده‌اند.

به طور قطع، مسیحیان جدید، به هر کشوری که می‌رفتند با خود تعالیم و افکار و اندیشه‌های یهودیت را نیز می‌بردند. همانطور که در میان این مسیحیان جدید، افرادی یافت شدند که آموزه‌ها و اندیشه‌های یهودیت را با اندیشه‌ها و افکار مسیحیت ادغام و میان آنها سازش ایجاد

کرده بودند.

به همین دلیل، طی دوره اصلاح، نقش مهمی در کلیسای مسیحیت اروپا ایفا نمودند و از آن پس در گردهمآئینها و تجمعات مسیحیان جدید کاتولیک مانند تجمع «یسوعی‌ها» حاضر می‌شدند. از جمله مسیحیان جدیدی که تأثیر بزرگی بر جن

پی‌نوشتها:

1. «متی» و «لوقا» دو انجیل از انجیلهای معتبر مسیحیت به شمار می‌آیند (مترجم).
2. اصحاح 4 و 5. 11
3. هر دو انجیل تبار مسیح را به حضرت داوود منتسب می‌کنند. از طریق یوسف نجار و دو اسقف بزرگ متفاوت (متی 2-17:1، لوقا 38-23:3) بی‌آن‌که به این نکته توجه شود، انتساب این تبار با گفته تولد یسوع از عذرا متناقض است.
4. یکی از اصول مقدس دینی است که قبل از ظهور حضرت مسیح نیز معروف بوده است و آن حضرت آن را جزو فرایض کلیسا قرار داد و به معنای پاکی از نجاست و ناپاکی گناه است (مترجم).
5. «فریسی‌ها» طایفه‌ای یهودی هستند که پس از بازگشت یهود از اسارت بابل ظهور نمودند. این طایفه به تورات تمسک جست و یسوع را رد کرد و به مبارزه با او برخاست.
6. متی 5، 6 و 7.
7. مرقس 18:7-23.
8. مرقس 17-14:12.
9. متی 31:21.
10. قابل ذکر است که هر یک از آیینهای یهودیت و مسیحیت و اسلام، دارای مسیحی است که به آن اعتقاد دارد، یهودیان از زمان اسارت و انتقال به بابل منتظر ظهور «یسوع مسیح» از آل داوود هستند تا حکومت را به ملت اسرائیل بازگردانند. مسیحیها به «یسوع مسیح» به عنوان پسر خداوند که به شکل و هیأت انسان و به صلیب کشیده شد تا خدای بشریت شود، اعتقاد دارند. او را یکی از کاهنان یهود لو داد و به مرگ محکوم شد، این کاهن، مسیح را تسلیم رومیها نمود تا مجازات به صلیب کشیده شدن در مورد او را به اجرا گذاشته شود. اما قرآن از یسوع مسیح سخن نمی‌گوید،

اسرار یهود و اواخرالزمان

بلکه از حضرت مسیح، عیسی پسر مریم، سخن می گوید که به عنوان پیامبر برای بنی اسرائیل فرستاده و به او کتاب (انجیل) داده شد، او نه کشته و نه به صلیب کشیده شد، بلکه خداوند او را به نزد خویش به آسمانها برد و روزی زنده برانگیخته خواهد شد.

11. در انجیل متی (55:13) و مرقس (3:6) عنوان شده که یسوع دارای برادرانی به نامهای: یعقوب، یوسف، سمحان و یهودا بوده است.

12. صدوقیها طایفه‌ای یهودی هستند که پس از بازگشت یهود از اسارت بابل ظهور نمودند، کاهنان «صدوقی» از طریق تحکم و واداشتن مردم به عبادت بر مردم حکم می‌راندند.

13. پس از این رویا و خواب، پولس روی به کشورهای عربی نمود تا حکمت را فرا گیرد، او به این نکته در نامه به مؤمنین غلاطیه (18-15:1) اشاره و منظور از کشورهای عربی در اینجا کوه سینا است. (اعمال رسل 6-3:9)

14. اعمال رسل 9:22

15. ختنه کردن نشانه پاک شدن از نجاست است و در اینجا منظور افراد پاک و ناپاک است (مترجم).

16. «سکیتی» یکی از طوایفی که بین دریای سیاه (مدیترانه) و قزین (مناطق اطراف) گردش می‌نمودند و منظور در اینجا حالت وحشی‌گری و بربریت آنهاست (مترجم).

17. کولوسی 11-3:10

18. غلاطیه 6:15

19. نامه اول او به اهالی کورنتوس.

20. حوادث انتاکیه، سال 49م.

21. «فصح» از جمله عیدهای بسیار مهم یهودیان است که اشاره به قربانی شدن مسیح (بره خداوند) برای آمرزش گناهان بشریت دارد (مترجم).

22. جنبشی صوفیانه است که در قرن 12 ظهور نمود، این فرقه اعتقاد داشت، آنچه در تورات آمده، در صورتی که معنا و مفهوم درونی آن درک شود و نه معنای ظاهری، اسرار و رموز مقدس جهان دنیوی و جهان اخروی (معنوی) را دربرمی‌گیرد. بدین ترتیب قبالبه متحول شد و تغییر یافت تا این که تبدیل به فلسفه‌ای شود که از اسرار معنوی و روحی و راز و رمزهای جادوگری سخن گوید.

23. کتاب مقدس مشتمل بر دو بخش «عهد قدیم» و «عهد جدید» است. عهد قدیم مشتمل بر پنج سفر تورات است (تکوین، خروج، لاوین، عدد و تثبیه که تمام آنها به حضرت موسی (ع) منتسب است)، اما اسفار پیامبران یا انبیا، بیست و یک سفر و اسفار کتب، سیزده سفر است. اما «عهد جدید» مشتمل بر چهار سفر است که انجیلها نامیده می‌شوند (متی، مرقس، لوقا، یوحنا)، پس از آن سفر «اعمال رسل»، «رسائل» قرار دارد که مجموعاً بیست و یک رساله است، سیزده سفر از این اسفار به قلم پولس رسول و آخرین سفر «رویای لاهوتی یوحنا» است. در مفهوم لاهوتی مسیحیت، عهد قدیم بیانگر عهد بسته شده میان خدا و ملت برگزیده‌اش (بنی اسرائیل) است، اما عهد جدید، عهدی است میان خدا و تمام جهان، که پس از مرگ یسوع مسیح منعقد شد و یسوع مسیح به صلیب کشیده شد تا خود را فدای بشریت کند.
24. روحانی و فیلسوف مسیحی و یکی از پدران بزرگ کلیسای کاتولیک است. در «تاگشت» به دنیا آمد که امروزه به نام بازار پاسداران (سوق الأحراس) معروف است، این منطقه در شرق الجزایر قرار دارد. وی در سال 354م. به دنیا آمد و در سال 430م. از دنیا رفت.
25. روحانی و کاهنی که کلیسای غرب را به دو بخش کاتولیک و پروتستان تقسیم و جدا کرد. او در سال 1483م. در ایالت ساکسون آلمان به دنیا آمد... رسماً کاهن و روحانی بود و در سال 1507 به عنوان استاد، در دانشگاه «ویتنبرگ» منصوب شد. پس از این که از روم دیدن کرد از دستگاه پاپ متفر شد. در پاییز سال 1517م. بر سر در کلیسا نود و پنج گفته معروف خود را نصب کرد که از انحرافات کلیسا به‌ویژه برگه‌های بخشش انتقاد می‌کرد. او خواستار اصلاح کلیسا با توجه به کتاب مقدس شد، وی کلیسا را نه یک مؤسسه و سازمان که گروهی از مؤمنین تلقی می‌کرد و قدرت و حاکمیت مذهبی را از آن کتاب مقدس می‌دانست، او اعتقاد داشت هر فرد مؤمن دارای شایستگی و لیاقتی است که از او «کاهن و روحانی» می‌سازد و به تنهایی و بدون سفارش و توصیه کاهنان کتاب مقدس را می‌فهمد.

عنوان: مسیح یهودی و فرجام جهان - 3

(مسیحیت صهیونیستی و اصول‌گرا در آمریکا)

رضا هلال

مترجم: زعفرانی

پس از جدایی «هنری هشتم» پادشاه انگلستان از کلیسای رم، جنبش اصلاح طلبان پروتستان سراسر بریتانیا را فرا گرفت و با فرمانی که شاه در سال 1538م. صادر کرد، علاوه بر این که این آئین در انگلستان رسمیت یافت، به تمام کلیساها نیز دستور داد، سخنان و سفارشات کاهنانه پیرامون کتاب مقدس را پایان دهند تا هنری هشتم جای پاپ رم را بگیرد و بالاترین مقام در کلیسای انگلستان شود و بدین وسیله محیط و بستر مناسب را برای انتشار مسیحیت یهودی فراهم سازد. «باربارا توخمن» در کتاب خویش با عنوان کتاب مقدس و شمشیر می گوید:

پادشاه انگلستان هنگامی که در سال 1538، دستور ترجمه تورات به زبان انگلیسی و چاپ و نشر آن را داد، در واقع فرصت مطالعه تورات را به همه بخشید و بدین وسیله، تاریخ، آداب، رسوم و قوانین یهودیت را وارد انگلستان نمود تا بخشی از فرهنگ این کشور را تشکیل دهد و تأثیر بسیار زیادی طی سه قرن پس از آن بر این فرهنگ بگذارد. پس از آن، بر تورات ترجمه شده نام تورات ملی انگلستان نهاده شد و بیش از هر کتاب دیگری بر روح زندگی انگلیسیها تأثیر گذاشت. این باعث شد تا داستانهای تاریخ یهود، ماده اصلی فرهنگ انگلستان و شناخت تاریخ این کشور شود. توخمن نتیجه می گیرد:

حکایتها و داستانهای عهد قدیم، هر روز بیش از روز پیش بر عقل و تفکر پروتستانیسم تأثیر گذاشت، به اندازه‌ای که مؤمنان آنقدر این کتاب را خواندند که تمام مطالب آن را حفظ کردند، برای آنها مسیح «یسوع ناصری» دیگر مسیح پسر مریم نبود، بلکه او فقط پیامبری بود، در زمره پیامبران یهود.

این مورخ یهودی (توخمن) از این موضوع به نام «غارت عبرانی» یاد می کند، هم‌چنین در جای دیگر، آن را لکه‌دار شدن عهد قدیم می نامد.

اما یورش و حمله عبرانی به مسیحیت، در زمان انقلاب «پیورتانی‌ها» که در قرن هفدهم در انگلستان به وقوع پیوست، به اوج خود رسید.

پیورتانیسم که خود را کالونیسم به شمار می آورد، افراطی‌ترین و تندروترین شکل پروتستانیسم بود. به همین دلیل در بزرگداشت کتاب مقدس مبالغه بسیار نمود و با توجه به تعالیم و آموزه‌های

اسرار یهود و اواخرالزمان

کالوین عهد قدیم را در رأس کتابهای مقدس و مذهبی قرار داد. پیورتانی‌ها در عهد قدیم «نمونه آسمانی و ملکوتی حکومت مردمی و دلیل آشکار و واضح پیروی بشریت از قوانین را یافتند، قوانینی که اگر از آن تخطی می‌کردند، مجازات آنی و عیان بود»... پیورتانی‌ها به این اکتفا نکردند، بلکه از دولت خواستند، تورات را به عنوان قانون اساسی انگلستان اعلام کند و به رسمیت بشناسد. آنها آداب و رسوم یهودیت را جایگزین اصول مسیحیت نمودند. برخی از آنها اعتقاد داشتند، یهودیت تنها زبان نماز و تلاوت کتاب مقدس است و هنگام غسل تعمید کودکان در کلیساها به جای استفاده از نام قدیسان مسیحی، از نامهای عبری استفاده کردند و روز عید قیامت حضرت مسیح به روز شنبه یهودیان تغییر یافت.

طبیعی بود، این حمله عبرانی به مسیحیت پروتستان منجر به ظهور جنبش مسیحیت صهیونیستی شود، جنبشی که بر پیشگوییهای عهد قدیم در بازگشت یهودیان به فلسطین تکیه می‌کرد. در نیمه سال 1600م. پروتستانها شروع به انعقاد قراردادهایی نمودند که عنوان می‌کرد، تمام یهودیان می‌بایست اروپا را به قصد فلسطین ترک کنند و «اولیور کرومویل» که خود را مسئول کامنولث 1 بریتانیا - که به تازگی تأسیس شده بود - می‌دانست، اعلام کرد، حضور و وجود یهودیان در فلسطین زمینه دومین ظهور مسیح را فراهم می‌کند.

در سال 1621، کتاب «هنری فنش» منتشر شد. این کتاب برهانی قانونی در عصر خود به شمار می‌آمد. فنش در کتاب خویش تحت عنوان رستاخیز بزرگ جهان یا بازگشت یهود و به همراه ایشان تمام ملل و مملکتهای روی زمین به دین مسیح، قاطعانه تفسیر مجازی قدیس آگوستین از پیشگوییهای تورات پیرامون بازگشت یهود به اسرائیل را رد کرد. او در این تفسیر گفته بود، یهود باید به اسرائیل معنوی و روحی یا کلیسای مسیح و نه سرزمین اسرائیل بازگردند. در این کتاب آمده است:

نام اسرائیل، یهودا، صهیون و اورشلیم در کتاب مقدس ذکر شده است، روح القدس به معنای اسرائیل معنوی یا کلیسای خدا که از مسیحیان و یهودیان یا هر دو آنها تشکیل می‌شود، نیست، بلکه منظور اسرائیل است که از تیره یعقوب نشأت گرفت... همین مسئله بر بازگشت ایشان به سرزمین و اصول و قوانین قدیمی و پیروزی ایشان بر دشمنانشان نیز منطبق است... آنها کلیسای با شکوه را در خود سرزمین یهودا بر پا خواهند داشت... این تعبیرات و گفته‌ها، دروغ یا سخنان خداوند نیست، بلکه همه اینها کردار و گفتار یهود است.

اسرار یهود و اواخرالزمان

در سال 1649م. دو انگلیسی پیورتانیست به نامهای «جوانا» و «انز کارتزایت» که در آمستردام زندگی می‌کردند، از دولت بریتانیا طلب بخشش کردند، در نامه این دو پیورتانیست آمده بود: باشد که ملت انگلستان و ساکنان سرزمینهای همداستان با ما، اولین کسانی باشند که پسران، دختران و فرزندان اسرائیل را سوار بر کشتیهای خویش می‌نمایند تا به سرزمینی که اجدادشان، ابراهیم، اسحاق و یعقوب، آن را به ایشان وعده داده بود، ببرند، تا میراث ابدی ایشان باشد. با آغاز قرن هفده این اعتقاد در میان روحانیون پروتستان – به ویژه در انگلستان و اسکاتلند و آلمان و هلند – به وجود آمد که حوادث رؤیای بزرگ، میان سالهای 1660 تا 1665م. آغاز خواهد شد. آنها پس از تحقیق و بررسی ملاحظه کرده بودند، آن حوادث، 1260 سال پس از سقوط امپراتوری روم (در سال 400 میلادی) به وقوع خواهد پیوست و تاریخ بشری به فرجام و نهایت خود می‌رسد. بنابراین وظیفه دولتهای مسیحی این است که خود را برای آن حوادث عظیم و بزرگ آماده کنند. همانگونه که یاران و پیروان عقاید مردمی، حوادثی را که پیرامون ایشان به وقوع می‌پیوست با پیشگوییهای تورات مرتبط دانستند. نزد این افراد، حوادثی که هنگام اصلاحات مذهبی در شمال اروپا به وقوع پیوست، مانند شکست ارما، موفقیت شورش آلمانیها، پیروزیهای پروتستانها به ویژه پیروزی پادشاه سوئد «گوستاو آدلف» در جنگ سی‌ساله و اتحاد اسکاتلند و انگلستان همه، حوادث قبل از فرجام تاریخ بودند.

تمام مسائل یاد شده، باعث بازگردانده شدن اعتبار و حیثیت یهود شد؛ چون این اعتقاد وجود داشت که آنان نقشی مهم و اصلی در برنامه خداوند برای فرجام تاریخ ایفا می‌کنند. بدین ترتیب، انگلستان که تا آن زمان، اجازه نداده بود، وجود قانونی یهود در آنجا به ثبت برسد، یکباره خود را اسرائیل جدید به شمار آورد و بسیاری از رهبران پیورتانیست، وظیفه مقدس بازگرداندن یهود به سرزمین خویش و رهبری و هدایت ایشان برای در آمدن به آیین پاک مسیحیت را به جای مسیحیت دروغینی که کلیساهای روم آن ترویج می‌کردند، برعهده انگلستان گذاشتند.

دیگر کشورهای اروپایی نیز، پیروزیهای خویش را بخشی از برنامه الهی برای فرجام تاریخ بشری تلقی کردند و اعتقاد داشتند، حوادث به وقوع پیوسته، گامهایی به سوی هزاره و دومین ظهور مسیح است.

یاران و پیروان عقاید مردمی در فرانسه، اقدام به بازگرداندن یهود به فرانسه و مسیحی نمودن

آنها کردند، تا پادشاه فرانسه آنها را به اورشلیم هدایت و سپس مسیح ظهور کند تا از آنجا (اورشلیم) بر جهان حکومت نماید و به همراه مسیح، پادشاه فرانسه نیز به عنوان جانشین او بر عرش حضور داشته باشد.

اما نسخه پرتغالی سناریوی عقاید مردمی که «آنتونیو دی ویرا»ی یسوعی آن را نوشت، عنوان می‌کرد، یهود به پرتغال باز خواهند گشت؛ مسیح برای اصلاح ایشان آنها را به پرتغال باز خواهد گرداند و پس از آن، آنها را به سرزمین مقدس می‌برد!

اینگونه بود که دیدگاه مسیحایی «دومین ظهور مسیح» و هزاره (هزار سال) خوشبختی، بخشی از تصورات و دیدگاههای ملل اروپایی نسبت به خویش و سرنوشتشان شد. به هر روی در هر سرنوشتی که برای اروپائیان در نظر گرفته شده بود، یهودیان (به آیین مسیحیت در آمده یا در نیامده) نقشی حیاتی و مهم در برنامه خداوند برای فرجام تاریخ بشری و آغاز تاریخ الهی با ظهور مسیح داشتند. اعتقاد به مسیحا و هزاره باعث افزایش رجوع و بازگشت به تعالیم و آموزه‌های یهودیت شد، به ویژه دیدگاه «قبالیه» در فهم رسالت الهی و تحقق این موضوع که فرجام جهان نزدیک است، کمک بسیاری کرد.

در این چارچوب، عجیب نیست که مسیحیت یهودی و یهودیت مسیحی به عنوان یک نظریه و تجربه عرضه شود.

بنابراین مسیحیان توقعات و انتظارات خویش را با توقعات و انتظارات یهود مرتبط ساختند، به ویژه با انتشار پیشگوییهای ظهور مسیح در سال 1648م. و سپس سال 1666م. که از محاسبات قبالیه یهود گرفته شده بود.

روحانیون مسیحی نیز به کتب و متون یهودی مراجعه کردند تا به دقت بدانند، وقتی مسیح به عنوان رهبر سیاسی باز می‌گردد، چه اتفاقاتی به وقوع می‌پیوندد؛ چرا که یهود چشم انتظار مسیح سیاسی بوده و هستند. هم‌چنین مسیحیان تلاش کردند، از یهودیان بفهمند، هیکل به چه شکلی بوده است تا دوباره آن را همانگونه بنا نمایند.

در این میان مسیحیان پروتستانی به غور و تفحص در تعالیم و آموزه‌های عهد قدیم پرداختند، به اندازه‌ای که آنها را گاهی به دلیل اعتقاداتشان و گاهی به دلیل جرح و تعدیل شعائر و آداب و رسوم مذهبی یهودیت و سازگار نمودن آنها با مسیحیت، «یهودی شدگان» توصیف و نامگذاری می‌کردند. برخی از این یهودی‌شدگان اقدام به وارد ساختن اشکال و تصاویر آیین یهودیت در

اسرار یهود و احرالزمان

مسیحیت یا اصلاح اعتقادات و باورهای مسیحی نمودند تا با آیین یهودیت سازگار باشد، اعتقاداتی از قبیل الوهیت مسیح یا عقیده تثلیث یا نهاد و سرشت خداوند.

در این میان برخی از مبلغان مسیحیت یهودی از خود یهودیان بودند و از بارزترین و مهم‌ترین مبلغان یهودی‌الاصل مسیحیت یهودی در قرن هفدهم، «منسی بن اسراییل» بزرگ خاخامان آمستردام بود. او با زیرکی و تیزهوشی توانست، کتاب خویش به نام آرزوی اسراییل را با مسیحیت پیورتانیسم انگلستان و مسیحیت یهود در آمیزد و تفکر لاهوتی را با سیاست عملی مرتبط سازد.

«منسی» هم‌چنین دیدگاه‌های پیورتانیسم پیرامون فرجام تاریخ را با ظهور مسیح و دیدگاه‌های یهودی‌اش پیوند داد. سپس به ترویج اجازه بازگشت یهود به انگلستان پرداخت و آن را گامی به سوی سیاست متخذه انگلستان در اسکان نهایی یهود در فلسطین عنوان کرد. کتاب آرزوی اسراییل با استقبال گسترده و وسیعی جهت بازگرداندن یهود به انگلستان و پس از آن به فلسطین مواجه شد. هم‌چنین ترجمه انگلیسی کتاب نیز با استقبال فراوان روبه‌رو گردید و قبل از این که منسی در سال 1655م. پای به انگلستان بگذارد، سه مرتبه تجدید چاپ شد. منسی تأثیر بسیار بزرگی بر «اولیور کرومویل» به عنوان رئیس کومنولث پیورتانی (1649-1658) گذاشت و این تأثیر با موافقت ورود یهود به انگلستان به عنوان آغاز بازگشت ایشان به فلسطین کاملاً آشکار است.

انتشار عقیده «هزاره» و «بازگشت مسیح» در اقیانوس حوادث قرن هفدهم، باعث به قدرت رسیدن جناح مسیحیت یهودی و در نهایت قدرت یافتن ایده برانگیختگی اسراییل در میان فلاسفه و ادبای اروپا طی دو قرن هفدهم و هجدهم شد.

«جان لاک» واضح نظریه لیبرالیسم در کتاب خویش با عنوان تعلیقاتی بر نامه‌های قدیس پولس می‌گوید:

خداوند می‌تواند یهود را در یک سرزمین گرد آورد... و آنها را در اوضاع و احوال درخشانی در کشورشان قرار دهد.

«اسحاق نیوتن»، کاشف قانون جاذبه در کتاب خویش به نام ملاحظاتی پیرامون پیشگوییهای دانیال و رؤیای قدیس یوحنا - که پنج سال پس از مرگش منتشر شد - می‌گوید:

یهود به وطن خویش باز خواهند گشت... نمی‌دانم، اینکار چگونه صورت خواهد گرفت، بهتر است آن را به زمان بسپاریم، تا خود آن را تفسیر کند.

او پا را از این هم فراتر گذاشت و سعی کرد، جدول زمان‌بندی شده‌ای برای حوادثی که منجر به

بازگشت یهود می‌شود، وضع کند و انتظار داشت، نیرویی زمینی دخالت کند و یهودیان پراکنده را بازگرداند.

«ژوزف پرستلی» شیمیدانی که اکسیژن را کشف کرد، به شدت به رسالت ملت یهودی – مسیحی ایمان داشت. او متقاعد شده بود که یهودیت و مسیحیت همدیگر را تکمیل می‌کنند. به همین دلیل از یهودیان خواست، اعتراف کنند، یسوع همان مسیح منتظر است و آنها را اینگونه مورد خطاب قرار داد:

او درخواست کرد، خدای آسمان، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب که ما مسیحیان او را می‌پرستیم، بسان شما که او را می‌پرستید، حد و اندازه‌ای برای زحمات و رنجهای شما قایل شود و شما را در یک جا گرد آورد، ای معروف ملت روی زمین!

ژان ژاک روسو «فیلسوف قرارداد اجتماعی در کتاب خویش امیل، در سال 1762م. آورده است: ما به هیچ عنوان پی به انگیزه‌های درونی یهود نمی‌بریم، مگر این که ایشان دولتی آزاد و مدارس و دانشگاههایی برای خود داشته باشند.»
«بلیز پاسکال» نوشت که:

اسرائیل همان بشارت دهنده سمبلیک مسیح موعود است او احترام شدید خویش نسبت به موفقیتها و دستاوردهای اولین امت روی زمین، یهود و تمسک و التزام راستین خویش به دین ایشان را ابراز داشت.

«امانوئل کانت» یهودیان را «فلسطینی‌هایی که میان ما زندگی می‌کند» توصیف کرد. به این ترتیب یهودیت مسیحی درون ادبیات قرن هجدهم و نوزدهم نفوذ کرد.

«جان میلتون» در قصیده مشهورش «بهشت بازگردانده شده» از بازگرداندن اسرائیل سخن گفت: شاید خداوند، که زمان مناسب را خوب می‌داند، نوادگان ابراهیم را به یاد خواهد آورد و آنها را پشیمان و درستکار باز خواهد گرداند و همانگونه که دریای سرخ و رود اردن را وقتی پدرانشان به سرزمین موعود باز می‌گشتند، شکافت، برای آنها نیز که سریع و شتابان به وطنشان باز می‌گردند، دریا را بشکافد... من آنها را به عنایت و توجه خدا و زمانی که انتخاب می‌کند، ترک می‌کنم.
«الکساندر پاپ» یکی از شاعران مسیحی در قصیده خویش به نام «مسیح» از مملکت بازگردانده شده در فلسطین و از اورشلیم جدید که یهودیان بازگشته از تبعید در آن ساکن می‌شوند، سخن می‌گوید.

اسرار یهود و اواخرالزمان

با نزدیک شدن پایان دهه هجدهم، «ویلیام بلیک» یکی دیگر از شعرا با چنین ابیاتی یهود را مورد خطاب قرار داد:

انگلستان بیدار شو... بیدار شو، بیدار شو. خواهرت اورشلیم تو را صدا می‌زند؛ چرا این مؤمنان به‌سان مردگان می‌میرند و از درهای تو فاصله می‌گیرند.

«گوت هولدل‌سنگ» شاعر آلمانی داستان ناتان حکیم را در سال 1779م. به رشته تحریر در آورد، حوادث داستان در اورشلیم موطن و زادگاه قهرمان داستان ناتان یهودی در دوره حمله سوم صلیبیها در قرن دوازدهم اتفاق می‌افتد و نویسنده از «صلاح الدین ایوبی» تصویر حاکم مسلمان سنگدل و احمقی ارائه می‌دهد که قدس را امتحان کرده و در تمام داستان قدر و منزلت ناتان، یهودی حکیم بالا برده شده است.

اما «لرد بایرون» مجموعه اشعار خویش را در سال 1815م. به نام «ترانه‌های عبری» نوشت و در ابتدای مشهورترین قصایدش «به خاطر اینها می‌گیریم» را سرود:

ای قبیله آواره و سرگردان، ای قبیله‌ای که سینه‌ات شره، شره شده است... چگونه مستقر خواهی شد و راحتی و آسایش را لمس می‌کنی؟

کبوتر وحشی از آن خود لانه دارد، روباه نیز برای خود لانه‌ای دارد. انسانها نیز هر یک وطنی دارند... اما اسرائیل جز قبر هیچ چیز ندارد.

و «رابرت براوننگ» در قصیده خویش تحت عنوان «روز صلیب مقدس» که آن را در سال 1855م. نوشت، به افکار و اندیشه‌های یهودیت بیش از هر چیز دیگر اشاره می‌کند و می‌گوید:

خداوند یعقوب را رحمت خواهد کرد

و اسرائیل را در دست پیروان خود خواهد دید

هنگامی که یهودا، اورشلیم را می‌بیند

بیگانگان به آنها ملحق خواهند شد

و مسیحیان به آن یعقوب چنگ خواهند زد.

پیامبر این چنین گفت و پیامبران نیز چنین اعتقادی دارند.

«جورج الیوت» در سال 1874 روایت دانیال دیروندا را به رشته تحریر در آورد، که در آن زمان بیانگر اوج حضور و تأثیر مسیحیت صهیونیستی در ادبیات اروپا و پذیرش مبادی و اصولی است که یهودیان مسیحی به عنوان دومین قدم جهت بازگشت به فلسطین باید آنها را می‌پذیرفتند.

اسرار یهود و اواخرالزمان

«الیوت» پروتستانی پیورتانیست بود که با جنبش «اوانجیلیسم» هم‌عصر و هم‌دوره بود و در گردهماییها و نشستهای یهودیان در معبدهایشان حضور می‌یافت. در یکی از همین نشستها بود که با «موسی هس» یهودی صهیونیست و نویسنده کتاب معروف روم و قدس در سال 1862 دیدار کرد. داستان پیرامون رستاخیز قوم یهود بود، آنگونه که شخصیت مردخای یهودی در داستان از آن تعبیر می‌کند:

ملت پراکنده شده ما در سراسر جهان به سرزمین و دولت چشم دوخته است، تا در رشد و تعالی حیات ملی - قومی آن سهیم گردد، به گونه‌ای که بازتاب آن میان ملل شرق و غرب طنین افکن شود، ملیتی که بذر نام و موهبت نژاد ما را خواهد کاشت تا وسیله‌ای برای گفت‌وگو و تفاهم باشد، همانگونه که در گذشته بود.

و به درستی که مسیحیت یهودیت «صهیونیستی» با پایان قرن هجدهم تبدیل به مکتب و جناحی قدرتمند در ادبیات غرب شد، اما از آن تاریخ، از میدان لاهوت و فلسفه و ادبیات و نمادها وارد میدان سیاست شد.

«ناپلئون بناپارت» اولین دولتمردی بود که 18 سال قبل از وعده «بالفور» پیشنهاد تأسیس دولتی یهودی در فلسطین را ارائه داد. او وقتی در سوریه خود را برای حمله بزرگاش به شرق آماده می‌کرد، اعلامیه‌ای منتشر نمود و در آن از یهود خواست برای برپایی دوباره مملکت قدیمی قدس زیر پرچمش بجنگند:

از ناپلئون بالاترین فرمانده به نیروهای مسلح جمهوری فرانسه در آفریقا و آسیا و به وارثان مشروع فلسطین.

ای اسرائیلیها، ای ملت بی‌همتا که هیچ‌یک از قدرتهای سرکش و طغیانگر نتوانست، نام و موجودیت قومی‌تان را از شما سلب کند و فقط توانست سرزمین اجدادیتان را از شما بگیرد. ناظران بیدار و بی‌طرف سرنوشت ملل، اگر چه مواهب پیامبرانی مانند اشعیا و یوییل را ندارند، اما پیشگوییهای این پیامبران را با ایمان والایشان دریافتند... آنها دریافتند که آزادگان خداوند هستند... «به صهیون، سرود خوان باز خواهند گشت و با تملک میراثشان سرور و شادی زاده خواهد شد، بی‌آن که باعث آزار و اذیت یا رنجیدگی دیگران شوند، شادی در جان و روح آنها همیشه خواهد بود»².

«بنابر این، ای پرستیده‌شدگان، با شادی و سرور به‌پاخیزید، این جنگی است که تاریخ به‌سان آن را

اسرار یهود و اعرالزمان

ندیده است و آغاز کننده آن امتی است که به این جنگ به عنوان دفاع از خویش نگاه می کند؛ چرا که دشمنانش سرزمینش را که از آبا و اجدادش آن را به ارث برده است، غنیمتی شمردند که بر حسب امیال و هوی و هوسهایشان می بایست میان ایشان تقسیم شود (...)

فرانسه در این لحظه میراث اسرائیل را به شما تقدیم می کند.

ارتشم که عنایت و توجه الهی با آن همراه است و عدالت آن را رهبری می کند و پیروزی همراه اوست، قدس را مقرر فرماندهی من ساخت (...)

ای وارثان مشروع فلسطین!

ای امتی که با انسانها و سرزمینها تجارت نمی کند، بسان کسانی که آبا و اجدادشان را به تمام ملل فروختند³، شما را دعوت می کند، نه برای استیلا بر میراثتان، بلکه شما را برای گرفتن آنچه که از شما گرفته شده و حفظ و مصون نگهداشتن آن از دست غارتگران دعوت می کند...

بشتابید!! این همان لحظه مناسب است، که هزاران سال دیگر تکرار نمی شود، بشتابید تا حقوقی را که هزاران سال پیش از شما گرفته شده باز ستانید، که آن موجودیت سیاسی شماست، شما که به عنوان ملتی میان سایر ملل زندگی می کنید، این حق طبیعی و محرز شماست که یهود را مطابق عقایدتان آشکارا و تا ابد پیرستید، بشتابید.⁴

× × ×

اعلامیه ناپلئون به مثابه اعتراف بین المللی و به رسمیت شناختن موجودیت قومی یهود و حق ایشان در وطن قومی خویش در فلسطین بود. ناپلئون بدین وسیله و تقریباً بیش از یک قرن قبل از اعلامیه بالفور، گوی سبقت را از او ربود.

در اعلامیه اشاراتی به اشعیا و یوییل ملاحظه می شود و این تعبیری از مسیحیت - یهودیت صهیونیستی است. اما هدف اعلامیه در پایان پیوستن یهود به ارتش ناپلئون طی حمله ناپلئون به شام (بهار 1799) بود. علی رغم این که مضمون اعلامیه با مفهوم رومانیک ملی گرایی مطابقت داشت، اما بیانگر توجه سیاسی - فردی ناپلئون جهت سوء استفاده از یهود در طرحهای استعماری اش بود. اما شکست ناپلئون در عکا (مه 1799) و عقب نشینی او از فلسطین به مصر، بر رویای سیاسی - صهیونیستی اش فائق آمد.

به نظر می رسد، احیای مسیحیت صهیونیستی در فرانسه پس از ناپلئون، به زمان امپراتوری ناپلئون

سوم (1852-1870م.) باز گردد و نماینده اصلی این مکتب «ارنست لاهاران» منشی ویژه ناپلئون سوم بود.

در سال 1860م. لاهاران کتابی تحت عنوان مسئله شرقی یهودیت: امپراتوری مصر و عربی و احیای قومی یهودیت را نوشت و در آن با تحسینی بسیار از ملت یهود سخن گفت که: راهی اصلی و مهم و راههای جانبی دیگری برای تمدن اروپا باز کرد، که در غیر این صورت امکان نجات دادن تمدن خاورمیانه که ادعا می کرد از سوی تمدن اروپا تحت فشار است، ممکن نبود. بنابراین وظیفه تمام کشورهای اروپایی بود که به جدا شدن فلسطین از امپراتوری عثمانی و دادن آن به یهود کمک کنند».

اما دعوت لاهاران پس از اعلامیه بنپارت مطرح شده بود، بنابراین انتظار نتایج سیاسی از آن نمی رفت. اگر چه مسیحیت یهودیت «صهیونیستی» فرانسه از زمان بنپارت، تعصب و غیرت مسیحیت صهیونیستی بریتانیا را برانگیخته بود که سهم آن (مسیحیت صهیونیستی بریتانیا) به واقعیت مبدل ساختن رویای صهیونیستی وطن قومی یهود در فلسطین بود.

انگلستان تا پایان دوره ملکه ویکتوریا (1837-1900م.) شاهد بیداری و رشد مکتب اوانجیلی پیورتانیست، «به یهودیت در آمدگان» بود و از جمله مهم ترین مسیحیان صهیونیست آن زمان می توان به «لرد ارل شافتسبری» هفتم، سرور بشارت دهندگان، اشاره کرد.

در سال 1839م. «لرد شافتسبری» تمام یهود را برای مهاجرت به فلسطین تحریک و تشویق کرد و در مقاله ای که تحت عنوان «دولت وافقهای آینده مقابل یهود» از او منتشر شد، توجه خویش به نژاد عبری و مخالفت با ایده حل و جذب یهود را ابراز داشت. چون معتقد بود، یه 0 پی نوشتها:

1. Common wealth

2. اشعیا 10:35

3. یوئیل: 6:3

4. یوئیل 21:3

(مسیحیت سیاسی و اصول گرا در امریکا)

رضا هلال

مترجم: زعفرانی

2. مسیح یهودی آمریکایی... و صهیون

پروتستانسیسم پیورتانی، در آمریکای قرن هفدهم وقتی صبغهای عبری - یهودی یافت که مسیح آمریکا را مسیح یهودی نمود. با فرا رسیدن قرن هجدهم، اعتقاد به برانگیختگی یهود در فلسطین تبدیل به جزئی اساسی و مهم از اعتقادات پروتستانهای آمریکایی شد، به گونه‌ای که اعتقاد به مسیح موعود و هزاره خوشبختی جایگاه بارز و مهمی را در اعتقادات ایشان اشغال کرد. به این ترتیب و همانگونه که سلیج آدلر می‌گوید:

از سپیده دم تاریخ آمریکا، تمایل بسیار زیادی جهت گرایش به این اعتقاد وجود داشت که ظهور مسیح موعود وابسته به بازگشت و تأسیس دوباره دولت یهود است. این نظر تمام روحانیون مسیحی نبود، به عبارت دیگر در این زمینه اتفاق نظری میان روحانیون مسیحی وجود نداشت، اما بخشی از تاریخ تفکر و اندیشه آمریکا را تشکیل می‌داد و همیشه آثاری از عصر هزاره خوشبختی در اندیشه مسیحیان آمریکا مشاهده می‌شود.¹

از جمله مهم‌ترین طوایفی که این میل در آنها یافت می‌شد، طوایف لوتری، تعمیدیه‌ها و برخی از پیروان کلیسای ماشیحایی² بودند. بخش وسیعی از این طوایف به اصل عصمت و لغزش ناپذیری پیشگوییهای تورات در مورد یهود (یا اعتقاد به تفسیر ظاهری کتاب مقدس) اعتقاد پیدا کردند، به همین دلیل تمام پیشگوییهای به عمل آمده درباره یهود را، اشاراتی به «اسرائیل طبیعی» (یا قلمرو جغرافیایی) یا «امت یهود» مقابل «اسرائیل روحی و معنوی» یا «کلیسای مسیحی» تلقی کردند. این اعتقاد وجود داشت که خداوند در طول «تاریخ» دو هدف اصلی را مدنظر خویش داشته است: یکی مربوط به سرزمین و ملت و اهداف زمینی‌اش که یهودیت بود و دومی با آسمان و ساکنان و اهداف آسمانی که همان مسیحیت بود، ارتباط پیدا می‌کرد.

اسرار یهود و آخرالزمان

و در آخر این که، «سرزمین وعده» داده شده به ابراهیم، قبل از ظهور مسیح و پایان تاریخ به او بازگردانده خواهد شد.

اعتقاد به ظهور مسیح و برانگیختگی یهود، یکی از مهم‌ترین ارکان آیین یهودیت به شمار می‌آید و این اعتقاد به‌طور کامل در سفر دانیال و سفر حزقیال³ قابل ملاحظه است.
در سفر دانیال می‌خوانیم:

هفتاد هفته برای ملت تو و اورشلیم نوشته شده که معصیت و گناه را مرتکب نشوند و ارتکاب خطا و اشتباه را پایان دهند و به تکفیر گناهان بپردازند و برای همیشه راه خیر و صلاح را در پیش گیرند و به ریا و دورویی پایان دهند و وقصدی الاقداس (مقدس‌ترین قدس) را تطهیر نمایند. بدان و آگاه باش، میان ادای سخنان یهوه که به مسیح، پیشوای یهود، دستور بازگشت ایشان را می‌دهد و میان ساخت دوباره اورشلیم هفت هفته طی می‌شود، پس از آن در آخرالزمان او بازمی‌گردد و بازار و بندری می‌سازد.

و در سفر حزقیال می‌خوانیم:

خداوند متعال چنین فرمود: «الآن اسیران یعقوب را بازمی‌گردانم و به تمام خانه‌های موجود در اسرائیل رحم نموده و نام مقدس را حفظ می‌کنم. آنها تمام رسواییها و خیانت‌های خویش را وقتی در این سرزمین با اطمینان و طیب خاطر زندگی می‌کردند و نسبت به من مرتکب شدند، برمی‌دارند و از این سرزمین خارج می‌شوند، اما کسی به ایشان پناه نمی‌دهد.
رویای دانیال و رویای حزقیال پیرامون ظهور مسیح و برانگیختگی یهود را در عهد قدیم (یهودی) و رویای یوحنا را که عهد جدید اعتقاد مسیحی ظهور دوباره مسیح و هزاره خوشبختی، بر «رویای یوحنا» کتابی که در آخر عهد جدید آمده است، سایه افکنده است.

یوحنا در زمان سرکوب و قتل و کشتار مسیحیان در امپراتوری روم که به دست «نرون» صورت گرفت، می‌زیست. در این دوره مسیحیان در سراسر امپراتوری روم در معرض آزار و اذیت و شکنجه قرار داشتند. بسیاری از این مسیحیان به دلیل ایمان و اعتقاد خود به مسیحیت، داوطلبانه این مجازات‌ها را می‌پذیرفتند و بدون هیچ گله و شکایتی پذیرای مرگ می‌شدند، اما در میان مسیحیان، افرادی نیز دیده می‌شدند که برای حفظ جان و مال و ثروت خویش حاضر بودند، دست از مسیحیت بردارند. همان‌گونه که مسیحیانی نیز بودند که از دین مسیحیت روی برگردانده و مرتد شدند. در آن سالها، این کتاب رفت تا دست به دست میان مسیحیان شهرهای یونانی آسیای

صغیر بچرخد و بالطبع چون به زبان یونانی نوشته شده بود، بعدها نام یونانی «Apocalypse» به معنی رؤیا بر آن نهاده شد.

به نظر می‌رسد، کتاب با عبارت «اعلام یسوع مسیح که خداوند به او قدرتی بخشیده تا به بندگانش آنچه را که لازم است نشان دهد و میان او و خداوند فرشته‌ای است که برای بنده‌اش یوحنا وحی الهی را نازل می‌کند.» آغاز می‌شود. یوحنا برادران خود را به ایمان خبر می‌دهد و پاداش آن را عظیم می‌خواند: «فردوس برای کسی است که بخواند و برای کسانی است که سخنان پیامبران را گوش دهند و هر آنچه را که در کتاب نوشته شده حفظ و از آن نگهداری کنند؛ چرا که زمان موعود نزدیک است.»

یوحنا ملاحظه کرد، فرجام جهان نزدیک است، پس از آن، رنج و دردها پایان خواهد یافت، اما قبل از آن حوادث عجیب و وحشتناکی به وقوع خواهد پیوست.

یوحنا به ما می‌گوید: «او در جزیره «بتمفس» که جزیره کوچکی در دریای «اژه» است، به سر می‌برد تا کلمه خداوند را بالا نگه دارد و یسوع مسیح را ببیند.» (9:1)

در یکی از روزهای یکشنبه، که یوحنا در «خلسه» (حالت سرمستی و شیدایی) بود، آسمان مقابلش شکافته شد و هفت منبر طلایی را مقابل خود دید، در میان این منبرها «پسر آدم» (یسوع مسیح) را شناخت، سر و گیسوانش به سان پشم انباشته و مثل برف سفید بود، چشمانش به سان دو گوی آتشین، پاهایش شبیه مس ناب و خالصی بود که در کوره گداخته شده است، صدایش به سان شر شر آب کوهساران و در دست راستش هفت ستاره و شمشیر تیز دولبه بود و صورتش چون خورشید به شدت می‌درخشید (16-13:1)، هنگامی که یوحنا «پسر آدم» را دید، چون مردگان به پایش افتاد، اما او هیجان یوحنا را فرو نشاند: «ترس، من همان، اولین و آخرینم، من زنده هستم. مرده بودم، اما اکنون تا ابد زنده هستم و کلید مرگ و جهنم در دست من است. هر آنچه را دیدی بنویس، هر آنچه هست و هر آنچه مقرر است، بعد از این باشد» (19-17:1).

یوحنا در رویای خویش عرشی را در آسمان می‌بیند که خداوند بر آن تکیه زده و در وسط عرش و پیرامون آن چهار نوع حیوان را می‌بیند که هم در جلو و هم در پشت سر چشم داشتند، همچنین هر یک از آنها دارای شش بال بودند و شبانه روز این ورد را می‌خواندند: «خداوند پاک و منزّه است،

اسرار یهود و اخرالزمان

خدایی که بر همه چیز تواناست، خدایی که بود و هست و خواهد بود. «پیرامون و گرداگرد عرش بیست و چهار مرد مسن بودند و مقابلش هفت چراغ آتشین که بیانگر هفت روح خداوند است و در دست راستش نامه‌ای که در آن مطالبی نوشته و از پشت با هفت مهر، ممهور شده بود، به چشم می‌خورد.

در آن حین، یکی از آن مردان مسن به یوحنا گفت، یکی از این چهار حیوان که شیر است و از نوادگان یهودا، سلاله داوود به شمار می‌آید، بر دیگر حیوانات غلبه کرده تا سفر را بگشاید و مهرهای هفتگانه را باز کند. در اینجا یوحنا «گوسفندی را دید که بر پا ایستاده، مثل این که قربانی شده است، دارای هفت شاخ و هفت چشم که نمایانگر هفت روح خداوند بود که به زمین فرستاده شده است.» گوسفند در اینجا، تصویری از یسوع مسیح بود که نزد مسیحیان بسیار محبوب است، اما شاخ نزد عبرانیها سمبل شکوه و قدرت است. گوسفند شروع به باز کردن مهرهای هفتگانه می‌نماید، هنگامی که به گشودن مهر چهارم می‌رسد، چهار اسب ظاهر می‌شوند که منادی مصایب و بلایای بزرگی هستند که قبل از فرجام جهان به وقوع می‌پیوندد و بدان وسیله نزدیک شدن آن نهایت و فرجام را خبر می‌دهند.

هنگام باز کردن مهر پنجم، یوحنا مقابل قربانگاه، ارواح کسانی را می‌بیند که به خاطر دین مسیح دست از جان کشیدند، آنها با صدایی بلند فریاد می‌زدند، تا کی ای سرور پاکان و درستکاران، چه وقت اقتضا می‌کنی که انتقام خون ما را از ساکنان روی زمین بگیری؟ به هر یک از آنها لباس سفیدی داده و گفته شد، اندکی بیاسایند، تا دوستان دربند ایشان و برادرانشان که آماده‌اند به سان آنها کشته شوند به ایشان ملحق شوند. همین که مهر ششم گشوده شد، ناگهان «زلزله‌ای عظیم به وقوع پیوست و روی خورشید به سان گیسوان سیاه، تیره و نار گردید. ماه چون خون شد و ستارگان آسمان بر زمین افتادند... و آسمان شکافته شد... تمام کوهها و جزایر از جای خویش تکان خوردند و انتخاب 144 هزار نفر یا 12 هزار نفر از هر یک از سبطهای دوازده گانه اسرائیل پایان یافت. یوحنا دید، کسانی که مرگ را به خاطر مسیح با آغوش باز پذیرفتند و از آن استقبال کردند، جلوی عرش ایستاده‌اند و حضرت مسیح اشکهای آنها را پاک می‌کند.

در آخر حضرت مسیح، مهر هفتم را باز می‌کند و یوحنا هفت فرشته را می‌بیند که هفت شیپور در دست آنهاست. در دست فرشته هشتم، مجمری پر از آتش کشنده دیده می‌شد که آن را بر روی زمین می‌ریخت، در این لحظه زلزله و رعد و برق در زمین به وقوع می‌پیوندد و ملائکه در شیپور

اسرار یهود و اخرالزمان

خود می‌دمند و بلایا و مصایب بر دنیا باریدن می‌گیرد و ارتش بیگانه عظیمی که از طرف رود فرات می‌آید، هجوم خود را آغاز می‌کند. شهر مقدس اورشلیم به مشرکان داده می‌شود تا مدت 42 ماه دست آنها باشد، هنگامی که فرشته هفتم در شیپور خود بدمد، خبر می‌دهد، تمام سرزمینهای جهان از آن خداوند و مسیحش خواهد شد و نشانه عجیبی در آسمان ظاهر می‌شود «زنی غرق در نور، لباسی از خورشید به تن کرده است و ماه زیر پاهای او، بر سرش تاج مرصعی قرار دارد که دوازده ستاره نگینهای آن را تشکیل می‌دهند، او باردار و از درد زایمان بی‌قرار است تا فرزند خود را به دنیا آورد...» «فرزند ذکوری به دنیا می‌آورد، که آماده شده تا با عصای آهنین تمام ملل جهان را رهبری کند» «ازدهای قرمز و بزرگی که دارای هفت سر و ده شاخ است، ظاهر می‌شود» «می‌خواهد کودک را بلعد، اما کودک در پس خداوند و عرشش خود را مخفی می‌کند و فرشته میکائیل در رأس ارتشی وارد جنگ با ازدها که ابلیس نام دارد، می‌شود. یوحنا صدایی می‌شنود که خبر از سقوط ابلیس و فرا رسیدن زمان نجات و رهایی و آغاز حکومت مسیح و اقتدار او می‌دهد».

اما مشرکان در «هارمجدون» تمام نیروهای شر را علیه نیروهای خیر بسیج خواهند کرد و گرد خواهند آورد. مسیح ظاهر می‌شود «و از دهانش شمشیر برانی خارج می‌شود تا با آن ملل را از دم تیغ بگذراند و آنها را با عصای آهنین خویش هدایت کند... بر پیراهن و رانش نامی نوشته شده است: شاه شاهان و خدای خدایگان» (11:19-16) شیطان یاران و پیروان خویش و شاهان فرمانبردار او امرش را گرد می‌آورد، اما مسیح پیروز می‌شود و فرشته‌ای از آسمان فرود می‌آید و ازدها - شیطان - را گرفته و به جهنم می‌برد و درب آن را بر رویش می‌بندد تا برای هزار سال همانجا محبوس شود (1:20-3) به این ترتیب مملکت خداوند برای هزار سال جای آن را می‌گیرد.

پس از گذشت هزار سال، شیطان آزاد و «خارج می‌شود تا ملل ساکن در چهار گوشه زمین را گمراه سازد» «یأجوج و مأجوج شهر محبوب اورشلیم را محاصره می‌کنند، اما آتشی از آسمان فرو خواهد ریخت و آنها را طعمه خود خواهد ساخت. در آن زمان حکومت آسایش و نعمت ابدی جای آنها را می‌گیرد و اورشلیم جدید از آسمان نازل می‌شود که دارای دوازده دروازه است و بر روی آنها نام اسباط دوازده‌گانه اسراییل نوشته شده است، هیچ‌کس نمی‌تواند وارد شهر شود، مگر کسانی که به مسیح وفادار مانده‌اند.

اسرار یهود و آخرالزمان

«او خارج می‌شود تا مللی را که در چهار گوشه زمین به سر می‌برند، گمراه سازد. یاجوج و ماجوج را برای جنگ با کسانی که تعداد ایشان به اندازه ریگهای دریاست، گرد می‌آورد. آنها از عرض زمین بالا می‌روند و قرارگاه قدیسیان و شهر محبوب را محاصره می‌کنند، در این زمان آتشی از سوی خداوند از آسمان نازل می‌شود و آنها را فرو می‌بلعد و ابلیس که آنها را گمراه ساخته است به دریای آتش و گوگرد که در آن وحوش و پیامبران دروغین قرار دارند، انداخته می‌شود و شبانه روز تا ابد مورد عذاب شکنجه قرار خواهد گرفت» (رویا 10-7:20).

رویای دانیال و رویای حزقیال نیز به سان رویای یوحنا و پیشگویی پیرامون فرجام جهان است. اوصاف یوحنا از مسیح نیز، همان اوصاف مسیح یهودی نزد دانیال و حزقیال است و حیوانات چهار گانه «چند چشم» که در اصحاب چهارم رویای یوحنا ذکر آنها رفته است، با برخی تعدیلات و تغییرات در سفر حزقیال نیز آمده و یاجوج و ماجوج و هارمجدون در سفر حزقیال نیز ذکر شده است.

یوحنا بیش از تمام پیامبران با یهودیت در ارتباط بود، به عنوان مثال وی بر خلاف پولس پیامبر، که به مخالفت با برخی از آداب و رسوم مهم یهودیت مانند حفظ روز شنبه و ختنه برخاست و اعلام کرد، نزد او فرقی میان هلنی و یهودی و غیره وجود ندارد، یوحنا به کسانی که «یهودی مسیحی» نامیده می‌شدند، نزدیک‌تر بود. به عبارت دیگر او «مسیحی یهودی» بود و به درستی که رؤیای یوحنا اولین تغییر و تحول را در مسیحیت منعکس کرد. چون دیگری اثری از تثلیث مقدس را نمی‌بینیم و به جای آن خدای یکتای توانا و قادر بر همه چیز یا خدای یهود «یهوه» ظاهر می‌شود و هنگام داوری در روز رستاخیز بزرگ، این خود خداوند است که بر عرش تکیه می‌زند، نه مسیح؛ یسوع در اینجا از مقام پایین‌تری برخوردار است و اوست که به سان گوسفندی برای تکفیر گناهان جهانیان «قربانی» می‌شود.⁴

به این ترتیب رویای یوحنا، تبدیل به رکنی اساسی در اعتقادات یهودی شده پروتستانیسم و مسیحیت صهیونیستی پیرامون ظهور مسیح و برانگیختگی یهود شد.

پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم شاهد، انتشار و گسترش عقیده ظهور مسیح و شروع عصر هزاره خوشبختی (عقیده هزاره) در آمریکا بود.

با پایان یافتن قرن هجدهم، سازمانهای مذهبی آمریکا با ستیزه‌جوییهای بزرگی مواجه شدند که نزدیک بود، اعتقادات اصلی مذهبی ایشان را ریشه‌کن سازد.

انقلاب آمریکا که منجر به صدور «اعلامیه استقلال» آمریکا شد، دولت تازه شکل گرفته را از ایفای هرگونه نقش مؤثر مذهبی منع کرد. سالها بعد، وقتی انقلاب فرانسه به وقوع پیوست، هجوم گسترده‌ای علیه کلیسا، روحانیت و قدرت آن انجام داد و باعث شد تا جلوی نفوذ کلیسا در تمام مسائل اجتماعی گرفته شود. در آمریکا جنبش عقل‌گرا و مخالف مذهبی به دست افرادی مانند «توماس پین» و «ایتان آلن» و «الیا هو پالمر» تشکیل شد که مؤسسات و مراکز مذهبی مسیحیان را تهدید نمود و به احیای تورات حمله برد و مذهب سنتی را (به تعبیر پالمر) «امپراتوری خرافات» نامید. آمریکا در آن دوره روزانه شاهد امواج جدید مهاجرانی بود که تهدیدی علیه اعتقادات مذهبی و سنتی آمریکا به شمار می‌آمدند. واکنش آمریکا در قبال این ستیزه‌جوییهای لائیک، مدنی و بی‌پروا، این بود که عنوان کند، کشور وارد «دومین مرحله بیداری بزرگ» (مذهبی) می‌شود. در این دوره فعالیت‌های فردی در این زمینه افزایش یافت و مؤسسات و مراکز مذهبی جدیدی، مانند «جمعیت آمریکایی کتاب مقدس» (1816) و «اتحادیه مدارس یکشنبه آمریکا» (1824) جهت نشر و توزیع کتاب مقدس، ساخت کلیساها، مدارس، دانشگاه‌های لاهوتی و مذهبی و ایراد موعظه‌ها به وجود آمدند.

در سیلاب حوادث «دومین بیداری بزرگ» مذهبی، «عقیده هزاره» منتشر شد و کلیساهای جدیدی با فرقه‌های مذهبی براساس «عقیده هزاره» پای به عرصه وجود گذاشتند. در سال 1835، اسقف «چارلز ونی» ادعا کرد، هزاره خوشبختی در آمریکا سه سال بعد یا در سال 1838 آغاز خواهد شد، پس از ونی، اسقف «ویلیام میلر» پیشگویی کرد، مسیح میان 21 مارس 1843 تا 12 مارس 1844 برای بار دوم ظهور خواهد کرد و در این زمینه به سفر دانیال استناد کرد، پیشگویی میلر توانست گروهی از تعمدیها و مکتبی‌ها و ماشیحایی‌ها و اسقف‌نشینها را جذب کند. اما «پیشگویی بزرگ» میلر وقتی به حقیقت نپیوست، تبدیل به «ناامیدی و ناکامی بزرگی» در میان آمریکاییها شد، تا این که اسقف «کریس اسکوفیلد» (1846-1921) ظاهر شد و عنوان کرد، زمانبندی تاریخ جهان توسط خداوند، هفت دوره را دربر می‌گیرد و جهان در حال حاضر - منظور آن زمان بود - شاهد دوره آخر خود است که در آن مسیح به اورشلیم باز خواهد گشت تا هزاره خوشبختی شروع شود. 5

بنابر آنچه که پرفسور «هارولد بلوم» می‌گوید، جنبش مردمی (هزاره) جنبشی اعتراض‌آمیز علیه تجددگرایی در جامعه آمریکا در ابتدای قرن بیستم بود، این جنبش به عقیده شنبه بودن روز

هفتم 6 که اصولاً از اعتقادات یهودیت به شمار می آید، استناد کرد و «آلن هارمون وایت» (1915) – (1827) به آن رنگ و بو و صبغه‌ای آمریکایی بخشید. وایت اعتقاد داشت، جهان در دوره داوری در روز رستاخیز که از سال 1844 (سال ناکامی بزرگ) شروع شد، قرار دارد و مسیح از آن تاریخ وارد قدس مقدس شد تا اشتباهات و گناهان ما را پاک نماید. او همچنین عقیده داشت، ریخته شدن خون یسوع از طریق به صلیب کشیده شدن او، کفاره کامل گناهان بشریت را پرداخت نکرده، بلکه لازم است زمانف دادن کفاره تا هر وقت که امکان تجربه و آزمایش بشر وجود دارد، ادامه یابد. عقیده شنبه بودن روز هفتم، بر این اصل استوار است که مسیح هنگام ظهورش، دادن کفاره را با غلبه بر تمام شیاطین و کافران تکمیل می کند و نجات و رهایی شامل 144 هزار نفر خواهد شد که آنها نیز از یاران و پیروان روز شنبه هستند. 7

و به سان شنبه بودن روز هفتم، «کلیسای پنجاهه» (Pentecostalism) نیز صبغه و رنگ و بویی یهودی پیدا کرد. پنجاهه گراها به عید پنجاهم یا هفته اول نزول روح القدس نزد مسیحیان اعتقاد دارند و آن مطابق عید برداشت نزد یهودیان است و شنبه بعد از عید پاک (عید فصح) را جشن می گیرند. این روز از این جهت از یهودیان گرفته شد که «روح القدس» بر حواریان مسیح به شکل چندین زبان آتشین ظاهر شد و بر روی هر یک از آنها نشست، آنها کاملاً از روح القدس پر شدند و شروع به سخن گفتن به زبانهای دیگر نمودند (اعمال الرسل 1-2:1). عقیده پنجاهه را «چارلز فوکس بارهام» در سال 1901 در «توییکای» ایالت نبراسکا مطرح کرد، اندکی نگذشت که «ویلیام سیمور» در سال 1906 از لوس آنجلس (سالی که شاهد زلزله سان فرانسيسكو بود) با او همراه شد، پس از آن و در سال 1914 شاهد تأسیس کلیسای پنجاهه هستیم.

بعدها ملاحظه می کنیم، پنجاهه گرایی، مکتبی مسیحی اما مسیحیتی یهودی شده می شود، که به وسیله اسقف «جیمز سوگرت» تأثیر بسیار زیادی بر آمریکائیان می گذارد. (در این باره در صفحات آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت). 8.

به نظر می رسد، عقیده رویت یهوه، به عنوان جنبشی افراطگراتر از جنبش مردمی (شنبه بودن روز هفتم) از آن جدا شده و در ایالات متحده ظهور می کند. می توان گفت، این عقیده و یاران و پیروان آن به شکلی از پنجاهه گراهای افراطی و تندرو بودند. عقیده رویت یهوه را «چارلز تاز راسل» (1852-1916) در ایالات پنسیلوانیا مطرح کرد. راسل در سال 1886 کتاب خویش عوالم سه گانه یا برنامه فداکاری را منتشر و در آن عنوان کرد، سال

اسرار یهود و اخرالزمان

1914، سال پایان جهان است، در این سال، فرصت ملل (فرجام تاریخ) به پایان می‌رسد و خداوند از یهود خشمگین شده و بدین ترتیب بر آنها لازم می‌شود، برای تأسیس دولتی یهودی به فلسطین بازگردند؛ چرا که هیچ راهی برای برپایی حکومت خداوند وجود ندارد، مگر این که ملت یهود به وطن خویش بازگردند.

بر خلاف آنچه که راسل پیشگویی کرده بود، جهان در سال 1914 به پایان خود نرسیده است، بلکه در این سال جنگ جهانی اول آغاز شد. هنگامی که راسل در سال 1916 چشم از دنیا فرو بست، رهبری جنبش را یارش «ژوزف رزرفورد» طی سالهای 1917 تا 1938 به دست گرفت و نام «رویت یهوه» را بر آن نهاد. این نام از عبارت «یهوه می‌گوید، شما مرا می‌بینید» که در سفر اشعیا ذکر آن رفته است، گرفته شده بود. پس از فورد، «ناتان هومر» رهبری جنبش را به دست گرفت. یاران و پیروان «رویت یهوه» اعتقاد دارند، یهوه (خدای یهود) مشعل حقیقت را به دست راسل روشن ساخت، چون او و پیروان و یارانش به رسالت راستین یهوه، جهت نشر آن میان انسانهای شر و نادرست ایمان آورده بودند.

با وجود این که کلیسای رویت یهوه، مسیحی به شمار می‌آید، اما آنها لاهوت مسیح و عقیده تثلیث و برانگیختگی جسمی مسیح را انکار می‌کنند و به جای آن اعتقاد دارند، یسوع پسر یهوه است و رسالتش پاک نمودن و تطهیر بشریت نیست، بلکه بزرگداشت قدرت یهوه و تأکید بر حاکمیت اوست و مرگ مسیح را مرگی ابدی می‌داند.

یاران و پیروان «رویت یهوه» اعتقاد دارند، پایان داوری در روز رستاخیز از سال 1914 (سالی که راسل آن را سال پایان و فرجام جهان به شمار آورده بود)، پس از پایان یافتن موجودیت شش هزار ساله بشریت آغاز شد و جهان همچنان در انتظار ظهور مسیح است. اما او، مسیح پسر مریم نیست، بلکه مسیح موعود آنهاست که ظهور می‌کند تا حکومتش را در اورشلیم برپا دارد. این عقیده بر آنچه که در سفر دانیال پیرامون عصر و زمانه آمده، استوار است. در سفر دانیال می‌خوانیم که بر ملت و اورشلیم پایان یافتن گناهان و معصیت و صدور فرمان از سوی یهوه به مسیح منتظر جهت ساخت درباره اورشلیم و نجات یاران و پیروان یهوه مقدر شده است (!!).

بر اساس تفسیر پروتستانی که «جان نلسون داربی» (1800-1882) ارائه داد، الوهیت و اندیشه آمریکایی در قرن نوزدهم، حماسه‌ای برای نظریه هزاره «مردمی» خلق کرد. داربی عنوان کرد، جهان قبل از هزاره محکوم به تدبیرات مرحله‌ای خداوندی است؛ چون خداوند تاریخ بشریت را تا

پایان آن هدایت می‌کند، او در این گفته‌ها بر آنچه که در سفر دانیال (اصحاح نهم 24-27) پیرامون هفتاد هفته آمده تکیه کرد و از آنچه که در سفر حزقیال (اصحاح چهارم: 16) ذکر شده بود، استفاده کرد. در این سفر می‌خوانیم که هر روز مساوی یک سال است. به این ترتیب و با این محاسبه هفتاد هفته، 490 سال می‌شود، پس از آن فرجام تاریخ فرا؛ می‌رسد. دار

پی‌نوشتها:

1. Sp.1972 ,American Historical Quartely :American And The HolylandIn .
Selig Adler ,
2. یاران و پیروان هر دو آیین مسیحیت و یهودیت به ظهور یک منجی اعتقاد دارند، مسیحیان به ظهور حضرت مسیح(ع) و یهودیان به ظهور «ماشیحاه» معتقد هستند و منظور از ماشیحاییان در اینجا یاران و پیروان «ماشیحاه» همان موعود یهودیان است.(مترجم)
3. دانیال و حزقیال از پیامبران عهد قدیم‌اند و زندگی و سفر خویش را طی دوره اسارت بابلی در قرن ششم قبل از میلاد گذراندند. هر دو سفر به جا مانده از پیامبران مذکور یهود را به تکفیر گناهان و خطاهایشان و بازگشت به اورشلیم دعوت می‌کند.
4. در کتاب مقدس گوسفند سمبل قربانی کردن است. در انجیل یوحنا، مسیح، بره خداوند نامیده می‌شود؛ «فردا یوحنا به یسوع نگاه کرد که به سوی او می‌آمد، گفت: این همان بره خداست که گناه جهانیان را برطرف می‌کند» (یوحنا 1:29).
5. Harold Bloom ,Op.cit
6. پیروان هر یک از آیینهای اسلام، مسیحیت و یهودیت اعتقاد دارند، روز هفتم هفته همان روزی است که دین آنها اظهار کرده است، مثلاً ما مسلمانان اعتقاد داریم، این روز جمعه است، در حالی که مسیحیان آن روز یکشنبه و یهودیان آن روز شنبه می‌دانند (مترجم).
- 7,8. Harold Bloom ,Op.cit
9. دیدیسی: زبان آلمانی آمیخته به لغات عبری(مترجم).
- 10,11 ThePenguin ,London ,David S.Katz And Richard H.Popkin,Messianic Revolution

عنوان: مسیح یهودی و فرجام جهان – 5

مسیحیت سیاسی و اصول گرا در آمریکا

رضا هلال

مترجم: زعفرانی

ویلیام بلاکستون

«ویلیام بلاکستون» (1841-1935 م.) ثروتمند، جهانگرد و بشارت دهنده افواجیلی و یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های مسیحی، صهیونیستی آمریکایی است که این جنبش را تأسیس کردند. ویلیام بلاکستون در خانواده‌ای مسیحی و پیرو کلیسای مکتبی به دنیا آمد... از همان کودکی شیفته خواندن عهد قدیم و پیگیری پیشگویی‌هایی بود که در این کتاب درباره ظهور مسیح ذکر شده بود. او که با ساخت و ساز و سرمایه‌گذاری در این زمینه، ثروت هنگفتی به دست آورده بود، اعتقاد داشت، این ثروت بی‌جهت به او داده نشده، به همین دلیل مسئولیت فراهم ساختن زمینه‌های ظهور مسیح را بر عهده گرفت.

با توجه به موارد یاد شده، رهبری جنبشی را که هدف آن بازگرداندن یهود به فلسطین قبل از ظهور مسیح بود، عهده‌دار شد. بلاکستون فعالیت‌های خود را با نوشتن کتاب یسوع می‌آید که در سال 1878 م. منتشر شد، آغاز کرد. کتاب یاد شده تأثیر بسیار زیادی بر پروتستانیسیم اوانجیلی آمریکا گذاشت. این کتاب – که بیش از یک میلیون نسخه از آن به فروش رسیده و به 4800 زبان از جمله زبان عبری ترجمه شده است – تبدیل به یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی شد که آرمان‌گرایی صهیونیستی را در چارچوب اعتقاد به عصر هزاره خوشبختی منعکس می‌کرد و حتی می‌توان گفت،

اسرار یهود و اواخرالزمان

بیش از هر کتاب دیگری که در زمینه بازگشت مسیح منتشر شده، به این موضوع پرداخت. همانگونه که این کتاب، بیش از هر کتاب دیگری که طی ده سال پیش در زمینه ظهور مسیح به چاپ رسیده بود، توانست توجه رهبران و روحانیون مسیحی را به بازگشت مسیح جلب کند. از جمله این افراد می‌توان به «ملویل فولر» قاضی بزرگ و استاندار ایالتها و نماینده کنگره آمریکا اشاره کرد. در میان این افراد روحانیون پروتستان، کاتولیک، سرمایه‌داران و سیاستمدارانی از قبیل «دی‌پونت»، «مورگان»، «جان راکفلر»، «ویلیام راکفلر»، «راسل زیگ» و «چارلز اسکوبنر» نیز به چشم می‌خورند. 1

بلاکستون در سال 1888 به همراه دخترش جهت زیارت سرزمین مقدس به فلسطین مسافرت کرد و حاصل زیارتش تولید وزایش شعاری بود که بعدها صهیونیسم یهودی از آن استفاده‌های نادرست بسیاری کرد و در وجدان غرب رسوخ نمود. بنا به گفته او «این پدیده نادر و خلاف قاعده که سرزمین فلسطین سرزمینی بدون ملت است به جای این که به ملتی بدون سرزمین داده شود این گونه به حال خود رها شده است» او و دخترش را شگفت زده نموده است.

در سال 1891، بلاکستون «درخواستی» برای «بنیامین هاریسون» رئیس‌جمهور آمریکا نوشت و در آن از او خواست، جهت بازگرداندن یهودیان به فلسطین وارد عمل شود. او این درخواست را به امضای 413 تن از شخصیت‌های برجسته مسیحی آمریکا رساند. در میان این افراد، امضای بزرگ خاندان راکفلر در آن زمان؛ یعنی «جان راکفلر» و بزرگ قضات دادگاه عالی و رئیس مجلس نمایندگان و بسیاری از نمایندگان مجلس سنا و مسئولان تحریریه تعدادی از روزنامه‌های بزرگ و مشهور آمریکا نیز دیده می‌شد.

در درخواست بلاکستون آمده بود:

... با توجه به تقسیم زمین توسط خداوند میان ملل، فلسطین «وطن قومی یهود» و سرزمین غیر قابل تصرف باقی می‌ماند. سرزمینی که یهود از آن ددمنشانه بیرون رانده شدند. هنگامی که آنها در آن گشت و زرع می‌کردند، فلسطین سرزمین حاصلخیزی بود که میلیونها نفر از بنی‌اسرائیل در آن زندگی می‌کردند و با عرق جبین خویش دره‌ها و دشتها و دامنه کوههایش را زیر گشت می‌بردند. آنها به همان اندازه که ملتی بازرگان و تاجرانی بزرگ بودند، کشاورز و مولد نیز بودند و مرکز دین و تمدن به شمار می‌آمدند. بنابراین چرا کشورهای قدرتمند که بلغارستان را به بلغارها و صربستان را به صربها واگذار کردند، مسئولیت بازگرداندن فلسطین به یهودیان را

بر عهده نمی گیرند...؟! 2.

افزایش بی‌رویه مهاجرت یهودیان روسی به ایالات متحده که از سال 1881 آغاز شده بود، شرایطی بود که بلاکتون جهت نوشتن و ارائه درخواستش از آن استفاده کرد. به همین دلیل، ملاحظه می‌کنیم، بلاکتون در درخواست خویش به دو گرایش به وجود آمده نزد آمریکاییان اشاره می‌کند؛ اولین گرایش، اعتقاد به لزوم ارسال یهود به فلسطین و دومین گرایش، ترس از ورود بی‌رویه یهودیان به آمریکا. این عقیده آنجا در افکار و اندیشه‌های آمریکاییان نفوذ نمود که عقیده فراهم ساختن زمینه‌های برپایی اسرائیل، در واقع فراهم ساختن زمینه اقتدار و عظمت آمریکا تلقی گردید. آمریکایی که خداوند آن را مبارک خواهد گرداند، البته به شرط آن که از یهودیان حمایت کند.

در این زمینه، بلاکتون در درخواست خود به رئیس‌جمهور هاریسون، به بخشی از عهد قدیم که در آن به شاه پارس «کوروش» که یاد شده، استناد کرد؛ کسی که اشعیا او را «مسیح خدای یهوه» نامید و گفت که یهوه «مسیح خویش»، کورش را مبارک گرداند؛ کسی که دستش را گرفت و در مقابل او مللی را که سرور و آقای خویش بودند، خوار و پست گرداند و به زانو در آورد... تمام ملل را مقابلش نابود کرد و جنگهایش را با پیروزی همراه ساخت و نگذاشت دروازه‌ها به رویش بسته شود و ذخایر نهفته و تمام گنجهای مخفی زیر زمین را به او بخشید.»³

بلاکتون قصد داشت، با استناد به عهد قدیم، هاریسون را تبدیل به مسیح، خدای جدید نماید؛ بسان کوروش که می‌خواست خواست الهی را محقق کند و فلسطین را به یهودیان بازگرداند. هاریسون به دریافت درخواست بلاکتون اعتراف کرد، اما با وجود این که وعده داده بود به آن «توجه کند» نتیجه قابل توجهی از آن حاصل نشد. اما وزارت امور خارجه آمریکا، نامه‌ای اعتراض آمیز برای دولت روسیه فرستاد و در آن عنوان کرد، ورود بی‌رویه یهودیان مستمند به آمریکا، «اقدام خودسرانه و نسنجیده‌ای» است که دولت روسیه دست به آن می‌زند و باعث می‌شود «لطف و بخشش مردم – تبدیل به بار سنگینی شود که بر دوش آنها سنگینی می‌کند»⁴. یادداشت وزارت امور خارجه آمریکا پیرامون وساطت این کشور برای یهودیان روسیه، فقط به خاطر انگیزه‌های مسیحی – صهیونیستی صورت نمی‌گرفت، بلکه انگیزه عدم تمایل دولت آمریکا در به دوش کشیدن بار یهودیانف بیرون رانده شده از روسیه نیز موردنظر بود.

ارتباط انگیزه مسیحی – صهیونیستی در آمریکا (بازگشت یهود به فلسطین تا در انتظار مسیح

اسرار یهود و اواخرالزمان

موعود باشند) با انگیزه ترس از مهاجرت یهودیان به آمریکا، باعث شد، تا مسیحیت صهیونیستی افراطگراتر و تندروتر از صهیونیسم هرترزی شود. بلکه صهیونیسم یهودی در لاهوت پروتستانیسم و عقیده مردمی مسیحیت صهیونیستی، سندی «اخلاقی» و «اعتقادی» یافت که توانست، صهیونیسم یهودی را به «جنبشی قومی» تبدیل کند. جنبشی که هدف آن بازگرداندن «ملت» یهود به «سرزمینش» فلسطین یا جایگزین شدن دولتی یهودی به جای دولتی فلسطینی بود.

به همین دلیل هنگامی که «هرتزل» ایده‌ها و افکارش را جهت تأسیس دولتی یهودی به دولت بریتانیا ارائه کرد، پیشنهاد بریتانیا مبنی بر تأسیس وطنی یهودی در عریش، در مرزهای مصر، را پذیرفت. سپس بریتانیا ایده برپایی این دولت را در قبرس و پس از آن در اوگاندا داد. هرتزل به تمام پیشنهادهای یاد شده پاسخ مثبت داد، چون او هیچ وقت اصرار نداشت، این وطن قومی در فلسطین تأسیس شود، بلکه او فقط بر لزوم تأسیس دولتی یهودی در هر جای کره خاکی تأکید می‌کرد و می‌خواست، کشورهای قدرتمند، به‌ویژه بریتانیا، به جنبش تازه متولد شده، امکان تأسیس دولتی یهودی را بدهد.

اما مسیحیان صهیونیست و در رأس آنها، ویلیام بلاکستون، موضع شدیداً مخالفی اتخاذ کرده و موضع هرتزل و اولین کنگره صهیونیسم را که در سال 1897م. در «بازل» منعقد شد، به باد انتقاد گرفتند، تا آنجا که بلاکستون نسخه‌ای از عهد قدیم را برای هرتزل (بنیانگذار جنبش یهودی صهیونیسم) ارسال کرد و صفحاتی را که در آن پیامبران عنوان کرده بودند، فلسطین به‌طور قطع «وطن برگزیده ملت برگزیده است» مشخص کرد.⁵

«رجینا شریف» اشاره می‌کند که: ایده وطن قومی یهود در فلسطین شش سال قبل از انعقاد اولین کنگره صهیونیسم در بازل در فرهنگ آمریکایی‌ها نفوذ کرده بود و روایت «دانیال دیروندا» که «جورج الیوت» آن را به رشته تحریر در آورد، با استقبال خوبی در آمریکا مواجه شد، به گونه‌ای که مطبوعات سعی کردند بر بعد سیاسی آن تمرکز نمایند. از جهت دیگر انتشار افکار و اندیشه‌های «لورنس اولیونت» در آمریکا به وسیله «کلوک. کوتدر» تأکید کردند، فقط این یهودیان هستند که می‌توانند نیازهای فلسطین را برآورده سازند و ارتباط میان یهود و فلسطین به امری ناخودآگاه تبدیل شد و اندیشه روبه رشد برانگیخته شدن قومی یهود در نتیجه انتشار آن در تمام مطبوعات و ادبیات مذهبی و غیر مذهبی وقت تقویت شد.⁶

این فضای فرهنگی و سیاسی عمومی حاکم بر آمریکا طی اواخر قرن نوزدهم تا زمان صدور

اسرار یهود و اخرالزمان

«وعده بالفور» در سال 1917 بود. البته این مسئله وجود مخالفت در میان فرقه‌های یهودی و مسیحی جامعه آمریکا با اهداف صهیونیسم سیاسی را رد نمی‌کند.

طی اجلاس مرکزی خاخامان آمریکا که در سال 1885 در شهر «بتسبرگ» منعقد شد، نمایندگان «یهودیت اصلاح طلب» (Judaism Reform) مقرر نمودند: «یهودیان قومیتی را تشکیل نمی‌دهند، بلکه گروه و جمعیتی مذهبی هستند»⁷ و طی اجلاس مرکزی خاخامان آمریکا در سال 1897 (سالی که کنگره صهیونیسم در بازل منعقد شد) خاخام «اسحاق وایز» طی سخنرانی خود عنوان کرد: «توطئه بازل جز خیال باطل، چیز دیگری نیست، چون طرح دولت با رسالت دینی و مذهبی یهود که دارای ابعاد و گستره‌ای جهانی است، در تضاد می‌باشد»⁸. و به مناسبت صدور وعده بالفور، سی تن از شخصیت‌های بارز یهود در ایالات متحده، بیانیه‌ای صادر کردند که در آن آمده بود:

در زمانی که مسئله نظام آینده حاکم بر فلسطین مقابل کنگره آینده صلح مطرح می‌شود، ما امضا کنندگان این بیانیه، که جزو شهروندان آمریکایی هستیم، یکپارچه اعتراض خود را با تأسیسی دولتی یهودی در فلسطین، مطابق پیشنهاد سازمانهای صهیونیستی آمریکا و اروپا اعلام می‌کنیم. همچنین اعتراض خود را به جدا ساختن و عزل یهود از جوامعشان و مشخص کردن آنها به عنوان قومیتی متفاوت از سایر اقوام در کشورهای که زندگی می‌کنند، اعلام می‌کنیم. ما احساس می‌کنیم، بیانگر نظرات و آراء اکثر یهودیان ساکن آمریکا هستیم، چه آنها که در اینجا به دنیا آمده‌اند و چه آنها که در کشورهای دیگر به دنیا آمده‌اند، اما برای مدتی طولانی در این کشور به سر می‌برند و به‌طور کامل از لحاظ سیاسی و اجتماعی جذب جامعه آمریکا شده‌اند. طبق داده‌های موجود، یهودیان صهیونیست در آمریکا، نسبت و میزان اندکی از یهودیان این کشور را تشکیل می‌دهند؛ یعنی تقریباً 150 هزار نفر از مجموع سه و نیم میلیون نفر یهودی ساکن در این کشور.⁹

یادداشت «رابرت لانسنگ» وزیر امور خارجه آمریکا به «وودرو ویلسون» رئیس‌جمهور این کشور در 13 دسامبر 1917 نیز بیانگر مخالفت یهودیان و مسیحیان است. در این یادداشت می‌خوانیم:

رئیس‌جمهور عزیز

در اینجا فشارهای زیادی وجود دارد که خواهان صدور بیانیه‌ای درباره موضع کشور ما در قبال فلسطین است، این فشار از یهودیان صهیونیسم نشأت می‌گیرد، به نظر من، ما باید در اتخاذ سیاست مناسب به سه دلیل دقت کنیم:

یک: ما در حالت جنگ با ترکیه (عثمانی) نیستیم، به همین دلیل، باید هر چیزی را که نشان دهنده حمایت ما از استفاده از قدرت و زور برای تصرف سرزمینها باشد، پنهان سازیم.

دو: تمام یهودیان تمایل ندارند که هم‌جنسان ایشان به عنوان یک ملت مستقل به فلسطین بازگردند، و این از حکمت به دور است که یک گروه را بر گروه دیگر ترجیح داد.

سه: بی‌شک بسیاری از گروه‌ها و فرقه‌های مسیحی و مسیحیان اگر سرزمین مقدس در اختیار مطلق جنس بشری خاص قرار گیرد که مرگ مسیح را به آنها نسبت می‌دهند، خشمگین خواهد شد و به دلایل عملی، صلاح نمی‌دانم که جز دلیل اول به دلایل دیگر توجه شود؛ چون همان یک دلیل کافی است تا از اعلام سیاستی واضح و نهایی درباره اوضاع و احوال فلسطین پرهیز کنیم.

اما وودرو ویلسون، رئیس جمهور آمریکا، به نامه وزیر امور خارجه‌اش توجه نکرد و در نامه ذیل که آن را برای رهبر صهیونیسم آمریکا، خاخام «تسفی وایز» ارسال کرد، رسماً با وعده بالفور موافقت کرد:

با توجه بسیار و بی‌ریا فعالیت‌های ساخت‌وسازی را که کمیسیون وایزمن بنا به درخواست دولت بریتانیا در فلسطین انجام داده است، تحت نظر قرار دادم. از فرصت استفاده می‌کنم تا خشنودی خویش را از نتیجه پیشرفت جنبش صهیونیسم در ایالات متحده و کشورهای دوست از زمان اعلان آقای بالفور به نام دولتش مبنی بر تأسیس وطنی قومی برای یهود در فلسطین و وعده او مبنی بر این که دولت بریتانیا تمام سعی و تلاش خویش را جهت تسهیل تحقق آن هدف بذل می‌کند، ابراز دارم. البته باید توجه داشت که نباید دست به اقداماتی زد که به نوعی به حقوق مدنی و مذهبی غیر یهودیان ساکن در فلسطین یا حقوق یهودیان و اوضاع و احوال سیاسی ایشان در کشورهای دیگر ضربه وارد کند. 11

رجینا شریف عنوان می‌کند، همراهی و حمایت ویلسون از وعده بالفور از اعتقاد مسیحی – صهیونیستی او سرچشمه می‌گیرد. واقعیت امر این است که ویلسون از پدر و مادری که پیرو کلیسای ماشیحایی بودند، زاده شد و از تعالیم و آموزه‌های پروتستانیسم آمریکایی که به اسطوره صهیون، ولو از بعد روحی اعتقاد داشت، بهره گرفت. این آموزه‌ها و تعالیم دست‌مایه‌ای غیر

مستقیم از احساسات و اندیشه‌ها را در او به وجود آوردند که در آینده بر موضعی در قبال جنبش صهیونیسم و اهداف آن تأثیر گذاشت و برای ویلسون بسی مایه خوشبختی بود که او در بازگرداندن یهود به «سرزمینهایشان» نقش داشته باشد. خود او اعتراف می‌کند، به عنوان «کسی که پسر خوانده و بزرگ شده اسقفهاست، باید بتواند به بازگرداندن سرزمین مقدس به صاحبان آن کمک کند»¹². سخنان علنی و غیر علنی او با اندیشه صهیونیسم موافق بود. این در حالی است که خود او تأکید می‌کرد، تصمیمات و اقدامات اتخاذ شده از سوی او درباره فلسطین و صهیونیسم از احساسات درونی و نه از ارزشهای سیاسی ایالات متحده سرچشمه می‌گیرد.

ویلسون صهیونیسم را از اعماق وجودش پذیرفته بود. اگر چه به نظر می‌رسد، صهیونیست بودنش با اصول چهارده‌گانه معروفش که در سخنرانی او در اجلاس صلح پاریس مطرح گردیدند، در تضاد است؛ چرا که این اصول، اصل دستیابی به زمین با استفاده از زور و قدرت و انعقاد موافقتنامه‌ها و پیمانهای سری را محکوم می‌کرد و خواستار حق تعیین سرنوشت ملل به دست خود و دادن فرصت به اقلیتهای غیر ترک در امپراتوری عثمانی جهت بهبود اوضاع و احوال خویش بود.

وزیر امور خارجه آمریکا «لانسنگ» اشاره کرد، موضع رئیس‌جمهور آمریکا «ویلسون» در برابر صهیونیسم آشکارا با اصلی که خود درباره حق تعیین سرنوشت ملل وضع کرده بود، در تضاد است. اما از دیدگاه صهیونیستها، اصول صهیونیسم با اصل تعیین سرنوشت به هیچ عنوان در تضاد و تناقض نیست. از دید آنها، قومهای غیر ترک در امپراتوری عثمانی، یهودیان و در نتیجه اصل حق تعیین سرنوشت فقط درباره این دو قوم قابل اجراست.

صهیونیسم ویلسون چیزی نبود، جز ادامه صهیونیسم فراگیری که هنگام اعلام وعده بالفور بر جامعه آمریکا حاکم بود و این مطلبی است که تحقیق انجام شده توسط «چارلز اسرائیل گولدرات» به آن اشاره می‌کند. وی از طریق تحلیل و بررسی مضامین مطبوعات آمریکا در آن زمان ثابت کرد، افکار و آرا عمومی آمریکا به شدت وعده بالفور را تأیید و از آن حمایت می‌کرد، به حدی که «احساسات ضد صهیونیستی که امکان انعکاس در مطبوعات را یافته بودند، فقط گفته‌ها و اعتراضات شخصیتهای یهودی مخالف و ضد صهیونیسم بودند، نه آراء و نظرات گروهی از افراد جامعه»¹³. «روبن ونک»، اشاره می‌کند که نحوه موافقت کنگره با وعده بالفور شگفت آور و عجیب و مضمون و مفهومی صهیونیستی - عبرانی داشت.¹⁴

و در این زمینه ونک به نمونه‌ای در کنگره اشاره می‌کند که بیانگر بافت و منش صهیونیستی کنگره

است، او به سخنان «ویلیام آی کوکس» نماینده «ایندیانا» استناد می‌جوید که گفته بود: همانگونه که موسی، اسرائیلیها را از بندگی نجات داد، متفقین نیز اکنون یهود، را از دست ترکهای پست نجات می‌دهند و این پایان خوبی برای این جنگ جهانی است. یهود می‌بایست به عنوان امت مستقلی برپاخیزند و دارای قدرتی باشند که بر خود حکومت کنند و پیشرفت نمایند و به آرمانهای خویش در زندگی دست یابند. من احساس می‌کنم، بیانگر افکار و اندیشه‌های ملت آمریکا هستم و بالطبع افکار کسانی که با آنها در این باره به گفت‌وگو می‌پردازم، این که ایالات متحده می‌بایست با کشورهای متحد و دوست تلاش نماید، تا دولتی یهودی براساس تعالیم و اصول یهودای قدیم تأسیس کند. 15

«رجینا شریف» همچنین به سخنرانی رئیس کمیسیون روابط خارجی مجلس نمایندگان «هنری کابوت لودک» که در سال 1922 در بوستون ایراد نمود، اشاره می‌کند، وی گفته بود: به‌نظر من این مسئله‌ای بسیار خوب و قابل ستایش است که ملت یهود در سراسر جهان تمایل دارند، نسبت به هموعان خود حق بازگشت به سرزمینی را که برای ایشان آماده و مهیا شده بود و هزاران سال در آن زندگی و فعالیت می‌کردند، در نظر گرفته شود... من اصلاً نمی‌توانم با ایده افتادن قدس و فلسطین به دست محمدی‌ها موافقت کنم... برای یهودیان افتادن قدس و فلسطین مقدس... و برای تمام ملل بزرگ مسیحی در غرب افتادن سرزمین مقدس به دست ترکها، آنهم برای چندین سال، بسان لکه ننگی بر پیشانی تمدن بشری بود که می‌بایست آن را پاک کرد. 16 از متن سخنرانی لودک پیداست او نه تنها صهیونیست است، بلکه دشمن مسلمانان (محمدیها) نیز می‌باشد.

این حمایت و تأیید تکان دهنده از وعده بالفور، باعث اعلام موافقت همزمان در مجلس کنگره نیز شد. در ابتدا مجلس سنا به طور کلی با این وعده موافقت کرد و در ژوئن 1992 اعلام کرد: ایالت متحده آمریکا برپایی وطنی قومی برای ملت یهود در فلسطین را تشویق می‌کند، به شرط آن که این دولت براساس اصولی تشکیل شود که وعده دولت بریتانیا، صادر شده در دوم نوامبر 1917 که به وعده بالفور معروف شده، آن را مشخص کرده است. در همان ماه مجلس نمایندگان با صبغه‌ای صهیونیستی‌تر با این وعده موافقت کرده در مقدمه بیانیه صادره در 30 ژوئن 1922 از سوی مجلس نمایندگان می‌خوانیم: از قرنهای پیش ملت یهود، چشم‌انتظار و مشتاق تجدید بنای وطن قومی و قدیمی خویش بودند و به

اسرار یهود و اواخرالزمان

دلیل نتایجی که از جنگ جهانی به دست آمد و نقشی که یهود در آن ایفا نمودند، لازم است، به ملت یهود امکان ساخت و تجدید بنای وطن قومی ایشان را در سرزمین آبا و اجدادیشان فراهم نمود، این فرصتی است که به خاندان اسرائیل داده می‌شود، فرصتی که سالهای بسیار از آن محروم بوده‌اند و آن ساخت و بنای زندگی و فرصت پربار یهودی در سرزمین قدیمی یهود است. از وقتی ویلسون با وعده بالفور موافقت نمود، رؤسای جمهور پس از او همان مواضع صهیونیستی را اتخاذ کردند و یار و یاور و پشتیبان جنبش صهیونیسم و اهدافش در فلسطین شدند. جانشین ویلسون، «وارن هاردینگ» آشکارا مواضع صهیونیستی خود را در سال ژوئن 1921 چنین اعلام کرد:

محال است، کسی که خدمات ملت یهود را مطالعه می‌کند، این اعتقاد در او به وجود نیاید که آنها روزی به وطن قومی ایشان باز خواهند گشت و مرحله جدیدی را آغاز و حتی سهم بیشتری را در پیشرفت و تمدن بشری ایفا خواهند کرد. 17

غیر از آن «هاردینگ» 18 در سال 1922 حمایت بی‌شائبه و شدید خود را از صندوق ساخت و ساز یهود اعلام کرد.

سپس نوبت «کالوین کولاک» رسید، او در سال 1924 «بر ایمان و اعتقاد خویش به «وطن قومی یهود در فلسطین» تأکید کرد. 19

پس از او، «هربرت هوفر» در سال 1928 به جنبش صهیونیسم، بابت موفقیت‌های بزرگی که در فلسطین کسب کرده بود، تبریک گفت و همیشه ایده برانگیختگی یهود در فلسطین را تکرار می‌کرد. 20

اما رئیس‌جمهور دیگر آمریکا، «فرانکلین روزولت» ابتدا به مواضع پراگماتیک توجه کرد، که منافع آمریکا با کشورهای عربی را در نظر می‌گرفت، اما در پایان فشارهای صهیونیستی (مسیحی و یهودی) شد.

اهداف صهیونیست‌ها طی دوره زمامداری روزولت به دو بخش تقسیم می‌شد: تأمین و فراهم نمودن اکثریتی یهودی در فلسطین و پس از آن برپایی دولت مستقل یهودی یا تأسیس کامن‌ولث (مشترک‌المنافع) در فلسطین همین دلیل از انتشار کتاب سفید بریتانیا که در سال 1939 چاپ شد، جلوگیری کرد و خواهان محدود کردن مهاجرت‌ها به فلسطین شد که اولویتی صدر صدر صهیونیستی به شمار می‌آمد.

اسرار یهود و احرالزمان

فشارهای صهیونیستی (مسیحی و یهودی) به ویژه پس از تشکیل «هیأت آمریکایی – فلسطینی» که دویست تن از نمایندگان مجلس نمایندگان و 68 تن از نمایندگان مجلس سنا در آن عضویت داشتند، بر روزولت افزایش یافت و هیأت جهت حمایت از «برنامه بالتیمور» که در سال 1942 وضع شد و خواهان تأسیس کامنولث یهودی – فلسطینی بود، اعمال نفوذ نمود. به همین دلیل روزولت در برنامه انتخابات ریاست جمهوری خودش در سال 1944، اعلام کرد: او از گشوده شدن درهای فلسطین به روی مهاجرت بی قید و شرط یهود و اسکان آنها حمایت می کند. همچنین از هر سیاستی که منجر به تأسیس کامنولث یهودی، دمکراتیک و آزاد شود، حمایت می کند و اطمینان دارد که ملت آمریکا این هدف را تأیید خواهد کرد و اگر او دوباره به عنوان رئیس جمهور آمریکا انتخاب شود، برای تحقق این هدف تلاش بسیاری خواهد کرد. 21. اما این هدف صهیونیستی (مسیحی – یهودی) در زمان ریاست جمهوری «هاری اس. ترومن» محقق شد، او این پست را در 12 آوریل 1945 در پی درگذشت روزولت احراز نمود. همین که ترومن قدرت را به دست گرفت، بیانیه ای منتشر کرد که در آن آمده

پی نوشتها :

1. Reuben Fink, America and Palestine, Op.Cit.p.p.1-20

2. همان، ص. 21.

3. همان.

4. Regina S. Sharif, Op.Cit

5. شفیق مقار، المسيحية والتوراة: بحث في الجذور الدينية في للصراع في الشرق الأوسط، لندن، دار رياض، نجيب الريس 1992، ص 160.

6. Regina S. Sharif, Op. Cit

7. M. Gray, Zionism: The Dream And The Reality, A Jewish Critique, NewYork, 1974, BarnesAnd Noble Books.

8. همان

9. American Jewish Yearbook 1918, Philadelphia1919

10. Regina S. Sharif, Op.Cit

اسرار يهود و اخر الزمان

11. همان.

12. همان.

June1968 ,13.American Jewish Historical Quarterly.

New York ,Congress andZionism :The American War ,14.Reuben Fink, 1919.

15. همان.

Op.Cit ,Sharif .16.Regina S.

p.87 .Op.Cit ,17.Reuben Fink.

18. همان.

19. همان، ص.88

20. همان.

Beirut ,U.S.Foreign Policy 1942-1947 & American Zionism ,21.Richard
Stevens

1970.

22. مؤتمر صحفى للرئيسى ترومان (16 أغسطس 1945).

Nos.1-2 .Jewish Social Studies,Vol.39 :in ,23.Jewish Political Power .

24. خطاب كلارك كليفورد أمام الجمعية الأمريكية (28 دسامبر 1976).

P.13 ,The Holyland & America ,25.Moshe Davis.

عنوان: مسيح يهودى و فرجام جهان -6

رضا هلال

فصل سوم: احياء مذهبى و مسيحيت صهيونىستى

«تمام ساکنان اسرائیل و آمریکا را مهاجران پیشاهنگ تشکیل می‌دهند... بنابراین ما میراث تورات را با شما قسمت می‌کنیم.»
از سخنان رئیس جمهور آمریکا «جیمی کارتر»
مقابل کنست اسرائیل
«و ایمان داریم... که کتاب مقدس، اورشلیم را به عنوان پایتخت روحی و معنوی اسرائیل به رسمیت می‌شناسد و مسیح یهودی به آن باز خواهد گشت»
«اسقف مایک ایوانز»

1. احیای مذهبی در دهه پنجاه و شصت

جنبش مسیحی صهیونیستی و اصولگرایی آمریکا را در نیمه اول قرن بیستم می‌توان «جنبشی پساسیاسی» توصیف کرد و علی‌رغم اینکه توانست، در بخش وسیع و گسترده‌ای از پروتستانهای آمریکایی نفوذ کند، با این حال هیچ تلاشی جهت رسیدن به قدرت چه در قوه مقننه و چه در قوه مجریه تا قبل از دهه هفتاد نکرد. آمریکا از زمان نشو و نمای خویش با اصولگرایی آشنا شد و در دهه چهل قرن نوزدهم پس از بیداری بزرگ مذهبی با احیای اصولگرایی به حیات خود ادامه داد. منظور ما در اینجا از اصولگرایی، جریانی است که به «عصمت کتاب مقدس» یا برداشت ظاهری از انجیل و عهد قدیم اعتقاد دارد، این در واقع همان اصولگرایی صهیونیستی است که در اعتقادات خویش پیرامون کتاب مقدس و پیشگویی‌های تورات به برانگیختگی یهود در فلسطین نیز ایمان دارد، در دهه هفتاد قرن نوزدهم بر این جریان، نام جریان تدبیری نهاده شد. اصطلاح «اصولگرایی» در دهه بیست قرن بیستم به دلیل جدایی و دو دستگی به وجود آمده و میان کلیساها پیرامون نظریه «داروین» شایع شد و اصولگرایان اوانجیلی توانستند، افکار عمومی را به مسئله «جان اسکوبز» جلب نمایند. اسکوبز یکی از معلمان ایالت تنسی بود که توانست حصار ممنوعیت

دولت جهت تدریس نظریه داروین پیرامون خلقت انسان را بشکند، چون این اعتقاد وجود داشت که این نظریه با آفرینش الهی انسان در تضاد است.

اسکوبز به اتهام زیر پا گذاشتن قوانین ایالتی به میز محاکمه کشانده شد، اما نتیجه دادگاه به سود اصولگرایان نبود و آنها به تعصب، بی‌فرهنگی و مخالفت با پیشرفت متهم شدند، اما این، بدین معنا نبود که جریان اصولگرایی جریانی بی‌اهمیت در جامعه آمریکا باشد. دلیل این ادعا، مسری بودن قانون «منع شرب خمر» بود که از سال 1919 تا 1933 در ایالات متحده به مورد اجرا گذاشته شده بود و این تعبیری از اخلاق‌گرایی پروتستانیسم اصولگرا در سیستم اجتماعی آمریکا به شمار می‌آمد. 1

اصولگرایان از شرایط حاصل از رکود بزرگ اقتصادی سال 1929 استفاده کردند و مدارس و دانشگاه‌های مذهبی چندی از جمله «مدرسه لاهوت» در دالاس و دانشگاه «پاپ جونز» را تأسیس کردند و به یاری پیشرفت و تمدن مدرن شتافتند.

در سال 1933 گروهی از اصولگرایان از کلیسای ماسیحایی ایالات متحده جدا شده و به رهبری «کارل ماکن تایلر» کلیسای ماسیحایی کتاب مقدس را تأسیس کردند.

تفاوت در اینجا بود که ماکن تایلر در ابتدا خود را با گروههای راست‌گرای مسیحی، نژادپرستان نازیسم و مخالف سامیان مرتبط ساخت و سپس فعالیت‌های خود را بر دشمنی و ضدیت با یهود و مخالفت با سوسیالیسم متمرکز نمود. 2

در آن زمان احیای اصولگرایی در جامعه آمریکا به گونه‌ای تفسیر می‌شد که تأثیری منفی بر انتقال جامعه از نظام قدیم به نظام نوین می‌گذاشت و این (احیای اصولگرایی) پدیده‌ای است که با پایان انتقال فرهنگی و از بین رفتن اسباب و علل اجتماعی به وجود آمدن آن، از بین خواهد رفت. 3

«ارنست آر. ساندین» یکی از مورخان آمریکایی، احیای اصولگرایی را تعبیری از جنگ میان جامعه مدرن و نظام عقیدتی می‌داند که اساس و پایه‌های آن را «تدبیر‌گرایی» و «هزاره‌گرایی» تشکیل می‌دهد، به عبارت دیگر خداوند، تاریخ را در مسیر ظهور مسیح به حرکت وامی‌دارد تا ظهور و هزار سال بر جهان حکومت کند، اما انسان از جهت این حرکت بی‌اطلاع است و مسیر را نمی‌داند.

«ساندین» و یکی از روحانیان ایرلندی به نام «جان نلسون داربی» عنوان می‌کنند که «تدبیر‌گرایی» در پایان قرن نوزدهم تبدیل به مکتب و جریان مستقلی شد و جریان «بی‌ارادگی»

تاریخ را به چند مرحله تقسیم کرد. آخرین مرحله، مرحله ظهور مسیح منجی جهت نجات مسیحیان و بردن آنها به بهشت قبل از فرجام تاریخ (قیامت) است که با نبرد آرمگدون میان نیروهای خیر و شیطان شروع می‌شود، پس از آن حضرت مسیح و پیروانش هزار سال با کامیابی بر جهان حکومت می‌کنند، اما مرحله ماقبل آخر، مرحله‌ای است که جهان در حال حاضر در آن به سر می‌برد و مرحله قبل از ظهور مسیح است و از آنجا که پیشگویی‌های کتاب مقدس به بازگشت یهود به فلسطین و ساخت هیكل اشاره می‌کند، اصولگرایان آمریکا نیز تشکیل دولت اسرائیل را مقدمه ظهور مسیح به شمار آوردند.⁴

«جیمز دیوسون هنتر» یکی از دانشمندان علوم اجتماعی می‌گوید، اوضاع و احوال حاصل از رکود اقتصادی، توقع نزدیک شدن ظهور مسیح و این اعتقاد را که رکود و کساد، کیفر الهی آمریکای مرتد و از دین برگشته است، در میان اصولگرایان آمریکایی قوت بخشید.⁵

به همین دلیل کلیساهای اصولگرای ماسیحایی و پنجاهیسم فعالیت خود را جهت مقابله با کلیساهای جریان عمومی پروتستانیسم که مدافع پیشرفت و ترقی بودند، در حرکتی مستقل که منعکس کننده اخلاق گرایی سنتی و نجات فردی و کناره‌گیری از زندگی مدرنیزه بود، آغاز کردند «کارل ماکن‌تایر» در سال 1941 «سازمان مجلس کلیساهای مسیحی آمریکا»⁶ را در مقابل «مجلس فدرال کلیساها» و مجلس کلیساهای آمریکا که خود را بشارتی تندرو و مخالف مدرنیسم معرفی می‌کرد، تأسیس نمود.

مجلس کلیساهای مسیحی آمریکا بر کمیسیون ارتباط فدرال فشار آورد، تا زمان پخش برنامه‌های پروتستانی میان اصولگرایان و مجلس فدرال کلیساها تقسیم شود.

یک سال بعد، «اتحادیه ملی اوانجیلی‌ها» تأسیس شد و در تفسیر ظاهری کتاب مقدس با مجلس کلیساهای آمریکا هم عقیده شد. در سال 1943 یک سال پس از تأسیس مقر اتحادیه در شیکاگو، اتحادیه ملی اوانجیلی‌ها جهت ارسال گروه‌های مبلغ به خارج و باز کردن راهی جهت نفوذ اوانجیلیسم در میان کشیشان نیروهای مسلح افتتاح شد.⁷

در اوایل دهه چهل، اتحادیه ملی اوانجیلی‌ها، 43 تجمع کلیسایی و 100 کلیسا را در بر می‌گرفت⁸ و بدین ترتیب تأثیر و نفوذ مجلس کلیساهای آمریکا در رشد و نمو راستگرایان مسیحی افزایش یافت و هنگام تأسیس مجلس جهانی کلیساها و افتتاح شعبه‌اش در آمریکا، مجلس ملی کلیساها، این دو اتحادیه را ساخته و پرداخته کمونیسم جهانی تلقی کرد.⁹

همانطور که در سطور بالا گفته شد، اصولگرایان از رکود اقتصادی به وجود آمده در آمریکا استفاده کردند، اما فرصت مناسب و تاریخی طی دهه چهل برای آنها دست داد. در این زمان اصولگرایان به سیاستهای اجتماعی که رئیس جمهور وقت آمریکا، روزولت جهت مقابله با رکود اقتصادی تحت عنوان «پیمان جدید» وضع کرده بود، حمله کردند. اما دشمنی و مخالفت با کمونیسم، بستری بود که باعث شد، جنبش اوانجیلیسم تبدیل به جنبشی مردمی شود. پس از جنگ جهانی دوم، اتحادیه ملی اوانجیلیها، سه مسئله را در رأس توجهات خویش قرار داد و اتحادیه آن را در چارچوب برنامه‌هایش گنجانده.

اولین مسئله اعتراض به روابط دیپلماتیک آمریکا و واتیکان بود. دومین مسئله حمله به اصل جدایی میان کلیسا و دولت «لایک» و سومین مورد، فشار جهت جلوگیری از موافقت مجلس سنا با اختصاص سه میلیون دلار به مدارس عمومی بود. چون این امر باعث حاکمیت واشنگتن (دولت) بر جریان و شیوه‌های آموزش و پرورش نسلهای آینده آنها بر اساس اصول لیبرالیسم و لایک می‌شد. 10

اتحادیه ملی اوانجیلیها، ایدئولوژی‌ای را اتخاذ کرد که با دید حاکم بر ایالات متحده آن زمان که همان مخالفت با کمونیسم بود، در تضاد نباشد. همچنین سعی کرد، موافقت دولت جهت دستیابی به امواج رادیویی مستقل برای پخش برنامه‌های مذهبی را جلب کند. بدین ترتیب اتحادیه موفق شد، «اتحادیه مجریان مذهبی» را به وجود آورد، این اتحادیه دارای 150 تن از مجریان واعظ بود و از سال 1956 سالانه همایشی مخصوص به خود منعقد می‌کند، سپس اقدام به خواندن نماز افطار با کنگره نمود. در برخی مواقع شخص رئیس جمهور نیز در کنگره‌ها و همایشهای سالانه این اتحادیه شرکت می‌کرد. 11

اوانجیلیها موفق شدند با تحت فشار قرار دادن کمیسیون ارتباطات فدرال، این کمیسیون را مجبور نمایند، در سال 1960 سیاستهایش را تغییر دهد. به موجب این تغییرات مراکز پخش مذهبی به جای سیستم سهمیه‌ای سابق، به دلخواه خویش اجازه خرید زمان از ایستگاههای فرستنده را دریافت کردند. اتحادیه مجریان مذهبی (اوانجیلیها) نیز اقدام به خرید زمان پخش در شبکه‌های محلی و بومی نمود، سپس به برنامه‌های میزگرد و گفت‌وگو روی آورد که شبکه کشیش «پت رابرتسون» در ابتدای دهه شصت پخش آن را آغاز کرد. به همان اندازه که این برنامه‌ها جهانی شدند، شبکه‌های مذهبی نیز به منبع و عامل محرک مهمی در جنبش راستگرای مسیحی تبدیل

شدند¹². سپس نوبت تشکیل گروههای تبشیری بود تا به جنبش تکانی بدهد و آن را به حرکت وادارد. این گروهها تمام توجه خویش را به تبلیغ و تبیین اینکه در ایالات متحده چه کسی واقعاً مسیحی است و مسیحیان واقعی چه کسانی هستند، متمرکز نمود. از جمله مهمترین این گروهها، سازمان «جوانان مسیح» است که رسالت بیشتر میان جوانان آمریکای شمالی و آموزش نسلهای بعدی مجریان جهت فعالیت و کار در مراکز پخش که برنامه‌های خود را بر امواج کوتاه به آن سوی دریاها (خارج از کشور) ارسال می‌کردند، متمرکز نمودند. اما شهرت بیلی گراهام در میان مشرین «جوانان مسیح» چیز دیگری بود، او سفر تبشیری خویش را در اواخر دهه چهل آغاز کرد و توانست توجه دو تن از بزرگان جهان ارتباطات آمریکا را به خود جلب نماید. اولین آنها، «ویلیام راندولف هرست» بود که برای نویسندگان مجلات و روزنامه‌های تلگراف زد: «گراهام را مطرح کنید». اما دومین نفر «هنری لاست» بود که دشمنی گراهام با کمونیسم او را جذب لاست کرد، به همین دلیل او صفحه جلد شماره 25 اکتبر 1954 «مجله تایم» را به گراهام به عنوان اینکه او یک «اوانجیلی جدید» است، اختصاص داد و گراهام محبوبیت بسیاری در میان مردم پیدا کرد، به‌گونه‌ای که هزاران نفر از ساکنان شهرهای بزرگ آمریکا از لوس آنجلس گرفته تا نیویورک به موعظه‌های او گوش می‌کردند. محبوبیت گراهام، فرصت لازم را به جنبش اوانجیلی‌ها بخشید تا منابع در آمد جدیدی به دست آورند و منابع موجود را گسترش دهند و در زمانی که تلویزیون چندان بر عرصه ارتباطات حاکم نشده بود، مطبوعات توانستند، نقش مهمی در این زمینه ایفا کنند. در سال 1950 مجله «اقتصاد مسیحیت» (کریستین اکونومیست) تأسیس شد تا آزادی اقتصادی، سرمایه‌داری و مبارزه با کمونیسم را تبلیغ کند¹³. در سال 1956 «بیلی گراهام» مجله «مسیحیت امروز» (کریستیانتی تودی) را تأسیس کرد. رسالت مسیحیت امروز، همانگونه که در مقدمه این مجله آمده است، اجرای فرامین کتاب مقدس در تمام مسائل اجتماعی زمانه و آماده ساختن مفاهیم رسالت اوانجیلی در تمام مراحل زندگی است. شماره دوم مجله، به حمله به «چین سرخ» در سازمان ملل متحد اختصاص یافت، چون این بخشی از رسالت اوانجیلی‌ها در مبارزه با کمونیسم به شمار می‌آمد. غیر از آن «مسیحیت امروز» اقدام به چاپ مقاله‌هایی از «بیلی گراهام» و «ادگار هوفر» مدیر دفتر تحقیقات فدرال در مخالفت با کمونیسم با عنوانهای مختلف نمود، از جمله «تبلیغات کمونیستی و جوهر مسیحیت» که در آن گفته شده بود، هدف تبلیغات کافران مارکسیست – لنینیست ضربه زدن به جوهر مسیحیت و ایجاد آشفتگی و تشویشی در الگو بودن، اخلاقی بودن

و مدینه فاضله بودن آمریکا است 14. بیشترین و مهمترین مسئله‌ای که اذهان راستگرایان مسیحی را طی دو دهه پنجاه و شصت به خود مشغول کرد، مسئله مبارزه با کمونیسم بود و این مسئله‌ای است که بعدها منبع مشروعیت و پایه‌های گسترش و پیشرفت این اتحادیه را فراهم ساخت.

× × ×

دهه شصت با حمله صلیبی مبارزه با کمونیسم آغاز شد، این حمله را اتحادیه ملی اوانجیلی‌ها با تدارک برنامه‌هایی برای گردهمایی‌های کلیسای‌اش که از 141 جمعیت و دهها میلیون پروتستانی را دربر می‌گرفت، رهبری و هدایت کرد. در سال 1961 «کار مشترک اوانجیلی» که سلسله تحقیقات و پژوهشهایی تحت عنوان جواب مسیحی به کمونیسم بود، منتشر شد. بعدها این مباحث جمع‌آوری و تبدیل به کتاب شد. سپس فیلم «کمونیسم روی نقشه» را تولید و سازمان «جوانان مسیح» همایشی ضد کمونیستی منعقد کرد.

به درستی باید گفت، راستگرایان مسیحی در سایه حمله صلیبی خود به کمونیسم، تبدیل به تکیه‌گاه مهمی برای دولت شدند و این راه را برای اوانجیلی‌ها جهت دست یافتن به قدرت و فعالیت‌های سیاسی هموار ساختند. 15. در مقابل احتمال پیروزی نامزد کاتولیکها، «جان کندی» در انتخابات ریاست جمهوری سال 1960 احساسات انقلابی اوانجیلی‌ها تحریک شد و خون آنها به جوش آمد، این باعث شد، «بیلی گراهام» مبشر «جوانان مسیح» سخنرانی ویژه‌ای خطاب به «ریچارد نیکسون» معاون رئیس‌جمهور انجام و در آن هشدار دهد، مطمئن است که نامزد دمکراتها «کندی» به آراء کاتولیکها دست نمی‌یابد، به همین دلیل پیشنهاد داد، حزب جمهوریخواه، چهره‌ای مردمی - پروتستانی برای احراز پست ریاست جمهوری معرفی کند و این نامزد کسی نبود، جز «والتر گاد» یکی از اعضای کنگره که قبل از ورودش به کنگره به عنوان مبلّغ در چین فعالیت می‌کرد. آنچه که باعث اتفاق نظر میان او و نیکسون می‌شد، وجود دشمنی صلیبی نسبت به کمونیسم میان این دو بود.

از جهت دیگر، نماینده دمکراتهای کاتولیک، «کندی» در برنامه‌های خویش توجه و پایبندی به اصل جدایی دین (کلیسا) از دولت و مخالفت با هر نوع تأمین بودجه مدارس مذهبی توسط دولت و مخالفت با فرستادن هیأت دیپلماتیک به واتیکان را اعلام کرد و بدین وسیله باعث شد، پروتستانها و یهودیان لیبرال جذب کاتولیکها شوند 16. اتحادیه ملی اوانجیلی‌ها در مقابل حمله‌ای علیه نامزد

کاتولیکها در همایشی که در سال 1960 در واشنگتن منعقد شد، تدارک دید و عنوان کرد، کاندیدا شدن کندی به مثابه دخالت خطرناک واتیکان در عرصه سیاسی آمریکاست و کندی به عنوان رئیس جمهور «قربانی» کلیسای کاتولیک خواهد شد.

به محض اینکه «کندی» به عنوان رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد، سعی کرد، اوضاع و احوال را آرام کند و ترس و هراسهای اوانجیلیها را از بین ببرد. او به همراه دستیارانش در کاخ سفید (بیش از آنچه که آیزنهاور حضور می‌یافت) در نماز افطار سالانه اوانجیلیها حضور یافت و قبل از مسافرتش به آمریکای لاتین در سال 1962 کشیش بیلی گراهام را به کاخ سفید دعوت کرد و با مزاح به او گفت: «برای تو یوحنا پیامبر خواهد بود»¹⁷.

اما اوانجیلیها در همان سال (1962) اولین طرح قانونی خود را جهت تصویب به نفع راستگرایان مسیحی تحت عنوان «شهروند مسیحی» ارائه دادند. هدف این طرح آموزش حملات و رقابتهای انتخاباتی به اوانجیلیها بود و بدین وسیله توانستند، هزار نفر را در هفده ایالت جهت بررسی و تحقیق درباره هیأت‌های انتخاباتی در یک سازمان به خدمت بگیرند.

در سال 1964 جناح راست مسیحی با کاندیدا کردن «گولد واتر» وارد میدان سیاست شد، برنامه‌های انتخاباتی واتر بر تلاش جهت اصلاح دو قانون جهت لغو حکم دادگاه عالی در زمینه جلوگیری از خواندن نماز در مدارس تمرکز یافته بود. اما شکست حمله واتر، انعطافهایی را در جنبش راستگرای مسیحی طی نیمه دوم دهه شصت ایجاد کرد تا دوباره تمرکز بر روی مبارزه با کمونیسم – به ویژه پس از گرفتاری آمریکا در زمان «جانسون»¹⁸ در باتلاق «ویتنام» – ادامه یابد و منجر به ظهور راست جدیدی در زمان نیکسون در حزب جمهوریخواه شود که مخالف و دشمن صلیبی کمونیسم بود.

تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی در دهه شصت انعطافهایی را طی تغییر و تحول جناح راست مسیحی ایجاد کرد. جنبش حقوق شهروند و ورود آمریکا به جنگ ویتنام شکاف بزرگی در جامعه آمریکا ایجاد کرد که خود آن نیز باعث ایجاد شکاف بزرگ‌تر و عمیق‌تر در مسیحیت آمریکایی شد. لیبرالها از ایده کار و تلاش مستقیم مانند اعتصاب و راهپیمایی حمایت می‌کردند، در حالی که محافظه‌کاران بر تأثیر مذهب بر وجدان فرد تأکید داشتند. به نظر می‌رسد، تغییر و تحولات اجتماعی در آمریکا باعث بیداری و آگاهی اوانجیلیها شد تا به ستیزه‌جوییهای عوام فریبانه اجتماعی پاسخ دهد، ستیزه‌جوییهای از قبیل مساوات میان زن و مرد، آزادی جنسی، اجازه سقط

جنین، همجنس‌بازی و غیره.

طبیعی بود که در این گیر و دار راست مسیحی جهت رو در رویی با تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی به راست سیاسی روی آورد و این باعث گردد، جناح راست مسیحی در دهه هفتاد وارد میدان سیاست شود و به قدرت برسد.

. جنگ 1967 و احیای مسیحیت صهیونیستی

جنگ ژوئن 1967 و پیروزی نظامی جنجالی اسرائیل در آن، سهم بسزایی در احیای «صهیونیسم مسیحی» اصولگرای آمریکا و گسترش و تحکیم روابط همکاری میان سازمانهای «صهیونیسم مسیحی» اصولگرای آمریکا و سازمانهای صهیونیسم یهودی و دولت یهود داشت. مسیحیت صهیونیستی آمریکا، تشکیل اسرائیل در سال 1948 را تأکیدی بر پیشگویی‌های تورات درباره فرجام جهان و تشکیل دولتی جدید با ظهور مسیح پس از بازگشت یهود به سرزمین مقدس به شمار آورد. 19 و مسیحیت صهیونیستی به انتظار پایان یافتن برنامه خداوند پس از تأسیس اسرائیل باقی ماند و در آخر اینکه پیروزی اسرائیل در جنگ ژوئن 1967 و اشغال مابقی سرزمین فلسطین، به‌ویژه قدس و دیگر سرزمینهای عربی توسط اسرائیل، تأکیدی بر این نکته بود که برنامه خداوند تکمیل و پیشگویی‌های تورات محقق و پایان تاریخ نزدیک است.

مجله «مسیحیت امروز» 20 در 21 ژوئن سال 1967 این حادثه را چنین تعبیر کرد:

برای اولین بار پس از هزار سال و حتی بیشتر، قدس اکنون به‌طور کامل در دست یهودیان است و این به پژوهندگان تورات، ایمانی عمیق و نوین در صحت و درستی‌اش می‌دهد.

جنبش مسیحی صهیونیستی و اصولگرا معتقد است، قدس شهری است که مسیح پس از دومین ظهورش از آنجا بر جهان حکومت خواهد کرد و با وجود اینکه این جنبش به یاری کردن یهود اعتقاد دارد تا نجات و رهایی مسیح هنگام دومین ظهورش شامل آنها شود، با این حال جنبش مسئله کمک به یهود را تا زمان تکمیل پیشگویی‌های تورات که همان برپایی مملکت هزار ساله خوشبختی است، به تعویق می‌اندازد و تمام توجه و تلاش خویش را متوجه به رسمیت شناساندن و مشروعیت بخشیدن دولت یهود و احقاق حق آن در سرزمین اسرائیل به‌ویژه در کرانه باختری می‌نماید. بنابراین اشغال قدس گامی قبل از فرجام تاریخ نیست، بلکه گام آخر ساخت معبد قدیمی بر روی جایگاه تاریخی و کهن آن است... و این همان مکانی است که در حال حاضر «قبه‌الصخره» بر آن قرار دارد. میراث یهود برای مسیحیت آمریکایی، بنا به گفته «پل فندلی»

اسرار یهود و آخرالزمان

بسیاری از آمریکاییان را واداشت که احساس کنند، برپایی و تأسیس دولت اسرائیل در سال 1948 نتیجه پیشگویی‌های تورات بوده است و دولت یهود همچنان نقش مهمی در برنامه‌های آسمانی و زمینی خداوند ایفا خواهد کرد و پیروزی نظامی اسرائیل در جنگ 1967 و اشغال قدس تأکیدی بر پیشگویی‌های تورات و گامی ماقبل آخر جهت دومین ظهور مسیح است. فندلی نتیجه می‌گیرد: تمرکز و توجه به میراث توراتی بسیاری از مسیحیان آمریکایی را واداشت تا به خاورمیانه و جنگ‌های دایر در این منطقه به عنوان انعکاس حوادثی که عهد قدیم آن را به تصویر کشیده نگاه کنند، بنابراین فلسطینی‌ها و اعراب قرن بیستم، «فلسطینی‌هایی» می‌شوند که قهرمان آنها «جولیات» است که به جنگ داوود می‌رود²¹.

به نظر می‌رسد، جنبش مسیحی صهیونیستی با تأثیر از پیروزی اسرائیل در جنگ 1967 و اشغال قدس و پس از آن با تأثیر از احیای مسیحیت اصولگرا در قرن هفدهم، شاهد تحولات بنیادین در دهه هفتاد بود، به سان تحولاتی که در ربع آخر قرن نوزدهم، در زمان ویلیام بلاکستون شاهد آن بود. در سال 1970 «هال لیندسی» کتاب مشهور خویش تحت عنوان سیاره بزرگ مهاجر زمین 22 را منتشر کرد و به سرعت دهها میلیون نسخه از آن به فروش رفت و بعدها به فیلم سینمایی تبدیل شد، در این کتاب آمده است:

«مهم‌ترین نشانه فرجام تاریخ و دومین ظهور مسیح بازگشت یهود پس از هزاران سال به سرزمین اسرائیل است»²³.

و یادآوری می‌کند:

«اتحاد جماهیر شوروی همان یاجوج است که ارباب و هم پیمانانش با آن همکاری کردند تا به اسرائیل حمله کند... و پس از جنگ آرمگدون در دشت مجدل در فلسطین، نیروهای اسرائیلی بر نیروی شرّ پیروز خواهند شد و این مقدمه دومین ظهور مسیح منجی است»²⁴.

در سال 1973 نیز «اورال رابرتس» کتاب خویش به نام درام آخرالزمان 25 را به حمایت از اسرائیل منتشر ساخت، وی عقیده داشت که «ملت اسرائیل، ملت خداست که در حال حاضر می‌خواهد یک امپراتوری تأسیس کند»²⁶.

در سال 1975 کشیش «بیلی گراهام» (سازمان جوانان مسیح) فیلم «سرزمین خداوند»²⁷ را تولید کرد که بیش از 20 میلیون آمریکایی آن را مشاهده کردند. فیلم به وعده خداوند جهت ساخت اسرائیل در سرزمین فلسطین اشاره می‌کرد و تصویر باشکوهی از ساخت شهرها و آباد ساختن

اسرار یهود و اواخرالزمان

صحراها و بیابانها در سرزمین موعود نشان می داد.28

با به قدرت رسیدن اصولگرایان مسیحی آمریکایی در سال 1967 (سال اوانجیلیها)

رئیس جمهوری پای به کاخ سفید گذاشت که گفته بود، «او یک مسیحی دوباره زاده شده است» و او کسی نبود، جز «جیمی کارتر» رئیس جمهور آمریکا که در سخنرانیهای انتخاباتی خویش گفته بود: تأسیس کنونی اسرائیل، تحقق پیشگوییهای تورات است.

همچنین کارتر اعلام کرد: «هر کس یهود را متهم به قتل مسیح و دشمنی با سامیان کند، محکوم

می نماید». او اولین رئیس جمهوری بود که کمیسیون ریاست جمهوری بررسی مسئله هولوکاست

(سوزاندن یهود توسط نازیها) را در سال 1987 به نام (Commission of the President's

Holocaust) تأسیس و هنگامی که از اسرائیل در مارس 1979 دیدار کرد، به مناسبت امضای پیمان

صلح می ؟

پی نوشتها:

1. Louis Gasper. 1963 ,The Hague ,The Fundmentalism Movement, p.13

2. James Davison Hunter. 1993 ,Of Modernity ,Rutgers University Prass .NJ , p.40-41

3. Gasper. Op.Cit . p.23

4. Sandeen Ernest R. 1970 .University Of Chicago Press ,Chicago ,1800-1930. p.29

5. Hunter. Op.cit . p.39

6. American Council of christian Churchs-ACCC.

7. Gasper. pp.25-29

8. Gasper. pp.38-39

9, 1948. August 21 ,New York Times.

10. Sara Diamond Rightwing Movements And Political Power In :Roads to Dominion ,The U.S.

1995 ,The Gulford Press ,New York, . p.p95-7

اسرار يهود و اخر الزمان

- p.96 .Op.cit ,11.Diamond.
p.98 .Op.cit ,12.Diamond.
Oct ,Time ,13.The New Evangelist.25,1954.
Boston ,The Politics ofthe Christian Right :Spiritual Warfare ,14.Sara ,
Diamond
pp.10-12 ,South End Press,1989.
pp.104-5 ,Op.cit ,Roads to Dominion ,15.Diamond.
p.105 ,Op.cit ,16.Diamond.
Jan ,17.Christianity Today.5,1962.
p.105-6 .Op.cit ,18.Diamond.
Humanist Magazine ,Darling of theReligious Right :Israel ,Mouly .19.Routh ,
W
May 1982.
Christianty today.20.
Peopleand Institutions confront Israel's :They Dare to Speak Out ,21.Paul
Findley
pp.2383-9 ,1985 ,.Conn:Lawrance Hill and Co ,Lobby.
The Late Great Planet Earth.22.
p.38 ,1970 ,Bantan Books ,Thee Late Great Planet DARTH,New York ,23.Hal .
Lindsey
24. منبع پيشين ص 150.
Drama of the End-Time.25.
p.38 ,1973 ,Oral Pres ,The Drama of the End Time,New York ,26.Oral .
Roberts
His land.27.
Doubleday ,New York ,Community inCrisis :American Jews ,1974,
28.Gerald Strober
p.90.

MiltantEvagelists on the Road to Nuclear :Prophecy and Politics ,29.Grace
Halsell
Lawrence Hill and Co ,.Conn ,War,Westport., 1986.

عنوان:القاعده، یا زمینه سازان شورش سفیانی

بمب؟ گذاریهای اخیر در شهر کربلا که منجر به کشته شدن صدها تن از شیعیان عزادار در جوار حرم حضرت سیدالشهداء(ع) و پذیرش مسئولیت آن توسط گروه القاعده شد، بار دیگر مسئله عناد وهابیون نسبت به شیعیان و نقش مبهم القاعده در رخدادهای جهان توجه علاقه‌مندان به این موضوع را به خود جلب کرده است.

در نامه «احمد فضیل نزال الخلايله» ملقب به ابو مصعب الزرقاوی، از اعضای برجسته القاعده و طراح عملیات انفجارهای کربلا، خطاب به رهبران القاعده – که چندی قبل توسط سیا منتشر شده است – استراتژی حرکت القاعده در سالهای آینده تبیین و در آن صراحتاً به شیعیان اعلام جنگ داده شده است.1

زرقاوی – که آمریکا برای دستگیری وی 10 میلیون دلار جایزه تعیین کرده است – کارشناس مواد سمی و منفجره است و توانایی بسیار بالایی در امر سازماندهی و برقراری روابط داشته، ریاست گروههای زیر زمینی و ناشناخته در اروپا، خلیج(فارس) و نیز فرماندهی میدانی مقاومت عراق را برعهده دارد.

زرقاوی در نامه‌اش، حضور نظامی آمریکا را در عراق هدیه‌ای الهی و بهترین فرصت برشمرده و از 250 عملیات بزرگ این شبکه علیه شیعیان، پلیس عراق و نیروهای خارجی در این کشور، خبر داده است.

او حضور القاعده را در عراق ضروری و استراتژیک توصیف کرده و می‌گوید:
جهاد امت در راه خدا در سرزمین رافدین (عراق) واجب است و در جریان هستید که این عرصه همانند دیگر عرصه‌ها نیست، زیرا در آن نقاط مثبت و منفی وجود دارد که در عرصه‌های دیگر یافت نمی‌شود. از بزرگترین نکات مثبت این میدان، جهاد در اعماق سرزمین عرب – که بین آن

اسرار یهود و اواخرالزمان

تا سرزمین حرمین و مسجدالاقصی، فاصله نزدیکی است – می‌باشد.
وی در قسمتی دیگر به اهمیت منطقه شام (سوریه) اشاره و لزوم حضور القاعده در منطقه سوریه را بیان می‌کند:

ما از دین خدا یاد گرفتیم که معرکه واقعی و فاصله بین کفر و اسلام در این سرزمین وجود دارد؛ یعنی شام و اطراف آن، پس باید برای تثبیت جای پا در این سرزمین، تلاش و سعی فراوانی مبذول داشت، شاید که پس از آن خداوند تغییری ایجاد کند. در حقیقت ای بزرگواران! بر ماست تا با دیده‌ای عمیق و نشأت گرفته از شریعت و واقعیت معیشتی خود، به این مسئله بنگریم. من این واقعیت را با چشم خود می‌بینم و به شما می‌گویم.

او دلیل حضور آمریکاییان در عراق را اعتقاد آنان به تلاش در راه تسریع در برپایی دولت اسرائیل که موجب ظهور مسیح می‌شود، می‌داند:
همان‌طور که از شما پنهان نیست، آمریکاییها برای برپایی دولت اسرائیل، از نیل تا فرات به عراق آمده‌اند و دولت صهیونیستی آمریکا معتقد است که تسریع در برپایی دولت اسرائیل، موجب تسریع در خروج مسیح می‌شود، پس با همه عزم و افتخار و همه امکانات خود به عراق آمده‌اند؛ در حالی که گمان می‌کردند، موضوع اشغال عراق ساده خواهد بود، لیکن با واقعیتی که مغایر با گمان آنها بود، روبرو شده‌اند.

زرقاوی وضعیت عراق را به صورت یک فضای سیاسی که در اختلافات مذهبی و قومی به‌سر می‌برد، توصیف و اضافه می‌کند که مردم عراق جز از یک دولت مرکزی نیرومند و حاکم قوی و مستبد – که از زیاد بن ابیه آغاز و به صدام حسین پایان یافت – پیروی نمی‌کنند. و روزهای سختی را، برای آینده این سرزمین پیش‌بینی می‌کند. زرقاوی در قسمت ارایه استراتژی نامه خود، با تقسیم دشمنان «القاعده» به 4 گروه آمریکایی، کرد، پلیس عراق و شیعیان، شیعه را به عنوان بزرگ‌ترین دشمن «القاعده» معرفی کرده است. او در قسمتی از نامه خود آورده است:
«تاکنون 25 سلسله عملیات بر علیه شیعیان و مظاهر آنها و نیز آمریکاییها و نظامیان آنها، پلیس، سربازان و نیروهای ائتلاف انجام گرفته است و ان‌شاءالله در آینده بیشتر خواهد شد.»
او شیعیان را به عنوان دشمنان در کمین نشسته و دشمنی که لباس دوست بر تن کرده توصیف و اضافه می‌کند که آنان ارث اختلاف درونی را به میراث برده‌اند و خطری آشکار و حقیقی هستند و قتل آنان از خوارج واجب‌تر است.

اسرار یهود و اواخرالزمان

از طرفی وی، توده‌های اهل سنت را به ساده لوحان و غافلانی تشبیه کرده است که بر سر سفره لئیمان نشسته‌اند و با تشبیه علمای اهل سنت به مواد مخدر، پوشش کاذب علما را مانع حرکت مردم به سوی جهاد و نبرد می‌داند. از نگاه زرقاوی، تنها گروه شایسته در میان اهل سنت، کسانی هستند که به درگیری مسلحانه و همراهی با «القاعده» روی آورده‌اند. زرقاوی استراتژی جدید القاعده را مورد حمله قرار دادن شیعیان و ایجاد جنگ مذهبی به منظور همراه ساختن اهل سنت با القاعده، بیان می‌کند:

به نظر ما شیعیان کلید تغییرند. منظور من این است که هدف قرار دادن و ضربه زدن به این افراد در عمق دینی، سیاسی و نظامی آنها، موجب تحریک آنان خواهد شد و اگر ما موفق به کشاندن آنها به میدان جنگ فرقه‌گرایی شویم، آنگاه می‌توانیم اهل تسنن غافل را در هنگام احساس خطر موجود و مرگ حتمی، به دست این افراد بیدار کنیم.

این امر علاوه بر ایجاد امید نسبت به بیدار کردن افراد به خواب رفته، به معنی کوتاه کردن ناخن و کندن دندانهای این افراد پیش از آغاز جنگ حتمی است. همچنین امید می‌رود این امر، مردم را علیه آمریکاییها - که عامل نابودی و مصیبت‌اند - تحریک کند و شما باید به این مردم، نسبت به اقدام در نوشیدن عسل و دستیابی به امکاناتی که تا کنون از آن محروم بودند، هشدار دهید، زیرا با این روش، سلامت را ترجیح می‌دهند و به رویارویی با دشمن پشت می‌کنند.

خبرنگار الشرق الاوسط درباره زرقاوی، گزارشی تهیه کرده، شخصیت او را اینگونه توصیف می‌کند: «در مجموع می‌توان گفت، او مردی است که تاریخ، او را از قرن اول هجری با همان اخلاق، قیافه و آرزوهایش به قرن 21، پرتاب کرده است.»³

این مطلب نشان دهنده خط مشی فکری رهبران القاعده و زنگ خطری است برای شیعیان، زیرا در حالی که طی دو دهه اخیر گروههای مختلف شیعیان هر یک به نوعی آلوده به سکولاریزم شده‌اند، دشمنانی چون القاعده، با تکیه بر تعصبات دینی و کینه‌های گذشته، نقشه از میان بردن شیعیان را طراحی می‌کنند.

امروز گروه القاعده به عنوان یک گروه بنیادگرا، که از یک سو (حداقل در ظاهر) عناد شدیدی نسبت به سیاستهای آمریکا و هم‌پیمانانش نشان می‌دهد و در حال سازماندهی عملیات گوناگون بر ضد منافع آنان است، - نظیر بمب‌گذاری 11 مارس در مادرید، که یکی از تکان دهنده‌ترین وقایع تروریستی اروپا به حساب می‌آید و القاعده با ارسال نامه‌ای به روزنامه القدس العربی

اسرار یهود و آخرالزمان

چاپ لندن مسؤولیت این انفجارها را برعهده گرفت و از دیگر سو وامدار اعتقادات وهابیت است و به عنوان دشمنان اصلی شیعیان به حساب می‌آید و نقش مهمی را در بحرانهای جهانی آتی، ایفا خواهد کرد.

با توجه به قرائن و شواهد موجود بزرگان و تطبیق حوادث جاری جهان با احادیث، تردیدی نیست که ما در آخرین برهه از آخرالزمان به سر می‌بریم. لحظه و ساعتی نیست که از گوشه و کنار جهان، شاهد اخبار و وقایع تازه‌ای که هر یک به حقیقت پیوستن یکی از پیشگوییهای آخرالزمان، را نوید می‌دهد، نباشیم.

از جمله علایم حتمی ظهور حضرت مهدی (ع) شورش شخصی به نام عثمان سفیانی است که از ناحیه شام قیام می‌کند. امام صادق (ع) می‌فرماید:

سفیانی از (نشانه‌های) حتمی است و در ماه رجب شورش می‌کند. وقتی بر مناطق پنج‌گانه سیطره یافت دقیقاً نه ماه که حتی یک روز هم بیشتر نمی‌شود حکومت خواهد کرد. 4
آن مناطق پنجگانه، عبارتند از: دمشق، اردن، حمص، حلب، قنسرین که مراکز فرمانروایی منطقه، سوریه، اردن و لبنان می‌باشند. 5

با بررسی احادیثی که خطمشی فکری، فرهنگی، سیاسی و استراتژیک سفیانی را بیان می‌کنند، به نقاط مشترکی میان طرز فکر و استراتژی سفیانی و سیاست و برنامه‌های گروه القاعده برمی‌خوریم، به بیان دیگر شاید بتوان از القاعده به عنوان زمینه‌ساز شورش سفیانی نام برد. بر طبق احادیث سفیانی و یارانش ظاهری به شدت مذهبی دارند و تلاش بسیاری در جهت مذهبی جلوه دادن جنبش خود می‌کنند. چنانچه در نسخه خطی ابن حماد ص 75 آمده است:

سفیانی در اثر عبادت بسیار زرد رنگ به نظر می‌رسد. 6

سفیانی اگر چه شدیداً خود را دشمن غریبان و یهودیت نشان می‌دهد اما سرانجام به عنوان خط مقدم دفاعی، به نفع یهودیان و نیروهای نظامی غربی، با ارتش حضرت مهدی (ع) وارد جنگ می‌شود و پس از شکست، باقی‌مانده نیروهایش به سمت لشکریان غربی می‌گریزند. 7

کینه‌توزی از بارزترین صفات سفیانی و یارانش است و از روایات چنین برمی‌آید که نقش سیاسی او ایجاد فتنه مذهبی در میان مسلمانان و تحریک تسنن علیه شیعیان، تحت شعار یاری اهل سنت است. و این در حالی است که در پشت پرده هوادار و مزدور زمامداران غرب و یهود است. سفیانی با هدف کشتار شیعیان وارد عراق می‌شود. از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود:

گوئیا با سفیانی یا رفیق او هستیم که در کوچه؟ هایتان در کوفه رحل اقامت افکنده و منادیش بانگ می؟ زند که هر که سر شیعه علی را بیاورد هزار درهم (جایزه) می؟ گیرد. همسایه به همسایه؟ اش هجوم می؟ برد و می؟ گوید این هم از آنهاست و گردنش را می؟ زند و هزار درهم می؟ گیرد. فرمانروایی بر شما در آن زمان تنها از آن زنازادگان است. گویا که به صاحب روبند (چفیه) می؟ نگرم که به سوی شما می؟ آید و شما را می؟ شناسد و شما او را نمی؟ شناسید یک به یک مردان شما را بدنام می؟ کند؛ چرا که او زنازاده؟ ای بیش نیست. 8.

از امیر مؤمنان (ع) روایت شده است که فرمود:

ارتش سفیانی وارد کوفه می؟ شود و کسی را رها نمی؟ کند مگر آن؟ که او را می؟ کشد، آنچنان خوی آدم؟ کشی دارند که وقتی مردی از آنان به گوهر گرانبها و عظیمی بر خورد نماید به آن توجهی نمی؟ کند. ولی اگر کودک خردسالی را ببیند او را دستگیر کرده و به قتل می؟ رساند. در حال حاضر گروه القاعده با تبلیغات وسیع در کشورهای عربی و تکیه بر شعارهای ضد غربی و ضد یهودی، جماعت بسیاری از اهل تسنن را به سمت خود جلب کرده و هر روز بر طرفداران این گروه در میان کشورهای عربی افزوده می؟ شود.

در پایان، جای این پرسش باقی است که: در شرایطی که جامعه شیعیان از هر سو مورد هجوم دشمنان سرسختی چون یهود و دولت صهیونیست آمریکا، (که به منظور تسریع در تحقق پیشگوییهای اواخرالزمان و با عقیده و آرمان ایجاد دولت اسرائیل، از نیل تا فرات و به منظور سرعت بخشی به ظهور مسیح وارد منطقه خاورمیانه شده و آشکارا به تهدید نظامی ما می؟ پردازد). و از سوی دیگر خطر روزافزون بروز جنگ مذهبی توسط دشمنان قسم خورده؟ ای مانند القاعده، قرار دارد. جمهوری اسلامی ایران، به عنوان تنها حکومت شیعی جهان، که موظف به حمایت از شیعیان است، چه تحلیلی از این وقایع ارائه می؟ دهد و برای مبارزه با این دشمنان آشکار چه برنامه و استراتژی سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی اندیشیده است؟

پی؟ نوشتها:

www.baztab.com/index.asp?ID=14554//:http. 2

www.baztab.com/index.asp?ID=14450//:http. 3

4. نعمانی، الغیبه، ص 202.

5. علی کورانی، عصر ظهور، ص 124.

6. همان، ص 120.

7. همان، ص 119.

8. شیخ طوسی، الغیبه، ص 273.

عنوان: رایلیان 1 کیشی زاییده تخیل!

اشاره:

چند سال است که عده؟ ای تحت عنوان پیروان کیش ساختگی، «رایلیان» (Raelian) از طریق رسانه؟ های گوناگون از جمله اینترنت دست به تبلیغات وسیعی زده؟ اند. آنان سعی دارند با استفاده از باورهای دینی – فرهنگی مردم و نیز تکنولوژی و مسائل علمی و سیاسی، افکار خود را القا کنند.

پیشوای اینان روزنامه؟ نگاری فرانسوی به نام «کلود ویریلهون» (ویریلون) است، او از پدیده اشیای پرنده و علم؟ زدگی معاصر – که متأسفانه اکثر غربیان به؟ اصطلاح متمدن را به نوعی پوچی رسانده است – و حتی از باورها و ارزشهای دینی مذاهب الهی و مکاتب فکری مختلف، برای اثبات ادعاهای واهی خود بهره گرفته است.

وی که خود را «راییل» (Rael) می؟ نامد، ادعا می؟ کند حامل پیامی از سوی موجوداتی به نام «الوهیم» است. بر اساس نوشته؟ های انتشار یافته این کیش، آنان از راییل خواسته؟ اند که زمینه؟ های بازگشت؟ شان را به زمین فراهم کند؛ چرا که «خدایانی» از جنس بشرند و هزاران سال از جهت علم و تکنولوژی از انسانهای زمینی جلوترند و خالق موجودات به وسیله علم پیچیده ژنتیک (کلونینگ) هستند.

اسرار یهود و اواخرالزمان

در این مقاله با ویژگیهای این کیش خودساخته آشنا می‌شوید.

«الوهیم» چه هستند؟

راییل مدعی است: «الوهیم نام انسانهای کرات دیگر است که از نظر علمی هزاران سال از ما

جلوترند و تمام موجودات زنده و انسانها را در کره زمین با

مهندسی ژنتیک خلق کرده‌اند». در نزد این گروه، «الله» که مدبر و عالم است نام رهبر الوهیم

می‌باشد.

«کلود» ادعا کرده، تا کنون شش بار با انسانهای فضایی مذکور بر فراز کوه آتشفشان دیدار کرده

است. وی یکی از آنها را این‌گونه توصیف کرده است: «چهار

فوت قد، موهای مشکی، چشمان بادامی و پوست زیتونی، محل زندگی آنها را نیز در «سیاره‌ای

نزدیک به زمین، اما خارج از منظومه شمسی» می‌داند.

این خدایان پیشرفته در علم و تکنولوژی (به‌خصوص علم ژنتیک که مورد توجه خاص راییل است)

درباره علت حضور خود در زمین این‌گونه توضیح داده‌اند: «در

شش آگوست سال 1945 هنگامی که بمب اتمی شهر هیروشیما را زاپن را در هم ریخت، ما وارد

عرصه پدیداری و آشکارسازی شدیم؛ از آن سال تا سال 1973

پیامی نفرستادند، و پس از آن بود که از راییل خواستند که پیامشان را منتشر کند و برای آنها

سفارتی بسازد تا مخلوقات آنها، یعنی انسانهای زمینی به‌طور

رسمی ورود خالقان علمی پیشرفته خود را در آنجا خوش‌آمد گویند.»

در اینجا چند پرسش ساده به ذهن خطور می‌کند: اول، خالق «الوهیم» و منظومه دیگری خارج از

منظومه شمسی و به‌طور کلی، کهکشانشان چه کسی است؟

دوم، چه لزومی دارد که این انسانهای پیشرفته به کره زمین بیایند؟ سوم، مگر قبل از جنایت

هیروشیما هیچ جنایت دیگری به دست بشر رخ نداده بود؟ چهارم،

چرا آنها باید دارای یک سفارتخانه باشند؟ و جالب‌تر اینکه چرا اصرار دارند، این سفارتخانه در

سرزمین اشغالی فلسطین (بیت‌المقدس) ساخته شود، آن هم در

محلی خارج از حیطه حکومتشان (فرانسه).

اسرار یهود و اواخرالزمان

رایلیان و بیت؟المقدس

اصرار الوهیم برای ساخت سفارت در بیت؟المقدس توجیه جالب توجهی از جانب آنان دارد:

«ترجیح ما برای بیت؟المقدس فقط به دلیل احساس عاطفی است؛

چرا که در آنجا مردم ما را دوست دارند و به ما احترام می‌گذارند و خواهان خوش‌آمدگویی

به ما و ابراز احترامات شایسته هستند.»

حال چگونه می‌شود ادعاهای مذکور را اثبات کرد، مشخص نیست! در عین حال «الوهیم» این

مردمی را که دوستشان دارند و به آنها احترام می‌گذارند را

این‌گونه تهدید به پراکندگی و از بین رفتن کرده‌اند: «ارتباطی که ما با مردم اسرائیل داریم به

زودی قطع خواهد شد و عهد و پیمان جدید به پایان خود نزدیک

می‌شود، برای ایشان زمان اندکی مانده است تا اشتباه خود را درک کنند، در غیر این صورت

پراکنده خواهند شد.»

بهره‌برداری از ادبیات دینی

نقل قول بالا نشان می‌دهد، «راییل» تلاش می‌کند از ادبیات دینی نیز به نفع افکار خود بهره

گیرد، چنان‌که در ادامه پیامی که خطاب به یهودیان بیت؟المقدس

(اسرائیل) در خصوص لزوم ساخت سفارتخانه در آن سرزمین فرستاده، نوشته است: «وقتی کشور

دیگری اجازه ساخت سفارت را تصویب کند، به اسرائیل

شانس آخری داده خواهد شد. در غیر این صورت امت داوود حمایت ما را از دست داده و

پراکنده خواهند شد.»

این در حالی است که می‌دانیم قوم یهود پیوسته از این پراکندگی و بی‌سرزمینی در هراس بوده

و خود را سرزنش کرده است.

خواندن جملات زیر نیز ما را به یاد انجیل و ادبیات مسیحی می‌اندازد؛ هر چند کلماتی مانند

پیامبر، عشق، نور، پسر عزیز ما و... در ادبیات ادیان دیگر نیز دیده

می‌شود: «در حال حاضر از دهان پیامبر عزیزمان (کلود ویریلون) عشق ما و نور ما شما را هدایت

خواهد کرد و فراموش نکنید که اگر چه ما دائماً شما را می‌بینیم،

هر بار که او به شما می‌نگرد ما بیشتر شما را مشاهده می‌کنیم؛ زیرا آنچه را که او می‌بیند با

اسرار یهود و آخرالزمان

عشقی که برای شما دارد زیباتر می‌شود. هر چند بیشتر به او عشق بورزید، بیشتر به ما عشق ورزیده‌اید؛ زیرا او جزیی از ما است در زمین... نمی‌توانید به ما عشق بورزید و همزمان او را فراموش کنید؛ چرا که هیچ‌کس به پدر نمی‌رسد مگر از طریق پسر... عشق او به شما به حدی زیاد است که دائماً از ما «الوهیم» می‌خواهد چیزهایی را که نزد ما غیر قابل بخشش است، ببخشیم. او بهترین حامی شماست در چشم خالقان و در سیاره‌تان که هر دم عشق و بخشایش در آن کمتر می‌شود، در جامعه‌ای که به دلیل نبود ارزشها هر روز خشن‌تر می‌شود و با ارزش‌ترین موهبت شماست... باشد که نور او شما را به سوی ما هدایت کند.»

راییل مدعی است ادیان گذشته زیرمجموعه‌ای از کیش او هستند، او می‌گوید: «الوهیم، پیامبران گذشته و بنیانگذاران مکاتب و مذاهب مختلف چون بودا، زرتشت، بهاء‌الله و دیگران را برای هدایت بشریت به نمایندگی خود در زمین برگزید تا ما را به دوران کنونی علم و پیشرفت راهنمایی کنند.» او برای توجیه ادعاهای خود به آیات قرآن استناد کرده و پس از نقل تحریف شده آیه 81 سوره آل عمران و ترجمه نادرست و ناقص آن می‌گوید: «برادران و خواهران عزیز مسلمان! اجازه دهید به اطلاع شما برسانیم که راییل (پیام‌آوری که در آیه مذکور قول ظهورش آمده) امروز در میان ماست و مشغول آماده کردن راه برای بازگشت پیامبران عظیم‌الشان بر روی زمین است. نهایت افتخار است اگر بتوانیم به راییل در راه رسیدن به این هدف مقدس و بازگشت جلال‌آفرین محمد (ص) بزرگوار دست یاری دهیم.»

راییل اما با جسارت جلوتر آمده و خود را صریحاً «امام زمان» خوانده است و می‌گوید «الله پیمان را با همه پیامبران بست تا رسول مصدق (امام زمان) را یاری کنند، بر ما متدینین است که به سوی حکم‌الله برخیزیم و پیام‌آورش، راییل را در این راه یاری کنیم.»

لازم به ذکر است: جعل واژه «الوهیم» برای انسانهای به اصطلاح پیشرفته‌ای که راییل از آنها سخن می‌گوید، بی‌دلیل نبوده است او با توجه به ادبیات یهودی،

اسرار یهود و اواخرالزمان

مسیحی و اسلامی از واژه موردنظر در جهت اعتقادات خود بهره برده است، «اسم مفرد الوهیم الوها است که به زبان عربی به معنای «آنها که از آسمان آمده‌اند» است و در انجیل هم به معنای خداست و به غلط مفرد استفاده شده است، در زبان عبری نیز الوها، همان یهوه یا الله است.

در ادبیات این کیش تخیلی، گویا الوهیم، از رهبران دینی مذاهب دل خوشی ندارد؛ زیرا صریحاً اسقفهای واتیکان و به ویژه شخص پاپ را دشمن رایلیان می‌نامند، دشمنانی که الوهیم را ناچار می‌کنند تا دست قدرت خود را بر آنان فرود آورند آنان می‌گویند: «دشمنان شما (رایلیان) دست قدرت ما را خواهند دید که بر سرشان فرود می‌آید. به خصوص سوءاستفاده؟ گر رم و اسقفهایش و تمامی کسانی که به اسم ما، ولی بدون فرمان ما عمل می‌کنند».

در اینجا توجه به این نکته، مهم است که یکی از مضامین مهم کتب مقدسی چون قرآن و انجیل حمله به علمان دینی؟ ای است که به معتقدات و وظایف دینی؟ شان متلزم نیستند و دین خود را تحریف می‌کنند.

علم جایگزین مذهب

«علم به جای خدا» مسأله؟ ای نیست که به تازگی مطرح شده باشد. راییل با تعیین شعار «علم، جایگزین مذهب» تلاش کرده است تا در دل گروهی از مردم که به چنین شعارهایی دل بستگی نشان می‌دهند، جا باز کند. وی در اعلامیه خود آورده است: «اخلاقیات و اصول مذاهب سنتی، دیگر با شرایط کنونی زندگی همگونی ندارند، ولی انسان همچنان نیازمند یک دید اساسی و عرفانی از هستی است و این (کیش خیالی) راییل است که با آشکار کردن حقیقت درباره الوهیم و خلق علم زندگی در کره زمین این نیاز را در دوران جدید برآورده است.»

براین اساس مذهب بودا بسیار مورد توجه الوهیم قرار گرفته است و در سخنرانیهایش اشاره می‌کند: «مذهب بودایی بیشتر و بیشتر در زمین موفق است و این خوب است؛ چرا که مذهبی است که به حقیقت و به تعادل بین علم و روحانیت که برای انسانهای عصر نوین لازم است، نزدیکترین است» و هم از این روست

اسرار یهود و اواخرالزمان

که رهبر جاه؟ طلب این کیش، بوداییان را مستعدترین افراد برای پیوستن به کیش جدید می‌داند. ذکر این نکته لازم است که بوداییان به خدا، به آن معنایی که در ادیان ابراهیمی از او یاد شده اعتقاد ندارند؛ بنابراین چنین نگاهی چندان غیر معقول به نظر نمی‌رسد، اما چه کسی می‌تواند تضمین کند که بوداییان با آن پشتوانه تاریخی و فرهنگی به سادگی مفتون عبارات راییل شده و به این کیش پیوندند؟

ابعاد سیاسی – اقتصادی

گاهی می‌توان از میان خبرهای پراکنده به نتایج جالب توجهی رسید. در اینجا قصد داریم با نقل این گونه اخبار، خواننده را به ابعاد سیاسی، اقتصادی پدیده راییلیان توجه دهیم.

در تاریخ 26 دسامبر 2002، شرکت آمریکایی «کلوناید» که به همین کیش تخیلی وابسته است، اعلام کرد، نخستین انسان شبیه سازی شده را خلق کرده و نام او را ایوا (حوا) نهاده است. پس از اعلام خبر فوق ژاک شیراک، رئیس جمهور فرانسه به مخالفت برخاست و خواستار تشکیل نهضتی علیه «کلونینگ» شد. از سوی پاپ نیز پیامی فرستاده شد مبنی بر اینکه چنین آزمایشهایی فاقد ملاحظات اخلاقی است و آن را نتیجه یک ذهنیت بی‌رحم دانست.

در همین سال شرکت «کلوناید» خبر تولد دومین انسان شبیه سازی شده از یک زن هم جنسی گرای هلندی را اعلام کرد. راییل نیز پس از تولید اولین انسان کلونی آن را جزو معجزات خود قلمداد کرد. وی در پایان سال 2003 اعلام کرد: «سال 2004، سال انکار وجود خداست».

او همچنین در 24 فوریه 2004 اعلام کرد: «ضد راییلیان نوعی ضد یهود هستند و به همین دلیل باید با آنان جنگید». وی در یک سخنرانی به دفاع از علم کلونینگ پرداخت و گفت: «این علم به بشریت اجازه می‌دهد به زندگی جاودان برسد و ادامه می‌دهد، قدم بعدی، همان گونه که الوهیم با تجربه 25 هزار ساله علمی خویش انجام می‌دهد، تکثیر مستقیم یک شخص بالغ بدون نیاز به دنبال کردن روند رشد و انتقال حافظه و شخصیت به این شخص است. در این صورت ما

بعد از مرگ از خواب برمی‌خیزیم، در یک بدن نو، دقیقاً مثل وقتی که بعد از یک خواب خوب شبانه از خواب بیدار می‌شویم».

بعد از این مسائل بود که گزارشگر رویترا با طعن و کنایه؟ ای قابل تأمل، پس از اعلام خبر تولد اولین انسان کلونی نوشت: «سه دهه پیش نویسنده ورزشی و اتومبیلران حرفه؟ ای به نام «کلود ویریلون» از فراز یک کوه آتشفشان دعوتی را آغاز کرد که فرجامش زاده شدن کودکی متفاوت با همه بشریت بود».

با این همه الوهیم احتمال شکست خود را نیز داده است و یا به عبارت دیگر، «کلود ویریلون» احتمال داده است که شاید تلاشهایش هیچگاه به نتیجه نرسد.

از این رو در ادامه اعلامیه؟ ای که بخشهایی از آن قبلاً نقل شد آورده است: «باشد که نور او شما را به ما هدایت کند، چه ما بازگردیم و چه نه؛ زیرا که در هر صورت ما در بین جاودانگامان منتظر شما هستیم».

نکته: ردپای پیدا و پنهان صهیونیسم در جای جای اعتقادات این کیش تخیلی قابل تأمل است. ضمناً نام این گروه بسیار شبیه نام اسرائیل «israel» است.

منابع: سایت اختصاصی راییل، سایت ادیان و سایتها و وبلاگهای مرتبط.

پی‌نوشتها:

1. Raelian.

2. کلونینگ فنی است که در آن با استفاده از سلولهای بدن هر موجود زنده؟ ای، موجود زنده

دیگری خلق می‌شود که کاملاً از نظر ژنتیکی با نمونه اصلی

یکسان است، این شیوه پیش از این در مورد حیوانات به کار گرفته شد و نمونه آن، گوسفندی به نام «دالی» بود که در اسکاتلند می‌گویند متولد شد.

به نقل از: هفته‌نامه افق حوزه، شماره 65، 30/9/83.

عنوان: غرب، اسلام را جایگزین کمونیسم کرده است

اشاره:

پس از فروپاشی شوروی و کمونیسم و پایان دوران جنگ سرد، غریبها و آمریکاییها یک دشمن فرضی برای خود معرفی کردند و بدین ترتیب در دهه گذشته اسلام و مسلمانان مورد هجوم آنها واقع شده‌اند اما از زمان حملات 11 سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و عراق واژه دیگری به نام تروریسم اسلامی به وجود

آمد. رادیو روسی برون مرزی در این خصوص مصاحبه‌ای را با «دیمیتری ژانتیف» کارشناس مؤسسه تحقیقات کشورهای آسیایی و آفریقایی در دانشگاه دولتی مسکو و مدیربخش بین‌الملل هفته‌نامه فدرال «روسکی یهدلتی» انجام داده که نظر شما را به آن جلب می‌کنیم:

آقای ژانتیف، یکی از مسائل روز جهانی، در واقع بحث اسلام و ارتباط آن با تروریسم است که امروزه در رسانه‌های گروهی غربی، رسانه‌های روسیه و به‌ویژه در کشورهای غیر اسلامی، متأسفانه اصطلاح «تروریسم اسلامی» مطرح و گسترش یافته است. لطفاً در این خصوص صحبت بفرمایید و بگویید، به‌طور کلی چنین تعبیری واقعاً منطقی است؛ چرا که بسیاری از علما و رجال اسلامی اعلام می‌دارند که در واقع تروریستها افرادی هستند که از تعلیمات اسلامی و دستورات قرآن تمرد کرده‌اند. نظر شما در این خصوص چیست؟

به عقیده من، اصطلاح تروریسم اسلامی در واقع اصطلاح کلیشه‌ای است که به عنوان یک راه حل مطرح شده است و تنها در دهه نود قرن بیستم شنیده و رایج شده است و از لحاظ علمی، تاریخی و به ویژه از نقطه نظر خود اسلام، به هیچ وجه درست نیست. زمانی که صحبت از تروریستهای باسک، ایرلندی یا آمریکای

لاتین به میان می‌آید، هرگز اصطلاحاتی مثل «تروریسم مسیحی» به کار برده نمی‌شود، ولی اصطلاح «تروریسم اسلامی» در روزنامه‌های پرتیراژ و به خصوص از سوی رسانه‌های غربی در اذهان مردم تزریق شده است.

به نظر من، این کار براساس یک محاسبه ایدئولوژیکی تعیین شده صورت گرفته است؛ چرا که حتی

اسرار یهود و اواخرالزمان

در دهه هشتاد، چنین چیزی اصلاً مطرح نبود، و تنها به صورت خاص، مثل تروریستهای فلسطینی و غیره اشاره می‌شد.

همانطور که گفتیم، این مسئله واقعیت ندارد؛ چرا که خود اسلام، اقدامات تروریستی و از این قبیل را محکوم می‌کند.

بنابراین فکر می‌کنم که نباید از چنین اصطلاحی استفاده نمود؛ چرا که خود این اصطلاح به خودی خود، در واقع نوعی توهین نسبت به ادیان جهانی است و به کار بردن اصطلاح تروریسم اسلامی به افکار عمومی چنان القا می‌کند که اسلام دینی افراطگرا و با خصوصیات متجاوزانه است که بر ضد سایر ادیان جبهه گرفته و نسبت به آنچه در اطرافش رخ می‌دهد، هیچ تحملی ندارد. در حالی که این طرز فکر اساساً غلط است.

امروزه ما شاهد هستیم که گروههای تروریستی مثل القاعده که ماهیت آنها خود در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و ساخته و پرداخته سازمان جاسوسی آمریکا است، همواره اقدامات تروریستی خود را با نام اسلام انجام می‌دهند. به نظر شما چه ارتباطی میان تروریسم در شکل کنونی آن و ایالات متحده آمریکا وجود دارد؟

در حقیقت اقدامات القاعده است که با «تروریسم اسلامی» مرتبط می‌باشد و این مسئله ثمربخش نیز بوده است و این نتیجه تلاشهای تبلیغاتی غرب است که سعی می‌شود، بن لادن را یکی از شخصیت‌های مهم و معروف در جهان اسلام جلوه دهند.

در این میان هرگز صحبتی از رهبران و دانشمندان بزرگ و یا شعرای اسلامی و حتی سیاستمداران اسلامی که فعالیتها و خدمات زیادی در سطح جهانی و در کشورهای خود انجام داده‌اند، در میان نیست، ولی همه جا از بن لادن صحبت می‌شود و نام وی در تمام شبکه‌های تلویزیونی و رسانه‌های جهانی شنیده می‌شود.

این مسئله در حالی است که از اقدامات سازمان القاعده هم اطلاع چندانی در دست نیست. تعداد سازمانهای افراطگرایی که دارای خصوصیات تروریستی می‌باشند و خود را پشت وجهه اسلامی مخفی می‌سازند امروزه دیگر به دهها سازمان رسیده است، ولی با این وجود همه چیز به القاعده نسبت داده می‌شود و این سازمان به یک دشمن سمبلیک تبدیل شده است که غیر قابل دسترسی، ولی در عین حال بسیار خطرناک می‌باشد.

اسرار یهود و اخرالزمان

این همه در حالی است که هنوز مشخص نشده است که در واقع چه کسی در پشت حادثه تروریستی، یازدهم سپتامبر قرار داشته است؟

تا کنون هیچ دلیل قانع کننده و هیچ متهم واقعی یا حتی اعتراف دقیقی از طرف خود بن لادن در این خصوص وجود نداشته که وی در این حادثه دست داشته است.

در واقع حقایق در این رابطه بسیار اندک است ولی صحبت‌های زیادی درباره آن صورت می‌گیرد. به نظر من شکی نیست که القاعده به عنوان یک شبکه تروریستی جهانی که در حال حاضر شناخته شده است، در واقع در ارتباط با سرویس‌های جاسوسی خارجی، به‌ویژه سازمان سیا در افغانستان و برای مقابله با حضور اتحاد جماهیر شوروی در این کشور بوده است.

در آن زمان آنها تلاش می‌کردند که نوعی سازمان بین‌المللی ایجاد کنند که از اقدامات مبارزان در افغانستان، حمایت مالی کنند. این احتمال وجود دارد که این سازمان بعدها از کنترل خارج شده است. نظر دیگری که در این رابطه وجود دارد، آن است که این سازمان، هنوز هم تا حدودی از سوی آمریکاییان در جهت به‌وجود آوردن یک الگوی کلی از یک دشمن فرضی مورد استفاده قرار بگیرد. در حقیقت، در دوران جنگ سرد، غرب یک دشمن بزرگ داشت که همان اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم بود. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نیاز به دشمن تازه‌ای بود و تلاش شد که چنین دشمنی به‌وجود آید. البته به صورت چند دشمن کوچک‌تر، مثلاً میلو شویچ در یوگسلاوی، صدام حسین در عراق و کیم جونگ ایل در کره شمالی.

ولی بعد فکر دیگری کردند، به جای این «کشورهای طرح شده» که خود چنین نامی برای آن انتخاب کردند، یک دشمن دیگری را به عنوان نیروی نامرئی یا تروریسم بین‌المللی ساخته و پرداخته کردند که می‌شد در هر کجای جهان، با آن به مبارزه پرداخت و مبارزه با آن در واقع توجیه کننده هر اقدامی بود، با این بهانه می‌شد سلاح‌های جدید تولید و سیستم دفاع ضد موشکی را تکمیل کرد و بسیاری اقدامات دیگر انجام داد که شاید به صورت مستقیم هم ارتباطی با مبارزه با تروریسم نداشته باشند.

در این راستا، القاعده دست‌آویز بسیار مناسبی برای ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شد. نظر من و بسیاری از کارشناسان دیگر بر این است که مبارزه غرب و آمریکا با القاعده مبهم و تمام نشدنی است.

از یک سو، صدها میلیون دلار صرف شد، قدرتمندترین سرویس‌های جاسوسی و ضد جاسوسی به

اسرار یهود و اعرالزمان

تکاپو افتادند و در آمریکا، انگلیس، پاکستان و سایر کشورها دست به دست هم دادند تا بتوانند بن لادن را پیدا کنند و ماهیت اصلی این شبکه تروریستی را آشکار سازند، اما نتوانستند و این مسئله نشان می‌دهد که در حقیقت هیچ کس با بن لادن مبارزه نمی‌کند، بلکه فقط نشان می‌دهند که در حال جنگ با وی هستند و این مسئله ممکن است سالهای سال ادامه داشته باشد. این مسئله توجیهی برای اقدامات یکجانبه ایالات متحده آمریکا و دکترین نظامی جدید این کشور خواهد بود که برای آمریکا بسیار ضروری می‌باشد.

آقای ژانتیف آیا به‌طور کلی می‌توان این اقدام علیه اسلام را بخشی از برنامه ایدئولوژیکی غرب دانست؟ چرا که ما امروزه شاهد هستیم که اخبار زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه اسلام در بسیاری از کشورهای اروپایی در حال گسترش است و تعداد افرادی که در اروپا به اسلام گرویده‌اند، رو به افزایش می‌باشد. شاید

بتوان گفت غرب به نوعی نگران این مسئله می‌باشد، بنابراین آیا می‌توان این مسئله را ناشی از استراتژی ایدئولوژیکی غرب برای مقابله با گسترش اسلام دانست؟

به نظر من همین‌طور است و البته باید دلیل آن مورد توجه قرار بگیرد. موضوع اینجاست که خود مقامات آمریکایی، از جمله بیل کلینتون، رئیس‌جمهور پیشین این کشور، علناً این مسئله را مطرح می‌کردند که پس از نابودی کمونیسم جهانی، ایدئولوژی کمونیستی – که جایگزینی برای ایدئولوژی غرب به شمار می‌رفت – اکنون این اسلام است که جایگزین ایدئولوژی غرب و به عنوان دشمن ایدئولوژیک آمریکا و غرب مطرح شده است.

این مسئله از جنبه‌های بسیاری قابل توضیح است. زمانی که اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت، امید بسیاری از کشورهای جهان و گروههای اجتماعی به جامعه سوسیالیستی، به عنوان جایگزینی برای غرب بود؛ پس از نابودی کمونیسم، در بسیاری از موارد، دیگر رو به اسلام آورده می‌شود و این مسئله تنها مربوط به مللی که به‌طور مرسوم مسلمان شناخته می‌شوند، نمی‌باشد. آنها در واقع به اسلام به عنوان جایگزینی برای روند جهانی شدن و خواسته‌های روزافزون مطرح در جوامع غربی می‌نگرند. ولی اسلام در واقع واقعیت‌های دیگری را به روی بشریت می‌گشاید: به نوعی جهان‌بینی جدید، مطرح بودن اهداف و ارزشهای عالی‌تر، هماهنگی و توازن انسان با جهان پیرامونش و آشتی میان انسان و خدا که جزو اصول دین اسلامی می‌باشد.

اسرار یهود و اخرالزمان

اینها به واقع راهی کاملاً متفاوت هستند، اسلام نوعی مانع ایدئولوژیک بر سر راه جهانی شدن و افزایش نیازهای اجتماعی، بر اساس استانداردهای غربی است. به همین دلیل، قطعاً غرب به ویژه آمریکا سعی دارند تا این مانع را از سر راه خویش بردارد و برای مبارزه با آن هم از راههای سیاسی مستقیم و هم از طریق ایدئولوژیکی وارد عمل می‌شود.

در واقع در این امر از نوعی جنگ اطلاعاتی و رسانه‌ای استفاده می‌کنند؛ چرا که در این صورت آن طوری که رسانه‌های گروهی غربی اسلام را معرفی می‌کنند، در واقع نشان‌دهنده نوعی طرح تبلیغاتی و ایدئولوژیکی است که در سطحی گسترده و وسیع صورت می‌گیرد و می‌توان گفت به نوعی حمله با اسلام است.

البته وجود چنین مبارزه‌ای را تکذیب می‌کنند. ولی عملاً طرح‌های مختلفی را برای این منظور طرح‌ریزی و اجرا می‌کنند.

در واقع آنها با کمک توانایی رسانه‌های گروهی، اسلام خاص را به مردم نشان می‌دهند و این مسئله گویای آن است که طرح و برنامه‌ای در میان است و این چیزی است که طی دهه نود دیده شده است.

پیش از آن، چنین چیزی مطرح نبود و غرب در واقع دشمن ایدئولوژیک دیگری را در پیش رو داشت، قبلاً کمونیست بود و اکنون این نقش را اسلام ایفا می‌کند.

در حقیقت با نشان دادن اسلام، به گونه‌ای که خود مایلند در صددند نه تنها در دید مردم غرب و جوامع غیر مسلمان بلکه اعتبار اسلام را در عرصه جهانی خدشه‌دار سازند و امتیازاتی را از این راه به دست آورند و از آن برای گسترش ایدئولوژی غربی که اکنون بر آن تأکید می‌شود، بهره ببرند. حال لطفاً شما با توضیحاتی به نوعی مواردی را برای متمایز کردن اسلام و تروریسم ذکر کنید. تروریسم نمی‌تواند و نباید هم دارای گرایش‌ها و تعلقات ملی و مذهبی باشد، تمام کسانی که با ماهیت تعالیم اسلام، اصول و آداب و رسوم این دین آشنایی دارند، چه خود مسلمانان و چه از ادیان دیگر، می‌توانند تأیید کنند که اسلام، دینی با درک و تحمل زیاد در مقابل سایر مذاهب است. دینی است که صلح ناپایدار را هم بهتر از جنگ می‌داند، اسلام دینی است ملایم و مخالف با خشونت که در جهت برقراری صلح، امنیت و توازن در جامعه تلاش می‌کند و مخالف با رویارویی و حتی به دنبال دشمن گشتن برای نابودی آن است.

اسرار یهود و اعرالزمان

به همین دلیل تروریسم، بر اساس ماهیت و ویژگیهای خاص خود، نمی‌تواند هیچ وجه مشترک و تشابهی با روحيات اسلامی داشته باشد.
بسیار مهم است که این مسئله به درستی درک شود که به هیچ وجه نمی‌توان اسلام و تروریسم را یکسان و حتی نزدیک به یکدیگر در نظر گرفت.
در واقع باید ماهیت اصلی اسلام را برای خود مسلمانان و سایر ملل تشریح نمود.

× برگرفته از بولتن خبری معاونت برون‌مرزی صدا و سیمای جمهوری اسلامی، شماره 265،
15 دی، 1383.

عنوان: اتحاد نظامی بنیادگرایان مسیحی و فرقه‌های یهودی، در توطئه چینی برای تخریب
مسجد الاقصی

طی سه دهه اخیر، «گرشون سلومون»¹، اسرائیلی ستیزه‌جو، که مدیریت سازمانی را بر عهده دارد که به نابودی مقدس‌ترین زیارتگاه مسلمانان اختصاص داده شده، یورشهای مسلحانه متعدد افراطیون صهیونیست به مناطق اسلامی حرم شریف مسجد الاقصی و قبه الصخره را هدایت کرده است.
تا کنون هیچ مقام سیاسی اسرائیلی، علیه تجاوزهای انجام شده به مسجدی که برای یک میلیارد مسلمان

سراسر جهان مقدس است، اعتراضی نکرده است. علاوه بر این هیچیک از خاخامهای اسرائیلی این عملیاتها را محکوم نکرده اند. در واقع بسیاری از یورشها، از زمان شروع شان در سال 1967، با هدایت خاخامهای یهودی صورت می گیرند.

من اولین بار زمانی که در سال 1979، به اورشلیم مسافرت کردم از نیت نزاع طلبان اسرائیلی برای نابودی مسجد آگاه شدم. ساعتها با «بابی براون» 2، آمریکایی نسل سوم اهل بروکلین، که به اسرائیل مسافرت کرد و فوراً تبعه آن کشور گردید و زمینهای فلسطینیان را غصب کرد تا مناطق غیر قانونی یهودی نشین را برپا کند صحبت کردم. او به من گفت: «مسجد باید نابود شود، این محل لکه ننگی در سرزمین ماست.»

یهودیان جنگ طلب، مانند براون و سلومون، خواستار اورشلیمی خالص، عاری از حضور هر یک از پیروان دیگر ادیان الهی یا زیارتگاههای آنها هستند. جای شگفتی اینجاست که میلیونها مسیحی پروتستان در آمریکا، با این نقشه یهودی موافقت و از نظر مالی از آن حمایت می کنند. اسرائیلیان نزاع طلب و مسیحیان هواخواه، گرچه در هدف با یکدیگر متحدند اما برنامه های بلندمدت متفاوتی برای رسیدن به آن دارند.

یهودیان مادی گرایی چون «استنلی گلدفوت» 3، یکی از عوامل فعال در انفجار سال 1946 هتل «کینگ دیوید» - که منجر به کشته شدن حدود یکصد مسیحی، مسلمان و یهودی غیر نظامی گردید - به دلایل سیاسی خواستار تخریب مسجد می باشند. دیگر یهودیان معتقدند که ساخت معبد بر روی خاک اماکن اسلامی، طلیعه ظهور مسیح موعود است.

شمار رو به گسترشی از مسیحیان این تفکر را پذیرفته اند که: «اسرائیل در تمام طول تاریخ در مرکز صحنه قرار دارد». آنها می گویند خداوند مراحل زمانی متعددی را تدبیر کرده است. از جمله تجمع یهودیان در سرزمین باستانی کنعان. به گفته آنان زمان کنونی مشمول یکی از آن «مقدرات» است، زمانی که یهودیان باید معبد یهودی را بنا ساخته و آیین قربانی را از سر گیرند. آنها عمل به این «مقدرات» را برای بازگشت مسیح از ضروریات می دانند. جالب اینجاست که، مسیحیان تقدیرگرا در حالی که اسرائیل را مهم ترین قوم تمام دنیا می شناسند، به یهودیان احترام گزارده و حتی چون نسبت میان یهود و یهود آنها را دوست می دارند. در عین حال چون معتقدند مسیح تنها می تواند در «محل امن» نزدیک اورشلیم فرود بیاید، فرقه سرزمین را به وجود آورده اند. بنابراین حمایت کامل و تردیدناپذیری را به اسرائیل ارزانی می دارند.

اسرار یهود و آخرالزمان

تربیت‌های بی‌شماری در آمریکا به گرمی پذیرای افرادی چون گلدفوت و سلومون هستند. محلی که مسیحیان صهیونیست سخاوتمندانه انبوه هدایای مالی، حلقه‌های ازدواج و جواهرات خود را برای تأمین منابع مالی نابودسازی مسجد، می‌بخشند. آنها پیامدهای احتمالی ناشی از تخریب مسجد را در نظر می‌گیرند؛ پیامدهایی چون جنگهای متعدد که شاید به «آرماگدون» ختم شود. اما باز با کمال میل آن را خواستارند. آنها از آرماگدون واهمه‌ای ندارند. «مسیحیان از نو متولد شده» (مسیحیان صهیونیست) معتقدند در آن زمان از هر رنج و سختی در امان خواهند بود. چون در آن برهه زمانی به آسمان صعود خواهند کرد و از بالا به نظاره کشتارهای فجیع زمین خواهند نشست. «جری فالول»، گرداننده موعظه‌های تلویزیونی فریاد می‌کشد: «من نگران نیستم. می‌دانید چرا؟ چون اینجا نخواهم بود!».

این طرز تفکر «تقدیر گرایانه» - که کمتر از دو‌یست سال از عمر آن می‌گذرد - به مجامع بزرگ مذهبی و کلیساهای مهم و همچنین 16 میلیون عضو مجمع تعمیدشدگان و کلیساهای بی‌شمار انجیلی رسوخ کرده است. تخمین زده می‌شود که از هر ده آمریکایی حداقل یک نفر هوادار این جنبش است. اما در حالی که مسجد الاقصی در محاصره نزاع جویان و جنگ طلبان قرار گرفته، توطئه خاموشی در ایالات متحده و اسرائیل حکومت دارد. تا کنون هیچ مقام سیاسی - یا مذهبی - در ایالات متحده یا اسرائیل در باره این موضوع سخنی به میان نیاورده است. خاخامهای یهود، دست کم اگر خود بر سر این موضوع مساعدت نکنند و برنامه ریزی حملات را بر عهده نداشته باشند، سکوت اختیار کرده‌اند. رهبران تمامی کلیساهای بزرگ ایالات متحده - نواحی که در سرتاسر سرزمین مقدس به گوش می‌رسند - اگر چه ممکن است خود برای نابودی مسجد پول جمع آوری نکنند، اما در ارتباط با این توطئه خاموشی گزیده‌اند.

یک مسیحی به من گفت: «من علاقه‌ای به این موضوع ندارم - تخریب مسجد - اما اگر چنین اتفاقی روی دهد، به این معنی نیست که از آن حمایت نمی‌کنم».

حملات به مسجد

منحصراً دو گروه به تخریب مقدس‌ترین زیارتگاه مسلمانان اختصاص دارند: اتحاد ستیزه‌گرایانه مؤمنان

اسرار یهود و آخرالزمان

یا گروه «گاش امیونیم» 4 که توسط خاخامهایی چون «موشه لوینگر» هدایت می شود؛ و مؤسسه مذهبی «آترت» 5 با ترکیبی از شاگردان جنگ طلب یهودی و خاخامهای آنها.

مسیحیان جنگ طلب بنیادگرا و یهودیان ثروتمند آمریکا که نابودی مسجد را نیز خواهانند به این دو سازمان اسرائیلی کمک مالی می کنند و آنها را از حمایت خود بهره مند می سازند.

از آغاز سال 1967، زمانی که نظامیان اسرائیلی شرق اورشلیم را از اعراب بودند، یهودیان تروریست در قالب بیش از صد موقعیت تهاجماتی، به مسجد مسلمین حمله کرده اند. در اینجا تعدادی از این یورشها را نام می برم:

آگوست 1967: روحانی اصلی نیروهای مسلح، «اشلوموگورن» 6 – که بعدها خاخام اصلی اسرائیل شد – فرماندهی پنجاه افراطی مسلح را در حمله به حرم شریف به عهده می گیرد. گورن در حین ورود به خاک مسلمین که یهودیان آن را «کوه معبد» می نامند گفت: «این فرمان حمله مقدس است.» «آتی رونل» در نشریه ای اسرائیلی گزارش می دهد: «بسیاری از خاخامها به علاوه اعضای مجمع خاخامهای اصلی یهودی از حق سلطه یهود بر مسجد پشتیبانی می کنند».

21 آگوست 1969: آتش سوزی مسجد الاقصی توسط افراطیان یهودی که باعث نابودی منبری بسیار ارزشمند از چوب و عاج – که صلاح الدین فرمانده مسلمان از آلپو آن را فرستاده بود – گردید. این حریق عمدی، شورای امنیت سازمان ملل را به فعالیت واداشت تا شکست اسرائیل را در جلوگیری از حملات تروریستی به زیارتگاه مسلمانان محکوم کند. چهار ماه بعد (19 دسامبر 1969) گروهی از جنگ طلبان یهودی با ادعای عملی سازی دعاهاى خود در باره باز سازی معبد به این حرم شریف یورش می برند. 3 مارس 1971: گروه سلومون هدایت گروه «پیروان با ایمان معبد» را به دست می گیرد. آنها بعد از درگیری با پاسداران فلسطینی بیرون رانده می شوند. سه سال بعد (سوم مارس 1974) سلومون دوباره به مسجد حمله ور می شود. او بار دیگر در 14 جولای 1978 رهبری یهودیان جنگ طلب را به دست می گیرد. در این مرحله فلسطینیان اعتراض می کنند و سربازان اسرائیلی با پرتاب گاز اشک آور به سرکوبی آشوب می پردازند.

10 آگوست 1980: سیصد متعصب یهودی پیرو «گاش امونیم» با سلاحهای سنگین بر پلیس فلسطین غلبه می کنند و به منطقه یورش می برند. اما بعد متفرق می گردند. یک ماه بعد (15 سپتامبر 1980) این گروه با همدستی استنلی گلدفوت و گروه مؤمنان معبد دوباره وارد مناطق مسجد می شوند و بعد از نزاع و کشمکش با پلیس بیرون رانده می گردند.

اسرار یهود و آخرالزمان

- 11 آوریل 1982: «آلن گودمن»، تبعه اسرائیلی با پاسپورت آمریکایی، با تفنگ ام.16 به مسجد الاقصی حمله می‌کند و نمازگزاران را هدف قرار می‌دهد و دو فلسطینی را کشته و دیگران را زخمی می‌گرداند. در نوامبر 1997، دولت اسرائیل گودمن را آزاد ساخت. گودمن نیز بدون هیچگونه اظهار تأسفی اعلام کرد:
- «من مأموریت‌ها را انجام دادم.»
- 25 جولای 1982: «یوئل لرنر» 7، عضو جنبش «کچ» 8 با هدف آتش افروزی و تخریب قبه الصخره به این منطقه حمله کرد.
- 10 مارس 1983: افراتیان مسلح «گاش امونیم» در تلاش برای غلبه بر نگهبانان امنیتی مسجد از دیوارهای آن بالا رفته و مسجد را تصرف می‌کنند. آنها مقادیر زیادی مواد منفجره، مسلسل و هفت تیر در اختیار داشتند. بیست و نه نفر مسئولیت این عملیات را پذیرفتند.
- 21 سپتامبر 1983: دادگاه اسرائیل 29 یهودی تروریست را - که شش ماه قبل به مسجد حمله کرده بودند - تبرئه کرد.
- 27 ژانویه 1984: در یکی از بزرگ‌ترین توطئه‌های صورت گرفته برای آتش سوزی و نابودی مسجد، تروریستهای یهودی، مجهز به 114 کیلوگرم مواد منفجره شامل چندین نارنجک، جعبه دینامیت و 12 خمپاره تلاش می‌کنند تا مسجد را به آتش بکشند و نابود سازند. آنها تحت رهبری خاخام «موشه لوینگر» از یهودیان رادیکال بودند.
- 1994: دولت اسرائیل، «دیویدسون»، نماینده مجلس اسرائیل را - که دارای بالاترین مقام در مؤسسه مذهبی آرت می‌باشد - به عنوان مشاور شهرداری در زمینه اموال فلسطینیان انتخاب می‌کند. این امر نشان دهنده رابطه تنگاتنگ دولت اسرائیل با سازمانی است هدف اصلی آن نابودی مسجد می‌باشد.
- سپتامبر 1996: مؤسسه آرت، از طریق دلارهای یهودیان ثروتمند آمریکا، مانند میلیونر اهل میامی، «ایروینگ موسکوویتز» تونلی را که در طی عملیاتهای شبانه به طور مخفی احداث شده و کل مجموعه الاقصی را دربر می‌گیرد گشود. این تونل جدال برانگیز، شعله‌نبرد سختی را برافروخت که منجر به مرگ 60 فلسطینی و 15 سرباز اسرائیلی گردید. نخست‌وزیر وقت اسرائیل، بنیامین نتانیا هو و رهبران مسیحیان بنیادگرا، مفتخرانه از این تونل بازدید کردند.
- 18 اکتبر 1998: گرشون سلومون با همراهانش در حالی که پرچمهای اسرائیل را تکان می‌دهند و در شیبور می‌دمند به مناطق نواحی مسجد می‌روند. سلومون گفت: «زمان بازسازی معبد یهود فرا رسیده

اسرار یهود و اعرالزمان

است.» وی برای تأکید بر این گفته کامیونی حامل 4 تن سنگ مرمر را برای ساخت معبد جدید پارک کرده بود.

پی نوشتها:

1. Gershol Solomon.
2. Bobby Brown.
3. Stanley Goldfoot.
4. Gush Emunim: جنبشی یهودی که حامی اسکان یهودیان در یهودیه و سامریه است.
5. Ateret Cohanim.
6. Shlomo Goren.
7. Yoel Lemer.
8. Kach Movement، جنبش افراطی جناح راست که توسط خاخام «مایر کهین» پی ریزی شد و به صورت غیر قانونی از سوی پارلمان اسرائیل مورد حمایت قرار گرفت و به اجرای سیاستهای افراطی گرایانه پرداخت.

نام قسمت مربوطه: اتاق مطبوعات

موضوع شاخه اصلی: ماهنامه موعود

عنوان: غربت در غرب

گفت و گو با دکتر یحیی بونو

اشاره:

حقیقت اسلام و فرهنگ و تمدن اسلامی، بسیاری از صاحبان بصیرت را از اقصی نقاط عالم مجذوب خود نموده، پروفیسور یحیی بونو نیز یک مسلمان فرانسوی الاصل است که از سیزده سال پیش به ایران آمده و در مشهد مقدس اقامت گزیده است. وی با ترجمه قرآن جایزه ویژه خادمان قرآن را از آن خود کرده است. بهتر آن دیدیم ضمن گفت و گویی با ایشان درباره «تمدن غرب و احیای اندیشه دینی» نظر ایشان را در این خصوص جویا شویم.

در ابتدا می خواهیم شما را بیشتر بشناسیم، از خودتان برای ما بگویید. بنده 46 سال سن دارم. در حدود بیست و دو سالگی مسلمان و شیعه شدم و الان سیزده سال است که به ایران آمده ام و در جوار حضرت رضا (ع) زندگی می کنم. در آنجا از محضر آقای سید جلال الدین آشتیانی کسب فیض کرده ام. پایان نامه دکترای الهیاتم را که درباره آثار فلسفی و عرفانی امام خمینی (ره) بود، در سوربن فرانسه دفاع کردم. در حال حاضر هم مشغول ترجمه قرآن به همراه تفسیر و تحقیق درباره آیات هستم که جلد اول این مجموعه دو سال پیش چاپ شد و به خاطر آن جایزه ویژه خادمان قرآن را هم دریافت کردم. البته این کار را من و آقای جواد حدیدی با کمک هم انجام می دادیم که متأسفانه ایشان مرحوم شدند ولی ان شاء الله خودم این کار را ادامه می دهم و سعی می کنم هر دو سال یک جلد از این مجموعه را منتشر کنم.

علاوه بر این برای برنامه های مذهبی رادیو و تلویزیون فرانسه نویسنده گی و گویندگی هم می کنم و به غیر از ترجمه های پراکنده ای که هر از چند گاهی پیش می آید یک سایت شیعی تأسیس کرده ایم که بهترین و معتبرترین پایگاه شیعیان به زبان فرانسوی به شمار می آید.

با توجه به اینکه بیشتر مطالعات و اهتمام شما پیگیری جدی مباحث فلسفی در میان سرزمینهای اسلامی بوده است و به عنوان کسی که در غرب زندگی و در دانشگاه سوربن فرانسه از رساله اش دفاع کرده است و

اسرار یهود و اخرالزمان

با نظر به این که کشور فرانسه هم مبدأ بسیاری از تحولات معاصر غرب بوده است، فکر می کنید موضوع محوری و اساسی فرهنگ و تمدن غربی که آن را از مشرق زمین منفک می کند چیست؟
تمدن مدرن در «فرد محوری» بیش از «انسان محوری» خلاصه شده است ولی به طور کلی انسان محوری و فرد محوری هر دو در آنجا اصل است؛ در واقع آنها از یک جهان بینی خدا محوری که در آن خدا اصل و اساس و هدف بوده به جامعه انسان محوری رسیده اند که در آن خود انسان معیار و هدف شده و با گذر از چند تحول به فرد محوری رسیده اند. با اتکا به چنین مبنایی است که شاهد تمدن غربی و یا به عبارت بهتر تمدن مدرن هستیم؛ چرا که این تمدن هر چند از غرب شروع شد لیکن الا ن تمام مرزها را در نور دیده و در همه جا دیده می شود.

تمدن مدرن هر چند یک استثنا در میان تمامی تمدنها به شمار می رود ولی با تمام قوا در مقابل همه آنها ایستاده است و جالب است بدانیم که هر چند غربیان قائل به نسبیت و نسبی بودن ارزش همه چیز هستند ولیکن در اینجا تنها یک تمدن را قبول دارند و صحبت از تکثر نیست که تمدنهای مختلفی را به حساب بیاورند. برای تمدنهای غیر بشری هم چنین تعبیر می کنند مثلاً بعضی اقوام در آفریقا در عصر حجر، مانده اند و بعضیها مثل مسلمانان، در قرون وسطی و این تنها ما غربیها هستیم که به قرن بیستم رسیده ایم و باید به دیگران کمک کنیم تا از آن فضایی که در آن قرار دارند بیرون آمده و قدم به قرن بیستم بگذارند. اصلاً اینها یک روح و جان واحدی را برای تمدنهای مختلف قبول ندارند که برای آن احترام قایل باشند و زمینه های گفت و گو میان آنها را فراهم کنند.

میان کسانی که طی سالهای اخیر در ایران سعی در مطالعات غرب شناسی داشته اند، گفت و گویی در این باره بوده که آیا تمدن صرفاً یک ظرف است و می توانیم در آن هر چه بخواهیم بریزیم یا این که هر آنچه در صورت آن متجلی می شود نشأت گرفته از باطن و ماده اولیه اش است و به هیچ وجه این صورت منفک از آن نیست به بیان دیگر آیا میان تمدن که صورت مادی است و مناسبات مردم را سامان می دهد با آن فکر و اعتقادی که در ابتدای دوره جدید شکل گرفته، نسبتی وجود دارد یا خیر؟
بله! حتماً نسبتی وجود دارد. یعنی ظواهر مادی و تکنولوژیکی چیزی نیست که به اصل و روح یک فرهنگ ارتباط نداشته باشد.

هزاران سال مردم می دیدند که آب در دیگ می جوشد ولی هیچ کس به فکر ساختن ماشین بخار نیفتاده بود. انقلاب تکنولوژیکی از زمانی شروع می شود که انسان شروع به ساختن ماشین می کند. غریبهای آن زمان و از جمله مخترع ماشین بخار به محیط طبیعت و دنیای اطراف خود هرگز به عنوان تجلی خدا و کتابی برای مطالعه و سیر الی الله و خلاصه نوعی وحی نگاه نمی کردند بلکه سخن از این بود که طبیعت و عالم خارج، معدن استعدادها و قدرتهایی است که باید به دست ما تسخیر شوند. در واقع مقصد تصرف طبیعت و کسب و افزایش قدرت است و به اصطلاح علمی طبیعت بزرگترین مجموعه معادن مختلف انرژی است که می بایست از آن نا آنجا که ممکن است و می توانیم به نفع خودمان بهره داری کنیم.

روحیه مردم آن زمان با روحیه مردم در تمدنهای پیشین یک تفاوت اساسی داشته و آن هم این که، مردم سابقاً به طبیعت به عنوان تجلی خدا و تجسم یک کتاب و کلمات آسمانی و خدایی می نگریسته اند که می بایست از آن در راستای تکامل و تعالی بشریت بهره جست نه این که برای استفاده های مادی و بهره های نفسانی آن را تسخیر کرد.

در حال حاضر دو نوع ابتدال را می توانیم در غرب شاهد باشیم: یکی در عرصه تسلط جویبی و استکبار ورزی و یا همان امپریالیسم و دیگری ابتدال و انحطاط اخلاقی. آیا این را می توانیم فرزند آن فرهنگ و فکر و روحیه بدانیم؟

بدون شک ابتدال و سلطه طلبی زاده فرد گرایی اند؛ خصوصاً این طرز تفکر که تنها یک فرهنگ و تمدن وجود دارد و باید به خاطر رفاه خود مردم، آن را به زور هم که شده به خورد آنها بدهیم. وقتی آنها معتقدند ما در یک مرتبه و پله بالاتر از دیگر مردم جهان قرار داریم، پس حق داریم که منابع طبیعی آنها را به نفع خودمان استفاده کنیم هر چند برای عوام فریبی، عنوان کمک برای صعود به قرن بیستم را بر آن می گذارند؛ لذا استعمار و امپریالیسم مدرن هیچ وجه شبهی حتی با جنگهای صلیبی و یا استعماری که در قرون وسطی در آمریکای لاتین جریان داشته، ندارد. هر چند به ظاهر در جوهی می توان اشتراکهایی دید، لیکن در زیر بنای نظری حتی مغولها چنین مبنای نظری نداشته اند.

اسرار یهود و آخرالزمان

استعمار و امپریالیسم مدرن طبیعتاً یک زیربنای مدرن دارد که صد در صد با جهان بینی آن مرتبط است؛ هر چند برخی عناصر دیگر نظیر سخت گیریهای کلیسا بر این امر تأثیر داشته و به طور طبیعی باعث چنین واکنشی شده باشد ولی به هر حال مبنای جدید بر این نیست که به تعالی برسیم بلکه بنا بر این است که همه چیز به ماده منتهی شود که غایت این وادی هم صرفاً کسب مذلت هر چه بیشتر و به هر صورت ممکن و مورد تصور است؛ چرا که اگر برای آن قائل به حد و میزان و معیار باشیم باید آن تعریف محدود را از جایی گرفته باشیم.

وقتی انسان جای خدا را گرفت و ماده هم تنها واقعیت شناخته شده و مورد پذیرش شد طبیعی است که دیگر هیچ معیار و مقیاسی قابل قبول شخص نباشد. قانون ماده یعنی نزول، آن هم با حداکثر جاذبه و سرعت. اگر بخواهی بگویی، ضعیف هم حق و حقوقی دارد، این مطلب دیگر در زمره قوانین مادی نمی گنجد و تنها کسی می تواند چنین مطالبی را بر زبان براند که معتقد به یک مبدأ و حیانی و الهی باشد که در واقع چنین مبدأیی، مبدأ ارزشهای اخلاقی غیر مادی به شمار می رود. مادی گراهایی که چنین حرفهایی می زنند در واقع باقی مانده هایی از گذشته شان را تکرار می کنند و الا با مبانی و اصول جدید که اصلاً این حرفها قابل قبول نیست.

قانون ماده می گوید قوی می بایست بر ضعیف غلبه پیدا کند، ماشین اقتصاد باید بچرخد و اگر برای این چرخیدن لازم باشد که هفتصد هزار نفر قربانی بشوند، اصلاً مهم نیست. مهم این است که سرعتها زیادتر و کوچکترها و ضعیفها نابود شوند و لذاست که نمی توان اخلاقی مبتنی بر نظریات مادی گرایانه داشت. به جز ارزشهای قرار دادی و توافقی که هر کس می تواند هر وقت و هر جا بگوید من آنها را قبول ندارم و می خواهم بنا بر قوانین قوی تر و ضعیف تر رفتار کنم. علت اصلی آن هم این است که مبنای الهی ندارد و مبدأش قرار دادی است.

از دو دهه قبل به این طرف ما در جهان غرب شاهد نوعی احیای اندیشه های دینی و گرایش به مسایل معنوی و دینی هستیم خصوصاً در آمریکا که به تعبیری می توان آن را سرآمد تمدن و فرهنگ غرب و الگوی فرهنگی دیگر کشورها دانست و جالب است که این رویکرد روز به روز شکل جدی تری به خود

گرفته و با شکست بلوک شرق و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی امروز غرب، اسلام را هم‌اورد خویش می‌شمرد. به نظر شما علت این رویکرد جدید چیست؟

به‌مطلب بسیار مهمی اشاره کردید. ظاهراً اولین کسی که یک تحلیل تئوریزه شده و محکم از این مطلب پیش از وقوعش بیان کرده، «رنه گنون» بوده است؛ البته هم به استناد مطالب ادیان مختلف و هم با تمسک به استدلال‌های عقلی.

مادی‌گرایی بشر درهای آسمان را به روی او بست ولی فراموش نکنیم که این محدودیت نمی‌تواند همیشگی باشد و لذا برای استمرار پیدا کردن آن می‌بایست شیطان بیکار ننشیند و به اصطلاح درهای ادیان معکوس و یا ملکوت سفلی را باز کند. مفهوم دجال، همان مادی‌گرایی است که ضد دین است و دین معکوس به همراه دارد و در برابر امام و عدالت به عنوان یک پیامبر معکوس عمل می‌کند. از همین رو مرحله مادی‌گرایی بشر را نمی‌توان آخرین مرحله انحطاط و دانست. مرحله بعدی مادی‌گرایی که رنه گنون مفصلاً به آن پرداخته مرحله گشایش و انفتاح تمام درهای هر چه پایین‌تر بشری است. همانند همان نقشی که علم زدگی در مرحله قبلی ایفا کرد.

در مرحله انفتاح، گنون معتقد است که هم‌یاجوج و مأجوج وارد عرصه می‌شوند (البته بر اساس همان تقریر توراتی) و هم‌ادیان التقاطی زیادی به وجود می‌آید. الان در هزاره سوم (New age) هیچ کدام از ادیان التقاطی با همدیگر به جز دو نقطه با هم مطلقاً اشتراکی ندارند؛ یکی آن که بدون تمسک به مسایل شرعی معنویت و علم را جمع کنیم، دوم تناسخ که تقریباً همه آنها قائل به تناسخ هستند.

عمده این ادیان که از حیث تعداد در فرانسه و آمریکا هستند به فرا روانشناسی (پاراسایکولوژی) و یا به عبارت دیگر به احضار ارواح و طالع‌بینی و امثال آن مشغولند. اینها حدود دویست مجله و روزنامه در اختیار دارند. خصوصاً در محیط‌های پروتستان که از این دست حرکت‌های شبه‌دینی و خارج از کلیسا و تشکیلات دینی رسمی سابق دیده می‌شود و چه بسا اینها بیست، سی پیغمبر جدید هم داشته باشند. الان فقط در آمریکا بیست، سی نفر مسیحی هستند که ادعای پیامبری دارند؛ که البته این هم یکی از درهایی است که شیطان برای گمراه کردن مردم باز می‌کند. گروهی هم که به اصطلاح شرق‌گرا شده‌اند، یوگا و

اسرار یهود و اخر الزمان

آموزه‌های سرخ‌پوستی را با هم به عنوان یک دین جدید مخلوط و عرضه می‌کنند. خلاصه اینکه عمده این دین گرایبها در ادیان آسمانی ساخته نشده‌اند و حتی کلیساهای سنتی این گونه حرکتها را محکوم می‌کنند چه رسد به اسلام.

به هر حال این نوع استقبال و اقبال مردم به دین به نظر من اصلاً نوید مطلب خاصی نیست بلکه نشان دهنده رسیدن به همان مرحله جدیدی است که رنه گنون پیشاپیش با استفاده از استدلالهای عقلی از آن خبر داده بود.

یعنی شما گرایش به دین را در ادامه همان اغتشاشات و ابتذالات ناشی از مادی‌گرایی غرب می‌دانید یا این که به عکس آن را یک نقطه برگشت بشریت به دین می‌بینید؟

به نظر من که اصلاً برگشت نیست بلکه نقطه‌ای پایین‌تر از انحطاط و مادی‌گرایی است و در واقع نقطه تلاش و اضمحلال و ذوب شدن در چیزهایی است که پس از مرحله عقل‌ابزاری به شمار می‌آیند. خلاصه اصلاً نشانه اعتلا و بالندگی نیست.

استدلال شما چیست؟

اولاً که همه این ادیان التقاطی‌اند و هیچ جایی برای تعقل و یا انجام دادن اعمال بر طبق نیت صحیح و مشروع وجود ندارد و صرفاً روی احساسات افراد تکیه می‌شود و هم‌پیمانان و رؤسای این برنامه‌ها و هم‌پیران همگی در مرحله حس‌باقی می‌مانند و اصلاً به مرتبه تعقل نمی‌رسند چه رسد که بخواهند به مراتب بالاتر سیر کنند.

آیا شما این جریانات را به معنی پایان تاریخ غرب نمی‌دانید؟

قطعاً به این سمت سوق پیدا کرده است اما اینکه چقدر از عمر غرب باقی مانده باشد، معلوم نیست؛ چرا

اسرار یهود و آخرالزمان

که شاید روزی برسد که دین معکوس و مقلوب و دروغین اینها جهان شمول هم بشود و پاپ و پیامبر بزرگ متعلق به یکی از این جریانات معکوس و دروغین موفق بشود تمام اینها را تسخیر کند که این مطلب اصلاً بعید نیست.

پس در واقع شما این نوع دین گرایی جدید را تجلی و ظهور نوعی دجال می دانید؟
بله همه اینها دجالهای کوچکی هستند که برای ظهور دجال بزرگ مقدمه چینی می کنند.

به نظر شما آیا مردم امروز غرب از ماده گرایی احساس سرخوردگی نمی کنند و از این فضایی که در آن هستند خسته نشده اند؟
کاملاً واضح است که مردم غرب دچار نوعی خستگی شده اند و به همین جهت است که این همه دام برای آنها گسترانده اند. به عنوان مثال، هیپها بهترین مردم غرب بودند که بنای انتقاد از آن را گذاشتند و پس از مدتی آنها را اسیر و مبتلای مواد مخدر کردند.

پس معتقدید غرب در بن بست قرار گرفته و دچار یک بحران و خلجان جدی شده است؟
در این که شکی نیست. منتها مسئله این است که به افرادی که نیازمند معنویت هستند، معنویت دروغین عرضه می کنند و به آنها که طالب روح اند، نفس عرضه می کنند.

آیا فکر می کنید این مطلب از جایی هدایت می شود؟
مسلماً بله.

از کجا؟

اسرار یهود و اخر الزمان

از شیطان و ایادی او که همان واسطه‌های بی‌شمارش هستند. در تمام فرهنگهای قدیمی اینطور نبوده که امور را به مادی و غیر مادی تقسیم کنند بلکه به سه دسته مادی، نفسی و روحی دسته‌بندی می‌کردند؛ حال آنکه در دوره جدید پس از مدتی مشغول و منحصر بودن در ماده تشخیص بین نفس و روح از بین رفته و هر چیز غیر مادی مربوط و نامربوط به روح را «معنویت» نام‌گذاری می‌کنند؛ حتی اموری نظیر جادوگری هم طبق تعریف آنها «معنویت» است.

اخیراً در آمریکا به شکل فراگیری موضوع آمدن حضرت مسیح و زمینه‌سازی برای آن باب شده است تا جایی که این نگاه را در سیاست‌گذارها و رفتارهای حکومتی هم می‌توان مشاهده کرد. همین امروز در یکی از سایتهای خبری آمده بود که شهر دار نیویورک به بیت المقدس رفته و دیوار ندب را می‌بوسد. نظر شما راجع به این گونه جریانه‌ها و اقداماتی که به دنبال آن انجام می‌دهند، چیست؟ اینها زمینه‌سازی می‌کنند برای آمدن یک دجال که او را به جای مسیح به مردم بقبولانند.

و این در واقع ادامه حرکت شیطنت آمیز جنگ استکباری است. که با انقلاب فرانسه شروع شد، هر چند که قبل از آن هم ریشه داشت ولی اصل تحول بزرگ و انفجار این قضیه در همان زمان بوده است.

البته بدیهی است که هر چند جریان دوم به نحوی فرزند جریان اول به شمار می‌آید لیکن این دو از حیث منشأ دینی با همدیگر کاملاً متفاوتند چرا که فرهنگ دینی حاکم بر جامعه فرانسه، فرهنگ مسیحیت کاتولیک بود و نبرد بسیار تند و حاد و مستقیمی با پروتستانها داشت که نتیجه اش هجرت آنها به آمریکا و بنای فرهنگ دینی آمریکا بر اساس پروتستانیزم بود؛ از همین روست که نمی‌توان انگیزه‌های دینی این دو را مکمل همدیگر دانست که مثلاً فرانسه خط‌دهنده آمریکا باشد. اصلاً شکل‌گیری تمدن دینی در آمریکا در واقع نوعی دهن‌کجی به فرهنگ دینی و حکومت دیکتاتوری کلیسای قرون وسطایی و کاتولیک است. به جهت همین تفاوتها در منشأ دینی این دو جریان است که حتی نگاه آنها به ظهور مجدد حضرت مسیح (ع) با هم متفاوت است؛ یعنی جنبه‌های افراطی‌گرایانه و بسیار خشنی که در میان پروتستانها دیده می‌شود تا آنها را با تمام قوا به سمت جنگهای جهانی سوق دهد هرگز در میان

کاتولیکها جایگاهی ندارد.

اینطور نیست که تمام عیبها به کلیسا و نهادهای سستی آن باز گردد. خود پروتستانیزم یکی از ابعاد این تحول تمدن مدرن در راستای فردگرایی بود، پروتستانیزم در واقع یک قیام علیه مرجعیت پاپ بوده است که البته ارتدوکسها هم با اینها در این مشترکند که چرا پاپ باید یکی باشد. همانطور که نوشته اند پروتستانیزم ارتباط بسیار نزدیک و تنگاتنگی با فرهنگ سرمایه داری در آلمان و انگلستان دارد.

بهرتر است کمی بحث را ملموس کنیم. ما در ادبیات پروتستانیزم و مذهب پروتستانر که ها و ریشه هایی از دیانت یهودیان و لاهوت عهد قدیم را به وضوح می توانیم مشاهده کنیم. بله! عهد قدیم در نزد پروتستانها جایگاه مهمتری به نسبت کاتولیکها دارد.

علتش چیست؟

علتش را نمی دانم. همین قدر می دانم که چنین چیزی به طور قابل توجهی وجود دارد به خصوص که بنا بر شواهد و قرآینی می توان گفت که چنین رویکردی با تمدن مدرن تشدید یافته است. به عنوان مثال در هیچ کدام از ادیان سستی ثروت مند بودن نشانه مورد نظر خدا بودن و منتخب الهی شدن نیست ولی یهودیان چنین دیدگاهی دارند. در قرآن ضمن جریان طالوت به این روحیه اشاره شده که یهودیان گفتند چطور ممکن است طالوت بی پول فرمانروای ما باشد و و خدا هم در جواب به آنها گفت که بنا بر حسن انتخاب و انتخاب احسن بوده و پول معیار برتری نیست. جالب است که بدانیم در میان پروتستانها هم این نظر وجود دارد که هر که فقیر است مغضوب خداوند است و هر که پولدار باشد نشانه این است که مورد عنایت و رحمت الهی است.

عنوان: نبرد قرقیسیا

اسرار یهود و آخرالزمان

روایت‌های اسلامی خبر از وقوع جنگ‌ها، فتنه‌ها و آشوب‌های گسترده و فراوان در آخرالزمان و در آستانه ظهور امام مهدی (ع) می‌دهند؛ فتنه‌هایی که پی‌در پی می‌رسند و سرزمین‌های بسیاری را در برمی‌گیرند.

رسول گرامی اسلام (ص) از این فتنه‌ها و آشوب‌ها چنین یاد می‌کنند:

تكون فتنه بعدها فتنه: الاولى في الاخرة كثرة السوط يتبعها ذباب السيف... ثم يكون بعد ذلك فتنه تستحل فيها المحارم كلها. ثم تأتي الخلافة خير أهل الارض و هو قاعد في بيته.

فتنه‌ای به پا می‌شود و به دنبال آن فتنه‌ای دیگر برمی‌خیزد. فتنه اولی در مقایسه با دومی همانند نازیانه خور دن است در مقایسه با ضربات لبه تیز شمشیر! سپس فتنه‌ای پدید می‌آید که همه محرمات در آن حلال شمرده شود! آنگاه خلافت به بهترین مردم روی زمین می‌رسد در حالی که او در خانه‌اش نشسته باشد.

آن حضرت در روایت دیگری به گسترده‌گی و تنوع این فتنه‌ها اشاره کرده، می‌فرماید:

لتاتينكم بعدى أربع فتن: الاولى تستحل فيها الدماء و الثانية تستحل فيها الدماء و الاموال و الثالثة تستحل فيها الدماء و الاموال و الفروج و الاربعة صماء عمياء مطبقة تمور مور السفينة في البحر، حتى لا يجد أحد من الناس ملجأ، تطير بالشام و تعشى العراق و تخطب الجزيرة يدها و رجلها، يعرك الانام البلاء فيها عرك الاديهم، لا يستطيع أحد أن يقول فيها: مه، مه!!! لا ترفعونها من ناحية إلا انفتقت من ناحية أخرى.

بعد از من چهار فتنه بر شما فرود آید که در اولی خون‌ها مباح می‌شود، در دومی خون‌ها و ثروت‌ها مباح می‌گردد، در سومی خون‌ها و ثروت‌ها و ناموس‌ها مباح می‌شود و در چهارمی آشوبی گور و کر جهان را مضطرب می‌سازد آنچنانکه کشتی غول‌پیکر آب‌های مجاور را مضطرب کند، این فتنه شما را زیر پر می‌گیرد و عراق را می‌پوشاند و در جزیره دست و پا می‌زند، مردم تلخی حوادث و فشار آشوب را لمس می‌کنند، آنچنانکه پوست به هنگام دباغی شدن فشار وارده را لمس می‌کند. کسی قدرت یک کلمه سخن گفتن نخواهد داشت! این فتنه در نقطه‌ای آرام نمی‌یابد جز پس از آنکه در نقطه‌ای دیگر بیداد کند.

آنچنان که از روایات برمی‌آید، یکی از بزرگترین این فتنه‌ها، درگیری و نبردی است که در منطقه «قرقیسیا» رخ می‌دهد. هم در منابع شیعی و هم در منابع اهل سنت به این نبرد اشاره و از جزئیات آن خبر

داده شده است. مقاله حاضر تنها در پی آن است که گزارشی اجمالی از آنچه در این منابع آمده، ارائه نماید. و ان شاء الله تحلیل جامع تر این رویداد را در فرصتی دیگر پی می گیریم. در این مقاله ابتدا پاره‌ای از روایات شیعه و اهل سنت را که در آنها به گستردگی و بزرگی نبرد «قرقیسیا» اشاره شده نقل می کنیم و در ادامه نیز به بررسی موقعیت جغرافیایی این منطقه، دلایل و زمینه های بروز این نبرد، طرفین نبرد و زمان وقوع آن می پردازیم:

1. نبرد قرقیسیا در روایت های اسلامی

روایت های شیعه و اهل سنت به نبرد قرقیسیا اشاره کرده و از بزرگی و بی نظیر بودن این رویداد سخن گفته اند. امام باقر (ع) در روایتی خطاب به «میسر» ضمن پرسش از فاصله محل اقامت او تا قرقیسیا به بزرگی و بی سابقه بودن نبردی که در این منطقه رخ خواهد داد اشاره کرده، می فرمایند:

یا میسر! کم بینک و بین قرقیسیا (قرقیسیا) ؟ قلت: هی قریب علی شاطیء الفرات. فقال: أما أنه سيكون بها وقع لم يكن مثلها منذ خلق الله تبارك و تعالی السماوات و الارض، و لا يكون مثلها مادامت السماوات و الارض مأدبة للطير، تشبع منها سباع الارض و طيور السماء!

ای میسر! از اینجا تا قرقیسیا (قرقیسیا) چقدر راه است؟ عرض کردم: همین نزدیکی ها است، در ساحل فرات قرار دارد. پس فرمودند: اما در این ناحیه واقعه ای رخ خواهد داد که مانند آن از زمانی که خداوند تبارک و تعالی، آسمان ها و زمین را آفریده اتفاق نیفتاده و تا زمانی هم که آسمان ها و زمین برپا هستند مانند آن اتفاق نخواهد افتاد. سفره ای است که درندگان زمین و پرندگان آسمان از آن سیر می شوند.

و نیز از ایشان نقل شده است که:

إن لولد العباس والمرواني لوقعه بقرقیسیا يشيب فيها الغلام الحرور و يرفع الله عنهم النصر و يوحى إلى طير السماء و سباع الارض، اشبعى من لحوم الجبارين. ثم يخرج السفیانی.

همانا واقعه ای برای فرزندان عباس و مروانی در قرقیسیا روی خواهد داد که پسر نوجوان در آن پیشامد پیر گردد و خداوند هر گونه یاری را از ایشان بگیرد و به پرندگان آسمان و درندگان زمین الهام کند که از گوشت تن ستمگران خود را سیر کنید. سپس سفیانی خروج خواهد کرد. امام باقر (ع) در روایت دیگری به ارتباط نبرد قرقیسیا و خروج سفیانی اشاره کرده، می فرمایند:

اسرار یهود و اخرالزمان

... یمر جیشه (السفیانی) بقر قیسیا، فیقتلون بها فیقتل من الجبارین مائة الف. و یبعث السفیانی جیشاء الی الکوفه و عدتهم سبعون الفا...

سپاهیان سفیانی از قرقیسیا عبور خواهند کرد و در آنجا به نبرد خواهند پرداخت، پس صد هزار نفر از ستمگران (در آنجا) به قتل خواهند رسید. آنگاه سفیانی سپاهی را به سوی کوفه روانه می سازد که تعداد آنها به هفتاد هزار نفر می رسد.

آن حضرت همچنین به شمار کشته شدگان در این نبرد اشاره کرده، می فرمایند:

تبنی مدینه ممّا یلی المشرق یكون فیها وقعة لم یسمع أهل ذلك الزمان بمثلها، ثم تنجلي هی و الوقعة التي فی الشام عن أربع مائة ألف قتيل ثم یخرج المهدی فی أثر ذلك لا ترد له رایة.

شهری در طرف شرق ساخته می شود که در آن حوادثی روی می دهد که هرگز مردم آن زمان نظیر آن را نشیده اند. آنگاه آن حادثه و یک حادثه دیگر که در شام روی می دهد مجموعاً چهار صد هزار کشته برجای می گذارد و به دنبال آن حضرت مهدی ظاهر می شود و هرگز سپاهش شکست نمی خورد.

امام صادق (ع) نیز در روایتی، در مورد نبرد قرقیسیا چنین می فرمایند:

إن لله مائدة (وفی غیر هذه الروایة مائدة) بقر قیسیاء یطلع مطلع من السماء فینادی یا طیر السماء و یا سباع الارض هلموا الی الشبع من لحوم الجبارین.

همانا برای خداوند در قرقیسیا سفره ای است که سروش آسمانی از آن خبر می دهد؛ پس ندا می کند ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین برای سیر گشتن از گوشت ستمکاران شتاب کنید. یکی از محققان معاصر نیز در کتاب خود به این حدیث اشاره کرده و ذیل آن می نویسد: چنانکه روایت اشاره می کند، عرصه نبرد، بیابان خشک و بی آب و گیاه است و آنها اجساد کشتگان خود را دفن نمی کنند و یا قادر به دفن آنها نیستند، از این رو پرندگان آسمان و درندگان زمینی از گوشت لاشه های آنها شکم خود را سیر می کنند و اینکه سربازان کشته شده نیز ستمگرند؛ زیرا که آنها سربازان جباران و ستم پیشگان می باشند. یا اینکه در میان آنها شمار زیادی از افسران و فرماندهان ستمکار از دو طرف وجود دارد.

منابع اهل سنت نیز به نقل روایاتی پرداخته اند که بیانگر شدت درگیری در قرقیسیا است؛ از جمله روایت زیر که ابن حماد آن را نقل می کند:

... ظهر السفیانی بجیشه علیهم، فیقتل التروک و الروم بقر قیسیا حتی تشبع سباع الارض من لحومها.

اسرار یهود و آخرالزمان

سفیانی با سپاهیانش بر آنها غالب می‌شود و ترک و روم را در قرقیسیا به قتل می‌رساند تا اینکه درندگان زمین از گوشت آنها سیر می‌شوند.
او در روایت دیگری از امام علی (ع) نقل می‌کند که: یظهر السفیانی علی الشام، ثم یکون بینهم وقعة بقرقیسیا، حتی یشبع طیر السماء و سباع الارض من جیفهم...
سفیانی بر شام غالب می‌شود، آنگاه در قرقیسیا نبرد بین آنها رخ می‌دهد، تا اینکه پرندگان آسمان و درندگان زمین از کشته‌های آنها سیر می‌شوند.

2. موقعیت جغرافیایی قرقیسیا

«قرقیسیا» شهری در شمال سوریه است که در محل التقای رود «خابور» با «فرات» قرار گرفته است. این شهر پیش از اسلام «کیر کسیون» نام داشت و در سال نوزدهم هجری به دست مسلمانان فتح شد و قرقیسیا نام گرفت.
در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی درباره قرقیسیا چنین توضیح داده شده است: در حدود دو استمیلی پایین رقه، قرقیسیا که همان کرکیسیوم قدیم است، در ساحل چپ دجله، جایی که رودخانه خابور آب‌های زیادی خود را در آن می‌ریزد واقع است. ابن حوقل درباره قرقیسیا گوید شهری قشنگ است که در آغوش باغستانی قرار داد. یاقوت و حمدالله مستوفی هر دو آن را محلی دانسته‌اند که کوچکتر از رجه که شش فرسخی قرقیسیا و در جانب غربی فرات است.
«ابن رسته» قرقیسیا (Qarqisiya) را از شهرهای اقلیم چهارم و از حوزه‌های ناحیه جزیره معرفی می‌کند.

«ابن خردادبه» در المسالک و الممالک پس از آنکه موقعیت قرقیسیا بر ساحل فرات را توصیف می‌کند به بیان فاصله آن تا بغداد می‌پردازد و تمامی منازل میان این دو را نام برده و به فاصله هر یک از دیگری نیز اشاره می‌کند. بر اساس محاسبه‌وی فاصله این دو شهر از یکدیگر در حدود نود و چند فرسخ است. در معجم البلدان طول و عرض جغرافیایی این شهر به نقل از بطلمیوس ذکر شده است: بطلمیوس می‌گوید: طول (جغرافیایی) شهر قرقیسیا 64 درجه و 45 دقیقه و عرض آن 35 درجه است. این شهر جزء اقلیم چهارم است.

یکی از محققان معاصر در مورد موقعیت جغرافیایی قرقیسیا می‌نویسد:

امروزه خرابه‌های آن نزدیک شهر «دیر زور» سوریه قرار دارد. قرقیسیا نزدیک مرزهای سوریه - عراق است و به مرزهای ترکیه - سوریه نسبتاً نزدیک می‌باشد.

3. دلایل و زمینه‌های نبرد قرقیسیا

آنچنان که از روایات و بر می آید نبرد قرقیسیا بر سر گنجی است که در ناحیه فرات پیدا می‌شود. ابن حماد به نقل از پیامبر اکرم (ص) از این گنج چنین گزارش می‌دهد:

تحسر الفرات عن جبل من ذهب و فضة فيقتل عليه من كل سبعة تسعة، فإذا أدر كتموه فلا تقر بوه.

فرات از کوهی از طلا و نقره پرده‌بر می‌دارد سپس بر سر آن جنگ می‌شود به طوری که از هر نه نفر، هفت نفر کشته می‌شود، پس هر گاه آن را درک کردید به آن نزدیک نشوید.

همین مضمون با الفاظی مشابه در روایات دیگری که از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده، آمده است؛ که از جمله می‌توان به روایت زیر اشاره کرد:

تحسر الفرات علی جبل من ذهب، فيقتل الناس عليه فيقتل عليه من كل مائة تسعين أو قال تسعة كلهم يری أنه ینجو.

فرات از کوهی از طلا پرده‌بر می‌دارد، سپس مردم بر سر آن به نبرد بر می‌خیزند و از هر صد نفر، نود نفر (و یا فرمود: نه نفر) در این نبرد کشته می‌شوند، هر یک از آن مردمان گمان می‌کنند که نجات می‌یابند.

در الفتن و الملاحم ابن کثیر نیز به نقل از رسول خدا (ص) به پیدا شدن گنج اشاره شده است:

یوشک الفرات أن يحسر عن كنز من ذهب، فمن حفره فلا يأخذ منه شيئاً.

به زودی فرات از گنجی از طلا پرده‌بر می‌دارد، پس هر کس آن را یافت، نباید چیزی از آن بر گیرد. ابن کثیر در جایی دیگر نیز از آن حضرت روایت می‌کند که:

لا تقوم الساعة حتى يحسر الفرات عن جبل من ذهب يقتل الناس، فيقتل من كل مائة تسعة و تسعون، يقول كل رجل منهم: لعلى أكون أنا الذي أنجو.

قیامت بر پا نمی‌شود، تا اینکه فرات از کوهی از طلا پرده‌بر می‌گیرد (در آن زمان) مردم با یکدیگر به نبرد بر می‌خیزند. پس، از هر صد نفر، نود و نه نفر کشته می‌شود، هر یک از آن مردمان می‌گوید: شاید من کسی باشم که نجات می‌یابم.

ابن حسام جونپوری نیز در البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان به ماجرای کوه طلا در فرات اشاره دارد:

لا تقوم الساعة حتى يحسر الفرات عن جبل من ذهب يقتل عليه الناس و يقتل تسعة أعشارهم.
قیامت برپا نمی شود، مگر اینکه فرات کوهی از طلا را آشکار می سازد، مردم بر سر آن گنج به نبرد برمی خیزند و نهم دهم آنها کشته می شوند.

نویسنده کتاب عصر ظهور در بحث از جنبش سفیانی چنین آورده است:

... هدف اصلی سفیانی از جنگ عراق سلطه یافتن بر آن کشور و ایجاد مقاومت در برابر نیروهای ایرانی و زمینه سازان ظهور حضرت، که از مسیر عراق به سوی سوریه و قدس پیش می روند خواهد بود. ولی در راه عراق در اثر حادثه عجیبی جنگ قرقیسیا رخ می دهد و آن حادثه پیدا شدن گنجی در مجرای فرات و یا نزدیک مجرای رود فرات است. به طوری که عده ای از مردم برای دست یافتن به آن، دست به تلاش می زنند و آتش جنگ بین آنها شعله ور می شود و بیش از صد هزار تن از آنها کشته می شوند و هیچ یک به پیروزی قطعی نمی رسند و به آن گنج دست نمی یابن. بلکه همگی از آن منصرف شده و به مسایل دیگر مشغول می شوند.

ناگفته نماند که ایشان نیز روایاتی در مورد پیدا شدن گنج نقل می کنند، از جمله روایت زیر که در نسخه خطی ابن حماد به نقل از پیامبر اکرم (ص) وارد شده است:

فتنه چهارم هجده سال به طول می انجامد، سپس در آن هنگام که باید پایان می پذیرد و تحقیقاً نهر فرات از کوهی از طلا پرده بر می دارد و مردم برای رسیدن به آن به جان یکدیگر می افتند و از هر نفته تن هفت تن کشته می شوند.

قابل ذکر است که بیشتر این روایات از نظر سند ضعیف هستند.

4. نیروهای درگیر در نبرد قرقیسیا

بنابه آنچه از روایات اهل سنت به دست می آید طرفین درگیر در نبرد قرقیسیا، ترکان، رومیان و لشکر سفیانی هستند. در اینجا به برخی از روایاتی که در این زمینه وارد شده اند اشاره می کنیم:

... ظهر السفیانی بحیشه علیهم، فیقتل الترك والروم بقرقیسیا... .

سفیانی با سپاهش بر آنها پیروز می شود و ترک و روم را در قرقیسیا می کشد.

و در جایی دیگر آمده است:

... فعند ذلك تجتمع الترك والروم یقاتلون جميعاً و ترفع ثلاث رايات بالشام، ثم یقاتلهم السفیانی حتی یبلغ بهم قر قیسیاء.

... پس در آن هنگام ترکان و رومیان اجتماع کرده و با یکدیگر به نبرد بر می خیزند و سه پرچم در شام برافراشته می شود، آنگاه سفیانی با آنها جنگ می کند تا در منطقه قر قیسیا به آنها می رسد.

در روایت دیگری چنین آمده است:

دخوله (السفیانی) الكوفه بعد ما یقاتل الترك والروم بقر قیسیاء...

زمان وارد شدن سفیانی به کوفه بعد از نبرد او با ترکان و رومیان در قر قیسیا است.

در روایتی که عبدالله بن زبیر از امام علی (ع) نقل می کند نیز از حضور دو عبدالله و سپاه آنان در قر قیسیا سخن گفته شده است:

یتبع عبدالله عبدالله حتی یلتقی جنودهما بقر قیسیا علی النهر.

عبدالله به دنبال عبدالله بر می خیزد تا اینکه سپاهیان آنها در قر قیسیا در کنار نهر با یکدیگر رودرو می شوند.

منابع شیعی نیز از درگیری لشکر سفیانی با ترکان خبر می دهند، مؤلف عصر ظهور در این زمینه چنین می نویسد:

اما طرف مقابل سفیانی در این نبرد از نظر اکثر روایات ترکان هستند ولی منظور از ترکان در اینجا

چیست؟ آنچه به نظر می رسد و به طبیعت امر نزدیک تر است اینکه آنها سپاهیان ترک زبان هستند؛

چرا که درگیری و نزاع بر سر دارائی است که نزدیک مرزهای سوریه و ترکیه وجود دارد...

در کتاب روزگار رهایی نیز احادیث متعددی درباره ترکان ذکر شده و تأکید می شود که فتنه ترک در قر قیسیا انجام می پذیرد .

در اینجا به برخی از احادیثی که در کتاب یاد شده آمده و ظاهراً در ارتباط با نبرد قر قیسیا است اشاره می کنیم؛ در نخستین روایت به نقل از پیامبر اکرم (ص) چنین آمده است:

للترك خرجتان، خرجة فیها خراب آذربيجان و خرجة یخرجون فی الجزیرة یخيفون ذوات الحجال
فینصر الله المسلمین فیهم ذبح الله الاعظم.

برای ترک ها دو خیزش است که در یکی از آنها آذربایجان ویران می شود و در دیگری وارد جزیره می شوند و پرده نشینان را به وحشت می اندازند. خداوند مسلمانان را پیروز می گرداند که کشتار

بزرگ الهی در آن روز است.

در روایت دیگری نیز چنین می خوانیم:

لیردن الترك الجزیره، حتی تسقى خيلهم من الفرات. فبيعث الله عليهم الطاعون فيقتلهم فلا ينجو منهم إلا رجل واحد. و يبعث الله عليهم ثلجاً فيها صرٌ و ریح و حبيد فء اذا هم خامدون... فيرجع المسلمون إلى أصحابهم فيقولون ان الله قد أهلكهم و كفاكم شرهم.

بدون تردید سپاه ترک وارد جزیره خواهند شد تا اسب هایشان از فرات سیراب شوند، آنگاه خداوند بر آنها طاعون را مسلط می کند و همگی به وسیله طاعون از بین می روند و به جز یک نفر از آنها باقی نمی ماند. خداوند بر آنها برف و تگرگ همراه با سرمای سوزان و طوفان خانمان بر انداز فرو می فرستد و همگی نقش بر زمین می شوند. مسلمانان به یکدیگر نوید می دهند که خداوند آنها را هلاک کرد و شر آنها را از شما کوتاه نمود.

5. زمان نبرد قر قیسیا

نبرد قر قیسیا میان دو واقعه مهم صورت می گیرد؛ نخست خروج سفیانی و دوم ظهور امام مهدی (ع). در اینجا به اختصار به هر یک از آنها اشاره می کنیم:

1-5. خروج سفیانی

امام باقر (ع) در مورد واقعه نخست چنین فرموده است:

يخرج السفیانی يوم جمعة، فيصعد منبر دمشق و يبایع الناس علی أن لا یخالفوا أمره ر ضوه أم کر هوه ثم یخرج إلى الغوطه. فيجتمع علیه خمسون ألف مقاتل. ثم تختلف الرايات الثلاث. فرایة الترك و العجم و هی سواد. و رایة لبني العباس صفراء و رایة السفیانی حمراء. فيغلبهم السفیانی بعد أن یقتل منهم ستين ألفاً و یسير إلى حمص فإلى الفرات مروراً بالرقه و سبا.

سفیانی در روز جمعه خروج می کند و بر فراز منبر دمشق قرار می گیرد و از مردم بیعت می گیرد که هرگز با امر او مخالفت نکنند، چه آن را پسندند و چه آن را ناخوش دارند. آنگاه به سوی «غوطه» حرکت می کند و 50 هزار جنگجو در اطراف او گرد آیند، آنگاه سه پرچم به اهتزاز در آید: پرچم ترک ها و عجم ها که سیاه رنگ است. پرچم بنی عباس که زرد رنگ است. پرچم سفیانی، که سرخ رنگ است. سفیانی بر آنها چیره می شود، پس از آنکه 60 هزار نفر از آنها را از دم شمشیر می گذارند، آنگاه به

اسرار یهود و اواخر الزمان

سوی «حمص» می‌رود و از فرات عبور می‌کند و عازم «رقه» و «سبا» می‌شود.
امیر المؤمنین علی (ع) نیز از جنگ سفیانی با سپاه «ابقع» و «اصهب» خبر می‌دهند:
يلتقى السفیانی بالابقع فيقتله السفیانی و من معه. ثم يقتل الاصبه و أتباعه. ثم لا يكون له همّ إلا آل محمد
و شيعتهم و المثل الى العراق. و يمرّ جيشه بقرقيسيا...
سفیانی با «ابقع» درگیر می‌شود سپس او و سپاهیان‌ش را می‌کشد. سپس «اصهب» و یاران او را

عنوان: بیانیه سومین کنگره بین المللی مسیحیت صهیونیستی

بیانیه زیر در سومین کنگره بین المللی مسیحیت صهیونیستی که در اورشلیم از تاریخ 25 فوریه تا
29 فوریه سال 1996 برگزار شد، صادر شده است. در این کنگره 1500 نماینده از 40 کشور شرکت
داشتند که بانی آن سفارت بین المللی مسیحیت در اورشلیم بود.

مقدمه:

ما نمایندگان سومین کنگره بین المللی مسیحیت صهیونیستی در بیت المقدس گرد هم آمده‌ایم.
این کنگره همزمان با سه هزارمین جشن سالیانه حضور یهودیان در اورشلیم، شهر مقدس خداوند،
برگزار می‌شود. ما با اطمینان از توجه خداوند به تلاشایمان، برای نیل به اهداف ذیل گرد هم
جمع شده‌ایم:

برای شرکت در جشن «اورشلیم 3000»، به منظور دعا برای برقراری صلح در اورشلیم و اعلام
جایگاه مستحکم خود در وضعیت آینده این شهر.

برای اینکه نشان دهیم مسیحیان، نگران اسرائیل و مردم یهود هستند.
به منظور تلاش در راه ترغیب و راهنمایی زنان و مردان مسیحی نقاط مختلف جهان به حقیقت
مربوط به اسرائیل و مردم یهود که در کتاب هر دو عهد برای آنها آشکار شده.
برای سنجش موقعیت و کارهایی که باید انجام دهیم تا اسرائیل و یهودیان را در رویارویی با

اسرار یهود و اواخرالزمان

جنگهای پیش روی آنها کمک کنیم. مخصوصاً در واکنش به توافق؟ نامه؟ها و آخرین وضعیت گفتگوها با اعراب فلسطین و گفتگوهای دو جانبه با سوریه و نیاز به ادامه عملیات بازگردانی یهودیان به اسرائیل (Aliyah).

برای ابراز نگرانی عمیق خود از روند روزافزون تهدیدات مسلمانان تندرو که بر علیه اسرائیل، گروههای مسیحی خاورمیانه و جهان ایجاد شده. ما در عین حال مشفقانه خود را برای میلیون؟ها انسان مؤمن به اسلام ابراز می؟کنیم. سخنان صریح مسیحیت صهیونیستی:

بعد از توضیح مقدمه و دعا، همگی با یک قلب و یک ذهن جمع می؟شویم تا عقاید مستحکم و استوار خود را به شرح زیر اعلام و حکم نماییم:

1- کتاب مقدس وحی خداوند است و اساس ایمان ما به عنوان مسیحیان پیرو تعلیمات خداوند و رسول او و نشانه انگیزه ما به عنوان صهیونیست به شمار می؟رود.

2- خدای توانا ملت کهن و مردم اسرائیل، نسل ابراهیم، اسحاق و یعقوب را انتخاب کرد تا برنامه رستگاری؟بخش خود را برای تمام جهان آشکار سازد. آنها برگزیدگان خداوند باقی می؟مانند و بدون ملت یهود اهداف رستگاری؟بخش او به کمال نخواهد رسید.

3- عیسی مسیح(ع) پیمان بسته که به اورشلیم، به اسرائیل و به جهان بازگردد.

4- این امر که ملت یهود در طول اعصار به نام خداوند کشته و مورد اذیت و آزار قرار گرفته؟اند سزاوار سرزنش است. و ما کلیسا را متهم و به توبه و ابراز پشیمانی از هرگونه گناه و فرمان و غفلت که بر علیه آنها انجام داده دعوت می؟کنیم.

5- پراکنده ساختن مردم یهود در سراسر جهان که به قرون و سالهای آوارگی معروف است بر اساس تقدیر خداوند در طول قرون، تأدیب؟کننده و رستگاری؟بخش بوده است تا آگاهی و بصیرت خداوند اسرائیل را به گوش ملت؟ها برساند.

6- گرد هم آمدن دوباره مردم یهود در سرزمین اسرائیل و تولد دوباره کشور اسرائیل در حقیقت، واقعیت بخشیدن به پیشگویی؟های کتاب مقدس در کتاب عهد عتیق و جدید می؟باشد.

7- مسیحیان مؤمن توسط کتاب مقدس تعلیم (دستور) داده شده؟اند که ریشه؟های عبری ایمان خود را تصدیق کنند و فعالانه به کمک و شرکت در برنامه خداوند برای تجمع دوباره یهودیان و استوار مجدد اسرائیل در زمان کنونی بپردازند.

اسرار یهود و اواخرالزمان

8- خداوند مردم و قضات و سران کشورهای را که برای تهدید مردم منتخب اسرائیل فعالیت می‌کنند نفرین می‌نماید.

9- اورشلیم: شهر مقدس یهودیان و معتقدین به کتاب مقدس است. در زمان مقرر شده خداوند، عیسی مسیح (ع) باز خواهد گشت تا بر تخت داود (ع) در اورشلیم بنشیند و با عدالت و صلح بر جهان حکمرانی کند.

10- بر اساس توزیع اقوام توسط خداوند، سرزمین اسرائیل به عنوان مالکیت ابدی و بر اساس پیمانی جاویدان به یهودیان اعطا شده. یهودیان حق مطلق دارند که مالک و ساکن این سرزمین، با در بر داشتن یهودیه (قسمتی از جنوب فلسطین)، سامریه، غزه و جولان باشند.

11- مسیحیان باید در مقابل اشکال مختلف تبعیض و غرض‌ورزی بر ضد یهودیان و کشور آنها بایستند و فعالانه راحتی و دوستی با آنها را طلب نمایند.

12- انتخاب اسرائیل از سوی خدا وسیله‌ای برای تحقق هدف او یعنی کلام و رستگاری بود. بنابراین انجام این مأموریت بزرگ، حیاتی است.

نتایج تجزیه و تحلیل کنگره:

بعلاوه، ما بر آن شدید احساس این کنگره را درباره نگرانی‌های ذکر شده در زیر، که در جهان کنونی در برابر ما وجود دارد بیان کنیم.

- 1- به خاطر اهداف مقتدرانه خداوند برای این شهر، اورشلیم باید بصورت تقسیم نشده باقی بماند و تحت حاکمیت اسرائیل قرار گیرد و در آن بر روی همه مردم گشوده باشد (و فقط پایتخت اسرائیل باشد). و همه کشورها باید موافقت کرده و سفارت‌خانه‌های خود را در آن قرار دهند.
- 2- با ایمان به عشق و بخشش از تلاشهای انجام شده از سوی دولت اسرائیل و فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر آنها برای برقراری صلح قدردانی می‌کنیم. ما بر اساس حس تشخیص خود می‌گوییم که اسرائیل و کشورهای دیگر در توجه به جریان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و قرار دادن سرزمین و مردمی که برای خداوند ارزشمندانه به دست آنها، در اشتباهند. اشتباه بزرگتر آنها شناختن فلسطین به عنوان کشوری مستقل در منطقه‌ای از سرزمین اسرائیل می‌باشد.
- 3- هرگونه پیمان با فلسطین، فعالیت برای حذف اسرائیل و انکار آن به عنوان کشوری با مرزهای معین باید نسخ و برانداخته شود.

اسرار یهود و اواخرالزمان

- 4- جولان بخشی از اسرائیل ذکر شده در کتاب مقدس است و یک دارایی استراتژیک و حیاتی برای امنیت و دفاع از کل کشور به شمار می‌رود. هیچ پیمان دو جانبه یا چند جانبه با سوریه نباید با اشغال ادامه‌دار لبنان و فشار بر اجتماع مسیحیان آن موافقت کند، چه در کلام و چه در مفهوم.
- 5- اسرائیل حق قانونی دارد که از خود دفاع کند.
- 6- در رابطه با اسلام، نگرانی‌های زیر را درباره رفتار مسلمانان در برابر مسیحیان و یهودیان ابراز می‌داریم. در حالیکه برای میلیون‌ها انسان معتقد که کیش ابراهیم (ع) را از راه اسلام دنبال می‌کنند، احساس شفقت و دلسوزی داریم، امیدواریم که روح حقیقت و صداقت، طبیعت حقیقی ایمان به ابراهیم (ع) را برای آنها آشکار سازد:
- ما، با توجه به نکات کتاب مقدس متقاعد شده‌ایم که عقیده مسلمانان به «الله» تحریفی ضد یهود و ضد مسیح است. ما می‌دانیم که اینگونه عقاید ریشه در بخش‌هایی از قرآن دارد که مسیحیان و یهودیان را متهم به تحریف وحی خداوند در کتاب مقدس می‌کند.
- عناصر درون اسلام که بیزاری از اسرائیل و یهودیان را ترویج می‌کنند، برای خود و پیروانشان و ملت خود اسارت معنوی و روحی و سرگردانی را به ارمغان می‌آورند. غمخواران مسیحی از تمام مسیحیان درخواست می‌کنند تا فعالانه تلاش نمایند تا آنها را از این عداوت در مقابل اسرائیل و یهود آزاد سازند.
- ادعای اسلام درباره اورشلیم و بیت المقدس (از جمله حق انحصاری بر معبد سلیمان)، مغایرت اساسی با کتاب مقدس و مفاهیم تاریخی و روشن آن درباره شهر دارد. این ادعایی مذهبی - سیاسی است که بعدها شکل گرفته و برخاسته از قرآن یا روایت مسلمانان صدر اسلام نیست. ما نظریه افراطی را که در حال حاضر در میان مسلمین در حال گسترش است و طبق عقیده خودشان طرفدار خشونت و جهاد (جنگ مقدس) به عنوان حقی مشروع برای گسترش اسلام هستند محکوم می‌کنیم. ما می‌دانیم که این نظریه افراطی و مهلک ریشه در این عقیده دارد که «مسلمانی که جان خود را در راه کشتن یک یهودی از دست بدهد، به بهشت وارد می‌شود» ممارست بر این عقاید، اسرائیل را به خطر می‌اندازد و خطری برای مسلمانان و غیر مسلمانان جهان به شمار می‌رود. این تهدیدات باید مورد مخالفت از سوی همگان قرار گیرد.
- 7- در حالی این افراد با ایمان (غیر یهودی) که عقیده وابسته به ابراهیم (ع) پیوند اعتقاد دارند، جایگزینی (با اسرائیل منافع مشترک دارند) اینها کسانی‌اند که دین مسیحیت را برای خود

برگزیده؟ اند.

عقاید خدانشناسی مسیحیت، اهداف در حال پیشرفت وابسته به کتاب مقدس را که برای اسرائیل ترسیم می‌شود یک نظریه اشتباه می‌دانند.

8- با توجه به مهاجرت یهودیان به اسرائیل، هنوز برای سرنوشت یهودیان به خطر افتاده در مناطق مختلف نگرانی و تلاش نموده تا آنها را تشویق و کمک کنیم تا به فرآیند بازگردانی از تبعید به سرزمین اسرائیل Er|Israel ادامه دهند. برای رسیدن به این هدف با اسرائیل همکاری نموده و یهودیان پراکنده را تشویق به انجام این بازگشت می‌کنیم.

تعهدات:

ما می‌دانیم که با تهیه و انتشار این بیانیه ملت‌ها را در امور بااهمیتی درگیر نموده و نگرانی‌هایی را برایشان ایجاد کرده‌ایم. به ما نیز مانند مسیحیان امر شده که خدا را با قلب و روح و ذهن و قدرت خود دوست داشته باشیم و همچنین همسایگان خود را. با توجه به عشق خدایی او، تسلیم دستور مصالحه؟ طلبانه؟ ای هستیم که مشتاق ایجاد صلح انسان با خالق و انسانها با یکدیگر است.

بنابراین این بیانیه را با امید به هدف و سرنوشت و با دلی پاک تهیه می‌کنیم و می‌دانیم که رحمت خداوند همیشه شامل ما و همه انسانها در هر کجا می‌شود. او همه کارهایی را که نوید به انجام آنها داده محقق می‌سازد. بنابراین جان و منابع خود را برای به انجام رساندن اهداف مشخص شده در این باره تعهد می‌کنیم.

ضمیمه

ما بر بخش‌های مشخص شده زیر از کتاب مقدس به عنوان اساس عقیده مستحکم خود تکیه می‌کنیم:

1- کتاب دوم تورات 3: 8 - مزمور 105 و 103: 1119 - متی 4: 4 - Acts: 2 - 42: 2 پطرس 12 - 20: 1 - تیموتاوس 16: 3.

2- تورات 3 - 1201 - Romans: 11 - 28 Romans: 2 - 1: 11

3 - اشعیا 14: 7 - اشعیا 6: 9 - اشعیا 53 - مزمور 22 - 151 Romans:

اسرار یهود و اخرالزمان

4 – لوقا (پوس) 24:47 –

5 – یوشع 1:16 – لوقا (پوس) 24:21. 11 - 28:30 - Romans:

6 – ارمیا 8 و 7 و 3:23 – ارمیا 23 و 10 – 8:31 – 13:9 - Amos:

7 – مزموور 80 – اشعیا 1:40 – اشعیا 23 – 22:49 – اشعیا 10:12 – 60:25 - Romans: و 17:11

8 – تورات 3 – 1:12 – یوئیل 3 – 1:3 – متی 36:25

9 – اشعیا 2 – اشعیا 11 – ارمیا 17:3 – زکریا 14 – مکاشفات 27 – 26:2

10 – تورات 8 – 1:17 – یوئیل 3 – 1:3

11 – اشعیا 1:40 – زکریا 8:2 – متی 12 – 1:5

12 – تورات 1:12 – 9:4 - Romans. 5

عنوان: پیشگوئیهای نوستر آداموس و انقلاب «جهانی امام مهدی (عج)»

... آسمان، در چهل و پنج درجه (مختصات جغرافیایی نیویورک!؟) خواهد سوخت، آتش به شهر

جدید (New City)، نزدیک می شود. 1.

جالبترین نکته در مورد پیشگوئیهای نوستر آداموس آن است که وی به ندرت نام کشوری را به صراحت و آشکارا ذکر می کند، حال آنکه در مورد ایران (Parsia) به صراحت عنوان می کند که ایران، جهان را تسخیر خواهد کرد. ایران از طریق آناتولی، فرانسه و ایتالیا را فتح خواهد کرد و بالاخره ایران باعث وقوع جنگ جهانی سوم خواهد شد. 2. بنابراین، در گام نخست بایستی نوستر آداموس را بیشتر و بهتر بشناسیم و راز و رمز تأثیر گذاری وی بر تمدن غربی را از این طریق دریابیم.

میشل دونوسترادام (Michel De Nostradame) که بیشتر با نام لاتین خود؛ یعنی

اسرار یهود و احرالزمان

نوستر آداموس (Nostr Adamus) شناخته شده است؛ در روز چهاردهم دسامبر سال 1503 م. در ناحیه سن رمی فرانسه متولد شد.

خانواده وی از شجره پزشکی یهودی و ایتالیایی الاصل بود. پدر بزرگ وی در شکل‌گیری و تربیت نوستر آداموس نقش اساسی داشته و آموزه‌های اشراقی مکتب کابالیست‌ها را مستقیماً به وی تعلیم داده است. نوستر آداموس در سن 22 سالگی از دانشگاه بسیار معتبر آن روزگار فرانسه؛ یعنی مون‌پلیه در رشته پزشکی فارغ‌التحصیل شد و برای نجات بیماران از بیماری مرگ سیاه یا طاعون، بلافاصله مشغول به کار شد. شاوینی، پیرو و مفسر معروف نوستر آداموس می‌نویسد که وی سه سال تمام بر روی نخستین اشعار وحی آمیز خود که از آینده و رویدادهای آن خبر می‌آورد کار کرد و در سال 1555 م. دفتری را - که در بر گیرنده بیش از سیصد پیشگویی شعرگونه بود - به پسرش سزار هدیه کرد. سپس در سالهای بعد مجموعه کاملی از شعرواره‌های نوستر آداموس در 1000 قطعه؛ یعنی 10 سانتوری که هر سانتوری مشتمل بر 100 قطعه بود، را منتشر شد. نوستر آداموس بر خلاف شایعات واهی و عبثی که پیرامون شیطان‌پرستی و خداستیزی به وی نسبت داده‌اند، فردی عمیقاً مؤمن و پای‌بند به مذهب کاتولیک به بود و در نامه‌ای به پسرش صریحاً متذکر می‌شود که:

... و از زمانی که اراده ذات خداوند متعال بر این قرار گرفته که تو فقط در نور طبیعی و در این نقطه زمین به دنیا بیایی... از آنجایی که برایم ممکن نیست نوشته‌ای را به صورت رسمی و کامل برایت به ارث بگذارم؛ چون بر اثر بی‌عدالتی و گذشت زمان نابود خواهد شد...؛ چون که همه چیز تحت اختیار و سلطه قادر متعال و خداوند یکتا قرار دارد.

در واقع او با این عبارات، صریحاً اشاره به عدم اصالت ادبیات رمزی علم اخترشناسی و طالع‌بینی نموده است و همه اراده‌ها را موکول به خواست و اراده خداوند متعال می‌نماید.

بررسی پیشگوییهای نوستر آداموس درباره جهانی شدن انقلاب اسلامی ایران

شاهزاده عرب، مریخ، خورشید، ناهید، شیر، حکومت کلیسا را از طریق دریا از پای در خواهد آورد، از جانب ایران (پرشیا) بیش از یک میلیون پرهیزگار به ییزانس و مصر، به سوی شمال هجوم

خواهند آورد.3

از کشور عربی خوشبخت (در منطقه غنی و ثروتمند اعراب) شخصی قدرتمند و مسلط بر شریعت (حضرت) محمد(ص) زاده خواهد شد، اسپانیا را به در دسر انداخته و بر گرانا (غرناطه) مستولی می‌شود. از طریق دریا بر مردم نیکوزیا ظفر خواهد یافت.4

مرد مشرقی از محل استقرار خویش خارج خواهد شد، برای دیدار فرانسه از کوه آپونین خواهد گذشت، از فراز آسمان، از برف‌ها، دریاها و کوهها گذر خواهد کرد و همگان را با عصایش مضروب خواهد کرد...5

ادبیات رمز آلود، واژه‌ای است که به بهترین نحو می‌تواند عمق معانی شعرواره‌های نوستر آداموس را بیان کند؛ چرا که طبق نظر اغلب مفسران معروف نوستر آداموس؛ یعنی اریکاجیتام، گی بوک و ژان شارل دو فن برون، حداقل وقایع ذیل را می‌توان بدون هیچ شک و تردیدی از میان شعرواره‌های رمز آلود نوستر آداموس بر شمرد:

آتش‌سوزی بزرگ لندن در سال 1666م. اعدام چارلز اول، روی کار آمدن حکومت مذهبی کرامول در انگلستان، وقوع انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه، رویارویی استالین و تروتسکی پس از مرگ لنین، اضمحلال رژیم شوروی، اعدام لویی شانزدهم و ماری آنتوانت، به قدرت رسیدن ناپلئون و انتخاب لقب امپراتور توسط وی، به قدرت رسیدن هیتلر و رژیم نازی، به قدرت رسیدن موسولینی در ایتالیا و ژنرال فرانکو در اسپانیا، ترور کندی، سقوط شاه ایران و وقوع انقلاب اسلامی در ایران، رهبری امام خمینی(ره) از فرانسه – او دقیقاً عنوان می‌کند که رهبر ایران از فرانسه باعث سقوط شاه ایران می‌شود – ، وقوع حادثه یازدهم سپتامبر و آتشی که در برج‌های دوقلوی شهر جدید (نیویورک) ایجاد می‌شود و بسیاری از حوادث تاریخی دیگر از سالهای 1555 میلادی به بعد که حدوداً 450 سال را دربر می‌گیرد.

اسرار یهود و اعرالزمان

در گرمایی سوزان، انجام می‌گیرد.

آن مرد،

از فشار تشنگی،

به خاطر دو فنجان مملو از آب،

کشته می‌شود.

دژ نظامی، مملو می‌شود،

و یک آرمانگرای کهنسال (امام خمینی (ره))

نشانه‌های نیرا (سرزمین ایران) را

به اهالی ژنو (سازمان ملل متحد)

نشان خواهد داد.6

رهبر پاریس،

اسپانیای بزرگ را اشغال می‌کند،

کشتیهای جنگی

در برابر مسلمانان (محمدی‌ها) که از پارتیا (ناحیه‌ای در ایران) و مدیا (ناحیه‌ای در ایران) برخاسته‌اند، می‌ایستند. آن مرد، سیکلاد (اروپا) را تاراج می‌کند، و آنگاه انتظاری بزرگ در بندر یونان حکمفرما می‌شود.

در مجموع نوستر آداموس به این موضوع به صراحت اشاره می‌کند که ایران (پارت، نیرا، پرشیا،

مدیا) با کمک مسلمانان سراسر جهان، از جمله کشورهای عربی و مخصوصاً سوریه، عربستان

سعودی و لیبی حکومت مقتدری را تشکیل می‌دهند و پس از جنگی مذهبی که هسته آن از لبنان

شروع می‌شود و عمدتاً بر علیه اسرائیل است، جهان را به تسخیر خود درمی‌آورند و سپس جنگی

جهانی و عظیم رخ خواهد داد و جهان نابود خواهد شد.7

در هنگامه دمیدن خورشید،

آتش بزرگ، دیده خواهد شد؛

صدا و روشنایی،

اسرار یهود و اعرالزمان

در امتداد شمال، ادامه خواهد یافت.

در میانه کره خاک،

مرگ و آوای مرگ، شنیده خواهد شد؛

مرگ از درون سلاحها،

آتش و خشکسالی

آنان را به انتظار خواهند نشاند.

در خاتمه، این سرزمین به واسطه جنگ جهانی سوم نابود و نامسکون خواهد شد. 8

سرزمین مسکونی،

از سکنه خالی خواهد شد؛

برای به دست آوردن سرزمینها،

جدال و اختلاف شدیدی درمی گیرد؛

قلمروها به مردانی سپرده خواهد شد؛

که از غرور و سربلندی تهی خواهند بود.

سپس، برای برادران بزرگ،

نفاق و مرگ

پیش خواهد آمد.

و از چنین برمی آید که ایران، جهان را ابتدا از طریق حمله به ترکیه (و مقدونیه) به تصرف خود

در خواهد آورد:

شب در آسمان، مشعلی رو به خاموشی، دیده خواهد شد. در مرکز رن، جنگ و خشکسالی به بار

می آید، کمک خیلی دیر می رسد. پرشیا (ایران) حمله آورده و ماگدونیا و در جای دیگر می گوید:

(مقدونیه) را به محاصره درمی آورد. 9

تو ای فرانسه!

اگر،

از آبهای لیگوریا گذر کنی؛

اسرار یهود و اعرالزمان

خود را،

در میانه دریا و جزایر،

در محاصره خواهی یافت؛

و پیروان محمد،

در برابر تو خواهند ایستاد.

و همچنین

تو، ای دریای آدریاتیک!

استخوان خران و اسبان را

خواهی جوید. 10

و باز می گوید:

آن مرد،

با سلاحها و آتش درخشان،

در نزدیکی دریای سیاه،

از پرشیا برای تسخیر ترابوزان

خواهد آمد.

فاروس و میتیلن به لرزه در خواهد آمد؛

خورشید،

دریای آدریاتیک را که مملو از اجساد اعراب است؛

روشن خواهد کرد. 11

و سپس نوستر آداموس، عواقب جنگ اتمی و نابودی تدریجی جهان به واسطه جنگ جهانی سوم را

شرح می دهد:

کسوفی در پیش خواهد بود که از زمان آفرینش گیتی تا زمان مرگ و مصائب حضرت مسیح و از

آن زمان تا به امروز هرگز رخ نداده است و جهان چنین ظلمتی به خود ندیده است... 12

که در این مورد آیات مربوط به قیامت در سوره قیامت به ذهن انسان تداعی می شود:

فإذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر يقول الإنسان يومئذ أين المفر.

هنگامی که بینایی خیره می گردد، و ماه فرو می رود، و خورشید و ماه گرد هم آیند، آن روز انسان می گوید: به کجا فرار کنم؟

مرد و الامقامی از تبار عرب به زودی پیش خواهد تاخت. از سوی اهالی بیزانس به او خیانت خواهد شد. از شهر قدیمی رودس به پیشواز او خواهند آمد، از جانب هانگری (مجارستان) متحمل آزار بسیار خواهد شد. 13

در حوالی دریای آدریاتیک بر اثر توفانی عظیم، کشتی غرق می شود و زمین به لرزه در آید و به سوی آسمان پرتاب می شود و دوباره فرو می افتد؛ در مصر جنبش پیروان محمد افزایش می یابد و پیکی به (آن سوی مرزها) فرستاده می شود تا خبر را اعلان کند.

... شهرها آلوده و کثیف گشته، باعث اعتراض و شرمساری زیادی خواهد شد، و تاریکی و جهل فقط با درخشش نور از بین می رود و با تغییراتی حکومت جهل و ظلمت پایان خواهد یافت...

رهبری اصلی مشرق زمین با شورشهای زیادی روبرو خواهد شد، که اکثراً از طرف شمالی ها و غربی های مغلوب شده است، که عدهای کشته و برخی مورد آزار قرار گرفته اند و بقیه در حال گریزند و فرزندانشان که از زنان متعددی هستند، زندانی شده اند. 14

م.پ. ادوارد در کتاب خود در باب پیشگوئیهای نوستر آداموس نقل می کند که سانتوری هشتم، قطعه 6 مربوط به وقوع جنگ جهانی سوم است:

... جنگ و خونریزی برای مرتبه سوم حتمی است؛ آتش به حدی است که دریاها به جوش می آید و از دولت ها فقط دو دولت و از جهان فقط نیمی باقی می ماند... 15

اسرار یهود و اعراب الزمان

شاهزاده لیبیایی (که نماینده حکومت ایران است) در غرب به قدرت خواهد رسید، یک فرانسوی از اعراب به شدت مکدر خواهد شد، دانشمند ادیب (ادبا) خود را با اوضاع وفق خواهند داد، زبان عرب بر فرانسه پیشی می‌گیرد... 16

در نزدیکی سوربن جهت حمله به مجارستان
قهرمانی از اهالی برودها (سیاه‌پوستان) به آنان هشدار خواهد داد.
رهبر بیزانس، سالون از اسلاوینا،
آنان را به شریعت محمد ((ص)) در خواهد آورد.
همچنین نوستر آداموس در چنین می‌سراید که:
امپراتوری مقدس به آلمان خواهد آمد؛
پیروان اسماعیل جایگاه بی‌مانع خواهند یافت.
آدمهای نادان همچنان خواستار کارمانی (شریعت کهنه) هستند. تمامی حمایت‌کنندگان
(محمدص) سراسر گیتی را خواهند پوشاند. 17

بنابراین، نوستر آداموس در اغلب سانتوری‌ها از جمله سانتوری 5 نسبت به فتح جهان به وسیله شریعت حضرت محمد (ص) به غرب و تمدن غربی هشدار می‌دهد و به جهانیان اعلام می‌کند که روزی مسلمانان به رهبری ایران و تمدن ایرانی بر جهان مسلط خواهند شد که این بی‌شک در پیوند با گسترش و جهانی شدن انقلاب اسلامی ایران است.

پی‌نوشتها:

1. سانتوری‌های (25/5، 75/10، 29/2 و 31/10).
2. (قطعه 25/5).
3. (قطعه 55/5).

4. (قطعه 29/2).
5. (سانتوری 4 / قطعه 59).
6. (63/3).
7. (سانتوری 2 / قطعه 91).
8. (سانتوری 2 / قطعه 95).
9. سانتوری 2 / قطعه 96.
10. (سانتوری 3 / قطعه 23).
11. (27/5).
12. سانتوری 5 / قطعه 47.
13. سانتوری 2 / قطعه 86.
14. نوستر آداموس، نامه به فرزند، ص 274.
15. سانتوری 3 / قطعه 27.
16. سانتوری 10 / قطعه 62.
17. سانتوری 10، قطعه 31.

بررسی تاریخ آل سعود از برخی ارتباطات پنهانی سران این خاندان قدرتمند با یهودیان حکایت دارد.

کتاب «تاریخ آل سعود» در دهه های هفتاد میلادی قرن گذشته توسط «ناصر السعید»، نویسنده سرشناس عربستانی به نوشته تحریر در آمد.

وی به رغم اقامت خارج از عربستان سعودی، اما پس از چاپ و منتشر کردن این کتاب، با حمایت مالی مستقیم خاندان سلطنتی آل سعود، به دست مزدوران آل سعود ترور شد و جان باخت. ناصر السعید در کتاب هزار و چهل صفحه ای خود، به بررسی جوانب گوناگون تک تک اعضای خاندان آل سعود از نظر فساد و انحرافات اخلاقی پرداخته و در کنار آن نیز با تحقیق و پژوهش کامل، تلاش کرده یهودی بودن این خاندان را اثبات کند.

ناگفته نماند زمان تألیف این کتاب به دلیل هم عصر بودن با دوران پادشاهی «ملک فهد بن عبدالعزیز»، نویسنده تلاش کرده بیشتر به آشکار کردن رسوایی های اخلاقی این پادشاه

عربستانی پیر دازد.

ناصر السعید، سی صفحه نخست کتاب خود را به بررسی شجره نامه خاندان «آل سعود» اختصاص داده و در پایان اثبات می کند که اصل این خاندان به یهودیان سرزمین حجاز و مدینه بازمی گردد.

السعید در ادامه کتاب خود چگونگی حمایت یهودیان از جنبش «محمد بن عبدالوهاب» را که به تأسیس «اندیشه وهابیت» منجر شد، شرح می دهد. وی سپس مراحل قرار گرفتن رهبری دینی در دست محمد بن عبدالوهاب و در کنار آن، واگذاری رهبری سیاسی عربستان سعودی به خاندان «آل سعود» که توسط یهودیان طراحی و به اجرا در آمد را توضیح می دهد. نویسنده این کتاب که تلاش داشته هیچ بخشی از جوانب و اقدامات «آل سعود» را از قلم نیندازد، در ادامه به جنایت و قتل عام های این خاندان علیه قبایل عربستانی می پردازد و برای اثبات گفته خود از برخی تصاویر و عکس های تاریخی که گویای واقعیت امر بوده، استفاده می کند. در ادامه این کتاب کمی نیز به ارتباط تنگاتنگ و عمیق خاندان سلطنتی عربستان سعودی با انگلیس ها در قرن گذشته میلادی پرداخته شده است.

ناصر السعید در کتاب خود همچنین به ارتباط نزدیک، اما محرمانه میان خاندان «آل سعود» با «بن گوریون» بنیانگذار رژیم اسرائیل پیش و پس از راه اندازی این رژیم اشاره کرده و بیان می کند: بن گوریون برای تأسیس رژیم مورد نظر خود، مورد حمایت مستقیم «آل سعود» قرار گرفت. تصویری که روی جلد کتاب «تاریخ آل سعود» دیده می شود، عکس ملک فهد بن عبدالعزیز آل سعود، پادشاه سابق عربستان در جوانی را نشان می دهد که در کنار وی، یک زن روسپی قرار گرفته و ملک فهد با قرار دادن دست خود در برابر صورت، تلاش دارد تا چهره اش در تصویر مشخص نشود.

نویسنده بر بالای عکس نیز با هدف طعنه زدن به خاندان «آل سعود»، آیه 204 تا 207 سوره مبارکه بقره را با مضمون زیر نوشته است: از مردم کسانی در این دنیا هستند که سخنان مورد پسند تو قرار می گیرد، اما خداوند بر آنچه در قلبشان است، شهادت می هد؛ اینها بدترین دشمنان هستند و چون از نزد تو دور شوند، کارشان فساد و فتنه است و می کوشند تا حاصل خلق را به باد فنا دهند و نسل بشر را قطع کنند و خداوند فساد مفسدان را دوست ندارد و اگر به آنان گفته شود تقوا پیشه کنید، غرور و خودپسندی آنان را به بدکاری برمی انگیزد تا نصیحت نشنوند، جهنم آنان

را کفایت کند که بسیار آرامگاه بدی است.

ما باید مراقب تاریخ نویسی باشیم، چون اگر ما تاریخ را خوب بفهمیم و دشمن را بشناسیم آنجا متوجه می شویم که روحانیون برای نجات بشریت چه کردند و چه مصائبی بر سرشان در این راه آمده است و امامزاده های فراوانی در ایران وجود دارند که به نوعی اسرائیل در شهادت آنها نقش داشته است.

به گزارش فارس، یک استاد دانشگاه یهود را سازنده دین های تقلبی بهائیت، وهابیت و مسیحی صهیونیسم دانست.

حسین زوارزاده جمعه شب در جمع اینارگران انقلاب اسلامی خراسان رضوی اظهار داشت: باید دشمن شناسی را به معنای صرف کلمه برای نیروهای خودی اطلاع رسانی و روشن کنیم چرا که نسل جوان و آیندگان در این زمینه به دست ما نگاه می کنند.

وی با بیان اینکه دشمن شناسی در ایجاد، نگهداری، خیر و برکت در طول انقلاب حرف اول را می زند، اظهار داشت: در طول تاریخ دشمن همواره در قوم بنی اسرائیل خلاصه می شود که هم اکنون در صهیونیسم تجلی پیدا کرده و در مقابل این جبهه باطل جبهه مهدویت به عنوان جبهه حق وجود دارد که از بعد ظهور اسلام به ویژه امامت حضرت علی(ع) وجود داشته است که اگر ما این دو را روشن و تبیین کنیم هر فردی در داخل آنها قرار گیرد، تکلیفش مشخص شده و دیگر سؤال نخواهد کرد.

زوارزاده گفت: قوم بنی اسرائیل خود را انسان واقعی و قوم برتر می دانستند و افراد دیگر را انسان نمی دانند، به طوری که نطفه انسان های دیگر را از اسب دانسته که در شکل انسانند و برای رفاه یهود آفریده شده اند.

وی به تشریح اعمال خودپسندانه، جنایت و ظلم این قوم قبل از پیامبری حضرت موسی(ع) و بعد

اسرار یهود و اواخرالزمان

از آن و همچنین در دوران حضرتن عیسی (ع) و پیامبر اکرم (ص) پرداخت و اظهار داشت: به نظر حضرت موسی (ع) قوم بنی اسرائیل در دنیا هیچ گاه امنیت نخواهد داشت و هیچ مکانی را برای حکومتداری نداشته و اگر جایگاهی را غصب کنند، موقتی است.

وی به چگونگی نفوذ بنی اسرائیل در ایران پرداخت و افزود: این قوم در زمان دولت خشایارشا و هخامنشی توسط مردخای یهودی نفوذ کردند، به این ترتیب که او دختر برادر خود استر را در سر راه خشایارشا قرار می دهد، بی خبر از اینکه بدنه حکومت خشایار پر از قوم بنی اسرائیل است و او عاشق این دختر می شود.

زوارزاده با بیان اینکه استر به انگلیسی می گویند استار که یعنی ستاره عنوان کرد: این را به آن افرادی می گویم که نماز می خوانند عاشق امام حسین (ع) هستند اما ندانسته چون دشمن را نمی شناسند، اسم دخترشان را به جای فاطمه زهرا (س) ستاره می گذارند.

وی ادامه داد: خشایارشا برای خوش خدمتی بیشتری به این زن پادشاهی را به مردخای یهودی که عموی او ست، منتقل می کند و همان شب جشن پادشاهی را برای نخستین یهودی تاریخ که به پادشاهی رسیده است، برپا می کنند.

وی ادامه داد: این تاج گذاری در حالی انجام می شود که مردخای لباسی به رنگ سفید و آبی، رنگ پرچم الان اسرائیل برتن داشته و تاجی ساخته و بر سرش می گذارند که روی آن ستاره صهیونیسم که دو برجستگی در دو طرفش دارد، است.

این مدرس دانشگاه افزود: آنها در آینده موفق می شوند این تاج را بر سر رضا قلدر و بعد از او بر سر پسرش محمدرضا و بعد از آن بر سر جومونگ در فیلمی از کره جنوبی قرار دهند. وی یاد آورد: این فیلمی که آنها از کره جنوبی در کشور ما نشان دادند که جومونگ تاج گذاری می کند، به نظر من 30 درصد از خواسته های صهیونیسم را در بر داشت.

زوارزاده عنوان کرد: این قوم پول را خیلی دوست دارد و در به در به دنبال آن هستند، بعد انقلاب اسلامی چون دستشان از کشور ما قطع شد، عده ای مسئولیت یافته به کره جنوبی آمده و سینمای کره جنوبی را در دست گرفته و با ساخت اینگونه فیلم ها و معامله این فیلم ها با ما به دنبال تامین خواسته هایشان هستند.

وی عنوان کرد: لازم نیست مرتب ما به جوان بگوییم تاج بد است و شاهنشاهی است بلکه بهتر است این ریشه تاج و چگونگی به وجود آمدن آن را برایش بگوییم تا بداند طالب خط کفر به دنبال تاج

و ... است و با دید باز به دنبال حق و باطل بروند.

زوارزاده ادامه داد: بعد از تاج گذاری از خشایارشا اجازه می گیرند که با دشمنان قوم یهود تصفیه کنند و آنها یک دوازدهم از جمعیت امپراطوری ایران را که در آن دوران وسعت زیادی داشته، می کشند.

وی عنوان کرد: آن دو روز را روز غلبه بر دشمن یهود نام می گذارند که آن را جشن پوریم می نامند که تا همین الان در تمام دنیا این روز با شدت و پایکوبی توسط یهود جشن گرفته می شود. زوارزاده گفت: این قوم در زمان حضرت عیسی(ع) آن قدر خیانت کردند که آن حضرت چون زندان نداشتند، دستور دادند طنابی به گردن آنها زده شود که مردم بتوانند این افراد ضد پیامبر را بشناسند و در این 200 سال گذشته این قوم بنی اسرائیل بعد از قتل عام کامل کانادایی ها (هم اکنون در کانادا مردم مهاجر هستند) و سرخپوستان آمریکا موفق شدند در آن مکان ها حکومت برقرار کنند و این طناب ننگ را به عنوان کراوات بر گردن مردم دنیا بیندازند و جمهوری اسلامی از همان ابتدا با افتخار این کراوات را برداشت که نشان از بیداری مسؤلان ما دارد.

وی گفت: بعد از حضرت عیسی(ع) تا نبوت نبی مکرم اسلام(ع) فاصله ای وجود دارد که حدود 500 سال است و در این مدت مردم یمن همه مسیحی شده و پادشاهی به نام زنوواس دارند که 200 سال مانده به ظهور اسلام همان اتفاق پادشاه ایران برای او هم می افتد و بنی اسرائیل موفق می شوند، پادشاه یمن را نیز یهودی کنند و سپس می آیند گودال خندق مانند آتش به پا کرده و تمام مسیحی ها را از بزرگ و کوچک جمع می کنند و هر که بر دین خودش پایبند بود و نیامد، بیرون در آن آتش انداخته و می سوزانند که مظلومان جهان آن روز را هولوکاست نامیدند. زوارزاده اظهار داشت: یهود با زرنگی که دارد، رسمش این است اسامی را نگه داشته و محتوای آن را عوض می کند، در این جنایت نیز می آید جریان جنگ جهانی دوم را راه می اندازد که افراد مرده بیمار را در آن می سوزانند که بیماری های عفونی داشتند و او با ظرافت خاص آن را هولوکاست می نامد تا کسی به یاد جنایت آنها در یمن نیفتد.

وی با بیان اینکه اگر محاسبه کنید، کشته شده ها در جنگ جهانی دوم از این طریق به 10 هزار نفر نمی رسد، عنوان کرد: آنها اعلام می کنند که همه آنها یهودی بودند و 6 میلیون نفر بودند، در حالی که در آن زمان کل جمعیت یهود در سراسر دنیا 6 میلیون بوده و سؤال این است اگر این سخن واقعیت دارد چرا پس نسل یهود نابود نشده است؟

اسرار یهود و اواخرالزمان

این مدرس دانشگاه به دوران نبی مکرم اسلام(ص) و آزار و جنایات یهود در آن دوران پرداخت و ادامه داد: آنها در صدد اختلاف بین مسلمان ها برآمدند و موفق هم شدند اما وجود ائمه(ع) به ویژه امام رضا(ع) توانستند به انشعابات اختلاف انگیز آنها پایان دهد.

وی با بیان اینکه قوم بنی اسرائیل تجربه جنگیدن با سه پیامبر الوالعزم را در دین سازی قلبی پیاده کردند، گفت: مسیحیان به دنبال شیطنت نیستند و اینکه می شنویم برخی جوانان مسیحی شدند، اینها مسیحی واقعی نیستند بلکه مسیحی صهیونیسم هستند.

زوارزاده عنوان کرد: یهود در فکر ساختن پنج دین ساختگی شد که بهائیت در درون تشیع، وهابیت در درون اهل تسنن و شاهدین یهوه یا همان مسیحیت صهیونیسم در درون مسیحیان سه دین از آنها را شامل می شود.

وی تشریح کرد: 20 سال مانده به اظهار وجود این دین های قلبی تمام خاخام های یهود بستگی به منطقه ای که قرار داشتند به رنگ تشیع، تسنن و مسیحیت در آمدند و بعد از گذشت 15 سال به درجه ای رسیدند که خود را در اذهان مردم به عنوان علمای آنها جازدند و گروهی مردم ساده نیز به گمان آنکه آنها عالم ربانی هستند در کنارشان به فرایض دینی می پرداختند.

زوارزاده ادامه داد: پنج سال مانده به اعلام آغاز ادیان قلبی، تمام یهودیان به استثناء سه نفر در همدان نظاهر به شیعه، سنی و یا مسیحی شدن کردند و در پشت خاخام های خود آمدند. وی افزود: این کار تا زمان اعلام بهائیت از سوی محمدعلی باب ادامه داشت و بعد از آن زمان به او پیوسته و به اصطلاح در اسلام جدید بهائیت حضور یافتند.

وی با اشاره به سخن آیت الله حسن زاده آملی گفت: این قوم بعد از جنگ جهانی دوم در انگلستان پیشنهاد می دهند ما به انواع مختلف افراد غیر بنی اسرائیلی را در طول روزگار کشته ایم اما شرایط امروز فرق کرده، بنابراین چگونه باید آنها را کشت.

وی با بیان اینکه یهود نطقه غیر خودشان را نطفه اسب می دانند و آفرینش آنها را برای رفاه یهود قلمداد می کنند، گفت: اسرائیل امروز به این نتیجه رسیده است که با دست کاری تغذیه می تواند افراد را نابود کرد، بنابراین به این شگرد روی آورده است.

زوارزاده با اشاره به اینکه بدن انسان، کره زمین و شیرمادر از سه ماده آب، نمک و روغن تشکیل شده است، گفت: اما قوم یهود این سه ماده غذایی ما را در طول زمان مسموم کردند.

وی ادامه داد: آنها در کتاب های پزشکی نوشتند نمک فشارخون را بالا می برد و برای اثبات آن

اسرار یهود و اخرالزمان

دستگاه هایی با عنوان تصفیه نمک به ما عرضه کردند که این دستگاه ها منیزیم نمک را به صفر رسانده و موجب فاسد شدن نمک می شوند و این نمک فاسد به خورد مردم ما داده شده که این نمک به واقع فشار را بالا می برد و با نوشته های پزشکی آنها منطبق است.

زوارزاده افزود: مهریه حضرت زهرا(س) نمک و به ابجد عدد آن 110 یعنی نام مبارک حضرت علی(ع) است و در احادیث نیز داریم که پیامبر اکرم(ص) خود را به نمک مثل می زنند چگونه امکان دارد این ماده مضر باشد. وی با اشاره به تحقیقات خود در چند سال اخیر گفت: نمک خوب تشنگی را برطرف کرده، فشار خون را پایین آورده و ورم بدن را کاهش می دهد و حال دشمن این ماده با ارزش را برابر هروئین قرار می دهد.

این مدرس دانشگاه نمک های سنتی را با ارزش دانسته و ادامه است: مناسبت که مسئولان کشور عزیزمان کارخانه هایی را ایجاد کنند که نمک سنتی نواحی مختلف ایران را با هم ترکیب کرده و نمک کاملی را برای تغذیه ملت تهیه کنند و دست قوم یهود را در این توطئه کوتاه کنند.

وی در ارتباط با آب آشامیدنی نیز گفت: بهترین آب، آب چشمه، قنات و چاه عمیق است و باید به مردم بگوییم این کلری که قوم یهود با ظرافت به آب ما اضافه کردند برای مردم زیان بار است.

زوارزاده ادامه داد: کلر سرطان از مری تا مقعد ایجاد کرده و سقط جنین را افزایش و جوش صورت را زیاد می کند و گاز شکم و سیاهی زیر چشم به وجود می آورد.

وی همچنین گفت: در کشورهای اروپا، کانادا و آمریکا که کلر اضافه می کنند از آنطرف اعلام می کنند که آب غیر قابل شرب نیست اما چرا در کشور ما فقط یک قسمت کار گفته می شود.

وی درباره با روغن نیز عنوان کرد: همه روغن هایی که در دنیا به عنوان آفتابگردان و ... ساخته می شود، امتیازش برای یهود است و این روغنی است که خود یهود از آن مصرف نمی کند و روغن کنجد، زیتون و محلی را جایگزینش می کند و در خانه هیچ کدام از یهودیان روغنی که به خورد ما می دهند، یافت نمی شود.

زوارزاده اظهار داشت: بدن ما گرم است و روغن خوراکی (کنجد، زیتون و محلی) وقتی وارد بدن می شود روان شده و سریع جذب می شود اما روغن هایی که روغن صنعتی هستند و به خورد ما می دهند، وقتی وارد بدن می شوند به حرارت 40 درجه کبر می شود به جای آنکه روان شده و جذب شود به کبد می چسبد که پزشکان به آن بیماری کبد چرب می گویند و این روغن موجب اضافه وزن شده و سریع در برابر حرارت فاسد و چربی آن می ماند، در صورتی که روغن طبیعی

اسرار یهود و اواخرالزمان

تا 250 درجه حرارت خاصیت خود را نگه داشته و در آن آهن زنگ نزده و با آب برطرف می شود و سریع هضم می شود.

وی ادامه داد: این قوم که همواره در طول تاریخ به صورت خانه تیمی زندگی می کردند در مشکلات و جنگ های دنیا به همین علت کمتر ضربه خورده و همه چیز خود را حفظ کردند. زوارزاده با بیان اینکه این قوم همواره به صورت خانه تیمی زندگی می کنند و داشته های خود را حفظ کرده اند، افزود: تاریخ را یهودیان خود می نویسند، زمانی که می خواستند پروتکل یهود را بنویسند، ابتدا در نظر بود آفریقای جنوبی را اسرائیل کنند که مخالفت شد اما بعد فلسطین را عنوان کردند و در آن جلسه سؤال همه این بود که جواب تاریخ را چه بدهیم و در آن هنگام هر تزل رئیس جلسه یهودی مجاری اصل در جلسه می گوید تاریخ را ما می نویسم. وی تصریح کرد: ما باید مراقب تاریخ نویسی باشیم، چون اگر ما تاریخ را خوب بفهمیم و دشمن را بشناسیم آنجا متوجه می شویم که روحانیون برای نجات بشریت چه کردند و چه مصائبی بر سرشان در این راه آمده است و امامزاده های فراوانی در ایران وجود دارند که به نوعی بنی اسرائیل در شهادت آنها نقش داشته است.

الیگارشسی پارسی و ایران

پارسیان یک طایفه کوچک زرتشتی ساکن غرب شب ه قاره هند هستند . در درون ای ن طایفه، که در جریان سفر خود به بمبئی آن ها را از نزد یک دی ده ام و اکثر شان مردم متوسط و زحم تکشی هستند ، یک اقلیت بس یار ثروتمند وجود دارد که از قرن ه یجدهم به طور عمده در شهر بمبئی مستقر بودند و در دستگاه استعماری بریتانیایی قدرت داشتند . آن ها هم ه کاره شهر بمبئی بودند . توجه کنیم که در دوران استعماری، بمبئی از نظر اهمیت سیاسی و اقتصادی و میزان جمعیت دومین شهر امپراتوری بریتانیا بود .

اولی

لندن بود و دوم ی بمبئی . در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، بمبئی پایتخت امپراتوری بریتانیا در منطقه ای بزرگ به شمار می رفت که از سمت شرق دولت های محلی مرکب از

اسرار یهود و اواخرالزمان

غرب شبه قاره هند را دربرمی گرفت و از سمت غرب به مصر و حبشه و سودان و قاره آفریقا می رسید. در این دوران، سرزمین های ایران و بین النهرین (عراق کنونی) و شبه جزیره عربستان و افغانستان و آسیای میانه در حوزه مسئولیت و نظارت حکومت بمبئی بودند.

در بمبئی قدرت اصلی در دست گروهی منسجم از ثروتمندان پارسی بود و بس یاری از مأموران سیاسی و اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در سایر مناطق این انتخاب آن ها بودند و یا در رابطه نزدیک با آن ها قرار داشتند. مثلاً، این پارسیان، مثل اعضای خانواده های پتیت و خراس و عدن والا، نه تنها با عمان رابطه فعال تجاری داشتند بلکه بعضی از آن ها از طرف حکومت هند بریتانیا به عنوان مشاور امام مسقط عمل می کردند. سر هرمزجی عدن والا در اوایل قرن نوزدهم شخصیت بس یار متفردی بود و همو بود که پس از تاسیس رسمی سلطنت پهلوی (آذر 1304 ش.)، در مرداد 1305 در رأس یک هیئت بزرگ پارسی برای تبریک به رضا شاه به ایران آمد. این سفر به اب تک ارادشیر ریپورتر صورت گرفته بود. در زنگبار هم وضع هم ینگونه بود و یک پارسی به نام بهمن جی مانگجی داروخان والا به عنوان مشاور سلطان زنگبار در این کشور مستقر بود و همه کاره سلطان به شمار می رفت و بعد از او دکتر فرامرزی پستان جی در این مقام قرار گرفت که در عین حال استاد لژ فراماسونری زنگبار هم بود. در دولت های شبه قاره هند که به ظاهر مستقل بودند ولی به طور غیررسمی در تحت نظارت حکومت هند بریتانی قرار داشتند، باز این پارسیان به عنوان نمایندگان رسمی و غیررسمی بریتانیا فعال بودند.

مثلاً در حیدرآباد یکی از این پارسیان به نام دارابجی چنوی همه کاره نظام (حاکم) حیدرآباد بود و اعضای خاندان و یکجایی تمام امور مالی و دولتی را در کنترل خود داشتند و به کمک بانک های خصوصی انگلیس حکومت حیدرآباد را به شدت بده کار خود کرده بودند. در دولت های پونا و بارودا هم همین سیستم وجود داشت.

بخش عمده ثروت این لیگارش پارسی از طریق تجارت تریاک قرن نوزدهم به دست آمده است و در این دوران آن ها شرکای مهم تجارت تریاک انگلیسی ها و

آمریکایی ها و یهودی ها در شرق بودند . تجارت تریاک مهم ترین ی ایکی از مه م ترین شاخه های اقتصاد جهانی در قرن نوزدهم بود و هم یین تجارت باعث شد ک ه دو جنگ بزرگ م یان قدرت های متحد اروپایی و چین، که قربانی اصلی این تجارت بود، رخ دهد که به ”جنگ های تریاک“ معروف است.

این ایگاری پاری بر اساس یک افسانه منظوم به نام قصه سنجان خود را از تبار اشراف و موبدان ساسانی می داند که گویا در زمان حمله اعراب به ای ران بر ای حفظ عقاید و دین خود به غرب هند فرار کردند و کتاب های دینی خود را هم به هند بردند. سران این طایفه از اوایل قرن هجدهم میلادی نه تنها با ایران ارتباط گسترده داشتند بلکه در سرنوشت ایران نیز بس یار مؤثر بودند . در حمله خونین و شوم محمود افغان به ایران و اشغال اصفهان و انهدام دولت صفوی این طایفه نقش ج ۲ دی داشت و فردی به نام نصرالله گبر نفر د ۲ وم قشون افغانه و سپهسالار محمود افغان بود . می دانیم که حمله محمود افغان به ایران مه م ترین حادثه ای است که سرنوشت تاریخی ای ران را دگرگون کرد . در دوران جدید، اردشیرر پیورتر و پسرش، شاپور، نه تنها نمایندگان اینتلیجنس سرویس بریتانیا در ایران بودند بل که نماینده این ایگاری پاری هم به شمار می رفتند.

مثلاً، اردشیرر پیورتر در تهران نماینده کمپانی تاتا بود که به ایگاری پاری تعلق دارد و حتی امروز هم بزرگترین کمپانی هندوستان به شمار می رود.

از زمان حضور ج ۲ دی استعمار بریتانیا در ایران تا جنگ د ۲ وم جهانی، این بمبئی بود که جایگاه اصلی را در عملیات سیاسی و اطلاعاتی و نظامی و اقتصادی بریتانیا در ایران

داشت نه لندن . این اشتباه بزرگی است که مورخین ما مرتکب می شدند و در بررسی نقش استعمار بریتانیا در ایران توجه خود را به لندن متوجه می کردند . تا زمانی که من کار خود را شروع کردم تقریباً هیچ کس به نقش حکومت هند بریتانیا در تحولات ایران توجه ج ۲ دی نکرده بود . من نشان دادم که کودتای 1299 طرح حکومت هند بریتانی، به ریاست لرد ریدینگ، و سازمان اطلاعاتی آن در ایران، به ریاست اردشیرر پیورتر، بود که وزارت خارجه انگلیس، به ریاست لرد کرزن، با آن مخالف بود و می خواست طرح

خاص خود، قرارداد 1919، را تحقق بخشد. البته طرح کودتا در ای ران از حمایت یک لابی بی یار مقتدر در دولت لندن برخوردار بود که هسته اصلی آن را شخص لوی دجرج (نخست وزیر (و وینستون چرچیل) وزیر جنگ و بعد وزیر مستعمرات (و سرفیلیپ ساسون) منشی مخصوص لوی دجرج (و ادوین مونتگ) وزی ر امور هندوستان (و سِر هربرت ساموئل و سایر اعضای لابی مقتدر صهیونیستی در دولت وقت انگل یس تش کیل می دادند.

وقتی که مسئله نقش بزرگ الیگارش پاری در تحولات تاریخ ایران بر ای مسجل شد، طبعاً این سؤال پیش آمد که این نقش چرا ناشناخته مانده و تا کنون هیچ کس به آن توجه نکرده است؟ در این بررسی متوجه شدم که تعمداً در طول این دوران طولانی نقش الیگارش پاری در ایران ناشناخته مانده و مس کوت گذارده شده است. به ای ترتیب، تصمیم گرفتم نتایج تحقیقات خود را درباره نقش الیگارش پاری در تاریخ ایران منتشر کنم. این تحقیق در واقع خلاء بزرگی را در تاریخنگاری معاصر ای ران پر می کرد و یکی از عوامل مهم مؤثر در تحولات ایران را معرفی می کرد که تا کنون کاملاً مورد غفلت قرار گرفته بود.

زمانی که کار بر روی الیگارش پاری را دنبال می کردم بتدریج به پیوندهای عجیب آن با الیگارش یهودی رسیدم و متوجه شدم که چنان اش تراکی می ان ای ن دو کانون

وجود دارد که اصلاً نمی توان آن ها را از هم تفکیک کرد. مثلاً اگر سرجمشیدجی جی بیهای پاری از بزرگ ترین تجار تری اک جهان در قرن نوزدهم بود، خانواده ساسون، که سران یهودیان بغدادی بودند، نی ز هم ین جایگاه را داشتند و متحداً و در شراکت با پاری یان عمل می کردند. در طول قرن نوزدهم کشت و صادرات تریاک ای ران نیز در انحصار ش بکه ای بود از کارگزاران ساسون ها و سران طایفه پاری. در کودتای 1299 و استقرار سلطنت پهلوی در ایران نی ز الیگارش پاری و زرسالاران یهودی مشترکاً عمل کردند. لرد ریدینگ، نایب السلطنه هند از زمان کودتا تا خلع رسمی 1304ش (سِر روفوس اسحاق نام دارد و اول ین یهودی است که - قاجاریه 1299) نایب السلطنه هند شد. لوی دجرج و چرچیل (نخست وزیر و وزیر جنگ انگل یس در زمان

اسرار یهود و اواخرالزمان

کودتا (هر دو هم از نظر خانوادگی و هم شخصاً با یهودیان ثروتمند انگلیسی پیوندهای بسیار نزدیکی داشتند. ادوین مونتگ) وزیر امور هند در دولت وقت بریتانیایی (و هربرت ساموئل به خانواده یهودی ساموئل تعلق داشتند و در زمان جنگ اول جهانی نقش بزرگی در استقرار یهودیان در فلسطین ایفا کردند. این دو نفر پسرعموهای سرمارکوس ساموئل، بنیانگذار کمپانی رویال داچ شل، بودند که به عنوان بزرگترین و اسطوره‌ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود5

دسیسه‌گرترین غول نفتی قرن بیستم شناخته می‌شود. مقارن با کودتای 1299 در ایران، سر هربرت ساموئل از سوی دولت لویدجرج به عنوان اولین کمیسر عالی بریتانیایی در فلسطین منصوب شد و به تعییر دایرۀالمعارف یهودی > اولین یهودی بود که پس از 2000 سال بر سرزمین اسرائیل حکومت کرد. > به این ترتیب، تصویر جدی‌دی از استراتژی کانون‌های استعماری غرب در دوران جنگ اول جهانی و بعد از آن در منطقه خاورمیانه به دست آمد. یک بعد اصلی این استراتژی را استقرار سلطنت پهلوی در ایران تشکیل می‌داد و بعد اصلی دیگر را استقرار حاکمیت یهودیان بر فلسطین. در بررسی بیشتر، به نقش یهودیان در شش کل دهی به طایفه پارس می‌رسیم. می‌دانیم که

پرتغال اولین قدرت غربی است که در قرن شانزدهم یک امپراتوری مستعمراتی در شرق ایجاد کرد و همین میراث بود که در قرن هفدهم به هلندی‌ها و در قرن هجدهم به انگلیسی‌ها رسید. متوجه شدم که سران طایفه پارس از قرن شانزدهم در غرب هند به عنوان کارگزاران محلی و بومی پرتغالی‌ها برکشیده شدند و بتدریج در قرون بعد در پیوند با سایر استعمارگران اروپایی به قدرت و ثروت فراوان رسیدند. و متوجه شدم که در ایجاد و توسعه امپراتوری مستعمراتی پرتغال و اسپانیا یهودیان جایگاه مهمی داشتند و بعدها هم این نقش را در امپراتوری‌های مستعمراتی هلند و بریتانیا ایفا کردند. پدید دیگری که در این زمان با آن آشنا شدم "مارانوها" یا یهودی‌ان مخفی هستند. این‌ها گروهی از یهودیان بودند که به ظاهر مسیحی می‌شدند ولی در باطن همچنان یهودی بودند. مارانوها یک پدیده بسیار مهم در تاریخ اروپای جدید هستند. بعضی از آن‌ها وزرای مقتدر پادشاهان اسپانیا و پرتغال بودند و بعضی در مقامات عالی کلیسا جای

داشتند و تعدادی از آن‌ها حتی به مقام کاردینالی رس‌یدند. کریستف کلمب با پول و سرمایه هم‌ین مارانوها به قاره آمریکا سفر کرد و خود او نی‌ز مارانو بود. در کتاب زرسالاران مفصلاً درباره این پدیده بحث کرده‌ام و این فرضیه ج ۲ دی را مطرح کرده‌ام که

جان کابوت، بنیانگذار سفرهای اکتشافی - مستعمراتی انگلستان، و پسرش سباس تیان کابوت نیز باید مارانو باشند.

به هر حال، این یهودیان - مارانوها در بازسازی فرهنگ‌ی طایفه پارسی بس‌ی‌ار مؤثر بودند و روحیات و روانشناسی و فرهنگ خودشان را در می‌ان ایشان اشاعه دادند. به عبارت دیگر، نوسازی طایفه پارسی به‌شکل امروزی آن در پیوند با یهودیان صورت گرفت و اسطوره آوارگی پارسی‌ان، که در افسانه کاملاً موهوم و بی‌پایه معروف به قصه سنجان انعکاس یافته، در دوران پیوند پارسی‌ان با پرتغالی‌ها جعل شد. این اسطوره آوارگی و روانشناسی مولود آن شاه‌تی‌عجیب به فرهنگ یهودیان دارد و تأثیر یهودی‌ان بر فرهنگ و خلقیات پارسی‌ان تا بدان حد بزرگ است که برخی محققین هندی و غربی از پارسی‌ان به عنوان "یهودیان هند" یاد می‌کنند. به عبارت دیگر، طایفه پارسی در هند از

نظر فرهنگ‌ی یک فرقه کاملاً بازسازی و نوسازی شده است. ادعای ایران‌ی تبار بودن آن‌ها هم‌ب‌ه‌کلی جعلی است. چنانچه تحقیقات مردم‌شناسی جسمانی نشان می‌دهد پارسیان به یقین از مردم بومی شبه قاره هند و از نژاد دراوی‌دی هستند. چهره ظاهری آن‌ها هم‌به‌روشنی این مسئله را نشان می‌دهد. آن‌ها تا قبل از پیوند با اروپایی‌ان و یهودیان حتی خود را زرتشتی‌نمی‌دانستند و هیچ متن دینی زرتشتی در اختیار نداشتند. همه این تحولات و آشنایی آن‌ها با اوستا و متون زرتشتی به کمک اروپاییان و یهودی‌ان و از طریق متونی ایجاد شد که از ایران برده شد و در اختیار آن‌ها نهاده شد.

زرسالاران یهودی و تمدن جدید غرب

به این ترتیب، توجه من معطوف شد به نقش یهودی‌ان در ایجاد و گسترش موج بزرگ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بزرگی که در غرب شکل گرفت و استعمار اروپایی و سرانجام تمدن جدید غربی را به ارمغان آورد. متوجه شدم که در یهودیان نیز

وضعی مشابه با پارس یان وجود دارد یعنی جوامع یهودی از اوایل هزاره ۱^۲ ول مسیحی و مهاجرت تدریجی آن‌ها از سرزمین کنونی فلسطین به بین‌النهرین از یک سازمان متمرکز و بس‌یار منسجم و بسته برخوردار بوده‌اند که رهبری آن با خاندان‌های یهودی معین بوده است. این خاندان‌ها همه خود را از نسل حضرت داوود (می‌دانند. در اینجا باید این توضیح را عرض کنم که ما مسلمانان داوود (را پیامبر می‌دانیم ولی یهودی آن‌ها را شاه و نماد قدرت و شوکت دولت یهود می‌دانند. بنابراین، از نظر یهودی آن‌ها اعضای این خاندان‌ها شاهزادگان داوودی هستند و از می‌ان آنهاست که رؤسای جامعه جهانی یهود بیرون می‌آمد. این رؤسا "رش گلوتا" نام داشتند که من "شاه داوودی" را به عنوان معادل آن انتخاب کرده‌ام. این رؤسای جوامع یهودی طی قرن‌ها اقتدار فوق‌العاده‌ای بر اتباع خود داشتند و در هر کشوری که مستقر می‌شدند سازمان‌های یاسی خود را به شکل مخفی حفظ می‌کردند و به عنوان "دولت در دولت" عمل می‌نمودند یعنی بر اتباع یهودی خود سلطه کامل می‌یاسی و قضایی داشتند. به این ترتیب، تصویری از یک سازمان مخفی جهانی نی بس‌یار منسجم و فرقه‌گونه به دست آمد که حدود یک هزار سال قدمت تاریخی دارد و در این دوران همیشه شاخه‌های آن در همه‌ترین مراکز اقتصادی و سیاسی جهان پراکنده بوده است. البته این تصویر به آن معنا نیست که برای یهودیان، به عنوان انسان، هیچ نوع استقلال فردی قائل نباشیم. برعکس، من در تحقیق خود به موارد قابل‌اعتنایی توجه کرده‌ام که یهودیان علی‌ه‌ای ساختار شورش کرده‌اند و اصولاً در برخی مقاطع تاریخی این ساختار به شدت از فرهنگ‌های غریب (یهودی) به طور عمده مسیحیت و اسلام (تأثیر گرفته و گاه متلاشی شده است. پی‌دایش فرقه‌قرائی در دوران‌های کوفایی تمدن اسلام در بغداد، پی‌دایش موج مرتدین در اسپانیای مسیحی، روشنگران یهودی اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن بیستم در اروپا مهم‌ترین این تحولات در درون ساختار بسته یهودیت هستند. بن‌ابراین، من در کتاب خود به یهودیان مستقلی مانند اسپینوزا و اعضای خانواده سرشناس یهودی مندلسون و امیل پور و والتر راتنو و غیره توجه ج^۲ می‌کنم که بعضی از آن‌ها افراد مثبتی بودند و

حتی علیه ساختار بسته حاکم بر جوامع یهودی زمان خود مبارزات شدیدی کردند.

پیوند عمیق این الیگارش‌ی یهودی با حاکمرانان بزرگ و کوچک اروپا در تعین سرنوشت جهان امروز بس‌یار مؤثر بود. این پیوند از دوران جنگ‌های صلیبی شکل گرفت که ثروتمندان و صرافان و دسیسه‌گران بزرگ یهودی، که معمولاً حاکم‌های بزرگ یهودی نیز بودند، به عنوان واسطه و کارگزار مالی و اطلاعاتی فرقه‌های صلیبی، به ویژه فرقه شهسواران معبد، عمل می‌کردند. در کتاب خود به طور مستند نقش این یهودیان را در تحریک ایلخانان مغول ایران علیه دولت‌های اسلامی مصر و سوریه و به سود صلیبی‌ها نشان داده‌ام. اوج اقتدار این یهودیان در دستگاه ایلخانان ایران در اواخر قرن سیزدهم میلادی و در دوران حکومت ارغون خان مغول است که ه‌سعدالدوله یهودی وزیر و هم‌کاره‌اش بود. کمی بعد، در دوران سلطنت غازان خان یک طبعی یهودی ساکن‌همدان در دستگاه ایلخانان قدرت یافت و به وزارت رسید که او را با نام خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی می‌شناسیم. در جریان تحقیق خود تصویر بس‌یار

مثبتی که در تاریخنگاری ایران از رشیدالدین فضل‌الله ساخته شده فروریخت و او را دسیسه‌گری مشابه سعدالدوله یافتیم و متوجه شدیم که بس‌یاری از نکات مثبتی که به وی نسبت داده می‌شود جعلیات صرف و از بیخ و بن دروغ است. مباحث مربوط به نقش یهودیان در دوران ایلخانان ایران از بهترین قسمت‌های کار تحقیقی‌ام است که در جلد دوم زرسالاران منعکس شده است.

این فرقه‌های صلیبی، که در جریان جنگ‌های صلیبی شکل گرفتند و از ساختار نظامی-دینی برخوردار بودند، بعد از پایان جنگ‌های صلیبی فعالیت خود را ادامه دادند و نقش بزرگی در پیدایش غرب جدید ایفا کردند. بعد از این که مسلمانان به حکومت صلیبی‌ها در منطقه کنونی فلسطین به طور کامل پای‌ان دادند و آن‌ها را از آخرین سنگرشان، قلعه عکا، بیرون کردند، آن‌ها فعالیت خود را ادامه دادند. یکی از فرقه‌های بزرگ صلیبی، به نام شهسواران توتون‌نی (آلمانی)، جنگ صلیبی را برای مسیحی‌کردن اجباری قبایل اسلاو در شمال و شرق اروپا ادامه داد که به تأسیس دولت پروس انجامید. یعنی استاد اعظم فرقه شهسواران توتون‌نی پس از قلعه و قمع و امحاء کامل قبایل اسلاو پروس‌ی به عنوان اولین حاکم مسیحی سرزمین پروس‌ی (منصوب

شد و بعدها جانش ینان او شاه پروسی شدند . دولت پروسی بتدریج سایر سرزمین های آلمانی نشین را تصرف کرد و سرانجام در سال 1871 موجودیت دولت واحد آلمان را اعلام نمود .

بعد از تصرف سرزمین پروسی ها، توسعه طلبی فرقه شهسواران توتونی به سمت شرق ادامه یافت و سران فرقه فوق می خواستند همان بلایی را که بر سر پروسی ها آوردند و نسل آن ها را کاملاً از میان بردند، بر سر روس ها بیاورند ولی به دلیلی پیوند روس ها با مسلمانان موفق نشدند . در آن زمان حاکم نشین های کوچک روس تابع دولت بزرگ و مقتدر روسی بودند که قلمرو آن تقریباً منطبق با دولت فعلی روسیه است . این دولت "خانات قبچاق" یا "اردوی زری ن" نام داشت و بسیاری از کارگزاران آن ایرانی بودند . روس ها با دولت مرکزی قبچاق رابطه بسیار حسنه داشتند و همین حمایت خانات قبچاق بود که سبب شد روس ها به رهبری آلکساندر نوسی کی در جنگی بزرگ تهاجم شهسواران توتونی را دفع کنند و به آن ها شکستی سخت وارد نمایند . به این علت است که آلکساندر نوسی کی به عنوان قهرمان ملی روس ها و قدیس کلیسای ارتدکسی روسیه شناخته می شود . بنابر این، به جرئت می توان گفت که روس ها موجودیت خود را به عنوان یک ملت مدیون پیوند با شرق اسلام می هستند و اگر حمایت مسلمانان از ایشان نبود به احتمال زیاد مانند پروسی ها از صحنه تاریخ حذف می شدند . سرگی آیزنشتین، فیلمساز معروف روس، داستان زندگی آلکساندر نوسی کی را ساخته است . ولی متأسفانه روس های کنونی ز یاد تمامی لندارند ای ن پیوند می ان آلکساندر نوسی کی و خانات قبچاق را چنان که در واقع بوده بیان کنند .

فرقه مهم صلیبی دیگر که نقش بزرگی در تاریخ جدید اروپا و جهان ایفا کرد، فرقه شهسواران معبد است . سران این فرقه پیوند بسیار نزدیکی با سران جوامع یهودی داشتند و به دلیل این پیوند س ازمان خود را به یک صرافی و تجارتخانه بزرگ تبدیل کردند و کارشان به فساد کشیده شد . این فرقه بسیار مهم و مورد حمایت پاپ تا بدان حد فاسد و غیرقابل تحمل شد که در اوایل قرن چهاردهم میلادی دو پادشاه خوشنام اروپا، یعنی فیلیپ چهارم فرانسه و ادوارد اول انگلستان، به انحلال آن دست زدند و ژاک دموله، استاد اعظم فرقه، در فرانسه اعدام شد . به دلیل پیوندهای تاریخی عمیق و عجیبی که

اسرار یهود و اواخرالزمان

میان فرقه شهبسواران معبد و زرسالاران یهودی برقرار بود، امروزه در طریقت‌ها ی فراماسونری ژاک دموله مورد احترام فراوان است و از او به عنوان "شه‌ید" و "ق‌دیس" یاد می‌شود. همزمان با انحلال و قلع و قمع فرقه شهبسواران معبد، دولت‌های فرانسه و اسطوره‌ها و بنیای اندیشه سیاسی یهود⁹ انگلستان صرافان و رباخواران یهودی مستقر در کشورهای خود را نیز اخراج کردند. بقایای فرقه شهبسواران معبد به پرتغال پناه بردند، با حمایت شاه پرتغال نام خود را به فرقه شهبسواران مسیح تغییر دادند و فعالیت خود را در این سرزمین تداوم بخشیدند. از این دوران است که در شبه جزیره ایبری جنگ صلیبی در جبهه‌های جدید اوج می‌گیرد و آن‌علیه مسلمانان اندلس است. در این موج خشن و خونین ضد اسلام، که سرانجام در سال 1492 به سقوط دولت غرناطه به عنوان آخرین دولت مسلمان اندلس انجام می‌دهد، هم اعضای فرقه شهبسواران مسیح و هم زرسالاران یهودی نقش بسیار مؤثر داشتند. در کتب تاریخی مطالب فراوانی درباره "هنری دری‌انورد" به عنوان بنیانگذار اکتشافات دریایی غرب خوانده‌ایم. ظاهر قضیه، که به ما القاء می‌شود، این است که گویا این شاهزاده پرتغالی به دریانوردی و دانش جغرافیا و اکتشافات بس‌یاری علاقمند بود و به دلیل علاقه و سرمایه‌گذاری او اولین سفرهای دریایی اکتشافی اروپا بیان آغاز شد که بعدها به تأسیس امپراتوری‌های استعماری غربی در سراسر جهان انجامید. ولی تنها با کار تخصصی و سخت‌می‌توان فهمید که این "هنری دریانورد" اصلاً دری‌انورد نبوده و هیچگاه به سفرها و اکتشافات دریایی نرفته (این لقبی است که بعدها مورخین انگلیسی به او دادند)، در زندگی فردی شخص بس‌یاری هرزه و آلوده‌ای بوده، و مهم‌تر از همه این

که وی در بخش مهمی از قرن پانزدهم میلادی به مدت چهل سال در مقام استاد اعظمی فرقه شهبسواران مسیح جای داشته است. به عبارت دیگر، هنری دری‌انورد مهم‌ترین استاد اعظم فرقه شهبسواران معبد پس از اعدام ژاک دموله است و با پول اعضای ثروتمند این فرقه، نه دولت پرتغال، است که او دربار خود را به مرکز فعالیت ماجراجویان دریایی تبدیل کرد و به بهانه جهاد صلیبی برای مسیحی‌کردن "کفار" تهاجم دریایی به سرزمین‌های شمال‌آفریقا را طراحی نمود. این فعالیت پس از فتح

غرناطه (1492) و پاپان دادن به حضور اسلام در غرب اروپا، با سفرها ی کریستف کلمب و واس کو داگاما ادامه یافت. کلمب قاره آمریک را کشف کرد و گاما اولین امپراتوری استعماری غرب جدید در مشرق زمین را تأسیس نمود. تمامی این اقدامات به بهانه تداوم جنگ صلیبی برای مسیحی کردن "کفار" یعنی مسلمانان (و با پول و سرمایه زرسالاران یهودی و فرقه های صلیبی، به ویژه شهسواران مسیح) که همان فرقه شهسواران معبد است (، انجام می شد. می دانیم که پرچم پرتغالی ها در لشکرکشی های دریایی شان به آفریقا و شرق پرچم سفیدی است که بر آن نقش صلیب سرخ درج شده است. این همان پرچم شهسواران معبد در زمان جنگ های صلیبی در شرق مدیترانه است.

10 اسطوره ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود

دو نمونه شهسواران تونوی و شهسواران معبد که عرض کردم، نشان می دهد که آرمانها و فرقه های صلیبی چه نقش بزرگی در ایجاد غرب جدید داشته اند. متأسفانه، ما به تبعیت از تاریخنگاری رسمی غرب، عادت کرده ایم که همیشه درباره نقش "رسانس" و "روشنگری" و "انقلاب صنعتی" و غیره و غیره در پیدایش تمدن جدیدی در غرب سخن بگوئیم. یعنی همانطور که مکتب خاصی در تاریخنگاری جدید غرب به ما القاء کرده است، پیدایش تمدن جدید غرب را یک فرآیند فرهنگی میدانیم که در آن عنصر عقلانیت و دانش و شکوفایی فرهنگ و دانش و هنر نقش اصلی را داشت. همه واقعیت این نیست و نقش تعصبات دینی، که حتی تا قرن نوزدهم در قالب آموزه های صلیبی تجلی می یافت، در پیدایش غرب جدید بسیار عظیم بوده است و در واقع نقش تعیین کننده داشته است. این نکته ای است که ما از آن غافلیم. در این فرآیند زرسالاران یهودی به عنوان واسطه میان اروپای غربی و سرزمینهای اسلام نقش بسیار مهمی داشتند که به نظر من تماماً تمامی ابعاد آن را معرفی نمی کنند.

- یعنی در واقع می شود گفت که تاریخنگاری غرب یک نگاه خاص و جهت دار را القاء میکند؟

شهبازی: ببینید، من از کتاب تاریخنگاری غرب صحبت نمی کنم بلکه اصطلاح تاریخنگاری رسمی غرب را به کار می برم. اصولاً بر تاریخنگاری جدید نیای غرب یک

مکتب خاص غلبه دارد که آن را تاریخنگاری رسم ی غرب نامیده ام. یعنی آن نوع نگاه به تاریخ که مورد تأیید و حمایت کانون های حاکمه و قدرتمند نیای غرب است و در مدارس و دانشگاه ها هم تدریس می شود و بخش مهمی از تاریخنگاری آکادمیک را شکل می دهد. ولی این همه تاریخنگاری غرب نیست. تحقیقاتی که این مکتب رسم ی را کاملاً بی اعتبار می کند فراوان است و خوشبختانه نیای پژوهش ی غرب از این نظر بسیار غنی است. ولی ما عادت کرده ایم که همیشه روایت های رسم ی و درس ی را بیاموزیم و این مایه تأسف فراوان است.

تجدیدنظرطلبان، مکتب تاریخ واقعی و اسطوره هالوکاست

- پس به نظر شما در این تاریخنگاری رسم ی مطالب بی کوه درباره یهودی ان عنوان می شود با واقعیت های تاریخی و تحقیقات ج [?] دی منطبق نیست؟

اسطوره ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود 11

شهبازی: همینطور است. یک نمونه معروف مسئله هالوکاست است یعنی ادعای قتل عام شش میلیون یهودی در دوران جنگ د [?] و م جهانی. رژه گارودی کتابی دارد به نام اسطوره های بنیانگذار صهیونیسم که به وسیله مرحوم مجید شریف به فارسی ترجمه شده و در ایران بازتاب وسیع داشته است. رژه گارودی در این کتاب نشان می دهد که "اسطوره هالوکاست" بی پایه است. باید عرض کنم که رژه گارودی مهم ترین کسی نیست که در این زمینه نظر داده است. شهرت کتاب او بیشتر به خاطر شهرت فردی گارودی به عنوان یک متفکر سیاسی جنجالی و صاحب نام است در حالی که کار او مکتبی

بر تحقیقات مورخینی است که در زمینه تاریخ جنگ د [?] و م جهانی مرجعیت و اعتبار علمی دارند.

در سال های اخیر علاقه مردم غرب به پدیده هالوکاست افزایش یافته است و تحقیقات نشان می دهد که حجم مطالب منتشر شده در رابطه با هالوکاست در دهه 1990 ده برابر دهه های 1940 و 1950 میلادی است. این موج علاقه به کشف حقایق تاریخی و مقابله با تبلیغات هالیوودی و ژورنالیستی و تاریخنگاری رسمی به ایجاد یک مکتب جدید تاریخنگاری انجامیده که به "تجدیدنظرطلبی" (رویزونیسم) یا "تاریخ

واقعی "معروف است.

معمولاً از پل رازینیه فرانسوی به عنوان بنیانگذار این مکتب یاد می‌کنند. رازینی ه در زمان جنگ د [2] وم جهانیه از اعضای جنبش مقاومت فرانسه بود که به وس یله گشتاپو دستگیر شد و به اردوگاه بوخنوالد اعزام گردید و تا پایان جنگ در اردوگاه های مختلف نازی زندانی بود. پس از جنگ وی عالی ترین نشان مقاومت را از دولت فرانسه دریافت کرد و سپس به عرصه تحقیقات تاریخی روی آورد، در زمینه جنگ د [2] وم جهانیه به تحقیق و انتشار کتاب پرداخت و از جمله به ترسیم وضع اسفناک اردوگاه های جنگی نازی دست زد. ولی او بتدریج در جریان تحقیق یقش به نظراتی رسید که تصویر رسمی را

کاملاً نفی می‌کرد. رازینیه اعلام کرد که اولاً، افسانه اتاق های گاز برای کشتار زندانیان - اعم از یهودی و غیر یهودی - مطلقاً صحت ندارد. ثانیاً، در دوران جنگ ه یچ سی یاستی از سوی آلمان برای کشتار جمعی یهودیان اروپا وجود نداشته است. ثالثاً، یهودی ان کشته 1 میلیون نفر هستند نه 6 میلی ون نفر و ای ن / شده در دوران جنگ بین 900 هزار تا 5 افراد مانند دیگران در جریان جنگ یا در اثر بیماری های مسری، به ویژه تیفوس، از بین رفتند. امروزه دو مورخ صاحب نام به عنوان مهم ترین هواداران مکتب تاریخنکاری واقع ی شناخته می شوند: اولی، دیوید ایروینگ انگلیسی است. ایروینگ مورخ بس یار معتبری است در حدی که برخی نشریات سرشناس انگلیسی نوشته اند ه یچ کس نمی تواند درباره جنگ د [2] وم جهانیه کار کند و پروفیسور ایروینگ را نادیده بگی رد. او اولین کسی

12 اسطوره ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود

است که خاطرات 75000 صفحه ای گوبلز را به دست آورد و روی آن کار کرد. ای ن خاطرات به مدت 50 سال برای مورخین ناشناخته بود و در آرشیوهای سری ارتش سرخ شوروی نگهداری می شد. ایروینگ پس از یک کار شش ساله بر روی اسناد سری شوروی سابق اولین بیوگرافی کاملاً مستنده یتلر را منتشر کرد با نام جنگ هیتلر که جنجال فراوان به پا نمود و کار وی را به دادگاه کشانید. ایروینگ در کتاب جنگ هیتلر مدعی است که اصولاً در دوران جنگ ه یچ نوعی از کشتار یهودیان (هالوکاست) در کار

نبوده است. ابروینگ نشان داد که مهم ترین اسناد جنگ د [۲] وم جها نی همه به طور مرموزی مفقود شده اند. بسیاری از یادداشت های روزانه سران آلمان و ایتالیا که تا مدتی پیش در آرشیوهای شوروی سابق و آلمان و سایر کشورهای اروپایی موجود بود به سرقت رفته و پنهان یا معدوم شده است. او از جمله اشاره می کند به یادداشت های روزانه موسولینی که زمانی موجود بود و اکنون نیست. ابروینگ معتقد است که اولاً، در آشویتس و سایر اردوگاه های نازی اتاق گاز وجود نداشته است. ثانیاً، هیتلر هیچ اطلاعی از وجود اتاق های مرگ و برنامه سازمان یافته برای کشتار یهودیان نداشته است. ابروینگ برای کسی که بتواند ثابت کند هیتلر از هالو کاست مطلع بوده جایزه ای به مبلغ 1000 پوند تعیین کرده است. (ثالثاً، یک توطئه جها نی وجود دارد که به مورخین اجازه تحقیق بیطرفانه و برکنار از پیشداوری در زمینه هالو کاست را نمی دهد. رابعاً، رقم شش میلیونی کشته یهودی در جنگ د [۲] وم صحت ندارد و تعداد مقتولین یهودی کمتر از یک میلیونی نفر است که در اثر بیماری یا در جریان جنگ، مانند دیگران، کشته شده اند نه در اثر طرح سازمان یافته امحاء جمعی. دومین مورخ سرشناس هوادار مکتب تاریخنگاری واقعی، رابرت فور یسون فرانسوی است. پروفیسور فور یسون و خانواده اش نیز، مانند رازینیه، در زمان جنگ از آلمانیه ها آزار فراوان دیده بودند. او مؤلف کتاب های متعددی است و ثابت می کند که اتاق گاز و سی یاست امحاء جمعی یهودی آن صحت ندارد. فرد صاحب نام دیگر در این عرصه فرد لوختر آمریکایی است. لوختر مورخ نیست بل که مهندس متخصص ساختمان زندان است. او برای تحقیق به لهستان رفت و در بازگشت گزارش 196 صفحه ای خود را منتشر کرد که به گزارش لوختر معروف است. او در این گزارش وجود اتاق های گاز را مکرر شد. او ثابت کرد که اتاق های گاز در آشویتس و سایر اردوگاه های لهستان پس از جنگ د [۲] وم جها نی با هدف جلب تورسم به وسیله حکومت کمونیستی لهستان احداث شده است. در این زمینه افراد سرشناس دیگری نیز کار کرده اند: گرمار رودلف مؤلف کتابی در انکار اتاق های گاز آشویتس است. ارنست زوندل کانادایی کتابی نوشته با عنوان آیا واقعاً شش میلیون نفر کشته شد هاند؟ دیوی د هوگان کتابی دارد با عنوان افسانه شش میلیون نفر. دکتر بروزات تحقیقی دارد درباره اسطوره ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود 13

اتاق های گاز در داخائو و اثبات م ی کند که نه در داخائو، نه در بوخنوالد و نه در سایر اردوگاه های آلمانی اتاق گاز برای کشتار یهودیان و سایر زندانیان وجود نداشته است. و بالاخره رژه گارودی، عضو جنبش مقاومت فرانسه در زمان جنگ دوم، است که او نی ز، بر اساس تحقیقات محققین پیشگفته، نشان م ی دهد که هالو کاست صحت ندارد و یک افسانه ساختگی است.

زرسالاران یهودی، آریایی گرایی و ظهور نازیسم

-یک نظر هم وجود دارد که اصولاً هیتلر را ثروتمندان یهودی به قدرت رسانیدند و نازیسم با پول و سرمایه آن ها علم شد برای تحقق اهدافی خاص.

شهبازی: بله. من در جلدهای بعدی کتابم به این مسئله هم خواهم پرداخت و نقش زرسالاران یهودی و بانکداران نیویورک و لندن و سازمان اطلاعاتی بریتانی (ا) اینتلجنس سرویس (را در پیدایش نازیسم و صعود آدولف هیتلر در آلمان بیان خواهم کرد. ای ن بحث مفصلی است و من تنها به آن اشاره کوتاهی می کنم:

موج آریایی گرایی که به پیدایش ناسیونال سوسیالیسم و نازیسم در آلمان انجامید، بر بنیاد مکتب آریایی گرایی قرن نوزدهم ش کل گرفت که با دستگاه استعماری بریتانی و الیکارشی پاریس هند پیوند نزدیکی داشت. مهم ترین فرقه مروج آریایی گرایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم فرقه تئوسوفی بود که یک سازمان شبه ماسونی به نام انجمن جهانی تئوسوفی ایجاد کرده و در هندوستان بسیار فعال بود. در رأس این سازمان گروهی ناشناخته به نام "استادان غیبی" جای داشتند و محل اجتماع آن ها "لژ سفید" نامیده می شد. این سازمان با پاریس و هند رابطه نزدیکی داشت و از این طریق بر

تجددگرایان ایرانی تأثیر فراوان بر جای نهاد. شیخ ابراهیم زنجانی، از رهبران تجددگرایی دوران مشروطه، رمان منتشر نشده ای دارد در چهار جلد به نام شراره استبداد که قهرمان اصلی آن یکی از این "استادان غیبی" است که فعالیت های یک محفل مخفی را در جریان انقلاب مشروطه ایران هدایت می کند. در این رمان، اعضای این سازمان یکی خود شیخ ابراهیم زنجانی است و دیگری سید حسن تقی زاده. استاد غیبی فوق هم کسی نیست جز اردشیر ریورتریور. در کتاب زرسالاران نقش تئوسوفیسم را اندیشه

سیاسی دوران مشروطه به طور مشروح بیان خواهم کرد.

طبق نظر تئوسوفیست ها، نژادی به نام "آریایی" وجود دارد که در طول تاریخ رسالت تمدن سازی را به دست داشته است و تمامی تمدن های بزرگ ساخته ای ن قوم است.

14 اسطوره ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود

اروپاییان نیز آریایی هستند و در دوران جدید این رسالت تمدن سازی به آن ها محول شده است. سازمان تئوسوفی را یک سرهنگ آمریکایی به نام کلنل آلگوت و یک زن روس به نام مادام بلاواتسکی تأسیس کردند که با کانون های استعماری رابطه نزدیکی داشتند. کلنل آلگوت نماینده تجاری راترفورهایس، رئیس جمهور وقت آمریکا، در هند بود. بعداً یک زن انگلیسی به نام آنی بزانت رهبری تئوسوفیست ها را به دست گرفت. خانم بزانت از نژاد بزرگ آریایی سخن می گفت و تمدن های بشری را به پنج تمدن اصلی تقسیم می کرد و همه را به آریایی ها منتسب می نمود: هند، بین النهرین، ایران، روم

و تمدن جدید اروپایی. آنی بزانت به صراحت می گفت که ه ای ن تمدن پنجم آریایی، یعنی تمدن جدید اروپایی، رسالت سروری بر جهان و استقرار یک امپراتوری جهانی را به عهده دارد.

این موج آریایی گرایانه را در سال های پس از جنگ جهانی اول اعضای خاندان چمبرلین دامن می زدند که اجداد آن ها از قرن شانزدهم از مدیران اصلی کمپانی های تجاری انگلیس بودند. هیتلر از درون این موج آریایی گرایی به وجود آمد و جالب است بدانیم که در جوانی با فردی به نام والتر اش تین رابطه نزدیک داشت. والتر اش تین، مقارن با دوران جوانی هیتلر و اقامت او در ویس، یک فراماسون فعال مدعی ارتباط با موجودات ماوراء طبیعی در وین بود و سازمان ماسونی پنهانی را بنیان نهاده و به ترویج عقاید آریایی گرایانه و تئوسوفیستی اشتغال داشت. هیتلر جوان به سازمان ماسونی اش تین پیوست و از نظر فکری به شدت از آن تأثیر گرفت. والتر اش تین بعدها، با نام "دکتر اشتین"، کتاب های متعددی درباره "رازوری آریایی" نوشت و نوعی آئین شیطان پرستانه را تبلیغ می کرد. در سال های جنگ دوم جهانی، دکتر اش تین در انگلستان اقامت داشت و

مشاور شخصی سر وینستون چرچیل و عضو سرویس اطلاعاتی بریتانیا بود. فرقه مشی کوک دیگری که در پیدایش ناز یسم آلمان تأثیر داشت و به طور مستقیم با تئوسوفیسم مرتبط بود، "انجمن تول" است که در سال 1912 تأسیس شد و مرکز آن در مونیخ قرار داشت. بنیانگذار این سازمان فردی است که با عنوان اشرفی "کنت هنریش فن سبااندروف" شهرت داشت و نام اصلی اش رودلف گلوئر بود. او در اوایل قرن نوزدهم در استانبول اقامت داشت و تاجری ثروتمند بود. گلوئر پس از بازگشت به آلمان، اندیشه "تول"، یعنی سرزمین مرموز و افسانه‌ای آریایی‌ها را باستان، را از کتاب آموزه‌های مادام بلاواتسکی وام گرفت، سازمان خود به نام "انجمن تول" را برپا کرد و هدف خویش را سروری "نژاد برتر" اعلام داشت. وی به جذب اعضای خانواده‌های اشرافی و ثروتمند و کارخانه‌داران آلمانی به این انجمن پرداخت و با اوجگیری جنبش انقلابی در آلمان، و به ویژه قیام کارگران باواریا، یک شبکه تروریستی به ریاست فردی 1923 ای ن سازمان به 300 فقره - به نام دیترایش اکارت ایجاد کرد. طی سال‌های 1919 عملیات تروریستی دست زد. مورخین "انجمن تول" را قدرتمندترین سازمان پنهانی آلمان در دوران صعود فاشیسم می‌دانند. یکی از اعضای این انجمن رودلف هس بود. زمانیکه هیتلر از طرف ضداطلاعات ارتش آلمان مأمور شد تا به "حزب کارگری" آلمان بپیوندد، چهل نفر از اعضای "انجمن تول"، با هدایت دیترایش اکارت، برای حمایت از او به عضویت این حزب درآمدند.

نقش سازمان اطلاعاتی بریتانیایی (اینتلینس سرویس) و شش بکه پنهان زرسالاران یهودی در صعود ناز یسم در آلمان را از طریق عملیات مرموز اینکناستریش لینکلن نیز می‌توان پیگیری کرد. تربیش لینکلن به یک خانواده ثروتمند یهودی ساکن مجارستان تعلق داشت و به عنوان یکی از توطئه‌گران بزرگ و مرموز نیمه اول قرن بیستم شهرت فراوان دارد. او در سال 1903 به انگلستان مهاجرت کرد، در سال 1910 نماینده مجلس عوام شد و زندگی مجللی در پیش گرفت. در سال‌های بعد، به همراه سیدنی رایل یهودی، مأمور اطلاعاتی نامدار دیگری انگل یس، در دسیسه‌های نفتی - سیاسی مرموز آن دوران به سود لیگارش یهودی و مجتمع نفتی رویال داچ شل نقش فعال داشت. در

آستانه جنگ اول جهانی، تریش لینکلن به عنوان نماینده اینتلجنس سرویس بریتانیایی با

سازمان اطلاعاتی آلمان وارد ارتباط شد. حداقل از اوایل سال 1919 به طور کامل در آلمان مستقر شد و در عملیات خرابکارانه و توطئه‌های گروه‌های افراطی فاشیستی نقش فعالی به دست گرفت. در این دوران، او یکی از عوامل اصلی پس‌پرده در سازماندهی و تحرکات گروه‌های اوباش موسوم به "لشکر آزاد" بود که از درون آن حزب نازی زائیده شد. یکی از اقدامات این گروه‌ها قتل فجیع رزا لوکزامبورگ و کارل لیکنخت، از رهبران انقلابی آلمان، و ترور و قتل والتر راتنو، وزیر خارجه آلمان، است که سیاست‌های وی مطلوب کانون صهیونیستی حاکم بر بریتانیا نبود. توجه کنیم که هم رزا لوکزامبورگ و هم والتر راتنو یهودی بودند. پدر والتر راتنوب نیانگذار کمپانی معروف است. در همین زمان بود که فعالیت سیاسی هیتلر آغاز شد و وی به عنوان مأمور AEG مخفی سازمان ضد اطلاعات ارتش آلمان، و در رابطه با برخی رهبران افراطی نظامی چون ژنرال لودندروف، گروه کوچک خود را تأسیس کرد؛ همان گروهی که بعداً به "حزب ناسیونال سوسیالیست کارگری آلمان" نازی (بدل شد. در نوامبر 1923 ژنرال لودندروف و هیتلر کودتای نافرجامی را ترتیب دادند که به "کودتای مونیخ" معروف است. امروزه مورخین می‌دانند که یکی از گردانندگان طرح‌های متعدد کودتای ژنرال لودندروف و هیتلر همین آقای تریش لینکلن بوده است. تریش لینکلن بعداً در بندر شانگهای مستقر شد، نام چینی "چائو کونگ" را بر خود نهاد، سر خود را تراشید و 12 ستاره کوچک بر پوست جمجمه‌اش داغ زد، به عنوان راهب بودایی صومعه‌ای به راه انداخت و گروهی مرید وفادار در پیرامون خویش گرد آورد.

اسطوره ده سبط گمشده بنی اسرائیل

- شما در کتاب زرسالاران علاوه بر هالوکاست درباره اسطوره‌های دیگری که یهودیان رواج داده‌اند نیز بحث کرده‌اید.

شهبازی: همینطور است. تجدیدنظرطلبان و پیروان مکتب تاریخ واقع‌گرای در غرب

توجه‌شان تنها به یک اسطوره سازنده صهیونیسم معطوف است و آن اسطوره

هالوکاست است. من در جلد اول کتاب زرسالاران بخش مفصلی را به تاریخ تک‌وین

اسرار یهود و اواخرالزمان

یهودیت و اندیشه‌های یاسی یهود اختصاص داده‌ام و در تحقیر خود به شی اسطوره تاریخی رسیدیم و معتقدیم که مجموع این شی اسطوره است که اندیشه‌های یاسی صهیونیسم را می‌سازد. و نشان داده‌ام که هر شی اسطوره فوق‌از‌بن‌جلی است. بنابراین، جعل‌یاتی مثل هالوکاست در اندیشه‌های یاسی یهود ریشه تاریخی کهن دارد و فرهنگ و روانشناسی قومی خاص را می‌سازد که روح و جوهر آن ادعای مظلومیت و آوارگی تاریخی است.

در بررسی تاریخ یهودیت به این نتیجه رسیدیم که با دیدن دو مفهوم بنی اسرائیل و یهودیت به طور ج ² دی تفاوت قائل شویم. این تفاوت در گذشته هم در فرهنگ اسلام و هم در فرهنگ اروپایی وجود داشته است. در متون ما هم یسه‌میان بنی اسرائیل و یهود تفاوت قائل شده‌اند و در دوران جدید ایرانیان واژه کلیمی را به کار می‌بردند که به معنی

پیروان موسی کلیم‌الله (ع) است و شامل تمامی بنی اسرائیل می‌شود نه یک قبیله خاص آن. در اروپا هم تا اواخر قرن نوزدهم یهودی‌ان با نام اسرائیلی‌های عبرانی شناخته می‌شدند و حتی زمانی که در سال 1860 سازمان خود را در پاریس تأسیس کردند نام آن را "آلیانس اسرائیلی" گذاشتند نه آلیانس یهود. ولی از دهه‌های 1880 و 1890 میلادی خود یهودیان اروپا تماماً شروع کردند به استفاده از واژه یهود. برای همین است که هر تزل کتاب معروف خود را، که در سال 1895 نوشت، دولت یهود نامی د نه دولت اسرائیل.

توجه کنیم که بنی اسرائیل به مجموع 12 سبط (فرزندان یعقوب) 12 قبیله‌ای اطلاق می‌شود که یک قوم واحد را می‌ساختند. این قبایل دوازده‌گانه عبارت بودند از: روبن، شمعون، لوی، یهودا، یساکار، زبولون، دان، نفتالی، جاد، اشیر، یوسف و بنی‌امین.

بعد از مرگ یوسف قبیله او میان دو پسرش تقسیم شد و دو قبیله مناسه و افرائیم به وجود آمد. مناسه و افرائیم قدرتمندترین و ثروتمندترین قبایل بنی اسرائیل بودند و به علت علاقه یعقوب به پسر محبوبش، یوسف، بهترین اراضی بنی اسرائیل را در تملک داشتند. قبیله یهودا پست‌ترین و نامرغوب‌ترین اراضی را در تملک داشت و به این دلیل

اسرار یهود و اواخرالزمان

برخی زبان شناسان نام "یهودا" را به معنی صاحب زمین پست و نامرغوب می دانند. در سال 928 پیش از میلاد قوم بنی اسرائیل به دو دولت تقسیم شد که با هم اختلاف و تعارض داشتند: یکی دولت مستقر در اراضی شمالی بود که ده قبیله بنی اسرائیل به رهبری سبط افرائیم و خاندان یوسف تأسیس کردند و دیگری دولتی بود که به وسایل قبایل یهودا و بنیامین ایجاد شد و رهبری آن با سبط یهودا بود. از این پس تاریخ بنی اسرائیل را اختلاف و رقابت و جنگ می نامند و به تعریبی آن دو خاندان یوسف و یهودا، رقم می زند. دولت اسباط ده گانه شمالی دولت افرائیم خوانده می شد و پایتخت آن در شهر سامریه بود و دولت دو سبط جنوبی یهودیه نام داشت و پایتخت آن در بیت المقدس (اورشلیم) بود. موجودیت دولت افرائیم تا سال 208 پیش از میلاد ادامه یافت. کشفیات باستان شناسی ثابت می کند که دولت افرائیم بسیار مهم تر از دولت یهودیه بود و به دلیل همسایگی با دولت آرامی دمشق و دولت های کنعانی (فنیقی) صورتی بسیار مهم و تجاری برجسته ای داشت ولی دولت یهود اهمیت نداشت. کهن ترین کتیبه ای که به دست آمده و نام شاه یازدهمین پادشاه در آن درج شده، لوح استوانه ای شلمنصر سوم، پادشاه آشور، است. جالب است بدانیم که این قدیم ترین کتیبه ای است که نام شاه یازدهمین پادشاه در آن یافت شده است. این کتیبه نشان می دهد که دوازدهمین پادشاه کمران دولت های شرق مدیترانه، به رهبری بن حداد (شاه آرامی دمشق)، اتحادیه ای علیه امپراتوری توسعه طلب آشور ایجاد کرده بودند. یکی از آن ها اخاب اسرائیلی است و دیگری جناب عرب. در این کتیبه نام یازدهمین پادشاه یهود در میان نیست و این نشان می دهد که در آن زمان دولت یهودیه اهمیت نداشت. با شروع توسعه طلبی امپراتوری آشور به سمت غرب، دولت یهود رویه ای خائنه علیه دولت قبایل ده گانه شمالی بنی اسرائیل و دولت آرامی دمشق در پیش گرفت، خود را به آشور نزدیک کرد و سرانجام آشور را به حمله به دولت های دمشق و افرائیم تحریک نمود. ابتدا، در سال 732 پیش از میلاد، دمشق به تصرف آشوری ها درآمد و مردم آن به اسارت درآمدند و سپس، در سال 720 پیش از میلاد، در زمان سلطنت سارگون دوم در آشور، به حیات دولت افرائیم پایان داده شد. به این ترتیب، با توطئه سران قبیله یهودا ده قبیله بنی اسرائیل سرنوشتی شوم یافتند. بخشی از سکنه دولت

افرائیم و شهر سامریه، که کتیبه های آشوری شمار آن ها را 27290 نفر ذکر کرده،
18 اسطوره ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود

به عنوان اسیر به بخش های شرقی دولت آشور انتقال داده شدند. من در جلد 1 [?] اول
کتاب

زرسالاران نشان داده ام که این رقم نمی تواند شامل تمام ی اتباع دولت افرائیم باشد بل ک

ه

بخش بزرگ تری از آن ها به عنوان اسیر و برده در زیر و غ و سلطه دولت یهود قرار
گرفتند. بعدها هم در متون عهد عتیق و هم در فقه تلمودی با مفاهیم "غلام عبرانی" و
"کنیز عبرانی" مواجه می شویم. منظور همان اعضای سایر قبایل بنی اسرائیل است که به
اسارت یهودیان درآمده اند. مثلاً در جایی از عهد عتیق می خوانیم که در زمان محاصره
بیت المقدس به وسیله بخت النصر، شاه یهود برای جلب حمایت مردم شهر فرمانی صادر
می کند و دستور آزادی غلامان و کنیزان عبرانی را می دهد. یعنی تا آن زمان هنوز
گروهی از اعضای دهگانه شمالی بنی اسرائیل در مقام اسرای یهودیان جای داشتند.

این خلاصه ماجرای تهاجم آشور به سرزمین ده قبیله شمالی بنی اسرائیل است طبق
مدارک معتبر تاریخی. ولی بعدها، و به نظر من در اواخر قرن د [?] و م یلادی، این ماجرا
به کلی تحریف می شود و یهودیان با جعل تاریخ آن را به اسطوره "ده سبط گمشده
بنی اسرائیل" تبدیل می کنند. یعنی سرنوشت شوم و مظلومیت قبایل دهگانه بنی اسرا
ئیل

را، که یهودیان در ایجاد آن نقش اصلی داشتند، به سود خود م صادره می کنند و مدعی
می شوند که در جریان حمله آشور تمام ی ده قبیله شمالی به اعماق امپراتوری آشور
انتقال داده شده و به این ترتیب گم شدند. بر این اساس، نوعی ای دئولوژی مسیحایی
(هزاره گرا) شکل می گیرد. طبق این اسطوره در جریان حمله آشور اسباط دهگانه در
جهان آواره شدند و در نقاطی ناشناخته سکنی گزیدند و پای آن دوران طولانی آوارگی

ی

"اسباط دهگانه" و پدیدار شدن ایشان سرآغاز ظهور "مسیح" از تبار داوود (و استقرار
دولت جهانی یهود است).

اسرار یهود و اواخرالزمان

این اولین اسطوره ای است که اندیشه و فرهنگ سیاسی یهودیت جدی در آن گنجانده شده است. در کتاب زرسالاران نشان داده ام که هم در دوران جنگ های صلیبی و هم در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی از اسطوره اسباط گمشده بنی اسرائیل به عنوان یک انگیزه مذهبی برای تحریک مردم مسیحی اروپا به جنگ با عثمانی و یا به تشدید تحریکات استعماری در قاره آمریکا استفاده سیاسی فراوان شد. یکی از معروفترین نمونه ها، ماجرای ظهور دیوید روبنی در اوایل قرن شانزدهم است که هدف از آن تحریک احساسات دینی مردم ساده مسیحی و ایجاد یک جنگ صلیبی جدی علیه عثمانی بود. در زمانی که سلطان سلیمان خان عثمانی (سلیمان قانونی) تهاجم بزرگ خود را به غرب اروپا را آغاز کرده و قلمرو دولت عثمانی را به نزدیکی شهر وین رسانیده بود، یک یهودی به نام دیوید روبنی وارد بندر وین شد و ادعای کند فرمانده کل ارتش قبایل گمشده بنی اسرائیل است که در منطقه خیبر عربستان حاکم است. اسطوره ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود 19

میکنند و این دولت تاکنون ناشناخته بوده است! سران یهودیان و نیز میهماندار و مبلغ این سفیر نظامی می شوند و او را نزد پاپ کلمنت هفتم می برند. جالب اینجاست که پاپ هم ادعای دیوید روبنی را می پذیرد و با او پیمانی امضا می کند. دال بر اتحاد جهان مسیحیت با دولت بنی اسرائیل علیه مسلمانان. این کلمنت هفتم از خانواده زرسالار و صراف مدیچی فلورانس است و پاپ بدنام و دسیسه گری است. خلاصه، روبنی حدود یک سال با شکر تمام در دربار پاپ مقیم می شود و به کمک اعضای خانواده یهودی آبرابانل به شهرهای ایتالیا سفر می کند و غوغا و شور دینی عجیبی ایجاد می کند. زی را طبق اعتقادات دینی یهودیان و مسیحیان پیدا شدن اسباط گمشده بنی اسرائیل مقدمه ظهور مسیح است. این ماجرا به شکلی کاملاً روشن یک سناریوی اطلاعاتی است که با همدستی زرسالاران یهودی و پاپ و دربارهای پرتغال و اتریش طراحی و اجرا شد. ولی در تاریخنگاری رسمی غرب و در تاریخنگاری یهود تمامی دلدارند که آن را یک ماجرای مرموز و غیرقابل توضیح جلوه دهند.

در قرن هفدهم هم این استفاده سیاسی از اسطوره اسباط گمشده بنی اسرائیل ادامه می یابد. در این زمان بخش مهمی از فعالیت چاپخانه های بندر آمستردام، که به مرکز

یهودیان جهان تبدیل شده و نقش‌ی مشابه نیویورک امروز داشت، به اشاعه آرمان ظهور قریب الوقوع مسیح و افسانه ده سبط گمشده ب‌نی اسرائیل اختصاص داشت. مثلاً، اسحاق لاپیرر، متفکر مسیح‌یاسی یهودی الاصل فرانسه که یکی از مروجین او لی‌ه‌صه یونیسف در اروپای قرن هفدهم بود، چنین تبلیغ می‌کرد که بای‌د به جستجوی "اسباط گمشده" پرداخت و قوم ب‌نی اسرائیل را گرد آورد. سپس، بای‌د مسیحیان و یهودیان متحد شوند و به کمک پادشاه فرانسه سرزمین "صه یون" را تسخیر کنند. احیاء دولت صه یون در فلسطین راه "پیروزی نهایی مسیحیان" را بر مسلمانان هموار خواهد کرد و امپراتوری جهانی پدید خواهد ساخت که مرکز آن در اورشلیم است.

در قرن هفدهم، اسطوره اسباط گمشده و مسیحگرایی یهودی از زمان انقلاب پوریتانی و پیدایش فرقه‌های دینی جدید در انگلستان تأثیر بزرگی بر جای نهاد. در ترویج این موج یک اندیشمند یهودی ساکن آمستردام به نام مناسه بن اسرائیل تأثیر فراوان داشت و او بود که اسطوره اسباط گمشده ب‌نی اسرائیل را به یک ابزار دینی قوی در جهت فعالیت کمپانی‌های ماوراءبحار هلندی-انگلیسی و ایجاد کلنی در آمریکا شمالی تبدیل کرد. مناسه در سال 1650 رساله‌ای به لاتین در آمستردام منتشر کرد به نام امید اسرائیل؛ اسباط ده‌گانه بنی اسرائیل در آمریکا. این رساله را موسس وال، از نویسندگان معروف عصر کرومول، به انگلیسی ترجمه کرد و دکترا جان دوری، دوست مناسه، آن را در لندن منتشر نمود. این رساله مهم و جنجالی مناسه به مسئله حضور 120 اسطوره‌ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود

"اسباط گمشده ب‌نی اسرائیل" در "دنیای جدید" قاره آمریکا (اختصاص دارد). در این کتاب، گزارش‌های یک مارانوی پرتغالی به نام آنتونی مونتزینوس به چاپ رسیده که نام واقعی او هارون لوی است. مونتزینوس گویا در جریان گشت و گذار خود در آمریکای 1642، تصادفاً در اکوادور به قبیله‌ای برمی‌خورد که مناسک - جنوبی در سال‌های 1641

دینی یهودیان را به جای می‌آورند. او در کاوش بیشتر درمی‌یابد که اینان اعضای قبا

ل

روبن و لوی، از اسباط ده‌گانه "گمشده"، هستند. مونتزینوس در سال 1650، در جری آن

اسرار یهود و اواخرالزمان

سفر برزیل، فوت ک رد ول ی سران یهود ی آمستردام بر صحت گزارش او گواهی می دادند. مناسه این ماجرا را با نقل قول هایی از عهد عتیق در آم یخت که در آن پای ان

پراکندگی ب نی اسرائیل سر آغاز اعاده سلطنت مسیح عنوان شده بود. طبق این نظریه، تا

بقایای اسباط ب نی اسرائیل یافت نمی شدند مسیح ظهور نمی کرد. کتاب مناسه به پرتغالی

و زبان های دیگر نیز منتشر شد، در محافل فرهنگ ی اروپا انعکاس گسترده یافت و نویسندگان انگلیسی چون توماس توروگود و سر حمون لسترنج کتاب هایی درباره آن در لندن منتشر کردند.

هدف از این جعلیات و تبلیغات از یکطرف تحریک انگیزه های دینی مردم ساده مسیحی بود بر ای مهاجرت به قاره آمریکا و از طرف دیگر تشویق قدرتمندان و ثروتمندان غربی به مشارکت بیشتر در غارت قاره آمریکا. بر پایه همین موج بود که کمپانی هایی مستعمراتی مانند کمپانی پلیموت و کمپانی خلج ماساچوست تأسیس شد و مستعمرات شرق آمریکای شمالی موسوم به نیوانگلند پدید آمد.

اسطوره تبعید یهودیان به بابل

دومین اسطوره ای که اندیشه سیاسی یهودیت جدید را شکل می دهد اسطوره تبعید بابل است. ببینیم واقعیت تاریخی چه بود؟

حدود یک قرن و نیم بعد از انهدام دولت افرائیم، اتحادیه ای از ایرانیان و کلدانیان علیه آشور شکل گرفت و به حیات این امپراتوری پایان داد. به این ترتیب جغرافیای

سیاسی منطقه شکل جدیدی یافت. در شرق منطقه اتحاد قدرتمند ایران و دولت کلدانی (بابل) بین النهرین قرار داشت و در غرب مصر و بقایای دولت آشور و متحدین آنها. ازدواج معروف بخت النصر، پادشاه بابل، با ام تیس، دختر هووخشتر، پادشاه ماد، به همین دلیل بود. در این زمان، در ادامه همان پیوندی که از زمان انهدام دولت قبایل ده گانه بنی اسرائیل میان قبیله یهودا و امپراتوری آشور شکل گرفته بود، دولت کوچک یهود

اسرار یهود و اواخرالزمان

متحد مصر و آشوری ها به شمار می رفت و در زمان بخت النصر شاه یهود منصوب و دست نشانده فرعون مصر بود . بتدریج، اتحادیه ایران و بابل قدرت گرفت و مصر را شکست داد و از این پس دولت یهود به جای مصر خراجگزار دولت بابل شد . سه سال بعد، مجدداً مصری ها اتحادیه ای علیه بابل و ایران تشکیل دادند و دولت های کوچک فلسطینی و کنعانی منطقه و دولت یهود را به این اتحاد وارد کردند.

در همین جا باید توضیح بدهیم که فلسطینی های باستان هیچ ربطی به مردم کنونی فلسطین ندارند . این نام را یهودیان و استعمارگران انگلیسی در زمان جنگ جهانی اول بر روی مردم این منطقه گذاشتند تا به این ترتیب اسطوره های دینی را زنده کنند و تعارض منطقه را مانند دوران باستان تعارض میان بانی اسرائیل و فلسطینی ها جلوه دهند. در دوران عثمانی، منطقه کنونی فلسطین جزء استان سوریه به مرکزیت دمشق بود و کل منطقه سوریه خوانده می شد.

بعد از تشکیل این اتحادیه به رهبری مصر، در سال 598 پیش از میلاد ارتش مشترک بابل و ایران به منطقه شرق مدیترانه لشکر کشید و شاهان و رجال هوادار مصر در دولت های فوق را به بابل انتقال داد و هواداران خود را از میان بزرگان بومی ای ن دولت ها به قدرت رسانید . یکی از این تبعیدیان یهوایکین شاه جوان دولت یهود بود به همراه مادرش، به نام نحوشتا، که زن قدرتمندی بود . ورود یخ تالانصر به اورشلیم به آرامی و بدون خونریزی انجام شد و در عهد عتیق سخنی از قتل و غارت و کشتار در میان نیست . بخت النصر خاندان سلطنتی یهود را بر کنار نکرد بلکه عموی شاه یهود، به نام صدقیا، را به عنوان نایب السلطنه در اورشلیم منصوب کرد . این ماجرا دستمایه تبلیغات فراوان یهودیان شده که به اسطوره آوارگی و تبعیدی در بابل تبدیل گردیده است . امروزه، اکتشافات باستان شناسی و کشف آرش یوهای بابل باستان آشکار ساخته که این "تبعیدیان"، برخلاف سده ها تبلیغات یهودیان، "اسیر" نبودند . یهوایکین، مادرش و بزرگان یهودی، به سان شاهان و بزرگان دولت های صور و غزه و اشقلون و اشدود، در بابل زندگی شاهانه داشتند . صدقیا، در اورشلیم، تنها نایب السلطنه به شمار می رفت و بخت النصر همچنان یهوایکین را به عنوان "شاه یهود" به رسمیت می شناخت و محترم می داشت . املاک پهناور یهوایکین و بزرگان و کاهنان یهودی در سرزمین یهود محفوظ

اسرار یهود و اواخرالزمان

بود و به وسیله کارگزاران شان اداره می شد. اشراف تبع یدی یهود در بابل بطور منظم و آشکار با اورشلیم رابطه داشتند و اوامر یهودی اکین در دولت یهود مطاع بود. زندگی مجلل شاه یهود در بابل و مقام شامخ او در دربار بخت النصر چنان است که به برخی از محققین حتی معتقدند که او را به تبع ید نبردند بلکه خودش برای گریز از بحران های سرزمین اش داوطلبانه در تحت حمایت پادشاه بابل می زیست.

مدتی بعد، مجدداً مصر قدرت گرفت و سی یاست تهاجمی علیه بابل و ایران را شروع کرد و باز دولت های کوچک سواحل شرقی مدیترانه با این سی یاست همگام شدند. در نتیجه، در سال 587 پیش از میلاد بار دیگر بخت النصر به سوی غرب لشکر کشید و در جریان جنگ با مصر در تابستان سال 586 پیش از میلاد اورشلیم را اشغال کرد.

توجه کنیم که در این لشکرکشی اولاً دولت های ایران و بابل متحد بودند و در قشون بخت النصر، داماد پادشاه ماد، ایرانی ها حضور داشتند. در _____ عهد عتیق به صراحت

از "سواران پارس" و "سرداران کلدانی" نام برده شده که در حمله به اورشلیم شرکت داشتند. ثانیاً، لشکرکشی بخت النصر همزمان بود با شورش سکنه شهر اورشلیم علیه خاندان سلطنتی یهود و همین مردم بودند که، به تصریح عهد عتیق، فرستاده های نزد بیخ تالنصر اعزام کردند و خواستار لشکرکشی او به اورشلیم و ساقط کردن حکمرانان وقت شدند. در کتاب زرسالاران در این باره بحث کرده ام و نشان داده ام که سقوط اورشلیم پیامد بحران اجتماعی عمیقی بود که قبل از سومین لشکرکشی بخت النصر به منطقه سبب ظهور پیامبری به نام ارمیاء شد. در متون دینی و تاریخی موسوم به عهد عتیق، ارمیاء نبی پیامبری محترم و بزرگ است. "کتاب ارمیاء نبی" از بهترین و زیباترین و مهم ترین بخش های عهد عتیق است و خواندن آن را جداً توصیه می کنم. در آن زمان شاه و خانواده سلطنتی یهود به سنن یکتاپرستی موسوی وفادار نبودند و فساد گسترده ایشان را فراگرفته بود. مثلاً، ارمیاء، که به قبیله بنیامین تعلق داشت، خطاب به حکمرانان یهود و سران قبیله یهودا می گوید: ای یهودا، در هر شهری یک خدا به پا کرده ای و به تعداد خدایان های اورشلیم محراب برای انجام کارهای شرم آور و حتی برای پرستش

اسرار یهود و اواخرالزمان

بت بعل . او به این دلیل یهودا را < قبیله شیر > می خواند . ارمیاء ن بی به شدت هوادار بابل

و بخت النصر بود و مخالف اتحاد سران یهود با فرعون مصر . جالب تر اینجاست که ارمیاء ن بی بخت النصر را به عنوان فرستاده خدا معرفی می کرد که مأموری ت او منهدم

کردن بت پرستی در مصر است و به صراحت مردم را به تابعیت از بخت النصر و دولت بابل دعوت می کرد.

به هر حال، در زمان محاصره اورشلیم ارمیاء مورد آزار اشراف و کاهنان یهودی قرار گرفت و در چاه ی زندانی شد و نزد یک بود به قتل برسد . ولی با سقوط شهر بلافاصله بخت النصر یکی از سرداران خود را برای نجات او فرستاد . بخت النصر ارمیاء را مورد احترام فراوان قرار داد و حتماً خواست که او را با خود به بابل ببرد و ارمیاء نپذیرفت و ترجیح داد در میان مردم خود بماند.

خاندان سلطنتی یهود در بابل به زندگانی خود ادامه دادند و پس از مرگ بخت النصر وضع آن ها حتی به تر از گذشته شد . پس از مرگ بخت النصر سه پادشاه در بابل به قدرت رسیدند تا سرانجام نوبت به فردی از قبایل آرامی به نام نبونی دوس رسید که

می خواست دینی بجز دین مردم بابل را بر آن ها تحمیل کند . در این زمان به علت اختلاف میان مادها و پارس ها نفوذ ایران در بابل به حداقل رسید و به جای آن نفوذ مصر افزایش یافته بود . سرانجام نبونی دوس با مصر علییه ای ران متحد شد ولی در بهار سال 539 پیش از میلاد ایرانیان به فرماندهی کوروش هخامنشی به بابل لشکر کشیدند و بدون هیچ درگیری ج ۲ دی نبونی دوس را، که منفور مردم بابل بود، خلع کردند . کتیبه ها

بابلی از کوروش به عنوان ” ناجی بابل “ یاد می کند زیرا نبونی دوس به دلیل ستمگری و غارت اموال مردم حتی مورد نفرت خدایان خویش قرار گرفته بود.

در اینجا باید اضافه کنم که مورخین یهودی تصویری بس یار تحریف شده از کوروش ساخته اند و کوشیده اند تا میان اشراف یهود و کوروش نوعی پیوند نزدیک ایجاد کنند.

توجه کنیم که نه تنها در کتیبه استوانه ای کوروش به مناسبت فتح بابل، که ه در سال 1879 میلادی به وسیله هرمز رسام کشف شد و هم اکنون در موزه بریتانیا است، بل که در تمامی سنگ نبشته های ایران آن عصر نامی از یهودی ان نیست و در منابع یونانی هم هیچ اشاره ای به رابطه کوروش با یهودیان نشده است. این نکته ای است که بن گوریون رئیس جمهور پیشین اسرائیل نیز در یکی از مقالاتش به آن توجه کرده است.

در واقع، در زمان فتح بابل، خاندان سلطنتی و اشراف یهودی اسیر و برده نبودند که کوروش آن ها را نجات دهد. آن ها، چنان که گفتیم، زندگی پرتجمل و راحتی داشتند و در دوران بنو نیدوسی می توانستند به اورشلیم بازگردند و لی این کار را نکردند. البته کوروش هم اجازه داد که آن ها به بیت المقدس بازگردند و لی آن ها چنین نکردند. تنها یکی از شاهزادگان یهودی به نام زروبابل (زاده بابل) در رأس گروهی از اشراف و کاهنان بر ای بازسازی معبد سلیمان سفری بس یار پرتجمل به اورشلیم کرد و لی این گروه بعد از مدت کوتاهی به بابل بازگشتند. مدارک تاریخی ثابت می کند که خاندان سلطنتی یهود ترجیح دادند به جای بازگشت به سرزمین خود در شهرهای بزرگ و دربار ایران ساکن شوند و به همین دلیل در دوران هخامنشی در میان ایرانیان مستحیل شدند و نسل آن ها کاملاً منقرض شد. ادعای سران بعدی یهودیان که خود را از نسل خاندان داوود و شاهان یهود می خوانند صحت ندارد و در کتاب زرسالاران نشان داده ام که این جعل در اواخر قرن دهم و اوایل قرن سوم میلادی به وسیله یهودا ناسی صورت گرفت.

در دوران هخامنشیان به مدت دو قرن سرزمین سوریه و فلسطین جزء ایران است و اشراف یهودی در دربار ایران حضور دارند. گفتیم _____ که یهودیان تصویری تحریف شده از

کوروش کبیر به دست می دهند. بررسی دقیق در عهد عتیق نشان می دهد که ه مأموریان زروبابل بر ای بازسازی معبد سلیمان با مخالفت مردم شهر، که مخالف اعاده حاکمیت 24 اسطوره ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود

اشراف و کاهنان یهودی بودند، مواجه شد و به همین دلیل کوروش دستور متوقف کردن آن را صادر کرد. بنابراین، کوروش علاقه خاصی به اشراف و کاهنان یهودی نداشت و نظر مردم اورشلیم و ایالت یهود را بر خواست خانواده سلطنتی و اشراف یهودی ترجیح

اسرار یهود و اواخرالزمان

داد و به همین دلیل بازسازی معبد سلیمان را متوقف کرد. بازسازی معبد تنها در سال ۱۰۰۰م و سلطنت داریوش اول از سر گرفته شد.

اقتدار اشرفیت یهود در ایران نه از زمان کوروش کبیر و داریوش اول بلکه از زمان شروع شدن که یک زن دسیسه گر یهودی به نام استر با راهنمایی پسرعمویش به نام مردخای از طریق مکر و حیله و طبق نقشه قبلی همخواه خشا یارشا شد، خود را در مقام ملکه ایران جای داد و کمی بعد به قتل عام فجیع هابمان و زری و بزرگان ایران دست زد که مخالف نفوذ یهودیان بودند. داستان این دسیسه عجیب و کشتار خونین در "کتاب استر" به یادگار مانده و اولین و بزرگترین اسطوره تاریخی در زمینه دسیسه هگری

سیاسی و اطلاعاتی و نفوذ است. در "کتاب استر" با قساوت و توحش عجیبی از کشتار بزرگان ایران به دستور استر و مردخای یاد می شود. طبق مندرجات این کتاب، یهودی آن ۷۵ هزار نفر از بزرگان ایرانی را در گروه های بزرگ ۵۰۰ و ۳۰۰ نفره در سراسر ایران به دار کشیدند و پس از هر کشتار به جشن و شادمانی پرداختند. از جمله این مقتولین ده پسر هابمان وزیر است که در شهر شوش به دار آویخته شدند. آرامگاه استر و مردخای در ایران است و در طول قرون اخیر بارها به وسیله لیگارشی یهودی بازسازی و ترمیم شده است. بعد از این کودتای خونین اشرف یهودی در ایران قدرت فراوانی به دست می آوردند و در دوران سلطنت اردشیر اول، پسر خشا یارشا، کاهنی به نام عزرا

کاتب را از سوی خود به عنوان حاکم دینی ایالت یهود منصوب می نمایند ولی خود در پایتخت و شهرهای بزرگ ایران باقی می ماندند و بتدریج در مردم این سرزمین مستحیل می شوند. چرا؟ چون ب هقول تلمود، چون شهر شوش را دیدند به خود گفتند اینجا از سرزمین اسرائیل بهتر است و هنگامی که به شوشتر رسیدند گفتند اینجا از سرزمین اسرائیل دو چندان بهتر است!

در کتاب زرسالاران نشان داده ام که اسطوره استر بعدها سمرشقی لیگارش یهودی شد و بارها در تاریخ تکرار گردید. از همین طریق بود که زرسالاران یهودی نفوذی فوق العاده در عثمانی کسب کردند یعنی زنی به نام نوریانو سلطان را به همسری سلیم،

اسرار یهود و احوالزمان

پسر هرزه سلطان سلیمان خان ، در آوردند و بعد از طری ق دس یسه سا یر شاهزادگان عثمانی را به قتل رسانیدند و سلیم د ۲۰۰م را سلطان کردند. نوریانو سلطان یهودی ه مادر سلطان مراد سوم است . این کانون مسؤل جنگ های ایران و عثمانی از زمان سلیم د ۲۰۰م است . در اروپا ی جدید یکی از معروف ترین نمون ه ها، وارد کردن زنی زیبا به نام اوژن ی

25 به خوابگاه ناپلئون سوم است که مل که فرانسه شد و موقع یتی بی رقی ب برای خانواده روچیلد کسب کرد . در حرمسر ای آقا محمد خان قاجار و فتحعلی شاه قاجار هم زنی یهودیه به نام مریم خانم را می شناسیم که در کنار حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله (صدر اعظم یهودی تبار و نیای خاندان قوام شیرازی (نقش مهمی در دس یسه های سیاسی آن زمان ایفا نمود) . آقا محمد خان خواجه بود و لی حرمسرا داشت . (از این نمون ه ها فراوان است .

اسطوره "دیاسپورا" یا آوارگی

سومین اسطوره تاریخی که اندیشه و روانشناسی و فرهنگ سیاسی یهودیت جدیدی را شکل می دهد، اسطوره دیاسپورا است . یعنی مدعی اند که در سال 70 م یلادی رومی ها

معبد سلیمان را به آتش کشیدند و یهودیان را از اورشلیم و ایالت یهودیه بیرون کردند و به این ترتیب دورانی طولانی آغاز شد که آن را "دیاسپورا" دوران تبعید، پراکندگی و آوارگی (می نامند که تا به امروز ادامه دارد . این اسطوره نی ز فاقد هرگونه پای ه واقع ی است و یک افسانه به کلی جعلی است . در کتاب زرسالاران درباره ای ن اسطوره نی ز به طور مفصل بحث کرده ام و نشان داده ام که دوران دیاسپورا در واقع دوران تک وین و پیدایش یهودیت جدید است یعنی یهودیتی که در زیر رهبری ایگاریسی حاخامی و بر اساس فقه تلمودی به عنوان یک سازمان جهانوطنی عمل می کند . برخی محققین معتبر یهودی، مثل الن مایلر حاخام آمریکایی ، همین نظر را دارند و پی دایش پدی ده ای به نام "قوم یهود" را از اواخر قرن اول م یلادی و در پیوند با ظهور حاخامیم و فقه حاخامی می دانند که بعداً در تلمود مدون شد .

پدیده ای که در کتاب زرسالاران آن را انقلاب مسیحیت نامیده ام، تأثیرات عظیمی بر

اسرار یهود و اواخرالزمان

سرنوشت جهان و از جمله یهودیت داشت . در زمان ظهور عیسی مسیح (ع) اشرافیت یهود و روحانیون یهودی، که به دو گروه صدوقیون (کاهنان) و فریسیون تقسیم می شدند، پیوند نزدیکی با کانون های حاکم بر امپراتوری روم داشتند . از سال 63 پیش از میلاد و سلطه امپراتوری روم بر سرزمین یهودیه، در میان اشراف یهودی یک گروه به شدت رومی گرا ایجاد شد که حتی نام های رومی بر خود می گذاشتند . آنها به دلیلی پیوند با جولیس سزار به قدرت رسیدند و بعدها در جنگ های ایران اشکانی با روم خدمات اطلاعاتی و نظامی فراوانی به رومی ها کردند و به این ترتیب به یکی از کانون های مقتدر سیاسی در روم تبدیل شدند . مقتدرترین این اشراف یهودی رومی گرا هیرود است که از طرف امپراتوری روم به عنوان شاه یهودیه منصوب شد . در زمان ظهور عیسی مسیح (ع) (سه پسر هیرود بر سرزمین یهودیه حکومت می کردند . مردمی که به مسیح گرویدند بیگانه نبودند بل که همان مردم منطقه بودند که از تبار قبایل بنی اسرائیل به شمار می رفتند و قبل از ظهور مسیح شاهد موجی گسترده از گرایش به یکتاپرستی موسوی و عصیان علیه روحانیون یهودی در میان آنها هس تیم . بای د اضافه کنم که هم این مردم بودند که بعدها به اسلام گرویدند . آزمایش های ژنتیکی که اخیراً بر روی یهودیان و مسلمانان فلسطین مشترکاً به وسیله دانشگاه عبری اورشلیم و یونیورسیتی کالج لندن انجام شده، ثابت می کند که هر دو گروه خویشاوند هستند . به عبارت دیگر، بسیاری از مسلمانان کنونی فلسطین از نظر نژادی عرب نیستند بل که ادامه همان قبایل بنی اسرائیل هستند .

خاندان سلطنتی هیرود و اشراف و روحانیون یهودی) هم صدوقیون و هم فریسیون (با قساوت شدید به سرکوب مسیحیان اولیه دست زدند در حدی که شدت عمل آنها با اعتراض دولت روم مواجه شد . چنان که می دانیم، طبق روایات مسیحیان، عیسی مسیح (ع) نیز با توطئه اشراف و کاهنان یهودی مصلوب شد و مدتی بعد برادر او به نام یعقوب به دست یک کاهن عالی رتبه یهودی به قتل رسید . یعنی ، عیسی ابتدا در شورای عالی سنهدرین، که مهم ترین مجمع داور یهودیان است، محاکمه و به مرگ از طریق مصلوب شدن محکوم شد و سپس روحانیون یهودی با اصرار حاکم مرگ او را از پانتیوس پیلیت، فرماندار رومی منطقه، گرفتند . برخی محققین معتقدند که یهودا

اسرار یهود و اواخرالزمان

اسخریوطی در م یان حواریون عیسی مسیح (ع) (یک شخصیت نمادین است به معنی یهودی گریه. یعنی او نمادی است از یهودیانی که با مسیحیت مقابله خونین کردند. چنانکه هگتتم، یهودی آن تا اواخر قرن نوزدهم میلادی در اروپا خود را یهودی نمی خواندند بل که عبرانی یا اسرائیلی می نامیدند زیرا این نام در میان مردم اروپا به شدت

منفور بود. در کتاب زرسالاران نشان داده ام که حتی مارکس یهودی تبار هم در آثار خود واژه "یهودی" را به عنوان یک واژه منفی به کار برده است. ولی از اواخر قرن نوزدهم یهودیان اروپا با تعمد عجیبی شروع کردند به استفاده از نام یهودی.

33 سال پس از ماجرای مصلوب کردن عیسی مسیح (ع) (موجی از انقلاب سراسر سرزمین کنونی فلسطین را فراگرفت و این موج در سال های 66 تا 73 میلادی بار دیگر شعله ور شد. در جریان این انقلاب، در سال 70 میلادی شهر بیت المقدس به تصرف مردم درآمد و اشراف و روحانیون یهودی به تشکیلات ارتش های مخصوصی دست زدند و در کنار ژوین رومی به قتل عام مردم پرداختند. گروهی از مردم به معبد سلیمان پناه بردند و در جریان جنگ آنها با مهاجمین رومی و متحدین یهودی ایشان معبد سلیمان تصادفاً به آتش کشیده شد. این گزارش می است که فلاویوس جوزفوس، مورخ سرشناس یهودی، در تاریخ خود به نام جن گهای یهودیان به دست داده است. کتاب جوزفوس یکی از مهم ترین منابع تاریخ آن عصر است و متن کامل آن بر روی اینترنت موجود است و کسانی که علاقمند باشند می توانند مراجعه کنند. یک دلیل مهم بر این که خود سران یهودی در تخریب و سوختن معبد سلیمان نقش داشتند این است که در جریان این جنگ های خیابانی شمعون بن جمالیل، رئیس شورای سنهدرین، به همراه ایشمائیل (اسماعیل بن ایشا، حاکم بزرگ دیگر یهودی، به دست مردم کشته شدند.

آتش سوزی فوق و تخریب معبد سلیمان آغاز د یاسپورا نیست. یعنی در سال 70 میلادی اشراف و روحانیون یهودی از سرزمین یهودی ه مهاجرت نکردند. در کتاب زرسالاران نشان داده ام که تا حدود سه قرن و نیم پس از ماجرای تخریب معبد سلیمان مرکز یهودیان همچنان در فلسطین بود و آنها بتدریج و برای کسب و کار و تجارت به بین النهرین مهاجرت کردند. در سال 193 میلادی یهوداناسی ریاست یهودی آن را

اسرار یهود و اواخرالزمان

به دست گرفت و حدود 50 سال با قدرت فراوان بر ایشان حکومت کرد. ای ن یهودا ناسی شخصیت بسیار مهمی است و در واقع بنیانگذار یهودیت جدید به شمار می رود. او با خاندان رومی سوروس رابطه نزدیکی داشت و یکی از رجال سیاسی مقتدر و ثروتمندان بزرگ امپراتوری روم به شمار می رفت. و همو بود که با تدوین اولین مجموعه فقهی یهودی به نام میشنا _____ بنیان یهودیت جدید را ریخت. ادامه کار بر روی

میشنا به تدوین تلمود انجامید. حتی در نیمه دوم قرن چهارم میلادی ژولی ان، امپراتور وقت روم، چنان رابطه نزدیکی با اشراف یهودی داشت که در میان مسیحیان به "ژولی ان مرتد" معروف شد. سرانجام، در اوایل قرن پنجم میلادی الیگارش یهودی شورای سنهدرین و مرکز فعالیت خود را به طور کامل در بین النهرین قرار داد و این اقدام کاملاً ارادی و طبیعی و به خاطر منافع مالی و تجاری و سیاسی بود. یعنی در طول این چهار قرن هیچگاه مسئله ای به نام اخراج اجباری یهودیان از بیت المقدس و سرزمین فلسطین وجود نداشت.

عجیب است که در این دوران طولانی یهودیان هیچ تلاشی برای بازسازی معبد سلیمان نکردند در حالی که مثلاً در دوران اقتدار یهودا ناسی می توانستند این کار را بکنند. و عجیب است که در دوران بیزانسی هم نه مسیحیان و نه یهودیان به بازسازی این معبد دست نزدند و تنها بعدها، پس از فتح بیت المقدس به وسیله خلیفه عمر در ربیع الثانی سال 16 هجری 637 م/ میلادی، بود که مسلمانان در جوار محل معبد مسجد الاقصی (قدس شریف) را ساختند و در اواخر قرن هفتم میلادی عبدالملک مروان، خلیفه اموی، این بنا را کامل کرد. مورخین در این تردید ندارند که عمر بدون خونریزی و تخریب وارد بیت المقدس شد و زمانی که به محل معبد سلیمان رفت این محل تالی از خاک بود.

جالب است بدانیم که عمر در جریان لشکرکشی به سوریه قصد فتح منطقه فلسطین را نداشت و لی یهودیان شام و فلسطین او را به این کار ترغیب کردند و به او در تصرف شهرهای منطقه یاری رسانیدند. در جریان فتح بیت المقدس یکی از حاخام های سرشناس یمن معروف به کعب الاحبار اسلام آورد و به یکی از مشاوران عمر و سپس

اسرار یهود و اواخرالزمان

عثمان بدل شد . بعدها، کعب الاحبار و کعب بالاحبارها تأثیرات بسی یار مخربی بر اسلام بر جای نهادند . کعب الاحبار در اواخر عمر از مدینه به شام رفت و در دربار معاوی ه مقیم شد و در سال 35 هجری در دمشق فوت کرد .

طبق روایت طبری و ابن اعثم کوفی، عمر دستور داد در محل عبادتگاهی که در جنب محل معبد سلیمان بود مسجد بسازند و سپس به دیدن محل معبد رفت . دیوار که محل معبد به تلی از خاک تبدیل شده . با قبای خود مقداری از خاک را برداشت و مردم را ترغیب کرد که همین کار را بکنند و رومی ها و مردم بیت المقدس را شمامت کرد که خانه خدا را به خاکدان تبدیل کرده اند . سپس، تا آنجایی که مقدور بود بقایای بنای معبد را از زیر خاک خارج کردند . حالا یهودی های افراطی ادعای میکنند که معبد سلیمان در زیر بنای کنونی مسجد الاقصی واقع است و می خواهند با تخریب مگانی که یهودی ان و مسیحیان حدود شش قرن به آن بی اعتنا بودند و مسلمانان طی 1400 سال احترام و تقدس آن را حفظ کردند معبد سوم را بر پا کنند) . معبد اول ² و گویا در جریان لشکر کشی بخت النصر تخریب شد و معبد دوم ³ و در سال 70 میلادی .)

نکته مهمی را نیز باید عرض کنم : در کوشش های باستان شناسی در محل کنونی مسجد الاقصی هیچ اثری از معبد سلیمان متعلق به قبل از سال 520 پیش از میلاد به دست نیامده است . به عبارت دیگر، قدیمی ترین بقایای معبد سلیمان متعلق به دوران داریوش اول ⁴ و هخامنشی است . بخش عمده بقایای این معبد، از جمله دیوار معروف به ”دیوار قدیمی“ یا ”دیوار گریه“ حائط الم بکی (متعلق به زمان هیرود، شاه یهود، است که در حوالی سال 37 پیش از میلاد ساخته شده و بنایی که یهودیان آن را ”برج داوود“ می خوانند بسی یار جدیدتر از زمان داوود است و در قرن دوم ⁵ پیش از میلاد و در زمان

دولت حشمونی ساخته شده است . به عبارت دیگر، داده های باستان شناسی به هیچ وجه ثابت نمی کند که در قرن دهم پیش از میلاد و در زمان سلیمان در ایمن مک ان معبدی احداث شده باشد آن هم با آن عظمت و شکوهی که در عهد عتیق توصیف شده است .

یهودیان از قرن دوم ⁶ میلادی در حواشی رودهای دجله و فرات قلعه های یهود ینشین ایجاد کرده بودند که مهم ترین آن ها نهر دعا و سورا و فم البده بود . ایمن

اسطوره ها و بنیای اندیشه سیاسی یهود 29

قلعه ها یا شهرها هم مرکز تجاری و مالی یهودیان بود و هم مرکز علمی آنها و نتیجه فعالیت حوزه های علمیه مستقر در همین مرکز بود که در قرن پنجم میلادی به تدوین تلمود انجامید. بعد از این که شهر بغداد ایجاد شد و این شهر به مرکز سیاسی و اقتصادی دنیای متمدن آن زمان تبدیل شد، یهودیان نیز قلعه های فوق را تخلیه کردند و مرکز خود را به این شهر منتقل نمودند. از این پس بغداد به مرکز یهودیان جهان و محل استقرار رهبران یهودی تبدیل شد که بر جوامع یهودی سراسر جهان نظارت داشتند. مثلاً، مکتباتی از سعدیه گائون، حاخام بزرگ یهودیان بغداد در قرن دهم میلادی، در دست است که نشان می دهد او به رؤسای جوامع یهودی اندلس و آلمان امر و نه می کرد. یا شموئیل نقید، وزیر مقتدر یهودی دولت اسلام (غرناطه) اندلس (در قرن یازدهم میلادی، خود را تابع حزقیای بن داوود، رئیس یهودیان جهان که ساکن بغداد بود، می دانست.

اسطوره انگیزیون

چهارمین اسطوره تاریخی، کشتار یهودیان شبه جزیره ایبری به وسیله انگیزیون یا دستگاه تیش عقاید کلیسا است که به مهاجرت انبوه آنها از شبه جزیره ایبری در اواخر قرن پانزدهم و نیمه اول قرن شانزدهم میلادی و پراکنده شدن ایشان در نقاط جهان انجامید. در جریان تحقیق خود متوجه شدم که این ماجرا نیز تحریف آشکار تاریخ و دروغی بسیار بزرگ است.

در کتاب زرسالاران به طور مشروح و مستند نشان داده ام که انگیزش یهودی از شروع موج جنگ های صلیبی علیه دولت های مسلمان شبه جزیره ایبری به عنوان شریک حکام مسیحی شمال اسپانیا عمل می کرد و از این غارتگری ها سهم و سود می برد. و آنها از همان زمان، بدون این که اجباری در کار باشد، صرفاً برای دستیابی به مقامات عالی حاکمیتی و مناصب دولتی و مالی و انباشت ثروت بیشتر به ظاهر مسیحی شدند. این موج مسیحی شدن ظاهری موجب پیدایش گروه کثیری از یهودیان مخفی شد که به مارانوها موسوم اند. این مارانوها خاندان های گسترده ای را ایجاد کردند که از قرن شانزدهم نقش بسیار بزرگی در تحولات استعماری ایفا کردند و تا به امروز پابرجا

اسرار یهود و اواخرالزمان

می باشند. خاندان مندس یک نمونه مهم است که در مجلدات مختلف کتاب زرسالاران درباره آن به طور مشروح توضیح داده ام. ای ن خاندان در قرن شانزدهم نقش بس یار بزرگی در اقتصاد اروپا و عثمانی داشت و در ایجاد جنگ های ای ران و عثمانی بس یار مؤثر بود.

130 اسطوره ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود

خاندان ملامد نمونه جالبی است که ای ن تسلسل و پیوستگی عجیبی را نشان می دهد. اولین فرد شناخته شده این خاندان م هیر ملامد است که داماد آبراهام سننور بود. آبراهام سننور حاخام یهودیان کاستیل و مشاور و کارگزار مالی ایزابل، ملکه کاستیل، بود. او همان کسی است که هزینه لشکرکشی به غرناطه و انهدام آخرین دولت اسلام اندلس را تأمین کرد و سپس به همراه سایر یهودیان دربار ایزابل هزینه سفر کریستف کلمب را فراهم آورد. بعد از مرگ آبراهام سننور، ملامد جانشین او و منشی ملکه ایزابل

شد. سننور و ملامد طی مراسم باشکوهی با حضور ایزابل و شوهرش فردیناند مسیحی شدند و نام خانوادگی کورونل را بر خود نهادند. در قرون بعد اعضای خاندان ملامد در بسیاری از نقاط جهان از جمله در ایران پراکنده شدند. در قرن هجدهم سیمان تاو ملامد حاخام یهودیان مشهد بود. در در نیمه اول قرن بیستم حاخام رهام ملامد رئیس یهودیان شیراز بود و بعد از او پسرش به نام عزرا ملامد یکی از حاخام های بزرگ دولت اسرائیل شد. لئو ملامد از تجار و صرافان بزرگ شیراز بود. برنارد ملامد از نویسندگان سرشناس آمریکایی است که به علت نگارش مطالب جنسی و غیراخلاقی شهرت فراوان دارد. امروزه زلمان ملامد و رهام ملامد کوهن از حاخام های سرشناس اسرائیل هستند و جالب تر این که لئونید ملامد از گردانندگان صنایع اتمی روسیه است!

تاریخنگاری یهود و تاریخنگاری رسمی غرب ادعای کند که دستگاه انگلیسی یون در شبه جزیره ایبری برای مقابله با این مارانوها و برای ممانعت از سلطه یهودیان مخفی بر جوامع مسیحی ایجاد شد. در کتاب زرسالاران ثابت کرده ام که برعکس این یهودی ان به ظاهر مسیحی (بودند که با تحریکات خود کلیسای روم را به ایجاد دستگاه انگلیسیون واداشتند. طراح و معمار فکری انگلیسیون یک کشیش یهودی الاصل به نام

اسرار یهود و اواخرالزمان

آلفونسو اس پینا بود که با همدستی آلفونسو اوروپزا، رئیس طریقت سن جروم که او هم یهودی الاصل بود، فعالیت شدیدی را علیه مسلمانان شهر مادرید شروع کرد. در آن زمان اکثر سکنه مادرید مسلمان بودند. (و بالاخره در اثر فعالیت این دو نفر و سایر یهودیان مقتدری که دربار ایزابل و فردیناند را در کنترل کامل خود داشتند، پاپ سیکستوس چهارم در نوامبر 1478 میلادی مجوز تأسیس محکمۀ تفتیش عقاید را صادر کرد. هدف ریشه کن کردن کامل اسلام از شبه جزیره ایبری بود. جالب تر این است که سیکستوس چهارم از جمله پاپ هایی است که با یهودیان رابطه حسنه داشت. پس از صدور فرمان پاپ، در سال 1486 آلفونسو دلا کوالریا، از خاندان یهودی لاوی (لوی) و وزیر مقتدر فردیناند، محکمۀ تفتیش عقاید را در بارسلونا برپا کرد. از آن پس، انگیزیون یک نهاد رسمی کلیسایی تلقی می شد که مشروعیت خود را از پاپ می گرفت و بدنامی آن نیز به نام کلیسای رم تمام می شد ولی در عمل در خدمت اهداف غارتگرانه بود. توماس تورکوئه مدعا، دادستان کل انگیزیون در سراسر اسپانیا و دیوگودزا، دادستان بعدی، هر دو یهودی الاصل بودند. بعداً کاردینال فرانسویس کوخیمنس دادستان کل انگیزیون شد. او قبلاً اسقف طلیطله بود و بعد از فتح غرناطه اسلام به عنوان حاکم این شهر منصوب شد و کتابسوزان و کشتار بزرگی به راه انداخت. در قرن شانزدهم میلادی اعضای خاندان خیمنس از شرکای خاندان مارانوی مندر تجارت جهانی ادویه بودند و امروزه اعضای این خاندان در انگلستان حضور دارند و به عنوان یهودی شناخته می شوند.

بنابراین، داستان مهاجرت یهودیان اسپانیا و پرتغال در اواخر سده شانزدهم و سده شانزدهم میلادی نیز از جنس مهاجرت داوطلبانه آنها از بیت المقدس در قرون اولی مسیحی است که بعدها افسانه ها ساختند و آن را تبعید اجباری وانمود کردند. در واقع این یک موج داوطلبانه و برای مشارکت فعال در تکاپوهای استعماری و تجاری قرن شانزدهم بود. منابع معتبر تعداد این مهاجرین را یکصد هزار نفر می دانند که نیمی به سرزمین های اسلام، بویژه عثمانی و شمال آفریقا، و نیمی به سرزمین های اروپایی رفتند. این مهاجرت یکجا نبود و در یک فاصله یکصد ساله صورت گرفت. در کتاب زرسالاران نشان داده ام که انتساب این مهاجرت به دستگاه تفتیش عقاید و "ستم دینی"

اسرار یهود و اواخرالزمان

کاملاً بی پایه است؛ زیرا کمی بعد این یهودیان را در صفوف ش کارچیان برده در غرب آفریقا و تجار برده در شمال آفریقا، "پلاتوکرات" های جزایر هند غربی و بنیانگذاران ایالات متحده آمریکا، غارتگران هند و خاور دور، پایگاه های بومی الیگارش می مستعمراتی اروپا در سرزمین های اسلام، و صرافان و تجار آمستردام و آنتورپ و لندن می یابیم و در پیوند با حاکمان مسیحی اروپای غربی. جابجایی جمعیت های کانون های یهودی از نیمه دوم سده پانزدهم تا پایان سده هجدهم زیرساخت اقتدار مالی یهودی آن در سده نوزدهم و شالوده های نقش مهم آنان را در پی دایش نظام جدی سرمایه داری فراهم آورد. مورخین دانشگاه عبری اورشلیم این جابجایی جمعیت را <تدارکی برای

صعود نقش یهودیان در تکاپوی اقتصادی عصر جدید > می دانند. در واقع چنین است. اگر کانون های بسته و منسجم یهودی در مراکز اصلی تجارت جهانی سده های شانزدهم و هفدهم مستقر نمی شد و اگر با حفظ پیوندهای میان خود یک شبکه بین المللی که آنرا و منسجم را پدید می ساخت، یهودیان هیچگاه نمی توانستند به جایگاه امروزین دست یابند.

32 اسطوره ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود

اسطوره پوگروم ها

پنجمین اسطوره ای که فرهنگ و روانشناسی سیاسی یهودیت جدید را شکل می دهد اسطوره پوگروم ها است.

پوگروم واژه روسی است به معنی حمله و کشتار گروهی به وسیله گروه دیگر. از سال 1881 میلادی در روسیه و شرق اروپا حوادث مرموزی شروع شد که راز آن تاکنون روشن نشده است. گروهی از درون جنگل ها، بخصوص در سرزمین اوکراین، به یهودیان حمله می کردند، آنها را می کشتند و سپس ناپدید می شدند و تلاش دولت روسیه برای کشف عاملین این جنایت ها نیز به جایی نرسید. برخی از مورخین یهودی معاصر این قتل ها را به گروه های انقلابی نارود نیک منسوب می کنند که درست نیست. اسناد آنها تنها به یک اعلامیه از سازمان "نارودنایا ولی (ا)" "اراده خلق" است که در آن دهقانان روسیه را به قیام علیه استثمارگران یهودی و تزار اشراف <فراخوانده بود. به

هر حال، بلافاصله قبل یغات بس یار گسترده ای در رس انه های اروپا ی غربی و آمریکا
درباره

این کشتارها شروع شد و شاخ و برگ های فراوانی به آن داده شد و موجی از همدردی
عمومی به سود "مظلومیت یهودیان" ایجاد کرد. این موج چنان قوی بود که حتی
نویسنده آزاده ای چون ویکتور هوگو را فریب داد و او طی عریضه ای به دولت روسیه
خواستار "عدالت و شفقت" در حق یهودیان شد. در تبلیغات آن زمان و در
تاریخنگاری کنونی یهود وانمود می شود که این کشتارها را عمال حکومت تزاری انجام
می دادند. سندی بر این ادعا وجود ندارد و قرائن نیز چیزی را نشان
می دهد. یک اصل روشن است، و مورخین دانشگاه عبری اورشلیم نیز تأیید می کنند، که
این حوادث را یک کانون مرکزی و سازمان یافته و پنهان هدایت می کرده است. قبلاً
حکومت نیکلای اول را در روسیه سراغ داریم که با لیگاری یهودی میانه ای نداشت
ولی چنین حوادثی در آن زمان اتفاق نیفتاد. برعکس، این قتلها درست در زمانی اتفاق
افتاد که سرمایه داران بزرگ یهودی، مانند خانواده های گوئنزبرگ و پولیاکف، طی دهه
1870 نفوذ فراوانی در روسیه پیدا کرده بودند. و این حوادث در زمانی رخ داد که
بدهی دولت روسیه به خاندان یهودی روچ یلد به مبلغ 69 میلیون پوند استرلینگ رسیده
بود. این مبلغ در قرن نوزدهم بس یار هنگفت بود و برابر با میلیاردها پوند امروز است. به
هر حال، هم اصل ماجرای پوگروم ها بس یار مرموز است و هم درباره ابعاد آن بس یار
اغراق شده و می شود. تعداد این "پوگروم ها" زیاد نبود و اصلاً اهمیت نداشت که به
خاطر آن میلیون ها نفر یهودی از زندگی در منطقه ای که دو یست - سیصد سال در آن
حضور داشتند، چشم پبوشند و راهی سرزمین های جدی دشوند. قطعاً، پوگروم ها

نمی توانست علت مهاجرتی چنین وسیع باشد. بی شک، در پشت این حادثه سازمان
مخفی نیرومندی قرار داشت که طبق یک برنامه دقیق و با اهداف معین، یهودیانش را
اروپا را به سوی مهاجرت به غرب هدایت می کرد.

در این دوران بیش از چهار میلیون نفر یهودی در روسیه و شرق اروپا سگونت
داشتند. توجه کنیم که این یهودیان سگنه بومی نبودند بلکه به طور عمده در قرن

شانزدهم به اروپای شرقی و به خصوص به لهستان مهاجرت کرده بودند و این مهاجرت بخشی از پروژه ایجادش بکه بین المللی را تشکیل می داد که با مهاجرت از شب ه جزی ره ایبری ش کل گرفت . آن ها در زمانی به این منطقه رفتند که شرق اروپا اهمیت فراوان داشت و انبار آذوقه اروپا محسوب می شد . این یهودیان مباشرین املاک اشراف لهستان و اوکراین شدند و شریانیات اقتصادی منطقه را به دست گرفتند و تا آنجا قدرت یافتند که در اواخر قرن نوزدهم مالک حدود یک میلیون و چهارصد هزاره کتار از اراضی مرغوب کشاورزی شرق اروپا بودند . آنها صرافان منطقه نی ز بودند و ش بکه وسیعی از م یخانه ها و م یهمانخانه ها را در تملک داشتند . تاریخ و ادبیات شرق اروپا سرشار است از وقایع و داستان هایی درباره فجایع و ستم مباشرین و صرافان یهودی علیه مردم این مناطق . عجیب اینجاست که ” پوگروم ها “ و موج مهاجرت بعد از آن، درست در زمانی اتفاق افتاد که تحولات اقتصادی شرق اروپا به سود یهودی ان نبود . شورش های اشراف لهستان علیه روسیه سبب شده بود که بس یاری از آنها بگریزند و املاک شان مصادره یا مخروبه شود و مباشرین یهودی جایگاه سابق را در کشاورزی منطقه از دست بدهند . دولت روسیه محدودیت های شدید در راه فعالیت میخانه دارها و فروش مشروبات الکلی وضع کرده بود . آزادی سرف ها، یعنی تبدیل دهقانان از برده به رعیت نسبتاً آزاد، سبب شده بود که یک قشر جدید مرفه در میان دهقانان ایجاد شود که در فعالیت های پولی و تجاری شاغل شدند و صرافان یهودی را از روستاها بیرون راندند . تمام این عوامل سبب شده بود که یهودیان از نظر اقتصادی به رکود برسند و امکانات گذشته را برای تکثیر ثروت نداشته باشند . لذا، آنها به دنبال بهانه ای بودند که شرق اروپا را تخلیه کنند و به سرزمین های از نظر اقتصادی ش کوفه، بخصوص ایالات متحده آمریکا، بروند . طبعاً این مهاجرت انبوه میلیونی در شرایط عادی امکان نداشت و برای تحقق آن به همدلی افکار عمومی و دولت های غرب اروپا و ایالات متحده آمریکا نیاز بود وگرنه این انتقال عظیم جمعیتی و اکنشی شدید مردم بومی را برمی انگیخت . بنابراین، باید فضای تبلیغاتی مناسبی ایجاد می شد تا دولت های اروپای غربی و آمریکا

و مردم این کشورها مهاجرت عظیم فوق را بپذیرند ” . پوگروم ها “ و تبلیغات و

مظلوم‌نمایی‌های بعد از آن بهانه لازم برای این مهاجرت بود.

34 بلافاصله، بعد از این حوادث و زم‌ینه‌سازی‌های سیاسی و تبلیغاتی، زرسالاران بزرگ یهودی، مانند بارون هرش و روچ یلدها، مذاکره با مقامات روسیه را آغاز کردند. بارون هرش با دولت روسیه به توافق رسید که ظرف 25 سال ترتیب مهاجرت چهارم یلی ون یهودی را بدهد و بر اساس این توافق با سرمایه دو م یلی ون پوند سازمانی ایجاد شد به نام "اتحادیه مستعمراتی یهود" یا "ایکا". فهرست مؤسسی‌ین این سازمان نشان می‌دهد که رهبری موج فوق به دست چه کسانی بوده است. مؤسسین "ایکا"، علاوه بر بارون هرش، اعضای برخی از بزرگترین خاندان‌های زرسالار یهودی معاصر هستند؛ یعنی خانواده‌های روچ یلد، کوهن، گلداسمید، کاسل، موکاتا و ریناش. بعد از مرگ بارون هرش، بارون ادموند روچ یلد متولی این سازمان شد. سپس بارون هرش با دولت آمریکا به مذاکره پرداخت. این مذاکره دو سال طول کشید و پس از بذل و بخشش‌های فراوان، سرانجام دولت آمریکا تسلیم شد و "بنیاد خیریه بارون دوهرش"، با هدف اسکان یهودیان مهاجر در آمریکا، در این کشور آغاز به کار کرد. به این ترتیب، اولین گروه مهاجرین یهودی راهی آمریکا و کانادا شدند. در میان نخستین نسل مهاجرین یهودی فوق‌بانیگذاران صنعت سینمای آمریکا و هالیوود قرار داشتند: لویی مایر، برادران شنک، شموئل گلب فیش (شموئل گلدوین بعدی)، لویزل نیک، برادران وارنر، سام اشیگل، آل جلسون، اسرائیل بالین (ایروینگ برلین) و غیره.

چنین بود که بر بستر جوسازی‌هایی که به بهانه "پوگروم‌ها" صورت گرفت، جنبش جدید صهیونیستی پدید آمد. سازمان‌هایی مانند "حبس‌زی‌ون" ("عشق‌صهیون")، "بنی‌زی‌ون" ("اولاد صهیون")، "اهوت‌زی‌ون" ("برادری صهیون") و غیره ایجاد شدند. این جنبش در مجموع به "هووی‌زی‌ون" ("عاشقان صهیون") معروف است. در این فضا بود که رساله‌های متعددی درباره تأسیس دولت یهود در فلسطین منتشر شد. ناتان برنباوم اصطلاح "صهیونیسم" را درست کرد و تئوری‌های سیاسی مانند دکترین لئون پینسکر به فعالیت پرداختند. این دکترین پینسکر در سال 1882 رساله‌ای منتشر کرد که به نام "خودرهایی". او در این رساله گفت که "یهود آزاری" در "یهودترسی" ("جودا فوبی" (ریشه دارد که یهودی را موجودی ماوراء انسان، چیزی مانند غول، می‌بیند. برای این که این

اسرار یهود و اواخرالزمان

”جودا فویا“ از بین برود با ید یهودیان کشور خاص خود را داشته باشند و به آنجا مهاجرت کنند. روح و جوهره این رساله ”اقتدار دولت یهود“ است. مثلا، پینسی کر می گوید: قدرت از آن کسانی است که اعمال قدرت می کنند. > برنباؤم نی ز رساله ”نوزایی ملی در یهود“ را نوشت و خواستار تش کیل کنگره جهان یهودی ان شد. و سرانجام این موج به هرتزل و کنگره صهیونیستی انجامید.

اسطوره ها و بنیای اندیشه سیاسی یهود35

نتیجه این موج، مهاجرت وسیع یهودیان از شرق اروپا بود. از سال 1881 شروع یوگروم ها (تا سال 1914 میلادی بیش از دو و نیم میلیون نفر یهودی از شرق اروپا مهاجرت کردند. در این مهاجرت ”صهیون“ بهانه ای بیش نبود و این مهاجرت ها به طور عمده به ایالات متحده آمریکا صورت گرفت نه به فلسطین. در واقع، هدف اصلی از ایجاد این مهاجرت تاریخی و سرنوشت ساز، اشغال کامل کشور ایالات متحده آمریکا از 2 میلیون نفر یهودی مهاجر، حدود دو میلیون نفرشان به / درون بود. توجه کنیم که از 5 ایالات متحده آمریکا رفتند، 350 هزار نفرشان به اروپای غربی، تعدادی به آرژانتین و سایر کشورها و تعداد بسی یار کمی به فلسطین. این بی توجهی به سرزمین فلسطین را در گذشته، مثلا در موج بزرگ مهاجرت یهودیان شبه جزیره ایبری در قرن شانزدهم، نمی توان دید که درست مانند جریان اخیر بر اساس ”تئوری مظلومیت و آوارگی“ و به بهانه دروغین انگیزشیون صورت گرفت. در آن زمان نی ز در حالیکه انبوه یهودی ان مهاجر در کانون های اصلی تجاری حوزه مدیترانه و غرب اروپا مستقر شدند، از سواحل لبنان و شمال آفریقا تا اسلامبول و ازمیر و سالونیک تا بنادر هلند و آلمان و ایتالیا و فرانسه و بلژیک، و خیلی کثیری از آنها به لهستان و شرق اروپا رفتند، تنها گروه بسیار ناچیزی به فلسطین رفتند که بطور عمده حاخام های سالخورده یهودی بودند. در موج اخیر نیز همین گرایش مشاهده می شود. این امر نشان می دهد که این بار نیز هدف چنگ اندازی بر ”فرصت های بکر اقتصادی“ بود و ”آرمانگرایی دینی“ تنها پوششی بود برای اهداف دیگر. البته در موج اخیر ”مسئله فلسطین“ برخلاف گذشته اهمیت جدی یافته بود و به این دلیل ”آرمان صهیون“ تابعی از چنگ اندازی استعماری بر منطقه استراتژیک خاورمیان و شمال آفریقا نیز به شمار می رفت. با کشف نفت ای ن منطقه از

اهمیت فوق العاده برخوردار شد و به تبع آن "آرمان ارض موعود"، ی ا صه یونیسف، نی ز جدی تر شد.

اسطوره هالوکاست و اشغال ایالات متحده آمریکا

توجه کنیم که تا اواخر قرن نوزدهم یهودیان در آمریک ای شمالی از نظر جمعیت بسیار اندک بودند و لذا لیگاریشی یهودی به حضور یک جمعیت انبوه یهودی نی داشت تا بتواند اقتدار سیاسی خود را تثبیت و تکمیل کند. نتیجه این بود که در آستانه امیلیونی نفرس کینه یهودی به بزرگترین و / جنگ دوم جهانی، شهر نیویورک با 5 مترکمترین مرکز یهودیان جهان تبدیل شد و در ساختار جهانی یهودیان همان مقامی را یافت که بندر آمس تردادام قرن هفدهم از آن برخوردار بود. در این زمان در شیکاگو 350 هزار نفر، در فیلادلفیا 175 هزار نفر و در لندن 150 هزار نفر یهودی استقرار یافته بودند.

حضور این جمعیت انبوه و بس یار ثروتمند به سرعت چهره فرهنگ و اجتماع ی جامعه آمریکا را تغیر داد. یهودیان به همراه خود حرفه های سنتی خویش را نیز از روسیه و شرق اروپا به "دنیای جدید" منتقل کردند از جمله ایجاد شبکه گسترده تجارت مشروبات الکلی. یهودیان مهاجر اروپای شرقی ب نیانگذاران تجارت مشروبات الکلی در آمریکا هستند و این تجارت چنان اوجی گرفت و حیات اجتماعی و فرهنگ ی جامعه آمریکا را به خطر انداخت که در سال 1933 دولت آمریکا فروش مشروبات الکلی را ممنوع کرد. یک نمونه معروف، ساموئل برونفلد یهودی است که در کانادا سکونت داشت و بزرگترین تولیدکننده مشروبات الکلی و مواد مخدر برای بازار ایالات متحده آمریکا به شمار می رفت. او برای توزیع کالاهای خودش بکه مخوفی در آمریکا

ایجاد کرد که آرنولد روتش تین یهودی آن را اداره می کرد و بعداً می ر لانس کی یهودی

ریاست این شبکه را به دست گرفت. کمپانی برونفلد، که "سیگرام" نام دارد، هنوز نی ز فعال است و فروش سالانه آن فقط از طریق مشروبات الکلی بیش از یک میلیارد دلار است. خانواده برونفلد مالک کمپانی نفتی تک زاس پاسیفیک نی ز هستند که از

بزرگترین کمپانی های نف تی ایالات متحده است . مجتمع مطبوعا تی ” دوپونت “کانادا نی ز متعلق به برونفمن ها است . بنابراین، سازما نی که ب ه نام ” مافی ای آمر یک ا “معروف شده، برخلاف تبل یغات ها لیوود که فقط گانگسترهای ایتالی ایی را نما یش م ی دهد، از بدو تأسیس ابزار ا لیگاریشی یهودی بوده و هست . در تار یخنکاری آمر یک ا، روتش تین را به عنوان ” بنیانگذار تبه کاری سازمان یافته “در این کشور معرفی م ی کنند . گانگسترهای معرفی مانند و اکسی گوردون، ج ک د یاموند، فران ک کوستلو، مه ی ر لانس کی، لکی لوجیانو، بنجام ین ز یگل، جانی تور یو و غ یره نوچه ها و دس ت پرورده های روتش تین بودند

و او در مطبوعات آمر یکا به ” سلطان د نیای پنهان “ شهرت داشت . از م ه ی ر لانس کی، شاگرد و جانش ین روتش تین، که پانزده سال پیش درگذشت، نیز به عنوان رهبر ” ش بکه جرم و جنایت سازما نیافته “در آمریکایاد می شود . او شبکه بسیار وسیعی از قمارخانه ها و فاحشه خانه ها را در کوبای قبل از کاسترو، باهاماس و ایالات متحده در اختیار داشت . او در تمامی عمل یات جنایی قابل تصور، از سرقت مسلحانه و فروش مواد مخدر و قمار و فحشای سا زمان یافته تا سرقت کودک ان و باجگری و تجاوز به عنف و غ یره و غ یره، دست داشت و به قتل بس یاری از سران باندهای خودسر و مستقل تبهکار در نیویورک و نیوجرسی دست زد . جالب است بدانید که در سال 1970 دولت آمریکای دستگیری لانس کی اقدام کرد . لانسکی به اسرایل فرار کرد و پس از دو

37

سال جنگ حقوقی با دولت آمر یکا سرانجام به این کشور بازگشت، محاکمه و تبرئه شد . یکی دیگر از رهبران مافیای آمر یکا، ویلیام ساموئل رزنبرگ معروف به ” بیل ی رز “ است که او نیز، مانند لانس کی و لوچیانو و ز یگل و غ یره، یهودی بود . بیل ی رز از وابستگان برنارد باروخ یهودی، رئیس کمیته صنایع جنگی دولت آمر یکا، بود و تمام کارهایش را در مشاوره با باروخ انجام می داد . بیل ی رز از سال 1924 ش بکه بس یار گسترده ای از فاحشه خانه ها و کلوپ های شبانه (نایت کلاب) (تأسیس کرد . وی در دهه های 1930 و 1940 به نمایش ” شو “ نیز اشتغال داشت و یکی از ” شو “های او فقط طی یک هفته یکصد هزار دلار آن زمان فروش کرد . بیل ی رز از اینطریق به یکی از

اسرار یهود و اواخرالزمان

میلیاردهای آمریکایی بدل شد. او، در کنار لرد ساسون و برونفمن نهای کانادا و دیگران، یکی از رهبران اصلی سند یکای جهانی تجارت مواد مخدر بود. بیل ریترز در سویس بانکی تأسیس کرد به نام "بانک بین المللی اعتباری" و از اینطریق پولهای حاصل از فروش مواد مخدر را جابجا می کرد و عملیات مالی خود را سامان می داد. این آقای بیلی

ریترز در سال 1965 سفری به اسرائیل کرد و کلکسیون مجسمه های فلزی خود را، که بیش از یک میلیون دلار ارزش داشت، به ای ن دولت اهدا نمود و به بن گوریون، نخست وزیر وقت اسرائیل، گفت: < این مجسمه ها را ذوب کنید و برای جنگ با اعراب با آن فشنگ بسازید! >

ششمین اسطوره سازنده صهیونیسم، یعنی هالو کاست، موج مهاجرت فوق را تکمیل کرد. این موج مهاجرت که با جنگ د [?] و جهانی تکمیل شد، واقعا به معنای اشغال کشور آمریکا بود. در همه عرصه های مهم جامعه آمریکا هم این وضع ایجاد شد. مثلا، هایلیوود بر بنیاد همین موج و به وسیله یهودیان ایجاد شد. تمامی کمپانی های اصلی تولید فیلم

هایلیوود، مانند پارامونت، مترو گلدوین مایر، یونایتد آر تیست، فوکس قرن بیستم، برادران وارنر و غیره و غیره، که بزرگترین تاثیرات را در شکل گیری فرهنگ معاصر جهان داشته اند، به وسیله یهودیان ایجاد شدند و به یهودیان تعلق دارند. امروزه این نهاد مهم فرهنگی چنان عظمتی دارد که برای تولید هر فیلم سینمایی به طور متوسط 26 میلیون دلار هزینه می کند و میانگین مخارج تبلیغاتی آن برای عرضه هر فیلم به بازار 12 میلیون دلار است یعنی به طور متوسط برای هر فیلم 38 میلیون دلار هزینه می کند. بسیاری از کارگردان های برجسته هایلیوود نیز یهودی اند و از نسل همان یهودیان مهاجر. مثلا، پدر سام اش پیگل، از دوستان تئودور هرتزل بود و خود او مدتی به علت عضویت در شیکه مافیای روتش تین زندانی شد. اشپیگل تولیدکننده فیلم های معروفی مثل "پل رودخانه کوای" و "لورنس عربستان" و "ملکه آفریقای" است. ای ساموئل گلدوین، یکی از دوبر نیانگذار کمپانی مترو گلدوین مایر، از خویشاوندان مایر لانس کی تبهکار بود

38 این ها لیوود بود که بس یاری از ایستارهای اخلاقی را در آمریکای جدید

دگرگون

کرد. مثلاً، اولین فیلم تاریخ سینما، که در آن حریم اخلاق سنتی مسیحی شکسته شد، "ماه آبی است" نام دارد که در سال 1953 ساخته شد. در این فیلم برای اولین بار واژه‌هایی مانند "آبستن" و "باکره" به کار رفت. از زمان تولد این فیلم فقط 45 سال

می‌گذرد. این فیلم را با فیلم‌های جدید مقایسه کنید و ببینید در این دوره کوتاه چه تغییر عظیمی و تحولات انگیزی در نظام اخلاقی غرب و دنیای پس از لیوود رخ داده است. کارگردان این فیلم یک یهودی به نام اتو پرم یانگر است و کمپانی سازنده اش یونایتد آر تیست. این آقای پرم یانگر سه سال بعد فیلم "مردی با دست‌های طلایی" را عرضه کرد و در این فیلم یک "تابو" اخلاقی دیگر را شکست و برای اولین بار به نمایش اعجاب‌برانگیز هروین پرداخت. او در فیلم بعدی اش، که در سال 1959 یعنی 39 سال پیش عرضه شد، برای اولین بار صحنه تجاوز جنسی را به نمایش گذاشت. فیلم بعدی او "اکسودوس" است که روایتی صریح یونیسیتی و به شدت ناجوانمردانه از تأسیس دولت اسرائیل را ارائه می‌دهد. در رسانه‌های رادیویی و تلویزیونی نیز همین وضع حکمفرماست. تقریباً تمامی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی مهم آمریکا را یهودیان

تأسیس کردند و مالکیت آن به ایشان تعلق دارد؛ از "رادیو آمریکا" تا "تلویزیون کلمبیا" (سی. بی. اس.). کمپانی‌های مهم خبری نیز همین وضع را دارند؛ آسوشیيتدپرس، رولیت و غیره و غیره. شبکه‌های مطبوعاتی نیز همین وضع را دارند. رولیت مردوخ، که به "سلطان رسانه‌ها" شهرت دارد، نامی کاملاً آشناست. در طول تاریخ بشری هیچگاه سرزمینی مستعدتر از آمریکای شمالی برای شکوفایی و بروز تمامی استعدادهای نهفته الیگارش‌های یهودی وجود نداشته است.

در واقع می‌توانیم بگوییم که یهودی‌ها به دلیل روحیه مادی و فرهنگ خاصی که داشتند، برای این که ثروت بیشتری به دست بیاورند وارد حوزه‌های اخلاقی ممنوعه می‌شدند و طبعاً با آدم‌های دیگری که این طور فکر می‌کردند یک جور منافع

مشترک و ارتباط پیدا می کردند.

شهبازی: بله. همانطور که عرض کردم، اصولاً در فرهنگ اروپایی تا اواخر قرن نوزدهم واژه "یهودی" هم این معنا را داشت و به همین دلیل یهودی ها اصرار داشتند که خود را با این نام نخوانند. واژه "یهودی" برابر بود با رباخوار و صراف. حتی مارکس، که می دانیم یهودی الاصل است، در نوشته هایش واژه "یهودی" را به شکل منفی به کار می برد. ولی بعدها آثار او را دس تکاری کردند و مثلاً هر جا که نوشته بود "یهودی ان

بازار" تبدیل کردند به "گران بازار". ببینید، حتی دیزرائیلی، نخست وزیر یهودی الاصل هم به ا[?] اول آن d' انگلیس، هم نام فام یلش اسرا ئیلی است. دیزرائیلی یعنی اسرا ئیلی. یک اضافه کرده اند تا نشان بدهند که ریشه خانواده دیزرائیلی در فرانسه است که ای نظور نیست. منشاء دیزرائیلی به یهودیان اسپانیا و پرتغال می رسد که بعداً به عثمانی و ایتالی مهاجرت کردند. یک انگلیسی به نام گرنویل مور ای کتابی دارد که در سال 1885 در لندن منتشر شده و در آن در قالب طنز تپ های اجتماع ی زمان خودش را معرفی کرده است. او در این کتاب نشان می دهد که دیزرائیلی چگونه به قدرت رسید. گرنویل مور ای در این کتاب از دیزرائیلی با نام "آقای بن جودا" "یهودی زاده (و "لرد اسپار کلمور" (اسپار کلمور یعنی تحفه شرق) نام برده و می نویسد:

حزب توری آقای بن جودا را به ریاست خود برگزید و او آنان را مجبور کرد تا چنین کنند. انگیزه آنان علاقه نبود و حشت بود. دشمنانش زری ر ضربه های سخت بودند و کسی نبود که یک بار به آقای بن جودا بخندد و بار دیگر جرئت کند آن را تکرار نماید. آقای بن جودا یک یهودی ایتالیایی بود که در انگلستان بزرگ شد و نخستین آموزش هایی که فراگرفت در صرافی های دوبلین بود. او صعودش را در سیاست بریتانیا مدیون چند خاندان بزرگی بود که در واقع بر بریتانیا حکومت می کنند. او مجری آنان و معشوقه های شان را گفت و آنگاه که جای پای محکم یافت آنان را تهدید به افشای اسرارشان کرد. یک دوک عالیجاه در نامه به پسر کوچکش از "سلطه افسونگرانه ای" سخن می گوید که "آقای بن جودا" بر این پسر داشت و یک لرد جوان در نامه ای به پدرش

می نویسد: "من اجازه دادم تا به باز یچه ای در دست آقای بن جودا بدل شوم و اکنون او بر من سوار است".

لاویان و فرق‌های شیطانی

-این خصوصیات اخلاقی همان است که ما در فرهنگ اسلام‌ی به عنوان مختصات شیطانی می‌شناسیم. عملکرد شیطانی همین است.

شهبازی: نقش اسطوره‌های دینی و تاریخی در زرسالاری یهودی بس‌یار مؤثر است و فرهنگ جدید آن‌ها را شکل می‌دهد. یک نمونه همان اسطوره استر و مردخای است که عرض کردم. تقریباً می‌توان گفت تمام عمل‌کردهایی را که شیطانی می‌نامیم بر یک اسطوره مبتنی است و به وسیله آن توجیه می‌شود. در زمینه ترویج هرچ و مرج جنس‌ی، که

نمونه‌هایی را بیان کردم، در عهد عتیق موارد فراوان و عجبی می‌توانیم پی‌دا کنیم و با

توجه به این که این متون به عنوان "کتاب مقدس" شناخته می‌شود طبعاً این موارد سرمشق قرار می‌گیرد. این اسطوره‌های شیطانی از مهاجرت حضرت ابراهیم (ع) از وطن ایشان، شهر اور) واقع در جنوب بین‌النهرین، به مصر شروع می‌شود. طبق مندرجات این "کتاب مقدس"، زمانی که ابراهیم و همسرش، سارا، به مصر می‌رسند برای فرعون خبر می‌برند که یک زن بس‌یار زیبا همراه ابراهیم است. و ابراهیم هم برای این که زیبایی سارا برایش "خیریت شود" او را به عنوان خواهر خود معرفی می‌کند و از این طریق صاحب ثروت فراوانی می‌شود که منبع اولیه ثروت بنی‌اسرائیل است. مطال

بی
که عرض کردم عین فقرات "سفر پیدایش" است. از این موارد بس‌یار زیاد است. تعمق در این موارد ثابت می‌کند که افرادی نسبت به یکتاپرستی و دین حضرت موسی (ع) عناد عجیبی داشته‌اند و به دس‌تکاری در این متون پرداخته‌اند و اسطوره‌های شیطانی را

وارد آن کرده‌اند. می‌دانیم که طبق تعالیم عهد عتیق قبیله لاوی (لوی) در می‌ان بنی‌اسرائیل سمت کاهنی دارد و اصولاً یک کتاب مخصوص آن‌ها نوشته شده به نام

”سفر لاویان“. امروزه برخی از محققین تاریخ ادیان معتقدند که ه ای ن طبقه لاوی ان در اصل مصری بودند که در م یان ب نی اسرائیل نفوذ کردند و خاندان های کاهنان (لاوی ان) را

ایجاد نمودند . یکی از دلایلی که بر ای اثبات این نظر اقامه م ی شود رواج نام های مصری در میان لاویان است .

اگر در تاریخ یهودیت تعمق کنیم، متوجه م ی شویم که خاندان های لاوی (لوی) تا امروز نقش عجیبی داشته اند . شاخه ای از این خاندان ها نام لوی یا لاوی را بر خود دارند و بعضی با نام کوهن یا کاهن و اسامی شایه به این شناخته م ی شوند . من در جری ان تحقیقم به یک تاریخچه 800 ساله مدو² بر ای خاندان لاوی رسیده ام که از قرن س یزدهم میلادی در اسپانیا شروع م ی شود و تا امروز ادامه م ی یابد . اولین فرد سرشناس در ای ن تاریخچه تودروس ابولا فی است که رییس و حاخام یهودی ان کاس تیل و لئون بود و یهودیان او را از خاندان سلطنتی یهود م ی دانستند . این خانواده در طول قرون بعد نقش بسیار مهمی در جنگ های صلیبی اسپانیا به سود حاکمرانان شمال اسپانیا و علیه مسلمانان

ایفا کرد و از همان قرن س یزدهم با فرقه شهبسواران معبد رابطه نزدیکی داشت . و همین خاندان لاوی بود که طریقت رازآمیز تصوف یهودی به نام کابالا را ایجاد کرد . در کتاب زرسالاران به طور مشروح درباره طریقت کابالا و کارکردهای سیاسی و تأثیرات بزرگ آن بحث کرده ام و نشان داده ام که ه از ای ن سرچشمه کابالیستی در طول قرون بعد فرقه های رازآمیز و پنهان فراوانی بیرون آمده که فراماسونری یکی از آنهاست . در طی این قرون اعضای خاندان لاوی (لوی) همیشه فرقه سازان بزرگی بوده اند . یک نمونه ناتان غزه ای است که ه در قرن هفدهم ادعای پیامبری م ی کرد و در ایجاد موج جدیدالاسلامی شابتای زوی و تأسیس فرقه دونمه بسیار مؤثر بود . ناتان از خانواده لوی بود و نظریه پرداز شابتای زوی محسوب می شد . دونمها یهودی ان جدیدالاسلام بودند که یک فرقه مخفی ایجاد کردند و نقش مهمی در فروپاشی دولت عثمانی و تأسیس جمهوری ترکیه ایفا نمودند . ناتان غزه ای به پیروانش م ی گفت که مسلمان شدن شابتای زوی یک مأموریت مسیحایی است مشابه با مأموریت جاسوسی که ه به درون سپاه

دشمن اعزام شده برای تسخیر آن از درون. به این دلیل است که منابع یهودی مکتوب جدیدالاسلامی شابتای زوی و ناتان غزهای را "ارتداد رازگونه" می خوانند یعنی آنگونه ارتداد از دین یهود که راز و رمزی در آن نهفته است. کمال آتاتورک به یکی از خاندان های دونمه تعلق داشت. این نقش فرق ه سازی امروز هم ادامه دارد. در سال های اخیر فرق ه ای به نام ساتانیست ها (شیطان پرستان) در غرب ایجاد شده و رشد کرده است و معبدی تأسیس کرده اند به نام "کلیسای شیطان". بنیانگذار و رهبر این فرقه یک یهودی از خاندان لوی به نام آنتون لای است.

در این گونه فرقه ها مناسک جنسی جایگاه خاصی دارد. این تهمت نیست، عین واقعیت است. منابع معتبر از رواج هرج و مرج جنسی و مناسک جنسی در فرقه دونمه سخن می گویند. فرانکیست ها هم کاملاً بی پروا مناسک جنسی خود را اجرا می کردند. این فرقه را یعقوب فرانک تأسیس کرد و نقشی مشابه با فرقه دونمه در اروپای شرقی و مرکزی داشت. در کلیسای شیطان آنتون لای نیز مناسک جنسی جایگاه خاصی دارد.

اگر توجه کنیم می بینیم همان مناسک که زمانی به طور مخفی به وسایله دونمه ها و فرانکیست ها و فرقه های مشابه انجام می شد، همان رقص ها و همان کارها، امروزه به وسیله کمپانی هایی که به وسیله زرسالاران یهودی ایجاد شده و از طریق گروه های "متالیکا" در سطح عمومی رواج داده می شود و توده وسیعی از جوانان را به خود جلب می کند. می دانیم که گروه متالیکا رسماً خود را شیطان پرست می داند.

تأثیرپذیری یهودیت از سایر فرهنگ ها

در اینجا لازم است به یک نکته مهم اشاره کنم. فرایند تاریخ بشری بس یار پیچی ده و همه جانبه است. زمانی که به نقش و جایگاه یهودیت در این فرایند توجه می کنیم نباید

چنان در آن غرق شویم که به مطلق گرایی برسیم. من در کتابم تلاش کرده ام که از این

مطلق گرایی پرهیز کنم و تصویری علمی از فرایند پیدایش کانون های استعماری و نقش آن در ایران به دست بدهم. در این فرایند یهودیت یک عامل البته مهم و مؤثر است زیرا

به دلایلی که مفصلاً توضیح داده ام در بخش عمده تاریخ مسیحی، یعنی از زمان استقرار در بین النهرین در قرون اولیه میلادی، به عنوان یک سازمان منسجم و متمرکز جهانی عمل می‌کرده است. در کتاب زرسالاران یهودیان را به عنوان تنها نوع جامعه انسانی تعریف کرده ام که از تمامی مختصات یک ملت برخوردار بود بجز اقامت در یک محدوده معین جغرافیایی و این خلاء را با ایجاد هلاخه (شرع) و سازمان سیاسی خاص خود پر کرده اند. علت دوام و بقا این جامعه در طول تاریخ طولانی فوق‌العاده بوده است و جهانی‌بودن این جامعه به آن مختصاتی عطا می‌کرده که تا دوران اخیر در سایر جوامع یافت نمی‌شد. در دنیای گذشته، که جوامع انسانی به شدت در چارچوب‌های جغرافیایی محصور بودند، تنها یک جامعه وجود داشت که چندزبانه بود، چندفرهنگی بود، همزمان در کانون‌های تمدنی مختلف زندگی می‌کرد و شاخه‌های آن در سراسر جهان با هم ارتباط منظم داشتند و از هم حمایت می‌کردند و از یک مرکزیت واحد تبعیت می‌نمودند. این قوم یهودیان بودند و این ویژگی به آن‌ها قدرت انعطاف و امکانات مادی و سیاسی و فرهنگی فوق‌العاده‌ای می‌بخشید. مرکزی

جامعه جهانی یهود از اقتدار سیاسی و قضایی مشابه اقتدار یک دولت بر اتباع خود برخوردار بود و در بعضی جوامع این اختیارات قضایی از طرف دولت‌های میزبان به رسمیت شناخته می‌شد.

معهد، یهودیان در طول تاریخ از محیط‌های پیرامون خود تأثیرات فراوان گرفتند. یعنی در آن مقطع تاریخی که یک تمدن به اوج خود رسیده، بر یهودیان نیز به شدت تأثیر گذاشته است. آبراهام گینز و دکتر لئوپولد زونر، که بنیانگذاران تحقیقات جدی علمی در یهودیت هستند، هر دو در آثارشان نشان داده‌اند که دین و فرهنگ یهود محصول شرایط اجتماعی و متحول با تحولات اجتماعی و فرهنگی بوده است. دکتر زونر کتابی دارد درباره مواعظ یهودی و نشان می‌دهد که یهودیان در طول تاریخ طبق شرایط زمانه آئین‌های خود را تغیر داده‌اند و کتابی دارد درباره نام‌های یهودی و نشان می‌دهد که یهودیان هم‌یشه اسامی رایج در فرهنگ‌های غالب زمان خود را جذب کرده‌اند. در دوران برتری فرهنگ اسلامی اسامی اسلامی در میان یهودی‌ان رواج یافت،

در اسپانیا و پرتغال مسیحی‌ها را از اسپانیا و پرتغال و امروزه در اروپای جدید اسپانیایی اروپایی.

پیدایش تمدن اسلام ی سبب یک تحول بس یار بزرگ در وضع یهودیان جهان شد و این تأثیر چنان عمیق بود که تا قرن چهاردهم میلادی بسیاری از متون یهودیان به زبان عربی نوشته می‌شد نه عبری. مثلاً، یهودا هالوی، متفکر بزرگ یهودی قرن دوازدهم میلادی، مهم‌ترین اثر خود به نام خزری یا کتاب الحجه و الدلیل فی نص رالدین الذلیل را به عربی نوشته است. یا رساله یوسف بن وقار یهودی، از رهبران فرقه کابالا در قرن اسطوره‌ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود43

چهاردهم میلادی، به نام مقاله الجمع بین الفلسفه و الشریع، به عربی است نه عبری. این تأثیر را در تصوف یهودی (کابالا) و در رواج گسترده اسمی اسلام در میانه یهودیان می‌توان دید.

تأثیر بزرگ دیگر اسلام بر یهودیت پی‌دایش مذهب قرائی است که در قرن دهم هجری/هشتم میلادی در بغداد ایجاد شد. همانطور که عرض کردم، در آن زمان بغداد مرکز یهودیان جهان بود. مذهب قرائی به وسایله عنان بن داوود تأسیس شد که به خاندان‌های سران یهودی تعلق داشت. قرائیون مکر تلمود و روایات شفاهی حاخام‌ها بودند و تنها منبع معتبر دینی خود را تورات می‌دانستند. عنان بن داوود از ابوحنیفه متأثر بود و برخی از نظریات خود را از اسلام گرفته است. بعداً، مأمون عباسی مذهب قرائی را در کنار یهودیت حاخامی و تلمودی به رسمیت شناخت. از این زمان مبارزه سختی میان قرائیون و یهودیان شروع شد و یهودیت حاخامی به شدت علی‌ه قرائیون توطئه می‌کرد و در راه انهدام آنها می‌کوشید. در دورانی ایران مرکز اصلی فعالیت قرائیون

به شمار می‌رفت و در رأس این مذهب فردی به نام بنی‌امین بن موسی نهادند که قرار داشت. سپس، مذهب قرائی در عربستان و آسیای صغیر رواج یافت و کار آنها در سرزمین‌های اسلام و مسیحی شبه جزیره ایبری هم بالا گرفت. در اندلس، یهودا هالوی و ابراهیم بن داوود رساله‌های معروف خود، خزری و سفر قباله، را برای مقابله

اسرار یهود و آخرالزمان

نظری با قرائون تدوین کردند. در کاستیل سران یهودی حاکمانان مسیحی را ترغیب کردند تا قرائون را از این سرزمین اخراج کنند و یوسف فریزوئل و تودروس ابولا فی، وزرای قدرتمند یهودی شاهان مسیحی کاستیل، با بی رحمی به سرکوب قرائونیون دست زدند. قرائونیون به مصر پناه بردند و برای مدتی کار آنها در این سرزمین بالا گرفت. لذا، ابن میمون، حاخام و فیلسوف نامدار یهودی، برای مبارزه با آنها از اندلس به مصر مهاجرت کرد. سرانجام، به علت فشارهای شدید حاخامهای یهودی، پیروان این مذهب به کریمه و لیتوانی پناه بردند و در سال 1863 شهروند روسیه شدند.

اوجگیری تمدن مسیحی در شبه جزیره ایبری نیز بر یهودی تأثیر فراوان نهاد و علاوه بر رواج نامهای اسپانیایی و پرتغالی در میان یهودی، ان سبب پی دایش موجی از گروش به مسیحیت در میان آنها شد. این یهودیانی که مسیحی شدند با مارانوها فرق می کنند. آنها در واقع و از سر صدق مسیحی می شدند در حالی که مارانوها خفا

همچنان یهودی بودند. در منابع یهودی هم میان این دو گروه تفاوت قائل شده اند. مثلاً، در دائر المعارف یهود مارانوها در ذیل مدخلهایی چون "مارانو" و "یهودی مخفی" معرفی شده اند و لئو ایسایس یهودی، ان واقعاً مسیحی شده در ذیل مدخل "مرتدین". از معروفترین این مرتدین یهودی اسپانیا، یعنی یهودیانی که واقعاً مسیحی شدند، باید به آبنر برغشی و آلفونسو کارتازنا اشاره کرد. آلفونسو در دستگاه کلیسا مقام بالایی یافت و در اواخر عمر اسقف شهر مهم برغشی (بورگس) بود. جالب است بدانیم که اسقف آلفونسو از مخالفان سرسخت ایجاد انگیزیس یون بود و با انتشار رساله های با آن مخالفت کرد ولی راه به جایی نبرد.

پیدایش تمدن جدید غرب در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم نیز بر یهودیت تأثیر عمیق برجای نهاد و در میان یهودیان بحرانی ایجاد کرد که کم از بحران دوران پیدایش و گسترش مذهب قرائونی نبود. اولین کسی که این موج را شروع کرد رد اسپینوزای یهودی در نیمه دوم قرن هفدهم بود که در آثارش به شدت به الیگارشی یهودی حمله کرد. کار او به جایی رسید که از سوی حاخامهای آمستردام به اتهام ارتداد به مرگ محکوم شد و لئو اسپینوزا توبه کرد و جان خود را نجات داد. از این

دوران است که اولاً، از درون جوامع بسته یهودی بتدریج افراد مستقل یهودی، یهودیانی که پیوندهای فردی و انسانی خویش را بر پیوندهای قبیله‌ای-نژادی ترجیح می‌دادند، سر برآوردند. دوم، این فرآیند مانیسم رهبری جوامع یهودی را پیچی ده ترک رد و زرسالاران یهودی را به سوی ابداع شیوه‌های جدید برای تداوم سلطه خود سوق داد. معهداً، این فرآیند هیچگاه به فروپاشی کامل نظام سنتی جوامع یهودی نینجامی داد و تنها بخشی از یهودیان را به "شهروندان" فارغ از سلطه "دولت" غیررسمی یهود تبدیل کرد. در حالی که بخش دیگر همچنان در چارچوب ساختار متمرکز و پنهان سنتی خود باقی ماندند. از این دوران است که بتدریج شاهدش کایت برخی از یهودیان فرودست و فقیری از ثروتمندان و رهبران جوامع خویش به دادگاه‌های کشورهای محل استقرارشان در اروپا هس تیم. بعد از اس‌پینوزا، بیشترین نقش را در این موج استحاله فرهنگ در جامعه اروپایی، موسس مندلسون، فیلسوف معروف یهودی قرن هجدهم، داشت. این موج در قرن نوزدهم به "جنبش هاس‌کالا" یا "روشنگری یهودی" معروف شد و "ماس‌کیلیم‌ها" یا روشنگران یهودی این نغمه جدید را ساز کردند که یهودیت فقط یک دین است نه یک دولت ملی و آنها شهروندان آزاد دولت‌های متبوع خود هستند. شعار اصلاح‌طلبان یهودی این بود: "درخ‌یابان انسان باش و در خانه یهودی". در نیمه اول قرن نوزدهم روابط این روشنگران با الیگارشی یهودی بسیار تشنج‌آمیز بود. برای مثال، در سال 1818 تعدادی از این روشنگران یهودی در شهر هامبورگ موارد مربوط به ظهور مسیح و بازگشت به صهیون را از ادعای یهودی‌ان حذف کردند. این اقدام با مخالفت شدید اکثریت جامعه یهودی هامبورگ مواجه شد در حدی که برای مدتی مراسم نیایش در کنیسه‌ها تحریم بود. این روشنفکران مستقل و اصلاح‌طلب یهودی بعدها هسته اصلی یهودیان مخالف صهیونسم را در کشورهای غربی تشکیل دادند. سوسیالیست‌های یهودی چون فردیناند لاسال و رزا لوکزامبورگ نیز در تداوم همین جنبش پیدا شدند. یکی دیگر از این یهودیان معترض یاکوب برافمن است که در 34 سالگی مسیحی شد و در سال 1860 کتاب دوجلدی مفصلی مشتمل بر اسناد درونی سازمان یهودیان روسیه (گامال) منتشر کرد. این اثر به کتاب گامال معروف است و یکی از منابع مهم محققین برای آشنایی با ساختارهای سری جوامع یهودی در قرن نوزدهم و

آداب و سنن آنها به شماره ۵ می‌رود. این کتاب، برخلاف پروتکله‌ای بزرگان یهود، که محققین عموماً آن را جعلی می‌دانند، کاملاً معتبر است و دایره‌المعارف یهودینی صحت اسناد مندرج در کتاب برافمن را تأیید می‌کند. برافمن در مقدمه‌ای ن کتاب می‌نویسد جوامع یهودی با حفظ ساختارهای سری درونی خویش، از طریق استقرار در سرزمین‌های مختلف، "دولتی در درون دولت" تشکیل می‌دهند با هدف استثمار سکنه آن سرزمین‌ها و سلطه بر آنان.

در مقاله "جنبش هاس کالا"، با حمایت لیگارشوی یهودی، جنبش ناسیونالیسم یهود سربرکشید. مثلاً، پسر اسمولنس کین در مقاله‌ها و کتاب‌هایش به مندلسون و "حلقه برلین" و به تمام کسانی که یهودیت را صرفاً یک دین می‌دانستند و "عنصر ملی" آن را انکار می‌کردند، سخت حمله می‌کرد. به اعتقاد اسمولنس کین، یهودی‌ان یک ملت اند و خصایص ملی بطور عمده در فرهنگ آنها تبلور یافته که عمده‌ترین آن زبان عبری و آرمان‌های مسیحایی است؛ و کسانی که "روح ملی یهودیت" را انکار می‌کنند به مردم خود خیانت می‌کنند. در رأس این جنبش خاندان روچ یلد و مجموعه مقتدری که آن را "زرسالاری یهودی" می‌نامیم، قرار داشت. این لیگارشوی بر پایه میراث قوم یهود، شکل جدیدی از جهانوطنی یهودی را، در آمیزش با آریستوکراسی مستعمراتی دنیای غرب، سازمان داد که با ماجرای مرموز "پوگروم‌ها" جان گرفت و صهیونیسم جدی را آفرید. آنها ابتدا در سال ۱۸۶۰ سازمان "آلیانس اسرائیلی" را در پاریس تأسیس کردند و در دهه ۱۸۷۰ سازمان‌های متعددی ایجاد نمودند و به کمک ثروت انبوه و نفوذ سیاسی فراوان خود، ساختار سیاسی متمرکز و جهانوطن یهودیان را به شکل جدی تداوم بخشیدند. این تحولی است که تاریخنگاری رسمی یهود از آن با عنوان "تجدیدی دحیات ملی یهودیان" یاد می‌کند. شاخص این "ناسیونالیسم یهود" احیای آرمان "بازگشت به صهیون" بود که سازمان "آلیانس اسرائیلی" و نشریاتی چون هاش‌ها، به سردبیری اسمولنسکین، و اندیشمندانی چون موسس هس ترویج می‌کردند. موسس مونت‌فیوره، باجناب ناتان مایر روچ یلد زرسالار بزرگ یهودی و بنیانگذار بنیاد روچ یلد انگلستان، در این تجدید سازمان یهودیان نقش بسیار مهمی داشت.

پیشداوری‌های نظری در تاریخنگاری جدید ایران

-سؤالی داشتم درباره تار یخنکاری ایران. فکر می کنید در تار یخنکاری ایران تا چه حد تمایل به بازنگری و تحقیقات جدید وجود دارد و تا چه حد این تار یخنکاری در قالب های کهنه گذشته در جامی زند؟

شهبازی: مجموعه کتب و تحقیقاتی که در دوران اخیر در زمینه تار یخ ای ران فراهم شده، چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، در سطحی نیست که ه شایسته تار یخ ای ران باشد. کافی است مقایسه ای بکنیم می ان تار یخنکاری هندی ا تار یخنکاری عثمانی و جمهوری ترکیه تا متوجه شویم که ه تاریخنگاری ای ران تا چه حد عقب است. ما تحقیقات پایه ای نداریم نه تنها در زمینه تار یخ باستان یا تار یخ قرون اولی ه اسلام ای ا تاریخ دوره های بعد، بل که حتی در زمینه تار یخ 300 سال اخیر هم، یعنی تار یخ ای ران از

قرن هجدهم میلادی که در مواجهه ج [2] دی با کانون های معماری غرب قرار داش تیم، فقر عجزی بر تار یخنکاری ما حاکم است. به گمان من، یکی از عوامل اساسی که ه بر رشد جامعه ما تأثیر منفی می گذارد این عدم غنا یا بهتر بگوییم فقر تار یخنکاری است. فقر تار یخنکاری در همه ابعاد حیاتی سبب یاسی ما بازتاب پیدا می کند. چرا؟ برای ای ن که

شناخت تاریخی پایه شناخت سبب یاسی و اجتماعی انسان را می سازد. اهمیت تار یخ فقط به خاطر شناخت گذشته نیست بل که از نظر ایجاد زیرساخت های فکری برای حال و آینده نیز هست. تاریخ پرونده یک ملت است. همانطور که برای شناخت یک فرد با ی پرونده او را مطالعه کرد، برای شناخت یک جامعه هم بای د این پرونده وجود داشته باشد تا با مطالعه آن بتوان برای حال و آینده او برنامه ریزی نمود. اگر ما در اجرای یک الگوی توسعه شگفت می خوریم و لی از شگفت خود درس نمی گیریم و همان الگو را دو دهه بعد تکرار می کنیم و باز هم شگفت می خوریم، به دلیلی هم این فقر آگاهی و دانش تاریخی است.

معضل دیگر، حاکمیت الگوهای نظری خاص بر تار یخنکاری ماست. تاریخنگاری باستان ما به طور عمده در زیر سلطه دو مکتب آریایی گرایی و استبداد شرقی است و به کلی از تحقیقات جدید به دور است. این دو مکتب روح یک جریان فکری و سیاسی

به نام باستان گرائی (آرکائیسیم) را می ساخت که به خصوص پس از مشروطه بر تاریخنگاری رسمی و دولتی ما حاکم شد.

مکتب آریایی و تئوری چراگاه

مکتب آریایی گرائی در قرن نوزدهم و با مقاصد استعماری و به وسیله کسانی چون فریدریش ماگس مولر ش کل گرفت . ماگس مولر تحقق یقات خود را برای کمپانی هند شرقی انگل یس شروع کرد و بعدها عضو شور ای مشاورین مل که و یکتوریا شد . به رغم این که ایرانیان تنها مل تی هستند که به تأثیر از این مکتب به طور رسمی هنوز خود را بقایای قوم ی به نام ” آریایی ” می دانند، مباحث تحقیقاتی و نظری جدید که در ای ن زمینه مطرح است در ایران هیچ بازتابی نمی یابد . ای ن مکتب با نوع ی ناسیونالیسم افراط ی عجین شده به نحوی که بحث انتقادی درباره آن با ” تابوها ” و ” مقدسات ” شوینیس تی اصطکاک پیدا می کند . هواداران این م کتب وانمود می کنند که گو یا ای ن افتخاری بر ای ایرانیان است که خود را از قوم ی به نام ” آری ای ” بدانند در حالی که اولاً داده های باستان شناسی وجود این قوم و مهاجرت آن به فلات ایران و شبه قاره هند را ابدأ تأیی د نمی کند . ثانیاً، این م کتب در واقع پیشینه تاریخی سرزمین و مردم ایران را تحقیر می کند و سابقه مدنیت در این سرزمین را به مهاجرت آریایی ها محدود می کند . به عبارت دیگر، مکتب آریایی گرائی بخش مهم ی از تاریخ تمدن ایرانی، مثلاً تمدن بزرگ ع یلام، را به دوران پیش تاریخ تبدیل می کند . یعنی تاریخ واقع ی تمدن در فلات ای ران با مهاجرت آریایی ها یعنی از اواخر هزاره د^قوم پیش از میلاد شروع می شود . ای ن یعنی تحق ی

ر و

تخفیف تاریخ تمدن در ایران . توجه کنیم که دو تمدن همسایه، آشوری و بابل ی، به ترتیب از هزاره پنجم پیش از میلاد و هزاره د^قوم پیش از میلاد آغاز می شوند . طبق مکتب آریایی گرائی، در آن دوران ایران برهوتی بیش نبوده است.

اصولاً روح نظریه مهاجرت آریایی ها همان روح مهاجرتی است که در اسطوره های یهودی وجود دارد و آن را به همه دنیا و به همه اقوام و ملل تسری داده اند . مثلاً قبای ل وحشی توتونی را، که نیای آلما نی ها و انگلیسی ها هستند، چون س ابقه ای از آن ها در قبل

از قرن چهارم م یلادی شناخته نیست، از مهاجرین آریایی به اروپا خوانده اند. ما کس مولر ح تی سل تی ها را) که نیای اس کاتلندی ها و ایرلندی ها هستند (آری ایی م ی دانست

اسطوره قوم آریایی، که م کتب ما کس مولر ایجاد کرد، بر "تئوری چراگاه" مبتنی است که یک یهودی به نام مایرز در کتابی به نام طلوع تاریخ مطرح کرد. او می گفت آری ایی ها قومی کوچ نشین بودند در جلگه های آس یای م یانه) شمال (که در جستجوی "چراگاه" به "سرزمین های خالی از سکنه"، توجه بفرمایید: سرزمین های خالی از سکنه، یعنی جلگه های شبه قاره هند و فلات ایران) جنوب، سرازیر شدند. امروزه "تئوری چراگاه" مورد نقد جدی قرار گرفته است. به عنوان نمونه ناگندرانات گوس، که مردم شناس بزرگی است و استاد دانشگاه های کلکته و داکا، و هندو است نه مسلمان، کتابی دارد به نام پیشینه آریایی در ایران و هند. خلاصه انتقادات او به "تئوری چراگاه" این است: اول، حاصلخیزی استپ های پهناور آس یای م یانه، که تا به امروز نیز مهد جوامع شکوفای کوچ نشین بوده و هست، محل تردید نیست. چرا با این قوم به اصطلاح آریایی سرزمین آباء و اجداد را رها کند و چینی به سوی "جنوب" یورش ببرد؟ تنها عوامل جغرافیایی می تواند این مهاجرت را توجیه کند مانند وقوع سوانح طبیعی مهمی چون یخبندان، خشکسالی و غیره. اگر چنین سانحه عظیمی رخ داده است در دوران های پسین باید برای مدتی آس یای م یانه را برهوت و خالی از سکنه می یافتیم که چنین نیست.

دوم، اگر "تئوری چراگاه" را به عنوان پایه مادی مهاجرت آریایی ها بپذیریم، با این را نیز بپذیریم که آن ها قوم گرسنه و در جستجوی معاش بودند. این با مبانی ایدئولوژی آریایی گرایی که مهاجرت آریاییان را در پی "رسالت تاریخی" و "امپراتوری سازی" و "آفرینش افتخارات" می داند در تعارض است.

سوم، برخلاف "تئوری چراگاه"، این سرزمین ها، نه شبه قاره هند نه فلات ایران، خالی از سکنه نبودند و هم در هند و هم در ایران جماعات انسانی انبوهی از دیرباز زندگی پررونق و شکوفای شهری و کشاورزی و کوچ نشینی داشتند.

چهارم، با توجه به حضور جماعات انسانی انبوه در این سرزمین‌ها "مهاجرین" طبعاً با جماعات انبوه بومی آمیزش یافتند و چون در اقلیت بودند در آن‌ها مستحیل شدند و بنابراین پدیده‌ای به نام "نژاد آریایی" نمی‌تواند وجود داشته باشد. بسیاری از محققین ج [?] دی‌غرب هر یک بخشی از مکتب آریایی‌گرایی را به نحوی رد کرده‌اند و وقتی این‌ها را کنار هم بچینیم از آن بنای عظیم و باشکوه هیچ‌چیز باقی

نمی‌ماند. مثلاً، اگر کتاب نیبرگ سوئدی را بخوانید سراسر نقد مجموعه تئوری‌های است که اساس مکتب آریایی‌گرایی را شکل می‌دهد. ایشان در دانشنامه ایرانیکا می‌نویسد هیچ دلیل تاریخی و باستان‌شناختی وجود ندارد که گذر قومی به نام آریایی را از جبال هندوکش و ورود آنان را به جلگه هند و فلات ایران به اثبات رساند. استبداد شرقی

در زمینه نظری تاریخ‌نگاری ما متأثر از مکتب استبداد شرقی است. مکتب استبداد شرقی در قرن هجدهم به وسیله متفکرینی چون منتسکیوش کل‌گرفت و در قرن‌های بعد کسانی مانند مارکس و ویتفولگ آن را بسط دادند. این نوع نگاه به تاریخ برای ناپیشداوری مثبت است که گویا در شرق همیشه حکومت‌ها استبدادی و متمرکز بوده است. این نگاه امروزه مورد قبول محققین ج [?] دی نیست. در این زمینه در کتاب زرسالاران بحث کرده‌ام و مقایسه‌های میان ساختارهای سیاسی شرق و غرب به دست داده‌ام.

حتی تا به امروز، تاریخ‌نگاری و اندیشه سیاسی در ایران به شدت تحت تأثیر این مکتب است که ساختار سیاسی کشور ما را یکسره در تحت اقتدار تام و تمام دولت مرکزی و پادشاهی ببیند. این تصویر از تاریخ هخامنشی شروع می‌شود و به تاریخ بعد از اسلام تسری می‌یابد. این در حالی است که، به گفته واندنبرگ، اگر بخواهیم بر اساس داده‌های باستان‌شناسی درباره تاریخ هخامنشی سخن بگوییم مثل این است که فقط بر اساس بقایای کاخ و رسی درباره تاریخ فرانسه قرن هجدهم نظر بدهیم. نگاه ما به تاریخ دوره هخامنشی بیشتر متأثر از کتاب ترییت کورش کزنفون است که مورخین بعد از مشروطه آن را در آثار خود، مثل تاریخ ایران باستان پیرنی، به طور مشروح نقل

کرده اند. کتاب کزنفون سندیت تاریخی ندارد و در واقع الگوسازی او از نظام سیاسی یونان باستان است که به نام کوروش انجام شده. همپیوندی تاریخی ایرانیان و اعراب پیش از اسلام پیشداوری نظری دیگری که بر تاریخنگاری جدید ایران حاکم شد، تصور وجود یک شکاف و دره عمیق فرهنگی و نژادی و تمدنی میان ایران پیش و پس از اسلام است. مکتب آریایی‌گرایی در شکل دادن این قالب نظری سهم اصلی را داشت. گویا در پیش از اسلام دو حوزه فرهنگی کاملاً متمایز آریایی در ایران (و سامی) در عربستان (وجود داشت و با حمله اعراب حوزه فرهنگی سامی، که عقب مانده و بدوی بود، بر حوزه فرهنگی پیشرفته آریایی غلبه پیدا کرد و بخش مهمی از میراث تمدن ایران را از بین برد. این دیدگاه طیف وسیعی را در برمیگیرد و هواداران افراطی آن تمامی مصایب کنونی جامعه ایران را ناشی از این غلبه قهرآمیز اسلام و اعراب و غلبه تمدن سامی بر تمدن آریایی می‌دانند.

در نقد این الگوی نظری حرف‌های فراوانی را می‌توان مطرح کرد: در دوران باستان ما تنها یک حوزه تمدنی می‌شناسیم و آن تمدن خاورمیانه است که از مدیترانه شروع می‌شد و در فلات ایران ختم می‌شد. در این حوزه تمدنی اقوام مختلفی زندگی می‌کردند که با هم پیوند نزدیکی و دادوستد فرهنگی و سیاسی و تجاری داشتند.

اصولاً تصویری از وجود دو تمدن متفاوت آریایی و سامی وجود نداشت و 150 اسطوره‌ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود چنین تفاوت تمدنی هم در کار نبود. اگر به نقش‌های آشور باستان مراجعه کنیم می‌بینیم که بس‌یار شبیه به نقش‌های تخت جمشید است. وفور درخت سرو، آرایش لباس و مو و غیره. مرحوم مهرداد بهار مقاله‌ای دارد که در کتاب از اسطوره تا تاریخ او تجدید چاپ شده و در آن خوشاوندی و تشابه اسطوره‌های دینی اقوام منطقه خاورمیانه را به خوبی نشان داده است. حتی مفهوم اهورامزدا را ایرانی‌ها از آشوری‌ها گرفتند. خدای بزرگ آشوری‌ها "اسورا مزاس" نام داشت و نقشی آن مشابه با نقش اهورامزدا بود. دکتر ناگدرانات گوسی هم معتقد است که مفاهیم "اسورا" و "اهورا" و "یهوا" (یهوه) یکی

هستند. در کتیبه آشوربا نیپال خدایان آشوری و ایرانی بس یارش بیه اند در حدی که ه نمی توان این همسانی را تصادفی دانست. به نوشته فریتز هامل، این کتیبه ثابت می کند که "اهورامزدا" همان "اسورا مزاس" آشوریان است و این دو خدا مشابه یهوه، خدای بنی اسرائیل، هستند؛ خدایی که دوست مردم خود بود و شاهان قدرت خود را از او می گرفتند. دکتر گوس هندی معتقد است که واژه "اهورا" در دوران های بعد با واسطه آئین مغی ایران به هند وارد شده نه برعکس. دکتر کریشنا بانرجی، که از خاندان های سرشناس برهمن کلکته بود و زبان شناس برجسته ای به شمار می رفت و در اواخر قرن نوزدهم زندگی می کرد، اولین کسی است که اعلام کرد مفهوم اهورا در ریگ ودا از مفهوم "اسورا" آشوریان گرفته شده است. حتی اونوالا، محقق زرتشتی هند، می نویسد که نقش دایره بالدار و انسان بالدار، که در نقوش ایران باستان فراوان دیده می شود و معروف ترین آن نقش اهورامزدا در کتیبه های دوران هخامنشی است، و نیز نقش عقاب و انسان عقابگونه یک سنت معماری-دینی خاورمیانه ای است. این نقش نمادین دینی نخستین بار در هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد در مصر پدید شد و سپس با واسطه تجار فنیقی (کنعانی) به آشور راه یافت. تصویر "اسور"، خدای آشوریان، نیز چون اهورامزدا انسانی بالدار است و بس یارش شبیه به اهورامزدای هخامنشیان. هخامنشیان ای

نماد را از آشوریان اقتباس کردند؛ همانگونه که آشوریان نماد خدای "آشور" را از "هوروس" (هور)، خدای خورشید مصریان، اقتباس نمودند.

این درست است که در دوران هخامنشی ایران مهدش کوفاترین تمدن زمان خود بود، ولی این تمدن به محدوده جغرافیایی کنونی ایران و مردم آن اختصاص نداشت. در نواحی سوریه و بین النهرین آرامی ها زندگی می کردند که سابقه طولانی مدنیّت داشتند و

به دلیل ابداع خط آرامی سهم آن ها در تمدن بشری بس یارش زیاد است. آرامی ها مردم

ی
تاجرپیشه و با فرهنگ بودند و به همین دلیل خط آن ها به خط بین المللی تبدیل شد. حتی

زمانی که سرزمین آرامی ها به اشغال آشور درآمد، خط آرامی نه تنها از بین نرفت بلکه

به وسیله دولت آشور دامنه کاربرد آن گسترش یافت. و بعدها همین خط به خط رسم ی دولت هخامنشی تبدیل شد. معمولاً این تصور وجود دارد که خط هخامنشی یان میخ بود. در حالی که چنین نیست. کتیبه های میخی بس یار اندک و معدود است و خط میخی

تنها برای نگارش کتیبه های پادشاهان هخامنشی کاربرد داشت و استفاده از آن در زمان اشکانیان کاملاً متروک شد. خط رسم ی در سراسر ای ران هخامنشی آرامی بود. حتی زمانی که هخامنشی یان مصر را فتح کردند خط آرامی را در این سرزمین هم رواج دادند. بنابراین، برای ایران هخامنشی، آرامی به عنوان یک خط کاملاً بومی شناخته می شد نه بیگانه. این خط در دوران سلوکی و اشکانی هم در ایران ادامه داشت و خط پهلوی که در این دوران ایجاد شد کلی از خط آرامی است. شاخه دیگری از خط آرامی در میان

نبطیان به خط نبطی تبدیل شد و از این شاخه خط عربی به وجود آمد. تا زمان ساسانیان دبیران آرامی در ایران حضور داشتند و مثلاً در یادگار زریران رئیس دیوان ایران) دیوان مهست (فردی به نام ابراهیم است. خط اوستائی) دین دبیره (در قرون چهارم و ششم میلادی ایجاد شد و تنها برای نوشتن متون دینی کاربرد داشت و خط عموم ی یا رسم ی نبود. ما از خط اوستائی نمونه کهنی در دست نداریم. هیچ کتیبه ای متعلق به قبل از اسلام به خط اوستائی موجود نیست و جالب است بدانیم که تمام ی دستنوشته های اوستائی به هزاره اخیر میلادی تعلق دارند و قدمت کهن ترین آن ها به سال 1288 میلادی 687 هجری قمری می رسد که مقارن است با دوران ارغون خان مغول.

این تصویری است از یک تمدن پهناور که از یک سمت به مدیترانه محدود بود و از سمت دیگر به آسیای میانه و یکی از مبانی مشترک آن خط آرامی بود. کتمان و انکار این پیوند و تسلسل نوعی تحقیر شدید تاریخی در روانشناسی نسل های معاصر ایران ی آفرید که گویا اعراب) یعنی مسلمانان (خط و "زبان" آباء و اجدادی شان را به زور شمشیر از بین بردند و خط و زبان خود را تحمیل کردند. این دروغ بزرگ تاریخی را،

اسرار یهود و اواخرالزمان

با همه پیامدهای عظیم فرهنگ ی و س یاسی آن، م کتب آر یایی گرایي سده نوزدهم جعل کرد و ش بکه مع ینی از وابستگان ا لیکارشی پارس ی و یهودی در ایران معاصر رواج دادند. با توضعاحتی که عرض شد، روشن م ی شود که با گروش مردم ایران به اسلام ه بیچ نوع تغییر خط ی رخ نداد بل که همان فرایند گذشته ادامه یافت. یعنی خط امروز ایرانی ان ک ه بعضی ها ادعا م ی کنند خط عربی است و به زور بر ای ران تحمیل شده، در واقع خط فارسی است. مادر آن همان خط آرام ی عصر هخامنشی ی و خط آرام ی -پهلوی عصر اشکانی و ساسانی است و این خط در دوران او لیه اسلامی در یک بستر فرهنگی ایران ی یعنی در منطقه بین النهرین نوسازی شد. به عبارت دیگر خط کوفی به عنوان کهن ترین نمونه خط عربی -فارسی در کوفه به وجود آمد که در قرون او لیه اسلام ی مهد فرهنگ ایرانی بود.

توجه کنیم که اعراب را، برخلاف قبل یغات شوو نیست های م کتب آر یایی، نم ی توان در عصر ساسانی قوم ی عقب مانده و "سوسمارخوار" دانست. در دوران پیش از اسلام اعراب از متمدن ترین اقوام زمان خود بودند و دو ک انون نبط ی در غرب و یمن در جنوب کانون های ش کوفای فرهنگ ی و تجاری بودند و شاهراه بزرگ تجاری شرق و غرب، که اهمیت آن کمتر از جاده ابریشم نبود، از این مسیر می گذشت. شهر م ک ه در میانه این حوزه تجاری -فرهنگی قرار داشت. شهر پترا، پایتخت نبطیان، موجود است و میزان غنا ی فرهنگی اقوام عرب را نشان می دهد. توجه کنیم که ه امرؤالقیس نبط ی در کتیبه معروف خود که به "کتیبه ام الجمال" معروف است و در سال 267 میلادی نگاشته شده، خود را پادشاه تمام ی اعراب (ملک العرب کله) خوانده است. یعنی در قرن سوم میلادی نبط ی ها خود را "عرب" م ی دانستند و اطلاق "عرب" بر تمام ی اقوام و دولت های شبه جزیره عربستان رواج داشت. جالب است بدانیم که ه قدیمی ترین سنگ نبشه ای که نام "الله" بر آن حک شده، به اعراب نبط ی تعلق دارد و در قرن سوم میلادی نوشته شده. این کتیبه به "ام الجلال" معروف است، به خط نبط ی نوشته شده و در نخستین سطر آن ذکر تهلیل (لااله الا الله) آمده است.

توضیحاتی که عرض کردم روشن م ی کند که ه ایرانی ان و اعراب در پیش از اسلام کاملاً مرتبط با هم و از نظر فرهنگ ی خویشاوند بودند. نه ایرانیان در میان اعراب بیگانه

محسوب می شدند و نه اعراب در میان ایرانیان. قبلاً درباره پیوند نزدیکی دولت های ماد و بابل در ماجرای لشکرکشی بخت النصر به مصر و اورشلیم صحبت کردم و گفتیم که در عهد عتیق این لشکرکشی کارسواران پارسی و سرداران کلدانی دانسته شده است. و گفتیم که بخت النصر دوست و داماد ایرانیان بود و ناجی مردم اورشلیم و مورد احترام و تکریم ارمیئان بی-ولی متأسفانه به دلیل رواج "اسرائیلیات" نام بخت النصر در فرهنگ عامه ما به نام می منفور بدل شده است. در دوران ساسانی رابطه اعراب و ایرانیان تا بدان حد نزدیک بود که اعراب حتی در عزل و نصب پادشاهان ساسانی دخالت می کردند. یک نمونه معروف ماجرای صعود بهرام گور به سلطنت است. بهرام گور، پسر جوان یزدگرد، مدعی تاج و تخت پدر است. او که از کودکی در میان اعراب یمن پرورش یافته، به همراه مربی و حامی اش، منذر تازی، و لشگری انبوه از اعراب به فارس می شتابد و در حوالی جهرم مذاکره می کند. "بزرگان تازی" و "بزرگان ایران" آغ از می شود. البته این سپاه 30 هزار نفره اعراب و زور بهرام گور است که "انجمن" را به مذاکره وادار می کند؛ ولی بهرام معترض قادر به تصرف تاج و تخت از طریق قهر و غلبه نیست و به رغم فرادستی نظامی سرانجام در برابر خواست منطقی "انجمن" تمکین

می کند. منذر از خاندان نصر بن ربیع است که آنان را "بنی لخم" و "مناذره" نیز خوانده اند. خاندان فوق، که ابن خردادبه ایشان را "تازیان شاه" خوانده است، حاکمان یمن بودند و بعدها، به روایت طبری، انوشیروان آنان را شاه تمام می اعراب کرد. خسرو پرویز آخرین شاه این خاندان، به نام نعمان بن منذر، را به قتل رسانید و حکومت ایشان را منقرض نمود. برخی مورخین علت این اقدام را گروشی نعمان به مسیحیت ذکر کرده اند.

خوشبختانه اخیراً کتاب ارزشمند دکتر محمد محمدی ملایری در سه جلد منتشر شده است و لی جای تأسف است که این کتاب بازتاب شایسته نیافته و مؤلف دانشمند و محترم آن، که از اساتید سالخورده دانشگاه تهران است، چنان که شایسته است مورد تجلیل قرار نگرفته. دکتر محمدی ملایری در این کتاب نمونه های فراوانی از پیوند

تاریخی اعراب و ایرانیان را ذکر می کند که از نظرت بین چگونگی اسلام آوردن ایرانیان و

ظهور تمدن اسلام به عنوان تمدنی که دو عنصر قوم ایرانی و عربی در آن سهم بزرگی داشتند بس یار باهمیت است. این گونه تحقیقات ج [?] دی افسانه های را که ه
درباره

گروشی اجباری ایرانیان به اسلام رواج یافته به کلی نفی می کند. در واقع، مسلمان شدن ایرانیان ارتباط ج [?] دی با لشکرکشی اعراب به ایران در زمان خل یفه عمر نداشت و این دو حادثه، همانطور که دکتر ملایری توجه کرده اند، هم از نظر علل و هم از نظر زمانی دو حادثه جداگانه است که متأسفانه در تاریخنگاری ما به هم آمیخته شده و یک حادثه جلوه داده شده است.

بررسی متون تاریخی نشان می دهد که حتی تا قرن ششم هجری، که کتاب الملل و النحل شهرستانی تدوین شد، پیروان مذاهب ماقبل اسلام و از جمله فرقه های متنوع "مجوسی" در ایران آزادی عمل کامل داشتند و هیچ سخنی از غلبه و آزار دینی در میان

نیست. هم گشتاسب شاه نریمان، محقق ارجمند پارس ی هند، و هم برتولد اشپولر، محقق سرشناس آلمانی، و هم بس یاری از محققین و ای ران شناسان دیگر بر این نظر تأکیدات فراوان کرده اند. مثلاً، اشپولر می نویسد: «هیچ موردی را نمی شناسیم که ه زردشتیان بطور منظم و با طرح قبلی مورد تعقیب واقع گشته باشند... از ویرانی آتشکده ها به فرمان دولت و یا اقدامات دیگر بر ضد مقدسات زردشتی و یا کتب دینی آنان چیزی به ندرت شنیده می شود... بنابراین، گروهی دست جمع ی زردشتیان به اسلام

معلول جبر و فشار مسلمانان نبوده، باید علت دیگری داشته باشد».

54 کانون های استعماری و تهاجم فرهنگی در قرن نوزدهم

- آیا می توان گفت که این گونه پی شفرض ها را کانون های استعماری از طریق نهادهایی مانند فراماسونری در تاریخنگاری ایران رواج دادند؟

بله. این ادعا را به طور ج [?] دی و مستند می توان مطرح کرد و می ان رواج

اسرار یهود و اواخرالزمان

این گونه پیشداوری ها در تاریخنگاری ایران و فعالیت های فکری و فرهنگی محافل و انجمن ها و سازمان های مخفی و علنی وابسته به کانون های استعماری و از جمله فراماسونری پیوندهای بسیار عمیق قائل شد و به این دلیل ترویج این گونه بحث ها ی فرهنگی را دارای مقاصد کاملاً سیاسی و استعماری دانست.

از اوایل قرن نوزدهم میلادی، یک حرکت فرهنگی بسوی قوی و سازمان یافته در ایران آغاز شد که از حکومت هند بریتانیا سرچشمه می گرفت. شالوده این حرکت در زمان حکومت ریچارد ولزلی بر هند گذاشته شد. خاندان ولزلی نقش مهمی در تاریخ استعمار بریتانیا دارد و از این طریق بر تاریخ ایران تأثیر فراوان گذاشته است. هیئت جان ملکم را همین ریچارد ولزلی به ایران اعزام کرد. در کتاب زرسالاران درباره خاندان ولزلی و پیوندهای عمیق آن با زرسالاران یهودی و خانواده روح یلد بحث مفصلی کرده ام. ریچارد ولزلی، فرمانروای هند بریتانی، در سال 1800 میلادی یک کالج در کلکته تأسیس کرد که یکی از اهداف آن مقابله فرهنگی با اسلام بود. در این کالج مسلمانانی که به خدمت انگلیسی ها درآمده بودند نقش داشتند مانند میرزا فخرت و آقا ثبات. در سال 1811 میلادی این کالج یک مسیونر به نام هنری مارتین را به ایران اعزام کرد. هنری مارتین کارمند کمپانی هند شرقی بود و سرجان ملکم او را به بعضی از رجال سیاسی مهم ایران معرفی کرد. هنری مارتین در شیراز در خانه جعفرعلی خان، نیای خانواده نواب شیرازی، اقامت گزید و با حمایت خانواده قوام شیرازی فعالیت خود را شروع کرد و به مناظره های جنجالی دینی با علمای شیراز پرداخت.

دو خانواده نواب و قوام شیرازی نقش مهمی در تاریخ فعالیت های استعماری در ایران دارند. جعفرعلی خان نواب قبلاً افسر عالی رتبه ارتش هند بود و در سرکوب خونین یکی از شورش های مردم هند سمت فرماندهی داشت. او بعداً با دختر میرزای حسنعلی طبیب شیرازی ازدواج کرد و در محله میدان شاه شیراز ساکن شد. این میرزای

حسنعلی طبیب پسر حاجی آقاسی بیگ افشار دوست و مشاور کریم خان زند است و خانواده نواب از این طریق با تعدادی از خانواده های سرشناس شیرازی خویشاوند شد. نسل های بعدی خانواده نواب نیز نقش مهمی در تاریخ ایران داشتند. یکی از آنها

غلامعلی خان نواب است که گزارش های او به عنوان مأمور سفارت انگل یس با عنوان وقایع اتفاقیه چاپ شده و دیگری حسینقلی خان نواب است که مدتی وزیر خارجه ایران و رئیس حزب دم کرات بود. خانواده قوامش یرازی یهودی الاصل هستند و در آن زمان به خانواده هاشمیه شهرت داشتند زیرا جد آن ها یک یهودی جدیدالاسلام به نام آشر بود که نام خود را به هاشم تبدیل کرد و پسرش، ابراهیم خان، همان کسی است که کلانترش یراز و وزیر لطفعلی خان زند شد و به خلع زندی و صعود آقا محمد خان قاجار کمک نمود و در مقام صدراعظم آقا محمد خان و فتحعلی شاه قاجار جای گرفت. در همان سالی که هنری مارتین وارد ایران شد مریزا علی اکبر خان (قوام الملک اول) ،

پسر حاجی ابراهیم خان کلانتر، بیگلیگی فارس شده بود.

از این زمان نگارش و چاپ ردیه هایی علیه اسلام و قرآن شروع شد که معروف ترین آن کتاب میزنا نالحق است. به نظر من این کتاب مهترین ردی های است که از آن زمان تا به حال علی قرآن کریم نوشته شده است. ظاهراً این کتاب را یک مسیونر آلمانی وابسته به دستگاه کومت هند بریتانیا به نام دکتر کارل پفاندر نوشته و لی بررسی متن آن نشان می دهد که نمی تواند کار پفاندر به تنهایی باشد بلکه او قطعاً از کمک مسلمانانی که با متون اسلام کاملاً آشنا بوده اند برخوردار بوده است. پفاندر دو کتاب دیگر هم دارد: مفتاح الاسرار و طریق ال حیا. ت این موج سازمان یافته تهاجم م یس یونها بازتاب وسیعی در میان علمای ایران داشت و یک جنبش ردیه نویسی را ایجاد کرد که اولین مقابله فکری علمای شیعه با تهاجم فرهنگ غرب جدید محسوب می شود. علمای دوره فتحعلی شاه مانند مریزای قمی، ملا محمد رضا همدانی، ملا علی نوری، سید محمد حسینی خاتون آبادی و ملا احمد نراقی رساله هایی علی م یسیونرها یا به قول پدر (اخذ شده و منظور کشیشان father) آن ها "پادری" نوشتند. "پادری" از واژه مسیحی است.

کمی بعد از سفر جنجالی هنری مارتین به ایران، در سال 1818 کتابی در بمبئی چاپ شد که بر اندیشه سوسیالیستی بعدی ایران تأثیر بزرگی نهاد. این کتاب دساتیر آسمانی نام دارد. نویسنده یا در واقع جاعل آن یک پارسی به نام ملا فیروز است که ارگزار

کمپانی هند شرقی بریتانیا و منشی و دس تیار سر جان مل کم بود . ملا فیروز دساتیر را به عنوان یک کتاب آسمانی معرفی می کند که به پیامبران ایران باستان تعلق دارد . جالب اینجاست که بسیاری از ایران شناسان اروپایی و کارگزاران برجسته کمپانی هند شرقی از این جعل ملا فیروز حمایت کردند و دساتیر را به عنوان متنی اصل جلوه دادند . سر ویلیام جونز و سر جان مل کم و لرد هس تینگز و سر جرج اوزلی و مونت استوارت الفینستون از این گروه اند.

دساتیر بتدریج در ایران شناخته شد و از طریق بعضی از رجال و معارف دولت و فرهنگی عصر قاجار تأثیر بزرگی هم بر اندیشه و هم بر زبان و ادبیات فارسی گذاشت . زرتشتیان هند هم دساتیر را به عنوان یک متن دینی به رسمیت شناختند و مروج آن شدند . حتی تا زمان انقلاب مشروطه زرتشتیان هند و ایران و بسیاری از معارف فرهنگی مسلمانان هند و ایرانی دساتیر را معتبر و کتاب آسمانی می دانستند . شعرا و نویسندگان سرشناسی مانند رضاقلی خان هدایت و فرصت شیرازی و ادیب الممالک فراهانی از مروجین دساتیر بودند .

دساتیر هم یک متن دینی جعلی بود که به پیامبران باستانی ایران نسبت داده می شد و هم یک دوره تاریخ جعلی برای ایران بود با هدف ترویج باستان گرایی و هم به منبعی

تبدیل شد برای ساختن واژه های به اصطلاح سره فارسی . سرتاسر این کتاب پر از مهملاتی است که به نام فارسی سره و فارسی اصیل ارائه شده بود . مثلاً : در کاچه و هر کاچه و پر کاچه و در کارچه مارند . یعنی : بالیدن و پژمردن و کام و خشم ندارد . یا : <هرشده هر ششگر زمرپان > یعنی : بخشنده بخششگر مهربان . یا : <هامستنی رامستنی شامستنی زامستنی ، شالشتنی شالشتنی شالشتنی ، مزدستنی سزدستنی و زدستنی

از دستنی >الی آخر .

بعدها ، بتدریج محققین اروپایی و هندی به دساتیر مشکوک شدند و اصالت آن را رد کردند . این موج به ایران هم وارد شد و مطالعاتی علی ه دساتیر انتشار یافت که مهم ترین آن مقاله ابراهیم پورداوود است که به عنوان مقدمه لغتنامه دهخدا چاپ شده .

باید اضافه کنم که پورداوود این مقاله را بر اساس کتاب یک موبد و محقق سرشناس پارسی هند به نام شهریارچی بهروچا نوشته است. یعنی همان مطالب بهروچا را ب همراه اضافاتی آورده است. بهروچا ای ن رساله را قبل از سال 1894 نوشت و دساتیر را به عنوان یک متن کاملاً جعلی معرفی نمود. کتاب بهروچا مقارن با انقلاب مشروطه در سال 1907 م یلادی در بمبئی چاپ شد. البته هم بهروچا و هم پورداوود تلاش می کنند که ملا فیروز را از اتهام جعل دساتیر تبرئه کنند. به نظر من، هم دساتیر و هم متون مشابهی چون دبستا نالمذاهب و هم دس تکاری هایی که در فرهنگ معروف به برهان قاطع صورت گرفته همه متعلق به اوایل قرن نوزدهم است و ادعای انتساب ای ن متون به قرن هفدهم صحت ندارد.

این موج تهاجم علیه فرهنگ ایرانی و اسلامی از دهه 1850 م یلادی در ای ران اوج گرفت و این زمانی است که در کوران جنگ کریمه یک مأمور اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا به نام مانکجی لیمجی هاتر یا در ایران مستقر شد. مانکجی از پارسیان هند بود و به عنوان رئیس شش بکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیایی در ای ران کار می کرد و روابط

نزدیکی با دیپلمات های سرشناس دولت انگلیس در ایران، یعنی سر رونالد تامسون و ادوارد ایستویک و سر هنری راو لینسون، داشت. ای ن سر آغاز یک دوران نفوذ بس یار ج ۲ دی استعمار انگلیس در ایران است و در پیامد فعالیت های مانکجی و شش بکه او بود که

سرانجام میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) (به عنوان صدراعظم ای ران منصوب شد. دوران صدارت سپهسالار اوج فعالیت های فرهنگ و سیاسی ای ن کانون در ای ران است.

فعالیت فرهنگ ی مانکجی در چهار شاخه صورت گرفت: اول، حمایت و تقویت بابیگری و کمک به گسترش آن؛ دوم تأسیس و گسترش فراماسونری در ای ران؛ سوم

،

اشاعه باستان گرائی در فرهنگ ایرانی؛ چهارم، تقویت برخی از فرقه های اهل تصوف در

ایران.

حدود سه سال قبل از استقرار ما نکجی در ایران علی محمد باب اعدام شده بود. حرکت باب از هم‌پن‌کانون استعماری سرچشمه می‌گرفت. به نظر من، ادعای محققین که بابی‌گری را به عنوان یک جنبش دینی خودانگ یخته و طبیعی و یک شورش مردمی مطرح می‌کنند و سرآغاز پیوند این جنبش با استعمار انگلیس را از زمان تبدیل آن به دو فرقه ازلی و بهائی می‌دانند صحت ندارد. دلایل متعددی در دست است

که بابی‌گری را

از آغاز به عنوان یک حرکت مش‌کوک و مرتبط با کانون‌های استعماری جلوه می‌دهد. در این باره در جلد هفتم کتاب زرسالاران به طور مفصل بحث کرده و مستندات و دلایلی خود را عرضه خواهم کرد. در اینجا فقط اشاره می‌کنم به اهمیت دوره اقامت علی محمد شیرازی (باب) در بندر بوشهر. باب از 18 تا 21 سالگی در بوشهر به تجارت مشغول بود و سپس به کربلا رفت و شاگرد سید کاظم رش‌تی، از سران شیخیه، شد و بعد از مرگ سید کاظم رش‌تی ادعاهای خود را شروع کرد. در سال‌های اقامت باب در بوشهر، این بندر مرکز مهم فعالیت کمپانی‌های انگلیسی و اروپایی و یهودی و پاریسی بود. در آن زمان، مهم‌ترین کمپانی مستقر در این بندر به خانواده یهودی ساسون تعلق داشت که رهبر یهودیان بغدادی بودند. بعدها، نقش یهودیان را در گسترش بابی‌گری و بهائی‌گری بسیار مهم می‌یابیم تا حدی که می‌توانیم ادعا کنیم که گسترش بابی‌گری و بهائی‌گری تنها با حمایت یک‌ش‌بکه فعال یهودی وابسته به خانواده ساسون امکان‌پذیر بود.

بابی‌گری و بهائی‌گری به بس‌یاری از نقاط ایران به‌وس‌یله یهودی‌ان و جدیدالاسلامان یهودی وارد شد و رشد کرد. شهر همدان، به عنوان یک کانون مهم یهودی‌نشین، نمونه

گویایی است. عجیب است که محققین نسبت به دوره اقامت باب در بوشهر کاملاً

بی‌اعتنا بوده‌اند. مثلاً، ادوارد براون توجه فراوانی نسبت به دوران‌های مختلف زندگی باب می‌کند و لی‌درباره دوران اقامت او در بوشهر ساکت می‌ماند. درحالی‌که قاعدتاً براون باید به این دوره بیشتر توجه می‌کرد زیرا بندر بوشهر به عنوان محل تلاقی تجار اروپایی و ایرانی می‌بایست به عنوان مهم‌ترین کانون‌آشنایی باب با غرب شناخته شود.

ولی چون براون و دیگران قصد نداشتند بابی‌گری را متأثر از غرب جدی بدانند و

تمایل داشتند سرچشمه های بومی و اسلامی آن را برجسته کنند، تأثیر این کانون را کاملاً مسکوت گذاشتند.

به هر حال، ما نکجی پس از استقرار در ایران نقش مهمی در تقویت بقایای بابی ها و گسترش بابی گری ایفا کرد و در دبیرخانه مفصل و فعال او کتب اعتقادی متعددی در ترویج بابی گری تألیف شد. فهرست "گنجینه ما نکجی" در کتابخانه موسسه کاما (بمبئی) نشان می دهد که ما نکجی در این زمینه تا چه اندازه فعال بوده است. در دوران فعالیت ما نکجی میان او و فعالین یهودی و بابی ارتباطات گسترده برقرار بود و اینان با بمبئی، که مرکز نشر آثارشان محسوب می شد، روابط منظم داشتند. می رزا ابوالفضل گلپایگانی، یکی از سران بابی گری و بهائی گری، در آن زمان منشی ما نکجی بود. آقا عزیزالله، از یهودیان بهائی شده مشهد، هم با ما نکجی و گلپایگانی ارتباط داشت. آقا عزیزالله همان کسی است که بعدها ادوارد براون را با گلپایگانی آشنا کرد. پیوند مانکجی با بابی ها و بهائی ها در حدی است که منابع بهائی از ما نکجی به عنوان بهائی یاد

می کنند و می نویسند که وی بعد از ملاقات با میرزا حسینعلی نوری (بهاء) در بغداد به این مذهب گرویده بود. بهاء هم در الواح خود به این ملاقات با ما نکجی اشاره می دارد. اسنادی وجود دارد که نشان می دهد دستگاه اطلاعاتی ناصر از روابط پنهان ما نکجی با بابی ها تا حدودی مطلع بوده و در مقاطعی، مانند توطئه ترور ناصرالدین شاه در سال 1300 ق/ 1882 م، نسبت به آن حساس بوده است.

بخش مهمی از کارنامه ما نکجی در ایران به تأسیس فراماسونری اختصاص دارد. نقش ما نکجی در این ماجرا تا کنون مورد غفلت کامل بوده است و تمامی محققین اولین نهاد فراماسونری ایران را، که به "فراموشخانه" معروف است، با نام می رزا ملکم خان می شناسند. نقش ملکم در فعالیت فراموشخانه مورد تردید نیست و مسئله پیچی ده تر است. طبق تحقیق اینجانب، در واقع، ما نکجی نقش اصلی را در تأسیس فراموشخانه داشت و ملکم دس تیار او بود. به عبارت دیگر، همانطور که در زمان انقلاب مشروطه سازمان فراماسونری بیداری ایران در پیرامون اردشیر رپیورترش کل گرفت، فراموشخانه هم در پیرامون ما نکجی تکوین یافت. در این باره در جلد هفتم کتاب زرسالاران به طور

مفصل بحث خواهیم کرد. توجه کنیم که به طور رسمی رییس فراموشخانه، استاد اعظم، یکی از پسران فتحعلی شاه به نام جلال الدین میرزا بود. ملک در کنار برخی از اسطوره‌ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود 59

رجال عصر ناصر در این انجمن مخفی عضویت داشت. میرزا محمد تقی سپهرکاشی (لسان‌الملک) و رضاقلی خان هدایت هم عضو این نهاد بودند.

مخفی یا شبکه مانجی اولین کانون ج.دی و متشکلی محسوب می‌شود که ترویج باستان‌گرایی را در ایران آغاز کرد. یکی از اقدامات مانجی تجدید چاپ و پخش کتاب دساتیر در ایران در یک هزار نسخه بود. تا این زمان دساتیر در ایران چندان شناخته شده نبود و در واقع تأثیر ج.دی آن از زمان مانجی آغاز شد. جلال الدین میرزا، استاد اعظم

بشناخته می‌شد و هم مروج فراموشخانه، هم به عنوان یک شاهزاده فرنگی می‌سرود نویسی و ناسیونالیسم ضدعربی بود. او کتابی نوشت به نام نامه خسروان که شامل یک دوره تاریخ ایران باستان است. البته این کتاب به نام او منتشر و معروف شد ولی نویسنده واقعی آن فردی است به نام شیخ علی‌زادی که در سفارت انگلیس سمت منشی‌گری داشت و در دستگاه انگلیسی‌ها در ایران فرد متنفذی بود. رضاقلی خان هدایت، بنیادگذاران هدایت و عضو دیگر فراموشخانه، هم تألیفات متعددی با روح باستان‌گرایی منتشر کرد. از مهم‌ترین آثار او فرهنگ انجمن نآرای ناصر است. هدایت این کتاب را به سفارش مانجی نوشت و نام آن فرهنگ انجمن نآرای هوشنگ بود. هوشنگ نامی است که مانجی بر خود نهاده و خویش را در ایران با اسمی چون "هوشنگ هاتریایی کیانی" و "درویش فانی" معرفی می‌کرد. ولی بعداً ترجیح دادند که این فرهنگ را به ناصرالدین شاه منتسب کنند و لذا آن را فرهنگ انجمن نآرای ناصر نامیدند. این فرهنگ در سال 1288 ق 1871 م. یعنی در اولین سال صدارت می‌رزاق حسین خان سپهسالار و اندکی بعد از فوت رضاقلی خان هدایت با پول مانجی چاپ شد. خود مانجی نیز مقدمه‌ای برای آن کتاب نوشته است. این فرهنگ سرشار از جعلیات دساتیری است و در کنار فرهنگ‌های دسی‌تکاری شده‌ای مانند برهان قاطع سهم بزرگی در اشاعه باستان‌گرایی در ایران داشت. مثلاً، با اقتباس از دساتیر، فهرست

مفصلی از پیامبران عجم ارائه کرده است. این کتاب سرشار است از ارجاع به پارس یان و زرتشتیان و دساتیر و دبستا نالمذاهب و غی ره و در مقابل در آن مدخل ها یی چون "اسلام" و "قرآن" وجود ندارد و آیات و شواهد قرآنی و احادیث به ندرت دیده می شود. روح این فرهنگ ک املأغ یراسلام ی است به نحوی که آن را در کنار نامه خسروان باید م هم ترین تلاش ما نکجی بر ای ترویج باستان گرائی در ایران دانست. برای مثال، خانه کعبه را مقرر یک پیامبر باستانی ایرانی به نام م ه آباد معرفی می کند. نام آدم ابوالبشر را فارسی می داند و مدعی است که ه گویا در زمان حمله اعراب به ای ران به دستور عمر بن خطاب، خل یفه مسلمانان، تمامی کتاب های باستانی ای ران سوزانیده شدند.

منشیان و کارگزاران ما نکجی نیز در زم ینه اشاعه باستان گرائی ی بس یار فعال بودند. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، منشی مانکجی و از سران فرقه بهائی، از مروجین سرهنویسی و باستان گرائی بود و برای مثال در رساله ای تبار م ی رزا حس ینعلی نوری (بهاء) را به یزدگرد ساسانی رسانیده است. می رزا محمدحسین خان ثریا و حاجی می رزا حسن خوشنویس اصفهانی و م یرزا لطفعلی دانش و محمد اسماعیل خان زند هم در پیرامون این محفل به سره نویسی اشتغال داشتند. محمد اسماعیل خان زند نویسنده کتابی است با هم ین مضمون به نام فرازستان. گلپایگانی می نویسد که او نام خود را به هرمزدی تغییر داد و نژاد خویش را به < خسروان کیان رساند و در زنده کردن آئین آبادیان و تازه نمودن روش نیاکان کوشش بی اندازه دارد >. البته باید این را هم عرض کنیم که بعدها گلپایگانی از مخالفان ما نکجی شد و در نامه های خود مطالب بی عملیه او و باستان گرایان و سره نویسان بیان کرد.

محفل فرهنگ ی ما نکجی با م یرزا فتحعلی آخوندزاده در تفلیس نی ز رابطه نزدیکی داشت در حدی که آخوندزاده در م کاتباش از رضاقلی خان هدایت با عناوینی چون < پدر بزرگوار > و < پدر مغفور > یاد می کند. در این زمان آخوندزاده سرهنگ ارتش روسیه و کارمند عالی رتبه دفتر نایب السلطنه تزار روسیه در قفقاز بود و به نظر من همان

جایگاه ما نکجی در ح کومت هند بریتانیا را در دستگاه اطلاعاتی نایب السلطنه قفقاز

داشت یعنی مسئول امور ایران بود.

چنان که می دانیم، آخوندزاده از مروجین باستان گرایی، اسلام ستیزی و عرب ستیزی و تئوری استبداد شرقی در تاریخنگاری ایران بود و در این زمینه تأثیر بزرگی بر جای نهاد. مثلاً در نامه ای به جلال الدین میرزا می نویسد: «به اصطلاح اهل یورپا اسم حق یقی پادشاه به کسی اطلاق می شود که تابع قانون بوده، در فکر آبادی و آسایش وطن و در فکر تربیت و ترقی ملت باشد. در مملکت ای ران، بعد از غلبه تازیان و زوال دولت پارسیان و فانی شدن پیمان فرهنگ و قوانین مهادیان سلطنت حقیقی نبوده است. در مدت تاریخ هجری فرمانروایان ای ران مملکت کلاً دسپوت و شایه حرامی باشیان بوده اند.»

آخوندزاده بنیانگذار جریانی است که تیغ بیبرالفا را به عنوان راه توسعه و پیشرفت ممالک اسلامی معرفی می کرد. او این نظر را در عثمانی از طریق مینف پاشا و در ای ران

از طریق محفل مانگی پیش می برد. مینف پاشا در زمان حکومت سپهسالار به مدت چهار سال سفیر عثمانی در ایران بود و در دوره مظفرالدین شاه نیز دو سال در ای ران سمت بود. او با مانگی و آخوندزاده و میرزا یوسف خان مستشارالدوله و میرزا ملک م خان رابطه نزدیک داشت.

اسطوره ها و بنیانهای اندیشه سیاسی یهود 61

چهارمین شاخه فعالیت مانگی در ایران به اهل تصوف معطوف بود و لذا اعضای محفل یا شایه مانگی با بعضی از سران اهل تصوف رابطه نزدیک داشتند. مانگی خود را درویش معرفی می کرد، «درویش فانی» لقب داشت و با سران برخی از طریق تهای اهل تصوف از جمله رحمت علیشاه (حاج میرزا کوچک شیرازی) معاشرت داشت. رضاقلی خان هدایت عضو طریقت نعمت الهی بود و جالب است بدانیم که وی در فرهنگ انجم نآرای ناصری نام «داریوش» را به معنی «درویش» دانسته است. رابطه کانون های استعماری با فرقه های دراویش سابقه تاریخی مفصل دارد. از دوران ایلخانان مغول، دسیسه گران یهودی کوشیدند تا از طریقت های اهل تصوف برای مقاصد

خود استفاده کنند و تصوف یهودی معروف به کابالا) قباله (با هم ین هدف تدوین شد و بعدها شهرهای بیت المقدس) اورشلیم (و دمشق به مرکز فعال استقرار یهودی ان صوفی نما بدل گردید. درباره طریقت کابالا و جایگاهی بزرگ آن در پیدایش فرقه های دسیسه گر و رازآمیز در کتاب زرسالاران بحث مفصل و مستندی عرضه کرده ام. در قرون بعدی فعالیت جاسوسان غربی در لباس اهل تصوف ادامه داشت و این روش فعالیت در قرن نوزدهم در سراسر سرزمین های اسلام ی اوج گرفت. از جمله به یاد به فرقه ای از اهل تصوف اشاره کنم که در سال 1821 م یلادی در مشهد به وس یله یک یهودی به نام ملا محمدعلی اش کیوتی تأسیس شد. این گروه با صوفیان کرمان و مشهد و شیراز رابطه نزدیکی داشتند و مرشد آن ها میرزا ابوالقاسم شیرازی معروف به میرزای سگوت بود. در قص صالحه آمده است که زمانی آخوند ملاعلی نوری، که ه از فقها و عرفای بزرگ عصر خود بود، به شیراز رفته بود و مردم به دی دن او می رفتند. میرزا ابوالقاسم سگوت هم به محل اقامت آخوند رفت و خواست با ایشان ملاقات کند. آخوند ملاعلی نوری گفت این مرد نجس و کافر است و از مجلس من بیرون رود. سگوت هم از خانه خارج شد. بعدها، وصال شیرازی و وقارش شیرازی) پسر وصال (رابطه نزدیکی با محفل مانگجی و خاندان نواب هندی داشتند. _.

نیرنگ صهیونیست

روز نوامبر به مناسبت احیای روز سامی ستیزی در پارلمان اسرائیل جلسه ای برگزار گردید و طی آن پیرامون مسئله سامی ستیزی بحث شد. شارون معتقد است که سامی ستیزی به شکلی جدید دوباره شروع شده است. در این جلسه به طور مفصل به مفاهیم سامی ستیزی، یهودی ستیزی به صورتهای جدید آن و ریشه های این اختلافات بین مذاهب و اقلیتها و تفاوت میان اختلاف نظر بین مذاهب با دشمنی بین اقلیتها مورد بررسی قرار گرفت، که این مقاله به تفصیل به بررسی و بیان این نظریات پرداخته است. با تبلیغات رسمی اسرائیل و برخی گروه های فشار تابع آنها، کوشش مستمری در جریان است تا دشمنی با صهیونیسم به عنوان واپسین نمود سامی ستیزی در غرب قلمداد شود. این افزون بر چیزی است که دشمنی اسلام با یهودیت به شمار می رود و در فعالیتها و ادبیات

جنبش‌های بنیادگرای اسلامی نمود می‌یابد. این تقسیم‌بندی‌ها به شکلی آشکار و برای نخستین بار در بحث‌های پارلمان اسرائیل بروز یافت که به مناسبت احیای روز سامی ستیزی (آنتی سمیتیزم) انجام گرفت و برای این منظور، روز نوامبر، روز آزادی آشویتس انتخاب شد. بحث‌های آن جلسه حول محور اشکال سامی ستیزی جدید دور می‌زد، به‌ویژه آن که تقریباً همگان و از جمله رئیس کنیست و نخست‌وزیر و وزیر دادگستری متفق‌القول بودند که شیوه‌های کهن فاشیسم و راستگرایی به سر رسیده است. سخنرانان کنیست بر همسان دانستن بنیادگرایی اسلامی و جنبش‌های همبستگی با ملت فلسطین و چپ اروپا تاکید داشتند. شارون در این زمینه گفت: (اروپا باید در برابر خود و کل جهان متمدن اعتراف کند که میکرب سامی ستیزی دوباره بازگشته و زنده شده و با آهنگ نگران‌کننده‌ای رو به گسترش است. این امر غالباً به شکل نامشروع دانستن دولت یهود نمود می‌یابد. دشمنی با اسرائیل و ابراز تردید نسبت به سیاست‌های آن، بهانه‌هایی برای توجیه حملات تخریبی عناصر مختلف نظیر دانشگاه‌ها و دولت‌ها و توجیه نمودهای خشونت علیه یهود پدید آورده است). بدیهی است که این سخنرانی - حتی با نگاه صهیونیستی - با اهمال تهیه شده است. و بی‌گمان این بیان شارون، بیانی نامنسجم و نفرت‌انگیز نسبت به موضعی است که خواهان ترویجش هستند. تعمیم‌های پرتی که در همان جلسه در سخنان سوسف لید - وزیر دادگستری رژیم - انعکاس یافت و درباره اسلام و چپ اروپایی بود با آن چه گفته شد تفاوتی نداشت. این لیبرال صهیونیست که در تدارک استدلال‌هایش، استوار و نسبت به اکثر نمایندگان پارلمان اسرائیل با آرامی بحث می‌کند، ادعا دارد که دشمنی با صهیونیسم همان سامی ستیزی است زیرا به معنای انکار حق تعیین سرنوشت ملت یهود است؛ در حالی که این حق برای همه ملت‌های دیگر به رسمیت شناخته شده است. لذا - از نظر لید - انکار این حق برای یهودیان، همان سامی ستیزی است. و البته سامی ستیزی، همان دشمنی با یهودیان است و نه دشمنی با سامی‌ها. دشمنی با یهود در اروپا به علت سامی بودن آنها توجیه و گسترش نیافته بلکه به علت یهودی بودن آنها بوده است. لذا سامی ستیزی (آنتی سمیتیزم) تنها یک نامگذاری آلمانی مربوط به سده نوزدهم برای پدیده یهودی ستیزی در چهارچوب اروپا و به دلایل و بهانه‌های مختلف بوده است. در واقع این گونه اصطلاحات نوین سیاسی صهیونیستی نه تنها خلاف حقایق تاریخی و منطق و عقل سلیم بلکه کاملاً متناقض با آنهاست. برای تمایز میان دشمنی با صهیونیسم و یهودی ستیزی کافی است بگوییم که اکثریت یهودیان در گذشته و بخش بزرگی از آنان در حال حاضر صهیونیست نبوده و جنبش

صهیونیستی – و از جمله حق تعیین سرنوشت را – تأیید نکرده‌اند. این حق را صهیونیست‌ها به نازکی مطرح کرده‌اند و البته قبلاً فقط صهیونیست‌های چپگرا این مسئله را مطرح کرده بودند. همچنین کوشیدیم ثابت کنیم که بسیاری از سامی‌ستیزان، دشمن اسرائیل نیستند. اکثریت ناقدان اسرائیل در اروپا، اشکال نژادپرستی و اشغالگری و از جمله سامی‌ستیزی را نقد می‌کنند. چرا از تناقض و بلکه تناقض کامل سخن گفتیم؟ زیرا دشمنی با صهیونیسم به‌عنوان یک موضع نظری یا تئولوژیک و به‌عنوان یک موضع فکری اساسی غیرسیاسی، یک پدیده یهودی است و لذا منطقی نیست که بتواند یکی از نمودهای سامی‌ستیزی باشد. شاید چیزی را که اکنون می‌گوییم غافلگیرکننده باشد اما دشمنی فلسطینیان با عرب‌ها یا غیر یهودیان با صهیونیسم معمولاً بیانی از کشمکش سیاسی است؛ مگر هنگامی که سخن از جنبش‌های ایدئولوژیک یا نظری باشد. البته حتی در این حالت نیز دشمنی با صهیونیسم به این دلیل نیست که یک پدیده یهودی است بلکه به این دلیل که یک پدیده استعماری است. مبارزه سیاسی فلسطینیان یا مقاومت خشونت‌آمیز علیه اشغالگران – با همه گونه‌گونی و مراحل تاریخی‌اش – نه به دلیل یهودی بودن اشغالگران بلکه به دلیل اشغالگری بوده است. این امر درباره مرحله مبارزه علیه برپایی کشور یهودی در فلسطین قبل از نیز صدق می‌کند و نیز درباره نبرد علیه اشغالگران اسرائیلی در سرزمین‌های اشغال شده سال. اگر اشغالگران از ملیت یا دین دیگری بودند از نمادهای دینی دیگری برای بسیج احساسات علیه اشغالگران استفاده می‌شد. در دشمنی ملت فلسطین و ملت‌های عرب با صهیونیسم هیچ شکی وجود ندارد اما این امر هیچ پیوندی با سامی‌ستیزی ندارد. در خلال کشمکش با صهیونیسم، مقوله‌ها و مفاهیمی از مخزن ابزارهای سامی‌ستیزی غرب – همانند دیگر چیزها و به واسطه جهانی شدن – به عرب‌ها و فلسطینی‌ها رسید. اما حتی این نیز پدیده یاد شده را به سامی‌ستیزی تبدیل نکرده است. اگر دوربین تلویزیونی روی جوانی در سرزمین‌های اشغال شده و محاصره گشته و زیر سرکوب انواع ستم‌های استعماری تمرکز نماید و او جمله‌ای علیه یهودیان بگوید این را نباید به حساب سامی‌ستیزی گذاشت. سیاق سامی‌ستیزی همانا سیاق دشمنی با یهود به‌عنوان یک اقلیت تحت پیگرد است و نه سیاق پراندن دشنامی در فضای رابطه اشغالگر و اشغال شده. آن چه که می‌گوییم تشریح قضیه است و نه گزارش و تفسیر و نه حتی توجیه آن طبق آن چه که در آغاز سخن گفتیم. دشمنی تئوریک و اصیل علیه صهیونیسم، اساساً یک پدیده یهودی است و در نتیجه نمی‌تواند ضد یهود باشد. نخستین بحث و جدل‌های شامل رد نظری صهیونیسم به‌عنوان صهیونیسم و نه استعمار یا یک جنبش

بورژوازی یا غیر آن – در میان خود یهودیان اروپا پدید آمد که تحرک سیاسی ضد صهیونیستی را به دنبال داشت. دشمنی با صهیونیسم بیش و پیش از هر چیز، لاهوتی و دینی بود؛ زیرا از نظر یهودیت و لاهوتیان آن، صهیونیسم، همان نظریه رهایی لاییک و بدیل نجات الهی، و مسیانسیم کاذبی است که نویدگر مسیح کذاب) است که (در کار خدا دخالت می کند) و (راه حل های نهایی را زودتر مطرح نماید) همه اینها اصطلاحاتی است که از آرمان های یهود برای رهایی از (پراکندگی و آلام آن) برمی خیزد که به واسطه (مسیح نجات بخش) انجام می گیرد. از نظر لاهوت ارتودکسی رایج، صهیونیسم در مرحله پیدایش خود یک جنبش لاییک بود که از نظر او، از هر لاییک دیگری بدتر بود، زیرا لائیسیم یهودی می کوشید دین یهود را لائیک کند و به جای آن که یهودیان، ملتی ناب، (ملت شنبه) ملت تورات و (ملت برگزیده) باشند، آنها را به ملتی نظر سایر ملت ها تبدیل کند. دشمنی نهاد دینی یهود نسبت به صهیونیسم، اشکال بسیار حادی گرفت که از دشمنی اش نسبت به هر نوع لائیسمی بیشتر بود. جنبش های ارتدکس یهودی؛ عملا و از نظر لاهوتی، صهیونیزه نشدند و این برخلاف حزب (مفدال) و شهرک نشینان است که صهیونیسم را به دین و دین را به صهیونیسم تبدیل کردند. اینها در واقع اسرائیلی شده و خود را با مصالح اسرائیل هماهنگ کرده اند و این شامل همسازی با واقعیت سیاسی و حزبی اسرائیل است که همانا واقعیت اشغالگری و نزدیکی متدینان یهود به جناح راست است. جریان های دینی نظیر جنبش (حاباد) آمریکا که صهیونیست نبود با صهیونیسم و گرایش نجات بخش (مسیانسیم) آن نقطه اشتراک پیدا کرد. برخی از جنبش های دیگر نیز به تدریج به سوی اسرائیل، همدردی نشان دادند اما به طور کلی نظریه های بنیادی ارتدکسی لاهوتی مخالف صهیونیسم باقی ماندند. دیگر منبع دشمنی با صهیونیسم در پیوستن یهودیان به صفوف چپگرایان رادیکال در اروپا و به ویژه در میان جنبش های کمونیستی نهفته است. این منبع از نظر تئوریک دشمنی با صهیونیسم را چنین توجیه می کرد که صهیونیسم، همانا جنبش بورژوازی بزرگ یهود یا جنبشی است برای (دو پاره کردن نیروهای طبقات انقلابی بر مبنای مذهبی و ملی) هم چنین بحث های عقلانی فراوانی در میان محافل این جریان درباره تعریف ملیت انجام گرفت و این که آیا این تعریف شامل یهودیت می شود. برخلاف معمول، این بحث میان عرب ها و صهیونیست ها نبود بلکه جدلی درباره استراتژی های جنبش چپ و میان بلشویک ها و (بوند) ها جریان داشت. بی گمان انگیزه دشمنی چپ یهود با صهیونیسم فقط طبقاتی یا ایدئولوژیک نبود و می بایست عنصر دیگری وجود می داشت که بر بحث و جدل های

عقلانی چیره می شد و آن را به دشمنی عاطفی و احساسی تبدیل می کرد. این عنصر از چپ رادیکال به عنوان نظریه نجات بخش همآورد با صهیونیسم بهره می گیرد و با ذهنی کردن آن به عنوان یک نظریه فراگیر انسانی مبتنی بر عدالت اجتماعی، رهایی یهود را - همچون سایر اقلیتها - در آن می بیند. در برابر این گرایش نجات بخش جهانی، نظریه نجات بخش، بخشی نگر قرار می گیرد. برخی از پژوهشگران کوشیدند ثابت کنند که این دو نظریه از یک منبع سرچشمه می گیرند. برخی از شخصیت های قدیمی سیاست اسرائیل که مقوله های ایدئولوژیک گذشته هنوز در دستگاه مفهومی آنان رسوب دارد می گویند تاریخ، صحت نجات بخشی صهیونیسم را در برابر رهایی بخشی کمونیسم ثابت کرد. یهودیان اروپا در مرحله پیدایش صهیونیسم، گواه کشمکش های حادی میان برادران و دوستانی بود که به کمونیسم، احزاب لائیک یا سوسیالیسم صهیونیستی گرایش پیدا کرده بودند. بحث و جدل های اینان همانند اختلاف ها یا انشعاب های حزبی با حدت و شدت همراه بود. این بحث و جدل ها، سرچشمه پایان ناپذیر مقوله های دشمنی با صهیونیسم بودند و تا حد اتهام صهیونیسم به همکاری با سامی ستیزان پیش رفت که مصلحت مشترکشان، هجرت یهودیان از اروپا بود. تعداد مقاله ها و ادبیاتی که چپگرایان یهود و غیر یهود درباره این موضوع نوشتند بی شمار است. در آغاز افراد جرات بیشتری داشتند؛ به گونه ای که برخی از آنان جنبش صهیونیسم را متهم کردند در مراحل معینی با نازی ها همکاری داشته است. در اینجا باید یادآور شوم کار به جایی کشید که یهودیت ارتدکس در آن هنگام و تا جنگ جهانی دوم، صهیونیسم را متهم می کرد که احساسات سامی ستیزی را برمی انگیزد. صهیونیسم این اتهام ها را نوعی تبرئه نازیسم به شمار می آورد. البته کسی این سخن را باور نمی کرد اما نشانگر شدت کشمکش میان دو جریان و ژرفی زخم خونین آنها بود. طبعاً موضع لیبرال های یهود در کشورهای دموکراتیک فرق می کرد و برخی از آنان، موضع لیبرالیستی را تا حد دشمنی با صهیونیسم رساندند و آن را جنبشی ناسیونالیستی به شمار آوردند که مخالف مفهوم حقوق محض فردی و تجاوز به حقوق دیگران است. برخی نیز با اندیشه صهیونیستی به عنوان یک کشور کنار آمدند. بی آن که بدان مهاجرت کنند. یا صهیونیست شوند. بی گمان برخی از لیبرال ها جنبش صهیونیسم را به عنوان جنبشی ناسیونالیستی پذیرفتند که دولت - ملت را بنیاد خواهد گذاشت و به برپایی کشور دموکراتیک یهود منجر خواهد شد. آنان وجود ملت فلسطینی را نادیده می گرفتند که همچنان و تا روزگار ما، گرفتار این تناقض لیبرالیستی اند. اما به طور کلی، اغلب یهودیان جهان پس از جنگ گرایش صهیونیستی پیدا کردند

که به نظر من نقطه عطفی تاریخی است. اغلب یهودیان تا آن تاریخ نه صهیونیست بودند و نه ضد صهیونیست. این اکثریت نسبت به موفقیت این ماجراجویی جنون آمیز {برپایی دولت اسرائیل} با شک و تردید نگاه می کردند. اما اوضاع جهان عرب و شکست فاجعه بار در برابر اسرائیل در سال منجر به صهیونی شدن یهودیان سازمان یافته مقیم اروپا شد. همان تاریخی که شاهد گسترش ادبیات سامی ستیزی در جهان عرب بود، گواه صعود صهیونیسم در میان یهودیان جهان شد. ما، چیزی درباره غیر سازمان یافتگان یهود اروپا نمی دانیم زیرا مواضع آنها فردی است اما اغلب شهروندان یهود در کشورهای مختلف که در سازمان ها و انجمن های یهودیان گرد آمده بودند به دوستان اسرائیل و صهیونیسم بدل شدند. این امر ناشی از همنوایی و نیز قانع شدن آنان به طرح برپایی اسرائیل بود. افکار عمومی غرب و سرمایه داران و دولت ها در کشورهای غربی و به ویژه در ایالات متحده آمریکا نیز به همین نتیجه رسیدند. در آغوش گرفتن اسرائیل توسط غربیان پس از جنگ، دیگر یک ماجراجویی نبود بلکه از نظر سرمایه گذاری سیاسی و اقتصادی قانع کننده می نمود. معادله ای که در سطح افکار عمومی تاثیر گذاشت این بود: کشوری قربانی و قوی، ستم دیده و پیروز قربانی بودن و ستم دیده بودن به تنهایی کافی نیست و در میان افکار عمومی، جمع میان قربانی و قدرت در دستیابی به پیروزی همان معادله سودبخش بود.

چرا پروتکلهای بزرگان یهود جعلی است؟

مطلب حاضر، متن سخنرانی است که در هفتم اسفندماه 1378 در تالار میرزای شیرازی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران عرضه شد به منظور بررسی متنی که با نام پروتکلهای بزرگان یهود شهرت فراوان یافته است. متنی که با عنوان پروتکلهای بزرگان یهود یا پروتکلهای بزرگان خردمند صهیون یا عناوینی شبیه به این، هم در غرب و هم در کشورهای اسلامی شهرت فراوان دارد، قطعاً یک متن جعلی است. این امر را تحقیقات مورخین به اثبات رسانیده است. درباره علل جعل این متن و تأثیرات آن به سود زرسالاری یهودی و فضای سیاسی که این متن در درون آن جعل و به شکل گسترده توزیع شد، توضیح خواهیم داد. پروتکلهای عبارت است از گزارشی در 24 بند، که در برخی چاپ های آن به 27 بند

(و بیشتر نیز رسیده، که گویا در زمان اولین کنگره صهیونیست ها در بال سوئیس 1897) از سوی سران یهود به شرکت کنندگان داده شد و در آن استراتژی و تاکتیک های یهودیان برای تسخیر جهان به شکلی کاملاً آشکار و بی پروا عرضه شده است. پروتک لها اولین بار در سال 1903 در روسیه در روزنامه زنامیا چاپ شد و دو سال بعد متن مفصل تری از آن به چاپ رسید. این متن به سرعت به زبان های آلمانی، فرانسه، انگلیسی و سایر زبان های اروپایی ترجمه شد و شهرت فراوان یافت.

1921 است. در فضای - اقبال گسترده به پروتک لها به ویژه در سال های 1919 سیاسی و روانی پس از جنگ اول جهانی و انقلاب 1917 روسیه، مردم به شدت جذب این رساله شدند. این جاذبه البته علل عینی داشت زیرا در طول جنگ نقش کانون های جنگ افروز یهودی و مجتمع های تسلیحاتی متعلق به ایشان، مانند ویکرز - آرمسترانگ، چرا پروتک لهای بزرگان یهود جعلی است؟

2

برای افکار عمومی اروپا تا حدودی روشن شده بود. از سوی دیگر، این رساله را مخالفان بلشویک ها به وسعت توزیع کردند تا انقلاب بلشویکی را به عنوان یک توطئه یهودی مطرح کنند. جالب است بدانیم که در بریتانیا و کشورهای انگلیسی زبان بزرگ ترین مبلغ پروتک لها روزنامه تایمز لندن بود که از بدو پیدایش پیوندهای بسیار نزدیک با زرسالاران یهودی، و به ویژه خاندان روچیلد، داشت تا بدان حد که در دوران جنگ فرانسه و پروس، مردم فرانسه تایمز لندن را به عنوان ارگان روچیلدها می شناختند. تایمز در مه 1920 متن کامل پروتک لها را به چاپ رسانید و روزنامه دیلی اکسپرس نیز، که به همین کانون تعلق داشت، آن را چاپ کرد و این جمله را تیتربزرگ صفحه اول [2] «ول خود قرار داد»: راز بزرگ حییم [وایزمن] بزرگ. «و عجیب تر اینجاست که سر وینستون چرچیل به عنوان وزیر جنگ بریتانیا در همین زمان اعلام کرد که انقلاب بلشویکی روسیه > توطئه جهانی از سوی یهودیان جهانوطن است برای نابود کردن و فروپاشی امپراتوری بریتانیا. > در زمینه وابستگی وینستون چرچیل به زرسالاری یهودی کمترین تردیدی نیست و می دانیم که چرچیل در طول زندگی طولانی اش همواره سرسخت ترین مدافع صهیونیست ها بوده و در تأسیس دولت اسرائیل نقش اصلی داشته

است. این پیوند فقط به خود چرچیل محدود نیست و از آغاز تاریخ خاندان چرچیل شروع می شود. بنیانگذار این خاندان ژنرال جان چرچیل، دوک ا^۱ ول مارلبورو، است که فرمانده کل ارتش بریتانیا بود و از طریق ساخت و پاخت با دلانان یهودی و دریافت رشوه و پورسانت از سر سولومون مدینای یهودی، پیمانکار بزرگ دربار و ارتش انگلیس، ثروت خاندان چرچیل را پایه گذارد و از جمله ک اخ بلنهایم را ساخت. تنها موردی که می شناسیم که سر وینستون چرچیل در طول زندگی اش علیه یهودیان سخن گفته، همین یک مورد و در فضای انتشار پروتک لها در انگلیس است. بعداً، کار تایمز و چرچیل را روس های سفید ادامه دادند یعنی مخالفین انقلاب روسیه که به اروپا و آمریکا پناهنده شده بودند. آن ها پس از شکست نهایی از بلشویک ها در جبهه های جنگ روسیه، به تکثیر وسیع پروتک لها در غرب پرداختند با این هدف که انقلاب روسیه را توطئه یهودیان معرفی کنند.

عجیب تر اینجاست که جعلی بودن این متن نیز اولین بار به وسیله همان روزنامه تایمز و همان کانون مطرح شد. در سال 1921، برای اولین بار، فیلیپ گریوز در روزنامه تایمز لندن جعلی بودن پروتک لها را مطرح کرد و شباهت های فراوان پروتک لها را با طنزی که یک فرانسوی به نام موریس ژولی علیه ناپلئون سوم و سیاست های دسیسه آمیز جهانی او نوشته و در سال 1864 با عنوان مکالمه ماکیاولی و منتسکیو چاپ شده، نشان داد. نام فیلیپ گریوز برای مورخین ایرانی آشناست زیرا وی نویسنده زندگینامه سرلشکر سر پرسی کاکس، کارگزار نامدار استعمار انگلیس در ایران و خلیج فارس، است. بعدها، محققین روی پروتک لها کار کردند و سرانجام ولاد یمیر برتسف، مورخ روس، به طور متقن ثابت کرد که پروتک لها جعل سازمان اطلاعاتی روسیه تزاری (اواخرانا یا اوخرانکا) است که بر اساس کتاب موریس ژولی و رمان تخیلی هرمن گودشه (چاپ 1868) و منابع دیگر صورت گرفته است. جاعل ظاهراً یک فرانسوی بوده که به عنوان جاسوس برای اوخرانا کار می کرده و نامش در دست نیست. رؤسای اوخرانا متن پروتک لها را به نیکلای د^۲ (وم) آخرین تزار روسیه (عرضه می کنند و وی در حاشیه گزارش ایشان می نویسد): نباید از امر حق با روش های غیراخلاقی دفاع کرد >. یعنی تزار به سادگی متوجه جعلی بودن متن می شود و این امر به دلیل صراحت

عجیب و محتوای بسیار خامی است که در متن وجود دارد که انسان را از این همه ناشی گری به حیرت می اندازد.

بنابراین، ماجرای انتشار پروتک لها ماجرای ساده ای نیست و اصولاً یکی از پدیده های عجیب دو قرن اخیر بسیاری از این نوع کتاب ها و رساله ها است که علیه "یهودیت" یا "فراماسونری" و غیره منتشر می شود و در پس آن، چنانکه در ماجرای پروتک لها دیدیم، دست همین کانون ها مشهود است: آثاری که به شکلی وهم آلود و غیر عقلایی توطئه یهودیان و ماسون ها را مطرح می کنند به نحوی که در نهایت فرد بی نظر و محقق و دارای

روحیه انتقادی را به نفی هر گونه توطئه برسانند و این باور را رواج دهند که اعتقاد به توطئه نوعی بیماری روانی و توهّم است. به اعتقاد من، این روش در ایران نیز به کار گرفته شده و تأثیرات روانی و سیاسی جادوی و عمیق خود را بر جای گذارده است. اولین تردید در من نسبت به اصالت پروتک لها در زمانی ایجاد شد که برای بار اول متن پروتک لها را دیدم. واقعاً به دلم نچسبید و احساس کردم که هیچ فرد عاقلی چنین صریح و پوست کنده نقشه های خود را مطرح نمی کند. بالاخره، این توطئه گران باید انسان های محیل و پخته ای باشند و نباید اینطور دست خود را رو کنند و سند به دست دشمن بدهند. در تحقیقات ده ساله اخیر خود این مسئله را پیگیری کردم و به جد به این نظر رسیدم که جعل و انتشار پروتک لها با اهداف معینی صورت گرفته که امروزه کاملاً قابل شناسایی و تبیین است و از یک برنامه ریزی و نقشه هوشمندانه حکایت می کند از آن نوع که ما به عنوان توطئه می شناسیم. اصولاً تعریف من از توطئه این است: برنامه ریزی از سوی یک کانون برای تأثیرگذاری بر فرایندها و تحولات اجتماعی و سیاسی به ضرر دیگران و با روش های معینی که به روش های توطئه آمیز معروف شده (مانند نفوذ و ترور و تخریب و خدعه و جعل و غیره و غیره). (این اقدام از سوی فرد یا گروهی که قربانی آن می شوند توطئه نام می گیرد در حالی که طراحان آن را برنامه ریزی

و دانش می دانند. واقعاً توطئه گری دانش است و از زمان جنگ های صلیبی به این طرف، و به ویژه از قرن شانزدهم میلادی به بعد، یعنی از زمان شروع تکاپوهای استعماری، این

دانش در غرب بسیار پیشرفته و بغرنج شده است. روشن است که در جهان سیاست واقعیتهای به نام توطئه وجود دارد. یکی از بهترین روشها برای قلب این واقعیت این است که پرچمدار افشای آن شوید و بخشی از حقیقت را بیان کنید ولی به شکل نامعقول و غیرقابل دفاع. این دفاع در نهایت منجر می شود به این که مردم از پذیرش این واقعیت سرخورده شوند. این روش یکی از مهم ترین تاکتیکها در جنگ روانی است که نمونه بارز آن را در ترویج انگلوفوبیا می توان دید یعنی اشاعه ترس از انگلیس و نسبت دادن همه چیز به توطئه انگلیسیها. یعنی افرادی همه چیز را به شکل بیمارگونه و به قول معروف "دایی جان ناپلئونی" به انگلیسیها نسبت می دهند و در نهایت موجی ایجاد می شود و از درون آن کسانی پدید می شوند که غیرعقلایی بودن این برخورد را می فهمند و به ضد آن می رسند یعنی به این نتیجه می رسند که هیچ نوع توطئه ای وجود نداشته است. به عبارت دیگر، از یک مطلق به مطلق دیگر می رسند. بنابراین، این گونه اشاعه توطئه های توطئه چون بنیان عقلانی ج ۲ دی و قابل دفاع ندارد بهترین روش است برای لوث کردن واقعیت های بغرنج تاریخی. این روش در جامعه امواج کاذب و پوچ و بسیار شکننده ایجاد می کند که در نهایت به نوعی آنتی پاتی علیه این گونه مفاهیم می انجامد. در تحول روانشناسی بیست و دو ساله بعد از انقلاب تأثیرات مخرب این روش را شاهد بوده ایم. زمانی برخی از حوادث را به آمریکا یا صهیونیست ها نسبت می دادیم و البته در فضای اوایل انقلاب، که مردم فشار و ستم حکومت پهلوی و نفوذ مخرب اربابان غربی آن را کاملاً به یاد داشتند، صرف این ادعاها قانع کننده بود و احتیاج به استدلال نظری قوی نداشت. یعنی جامعه در مجموع می پذیرفت که مثلاً پیوندهای آمریکایی فلان رجل سیاسی یا فرهنگی پهلوی بر وطن فروش بودن آن فرد دلالت دارد. ولی در نهایت با دگرگونی ساختاری در جامعه ما و از جمله پیدایش نسل جدید، دیگر این روش کاربرد ندارد و در برخی موارد به ضد خود بدل می شود. اکنون برای نسل جوان کفایت نمی کند که بگویید شاه آمریکایی بود. می پرسد مگر آمریکایی بودن چه ایرادی دارد؟ او حق دارد زیرا ذهنیت سیاسی نسل جوان امروز همان ذهنیت نسل ما نیست که در دهه 1340 شاهد مبارزات مردم زیر ستم جهان علیه امپریالیسم آمریکا بود. برای این نسل گفتمان جدیدی مطرح

است. او سرنوشت برخی کشورهای دست نشانده آمریکا، مانند تایوان و کره جنوبی، را می بیند که در یک دهه اخیر هم رسانه های جهانی و هم برخی از متفکرین و اساتید دانشگاه ما و حتی گروهی از مسئولان اجرایی ما آن را به عنوان موف قترین مدل توسعه چرا پروتک لهای بزرگان یهود جعلی است؟

5

مطرح کرده و حتی از آن ها تقلید کرده اند و در مقابل مدل شکست خورده انقلاب های ضدآمریکایی مانند ویتنام و کره شمالی را مشاهده می کنند. لذا، مطرح کردن نامعقول و دفاع بد و فاقد بنیان های متقن فکری و نظری نتایج بسیار مخربی در روانشناسی سیاسی جامعه بر جای می گذارد.

به جد معتقدم که کانون های زرسالار غربی و در قلب ایشان زرسالاران یهودی در جعل و ترویج و اشتهار پروتک لها نقش اصلی را داشتند. زیرا متونی وجود دارند که هم معتبرند و هم همان موارد مندرج در پروتک لها را به اثبات می رسانند ولی هیچگاه اشتهار نیافتند و امروزه نسخ آن ها کمیاب یا حتی نایاب است. از میان این گونه کتاب ها تنها پروتک لها اشتهار جهانی و بسیار عجیبی یافت زیرا متنی کاملاً مجعول و لذا غیرقابل دفاع بود و در نهایت محقق را به بی اعتمادی به این گونه متون می رسانید. مهم ترین متنی که هم طرح های توطئه آمیز زرسالاری یهودی را ثابت می کند و هم کاملاً قابل دفاع است کتابی است به نام کتاب کاهال. کاهال نام سازمان های محلی یهودیان روسیه بود. فردی یهودی به نام یاکوب برافمن در 34 سالگی مسیحی شد و برای کنترل نامه ها و متون عبری و ییدیش به خدمت دولت روسیه درآمد. او پس از مدتی، در سال 1869، کتاب کاهال را منتشر کرد. کتاب فوق مشتمل بر اسناد مفصل درونی سازمان یهودیان روسیه است که به روسی ترجمه شده. برافمن در مقدمه خود بر این اسناد سازمان کاهال، یعنی سازمان محلی یهودیان روسیه و شرق اروپا، و آلیانسی اسرائیلی، که مقر آن در فرانسه بود و در آن زمان تنها سازمان جهانی یهودیان به شمار می رفت، را به عنوان شبکه هایی معرفی می کند که مجری طرح های رهبران یهودی غرب هستند. برافمن در مقدمه خود بر این کتاب حجیم دو جلدی این نظریه را مطرح ساخت که جوامع یهودی در واقع با حفظ ساختارهای سری درونی خود، با استقرار خویش در

سرزمین های مختلف دولتی در درون دولت تشکیل می دهند با هدف استثمار سکنه آن سرزمین و سلطه بر آنان . اسناد چاپ شده نیز ادعای برافمن را ثابت می کند و نشان می دهد که زرسالاران یهودی غرب برای سلطه بر جوامع میزبان یهودیان چگونه از سازمان های محلی آن ها استفاده می کنند . کتاب گاهال در دهه 1870 چندین بار به زبان های روسی، آلمانی، فرانسه و لهستانی منتشر شد و تأثیرات عمیقی بر جای نهاد و به یکی از منابع مهم آشنایی محققین با ساختارهای سری جوامع یهودی و آداب و سنن آنها بدل گردید . اصالت کتاب گاهال مورد تردید هیچ محقق نیست و حتی دایرہالمعارف یهود نیز به صحت اسناد مندرج در آن اذعان دارد و می نویسد: < هر چند برافمن [از سوی یهودیان] به جعل متهم شد ولی درواقع کتاب او ترجمه کاملاً دقیق اسناد است و یکی از منابع تاریخی پژوهشگران برای آشنایی با زندگی درونی یهودیان چرا پروتک لهای بزرگان یهود جعلی است؟

6

روسیه در سده نوزدهم به شمار می رود > ولی ما می بینیم که کتاب گاهال را با این همه اهمیت حتی خواص و محققان نیز کمتر می شناسند ولی پروتک لها این همه شهرت و معروفیت می یابد.

اگر جعلی بودن پروتک لها را بپذیریم، چند پرسش اساسی مطرح می شود: این متن با چه هدفی جعل و ترویج و تبلیغ شد و آیا می توان جعل و انتشار آن را تنها کار سازمان اطلاعاتی روسیه دانست؟ اگر چنین است، چرا کانون های زرسالار بریتانیا و شخصیتی با آن پیوندهای فردی و خانوادگی مانند وینستون چرچیل مروج و مبلغ آن بودند؟

برای دریافت پاسخی متقن به این پرسش، اول باید به وجود پدیده ای ب ه نام زرسالاری یهودی توجه کنیم که ب ه عنوان یک کانون منسجم از عوامل بسیار مقتدر و منتفذ حاضر و فعال در دنیای چند قرن اخیر است . در اینجا باید تأکید کنم زمانی که از یهودیان سخن می گویم منظورم همین کانون است و اعتقاد ندارم که هیچ قومی، هیچ طایفه ای، هیچ گروهی همه یکسان هستند . در مقدمه کتاب زرسالاران نیز گفته ام که در پدیده ها و فرایندهای اجتماعی از هیچ نوع کلیت مطلق نمی توان سخن گفت و

اسرار یهود و آخرالزمان

این گونه تعمیم ها و کل گرای ها همه نسبی است . فرد استقلال خودش را دارد که می تواند در مواردی مستقل از هویت جمعی او باشد . منظور من یک کانون معین از متنفذین یهودی است که حتی شامل همه ثروتمندان یهودی نیز نمی شود زیرا برخی یهودیان ثروتمند اروپا را می شناسیم، مانند اعضای خانواده های مندلسون و پرر و فولد و اسکلس و آرنشتین و راتنو و غیره، که در قرن نوزدهم یا اوایل قرن بیستم در تعارض با این کانون زرسالاری یهودی قرار داشتند . این کانونی است که به طور مشخص در قرن شانزدهم در پیوند با حکام اسپانیا و پرتغال، در قرن هفدهم در پیوند با استعمارگران هلندی و در قرون هیجدهم و نوزدهم در پیوند با الیگارشسی استعماری انگلوساکسون شکل گرفت و در توسعه استعماری غرب در این دوران نقش مهم و تعیین کننده ایفا کرد و بخصوص در توسعه استعماری بریتانیا در قرن نوزدهم نقش بسیار مهمی داشت .

این کانون از اوایل قرن بیستم بر سیاست و اقتصاد ایالات متحده آمریکا به شدت چنگ انداخت و این اقدام در پی برنامه ریزی ج ۲ دی انجام گرفت که مهاجرت میلیونی یهودیان روسیه و اروپای شرقی به آمریکای شمالی نقش اساسی در آن داشت . برای انجام این نقشه بود که متونی مانند پروتک لها جعل شد و حوادثی در روسیه و شرق اروپا اتفاق افتاد مشابه حوادثی که در فاصله جنگ اول و جنگ دوم جهانی منجر به به فلسطین و تأسیس دولت اسرائیل شد . بررسی این

حوادث نشان می دهد که زرسالاران یهودی و کانون های دسیسه گر شریک با ایشان در غرب برای ایجاد موج گسترده مهاجرت یهودیان به آمریکای شمالی از حرب ه هایی چون جعل متون ضد یهودی، مانند پروتک لها، استفاده کردند و به این ترتیب روحیات ضدیهودی را در روسیه گسترش دادند و همزمان به قتل عام های یهودیان روسیه دست زدند که به پوگروم ها معروف است . و دقیقاً از درون این فضا بود که صهیونیسم جدید ظهور کرد .

واژه روسی است به معنی حمله گروهی از مردم به گروه دیگر (Pogrom) پوگروم به همراه تخریب و قتل و تجاوز . این واژه به طور خاص به حملاتی اطلاق میشود که در سال های 1881 تا 1921 به مناطق یهودی نشین روسیه صورت می گرفت . ماجرا به

این شکل است که از درون جنگل ها ناگهان افراد مسلحی خارج می شدند و به مناطق کوچک محل سکونت یه ودیان حمله می بردند و پس از قتل و تخریب و آتش زدن در جنگل ناپدید می شدند. نه تحقیقات پلیس روسیه و نه تحقیقات مورخین نتوانسته روشن کند که این افراد که بودند و از کجا تغذیه و هدایت می شدند. نشریات وابسته به یهودیان در غرب دولت روسیه را به این قتل ها متهم می کردند و دولت روسیه نارودنیک ها را مسئول این حوادث می دانست. علت این بود که نارودنی ک ها، که مهم ترین جنبش انقلابی در میان روشنفکران روسیه در دهه های 1870 و 1880 میلادی بودند، یهودیان روسیه را قومی بیگانه و انگل می دانستند که با بهره مندی از انسجام درونی خویش و با حمایت یهودیان ثروتمند اروپای غربی توده های مردم روسیه را استثمار می کنند. البته مطبوعات روشنفکری روسیه نیز نه تنها پوگروم ها را محکوم نکردند بلکه حتی نویسندگانی چون ایوان تورگنیف و لئو تولستوی در برابر این حوادث سکوت کردند. ولی امروزه کاملاً روشن است که پوگروم ها کار انقلابیون روس نبود. این گروه های مهاجم به دولت روسیه نیز وابستگی نداشتند زیرا اگر کوچکترین سندی دال بر پیوند دولت روسیه با پوگروم ها در دست بود ب یشک مورخین دانشگاه عبری اورشلیم و نویسندگان دایره المعارف یهود و سایر منابع یهودی مورد استف اده قرار می دادند. ولی آنها حداکثر اتهامی که علیه دولت روسیه عنوان می کنند تسامح و بی تفاوتی یا همدلی با پوگروم هاست که این نیز پذیرفته نیست زیرا بلافاصله دولت روسیه، که از نقش احتمالی گروه های انقلابی نارودنیک در این حوادث و تبدیل آن به موجی از شورش های دهقانی سخت نگران بود، کمیسیون های ویژه ای را برای بررسی پوگروم ها و علل آن تشکیل داد و به طور ج ۲ دی به پیگیری مسئله پرداخت ولی نتوانست عاملین این جنایات سازمان یافته را شناسایی و معرفی کند. ایگناتف، وزیر کشور روسیه که از جناح سنت گرای اسلاوفیل بود، در گزارش مشروح خود به تزار نوشت که علت پوگروم ها استثمار شدید توده های فقیر روستایی به وسیله یهودیان است و واکنش مردم <به شکلی اندوهبار در اعمال خشونت بازتاب یافته است >. در این گزارش فقط به عوامل عینی نارضایتی مردم از سلطه یهودیان توجه شده ولی روشن نشده که این دسته های کاملاً سازمان یافته و مجهز چه کسانی هستند. پوگروم ها بسیار منسجم و

اسرار یهود و احوالزمان

طراحی شده بود و نمی توان آن را به خشم کور مردم فقیر روستایی روس نسبت داد و یک حرکت طبیعی و خودانگیخته و فاقد سازماندهی و هدف سیاسی شمرد. به هر حال، تبلیغاتی که بلافاصله پس از پوگروم ها در غرب آغاز شد بسیار گسترده و گمراه کننده بود و درباره ابعاد این کشتارها اغراق و بزرگنمایی بسیار زیاد صورت می گرفت. این تبلیغات در اروپای غربی موجی از همدردی با یهودیان روسیه را برانگیخت تا بدان حد که حتی نویسنده آزاده ای چون ویکتور هوگو را فریفت و او طی عریضه ای به دولت روسیه خواستار < عدالت و شفقت > برای یهودیان شد. مهم ترین نتیجه پوگروم ها و موجی که آفرید مهاجرت میلیونی یهودیان روسیه به طور عمده به ایالات متحده آمریکا بود و دقیقاً این مظلوم نمایی ها بود که زمینه سیاسی و اجتماعی روانی را در غرب برای مهاجرت فوق مهیا کرد.

برای این که این تحلیل روشن شود باید به وضع آن روز دنیا اشاره کنم: در یک گوشه دنیا، سرزمینی است به نام ایالات متحده آمریکا با منابع زرخیز و کاملاً بکر و جمعیت اندک و امکانات بالقوه بسیار عظیم. در نیمه د² و م قرن نوزدهم نیروی انسانی در ایالات متحده آمریکا کفاف بهره برداری از این همه منابع سرشار را نمی داد در حدی که برای احداث خطوط راه آهن، کمپانی ها و سرمایه داران بزرگی مانند ادوارد هریمان از صدها هزار نفر کارگر چینی استفاده می کردند و آن ها را، درست مانند بردگان، از کسانی چون لرد اینچکپ، بنیانگذار و اولین رئیس کمپانی کشتیرانی شبه جزیره و شرق که بزرگ ترین شرکت کشتیرانی جهان در آن عصر بود، می خریدند و به ایالات (P&O) متحده آمریکا منتقل می نمودند. در این سرزمین یهودیانی مانند یاکوب شیف و اگوست بلمونت و غیره نبض اقتصاد و سیاست را به دست داشتند ولی تعداد اندک آن ها متناسب با قدرت عظیم مالی و سیاسی شان نبود. در مقابل، در گوشه دیگر جهان، یعنی در روسیه و شرق اروپا، جمعیت انبوهی از یهودیان زندگی می کردند که تعداد ایشان در سال 1850 حدود دو و نیم میلیون نفر بود و در پایان سده نوزدهم به حدود 5 میلیون نفر رسید. زرسالاران یهودی غرب نیاز داشتند که این جمعیت انبوه یهودی به ایالات متحده آمریکا منتقل شود و به اهرم سلطه ایشان بر جامعه آمریکا بدل گردد. در مقابل، در روسیه و شرق اروپا وضع جامعه یهودی فاقد چشم انداز روشن بود و در واقع امکان

اسرار یهود و اواخرالزمان

ثروت اندوزی ایشان به شدت محدود شده بود. افزایش سریع جمعیتی ایشان اضافه جمعیتی پدید آورده بود که نمی توانستند جذب مشاغل سنتی یهودیان در این منطقه، مانند صرافی و رباخواری و فروش مشروبات الکلی و مباحثی املاک، شوند. توسعه سرمایه داری در روسیه سبب شده بود که قشر جدیدی از دهقانان به صراف و دلال بدل شوند و یهودیان را از این شاخه اقتصاد کنار بزنند. دولت روسیه مباحثی املاک کشاورزی و فروش مشروبات الکلی را برای یهودیان ممنوع کرده و آن ها را از این دو شاخه مهم اقتصادی، که قبلاً کاملاً به دست یهودیان بود، محروم نموده بود. به علاوه، از سال 1876 قانون نظام وظیفه در روسیه برای همه، از جمله یهودیان، اجباری شده بود که در آن زمان شرایط شاقی داشت. بنابراین، در روسیه و شرق اروپا راه پیشرفت یهودیان به بن بست رسیده بود و در مقابل در آمریکای شمالی افق بسیار پهناوری در مقابل ایشان قرار داشت.

روشن است که مهاجرت میلیون ها یهودی به آمریکای شمالی به طور معمول و در یک فضای آرام ممکن نبود. نه دولت آمریکا به سادگی حاضر به پذیرش این همه مهاجر می شد و نه مردم آمریکا حاضر بودند سیل میلیون ها یهودی مهاجر را بپذیرند. بدینسان بود که به بهانه پوگروم ها موج جدیدی از مهاجرت سازمان یافته یهودیان آغاز شد. در سال 1881 هزاران یهودی روسیه مناطق محل زندگی خود را ترک کردند و در مرز اتریش مستقر شدند و گروهی از آنان به کمک یهودیان متنفذ غرب اروپا، و طبعاً با ایجاد موجی تبلیغاتی از مظلوم نمایی و همدردی با "یهودیان آواره"، به ایالات متحده آمریکا اعزام شدند. این موج مهاجرت < فرار به سوی رهایی > نام گرفت. مهاجرت عظیم فوق بر سرنوشت جهان در قرن بیستم تأثیر تعیین کننده بر جای نهاد و تفوق کنونی ایشان را سبب شد در حدی که امروزه در کابینه آقای کلینتون چندین یهودی را در مناصب مهم وزارت و غیره می بینیم. این شکل از سلطه آشکار یهودیان بر دولت آمریکا در اواخر قرن نوزدهم برای آمریکاییان بهیچوجه قابل تصور و هضم و قبول نبود ولی اکنون پدیده ای کاملاً عادی تلقی می شود و در میان مردم آمریکا حساسیتی را برنمی انگیزد.

از سال 1881 که به بهانه پوگروم ها و یه و دی ستیزی اولین مرحله از مهاجرت

اسرار یهود و اواخرالزمان

یهودیان روسیه آغاز شد تا آغاز جنگ اول جهانی (1914) تعداد یهودیان ایالات متحده آمریکا به دو و نیم میلیون نفر رسی د . این جمعیت مهاجر بعداً نیز افزایش یافت و در آستانه جنگ دوم جهانی شهر نیویورک با یک و نیم میلیون نفر سکنه یهودی به بزرگ ترین و متراکم ترین مرکز یهودیان جهان بدل شد . این موج بر ترکیب جمعیتی سایر کشورها نیز کم و بیش اثر گذاشت . مثلاً در آستانه جنگ اول جهانی تعداد یهودیان در آرژانتین به یکصد هزار نفر، در فلسطین به 85 هزار نفر، در کانادا به 75 هزار نفر، در آفریقای جنوبی به 50 هزار نفر و در استرالیا به 20 هزار نفر رسید . حتی در انگلیس نیز مهاجرین فوق جمعیت یهودی این کشور را افزایش چشمگیر دادند . در اوایل قرن نوزدهم، یعنی در زمان جنگ های ناپلئونی، تعداد یهودیان انگلیس حدود 20 الی 30 هزار نفر تخمین زده می شود که در آستانه پوگروم ها به حدود 60 هزار نفر رسید که 46 هزار نفر آن ها در لندن زندگی می کردند و حدود 35 هزار نفر از یهودیان لندن به صرافی اشتغال داشتند . در فاصله سال های 1881 تا 1914 حدود 150 هزار یهودی اروپای شرقی و روسیه وارد انگلیس شدند و بیشتر آنها در لندن اقامت گزیدند . مورخین یهودی این تحول را < انقلاب > در وضع یهودیان انگلیس توصیف می کنند . البته می دانیم که با توجه به زادوولد سریع یهودیان، روسیه و شرق اروپا نیز از جمعیت یهودی تهی نشد و حتی بعد از این مهاجرت ها میلیون ها یهودی همچنان در این مناطق ماندگار بودند . آمار نشان می دهد که در فاصله سال های 1881 تا 1914 دو میلیون و ششصد و پنجاه هزار نفر یهودی از روسیه و شرق اروپا مهاجرت کردند . از این تعداد دو میلیون نفر به ایالات متحده آمریکا، حدود 300 هزار نفر به سرزمین های ماوراء بحار (از جمله فلسطین) و حدود 350 هزار نفر به اروپای غربی رفتند . هدف اصلی این مهاجرت بزرگ یهودیان تسخیر ایالات متحده آمریکا از درون بود . مهاجرت فوق بر وضع اجتماعی و فرهنگی ایالات متحده آمریکا تأثیرات عمیق بر جای نهاد . با ورود این افراد به ایالات متحده آمریکا حرفه های سنتی یهودیان روسیه و شرق اروپا نیز به ” دنیای جدید “ منتقل شد که مهم ترین آن ایجاد شبکه گسترده تجارت مشروبات الکلی و تبهکاری سازمان یافته و تأسیس هالیوود بود . در میان نخستین نسل مهاجرین یهودی که به وسیله لرد روچیلد به کانادا یا به وسیله بارون هرش به ایالات

متحده آمریکا اعزام شدند، بنیانگذاران صنعت سینمای آمریکا و هالیوود قرار داشتند مانند لویی مایر، برادران سنک، ساموئل گلب فیش) که بعداً نام خود را به ساموئل گلدوین تغییر داد (، لویی زلنیک، برادران وارنر، سام اشیگل، ال جلسون، و اسرائیل بالین) ایروینگ برلین (و غیره . قاجاق مشروبات الکلی به ایالات متحده آمریکا، در دورانی که تجارت کالای فوق ممنوع بود، به وسیله یکی از این یهودیان مهاجر اروپای شرقی آغاز شد به نام ساموئل برونفلد که ساکن کانادا بود . وی که به عنوان غول صنایع مشروب سازی و نفت کانادا شناخته می شود ، برجسته ترین سرمای ه گذار فعال در قاجاق مشروبات الکلی و مواد مخدر در ایالات متحده آمریکا بود . شبکه توزیع مشروب و مواد مخدر برونفلد در آمریکا به وسیله یکی دیگر از این یهودیان اداره می شد به نام چرا پروتک لهای بزرگان یهود جعلی است؟

11

آرنولد روتشتین . این شبکه بعداً به شکلی منسجم و متمرکزتر به ریاست م ه یر لانسکی تجدید سازمان یافت . لانسکی نیز از یهودیان مهاجر اروپای شرقی بود . امروزه دفتر مرکزی کمپانی مشروبات الکلی برونفلد ها به نام سیگرام در نیویورک است و در 120 کشور جهان شعبه دارد و فروش آن سالیانه بیش از یک میلیارد دلار است . برونفلد در سال 1963 کمپانی نفتی تکزاس - پاسیفیک را خرید که یکی از بزرگ ترین کمپانی های نفتی ایالات متحده آمریکاست . او به تأسیس و توسعه دولت اسرائیل کمک های فراوان کرده است .

جنو فری ویگودر، مورخ یهودی، درباره روتشتین، رئیس شبکه برونفلد ها در ایالات متحده آمریکا، می نویسد: روتشتین بزرگترین امپراتوری قمار را در ایالات متحده ایجاد کرد . او که منابع مالی نامحدودی در اختیار داشت، در قاجاق مشروبات الکلی و مواد مخدر سرمایه گذاری عظیمی نمود و قضاوت و کارگزاران دولتی را خرید . روتشتین آزادانه به همه محافل راه داشت؛ از سیاستمداران و بانکداران تا ولگردان . تبهکاران برجسته آمریکایی چون واکس ی گوردون، جک دیاموند و فرانک کوستلو در زیر فرمان روتشتین بودند . نفوذ فوق العاده روتشتین سبب شده بود که < سلطان دنیای پنهان > لقب یابد و شخصیت او الهام بخش رمان ها و فیلم های جنایی متعدد در آمریکا شود .

اسرار یهود و اواخرالزمان

مه یر لانسکی که ویگودر او را < دسیسه باز مالی و محور اصلی جنایت سازمان یافته در ایالات متحده آمریکا > نامیده، در سال 1911 از اروپای شرقی به ایالات متحده مهاجرت کرد و مدتی بعد شبکه فاحشه خانه ها و قمارخانه های خود را در کوبا، باهاماس و ایالات متحده گسترانید . لانسکی به همراه دو یهودی دیگر (چارلی لوجیانو و بنجامین زیگل (به عنوان رهبران مافیای آمریکا در دوران پس از جنگ د² و م جهانی شناخته می شوند . یکی دیگر از این یهودیان مهاجر فردی به نام ویلیام ساموئل روزنبرگ است که به "بیلی رز" شهرت دارد . این فرد از سال 1924 شبکه وسیعی از کلوب های شبانه (نایت کلوب) و فاحشه خانه ها در آمریکا تأسیس کرد . او در سال 1965 به اسرائیل سفر کرد و کلکسیون مجسمه های فلزی خود را، که بیش از یک میلیون دلار ارزش داشت، به این دولت اهدا نمود . او به دیوید بن گوریون، نخست وزیر وقت اسرائیل، گفت < : این مجسمه ها را ذوب کنید و با آن برای جنگ با اعراب فشتگ بسازید > . از این موارد مثال های فراوان می توان ذکر کرد که نشان می دهد مهاجرتی که در پی موج پوگروم ها و یهودی ستیزی ساختگی و هدفمند اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آغاز شد، چه پیامدهای شگرفی در تسخیر کشور ایالات متحده آمریکا به دست زرسالاران یهودی داشت و از این طریق بر سرنوشت جهان چه اثرات عظیمی بر جای نهاد.

مهاجرت توده انبوه و متراکم یهودیان روسیه و اروپای شرقی حرب ه ای بود در دست زرسالاران یهودی برای تحقق طرح های جهانوطنی آنها؛ بهم ریزی ساختار اجتماعی و سیاسی اروپا و صدور جمعیت انبوه به قاره آمریکا . به قطع می توان گفت که هیچ عاملی مانند این مهاجرت به اقتدار جهانشمول زرسالاران یهودی، که نوعی نظام قبیله ای یا ارباب - رعیتی نوین را در رابطه با بخش مهمی از یهودیان جهان محفوظ داشت ه اند، کمک نکرد . بنابراین، ساده اندیشی است اگر ماجرای مشکوک و بسیار پیچیده پوگروم ها و پیامد عظیم آن، یعنی موج میلیونی مهاجرت یهودیان شرق اروپا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به یهودی ستیزی روس ها نسبت داده شود . این موجی است از جابجایی های جمعیتی که با تاریخ پیدایش زرسالاری جهانی در پیوند است و جزیی است از نظام جهانی نوینی که با سر مایه انباشته این طبقه جدید جهانوطن آفریده

می شد. یهودیان روسیه و شرق اروپا کانون جمعیتی مناسب و مستعدی بودند که می توانستند به عنوان مهم ترین معدن نیروی انسانی مطیع خاندان های مقتدر یهودی غرب مورد بهره برداری قرار گیرند. برای ایجاد این مهاجرت سازمان یافته هم به پوگروم ها نیاز بود و هم به ترویج نوعی نوشتار یهودی ستیزانه قلابی و ساختگی. در این میان پروتک لها نقش مهمی ایفا کرد زیرا هم به ایجاد و گسترش روحیات ضدیهودی در میان روس ها یاری می رسانید و به این طریق مهاجرت یهودیان را برای مردم غرب توجیه می کرد و هم م تنی کاملاً مجعول بود و م ی توانست به عنوان بارزترین سند دال بر ب پیایگی نوشتاری که در افشای عملکرد زرسالاران یهودی انتشار یافته و م ی یابد به کار گرفته شود و عیار علمی و پژوهشی ای ن گونه آثار را کاملاً مخدوش کن د. کاربرد د [۲] و م پروتک لها ۱ هنوز نیز کارایی خود را از دست نداده است.

ترور پیامبران به دست یهودیان

یهودیان ، بسیاری از انبیای الهی و صالحان را کشته اند و قویترین دلیل در اینباره فرموده خود خداوند است که می فرماید :

(فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكَفَرْتُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا) (یعنی به سبب پیمان شکنی و کافر شدن به آیات خدا و کشتن پیامبران (الهی) به ناحق (به این عذر) که گفتند قلبهای ما در حجاب است (چنین نیست) بلکه خداوند به سبب کفرشان بر دلهایشان مهر زده است پس جز اندکی ایمان نمی آورند .⁽¹³⁾

ابن کثیر گفته است : یهودیان جمع زیادی از پیامبران را کشته اند .⁽¹⁴⁾

قمی در تفسیرش گفته است : این یهودیان پیامبران را نکشته اند بلکه نیاکانشان و نیاکان نیاکانشان انبیاء را کشته اند اما اینان به عمل آنها راضی و خشنودند و لذا خداوند عمل اجدادشان را بر ایشان حمل نمود و همینگونه است هر کس که به کاری راضی باشد با آن خواهد بود هر چند آنرا انجام نداده باشد .⁽¹⁵⁾

تلاش برای ترور پیامبر خدا موسی (علیه السلام)

تا آنجا که قرآن و تاریخ نشان می دهد حداقل سه بار فرعون برای کشتن موسی (علیه السلام) کوشیده اما تلاشی بی نتیجه مانده است :

یکی قبل از بدنیا آمدن موسی برای دست یابی به او و نابود کردنش زیرا پیشگویان تولد کسی را که بنیان ستم فرعون را درهم می پیچید پیشگویی کرده بودند لذا فرعون دستور داده بود تا پسران نوزاد بنی اسرائیل را کشته و دختران را زنده نگهدارند . اما اراده خداوند موسی را از این توطئه حفظ کرد .

دوّم هنگامیکه موسی آئین خود را تبلیغ می فرمود ، فرعون و یارانش تصمیم گرفتند او را بکشند و دین او را بکلی نابود سازند و البته مانند هر حکومت دیگری که به سبب داشتن جاسوس ، لشکر ، امکانات و تجربه می توانند از راههای گوناگون و پیچیده برای ترور دشمنان استفاده کنند فرعون نیز می خواست به هر شکل ممکن او را از پای در آورد . قرآن در اینباره می فرماید مردی از تبار فرعونیان که باطناً ایمان داشت ولی ایمان خود را پنهان می کرد در برابر این توطئه ایستاد و گفت : (وَقَالَ رَجُلٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ . . .) (آیا مردی را به جرم آنکه می گوید پروردگار من خداست می خواهید بکشید ؟ در صورتی که با معجزه و نشانه های روشن از سوی خدا آمده است . . .)⁽¹⁶⁾

اما فرعون به تلاش خود برای کشتن موسی و یارانش ادامه داد زیرا در فرهنگ او واژه هایی از قبیل گفتگو ، بحث و تبادل نظر وجود نداشت .

سوّم هنگامیکه بنی اسرائیل را با لشکریانش تعقیب نمود و آنانرا دید که به معجزه الهی از دریا می گذرند . قرآن می فرماید : (فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) یعنی فرعون و سپاهیان او از پی آنها تاخند اما دریا آنانرا بطور کامل در خود کشید — و غرق کرد —⁽¹⁷⁾

و چنین بود که موسی از ترورهای فرعون ، سالم ماند تا رسالت الهی خود را به پایان رساند .

تلاش برای ترور پیامبر خدا عیسی (علیه السلام)

یهودیان عملیات ترور پیامبران و دروغ بستن به ایشان (و به بستگان و شاگردان آنان) را پس از حضرت موسی نیز همچنان ادامه دادند چنانچه به مریم مقدس دختر عمران برای کاستن از منزلت فرزند برومندش عیسی تهمت بستند .

آنها نسبت زنا به وی دادند چنانچه قرآن می فرماید : (قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيئاً * يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امراً سَوْءَ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً) یعنی گفتند ای مریم کاری قبیح کرده ای . ای خواهر هارون نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاره .⁽¹⁸⁾

و در آیاتی دیگر قرآن می فرماید : (وَكُفِّرْهُمْ وَقُولِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَاناً عَظِيماً) (یعنی و به واسطه کفرشان و گفتارشان که بر مریم بهتان عظیمی بستند .⁽¹⁹⁾ البته ظاهراً مراد بهتانی است مربوط به اعتقاد غلط مسیحیان درباره الوهیت مسیح و مریم که خود عیسی و مریم از آن تبرّی جسته اند و قرآن تبرّی آندو از این بهتان را بیان فرموده است :) (وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ) (و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم فرمود : آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را بجای الله به خدایی گیرید ؟ (عیسی) گفت : منزه‌ی تو ای پروردگارا ، مرا نشاید که چیزی گویم که شایسته آن نباشم . اگر من چنین چیزی گفته بودم تو خود از آن آگاه بودی زیرا تو به آنچه در ضمیر من می گذرد دانایی ولی من از آنچه در ذات تو است بی خبرم . برآستی که تو داناترین کسان به غیب هستی .⁽²⁰⁾

از ابن عباس نقل شده است که به مریم عمران تهمت زنا زدند و سدّی و جویری و محمد بن اسحاق و چند نفر دیگر نیز همین را گفته اند و آن از ظاهر آیه مشخص است و دشمنان ، مریم و پسرش را به گناهان بزرگ متهم ساختند .⁽²¹⁾

سپس یهودیان کوشیدند تا پیامبر خدا عیسی بن مریم را بکشند حتی بر اینکار اصرار ورزیده و چون به خیال خود او را کشتند از این عمل اظهار شادمانی نموده و به آن افتخار کردند . اما حقیقت چیز دیگری بود :

عیسی (علیه السلام) دوازده حواری (شاگرد خاص) داشت که تعالیم او را از وی فرا می گرفتند و به مردم می رساندند یکی از ایشان به نام یهودای اسخریوطی فردی منافق بود که به خداوند ایمان نداشت و تظاهر به دینداری می کرد . زمانی او و بعضی دیگر از حواریون از عیسی خواستند که از خداوند بخواهد تا از آسمان غذای بهشتی نازل کند . عیسی از خداوند درخواست کرد و خداوند فرمود : من آنرا نازل می کنم ولی هر که از شما از آن پس کافر شود چنان عذابش می کنم که هیچیک از مردم جهان را آن چنان عذاب نکرده باشم .⁽²²⁾ حواریون از آن غذای بهشتی خوردند و بر ایمانشان افزوده شد اما یهودا ایمان نیاورد و جز بر کفرش افزوده نشد و تصمیم گرفت تا عیسی را به لشگریان روم تسلیم کند و مبلغی دریافت دارد . اما هنگامی که پیشاپیش لشگریان به محل اقامت حضرت عیسی وارد شد ، خداوند عیسی را به آسمان برد و یهودا را به شکل عیسی در آورد . لشگریان یهودا را به جای عیسی دستگیر کرده و با خواری و ذلت فراوان و پس از شکنجه بسیار به دار کشیدند . قرآن در اینباره می فرماید :

(وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا)

و گفتارشان که گفتند ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکرده بودند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد . هر آینه آنان که درباره او اختلاف می کردند در تردید بودند و به آن یقین نداشتند و تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند . بلکه خداوند او را به نزد خود بالا برد و خدا پیروزمند و حکیم است .⁽²³⁾ البته دشمنی یهود با عیسی و دین او – حتی پس از به دار کشیدن شبیه وی – تا قرنهای ادامه یافت و این دشمنی از سخنان وهب بن منبه درباره عیسی بخوبی پیداست .⁽²⁴⁾

کشتن زکریا و یحیی (علیهما السلام)

این بحث بیانگر استمرار طرح طاغوتها و تبهکاران برای کشتن پیامبران و اوصیای ایشان و صالحان است .

خداوند در قرآن می فرماید : (یا زکریا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اِسْمُهُ یَحیی لَمْ نَجْعَلْ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا . و اَیْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِیًّا) ای زکریا ما تو را به فرزندی که نامش یحیی است و قبل از این همنام او کسی را قرار نداده ایم بشارت می دهیم : و به او در همان کودکی مقام نبوت بخشیدیم .⁽²⁵⁾

علیرغم معجزات الهی فراوان که خداوند سبحان به دست زکریا و مریم و عیسی و یحیی پدید آورد ، باز هم طاغوتها بر طغیان و گناه خود ادامه دادند و به انجام کارهای حرام و کشتن انسانهای شایسته پرداختند .

از آن زمره است حاکم روم شرقی (هیروودی) که بی پروا دستور قتل زکریا (علیه السلام) و یحیی (علیه السلام) را صادر کرد .

در انجیل برنابا آمده است که مسیح (علیه السلام) به یهود فرمود : به زودی خون پیامبرانی که کشته اید با کشتن زکریا بن برخیا که او را بین هیکل (معبد یهود) و مذبح به قتل رساندید دامنگیر شما خواهد شد .

مفسران گفته اند که زکریا نیز در همان حادثه ای که پسرش یحیی در آن سر بُریده شد به قتل رسید و طاغوتهای زمان از این مسئله خوشحال شدند . اما کیفر الهی در راه بود :

هنگامیکه بخت نصر رهبر حکومت بابل وارد بیت المقدس شد و محل کشته شدن یحیی را مشاهده کرد ، دید که از آنجا خون می جوشد . وی علت آن را جویا شد . به وی گفتند : اینجا خون پیامبران ریخته شده و آرام نمی گیرد مگر آنکه هفتاد هزار نفر از ستمگران به عنوان قصاص کشته شوند . پس بخت نصر این تعداد از آنان گشت تا خون از جوشش باز ایستاد .

ابن عباس گفته است : بخت نصر پیران و نوزادان و زنان را به عنوان قصاص نگشت بلکه او فقط سپاهیان و فرماندهان ایشان را قتل عام کرد .⁽²⁶⁾

آیا یهود ، عبدالله فرزند عبدالمطلب را ترور کرده است ؟

یهودیان در صدد قتل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند ؛ چه آن زمان که در صلب پدرش عبدالله بود و چه زمانی که در شکم مادرش آمنه قرار داشت و بویژه پس از تولد و بعثت نیز :

1 - کاهنان و احبار یهود تلاش کردند تا عبدالله را بکشند . بزرگشان به نام ربیان گفت : غذایی فراهم کنید و آغشته به سم مهلک نمایید و آنرا نزد عبدالمطلب ببرید . یهودیان چنین کردند و آن را توسط زنانی که صورت خود را پوشانده بودند به خانه عبدالمطلب فرستادند .

همسر عبدالمطلب بیرون آمد و خوشامد گفت . آنها گفتند : ما از بستگان عبد مناف و فامیل دور تو هستیم . عبدالمطلب به خانواده اش گفت : بیایید و از آنچه بستگانتان برایتان آورده اند بخورید . هنگامی که خواستند از آن بخورند ، غذا به سخن آمد و گفت : از من نخورید که مرا مسموم کرده اند . خانواده عبدالمطلب از غذا نخوردند و به جستجوی آن زنان برخاستند ولی اثری از ایشان نیافتند . (این یکی از نشانه های پیامبری رسول خدا است) .⁽³¹⁾

2 - بار دیگر گروهی از احبار یهود در لباس تجار از شام به مکه آمدند تا عبدالله بن عبدالمطلب را به قتل برسانند . آنها شمشیرهای آغشته به سم همراه خود داشتند و مترصد فرصتی مناسب بودند تا نقشه پلید خود را به مرحله اجرا در آورند .

عبدالله به قصد شکار از مکه خارج شد و یهودیان فرصت را غنیمت دانسته ، او را محاصره کردند و خواستند او را بکشند اما خداوند به وسیله گروهی از بنی هاشم که از راه رسیدند او را نجات داد . گروهی از احبار کشته و بعضی دیگر هم به اسارت درآمدند .⁽³²⁾

عبدالله بن عبدالمطلب در سن 17 یا 25 سالگی به طرز مشکوکی از دنیا رفت .

کازرونی در کتابش (المنتقی) می نویسد :

(24 سال از پادشاهی کسری انوشیروان گذشته بود که عبدالله متولد شد . وقتی 17 ساله شد با آمنه ازدواج کرد و هنگامی که آمنه به رسول خدا باردار شد ، عبدالله در مدینه وفات کرد .)⁽³³⁾

اسرار یهود و اواخرالزمان

انگشت اتهام در وفات عبدالله متوجه یهود است و آنها متهم به مسموم کردن او هستند؛ زیرا آنها بارها در مکه کوشیدند تا علیرغم موانع او را بکشند، پس اگر پای عبدالله به مدینه می رسید، چگونه رفتار می کردند؟!

البته هدف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و قربانی، عبدالله

کوشش های یهود برای ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله)

تلاش یهود برای قتل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شام

پس از رسیدن ابوطالب و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شام، راهبی مسیحی به نام بحیرا به ابوطالب گفت: با برادر زاده ات به شهر خود بازگرد و از یهود نسبت به او بر حذر باش، بخدا قسم اگر او را ببیند و آنچه من می دانم درباره او بدانند علیه او شر و فتنه خواهند انگیخت. این برادر زاده ات دارای شأن و مقام بزرگی است. او را به سرعت به شهرش بازگردان.

ابوطالب چون از کار تجارت خود در شام فارغ شد سریعاً پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به مکه بازگرداند. بر طبق آنچه مردم روایت کرده اند افرادی از اهل کتاب به نامهای (زیر) و (تمام) و (دریس) آنچه را که بحیرا در پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیده بود، دیدند و خواستند او را به قتل برسانند اما بحیرا مانع شده و خدا را به یاد آنها آورد و آنچه از صفات و نام او در کتاب الهی آمده بود به ایشان گوشزد کرد و گفت اگر با هم اتفاق هم بکنید به خواسته تان درباره او نخواهید رسید.

بحیرا پیوسته این مطالب را برای ایشان تکرار می کرد تا آنکه گفته هایش را باور کرده و او را رها کرده و رفتند. (63)

اسرار یهود و اواخرالزمان

انسان از شنیدن اینهمه تلاش های گوناگون و فراوان برای کشتن رسول خدا به دهشت می افتد .
چه زیباست سروده آن شاعر که گفته است :

اُرید حیاته و یرید قتلی *** عذیرک من خلیک من مراد

من زندگی او را می خواهم در حالیکه او قتل مرا می جوید . . چه کسی از قبیله مُراد عذر خواه
تو و دوست تو است ؟

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : هیچ یهودی با مسلمانی تنها نشد مگر آنکه خواست
مسلمان را بکشد .⁽⁶⁴⁾

یهودیان در گذشته و حال به عملیات ترور اهتمام ورزیده و اهمیت زیادی داده اند تا آنجا که
پیامبر خودشان موسی را نیز متهم کردند که برادرش هارون را با سم کشته است .⁽⁶⁵⁾ اینک
نمونه هایی دیگر از این تلاشها را با هم پی می گیریم .

تلاش یهود بنی نضیر برای قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله)

با رسیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه ، تلاش طوایف مختلف یهود برای کشتن آنحضرت
شدت یافت . یهودیان بنی نضیر نقشه کشیدند که هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
برای دیدار آنها به قلعه می آید سنگ بزرگی را بر سر او انداخته و او را بکشند و این در سال
چهارم هجری بود اما خداوند به پیامبرش (صلی الله علیه و آله) خبر داد⁽⁶⁶⁾ ; آمده است که :

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سوی بنی نضیر رفت تا در پرداخت دیه از آنها کمک بگیرد .
یهودیان گفتند : آری ای ابوالقاسم ما تو را در آنچه می خواهی یاری می کنیم . سپس بعضی از
آنها با بعضی دیگر خلوت کرده و گفتند :

شما دیگر هرگز این مرد را در چنین وضعیتی نخواهید یافت . . و رسول خدا (صلی الله علیه
و آله) این هنگام کنار دیوار یکی از خانه های یهود نشسته بود .

اسرار یهود و اواخرالزمان

یهودیان گفتند: چه کسی جرأت دارد که بالای بام برود و سنگ بزرگی را روی سر او بیندازد و با کشتن او ما را از دست وی خلاص کند. عمرو بن جحّاش بن کعب گفت: من حاضریم و بر بام برآمد تا همانطور که گفته بود سنگی بر سر آنحضرت بیفکند. در اینحال رسول خدا با چند نفر از اصحابش از جمله ابوبکر و عمر و علی بود.

پس خبری از آسمان آمد و تصمیم قوم یهود را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) باز گفت. آنحضرت برخاست و به اصحاب خود فرمود: نروید، و خود به سوی مدینه بازگشت.

وقتی یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیدند که آنحضرت دیر کرده است بلند شدند و به جستجوی او پرداختند. سپس مردی را دیدند که از سمت مدینه می آمد. از او سراغ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را گرفتند و او گفت: او را دیدم که وارد مدینه می شد. اصحاب رسول خدا آمدند تا به نزد پیامبر رسیدند و آنحضرت قضیه خیانت یهود را بازگو نموده و دستور حرکت به سوی آنها و جنگیدن با آنها را صادر فرمود. آنگاه مردم را حرکت داد تا در اطراف قلعه های یهود فرود آمده و آنها را به محاصره خود در آوردند.

ابن عباس روایت کرده است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنقدر آنها را در محاصره نگهداشت تا مستأصل شدند و هرچه از آنها خواست به او دادند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آنها مصالحه کرد مبنی بر اینکه خونشان محفوظ باشد ولی از سرزمین و املاکشان تبعید شوند و به بخش هایی از سرزمین شام بروند.⁽⁶⁷⁾

من فرمان و دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اینباره و رفتن یهود به منطقه (أذرعات) در شام را بعید می دانم زیرا آنها در دست رومی هایی بود که مخالف وجود یهود در شام بودند.⁽⁶⁸⁾

مهاجرت یهود به شام در زمان عمر و پس از اسلام آوردن کعب الأحبار و درخواست او آغاز شد.⁽⁶⁹⁾

تلاش یهود خیبر برای ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله)

یهودیان به تلاش های خود برای ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله) ادامه می دادند چنانچه آمده است :

(در سال هفتم و پس از جنگ خیبر ، زینب دختر حارث همسر سلام بن مشکم گوسفند بریانی را به پیامبر هدیه کرد . او قبلا پرسیده بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کدام عضو گوسفند را بیشتر دوست دارد و چون گفته بودند ماهیچه دست گوسفند ، آن قسمت را به سمّ فراوانتری مسموم کرده بود و همه قسمت‌های دیگر را هم آغشته به سمّ کرده بود . هنگامی که غذا را جلوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نهاد آنحضرت ماهیچه دست را برداشته و تگّه ای از آنرا در دهان گذاشت اما آنرا نبلعید .

بشر پسر براء بن معرور نیز حضور داشت و او هم تگّه ای برداشت و جوید و بلعید . رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لقمه را بیرون آورد و فرمود : این استخوان به من خبر می دهد که مسموم است) .⁽⁷⁰⁾ سپس آن زن را فراخواند و او اعتراف کرد . . .

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آن سمّ چیزی نخورد .

بیهقی از ابوهریره روایت کرده که : (هنگامی که خیبر فتح شد به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گوسفندی مسموم هدیه گردید .

رسول خدا فرمود : هر که از یهود در اینجا بوده همه را جمع کنید . . آنها را جمع کردند .

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها فرمود : اگر درباره چیزی از شما سؤال کنم به من راست خواهید گفت !؟

گفتند : آری ای ابوالقاسم .

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : پدر شما کیست ؟

اسرار یهود و اخرالزمان

گفتند : پدر ما فلانی است .

فرمود : دروغ گفتید زیرا پدر شما فلان شخص است .

گفتند : راست گفتمی و - دروغ ما را - آشکار کردی .

فرمود : اگر از شما چیزی بپرسم آیا به من راست خواهید گفت ؟

گفتند : آری ای ابوالقاسم اگر دروغ بگوییم همانطور که درباره پدرمان متوجه شدی ، آنرا هم خواهی فهمید .

فرمود : چه کسی اهل دوزخ است ؟

گفتند : ما اندکی در آتش دوزخ خواهیم بود اما شما پس از ما در آن جایگزین خواهید شد .

فرمود : مطرود باشید در آن همیشه .

سپس فرمود : آیا راستگو خواهید بود اگر از شما سؤال کنم ؟

گفتند: آری .

فرمود : آیا این گوسفند را مسموم کرده اید ؟

گفتند : آری .

فرمود : چه چیز شما را به این کار واداشت ؟

گفتند : خواستیم اگر دروغگو باشی از دستت راحت شویم و مطمئن بودیم اگر پیامبر باشی آسیبی به تو نمی رسد .

بخاری لفظ حدیث شعیب را در صحیح خود از قتیبه و غیره روایت کرده است .⁽⁷¹⁾

از روایات صحیح بر می آید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اصحابش از غذای مسموم نخورده اند و بشر بن براء هم کشته نشده است .

جنایتکاران کوشیده اند تا با جعل حدیث ساختگی ثابت کنند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و (بشر) از آن غذای مسموم خورده اند و (بشر) بلافاصله کشته شده ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از چهار سال به رحمت حق پیوسته است !

شگفتا ، چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و (بشر) از آن غذا خورده اند در حالیکه غذا گفته من مسموم هستم ؟ !

از آن گذشته ، روایات صحیحی از ابو هریره و جابر انصاری و عبدالله بن مسعود به ما رسیده است که به صراحت از صحت و سلامت کامل پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از جنگ خیبر و در سفر حدیبیه و فتح مکه و جنگ حنین و حج مکه و سفر طولانی به تبوک در حوالی شام و نهایتاً حجه الوداع حکایت دارد .

ابو عبدالله حافظ از ابوالعباس از محمد بن یعقوب از عباس بن محمد از سعید بن سلیمان از عباد (ابن العوام) از سفیان (ابن حسین) از زهری از سعید بن مسیب و ابو سلمه بن عبدالرحمن از ابوهریره روایت کرده است که :

زنی یهودی گوسفندی مسموم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هدیه کرد و آنحضرت به اصحابش فرمود : دست نگهدارید که این غذا مسموم است . سپس به آن زن فرمود : چه چیز تو را به اینکار وادار کرد ؟ گفت : خواستم مطمئن شوم پیامبری یا نه زیرا اگر پیامبر بودی خدا ترا آگاه می کرد و اگر نبودی مردم را از دست تو راحت می کردم . راوی گوید : رسول خدا او را به حال خود وا گذاشت و متعرض او نشد .⁽⁷²⁾

همچنین امام ابوالطیب سهل بن محمد بن سلیمان از ابو حامد احمد بن حسین همدانی از محمد بن رزام مروزی از خلف بن عبدالعزیز از ابو عبدالعزیز بن عثمان از جد من عثمان بن ابی جبله از عبدالملک بن ابی نقره از پدرش از جابر بن عبدالله روایت کرده است :

اسرار یهود و اواخرالزمان

زنی یهودی ، گوسفندی مسموم یا برّه آب پز شده ای مسموم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هدیه کرد . هنگامیکه آنرا نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله) بُرد و مردم دست به طرف آن دراز کردند (تا بخورند) ، پیامبر فرمود : دست نگهدارید زیرا عضوی از این گوسفند به من خبر می دهد که مسموم است . آنگاه صاحب آن را خواست و فرمود : آیا این را مسموم کرده ای ؟

زن گفت : آری .

فرمود : چه چیز تو را بر آن داشت که چنین کنی ؟

گفت : دوست داشتم اگر دروغگو بودی مردم را از دست تو راحت کنم و اگر پیامبر بودی از آن خبر داده شوی .

رسول خدا او را مجازات نکرد .⁽⁷³⁾

این روایات ثابت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از غذای مسموم نخورده است . از سوی دیگر این حادثه در سال هفتم هجرت اتفاق افتاده در حالیکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سال 11 هجری شهید شده است بنابراین قطعاً رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اثر سمّ خبیر کشته نشده است .

کشتار نصاری توسط یهود

پطرس روم، تعداد کثیری از نصاری را کشت و پس از فوت گالش قیصر را دو سال حاکم نمود و خون نصاری را مباح ساخت.⁽⁵⁰⁾

و در نصوص دیگر آمده است که کفار روم هم بر ضدّ یهود و هم بر ضدّ نصاری قیام نمودند و هر دو گروه را به کشتن دادند و این کار توسط فرمانده قیقوس (طیطش) بود.⁽⁵¹⁾

کفار عموماً، دشمنان ایمان آورندگان به خدا هستند حالا که این چنین است یهودیان چه اصراری دارند که کشتارهای خیالی را در حق یهود ترتیب دهند و کشتارهای واقعی را که در مورد مسیحیان و مسلمانان صورت پذیرفته است، محو و نابود سازند؟

در اینجا آن نقش خطیر و مهمی که احبار یهود در سیره اسلامی ایفا کرده اند،

آشکار می گردد و آنان همان امثال کعب الأحبار عبدالله بن سلام و وهب بن منبه می باشد.

مورخان نوشته اند که یهودیان به هنگام پیروزی ایرانیان بر نصاری روم، تعداد کثیری از مسیحیان را که عدد آنها بالغ بر نود هزار نفر بود خریداری نمودند و آنانرا قتل عام کردند.⁽⁵²⁾ و هنگامی که هرقل بر فارس پیروز گردید پس از چند سال از واقعه جنگ روم و ایران، یهود را تنبیه نمود و انتقام گرفت و آنان را که در قدس باقی مانده بودند از آن شهر بیرون نمود.

به این ترتیب یهودیان را از قدس طرد کردند و از این رو بود که با عمر بن خطاب هنگام فتح قدس شرط کردند که هرگز یهود را در آن اسکان ندهد و او هم درخواست آنان را مورد اجابت قرار داد و این نکته را در معاهده صلح به نفع آنان قید نمود. آنچنان که طبری در تاریخ خویش ثبت کرده است و این موضوع در سال 638 میلادی مطابق سال 17 هجری بود.⁽⁵³⁾

خداوند متعال در مورد روابط نصاری با یهود چنین می فرماید:

«یهود گفتند که نصاری بر اساس چیز استواری نیستند و نصاری هم گفتند که یهودیان بر اساس چیز استواری نیستند در صورتی که هر دو کتاب می خوانند و همانندگفتار آنان را گفتند افرادی که می دانستند پس خداوند متعال در روز قیامت ما بین آنان حکم و داوری می نماید در آنچه با هم اختلاف دارند.»⁽⁵⁴⁾

عمر شرط منعقد شده را زیر پا گذاشته و یهود را نیز داخل قدس نمود بر حسب علاقه ای که کعب الأحبار حبر یهود نسبت به این امر داشت و برای اینکه عمر از آن شرطی که با نصاری منعقد ساخته بود، خلاصی پیدا نماید و برای اینکه از معارضه و برخورد صحابه مصون بماند، حدیثی از خود

ساختند که مفادش این بود که پیامبر خدا(ص) از مسلمانان خواسته است که یهودیان را به شام بفرستند.

نقش یهود در جنگ خندق

بخش اول: آمادگی جهت جنگ

جنگ خندق در سال پنجم هجرت رخ داد بنا به آنچه تاریخ نگاران از قبیل: محمد بن اسحاق، واقدی، بلاذری⁽¹⁷⁷⁾ تصریح نموده اند و صحیح هم پیش ما همان است ولی در تاریخ وقوع آن اختلاف نظر وجود دارد چون موسی بن عقبه گفته است⁽¹⁷⁸⁾

و بخاری نیز آن را تأیید کرده است که در سال چهارم هجرت رخ داده است.

و یعقوبی هم گفته است که در سال ششم هجرت رخ داده است.⁽¹⁷⁹⁾

آن گروهی که احزاب را بر ضد پیامبر خدا تحریک نمود یهودیان بودند که در جمع آنان سلام بن ابی الحقیق نضیری، حیی بن اخطب نضری، کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق نضری، هوده بن قیس وائلی بودند چون به مکه رفتند و مکیان را به جنگ پیامبر خدا فرا خواندند با این وعده که با آنان خواهند بود تا مسلمانان را مستأصل نمایند.

قریشیان به آنان گفتند: شما افراد نخستین کتاب نازل شده هستید و موقعیت ما را می شناسید و موارد اختلاف ما را با محمد(صلی الله علیه وآله) می دانید، آیا دین و آئین ما بهتر است یا دین او؟

یهودیان گفتند: بلکه دین شما بهتر است و شما سزاوارتر به حق هستید پس آیه نازل شد:

«ألم تر الى الذين اوتوا نصيباً من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت، و يقولون للذين كفروا هولاء
أهدى من الذين آمنوا سبيلاً»⁽¹⁸⁰⁾

هنگامی که یهودیان این نوید را به قریشیان دادند آنان از آنچه گفته بودند خوشحال شدند و
نشاط و نیرو گرفتند و آماده کارزار و جنگ شدند و ابزار و وسائل فراهم کردند سپس این یهودیان
به سراغ غطفان از قیس بن عیلان رفتند پس او را به جنگ رسول خدا فرا خواندند.⁽¹⁸¹⁾

پس جبرئیل این خبر را به پیامبر خدا رساند و برخی گفتند که قبیله خزاعه کسانی بودند که این
خبر را به محضر آن بزرگوار رساندند.⁽¹⁸²⁾

واقعی گوید: یهودیان به غطفان وعده یکسال خرمای خیبر را داده بودند اگر با مسلمانان بجنگند
و بر آنان پیروز شوند.

رهبران یهود بنی نضیر و خیبر تمکن پیدا کردند که یهود بنی قریظه را نیز وارد جنگ کنند ولی
هنگامی که کعب بن اسد زعیم قوم بنی قریظه صدای حیی بن اخطب را از پشت در شنید در را به
روی او باز نکرد و گفت: وای بر تو ای حیی تو مرد شومی هستی من با محمد (صلی الله علیه و آله)
عهد و پیمان دارم و نقض کننده آن نیستم و از او نیز جز وفا و صدق ندیده ام.

حیی در پاسخ گفت: من تمام قریش را همراه رهبری و بزرگان آنها به پیش تو آورده ام و با من
عهد بسته اند که دست برندارند تا اینکه محمد و پیروان او را مستأصل سازند.

کعب در پاسخ گفت: به خدا قسم تمام ذلت و زبونی روزگار را برایم آورده ای.

همچنان کعب و حیی گفتگو و بحث و مجادله داشتند تا اینکه به او اجازه داد و عهد و میثاقی عطا
نمود که اگر قریش و غطفان برگردند و نتوانسته باشند به پیامبر آسیب برسانند من هم به قلعه تو
داخل گردم.

هنگامی که خبر به پیامبر خدا رسید سعد بن معاذ رئیس اوس و سعد بن عباده رئیس خزرج و
همراه آنان عبدالله بن رواحه و خوات بن جیبر را فرستاد که به یهودیان بنی قریظه برسانند آیا

اسرار یهود و اواخرالزمان

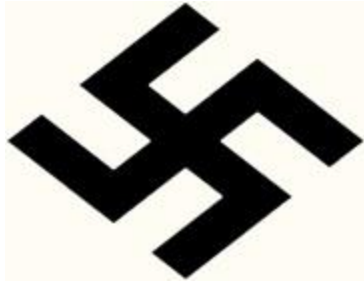
آنچه شنید اند درست است اگر راست است با لحن و منطقی صحبت کنند که ما هم بفهمیم و بین مردم فتنه ایجاد نکنند و اگر آنان در عهد و پیمان خود باقی هستند پس به مردم آشکارا بیان کنند.

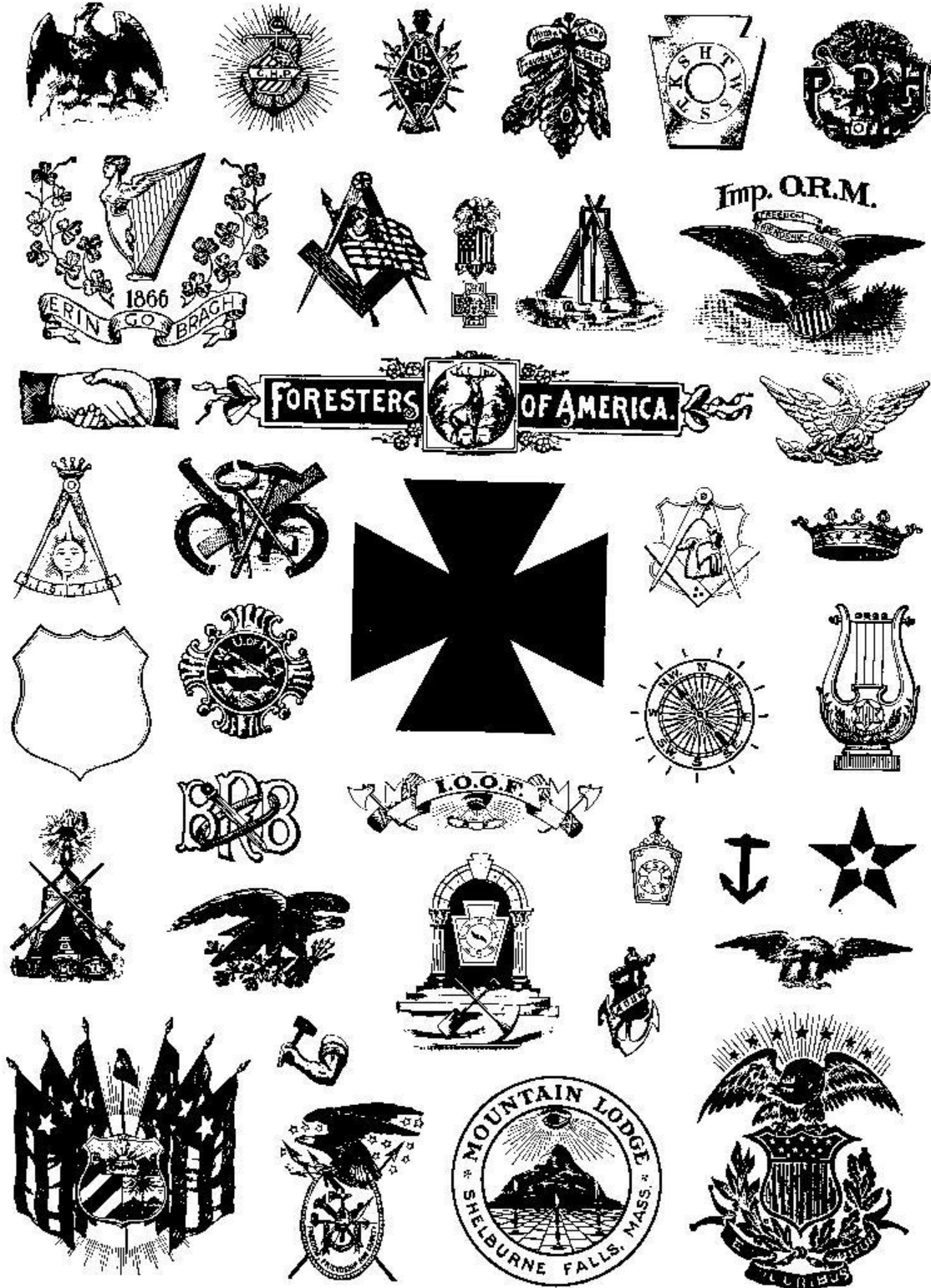
آنان به سوی یهود آمدند و آنان را در بدترین وضعیتی که به آنان رسیده بود مشاهده کردند و صریحاً گفتند: بین ما و محمد عهد و میثاقی نیست پس سعد بن عبادہ آنان را مورد شتم و ناسزا قرار داد و آنان نیز... ولی سعد بن معاذ گفت: ناسزا و ناسزای آنان را رها کن چون بین ما و آنان بالاتر و بزرگتر از شتم هم وجود دارد.

فرستادگان به محضر رسول خدا بازگشتند و گفتند: مکر و فریب بزرگی وجود دارد و همانند مکر و داستان عضل و قاره می باشد.)

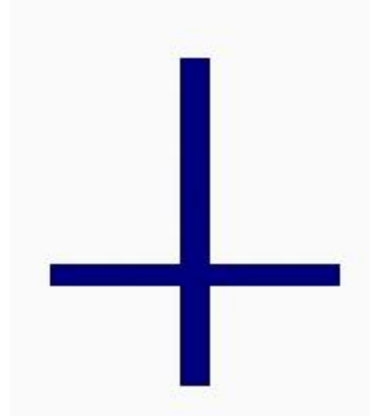
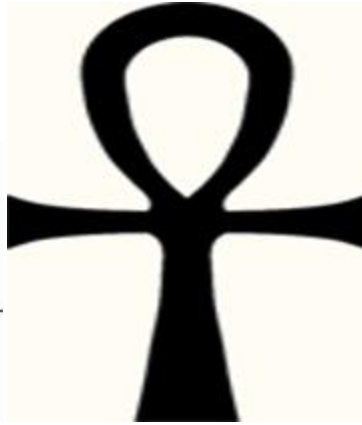
ارمهای ماسون

اسرار يهود و اخر الزمان





اسرار یهود و اخرالزمان



18/5/1392

کتاب جامع اسرار یهود و اخرالزمان کتاب جامعی است که توسط یک تیم تحقیقات مجرب تحت نظارت آقای امیررضا رجایی محقق ارشد مرکز علمی فرهنگی سما تالیف و جمع اوری شده است .
سپاس از همه کسانی که ما را در تولید این مجموعه یاری کردند.